

به رنگی به کام

تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

فہرست  
مردوخ

مجلس

[www.igra.ahlamontada.com](http://www.igra.ahlamontada.com)



فرہنگ  
مردوخ

کروڑوں  
ہزاروں  
تکلیفیں

چند سال قبل در کابل و هرات و بلخ و  
پنجشیر و غور و فاریاب و...

تكونية و امامه كيسي  
رمزها (حسبون

بۆدابه زاندى جۆرلەر كىتپ: سەردانى: (مُنْتَدَى إِقْرَأَ الثَّقَافِي)

لتحميل أنواع الكتب راجع: (مُنْتَدَى إِقْرَأَ الثَّقَافِي)

پەراي دانلود كىتاپلار مۆختلف مەراجە: (مُنْتَدَى إِقْرَأَ الثَّقَافِي)

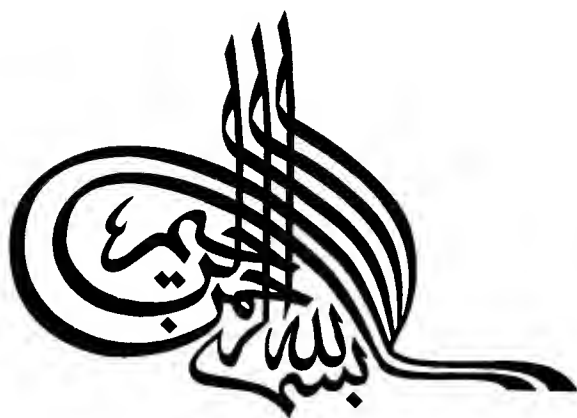
[www.lqra.ahlamontada.com](http://www.lqra.ahlamontada.com)



[www.lqra.ahlamontada.com](http://www.lqra.ahlamontada.com)

للكتب ( كوردى ، عربى ، فارسى )

وہ ناو خودا کہ دہقندہ و دلو قانہ



به نام خدای بخشنده و مهربان





هه رهه نگی مهردوخ

«به رگی په کهم»

(ن...ژ)

نووسینی:

زانای به نابانگ و هه ره بلیمهت

جه نابی ئایه توللا شیخ موحه ممه د مهردوخی کوردستانی

لیکۆلینه وه و ئاماده کردنی:

ره ئوف ره هه نمون

## فهرهنگی مهردۆخ

ویراست جلید

به‌رگی یه‌کهم (پیتی ن ... ژ)

نووسینی: موحه‌مه‌د مه‌ردۆخی کوردستانی

لیکۆلینه‌وه و ئاماده‌کردنی: ره‌ئووف ره‌هه‌موون

ناره‌ندی بلا‌و‌کردنه‌وه: خانی بلا‌و‌کردنه‌وه‌ی پرت‌ه‌ویه‌یان

رازانده‌وه‌ی: سو‌مه‌یه‌ی ئه‌یمووری «سو‌ها»

جاری چاپ: یه‌کهم / به‌هاری ۱۳۸۸ ی هه‌تاوی

ئه‌ژمار: ۲۰۰۰ دانه / وه‌زیری

نرخ‌ی ده‌وه‌ی دو‌وبه‌رگی: ۲۲۰۰۰ ته‌ن

س‌ر‌شناسه	: مردوخ، محمد، ۱۳۵۴-۱۳۵۹
عنوان و پدیدآور	: فهرهنگی مه‌ردۆخ / نووسینی مه‌ردۆخی کوردستانی، موحه‌مه‌د. لیکۆلینه‌وه و ئاماده‌کردنی ره‌ئووف ره‌هه‌موون
مش‌خصات نشر	: س‌ند‌ج: پر‌گوب‌یان، ۱۳۸۵.
مش‌خصات ظاهری	: ج ۲.
شابک	: ج ۱ ۸-۳-۹۹۲۶-۹۶۴-۹۷۸؛ ۵-۳۶-۹۹۱۶-۹۶۴-۹۷۸؛ ل‌وره‌ما ۳-۷۹-۸۳۲۷-۹۶۴
یادداشت	: فیه‌ا
یادداشت	: چاپ قه‌لی: غ‌ریق‌ی، ۱۳۶۲
موضوع	: کردی -- وه‌ژانه‌مه‌ها -- فارسی.
موضوع	: کردی -- وه‌ژانه‌مه‌ها -- ع‌ربی.
شناسه‌ی افزوده	: ره‌هه‌مون، رکوب، ۱۳۴۹، ع‌تق و ویراستار
رده‌بندی کنگره	: PIR ۳۲۵۶ / ۲۳ م ۱۳۸۵
رده‌بندی دیوینی	: ک ۸۹/.۰۳
شماره‌ی کتابخانه ملی	: ۸۵-۳۹۵ م

ISBN: 964-9926-30-8

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۲۶-۳۰-۸



خانی بلا‌و‌کردنه‌وه‌ی پرت‌ه‌ویه‌یان

« فهرهنگ »

۱۴۸

س‌نه - شه‌قام‌ی شه‌هیدان، قه‌یسه‌ری ع‌یززه‌تی، نه‌ۆمی دو‌وه‌م

ته‌له‌فون: ۲۳۵۸۷۵۹ ۸۷۱ ۹۸ +

www.kurdbook.com

## پیرستی پیشه‌کیده‌گان / فهرست مقدمه‌ها

- ۱ ..... پیشه‌کی فارسی بلاؤکره‌وه / مقدمه‌ی فارسی ناشر
- ۵ ..... پیشه‌کی کوردی بلاؤکره‌وه / مقدمه‌ی کوردی ناشر
- ۹ ..... پیشه‌کی فارسی عه‌بدولونمین مەردوخ / مقدمه‌ی فارسی عبدالؤمن مردوخ
- ۱۷ ..... پیشه‌کی کوردی عه‌بدولونمین مەردوخ / مقدمه‌ی کوردی عبدالؤمن مردوخ
- پیشه‌کیده‌کانی لیکۆلەر / مقدمه‌های محقق:
- ۲۷ ..... لێ کوردی
- ۴۷ ..... لێ مقدمه‌ی فارسی
- ۵۳ ..... لێ ملاحظات للقاری العربی
- پیشه‌کیده‌کانی نووسەر / مقدمه‌های مؤلف:
- ۵۷ ..... لێ فارسی
- ۶۱ ..... لێ وه‌رگێردراوی پیشه‌کیه فارسیه‌کی نووسەر
- ۶۷ ..... لێ ریزمانی کوردی / دستور زبان کوردی
- ۹۵ ..... لێ گۆشه و مه‌ته‌لانی کوردی / ضرب‌المثل‌ها و کنایات کوردی ...



هـ

هه کس زوان خوی تروا و زانی  
زوان ترک و تات هر گیز نازانی  
اگر گشته هیچ دانه مینی  
و نمک مرصع آشتی بخوینی

ه ه ه

هـ

هه کس زوان خوی تروا و زانی  
زوان تورک و تات هر گیز نازانی  
نه گهر گهره کته هیچ دانه مینی  
فهره ننگ مهر دوخ نه شی بخوینی

مهر دوخ



### مقدمه‌ی ناشر (چاپ جدید)

یکی از اهداف و انگیزه‌های «انتشارات پرتو بیان» از بدو تأسیس آن در سال ۱۳۸۱، برداشتن گام‌هایی هر چند کوچک در جهت رشد، غنا و توسعه‌ی فرهنگ غنی و پرافتخار کردستان و احیاء فرهنگ مکتوب این دیار زرخیز در حد وسع، توان و امکانات محدود خود بود که به حق، هم آثار ارزشمند و ماندگار آن فراوان و هم نخبگان، فرزندان و در یک کلام دانشمندان نامدار و گمنامش بی‌شمار...

اگرچه در این مدت کم با آمار قابل قبولی از کتاب‌های منتشر شده (قریب به ۱۷۰ عنوان در مدت ۴ سال) به زبان‌های کردی و فارسی و در زمینه‌های مختلف، گام‌های کوچکی برای رسیدن به هدف خود برداشته‌ایم، اما انتشار مجدد «فرهنگ مردوخ» خود به تنهایی کارنامه‌ای مستقل و افتخار ماندگاری برای خدمت‌گزاران این انتشارات می‌باشد. آشنایان به فرهنگ و ادب این دیار می‌دانند که «فرهنگ مردوخ» یکی از فرهنگ‌های



دیرین، غنی، پربار و تنها فرهنگ سه زبانه‌ای است که توسط نادر زمان «آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی» به تنهایی، بدون دسترسی به کمترین امکانات و منابع امروزی در مدت زمان کوتاهی به رشته‌ی تحریر درآمده است. به گفته‌ی جناب آقای «عبدالؤمن مردوخ» بار اول نسخه‌ی اصلی فرهنگ به انضمام نقاشی‌های رنگی‌اش به دلایلی نامعلوم در چاپخانه‌ی ارتش آن زمان مفقود گردیده؛ اما مؤلف توانا، دانشمند، نستوه و رنگین‌دست ما بار دیگر آن را از ابتدا با استفاده از یادداشت‌های قبلی و آنچه که در ذهن اقیانوسی‌اش بود در مدت کوتاهی به رشته‌ی تحریر درآورده و حاصل آن چاپی است با دست‌خط مؤلف و رسم‌الخط کهنی که متأسفانه با وجود بی‌نظیر و منحصر به فرد بودنش، به دلایل فوق‌آنچنان که باید مورد استفاده‌ی اصحاب فرهنگ و اهل مطالعه قرار نگرفته است. بنابراین تجدید نشر آن با بازنویسی دوباره و رسم‌الخط نوشتاری جدید کاری بود لازم و در راستای اهداف این واحد فرهنگی؛ که البته اضافه شدن واژه‌های لهجه‌ی سورانی، زبان نوشتاری امروز کردزبانان، به کلمات مدخل لهجه‌ی اردلانی جلوه و رونق افزونتری به این اثر ارزشمند و گران‌بها داده است.

دو سال پیش وقتی پیشنهاد چاپ مجدد آن را به جناب آقای «عبدالؤمن مردوخ» دادیم و با توصیه‌ی اضافه کردن معادل سورانی در کنار کلمات مدخل اردلانی به استقبال این کار آمدند؛ هیچگاه فکر نمی‌کردیم تکلیفی سنگین و راهی بس دشوار را در پیش گرفته باشیم که برای انجام آن توسط یک نفر، نه تنها ۶ ماه بلکه ۶ سال هم کافی نخواهد بود... در هر حال مسئولیتی بود که پذیرفته بودیم و آن هم نه از روی اکراه و اجبار، بلکه با میل، علاقه، شوق و رغبت... چرا که در همه جای دنیا برای عالمان سرزمینشان که چنین آثار گران‌بهای را خلق می‌نمایند، چندین نفر و حتی چندین مؤسسه در خدمت حفظ، صیانت و انتقال آن به نسل‌های آینده هستند... ولی صد افسوس که در این گوشه از دنیا با آنچنان پیشینه و میراث گران‌بهای، هنوز چنین رسمی رایج نشده است !!!

اولین قدم برای انجام این مسئولیت و کار سترگ پیدا کردن کسانی بود که در زبان‌های کردی، عربی و فارسی صاحب‌نظر و توانا باشند و این کار به‌راستی اگر نگوییم محال و غیرممکن که بسیار مشکل به نظر می‌رسید... هرچند که قصد و هدف ما دست بردن در متن و محتوای فرهنگ نبود و هیچگاه چنین اجازه‌ای به خود نداده و نمی‌دهیم؛ اما حتی برای

بازنویسی صحیح لغات دست‌نوشته هم، که بعضاً ناخوانا و تعدادی کم‌رنگ و مخدوش شده بود، نیازمند کسی بودیم با توانایی و مهارت‌های فوق. یکی از ایده‌ها برای رفع این مشکل تشکیل مجمعی متخصص از صاحب‌نظران در رشته‌های ادبیات فارسی، کُردی و عرب بود که متأسفانه نه چنین اتفاقی فراهم گشت و نه امکانات و توانایی‌های ما اجازه‌ی انجام آن را می‌داد و به قول معروف: «هست ما کوتاه و خرما بر نخیل!».

بالاخره پس از جستجو و پرس‌وجوی چندماهه با راهنمایی دلسوزانه‌ی استاد ارجمند جناب آقای «علی رحمانی» مدیر کتاب‌فروشی امام محمد غزالی، جناب آقای «دکتر رؤوف رهنمون» برای انجام این کار پیشنهاد شدند. از آنجا که آشنایی و اشراف پیشنهاد دهنده در خصوص محتوای اثر و وقوفشان نسبت به دشواری چنین کاری برای من کاملاً محرز بود، با اعتماد به نظر ایشان، انجام این کار دشوار بر عهده آقای «رهنمون» قرار گرفت. باید اعتراف کنم که در آغاز فکر نمی‌کردم و حتی انتظار نداشتم ایشان این چنین موشکافانه، دقیق و عالمانه زیر بار این مسئولیت رفته و فراتر از آنچه که ما و جناب آقای «مردوخ» از ایشان انتظار داشتیم، کمر همت بسته و از هیچ تلاش و کوششی برای حسن انجام کار فروگذار ننمایند. خوشبختانه ایشان علاوه بر پیشینه‌ی علمی و فرهنگی خانوادگی، با سوابق علمی و تحصیلی‌ای که در ایران و عراق فراهم نموده بودند؛ سرمایه‌ی مورد نیاز برای انجام این کار سترگ را به دست آورده بودند.

آنچه که ما انتظار داشتیم اصلاح و تغییر رسم‌الخط فرهنگ به شیوه‌ی نوین و نیز اضافه کردن معادل کردی سورانی برای هر مدخل اردلانی بود، ایشان ضمن دقت کافی برای حفظ امانت، آن طور که شایسته و بایسته بود با دقت تمام و موشکافانه، تمام جنبه‌های فنی کار را در نظر گرفت و چندین و چند بار متن ویراستاری شده را بازبینی، اصلاح و هر آنچه را که ممکن بود به اعتبار و سلیسی این طبع بیفزاید، گوشزد نموده و خود نیز رعایت نمودند. که جا دارد برای این حسن انتخاب در همین جا از ایشان و معرف ارجمندشان تشکر و قدردانی نمایم. قرارداد ما با ویراستار برای تحویل هر دو جلد ۶ ماه بود و اکنون که جلد اول آن را تحویل می‌گیریم نزدیک به ۲ سال از شروع قرارداد می‌گذرد. که البته تمدید آن با اطلاع و رضایت آقای «مردوخ» و برحسب نیاز و ضرورت بود. چرا که اثری چنین گران‌بها و

ارزشمند، شایسته نیست تنها به دلیل شوق و علاقه‌ی وافر به چاپ و انتشار مجدد، به شکلی سطحی و گذرا بازبینی شده و با خطاهایی که می‌شود از آن جلوگیری و پیش‌گیری نمود روانه‌ی بازار فرهنگ این دیار نمود. لذا تلخی این صبر ناخواسته را به جان خریده و خوشبختانه اکنون شاهد میوه‌ی شیرینی هستیم که به راستی مجموعه‌ی دست‌اندرکاران طبع آن سعی کرده‌اند آن را آن‌طور که فراخور و شایسته‌ی مقام علمی و فرهنگی چنین اثر و مؤلفی باشد تقدیم اصحاب فرهنگ این دیار نمایند، با اطمینان خاطر و افتخار می‌توانیم ادعا نماییم که تمام تلاش خود را برای رسیدن به چنین هدفی به کار بسته‌ایم تا که «اصحاب هنر را چه قبول افتد و...»

لازم است در پایان ضمن تشکر مجدد از ویراستار محترم، از مؤسسه‌ی «فیضان گامپوتو» که زحمت تایپ اولیه‌ی آن را برعهده داشته و نیز همکاران زحمتکش انتشارات خانم‌ها «الهیہ کریمیان» که غلط‌گیری، و «سمیه تیموری» که صفحه‌آرایی و آماده‌سازی اثر را برعهده داشتند و همچنین از سایر عزیزانی که هر یک به نحوی برای فراهم نمودن زمینه‌ی مقدمات چاپ این اثر ماندگار و گران‌بها ما را یاری نمودند به ویژه «جناب آقای آرتیکاس اقبال» و «جناب آقای نجم‌الدین مقدم» کمال تشکر و قدردانی را بنماییم.

امید آنکه مجموعه‌ی این تلاش‌ها مورد قبول و رضایت پروردگار متعال و نیز اصحاب فرهنگ و هنر و علاقمندان به فرهنگ غنی و پربار کُرد و کردستان قرار گرفته و با رهنمودهای خود، ما را در تکمیل و اصلاح چاپ‌های بعدی یاری رسانند.

ناشر

### پېښه کی بلاوکه رڼه ( چاپی نوی )

په کینک له نامانج و خولیاکانی بنیاتنانی «بلاوکه ی پرتو پوهان» هر له سهره تاي له دايكېبون و پېړه وکه بوونیه وه له سالی ۱۳۸۱ ی کۆچی هه تاویدا نه وه بووه که به پیتی توانا له بواری گه شه کردن و دهوله مه ند کردن و پهره پیدانی فره هنگی دهوله مه ند و شکۆداری کوردستان و زیندو کردنه وه ی فره هنگی تۆمارکراوماندا - که به راستی خاوه نی به ره مه گه لی به پیژ و نه مری فراوان و زانا و پسپۆر و بلیمه تی کارامه و نه ناسراوی له ژماره به ده ره - چهند هه نگاوێک هه لگرین، هه رچهنده بچووکیش بیت.

هه رچهنده له م ماوه که مه دا به له چاپدانی ژماره یه کی به رچاو (نزیکی ۱۶۰ به ره مه له ماوه ی چوارسالدا) هه نگاوکه لیکی بچووکه مان به ره و نامانجی خۆمان هه لگرتووه؛ به لām له چاپدانه وه ی «فره هنگی مه روڅ» به ته نیا خۆی کارنامه یه کی سه ره به خۆ و شانازیه کی هه می شه یی نه ندامانی زه حه ته کیشی بلاوکه که مانه.

نه و که سه انه ی شاره زای فره هنگ و وێژه ی ته م هه ر ته م باش ده زانن که «فره هنگی مه روڅ» به راستی فره هنگی کی دهوله مه ند و ته نیا فره هنگی سی زمانه یه که به خامه ی بلیمه تی بیتونه ی

سەردەم «ئايەتۇللا شەيخ مۇھەممەد مەرمۇخى گورەستانى» بە تەنيا و بە بى لەبەردەستدا بونى سەرچاۋەگەلى پېتويست بۆ وەھا كارىك لە ماۋىيەكى كەمدا تۆماركراۋە و بە پېتى بېرەۋەرى جەنابى «مەبدولمولىنى مەرمۇخ» نوسخەى سەرەكى ئەم بەرمەمە لەگەل وېنە رەنگىيەكانىدا بۆ يەكەم جار لەبەر چەند ھۆيەكى ناديار لە «چاپخانەى لەۋتەش»ى شو سەردەمەدا ون بوۋە، بەلام نوسەرى كارامە و لېھاتوو و دەستپەنگىن لە ماۋىيەكى كورتدا و بە يارمەتى يادداشتە كۆنەكانى و ھزرى ئۇقيانوسناساى خۆى جارىكى تر سەرلەنۆى ئەم بەرمەمەى نووسىۋەتەۋە و لە ئەھامىدا بەرمەمە دەسنوسەكەى نووسەر ھەر بەر شېۋىيە و بە رېنۋوسى جاران ئۆفسىت كراۋە كە بەداخەۋە نمەۋى ئەمرو بە ھۆى شارەزا نەبۋونيان لە رېنۋوسى شو سەردەمە زۆر كەم دەپۋىننەۋە و كەلگى لېۋەردەگرن.

دو سال لەمەۋبەر كاتىك پېشنىياري لەچاپ دانەۋى ئەم بەرمەمەمان بە بەرپۆز «مەبدولمولىنى مەرمۇخ» كرد و ئەۋانېش بە پېشنىياري زياد كەردنى شېۋە ئاخۋاتنى ئەمروى سۆرانى بەپىريانەۋە ھاتن؛ ھەرگىز بىرمان لەۋە نەدەكەۋە كە چ نەركىكى قورسمان لە ئەستۋ گرتۋە و چ رىگايەكى پىر لە ھەلدىرمان گرتۋەتە بەر كە ئەھامدانى وەھا كارىك لە لايەن يەك كەسەۋە نەك شەش مانگ بەلگۋو شەش سالى پېتويستە... بەھەرچال ئەرك و لېپىرسراۋىيەك بوۋ كە بەۋپەرى ھەز و تاسەۋە پەسەندەمان كەردبو و خستبۋومانە سەر شانى خۆمان، چۈنكە لە ھەموو شۋىتېكى ئەم جېھانەدا چەندىن كەس و تەنانت چەندىن ناۋەند لە خزمەتى پاراستن و گواستەۋەى وەھا شاكارىكى زانا و بلىمەتەكانىاندان، بەلام بەۋپەرى داخ و كەسەرەۋە ھېشتا لەم قوۋىنەى دۇنيادا ئەم ئاكارە نەبۋەتە بار و پەرى نەسەندۋە!!

بېگومان يەكەمىن ھەنگار بۆ ئەھامدانى ئەم ئەركە دژۋارە دۆزىنەۋەى كەسانىك بوۋ كە لە ھەر سى زمانى كوردى و عەرەبى و فارسىدا ئاگادار و لېھاتوو بن و وەھا كارىك - ئەگەر نەشياۋ و نەگۈنجاۋىش نەبېت - زۆر دژۋار بوۋ.

ھەرچەندە مەبەستى ئىمە دەستپەردانى دەق و ناۋەرۆكى فەرھەنگەكە نەبوۋ و ھەرگىز شتى لەۋ چەشنە بە خەيالىماندا نايەت؛ بەلام تەنانت بۆ نووسىنەۋەى دروستى وشەكانى دەسنوسەكە - كە ھەندىكىيان كال بۋوبۋونەۋە و ھەندىكىشيان قرتابۋون - پېتويستمان بە كەسىكى لەۋ چەشنە بوۋ.

يەككىك لە رىگەچارەكان كۆكردنەۋەى دەستەيەك شارەزا بۆ ئەھامدانى ئەم كارەبوۋ، كە بەداخەۋە نە وەھا ھەلىكەمان بۆ پەخسا و نە بارودۇخى ئىمەش لە ئاستى وەھا ھەۋلىكەدا بۋو و كورد ووتەنى: «رەۋى سەخت و ئاسمان دورۇ»، لە كۆتايىدا پاش چەند مانگ پەپۆزى و گەران بەرپۆز «ھەلى ۋەھمانى» بەرپۆزەۋەرى «كتىبەۋۇشى ئىمام مۇھەممەدى ھەزالى» بۆ ئەھامدانى ئەم كارە بەرپۆز «ھۆكۈم رەئىۋ

«دههنهون» ی پی ناساندین. له‌بهر نه‌وه‌ی نه‌وپړې متمانم به شاره‌زایی پېشنیارکمر و ناگاداروونی له ناوهرځکی بهرهمه‌که و دژواری و‌ها کارټک ه‌ب‌وو؛ هر بڼه پشتمان به قسه‌ی به‌رپزیران به‌ست و نه‌نجام‌دانی هم کاره دژواره‌مان خسته نه‌ستوی به‌رپزیر «دههنهون». پټ‌ریسته دان به‌و راستیه‌دا بنیټم که له سهرتادا وام نه‌ده‌زانی و چاوه‌پروانم نه‌ده‌کرد که ناویراو هیښده به وردبیینی و لېن‌هاتوویه‌وه شان بداته بهر و‌ها لټپرسراویدک و زیاتر له‌وه‌ی که من و جه‌نابی «ه‌به‌مولو‌لعینی مه‌روځ» چاوه‌پروانیمان ده‌کرد قوټی هی‌مه‌تی لی‌ه‌لمالیت و ه‌مه‌رو هی‌ز و توانای خو‌ی له‌م ری‌گیاه‌دا بخته کار، به خوشحالی‌وه له بواړی زانستیش‌وه به ه‌وی پټ‌شین‌ه‌ی خو‌یندن‌ی خو‌ی له عی‌راق و نیراند‌ا سهرمایه‌ی پټ‌ریستی بڼ نه‌نجام‌دانی و‌ها کارټک پټ‌که‌وه‌نا‌بوو.

نیمه چاوه‌پروانی چاک کردن و گزیرینی ری‌تنووسی فهره‌نگه‌که به پټی ری‌تنووسی نه‌مړی کوردی و زیاد‌کردنی هاوواتای نه‌مړی س‌زانی بڼ وشه نه‌رده‌لانیه‌کان بووین، به‌لام ناویراو به پټی توانا له‌گه‌ل پاراستنی ناوهرځکی باب‌ته‌که‌دا به‌و شی‌ویه‌ی که شیاو و گولجاوه و به وردبیینی و تی‌رامانه‌وه ه‌مه‌مو لایه‌نه هونه‌ریه‌کانی کاره‌که‌ی له‌بهرچاو گرت و چه‌ندین جار به‌سر ده‌قه ناماده‌کراوه‌که‌دا چوه‌ته‌وه و هر شتی‌کی بڼ پوخته بوونی چاپه‌که به باش زانی‌بیټ پټ‌شنیاری کردووه و خویشی نه‌نجامی داوه، چی‌گه‌ی خو‌یه‌تی سوپاسی خو‌یان و ناسی‌نهره‌که‌یان بکه‌ین.

بریار وا‌بوو که ناماده‌کمر له شمش مانگدا به‌سر ه‌ردوو به‌رگی فهره‌نگه‌که‌دا به‌چی‌ته‌وه و نی‌ستا که به‌رگی یه‌که‌می و‌رده‌گرینه‌وه نزی‌که‌ی دوو سال به‌سر ده‌ست‌پی‌کردنی مؤ‌له‌ته‌که‌ماندا تی‌ده‌پرټ. بی‌گومان دری‌ژکردنه‌وه‌ی نه‌و مؤ‌له‌ته به ره‌زامه‌ندی و ناگاداری به‌رپزیر «مه‌روځ» و به پټی نیاز و پیداویست بوو، چونکه به لامانه‌وه شیاو نه‌بوو که به‌ره‌می‌کی و‌ها به‌نرخ و به‌پزیر ته‌نیا له‌بهر حز و خولیای له‌رادبه‌در بڼ له‌چاپ‌دانه‌وه‌ی؛ به شی‌ویه‌کی ساده و ه‌ره‌مه‌کی و به ه‌له‌گه‌لی‌که‌وه که ده‌کرټ پټ‌شگیری لی‌یک‌رټ به‌رټ‌ته بهر ده‌ستی خو‌ینه‌ران. هر بڼه تال‌وی نه‌و دان‌به‌خودا‌گرتنه‌مان به ره‌زامه‌ندی‌وه نو‌ش کرد و به خوشحالی‌وه نه‌مړی به‌ره‌می شیرینی نه‌و ه‌لو‌یسته‌مان ده‌بینن که به‌راستی ده‌ستی لټپرسراوانی نه‌م چاپه ه‌ولیان داوه به‌و شی‌ویه‌ی که شایانی پله‌ویایه‌ی زانستی و فهره‌نگی و‌ها نووسراو و نووسه‌ری‌که پټ‌شکه‌شی فهره‌نگ‌دوستان‌ی نه‌م ول‌ته‌ی بکه‌ن، به‌وپړی دل‌نپایی و شانازی‌وه ده‌توانین بل‌ین که ه‌مه‌مو ه‌ول‌ی خو‌مان بڼ گه‌یشت به و‌ها نامان‌بټک خسته‌وه‌ته‌کار، به‌و هی‌وایه‌ی چی‌گه‌ی ره‌زامه‌ندی پس‌پ‌وران و زانایان بیټ...

له کو‌تاییدا چی‌گه‌ی خو‌یه‌تی له‌گه‌ل ده‌ری‌رینی سوپاسی دووباره‌مدا بڼ ناماده‌که‌ری هی‌وا؛ سوپاسی ناوه‌ندی «فی‌ان که‌می‌وه‌هر» بکه‌م که نه‌رکی بیټ‌چینی سهرتایی نه‌م به‌ره‌مه‌یان له نه‌ست‌ودا بوو و ه‌درو‌ها زور سوپاسی هاوکارانی زه‌مه‌ت‌کشی بلا‌و‌که‌که‌مان نه‌که‌م: خان‌ی «له‌هه که‌ری‌میان» که

هه‌له‌چن‌کردن و خانگی «سومیه تهیمووری» که رازاننده و ناماده‌کردنی ئەم بەره‌مه‌یان گرتبووه  
 نه‌ستۆ. هه‌روه‌ها پێ به‌ دل‌ سوپاس و پێزانینم هه‌یه‌ بۆ هه‌مو ئەو بەرپێزانه‌ی دیکه‌یش که له‌  
 ری‌خۆش‌کردن بۆ ره‌خساندنی ده‌رفه‌تی له‌چاپ‌دانه‌وه‌ی ئەم شاکاره‌ به‌رخه‌دا یارمه‌تیا‌ن دا‌ین، به‌ تایبه‌-  
 ت به‌رپێزان «فاتیگاس ئیقبال» و «نه‌جه‌ددینی مو‌قه‌ددهم».

به‌و هیوایه‌ی هه‌موو ئەم هه‌ولانه‌ جی‌گه‌ی ره‌زامه‌ندی فه‌ره‌نگ‌دۆستان و هونه‌رمه‌ندان و  
 نه‌ویندارانی فه‌ره‌نگی ده‌وله‌مه‌ندی کوردستان بی‌ت و به‌ رێنماییه‌کانیا‌ن یارمه‌تی‌مان به‌ده‌ن هه‌تا  
 چاپه‌کانی دیکه‌ی ئەم بەره‌مه‌ پوخت‌تر و گونجاوتر بی‌ت.

**بلا‌و‌که‌رموه**



## مقدمه‌ای درباره‌ی شخصیت حضرت آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی

شهر سنندج در دامن کوه سرسبز آبیدر، با چشمه‌های صاف و گوارا و گل‌های خوشبوی سوسن و سنبل، مولودی را می‌طلبید که بعدها با چراغ نورانی علم و دانش، راه‌های تاریک و گرد و غبار گرفته‌ی ناشی از گذر زمان را از لوث خرافات و اوهام که اذهان عمومی را کدر و تار ساخته بود نجات دهد.....

آسمان لاجوردی با ستاره‌های درخشان و شفاف انتظار مولودی را داشت که همچو خود در آسمان علم آن روز با ستاره‌های درخشان منطق و استدلال، ضمایر تاریک را بر عاشقان حق و حقیقت روشن نماید.....

در چنین شرایطی از زمان، فرزندی به سال ۱۲۹۷ هجری قمری در شهر سنندج، محله‌ی آقازمان در یک خانواده‌ی روحانی از تبار «مولانا گشتایش»؛ با پیشینه‌ای هفتصد ساله

از اورامان تخت گرفته تا حسن آباد و شهر جدید التأسيس سنندج، با قبول مسئولیت امامت جمعه‌ی کردستان که نسل بعد از نسل با این خانواده بوده است؛ دیده به جهان گشود و پدرش حضرت «شیخ مؤمن» به منظور تبرک و تیمن او را «محمد» نام نهاد.

محمد به حکم جبر زمان و عاطفه و مهر مادری روزها و سال‌ها را در دامان او سپری نمود تا به سن پنج سالگی رسید. در این دوران پدرش از سیمای تنها فرزند خود آثار هوش و ذکاوت را مشاهده نمود، زیرا «محمد» دائماً با پرسش‌هایی تازه و عجیب، که درخور یک پسر بچه‌ی پنج ساله نبود، با پدر روبه‌رو می‌شد که شاید تا آن روز «شیخ عبدالؤمن» آن را نشنیده بود. وقتی پدر تنها فرزند خانواده‌اش را چنین دید، شخصاً تعلیم و تربیت او را برعهده گرفت و با خط زیبای خود اکثر علوم را به صورت مشق برایش می‌نوشت، تا باشد فرزندش با آن هوش سرشار زودتر از انتظار به علوم زمان آگاهی یابد. اما با کمال تأسف دست اجل به رسم و عادت همیشگی در سنین جوانی «محمد» را از نعمت پدر محروم نمود. اکنون محمد تک و تنها چاره‌ای جز تلاش و کوشش نداشت، او از درآمد زمین و آسیاب و باغ کشاورزی که از پدر به ارث مانده بود، زندگانی را با رنج و زحمت می‌گذراند، با تحمّل ناملایمات مردانه ایستاد تا به آنچه که آرزو داشت جامه‌ی عمل ببوشاند.

او با استفاده از سرمایه‌ی علمی عموی بزرگوارش «شیخ عبدالرحمان» و «شیخ محمود لون» پیشنهاد مسجد آقا حبیب‌الله، مقدمات علوم را تا «أنموذج» تلمذ نمود. سپس با استفاده از کتابخانه‌ی پدری، شخصاً به تحقیق و مطالعه پرداخت تا آنجا که در فنون و علم و دانش و نکته‌سنجی و سخن‌پروری سرآمد اقران و محسود پیر و جوان گردید.

«محمد» ضمن تحقیق و مطالعه به فکر اخذ مجوز دفتر اسناد رسمی افتاد، که خوشبختانه در این راه موفق شد و در همین دوران بود راه اصلی خود که همانا تنویر افکار بود برگزید و با توجه به موقعیت شغلی و خانوادگی نامش بر سر زبان‌ها افتاد.

اکنون «محمد» کیست؟ مردی که در بدر به دنبال کشف حقایق می‌گردد. با تشکیل «حزب نهضت آزادی» و پخش اعلامیه‌ها می‌کوشید مردم را از خواب غفلت و لجن‌زار خرافات و اوهامی که گرفتارش شده بودند نجات دهد. او همچنان پیش می‌رفت تا به «امامت جمعه‌ی کردستان» نیز منصوب گردید. اینجا بود که اهل علم و قلم به مقام علمی‌اش پی برده

و پروانه‌وار به گرد شمع وجودش جمع آمده و حمایتش نمودند و او با قلم و بیان و پخش کتب و رساله‌ها و با افکار تازه و نو، بر حرکت‌های غیر منطقی و غیر عقلایی و هر آنچه که بوی خرافات می‌داد خط بطلان کشید. از این‌رو مقامات آن زمان، او را از آیات الهی دانسته حکم «آیت‌الله» را هم برایش صادر نمودند، که هم اکنون این حکم در آرشیو کتابخانه‌ی خانوادگی محفوظ است...

خلاصه سخنان و نوشته‌های «محمد» رنگی برخلاف رنگ و بوی زمان داشت، به همین دلیل کوتاه‌نظران، تحمل دیدن و پذیرفتن چنین وضعی را نداشته؛ در محافل و نشست‌ها زبان به بدگویی گشودند، تا به ظن خود این مرد روز را، که آراء و عقایدش در تاریخ علم و دانش این سرزمین انقلابی فراهم نموده بود، از میدان به در کنند. تا آنجا که با تحریک دیگران به قصد کُشت به او تیراندازی نموده و برای کُشتنش جایزه تعیین نمودند! اما او با برافراشتن پرچم حقایق در برابر افرادی که شستشوی مغزی شده و خرافات و اوهام همچون تار عنکبوت وجودشان را تنیده بود با جرأت و شهامت - که از خصایص نوادر روزگار است - با منطق و استدلال، در راه تنویر اذهان مشوش و تخریب شده‌ی آنان همچنان می‌کوشید و تا واپسین دم حیات که به نود و هشت سال رسیده بود، دمی غافل نبود. آنچه را بوی حقیقت و راستی و درستی می‌داد می‌گفت و می‌نوشت و در اثبات عقاید روشن دینی و مبانی قرآن و اهل شریعت، به دور از آلودگی‌ها و خرافات، و در ترویج دین و مذهب واقعی صدر اسلام - که همانا تبعیت از حضرت محمد مصطفی (ص) و یاران وفادارش که کوتاهترین راه وصول به بارگاه احدیت است - می‌کوشید و با زبانی ساده و قلمی شیوا به دور از هرگونه لفاظی حقایق را به هم‌نوعان خود تفهیم می‌نمود.

آیت الله به جای پرورش شاگرد و شاگردان، چنین تشخیص داده بود این اوقات را - به خاطر تفسیرات و تأویلات شخصی که درباره‌ی مفاهیم دینی و مذهبی داشت - به تحریر و بیان حقایق و مبارزات فرهنگی، دینی و سیاسی بگذرانند و همچو دیگر شخصیت‌های روشنگر؛ هیچگاه تبلیغات مخالفین نتوانست در اراده‌ی محکم و استوار او تأثیرگذار باشد. بدبختانه تاریخ ایران زمین گویای این واقعیت است که کوتاه‌نظران و خرافه‌پرستان در هر دوره‌ای از زمان نتوانسته‌اند وجود شخصیت‌های بزرگی چون «امام محمد غزالی» و «ابن

سینا»ها، «ابوشاکر» و «نعمی»ها، «عین القضاة همدانی» و «خیام نیشابوری»ها و... را تحمّل کنند، غافل از اینکه گذشت روزگاران بهترین محک شناسائی و معرفی آنان خواهد بود.

به سوگند خوردن که زر مغربی است چه حاجت؟ محک خود بگوید که چیست

پدرم در شهر کوچک سندیج آن زمان، از بدگویی‌ها و تبلیغ‌های ناروای افراد بی‌مایه مصون نبود، اما بحمد الله با گذشت زمان و ورود افکار روشن و جدید، مردم قدرش را شناخته و مشتاقانه نوشته‌هایش را صراف‌وار خریدند. طبقات روشنفکر به ویژه سخن‌پردازان معانی و اهل انصاف قیام نموده و با شعر و نثر حمایتش نمودند. که بی‌مناسبت نمی‌دانم به طور مختصر به گوشه‌هایی از کلام حق جویانه‌ی آن بزرگواران واقع‌بین اشاره کنم:

گلشن کردستانی:

آیت الله را به سر افکار رنگارنگ نیست

جز دفاع از حق و را با کس هوای جنگ نیست

غیر مجذوب حقیقت، نیست پابند کسی

طعنه‌ی ناکس به سمعش سخت و زشت و ننگ نیست

آیت ار گامی نهد در شاهراه حق نهد

مرد دانا را نیازی بر سپاه و هنگ نیست

مهرآور:

آیت الله در جهان از هیچ کس دلتنگ نیست

چون که سودایش حق است و او به فکر جنگ نیست

او به ضرب حق نویسی کاخ دین محکم کند

گرچه او را غیر کلک و خامه، خشت و سنگ نیست

او بود جویای حق، پویای حق، گویای حق

شیر جویا را تجسس بر شکارش، ننگ نیست

او ادیب و اوستاد و فاضل و دانشور است

جاهلان را با ادیبان همسری و رنگ نیست

ناز شستت آیت الله! چون که در مُلک سخن

در کلامت مکر و شید و خُده و نیرنگ نیست

### خاکی کردستانی:

آیت الله را شاید با دگرها برد نام

پخته‌ی علم است او مر دیگران جهال و خام

هر کسی بر ضد او برخیزد از بیچارگی است

کی جمال صبح روی او خلل یابد ز شام؟

آیت الله راه حق را واضح و روشن کند

چون طلوع صبح گوشش بر خروس بام نیست

ما سخن از روی دانش می‌پسندیم و خِرد

ورنه هر افسانه‌گویی نزد ما بهنام نیست

### روشنی کردستانی:

ای ز علم عالیات چشم مسلمان روشن است

نکته‌ها گفتی که هریک لایق صد احسن است

جاهلان از نور علم تو از آن رَم می‌کنند

فطرت خُفاش اصلاً نور خور نادیدن است

### بدیع کردستانی:

آیت الله یار خوش گفتار

به خدا دوستدارست بسیار

ز آنکه در فطرت تو می‌بینم

خُلُق نیکان و شیوه‌ی ابرار

در کلام و بیان و حکمت تو

پایه‌ی دانشت شود اظهار

تو شهنشاه کشور سخنی	صفحات قلمروت آثار
زرتابی ولی دو صد افسوس	گشته‌ای کم‌بها در این بازار
گنج پرگوهری در این کشور	لیک گشته است پاسبانت مار

به هر صورت هر کس به ظن و اندازهی وسعت فکری و پندار خویش از درون ناشناخته‌ی آنان خبر دارد. کسانی که به راز و رمز دنیای طبیعیات و ریاضیات پی نبرده‌اند چطور می‌توانند شخصیت‌های علمی این دنیای پیچیده را شناسایی و معرفی کنند؟ و یا اشخاصی که از القبای فلسفه و عرفان فقط نامی شنیده، کورکورانه دنباله‌رو دیگرانند کی می‌توانند درباره‌ی دریای ژرف و شخصیت‌های عرفانی و فلسفه بحث و گفتگو کنند؟...

قصه‌ی امواج دریا را باید ز دریا دیده پرسید زیرا هر دلی آگه ز طوفان دریا نیست

کسانی که فقط به منظور مدح و ثنا و طلب روزی از این و آن قلم بر کاغذ می‌کشند، کی از شب‌زنده‌داری‌های نویسندگان و محققان خبر دارند؟ «تو که اندر بزم وصلی درد هجران را چه می‌دانی؟»

چون بعضی از مردمان زمان، از قافله‌ی پیشرفت فکری و ذهنی پیشگامان و روشنفکران فاصله داشتند؛ نتوانسته‌اند روح‌های حساس و واقع‌بین آنان را بشناسند، با ناثرویی بخل و حسد، آتش بر جسم و جان خود می‌نهادند. که پدرم در زمان حیات از این گونه کوتاه‌نظری‌ها به دور و دمی از بدگویی و نیش زبان مخالفین در امان نبود، ولی چون راه حق و حقیقت را در پیش داشت تا دم آخر در پیمودن راهی که انتخاب نموده بود سستی به خود راه نداد و به قول خود به دیدن مرگ هم شایق است اما مرگ از او فرار می‌کند؛

من به دل شایقم به دیدن مرگ	مرگ از من نهاده رو به فرار
گر مرا اهل بغی ازه کشند	یا مرا بیفکنند اندر نار
راه من حق‌روی است و حق‌گویی	با زمین و زمان ندارم کار

آری با این عزم و اراده بعد از گذشت نود و هشت سال عمر پربار و با برجای گذاشتن

یکصد و بیست جلد کتاب و رساله‌های چاپ شده و چاپ نشده، امر حق را طبق پیش‌بینی خود، در سال ۱۳۵۲ شمسی روز ۲۱ شهریور برابر با پنجم ماه مبارک رمضان لَبیک گفته، به سرای جاوید شتافت. جوانان پرشور گرد و مردان و زنان باوفای کُردستان با پای پیاده جنازه‌اش را تا بیست کیلومتری شهر سنندج در روستای «نور» استراحتگاه تابستانی‌اش مشایعت نموده که به اقرار رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها جمعیت مشایعت‌کننده بالغ بر هشتاد و پنج هزار نفر تخمین زده شد.

در حقیقت معرفی چنین شخصی با داشتن این همه آثار در تمام رشته‌ها، عقلایی به نظر نمی‌رسد و آنچه من نوشته‌ام فقط به خاطر آن دسته از جوانان روشنفکر این زمان است چون ممکن است آن طور که شاید و باید با این شخصیت ماندگار و شهیر آشنایی نداشته باشند.

یکی از آثار ایشان «فرهنگ مردوخ» است که با کمبود امکانات آن زمان و با زحمات شبانه‌روزی آن را با سه زبان به چاپ رسانید و چون تیراژ آن کم بود متأسفانه همگان نتوانستند از آن استفاده کنند، تا اینکه به پیشنهاد جوان برومند و عزیزم جناب «پرتوی» مدیر انتشارات «پرتو بیان» تصمیم به تجدید چاپ گرفته شد، مشروط به اینکه با استفاده از نظر استادان، لهجی اصلی کردی سورانی هم به آن اضافه شود، که خوشبختانه این آرزو به حقیقت پیوست. هم اکنون فرهنگی که در دست‌های شما عزیزان قرار دارد با زبان‌های کُردی «سورانی و اردلانی»، فارسی و عربی به چاپ رسیده است که شاید در دنیای علم و دانش چنین فرهنگی با چهار زبان کم‌نظیر باشد. لذا جا دارد قلباً از دلسوزی و علاقمندی دوست محترم و عزیز جناب «یحیی پرتوی» که واقعاً آراسته به تمام محسنات انسانی و فرهنگ دوستی است تشکر کنم همچنین از استاد دکتر «رئوف رهنمون» که در بازنگری و اضافه نمودن لغات سورانی با اسلوب جدید زحمات فراوانی را متحمل شده‌اند نهایت تشکر و سپاس را داشته و توفیق کلیه‌ی دست‌اندرکاران را که در راه تجدید چاپ این فرهنگ زحمت کشیده‌اند از خداوند بزرگ تمنا می‌نمائیم.

در خاتمه چند بیت از مرثیه‌ی پراحساس و جانکاه استاد «ناصر روشن» را که در روز تشییع جنازه با صدای رسا و مردانه بر مزار پدرم قرائت نمودند به نظر خوانندگان عزیز می‌رساند:



نشسته خاک ماتم بر سر و سیمای کردستان

همه جا خار غم روییده در صحرای کردستان

بنالد بلبل شیدا بگرید ماهی دریا

فلک را گوش کر باشد از این غوغای کردستان

ز بس از چشم این مردم، سرشک غم فرود آمد

نشسته در گل محنت، ز سر تا پای کردستان

برفت از آسمان ما درخشان آفتاب ما

سیه مانند شب باشد یقین فردای کردستان

به فقه و فلسفه استاد، هم بر منطق و تاریخ

روا باشد که گویندش بهین آقای کردستان

اگرچه رفته از دیده، نخواهد رفت از دل‌ها

بود بعد از وفات او همین ایفای کردستان

عبدالؤمن مردوخ آیت‌الله زاده‌ی کردستانی

زمانه را ورق‌س و دفتر‌س و دیوان‌س است

حدیث نیک و بد نوشته خواهد شد

## كورتەيەك لە بارەى كەسپىتى جەنابى نايەتوڭلا شىخ موحەممەد مەردۇخى كوردستانىيەو

شارى سەنە لە داوئىنى چىيى سەوزى ئايسەردا بە چاوكە روون و سازگارەكانىيەو و بە گولە  
بۇغۇشەكانى سۆسەن و سونبولىيەو چاوەروانى كۆرپەيەك بوو كە لە داھاتوودا بە چراى رووناكى زانست و  
زانبارى خۆى، رینگەكەلى تارىكەنووتەك - كە تەپوتۆزى تىپەرىنى رۆزگارى لىتېشتىبوو - لە چەپەلى ئەو  
بەربۆچوونە پەپوچكەلەى - كە زەينى كۆمەلانى خەلكى تارىك و تەلخ كەردىبوو - رزگار بىكات و پاك  
بىكاتەو...

ئاسمانى شىن بە ئەستېرە رووناك و تريفەدارەكانىيەو، چاوەروانى كەسپەك بوو كە خۆى ئاسابى لە  
ئاسمانى زانستى ئەو رۆزگارەدا بە ئەستېرەگەلى تريفەدارى لۆزىك و ئاوەزخاوى، ھەناوە تارىكەكان بۆ  
ئەويندارانى راستى رووناك بىكاتەو...

لە وھا كاتىكدا مىندايتىك لە سالى ١٢٩٧ى كۆچى مانگى [١٨٨٠ى زاينى] لە شارى «سە»،  
گەرەكى «ناغەزەمان» لە ھەمەلەيەكى ئايىنىدا - كە دەچنەو سەر «مەولانا گوشايش» و بە

پیشینه‌ی کی ۷۰۰ سالیه له هه‌ورامانی ته‌ختموه تا هه‌سه‌ناوا و شاری تازه شاه‌دان‌کراوه‌ی سنه، که پشتاوپشت نهرکی پیشنوژی و وتاردانی رۆژی هه‌مینان له نه‌ستۆدا به‌وه - له دایک ده‌بیت و باوکی «جمنابی شیخ موئمن» له‌بهر پیرۆزبون ناوی «موحه‌مه‌د» ی بۆ هه‌لده‌بژێرت.

موحه‌مه‌د به‌پیتی خواستی رۆژگار تا پینج سالیه‌ی له سایه‌ی سۆزی دایکی‌دا به‌سه‌ر برد. هه‌ر له‌و ته‌مه‌نه‌دا باوکی له ناوچای ته‌نیا رۆله‌که‌یدا شوێنه‌واری زیره‌کی و هۆشیاره‌ی به‌دی کرد، چونکه موحه‌مه‌د هه‌میشه به‌پرسیارگه‌لی نوێ و سه‌رسوهرینه‌روه - که له ناستی تیگه‌یه‌شتنی منداڵیه‌کی پینج سالاندا نه‌بوو و له‌وانه‌یه‌ عه‌به‌لوئمین تا نه‌و رۆژه‌ شتی وای نه‌یه‌ستبیت - رووبه‌رووی باوکی ده‌به‌وه. کاتی‌ک باوکی نه‌م هه‌موو به‌هره‌یه‌ی له منداڵه‌که‌یدا به‌دی کرد، خۆی فێرکردن و باره‌ینانی گرته‌ نه‌ستۆ و به‌ خه‌تی خۆشی خۆی زۆریه‌ی بابه‌ته زانسته‌کانی به‌ سه‌رمه‌شق بۆ داشه‌دا به‌و هیوایه‌ی منداڵه‌که‌ی به‌و هه‌موو زیره‌کیه‌وه زووتر له‌ هاوسالانی شاه‌زای زانستی سه‌رده‌م به‌بیت. به‌لام به‌یه‌رپی داخ و که‌سه‌روه‌ ده‌ستی نه‌جمل به‌ پیتی دا‌به‌رنه‌رتی هه‌میشه‌ی خۆی موحه‌مه‌دی لای له‌ نازی باوک به‌یه‌ش کرد و نیت موحه‌مه‌دی بی‌کس و ته‌نیا جگه له‌ هه‌لمالینه‌ی قۆلی هیممه‌ت، رینگه‌یه‌کی تری له‌به‌رده‌مدا نه‌بوو، هه‌ر به‌یه له‌ داها‌تی نه‌و زوی و ناش و باخه‌ی که له‌ باوکیه‌وه بۆی به‌جێما‌بوو ژیا‌نی پر له‌ کویره‌وه‌ری ده‌برده‌ سه‌ر و نازایانه‌ شانی دایه به‌ر نهرک و ره‌هه‌ی رۆژگار هه‌تا نا‌وته‌کانی به‌پیتته‌ دی.

موحه‌مه‌د به‌هۆی سه‌رمایه‌ی زانسته‌ی مامه‌ی به‌رپۆری «شیخ هه‌به‌دوهره‌مه‌ن» و هه‌روه‌ها «شیخ مه‌حموده‌ی لۆن» پشتنوژی مزگوتی «ناغه‌حه‌یه‌للا»، سه‌ره‌تای زانسته‌ نایینه‌کانی هه‌تا نامیلکه‌ی «ئومووژه‌ج» خۆتند و پاشان له‌ کتێبخانه‌که‌ی باوکی‌دا خۆی ده‌ستی دایه لیکۆلینه‌وه و خوێندنه‌وه، هه‌تا له‌ هونه‌ر و زانست و وردبینی و حازرجوابی و ره‌وانبێژیدا وه‌ها هاوسالانی خۆیه‌ی به‌جی‌هێشت که لاو و پیر نێره‌یه‌یان پێ ده‌برد.

موحه‌مه‌د له‌گه‌ڵ لیکۆلینه‌وه و خوێندنه‌وه‌دا هه‌وڵی دا که مۆله‌تی دانانی تۆمارگه‌ی یاسایی قه‌باله و تاپۆ (ده‌فتیری نه‌سنادی ره‌سمی) وه‌رگریت و به‌ خۆشه‌حاله‌یه‌وه هه‌وله‌که‌ی گه‌یه‌شته نه‌ه‌جام و هه‌ر له‌م سه‌رده‌مه‌دا بوو که شاپنگه‌ی ژیا‌نی - که به‌رتی به‌و له‌ ناوه‌زخوای و رۆشنگری - گرته‌به‌ر و به‌هۆی په‌له‌وبایه‌ی پیشه‌یه‌ی و به‌نه‌ماله‌یه‌وه ناوی که‌وته سه‌ر زمانه‌ی خه‌لکی.

نێستا موحه‌مه‌د کییه‌ ؟ مرۆڤێک که به‌ دوا‌ی ده‌رخستنی راستیه‌کاندا وه‌یلانه، له‌ رینگه‌ی بنیاتنانی «هیزه‌ی وه‌ه‌ره‌نی ئازادی (نه‌ه‌ست آزادی)» و به‌لاو‌کراوه‌کانیه‌وه هه‌وڵی ده‌دا خه‌لکی له‌ خه‌می بێتاگایی و لێته‌ی بیه‌رۆ‌چوونی پرۆبووچ رزگار بکات و به‌م شیوه‌یه‌ درێژه‌ی به‌ تیکۆشان ده‌دا هه‌تا په‌له‌ی «پیشنوژی و وه‌ه‌ره‌ی هه‌ینی»‌شی پێ‌درا. بیرمه‌ندان و زانیاران به‌هۆی ناسینی په‌له‌وبایه‌ی زانسته‌یه‌وه وه‌کوو په‌پوله له‌ ده‌وری ده‌گه‌ران و پشتیوانیان ده‌کرد و نه‌ویش به‌ قه‌لم و زمان و نووسین و به‌لاو‌کردنه‌وه‌ی کتێب و نامیلکه

و به هزری تازه و نوییه به گژ همرجوله دور له ناومز و پرپوچ خوازه کانداه چوو و پروچی ده کردنموه. همریزه کاربه دهستانی نمو سردهمه نهویان به نیشانه کی خودا دهزانی و پلهی «**نایمتوللا**» ییشیان پیته خشی، که نیسته شه نم فمرمانه له نمریشی کتبخانه ی بنه ماله ی ممردوخدا پارتراره...

به کورتی وتار و نووسراوه کانی موحه ممد رنگ و بویه کی تری هینایه ناراه، همریزه مرۆه بیرته سکه کان نم بارودوخیان پی پسه ندکرا و له کۆز و کۆبونوه کانداه دستیان دایه خراپه ییژی و زماندریژی، ههتا به خه یالی خاوی خۆیان نم بیاوه - که بیر و بۆچونه کانی شۆرشیکی له میژوی زانست و زانیاری نم ولاته دا بهرپا کردبو - له نارادا نه هیلن، ته نانهت به ره شهوه نموه ستان و ده ستیان دایه هانزانی خه لکی و به قهستی کوشتنموه دایانه بهر گولله و خه لاتیان بۆ کوشتنی دیاری کرد! به لام نایمتوللا به هه لکردنی ئالای هه قخوازی له بهرام بهر نمو کسانموه که میشکیان شۆردرا بهوه و پرپوچ و نهفسانه وه کوو داوی جالبالۆکه هه ناویانی ته نیبوو، بهوپه پری بوژی و نه ترسیه وه - که تاییه قه ندیی که له بیاوانی رۆزگار - به لۆژیک و ئاره زخوازیموه هه ره له تیکۆشاندا بوو، به لکوو زهینی شیواو و تیکراریان رووناک بکاته وه و ههتا دوا یین هه ناسه ی ژیا نی نه وه و ههشت ساله ی چاوترووکانیک پشروی نه دا. نهوی که هه ق و راستی بوا یه ده یوت و ده ینووسی و له پیناوی سه ماندن ی بهرپا وه پری رووناکی نایینی و بنه ما کانی قورنان و ریبازی پاکی نایینی دور له خله و پرپوچ و له پیناوی بهرودان به نایین و ریبازی راسته قینه ی سه ره ئای نیسلام - که په پره یی کردنی حه زه ته ی موحه ممد (د.خ) و هاوه له وه فاداره کانی ته ی که کورتترین و شارپنگه ی گه یشتنه باره گای خودایه - به زمانیکی ساده و قه له میکی ره وان و دور له هه ره قسمیه کی بی ناومرۆک تیده کۆشا و هاوولایه کانی شاره زای راستیه کان ده کرد.

نایه توللا وای به باش دهزانی که له باتی باره ینانی قوتابی - به هژی راهه و بۆچونه تاییه تیه کانی خزیه وه سه بارهت به چه مکه نایینی و نایینزاکان - کاتی خۆی بۆ نووسین و ده پرینی راستیه کان و چالاکی فره هنگی و نایینی و سیاسی، ترخان بکات و وه کوو هه موو که سیپیه رۆشن گه ره کانی میژوو هه رگیز پرپا گه نده ی نه یاران نه میتوانی هه ئوتیست و بهرپاری پۆلایینی نه ره بکات.

به داخه وه میژووی ولاتی ئیران نم راستیه ده ره خات که مرۆه بیرته سک و پرپوچ خوازه کان له هه یج قۆناغیکدا نه یانتهوانیه له گه ل بهوونی که سیپیه گه وه و ناوداره کانی وه «**فیمام موحه ممدی هه زالی**» و «**ناینوسینا**» کان و «**نیهوشاکر**» و «**نه عیمی**» کان و «**هه یینولقوزاتی هه مه دانی**» و «**خه یامی نه یشا بهویری**» کان... بسازن و بیده نگ بن و هه میشه له م راستیه بی تاگا بهوون که تیه پرینی رۆزگار باشرین مه دک و ناسینه ره.

«**به خهوشی ئالتهوون سوئندی پی تاوی** مه هکی به سه، لیگه پری تاوی»

بارکم له شاری بچووکى ستهى شو کاته دا، له دهم و زمان و پرويا گندهى ناپهواى مروقه هيجو پوچ و بى مایه کان پاريزراو نه بو، به لام سوياس بؤ خوا تپيرپرينى کات و پهره سندننى بيو پوچوونى رووناک و نوئ بووه هؤى تهوى که خه لکى قه درى بناسن و به تاسه و حه زه وه نووسراوه کانى وه کوو زير و گوه هر بقوز نه وه. تويزه روشنبيره کان، به تاييه ت مروقه گوه هر ناس و دادخوازه کان، راپيرين و به هونراوه و په خشان پشتيو انيان لى کرد که جيگه ي خويه تى به کورتى به شيك له وتهى هه قخوازاندهى شو به پريزه وردبينانه بغيته بهرچاو:

گو لشمه نى کوردستانى:

آيت الله را به سر افکار رنگارنگ نيست

جز دفاع ز حق ورا با کس هواى جنگ نيست  
غير مجذوب حقيقت، نيست پابند کسى  
طعنه ي ناکس به سمعش سخت و زشت و ننگ نيست  
آيت ار گامى نهد در شاهراه حق نهد  
مرد دانا را نيازى بر سپاه و هنگ نيست<sup>۱</sup>

ميهر اومر:

آيت الله در جهان از هيچ کس دلنگ نيست  
چون که سودايش حق است و او به فکر جنگ نيست  
او به ضرب حق نويسى کاخ دين محکم کند  
گرچه او را غير کلک و خامه، خشت و سنگ نيست  
او بود جويای حق، هويای حق، گويای حق  
شیر جویا را تجسس بر شکارش، ننگ نيست  
او اديب و اوستاد و فاضل و دانشور است  
جاهلان را با اديبان همسرى و رنگ نيست

۱- ناپهتوللا يه کپه نکه و بيو پوچوونى رهنگارپهنگى له سهردا نيه و جگه له هه قخوازى ناماغي نيکى نيه و له شه پخوازى به دورره. جگه له راستى شوينکه و توريى کهس نيه و تانه ي ناکه سانى به لاره گران و ناشيرين و نهنگ نيه. ناپهتوللا له شاپنى هه قدا ههنگاو ده نيته و مروقى زانا پتيوستى به سويلا و له شکر نيه.

ناز شستت آیت‌الله! چون که در مُلک سخن

در کلامت مکر و شید و خُده و نیرنگ نیست<sup>۱</sup>

خاکی کوردستانی:

آیت‌الله را شاید با دگرها برد نام

پخته‌ی علم است او مر دیگران جهال و خام

هر کسی بر ضد او برخیزد از بیچارگی است

کی جمال صبح روی او خلل یابد ز شام؟

آیت‌الله راه حق را واضح و روشن کند

چون طلوع صبح گوشش بر خروس بام نیست

ما سخن از روی دانش می‌پسندیم و خرد

ورنه هر افسانه گویی نزد ما بهنام نیست<sup>۲</sup>

ره‌شمنی کوردستانی:

ای ز علم عالی‌ات چشم مسلمان روشن است

نکته‌ها گفتی که هریک لایق صد احسن است

جاهلان از نور علم تو از آن رم می‌کنند

فطسرت خُفاش اصلاً نور خور نادیدن است<sup>۳</sup>

---

۱- نایه‌توللا له جیهاندا له هیچ کس دلگران نیه، چونکه هه‌خوازه و له بیری شه‌پخوازیدا نیه.

نوو به لێدانی سکه‌ی هه‌ق کۆشکی نایین داده‌مه‌زرتینیت، هه‌رچه‌نده جگه له قه‌لم، خشت و به‌ردی له‌به‌ر ده‌ستدا نیه.

نوو هه‌خواز و هه‌ق‌بێژ و رێگای هه‌ق ده‌گریته به‌ر و هه‌رگیز گه‌ران به‌ دوا‌ی نێچیردا بۆ شیری چالاک عمیب نیه.

نوو نه‌دیپ و نوستاد و به‌پێژ و زانایه، نه‌زانه‌کان هه‌رگیز نابینه‌ هاوده‌می نه‌دیبان.

ده‌ستت نه‌پزیت نه‌ی نایه‌توللا! چونکه له‌ ولاتی نه‌ده‌یدا هیچ فروفتیل و گزی و فریوه‌دان له‌ قسه‌تدا نیه.

۲- ره‌وا نیه‌ ناوی نایه‌توللا له‌گه‌ڵ ناوی که‌سانی تردا به‌ریت، چونکه‌ نوو له‌ زانستدا خاوه‌ن‌نه‌زه‌ه‌ونه و که‌سانی تر نه‌زان و پێشه‌گه‌ییون.

هه‌رکس له‌ به‌رامبه‌ر نه‌ه‌وه‌ راست بێت‌ه‌وه‌ بێچاره‌یه، چونکه‌ قه‌ت جوانی به‌ره‌یه‌یانی رووی نوو نێواره‌ی به‌سه‌ردا نایه‌ت.

نایه‌توللا رێگه‌ی هه‌ق رووناک ده‌کاته‌وه، چونکه‌ رۆژبونه‌وه به‌ خوێندنی که‌له‌شیری سه‌ریان نیه.

نێمه له‌ رووی زانایی و ناوه‌زه‌وه قسه‌ په‌سه‌ند ده‌که‌ین، ده‌نا هه‌ر نه‌فسانه‌بێژێک به‌ لای نێمه‌وه‌ خۆشناو (به‌نام) نیه.

۳- نه‌ی نوو به‌پێژه‌ی که‌ زانستی به‌پێژت مایه‌ی رۆشنی چاوی موسولمانانه، گه‌لێک قسه‌ی ورد و سه‌ره‌نج‌اکێشت کرد که‌ هه‌رکامیان

شیاری سه‌دان ناهه‌رینه.

نه‌زانان بۆیه له‌گه‌ڵ تیشکی زانستی تۆدا سازگار نین، چونکه‌ سروشتی شه‌مه‌مه‌کوێره له‌ بنه‌ر‌تدا نه‌بێینی تیشکی هه‌تاوه.

آیت‌الله یار خوش‌گفتار	به خدا دوستدارست بسیار
زانکه در فطرت تو می‌بینم	خلق نیکان و شیوه‌ی ابرار
در کلام و بیان و حکمت تو	پایه دانشت شود اظهار
تو شهنشاه کشور سخنی	صفحات قلمروت آثار
زر نابی ولی دو صد افسوس	گشته‌ای کم‌بها در این بازار
گنج پرگوهری در این کشور	لیک گشته است پاسبانت مار <sup>۱</sup>

به‌هم‌حال هرکس به‌پیتی زانباری و ناسوی بی‌ویژچوونی خۆی لایه‌نه نهناسراوه‌کانی نمو بیرمندانه ناشکرا ده‌کات. ئەوانە‌ی که ناگایان له راز و نهیئنی زانسته سروشتیه‌کان و بیرکاری نیه چۆن ده‌توان که‌سی‌تیه زانستیه‌کانی ئەم جیهانه ئالۆزه بناسن و بناسیتن؟ ئەوانە‌ی که تهنیا ناوی ئەملفوییتی خواناسی و فەلسەفەیان بیستوو و کوێترانه دەبنه شوێنکه‌وته‌ی خەلکی، چۆن ده‌توانن ده‌ریای قوول و بی‌پنی که‌سی‌تیه خواناس و فەیلەسووفە‌کان بڤه‌نه بمر باس و لیکۆلینه‌وه؟ «داستانی شه‌پۆلی ده‌ریا لای که‌شتیوانی به‌ئەزمۆنه، چونکه هەر دڵێک ناگای له گهرده‌لوولی ده‌ریا نیه». ئەوانە‌ی که تهنیا بۆ پەسن‌کردن و پیاوه‌لگوتن و دەست پان‌کردنه‌وه له‌م و له‌و قەڵەم ده‌خه‌نه سەر کاغەز که‌ی ناگایان له‌ نه‌خه‌وتن و شه‌و‌غخوونی نووسه‌ران و توێژه‌رانه؟

#### چوو‌زانی چۆنه‌ ده‌ردی جودایی؟

#### «تۆ که له‌ کوێری گهرمی یاران‌دای

هەندێ له‌ خەلکی سه‌رده‌م چونکه له‌ کاروانی پێشکه‌وته‌نی هه‌زری و زه‌ینی پێش‌هه‌نگه‌کان و رۆشنبیره‌کان به‌ دووربوون، نه‌یان‌توانیوه رۆحی ناسک و ورد‌بینی نمو بیرمندانه بناسن، هه‌ریژیه به‌ شاگری نێره‌یی و به‌رچاوت‌ه‌نگی له‌ راستیدا لاشه و گیانی خۆیان ده‌سووتاند. باوکم له‌ سه‌رده‌می ژیا‌نیدا ساتیک له‌ چزوی زمانی نه‌یارانی بیر‌ته‌سک به‌ دوور نه‌بوو، به‌لام چونکه ریگه‌ی هه‌ق و راستی گرت‌بووه به‌ر تا ناخ‌رین

۱- نابه‌توللا، نه‌ی دۆستی قسه‌ش‌رین، به‌ خوا زۆر خوشه‌ویستیت.

چونکه ره‌فتاری چاکان و شیوازی پاکان له‌ سروشتی تۆدا ده‌بینم.

پله‌ی زانست له‌ رتار و قسه و کارزانی‌ندا ده‌رده‌که‌وێت.

تۆ پادشای ولاتی نه‌ده‌ب و وێه‌یت و په‌ر په‌ر په‌ی شوێنه‌واره‌کانت ولاتی تۆیه.

زێری بی‌خه‌رش به‌لام به‌ هه‌زار داخ و که‌سه‌روه له‌م بازاردا بی‌ترخیت.

گه‌غینه‌ی پر له‌ گه‌وه‌ری ئەم ولاته‌ی به‌لام مار بووه‌ته پاسه‌وانت.



ههناسه له گرتهبهری نمو ریگهیه پاشگهز و دلسارد نهبوویهوه و تمنانهت به پیتی فرمایشی خۆی  
 نارهزوومندی دیداری مهرگ برو بهلام مهرگ خۆی لهو دهپاراست:

من به دل شایقم به دیدن مرگ      مرگ از من نهاده رو به فرار  
 گر مرا اهل بغی ارّه کشند      یا مرا بیفکنند اندر نار  
 راه من حقروی است و حق گوئی      با زمین و زمان ندارم کار<sup>۱</sup>

به‌لێ بعم بریاره دامه‌زراو و ووه به‌رزوه پاش تێپهرینی ۹۸ سالێ تمه‌نی پێ به‌ره‌که‌ت و نووسینی ۱۲۰ کتیب و نامیلکه‌ی چاپ‌کراو و چاپ‌نه‌کراو، به‌پیتی پێشبینی خۆی، له‌ سالی ۱۳۵۴ ی کۆچی هه‌تاوی [۱۳/۹/۱۹۷۵]، له‌ رۆژی ۲۱ ی خه‌رمانه‌دا که پێنجه‌مین رۆژی مانگی پێرۆزی ره‌مه‌زان بوو نه‌مری خۆی به‌جی‌هێنا و به‌ره‌و مائی هه‌میشه‌یی کۆچی دوا‌یی کرد. لاوانی خوێنگه‌رم و ژنان و پیاوانی نه‌مه‌کناسی کوردستان، به‌ پێ تمه‌که‌یان هه‌تا لادیتی «**نه‌وه‌ره**» - که هاونه‌هه‌واری نایه‌توللا بوو و بیست کیلۆمه‌تر له‌ سنه‌وه‌ دووره - به‌رێ کرد، که به‌ پیتی هه‌وائی رادیۆ و ته‌له‌فزیۆن و رۆژنامه‌کان ژماره‌یان له‌ هه‌شتاوینج هه‌زار که‌س تێده‌په‌ری.

له‌ راستیدا ناساندنی که‌سیکی وه‌ها ناودار، که نمو هه‌موو به‌ره‌مه‌ی له‌ هه‌موو لقه‌کانی زانستدا له‌ پاش خۆی به‌جی‌هێشتوه‌، کارێکی بێهه‌وده‌یه و نه‌م پێشه‌کیه‌ ته‌نیا بۆ لاوانی رۆشنه‌بیری سه‌رده‌م نووسراوه‌ که له‌وانه‌یه‌ به‌و شێوه‌یه‌ی که‌ شیاوه‌ نه‌م که‌سیتیه‌ به‌ناویانگ و نه‌مه‌ نه‌ناسن.

یه‌کێک له‌ به‌ره‌مه‌کانی ناوبراو «**فره‌ه‌نگی مه‌ردوخ**» که له‌ سه‌رده‌مێکدا که‌ ئامرازێ پێویست له‌به‌رده‌ستدا نه‌بووه‌ و به‌ ئه‌رك و زه‌حه‌متی شه‌و و رۆژی، به‌ سێ زه‌مان له‌ چاپی داوه‌ و به‌داخه‌وه‌ له‌به‌ر که‌به‌روونی نه‌ژماره‌که‌ی نه‌که‌وتبووه‌ به‌رده‌ستی هه‌موو خوێنه‌ران، هه‌تا به‌ پێشینه‌یاری لاوی خوێنگه‌رم و نازیز جه‌نابی «**به‌رته‌وی**» به‌رپێهه‌ری بلا‌وگه‌ی «**په‌رته‌ویان**» به‌ریار درا که سه‌ره‌له‌نوێ له‌ چاپ بدرێته‌وه‌، به‌و مه‌رجه‌ی که‌ به‌ رێنمایی زانیاران شێوه‌ ناخاوتنی سه‌ره‌کی کوردی سۆرانیشی پێ زیاده‌ بکری‌ت و به‌ خۆشه‌حاله‌یه‌وه‌ نه‌م ناره‌زووه‌ هاته‌ دی و نه‌م فره‌ه‌نگه‌ی له‌به‌رده‌ستی ئێه‌وی نازیزدایه‌ - جگه‌ له‌ دوو زه‌مانی عه‌ره‌بی و فارسی - دوو شێوه‌ ناخاوتنی سه‌ر به‌ دیالێکتی سۆرانی له‌خۆگرته‌وه‌، که له‌وانه‌یه‌ له‌ جیهانی زانستدا وه‌ها فره‌ه‌نگێک که نمو زه‌مانه‌ی له‌خۆگرته‌یت نایاب بیت، بۆیه‌ جێگه‌ی خۆیه‌تی له‌ ناخی دله‌وه‌ سوپاسی دلسۆزی و تاهه‌رزوویی هه‌ورپێ هه‌وریز و نازیزم جه‌نابی «**یه‌جیا به‌رته‌وی**» - که به‌راستی به‌ هه‌موو

۱- [من تاسه‌باری دیداری مهرگ      مهرگ راده‌کا له‌ دیداری من  
 گه‌ر سته‌مکاران له‌توپه‌م که‌ن      یا به‌خه‌نه‌ ناو ناگه‌ری ده‌وژم  
 زه‌مین و زه‌مان نامگیرته‌وه‌      نه‌ له‌ هه‌قخوازی نه‌ له‌ هه‌قوتن]

جۆره زۆره‌ریکی مۆقاییه‌تی و فره‌هه‌نگ‌دۆستی رازاوه‌ته‌وه - بکه‌م و ئه‌وه‌یه‌ری سوپاسی دوکتۆری زانا «ره‌ئووف ره‌هه‌موون» بکه‌م که بۆ پیاچروته‌وه و خسته‌سه‌ری هاوواتای سۆرانی به پیتی شیوازی سه‌رده‌م ئه‌رک و ره‌نجی زۆریان کیشاوه و سه‌رکه‌وته‌نی هه‌موو کاربه‌ده‌ستانی بلاوگی «په‌له‌وه‌یه‌یان» که له پیتاوی له چاپ‌دانه‌وه‌ی ئه‌م فره‌هه‌نگه‌دا زه‌جه‌تیا‌ن کیشاوه له خۆای گه‌وره داواکه‌م.

له کۆتاییدا به‌شیک له شینگێری به سۆز و دلتاوینی ئوستاد «ناسری ره‌هه‌شن» که له رۆژی ئه‌سه‌په‌رده‌کردنی باوکمه‌دا به ده‌نگی زوڵال و پیاوانه‌ی خۆی له‌سه‌ر مه‌رقه‌ده‌که‌یدا خۆتێدیه‌وه پێشکه‌شی خۆتێه‌ران ده‌که‌م:

نشسته خاک ماتم بر سر و سیمای کردستان

همه‌جا خار غم روییده در صحرای کردستان

بنالد بلبل شیدا بگرید ماهی دریا

فلک را گوش کر باشد از این غوغای کردستان

ز بس از چشم این مردم، سرشک غم فرود آمد

نشسته در گل محنت، ز سر تا پای کردستان

برفت از آسمان ما درخشان آفتاب ما

سیه مانند شب باشد یقین فردای کردستان

به فقه و فلسفه استاد، هم بر منطق و تاریخ

روا باشد که گویندش بهین آقای کردستان

اگرچه رفته از دیده، نخواهد رفت از دل‌ها

بود بعد از وفات او همین ایفای کردستان<sup>۱</sup>

عبدالوهمین مه‌دۆخ نابه‌تۆل‌آزاده‌ی کوردستانی

پۆتکار ده‌فته‌ر و دیوانی هه‌یه

«چاکه و خراپه‌ی قه‌ت لێ ین نابێ»

۱- خاکی ماتمه له سه‌روچاوی کوردستان نیشته‌وه و درکی خه‌م له سه‌رتاسه‌ری ساری کوردستاندا رواه. بۆلبۆلی شه‌یدا ده‌نالتینیت و ماسی زه‌ریا ده‌گری، که‌چی گوێی فەلەک له به‌رامبه‌ر ئه‌م شیوه‌ن و زاریه‌ی کوردستانه‌وه که‌یه. نه‌وه‌نده فرمێسکی خه‌م له چاوی ئه‌م خه‌لکه‌وه داڕژا که سه‌رتایای کوردستان به قووی نه‌هامه‌تیدا رۆچوو. هه‌تاوی رووناکی نێمه ناسنامه‌که‌مانی به‌جێهێشت و نیت ییگومان به‌یانی کوردستان وه‌کوو شه‌وه‌زنگ تاریکه. له فیه‌ه و فه‌لسه‌فه و لۆژیک و میژوودا ئوستاد بوو، شایسته‌ی خۆیه‌تی که پیتی بو‌رتیت سه‌روه‌ری گه‌وره‌ی کوردستان. هه‌رچه‌ند له‌به‌رچا‌ر و ن بوو، به‌لام له دڵ ده‌رنه‌چیت و کوردستان پاش ده‌فاتی نه‌و هه‌ر هێنده نه‌مه‌کناسی له ده‌ست دیت.

# پنٿه ڪبه ڪاٺي ڦاٽا ڏه ڪار



هونالای حاشیهی زوالت له سهر سه فحهی روخت سه عبه

به و هم چا بوو به مندالی له دهرسی عیشق راهاتم

هرچنده هر له مندالیوه له ناو ده سنووس و كه شكول و كتيبي لاپره زهردي هر سي زماني كوردی و فارسی و عمره بيدا پمروهرده يووم و بهر اوورد كردنی شه دهب و ويژهی نمو سي زمانه پيكموه هم ميشه يه كيتك له حزه كاتم بووه و هر شهوش بووه هژی شهوی تا شه ندازه يه ك متمانه به خوم بكم و پيشنياری جهنابی ((هه بولموئمين مهر دوخ)) له ريگهی برای بهر يژ كاك ((يه حيا په رقهوی)) بهر يژه بهری بلاوگهی ((په رقهويان)) وه په سهند بكم و خوم بجمه ناو دهریای سي په یی فهره ننگه ده وله مهنده كهی ((زانی مهره بليعت<sup>۱</sup> جهنابی نايه توللا شيخ موحممد مهر دوشي كوردستاني)) وه؛ به لام كاتيک تيگه ييشتم چ چيايه کی سهر كesh و پر له هه لدير و چ دهر يايه کی بي ين و پر له گيژ اوام گرتوه ته بهر كه تازه له بنار و كنار دور كووتبوو موه و مه ترسی گه رانه وهش له دريژه پيدان كه متر نه بوو...

<sup>۱</sup> - «زانی مهره بليعت» و سفيكه كه ماموستا هه ژاری ره همتی له پيشه کی فهره ننگی «هه نبان بهرینه» يا بهر جهنابی نايه توللاي به كار هيتاره.

هەر بۆیە بەوپەڕی دڵەراوکێوە پشتم بەو سەرچاوانەى لە بەر دەستمدا بوون بەست و بەو هیواىەى روژ لە دواى روژ پتر لە کارەكەمدا ئەزموون پەیدا كەم؛ بەوپەڕى هیواشی و پەریزەو بەرهەویش چووم و ئێستا كە ئەم پێشەکیە دەنوسم دوو سالى رەبەقە زۆربەى كاتى خۆم بە ئەم کارە تەرخان کردوو و تازه خەریكم بەرگی یەكەمى ئەم فەرەنگەى لە ماوەى هەژدە مانگدا نووسراوە<sup>۱</sup> ئامادە دەكەم.

لەوانەىە خۆنەرى بەرپر گلهیم لى بکات و رەخنەم لى بگریت و بلیت: چى ناچارى کردبویت بە تەنیا رووبەرۆى کارێک ببیتەو کە پێویستە کۆمەڵێک پشپۆر پێکەو پێوەى خەریک بن؟ منیش بەوپەرى دلتیایەو لەسەر ئەو باوەڕەم کە لیکۆلینەو و لەسەرنووسینی وەها شاکارێک هەرگیز بە هەولێ تاکەکەسى بەو شیوەى کە شیاوێ ناگاتە ئەنجام، بەلام بەوپەرى داخ و کەسەرەو لەم بارە ئاناسیایەدا کە هیچ لایەن و ناوەندیک ئامادە نیە کەمترین پێداویستى ماددى و دراویى وەها پرۆژەىە لە وەها ناستیکدا دابین بکات؛ دەست لەسەر دەست دانان و چاوەڕوانى کردنى وەها هەل و دەرفەتێک خەیاڵێکى خاو و ئاواتیکى نەگونجاو و ئەوەى هەمووى بە دەست نایەت ناییت دەست لە هەمووى هەلبگیردریت.

شتیکى تر کە مەروە هان دەدات هەتا لەم رێگایەدا هەنگاوێکى هەرچەندە بچوک هەلبگیریت ئەوێە کە بە چاوى خۆمان دەبینین بەرهەمێکى وەها بەپێز تەنیا لەبەر دەسنووس بوون و نەگونجاو بوونى چاپەکەى، کەمترین ئاوپى لى دراوێتەو و کەمترین کەلکى لى وەرگیراو و هیشتا دەیان و سەدان وشەى تێداىە کە لەو فەرەنگانەدا کە پاش بڵاوبوونەوێ فەرەنگى مەردۆخ نووسراون بەرچا و ناکەون، هەرەو هە نووسەرى بەرپر لە پێشەکى فەرەنگەکەیدا کورتەىەکی بەنرخى دەربارەى رێزمانى کوردی نووسیوێ کە تا ئەو جێگایەى ناگادارم لە هیچ کتیبێکى رێزماندا نەمدیوێ نووسەریک ئامازەى پى بکات و وەکوو سەرچاوەىە پشتى پى بێستیت.

لە کۆتاییدا جێگەى خۆیەتى بوتریت: ئەگەر ئەم هەولێ کەموکورتە رێگە بۆ هەولێکى بە کۆمەڵ لە داها توودا بۆ ساغ کردنەو و لەسەرنووسینی ئەم فەرەنگە خۆش نەکات؛ لانی کەم ناییتە بەر بەست لە رێگەى وەها پرۆژەىە کدا.

هیوادارم کاردانەوێ خۆنەران بە گشتى و زانایان و پشپۆران بە تاییەتى لە بەرامبەر هەر جۆرە هەلەىەکی ئەم پیاچوونەو و لەسەرنووسینە و راگەیانلنى بە بڵاوەکى «پرتەوبەیان»، هەرەوێک بۆ بژار کردنى هەلە کانم - کە دەزانم کەم نین - بەدى بھێنیت.

۱- نایەتوولا لە کۆتایى بەرگی دووێ فەرەنگەکەیدا نووسیوێتى: «مەروە لە بارودۆخێکدا کە نامرازى پێویست لە بەر دەستدا نیە و لە ماوەى هەژدە مانگدا ناتوانیت ئەو زياتر سەرقاڵى کۆکردنەوێ وشەگەلى کردى و هاوارانا فارسى و عەرەبىەکانى بیت...»

- ❖ هه‌روه‌کوو ئاماژه‌ی پێ‌کرا نووسه‌ری به‌پێ‌ژ ئەم فەرهنه‌نگه‌ی له‌ ماوه‌ی هه‌ژده‌ مانگدا نووسیه‌، که‌ به‌پراستی یه‌کیکه‌ له‌ کاره‌ سه‌رسوو‌په‌ینه‌ر و له‌ ناسابه‌ده‌ره‌کانی ئایه‌تو‌للای کارامه‌ و بلیمه‌ت.
- ❖ هه‌ر له‌ ژبانی نووسه‌ردا و له‌ ساڵی ١٣٣٢ی کۆچی هه‌تاوی (١٩٥٣ی زایینی)دا له‌ لایه‌ن نووسه‌ره‌وه‌ و به‌ خه‌تی خۆی رۆژانه‌ ئاماده‌ی چاپ کراوه‌ و چاپخانه‌ی نه‌رته‌ش ئۆفسه‌تی کردووه‌ و ب‌لاوی کردووه‌ته‌وه‌.
- ❖ له‌ به‌هاری ساڵی ١٣٦٢ی کۆچی هه‌تاوی (١٩٨٣ی زایینی)دا له‌ لایه‌ن «چاپخانه‌ی حمیده‌ری»وه‌ ئۆفسه‌ت کراوه‌ته‌وه‌ و له‌ لایه‌ن «ب‌لاوگه‌ی غه‌ریق»وه‌ له‌ سنه‌ ب‌لاو کراوه‌ته‌وه‌.
- ❖ ئەم فەرهنه‌نگه‌ سه‌ زمانی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی له‌ خ‌ز گرتووه‌ و وشه‌ کوردیه‌کان - که‌ به‌ زۆری شیوه‌ ئاخواتنی ناوچه‌ی نه‌رده‌لانی - کراون به‌ وشه‌ی سه‌ره‌کی و له‌ ژێریندا هاوواتاگه‌لی فارسی و عه‌ره‌بیان بۆ نووسراوه‌ و له‌وه‌ رێگه‌یه‌وه‌ نووسه‌ر مانای وشه‌ کوردیه‌کانی لێکداوه‌ته‌وه‌ و هه‌موو لایه‌نه‌ ماناییه‌کانی ئه‌و وشانه‌ی شی کردووه‌ته‌وه‌. جگه‌ له‌ مانای فارسی و عه‌ره‌بی، زۆر جار نووسه‌ر هاوواتای کوردی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانیشی تۆمار کردووه‌.
- ❖ هه‌رچه‌نده‌ نووسه‌ر له‌ پێشه‌کی فارسی فەرهنه‌نگه‌که‌دا ئامانجی خۆی له‌ نووسینی ئەم فەرهنه‌نگه‌ به‌ «وه‌رگرتنه‌وه‌ی وشه‌ تالان‌کراوه‌ کوردی و فارسیه‌کان له‌ زمانی عه‌ره‌بی» له‌ قه‌ڵه‌م داوه‌، به‌لام وا ده‌رده‌که‌وت ئه‌وه‌ یه‌کیکه‌ له‌ ئامانجه‌کانی نووسینی ئەم فەرهنه‌نگه‌ بێت و سه‌ره‌کیت‌رین ئامانجی نووسه‌ر خ‌زمه‌ت‌کردنی زمانی کوردی و ده‌وله‌مه‌ند‌کردنی و پاراستنی ئه‌و زمانه‌ به‌ گشتی و شیوه‌ ئاخواتنی نه‌رده‌لانی بووه‌ له‌ رۆژگارێکه‌دا که‌ حکومه‌تی سه‌رده‌م به‌ ته‌واوی خۆی بۆ سه‌رپه‌نه‌وه‌ی زمان و فەرهنه‌نگ و وێژه‌ و که‌لتوو‌ری گه‌لانی دانیه‌شتووی ئەم و‌لاته‌ ته‌یار‌کردبوو و له‌ کۆتاییشدا هه‌ر ئه‌و که‌مه‌تر خه‌می و پشت‌گۆی‌خه‌ستنه‌ هه‌ره‌سی پێ‌هێنا و تاج و ته‌خت و به‌ختی سه‌رنگوون کرد.
- هه‌ر بۆیه‌ نووسه‌ر له‌ رێگه‌ی زه‌ق‌کردنی ئه‌و ئامانجه‌وه‌ رێگه‌ی بۆ ب‌لاو‌کردنه‌وه‌ی فەرهنه‌نگه‌که‌ی خ‌ۆش کردووه‌ و به‌ هۆی ریز‌کردنی مانا و هاوواتای فارسی و عه‌ره‌بییه‌وه‌، جگه‌ له‌وه‌ی پێت‌ۆ‌لی و بلیمه‌ت بوونی خۆی له‌وه‌ دوو زمانه‌شدا نیشان داوه‌. وشه‌ کوردیه‌کانیشی به‌ ته‌واوی هه‌لاجی کردووه‌ و لایه‌نه‌ له‌یه‌که‌چوو و جیاوازه‌کانی ئه‌و وشانه‌ی له‌ بواری ماناره‌ شی کردووه‌ته‌وه‌. هه‌تا خ‌وێنه‌ر به‌ وردی له‌ مانا فارسی و عه‌ره‌بییه‌کان و روون‌کردنه‌وه‌کانی نووسه‌ر رانه‌می‌نێت؛ نازانێت چه‌نده‌ له‌وه‌ کاره‌دا سه‌رکه‌وتوو بووه‌.

❖ نه گهر وشهیه کی کوردی چمند مانای جیاوازی فارسی و عهره بی له خو گرتیته چهند جار وشه کوردیه کی نووسیوه ته وه و له ژئیریدا مانا فارسی و عهره بیه کانی به جیا جیا ریز کردووه، هندی جاریش همر یه جار وشه سه ره کیه کوردیه کی نووسیوه و له ژئیریدا مانا جیاوازه فارسی و عهره بیه کانی له پال یه کتردا ریز کردووه.

❖ نووسهر بۆ نه وهی وشه هاوواتا و جیاوازه کان - که له پال یه کتردا نووسراون - دیاری بکات، له نیوان وشه هاوواتا کاندای نیشانهی «:» هی داناوه که لهم چاپه دا ئهم نیشانه یه کراوه به «،» و له نیوان وشه جیاوازه کاندای نیشانهی «+» هی داناوه، که لهم چاپه دا ئهم نیشانه یه کراوه به «.».

❖ همر وشه یه کی روون کردنه وه یه کی پیتیست بوویتیست به زمانی فارسی روون کردنه وه کی نووسیوه و نه گهر غوونه یه یه یه پیتیست بوویتیست به همر دوو زمانی کوردی و فارسی و هندی جار به عهره بیست غوونه ی بۆ هیناوه ته وه.

❖ هندی جار نووسهر بۆ نووسینی مانای وشه کوردیه کان له زمانی عهره بییدا سوودی له تاییه ته هندی وشه داتاشینی ئهم زمانه - که له ریز زمانی عهره بییدا روون کراوه ته وه - وهر گرتوه، به تاییه ته له کاتی مانا کردنه وه ی زاراوه گه لی کوردیدا به عهره بی په نای بردووه ته بهر ئهم تاییه ته هندی زمانی عهره بی.

❖ ههر چه نده وشه گه لی سه ره کی فهره نکه که به زۆری هی ناوچه ی نه رده لانه، به لام نووسهر له لیکدانه وه ی وشه کاندای سوودی له دیالیکت و شیوه ناخاوتنی ناوچه کانی تری کوردستان وهر گرتوه و ناماژه ی پی کردوون، به تاییه ته دوو دیالیکتی گۆزانی و کرمانجی ژوووو.

❖ هندی جار نووسهر ناماژه ی به زمانه گه لی دیکه ی وه ک تورکی و زمانه نه ورووپاییه کانیش کردووه، به تاییه ته کاتیک وشه یه کی نه و زمانانه له کوردیدا به کار هینراییتی یا وشه یه کی کوردی له و زمانانه وه وهر گیراییتی. شایانی باسه نه گهر وشه یه کی سه ره کی فهره نکه که له زمانه نه ورووپاییه کانه وه هاتبیتته ناو زمانی کوردیه وه، نه و وشه یه ی له نیوان دوو سه ره پرما (> - <) نووسیوه.

❖ تیکه لاو بوونی زیاتری شاری سنه و ده وروبه ری له گه ل زمان و فهره نگی فارسیدا له چاو ناوچه کانی دیکه ی کوردستان، که به شیک بۆ گرنه بوونی شاری سنه و نزیک بوونی بنه ماله ی نه رده لانه کان له حکومه تی نه و سه رده مه ی ئیرانه وه - که هندی جار تا ناستی ژن و ژغوازی چوه ته پیش - ده گه پرتوه، هه ره ها ناواله بوونی نه و ناوچه یه به رووی شارستانیستی سه رده مدا، زیاتر له ناوچه کانی دیکه ی کوردستان، وای کردووه که زمانی ئهم ناوچه یه هه میسه له ئالوگۆر و پیشکه وتندا بیت و خه لکی ناوچه هاوواتای کوردی بۆ نه و نامراز و که ره سه ته و ماشینه نوێانه ی که



هاتووته شاره که یانموه دابنن و هندی جاریش سمر و گوڤلاکی وشه ناکوردیه کان بشکینن و بیان کمنه هاوچه شنی وشه کوردیه کان.

جگه له مەش ههروه کوو خۆنهرمان ناگادارن شاری سنه و دهوویهری و به تاییهت مزگهوتی «دارولشیحسان» هەر له دیزه مانموه بنکهیه کی گرنکی زانسته نایینه کان و مامۆستایانی شایینی بووه و له م ریگهوه زاراوه گهلی فیهقه و نوسول و فلهسهفه و کهلام و نهستیژهناسی و... له ناو خه لکیدا بلاویووتهوه.

هممو نه مانه له فهرهنگه که ی نایه توللادا رهنگی داووتهوه و له م فهرهنگه دا هاوواتای زۆریه شو وشه و زاراوه گهله دهبنین و پی ده چیت ژمارهیه کی که می شو وشه هاوواتایانه نووسه ر خۆی دایتاشین.

❖ ههروه کوو نووسه ر له پیشه که یه که ی خۆیدا ناماژه ی پی کردووه، هممو وشه گهلی بهشی کوردی نهم فهرهنگه، کوردی په تی نین، به لکوو هممو شو وشه فارسی و عهره بیانه شی له خۆگرتووه که له زمانی کوردیدا به کار ده هینریت. بۆ جیا کر نه وه ی نهم وشه گهله، نووسه ر شو وشه سه ره کیانه ی که له عهره بیه وه وه رگراون خستووه ناو دوو که وانه وه هه تا له گه ل وشه کوردیه کاندای تیکه ل نه بیته - که له م چاپه دا نهم وشه گهله خه تیان به ژیردا کیشراوه، ههروه ها نه گه ر له ناو مانا کوردی و فارسیه کاندای وشه یه کی عهره بی به دی کردیته، خه تی به سه ردا کیشاوه.

جگه له مەش کارنکی زۆر گرنک که نووسه ر نه بجامی داوه نه وه یه که خه تی به سه ر هممو وشه غهواره و ناعهره بیه کانی ناو وشه عهره بیه کاندای کیشاوه که به زۆری له زمانی فارسی و هندی جار له زمانی کوردیه وه په ریونه ته وه ناو زمانی عهره بی. که هممو نهم جۆره وشانه له م چاپه دا خه تیان به ژیردا کیشراوه.

ته نانه ت له سه ره تای فهرهنگه که دا ویستویه تی شو وشه فارسیانه ش که له کوردیدا به کار ده هینریت دیاری بکات و تا چهند لاپه ره یه کیش نهم کاره ی کردووه و پاشان لیتی په شیمان بووه ته وه.

❖ ههروه کوو له سه ره تای نهم پیشه که یه دا ناماژه ی پی کرا، نووسه ر پوخته یه کی سه بهاره ت به ریزمانی کوردی و چۆنیه تی گۆرانی پیته کان، به تاییهت کاتیك وشه کان له زمانیکه وه بۆ زمانیکه دیکه ده په رنه وه، نووسیه، که زۆر گرنکه و جینگای لیکۆلینه وه یه. جگه له وهش له سه ره تای به رگی دووه می فهرهنگه که دا به شیکه ی بۆ په ندی پیشینان و درکه و نیدیو مگه لی کوردی ته رخان کردووه، که له م چاپه دا گوێز راوه ته وه بۆ سه ره تای فهرهنگه که پیش ده ست پیکردنی پیتی نه لاف.

❖ ههندی جار نووسه ر هه ر به مانا کر نه وه ی وشه و زاراوه نه وه ستاوه و رسته و نیمچه رسته و په ندی پیشینان و نیدیو میشی به فارسی و عهره بی مانا کردووه ته وه.

❖ نووسەر له کۆتایی فەرهنه‌نگه‌که‌دا نووسیویه‌تی: «ئه‌گەر پێڕستیێک بۆ وشه‌ فارسیه‌کان و پێڕستیێکی تر بۆ وشه‌ عه‌ره‌بیه‌کانی ئهم فەرهنه‌نگه‌ دابنرێت، فارس و عه‌ره‌بیش سوود لهم فەرهنه‌نگه‌ وهرده‌گرن». که به‌ داخه‌وه نه‌مانتوانیوه‌ لهم چاپه‌دا ئهم ئاره‌زووی نووسەر به‌یتینه‌ دی، چونکه‌ جگه‌ له‌وه‌ی کارێکی زۆر دژواره‌؛ قه‌باره‌ی فەرهنه‌نگه‌که‌ زیاد له‌ ئهن‌دازه‌ گه‌وره‌ ده‌کات. هیوادارم ئهم ئاره‌زووی نووسەر لانی کهم له‌ رێگه‌ی گۆڕینی ئهم فەرهنه‌نگه‌وه‌ به‌ نهرم‌نامیئر (Software) و دانانی تاییه‌قه‌ندی گه‌ران (Search) به‌ هەر سی‌ زمانه‌که‌ تیایدا به‌دی بیت.

❖ هەر له‌به‌ر ئاسانکاری بۆ هاتنه‌ دی ئهو ئاواته‌ی له‌ خائی پێشودا ئاماژه‌ی پێ‌کرا؛ نووسەر هه‌ندێ رسته‌ و لێکدانوه‌ و نیمچه‌پرسته‌ی خستوه‌ته‌ ریزی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فەرهنه‌نگه‌که‌وه‌ که له‌ زمانی کوردیدا وشه‌ و زاراوه‌ی تاییه‌تی بۆ داننه‌نراوه‌ به‌لام له‌ زمانی فارسی یا عه‌ره‌بیدا وشه‌ و زاراوه‌ی تاییه‌تی هه‌یه‌. بۆ نمونه‌ له‌ عه‌ره‌بیدا بۆ «دابه‌زینی پله‌» و شه‌ی «دُرکَة» دانراوه‌، هەر بۆیه‌ نووسەر له‌ ریزی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کاندا «پله‌کان هه‌وز»ی دانراوه‌ هه‌تا له‌ مانا عه‌ره‌بیه‌که‌یدا ئاماژه‌ به‌و وشه‌یه‌ بکات. هه‌روه‌ها «پێسه‌ به‌رخ» و «پێسه‌ ریوی» و «پێس هه‌نگوور» له‌ ریزی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فەرهنه‌نگه‌که‌دا هاتوون، چونکه‌ له‌ فارسی و عه‌ره‌بیدا زاراوه‌یان بۆ دانراوه‌ ...

هه‌روه‌کوو ئاماژه‌ی پێ‌کرا گرنگیی ئهو کاره‌ی نووسەر رۆژێک ده‌رده‌که‌وێت که پێڕستیێکی فارسی و عه‌ره‌بی بخرێته‌ پاڵ فەرهنه‌نگه‌که‌ یا فەرهنه‌نگه‌که‌ بکریته‌ به‌ نهرم‌نامیئر، که له‌ وه‌ها کاتیێکدا له‌گه‌ڵ دۆزینه‌وه‌ی زاراوه‌ فارسی یا عه‌ره‌بیه‌که‌دا روون‌کردنه‌وه‌ کوردیه‌که‌ به‌ هانامانه‌وه‌ دێت.

❖ نووسەر له‌ هه‌لبژاردنی وشه‌ و هاوواتای فارسی و عه‌ره‌بیدا زۆر ورده‌کاری به‌کارهێناوه‌ و هه‌ولێ داوه‌ به‌ پێی توانا له‌بارترین و گونجاوترین وشه‌ له‌ به‌رامبه‌ر وشه‌ کوردیه‌کانه‌وه‌ دانێت، واته‌ نووسەر لێکدانوه‌ کوردیه‌کانی وشه‌ به‌ وشه‌ نه‌کردوه‌ به‌ فارسی و عه‌ره‌بی، که نیشانه‌ی زانایی و ئاگاداری نووسه‌ره‌ له‌ دوو زمانی فارسی و عه‌ره‌بیدا سه‌ره‌پای زمانی زکماکی خۆی.

❖ تاییه‌قه‌ندییه‌کی دیکه‌ی ئهم فەرهنه‌نگه‌ له‌وه‌دایه‌ که نووسەر چاوه‌گه‌ لێکدراو (دووبه‌شی)ه‌کانی وه‌کوو فەرهنه‌نگه‌کانی دیکه‌ ته‌نیا به‌سه‌ر یه‌که‌وه‌ مانا نه‌کردوه‌ته‌وه‌، به‌لکوو به‌شی یه‌که‌میشی به‌ جیا مانا کردوه‌ته‌وه‌، بۆ نمونه‌ له‌ چاوه‌گی «فهره‌دان»دا وشه‌ی «فهر»ی له‌ پێشدا مانا کردوه‌ته‌وه‌ پاشان «فهره‌دان»ی به‌سه‌ر یه‌که‌وه‌ مانا کردوه‌ته‌وه‌.

❖ نووسەر له‌ نووسین و ریزه‌بندی وشه‌ کوردیه‌کاندا که‌لکی له‌ رێنۆوسی ئه‌م‌پۆی کوردی وهرنه‌گرتوه‌، به‌لکوو پێته‌ کوردیه‌کانی له‌گه‌ڵ بزاوی عه‌ره‌بی (ـُ)دا پێکه‌وه‌ به‌کار هێناوه‌ و له‌ لایه‌که‌وه‌ سوودی له‌ پێتگه‌لی «ف، ل، گ، ژ، پ»ی کوردی وهرگرتوه‌ و له‌ لایه‌کی دیکه‌شه‌وه‌

پیتگه‌لی «ذ، ص، ض، ط، ظ ث» ی عمره‌بیشی به‌کار هی‌ناوه. هه‌روه‌ها سوودی له «ۆ - ئ» ی کوردیش وهرگرتوه، هه‌رچه‌نده زۆرجار نیشانه‌ی «٢» ی بۆ دانه‌ناون که دانه‌نانی ئەم نیشانه‌یه هه‌ندی جار بۆ تاییه‌مه‌ندی شیوه‌ ناخاوتنی نه‌رده‌لانی ده‌گه‌ریتسه‌وه که چۆنییه‌تی ده‌ربهرینی «ۆ - ئ» له‌م هه‌ریمه‌دا جیاوازه له‌ ناوچه‌کانی دیکه‌ی کوردستان. هه‌روه‌ها شایانی باسه که نووسەر له‌ ریزیه‌ندی وشه سه‌ره‌کیه کوردیه‌کاندا پیتی «ل» ی پێش پیتی «ن» داناهه و وه‌کوو دوو پیتی سه‌ربه‌خۆ مامه‌له‌ی له‌گه‌لدا کردوون و تیکه‌لی نه‌کردوون که ئەم ورده‌کارییه‌ی نووسەر له‌م چاپه‌شدا پارێزراوه.

❖ نووسەر له‌باتی پیتی «i» لاتینی و «ی» ی کورت، نیشانه‌ی «ـِ» ی داناهه و له‌باتی بزوینی «ه» ی کوردی له‌ ناوه‌راستی وشه‌دا، نیشانه‌ی «ـَ» ی داناهه. هه‌روه‌ها هه‌ندی جار «ی» ی کورتی به‌کاره‌یناوه، بۆ به‌راورد کردنی رێنووکی نووسەر له‌گه‌ل رێنووکی شه‌مپۆی کوردیدا، سه‌یری دوو لاپه‌ره‌ی غومنه‌ی ئۆفسیت‌کراوی فهره‌نگه‌که‌ بکه، هه‌روه‌ها سه‌رنجی ئەم خشته‌یه‌ی خواره‌وه‌ بده!

رێنووکی فهره‌نگه‌که‌	رێنووکی شه‌مپۆی کوردی	رێنووکی ئەم چاپه‌ی فهره‌نگه‌که‌
پەرچان	پەرچان	پەرچان
پنگه‌موس	په‌نگه‌موس	په‌نگه‌موس
تُرش	تورش	تورش
تِرک پا	تره‌ک پا	تره‌ک پا
چاوبوق	چاوبوق	چاوبوق
خَط بۇتلان	خه‌ت بوتلان	خه‌ت بوتلان
قُبَات	سه‌بیات	سه‌بیات
جاذبه‌ زوین	جازییه‌ی زه‌وین	جازییه‌ی زه‌وین
بی‌آده‌بی	بی‌ئه‌ده‌بی	بی‌ئه‌ده‌بی
رَوُز	ره‌وز	ره‌وز
ذَرَه	زه‌ره	زه‌ره
رَشائی	ره‌شایی	ره‌شایی
زینگ	زینگ	زینگ
طَرَفَةُ الْعین	تورفه‌توله‌ین	تورفه‌توله‌ین
ظَفَر	زه‌فه‌ر	زه‌فه‌ر
صاف	ساف	ساف

رټنوسى فهرهنگه که	رټنوسى نهمړى کوردی	رټنوسى نهم چاپه‌ی فهرهنگه که
ضِدَ	زیدد	زیدد
وَلِیَّ	وملیی	وملیی
یادآورى	یاداومرى	یاداومرى
کَنِن	که‌نن	که‌نن
مَظَنَّة	مهره‌ننه	مهره‌ننه
تُر	تور	تور
تورِک	توورِک	توورِک
توراغان	تؤراغان	تؤراغان
تَوَّر	تؤؤر	تؤؤر
سه	سى	سى
ف	ف	ف

همروه‌کوو خوښه‌رى به‌رټز ده‌بېنټ زؤرجار رټنوسه‌که‌ی نووسهر بؤ ده‌رخستنى چؤنیه‌تى ده‌رېږنى وشه کوردیه‌کان ورده‌کارى زؤرتى تېدايه، بؤ غوونه نیمچه بزويټى «i» که نایه‌توللا به «-» ناماژه‌ی پى‌کردووه، بؤ رټنوسى فهرهنگ زؤر پټويسته که له رټنوسى شه‌مړى کوردیدا نيه. همرېژه وشه‌ی «که‌نن» له رټنوسى شه‌مړى کوردیدا ده‌کرټ به «Kenin» بڅوټرټه‌وه، که چاوگه و به مانای «که‌ندن»، یا به «Kenn» بڅوټرټه‌وه که به مانای «ناودې».

نهم ورده‌کاریه له‌م فهرهنگه‌دا زؤر گرنگه، چونکه همروده‌کوو ده‌زانن له شپوه ناخاوتنى نهمده‌لانیدا زؤرجار پيټى «د» له چاوگدا به‌دى ناکرټ، کاتیک ره‌گى وشه که به پيټى «ن» کوټایى هاتبټ، وه‌ک چاوگه‌گلی: «سه‌ن»، «خؤرانن» و...

همروه‌ها نووسهر به دانانى نوخته له ژيهر پيټى «د» له وشه‌گه‌لی «قادر» و «پالووده» و «ته‌دا» و...دا ناماژه‌ی به ده‌رنه‌که‌رتنى نهم پيټه له‌م وشه‌گه‌له‌دا کردووه.

همروه‌کوو خوښه‌رى به‌رټز له خشته‌که‌دا ده‌بېنټ و پاشتریش ناماژه‌ی پى‌ده‌که‌ین، به یارمه‌تى هاوکارانى به‌رټزى پيټچن همولمان داوه له‌م چاپه‌دا به‌پيټى توانا ورده‌کاریه‌کانى نووسهر له رټنوسى فهرهنگه‌که‌دا پپاريزين.

❖ نووسهر له پيشه‌کى فهرهنگه‌که‌دا گلهمی له به‌کاره‌ينانى شه‌لفويټى عهره‌بى بؤ نووسينى کوردی و فارسى کردووه و بېټوانابوونى شه‌م ولفويټيه‌ی بؤ ده‌رخستنى ورده‌کاریه‌کانى ناخاوتنى زمانى فارسى و عهره‌بى روون‌کردووه‌ته‌وه و ته‌نانه‌ت پيشنيارى شه‌لفويټيه‌کى دیکه‌ی

خستوهه بهر باس که جینگای سهرنجدان و لیکۆلینهوهی پسیپۆرانی رینووسی کوردیه.

شایانی باسه که من خۆم له گهڵ نهوهدا نیم که له رینووسدا هه موو ورده کاریه کانی ناخاوتن دهقهدهق ناشکرا بکریت و ناسانکاری و ریکۆپیککی و خیرانووسین به سهر دانانی نیشانه گهلی زۆرۆبۆر بۆ گواستنهوهی دهقهدهقی بیت و بزۆینه کان له ناخاوتنهوه بۆ نووسین هه لده بژیرم، ته نیا نهوهنده ههیه که له نووسینی فهرهنگدا نیازمان به فۆنه تیکیککی ریکۆپیک ههیه وه کوو له زمانی ئینگلیزیدا ده بیینن.

❖ خالیککی تر که له فهرهنگه دا جینگای سهرنج به نهویه که نووسهر وشه و رسته گهلی فهرهنگه کهی ههر بهو جۆرهی که خه لکی بازار و کوچه و کۆلان له ناخاوتنی رۆژانه یاندا به کاری ده هیئن گواستوهه وه بۆ ناو فهرهنگه کهی و ههرگیز له هه ولتی نهوهدا نه بهوه به له فزی قه لثم وشه کان بنووسیت و ناخاوتنی زانایانه و خوینه وارانهی سهرده می خوویی به سهر ناخاوتنی خه لکی ره مه کیدا هه لته بژاردوه.

❖ نووسهر جگه له وشه کوردیه کان به وه پهری ورده کاریه وه سهر و بۆر و ژیر و زه نه و گیره ی بۆ وشه فارسی و عه ره بیه کانی ناو فهرهنگه کهی داناوه.

❖ نووسهری بهر پۆر له ههر جیهه کدا به پێویستی زانیوه و ینه و شکلی پێویستی بۆ روون کردنه وهی زیاتری مانای وشه کانی فهرهنگه کهی کیشاوه که کارامه یی و ده سرنگی نی نووسهر له و ینه کیشانی شیدا ده خاته روو و وه کوو شاعیری عه ره ب ده لیت: «به لای خوداوه هیچی تینا چیت که هه موو مرۆفه کان له مرۆفیکدا کۆیکاتهوه!».

❖ ههرچنده شیوه ناخاوتنی شیرینی ناوچهی نه رده لان به سهر فهرهنگه کهدا زاله، به لام وه سف کردنی ئهم فهرهنگه به فهرهنگیککی له سه داسه د ناوچه یی؛ بریاریککی دوور له نینساف و دادوهریه، چونکه جگه له وهی ئهم فهرهنگه ده یان و سه دان وشه ی هه ورامی و ته نانه ت کرمانجی ژوو روویشی له خوگر توه؛ ههروه کوو مامۆستا جه مال نه بهز له کتیبی «به ره و زمانی یه کگرتوی کوردی» دا ئاماژه ی پێ ده کات ناوی زۆربه ی نامراز و نامیره سه ره تایه کانی کشتوکاڤ و... له نیوان زۆربه ی دیالیکته کوردیه کاند هابه شه، ههروه ها خوینه ری بهر پۆر پاش سهرنج دانی ئهم خسته یه ی خواره و به راورد کردنی هه ندێ له و روون کردنه وانه ی که له پال وشه کوردیه کانی فهرهنگه کهدا نووسیومه؛ ده توانیت به ئاسانی مانای به شییککی زۆری وشه سه ره کیه کانی ناو ئهم فهرهنگه بپۆزیته وه، ههرچنده خۆی دانیشتوی ئهم ناوچه یه ی کوردستان نه بیت:

شیوه ناخاونی لهرده لانی	شیوه ناخاونی سلیمانی و دهوریه ری
مردک	مردو
شیویاک	شیواو
پیکه بیگ	پیکه بیو، پیکه یشتوو
مانک	مانوو، ماندوو
بیانک	بیانوو
تله وکردن	تل کردنه وه
شله وکردن	شل کردنه وه
کوتیاک	کوتیاو، کوتراو
هاریان	هارپدران
کهفتن	کهوتن
کینسان	کونستان
ناوی	نابی، نابیت
کولانن	کولاندن
خهفانن	خهواندن
پرتووکیاک	پرتووکاو
دانین	دانان
کوا	کهوا
کوانسک	کوانوو
کهوهرک	کهوهر
مهزک	میشک

❖ نوسەر له فەرهنه‌نگه‌که‌یدا مانا کوردی و فارسی و عهره‌بیه‌کانی پاش پیتگه‌لی «ف»

و «ف» و «ع» به‌م شیوه‌یه‌ی خواره‌وه ریزکردووه:

ک —

ف —

ع —

به‌لام هه‌ندێ جار نیشانه‌ی پاش پیتی «ك» به‌م شیوه‌یه‌ی داناوه:

ك +

هه‌رچه‌نده‌ هۆی ئەم کاره‌م به‌ ته‌واوی بۆ ساغ نه‌کرایه‌وه، به‌لام وا ده‌زانم ناماژه‌ بیته‌ به‌ مانایه‌کی جیاوازی دیکه‌ی وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کی سه‌ره‌وه‌ که‌ له‌ کوردیدا هاوواتای بۆ نه‌دۆزیوه‌ته‌وه، چونکه‌ نوسەر له‌ پیتشه‌کی فەرهنه‌نگه‌که‌دا نووسیه‌یه‌تی: ئەم نیشانه‌یه «+» بۆ جیاوازی‌بوونی مانا دانراوه.

بۆ دەرڤه‌خستنی نهم جی‌اوازیه لهم چاپه‌دا پاش پی‌تی «ك» كه نیشانه‌ی زمانی کوردیه، سیّ خالّ داتراوه پاشان وشه کوردیه‌كه نووسراوه، بهم شیوه‌یه: ك...:

### چ سوودێك لهم فره‌هنگه وه‌رده‌گرین؟

جگه له دۆزینه‌وه‌ی مانای وشه‌كان كه كاری سهره‌کی ههر فره‌هنگێكه، فره‌هنگی مهردۆخ له زۆر رووی دیکه‌وه بۆ خوێنه‌ران و لیکۆلهران به‌سووده، كه چهند لایه‌کی ده‌خه‌ینه روو:

▪ له رووی نهم فره‌هنگه‌وه ده‌توانین شیوه‌ ناخاوتنی دانیش‌توانی نهم ناوچه‌یه له کوردستان بناسین و له‌گه‌ڵ شیوه‌ ناخاوتنی نه‌م‌پۆی هه‌مان ناوچه‌دا به‌راوردی بکه‌ین و راده‌ی نه‌و ئالۆگۆزیه‌ی كه به سهریدا هاتوه دیاری بکه‌ین. هه‌روه‌ها ده‌توانین له‌گه‌ڵ شیوه‌ ناخاوتنی ناوچه‌کانی تری کوردستاندا به‌راوردی بکه‌ین.

▪ به‌ هۆی زۆربوونی وشه‌ هاوواتاكان لهم فره‌هنگه‌دا، وشه‌ و زاراوه‌ هاویه‌شه‌کانی ناو سیّ زمانی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی و شوێن‌دانانی نهم زمانگه‌له له‌سه‌ر یه‌کتر باش‌تر روون ده‌بیته‌وه.

▪ گه‌نجینه‌یه‌کی به‌نرخه‌ بۆ دۆزینه‌وه‌ی وشه‌ هاوواتاكان له‌ زمانی فارسی و عه‌ره‌بی‌دا، چونکه‌ ته‌ناهت له‌ نه‌م‌پۆشدا فره‌هنگێکی فارسی یا عه‌ره‌بی كه وشه‌ هاوواتاكانی له‌ پال‌یه‌كدا ریز کردی‌ت ئیجگار كه‌مه. بۆیه نهم فره‌هنگه لهم رووه‌وه بۆ خوێندکارانی به‌شی فارسی و عه‌ره‌بی زۆر به‌سووده.

▪ زۆر به‌ وردی چۆنیه‌تی ده‌ربڕینی شیوازی ناخاوتنی وشه‌کانی دیاری کردوه، هه‌ربۆیه هه‌ول دراوه به‌ پیتی توانا نهم ورده‌کاریانه بگۆی‌زێته‌وه بۆ ناو نهم چاپه‌ تازه.

▪ سه‌رچاوه‌یه‌کی به‌پێژه بۆ دۆزینه‌وه‌ی نه‌و وشه‌ کوردی و فارسیانه‌ی كه په‌ریونه‌ته‌وه بۆ ناو زمانی عه‌ره‌بی و به‌ پێچه‌وانه‌شه‌وه، چونکه‌ نووسه‌ر هه‌موو نه‌و وشانه‌ی دیاری کردوه.

▪ یاوه‌ریکی به‌سووده بۆ پ‌س‌پ‌زانی ب‌واری زاراوه‌سازی به‌تایبه‌تی لهم هه‌لومه‌رجه تاییه‌ته‌دا كه نه‌م‌پۆ میلیله‌ته‌كه‌مانی پێدا تێده‌په‌ریت، كه شۆرشی ئینفۆرماتیک و به‌جیهانی‌بوون، له‌ لایه‌كه‌وه به‌رده‌وام‌بوون و نه‌توانه‌وه‌ی زمانه‌كه‌مانی - لانی كه‌م به‌ قه‌د پرکردنی زمانی گه‌لانی دراوسیمان - گه‌ره‌نتی کردوه و له‌ لایه‌کی دیکه‌شه‌وه گرنگی و پێویست بوونی داتاشینی زاراوه‌ی نوێی زیاتر له‌ هه‌موو سهرده‌میکی تر ناشکرا کردوه.

▪ سه‌رچاوه‌یه‌كه بۆ دۆزینه‌وه‌ی بارودۆخی ژبان و گۆزه‌رانی دانیش‌توانی نهم هه‌ریمه له‌و سهرده‌مه‌دا به‌ ژن و پیاو و مندالّ و هونه‌رمه‌ند و قوما‌رباز و...وه. چونکه‌ نووسه‌ر زۆر به‌ وردی

ناوی خواردنه‌کان و نامیره‌کانی موسیقا و داوده‌رمان و به‌هاراتی ناو چیشته و نه‌و میوانه‌ی که وشک ده‌کرتین یا ده‌کرتین به دۆشاو و زاراوه‌کانی قومار و جۆری یاری و له‌یستۆکی منداڵان و ته‌نانه‌ت زاراوه‌کانی ناو نه‌و یاریانه و گه‌لی وردەکاری دیکه‌ی باس‌کردوه که میژوونوسان و کۆمه‌لناسان و نه‌دیبان و... له توێژینه‌وه‌کانیاندا ده‌باره‌ی نه‌م هه‌ریه‌م له کوردستان بی‌تیاز نابن لیتی.

## من و نه‌م فهره‌نگه

هه‌رچه‌نده خه‌تی نووسه‌ر زۆر خۆشه و هه‌رکەس تا راده‌یه‌ک شاره‌زای که‌شکۆل و ده‌سنوسی بیه‌شینیان بێت پاش ماوه‌یه‌ک له‌گه‌لیدا رادیت و ده‌توانیت به‌ ناسانی بیه‌خوینیت‌ه‌وه، به‌لام به‌داخه‌وه فهره‌نگه‌که - به‌ تایبته‌ چاپی دووه‌می - باش تۆفیسیت نه‌کراوه و زۆرجار وشه‌کان ده‌رنه‌که‌وتوون یا زۆر که‌مپه‌نگن و ساخ کردنه‌وه‌یان کاریکی ئیجگار دژواره و کاتیکی زۆر ده‌بات.

هه‌ربۆیه پاش نه‌وه‌ی فهره‌نگه‌که له لایه‌ن هاوکارانی «**بلاوگه‌ی پره‌وه‌یه‌یان**» هه‌ر پیتچن کرا و درایه‌ ده‌ستم ناچار بووم سه‌ره‌له‌نوێ پیتشه‌کی فهره‌نگه‌که تا سه‌ره‌تای پیتی شه‌لف به‌ ته‌واوی بنووسمه‌وه و له‌وه به‌دواوه به‌شه پیتچن‌کراوه‌کان له‌گه‌ل فهره‌نگه‌ تۆفیسیت‌کراوه‌که‌دا که به‌ خه‌تی نووسه‌ر نووسرابوو به‌راورد به‌کم و پاش ئه‌رك و ره‌نجیکێ زۆر و په‌نابردنه‌ به‌ر جیگه‌گه‌لی دیکه‌ی فهره‌نگه‌که که وشه‌ هاوماناکانی تیدا دووپات کرابوووه و به‌ پشت‌به‌ستن به‌ فهره‌نگه‌گه‌لی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی، ده‌ستم به‌ ساخ کردنه‌وه‌ی فهره‌نگه‌که کرد.

نووسه‌ری به‌ریز زۆر جار له په‌راویزی فهره‌نگه‌که‌دا هه‌ندیک وشه‌ و روون کردنه‌وه‌ی خستوه‌ته‌ سه‌ر فهره‌نگه‌که که به‌داخه‌وه له کاتی به‌رگتیگرتن و ریکوپیته‌کردنی فهره‌نگه‌که‌دا به‌ ده‌م تیغی به‌رگتیگه‌روه روشتوون و به‌ زه‌مه‌تیکێ زۆر به‌شی هه‌ره‌زۆری نه‌و وشانه‌م راست کردوه‌ته‌وه.

هه‌روه‌کوو ناماژه‌ی پی‌کرا زۆر جار نووسه‌ر نیشانه‌ی «<sup>٢</sup>»ی بۆ وشه‌ کوردیه‌کان دانه‌ناوه که دۆزینه‌وه‌ی شیوه‌ی دروستی ده‌رپین و ریتووسی نه‌و وشانه‌ش کاتیکی زۆری بردوه‌.

هه‌روه‌ها هه‌موو نه‌و بزوانه‌ی که نووسه‌ر بۆ وشه‌ عه‌ره‌بی و فارسیه‌کانی داناوه به‌ یارمه‌تی هاوکارانی به‌ریزی پیتچن گوێزراوه‌ته‌وه بۆ نه‌م چاپه‌ نوێیه‌.

به‌ پێشینیاری جه‌نابی «**عه‌بدولومین**» بریاردا بۆ هه‌رکام له وشه‌گه‌لی سه‌ره‌کی فهره‌نگه‌که وشه‌یه‌کی هاوواتا یا روون کردنه‌وه‌یه‌ک به‌ دیالیکتی سۆرانی (شیوه‌ ناخاوتنی سلیمانی و ده‌ورو به‌ری) به‌مه‌ سه‌ر فهره‌نگه‌که، که پێشینیاریکی زۆر به‌جی و پتیرست بوو، چونکه له لایه‌که‌وه نووسه‌ر مانای هه‌ندیک له وشه‌ سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌ی به‌ کوردی نه‌نووسیوه و له لایه‌کی دیکه‌شه‌وه



شیئوہ ناخاوتنی ئەمردەلانی بەسەر فەرھەنگە کەدا زائە، جگە لەمانەش نووسەر زۆریە روون کردنەوێ کانی خۆی سەبارەت بە وشە سەرەکیە کانی فەرھەنگە کە بە زمانی فارسی نووسیوە کە وەرگێڕانی ئەو روون کردنەوانە بۆ سەر زمانی کوردی کاریکی زۆر پێویست بوو، تەنانەت نووسەر بەشیکی لە سەرەتای فەرھەنگە کە بە زمانی فارسی نووسیوە کە ئەو بەشەیشم وەرگێڕاوە تە سەر زمانی کوردی.

دەتوانم بڵێم جارێ ئەگەر خۆینەرێک لانی کەم زمانی فارسی نەزانایە نە دەتوانی سوودی تەواو لەم فەرھەنگە وەرگیرێت، بەلام لەم چاپە نوێیەدا خۆینەر تەنیا بە زانیی زمانی کوردی و دیالێکتی سۆرانی دەتوانیت سوود لەم فەرھەنگە وەرگیرێت.

بێگومان خۆینەری بەرێز دەزانیت کە دانانی وشەیی هاوواتا یا روون کردنەوێ بۆ ھەموو وشە سەرەکیە کانی ئەم فەرھەنگە چەندە کاریکی پشوسوارکەر و کاتگیر، زۆر جار بۆ راست کردنەوێ رێنووسی وشەیک و مانا کردنەوێ، چەندین کاتژمێر کاتم تەرخان کردوو و ئەم فەرھەنگ و ئەو فەرھەنگم کردوو.

ھەندێ جار ئەگەر لە دیالێکتی سۆرانیدا وشەیی هاوواتام دەست نەکەوتیبت، پەنام بردوو تە بەر دیالێکتە کانی دیکە، یا لانی کەم روون کردنەوێ کەم لەسەر وشە کە نووسیوە و ھەندێ جارێش بە وەرگێڕانی روون کردنەوێ کە نووسەر لە فارسیوە بۆ کوردی واز ھێناوە و ئەگەر وشە سەرەکیە کە زیاتر لە مانایەکی ھەلگرتبێت نامازەم بێ کردوو، ھەر وھا ئەگەر ھەستم کردبێت وشە کە نامۆیە و روون کردنەوێ پێویستە، وشە هاوواتاکم روون کردوو تەو، جار جارێش ھەندێ وشەم دەست کەوتوو کە لە فەرھەنگە کوردیەکاندا - بە تاییەتی فەرھەنگی ھەبانیە بۆرینیە مامۆستا ھەژاردا - تۆمار نەکراوە؛ کە ئەو وشانەشم لە فەرھەنگە کەدا گوێخاندوو.

ھەموو وشە و روون کردنەوێ کانی خۆم لە ناو دوو قولابدا - [...] - داناو ھەتا لەگەڵ دەقی فەرھەنگە کەدا تیکەڵ نەبیت و ھەر روون کردنەوێ کە نووسەریشم وەرگێڕا بێتە سەر زمانی کوردی لەناو دوو کەوانەدا و لە نێوان دوو قولابدا - [...] - داناو، ھەتا خۆینەر بزانی تە کە ئەم جۆرە وشە و روون کردنەوانە، واتاکەیی ھی نووسەر و دارپشتنە کە لە منەوێ.

شایانی باسە کە لە مانا کردنەوێ وشەکاندا ھەولم داوە لە رووی مانا فارسی و عەرەبیەکانەو بەجۆونی نووسەر لە بارەیی وشە سەرەکیە کانی فەرھەنگە کەو بە دەستبھێنم و مانایەکی ھەلبژێرم کە لەو بۆجۆنەوێ نزیک بێت بە لەگەڵ بۆجۆنی خۆیشمدا ناتەبا بێت.

ھەر وھا شایانی باسە کە نووسەری بەرێز زۆرجار روون کردنەوێ فارسی لە ریزی وشە کوردیەکاندا نووسیوە، یا نمونەیی کوردی لە ریزی وشە فارسیەکاندا ھێناوە تەو، کە ھەموو ئەو

روونکردنه‌وه و نمونه‌گه‌له جیا کراونه‌ته‌وه و گوټزراونه‌ته‌وه بۆ شوټینی تایبیه‌تی خوټیان.

هه‌ندی جار به پیتی پټویست له په‌راویزی فهره‌نگه‌که‌دا هه‌ندی روون‌کردنه‌وه‌م نووسیوه و له کۆتاییدا نیشانه‌ی (ر.م) پټ زیاد کردوه هه‌تا له‌گه‌ل په‌راویزه‌کانی نووسه‌ردا تیکه‌ل نه‌بیت.

هه‌روه‌کوو پټشتریش ناماژه‌ی پټ کرا به یارمه‌تی هاوکارانی پیتچن هه‌ولمان داوه به پیتی توانا به‌شی هه‌ره‌زۆری ورده‌کاریه‌کانی نووسه‌ر بگوټزینه‌وه بۆ ناو ئەم چاپه‌ نوټیه؛ هه‌ر بۆیه:

✓ نه‌گه‌ر وشه‌یه‌ک له فهره‌نگه‌که‌دا خه‌تی به ژێردا کټش‌رابوو ئه‌وه وشه‌یه‌کی ره‌س‌ن نیه و له زمان‌تیک‌ی دیکه‌وه وه‌رگه‌راوه.

✓ هه‌ر‌کام له وشه‌ سه‌ره‌که‌یه‌کانی فهره‌نگه‌که‌دا خه‌تی به ژێردا کټش‌رابوو ئه‌وه له عه‌ره‌بیه‌وه وه‌رگه‌راوه و نه‌گه‌ر له نیوان دوو سه‌ره‌مه‌دا نووس‌رابوو - <...> - سه‌ر به زمانه‌ ئه‌وروپاییه‌کانه.

✓ نه‌گه‌ر له نیوان دوو وشه‌دا نیشانه‌ی «١» دان‌رابوو ئه‌وه دوو وشه‌یه‌ پیکه‌وه هاوواتان و نه‌گه‌ر نیشانه‌ی «٢» دان‌رابوو مانایان له یه‌ک جیا‌وازه. شایانی باسه‌ منیش له روون‌کردنه‌وه‌کانی خۆمه‌دا سوو‌دم له‌م دوو نیشانه‌یه‌ وه‌رگرتوه.

✓ نه‌گه‌ر وشه‌یه‌ک نیشانه‌ی زه‌نه (ن) به سه‌ره‌وه بوو ئه‌وه نیمچه‌ به‌زاری «ن» له‌گه‌ل‌دایه و پټویسته له کاتی خوټینه‌وه‌دا تو‌زیک زمانی بۆ دا‌ب‌گه‌رد‌ریت. شایانی باسه‌ ئەم نیشانه‌ ته‌نیا بۆ ئه‌وه وشانه‌ دان‌راوه که له‌وانه‌یه به هۆی نامۆ‌بو‌ونه‌وه خوټنه‌ر له ده‌ره‌پرینی وشه‌که‌دا تووشی هه‌له‌ بکات.

✓ نه‌گه‌ر پیتی «د» له ناو وشه‌ سه‌ره‌که‌یه‌کانی فهره‌نگه‌که‌دا به‌م شی‌ویه‌ نووس‌رابوو: «د١»، ئه‌وه پټویسته وه‌کوو پیتی «د» له وشه‌ی «قادر» و «نادر» دا‌ب‌خوټ‌ریت‌ته‌وه، که له «ق‌ایر» و «ن‌ایر» وه‌ نزیک‌تره هه‌تا قادر و نادر.

هه‌ر چه‌نده نووسه‌ر نیشانه‌ی «ـ» له هه‌ر جی‌گایه‌ک‌دا پټویست بوو‌بیت بۆ هه‌موو ئه‌وه پیت‌ه کوردیانه‌ دان‌اوه که نیمچه‌ بزوټینی «ن» یان له‌گه‌ل‌دایه، به‌لام له‌به‌ر ئه‌وه‌ی نیشانه‌ی نامۆ له ریت‌نووسی فهره‌نگه‌که‌دا له‌را‌ده‌به‌ده‌ر نه‌بیت و هه‌روه‌ها به هۆی گه‌روگرفت‌ی فۆنتی وشه‌ کوردیه‌کانه‌وه، هه‌روه‌کوو ناماژه‌ی پټ‌کرا، نیشانه‌ی زه‌نه (ن) - که له‌م چاپه‌دا جین‌شینی نیشانه‌ی «ـ» یه - ته‌نیا به پیتی پټویست دان‌راوه.

هه‌ر له‌به‌ر ئه‌وه دوو هۆیه‌ی سه‌ره‌وه‌ نوخته‌ی ژێر پیتی «د» ییش ته‌نیا له وشه‌ سه‌ره‌که‌یه‌کانی فهره‌نگه‌که‌دا دان‌را.

بۆ ئه‌وه‌ی له خۆمه‌وه ده‌س‌کاری فهره‌نگه‌که‌م نه‌کرد‌بیت، له هه‌ر جی‌گایه‌ک‌دا نووسه‌ر نوخته‌ی ژێر پیتی «د» یان دان‌ه‌ناب‌بیت؛ منیش خۆم له دانانی پاراس‌تووه هه‌رچه‌نده وام هه‌ست کرد‌بیت که نووسه‌ر دانانی ئه‌وه نوخته‌یه‌ی له بیر چو‌وب‌یت.

پټويسته بوتريت كه نوختي ژير پيتي «د» له پيشه كيه كاني نووسردا به تهاوي دانراوه.  
 شاياني باسه كه له لايهن هاو كاراني پيتچنه وه هه موو وينه كاني ناو فهره ننگه كه ئيسكهن  
 (Scan) كراوه و گويزراوه تهوه بو كوتايي پسته كان هه تا له گهل فهره ننگه كه دا تيكهل نه بيت،  
 هه ربويه:

○ نه گهر له كوتايي وشه يه كدا نووسرا بوو «وينه»، نهو وشه يه له كوتايي هه مان پيتدا  
 وينه يه كي تايبه تي هه يه.

○ نه گهر له كوتايي وشه يه كدا نووسرا بوو «وينه...»، نهوه وينه ي تايبه تي نهو  
 وشه يه له كوتايي پيتي سه ره تا ي وشه ي پاش تير «>» هه كدا يه.

○ نه گهر له كوتايي وشه يه كدا نووسرا بوو «وينه ي هه يه»، نهوه نووسه ري به ربير  
 ناماژه ي بهوه كردوه كه نهو وشه يه له جينگايه كي فهره ننگه كه دا وينه يه كي تايبه تي  
 هه يه، به لام جينگه ي وينه كه ي ديار ي نه كردوه و منيش پاش گه ران به وشه  
 هاوواتا كاندا وينه كه م بو نه دوزراوه تهوه.

به هو ي گوپيني وشه سه ره كيه كاني فهره ننگه كه وه بو رينووسي نه مړي كوردي، نهو وشانه ي له  
 چاپي پيشووي فهره ننگه كه دا به پيتگه لي «ث» و «ص» ده ستي ده كهن گويزراونه تهوه بو ناو پيتي  
 «س» و پيتگه لي «ذ» و «ظ» و «ض» گويزراوه تهوه بو ناو پيتي «ز» و پيتي «ط» گويزراوه تهوه  
 بو ناو پيتي «ت».

له كوتاييدا به هو ي گيرورفتي فونتي وشه كورديه كانه وه له بهرنامه ي «Word»؛ دانه دانه ي  
 وشه سه ره كيه كاني فهره ننگه كه مان سه ره له نو ي به پتي نه لفويي نه مړي كوردي ريزه ندي كردوه تهوه  
 و هاو كاراني به ربيري پيتچن بهو پييه سه ره له نو ي فهره ننگه كه يان دارشتووه تهوه.

ئيسا كه نه م وشانه دهنووسم له سه ر شانوي خيالما دا چاوم لييه كه نايه توللاي به سالآچوو و  
 ريش سپي له با تي پشوودان و گه شتوگوزار و دانيشتن له ديوه خاندا؛ له سووچي ژوورتيكدا به ته نيا  
 دانيشتوه و به ده سته له رزوكه كاني پاش ريكيويك كردني كاغهزه كاني بهر ده ستي و خه ت كيشان  
 تيايدا، پيت به پيت و وشه به وشه و ديتر به ديتر و لاپه ره به لاپه ره خه ريكي پاكنووس كردني  
 فهره ننگه كه يه تي و جاريه جار وشه يه كي تازه ي بهر ده كه ويته وه و له به راويژدا تو ماري ده كات و  
 هه ندي جار له ژير وشه يه كدا وينه ي تايبه تي بهو وشه يه ده كيشيت و جاريه جاريش به لاپه ره  
 پاكنووس كراوه كاندا ده گه رپت بو نهوه ي وينه يه كي تايبه تي بهم وشه يه ي كه ئيسا خه ريكه  
 ده ينووسيتته وه له جينگايه كي تري فهره ننگه كه يدا بدوزيته وه و ناماژه ي پي بكات. هه ندي جار

لاپەرېهيك خەريکه تەواو دەبیت و له ناکاو مەرەكەفەكە دەتکیتە سەر لاپەرەكە، یا وینهکەى به دل نیه و ناچاره سەر له نوێ ئەو لاپەرەیه بنووسیتەوه و هەندى جاریش لاپەرە ئۆفسیت کراوه کانی بۆ دەهیننەوه، چاویکی پێدا دەخشیئت و چاپەکەى به دل نیه و سەر له نوێ ئەو لاپەرەیه پاکنوس دەکاتەوه. پاش تەواوبوونى کارەكە و چاپ کرانى فەرهنگەكە له پەرپى خۆشحالیديیه که دەرڤەتى پیتوست بۆ بلاوبوونەوى بەرهمەمەکەى رەخساوه و لاپەرەکانى فەرهنگەکەى هەلده داتەوه و دەبیئت له هەندى جیگادا وشەکان کەمەنگن و له هەندى جیگادا وینهکان رەش بوونەتەوه و وردەکاریه کانی فوتاوه و له هەندى لاپەرەدا پەراویزەکان قرتاون، هەناسەیهکى سارد هەلده کیشیت و دەستیک به ریشه چەرمووه کەیدا دینیت و سەرخی دەپیتە دیواره کەى بەرامبەرى و دەچیتە ناو دەرپای بى بنى ئەندیشه و خەیاڵەوه...

هیرادارم منیش بەم هەولە کەموکورتەم رەنج و زەحمەتەکانى ئەو زانا کوردپەرەهرەم بە فیرۆ ئەدابیئت و گیانی پیرۆزى نایەتوڵلام له خۆم زویر نەکردیئت.

### ئەو سەرچاوانى پشتم پى بەستون

«**فەرهنگى مەردۆخ**»: له هەر جیگایە کدا وشەیه کم بۆ نەخوینراییتەوه یا له ریننوسە کەى دوودل بۆم پیتش هەموو شتیک پەنام بردووتە بەر وشە هاوواتاکانى فەرهنگەكە.

«**فەرهنگى هەنبانە بۆرینى مامۆستا هەزار**»: زۆربەى کات بۆ زیادکردنى وشە و روونکردنەوه پشتم پى بەستووه و تەنانەت زۆر جار روونکردنەوه کانی مامۆستا هەزارم دەق بە دەق گواستووتەوه.

«**فەرهنگى شیرینی مامۆستا فازل نیزامەدين**»: که هەم بۆ دۆزینەوى وشەى هاوواتا و هەم بۆ دۆزینەوى مانای زاراوه کان له کوردیدا پشتم پى بەستووه.

«**فەرهنگى دیهخودا**»: بە شێوى نەرم نامیر (Software) که بۆ روونکردنەوى وشە سەرەکیەکان و دلنیا بوون له ریننوسى وشە فارسىیه کان پشتم پى بەستووه.

«**فەرهنگى ئەملونجیدی باب لویس**»: که بۆ دلنیا بوون له ریننوسى وشە عمرەبییه کان و هەندى جار بۆ روونکردنەوه کوردیه کان پشتم پى بەستووه.

«**فەرهنگى زانیاری وینه دارى مامۆستا که مال جەلال فەریب**»: که بۆ ماناکردنەوى ناوى گۆرگیا و ئاژەل و ئاژەل و میروو... پشتم پى بەستووه.

«**فەرهنگى عەمید**»: که بۆ روونکردنەوى وشە سەرەکیەکان و دلنیا بوون له ریننوسى وشە فارسىیه کان پشتم پى بەستووه.

ئەمە ئەو سەرچاۋانە بوو كە زۆر تىرىن سۈيۈم لىۋە رىگرتسون، بەلام كاتىك ماناي دروستى  
ۋەشەيەكم لىۋ عاسى بوويىت، پەنام بىر دۈۋەتە بىر ھەموو جۆرە فەرھەنگ و فەرھەنگۈكىك و رووم لە  
ھەموو ناسراو و دۆست و ئاشنايەك ناۋە.

ئەمەش ناۋى ژمارەيەك لەو فەرھەنگانەيە:

﴿فەرھەنگى زاراۋەي مامۇستا بەدران ئەھمەد ھەيىب.﴾

﴿فەرھەنگى نۆبەرەي مامۇستا گىۋى موكريانى.﴾

﴿فەرھەنگى «فرھنگ اصطلاحات معاصر» عەرەبى فارسى، نووسىنى نەجەفعەلى مىرزايى.﴾

﴿«كتاب التعريفات»، نووسىنى سەيىد شەرىفى گورگانى.﴾

﴿فەرھەنگى گىرفانى خاك، نووسىنى مامۇستا مەھمۇد عەبدوللا و مامۇستا جەمال جەلال.﴾

﴿فەرھەنگى زانبارى مامۇستا كەمال جەلال غەرىب.﴾

لە كۆتايىدا پىتۈستە سۇپاسى ھەموو ئەو بەرپىزانە بىكەم كە لەم رىگايەدا ھانىيان داۋم يا بە ھەر  
جۆرىك يارمەتبان داۋم بە تايىت ھاسەرى ئازىزم «بەدرى بەھرامى» كە جگە لە ھانزان و  
رەخساندى بارودۇخى گونجار، بۆ مانا كەردنەۋە و چۆنەتتى دەرپرېنى شىۋازى ئاخاۋتنى بەشىكى زۆر  
لە ۋەشەكانى فەرھەنگە كە بە ھانامەۋە ھاتوۋە.

#### رەئوف رەھمىي

خوتىندىكارى دوكتوراي زانستە ئايىپەكانى زانكۆي تاران

۲۵ رەزەبى ۱۳۸۵ ي كۆچى مانگى ۱۷/۱۰/۲۰۰۶ ي زايىنى









## مقدمه‌ی فارسی

### الف) ویژگی‌های این فرهنگ لغت

همان‌گونه که مؤلف فرزانه و بزرگوار در پایان جلد دوم نوشته است؛ این اثر در مدت هیجده ماه به رشته‌ی تحریر درآمده است.

در سال ۱۳۳۲ هـ.ش روزانه از طرف مؤلف بازنویسی شده و توسط «چاپخانه‌ی ارتش» افست و منتشر گردیده است.

در بهار سال ۱۳۶۲ هـ.ش توسط «چاپخانه‌ی حیدری» دوباره افست شده و از طرف «انتشارات غریقی» در سنج منتشر گردیده است.

این فرهنگ لغت شامل سه زبان کردی، فارسی و عربی است که بیشتر لغات مدخل آن به لهجه‌ی اردلانی است که شاخه‌ای از گویش سورانی - یکی از گویش‌های اصلی زبان کردی - است.

✎ مؤلف علاوه بر معادل‌های فارسی و عربی؛ مترادف کردی اکثر لغات مدخل را نیز به اثر خود افزوده است.

✎ از طریق معادل‌های فارسی و عربی و لغات مترادف این دو زبان؛ مؤلف وجوه معنایی لغات مدخل را به طور کامل روشن ساخته است و هر جا نیاز به توضیح احساس شده باشد آن را به زبان فارسی توضیح داده و گاه علاوه بر زبان فارسی؛ به زبان‌های عربی و کردی نیز مثال و توضیح لازم را برای لغات مدخل ذکر کرده است.

✎ اگر یکی از لغات مدخل دارای چند معنی متفاوت بوده باشد؛ معمولاً چند بار آن لغت را نوشته و در ذیل آن، مترادف فارسی و عربی آن را آورده است، گاه نیز به یک بار نوشتن لغت مدخل اکتفا نموده و در ذیل آن معانی متفاوت فارسی و عربی آن را در کنار هم ذکر کرده است، که در چنین مواردی برای جدا کردن لغات مترادف از لغات متباین؛ در میان لغات مترادف علامت «:» را قرار داده است که این علامت در این چاپ به علامت «،» تغییر داده شده است و در وسط لغات متباین علامت «+» را قرار داده است که این علامت نیز به «.» تغییر یافته است.

✎ مؤلف در معنی کردن لغات مدخل به عربی - به ویژه در ترجمه‌ی اصطلاحات - گاه از ویژگی اشتقاق لغات در این زبان سود جستة است.

✎ هر چند بیشتر لغات مدخل این فرهنگ لغت مربوط به لهجه‌ی اردلانی است اما مؤلف در میان آن‌ها و در معانی کردی آن‌ها لغات مربوط به دیگر لهجه‌ها و گویش‌های زبان کردی را نیز ذکر کرده است.

✎ اگر لغت مدخل در زبان کردی اصیل نباشد و از زبان عربی وارد زبان کردی شده باشد، آن را در پراکنش قرار داده است، که در این چاپ در زیر چنین لغاتی خط کشیده شده است. ضمناً در دیگر کلمات کردی، فارسی و عربی اثرش نیز لغات غیر اصیل را مشخص کرده است.

✎ مؤلف محترم گاه به زبان‌های دیگر مانند ترکی و زبان‌های اروپایی نیز اشاره کرده است و اگر لغت مدخل برگرفته از این زبان‌ها بوده باشد آن را در میان علامت «<...>» نوشته است.

✎ نویسنده در بازنویسی و ترتیب‌بندی لغات کردی اثرش از رسم الخط رایج کردی استفاده نکرده است، بلکه در کنار استفاده از حروف ویژه‌ی زبان کردی، از صداهای «کُ» نیز استفاده نموده و سعی کرده است در حد توان صدای مخصوص همه‌ی حروف کردی را از قلم

نیندازد، علاوه بر این همه‌ی لغات فارسی و عربی را اعراب‌گذاری کرده است.

✍ مؤلف در مقدمه‌ی این اثر خلاصه‌ای در مورد قواعد زبان کردی - اعم از صرف و نحو - به زبان کردی نگاشته، علاوه بر آن قسمتی را به ضرب‌المثل‌ها و کنایات کردی اختصاص داده است. همچنین رسم الخط عربی را برای نگارش زبان فارسی و کردی مناسب ندانسته و رسم الخطی را اختراع و به عنوان جایگزین پیشنهاد کرده است.

✍ مؤلف در پایان جلد دوم نوشته است: «هرگاه فهرستی برای لغات فارسی و فهرست دیگر برای لغات عربی تنظیم شود فارس و عرب هم از این کتاب استفاده خواهند کرد.» که متأسفانه برآورده کردن این خواسته‌ی ایشان در این چاپ میسر نشد، زیرا این امر موجب چند برابر شدن حجم کتاب می‌شد، امیدواریم در آینده این اثر به صورت نرم‌افزار در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد و از این طریق آرزوی مؤلف جامه‌ی عمل بپوشد.

✍ به خاطر زمینه‌سازی برای برآورده شدن خواسته‌ای که در قسمت قبل به آن اشاره شد؛ مؤلف علاوه بر لغات و اصطلاحات، گاه در مدخل لغات کردی اثر خود، عبارات و شبه‌جمله‌های کردی را نیز ذکر کرده است، تا به لغت خاصی که در زبان فارسی یا عربی برای این عبارات و شبه‌جمله‌ها وضع شده است اشاره کند.

✍ مؤلف در ترجمه‌ی لغات مدخل کوشیده است دقیق‌ترین و مناسب‌ترین معادل فارسی و عربی را برای لغات مدخل کردی بیابد، که این امر نشان از تبحر ایشان در این دو زبان علاوه بر زبان مادریشان دارد. همچنین در ترجمه‌ی لغات مدخل فقط به ذکر یک لغت فارسی و عربی اکتفا نکرده است؛ بلکه همه‌ی لغات مترادف عربی و فارسی را - که به نوعی یکی از وجوه معنایی لغات مدخل را در بر گرفته باشند - ذکر کرده است.

✍ مؤلف در هر جایی از اثرش که لازم دانسته است شکل و نقاشی لازم را برای توضیح لغات مدخل کشیده است که این امر نیز نشان از استعدادهای بی‌شمار ایشان دارد.

### ب) از این اثر چه بهره‌ای می‌بریم؟

علاوه بر یافتن مفهوم لغات مدخل که وظیفه‌ی اصلی هر فرهنگ لغتی است؛ «فرهنگ مردوخ» دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که جنبه‌هایی از آن به شرح زیر است:

«از طریق این فرهنگ لغت می‌توانیم با لهجی ساکنین این منطقه در زمان حیات مؤلف

آشنا شویم و آن را با لهجه‌ی امروزی همین منطقه و دیگر مناطق کردستان مقایسه کنیم.

◀ لغات اصیل و دخیل هر یک از سه زبان کردی، فارسی و عربی را مشخص سازیم.

◀ منبع ارزشمندی است برای یافتن لغات مترادف در هر سه زبان، زیرا مؤلف در حد توان همه‌ی لغات مترادف را ذکر کرده است.

◀ مرجع مهمی است برای متخصصین فن معادل‌سازی در زبان کردی زیرا مؤلف معادل کردی بسیاری از اصطلاحات فارسی و عربی و حتی انگلیسی را در فرهنگ لغت خود ذکر کرده است.

◀ آینده‌ی تمام‌نمایی است برای مشاهده‌ی وضعیت زندگی ساکنان این منطقه از کردستان اعم زنان، مردان، کودکان، هنرمندان، ورق‌بازان، ورزش‌کاران و... زیرا مؤلف در نهایت دقت و موشکافی اسم غذاها و چاشنی‌ها و ادوات موسیقی و اصطلاحات ورق‌بازی و انواع بازی کودکان و حتی اصطلاحات رایج در آن و نام انواع اسباب‌بازی‌های کودکان و... را ذکر کرده است؛ که مورخان، جامعه‌شناسان، محققان و... در پژوهش‌هایشان در مورد این خطه از آن بی‌نیاز نخواهند بود.

### ج) ویژگی‌های چاپ جدید

چاپ‌های قبلی این اثر در واقع افست دست‌خط مؤلف بود که با رسم‌الخط رایج زمان خود آن را به رشته‌ی تحریر درآورده بود.

هرچند رسم‌الخط مؤلف برای کسی که تا اندازه‌ای دست‌نوشته‌های گذشتگان را مطالعه کرده باشد بسیار واضح و خوانا است و پس از مدتی خواندن آن آسان می‌نماید؛ اما متأسفانه گاه کم‌رنگ بودن و مخدوش بودن چاپ آن مانع از خواندن درست لغات می‌شود و گاه لغاتی را که مؤلف در حاشیه‌ی اثر افزوده است در هنگام صحافی مخدوش شده است.

بنابراین سعی شده است قبل از هر چیز این اثر به صورت دقیق ویراستاری و لغات و توضیحات کردی آن بر اساس رسم‌الخط امروز زبان کردی بازنویسی و لغات مخدوش آن به کمک دیگر لغات مترادف خود این اثر و در مراحل بعدی با کمک گرفتن از فرهنگ‌لغت‌های کردی، فارسی و عربی بازبایی شود، سپس لغات مدخل براساس رسم‌الخط امروز زبان کردی

مرتب شود.

همچنین برای استفاده‌ی هرچه بیشتر خوانندگان کردزبان و به پیشنهاد جناب آقای «عبدالؤمن مردوخ» سعی شده است معادل سورانی مدخل‌های کردی، با توجه به گویش استاندارد که زبان نوشتاری بیشتر ساکنین کردزبان دو کشور ایران و عراق است، به این اثر افزوده شود و توضیحات فارسی مؤلف به طور کامل به زبان کردی ترجمه شود.

شایان ذکر است که در افزودن معادل‌های کردی در حد توان تلاش شده است با توجه به معانی فارسی و عربی لغات مدخل؛ دیدگاه مؤلف را در مورد این لغات تشخیص داده و آن را در قالب لغات متناسب با آن قرار دهیم، هرچند متناسب با دیدگاه این جانب نباشد.

ضمناً با کمک همکاران محترم حروفچین انتشارات «پرتو بیان» سعی شده است قسمت اعظم موشکافی‌ها و علائم موجود در رسم الخط مؤلف به این چاپ منتقل شود. گفتنی است که مجموع این تلاش‌ها بیش از سه سال کار مداوم را به خود اختصاص داده است، امید است که مقبول نظر خوانندگان محترم به‌ویژه اهالی اندیشه و فرهنگ باشد.

بنابر آنچه گذشت ذکر این توضیحات ضروری می‌نماید:

✓ در هر جای این فرهنگ لغت، عبارت یا لغتی در میان کروشه «[ ]» مشاهده شود مربوط به ویراستار است نه مؤلف، اما اگر عبارت ویراستار ترجمه‌ی عبارت مؤلف باشد، آن را در میان پرانتز و پرانتز را در میان کروشه قرار داده است «[...]»؛ بنابراین هرگاه خواننده‌ی محترم با چنین عباراتی مواجه شد می‌فهمد که مفهوم آن مربوط به مؤلف و ترجمه‌ی آن مربوط به ویراستار است.

✓ اگر زیر لغات مدخل خط کشیده شده بود به معنای آن است که چنین لغاتی بنا به دیدگاه مؤلف اصیل نیستند و از زبان عربی به زبان کردی رخنه کرده‌اند.

✓ علامت «» در میان لغات این فرهنگ لغت به معنای تفاوت لغات از لحاظ معنی، و علامت «» به معنای مترادف بودن لغات است.

✓ اگر لغت مدخل در بین این علامت «>» نوشته شده بود به معنای آن است که لغت

مذکور از زبان‌های اروپایی وارد زبان کردی شده است.

✓ اگر زیر هر لغتی در این فرهنگ لغت - اعم از کردی، فارسی و عربی - خط کشیده شده بود؛ به معنای دخیل بودن آن لغت در زبان مذکور است.

✓ اگر بر روی حروف لغات کردی علامت «ن» قرار داشت به معنای وجود کسره‌ای کوتاه پس از آن حرف است. که این صوت در رسم‌الخط لاتین با حرف «i» نشان داده می‌شود.

✓ وجود نقطه در زیر حرف دال در لغات مدخل این فرهنگ لغت بدین معنی است که حرف دال کاملاً تلفظ نمی‌شود و تلفظ آن به حرف «ی» نزدیکتر است تا دال.

✓ اگر در پایان لغتی با کلمه‌ی «وینه» مواجه شدید به معنای وجود شکل مربوط به آن لغت در پایان همان حرف است.

✓ اما اگر با کلمه‌ی «وینه←...» مواجه شدید به معنای وجود شکل مربوط به آن لغت در پایان حرف آغازین لغت پس از علامت «←» است.

✓ عبارت «وینه‌ی هدیه.» به معنای آن است که لغت مذکور در این فرهنگ لغت دارای شکل خاص خود می‌باشد، اما متأسفانه مؤلف مکان آن را مشخص نکرده است و ویراستار پس از جستجوی لغات مترادف؛ آن شکل را نیافته است.

در پایان گفتنی است که چون مقدمه‌ی مؤلف به زبان فارسی است و توضیحات ایشان در مورد لغات مدخل نیز غالباً به همین زبان است؛ انتظار می‌رود خوانندگان محترم فارسی زبان به آسانی بتوانند از این فرهنگ لغت استفاده نمایند.

## ملاحظات للقارئ العربي المحترم

كتب المؤلف الفاضل الشهير «آية الله الشيخ محمد مردوخ كردستاني» هذا المعجم القيم خلال ثمانية عشر شهراً، مما يدل على نبوغه في اللغات الكردية و الفارسية و العربية. أعد المؤلف نفسه هذا المعجم للطبع و طُبع بخط المؤلف في «مطبعة ارتش» سنة ١٩٥٣ و اعيد طبعه في مطبعة «حيدري» سنة ١٩٨٣ ميلادية .

بما أن اللغة التي رتب المؤلف الفاضل معجمه على اساسها هي في الغالب اللهجة السورانية لساكني مدينة سنندج و نواحيها، و بما أن تعليقات المؤلف على اللغات قد كُتبت باللغة الفارسية قام المحقق بإدراج اللهجة السورانية لساكني مدينة السليمانية و نواحيها — اي اللهجة الرسمية التي يستعملها الكتاب و الأدباء في كردستاني العراق و ايران — في هذا المعجم و بترجمة تعليقات المؤلف إلى اللغة الكردية حتى يسهل على القارئ الكردي الاستفادة منه.

و بما أن المعجم يحتوي على رموز و اصطلاحات خاصة، نسترعي إنتباه القارئ العربي الكريم الى ما يلي:

♥ اللغات و العبارات المكتوبة بين مَعْقُوفَتَيْنِ « [ ] » مدرجة من المحقق، لكن إذا كانت مكتوبة بين قوسين داخلَ العلامة المذكورة بهذه الصورة « (...) »؛ فإنَّ مفهوم العبارة من المؤلّف — كتبها باللغتين الفارسية و العربية — و قام المحقق بترجمتها الى اللغة الكردية.

♥ علامة «،» بين لغات هذا المعجم — بما فيها اللغات العربية — يدل على ترادف اللغات و علامة «.» يدل على تباينها في المعنى.

♥ اذا لاحظ القارئ كلمة «ويتنه» تحت اللغات العربية فإن هناك صورة رسمها المؤلّف يوضّح تلك اللغة في نهاية ذلك الحرف و بإمكان القارئ الرجوع إليه. اما اذا لاحظ كلمة «ويتنه»... فإنَّ الصورة تقع في نهاية الحرف الأوّل للكلمة الواقعة بعد علامة «—». و عبارة «ويتنه هديه» دليل على أنّ لهذه اللغة صورةً توضح معناها، لكنّ المؤلّف لم يعيّن الصورة و المصحح — بعد بحثه في اللغات المرادفة — لم يظفر بها.

♥ وجود علامة «ُ» فوق حروف اللغات الكردية إشارة الى وجود كسرةٍ مختلصة عند قراءة هذه الحروف والتي يُشارُ إليها في اللاتينية بـ «i».

♥ كتب المؤلّف في مقدمة هذا المعجم أنّه كتب اللغات العربية مجرداً من «ال» حتى يقرأها القارئ كيفما شاء — معرّفاً أو مُنكراً —.

♥ وجود علامة النقطة تحت حرف الدال في اللغات الكردية إشارة إلى عدم التلفّظ بهذا الحرف بالكامل في مدينة سنجند و نواحيها، بل يقع مخرج الدال هذا خلف مخرج حرف الياء.

♥ اشار المحقق الى تعليقاته على بعض اللغات ذيل المعجم بعلامة «ر. ر» حتى يتميّز عن حواشي المؤلّف.

♥ الكلمات الكردية و الفارسية و العربية التي تحتها خط في هذا المعجم كلمات غير أصيلة في نظر المؤلّف، فالكلمات العربية التي تحتها خط في هذا المعجم مأخوذة من اللغة الفارسية او الكردية.

♥ اللغات الكردية المكتوبة بين «<...>» مأخوذة من اللغات الاروبية.

في الختام تجدر الاشارة الى ان تحقيق و إعداد هذا المعجم القيم للطبع قد استغرق ثلاثة اعوام من العمل المتواصل، أمل أن ينال رضى القراء عامة و المحققين و اللغويين منهم خاصة.



# پیشہ کیہ کارو تھو شہر



## مقدمه‌ی فارسی مؤلف

تاریخ نشان می‌دهد، تجربه هم گواهی دارد، که هر ملتی بر ملت دیگر غلبه و استیلا پیدا می‌کند. در اخلاق و آداب و زبان ملت مغلوب، تغییرات محسوس و فاحشی تولید می‌نماید، که این تأثیر نسبت مستقیم خواهد داشت با طول مدت سلطه و نفوذ ملت غالب.

پس از استیلای سلطنت عرب بر عجم به رأی‌العین می‌بینیم که کلیه‌ی اخلاق و آداب و زبان عجم معرب شده، بلکه غالباً عربی محض گشته است. کتب و اشعار و تألیفاتی که پس از استیلای عرب در ایران نوشته شده‌اند، مُثَبِّت این عنوان و گواه این مدعا هستند. که اگر به آن‌ها مراجعه شود می‌بینیم کلیتاً یا عربی صرف هستند و یا اگر فارسی گفته شده‌اند درصدد، نمود کلمه‌ی عربی ممزوج با فارسی شده است. و اصل کلمات فارسی که کلمات عرب جای‌نشین آن‌ها شده‌اند یا به کلی محو و فراموش شده‌اند و یا به زحمت و تفحص زیاد دوباره پیدا می‌شوند. زبان کردی نیز مانند زبان فارسی عیناً تحت همین تأثیر واقع شده. هردو کشته‌ی یک تیر

و مجروح از یک شمشیراند. برای زنده کردن این دو زبان، آخرین فکری که به نظر فقیر رسیده این است کتاب لغتی را تهیه کنیم مشتمل بر عربی و فارسی و کردی، تا هر چه از کردی و پارسی غارت شده و میت و نابود گشته است از خود کلمات عربی پس بگیریم. یعنی الفاظ عربی‌ای که همواره و همه جا مستعمل و در هر تحریر و تقریری به کار می‌روند در ردیف الفاظ کردی تنظیم نموده مرتباً فارسی و کردی گم شده را از آن‌ها پس بگیریم.

برای انجام این مقصود ترتیب کتاب را بر ردیف الفاظ کردی قرار دادیم و الفاظ عربی‌ای که در کردی و فارسی مستعمل است، در ردیف کردی توی دو کمان گذاشتیم (ـ) تا با کردی و فارسی دوباره مشتبه نشوند.

الفاظ کردی را در بالا و در ذیل آن الفاظ فارسی را که ترجمه و مرادف کردی است، به علامت «ف» و الفاظ عربی را هم که ترجمه ی هر دو است به علامت «ع» نوشتیم. و اگر در خود کردی هم الفاظ دیگری مرادف و هم‌گزار<sup>۱</sup> الفاظ بالایی پیدا شود به علامت «ک» نوشتیم. بنابراین ترتیب، کلیه‌ی الفاظ عربی بین دو کمان قرار دارند.<sup>۲</sup> گاهی اگر کلمات فرنگی هم پیش بیاید در بین دو سر ترنج «>» نوشتیم محض مزید استفاده. شکل و شیوه‌ی غالب حیوانات و نباتات و ابنیه و وضعیات را هم آنچه مقدور بود، با قلم و مداد الوان نقش کردیم. در آخر کتاب هم آنچه مثل و استعارات کردی یاد داشتیم، ضمیمه کردم. در ابتدا هم صرف و نحو مختصری برای مزید بصیرت و اطلاع مراجعه کنندگان تهیه نمودم. و نام کتاب را «فرهنگ مردوخ» قرار دادم. امیدوارم کرد و فارس و عرب هر سه بر حسب دلخواه خود از آن استفاده نمایند.

**توضیح:** پوشیده نماناد تمام الفاظی که در ردیف فارسی یا عربی برای ترجمه‌ی الفاظ کردی نوشته شده‌اند، همه با هم مرادف نیستند، بلکه بعضی با هم اختلاف دارند. لذا برای نمودن اختلاف به جای دو نقطه فاصله «:»، که علامت ترادف قرار داده‌ایم، علامت به‌علاوه «+» نگاشتیم، تا علامت تخالف باشد.<sup>۳</sup> جهت اختلاف هم این است که لفظ کردی‌ای که در فوق ذکر شده، به تمام آن معانی متخالفه که در ذیل آن مذکورند، استعمال می‌شود. مثال: کلمه‌ی

۱- هم‌گزار: هم‌معنی و مرادف.

۲- در این چاپ زیر کلمات عربی خط کشیده شده است. (ر-ر)

۳- در این چاپ در بین کلمات مترادف علامت «:» و در بین کلمات غیرمتباین علامت «+» قرار داده شده است. (ر-ر)

«هلگیریاگ» به چند معنی مستعمل است: ۱- برداشته شده. ۲- اندوخته شده. ۳- پذیرفته شده. ۴- دنبال افتاده، یعنی زنی که به دنبال نامحرم افتاده به محل دیگری برود. عربی آن این‌طور می‌شود: ۱- مرفوع. ۲- مَذْخَر، مُحَكَّر. ۳- مَحْضُون، مقبول. ۴- سَيِّقَة، عَاهِرَة. که هیچ کدام از چهار معنی مذکور با هم مترادف نیستند. لذا به جای این که لفظ «هلگیریاگ» چهار مرتبه تکرار شود، تا چهار معنی مذکور در ذیل آن نوشته شود، محض اختصار یک مرتبه نوشتیم، و چهار معنی را با علامت اختلاف که دو خط چلیپا «+» است در ذیل آن نگاشتیم. اما در پاره‌ای موارد که جای احتیاط است، زحمت تکرار الفاظ کردی را بر علامت و اختصار ترجیح دادیم، چنانچه در لغت «به‌ن» مثلاً به نظر می‌رسد. اگر چه بر حسب حقیقت، الفاظ مترادف کمتر پیدا می‌شوند. آن‌هایی هم که ظاهراً مترادف به نظر می‌رسند، اگر درست تفحص کنیم، معلوم می‌شود که باز وجه اختلافی با هم دارند. و هر کدام «موضوع له» دیگری دارند.

اگر لفظی در دو مورد تکرار شود، گناهی بر من نیست، زیرا کتب لغت در هر دو مورد ضبط کرده‌اند. مانند «قنفذ» که هم برای «ژوژوو» ضبط شده هم برای «سیخول» که به کردی «سووچه‌ر» می‌گویند.

پاره‌ای از الفاظ هستند که ظاهراً تصور می‌رود عربی باشند، اما درست ملتفت شویم می‌بینیم در عربی معنی آن‌ها چیز دیگری است بنابراین نباید آن‌ها را عربی تلقی کرد، زیرا که مجرد تشابه و توافق صورت با الفاظ عرب، مستلزم عربیت نیست. مانند کلمه‌ی «انفاق» که در فارسی به معنی روغن زیتون است و ریخت و ترکیب آن چنان به نظر می‌دهد که عربی باشد. در صورتی که انفاق عربی به معنی نفقه دادن است. و هیچ مناسبتی با انفاق فارسی ندارد. هم‌چنان کلمه «رد» که در فارسی به معنی (گذر) است، (رد شد یعنی: گذشت، رد کرد یعنی: گذرانید.) اما در عربی «رد» به معنی پس دادن است. یا «روح» که در کردی به معنی روی هم مستعمل است یعنی «رصاص ابیض»، اما در عربی فقط به معنی جان است. هم‌چنان کلمه‌ی «نسیان» که در فارسی به معنی دشمنی و مخالفت است، ولی در عربی به معنی فراموشی است و از این قبیل... پس این جور کلمات را به جرم این که موافق یا مشابه با عربی هستند، نباید از جامعه‌ی الفاظ فارسی یا کردی خارج نمایند، بلکه باید آن‌ها را غیر عربی دانست.

هم‌چنان پاره‌ای الفاظ هستند که با مختصر تحریفی یا تصحیفی در فارسی و کردی و عربی

هر سه به یک معنی مستعمل‌اند، و دلیلی که آن‌ها را اختصاص به عرب بدهد در دست نیست. پس آن‌ها را از جمله‌ی الفاظ مشترک باید شناخت، که هر کدام از این سه ملت آن‌ها را در تحریرات و تقریرات خود استعمال نمایند جای تنقید نیست. مانند کرسی، لحاف، تنور، دوات، روح، نفس، مشق، خیر، بین، حال، مال، ...<sup>۱</sup> ترج، زمان، زیاد، وزیر، خیال، سحر، سحر، حساب، فانوس، غیرت، ناموس و امثال آن... الفاظ عربی را غالباً به طور نکره نوشتیم (بدون حرف تعریف) تا خواننده به هر ترتیب که میل دارد - منگراً یا معرفاً - آن را استعمال نماید.

هر کلمه که در عربی با مختصر تصرفاتی تکرار می‌شود. معرب است - نه عربی - مانند «فَرینج» که معرب «پرهینه» است، یا «شَیْطَرَج» که معرب «شاه‌تره» است. تغییرات اعراب یا تغییر حرف، علامت تعریب است مانند «فرزین» به کسر فاء که از «فَرزین» به فتح فاء مأخوذ است. یا «فرسخ» با فاء و خاء که از «پرسنگ» با پا و گاف فارسی مأخوذ است. این حروف در کلمات عربی علامت تعریب‌اند: ء، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، س، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق. چنان‌که «غوغا» معرب «غوغا» است و «بیاده» معرب «پیاده» و «غلط» معرب «غَلَت» و «ثرید» معرب «ترید» و «جرجان» معرب «گرگان» و «حَتَل» معرب «هَتَل» و «فرسخ» معرب «فرسنگ» و «خِدمَة» معرب «خِدمَت» و «استاذ» معرب «استاد» و «فُرْصَة» معرب «پُرسَت» و «طاق» معرب «تاق» و امثال آن‌ها...

تنبیه: هر لفظی را که می‌خواهند پیدا کنند، اگر مفرد است در باب خود یعنی حرف اول و دوم جویا شوند. مانند «تاق» در باب (ت ا) باید جستجو شود. و اگر مرکب است در ابواب اجزاء ترکیبیه‌ی آن باید بگردند، تا پیدا شود. مانند «به‌هوادا چون» که در باب جزء اول مذکور است، یعنی (ب ه). هم‌چنان «چلاوسافکون» در باب جزء اول یعنی (چ ل) و «داره‌لپاچین» در باب جزء دوم پیدا کنند، یعنی (ه ل). و لفظ «خویچدان» در باب (خ و) یا (پ ی) جویا شوند.

۱- این کلمه قابل خواندن نبود. (ر- ر)

### و مرگير در اوى پيشه كيه فارسى كهى نووسه ر

[ (ميژوو نم راستيه دهخاته بهرچاو، نهزمونيش شايه ته، كه هر ميلله تيك به سر ميلله تيكي ديكه دا زال دهبيت، نالوگوزگه ليكي زهق و دزيو له رهفتار و دابونه ريت و زمانى ميلله تى به زيودا به دى ده بيت، كه نم كاريگه ريه پيه وندي راسته وخوي هه يه به دريژى ماوى ده سلاّت و هيتى ميلله تى زاله وه.

پاش زال بوونى عه رب به سر عه جمدا به ناشكرا ده بينين كه هه موو ناكار و دابونه ريت و زمانى عه جم ته عريب كراوه و ته نانه ت زورچار به ته واوى بووه ته عه ربه ي. شهو كتىب و شيعر و به ره مانى كه پاش زال بوونى عه رب له تيراندا نوسراون سه ليته رى نم راستيه و شايه دى نم دارا (ادعا) يهن و نه گه ر چاو تكيان پيا بخشينين ده بينين كه هه موويان به زمانى عه ربه ي په تى نوسراون. نه گه ر كتىب تيكيش به زمانى فارسى نوسرابيت، له سدا نه وه دى وشه عه ربه يه كان له گهل فارسيدا تيكهل بوون و بنه رته ي وشه فارسىه كان - كه وشه ي عه ربه ي جى گا كه ي پر كردونه ته وه - يا به ته واوى سراونه ته وه و له بير كراون يا پاش نكرك و پشكنينى زور ده دوزر تيه وه.

زمانی کوردیش پراویر وهك زمانی فارسی كه وتوه ته ژیر ثم کاریگه ریه وه، ههردوو كوژراوی یهك تیر و برینداری یهك شمشیرن. به پیتی بوچوونی ثم ههژاره ناخرین ریگه چاره بو زیندوو كردنه وهی ثم دوو زمانه ئه وهیه فهرهنگێك بنووسم كه هه ر سێ زمانی عه ره بی و فارسی و كوردی له خو بگریت، هه تا هه موو ئه و وشه كوردی و فارسیانه ی كه تالان كران و مردوون و فه وتاون له خودی وشه عه ره بیه كان وه بگرینه وه، واته ئه و وشه عه ره بیانه ی كه هه می شه و له هه موو جیه كدا به كارده برین و له هه ر نووسین و دارشتنێكدا كه لگیان لی وه ده ده گیردیت له ریزی وشه كوردیه كاندا ده گونجیتین و به ره به ره فارسی و كوردیه ونبووه كه بیان لی وه ده ده گرینه وه.

بو ئهم مه به سه ته وشه گه لی كتیبه كه مان به پیتی وشه كوردیه كان ریز كرد و ئه و وشه عه ره بیانه شان - كه له فارسی و كوردیشدا به كارده برین - له ریزی وشه كوردیه كان و له ناو دوو كه وانه دا، هه تا جاریكی تر له گه ل وشه كوردی و فارسیه كاندا تیهك له نه بنه وه.

وشه كوردیه كانمان له سه ره وه نووسی و له ژیریانه وه وشه فارسیه كانم به نیشانه ی «ف» دانا، - كه وه رگیردراو و هاوواتای وشه كوردیه كانه و وشه عه ره بیه كانیشم - كه وه رگیردراوی هه ردوو کیانه - به نیشانه ی «ع» نووسی و ئه گه ر له خودی زمانی كوردیدا وشه گه لیكی دیه كه ده ست كه وتبیت كه هاوواتای وشه كانی سه ره وه بن، ئه وانیشمان به نیشانه ی «ك» نووسی. به م پیه هه موو وشه عه ره بیه كان له نیتوان دوو كه وانه دا داتراوه.<sup>1</sup> هه ندی جار بو كه لگه یاندنی زیاتر ئه گه ر وشه گه لی ئه روو پایشم به رچاوكه وتبیت ئه وانیشم له نیتوان دوو سه ره رما «<<» نووسیوه. به پیتی توانا وینه و نیگاری زۆریه ی گیانداران و رووه كگه ل و خانووكه ل و شیه گه لی شم به قه له مپه نگ كیشا. له کوتایی<sup>2</sup> كتیبه كه شدا هه ر په ند و نیدیۆمێكی كوردیم له بیر بوو بیت خستومه ته سه ر كتیبه كه و ناوم نا «فه ره هنگی مه ردوخ»، هیوادارم كورد و فارس و عه ره ب هه رسیكیان به پیتی ویست و دلخوازی خو یان كه لگی لی وه رگرن.

**روونگه رده وه:** شایانی با سه هه موو ئه و وشانه ی كه له ریزی مانا فارسی یا عه ره بیه كه دا نو سراون پیه كه وه هاوواتا نین، به لگوو هه ندیكیان جیاوازییان له نیتواندا هیه، بو ناشكرا كردنی ئه و جیاوازیه له بری جووت خال<sup>3</sup> - كه به نیشانه ی هاوواتا بو و مانا داناوه - نیشانه ی كوژدنه وه (+) مان دانا، تا نیشانه ی جیاوازی بیت. هو ی جیاوازی بوونه كه ش ئه وهیه كه ئه و وشه كوردیه ی له سه ره وه نو سراوه،

1- ئه م جوژه وشانه له م چاپه دا له باتی دوو كه وانه، خه تیان به ژیردا كیشراوه. (ر - ر)

2- په ند و نیدیۆمه كان له م چاپه دا له کوتایی پیشه كی فهرهنگه كه دا داناوین هه تا تیهك له فهرهنگه كه نه بیت. (ر - ر)

3- له م چاپه دا له باتی جووت خال<sup>3</sup>، نیشانه ی «<<» بو هاوواتا بوون داتراوه. (ر - ر)

4- له م چاپه دا له باتی خاچ (+)، نیشانه ی «<<» بو جیاوازی له مانادا داتراوه. (ر - ر)



همو وئو مانا جياوازانه دهگهيه نيټه كه له خواره ويدا نوسراوه. بؤ غوونه وشه «هه لگريياگ»  
 /له زمانى فارسيدا/ چهند مانا دهگهيه نيټه ۱- برداشته شده ۲- اندوخته شده ۳- پذيرفته شده  
 ۴- دنبال افتاده (يعنى زنى كه دنبال نا محرم افتاده به محل ديگر برود). مانا عمره بيه كه شى بهم  
 شيويه: ۱- مرفوع ۲- مذكر، محترک ۳- محضون، مقبول ۴- سيقه، عايره. كه هيسچكام لهم  
 چوار مانايه هاوواتا نين. هر بويه له باتى نوډى چوار جار وشه «هه لگريياگ» دووباره بگريته وه  
 هتا نهو چوار مانايه له ژيريدا بنووسريټ؛ بؤ كورت كړنه وه يه جار وشه كورديه كه مانا نووسى و له  
 ژيريدا هر چوار مانا كه مانا به نيشانه ي جياوازيه وه - كه خاچه (+) ۱- پيڅه وه نووسى. به لام هه ندى  
 جار - كه ورده كارى و خوږ راست پيويستېر - زه همتى دووباره كړنه وه وشه كورديه كه مانا به سمر  
 كه لكه وركړتن له نيشانه و كورت كړنه وه هه لېژارد، هه روه كو له وشه «هن» دا ده بينريټ.  
 هه رچنده له راستيدا وشه هاوواتا زور كه مه و نه گهر باش رايښين، بومان دهرده كه وټ كه  
 ته نه ات نهو وشانهش كه به رواالت له هاوواتا نه چن له روويه كه وه جياوازيان هه يه و هر كاميان بؤ  
 واتايه كى سهر به خو دانراون.

نه گهر وشه يه كه له دوو شويډا دووباره بيټه وه خه تاي من نيه، چونكه له فهره ننگه كاندا به  
 هه ر دوو شيوه تومار كراوه، وه كو وشه «قنفذ» كه هم بؤ «ژووژوو» تومار كراوه و هم بؤ  
 «سيخول» كه له كورديدا «سوچه ر» ي پي ده لټين.

هه ندى وشه هه يه كه له رواالتدا له عمره بى ده چن به لام نه گهر باش سهرنج بده بين بومان  
 دهرده كه وټ كه له عمره بيدا مانايه كى تريان هه يه. هر بويه نايټ به عمره بيان له قه لثم بده بين،  
 چونكه ته نيا له يه كه چوون و وه كه يه كه بوونى رواالتيي له گهل وشه عمره بيدا به ماناي عمره بى بوون  
 نيه. وه كو وشه «انفاق» كه له فارسيدا ماناي «رون زهيتوون» ده دات، به لام له شيوه و رواالتدا  
 و لك عمره بى ده كه وټ به رچاو، له كاتيكا كه «انفاق» ي عمره بى به ماناي «نه فقهه (پژيو) پي دان» ه  
 و هيچ ته بابه كى له گهل «انفاق» ي فارسيدا نيه. هه روه ها وشه «رد» كه له فارسيدا ماناي  
 «تيه پرين» ده دات (رد شد: تى پي رى، رد كرد: تى پي راند)، به لام «رد» له عمره بيدا به ماناي  
 «دانه وه» يه. هه روه ها «روح» كه له كورديدا ماناي «قورقوشم» يش ده دات، به لام له عمره بيدا ته نيا  
 به ماناي «كيان» ه و هه روه ها وشه «نسيان» كه له فارسيدا به ماناي «دوژمنى» و «ناته بابى» ه،  
 به لام له عمره بيدا به ماناي «له پي كړدن» ه و... هتد. كه واته نايټ هم وشانه به تاوانى  
 هاو شيوډيوون له گهل وشه عمره بيه كاندا له كو مه لگاي وشه فارسيه كان يا كورديه كان دهر بگريټ،

۱- هه روه كو بيشتر ساماښ پى كرا لهم چا به دا له باتى «+» نيشانه ي «.» دانراوه. (ر- ر)

به لڱو پټويسته هم وشانه به ناعره بهی بزاین.

هروه ها هندی وشه هیه که له هر سی زمانی فارسی و کوردی و عره بیدا به جیاوازیه کی بچوک له پیت و نوخته دا به یک مانا به کارده برین و هیچ به لڱه یک له به مرده ستدا نیه که تایبه تیان بکات به زمانی عره بهیه وه. که واته پټويسته به وشه ی هاویه شیان له قه لثم بدهین که هر کام له سی میلله ته له نووسین و دارشتنی خویاندا که لکیان لی وه رگرن تووشی هیچ ره خنه یه که نابن. وه کوو وشه گه لی: له حاف، تنوور، دهوات، روح، نه فس، مه شق، ناموس، غیره، خیر، بهین، مال حال، ...<sup>۱</sup>، تهرج، زه مان، زیاد، وه زیر، خه یال، سیجر، سه حر، حیساب، فانوس و...

وشه عره بهیه کانمان به شیوه ی نه ناس (به بی نامرازی ناسیتنه ری «ال») نووسی، هه تا خویتنه به هر شیوه یه که ده به ویت (نه ناس یا ناسراو) به کاریان بهییت.

هر وشه یه که به نالوگوژ پکی که موه له عره بیدا دووباره ده بیته وه نه وه تعریب کراوه نه که عره بهی. وه «فرینج» که تعریب کراوی «پره نه = په لپنه» یه، یا «شیطرج» که تعریب کراوی «شاه تر = شاه پره» یه.

نالوگوژ له بزوتن (سر و بوز و ژیر) یا له پیتدا نیشانه ی تعریب کرانه، وه «فرزین» که له «فرزین» وه وه رگیراوه، یا «فرسخ» به فی و خی که له «پرسنگ» به پی و گافه وه وه رگیراوه.

هم پیتانه له وشه عره بهیه کاندا نیشانه ی تعریب کرانه: و، ت، پ، ج، ح، خ، د، ژ، س، ص،

چ، گ، ژ، ع، غ، ف، ق. هروه که هم غووانه:

« غوغا »	تعریب کراوی	« غوغا » یه.
« پیاده »	تعریب کراوی	« پیاده » یه.
« غلط »	تعریب کراوی	« غلٚت » وه.
« ثرید »	تعریب کراوی	« ترید = تريت » وه.
« جرجان »	تعریب کراوی	« گورگان » وه.
« حَلَل »	تعریب کراوی	« هه تل » وه.
« فرسخ »	تعریب کراوی	« فهرسه نگ » وه.
« خدمة »	تعریب کراوی	« خزمت » وه.
« استاذ »	تعریب کراوی	« ئوستاد » وه.
« فرصة »	تعریب کراوی	« پُرسَت » وه.

۱- هم رشیه له ده سنووه که دا نه خویندرا یه وه. (ر - ر)

قییینی: هەر وشه‌یه‌ك كه [له‌م فهره‌ه‌نگه‌دا] بو‌ی ده‌گه‌ڕێن نه‌گه‌ر وشه‌یه‌كی ساده‌ بوو هه‌ر له‌ پا‌ژی خو‌یدا واته‌ به‌ پیتی دوو پیتی یه‌كه‌م و دووه‌م بو‌ی بگه‌ڕێن، وه‌كوو وشه‌ی « تاق » كه‌ پێویسته‌ له‌ پا‌ژی « ت ا » دا بو‌ی بگه‌ڕێن و نه‌گه‌ر وشه‌كه‌ لی‌كدراو بوو له‌ پا‌ژگه‌لی به‌شه‌ پێكه‌ینه‌ره‌كانی‌دا بو‌ی بگه‌ڕێن، وه‌كوو « به‌هه‌وادا چوون » كه‌ له‌ پا‌ژی به‌شی یه‌كه‌مدا واته‌ له‌ « ب ه » دایه‌. هه‌روه‌ها « چلاوسافكون » كه‌ له‌ پا‌ژی به‌شی یه‌كه‌م واته‌ له‌ « چ ل » دایه‌ و « داره‌ه‌لپاچین » كه‌ له‌ پا‌ژی به‌شی دووه‌مدا واته‌ له‌ « ه ل » دایه‌ و وشه‌ی « خو‌پێچ دان » كه‌ له‌ پا‌ژی « خ و » یا « پ ی » دایه‌.]



## ریزمانی کوردی

### واژه‌ناسی<sup>۱</sup>

قسه‌ی کوردی له واژه<sup>۲</sup> دوروس نه‌وی. واژه له نووکه<sup>۳</sup> دوروس نه‌وی. نووکه سی‌وشه‌ش جوژه، بو نووسین نهم سی‌وشه‌ش جوژه، سی‌وشه‌ش شتیوه دانریاگه، به‌م جوژه:<sup>۴</sup>

ء ا ب بک پ ت ت ج چ ح خ د د ذ ر ر ن ش س ش  
ف ق ک کب گ ل ل م ن و و پ ڤ ڤ ی ی

نهم سی‌وشه‌ش نووکه، هه‌شتی به لچ دوروس نه‌وی: ب بک پ م ن و و پ  
به‌غیچی به گه‌لوو دوروس نه‌وی: ق خ ڤ ڤ ح

۱- علم صرف. [زانستی وشه‌سازی]

۲- واژه، واچه، واته. هر سه به معنی «کلمه» یا «لفظ» هستند. [هه‌رسیکیان مانای «کلمه» یا «لفظ» ده‌گه‌یه‌نن.]

۳- «نووکه» به معنی «حرف» است. [«نووکه به مانای «حرف» ده.]

۴- «ب» به جای «ڤ» گاهی استعمال می‌شود. [هه‌ندی جار «ب» له باتی «ڤ» به‌کار ده‌هینریت.]

ت ب دن ل، س ش ج ج، نزد ش، س ر ل ی، ا د ف ی، ک ک ب گ

## نووکہ گھل کوڑی

[illegible]

۱۰۰-۲۰۰-۳۰۰-۴۰۰-۵۰۰-۶۰۰-۷۰۰-۸۰۰-۹۰۰-۱۰۰۰-۱۱۰۰-۱۲۰۰-۱۳۰۰-۱۴۰۰-۱۵۰۰-۱۶۰۰-۱۷۰۰-۱۸۰۰-۱۹۰۰-۲۰۰۰-۲۱۰۰-۲۲۰۰-۲۳۰۰-۲۴۰۰-۲۵۰۰-۲۶۰۰-۲۷۰۰-۲۸۰۰-۲۹۰۰-۳۰۰۰-۳۱۰۰-۳۲۰۰-۳۳۰۰-۳۴۰۰-۳۵۰۰-۳۶۰۰-۳۷۰۰-۳۸۰۰-۳۹۰۰-۴۰۰۰-۴۱۰۰-۴۲۰۰-۴۳۰۰-۴۴۰۰-۴۵۰۰-۴۶۰۰-۴۷۰۰-۴۸۰۰-۴۹۰۰-۵۰۰۰-۵۱۰۰-۵۲۰۰-۵۳۰۰-۵۴۰۰-۵۵۰۰-۵۶۰۰-۵۷۰۰-۵۸۰۰-۵۹۰۰-۶۰۰۰-۶۱۰۰-۶۲۰۰-۶۳۰۰-۶۴۰۰-۶۵۰۰-۶۶۰۰-۶۷۰۰-۶۸۰۰-۶۹۰۰-۷۰۰۰-۷۱۰۰-۷۲۰۰-۷۳۰۰-۷۴۰۰-۷۵۰۰-۷۶۰۰-۷۷۰۰-۷۸۰۰-۷۹۰۰-۸۰۰۰-۸۱۰۰-۸۲۰۰-۸۳۰۰-۸۴۰۰-۸۵۰۰-۸۶۰۰-۸۷۰۰-۸۸۰۰-۸۹۰۰-۹۰۰۰-۹۱۰۰-۹۲۰۰-۹۳۰۰-۹۴۰۰-۹۵۰۰-۹۶۰۰-۹۷۰۰-۹۸۰۰-۹۹۰۰-۱۰۰۰۰-۱۰۱۰۰-۱۰۲۰۰-۱۰۳۰۰-۱۰۴۰۰-۱۰۵۰۰-۱۰۶۰۰-۱۰۷۰۰-۱۰۸۰۰-۱۰۹۰۰-۱۱۰۰۰-۱۱۱۰۰-۱۱۲۰۰-۱۱۳۰۰-۱۱۴۰۰-۱۱۵۰۰-۱۱۶۰۰-۱۱۷۰۰-۱۱۸۰۰-۱۱۹۰۰-۱۲۰۰۰-۱۲۱۰۰-۱۲۲۰۰-۱۲۳۰۰-۱۲۴۰۰-۱۲۵۰۰-۱۲۶۰۰-۱۲۷۰۰-۱۲۸۰۰-۱۲۹۰۰-۱۳۰۰۰-۱۳۱۰۰-۱۳۲۰۰-۱۳۳۰۰-۱۳۴۰۰-۱۳۵۰۰-۱۳۶۰۰-۱۳۷۰۰-۱۳۸۰۰-۱۳۹۰۰-۱۴۰۰۰-۱۴۱۰۰-۱۴۲۰۰-۱۴۳۰۰-۱۴۴۰۰-۱۴۵۰۰-۱۴۶۰۰-۱۴۷۰۰-۱۴۸۰۰-۱۴۹۰۰-۱۵۰۰۰-۱۵۱۰۰-۱۵۲۰۰-۱۵۳۰۰-۱۵۴۰۰-۱۵۵۰۰-۱۵۶۰۰-۱۵۷۰۰-۱۵۸۰۰-۱۵۹۰۰-۱۶۰۰۰-۱۶۱۰۰-۱۶۲۰۰-۱۶۳۰۰-۱۶۴۰۰-۱۶۵۰۰-۱۶۶۰۰-۱۶۷۰۰-۱۶۸۰۰-۱۶۹۰۰-۱۷۰۰۰-۱۷۱۰۰-۱۷۲۰۰-۱۷۳۰۰-۱۷۴۰۰-۱۷۵۰۰-۱۷۶۰۰-۱۷۷۰۰-۱۷۸۰۰-۱۷۹۰۰-۱۸۰۰۰-۱۸۱۰۰-۱۸۲۰۰-۱۸۳۰۰-۱۸۴۰۰-۱۸۵۰۰-۱۸۶۰۰-۱۸۷۰۰-۱۸۸۰۰-۱۸۹۰۰-۱۹۰۰۰-۱۹۱۰۰-۱۹۲۰۰-۱۹۳۰۰-۱۹۴۰۰-۱۹۵۰۰-۱۹۶۰۰-۱۹۷۰۰-۱۹۸۰۰-۱۹۹۰۰-۲۰۰۰۰-۲۰۱۰۰-۲۰۲۰۰-۲۰۳۰۰-۲۰۴۰۰-۲۰۵۰۰-۲۰۶۰۰-۲۰۷۰۰-۲۰۸۰۰-۲۰۹۰۰-۲۱۰۰۰-۲۱۱۰۰-۲۱۲۰۰-۲۱۳۰۰-۲۱۴۰۰-۲۱۵۰۰-۲۱۶۰۰-۲۱۷۰۰-۲۱۸۰۰-۲۱۹۰۰-۲۲۰۰۰-۲۲۱۰۰-۲۲۲۰۰-۲۲۳۰۰-۲۲۴۰۰-۲۲۵۰۰-۲۲۶۰۰-۲۲۷۰۰-۲۲۸۰۰-۲۲۹۰۰-۲۳۰۰۰-۲۳۱۰۰-۲۳۲۰۰-۲۳۳۰۰-۲۳۴۰۰-۲۳۵۰۰-۲۳۶۰۰-۲۳۷۰۰-۲۳۸۰۰-۲۳۹۰۰-۲۴۰۰۰-۲۴۱۰۰-۲۴۲۰۰-۲۴۳۰۰-۲۴۴۰۰-۲۴۵۰۰-۲۴۶۰۰-۲۴۷۰۰-۲۴۸۰۰-۲۴۹۰۰-۲۵۰۰۰-۲۵۱۰۰-۲۵۲۰۰-۲۵۳۰۰-۲۵۴۰۰-۲۵۵۰۰-۲۵۶۰۰-۲۵۷۰۰-۲۵۸۰۰-۲۵۹۰۰-۲۶۰۰۰-۲۶۱۰۰-۲۶۲۰۰-۲۶۳۰۰-۲۶۴۰۰-۲۶۵۰۰-۲۶۶۰۰-۲۶۷۰۰-۲۶۸۰۰-۲۶۹۰۰-۲۷۰۰۰-۲۷۱۰۰-۲۷۲۰۰-۲۷۳۰۰-۲۷۴۰۰-۲۷۵۰۰-۲۷۶۰۰-۲۷۷۰۰-۲۷۸۰۰-۲۷۹۰۰-۲۸۰۰۰-۲۸۱۰۰-۲۸۲۰۰-۲۸۳۰۰-۲۸۴۰۰-۲۸۵۰۰-۲۸۶۰۰-۲۸۷۰۰-۲۸۸۰۰-۲۸۹۰۰-۲۹۰۰۰-۲۹۱۰۰-۲۹۲۰۰-۲۹۳۰۰-۲۹۴۰۰-۲۹۵۰۰-۲۹۶۰۰-۲۹۷۰۰-۲۹۸۰۰-۲۹۹۰۰-۳۰۰۰۰-۳۰۱۰۰-۳۰۲۰۰-۳۰۳۰۰-۳۰۴۰۰-۳۰۵۰۰-۳۰۶۰۰-۳۰۷۰۰-۳۰۸۰۰-۳۰۹۰۰-۳۱۰۰۰-۳۱۱۰۰-۳۱۲۰۰-۳۱۳۰۰-۳۱۴۰۰-۳۱۵۰۰-۳۱۶۰۰-۳۱۷۰۰-۳۱۸۰۰-۳۱۹۰۰-۳۲۰۰۰-۳۲۱۰۰-۳۲۲۰۰-۳۲۳۰۰-۳۲۴۰۰-۳۲۵۰۰-۳۲۶۰۰-۳۲۷۰۰-۳۲۸۰۰-۳۲۹۰۰-۳۳۰۰۰-۳۳۱۰۰-۳۳۲۰۰-۳۳۳۰۰-۳۳۴۰۰-۳۳۵۰۰-۳۳۶۰۰-۳۳۷۰۰-۳۳۸۰۰-۳۳۹۰۰-۳۴۰۰۰-۳۴۱۰۰-۳۴۲۰۰-۳۴۳۰۰-۳۴۴۰۰-۳۴۵۰۰-۳۴۶۰۰-۳۴۷۰۰-۳۴۸۰۰-۳۴۹۰۰-۳۵۰۰۰-۳۵۱۰۰-۳۵۲۰۰-۳۵۳۰۰-۳۵۴۰۰-۳۵۵۰۰-۳۵۶۰۰-۳۵۷۰۰-۳۵۸۰۰-۳۵۹۰۰-۳۶۰۰۰-۳۶۱۰۰-۳۶۲۰۰-۳۶۳۰۰-۳۶۴۰۰-۳۶۵۰۰-۳۶۶۰۰-۳۶۷۰۰-۳۶۸۰۰-۳۶۹۰۰-۳۷۰۰۰-۳۷۱۰۰-۳۷۲۰۰-۳۷۳۰۰-۳۷۴۰۰-۳۷۵۰۰-۳۷۶۰۰-۳۷۷۰۰-۳۷۸۰۰-۳۷۹۰۰-۳۸۰۰۰-۳۸۱۰۰-۳۸۲۰۰-۳۸۳۰۰-۳۸۴۰۰-۳۸۵۰۰-۳۸۶۰۰-۳۸۷۰۰-۳۸۸۰۰-۳۸۹۰۰-۳۹۰۰۰-۳۹۱۰۰-۳۹۲۰

نهم شه‌ش نووکه «ت-د-ر-و-ه-ی» له قسه‌کردن کوردیا دوو جوړ نه‌خوینگیښ:

— گایی سہنگین، وہك: « ماووت، زہردی، رچیان، بووچك، ناھ، بیر »۔

— گایى سۆك نە خويىنگىن، وەك (ناوت ، خودا، بىز، بۆجە، بىز، بىز) —

— گايى سۆك ئەخويىڭىڭىز، ۋەتەن «سۆك»  
بۇ ناسىن سەنگىنىنى ۋە سۆڭى ئەم يەنج نوۋكە، ئەم نىشانەمان دانىيا «». نىساۋى «نشانەنى  
سۆڭىكە». لە بان ھەر نوۋكە يىكە بوۋى، ئەم نوۋكە سۆڭ ئەخويىڭىڭىز، بەلام گايى بۇ ناسانى تەنىيا



تاتی<sup>۱</sup> له زوان کوردیا نیه. ته‌واو واژه‌گهل کوردی گشتیان بئی تاتین. یانی نووکه‌ی دواگین  
 واژه‌گهل کوردی نه‌جمن<sup>۲</sup>. گای<sup>۳</sup> له سای خدیهدانا<sup>۴</sup> ژیر خدی‌دریاگ<sup>۵</sup>، شهوی به «ی» وهك: «دهرد  
 سهر»، نه‌یژن «دهردی سهر». ههر نه‌مه بو کورتی زوان کوردی کۆمهك گه‌وره‌یکه. نه‌یژی: «روسه‌م  
 هات»، «وتم به روسه‌م»، «روسه‌میان برد» له ههر سی سهاره‌تا<sup>۶</sup> میم روسه‌م نه‌جمه.

«ئه‌لف» ههرگیز جووله ناکا، ههمیشه نه‌جمه. ههر له بهر نه‌مه ههرگیز ناکه‌فیتته سهر واژه‌وه.  
 به‌لام «هه‌مزه» ههمیشه ها له سهر واژه‌وه. نه‌گهر له ناو‌پاس یا بن واژه‌دا هه‌مزه‌یک بوینین، ته‌زانین  
 نه‌و واژه کوردی نیه، وهك: مه‌نخه‌ذ، جوزه.

«ی» ته‌نیایی<sup>۷</sup> ههمیشه سوکه، [وهك:] پیاگی، نه‌سپی، نیمکه‌تی.  
 «ه» له کوردیا نیه، نه‌گهر واژه‌یک عه‌ره‌بی که «ه» یی بوئی، بکه‌فیتته ناو کوردی، درێژ  
 نه‌نووسگیت. وهك: «رحمة» به‌م جوژه نه‌ینوسین: «ره‌حمه‌ت»<sup>۸</sup>.

### «ده‌سوور گۆریان نووکه‌گهل»

«ه» یی سوک نه‌گهر بکه‌فیتته ناو‌پاس واژه، نووکه‌ی له‌وه‌یه‌ری ههر جووله‌یکی بوئی، شه‌میچ  
 شه‌ویته نووکه‌یک [که] له تەك نه‌و جووله‌دا جوژ بکه‌فن. یانی نه‌گهر جووله‌ی به‌رگ سهر بئی، شه‌وی  
 به «ئه‌لف»، نه‌گهر ژیر بئی، شه‌وی به «ی»، نه‌گهر بوژ بئی شه‌وی به «و»، وهك: «ساره، می‌روان،  
 مۆره» که له به‌را «مهره، مېروان، مْهره» بووگه.  
 بری نووکه‌گهل تر هه‌ن، له تەك یه‌کترینا نه‌گۆزگینه‌و، یانی [له‌]باتی یه‌کتری شه‌ویژرگین و  
 شه‌نوسرگیت. وهك ته‌مانه:

- ئە.س.: غه‌یاث، هه‌یاس.

۱- تاتی: اعراب.

۲- نه‌جیم: ساکن.

۳- گاهی.

۴- خدیهدان: اضافه.

۵- خدی دریاگ: مضاف.

۶- سهاره‌ت: حالت، صورت.

۷- ته‌نیایی: وحدت.

۸- ناوکاری، یانی «مصدریه» له تاتیسا نه‌گهر وێسان به‌ سه‌ریه‌ ره‌وا بئی، گرد نه‌نوسرگتی، وهك: «سَنَّة، مَنَة». نه‌گهر نه‌ درێژ  
 نه‌نوسرگیت وهك: «حشمت، مناجات، صحبت، وحدت».



- (ح.ه): ههش، ههش. حوئش، هوئش.
- (خ.و): خوئش، وهش.
- (خ.ج): خوناق، حوناق.
- (خ.ع): خوناق، عوناق.
- (د.و): خودا، خوا. (خُدا، خوا)
- (د.ت): دوانچه، توانچه.
- (د.ذا): خدمت، خدمت.
- (ر.ل): صیرات، سه لاط.
- (ر.ل): برۆ، بلۆ.
- (ز.ت): سووزیان، سووتیان.
- (ز.س): په چه خوز، په چه خوس.
- (س.ز): ده سگیر، ده زگیر.
- (ژ.ج): ریژه، ریجه.
- (س.ر): خستن، خریان.
- (ش.ت): فروشیاک، فروتیاگ.
- (ش.ژ): کوشتن، کوژیاگ.
- (ش.ل): هیشتن، تیللی.
- (ص.س): صیراط، سه لاط.
- (ط.ت): صیراط، سه لافته.
- (ع.ج): جمعه، جمعه.
- (ا.ع): مدعده که، مارکه.
- (ع.ی): میعراج، میراج.
- (ع.خ): عوناق، خوناق.
- (غ.ه): غهیاث، هه یاس.
- (ع.و): موعجزه، مووجزه.
- (غ.ق): غهیاث، قه یاس.
- (ف.و): ژنهفتن، ژنهویان.
- (ل.ل): مه لا، مه لا.

- (م.ن): به لām، به لān.

- (ا.ی): ژمیریان، ژماریان.

- (م.ب): موسولمان، بوسولمان.

- (م.و): ده مانچه، ده وانچه.

دوایی واژه زانی توشاکه.

## «واژه»

### واژه<sup>۱</sup> سی جوړه:

۱. یا بژ ناسین چتگهل دانریاگه و یه کی له ساگه لی نیه له ته کا، [وهك:] نهوسا، نیسا، له مهوسا.

نهوه پی نهیژن: «(ناو)»<sup>۲</sup>، وهك: رۆسم، چنار، نهسپ، کوچك بنچك، دووكله، مژ، دهنگ، رهنګ، مهزه، هوش، زانست، زور.

۲. یا بژ ناسین کرده گهل<sup>۳</sup> دانریاگه و یه کی له ساگه لیچی له ته کا هس. نهوه پی نهیژن: «(کردار)»<sup>۴</sup>، وهك: بردی، کردی، شمادی، نووسی، ههلسا، دانیششت. نهووسی، نهپروی. برۆ، بنووسه.

۳. یا بژ لکانن و به یه کمو بهستن ناو و کردارگهل دانریاگه، یانی تا له ته کا ناو یا کردارنیکا نهوی، به تنیا خوهی گوزاره ی دوروسیکی نیه. نهوه پی نهیژن «پیتتهك»<sup>۵</sup>، وهك: ا، ب، ی، با، تا، نه، مه، له، لی، تهك.

## «ناو»

### ناو دوو جوړه:

۱) یا له یه کا واژه دوروس بووگه. نهوه پی نهیژن: «(ناو ساده)»<sup>۶</sup>، وهك: بولبول، قهلم، کتیو، فهلامهرز، خهر، مانګ.

۱- واژه: کلمه، لفظ.

۲- ناو: اسم.

۳- کرده گهل: کردارها.

۴- کردار: فعل.

۵- پیتتهك: حرف.

۶- ناو ساده: اسم مفرد.

۲) يا له دوو واژه يا زياتر دوروس بووگه. نهوه پسي نهيشن: «ناو په يوهس»، وهك: خواداگ، باخهوان، خوه رتتاو، گلاو.

### ناو ساده له سه بارمت نووکه به ننيو<sup>۲</sup> چمن جوړه:

- ✓ يا دوو نووکه ييه (يانې له دوو نووکه دوروس بووگه)، وهك: پېر، پېر، پېر، پېر، گ، کا.
- ✓ يا سي نووکه ييه، وهك: ناو، باز، نه سپ.
- ✓ يا چوار نووکه ييه، وهك: کالک، قالي، واشه، کلاو.
- ✓ يا پهنج نووکه ييه، وهك: بيشکه، سيسرک، ترززي.
- ✓ يا شمش نووکه ييه، وهك: پليسرک، هموريشم، ميريوان.
- ✓ يا هفت نووکه ييه، وهك: کمرگه دهنگ، همورامان.
- ✓ يا هشت نووکه ييه، وهك: شاربازيپر، ناو نيروک.
- ✓ يا نو نووکه ييه، وهك: ساروقاميش، ميشله زهرگو.

ناو په يوهس له چوار نووکه ييهو تا شانزه نووکه يي هس. ناو ساده به هيچ جوړ دهسي لي تادريگي، هر جوړ له بهرا دانرياکه، يا ژنهوياکه، نه شي هر بهو جوړه بنووسگي و بويژگي. پيته کيچ هر بهو جوړه دهس ناخوا.

### «ناو کار»<sup>۲</sup>

#### ناو چمن جوړه:

- ۱- يا ناو چته، وهك: کوچك، بنچك، دار، ديوار، رؤسم، مدهمود.
- ۲- يا ناو گوزار هس، وهك: هوش، زانست، زرنكي، گهوجي.
- ۳- يا ناو کاره، وهك: بوون، كردن، خفتن، كريان، بريان، نووسين، تاشين، شماردن، ههلسان، دانيشتن.

نشانه ي ناو کار يا «ن» ته نياس، يا «تن» يا «دن»، يا «انن»، يا «يان» ه. «هاتوچو» له کارگمل «دووپرياک»<sup>۳</sup> ن، له بهرا «هاتن و چوون» بووگن.

۷- ناو په يوهس: اسم مرکب.

۱- نووکه به نني: حرف بندي.

۲- ناو کار: اسم مصدر.

۳- دووپرياک: مرخم.

## «کار یه کلائی [و] کار دوولایی»

کار دوو جوړه:

۱- یا بژ دوروس بوونی یه ک چت بهسه. نهوه پی‌ته‌یژن: «کار یه کلائی»<sup>۱</sup>، وهک: بوون، روین، هاتن، خهفتن، مردن، شکیان، رژیان.

- یه‌کی بوو.

- رۆسه‌م زوی.

- گووده‌رز هات.

- زوړاو خهفت.

- بورزو مرد.

- قه‌له‌مه‌که شکیا.

- ده‌واته‌که رژیا.

۲- یا بژ دوروس بوونی یه ک چت بهسه نیه [و] تا دوو چت نه‌وی دوروس ناوی، نه‌وه پی‌ته‌یژن: «کار دوولایی»<sup>۲</sup>، وهک: وتن، کردن، نووسین، برین، درین، شکانن، پړانن.

- رۆسه‌م قسه‌که‌ی وت. (تا رۆسه‌م و قسه‌که همدوکیان نه‌ون کار وتن دوروس ناوی).  
یا نه‌یژی:

- مامر هیلکه‌ی کرد.

- زوړاو کاغزی نووسی.

- نه‌سپه‌که هوساره‌که‌ی بری.

- نه‌حمه‌د کتیوه‌که‌ی دپی.

- کوچنک شیشه‌که‌ی شکان.

- کڅنک ماسه‌که‌ی رژان.

تا بکمر و کریاگی نه‌وی هیچکام له‌و کارگه‌له دوروس ناون.

## «گردار»

---

۱- کار یه کلائی: فعل لازم.

۲- کار دوولایی: فعل متعدی.

### کردار<sup>۱</sup> دوو جۆره:

- ﴿ یا سادهس<sup>۲</sup>، وهك: بری، دری، خفت، نووسی.  
﴿ یا پهیرهسه<sup>۳</sup>، وهك: ههلسا، دانیش، سهردهو بوو، قینی کرد، بهرهودوا بوو.

### کردار ساده له سهبارهت نووکه بهننیه و چوار جۆره:

- ۱- یا دوو نووکهیه، وهك: بوو، چوو، ما، دا، دی، سەن.
  - ۲- یا سی نووکهیه، وهك: کرد، برد، خفت، رۆی، هات.
  - ۳- یا چوار نووکهیه، وهك: فروت، کروت، دۆشی، کۆشی.
  - ۴- یا پهنج نووکهیه، وهك: خوارد، شمارد، بگارد، فروشت.
- کردار پهیرهسه شاید تا پانزه نووکهیج بوی.
- کردار<sup>۴</sup> نهگەر له کار یه کلابی دوروس کریاوۆ نهویج یه کلابیه، [وهك:] هاتن، هات. پژیان، پژیا. خفتن، خفت.
- نهگەر له کار دوولایی دوروس کریاوۆ نهویج دوولاییه، [وهك:] نووسین، نووسی. فروتن، فروت. رزائن، رزان. خفائن، خفان.

### «کردار بگردگ و کردار نهبگردگ»

#### کردار دوو جۆره:

- ﴿ یا له موهیر بووگه، نهوه پی نهیژن: «بگردگ»<sup>۵</sup>، وهك: رۆی، هات، بردی، خفت.
- ﴿ یا ئیسه، یا له موهودوا نهوی، نهوه پی نهیژن: «نهبگردگ»<sup>۶</sup>، وهك: نهروی، تی، نهوا، نهخفتی. (ئیسه یا له موهوسا.)

#### کردار بگردگ پهنج جۆره:

- ۱- یا کردارێکه له موهیر کریاگه و بردگه، نهوه پی نهیژن: «بگردگ رووت»<sup>۷</sup>، وهك نهیژی: یهکی بوو، رۆسه م رۆی، نهحه نهسپه کە ی برد.

۳- کردار: فعل.

۴- ساده: بسیط.

۱- پهیرهس: مرکب.

۲- کردار: فعل.

۳- بگردگ: ماضی.

۴- نهبگردگ: مضارع.

۵- بگردگ رووت: ماضی مطلق.

- ۲- یا کرداریکه له مهوبهر نازانین کریاگه یا نه، نهوه پی نهیژن: «بگردگ ناپاوهجی»<sup>۱</sup>، وهك نهیژی: یهکی بووی، رۆسم رویوی، نهحه نهسپهکهی بردوی، نالی کردوی.
- ۳- یا کرداریکه له مهوبهر کریاگه و کهمی دووره، نهوه پی نهیژن: «بگردگ دوور»<sup>۲</sup>، وهك نهیژی: نهحه ناوپاشی کردگه، مهحه نهسپهکهی بردگه.
- ۴- یا کرداریکه له مهوبهر کریاگه و فره دووره، نهوه پی نهیژن: «بگردگ دوورتر»<sup>۳</sup>، وهك نهیژی: نهحمه ناوپاشی کردوو، موحه مهده نهسپهکهی بردوو.
- ۵- یا کرداریکه له مهوبهر کریاگه و رۆشن نیه هیشتا بگردوی، نهوه پی نهیژن: «بگردگ نهزیک»<sup>۴</sup>، وهك نهیژی: رۆسم ناوپاشی نه کرد، زۆراو نهسپهکهی نه برد.

**واژه‌ی کردار بگردگ (خا رووت بی، یا ناپاوهجی، یا نهزیک، یا دوور، یا دوورتر) شمش جۆره:**

- ۱- یا کردار بوژوه<sup>۵</sup>: وتم، نووسیم.
- ۲- یا کردار بوژوگهله<sup>۶</sup>: وتمان، نووسیمان.
- ۳- یا کردار بۆنهوه<sup>۷</sup>: وتت، نووسیت.
- ۴- یا کردار بۆنهوگهله<sup>۸</sup>: وتتان، نووسیتان.
- ۵- یا کردار کهسی تره<sup>۹</sup>: وتی، نووسی.
- ۶- یا کردار کهسگهل تره<sup>۱۰</sup>: وتیان، نووسیان.

### «کردار سازی»

کردار بگردگ له ناو کار<sup>۱۱</sup> دوروس نهوی. بهم جۆره: «ن» که نشانهی کاره، له دواى واژه‌ی کاره و لانهوهین، نهویته بگردگ، وهك: رۆین، دۆشین، کۆشین، بردن، خهفتن. «ن» که نشانهی کار بوو له دواى گشتیانوه لمان برد، بوون به: رۆی، دۆشی، کۆشی بردی، خهفت. نه مانه گشتیان کردار بگردگن.

۱- بگردگ ناپاوهجی: ماضی [ناپایدار].

۲- بگردگ دوور: ماضی بعید.

۳- بگردگ دوورتر: ماضی ابعد.

۴- بگردگ نهزیک: ماضی قریب.

۵- بوژو: متکلم.

۶- بوژوگهل: جمع متکلم.

۷- بۆنهو: مخاطب.

۸- بۆنهوگهل: جمع مخاطب.

۹- کهسی تر: جمع غایب.

۱۰- کهسگهل تر: جمع غایب.

۱۱- ناوکار: اسم مصدر.

کردار نه بگردگ له کردار بگردگ دوروس نهوئ. بهم جوړه: «ا» که نشانه‌ی نه بگردنه له بهر واژه‌ی بگردگه و داننن و ناخري سوک نه که ين نه ویتته نه بگردگ، وهک: رُوی، دۆشی، کۆشی، تاشی. نه لفمان له بهر ده میانه و دانا، بسون به: نه پروئ، نه دۆشی، نه کۆشی، نه تاشی. نووکه‌ی دواگین نه بگردگ بۆ بویت سەنگین نه خوینترگی، بۆ که ستر سوک نه خوینترگی.

هەر بگردگي نووکه‌ی دواگینی «ی» بی، وهک: رُوی، نووسی، زانی. واژه‌ی نه بگردگي هەر بهم جوړه لی دوروس نهوئ. به لām نه بگردگه گه لی که دوايان «ت» یا «د» یا «ن» بی، بهم جوړه واژه‌ی نه بگردگيان لی دوروس ناوئ. به لکوو بهم جوړه نهون به واژه‌ی «بگردگ نه زیك» /وهک: نه برد، نه شمارد، نه خفت، نه فروت، نه شیوان، نه باران. له بهر نه شییوانه بهم ده سووره رهفتار نه کرگیت: نه گهر دواي واژه‌ی بگردگ «ت» بیست، نووکه‌ی واژه‌ی یه کلایچ له تهک دوولایسا یه کجور بن، «ت» که لانهوهین، «ی» سوک نه نیننه جیگه‌ی، نه ویتته نه بگردگ، وهک: خفت، نه ویتته: نه خفتی. کهفت، نه ویتته: نه کهفتی. بهست، نه ویتته: نه بهسی یا نه وهسی. به لām ژنهفت نه ویتته: نه ژنهوئ. فروت نه ویتته: نه فروشی. کوشت نه ویتته: نه کوژی. له بهر چه؟ له بهر نه مه واژه‌ی یه کلایی «ژنهفتن» به «ف»، «فروتن» به «ت»، «کوشتن» به «ش»، له ریشه‌ی «ژنهویان» به «و»، «فروشیان» به «ش»، «کوژیان» به «ژ» بووگه.

یه کلایی ریشه‌س، دوولایی وهجه<sup>۱</sup>، کردار سازی له سهر ریشه نه پروئ /بهم جوړه که/ نه گهر دواي بگردگ «رد» بی، ههر دکي لانهوهین، نه لفیك نه نیننه جیگه‌یان - نه گهر خوهی نه لفی نهوئ - نه ویتته نه بگردگ وهک: «کرد» نه ویتته «تهکا»، «برد» نه ویتته «تهبا» یا «تهوا»، «خوارد» نه ویتته «تهخوا» - واژه‌ی «خوارد» دواي لابرډن «رد»، چون خوهی نه لفی ههس، نیت له دهره نه لفی بۆ نایرن - «شمارد»، «شورد»، «مرد» لعم ده سووره<sup>۲</sup> به دهرن، چون نه گهر «رد» یان لی لاوهین له تهک نشانه‌ی نه بگردنا (نه) نهون به: «تهشما»، «تهشوا»، «تهما»، «تهشما» و «تهشوا» گوزاه یکیان نیه، «تهما» ییچ چه په وانه‌ی «تهمریه» یه، پهس ته نیا «دال» که لانهوهین، جیهی «تهلف» ییچ، «ی» سوک داننه‌ین. نهونه: «تهشمارئ»، «تهشورئ»، «تهمرئ». یا به ده سوور گوزریان نووکه گهل نه ویتته «تهشیرئ».

نه گهر دواي واژه‌ی بگردگ «ان» بیست، ته نیا «تهلف» لانهوهین، نشانه‌ی نه بگردن که «تهلف» نه نیننه بهر ده میوه نه ویتته نه بگردگ، وهک: «خوزان»، «باران»، «شیوان»، دواي لابرډن «تهلف» هکان و دانیان نشانه‌ی نه بگردن له بهر ده میانه و، نهونه: «تهخوزنئ»، «تهبارنئ»، «تهشیونئ».

۱- ریشه: اصل.

۲- وهجه: فرع.

۳- ده سوور: یاسا.

کردار نه بگردگ نه گهر په یوهس بڼې، نشانه ی نه بگردن نه رگیتته سهر تیکه ی دواگین، وهک: «هه لسا» ← «هه لته سی»، «دانیشت» ← «دانه نیشتی»، «سهر بهره و خواره و بسو» ← «سهر بهره و خواره و نهوی».

واژه ی کردار نه بگردگیچ شه شه:

۱. بویژ: نه نوو سم.
۲. بویژگه ل: نه نوو سین.
۳. بژنه و: نه نوو سیت.
۴. بژنه وگه ل: نه نوو سن.
۵. که س تر: نه نوو سی.
۶. که س ترگه ل / که سگه ل تر: نه نوو سن.

### «فرمان [و] قه ده خه»

واژه ی فرمان<sup>۱</sup> و قه ده خه<sup>۲</sup> له کردار نه بگردگ دوروس نه ون. نشانه ی نه بگردن - که «نه، ی» یا «نه، ا» بڼې - له بهرودوای واژه ی نه بگردگو لانه وهین، له چیگه یانا «ب، ه» - که نشانه ی فرمانن - دانه نین، نه ویتته واژه ی فرمان، وهک: «نه که فی»، «نه خه فی»، «نه فروشی»، «نه نوو سی»، «نه بارنی»، «نه وی»، «نه کا». دوا ی ل ا بردن «نه، ی» یا «نه، ا» له بهرودوایانه و دانیان «ب، ه» له چیگه یانا، نه ون به: «بکه فه!»، «بخه فه!»، «بفروشه!»، «بنووسه!»، «ببارنه!»، «بوه!»، «بکه!». نه گهر جیه ی «ب، ه»، «م، ه» دانیان، نه ویتته واژه ی «قه ده خه» / وهک: «مه که فه!»، «مه خه فه!»، «مه فروشه!»، «مه نووسه!»، «مه بارنه!»، «مه وه!»، «مه که!».

فرمان و قه ده خه دوو جوړن:

- ۱- فرمان بژنه و<sup>۳</sup>: بېړ!
- ۲- فرمان که س تر<sup>۴</sup>: بېړی!
- ۱- قه ده خه بژنه و: مهر!
- ۲- قه ده خه که س تر: نه وړی!

فرمان و قه ده خه هر کام دوو واژه یان همس:

- ۱- ته نیا<sup>۱</sup>: بېړ، مهر!

۱- فرمان: امر.

۲- قه ده خه: نهی.

۳- بژنه و: مخاطب.

۴- که س تر: غایب.



### «ناو بکمر»

ناو بکمر<sup>۲</sup> له ناو کار په کلایي دوروس نهوټ [بهم جوړه]: «يان» که نشانه‌ی کار په کلایي له دوايوه لا نه‌وهين، «ب» که نشانه‌ی بکمره له بمرده‌ميهو دانه‌ين، نهوټه واژه‌ی بکمر، وهک: «نوسيان»، «کوښيان»، «کريان»، «خه‌فيان»، «پريان»، «دريان»، «خوړيان». دواي لابرډن «يان» له دواي گشتيانو و دانياني «ب» له بمرده‌ميانهو نهون به: «بنوس»، «بکوش»، «بکمر»، «خهف»، «بي»، «بخور». گشت نه‌مانه ناو بکمرن.

گايي نشانه له‌سمر بکمره و لانه‌وهين، نه‌يژن: «خوهر»، «درې»، «بي»، «خهف»، «کهر»، «کوش»، «نوس»، «وهک» [ناغوره]، «به‌رگرې»، «دارې»، «فيل‌خهف»، «کارکمر»، «فره‌کوش»، «خوه‌ش‌نوس يا نويس»

ناو بکمر له کارگهل په کلایي که دوايان به «يان» نيه، ده‌سور دوروسي به ده‌س نه‌هاتگه، وهک: «بوون»، «روين»، «هاتن». واژه‌ی بکمر له‌م جوړه کارگه لا به‌سه به ژنه‌فتنه، وهک: «هس»، «ره‌وهين»، «ثاين».

### «ناو کرياگ»

ناو کرياگيچ<sup>۴</sup> هر له کار په کلایي دوروس نهوټ [بهم جوړه]: «ن» که نشانه‌ی کاره له دوايوه لانه‌وهين، «گ» نه‌نينه جيگه‌ی، نهوټه واژه‌ی کرياگ، وهک: «دوښيان»، «نوسيان»، «بريان»، «دريان»، «خوړيان». دواي لابرډن «نون» و دانيان «گاف» له جيگه‌يانا نهون به: «دوښياگ»، «نوسياگ»، «پرياگ»، «درياگ»، «خوړياگ».

### «په‌کلاوه‌کردن کار دوولايي»

نه‌گمر گمره‌کمان بي له کارگهل دوولايي کار په‌کلا دوروس بکمين، «ين» يا «دن» يا «اثن» — که نشانه‌ی دوولايين — لانه‌وهين، «يان» — که نشانه‌ی په‌کلایي — نه‌نينه جيگه‌ی، نهوټه په‌کلایي. ياني نه‌گمر کار دوولايي به «ين» دواي هاتوي، «نه‌لف» نه‌نينه جيگه‌ی، نهوټه په‌کلایي، وهک:

۵- ته‌نيا: مفرد.

۶- گهل: جمع.

۱- ناو بکمر: اسم فاعل.

۲- ناو کرياگ: اسم مفعول.

«دږين»، «برين»، «نوسين»، «دوشين»... نه لفي نه نينه ناو دوز<sup>۱</sup> «ي» و «ن» هـ كه، نه ويته: «دږيان»، «دږيان»، «ترسيان»، «نوسيان»، «دوشيان». يا نه گمر به «دن» دوايي هاتگه، «دال» هـ كه لانه وهين، له جينگهيا «يا» داشهين، نه ويته يه كلايي، وهك: «کردن»، «بردن»، «هاوردن»، «شماردن». دواي لابردين «د» و دانيان «يا» له جينگهيا، نمون به: «کريان»، «بريان»، «هاوريان»، «شمريان»، يا به دهسور گوزان نووکه گمل: «شمريان».

نه گمر به «انغ» دوايي هاتگه، يه کي له «نون» هـ کان لانه وهين، نه گمر خوهي «ي» نه وي، له بمر «نهلف» هـ کموه «ي» داشهين، نه ويته يه كلايي، وهك: «خوزانغ»، «پوزانغ»، «مرانغ»، «بارانغ». دواي لابردين يه کي له «نون» هـ کان و دانيان «ي» له بمر نهلفه کموه، نمون به: «خوزيان»، «پوزيان»، «مريان»، «باريان». «مردن» له دم دهسوره به دهره. «شيانغ» و «ژيانغ» چونکه خوهيان «ي» يان هـ س، دواي لابردين يه کي له «نون» هـ کان، نيتر نه وه جهي هاوردن «ي» مان نيه، خوهيان نمون به: «شيان»، «ژيان».

«تن» هم نشانه يه كلايسه، وهك: «خهفتن»، «كهفتن»، هم نشانه ي دوولاييه، وهك: «خستن»، «فروژتن»، «کروتن». همرگا کار دوولايي به «تن» دوايي هاتوي به دهسور «دن» رفتهسار نه گرگي، ياني: دواي لابردين «د» له جينگهيا «يا» داشهين، نه ويته يه كلايي وهك: «فروژستن»، «کروژتن». كه نه ويته: «فروزيان»، «کروزيان». بـ کورتی «ش» ي «فروژستن» و «ژ» ي «کروژتن» پمرت نه گرگي، نه ميژن: «فروژتن»، «کروتن».

«خستن» به دهسور نه ويته: «خسيان» وهلي به دهسور گوزيان نوکه گمل بووگه به: «خريان».

### «واژه بگردگهگل و نه بگردگ و فرمان»

بگردگ پروت	بگردگ ناپاوه جي	بگردگ دور	بگردگ دورتر	بگردگ نه زيك	نه بگردگ	فهرمان
بوو	بووي	بووگه	بووو	نه بوو = نهوو	نهوي	بوو!
روي	رويوي	رويگه	رويوو	نه روي	نهروي	بروو! = برؤ!
هات	هاتوي	هاتگه	هاتوو	نه هات	نه تي = تي	بي!
خهفت	خهفتوي	خهفتگه	خهفتوو	نه خهفت	نه خهفتي	بخهفته!
كهفت	كهفتوي	كهفتگه	كهفتوو	نه كهفت	نه كهفتي	بكهفته!
کرد	کردوي	کردگه	کردوو	نه کرد	نه کا	بکه!
خهفان	خهفانوي	خهفانگه	خهفانوو	نه خهفان	نه خهفتي	بخهفته!
هيشت	هيشتوي	هيشتگه	هيشتوو	نه هيشت	نهيلي = نه تلي	بلا، بلانه، بتله، بيتلا، بيتلا نه!
ژيا	ژياوي	ژياگه	ژياوو	نه ژيا	نه ژي	بؤ!

### «واژه گدل بگردک»

بوئژ	بوئژگدل	بژنهو	بژنهوگدل	که ستر	که سترگدل
رؤیم	رؤین	رؤیت	رؤین	رؤی	رؤین
نوسیم	نوسیمان	نوسیت	نوسیتان	نوسی	نوسیان

### «واژه گدل نه بر گردک»

بوئژ	بوئژگدل	بژنهو	بژنهوگدل	که ستر	که سترگدل
نهریم	نهرین	نهریت	نهرین	نهری	نهرین
نه نوسیم	نه نوسین	نه نوسیت	نه نوسین	نه نوسی	نه نوسین

### «کردار بی بکمر»<sup>۱</sup>

بوئژ	بوئژگدل	بژنهو	بژنهوگدل	که ستر	که سترگدل
کورژام	کورژاین	کورژایت	کورژیان	کورژا	کورژیان
بريام	برياین	بريایت	برياین	بريا	برياین

### واژه زانی<sup>۲</sup>

#### «قسه»

قسه<sup>۳</sup>، یانی دوین و گاله کردن، وتمان له واژه<sup>۴</sup> دوروس نه وی. بژ گه یائن نیاز دل چمن واژه نه دهنه ته صوی یه که و نه ویتته قسه. قسه که متر له یه ک پارچه<sup>۵</sup> نیه. پارچه یی که متر له دوو واژه ناوی. پارچه نه وه سه بژنهو گوینداری حتی تر نه کا. یانی دواپی هاتوی. وه ک: رۆسه م رۆی. زۆراو خاس پیایگیکه.

۱- کردار بی بکمر: فعل مجهول.

۲- واژه زانی: علم نحو.

۳- قسه: کلام.

۴- واژه: کلمه، لفظ.

۵- پارچه: جمله.

## «واژه»

واژه وتمان له نووکه<sup>۱</sup> دوروس نهوئیت. چهن نووکه نهډهنه پال یه کهو نهوئیته واژه.

واژه سې جوړه:

۱- نهگهر تنیا خوهی گوزاره ی دوروسینکی هس و یه کی له ساگه للی له ته کا نیه (نهوسا، نیسا، له مهوسا) نهوه پی نهیژن ناو<sup>۲</sup>، وهک: رۆسم، گسوودهرز، میز، مهرمهړ، نهرگس، مهلیچک، چنار، نهسپ.

۲- نهگهر تنیا خوهی گوزاره ی دوروسینکی هس و یه کی له ساگه لیچی له ته کا هس، نهوه پی نهیژن کردار<sup>۳</sup>، وهک: رۆی، رویگه، نهروئ، بریا، پرؤا، مهرؤا!

۳- نهگهر تنیا خوهی گوزاره ی دوروسینکی نیه و سایچی له ته کا نیه، نهوه پی نهیژن پیتتهک<sup>۴</sup>، وهک: به، نه، له.

## «سا»

سا<sup>۵</sup>، یانی رۆزگار، سې جوړه:

۱- یا له مهویر بگردگه، نهوه پی نهیژن: نهوسا<sup>۶</sup>.

۲- یا نه بگردگه و نیسه هاین تیا، نهوه پی نهیژن: نیسا<sup>۷</sup>.

۳- یا له مهوودوا تې، نهوه پی نهیژن: له مهوسا<sup>۸</sup>.

## «ناو»

ناو وتمان واژه یکه دانریاگ بۆ گوزاره، بی نه مه سایکی له ته کا بوی.

ناو له سه بارمت واژه وه دوو جوړه:

\* یا له یه که واژه دوروس بووگه، نهوه پی نهیژن: ناو سادیه<sup>۹</sup>، وهک: نه حمده، کتیتو، قورسی. بولبول.

\* یا له چهن واژه دوروس بووگه: نهوه پی نهیژن: ناو په یوه س<sup>۱</sup>، وهک: خویار، چهرمنگ سوار،

۱- نووکه: حرف.

۲- ناو: اسم.

۳- کردار: فعل.

۴- پیتتهک: حرف، فضله.

۵- سا: وهخت، کات.

۶- نهوسا: ماضی.

۷- نیسا: حال.

۸- له مهوسا: استقبال.

۹- ناو سادیه: اسم بسیط.

ھەركام لەم دوو جۆریچە لە سەبارەت گوزارەوه، ئەونە چەن جۆر تر، بەم ریزە:

۱. ناو تەن. ۲. ناو گەل. ۳. ناو جۆر. ۴. ناو تورۆم. ۵. ناو سا. ۶. ناو جیگە. ۷. ناو دەنگ.
۸. ناو رەنگ. ۹. ناو شماره. ۱۰. ناو نشانە. ۱۱. ناو کار. ۱۲. ناو بکەر. ۱۳. ناو کریاگ.
۱۴. ناو کاردار. ۱۵. ناو نشاندار. ۱۶. ناو کێشەك یا درکە.

ھەر کام لەمانیچە دوو جۆرن: یا ئەشناسە یا نەشناسە.

- ۱- ناو ئەگەر بۆ ناسین یەك چت دانریاگە، ئەو پێئەيژن: ناو تەن<sup>۲</sup>. ئەو چتە ئەگەر ئادەمیزاد بێ، ئەيژن: كەس. وەك: تاران، كوچكەرەش، فەلامەرز، رۆسەم.
- ۲- ئەگەر بۆ ناسین چەن چت دانریاگە، ئەويچ چەن جۆرە:
- ♣ یا بۆ چەن تەن یا چەن كەس دانریاگە، ئەو پێئەيژن: ناو گەل<sup>۳</sup>. وەك: دەسە، جووق، گەل، بۆلك، گەلە، گورۆ.

♣ یا بۆ یەك جۆر دانریاگە، یانی بۆ بۆرێك لە یەك تورۆم، ئەو پێئەيژن ناو جۆر<sup>۴</sup>. وەك: ئادەمیزاد، ئەسپ، وشتەر، چنار، قالاو، مەرەمەر.

♣ یا بۆ یەك تورۆم دانریاگە، ئەو پێئەيژن: ناو تورۆم<sup>۵</sup>. وەك: كوچك، بنچك، گیاندار، ھەسارە، ئاگر. (ناو جۆر و ناو تورۆم بەسەر یەكێکیچا ئەبرگێ، بە سەر گشتیچا ئەبرگێ، یانی بە تەواو تورۆم ئەسپ ئەيژن: ئەسپ. بە یەك ئەسپیچ ئەيژن: ئەسپ. بە تەواو دارگەل دنیا ئەيژن: دار، بە یەك دانە داربیچ ئەيژن: دار).

۳- یا ناو بۆ ناسین وەخت و پۆزگار دانریاگە، ئەو پێئەيژن ناو سا<sup>۶</sup>. وەك: ئەمەرۆژ، سۆزی، دویكە، شەمە، جەمە، شەو، رۆژ، ھەفتە، مانگ، سال، ئەوسا، ئیسا، لەمەوسا.

۴- یا بۆ ناسین جیگە و مەلۆن دانریاگە، ئەو پێئەيژن ناو جیگە<sup>۷</sup>. وەك: ئیتران، ئالمان، تاران، كوردسان، مارنچ، مووژەژ، بان، ھەوش، دالان، ھیشخان، جەنگگا، سەرگا، گەر، گەلەخان.

۱- ناو پەيوەس: اسم مرکب.

۱- ناو تەن: اسم شخص.

۲- ناو گەل: اسم جمع.

۳- ناو جۆر: اسم نوع.

۴- ناو تورۆم: اسم جنس.

۵- ناو سا: اسم زمان.

۶- ناو جیگە: اسم مكان.

- ۵- یا بۆ ناسین دهنګ دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو دهنګ<sup>۱</sup>. وهك: باره، بۆره، قاژه، قیژه، گرمه، زرمه، نووزه، سروه، دهشتی، رهشتی، هوژه، موژه، بهیات، ماهوور.
- ۶- یا بۆ ناسین رهنګ دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو رهنګ<sup>۲</sup>، وهك: سوور، سهوز، زهره، ناوی، به‌نه‌وش، چی‌ه‌یی، بسه‌یی، قاوه‌یی.
- ۷- یا بۆ ناسین شماره دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو شماره<sup>۳</sup>، وهك: یهك، دوو، ده، بیس، سی، سه‌ډ، هزار، دوو هزار، پانسه‌د و چل و په‌نج، نیم، نیمه، یه‌کم، دوهم، په‌نجه‌مین، شانزه‌مین، سیټیهك، ده‌یهك، سه‌ډیهك.
- ۸- یا بۆ ناسین نشانه دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو نشانه<sup>۴</sup>، وهك: پانی، دریژی، کوتایی، به‌رزی، نرمی، دووری، نه‌زیکمی، خاسی، خراوی، گهرمی، سهردی، زرنگی، گیللی، زهردی، سووری.
- ۹- یا بۆ ناسین مه‌زه دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو مه‌زه<sup>۵</sup>، وهك: تاللی، تورشی، سۆللی.
- ۱۰- یا بۆ ناسین کار دانریاګه، نهوه پی‌نهیژن: ناو کار<sup>۶</sup>، وهك: روین، هاتن، تاشین، دۆشین، تۆشین، کرانن.

#### نشانهای ناو کار چمن چته:

- «ن»، [وهك: برون، چوون].
- «دن»، [وهك: کردن، بردن، شاردن].
- «تن»، [وهك: خفتن، کھفتن، فروشتن].
- «یان»<sup>۷</sup>، [وهك: بریان، گریان، شاریان].
- «انن»<sup>۸</sup>، [وهك: کرانن، خزانن، پژانن].
- ۱۱- یا ناو بۆ ناسین بکمر دانریاګه، یانی کارکمر، نهوه پی‌نهیژن: ناو بکمر<sup>۹</sup>، وهك: ناین، پوهن، بکوژ، بی، بسیین، بفروش.

۷- ناو دهنګ: اسم صوت.

۱- ناو رهنګ: اسم لون.

۲- ناو شماره: اسم عدد.

۳- ناو نشانه: اسم صفت.

۴- ناو مه‌زه: اسم طعم.

۵- ناو کار: اسم مصدر.

۶- علامت مصدر لازم است. [نشانهای کار یه‌ک‌لایه].

۷- علامت مصدر متعدی است. [نشانهای کار دو‌لایه].

۸- ناو بکمر: اسم فاعل.

- ۱۲- يا بۆ ناسين كرياگ دانرياگه، يانئى كارئ كه كرياوي، ئەوھ پىئەيئىن: ناو كرياگ<sup>۱</sup>، وەك: كوژياگ، برياگ، سنياگ، فرۆشياگ، تاسياگ. زويگ، هاتگ.
- ۱۳- يا بۆ ناسين كاردار دانرياگه، ئەوھ پىئەيئىن: ناو كاردار<sup>۲</sup>، وەك: ئاودار، قلياڭدار، كەوشدار، ئاوبار، ميرئاخوڧ، وەرزيږ، ئاسياوان، ئاشپەز، ئاوپاش، كۆپاندۆز، گوناكار، خوەنەوار، ئەژنەوا، ئاسنگەر، چيلانگەر، باهۆش، مۆچيارىكەر. گرینۆك.
- ۱۴- يا بۆ ناسين نشاندار دانرياگه، ئەوھ پىئەيئىن: ناو نشاندار<sup>۳</sup>، وەك: دريژ، كۆتا، بووچك، گەورە، پان، گوشاد، دوور، نەزيك، گەرم، سەرد، تاريك، پۆشن، زيرەك، گيئل، ئاسان، ئالۆز، زەرد، سوور.
- ۱۵- يا بۆ ناسين گوزارە دانرياگه، ئەوھ پىئەيئىن: ناو گوزارە<sup>۴</sup>، وەك: هۆش، زانست، جەنگ، ئاشتى، برسپەتى، تينگى، ئارەزوو. (ناو نشانەگەل فرەيان ناو گوزارەن).
- ۱۶- يا بۆ نشاندان چتگەلى دانرياگه كه ناويان نابريگى، ئەوھ پىئەيئىن: ناو كيشەك<sup>۵</sup> يا ناو دركە<sup>۶</sup>، وەك: من، تۆ، ئيمە، ئيوە، ئەو، ئەوان. ئەم، ئەمان، ئەمە، ئەو، ئەمانە، ئەوانە.

#### كيشەك يا دركە دوو جۆرن:

- يا ناو،/ئەو/ پىئەيئىن: كيشەك ئەلكياگ<sup>۷</sup>، وەك ئەوانە يا لەبەردەمەو وتان.
- يا پيئەكە، ئەوھ پىئەيئىن: كيشەك لكياگ<sup>۸</sup>، ئەويچ دوو جۆرە:
۱. يا بە كردارەو ئەلكى، وەك: ئەروم، ئەروين، ئەرويت، ئەروڤ، ئەروڤى، ئەروڤن.
۲. يا بە كردارپچەو بە ناويپچەو ئەلكيت، وەك: فرۆتم، فرۆتمان، فرۆتست، فرۆتستان. فرۆتسى، فرۆتتيان. مالم، مالمان، مالت، مالتان، مالتى، مالتيان.
- ۱۷- يا ناو بۆ نشاندان چتگەلى دانرياگه كه ناويان نازانريگى، ئەوھ پىئەيئىن: ناو گوتگ<sup>۹</sup>، وەك: كەم، گشت، پاك، هيچ، فلان، فيسار، هەر كەس، هيچكەس، هيچكام.

۹- ناو كرياگ: اسم مفعول.

۱- ناو كاردار: صيغة مبالغه.

۲- ناو نشاندار: صفت مشبّهه.

۳- ناو گوزارە: اسم معنى.

۴- ناو كيشەك: اسم ضمير.

۵- ناو دركە: اسم اشاره.

۶- كيشەك ئەلكياگ: ضمير منفصل.

۷- كيشەك لكياگ: ضمير متصل.

۸- ناو گوتگ: اسم كناية.

## «ئەشناس [و] ئەشناس»

ناو - خوا سادە بىي ياپەيۈەس - دوو جۆرە:

۱- ئەگەر بۇ يەك چت شناسياگ دانرياگە، ئەو پى ئەيژن: ئەشناس<sup>۱</sup>، وەك: ئەحمەد، مەحمۇد، رۆسەم، تاران، ئەسفەهان.

۲- ئەگەر بۇ يەك چت ئەشناسياگ دانرياگە، ئەو پى ئەيژن: ئەشناس<sup>۲</sup>، وەك ئەيژى: پياگىك رۇي، كورپى ھات، چوومە شارى.

«دى» و «يەك» نىشانى ئەشناسە، ئەگەر گەرەكمان بىي ئەشناس بەكىنە ئەشناس يا «كە» كە نىشانى شناسيايە لە دوايەو دانەين ئەويىتە ئەشناس، وەك ئەيژى: پياگەكە رۇي، كورپەكە ھات. يا ناو كىشەك لە بەردەميەو يا لە دوايەو دانەين ئەويىتە ئەشناس، وەك ئەيژى: ئەم پياگە، ئەو كورپە. پياگە من، كورپە تۆ.

## «جىوارگەل<sup>۳</sup> ناو»

ناو بە چەن جۆر ئەگۈرگى:

- گايى ئەويى بە بىكەر، [وەك: رۆسەم ھات، زۆراو رۇي.
- گايى ئەويى بە كىياگ، [وەك: ئەحمەد كوزيا، سوار ئەسپ بووم.
- گايى ئەويى بە پىكەر<sup>۴</sup>، [وەك: بە چىو دايان لىم، بە كەلەك بردميان.
- گايى ئەويىتە نىشانەكار<sup>۵</sup>، [وەك: دام لى لىدانى خراو، كوشتەم كوشتەنى تەواو.
- گايى ئەويىتە نىشانەبىكەر<sup>۶</sup>، [وەك: رىويە رەشەكە راي كىرد، كورپە خاسەكە ھات.
- گايى ئەويىتە نىشانەكرىياگ<sup>۷</sup>، [وەك: ئەسپە كويىتەكەم فروت، پياگە بالابەرزەكەم بانگ كىرد.
- گايى ئەويىتە جىگەي كار<sup>۸</sup>، [وەك: لە بانەو خەفتم، لە مەدرەسەدا ئەخوئىم.
- گايى ئەويىتە ساي كار<sup>۹</sup>، [وەك: دويكە رويىم، شەو خەفتم، لە پىرەكەو ھاتگەم.

۱- ئەشناس: مەرفە.

۲- ئەشناس: نكرە.

۳- جىوارگەل: اوضاع، احوال (جىوار: وضع، حالت)

۴- پىكەر: مفعول بە.

۵- نىشانەكار: مفعول مطلق.

۶- نىشانەبىكەر: صفت فاعل.

۷- نىشانەكرىياگ: صفت مفعول.

۸- جىگەي كار: ظرف مكان.

۹- ساي كار: ظرف زمان.



- ♦ گایی نهوئته چه مئك<sup>١</sup>، /وهك:/ رۆسم خوهی هات، منالەكان گشتیان هەلووكان نه كەن.
- ♦ گایی نهوئته قاولێكریاگ<sup>٢</sup>، /وهك:/ نهی خوا له دەس ئەم رۆزگارەو!، نه های باخهوان!
- ♦ گایی نهوئته جیوار<sup>٣</sup>، /وهك:/ به سواری هاتم، به كه‌نینه‌و وتم پی.
- ♦ گایی نهوئته خدییه‌دریاگ<sup>٤</sup>، /وهك:/ نه سپیم نیه، کورم نیاگه‌سه خوه‌نن، نه سپ من خاسه،  
كوپ تو زرنگه.

♦ گایی نهوئته خدییه‌لادریاگ<sup>٥</sup>، /وهك:/ ره‌خش رۆسم، کردار<sup>٦</sup> نه‌حمد، شیوه‌کیشی زۆراو.

♦ گایی نهوئته پیتته‌ك<sup>٦</sup>، یانی خوهی ته‌نیا گوزاره‌ی دوروسیکی نیه، هه‌میشه گوزاره‌ی ته‌کخریاگی هه‌س، /وهك:/ خنج و منج، کال و کنج، سوور و سنج، گه‌وج و له‌وج، قورس و قوول، گورج و گول، سفت و سول، چۆل و هول، شل و شول، تهر و تول، فش و فول، سه‌رد و سپ، شل و ول. هه‌میشه، پیتته‌ك ها له‌ دوی ته‌کخریاگه‌و، به‌لام گایی نه‌که‌فیتته به‌ره‌و، وه‌ك: پت و پیارزگ، مت و موورگ. ئەم جۆره پیتته‌که‌له ژیرچه‌میچیان پی‌نه‌یژن، ژیرچه‌م له‌ کوردیا بۆ شیرینی گاله‌س. نووکه‌ی به‌وگ هه‌ر ناوی یا...<sup>٧</sup> بکه‌مین به «میم» نه‌وی به‌ ژیرچه‌م، /وهك:/ سیف و میف، قالی و مالی، هاتن و ماتن.

نه‌گه‌ر نووکه‌ی به‌رگی ناو ته‌کخریاگ «میم» بیت، «چت» نه‌وئته ژیرچه‌م، /وهك:/ مار و چت، موورگ و چت، مه‌ویژ و چت.

### «کردار»

کردار<sup>٨</sup> و تمان واژه‌یکه [که] ته‌نیا خوهی گوزاره‌ی دوروسی هه‌س و سایچی ها له‌ ته‌کا، وه‌ك: رۆی نه‌پوی. هه‌ناردی، نه‌نیژی. برۆ! مه‌رۆ!

له‌ ته‌ك کردارا - بیجگه‌ له‌ کار - هه‌میشه تاپۆی<sup>٩</sup> تر هه‌س که له‌ واژه‌دا دیار نیه. نه‌یژی: رۆی، یانی: فلان که‌س رۆی. نه‌پوی، یانی: فلان که‌س نه‌پوی.

١- چه‌مك: تفسیر، توضیح.

٢- قاولێكریاگ: مَنادی.

٣- جیوار: حال.

٤- خدییه‌دریاگ: مضاف.

٥- خدییه‌لادریاگ: مضاف الیه.

٦- پیتته‌ك: ردف.

٧- ئەم وشەیه له‌ ده‌سنووسه‌که‌دا ناخۆتێرتێته‌وه، له‌وانه‌یه «یا کارێ» بیت. (ر - ر)

٨- کردار: فعل.

٩- تاپۆ: مضمر.

﴿ بریٰ کردار گهل ههن، يهك تاپۆيان ها له تهكا، ئهوه پى-ئهپۆن كردار يه-كلایى، وهك: رۆى، خهفت، شكيا. يانئ: فلان كهس رۆى، فلان كهس خهفت، فلان چت شكيا.

﴿ بریٰ کردار گهل تر ههن دوو تاپۆيان ههس له تهكا، ئهوانه پيان ئهپۆن: كردار دوولایى،<sup>۱</sup> وهك: كوشتى، شكانى. يانئ: فلان كهس فلان كهسى كوشت، فلان كهس فلان چتى شكان.

﴿ بریٰ کردار گهل تر ههن بيجگه له كار و تاپۆ، ئهوزار<sup>۲</sup> كاريج نشان نه-دا، وهك: سووتانى، سهري برى، خنكانى، كونای كرد. يانئ: فلان كهس فلان چتى به ناگر سووتان، فلان كهس فلان چتى به چتى تر (وهك چهقۆ) سهري برى، فلان كهس فلان گياندارى به دهس يا به پهت خهفه كرد، فلان كهس فلان چتى به چتى نووكدار (وهك سهه) كونا كرد.

ئهمانه پيان ئهپۆن: «كردار ئهوزارى». كردار ئهوزارى له يه-كلایى-چا ههس، /وهك: سووتيا، خنكيا. بۆ ناسين ئهم تاپۆگه له، يانئ بۆ شناسايى ئهم سئ چته كه هان له زگ كردار گهلا، تين يه كه يه كه ناو له بهرا بهريانهو دائهين، بهم جۆره: تاپۆى يه كم ناو ئهيننه: رۆسهه، تاپۆى دوهم ناو ئهيننه: مامر، تاپۆى سيهه ناو ئهيننه: چهقۆ. ئهپۆين: رۆسهه مامرى به چهقۆ سهري برى. تاپۆى يه كم ئهوينين بكهه<sup>۳</sup>، يانئ سهري بهه. تاپۆى دوهم كرياگه<sup>۴</sup>، يانئ سهري پاگه. تاپۆى سيهه پيكره<sup>۵</sup>. ئيمه-بيج ههر بهم جۆره ناويان ئهوين. «ى» نشانهى كرياگه، «به» نشانهى پيكره.

ياساى واژهزانی ئهمهسه كه ههميشه كردار له دواى ئهم تاپۆگهلو بئ. گايئ نه-گهر بهرودوا بكهفن له ياساى واژهزانی بهدهره. وهك ئهمه بيئى: رۆسهه مى گوڤهه رز سهري برى به چهقۆ. يا بيئى: رۆسهه مى سهري برى گوڤهه رز به چهقۆ. به بوتهى نشانهكانو گوزاره ناشيوگى، بهلام واژهزان بهم جۆره قسه ناك.

پيكره كه متر له قسه-دا ئهويئوگى، فرهتر بكهه و كرياگ ناو ئهبرگى، /وهك: رۆسهه زۆراوى كوشت، زۆراو چهناكهى ههلهكان، ئهحه ليفهكهى سووتان.

كردار يه-كلایى يا تهنيا بكهرى له تهكا ئهويئوگى (يانئ تاپۆى يه كم)، وهك ئهپۆى: ئهمه-د رۆى، مه-جووڤ هات. يا بهسه<sup>۶</sup> كردار بيجى له تهكا ئهپۆين، وهك ئهمه ئهپۆى: ئهمه-د رۆى بۆ بازار، ئهمه-د ئهپۆيته بازار. يه-خهكه بوو به ناو، يه-خهكه ئهپۆيته ناو.

۱- كردار يه-كلایى: فعل لازم.

۲- كردار دوولایى: فعل متعدى.

۳- ئهوزار: آلت.

۴- بكهه: فاعل.

۵- كرياگ: مفعول.

۶- پيكره: مفعول.

۷- بهسهى كردار: قيد فعل.

کردار یه کلاهی بی کریاگه، یانی هه رگیز کریاگی نیه له تهکا، چون یهک تاپۆی ههس [وهك:]  
ئهحه ده روی، مه هه وو ده هات.

### «کردار بی بکهو»

برۆی له کردار گهل هه، با ئه مه تاپۆی بکهریان ها تیا، وهلی له تهکیانا بکهو ناویژگیته. ئهوانه  
پیان ئه یژن: کردار بی بکهو<sup>۱</sup>. وهك ئه یژن: رۆسه م کوژیا، قه له مه که شکیا.  
له تهك کردار بی بکهو ته نیا کریاگ ئه یژگی. کردار بی بکهو له کردار دوولایی دوروس ئه وی،  
[وهك:] «کوژیا» له «کوژیان»، «شکیا» له «شکیان».

### «پارچه»

پارچه<sup>۲</sup> وتمان تیکه یکه له قسه. نشانه یچی ئه وهسه [که] بژنه و دوا یه هاتنی، ئیتر گوینداری  
چتی تر نهکا، وهك: رۆسه م روی.  
پارچه دوو جۆره، یا کرداریه<sup>۳</sup> یا ناوی<sup>۴</sup>. پارچه ی کرداری له دوو واژه که متر دوروس ناوی (ناو+  
کردار) [وهك:] زۆرا و هات، رۆسه م روی.  
پارچه ی ناوی له سی واژه که متر دوروس ناوی (دوو ناو+ یهك پیتتهك) [وهك:] رۆسه م  
خاسه. «رۆسه م» یهك. «خاس» دوو. «ه» سی. «ه» پی ئه یژن: «پیتتهك واژه به سی»، «خاس»  
ئه وه سی به «رۆسه م» هه.  
بو ئه مه بزانن قسه یك یا باسی چهن پارچه ی کوردی<sup>۵</sup> هاتیا، هه رچه کرداره له و باسا ئه شمیرین،  
هه رچه ن بوو، ئه وه شماره ی پارچه گه له، بو غورونه ئه یژن: «ئیمرو روییه بازار، ئه سپتکم سه ن،  
هاتمه و ماله و، که می خه فتم، دوا ی ئه وه هه لسام، چوو م بو مه دره سه، ده رسم خون» کردار گهل  
ئه م قسه هه فتن، ته زانین ئه م قسه هه فتن پارچه س.

۱- کردار بی بکهو: فعل مجهول.

۲- پارچه: جمله.

۳- کرداری: فعلیه.

۴- ناوی: اسمیه.

۵- له دهنوسه که دا وه ها نوسراوه، به لام لهوانه یه نوسه ری به یژر ویستیتی بنوسیت: کرداری. (ر - ر)

## «پیتەك»

پیتەك وقمان واژه‌یکه خوهی تمنیا گوزاره‌ی دوروسیکی نیسه، سایچی له ته‌کا نیسه، یانی تا نه‌یخه‌یته ته‌ك واژه‌یک دوروس، به تمنیا خوهی هیچ گوزاره‌یک ناداته ده‌سهو.

پیتەك چەن جوړه، بهم رېږه:

- پیتەك كار<sup>۱</sup>: «ن، دن، تن، انن، یا» (روه‌ك: / چون، بگردن، خهفتن، پژانن، پژیان.
- پیتەك كردار<sup>۲</sup>: «م، ين، يت، ن، ی» (روه‌ك: / نه‌رۆم، نه‌روین، نه‌رویت، نه‌رۆن، نه‌روئ، نه‌رۆن.
- پیتەك خدییه<sup>۳</sup>: «م، مان، ت، تان، ی، یان» (روه‌ك: / نه‌سپه‌که‌م، نه‌سپه‌که‌مان، نه‌سپه‌که‌ت، نه‌سپه‌که‌تان، نه‌سپه‌که‌ی، نه‌سپه‌که‌یان.
- پیتەك نه‌بگردگ<sup>۴</sup>: «نه» (روه‌ك: / نه‌روئ، نه‌نوسئ.
- پیتەك تمنیایی<sup>۵</sup>: «ی، ی، یك» (روه‌ك: / پیاله‌ی، نه‌سپئ، نه‌سپیک، پیاله‌یک.
- پیتەك له‌گه‌لی<sup>۶</sup>: «و، چ، ته‌ك، له‌ته‌ك» (روه‌ك: / نه‌حه‌و مه‌حه‌هاتن، حه‌مه‌یج هات، نه‌حه‌ته‌ك مه‌حه‌دا هات، نه‌حه‌له‌ته‌ك مه‌حه‌دا هات.
- پیتەك مه‌رج<sup>۷</sup>: «نه‌گه‌ر» (روه‌ك: / نه‌گه‌ر نه‌یوی تا برۆم. (پیتەك مه‌رج نه‌گه‌ر به‌چیتە سه‌ر کردار بگردگ، نه‌یکاته نه‌بگردگ: نه‌گه‌ر هات. یانی: نه‌گه‌ر بیت).
- پیتەك نه‌شناس<sup>۸</sup>: «که، کان، یا، ه» (روه‌ك: / نه‌سپه‌که‌ه، نه‌سپه‌کان، نه‌و کوپه‌که‌هات، نه‌و کوپه‌هات، نه‌و کوپه‌هات.
- پیتەك نه‌شناس<sup>۹</sup>: «ی، یك، هه‌ر» (روه‌ك: / نه‌سپئ، نه‌سپیک، هه‌رکه‌س.
- پیتەك هاوگه‌ری<sup>۱۰</sup>: «ی، گ، گین، گئی، ه، هئ، ا» (روه‌ك: / تارانئ، خواره‌مه‌نی، به‌رگ، به‌رگین، مانگی، یه‌گانه‌گی، ناسنین، یه‌کساله‌ه، گه‌وره‌یی، پانا، درێژا.

۱- پیتەك كار: علامت مصدر.

۲- پیتەك كردار: ضمير فعل.

۳- پیتەك خدییه: ضمير متصل به اسم.

۴- پیتەك نه‌بگردگ: حرف مضارع.

۵- پیتەك تمنیایی: حرف وحدت.

۶- پیتەك له‌گه‌لی: حرف معیت، عطف.

۷- پیتەك مه‌رج: حرف شرط.

۸- پیتەك نه‌شناس: حرف تعریف.

۹- پیتەك نه‌شناس: حرف تنکیز.

۱۰- پیتەك هاوگه‌ری: حرف نسبت.

«پیتەك پرسیا»: «چه، كهی، كی، كام، بۆچه» (لوهكە) چه ئەمیزیت؟، كهی ئەرویت؟، كی ئەروی؟، كام روین؟، بۆچه ئەروی؟

«پیتەك دووگومانی» (یا، یام، یان، شاید، گۆیا) / وەك / ئەحمەد یا مەحمود، یام رۆسەم، یان گۆدەرز، کامیان هاتون؟ شاید! ئەحمەد هاتوی، گۆیا رۆسەمیچ هاتوی.

«پیتەك چەلتە»<sup>۲</sup>: «(وهلى، بەلام، بەلان) / وهلى ئەحمەد ھات، بەلام خاس ھات، بەلان خاس ھات.

﴿ پیتھك دوايى<sup>٤</sup>: ((تا)) (وہك) تا ئەسفەھان رۆيم.

پیتھك بهرایى<sup>۵</sup>: «(له)» /وهك: / له كوردسانه و رویم.

﴿ پیتەك ترنگ ؟: «تر، ترین» [وړهك] گوره‌تر، دریځ‌تر، گوره‌ترین. «(تر)» بۆ یهك ترنگه، [وړهك: /]نهم كسه لهو كسه خاستره. «(ترین)» ترنگیكی له همرچه ترنگه زیاتره، [وړهك:] نهم كسه خاسته‌رین كسه‌گه‌له. پیتەك ترنگ څه‌رنگیته دواى شانداره‌و. )

« پیتەك بووچكى » (كه، چه، ل، ل، كه، له، لانه) كهوك / چورتك، نيمجه، سەقل، خرتول، وردكه، مەشكولە، ريزلانه.

﴿ پیتھك جیایی<sup>۸</sup>: » (مہگر، بیجگہ، بہجگہ) / پروك / شاگردہ كان گشتیان هاتن مہگر  
نہ محمد، بیجگہ لہ نہ محمد، بہجگہ نہ محمد۔

﴿ پیتەك چەمەك<sup>۹</sup>: «يانى» [وەك:] بوتە يانى بىنچەك، گۆزەلە يانى ئاوخوهرى.

﴿ پیتەك ئارەزوو: «كاشك، كاشكای» /وہك: كاشك بمخوہنایی، كاشكای جوانیہ كم باتای  
دواوہ.

➤ **پیتەك گەل** : «گەل، ان، كان، لروەك / پیاگەل، روژان، پیاكان.» «كان» پیتەك ئەشناسە

۱۔ پیٲٲهڪ پرسا: حرف اسٽفهام.

۲۔ پیتھك دووگومانی: حرف تردید.

۳۔ پیٹھك چەلتە: حرف استدراك.

۴۔ پیتھک دواہی: حرف غایت.

۵۔ پیٲھك بہرایی: حرف ابتدا.

۶۔ پیٹھ ک ترنگ: حرف تفضیل.

۷- يېتەك بۈۈچكى: حرف تەڧىر.

۸۔ بیتھك جیایی: حرف استثنا.

۹۔ بیّتہ ک جہ مک: حرف تفسیر.

١٠۔ ستنهك ناره زوو: حرف ترجمہ،

۱۱۔ ییتہ ک گھل: حرف جمع.

لهتهك پیتتهك گهلا).

- پیتتهك هاوچهشنی<sup>۱</sup>: «وهك، وهسه، چمان، ئاسا، ویتنه، انه» (روهك: وهك مانگ، وهسه روجبار، چمان مانگ، خوهی ئاسایی، ویتنهی گهلاوئیز، پیاگانه، ژنانه.
- پیتتهك بهرهوژوور<sup>۲</sup>: «ههل» (روهك: ههلان، ههلپهرین.
- پیتتهك بهرهوخوا<sup>۳</sup>: «دا» (روهك: دانیشتن، داپهرین.
- پیتتهك فهرمان<sup>۴</sup>: «ب» (روهك: برۆ، بیرا، بسیتنه!
- پیتتهك قهجهخه<sup>۵</sup>: «مه» (روهك: مهرۆ، مهیرا، مهسیتنه!
- پیتتهك نهبوون<sup>۶</sup>: «نه» (ناه، نهپوخت، ناتههل. نهروی، ناروی.
- پیتتهك بوون<sup>۷</sup>: «س، ه» (روهك: فرهس، خاسه.
- پیتتهك واوئیز<sup>۸</sup>: «نهری، بهلئ» (روهك: نهروی؟ نهری. نهخوینئ؟ بهلئ.
- پیتتهك هیشتن<sup>۹</sup>: «با» (روهك: با بیژئ! (یانی: بلا بیژئ!)
- پیتتهك دووباره<sup>۱۰</sup>: «و، وه» (روهك: هاتهو، هاتهوه.
- پیتتهك فرهیی<sup>۱۱</sup>: «سان» (روهك: دارسان، کیتفسان، کوردسان.
- پیتتهك جینگه<sup>۱۲</sup>: «گه، گا، دان» (روهك: بینگه، جینگا، قهلهمدان.
- پیتتهك قارو<sup>۱۳</sup>: «نهی، نهها، نههای» (روهك: نهی خوا، نهها بروانه، نههای باخهوان!
- پیتتهك بیداری<sup>۱۴</sup>: «ها، نهها، ههلا» (روهك: ها مارهكه، نهها مارهكه، ههلا سوار بن!
- پیتتهك دارایی<sup>۱۵</sup>: «ن، ناك، نۆك، اوی، ون، معن، دار» (روهك: چلكن، گوشتن، خهمناك،

---

۱- پیتتهك هاوچهشنی: حرف تشبیه.

۲- پیتتهك بهرهوژوور: حرف صعود.

۳- پیتتهك بهرهوخوا: حرف نزول.

۴- پیتتهك فهرمان: حرف امر.

۵- پیتتهك قهجهخه: حرف نهی.

۶- پیتتهك نهبوون: حرف نفی.

۷- پیتتهك بوون: حرف ثبوت.

۸- پیتتهك واوئیز: حرف جواب.

۹- پیتتهك هیشتن: حرف اهمال.

۱۰- پیتتهك دووباره: حرف تکرار.

۱۱- پیتتهك فرهیی: حرف کثرت.

۱۲- پیتتهك جینگه: حرف ظرفیت.

۱۳- پیتتهك قارو: حرف ندا.

۱۴- پیتتهك بیداری: حرف تحذیر.

۱۵- پیتتهك دارایی: علامت صاحبیت.

ترسنۆك، خشماوى، قينەون، دەولەمەن، گەغدار. يانى: داراي چلگ، داراي گۆشت و داراي خەم... تا بېرى.

«پېتەك واژەبەس»: «ب، ھ، بۆ، بە، لە، لى، چون، چونكە، ھەرچەن، ئەگەرچە» ئەمانە پېتەكگە لىكن واژەگەل ئەو ەسن بە يەكەو، بەمچۆرە: بىگرە!، چوومە بازار، چووم بۆ بازار، بە من چە؟ لە من بىگرە، لى نايى، لى ئەچى، چون تەمەللە، چونكە شىياگە، ھەرچەنى كرد، ھەرچەنم كۆشا. ئەگەرچە وا نىە.



:«ە»

- ❖ گايى نشانەى خېيەس (اضافە)، وەك: مېرەدى، كۆرەزاگ، كەوەرەو، باخەوان...
- ❖ وە گايى نشانەى نشانىە (وصف)، وەك: نەپەدىو، جۆرەپياگ، سەوزە، زلە، پەشتالە...
- ❖ وە گايى نشانەى كورتىە (ترخيم)، وەك: مېرە. كە لە بەرا «مېرەئەمەد» بووگە.
- ❖ وە گايى نشانەى شناسياگىە (عهد)، وەك: ياروى زلە.



:«گە»

- ▲ گايى نشانەى بۆنەويە (خطاب)، وەك: كۆرەكە بېروانە!، براكە بېرىن!...
- ▲ وە گايى نشانەى شناسياگىە (عهد)، [وەك:] كۆرەكە، پياكە، ژنەكە....

۱- «وان» علامت تصدى است، [مثل:] باخەوان، ناسياوان. «وان» نيشانى لە ئەستوگرتنە، وەك: باخەوان، ناسياوان

۲- [پېتەك واژەبەس: حرف ربط]

## گۆڭگه گهل

يانئى نووکه گهلئى که به يه کترین نه گۆڭگينه وه

ا ← ع، ه، و، ی، ح	ل ← ل، ش، ر
ب ← و، ف، م	م ← و، ن، ب
پ ← ف، و	ن ← د، م
ت ← ط، چ، ز، ش، د، ژ	و ← ب، ا، خ، م، ع، ف، ی، پ
ث ← س	ه ← ح، س، ا، و، گه، غ، ذ
ج ← ژ، د	ی ← ع، ا، و
چ ← ت، ش	<u>له تاتيا:</u>
ح ← ه، خ، ع، ا	پ ← ف (په لپينه: فرفرينچ)
خ ← و، ح، ع، غ، ق	چ ← ج، ش
د ← و، ذ، ز، ج، ن، ت	ژ ← ز، ج
ذ ← د، گه، ه، و	ت ← ت
ر ← ل، ل، س	ح ← ح
ز ← د، ژ، س، ش، ت	س ← ص اسهرد: صردا
ژ ← ج، ز، ش، ت	گه ← ج اگورگان: جرجانا
س ← ص، ه، ث، ر، ز	ه ← ج
ش ← ز، ژ، ت، ل، چ	
ص ← س	
ض ← ز، س	
ط ← ت	
ظ ← ز	
ع ← خ، ح، ی، و، ا	
غ ← خ، ه، ق، که	
ف ← ب، پ، و	
ق ← غ، خ	
که ← غ	
گه ← ه، ذ، و	
ل ← ل، ر	





- ❖ ناو شه رمه ساری دهر دا. ❖ «ئ»
- ❖ ناو له سه رچاو كه وه لیله. ❖ ناردی بیه دړك گردهو ناو یتتهو.
- ❖ ناو چاوی سنیاگه. ❖ ناردی رویگه، سۆسی ماگه.
- ❖ ناو له دنگا نه کوتی. ❖ ناسمان له بهر چامه و [چاومهو] تاریك بوو.
- ❖ ناو له سه ر من بگرد، چ یه ك گه ز ج سه د ❖ ناسمان و ریتسمانه.
- ❖ گه ز. ❖ ناسن سه رد نه کوتی.
- ❖ ناوی پروی بۆ روخانه، خویش بیخوا نه ك ❖ ناسیاو فره هار، وردیچ نه هاری، دوشتیچ
- ❖ بیگانه. ❖ نه هاری.
- ❖ ناوی به ستگه سه ژیری. ❖ ناسیاو كار خوهی نه كا، چه قچه قه سه ر
- ❖ ناوی خراو رژیاگه. ❖ خوهی تیریتته نیش.
- ❖ ناو یتك چوو به جۆگه یكا هه ر نه شی پروی. ❖ ناسیاو گرمه ی تی، ناردی دیار نیه.
- ❖ ناوی له چاوی سه ننگه. ❖ ناشتی كك و مشكه.
- ❖ ناوی ها به بیلهو. ❖ ناشتی كك و مشك، پرسه ی به قاله.
- ❖ ناوی ها به جۆگه وه. ❖ نافتاوه لووله ی نه کاریك نه كهن، بارمه
- ❖ ناهووی مانیاگ نه گسری. ❖ نیانیان هه ساوه.
- ❖ ناهووی نه گیریاگ نه وه خشی. ❖ ناگر له چاوی نه ویتتهو = ناگر له چاوی
- ❖ ناهووی نه گیریاگ فره س. ❖ نهواری.
- ❖ ناینه نه گرنه به رده میه و. (حال احتضار). ❖ ناگره سووری، له من دووری.
- ❖ [(كاتی گیان دهر چوون.)]
- ❖ ئوجاخى كویزه. ❖ ناو نه زایته ده می.
- ❖ ئوجاخى كویزه بوو. ❖ ناو نه كاته بیژنگ.
- ❖ نه دا به لای مارا جوو جكه ی نه قرتنی. ❖ ناو نه كاته سه وه ته.
- ❖ نه سپی به چل ساله گی تالیم بدرگی، بۆ ❖ ناو بهی لمغاوی خواردگه.
- ❖ مه یان قیامت به كار نه خوا. ❖ ناو رژی، گردهو ناو یتتهو.
- ❖ ناو ژیر كاس.

❖ نەمۇنە بىي و بچۆ، قەدەرت نەچۆ.  
❖ نەمۇنە بچۆرە باوان، بەرپى بە ژىرت بىباوان.  
❖ نەمۇنە بە شۆن دزا برۆ، لىتەنەنەگەرپىتەو.  
❖ نەمۇنە تىيۆھۆشە بە چاۋ راز دۆس و دۆزمن نەزانى.  
❖ نەمۇنە چاۋ بنى بە يەكا ھەلەنەقولى.  
❖ نەمۇنە گەرياگە درياگە.  
❖ نەمۇنە خەتەنەسوران بوو، زەماۋەن ھا لە دواۋە.  
❖ نەمۇنە كاۋرپازى بوو، نەمە بەرانبازىيە.  
❖ نەمۇنە لە كاسەدا بىي، بە كەچك دەرتى.  
❖ نەمۇنەيا بەخت ھاوردوى بۆي، بە نەزانكارىك دايىنيا.  
❖ نەمۇنەيا خاۋەنالا نەيزانى، نەگەر دز بىزانى  
ھىچىك نايلى.

#### ❖ «ب» ❖

❖ با بىي شەن ئەكا، باران بىي ئاسىياو  
نەگەرپى.  
❖ باخەوان لە ۋەخت ھەنگوررا گويچەكى  
ناژنەۋى.  
❖ بار لە باج نانالى.  
❖ بارە شارى تىتەو.  
❖ بارىكان نەرتىسى.  
❖ بازگولى بە جەمال شىرو.  
❖ باجان پاك ئەكا.  
❖ باۋان شىتياگ سەر لە كار خەۋى دەرنەكا.

❖ نەگەر دەسى برۆي لە پىشتەو پىياگ سەر  
نەۋرپى.  
❖ نەگەر كاۋىشۋى بىكردايى، گۆشتى بۆ  
خواردن نەشيا.  
❖ نەگەر گورگ نەۋىت، سەگگەل نەتخەن.  
❖ نەگەر گۆشت گرەنە، نەخواردنى ھەرزەنە.  
❖ نەگەر گ مەلى مېۋەخوەر بوايى، مېۋە بە  
دارەو نەنەما.  
❖ نەگەر لە جافان يەكى بىيىنى، ھەق بەرودوا  
لە گشت نەسپىنى.  
❖ نەلفەلەيلە نەخوينى.  
❖ نەم دەسەكەي لەو دەسەكەي چىك ناگرى.  
(ما تَبَلْ اِحْدَى يَدَيْهِ الْاُخْرَى.)  
❖ نەمپۆژ و سۆزى ئەكا.  
❖ نەمسەر كرى و نەو سەر كرى، پارەكرى و  
پىنەكرى.  
❖ نەم كاسە بىي ژىركاسە نىيە.  
❖ نەم مردگە بەم شىۋەنە ناژى.  
❖ نەنسان قەدرى ھا بە خەۋىيەو.  
❖ نەنسان لە سەريوان گەۋرەدا خول بىكا بە  
سەرا.  
❖ نەو خورما تۆ خواردكتە، مەن بە  
قلىنچەكى بازىم كردگە.  
❖ نەو كەسە گيان ئەدا، گيانىچ نەسپىنى.  
❖ نەو گولەزەۋىنە پاك بىت خەۋەمى تىا  
دانىشم.  
❖ نەمۇنە بارىك بوۋگە، بە كوناي دەرزىا  
نەۋرپىت.

- ❖ باویشکی بۆ ئەدا.
- ❖ بەچکەگەدا مەخەرە تەما، بە چلێ کەما
- تێتە سەما.
- ❖ بەدبەختی کلافە ئەکا.
- ❖ بەدترین لە بەد بەدترە = بەد لە بەدتر
- خاسترە.
- ❖ بدە لە ئاو، مەدە لە پردی نامەرد.
- ❖ برا لە پشت برا بێ، بەلا مەگەر لە لای خوا
- بێ.
- ❖ برایمان برایی، کیسەمان جیایی.
- ❖ بروج زەهرمار ناوێتە دلدار.
- ❖ بەرچاوتەنگی رسوایی تیری.
- ❖ بەرچاوتیز ئاووومەنە.
- ❖ بەرزبەرین مل پیاگ ئەشکنی.
- ❖ برسێتە رەگ هاری ها پێهەو.
- ❖ بەر لە کاریز ئاوی گەرەکە.
- ❖ بەر لە لای تەنکیهەو ئەدرگی.
- ❖ بەرودوای قسەى خوەى نازانی.
- ❖ بزانه زانست لە کوێ هیلانەى بەستگە.
- ❖ بزەن بە پای خوەى ئەکێشگێتە دار، پەزیچ
- بە پای خوەى.
- ❖ بزەن گەرۆل لە سەرچاوکەو ئەو ئەخوا.
- ❖ بزەن لە حیزیا ئەنەچوو رینگەدا، ئەیانکرده
- حەچەى ران.
- ❖ بزەنقوت لە من چوو، سەربنێ بە هەزارەو.
- ❖ بەزە بەو خۆیتە شەو بە سەردا بیت!
- ❖ بەزە بەو رۆژە رەحم ناشکرا ئەو!
- ❖ بشپۆهە لە دەمیا خیزاو ئەکا.
- ❖ بکوژی قەساو، بۆرێ قەساو.
- ❖ بەلا لە بۆگەن ئەوێتەو.
- ❖ بەنجۆی شیلپاگە.
- ❖ بەنى شلەو بووگە.
- ❖ بەو با ئەژیم لە تەرەف توەو بێ.
- ❖ بۆ دەسمالێ قەیسەریتک ناگر ئەدا.
- ❖ بووگە بە ماکەرەکەى قوڵیان.
- ❖ بووگەسە ئارد بێخ درک.
- ❖ بووگەسە سووکەى بەر قەفەز.
- ❖ بووگەسە کەر گووشلخواردگ.
- ❖ بووگەسە کەر ناو جۆگە، لە هەرتک لا
- ئەخوا.
- ❖ بووگەسە مووی نوک لووت.
- ❖ بۆی بشپۆهە لە دەمى رۆژى رینگە ئەوێ.
- ❖ بە ئەنازەى بەر خوەت پا داکیشە.
- ❖ بە بال یەکیتر ئەپەرێ.
- ❖ بە بگار ئەگەیشتگ شوال ئەکەنێ.
- ❖ بە بۆنى گوڵێ گەفەو هەزاران گوڵ مەرۆر
- ئەخوا.
- ❖ بە بوەو ئەروێ.
- ❖ بە پف کاسەگەرى دوروس ئەوێ.
- ❖ بە پفی دانەگرسێ و بە تفی ئەکوژیتەو.
- ❖ بە تاقەگوڵێ بەهار نایت.
- ❖ بە تەنیا دەسێ چەپ ناکوتگیت.
- ❖ بە جاریا ئەچووگە.
- ❖ بە چاو خەفتگ، بە دل وریا.
- ❖ بە چاو گەرەکیە.
- ❖ بە چاو گەرەکیە دلگەل کونا بکا بزانی

- ❖ چەى ھاتيا.
- ❖ بە ھەفت ئاۋ شۆزىياگەسەو.
- ❖ بە ھەفت تەوەر مىلى ئاۋرېگىتەو.
- ❖ بە ھەفت قەلەم خوەى ئاراپىشت کردگە.
- ❖ بە دزى ئيزرائىلەو ئەگەرى.
- ❖ بە دەس خوەى ئاگرى بەرداگەسە گيان خوەى.
- ❖ بە دەس مەردم مار ئەگەرى.
- ❖ بە دەسى دوو کالەك ھەلناگىرگى.
- ❖ بە دەم و بە دەس تى ۋەشياگە.
- ❖ بە زوان پياگ ئەگەرى.
- ❖ بە زوان خوەش مار لە کونا دەر تى.
- ❖ بە زوان شىر ئەکاتە رىوى.
- ❖ بە سەر ئاۋ ھەمامەو ئاشنايى ئەگەرى.
- ❖ بە سەر ۋەخت گشت کەسىگەو ئەپروى.
- ❖ بە سەرى گوشادە.
- ❖ بە شەو جەردە، بە رۆژ مەردە.
- ❖ بە کارەگەر بىژى: «خاتم!» ھەرچى کاسە و کەۋچکە ئەشکىنى.
- ❖ بە کاسەيك ئەيگەن، بە کەۋچكى ئەيخوہن.
- ❖ بە گورىس تۆ کەفتگەسە چال.
- ❖ بە لەوز قەلەم قسە ئەکا.
- ❖ بە مەزەى کتک باران ناۋارى.
- ❖ بە نەوگ مەردوم سەر ئەۋرى.
- ❖ بە ھەر چاۋى تۆ مەن ئەۋىنى، ھەر بەۋ چاۋە مەنىچ تۆ ئەۋىنم.
- ❖ بى بگار لە ئاۋ ئەدا.
- ❖ بى دەس شکانن نگین ئەشکىنى.
- ❖ بى سېنا ھەلنەپەرى.
- ❖ بىشکەى مەن سەمەرى جوانگىە.
- ❖ بى نا ئەيژەن، ئىسە نايچ ھا بە دەسيەو.
- ❖ «پ»
- ❖ پا ئەدا لە پەين.
- ❖ پابەپا بە يەگەو ئەپۆن.
- ❖ پاچکە بەدەى بە ناکەس، ھەۋەس رانىچ ئەکا.
- ❖ پاش باران کەپەنک؟
- ❖ پا لە بەر خوەى دەرئ ناکا.
- ❖ پا لە ژىرى دەرچوگە.
- ❖ پا نال پەرت ئەکا.
- ❖ پەرشنگى لى ئەۋىتەو.
- ❖ پەژارە بىدەنگى کردگە.
- ❖ پەشت ھەفت کيف رەش بى.
- ❖ پەشت دەس خوەى برد بە دەما.
- ❖ پەشيمانى ئەگەر شاخى بۋايى، سەدگەز شاخى بوو.
- ❖ پەشيمانى گورگ مەرگە.
- ❖ پەشيمانى نەۋتن لە پەشيمانى وتەن خاسترە.
- ❖ پە لە بوۋلەم ئەکا. (يَضْرِبُ فِي حَدِيدٍ بَارِدٍ)
- ❖ پەلەپىتەك ئەۋەشنى. (کنايە مىزند.)
- ❖ [تەنە ئەدا.]
- ❖ پۆسکەنە قسە ئەکا. (صراحت ھجە دارد.)

/پېنچوپه نا له قسه كردنیا نيه./

❖ پړسى دخواخى نايى.

❖ پړسى كهن. (بد بيش گفـت.) /قسـى

خراپى پى وت./

❖ پوول به پـړؤ نه كا.

❖ پوول چـرمـگ بـړـوژ رهـش خـاسـه.

❖ پوول مـهـرـدم كيـسه نهـډړى.

❖ پياډه نهـزانى سـوار تهـنگى بهـريـوگه.

❖ پياز نهـوډالان خـواردنى هـس و بـردنى نـيه.

❖ پياگ وهـختى ماتـل بى، قـوم دـوور و قـهرز

كـونه نهـكاته يـاد.

❖ پـهـيـهـننى خـاس كـريـاگه.

❖ پير له پـرى نـيه له سـهـرگـوزه شـتهـيـه.

❖ پـرى و سـهـډ عـهـيـب، بـيـخـو نـهـيان-

وتگه.

❖ پيس بيشـهـرمى كيشـاگه به روى خـوـهـيا.

❖ پيس سـهـگ به دـهـواخى پـاكو ناوى.

❖ پيس قـورواق به دـهـواخى ناـزى.

❖ پيشـهـى خـوى شـكانـگه.

❖ پيشـهـى رهـش نهـكـردگه. (يـعـنى جـوان

است.) /واـته گـهـنجه./

❖ پـهـيـانهـى تـهـواو پـړـوـوگه.

❖ تا روى قـهـوالـهـى خـوهـى خـوهـن، پيسـيان  
كهن.

❖ تا تـۆم نهـوهـشنى، خـهـرمان هـلـناگـرى.

❖ تا ژير پـرى كـردهـو، شـيـت له ناو پـهـريـهـو.

❖ تاس بشـكى نهـك بـړـگى.

❖ تا كـۆسى نهـرـمى كـهـننى پـرهـو ناوـيـتهـو.

❖ تال و سـۆل دـنياى فـره چـهـشـتگه.

❖ تا مالـخـاون دـزى گـرت، دـز مالـخـاونى

گرت.

❖ تا مال و يساوى، مـزگـت حـهـرامه.

❖ تانجى قـۆچـاخ له وهـخت راوا گووى تى.

❖ تا نهـيـهـشى نـازانى.

❖ تاوانكار ها به لاي يارهـو، بـيـتـاوان سـهـرى

ها به دارهـو.

❖ تاى گان نهـكا، دـۆلـوى نهـيـيـژى.

❖ تـړـبه تهـوهـرداسـيهـوه چـه؟ هـهـمـزه به

هـهـواسـيهـوه چـه؟

❖ تـورمه هـهـرچـهـن كـۆنه بى، به پـاتـاوه

ناكرگى.

❖ تـهـرى و هـهـسى چـيـشت مـشـتـيـكه.

❖ تـف بهـرهـوژوور تـيـتهـوه ناوچاـو خـوهـى.

❖ تهـقـهـى سـهـرى تى. (غى فهمـد.)

/تـيـناگات./

❖ تهـنـور تا گـهـرمه نان نهـډا.

❖ تـوانايى نهـونهـسه له چـاوـتـروو كـاينـكا شـارى

بشـيـنى /بشـيـونى/ و نارامى بكا.

❖ تـهـواو نهـنامى نهـكـهـنى.

❖ تـهـواو نهـنامى هـهـركام به جـيا نهـيـژى: مـن

»ت«

❖ تا نهـيـژى: «هاله»، هـهـنـگـور پى تهـگـهـيى.

❖ تا پـړـيـك نهـمـرى، هـهـزار هـهـزار جـوان

نهـمـرى.

خاسم.

❖ تۆپین کمر زه ماوهن سه گه .

❖ تۆشه ی ئاوه .

❖ تۆشه ی مەردم برسیده تی ناشکنی.

❖ تولّ به تهری نه چه میتهو ئیتر ناچه میتهو .

❖ تۆ له همه ناشهوانی چاکتر نازانی .

❖ تۆم کرد به جۆلا مه کوم بلزی؟

❖ تۆم کۆنه له دلّیا وه شیاگه .

❖ تۆ ههنگاو ی روو به من بی، تا من ده

ههنگاو روو به تۆ بێم .

❖ تیخی نیسه نهونه ناوړی .

❖ تیر نه خاو کهوان نه شاریتتهو .

❖ تیر له ترکه شیا نه ماگه .

❖ تیر له کهوان ده رچوو ناگه ریتتهو .

❖ تیر ناگای له برسی نیه .

❖ تیریک و دوو نشانه .

❖ «ج»

❖ چاره ی بیچاره تامل و سهوره .

❖ چاره ی نه خور بخوره ره .

❖ چاوبرسی ناوړووی نیه .

❖ چاوتیر ناوړووداره .

❖ چاو جن ده رتیی . (هرزه است.)

❖ [ (هرزه یه.) ]

❖ چاو مار ده رتیی . (تیرانداز است.)

❖ [ (تیرهاویژی باشه.) ]

❖ چاوی چهرمگ بووگه . (هلاک شده.)

❖ [تیاجووه.]

❖ چت خاس خوهی هاوار نه کا .

❖ چهرخی له چه مهر گه ران .

❖ چه قو دورس نه کا و ده سه ی لیئاخا .

❖ چه له تموه شین ره هه ننه ی عامه .

❖ چما نه یی بۆ ناگر هاتگه .

❖ چمان نه یی گوێز نه کاته هه وانه .

❖ چمن مهرده هه لاجه .

❖ چمن ساله به ده ور نهم کارا گیچکه نه کا .

❖ چمن ساله گه داس، شهو جمعه نازانی .

❖ «ج»

❖ جهرگی بریاگه .

❖ جهرگی سووتیاگه .

❖ جهرگی بۆ هیچ کاری نیه .

❖ جهنگ له سهر تهنگی سجاهه .

❖ جهنگ له سهر که می سفرهس .

❖ جهنگ له کۆنه قینهو هه لته سی .

❖ جهنگ زه پرگه رانهس .

❖ جهنگ کوژیاگه سهو، چلمنه شۆن چیو

نه گه ری .

❖ چنگ له دل نادا.

❖ چو کله شکین خوی نه شکنی.

❖ چټو هه لگره، سهگ دز دياره.

❖ خوا نه پښی به زه خمیا.

❖ خوا بار نه نی، باری گرانه.

❖ خوا پا به مار نادا.

❖ خوا دهره نه دا، دهرمانیچ نه دا.

❖ خوا سهرما به قه د بهرگ نه دا.

❖ خهو ناشو پاشو به خه وه ره و بوون له سهر

دهر نه چی.

❖ خوا غه زه نه گری له مروچه بالی پی

نه دا.

❖ خوا غه زه و بگری له بز نه چی نان شوان

نه خوا.

❖ خوهت مه کوژه جه فته.

❖ خوره تار لیج بان دهوامی نیه.

❖ خوه شه ناگر خوه شه دوو، برا خاسه نه وهک

شوو.

❖ خوی ریشی نیه به کوزه نه که نی.

❖ خوی گوم کردگه هه له نه روی.

❖ خوی لی سنیاگه.

❖ خوین پر چاوگه لی بووگه.

❖ خوین تو له خوین من ره نگیتر نیه.

❖ خوین رزیاگه سه ده موچاوی. (خجالت

می کشد.) / (تعریق نه بیته وه.)

❖ خوی نه کا خوا بو بکا.

❖ خوین له به ده نیا نه ماگه. (ترسیده.)

/ (ترساوه.)

❖ خوینی با بردی. (خونش هدر رفت.)

/ (خوینی به فیرو چوو.)

❖ خیر بو خویش نهک بو دوریش.

❖ «ح»

❖ حاشا لهو خوینه شهو به سهریا بی!

❖ حهزی نه کرد بمری و نه م قسه نه ژنهوی.

❖ حهش نه گهر بیژن: هیلکه می کرد. کردگیه؟

❖ حهق بز کول به سهر شاخداره و نامینی.

❖ حوکم حاکمه و مهرگ مفاجات.

❖ حهغیره له پهغیره دهرنه چی خاسه.

❖ حهوالدهی سهریه خه چاله.

❖ حهیا لهم ولاته باری کردگه.

❖ حهیا ها به چاوو، چاو نهوی حهیا کوا؟

❖ «خ»

❖ خار له ریگه می دلپاکا نیه.

❖ خار نایته ریگه می دلپاک.

❖ خاونمال دهسی هه لگرت، دژنه یوت:

نه یگه یمنه حهق جیگه.

❖ خهره مهرگی وهسه خواردوی.

❖ خهله فروش ههوال مه نه پرسی.

❖ خلیسکیان چیره په له کاره.

❖ خه مهره هوش نه دوشی. (الْبَطْنَةُ تَأْفِنُ

الْفَطْنَةَ.)

❖ خنجهری تریان داگه له زه خمی.

❖ خنجهری لی بدهی خوینی دهرنایی.

❖ خیزاو هی قین له دهروونیا گنج نه خوا.  
❖ خهیلې کار گموره پیاگ بووچک نه نجامی  
نه دا.

❖ «ا»

❖ درو هیچتا له دم دهرنه هاتگه لوقه نه کا.  
❖ دهریا به دم سهگ چه پل ناوی.  
❖ دز نه ونه یه ستمه که له وهر رهش کا.  
❖ دز مهیل دزی بی، تاریکه شهو فرهس.  
❖ دز ناشی له کاډان نه دا.  
❖ دژمن هیښدیهو که، نه نجا ته پ بډه ره  
سهری.

❖ داخو دروش نه کا.  
❖ دار له بهرا پیښه یکه.  
❖ دار له تکه تومه، دیوار بژنمه!  
❖ داری داگه به روچ حاته ما.  
❖ داگیه به گم نه ی ده ماخیا.  
❖ داگیه له حفت ناو قولی تهر نه وگه.  
❖ دالکه! تا تو موچپاری من کردی، سه د و  
سی مه گز وه گون خه ره تاله وه شمردم!  
❖ داماگی سهر پیاو نه کاته درگای نامهردا.  
❖ دانا به درکه، کهر به نه قیزه.  
❖ داوا له سهر تنگی سجا فیه.  
❖ دایک دز روژی سین نه خوا، روژی سین  
نه کوتی.  
❖ ده به هین کورده و گوزان نه یکا.  
❖ دهر د بی سامان دووری دیداره.  
❖ دهر د دل بو ژیر گل.  
❖ دهرزی هه لخته ی تا زه ی ناکه فی.  
❖ درک نه کیلی، درک تیتته ریگه ت.  
❖ درک هه نگوور ناگری.  
❖ درگای کهس مه ته قنه، تا درگات نه ره قنن.  
❖ درو به دلته و ناچه سپی.  
❖ دروزن که موه شه.

❖ ده سباډ به پیشواز گه ډاییه و نه روپی.  
❖ دهس بان دهس فرهس.  
❖ دهسخت ناهه میډی داگه به ده سپه و.  
❖ دهس و دلی سهرده و بووگه.  
❖ دهس خوهی برد به ده ما.  
❖ دهس خوهی تا نیسه نه بردگه به ده ما.  
❖ دهس دواتره نیمامی بریگه، شون چواره  
مه عسوم نه گهری.  
❖ دهس خوهی نیه ماری پی نه گری.  
❖ دهس کهس پشت کهس ناخوړنی.  
❖ دهسه [دهست] به که و گره وه بی، چاوه  
[چاوت] به هژار و فه قیره وه بی.  
❖ دهسه چه وړه که ی گره کیه بساوی به سهر  
مهردما.  
❖ دهسه زرانی دانیشته گه.  
❖ دهسه سهر کردن دژمنی تیږی.  
❖ دهسه سهر و په نا به خوا.  
❖ دهسیچ نه وه شنی و هاواریچ نه کا.  
❖ دهسی حاکم بیوړی خوینی نیه.  
❖ دهسی له دنیا داشتگه.  
❖ دل به درو ناسوتی.





❖ دیدەى بېگانه چ خاس دياره!

❖ دتیره دەررونی جۆش ئەکا.

❖ رینگەى درۆ نەزیکە.

❖ ریلەخۆی تەواو پۆیاگە.

❖ ریوی پیچ لی ئەدا.

❖ ریوی نەنەچوو بە کونادا، هەژگینکی

بەستوو بە خوەیەو.

»»»

❖ راسی رەحمەتی لی ئەواری.

❖ راسی رەفتی، چەفتی کەفتی.

❖ رەتی بلّاو.

❖ رۆدی رسوایی ها بە شوینەو.

❖ رەش هەر رەشە.

❖ رەگ خەوی ها لە دەسیا.

❖ رەنج سەرەنجامی گەنجە.

❖ رەنگی بوو بە بەفریە کەشەو.

❖ رەنگزەردی کێشان، مایەى بێدەسەلاتیە.

❖ رۆژ پاک بۆ تەمەل شوو زەنگە.

❖ روو لە نامەرد خستەن لە مردن سەختەرە.

❖ رۆ [رۆلە] لەبەر دایک هەلنەگری.

❖ رۆلە لەبەر مەمک دایک هەلنەگری.

❖ رۆن رۆیاگ ئەکاتە خەیر باوکی.

❖ رۆن فرە بۆ، پایچی پێ ئەنۆن.

❖ رۆن قازیان لی داگە. (خوشحال است.)

[(خوشحاله.)]

❖ رووی قەلخانێ تی کردگە. (آمادهى جنگ

است.) [(نامادهى شه‌ره‌.)]

❖ ریش بوو بە ریشەو ئەشێ شانەى بۆ

هەلگری.

❖ ریشەى بەستگە، بە سووسە با

هەلناکنگی.

»»»

❖ زەبونگیری شیوەى نامەردیە.

❖ زەخم ئەوەشێ و تیماریچی ئەکا.

❖ زەخم گوللە زەخم گوللەس، لە

هەرکەسێکەو بێت.

❖ زک تۆشە هەلناگری.

❖ زکی تێر لە هەزار زک برسی خاسترە.

❖ زەمان شوێ، پیران تەوێ.

❖ زەمان [زەماوەن] سەگ و گورگ شیوەن

شوانە.

❖ زوانباز قەسەى لە دلّا جیگە ناگری.

❖ زوانی لە تەک سەریا بازی ئەکا.

❖ زوانم بازا و سەرم

سلامەتە. (إِنَّ الْبَلَاءَ مُؤَكَّلٌ

بِالْمُنْطِقِ.)

❖ زەوی ئاسمانە و ئاسمان بێ ئانە.

❖ زۆر بوێ، قەوالە بەتالە.

❖ زیج لە ئاسمان ئەوەسی.

❖ زیرای کێشاگەسەو.

❖ زیرە بۆ کرمان ئەوا.

»(ژ)«

❖ ژیر به نه زوان، ژیر دیره ناگر.

»س«

❖ ساونيان داگه له ژیر پای.

❖ سپلوتی به هیچ ناوی ناپاوگی.

❖ سجافی تنگه.

❖ سیحری به تالو بووگه.

❖ سهره نجام گا هر دۆله.

❖ سهره سهر بی دهر دیسر.

❖ سهر بی ده لاک نه تاشی.

❖ سهر بی رۆزی ها له ژیر خاكا.

❖ سهر بی كلاو نیه له دنیاډا.

❖ سهر چاوکهی عه قلی لیله.

❖ سهر چۆپی بدهیته دهس سه گهو بو لای

دۆلته نانی نه کیشی.

❖ سهر حهساو نیه له کاریا. (بی خبر حمله

می کند.) / (به بی ناگادار کردنه وه هیشرش

ده کات.)

❖ سهر خوهش بی كلاو فرهس.

❖ سهر خوهش قسهی له ته کا ناگرگی.

❖ سهر خوهی نه شکانگه.

❖ سهر درې و بندرې جاو گیتکن.

❖ سهر کلافه ی گوم کردگه.

❖ سرکه نه فروشی. (تندخویی می کند.)

/(به دخوه.)

❖ سهر گهرمی به بیگار یه وه له بیکاری

خاستره.

❖ سرنا بدهیته دهس ناشیه و پف به سهره

گه و ره کهیا نه کا.

❖ سرنا به نونگه لی نادرگی.

❖ سهر و مالم له تو دریخ نیه، بزمن له چواره

شای که متر نیه.

❖ سهره سهر نیان شیت پیاک باقیدار نه کا.

❖ سهری بو گ کاری نه خۆزی.

❖ سهری له زک دایک دهرهات، ناچیتته و

جینگه.

❖ سهگ برسی نه که فیتته شون پیاک.

❖ سهگ پاسووتیاگی پی ناگه ی.

❖ سهگ تیر راو ناکا.

❖ سهگ خاوهن خوهی ناناسی.

❖ سهگ دهسی نه شکي جووچکه ی

هه لته وه سن.

❖ سهگ قاره و پاس قهره یان نه کا.

❖ سهگ له بهر درگای خاویا هاره.

❖ سهگ له کولیره راناکا.

❖ سهگ هار دوو رۆژ عومریه.

❖ سلام کورده بی ته ما نیه.

❖ سم سم که ره و چنگ چنگ یاسی، من له م

کاروباره سهرم نه ماسی.

❖ سهنگاتی دهنه فیری ها له ناو زکیا.

❖ سهواډی بووگه سهو نه وه جهی نوسای نیه.

❖ سوار تا نه گلگی ناویته سوار.

❖ سهو زی پاک نه کا.

❖ سوکمه ژگ باریه هه وار ناچی.

❖ سهډای دهوله سرنا له دووره و خوه شه.

- ❖ سەد قەل و بەردە.
- ❖ شەلم، کوژیم، ناپارێژم.
- ❖ سەری هاتگە.
- ❖ شەر بە جەلودار ناگری.
- ❖ سواری کێرکەر لە پیادەپەوی خاسترە.
- ❖ شمشیر میسری لە کێلانا ناویسی.
- ❖ سێ و دووی دڵ خوەی ئەکا.
- ❖ شوال ناویتنەن.
- ❖ سیر و پیاز بە یەکەو نایانکرگی.
- ❖ شوالاڵ چەپەل لە گ لای تەخلە.
- ❖ سینه‌باز بۆی ئەپوێ.
- ❖ شوالاڵ کەفتگەسە گەر قاپی.
- ❖ سێوەدی دەس بکەفی پانی ئەکاتەو.
- ❖ شوان لە شوانی عاری نیە، لە نانەوچنین عاریە.
- ❖ سیف سوور بۆ دەس کوپ خان خاسە.
- ❖ شەوان مەیلی بوی لە گون بەرانا پەنیر دوروس ئەکا.

### «ش»

- ❖ شاتوشوت فرە ئەکا.
- ❖ شۆلەمی گەورە بە یەکجار دامرد.
- ❖ شاخەوشاخ ئەکا.
- ❖ شیتیکە پەتەری. (پەت ئەپوێ).
- ❖ شایار نەیدا.
- ❖ شیتیکە هاومالی نیە.
- ❖ شارانگەشتە درۆی فرە ئەکا.
- ❖ شیردا بۆ داپێردا، داپێر چاچەقولێم بداتەو.
- ❖ شانازی ئەکا.
- ❖ شیر لە بێشە دەری، چ ما بێ، چ نێر.
- ❖ شانەشان بە یەکەو ئەپون.
- ❖ شیر لەتەک دۆشیا ناچیتەو گوان.
- ❖ شانی خالی کردگە خوەر ناپرسی.
- ❖ شیرەبەفرینەس کەس لی ناترسی.
- ❖ شایکەم بێدەم بە شالانە، دایکەم ئەییژی ژن بێرانە!
- ❖ شیرەدی گەلووسۆز نیە.
- ❖ شیرانی خوەرانی رۆی زەماوەنی ماگە.
- ❖ شوتورگاویلەنگە.
- ❖ شتوشۆی لی پێری.

### «ع»

- ❖ شەرەو مفته قازیچ ئەیخوا.
- ❖ عومەر درێژ شەرمی لە کەس نیە.
- ❖ شەر لە شیف و ناشتی لە خەرمان.
- ❖ شەرپی بوی خەیری منی تیا بێ.

### «ف»

- ❖ شەرپی رویگە و خەیری ماگە.
- ❖ فەر نان بکە، خەریزە ناوە.
- ❖ شەریک دز و رەفتیق قافلەس.
- ❖ فەنی! تۆ بەسەر شەرپە سەگتەووە چی؟
- ❖ شەلەم شیرینی ئەکا.

❖ فۆتە حمامییه، هەر رۆژی ها به بهر  
که سیکه و.

❖ «ق»

❖ قازان گەردوون هەرچەن دێر تیتە جۆش،  
ناخری تیتە جۆش.

❖ قازان مێردگەل به چل سال تیتە کول.

❖ قالاو چەي کرد؟ تا قشقەرە چە بکا؟

❖ قالە قوولەي تەنگ داوہ. (قَطَعْتُ جُهِيْزَةً  
قَوْلُ كُلِّ حَاطِيٍّ)

❖ قورنان ئەجا به تەموورە.

❖ قورسی تا نەیشیونی کەس گەرمەو ناکا.

❖ قەرز به قەرز دەس ئاردین ئەوی.

❖ قەسەي پالوودار نابار و تالە.

❖ قەسەي خولە باس بلەي لە ناو برد.

❖ قەسەي دڵسۆز دڵ پیاسا هەلنەقرچنی.

❖ قەسەي حەساری زوو سەوز ئەوی.

❖ قەسەي شەو وەك خەو کەمتر تیتە رۆژ.

❖ قەسەکردنی وەسە مردگی تازە لە قەور

دەرھاتوی.

❖ قەسەي گەلووگیر جو...ی نیه.

❖ قەسە ناجاوی و ئەیاتە دەرەو.

❖ قەسەي وەسە سەرب ئاوکریاک برژی به ناو  
دلا.

❖ قەسەي وەسە کوچک و کولۆ.

❖ قەل به قەل نەیی: روورەش!

❖ قەلخانەي لی هەلەوگەرانیگە. (قَلْبُ لَهُ ظَهَرَ

الْمَجْنُ).

❖ قولف بۆ حەللازادە لی نەدرگی.

❖ قولف کەعبە کەچ ناری.

❖ قنگر و ماس وەخت خوەی خوەشە.

❖ «ک»

❖ کارد به پیشە گەیشتە.

❖ کارد و کەفەنی کردگە.

❖ کاری گری تینکەفتگە.

❖ کاسەکەي به مل منا نەشکنی.

❖ کاسە لە ناش گەرمترە.

❖ کاسە هاوسا به یەکتەین ئەدەنە قەرز.

❖ کاشیک کەیانوو بێشکونی تەقەي نایی.

❖ کا هین خوەت نیە، کادان هین خوەتە.

❖ کای کۆنە نەکاتە با.

❖ کتک بالی بوائی، مەلیچک لەسەر زەویا

نەئەما.

❖ کوتەك چلپاوہ.

❖ کتک دەمی نەئەگەیی به دووگ، نەبیوت:

سۆلە.

❖ کتک ختکی شیر ئەجا.

❖ کوتەك لە بەهەشتەو هاتگە.

❖ کتک وتیان پی: «گوت بۆ دەرمان

نەشی»، کردیە ژیر خاکەو.

❖ کتیی بۆ ناخری نەشی بگێرگیتەو.

❖ کەچەل به قورپچەو شیرینە.

❖ کەچەل دەرمانکەر بوائی، دەرمان سەر

خوہی نہ کرد.

❖ کہ چمَل زہرہ شیرینہ.

❖ کوچک نہ دِا بہ مل کوچکا.

❖ کوچک نہ کوئی.

❖ کوچک تا نہ جوئ سہ نگینہ.

❖ کوہِ نازا مائی بۆ چہس؟ کوہِ حیرِیچ

مائی بۆ چہس؟

❖ کہر بہ کاروان چاخو ناوی.

❖ کہر بہ پیغام ناو ناخوا.

❖ کہر تۆپیگ باری نیہ.

❖ کہر دووریان، کوپان سی قہران.

❖ کہر گووشل خواردگہ.

❖ کہر لہ قوپاوا نہ گیت.

❖ کہر لہ کہر بمینیتہ و لووت و گوینچکھی

نہ کەن.

❖ کہر لہ کوئ کہتگہ، کوننہ لہ کوئ

دِریاگہ!

❖ کہر مانیگ تہ ماچار چۆشہ.

❖ کرم خوہی نہ کوئی.

❖ کہر مردگ و خاوہن نارازی.

❖ کرمکارہ، نہ زانی چہ نہ کا.

❖ کہر ناو جۆگہس، لہ ہەرتک لا نہ خوا.

❖ کہر ناو قوپاوا، پەکی کہتگہ.

❖ کہر کہ مہ مہرہ بہ ہارہ، چووز کہ ما دیارہ.

❖ کہر یکم دا بہ کہری، سنان بہ بن دەسیہو

دہری.

❖ کوز بہر کوانگ قہبری نیہ.

❖ کہس بہ کہس نیہ، شینخہ دیہ.

❖ کہس نایئی: خالۆ! کہرت بہ چەن؟

❖ کہرہلیاس نہونہ قسہی نہ کرد زوانیان پری.

❖ کہسی بہ مہوئی نہ زانی، بہ کہوئی

نازانی.

❖ کہسی پری مائی بوو لہ رازیانہ، بہ دلئیشہ

مرد.

❖ کہسی ژنی پری، ژغوہیشکی لہ جینگہ دا

بوئی.

❖ کہسی لہ گورگ بترسی، نہشی سہگ نیگا

بدیئی.

❖ کشہ کشہ پۆیہرہشہ! مہیمان شہوی دوو

شہو خوہشہ.

❖ کہتگہسہ ناو دەس و دەم.

❖ کلایہی کہوگ کہتگہسہ بہینیان.

❖ کلایم لہ راسیا دِریاگہ.

❖ کلایو ہلئہ خا. (لہ خوہشیا.)

❖ کلایوان ناوتہ بووگہ. (با ہم گلاویز

شدہ اند.) (دہسہویہ خہ بوون.)

❖ کلای پەرت نہ کرد. (لہ قینا.)

❖ کلایو ہاتگہسہ ناوچاوی. (شرمسار

شدہ.) (شہرمہزار بووہ.)

❖ کلایو ہمیشہ لارہ. (ہمیشہ سریلند

است.) (ہمیشہ سہرہرزہ.)

❖ کہلپۆس خاس بوایی، بہ کوئ خاوہنیہو

بوو.

❖ کوئہتری بہش خوہی پری.

❖ کہلشیر برسی خہو بہ خەرمان ناوبردگہو

نهوینئ.

- ❖ کی دیگیه یاران وشر به هۆله
- ❖ له دایك دهیری بینیته رۆله؟
- ❖ کیشیاگه بهسر درگا.
- ❖ کینف به کینف ناگهی، بهلام بنیادهم به
- ❖ بنیادهم نهگهی.
- ❖ کینفیکي نهبری، کینفیکي تر هاته ریگهی.
- ❖ کی به کیه، شیشه دیه.

- ❖ کهله شیر ناوهخت بخوینئ، سهری نهوین.
- ❖ کلک خوهی نه کرۆزی. (له حیرسا.)
- ❖ کلک خوهی برد به دهما. (له پهشیمانیانیا.)
- ❖ کلکی شرع بیورئ خوینئ نیه.
- ❖ کهله پهز ههله سهی، سهگ نهیشیتته
- ❖ جینگهی.

- ❖ کهما بۆ کهر نه کهنن، کهر بتوپی کهما بۆ
- ❖ کی نه کهنن؟

«گ»

- ❖ گال نهی، گهم نهی، جوه تسنه توپیج
- ❖ نهی؟
- ❖ گا ویل نهکا و گویره که بهخوی نهکا.
- ❖ گا به تنیا گیره ناکا.
- ❖ گهجا به گهجا، رهحمهت له خوا.
- ❖ گهجا پالوان خواس
- ❖ گوزهر پۆس دووکان سهراجه.
- ❖ گورگ پیر بوی نهوینته رشقه نهچار سهگ.
- ❖ گورگ داویدی نهکه فیتته رهت.
- ❖ گورگ له برسیا نه نهچه ریگا، نه بیانوت:
- ❖ خه مه ره ی کردگه.
- ❖ گورگ له رۆژ تهنگانه جا پشت نه که نه
- ❖ یهک.
- ❖ گورگومیش بۆ پیا نازا نیمه پۆزه.
- ❖ گورگ له پۆس میشا.
- ❖ گوشادبازی مایه ی پهشیمانیه.
- ❖ گ شتی فهرزه، شادی و شیوه قهرزه.
- ❖ گول دنیا ی چنیگه.

- ❖ کهم بخوه و مهچۆره سهر حکیم.
- ❖ کهمتار میردیکسی چاکه، قولى نه سمی
- ❖ دهنگ ناکا.
- ❖ کهم جیقلدانه.
- ❖ کهمخوهر به و دایمه خوهر به.
- ❖ کهنیشکی دایک وهسپی بکا، نهشی خالۆ
- ❖ بیخوازی.
- ❖ کهو نهو سه له بهرام بهر کهوهو بخوینئ.
- ❖ کۆتر له دهماخی نه پهرئ.
- ❖ کووزه له به نان نهکا. (از شدت گدایی.)
- ❖ [(هینده دهسکورتته.)]
- ❖ کۆسی کهفتگه. (باوانی شیواگه)
- ❖ کۆلنجی کردگه. (بور شده.) / (بۆر بووه.)]
- ❖ کهو له بگارا نه گیرگی.
- ❖ کویر تا نهو رۆژه نه مرئ ته ماچار دوو چاو
- ❖ ساقه.
- ❖ کویر سهی مشت کهفتگه.
- ❖ کویر وتیان: «چهت گهره که؟»، وتی: «دوو
- ❖ چاو ساق.»

❖ گول کوشتی نه خوښی.

❖ لوت لوت خوته هره چمن چلن بی.

❖ لوتی رهق بووکه.

❖ لوشاوهی به دبه ختی به ده وریا گیچکه نه کا.

❖ له ولای بی دالده بهرزه و ناو یتهو.

❖ له ناو ده رها تکه.

❖ له ناو سهر د گهرم نه ترسی.

❖ له ناو شه و مده پاریز نه کا.

❖ له بهر پیس بسو، نه خشی هه لگه پیاوه بهس نیست.

❖ له بهر باجی، له پشت قه یچی.

❖ له بهر چا و قالاوه چا و نه کهنی.

❖ له بهر چا و گهل خوهی، خوهی که نه دفت کردکه.

❖ له برسیه تیا ناو نه کو لنی.

❖ له بهر گولوی کینف ناگر بارا سر چزی نه کی شی.

❖ له بهر عاشقی و گه دایا گیری کردکه.

❖ له پاپ کاتولیک تره.

❖ له بهر شیمانیا شاخی ده رها وردکه.

❖ له پلنگه لانا نه خفی.

❖ له پوس میشا گورگی نه کا.

❖ له تهک خرسا نه چیتته جوال.

❖ له تهک کویرا نان نه خوهی، خوا له ناوا بوینه.

❖ له تهک گورگا گوشت نه خوا و له تهک پهزا شیوهن نه کا.

❖ له چا و تروکانیکا شاریک نه شیون و

❖ گول کوشتی نه خوښی.

❖ گولولهی که فتگسه لیژی، هیچکس خاسی بی نایزی.

❖ گوم په دیا بووکه، تازه شوئی نه گه پری.

❖ گه غما و جو فروشی نه کا.

❖ گهوج نه چیتته بازار، بازار نه گهنی.

❖ گوزهی تازه دوو روژ ناوی خوه شه.

❖ گوزه هه میسه له کانی به ساق نایتهو.

❖ گوشت بگهنی خوی نه کهن، خوا بگهنی چدی بی نه کهن؟

❖ گوشت هه لایق بازه.

❖ گوشت یهک بوخوهن، پیشهی یهک ناشکنن.

❖ گولمهز هس بووکه، چینی تیا ناگه پری.

❖ گوم هره چمن قولتر بی، مه لهی خوه شتره.

❖ گویره کهی مهردم گویره هوسار نه وری.

❖ گیان تو له گیان من شیرینتر نیه.

«ل»

❖ لافاو له تلکته نه خیزگی.

❖ لام و جیمه نه کا.

❖ له بغه نهی ناهمیلدی له لچگهل وشکه و بوو گیا په دیا بوو.

❖ له پ خوه له چاخ مهردم خاستره.

❖ له م ناو مشته موویک هه لکهنه.

❖ له نگرې داخستگه بهم زووه هه لناسی.

❖ له ویر کاور بازی بوو، نیسه بهر انبازی.

❖ له ویر سنن بوو، نیسه پیکه.



نارامی نه کا.

نموت: بولقاس.

- ❖ له حەفت ئاسمان هەسارەیکى نیه.
- ❖ له شیر بهر مەمکەى داىک حەلالتره.
- ❖ له حەفت ناسیاو مشتى ئاردى نیه.
- ❖ له شیر ترسیان مەنە نیه.
- ❖ له حەفت ناوى داگە قولى تەر نەوگە.
- ❖ له حەفت ناگرا پال نەدا بە ئاوەو.
- ❖ له خاك نەمینتره.
- ❖ له خاك هەلساگە.
- ❖ له خەوشیا پایە [پای] زەوین ناکەف.
- ❖ له خەوشیا تانویزی دلی هاته جەوچول.
- ❖ له خەوشیا وەختە بترەکی.
- ❖ له خەوشیا هار بووگە.
- ❖ له خرس موویک بکەنیتەو وەلیفەتە.
- ❖ له خەرەهلەت سەر نەکاتە ژێر ئاوا، له
- ❖ خەرەنشین سەر دەرئێر.
- ❖ له دیانە ئالۆزە.
- ❖ له ریوی پینچتره.
- ❖ له ریوی فەنبازتره.
- ❖ له ژێر بار دەرئەچ.
- ❖ له ژێر ئەم کاسەدا نیمکاسەیک هەس.
- ❖ له سایەى گوئی گەنەو هەزار گول مەرۆر
- ❖ ئاوە نەخوا.
- ❖ لەسەر شکسە روین پەشیمانی تێر.
- ❖ له سەر شو تا دەمدەمای رۆژ هەسارە
- ❖ نەشیر.
- ❖ لەسەر مالم بدە له بالم.
- ❖ لەسەری نەکاتەو. (از سەر وای مىکند.)
- ❖ [(له کۆلی نەکاتەو.)]
- ❖ له شارێکا پیاک نەماو، بە کەلەشیریان
- ❖ له هەر لایە کەو با بیته شەن نەکا.
- ❖ لهیلێتو مەجنوون ژن بوون یام پیاک؟
- ❖ مار نەکوژی و مارتوولە بەخوی نەکا.
- ❖ مارانگاز لە گورێس رەشو یازگ

«م»

- ❖ نەسلەمىتەو.
- ❖ مارتاۋى پىر ئەۋى، قورواق ئەكا بە قىنگىيەو.
- ❖ مار مردگ ئەخاتە بەرپاي.
- ❖ ماركەى شىخ عومەرە ئاخىرى ئەدا بە خويەو.
- ❖ ماسى لە دەليا ئەۋەخشى.
- ❖ ماسى ھەروەخت بىگىرى تەرە.
- ❖ مال بە ريش خاۋەنى قىمەت ئەكا.
- ❖ مال بە مالخاۋەن ھەرامە.
- ❖ مال دىنيا قەزاۋەگەرپنە.
- ❖ مال قەلب سەر بە ساحىۋە.
- ❖ مالى ويران بوۋگە.
- ❖ مالى ھا بە كۆلىۋە.
- ❖ مامان لەتەك فرەبوو، سەر منال نەگىرگىت.
- ❖ مانگ ديارە، چ ئەۋەجەى كلكىيە.
- ❖ مانگا بە دزىۋە كەل ئەگرى، بە ئاشكرا نەزايى.
- ❖ مەتىم ئەگەر گونش بىايى لالۆ بى.
- ❖ مەخوۋە چىتى تۆ بخوا، مەكە كارى لەپات بىنا.
- ❖ مردگ ئەسفەھان ناۋەنە كاشان.
- ❖ مردگت نەمرى، پات لە شىۋەنگا نەبرگى.
- ❖ مردگ خاس زىنگ ئەكوژى.
- ❖ مردگ كوشتن نشانەى ناپياگىيە.
- ❖ مردگ مرد، ۋەسىيەتى با برد.
- ❖ مردگ بە پەلەقاۋى زىنگەو ناۋىتەو.
- ❖ مرد مانگا برىا دۆ.
- ❖ مەرگ لە تەك ھاومالا جەژنە.
- ❖ مەرۋچە خوەى چەس تا گازى چەبى؟
- ❖ مەرۋچە لەم كارا بە عاسا نەچىتە رىنگەدا.
- ❖ مەژگى گەنىگە نازانى چەبكا.
- ❖ مەشتودروش ئەكا. (چو ابلە زند مەشت بر نىشت).
- ❖ مەشتىك غومونەى خەرۋارپكە.
- ❖ مەشك لە مالىا سەفرا داگىيە سەرى.
- ❖ مەكە خوەش نىيە مەدینە.
- ❖ مەگەر ماسە بە دەمىۋە ديار بى؟
- ❖ مەن ئەمىش: «سەر»، ئەو ئەمىش: «پىياز».
- ❖ مەن رازى، تۆ رازى، چىتۆك بە قىنگ قازى.
- ❖ مەن فىكەى خوەم ئەناسم.
- ❖ مەن ھەر گۆشتكەو ئەخوۋم، تۆ ھەر كاۋلى كاۋلىت بى.
- ❖ موو بە بەنىيانا نابگىرى.
- ❖ موورگ ھاوسامان مەگەر شەر بىكەيتە مل.
- ❖ مۆزى بردگەسەو.
- ❖ مووساى بەرشكسە شۆن قەۋالە كۆنە نەگەرپى.
- ❖ مووگەل ئەنامى گشت راسەو بوو.
- ❖ موويك لەم ناومەشتە ھەلگەنە.
- ❖ مېخ دوۋحاجە ناچى بە زەويا.
- ❖ مېرىيان دا بە دۆم، لەبەرا دايك خوەى گا.
- ❖ مەيمان ناو وازۆ، خاۋەفان كالاۋ ھەلوازۆ.

❖ مەيموون فرە قەشەنگ بسو، ھەولەيىچى  
دەرھاورد.

❖ مېتو لە تەك گەيى نەيكەنيتەو دانەكەفئ.

## «ن»

❖ ناخوھشى پير، وەسە رەشى قير.

❖ ناخوھشى جوان، وەسە تەكەى بان.

❖ ناخوونى لئى گير ناوى.

❖ «نازائىم»، رەھەتى گيانم.

❖ نازائى قنگكەر لە كوئى قشلاخ ئەگرئ.

❖ ناز بدەى بە پياز، تيتە گازە گاز.

❖ ناز لە ئەننازە دەرچوو جەنگە.

❖ نان ئەو نانە ئيسە لە خوانە.

❖ نان بدە بە سپلۆت، مەيە بە سپلە.

❖ نان بە يەكترين ئەدەنە قەرز.

❖ نان خوئى بەسەر سفرەى مەردمەو ئەخوا.

❖ نانوغەكئىكيان بە يەكەو خواردگە.

❖ نان ھارى گرتگەسە دەمەو.

❖ نانئى بۆ ئەخاتە شۆروا.

❖ نانئى پيژياگە.

❖ نانئى ھا لە دۆلەى ئەوا.

❖ نانئيان ھا لە دۆلەيكا.

❖ ناوجيەكەر دلى گوشادە.

❖ ناو سەگ بۆرگئى، چيۆ بگرەنە دەسەو.

❖ ناو شا بۆرگئى، قالئى داخەنا.

❖ ناونشان پەلەھەورەكەس.

❖ نەچير خوەت لە دەس دەر مەكە.

❖ نەخش رووى ئاو سەر ناگرئ.

❖ نەزيكە لە ترسا گيان لە قەفەز لاشەيا

پەرواز بكا.

❖ نەزيكە لە خوھشيا شاديتەرەك بوئ.

❖ نەك ئەخوا و نەكدان ئەدۆرئ.

❖ نۆكەر بئى چيرە و موأجب تانج سەر

ئاغەس.

❖ نە ئەونە وشك بە بشكئيت، نە ئەونەيچە

تەر بە بگووشگيت.

❖ نە بکەى، نە بگوەى، تواشای ساي گەردەنى

بکەى.

❖ نە مائىكەم ھەس رەھمان بيوا، نە دينيکەم

ھەس شەيتان بيوا.

❖ نيرەكەر بە بارە تەنگزەو ئەگيت.

❖ نيرە و بيدۆشە.

❖ نەيزە لەبەرە ئەشئ جيگەى بکەيتەو ئەو

وہختە بيدزى.

## «و»

❖ وتەن لەگەر کردنا يەك بگرن خوھشە.

❖ وتيان بە كتەك: «گسووت بۆ دەرمان

ئەشئ»، کرديە ژيژ خاکەو.

❖ وتيان: «وشتەر! برات بووگە»، وتئ: «بار

مەن ھەر چل مەنە»

❖ وتيان بە کەر: «مەلأ باشئ!» چل روژ

۱- فەکلان قەدىم از چرم ساخته شده بود. [خوتيدانى جاران لە

چەرم دروست کرايەو.]

جۆی نه خوارد.

❖ وتیان به شیت: «بۆچه شیتی نه که ی؟»

وتی: «بۆم نه چلگی»

❖ وه رهق ئیمروژ جۆری تره.

❖ وه رهقی هه لگه پریاگه سهو.

❖ وه سه بازه که ی نه تاخان به مامر ناو ناوایی

فیتره.

❖ وه سه پیرسوژ شهوق به پریای خوهی نادا.

❖ وه سه دهروازهی مزگت، نه نه فروزشگی، نه

نه سووزگی.

❖ وه سه سکل سوور. (أَحْرُ مِنْ الْجَمْرَةِ).

❖ وه سه سه گ پاسووزیاگ. (نهونه نه گه پری).

❖ وه سه فۆتهی حمام ههر روژی ها به بهر

که سییکهو.

❖ وه سه کهر دهویش، سه به گ مائیکا

نه کا.

❖ وه سه کهر ناو جۆگه، له هه رتک /N/

نه خوا.

❖ وه سه که له شیر ناوهخت.

❖ وه سه گاکه ی مامۆ حاجی، له جفت خوهیا

نه خه فی و له جفت ممردها نه گه پری.

❖ وه سه له ژیر نه م کاسه دا نیم کاسه یکه بو.

❖ وه سه مار خوهش خه توخال.

❖ وه سه مار بی تیجازه.

❖ وه سه نیسک، بهر و پشتی بۆ کهس نیه.

❖ وشتر به سه ره عه لاقه به نیه و چه.

❖ وشتر گاویله نگه.

❖ وه که نه سپی و زهنگی هه له شه ی کردوی

هات به ملما.

❖ وه کهر گووشل خواردگ گه پریاوه.

❖ وه کهر ناو جۆگه له م لایچ نه خوا و

له ولایچ نه خوا.

❖ وه کهر له قوروا گیرى کردوی په کی

که فنگه.

❖ وه کهر گولۆله به فر هه رچه تله و بی گه وره تر

نه وی.

❖ ولات هه بیهیه و کۆسه به من ریش.

❖ وه ها زهره هه لگه پریا، لچی وشکه و بهو،

چمان گیان له به ده نیا نه ماگه.

❖ وه ی له بۆگه نه ویتتهو.

❖ «ه»

❖ هات به ده، نه هات به ده.

❖ هات بۆ ریش، سیتلیچی نیا بانی.

❖ هاره کپی بۆ نه کهن.

❖ ها له بان کای ناگر تیبه ردریاگه و.

❖ ها له بان ته له وه.

❖ ها له کووره ی په ژاره دا.

❖ هالاوی له پلاوی خوهشتر.

❖ هاله به ههنگوورا نه پروانی ناو نه گری.

❖ هاله روی، ههنگوور ما، رویره شی به

باخهوان ما.

❖ هاوسا وه زه نی خراوه.

❖ هه تیم نه گریا نه بیوت: «به شه کولیره م

که مه»، سه گ هات کردی پیا بردی.

❖ همر نمونه پام گوزاوه روو به مان، همرچه  
 دهر دگه له كهفتهوه بېرم.  
 ❖ همر تكيان كوشته يه تيرن.  
 ❖ همرچمن بام لاره، وهلى راويژم راسه.  
 ❖ همرچه نهخوا به شو تاريك، رهنگى زهرده  
 و قولى باريك.  
 ❖ همرچه چوقو دورس نهكا دهسه لى تاخا.  
 ❖ همرچه له ديزه دا بى، به كهوچك دهرتى.  
 ❖ همرچه سرگيرى وهرگيرى.  
 ❖ همرچيكت هس داينه، ملهكه نهمنه.  
 ❖ همر دارى نهرم بى، كرم و مار نهيوخا.  
 ❖ همر دى بهسهر بهرده نهماگه.  
 ❖ همر روژى با يا بزانه، كهچهل  
 سهره شورانه.  
 ❖ همر روژى كارى خوهى ها له تهك خوهيا.  
 ❖ همرزه چهنهيان خسته ناو ناگر نهيو ت:  
 هيژمى تهړه.  
 ❖ همرهس رووى تى كردگه و به خوهى نازانى.  
 ❖ همر سهري سهودايكى هس.  
 ❖ همر كهس به گز راسا بروى زهوين نهخوا.  
 ❖ همر كهس همرچه بكيتلى همر نهوه تيته  
 ريگه.  
 ❖ همر كهليمهيك له ده مى دهرتى وهسه سيخ  
 سووره ويوگ.  
 ❖ همر كلكى شعرع بيورى خوينى نيه.  
 ❖ همركه بانى فرهتر، بهفري زياتره.  
 ❖ همركه پهر تاوسى گهر كه نهشى جهور  
 هيندسانى بو بكيشى.

❖ همركه پز بى، گورگ نهيوخا.  
 ❖ همركه گورگ نهوى، سهگگله نهيوخه.  
 ❖ همركه چاوه نوار توښه مى مهردم بى، له  
 برسيا نهصرى.  
 ❖ همركه فره كوپه، بهختى شپه.  
 ❖ همركه مهردم سهرن بكا، نيتهكى نهكهن.  
 ❖ همر كهليمهيك له دن دهري، له دلا جتيكه  
 نهگرى.  
 ❖ همركه ههله سسا خوله مى نهگا، خوله يچ  
 نه هات بله نى نهگا.  
 ❖ همرگ ندرياك ناويكى بهسه.  
 ❖ همر گيايى له باهيژى نهجاوى.  
 ❖ همر لايى ناشه، كهچهل فراهه.  
 ❖ همر مله مى سهخته پرو بيگه.  
 ❖ همر ميژه. (بال حمار فاستبال احمرة).  
 ❖ همر هه كيم به قه د دهده دارى نازانى.  
 ❖ همر سووزن گاواناسنيكى تيا ناوى.  
 ❖ همر هزار گوزه دورس نهكا يه كيكى دهسه  
 نيه.  
 ❖ همر هزار ماري خواردگه تا بووگه به حفى.  
 ❖ همر زارى وهك نهوم بردگه سه كانى، ناوم  
 نه داگه و هاوردگه سهو.  
 ❖ هه لاجان نهكا. (يعنى نشان غى زند).  
 [(واته نشانه ناپيكي).]  
 ❖ هه لاجى ليهو نهكا. (بدگويش مى كند).  
 [(به خراب ناوى نهبا).]  
 ❖ هه لگري له بهر خوهى.  
 ❖ هميمان به وديس بوو، وهسيچ به سونى

دهرچوو.

❖ يه کپروو هميشه ها له ناوړووا.

❖ يه کلا نه نه گمبي دوولای نه کرده و.

❖ يه کي ريگه يان نه نه دا ناو ناوایي، نه بیت:

مال قينخا کامه؟

❖ يه کي له شار هاتووه و خموهر شاری

نه پرسی.

❖ هه ناسه ی سهرده و بوو گه. (از حرارت

افتاده.) / (له گهرمی کهوتووه.)

❖ هه نگووړ به هه نگووړا نه پوانی ناو

هه نه گری.

❖ هه وال بسوهن بز میران: وه رزیز وهرزیز

مه گیران.

❖ هه وړگهر له ناو که له که دا ناو نه خوا.

❖ هوژ نه گمبي، له ته چن گمبي.

❖ هه وهس نامری، گایی نه خه فی، به لام به

نه شته های سافتره و له خه هه لته سی.

❖ هه وسار مه رد م دامالیا گه.

❖ هه وهو دواي گورگه.

❖ هيچ قورتی له ريگه يا خوهی ناگری.

❖ هیش و میشی يه کي گرگه.

❖ هیلکه ی نیمرو له جووجه لای سزی

خاستره.

❖ هیلکه به بنه گل نه ورژنی.

«ی»

❖ يا کوله کوشتن، يا ههواره وگوزتن.

❖ يام له خاوا، يام له ناوا. (زن پسندیدن.)

/ (ژن په سهند کردن.)

❖ يه خه چاکي په شيمانی تیری.

❖ يه خه ی خوهی نه دړی.

❖ يه ز دووره گه ز نه زیکه.

❖ يه کهپالو به هيچ لایکا ناکه فی.



نا

ك: به‌لى، ندرى. [به‌لى]

ف: آ، ها، بلى، آرى.

ع: نَعَمْ، بلى، جَنِبِ، أَجَلْ، اَيَّ.

نا؟

ك: چه؟ چه نه‌يى؟ [چى؟]

ف: چه؟، چه ميگى؟، چه مى‌گويى؟

ع: ما؟، ايش؟، ما تَقُول؟، ايش تَقُول؟

نا

ك: ناغه. (نا نه‌حمد، ناغه نه‌حمد) [ناغا، به‌ريز]

ف: آقا. (آقا احمد)

ع: سَيِّد. (السَّيِّدُ أَحْمَدُ)

نا؟

ك: راسى؟ [به‌راست؟]

ف: راستى؟

ع: صدقاً؟، واقعا؟

نا

ك: ناباد. [ناوى پينغه‌مبدرىكى عده‌مه.]

ف: آباد (اسم پيغمبر عجم است)، مه‌آباد، آذر

هوشنگ.

ع: آباد.

نا

ك: ناودان، ناروان. [نارا، ناودان]

ف: آباد، آبادان.

ع: مَقْمُور.

نا

ك: خرويشك. خويشكه!، ميمى. [خوشك. خوشكى!، پرور]

ف: خواهر. آباجى.

ع: أُخْت. أُخْتَا!، عَمَّة.

نا

ك: كاكه، برا. داشى! [براى به‌ريز. (سووكه‌لى

«ناغه‌برا» يه.)]

ف: برادر، داداش! (مخفف «آقا برادر» است.)

ع: أَخ، أَخِي، يا أَخِي!

نا

ك: تاف، تافكه، نارشار. [تافكه]

ف: آبشار، آوشار، آبريز.

ع: خَرَّارَة، شَلَّالَة، مَصْبَ.

وينه—ناوشار

نا

نا

ك: ناگر، ناهير. [نار]

ف: آتش، آذر، تش، هير.

ع: نار.

نا





ك: نیت، سا. (نیت من وتم). [جا]

ف: دیگر. (دیگر من گفتم).

ع: فَ. (فَأَنَا قُلْتُ).

### ناهر

ك: دوا. پدی سمر. دواجار. دواپی. دواگین، پهر. [پاش.

دوایین. سهرهجام، کوتایی (پاش هه موان هات. بی کوتاییه.)]

ف: پس، دنبال، پشت سر. ته، پایان، انجام، فرجام، فرناد، سومه، کران، آخر. (پس از همه آمد. پایان ندارد.)

ع: بَعْد، عَقِب، عَقِب، آخِر. نِهَایه، اِنْتِهَاء، غَايَة، خَاتِمَة، عَاقِبَة، عَقِب، عَجَز، نِهَاء (جاء بعد القوم. لا نِهَایه لَهُ).

### ناهر مانگ

ك: بن مانگ. [کوتایی مانگ]

ف: انجام ماه، پایان ماه.

ع: سَلَخ، بَرَاء، دِیدَاء. اِرْمِیم.

### ناهر هاتن

ك: دواپی هاتن، تهواییون. [کوتایی هاتن]

ف: سپری شدن، به پایان رسیدن، پایان آمدن.

ع: اِخْتِتام، اِنْتِهَاء، تَم، تَم، تَم، تَمَام، تَمَام، تَمَام، تَمَامَة، تَمَامَة، (تَم، يَتَم)، كَمَال، كُمُول، اِكْتِمَال، تَكَامُل، تَكْمُل، (كَمَل، كَمَل، يَكْمُل، كَمَل، يَكْمُل)

### ناهرهت

ك: مردن، دواپی مردن، دواپی مهرگ، دواجار. [به سلان، پاشه پوت]

ف: واپسین، جاوید، جهان پسین، جهان جان، جهان جاوید، روز بازخواست.

ع: آخِرَة، عَاقِبَة، قِیَامَة، مَحْشَر، الدَّارُ الْآخِرَة، أُخْرَى، عَقِبَى، اِحْلَة.

### ناهره مین

ك: دواگین، دواجارگ، قهر، دواپین، دواپی، پهرگین.

### [ناخرین]

ف: پسین، واپسین.

ع: آخِر، آخِر، عَقِبَى.

### ناخه

ك: قهیران، ناخه، ناگه. [جهنگه، جهرگه]

ف: آستان، آهگاه.

ع: قِرَان، بُحْرَان، عُقْبَة.

### ناخله

ك: خهرمانه. [ته مومئی باز نه پی مانگ و خور.

(خهرمانه پی مانگ، خهرمانه پی خور.)]

ف: خرمین، خرگر، سابود، شاپود، شاپود،

شاپورد، شادورد، شاهورد، شاپورد. (خرمین

ماه، خرمین آفتاب)

ع: هَالَة، دَارَة، طَفَاوَة، اِيَاءَة، نَدَائَة، سَاهُور.

### وینه

### ناخله

ك: لاده. (دیوار ته پالاه). [ته پالاه له سهریه لند انراو.]

ف: خرگر، تواره، لاد.

ع: حُوطَة، اِطَار، دَارَة.

### ناخله دان

ك: گرده ریون. [خریوونه، کوژیوونه (بو نمونه: پدیکه

به ستنی مار یا کوژیوونه وی خه لک.)]

ف: گرد شدن، گرد آمدن. (حلقه زدن مار مثلاً،

یا گرد آمدن مردم.)

ع: تَحْلُق، اِسْتِدَارَة، اِسْتِكْفَاف.

### ناخنین

ك: ته پان. [تیبه ستارتن، به زور تیرا کردن]

ف: آگندن، آغندن، تپاندن، آنباشتن، آگنیش،

آگنیدن، آنباشتن، آنگندن.

ع: حَشَو، شَحَن، اِشْحَان، فَعَم، اِفْعَام، تَفْعِیم، مَلَأ.

تَمَلُّةٌ، تَلْمِید.

ناخ و تف

ک: تفه و کردن. [تف کردنده، ناری دهم فریدان.]

ف: آخ و تُف، تُف کردن.

ع: مَجّ، اِمْتِجَاج، بَرْق، بَسَق، بَصَق.

ناخوَر

ک: ده مگه، نافی. [تالفدانی ناژان.]

ف: آخوَر، آخُر، آگنده.

ع: آری، مَذوَد، مِعْلَف، اِسْطَبَل، آخوَر.

وینده &lt;۱&gt;

ناخوون

ک: مه لا، ماموسا. [زانای نایینی عده مان.]

ف: آخوند، مُلّا، اُسْتا، اُسْتاد.

ع: مُوَلّا، مُلّا، اُسْتاد، مُعَلِّم.

ناهه

ک: ناغه، گهوره. [ناغا، بهریر.]

ف: آقا، بزرگ.

ع: سَبَد، وِکّی.

ناخیز

ک: هه لسان، راسه و برون. [ههستان، راستبوره.]

ف: خیز، پاشدن، بُلَنَد شدن، بَرخاست،

بَرخاستن.

ع: قِیام، نُهوض، شُشَن، اِنْتِعَاش، اِنْتِهَاض، نَهَضَة،

اِنْتِعَاض، اِنْتِعَاص.

ناهیه

ک: میخ ناخوَر. [سنگی ناسنی نه لقه دار که نه سپی لای

ناخوَر دای ده به ستنه ده.]

ف: آخیه، میخ آخوَر.

ع: آخِیَة، آخِیَة.

وینده &lt;ناخوَر&gt; &lt;۲&gt;

ناد

ک: نهو. [وی (وشه یه کی گوزانیه).]

ف: او. (گورانی است).

ع: هُو، ذَا. (هی، ذی)

نادهم

ک: باره نادهم. [باه نادهم: یه که مین بایی مروث.]

ف: آدم، گِیومَرَت. (گِیو، یعنی: گویا. مَرَت،

یعنی: زنده. به معنی: زنده ی گویا است.)<sup>۱</sup>

ع: آدم، اَبُوالبِشَر.

ناده میزاد

ک: عینسان، دروپا. [مروث.]

ف: آدمیزاد، انسان، دوپا.

ع: بَنی آدم، انسان، بَشَر.

ناراسته

ک: به دق، رازیگه ره. [رازاره]

ف: آراسته، زیبا، زیوا، ایوَر، ایوان، ایواژه، بَره،

پدرام، پیراسته، آماده، آموده.

ع: مُزَیْن، مُحَلّی، مُنَجَّد، مُهَيّا، مُحَسَّن.

نارام

ک: یه واش، نهرم. سدن گین، گران، نیان، سه رخو. [هیمن،

له سه رخو]

ف: آرام، نَرَم، یواش، گران، سنگین، سَرخود،

آهسته.

ع: رَهو، مَاهِل، مُمَهَّل، هَیْن، هَیْن، لَیْن، سَاکِن،

هَادِی، حَلِیم، وَقوَر، رَزِین، مُتَائِی، فَاتِر.

نارام

ک: ورینگ، تاوشت، توانا، وه قه، ستار، ناسایش. [توثره،

هدا]

ف: تاب، تابش، تَوَان، شَکِیب.

ع: طاقَة، صَبَر، حَمَل.

نارام!

۱- [رشه ی «گیومرت» ی فارسی. رانه: زیندوی

قه کمر. گیو: قسه کمر - مَرَت: زیندو]

ك: نه‌رم، هامار. [دهشت (زوی راست و ته‌خت).]

ف: نَرم، هموار. (زمین هموار)

ع: سه‌ل، مُسَطَّح.

#### نارایشته

ك: به‌زه‌ك، دهق، لاولوسه. [رازانسه]

ف: آرایش، زیب، زیور، پیرایه، ژَنَد، سرک،

پَرمون، پایون، فَرخار، آژین، آژین، آیین.

ع: زینَته، رُونَه، زَعَنَفَه، نَجَد.

#### نارایشته‌کردن

ك: به‌زه‌ك‌کردن، ده‌قدان، رازانسه. [رازانده‌ره]

ف: آرایش کردن، زیور کردن، پیرایه بستن،

بَزَك کردن، زیبا کردن، قَشَنگ کردن، آراستن،

آرستن.

ع: تَزَین، تَحْسِین، تَجْمِیل، تَنْجِید، تَرْقِیش،

تَشْوِیف.

#### نارایشته‌کردن

ك: به‌زه‌ك‌کردن، خوله‌ده‌قدان. [خوِرازانده‌ره]

ف: آرایش کردن، بَزَك کردن، خود را آراستن.

ع: تَرْقِش، اِرْتِقَاش، تَزَین، تَشْوِیف، تَبَرُج، تَزَلُّق،

تَجْمُل.

#### نارایشته‌کر

ك: ده‌قدر، به‌زه‌ک‌کر. [رازانهر]

ف: آرایشگر، پیرایه‌بند، سَر‌آرا، سَر‌آر، آرا،

آراینده، آرایش‌کننده.

ع: مَاشِطَه، مَشَاطَه، مُزَین.

#### نارود

[ك: نار (ناردی گه‌م و شتی تر.)]

ف: آرد، آرد، (آرد گندم و غیر آن)

ع: ذَقِیق، سَوِیق، طِخَن، طَحِن.

#### ناردن

ك: هارردن. [هیتان (وشه‌یه‌کی هه‌رامیه).]

ك: یه‌واش!، نه‌رم! [له‌سه‌رخ‌به! (به‌رکاری کاریکی

نادیاره، واته: هیتواش به!، له‌سه‌رخ‌به!)]

ف: آرام!، آهسته!، یواش! (مفعول فعل محذوف

است، یعنی: آرام باش! آرام پرو!...)

ع: رَهَوَا، مَهَلَا، هَیْنَا، عَلَی رَهَوَك!، عَلَی مَهَلَك!،

عَلَی هَوَنَك!، عَلَی هَیْنَك!، عَلَی رَسَنَك!

#### نارامپوون

ك: وه‌قره‌گرتن، ستاره‌گرتن، ورینگ‌گرتن، داکاسیان،

دامرکیان. [نۆقره‌گرتن، هه‌دادان]

ف: آرامش، رامش، رامشت، شکیب، شکیفت،

شکیفت، شکیبایی، خُست.

ع: هَوَن، سُوْن، صَبَر، قَرار، رَاخَه، قُتُور، دَعَه،

ثُدَعَه، مَهْدَنَه.

#### نارامگا

ك: ستارگا، وه‌قره‌گا. [شرۆنی نارام‌گرتن.]

ف: آرامگاه، آرامگه، آرامشگاه.

ع: مَسْکَن، مَقَر، مَأْمَن، مَأْوَى.

#### نارام‌گرتن

ك: ستاره‌گرتن، ورینگ‌گرتن، وه‌قره‌گرتن، سره‌وین، سره‌فتن،

هیدی‌پوونه‌ره. [نۆقره‌گرتن، سره‌وتن]

ف: آرمیدن، آرامیدن، آسودن، آساییدن،

شکیفتن، شکیبیدن، خُستیدن.

ع: هَوَن، سُوْن، قَرار، صَبَر، اِسْتِرَاحَه، هُدُوء،

تَأَنِّي، قُتُور.

#### نارامی

ك: نه‌رمی، وه‌قره، ورینگ. [نۆقره، هه‌دا، هیننی]

ف: آرامش، رامش، رامشت، نَرمی، آهستگی.

ع: هَوَن، هِیْنَه، سُوْن، سَکِیْنَه، مَهَل، مَهْنَه، تَمَهَل،

دَعَه، ثُدَعَه، هُدَنَه، مَهْدَنَه، رَفَق، تَوْدَه، حِلْم، وَقار،

رِسَل.

#### ناران

ف: آوردن. (اورامی است.)

ع: اجائة.

**نارد نه ته قياگ**

[ك: ناردی نه بیژراوه.]

ف: خُشكار، خُشكه. (آرد غربال نشده)

ع: دَقِيق.

**ناردوړون**

[ك: میوانی: چیتیتكه.]

ف: اوماج، آرد و روغن.

ع: بَسِيسَة، عَصِیدَة، لَفِیتَة، خُرْسَة.

**نارده شان**

[ك: نارده پړاندن. هره ها: نه و ناردی که بهر داش

ده بیژنیټ.]

ف: آرد آفشانى، آرد پړانى.

ع: نَفِي. نَفِي.

**نارده ل**

ك: یاساول. [پیشکگر، کیشکچی]

ف: آردل، تَرَفُوژن، یَساول.

ع: جلواز.

**نارده مشار**

ك: خاكه مشار. [به مشار]

ف: سَبوسه، آرد آزه.

ع: نُشارَة، نُجارَة، بُرایَة، خُرَاشَة.

**ناروفقه**

ك: رمياگ، روخياگ، ويران. [پورخار، پمار]

ف: پيران، ريخته. ويران.

ع: خَراب، خَرَب، مَخْرُوب، مُهَل، مُنهدَم.

**نارو**

ك: نيمړ. [نهمړ (وشه يه كى گوزانيه).]

ف: امروز. (گورانى است.)

ع: اليوم، هذا اليوم.

**ناروگور**

ك: نالشت، ساقى و باتى. [نالوگور]

ف: دكش، دادوستد.

ع: مُبادَلَة، مَعَارَضَة.

**نار و مهره**

ك: نشاسه و موړه. [نیشاسته و نامرازی نیشاسته سارين

به كاغز و پارچه دا.]

ف: آهار و مُهره، نشاسته و مُهره.

ع: تَنَشِیَة.

**ناره زوو**

ك: ناوات، خوه زگه، نه لها، هدهس، هدها، كه لكه له، كام،

نياز. [حز، خو ليا]

ف: آرزو، كام، كامه، هوا، هوس، نر خُش،

نرخویش، بوبه، يوبه، بژهان، پژهان، آز،

آروند.

ع: اَمَل، اَمَل، اِمْلَة، اَمْلَة، مَامل، مامول، مُنى، مُنیَة،

مِنیَة، اُمِنیَة، تَمَنّی، هَوی، بُغیَة، غِبْطَة، شَهْوَة.

شوق. اشتیاق. رَجاء. طمع.

**ناره زووگه یین**

ك: ناوات ديل هاتن. [به دیهاتنى ناوات.]

ف: فیروزی، نمشیدن، کام یابی، کام یافتن.

ع: فَوْز، نِیل.

**ناره زوو همن**

ك: تامازر، تاسه مهن. [تامه زرز، ناواته خواز]

ف: آرزومند، تاسه خوار.

ع: شائق، مُشتاق، صَب، اَمَل، مُتَمَنّی.

**ناره قی**

ك: خو، خوی. چاپاینى. [ناره قه له ش.]

ف: خو، خَوه، خَوی.

ع: عَرَق، نَحْج، نَجْد، وَكْف، هَجَم، بَصِیع، نَبِیع،

نَسِیع، نَضِیع، قَضِیع، عَصِیم، رَحْضاء.

**ناره قی**

ك: مهوړاو. [شه راب]

ف: تاهو، مویزاب، اَرَق.

ع: عَرَق، اَلْكَوْل، نَبِيذ، نَبِيذُ الرِّيب، ماءُ الرِّيب.

**ناره قچن**

ك: ناره قچن، ژیركلار. [تدقله، كلار]

ف: خَوچین، اَرَقچین.

ع: عَرَقِيَّة، طاقِيَّة، سِنْدَارَة، سِنْدَاوَة.

وینه

**ناره قچنیک**

ك: ته یزبوگ، له كارد ره هاتگ. [پام كراو (ته سپی

راهیتراو).]

ف: سواری شده، از كار درآمده، عرق كرده.

(اسب از كار درآمده)

ع: مَرَوْض، رَجِيل، صُلُود.

**ناره قكیر**

ك: نهرمه زین، ژیرزین. [پارچه لبادی تنگی ژیر زین.]

ف: نم‌زین، عرق گیر.

ع: عَرَاقَة، مِرْشَحَة، لَبْدَة، حَلَس.

**ناره قه**

ك: دیمك. [دارای نار دیوار.]

ف: مَهار، اَرَقَه. (تیر توی دیوار)

ع: عَرَقَة، مِبْعَدَة.

**نارزا**

[ك: نه ترس (بهرام بهری حیز).]

ف: مرد، رشگن. (ضد «حیز»)

ع: رَجُل، غَیور.

**نارزا**

ك: زرنگ، فرز. [زیره، چالاک]

ف: چابك، زرنگ، چسپان، زیرك.

ع: جَلَد، سَرِيع، ذَكِي.

**نارزا**

ك: جوانه‌رد. [جوامیر]

ف: جَوَان مَرْد، راد مَرْد، راد، بَخشا، بَخشَنده.

رَهَنده، با دَهش.

ع: سَخِي، باذِل، جَوَاد، مُعْطِي.

**نارزا**

ك: زو، گورج، زو كه. [به پدله خیرا كه!]

ف: زود، زو، شتاب. زود باش!

ع: سَرِيعاً، سَرَعَان، سَرِعَان، سَرَعَان. اِسْرَع!

**نارزاد**

ك: بهره‌لا، راهی. [سهره‌ست]

ف: آزاد، رها، راهی، بهل.

ع: حُر، عَتِيق، (ضد رقیق). مُطْلَق. مُسَبَّل. طَالِق.

**نارزاد**

ك: واره‌سه، رستگار، راهی. [پزگار، سهره‌ست]

ف: رسته، وارسته، آزاد، آزاده، رستگار، راهی.

ع: زَاهِد، تَارِك، مُجَرَّد. حُر، عَتِيق.

**نارزاد کردن**

ك: بهره‌لا کردن. [پزگار کردن]

ف: آزاد کردن، رها کردن، بهل کردن.

ع: تَحْرِیر، اِعْتِاق. اِطْلَاق، تَطْلِيق، تَسْرِيع.

**نارزادی**

ك: بهره‌لابرون. [پزگار برون، سهره‌ستی]

ف: آزادای، ویل شدن.

ع: حَرَار، عَتِق، عَتَق، عَتَاق، طَلَاق، سَرَاح. حُرِّيَّة.

**نارزار**

ك: دهد، ناخویشی، نه‌خویشی. [نه‌خویشی]

ف: بیماری، درد، ناخویشی، آزار، آذیر، رنج.

اَكْغَت، اَكْغَت.

ع: مَرَض، داء، عِلَّة، آفة. مِحَنَة.

**نارزار**

ك: جه‌زروه. [نیش و ژان]

ف: آزار، چَرَس.

ع: اَذِيَّة، عَذَاب

**نارزار جه رگ**

[ك: نیشی جگر]

ف: آزار جگر.

ع: كَبَاد.

نازار سی

ك: سی، دهرده باریكه. [نه خوشی سیل]

ف: آزار شش، آزار سیل

ع: سِلْ، سَلال. دِقْ، سُحاف، هَلَس، هُلاس. ذَاتُ الرِّیة.

نازاله

ك: سوخت. [سورته منی (وهك: ته پاله و پشقل)]

ف: سوخت. (تپاله و پشکل)

ع: ذُكوة، حُرَاقَة.

نازمایش

ك: بهارورد، نازمایشت [تاقی كرده وه]

ف: زون، آزمایش، ژمایش،

ع: اِمْتَحان، اِخْتِبار، تَجْرِیة.

نازمووده

ك: بهارورد کریاگه [تاقی کراره]

ف: آزموده، ژموده.

ع: مُنْتَحَن، مُخْتَبَر، مُجَرَّب مُدَرَّب، داهیه.

نازوه

ك: تفاق [نازورقه]

ف: اَمَرع، آزوقه.

ع: مَان، مُؤنة، ذَخیره، مِیرة.

نازورده

ك: ره نیگ، دل رنج. [ره نجار]

ف: آزرده، تافته، افگار، دل رنج، كوفته شده،

دل شكسته.

ع: مُكَدَّر، مُكُول، مُكَسِر القَلْب.

نازیز

ك: دلدار، دوس، خواهه ویس. [خوشه وسیت]

ف: دوست، دلدار، دلبر.

ع: مَحْبُوب، مَعشُوق، (مَحْبُوبَة، مَعشُوقَة)، عَزِین

نازال

ك: سهرزه، گیا، [پلرپروش و نالف.]

ف: خاشه، خلاشه، سوخت، گیاه، سبزه. (علف

و گیاه)

ع: كَنَّا، عُلُوقَة، عَنَف.

«نازان»

ك: پلیس. [پولیس]

ف: پُلِیس، پولیس، آژان.

ع: بُولِیس، شُرطِی، جِلَوان، زَبانِیة، زَبَنِیة، قَلَاع.

نازاوله

ك: بشپوره، نازاره. [بشپوری]

ف: نگران، آشوب.

ع: اِخْتِلال، اِنْقِلاب.

نازاوه ← نزاوله

نازنین

ك: زرب کردن. [زیر کردن]

ف: آژییدن، آجیدن، آژندن، ژدن، آژدن، زبر

کردن، آژدن.

ع: تَضْرِیس، تَخْشِین.

نازنین

ك: چه قانن، (سوزن ناژن) [تیوه کردن]

ف: آژییدن، آژندن، آژدن، خلانیدن، آجیدن،

آژدن، آژییدن.

ع: غَرَز، تَغْرِیر، اِغْراز.

نازین

ك: زبری. زرب. [زبر. زبری (وهك: زبری بریدند و بهرداش.)]

ف: آژین، آجین، زبر. زبری. (مانند زبری

سوهان یا سنگ آسیا.)

ع: تَضْرِیس. خُشونة. مُتَضَرِّس. خَشِن.

## ناژينه

[ك: نامرازی زیرکردنی به‌رداش. (چه‌كوشیكي ددانه داره

كه به‌رداشی پی بیاز ده‌كهن.)]

ف: آژینه، كبیټك، آسیا ژنه، آسیا ژنه، آساژن،

چكچوچ، چلوچ. (چكشی است دندانه‌دار كه

سنگ آسیا را با آن آژین كنند.)

ع: مضراس، مخشن، مكوَس، ملطاس، نقار.

وینه

ناس

[ك: ناری یاریه‌كي به‌ناوبانگه.)]

ف: آس. (اسم بازی‌ای است معروف.)

ع: لَعْبُ الْأَس، لَعْبُ الثَّمَاثِيل.

ناس

ك: قائم. [گیانداريكه له تیری سموره.]

ف: قاقم، آس.

ع: قاقم.

ناسا

ك: وهك. (خوی ناسایی) [وه‌كود]

ف: آسا، وار، مائند. (پلنگ آسا، پلنگ وار، پلنگ

مائند)

ع: ك، مثل.

ناسار

ك: به‌ره‌ت، بنچینه، به‌را. [بناغه]

ف: آسار، آسال، بَنیاد، بَنلاد، واده، بَنداد، بَندد،

خُسَته، شالوده، شالوده، بَنوره، بَیوره، پی، لاد،

پاخیره، شستگانی.

ع: آساس، رهص، رُیض.

ناسان

[ك: سانا]

ف: آسان، زب، خوار، كُواسمه، كواشمه،

كواسیمه، كواشیمه.

ع: سَهَل، یَسَر، یَسیر، مَیسور، هَین، رَقَق. سَلیس.

خَفیف.

ناسان بژیو

[ك: كه‌مخرج]

ف: آسان بزی.

ع: سَهْلُ الْمَعِيشَة.

ناسانه

ك: ته‌كیه، ژیر به‌ران. [ژیرده‌ر (ته‌خته‌ی لای خواره‌وی

چوارچیره‌ی ده‌رگا.)]

ف: آستانه، آستان، فرود، فرودین، كُوار، كُرار،

أَخْجَسَته. (چوب زیرین چارچوبه‌ی در)

ع: عَثْبَة، اسْكُفَة، أُسْكُوفَة، قَاعِدَة، مَسَاحَة.

وینه <۲>

ناسانه

ك: كه‌وشك‌دن، پاگه. [شوینی كه‌وش‌داكه‌ندن لای ده‌رگادا.]

ف: آستانه، آستان، ورسپیج، پایگاه، كفش‌كن،

میان‌در.

ع: سُدَة، عَقَبَة.

وینه - ناسانه <۲>

ناسانی

[ك: سانایی (به‌رامبه‌ری سه‌ختی و دژواری.)]

ف: آسانی، كَسسه، كَششه. (ضد سه‌ختی و

دشواری)

ع: سُهولة، یُسَر، یَسار، یَسارة، هَوْن. سِلَاسَة.

ناساو - ناسیاو

ناسايش

ك: وه‌قره، ورینگ. نارام، ستار. فدرعانی. هه‌سیانی،

هه‌سیانه‌ره، ناسوده‌گه‌ری، وچان، شینه‌یی. [ناسوده‌یی،

بی‌خه‌می]

ف: آسایش، آسودگی، آسودن، آرامش، رامش،

رامشت، رامشك، آرمیدن، آژ، آسانی،

تن آسانی.

ع: رَاحَة، قَرَار، سَكُون، رَفَاه. نِعْمَة. اَمَان، اَمْنِيَّة. طَمَآنِيَّة، اِطْمِنَان، رَفَاهِيَّة، رَفَاهَة، رُفُوه.

ناستن

ك: هِشْتَن، تَلِن. [لِنگه ران (وشه يه كي گوزانيه).]  
ف: گذاشتن، هَلِيدَن. (گوراني است).

ع: اِمهال، اِهْمَال.

ناسك

ك: ناهو، جه يران. [مامز]

ف: آهو، جِيران.

ع: ظَلَبِي، غَزَال، شَادِن، جِيران، رِيم.

وینده - ناهو

ناسمان

ك: گه ردوبن، چهرخ، چه پگهرد. ههوا، ههوا. [فلهك،  
عاسمان]

ف: آسمان، سَمَان، سپهر، چرخ، گردون، مینو،  
كَرْزَمَان، گَرْزَمَان، آشكو، آشكوب. پَنَاد، نَوْدَه.

ع: سَمَاء، فَلك، زَرْقَاء، جَلَد.

ناسمانه

ك: پوتشه، لاسه رگه [لاژورو]

ف: آسمانه، سَمَانه، شَتَفَت، آشكو، آشكوب،  
أَشْكُو، آشكوب، پُوشه، وَرْسِيچ، رُمو، نَزَه، سَخ.

ع: سَقْف، عِمَاد.

ناسمانه ي دهم

ك: لاسه رگ دهم. [مهلاشوري زار]

ف: كام، نگ، آهيانه، آسمانه ي ذهن.

ع: حَنَك، نَطْع، وكف، غار، الْغَارُ الْأَعْلَى، سَقْفُ الْقَم.

ناسن

[ك: نِيسَن: كانزايه كي به نوابانگه.]

ف: آهن، سَنِي، آيِن.

ع: حَدِيد، اَنِيث.

ناسنگه

[ك: نِيسَنگه: وهستاي نامرازي ناسن.]

ف: آهنگر، نُهامي، نُهامين.

ع: حَدَاد، قَيْن، هَالِكِي.

ناسو

ك: تاپر، تارمايي. [رهشايي]

ف: رُهو، سِياهي.

ع: شَنج، هَيْكَل.

ناسو

ك: سَوما، رُوشنابي. [رووناكي]

ف: سُو، رُوشنابي.

ع: أَثَر، ثُور، ضِيَاء، ضَوْء.

ناسوگا

ك: ديارگا. [نِشانگه: شويي دياردان.]

ف: سوگاه، پيداگاه. سر گردنه، جلو روشنابي.

ع: مَرْنِي، مَشْهَد.

ناسووده

ك: قوتار. [بيخه م]

ف: آسوده، تن آسا، تن آسان، نَرغال.

ع: فارغ، آمين، مُرتاح، مُسْتَرِيح.

ناسووده كه ري

ك: ناسايشت، وهقره، نارام، ورينگ، وچان. ستار،

فهرعاني. [ناسووده يي، بيخه مي، نيسراحت]

ف: آسايش، آسودگي، آرامش، رامش، رامشت،

رامشك.

ع: فَرَاغَة، راحَة، اِسْتِرَاحَة، رَفَاه.

ناسه پ

ك: زه غه ره. [ناسته پ، بهر (ناسه پي جلويه رگ يا شتي تر).]

ف: آستر. (آستر لباس يا چيزي ديگر)

ع: بَطَانَة، مِثْفَد.

ناسه پ لیتف



ك: چه كه. [بهری لینه]

ف: آستر نهالی.

ع: خَلَّة، بِطَانَةُ اللِّحَاف.

ناسه‌ری

[ك: نمر پارچه‌یی كه بۆ ناسه‌ری به‌كار ده‌یئێتێ.]

ف: آستیری. (پارچه‌ی آستر لباس)

ع: بِطَانِيَّة.

ناسیلو

ك: ناش، ناساو. [ناشی نار.]

ف: آسیاب، آسیاو، آسیا، آر، آس، آساب.

ع: طاحوئة، مَالَّة، رَحَى جَرَجَارَة.

ناسیلوان

ك: ناشوران. [ناشان]

ف: آسیابان، آسیاوان، آسبان.

ع: طَحَّان.

ناسیلوانوسا

[ك: ناشروستا: ووستای ناش دروستكه‌ر.]

ف: آسیا أستاذ، أستاذ آسیا.

ع: طَحَّان، مَرَحِي، صَانِعُ الطَّاحُوَّة.

ناسیلو نه‌سپی

[ك: ناشی ناژەل: ناشێك كه به ناژەل ده‌گه‌ڕێت.]

ف: آسپاس. خَرَّ آس.

ع: رَحَى الْحَيَّوان.

ناسیلوبازی

ك: ناسیار منالگه‌ل، ناسالته. [یاریده‌کی مندالته.]

ف: هَمای، هَوَلَك، هَلِیوی، گِردون بازی

(آسیابچه‌ی بچه‌گان) [آسیاب‌بازی بچه‌گان]

ع: لَعْبُ الطَّاحُوَّة، لَعْبُ الرُّحَى، رَحَى الصَّبَّیان.

ناسیو

ك: تەمەره، تەمەره، قوژت، وهی. [كارسات، كوژت]

ف: آسیب. دَرَد، آك

ع: صَدَمَة، لَطْمَة، مُصِيبَة، بَلِيَّة، وَيْل، آفَة، عَاهَة.

ناش

ك: چێشت. [خواره‌مه‌نی لێنراو.]

ف: آش، شوربا، پُخَتَنی.

ع: طَبِیخ.

ناش

ك: ناسیار، ناساو. [نامرازی - یا شڕینی - هارینی

دانه‌ریله.]

ف: آسیاب، آسیاو، آسیا، آر.

ع: طاحوئة، رَحَى، مَالَّة.

ناش

ك: شو، ناهاار. [ده‌قێ پارچه.]

ف: آش، آهار، آهار، شوی، پَت، نشاسته.

ع: لُعاب، نَشَا.

ناشاخه

ك: خراو، داشاخه. [خراپ، رزبو (بۆ میوه به‌كار ده‌برێت).]

ف: زَبُون، دَز. (در فواكه مستعمل است.)

ع: اُلْفُوْضَة، خُصَالَة، رَدِيء.

ناشی ناشوورا

[ك: چێشتی روژی عاشوررا.]

ف: آش عاشورا، هفت‌دانه، آش مُقَبِل.

ع: طَبِیخُ العَاشُوراء.

ناشپه‌ز

ك: ناشجی. [چێشت‌لێنەر.]

ف: آشپز، خُوالی، خُوالگَر، خالیگَر.

ع: طَبَّاح، شَوَاء، طاهي.

ناشپه‌زیاشی

ك: ناشجی‌یاشی. [سه‌رده‌ست‌ی چێشت‌لێنەران.]

ف: آشپز‌یاشی، میر‌آش.

ع: رَئِیسُ الطَّبَّخ، أَمیرُ الطَّبَّخ.

ناشتی

ك: سازشت، سازیان. [رێکی، سازان]

**ناشکرا**

ک: روشن، فاش، پیدایا، دیار. [نه بهر چار، بیهوده، رورن]

ف: آشکار، روشن، پیدایا، هویدا، پدیدار، پدید، نمودار، پروهان، آفتابی، فاش.

ع: ظاهر، باهر، واضح، لایح، صریح، بواح، جلی، منجلی، بادی، علن، علانیة، عیان، بدیهی، ضروری، بین، بائن، معلوم، فاشی، مکشوف، ناصع. یقین.

**ناش هاس**

ک: ... درخوا. [دزخرا]

ف: آش ماست، سپیدبا، ماستبا، دوغبا.

ع: رائیة.

**ناش منالکله**

ک: گون سه گاری. [گون سه گلار که بو درمان دهشیت.]

ف: آش بچه ها، آش بچگان، گند بیدستر، گند ویدستر، خایه ی سگ آبی.

ع: جند، جند بیدستر.

**ناشنا**

ک: روشنا، دوس، نه شناس. [هاربی، ناسراو]

ف: آشنا، روشناس، دوست.

ع: خدن، خل، حب، معروف.

**ناشو**

ک: چلک، کیم. [زروخی برین.]

ف: چرک، ریم، ستیم، استیم، اشتیم، خم، چخ، پز، فز، هیز.

ع: قبح، صدید، وغي، وکس، غشیة، مده.

**ناشقی**

ک: ناشیو، بشیره. [نازاره]

ف: آشوب، آشو، غوغا، هنگامه، سروتک، سرموتک، شورش.

ف: آشتی آزر، سازش، دوستی.

ع: صلح، هدنة، هدانة، هدون، سلم، مصالحة، انتقام.

**ناشچی**

ک: ناشپهز. [چشت لینه ر]

ف: آشپز، خوالی، خوالگر، خالیگر.

ع: طبّاخ، طاهي، شواء.

**ناشچی باشی**

ک: ناشپه زبانی. [سهردهسته ی چشت لینه ران.]

ف: آشپزباشی، میرآش.

ع: رئیس الطبخ، امیر الطبخ.

**ناشدار**

ک: شوزدار، ناهارد ریگه. [ده دراو]

ف: آشدار، اهادار، شوی دار.

ع: بت، ملعوب، لعابی، منشی.

**ناشرمه**

[ک: پاشبه ست، ناسرمه]

ف: آشرمه.

ع: ثغر، ثغر، حَقَب.

وینه <۲>

**ناشفته**

ک: پهریشان. [شپرزه، شله زار]

ف: آشفته، پریشان، آفسرده، آفته، کالفته، کالفه، آشوفته.

ع: مُشَوّش، مُخْتَل، ملول. عاشق.

ناشقی ← عاشق [پسته کانی گزدراره.] [عرب «عاشق» است.]

ناشقی ← عاشقی [پسته کانی گزدراره.] [عرب «عاشقی» است.]

ناشک

ک: توانایی. [هیز، وزه]

ف: توانایی.

ع: قُدرة.

ع: انْقِلَاب، ضَوْضَاء، فِتْنَة، مَفْسَدَة. اِجْماع.

**ناشوپاشو**

ك: هـ لَيْت رِبْ لَيْت. [تِيكِه لَيْتِكِه لَ] (خهري

تِيكِه لَيْتِكِه لَ.)

ف: آشفته، پريشان. (خواب آشفته)

ع: أَضْعَافُ أَحْلَام.

**ناشه ته نوري**

[ك: ناشه به تندروره: ياره كي مندا لاند.]

ف: خربازان، خربنده، گزیده، گزید، مَزاد،

مَزیده، مَزیده.

ع: تَدْبِيح، مَزَاد.

وینه

**ناشپو**

ك: ناش، بشپوره. [ناژاره]

ف: آشوب، آشو، شورش، غوغا، هنگامه،

سَرَوَتَك، سَرَمَوَتَك.

ع: فِتْنَة، فَسَاد، مَفْسَدَة، اِنْقِلَاب، ضَوْضَاء.

**ناغري**

[ك: پارچه يه كي به ناربانگه.]

ف: آغري. (پارچه اي است معروف.)

ع: أَغْرِي.

**ناغره**

ك: دهمه. (ناغره ي جگهره) [دهمنه]

ف: مُشْتَوَك.

ع: مِمَصَّة.

**ناغري فنهنگ**

ك: پنهك، تيتيرين. [قاميش يا داريكی كلوزه كه به

فوپيا كردن تيري پدهاويژن.]

ف: پُفَك، تُفَك، فُتَك، تَزَنَك.

ع: مِثْفَخَة، مِدْفَعَة.

وینه - پنهك

**ناغه**

ك: ناخه. گهره، سهركار. [ناغا، بهريژ]

ف: آقا، آغا، شَت، شَت، شيت، شيد، سَرَوَر، سَر،

خواجه، بزرگ.

ع: مَوْلِي، سَيِّد، سَيِّد، رَب، مَخْدوم.

**ناغه بانوو**

[ك: پارچه يه كه. (چيتي ناسك، به ناربانگه.)]

ف: آغه بانو. (چيت نازك، معروف است.)

ع: شَف، شَف، شَف، شَفيف.

**ناغه جهواش**

ك: پيتوكه. [گياهه كي بوغوشه و ده خوريت. ناره كه ي له

«ناقه به باش» ي توركيه ره وهر گياهه چونكه گوله كه ي

سپيه.]

ف: آغه جواش. (علفي است معروف، خوراكي و

معطر، مأخوذ از «آقه به باش» تركي است

چونكه گل آن سفيد است.)

ع: ...

وینه

**نافتاو**

ك: خوره تار، روجيار، خوره. [هه تار]

ف: آفتاب، خورشيد، خور، مهر.

ع: شَمْس، ذُكَاء، يُوَح، يَبْيَضاء.

**نافتاو كه مردان**

ك: چادر، خيتوت. [په شمالي بچورك.]

ف: آفتاب گردان، چادر. (چادر كوچك)

ع: خَيْمَة، خَيْمَة.

وینه

**نافتاوشان**

[ك: جوزه پارچه يه كه.]

ف: آفتاب نشان، آفتاوشان، خورشيد نشان.

(نوعی از چلوار است.)

ع: شَمْسِيَة.

**نافتاوه**

ك: مه‌سینه. [مه‌سینه، مه‌سینه، لورلینه]

ف: آفتابه، آبتابه، آفتاوه، آوتاوه، آبتاوه، آوتاابه، آبریز، آب‌دستدان، آب‌دستان، آب‌دسدان.

ع: ابریق.

وینه

**نافتاوی**

ك: ناشكرا، روشن. [له‌برچار، دیار]

ف: آشکار، روشن، آفتابی.

ع: واضح، لایح، ظاهر، باهر.

**نافر** ← **ناخور**

**نافروت**

ك: ژن، ماینه. [میینه‌ی مرژس]

ف: زن، ماده، مادینه.

ع: مَرَاة، اُنْثی، عَوْرَة.

**نافه‌ت**

ك: درد، نازار، تهره. [به‌لا]

ف: آسیب، آزار، درد.

ع: آفة، عَاة، بلاء، بَلِیة.

**نافه‌ریده**

ك: دورس‌کهرده، دس‌کار. [به‌دی‌هیتار]

ف: آفریده، درست‌شده.

ع: مَخْلُوق، مَصْنُوع، مَفْطُور.

**نافه‌ریده‌کردن**

ك: دورس‌کردن. [به‌دی‌هیتان]

ف: آفریدن، درست کردن.

ع: خَلَقَ، صَنَعَ، صُنِعَ، اِنْشَاء، اِیْجَاد، فَطَرَ.

**نافه‌رین**

ك: ده‌خوش! ده‌سپرز! باره‌لا! [بریت!، به‌به!]

ف: آفرین! آفر! زه! چنانهن! به‌به! آباد!

آنوشه! خوازه! آخ! فریش!

ع: حَبْذَا، مَرْحَبَا، مَرْحَى، طَوْبَى، أَحْسَنْتَ!

حَمْدًا لَكَ، بَارَكَ اللهُ!

**نافه‌رین نافه‌رین!**

[ك: هدر بریت!]

ف: آفرین آفرین! زهازه!

ع: أَحْسَنْتَ أَحْسَنْتَ!

**نافاقیا**

[ك: نه‌کاک، دارجهری (دره‌ختیکی به‌ناریانگه).]

ف: آفاقیا. (درخت معروفی است.)

ع: آفاقیا، آفاقِیة

وینه

**نافشقه**

ك: دوردهری، په‌نجره. [جَوْرَه په‌نجره‌یه‌که. (په‌نجره‌ی

دورده‌ری که‌له‌دار.)]

ف: آقشقه، دودری، پنجره. (دودری کله‌دار را

آقشقه می‌گویند.)

ع: نَافِذَة، بَنَجَرَة.

**نافیق**

[ك: یاقیق (به‌ردیکی به‌نرخه).]

ف: عقیق. (سنگی است معروف.)

ع: عَقِیق.

**ناکار** ← ...

**ناکام** ← **هه‌نجل**

**ناکا**

ك: گه‌را، زانا، بینا. [ناگادار]

ف: آگاه با آگاهی، گواه، بنیا، دانا.

ع: عَلِیم، حَیْیر، شَاهِد، بَصِیر، مُنْتَبِه، مُنْتَبِه، مُطْلِع،

وَاقِف.

**ناکا**

ك: دنگ، باس، هوال. [دهنگوباس، نوچه]

ف: آگاهی، پژواک.

ع: حَبَر.

نک:

ك: ناگه، ناگاه، ناخگه. [قهیران (چهنگی مهترسی

نه خوش.)]

ف: آستان. (هنگام خطر بیمار)

ع: قِران، بُحِران.

نکایی

ك: ... بینایی. سلیقه، سدرشته، زانایی. [ناگاداری،

لِترانی]

ف: آگاهی. بینایی. سلیقه، دانایی، گواهی.

ع: عِلْم، اِطْلَاع، اِطْلَاه، وَقُوف، خِیرَة، بَصِیرَة.

اِنتِبَاه. شَهَادَة.

نک:

ك: ناهیز، ناتر، ناور. [نینگر]

ف: آتش، تَش، آذر، هیر، سام، شام، وَرَزَم،

بَرزین، کاغ، مَخ، وداغ، آذَرنگ، آذر، آیش.

ع: نار، وَقْد، وَقْد، وایصَة وِیصَة.

نک:

[ك: ناور]

ف: آتش.

ع: حَرِیق، نائِرَة، حَرَق.

نک: خوهه — قهقنه

نکردان

[ك: هاریشتنی گولله به هوئی بارووتوره.]

ف: آتش زدن. در کردن.

ع: اِحراق. ضَرْب، اِطْلَاق.

نک: زوان نیؤتوره.

[ك: ناگری زمان سورتیندتره.]

ف: آتش زبان سوزنده تر است.

ع: نَارُ اللِّسَان أَشَدُّ اِحْراقًا.

نک: کرتن — نلگری کرتکه.

نک: که شهوکه ر

ك: تارله مه. [پولگه شین]

ف: آتش روشن کن، تابلمه، آتش گردان، آتش

سرخ کن.

ع: جَوَالَة.

نک: گیره

ك: دس ناگر، چارکه. [دسه چیلدی ناگر]

ف: آتش گیره، پُذ، پُود، پُوده، پُذ، پُود،

فروزینه.

ع: حُرَاقَة، وَقَاد، وَقُود، وَقِید، ضِرَام، ثِقَاب، ثِقُوب،

شِبَاب، شَبُوب، مِسعَار، سَجُور، وَقَس، وَقَص، اُرْثَة،

حَصَب.

نک:

ك: هدرله فدرنگی. [ناگروگ: زیپکهی چدناکهو دهموچار.]

ف: آتَشْک، آبله فرنگی، آتش پارسسی، باد

فرنگ.

ع: جَمَرَة، النار الفارسیَّة.

نک: ها له ده میا.

[ك: توند قسه دهکات.]

ف: آتش در دهان دارد، تند سخن می گوید.

ع: فِي فَمِهِ نَارٌ، طَلِیق.

نک: کیان چوون

ك: نالوزبون، تونزون. [رهشداگیرسان]

ف: آتش به جان شدن، تند شدن.

ع: اِشتعال، اِحْتِدَاد، اِضْطِرَام، اِغْتِیَاض.

نک: کرتکه.

[ك: ناگری گرتوره، تووره بووه.]

ف: آتش گرفته، خشمگین شده.

ع: اِشْتَعَلَ، اِحْتَدَّ، اِضْطَرَم. اِغْتَاظ.

**نلکه**

لک: ناهگه، ناخگه. [قه‌یران (جده‌نگه‌ی مده‌ترسی نه‌خوش).]

ف: آستان. (موقع خطر بیمار)

ع: قِران، بُحران.

**نالک**

لک: نالک، زکوک. کارجو. [نالیک (زیاتر بو «جو»-یه‌ک

به‌کار ده‌هینریت که ده‌ریت به چاره‌ی).]

ف: بَرموز، کاه و جو. جو (بیشتر به جو اطلاق

می‌شود که به مال دهند).

ع: علوْقَه، عَلیق. قَضیم.

**نالووده**

لک: تلیاک، پلکیاک، بواژ. [تیوه‌تلاو]

ف: آلوده، آغشته، جُتره.

ع: مُلْطُخ، مَروح.

**نالوودمکی**

لک: تلیان، پلکیان. [تیوه‌تلان]

ف: آلایش، آلودگی، آغشته شدن.

ع: تَلْطُخ.

**نالوودمکی**

لک: خدوش، کدتره، نالایش. [ناته‌وار، که‌مایه‌سی]

ف: آلایش، آلودگی، رَنگ.

ع: عَیْب، وَصْمَه، نَقِیصَه.

**نالی خه‌یر**

لک: پیاک‌خاس. [پیاجاک]

ف: آرامگان، خوش‌بخت، فیروزمند.

ع: سَعید. (أهلُ الْخَیر)

**نالی شه‌ر**

لک: پیاک‌خراو. [پیاجراپ]

ف: دژهور، بدبخت.

ع: شَقِی. (أهلُ الشُّر)

**نالی که‌یف**

لک: خه‌نه‌ران، خوه‌شپوو. [رووخوش]

ف: خندان، خوش‌رو.

ع: نَشِیْط، بَشْوَش، باغَز. (أهلُ النِّشاط)

**نال**

[لک: سووری کال.]

ف: آل، کُرند، کُرَن، کُرَنده، کُران، کُرَدَن، کُرَنگ،

کُرَنگه، آلا. (سرخ نیم‌رنگ)

ع: أَصْفَر، أَشْقَر.

**نال**

لک: ... شه‌ره. [نالَه، هاله]

ف: آل، نیدلان.

ع: أُمُ الصَّیْبَان. ضاغوطه.

**نالآ** «به‌پایا» [رویه‌کی کرماجیه.]. [کرماجی است.]

**نالایش**

لک: خدوش، که‌تره. [ناته‌واری، که‌مایه‌سی]

ف: آلایش، آلودگی.

ع: عَیْب، وَصْمَه، نَقِیصَه.

**نالایی**

لک: رهنگامه، زه‌ده‌وسور. [ره‌نگارپ‌نگ]

ف: زردوسرخ، رنگارنگ.

ع: أَلْوَان، الْأَصْفَر وَ الْأَحْمَر.

**نالتوون**

لک: ته‌لا، زیر. [کانزایه‌کی به‌نرخه.]

ف: تلا، تله، زَر، طَلا.

ع: ذَهَب، عَسَجَد، عَقِیَان، نَضَر.

**نال خورمای**

[لک: ره‌نگی نالی تیر.]

ف: کُرَن، کُرند، کُران، آل، آل تاریک، کُرند تار.

ع: أَصْنَب، أَشْقَر قَاتِم.

**نالشت**

لک: ناروگوز، داوِسه‌ست. [سه‌ردا و مامه‌ته. (به مانای

«نالشک»] یش به‌کار ده‌هینریت.].

ف: گَهولِی، نَگَش، گُوهریدن، داد و ستد. (به معنی «نالشک» هم مستعمل است.)

ع: مُعَاوَضَة، مُبَادَلَة، مُبَايَعَة.

#### نالشک

ل: وَهَرَق، خَوِرِيز، نَه تَماسه، سِيخوار. [زوقم (شهرونی به ستور).]

ف: لَشَك، لَشَكه، بَرِّز، زِيَز، بَشَم، سَرماريزه. (شبنم منجمد)

ع: قَس، صَقِيع، ضَرِيب، جَلِيد، سَقِيطَة.

#### نالف

ل: زَرَكُو، لَهَر. [ناليك]

ف: بَرَموز، سَبِيزه.

ع: عَلَف، عُلُوفَة، صابِرَة.

#### نالف بَرِين

ل: ... كَرَكَن. [كاتی نالف بَرِين.]

ف: بَرَموز چِيدَن، سَبِيزه چِيدَن. خَو، خَسور. (هنگام علف چیدن)

ع: جَر، جَرَز، حَش.

#### نالفجَار

ل: لَهَر، كَه مَاجار. گِياجار. [لهَرهَرگه]

ف: تَابَسَه، تَاوَسَه، سَبِيزه زار.

ع: رَيف، مَزاد، مَرْتَع، مَرعى.

#### نالفزار - نالفجار

#### نالک

ل: ... مَاهَدَك. [لَو (گرنی ناوگوشت).]

ف: پاغَره، پاگره، باغَره، اَغَره، بَکَسَه. (ماده‌ی زخم = گره گوشت)

ع: نَکَفَة، نَکَاخَة، مَادَة، غُدَة.

#### نالو

ل: خَالَو، نَالَو، لَالَو. [خَال (برای دایک).]

ف: دایِی، خَالو. (برادر مادر)

ع: خَال، أَخ الأم.

#### نالوبلا لَووک

ل: هَالووبلا لَووک، بَلالَووک. [نالوبالووی کینوی، هه لالووک]

ف: آووبالو، آلی بالی، قَراسیا، قاراسیا، آلووی بوعلی.

ع: جَراسیا، جَراسیا، قَراسیا.

#### نالو بوخارا

ل: هه لَووچِه پَره شِه، هه لَووچِه پاره یی. [هه لَووژِه پَره شِه]

ف: آلوبخارا، آلووی سیاه.

ع: اِجاص، اِجاصُ الْأَسْوَد.

#### نالوژ

ل: تَوِرِه، تون، تال، زَوِر، لَیل، دَلِپَر. قینه ون. [توش و توره]

ف: آلیز، آلوس، آلفده، ژیان، نَزَنَد، تَنَد، خَشْمِگین، خَشْم آلود، خَشْمناک، آرغده، آرغند، آرغنده.

ع: شَرَس، شَکَس، غَضبان، غَضوب، مُحْتَد، سَاخَط، مُرْمُتَج، مُتَغَيِّظ، مُتَنَفِّط، کَدِر، حَبْلان، مُنْضَجِر.

#### نالوژی

ل: تَوِرِه یی، توننی، زَوِیری، دَلِپَری، قِن. [قه لَسِیرون]

ف: آلیزی، آلوسی، آلفدگی، تَنَدی، نَزَنَدی، خَشْم، خَشْمناکی، خُدوک، اُشْتَم.

ع: شَرَس، شَراسَة، شَکَس، شَکاسَة، سَخَط، سَخَط، غَیْظ، غَضَب، خَنَق، تَذْمُر، تَغَضُّب، نَفْط، تَنَفُّط، اِحْتِداد، اِحْتِلاط، تَغَيِّظ، اِزْمِجاج، کُدُورَة، اِزْمِزار.

#### نالوش

ل: خارش. هه که، فَنگه خوروز که. [خوروی لهش.]

ف: خارش. کون خارش.

ع: حِکَة، حَصَف.

## ناله

[ک: گولی. (گولی نه سپ.)]

ف: پیسی. (جذام اسپ)

ع: برص.

## ناله

[ک: سووری کاله (پیتی «ه») بو ناماژه کردن لکاره به

«نال» وه: نهو ناله، ناله که.]

ف: گزنده. (های اشاره به «نال» ملحق شده:

«نهو ناله، ناله که»)

ع: الأصفر، الأشقر.

## نالهت

[ک: بیهر]

ف: کولم، پلپل.

ع: بهار، فلفل.

## وینه

## نالهت

[ک: نالهته، سوراخی. (هه رکام لهو ریزه داره چه قیتراوانه ی

که به شیره یه کی تاییدت خه راتی کراون.]

ف: پزده، اسلیمی، صراحی.

ع: درابزون، دربزون.

## وینه

## نالهت

[ک: داری باریکی تاشراو و درز و که له بهر تیغراو که له

درگا و په غه ره و تده خته بهندی سه رمیچدا به کارده بریت.

(تاله تی په غه ره.)]

ف: آلت. (آلت گره سازی پنجره)

ع: درابزون.

## وینه

## نالهت چهارمک

[ک: گیاه که له تالیش ده چیت.]

ف: پلپل بستانی، ارتد، پنج انگشت. (شبیبه

است به ترمس.)

ع: ارتد، حب الفقد. ذو خمسة أوراق.

## نالهته

[ک: نالهت، سوراخی. —نالهت]

ف: پزده، اسلیمی، صراحی. آلت.

ع: درابزون، دربزون.

وینه —نالهته &lt;۲&gt;

## ناها

[ک: هات. هاتن. گه یشت. گه یشت (وشه یه کی گوزانیه.)]

ف: آمد. آمدن. (گورانی است.)

ع: جاء. مجيء، مجیئة، جئین.

## ناهاجه

[ک: قومراخ، تیار، که مه ره سه، ساز. (حازر)]

ف: آماده، آژیر، بسغده، پسغده. ساخته،

پرداخته، تیار، پا در رکاب، بسیج، پسج،

آسغده.

ع: حاضر، مستعد، متأهب، متهیی، متجهز،

## متحفن.

## ناهاجه

[ک: زینگ. (زیندرو (بهرام بهری مردرو، زاروهی به نیایه.)]

ف: آماده، گج، آستر، (ضد کشته، اصلاح بنایان

است.)

ع: حی، جنسین، جفصین.

## ناماده کردن

[ک: تیار کردن، قومراخ کردن. (حازر کردن)]

ف: آماده کردن، آژیردن، بسغدن، آژیریدن،

آماندن، آموندن، ساختن، پسغدن، بسیجیدن،

پسجیدن. پا در رکاب ساختن، تیار کردن.

ع: اعداد، احضار، تحضیر، تهیئة، تهیین.

## ناماده کریاک

[ک: تیار کریاک، قومراخ کریاک (تیار کراو)]

ف: آماده شده، بسیجیده، پسجیده، ساخته،



پرداخته، آماده، آموده، بسغدیده، پسغدیده،  
آزیریده.

ع: مُهَيَّا.

**ناماده‌گر**

ك: قمرآخگر. [تدیاركدر]

ف: آماده کننده، آمای، پسىچنده، پسغدنده

ع: مَعْد، مَهَيِّن.

**نامان!**

ك: هانا، لاله. پدهنا. [ده‌خیل! وشه‌ی له‌بدریارانه‌ره و  
پده‌برده‌نه.]

ف: زنه‌ارا، زینه‌ارا، پناه، آرامش.

ع: اَمَان. ا. نَحِيلَك. ا. اِلْتِجَاء، لَجَا، لُجُوء، لَوَذ، لِيَوَذ،  
لُوَاذ، لِيَاذ.

**نامانج** ← نشانه. نه‌تیجه

**نامانه‌ت**

ك: سپرده، نه‌سپرده. [نه‌مانه‌ت، سپرده]

ف: سپرده، سَفْتَه، سَفَنج.

ع: اَمَانَة، عَارِيَة، وَدِيعَة.

**نامرزیان** ← **نامهرزیان**

**نامشو**

ك: هاتوچو. [سه‌ره‌له‌بدان]

ف: آمد و شد، رفت و آمد.

ع: تَرَدُّد، مُرَاوَدَة.

**ناموخته**

ك: فیر. لینی، گورو. [راها‌تورو‌كه‌وی]

ف: آموخته، آمخته. رام

ع: مُعْتَاد، دَرَب، دَارِب، دَارِي. ضَارِي، ضَرِي.

رَووم، ذلول، مَالُوف.

**ناموژا**

[ك: كورپ‌مام، كچه‌مام]

ف: آخدرزاده، اودرزاده، پسر اودر، عموزاده،

پسرعمو. (دخترعمو...)

ع: وَدَّ الْعَمَّ، اِبْنُ الْعَمِّ (بِنْتُ الْعَمِّ)

**ناموژیاری**

ك: موژیاری، موچیاری، موچ. [ناموژگاری، پهند]

ف: آموزش، آموزگاری.

ع: نَصِيحَة.

**نامه**

ك: دایك. دایكه!، تانه! [دالک. دایه!]

ف: مادر. مادرا!، مادر!

ع: اُم، اُمّاها

**نامه**

[ك: سووکه‌له‌ناوی «نه‌مانوللا» یه.]

ف: مخفف «امان‌الله» است، نام است.

**نامه‌د**

ك: هات، ماراو. [نامهر، به‌خت]

ف: آمد، شگون، پیش‌آمد، ماراب

ع: اِقْبَال، بَخْت، طالع.

**نامه‌رزیان**

ك: به‌خشیان، پاساپورن. [به‌خشان]

ف: آموزش، آموزیدن، بخشایش، بخشیدن،

درسه، درسته، درشته، دامون، درپه، آموزیده

شدن.

ع: عَفُو، غُفْرَان، مَغْفِرَة، غُفُور.

**نامی**

[ك: سووکه‌له‌ناوی «نه‌مانوللا» یه.]

ف: مخفف «امان‌الله» است، نام است.

**نامیان**

ك: نامیژن. فریشله [هه‌وین. شیلارك]

ف: مایه، پنیرمایه. قُرشه، قُرش.

ع: مَجْنَبَة. اِنْفَعَة، كَرشُ الْجَدْي. [مَجْنَبَة]

**نامیژن** ← **نامیان**

**نان**

ك: دم، حان. [ره‌خت، کات]

ف: دَم، هَنگام، گاه، آن.

ع: لَحْظَة، آن، وقت، زَمَان، حین، طُرْفَة العین.

نان

ک: نمک، نه‌دا، نین، ناز، خه‌مزه. [نازونوز]

ف: آن، این، نمک، ناز، آدا.

ع: مَلَاخَة، دِلال، تَغْمُر.

نانونین

ک: نازو‌خه‌مزه، خه‌مزوناز، نمک. [نازونوز]

ف: ناز و غمزه، آن و این، نَمک.

ع: مَلَاخَة، دِلال، تَغْمُر.

فانه(انه)

[ک: پاشگره. (وشه‌ی خسته‌پاله). وه‌ک درانه، مانگانه.]

ف: گانه. (دوانه، مانگانه = دوگانه، ماهانه.

حرف نسبت است).

ع: ی. (ثَنائِي، شهرِيَة)

فانه

ک: نامه، دایک، نامه، دایکه! [دالک. دایه!]

ف: مادر. مادرا!، مادرا!

ع: اُم، اُمّاه!

نانیسک

ک: قنګانیشک. [نه‌نیشک (جومگه‌ی نِتوان قول و باسک).]

ف: آرنج. (مفصل بین دست و بازو)

ع: مِرْفَق. (المفصل بین الساعد و العضد)

نانیشک ← نانیسک

نلو

[ک: نال-]

ف: آب، آو، نا، با، سوپ.

ع: ماء، ماء، آباب.

نلو

[ک: شاره‌ت(ی پیار یا زن).]

ف: آب، مَنی. (آب مرد یا زن)

ع: مَنِي، نُطْفَة، ماء.

نلو

[ک: نال-د. گوشراو (بۆ نمونه: ناری نارنج یا پیاز و...)]

ف: آب. (آب نارنج، یا پیاز مثلاً.)

ع: ماء، غُصَاة.

نلو

[ک: دَرشاور (وه‌ک: ناری هه‌نار یا تری و...)]

ف: شیر، جَبَه. (آب انار یا انگور و امثال آن.)

ع: رُب.

نلو

[ک: ره‌نق، شه‌ق، باقریریق. نابرو]

ف: آب، زیبایی، جوانی، آبرو.

ع: رَوْنَق، طَرَاوَة، طَلَاوَة، لَطَاوَة، عِرْزَة، اِعْتِبَار،

اِحْتِرَام.

نلوا

ک: نیشک. [نیشتر، نابرو]

ف: نهان، پنهان، نشست.

ع: غارِب، اَقْل، غائِب.

نلوا

ک: نوان. [ناره‌دان]

ف: آباد، آبادان، آبدان.

ع: عامِر، مَعْمُور، عَمِير.

نلوات

ک: ناره‌زو، هه‌روس، هه‌را، کام. [دَلخواز]

ف: پُژهان، پُژهان، کام، کامه، بوبه، یوبه،

دَرخَش، دَرخُوش، آرزو، هوس، هوا، خواهش.

ع: اَمَل، مَامَل، مَامُول، بُغِيَة، مَنِي، مُغِيَة، اُمْنِيَة،

تَمَنِي، هَوِي، رَجَاء، مَراد، مُرام، مَقْصُود، مُرام،

شِهْوَة، شَوَق، اِشْتِياق، طَمَع.

نلواته‌خواز

ک: ناره‌زومەن. ناره‌زوکریاک. [ناره‌زوکەر. ناره‌زوکەر]

ف: آرزومند، کامخواه. خواهان. دَرخَشیده،

آرزو شده، خواسته.

ع: اَمَل، مُؤَمِّل، باغِي، مُبْتَغِي، مُتَمَنِّي، هَوِي، راجِي، شَهْوِي. مَأْمُول، مَبْغِي، مُبْتَغَى، مُشْتَهَى، مُتَمَنَّى.

ناوار

ك: نادرار. [پارار. گه‌شاره. چايچی (به هدر سى مانای «نادرار» به كار ده‌ريت.)]

ف: آبدار. (به هر سه معنى «نادرار».)

ع: طَرِي. مُتَلالِي. مائي.

ناواره

ك: تهره، تورنا، دهر به دهر، ره‌يلان. [سهرگردان]

ف: آواره، ويلان، سرگردان، سرگشته، دَرَبَدَر، آماره، آوار.

ع: شاذِب، هَائِم، هَارِب، اَبَق، اَفَاق، دَوَار.

ناواز

ك: گوزانى، هَوَره، دهنگ، نه‌وا. [ناهمنگ]

ف: آواز، نوا، سرود، صدا، آوا، خُنْيا، خُنْيا، چَر، چَسْته، تَرانه، رامش، آهنگ. سَپِيل، سَپِير.

ع: نَعْمَة، نَعْمَة، نَعْم، غِناء، رُناء، صَوْت، سَماع. صَفِير، نَعِير، نَعْوَة، نَعِيَة.

ناواز بولبول

ك: دهنگ بولبول. [چريكه‌ى بولبول]

ف: چه‌چه، غُلْغُل، آواز بلبل.

ع: اُغُرود، اُغُرودَة، غُرْد، نَعْمَة، نَعْم، نَعْمَة، صَوْتُ البُلْبُل، تَنْعَم البُلْبُل.

ناواز مه‌ل

ك: دهنگ مه‌ل، دهنگ په‌له‌ره‌ر. [دهنگى بالنده]

ف: سَپِير، سَپِيل، آواز پرنده.

ع: صَوْتُ الطَّيْرِ، صَفِير.

ناواز مه‌لانيكه

ك: دهنگ نرشته. [دهنگى پهرى]

ف: سروش، صداى فرشته.

ع: طَنِين، نَوِي.

ناوازه

ك: دهنگ، چار. [ناربانگ]

ف: آوازه، دَمَدَمه، چاو.

ع: شَهْرَة، سُمْعَة، صَيِت، سُمَا، نَشْرَة، اِشاعة، اِنْتِشار، اِنْذِياع.

ناوازه—ناواز

ناوازه‌خوان

ك: گوزانيچي، خواه‌ش‌خوان. [گوزانييتر]

ف: آواز‌خوان، نَواگر، سرودگر، خُنْياگر، خُنْياگر، چَرگر، رامشگر، خواننده، نوازنده، سُرآينده، رامشى، خوش‌خوان.

ع: مُقَنِّي، مُقَرَّد، مُنْعَم، مُرْتِي، مُطَرَّب.

ناوازه‌خوين—ناوازه‌خوان

ناواق

ك: چول، چول. [بن‌تاره‌دانى. (بيابانى كاكي‌به‌كاكى يا خانوروى چول و گه‌ره.)]

ف: دوخ. تهى، چول. (بيابان خالى، يا خانه‌ى خالى و بزرگ)

ع: قَفَر، تَيِّهَاء. بائِر، غامِر.

ناوان

[ك: هارون]

ف: هوتنگ، هاوَن.

ع: مِهْرَاس، مِبحاز، صَلايَة، هَاوَن.

وتنه

ناوان

ك: نارا، ناردان. [تاره‌دان]

ف: آبدان، آبادان، آباد.

ع: عامِر، عَمِير، مَعْمُور.

ناوان

ك: په‌سا، گوشاد. [هه‌رار]

ف: رَسا، گُشاد.

ع: وَسِيعٌ، فَسِيعٌ.

**ناوانی**

ك: ناودانی. [ناوه‌دانی]

ف: آبادانی، آبدانی، آبادی، لاد.

ع: عِمَارَةٌ، عُمْرَانٌ، مَعْمُورٌ.

**ناوایی**

ك: دئی، لادی. [گوند]

ف: آبادی، آبادانی، آبدانی، لاد، ده، دهکده،

ع: قَرِيهٌ، كَفَرٌ، مَعْمُورَةٌ.

**ناویاره**

[ك: شيله (نهو شيله‌یدی که هه‌نگ له گولاتی

ده‌مژیت.)]

ف: مایه. (مایه‌ی انگبین که زنبور از گل‌ها

می‌گیرد.)

ع: مُجَاغٌ، مُجَاغُ النَّحْلِ.

**ناوباره**

ك: به‌نگه، به‌نگه، به‌نگه. [به‌ست، به‌ندار]

ف: بند، چل، وِزْغ، وِزْغ، بَرِغاب، بَندِروغ،

دارِغ، وارِغ، دَنگ، بَندگاه، بَندگه. (بندِ آب)

ع: حَاجُورٌ، سَدٌ.

**ناوباز**

ك: مه‌له‌زان. [مه‌له‌زان]

ف: آب‌باز، شَنّاگر، شَنّاور.

ع: سَبَّاحٌ.

**ناویوون**

ك: تاویانه‌ره. [ترانه‌ره (وه‌کوره ترانه‌وی سه‌هول یا کانزا.)]

ف: آب شدن، گُداخته شدن، گداختن، (آب شدن

یخ، یا فلزات مثلاً.)

ع: ذوب، ذوبان. انْحِلَالٌ...

**ناویوون**

ك: ته‌ریقه‌ویوون. [خه‌جاله‌تبوون]

ف: آب شدن، شرمنده شدن.

ع: خَجَلٌ، انْفِعَالٌ، اسْتِحْيَاءٌ.

**ناوپاش**

ك: ناویژن. [ده‌فری ناویژن.]

ف: آب‌پاش، آب‌پاچ.

ع: رَشَاةٌ، رَشَاشَةٌ، مِضْحَةٌ، مِضْحَةٌ.

وینه

**ناوپاش**

ك: ناویژن. [فیقه]

ف: آب‌پاش، آب‌زن، گُل‌شو.

ع: مِضْحَةٌ، مِزْشَةٌ، رَزَاقَةٌ، مِضْحَةٌ، مِضْحَةٌ.

وینه

**ناوپاشی**

ك: ناویژن، ناویژان. [ناویژن کردن.]

ف: آب‌پاشی، آب‌پاچی.

ع: نَضْعٌ، نَضْعٌ، رَشٌّ، رَشْعٌ.

**ناوپال**

ك: پالین، ترشی‌سافکەر، که‌نگی. [که‌رگیر]

ف: آردن، کفگیر، کفجیلز، پالا، پالونه، پالوان،

بالوان، ترشی‌پالا، شیب‌پالا.

ع: مِصْفَاةٌ، مِزْلٌ.

وینه ← پالین

**ناویژان**

ك: ناویژان. [ناویژان (بو نمونه: ناویژان به

ناندا.)]

ف: آب‌پاشیدن. (پر نان مثلاً.)

ع: بَرَدٌ، رَشٌّ.

**ناویژن**

[ك: ناویژن کردن. (چارگیکی نایاساییه.)]

ف: آب‌پاشی. (مصدر بر خلاف قیاس است.)

ع: نَضْعٌ، نَضْعٌ، رَشٌّ، رَشْعٌ.

**ناویژن**

ك: ناویژان. [ناویژن کردن.]

ف: آب‌پاش، آب‌پاچ، آب‌زن.

ع: رَشَاشَة، رَشَاحَة، مِضْحَخَة، مِضْحَخَة، مِضْحَخَة، مِشْطَة، رَزَاقَة.

ویننه—ناویش، ناویش

ناوپیادان

ك: تینه‌لدان [تیرادان (بو نمونه: ناو رادانه کاسه).]

ف: آب گرداندن. (توی کاسه مثلاً.)

ع: خَضْخَضَة.

ناو تال و سول

[ك: ناوی تال و سولر (نییدیومیشه له ترش و تالی ژیان).

(ناو تال و سولی خوارده).

ف: آب تلخ و شور. (کنایه از رنج و محنت هم هست.)

ع: مَاج، المَاءُ الْمَلِجُ.

ناو نه‌لا

ك: نار زهر. [زهرکشی]

ف: زراب، آب زر، آب طلا.

ع: دَجَال، ماءُ الذَّهَبِ، زَرِيَاب، زَرَابُ.

ناو جز

ك: نار دز. [نار دزینی برین.]

ف: هو. (آب دزدیدن زخم)

ع: تَمَوَّه، تَوَرَّم.

ناو جو

ك: مزه. [بی.]

ف: آب جو، بُوژ، بوزه، باره، یگنی، فوگان،

أكْسِيَه، آخْسَمَه، آخْسَمَه، آخْسَمَه، آخْمَسَه،

مَزْد، آخْسَمَه.

ع: نَبِيذ، جَعَة، فُقَاع، مِرَن، مَزْد، كَشْك، كَشْكُ

الشَّعِير، ماءُ الشَّعِير.

ناو جا

ك: چا. [بی.]

ف: چاه، چاه آب.

ع: بئر، جُب، قَلِيب، قَلُود، خَسِيف، طَوِي، عَيْلَم،

رَكِيَّة، قَلَرَم، كُر.

ناو چلو دان

ك: زاخو چلو دان، تواشا کردن، سه‌رنج‌دان. [نی‌درد بونه‌وه]

ف: آب چشم دادن، نگاه کردن.

ع: نَطَر، مَلَاوَصَة.

ناو چلو سه‌تن

ك: ترسانن، تَوَقَّانن [ترساندن، زراو بردن]

ف: آب چشم گرفتن، ترساندن.

ع: تَرْعِيب، تَخْوِيف، إِخَافَة، إِحَاشَة، إِزْعَاب، إِفْزَاع.

ناو جاینگ

ك: نار خواهش. [ناری سازگار]

ف: آب سرد، آب گوارا.

ع: مُقَاق، عَذَب، سَكْسَال.

ناو چنن

ك: ناوسه‌تن. [نرم کردن (وهك: نرم کردنی پوئلا).]

ف: آب گرفتن، نرم کردن. (آب گرفتن از فولاد

مثلاً.)

ع: ثَانِيث، قَلْبِين.

ناو خانه

ك: نه‌ده‌بخانه، ناویرز، که‌ناراو، نارده‌س. [پیشار]

ف: آبشستگاه، آبشستگاه، آب‌ریز، جایی، آب‌دست،

آدب‌خانه.

ع: مَبَال، مَبَرَز، مَذَهِب، مَخْرَج، مَخْرَجَة، مُسْتَرَا ح.

ناو خواردن

[ك: نار نوشین]

ف: آب خوردن، آب نوشیدن.

ع: شَرْب، شَرْب، شَرْب. شَرْب. اِقْتِلَاد، اِغْتِرَاف.

ناو خواهری

ك: کاسه. جام‌وله. [ده‌فری نار خوارده‌وه.]

ف: آب‌خوری، آب‌شخور، آب‌وتند، اُسْکَره، راک.

(کاسه‌ی آب خوردن)

ع: مِشْرِیَّة، صَاخِرَة، قَصْعَة.

وینه

**ناو خودری**

ك: كَوْزَه، [كَوْزَك]

ف: آبخوری، آبوند، كوزه.

ع: مِشْرِیَّة، نَعَارَة.

وینه

**ناو خودری**

[ك: ناو خور كه (شوینی ناو خوارنده له چه م یا له

نه ستیردا.)]

ف: آب خور، آبشخور. (محل آب خوردن در

رودخانه یا استخر)

ع: عَطَن، مَنَهْل، مَغَطَن، مَوِد.

**ناو خودری**

ك: كَوْرَه، [ناو خوره (كوروكی درخت.)]

ف: آب خوری، جذب، مَغَز. (مغز درخت)

ع: خُلْب، جَمَاز، [جَمَار]

**ناو خودری**

[ك: جوړه دیانه یه کی لغاره. (دیانه ی عده می.)]

ف: آب خوری. (دهنه ی عجمی)

ع: شَكِیْمَة، لُجَام.

وینه

**ناو خودری**

ك: نارچایگ. نار شیرین. [ناری سازگار]

ف: آب خوش، آب گوار، آب شیرین.

ع: نُقَاح، عَذَب، عَذَب، سَكْسَل، سَكْسَال، نَقِیص.

**ناو دافستن**

ك: نارگتن، نارمه لکردن، نارداشكائن. [ناو بهردان بو سه

زوی.]

ف: آب رها كردن، آب ویل كردن، آب انداختن،

آب بستن.

ع: بَلَق، دَعَق، اِرْسَال الماء.

**ناو داری**

[ك: پړناو (بو نمونه: میوه ی پړاو.)]

ف: آبدار، پُر آب، شاداب، خوشاب. (میوه مثلاً.)

ع: طَرِي، مُتَمَوَة.

**ناو داری**

[ك: گهواره (بو نمونه: پیوزه و مرواری و...)]

ف: آبدار، پُر آب، خوشاب. (فیروزه، مروارید، و

امثال آن.)

ع: نَاضِر، مُتَالِي، مَسْجُور، ذو ماء.

**ناو داری**

ك: جهرمه ردار، دهان. [تینخی به خالومیل، دهان (بو

نمونه: شیر و خه نهر.)]

ف: آبدار، جوهردار. (تیغ و شمشیر)

ع: مَوْشِي، مَجَوَهَر، مُذَكَّر، مُفَرَّد، ذو فِرْد، ذو ماء.

**ناو داری**

ك: چاییچی، چایدار. [چایه ز]

ف: آبدار، چایی دار، چایی پز.

ع: مَائِي، مَاهِي، مَائِي.

**ناو داریخانه**

[ك: چایخانه]

ف: آبدارخانه، چایی خانه.

ع: مَحَلُّ المَائِي، بَيْتُ الشَّاي.

**ناو داری**

ك: چاییچی گری. [چایچیتی]

ف: آبداری، چایی داری، چایی پزی.

ع: مَائِيَّة، شَغْلُ المَائِي.

**ناو داری**

ك: خورج ناو داری. [جهرالیک که پیداریستی چالیتانی

تینده خن.]

ف: آبداری، خورج آبداری.

ع: جِرَابُ المَائِي، أَوْثِن.

وینه - خورج ناو داری

## ناودان

[ك: نارپیدان (ناوداشتنی زوی یا ناودانی مالآت).]

ف: آب دادن. (حیوان، نبات)

ع: سَقِي، اسقاء، اِمَاهَة.

## ناودان

[ك: به ناودا کردنی كانزا(ی وهك: ناسن و پولا) بز زیاتر

رهق بودنی.]

ف: آب دادن. (آهن و فولاد را.)

ع: سِقَايَة، تَسْقِيَة، اِمَاهَة، تَذْكِيرُ الْحَدِيدِ، تَلْكِينُ

الْفُولَادِ.

## ناودان

ك: ناو گرتن. [ناوداشتن(ی كشتوكال).]

ف: آب دادن، پسانیدن. (زراعت را.)

ع: سَقِي، اسقاء، بَرَبَصَة.

## ناودان

ك: ناروان. رسا. [ناوه دان. فراران]

ف: آبادان، آبادان، آباد. رسا.

ع: عامِر، عَمِير، مَعْمُور. وَسِيع.

## ناودانی

ك: نارانی. [ناوه دانی]

ف: آبادانی، آبادانی، آبادی، لاد.

ع: عِمَارَة، عُمَران، مَعْمُورَة.

## ناودرکه

ك: كه ناو. [كه نده لان]

ف: آب كند، فَرَكْنَد، فَرَكْنَد، سِيْلَاب كند،

آب شیب، فَرَكْن، فَرَكْن، فَرَكْن، كَال، دَرَه.

ع: خَوْر، مَسِيل، جُرْف، عَقِيْقَة، حَافِشَة.

ناودز ← ناوَجَز [ (هروها كه سِيَك كه ناو ده زیت. ) ] (← ناو جَز،

ر كسی كه آب بدزدد.)

## ناودزهك

ك: دهرزی. [شرینه (نامرزی تكاندن یا دهرزی لیدان).]

ف: آب دزدك، چكه چكان، سوزن. (قطره چكان،

## سوزن پزشكان

ع: مَضْحَة، زَارُوْقَة، زَرَاْقَة.

وینه

## ناودو

ك: دز، ماسار. [ماستار]

ف: آب دوع، دوع، ماستاب.

ع: مَخِيض.

## ناودونان

[ك: جوزه شیرینه کی به ناوبانگه.]

ف: آبدندان. (شیرینی معروف است.)

ع: ...

## ناودهردان

ك: ده لائن. [تهرای دادان (بز نمونه: ناو ده لاندنی گوزی له

گل درست کراو.)]

ف: چكړه، تراوش، تراویدن. (آب بیرون دادن

كوزه ی گلی مثلاً.)

ع: رَشْح، رَشْحان، اِرْشاح، اِرْتِشاح، بَذْع، مَث، نَث،

نَثْح، نَضْح، ثَرَشْح. ...

## ناودهی

ك: نارپیز، كه نارو، چه شمه، نیشتنگا. (خه لا.)

(قوله ته یین.) [پیشار. هه روه ها: ناری پاك له روانگهی

شهرعه ره.]

ف: آب دست، آبریز، كَناراب، جای. آب زن، كُر.

ع: مَبال، مَبَرَز، مَخْرَجَة، مَخْرَج، مَذْهَب، مُسْتَرَح،

بَيْتُ الْخَلَا، قُلْتْنِ.

## ناودهم

ك: لیک. [لیق]

ف: خَدُو، خِیو، خَوِی، گَلیِر، لَیِر، خُلْشُك، یَفْج،

تَیْنه، آب دهن.

ع: رَضاب، رِیال، لُعب، رِیق، بُزاق، بُصاق، بُساق،

رُوال، مُجاج.

## ناو دیان

ك: مینا. [توژی دهره‌وی ددان.]

ف: مینا، آب دندان.

ع: ظم.

ناور

ك: ناگر. [تاير (وشه‌ی‌کی گورانیه.)]

ف: آتش. (گورانی است.)

ع: نار.

ناورژان

ك: ره‌نگ‌پژان. [ره‌نگ‌پشتن: نیشانه کردنی جوژی خانویه

و بناخه‌داپشتی.]

ف: رنگ ریختن، رنگ‌ریزی، شالوده ریختن.

ع: طرح، طراحه.

ناوروشنکهره

[ك: ناوریونكه ره گیانداریکه كه به‌رده‌ام به‌سهر نارد

دیت و ده‌چیت.]

ف: خَس. (جانوری است که متصل روی آب

می‌دود.)

ع: قُطْرُب، دَبیب.

ناوروو

ك: شهرم. [نابری]

ف: آبرو، شَرْم، آژرم، هَنوُند.

ع: حِیاء، حِجاب، حِشْمَة.

ناوروو

ك: گهره‌یی. [ریز، شهرف]

ف: بزرگی، آبرومندی، ارجمندی، آبرو، ارچ،

آرز، ناموس.

ع: عِرَّة، حُرْمَة، شَرَف، اِحْتِرَام، اِعْتِبَار، عِرْض.

ناورووت

ك: پاك، پاك‌كریاك. [پاك‌كرار]

ف: رود، آبرود، روده، روده‌شده.

ع: سَمِيط، سَلِيق.

ناورووت کردن

ك: پاك کردن. [خارین کردن: لیک‌زدن‌دهی پهری مریشك و

بالنده به هوئی ناری کولاره‌وه.]

ف: رود کردن، روده کردن، آبرود کردن.

ع: سَمَط، سَلَق.

ناورووچووت

ك: به‌دنار. [نابریوتكار، ریسوا]

ف: آبرورفته، گوهر شکسته، بدنام.

ع: مَهْتوك، مُفْتَضِح، ناضِب.

ناورووچوون

ك: به‌دناربون. [حه‌یاجوون]

ف: آبرورفتن، گوهر شکسته شدن، بدنام شدن.

ع: تَهْتَك، اِفْتِضاح، خِرْی، نُضوبُ ماءِ الوَجه.

ناوریز

ك: ناودس، که‌نارو، چه‌شمه. [پیشار]

ف: آب‌ریز، آب‌دست، جایی، کناراب.

ع: مَبال، مَبْرَز، مَخْرَجَة، مَذْهَب، مَخْرَج، مُسْتَراح،

بَيْتُ الْاَخْلَا.

ناوریز

ك: ناوریژگه. [جیگهی پژانی ناری کیتو به‌رو بنار.]

ف: آب‌ریز، آب‌شیب. (آبریز کوه به طرف

دامنه)

ع: حافِشَة، حادور، مُنَحَدَر، سَفَح.

ناوریزگه

ك: ناوریژ. [جیگهی پژانی ناری شاخ که به‌رو بنار

داده‌گهریت.]

ف: آب‌ریز، آب‌شیب. (آبریز کوه که به طرف

دامنه سرازیر می‌شود.)

ع: حافِشَة، حادور، مُنَحَدَر، سَفَح.

ناورینگه

ك: ریگ‌نار. [ناره‌پز]

ف: آبراه، آب‌راهه، شلَكَك.



ع: بِالْوَعَةِ، اِرْدَبَّةً، مَسِيل.

**ناو زاینه چاو**

ک: فرمیسک زاینه چاو. [چاو تهر برون به فرمیسک.]

ف: آغال، اشک توی چشم آمدن.

ع: اغْرِیراق، تَحْلَب.

**ناو زاینه دهم**

ک: دهم پارو برون. [ته پرون دهم به لیک.]

ف: آب توی دهن آمدن.

ع: تَلْحُز، تَحْلَب.

**ناو زیان**

ک: پیگه یین. زانین. توانین. [پنگه بشتن. فامین. توانایی]

ف: رسیدن. دانستن. توانستن. دانش. توانایی.

ع: رُشد، تَمْنِیز، فَهْم، طاقَة.

**ناو زیر کا**

ک: کوله بنه، کوله بریا. [کوله بریاب (ناژاره گتیر).

گورگبورن له پیستی مه ردا.]

ف: آب زیر کاه، صادر آشوب. (منشأ فساد.

خوش ظاهر و بد باطن)

ع: اُمُّ الْفَسَاد، مُنَافِق.

**ناو یس**

ک: زکپر. [سکپر، دروگیان]

ف: آبسته، آبستن، آبستان، گشن، باردار،

آبست.

ع: حُبْلَى، حَامِلَة، حَامِل، مَاحِض، كُمَى، تَتَوَح.

**ناو سرکه فن**

ک: ناویش. [ناو داپوشین (داپوشرانی هدر شتیک به هوی

ناو ده.)]

ف: آب پوش. (فرا پوشیدن آب چیزی را.)

ع: غَمَر، اغْتِمَار.

**ناو سیان**

ک: ماسین. [نارسان، پنده مان]

ف: آماسیدن، باد کردن. (وَرَم کردن)

ع: اِنْتِفَاح، تَوْدُم.

**ناو شار**

ک: تاف، تانگه. [تافگه]

ف: آبشار، آب ریز، آوشار.

ع: خَرَارَة، شَلَالَة، مَصْب.

**وینه**

**ناو هه**

ک: توش، توشیار، توشه. [گیرده]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُلاقِي، مُصَادِف.

**ناو هه برون**

ک: توش هاتن، توشیار برون. [گیرده برون]

ف: دچار شدن، دوچار آمدن.

ع: تَلَاقِي، تَصَادِف، مُصَادَفَة، مُلاقَة.

**ناو کردن**

ک: تارانه ره. [تواند نه ره]

ف: آب کردن، گداختن.

ع: اِذَابَة، تَذْوِيب. مَوْتُ، مَيْت، مَرْت، مَرَس، حَل.

**ناو کردن**

ک: شوپاره کردن. [داپوشان (فرمیسک له چاو).]

ف: آب ریختن. (چشم)

ع: دَمَع، دُمُوع، دَمَعَان، رَمَش.

**ناو کولانگ**

ک: نار داخ، نار کولانگ. [ناری کولار]

ف: آب جوش، آب جوش آمده.

ع: سَامِط، ماء سَامِط، ماء مُغْلَى، ماء حَار، حَمِيم،

سَخِين.

**ناو کیش**

ک: نارهر، نارهارهر. [سه قا]

ف: آبکش، آبکار.

ع: سَقَاء.

**وینه سه قا**

**ناو کیش**

[ك: ناربهر، ناوخواز (خواردنیک که ناو زور دهبات.)]

ف: آبکش. (طعامی که آب می‌کشد.)

ع: مَسَهْفَة.

**ناوگرتن**

ك: نیشته‌نار، ناویشتن. [ناوتینگه‌رانی میوه. (بو نمونه:

تری.)]

ف: آب گرفتن، رسیدن. (انگور مثلاً.)

ع: ثَمُوْه.

**ناوگرتن**

ك: گروشان. [گروشین]

ف: آب گرفتن، فشردن.

ع: عَصْر، اِعْتِصَار.

**ناوگرتن**

ك: ناردان، نارینان. [ناردیران (نارداشتنی زهری.)]

ف: آب دادن، آب گرفتن. (زمین را آب دادن، آب

گرفتن بر زمین)

ع: سَقِي، اِسْقَاء، بَرِيْصَة، اِمَاهَة.

**ناوگرتن**

[ك: جهسته، لاشه]

ف: کالب، کالبَد، پیکر، هستتو.

ع: جَسَد، بَدَن، جُنَّة، قالب، وجود، ذات، القالب

الشَّرَكِيْبِي.

**ناوگرتن**

ك: هدرگی، هدرگار. [قور، قورار]

ف: گلابه.

ع: سِبَاع، رَبِيْكَه.

**ناوگرتن**

ك: گوشتار. [شوریارگوشت]

ف: سوپ، آب‌گوشت، گوشتابه.

ع: مَرَق، سَلِيْقَة.

**ناوگرتن**

ك: کهوجیز. [کهوجز]

ف: آب گردان.

ع: مَغْرِفَة.

وینه

**ناوگرتن**

ك: گه‌راو، بلاخ. [گراو (چارگهی ناری گهرم و سوتر.)]

ف: آب گرم. (آب معدن)

ع: حَمَة.

**ناوگرتن**

[ك: ناری داخ]

ف: آب گرم.

ع: حَمِيم، سَخِين، ماءٌ سَاخِن، مُمَهَّد.

**ناوگرتن**

ك: چالار. [سدرار، گۆم]

ف: آب‌گیر، تالاب، بارگین، ژبی، ژیر، شَمَر،

آوشال، آب‌چال. ...

ع: بُزْكَة، غَدِير.

**ناوگرتن**

ك: چالار. [گۆم (گولی بن درخت.)]

ف: آب‌گیر، آبزن، آذیر، ژیر، شَمَر. (چاله‌ی پای

درخت)

ع: شَرْبَة، حَوِيْصَة، مُحَوَّض.

**ناوگرتن**

[ك: نهرم کردن (وهك: نهرم کردنی پولا.)]

ف: آب‌گیری، آب گرفتن. (آب گرفتن از فولاد

مثلاً.)

ع: ثَانِيْث، تَلِيْن.

**ناوگرتن**

[ك: نهندازی کوبونه‌ری نار له چالاردا، تانه‌ر

جینگایه‌ی که ناری تیايه.]

ف: آب‌گیری. (اندازه‌ی آب‌گیری چاه، که چه

مقدار از آن آب می‌گیرد.)

ع: مَثَابَة، مَقَر. (مَقَرُ الْبَيْتِ، مَثَابَة الْبَيْتِ)

**ناو لووت**

[ك: ناری كهپر]

ف: آب بینی.

ع: ذئین، ذنان، رُعال.

**ناوله دنگا کونان**

[ك: کاری بیهروده کردن]

ف: آب توی هوتنگ کوفتن. (کار بی حاصل

کردن)

ع: دَقُ الْمَاءِ فِي الْهَوَازِ، ضَرْبُ الْحَدِيدِ الْبَارِدِ.

**ناوله مه**

[ك: ناره مه: پیچوری نازگ که هیشتا خوی نه گرتوره.

(پیچوری مروث یا گیاندار.)]

ف: آبگانه، آفگانه، آفگانه، آبگانه. (بچه ی نارس

حیوان، یا انسان)

ع: جَنْين، جَهِيض، مَكِيط، جَهِيض، خَدِيجَة، سَخْلَة،

سَقَط، حَبَل، شَدَخ.

**ناوله**

ك: مهرله، هارله. [خوریكه]

ف: آبله، اینک، شرک.

ع: جُدْرِي، مَاهَة.

**ناوماه**

[ك: نارمالك: نهر چیلکه و پلوروشه ی لافا داویده

که نار.]

ف: آب آورد.

ع: غَنِيمُ الْمَاءِ، اخِيْذَةُ السَّيْلِ.

**ناوهردار**

ك: چيامانی، چایمانی، مهرده نارهق. [نارهقه ی ساردی

لهش.]

ف: سرد خوی، سرد خو. (عرق سرد)

ع: نَسِيغ، الْعَرَقُ الْبَارِدُ.

**ناوهروار**

[ك: ناوهروری: نه خوشینیکی چاره.]

ف: تمر، آب مروارید، آب سیه، آب نَزله.

ع: ماء الثَّرِيَّة.

**ناونگ**

[ك: میلاق (نهر ترییه ی که به هوی به تهره یا به هوی

لقی داروه به یه کهوه ی ده به ستن و به بنمیچی مالد

هه لیده واسن بز زستان.)]

ف: آونگ، آوند، دنگ، دنگان، آونگان. (انگوری

که با ریسمان یا شاخه ی درخت روی هم

بسته برای زمستان به سقف خانه می آویزند.)

ع: دَالِيَّة، يَبِيْسُ الْعَنْبِ.

**ناونه**

ك: میلاو. [لوه ی نیرگله.]

ف: میلاب. (میلاب قلیان)

ع: مِيْلَاب.

وینه. «قلیانوی >»

**ناووا**

[ك: نارهها]

ف: چنان، آن چنان، آذون، آندون.

ع: كَذًا، كَذَلِك.

**ناوواتاو**

[ك: شانوشکز]

ف: آب و تاب، دارو برد.

ع: كَر و قَر، شَوْكَة.

**ناوویگل**

[ك: قورار. ههروهها: مانی نیشته جی بودن.]

ف: آب و گل، آب و گل، هواپی. (حق آب و گل؛

حق اعیانی)

ع: رَبِيكَة، حَقَّ الْعِمَارَة، حَقَّ السُّكُونَة.

**ناوهری**

ك: زهار، نارهزا. [زنه: زوی تهر و تاردار. (بهرامبهری

«دهیمه پر» یه.)]

ف: آبزا، آبزه، زهاب. (ضد «دهیمه پر» است.)

ع: مُسْتَنْجَع، مُسْتَنْجِر، مُسْتَنْجِل، صِهَاء، مَنْرَة، مَنَجَلَة.

### ناوه‌زا

ك: نَماری، زَوَنَك. [زوتنگ]

ف: آبزا، نَمناك.

ع: مَرْطوب، نَدِي.

### ناوه‌زا - ناوه‌پو

### ناوه‌زیک

ك: پینگه‌یگ. [پینگه‌یشتور]

ف: رسیدنه، دانشمند، توانا.

ع: رَشید، قَهیم.

### ناوه‌سوو

ك: پۆس‌كولوت، بيشه‌رم. [پوره‌ئالار (ئیدیومه).]

ف: آب‌سا، آب‌زفت، سَختر، سَنگرو، بی‌شرم. (کنایه است.)

ع: بَذِي، ذَرَب، وَجَح، مُجَلَّد.

### ناوه‌سوو

ك: نەزۆك، نەشۆز، قس. [ژنی له زگ‌روستار.]

ف: أَهْزَوْن، سَتْرَوْن، أَسْتَرَوْن.

ع: آيسَة، يَاسِيسَة، عَاقِرَة.

### ناوه‌سه‌ر

[ك: شوته (نار قوت نهدانی زوی).]

ف: آب فرو نبردن زمین.

ع: غَدَق، اِغْدِداق.

### ناوه‌کی

ك: تەپ. [تراو]

ف: آبکی، تَر، پُرآب، روان.

ع: رَقِيق، مائع، سائِل.

### ناوه‌نۆس

[ك: ئەبە‌نۆس: جوړه دره‌ختیکه.]

ف: آب‌نۆس، شیز، شَنیز.

ع: آب‌نۆس، شیز.

### ناوه‌نیا

[ك: رەپستە (زەویەك كه بۆ چاندن ئاو دراهه).]

ف: بَسارده، آب‌بَسته. (زمینی که برای کاشتن

آب بسته باشند.)

ع: مُمُو، مَسْقِي.

### ناوه‌له‌چن

[ك: نارە‌لێژ]

ف: آب‌چین، خُشک‌کن.

ع: نَشَاف، مَرِشَف.

### ناوه‌لکردن

ك: ئا‌وگرتن، ئا‌وداخستن، ئا‌وداشکانن. [ئا‌و‌به‌ردان بۆ سه‌ر زوی.]

ف: آب‌بستن، آب‌گرفت، آب‌رها کردن، آب

انداختن، آب‌ویل کردن.

ع: دَغَق، بَثَق، سَقِي، سِقَايَة، اِرْسَال المَاء.

### ناوی

ك: به‌دار. [به‌رامبه‌ری «دهیم».]

ف: آبی، پاراب، فاراب، پاراو، فاراو، فاریاب،

فاریاو. (ضد «لیم» است.)

ع: ماهِي، مَسْقِي، مَسْقَوِي، سَقِي.

### ناوی

[ك: ئا‌ئى (ئه‌وه‌ی له ئا‌وادا ده‌ژى، گياندار یا پوه‌ك).]

ف: آبی. (آنچه در آب باشد، حیوان یا نبات.)

ع: ماهِي، مائي

### ناوی

ك: كه‌رگ، ئاسمانی. [شینى كاژ.]

ف: آبی، كبود، لاجوردی، آسمانی، ابیو.

ع: اَزْزَق، لا‌زَوَرْدِي.

### ناوی

[ك: ئالو: تیره‌چو، تیکه‌ل، پاشگه‌ه. [توزاوی، نَماری.

ف: آلو، آلود، ناک.

ع: ن‌دارد. ((هاوواتای عه‌ره‌بی نیه.))

ناویار

[ك: ناردیر]

ف: آبیاری.

ع: ساقی، مُسقی.

ناویاری

[ك: ناردیری]

ف: آبیاری.

ع: سَقِي، سَقَايَة.

ناویته

ك: تیکه ل، قاتی. [تیکه لار]

ف: آمیخته، آلفده، آلفده، آلوده، آغشته،

لیزیده، پیوسته، آموده، آمیزه، آمیزه، آمیخته،

آمیخته، شیویده، تروهییده، خلیس، ترومیده،

به هم زده، شیبان، آچار، قاتی، ماسور، ماشور.

آشکیود. سَنگَم، سَنگَمَبَر.

ع: مَمْرُوج، مَخْلُوط، مَلُوح، مُتَرَج، مُخْتَلَط، مُلْتَاح.

مُرْكَب، مُشْتَرَك.

ناویز

[ك: بوردی به نرخ که هدلیدواسن به نه لقی گواردا.

هدروها: ناویزه هدلواسراو به شه مدانی شوشه دا.

(ناویزی گوار یا ناویزه شه مدانی.)]

ف: آویز. (آویز گوشواره «۱» یا آویز پای

لاله «۲»)

ع: شَنْف (۱)، عِلَاقَة (۲).

وینه

ناویزان

ك: دالۆچكه، دالۆزكه. [هدلواسراو، شۆپره كراو]

ف: آویزان، آونگ، آون، آونگان، آویخته، آكسه،

ریسته، فروهشته، آگیش، دنگ، دنگان.

ع: دَالِي، مُتَدَلِي، هَادِل، مُتَدَل، شَنِيق، مُعَلَق،

مَنْوُط.

ناویزان کردن

ك: هه لكیشان. [هه لواسن]

ف: آویختن.

ع: نُوْط، تَنْوِيط، تَغْلِيق.

ناویژدن

ك: خستن، پهرت کردن، فره دان. [هاریشتن (وشه یه کی

کرماجیه.)]

ف: پرت کردن، انداختن، دور انداختن، پرتاب

کردن. (کرماجی است.)

ع: رَمِي، إلقاء.

ناویستن

ناویته

ناویه

ك: ناری، بهراو. [بهرامبری «دیم».]

ف: آبی، پاراب، پاراو، فاراب، فاراو، پارباب،

پاریاو، فاریاب.

ع: مَسْقِي، مَسْقَوِي.

ناویه

ك: سواخ. [سواغ، قورپینه تسون.]

ف: گلابه.

ع: رَبِيكَة.

ناویه

[ك: نامرزی جوش و لهجیم کردن. (نامرزی

جوشکارانه.)]

ف: آوزار لحیم گران است.

ع: ....

ناوی ها به بیتهو.

[ك: بهریز و قسه رهوایه. (نیدیومه له فره مانرهوایی و

دهسلات.)]

ف: لولنگش آب می گیرد. (کنایه از نفاذ امر و

اقتدار است.)

ع: مُقْتَدِر، مُحْتَرَم.

ناویهدان

ك: سواخدان. [سواخدان، قورتيهه لسون.]

ف: گلابه کشیدن، گل مالی.

ع: قَرَبِيك، تَمَلِيس.

**ناها!**

ك: ناخ، داخ، داخ داخام! [نايش!]

ف: آه، آوه، واخ، آوخ، وخ، دخ، افسسوس!

دريغ!

ع: آه، آه، آه!، واه!، الاسف، لهفا!

**ناه**

ك: هه ناسه. (ناهي تيا نه ماگه.) [هه ناسه، وزی كه م.]

ف: آه، دم، دما، دمار، زهشت.

ع: نَفَس.

**ناهار**

ك: شو، ناش. [دهق (نهو نيشاسته يه كه به كاغذ و

پارچه يدا دهسارن.)]

ف: آهار، آهار، آش، شوی، پَت. (نشاسته كه

روی كاغذ يا پارچه مالد.)

ع: لُعَاب، شُشَا.

**ناهار دان**

ك: ناشالتي. [نیشاسته لیدان]

ف: آهار زدن، آش مالیدن، نشاسته زدن.

ع: تَنَشِيَّة، تَلْعِيب، الْعَاب.

**ناهكه**

ك: ناخكه، ناگه. [جهنگه، قهيران]

ف: آستان.

ع: قِران، بُحْران.

**ناهو**

ك: ف، شيتي، في. [ليويه]

ف: خُلی، نیدلان، بی خودی.

ع: صَرَع، جُنُون.

**ناهو**

ك: كهتره. [كه مایه سی، ناتواوی]

ف: آك، آهو، كهب، كهب.

ع: عَيْب، وَصَم، شَيْن، قَذَل، آمة، بُجْرَة، مُجَنَّة. ...

**ناهو**

ك: ناسك، جهيران. [مامز]

ف: آهو، جَيزان، آهی.

ع: طَبِّي، غَزَال، رِيم، جَيزان.

وینه

**ناهوناله**

[ك: ناخونوف]

ف: آه و ناله، داد و فغان.

ع: آتین، حَتین، حَنین، رَنین.

**ناههك**

[ك: قَسَل]

ف: آهك، آژه.

ع: كَلَس، جِیر، نُورَة.

**ناههنگ**

ك: بهرابی، دهرامد، سهرتا. [دهسپنك]

ف: آهنگ، پیش در آمد، در آمد.

ع: مُقَدَّمَة، تَوَطُّعَة، تَمهید.

**ناهیر**

ك: ناگر. [ناور (وشه يه كي هه رامي ه.)]

ف: آتش، هیر. (اورامی است.)

ع: نار، وَد.

**ناهینروبا**

ك: ناینروبا، مدگن. [ناسنكیش، موگناتیس]

ف: آهن ربا، مگم.

ع: مَقْنَطِيس، حَجَر المَقْنَط.

**نای!**

ك: های، ناخ، نوف! [نايش! (وشه ي نيش و په شيمانی

دهبرينه.)]

ف: وای، واخ، وخ، دخ، آخ، آه، اوه، های!

وی!، وا!، ویک! (کلمه ی تآلم و تحسر است.)

ع: وا، وَا، وَايَا، وَيْلَكَ، اَوْهًا، وَيْلَكَ، اَفْ! ناي!

[ك: وهی له‌ره! (رشی به‌یچوركزانين و سه‌یرمانه.)]

ف: وای! (كلمه‌ی استحقار و تعجب است.)

ع: وَيْسُ، وَيْحُ، وَايَا ناي!

ك: داخو؟، داخو؟، ناخو؟، مه‌گه‌ره؟ [تَوَيْلَتِي؟]

نایاكو؟ (رشی پرسپاره.)

ف: آيا؟، مگر؟ (كلمه‌ی استفهام است.)

ع: هَلْ؟، هَلَّا! ناي!

ك: میمی، ميمك. [پور (خوشکی بارك.)]

ف: آبابجی، آغاباجی، خواهر پدر.

ع: عَمَّةٌ، صِنَوَّةٌ.

نایه‌ت

ك: بهن. [به‌ند: به‌شیکى دیارى‌کراو له‌قورنان.]

ف: چمراس، قَراز.

ع: آيَة.

نایر

ك: ناگر. [نَیْگَر (رشه‌گه‌لی «نایر»، «ناور»، «ناهر»

هه‌یرامین.)]

ف: آتش، هیر. («نایر»، «ناور»، «ناهر»

اورامی‌اند.)

ع: نار، وَقْد.

نایسه

ك: ناورسور، نه‌زوك، نه‌شور، قسر. [ژنی له‌زگوه‌ستار.]

ف: اُهزون، سَتَرُون، اُسَتَرُون.

ع: آيسَة، يائِسَة، عاقِرَة.

نایین

[ك: نه‌ری كه‌دیت.]

ف: آينده، آمده.

ع: آتی، ناي.

ناینده

ك: له‌مه‌رسا، له‌مه‌ردوا، له‌مدوا. [له‌مه‌رپاش]

ف: آينده، پس از این.

ع: مُسْتَقْبَل، آتی، قادم، قَابِل، مُقْبِل.

ناینده

ك: نایین. [نه‌ری كه‌دیت.]

ف: آينده. (كسی كه‌می‌آید.)

ع: ناي، آتی.

ناینرویا ← ناهه‌نرویا [بیته‌کانی گۆرده‌راوه.] [عَرَفَ «آمن‌ریا» است.]

ناینوره‌وه‌ن

[ك: هاتوچ‌كدر]

ف: آينده و رونده.

ع: مُتَرَدِّد، عابِر، مار.

ناینه

ك: جام، ناوینه. [نه‌ینورك]

ف: آينه، آيينه، آهينه، جام، آبگينه، گينه.

ع: مَرَاةٌ، سَجَنَجَل، عِناس، مَاوِيَة، وَذِيْلَة، مَحْلَى،

مَنْظَار.

وینه

ناینه‌به‌نی

[ك: رازانده‌ره]

ف: آيينه‌بندی، آدین بندی، آرایش بندی،

آرایش، قَرَسَب، آراستن، زیب، زیور.

ع: تَزْيِين، تَزْوِيق.

نایین

ك: ره‌شت، یاسا، ره‌فتار. [شَيَرَا]

ف: روش، یاسا، یاسه، ره‌شو، ره‌فتار، آیین،

دستور، رسته، طَرَز، آسا، تَبِست.

ع: قانون، قاعِدَة، رَسْم، رَوِيَة، طَرِيقَة، اُسْلُوب،

طَقْس، رَوِيَة، نَسَق، نَمَط، وَتِيْرَة، شَاكِلَة، سِيْرَة،

سَنَن، قَدِيَة، هِدِيَة، مَزَن، اُمْلُوب، مِلْوَاع،

حال، عاده، وَجْه.

**نابین**

[ک: دین]

ف: آیین، کیش، تَبَسْت.

ع: دین، مَذْهَب، مَعَاک.

«فُتو»

ک: سپیان، سپیر، بههشت. [ناسمانی نَویسم بهلای

پیشینیانوره. (جینگای گیانه کان.)]

ف: سپهرار. (هوای اتری، جای جانان، محل

ارواح)

ع: افر، اَثیر.

**نَشکیل**

ک: پاره. نه له نه. [پتونه ند]

ف: اشکیل، شکیل. چدار، پابند.

ع: شِکال، قَید.

ویننه ← پاوین

**نَشکیل**

ک: فرمان. (ها له نشکیلیا.) [پرپار. دهسلات]

ف: فرمان، دستور.

ع: حُکم، امر، قضا، قَضی. قُدرة، اِقْتِدَار، سُلْطَة.

**نَم**

ک: نیم. [نم (نیمز).]

ف: ام، این. (امروز)

ع: آل، ذَا، هَذَا. (اليوم، هذا اليوم)

**نَم**

ک: ندری، بهلئی. [نا، بهلئی]

ف: آری، بلی.

ع: نَعَم، جَیر، بَلی.

**نَنسان**

ک: عینسان، نینزان، ناده میزاد، نینسان، نزان، عینسان.

[مرؤف، بنیادهم]

ف: انسان، انزان، انزان، آدمیزاد، آدمی، مرؤم.

ع: انسان، بَشَر، بَنی آدم.

**نوناخ**

ک: مال، بهرکه، هَوْدَه. [نوده، ژودر]

ف: خانه، بَرکه، اَتاغ، اُتاق، اُطاق.

ع: بَیت، اُطاق.

**نوناخ هَو**

ک: خه رگا، خه رگه، خارگه، خوزگه. [ژودری نوستن]

ف: آستان، آستانه، خوابستان، خوابگاه.

آرامگاه.

ع: مَرَقْد، مَضْجَع، مَنام.

**نوناغ** ← **نوناخ** [رشه یه کی تورکیه.] (در ترکی)

**نوناق** ← **نوناخ** [رشه یه کی تورکیه.] (در ترکی)

**نوناخ** ← **مه نه ر**

«نوتول»

ک: تهخت رهان. [نوتومبیل]

ف: تخت روان. (اتوموبیل)

ع: عَئِل، سَیَّارَة.

**نوناخ**

ک: رجاخ، کوانگ، قورلکه. [ناگردان، کوانور]

ف: آلاوه، اُجاغ، اُجاق.

ع: اُجاق، وُجاق، کائون، مَوَقِد، مَدَخَن.

ویننه یه یه.

**نوناخ کویر**

ک: بی منال. [وه جاخ کویر، بیژارد]

ف: بی فرزند، اجاق کور.

ع: عَقیم، عَقیر، عاقِر، ناکِد.

**نوجره**

ک: مز، کرئ، ده سمز، پامز. [مزه، هه قدست]

ف: مُزْد، کرایه، دَسْت مُزْد، پای مُزْد.

ع: اُجَرَة، اِجَارَة، کِرْوَة، کِرَاء، جُعَل، جَعیلَة، جُعَالَة،

جَعَالَة.

**نوجردی قاسمید**



ك: پالادراڤه، پامز. [كاله دراپه: مزی ماندوبوونی پی].  
ف: پای مُزد، مُزد.

ع: جُعْل، أَجْرَة، كِرَاء، حَقَّ الْقَدَم، حَقَّ السَّعْي.

**نوخْت** ← جُور، چَه شَن  
**نُورخر**

ك: نوزغر، روین. ناخر، دواپی. [سَه ندر. کوتایی:  
ناخرونوخر.]

ف: أَغَر، رفتن، جَرْمَزَه. آخَر، أَنْجَام، فَرَجَام.

ع: وَدَاع، ذَمَاب، مُسَافَرَة، ذُئُوب، سَبَر. نِهَایَة،  
انْتِهَاء.

**نُورخووه ت**

ك: برای. [برایه تی، وهك برا بورن.]

ف: بَرادری، دانری

ع: أُخُوَة.

**نُوهی**

ك: بهس. (نُوهی نای.) [قایل بورن]

ف: أَخَى، بَس. (بَسَش نیست.)

ع: حَسَب، كِفَایَة. (لَا يَكْتَفِي.)

**نُوهی!**

ك: نُوهیچ! [نُوهیچ! (وَهه یه كه بَو دهرسینی چیژ  
دهرگرتن بهكار دیت.)]

ف: واخ!، أَخِیش! (كلمه ی استلذاذ است.)

ع: واه!، وِیَه!

**نُوردوو**

ك: قوشن، سپا، له شكه. [سوپا]

ف: اَرْدو، قُشون، سپاه، لَشْكَر.

ع: جَیْش، جُنْد، نِظَام، عَسْكَر.

**نُوردووگا**

ك: سپاگه. [سوپاخانه]

ف: گَرَنك، اَرْدوگاه، لَشْكَرگاه.

ع: مَعْسَكِر، مَعْركَة.

**نُورسی**

ك: په نجهره. [عورووسی: جوزره په نجهره یه كه.]

ف: اُرُسَی، پنجره، پَنجَدْرَه.

ع: نافِذَة.

**نُورشه لیم**

ك: قورس خه لیل. [قودس]

ف: هوخ، هوخت، هُخت، دژهوخت، گُنگدژ.

ع: قُدس، قُدسُ الْخَلِیل، بَیتُ الْمَقْدَس.

**نُوریف**

ك: شه فترز، كه شووتوش، لار. [لاولا، پیچه لیچ]

ف: اُرِیب، اُرِیو، كُچ.

ع: مُورِب، مُنُورِب، مُحَرَف، مائل، مُتَعَائِل.

وینه <پ>

**نُوسا**

ك: وسا، مَوجِیار، مَوجِكر. [رهستا، ماموستا، فیركر]

ف: اُسَنا، اُسَناَد، ساد، یَكِیتا، آموزگار، اَسیم

(مُرد)، آموزاننده، آموزنده.

ع: اُسَناَد، اُسَناذ، مُعَلِّم.

**نُوسا**

ك: وسا، مَوجِیار، مَوجِكر. [رهستا، ماموستا، فیركر]

ف: آتون، آموزگار (زن).

ع: مُعَلِّمَة.

**نُوستوخودوس**

ك: گُژ، گیایه كه]

ف: كَشَه، اُسُتُخُودُوس، اُسُطُخُودُوس،

اُسُطُخُودُوس.

ع: ضِرْم، ضِرْم، مُمَسِكُ الْأَرْوَاح.

**نُوستورلاب**

[ك: نامیریکه بَو نه ندازه گرتن، له نه ستیره ناسیدا به كار

دهربا.]

ف: اُسَترلاب، سُترلاب، سُرلاب، اُسَطرلاب.

ع: اُسَطرلاب.

وینه

## نوسقوف

ك: دادپرسی مه‌سیحیه‌كان.

ع: اُسَقَف. (قاضی ترسیان)

ع: اُسَقَف، اُسَقَف.

## نوخو

ك: نوخر، روین. [سده‌ر]

ع: اُغَر، رفتن، جَرْمَزَه.

ع: دَهاب، دُھوب، سَیر، مُسافَرَة، وداع.

## نوف

ك: نای، نولرئو! [نایش! وشه‌ی دهرپینی دهره و نازاره.]

ع: ای وای!

ع: اُفَا، اُوه، وِیَوِی

## نوفه

[ك: نه‌خوشینیكه ده‌یته هوی نارسانی ده‌ست و پیی

مالات.]

ع: اُرُفه، اُلفه، اُفه، وَخَش. (ورمی است در پای

مال پیدا شود.)

ع: جَرَد، قَمَع.

## نولاج

ك: كهر، ولاخ. [گویدریژ]

ع: الاغ، خر.

ع: حمار.

## نولاج

ك: چاروا، پاکیش. [ولاج]

ع: اُلاغ، چارپا، پاکش.

ع: دَابَّة، مَطِیَّة.

## نولاجدار

ك: خه‌ره‌كدار. [چاروادار، ولاخدار]

ع: الاغدار، خَرَكدار.

ع: حَمَار.

## نولفهت

ك: گورژ بوون، خدی‌دان. [هوگر بوون]

ع: اُونج، دلبستگی، خوگرفتن، هم‌جویی،

هم‌خواهی.

ع: اُنس، اُلفَة، مَواَسَة.

## نولفهت

ك: گورژ بوون، خدی‌دان. [هوگر بوون]

ع: اُونج، دلبستگی، خوگرفتن، هم‌جویی،

هم‌خواهی.

ع: اُنس، اُلفَة، مَواَسَة.

## نولولو

ك: نای‌نای، نرف، نرف! [رای! (وشه‌ی دهرپینی دهره و

نازاره.)]

ع: ای وای!، وای وای!، وِی وِی! (کلمه‌ی تأثر

و تألم است.)

ع: وِیَوِی، وِیَلَك، وِیَلَك، اُوه، اُفَا!

## نولولو

ك: لای‌لای. [لایلایه (سرودی خه‌واندنی منال.)]

ع: لای‌لای، بَنگَره، نانوَ، زَمَزَمَه. (سرودی که

برای اطفال می‌خوانند که بخوابد.)

ع: تَهْمیم، زَمَزَمَة، هَمَهَمَة.

## نولولو

ك: خو‌خولی، قازانه‌سهره. [شه‌وله‌بان: شتیکی خه‌بالیه بز

ترساندنی منال.]

ع: اولولو، لولو، کُخ.

ع: هُوله، ضِیَغَطِی.

## نومهت

ك: نومهت، به‌پرور. [شوتیکه‌رتوانی یه‌ك ناین.]

ع: وَرَسْتان، وَرَشْشان، پَروشان، بَرُوسان،

بَرسان، بَرشان، بَرُوشان، پَرُوسنان، فَرَسنداج،

هاوش، پِیرو، هاوشت.

ع: اُمَة، جَمَاعَة، تَبَعَة، مُعْتَقِدین.

## نومهت

ك: په پېر. [شړتېكه وتوانی يه ك نايښ.]

ف: وركستان، وركشنان، پروشان، پروسان،  
برسان، بړوشان، برشان، پروسنان، فرسنداج،  
هاوش، پيرو، هاوشت، گروه.

ع: امة، معتقدين، ثبغة. جماعة. (الاسلام، اليهود و  
...)

**نومي**

ك: نه خوښه. [نه خوښه وار]

ف: بامی، ناخوانده، نخوانده. نادان.

ع: اُمي، عامي. جاهل.

**نوميډ**

ك: همی، همید، هانا، نه رجو. [هیرا]

ف: اوس، پیوس، مخت، پرمز، رو، امید.

ع: رجاء، منية، منية، امنية، توقع، انتظار، رجاء،  
رجية، امل، امل، امل، املة، مامل.

**نونس**

ك: گورډ بورن، خو گرتن، بیهك ډاكه فتن. [هوگر بورن]

ف: اُونج، دل بستگی، خو گرفتن، رام شدن.

ع: انس، الفة، مؤانسة.

**نوي**

ك: وی، نوما، نوما! [نايش! وشه دی دهر پړینی دهر د و

نازاره.]

ف: وای! اوه! آخ!

ع: وي، وا، اف، اوه!

**نه بره ش** ← **هه بره ش**

**نه بهاد اسلامه**

ك: سی لا. (دریژا، پانا، بارسا) [سی لاکه (دریژی، پانی،

قورلی)]

ف: سه سو، سه دوری.

ع: ابعاد ثلاثة. (عرض، عمق، طول)

**نه بله ق**

ك: بازگ، بازه له، دورپونگ. [بدله ك]

ف: پیسه، خَلنج، خَلنج، ابلگ، دورنگ،  
سینه باز.

ع: ابلق.

**نه بوا**

ك: مهشیا، تهشیا. [ده بوايه، دهبأ]

ف: می بایستی، می بود، بایستی.

ع: لابد، يلزم.

**نه بهد**

ك: همیشه. پایدار. نادرای. [بدرده ام، تاهه تا]

ف: همیشه، جاوید، جاویدان، بی انجام،  
جاودان، نوتاش. پایدار، پایندگی.

ع: ابد، سمرمد. خلود، خلد، ما لا نهاية له، لا نهاية.

**نه بهدی**

ك: همیشی، پایدار، بی دوا. [بی کوتایی]

ف: همیشگی، جاودانی، جاویدانی، مان،  
جاویدی، پایدار، پاینده، نوتاشی.

ع: ابدی، سمرمدی، دائم، باقی، مخلد، خالد.

**نه بهرقو**

[ك: شارتكه له عیراقی عهده م.]

ف: اَبركوه، اوركوه. (شهری است در عراق  
عجم.)

ع: اَبرقوه.

**نه بیال**

ك: په ترو، نه دیال. [به تانی]

ف: پتو، رَغزه، ادیال.

ع: مرط، درنیک.

**نه تره ش**

ك: زاور، زات. [زنده ق، زراو]

ف: یارا، زاور.

ع: جُرّة، جَرّاة، جُرّة، قَدَم، قُدوم، اقدام،

شَجَاعَة.

**نه‌ظه‌س**

[ك: پارچه‌یه‌کی ناریشمینی به‌ناویانگه.]

ف: اطلّس. (پارچه‌ی ابریشمی معروف است.)

ع: اَطْلَس.

**نه‌ته‌ر**

ك: نشان، نشانه. شَرَن، یافت، نو‌تگ. [نیشانه، سَزاخ]

ف: نشان، بُنْک. نوژ.

ع: اَثَر، علامه.

**نه‌چِر**

ك: مز، پاداشت. [قدربور]

ف: مُزَد، پاداش، داشاد، داشَن.

ع: اَجْر، جَزَاء، ثَوَاب، قَلَاب، مُكَافَات.

**نه‌چِزا**

ك: تیکان، تیکه‌گه‌ل، که‌ل‌په‌ل. ده‌سویا. [پارچه‌گه‌ل.

نه‌ندامگه‌ل، ده‌ست و پَی]

ف: لَخْتان، پاره‌ها، تیکه و پاره. دست و پا.

ع: اَجْزَاء، اَبْغاض، اَعْضَاء.

**نه‌جِسام**

ك: تَدَنان، چَتان، چَتگه‌ل، تَنگه‌ل. [لاشه‌گه‌ل. شتگه‌ل]

ف: تَنْها، اَبدامها، اَبدامان.

ع: اَجْسام، اَجْساد.

**نه‌جِنه**

ك: عه‌جنه، جنوکه، درنج. [جن (جندوکه، فریشته)]

ف: ژَن، جِن، (دیو، پَری)

ع: جَان، جِن.

**نه‌جودان**

[ك: یاریده‌در]

ف: اَجودان.

ع: مُسَاعِد، مُعَاوَن

**نه‌جوو‌ری؟**

[ك: به‌هه‌ل‌ده‌ا نه‌چی؟ (پرسیاریکه‌له‌یاری‌هه‌لو‌کینند‌ا

به‌کار ده‌یتریت و یاری‌کهری به‌رام‌بهر ده‌ئیت:

«ناجوو‌ری.»]

ف: کلمه‌ی استفهام است در بازی الک و دولک

و طرف می‌گوید: «ناجوو‌ری»

**نه‌جوو‌ری؟** ← **نه‌جوو‌ری؟****نه‌جیر**

ك: مَزور، مَزیدر، رَه‌بهر، کری‌کار. [به‌کری‌گیرا]

ف: مُزْدور، مُزَیَر، مُزْد بگیر.

ع: اَجِیر، عَامِل، مُسْتَحْدِم.

**نه‌هشام**

ك: تَیَل، [ك: خَیَل، خَیَلات]

ف: اَیَل.

ع: عِشَائِر.

**نه‌هه‌قی**

ك: گه‌رج. [نه‌فام، گَیژ]

ف: خَوِیله، خَوِیله، كُمَله، كُهَنَله، كُهَنَل، كَهَسَله،

عُت، عُتْفَر، هُرگ، بَرْناس، سَنَدَل، نادان.

ع: اَحْمَق، اَبْله، اَعْفَك، اَلْوَك، اَعْشَر، عَثُول، هَبَّاق،

هَبَّك. (هَبَّاقَة، هَبَّاقَة)

**نه‌هوال‌پرسی**

ك: هه‌وال‌پرسی، خواهشی‌ودشی، خه‌ور‌پرسی.

[به‌سهر‌کردنه‌وه]

ف: پُرسه، چَغَر، جاوَر پُرسی، گزارش پُرسی.

ع: اِسْتِخْبَار، اِفْتِقَاد، تَفْقُد، اِلْتِفَات.

**نه‌هوال‌پرسی ناخوه‌ش**

ك: هه‌وال‌پرسی، خه‌ور پُرسی. [سهر‌دانی نه‌خوش]

ف: پُرسه.

ع: عِیَادَة.

**نه‌هه**

[ك: سورکه‌له‌ ناوی «نه‌مه‌د». ناره‌ بو‌ پی‌اوان.]

ف: مخفف «احمد» است. اسم است برای مرد.

**نه‌خا**

لک: فرېنده‌دا، لارو نه‌کا. (کردار نه‌بگردگه.) [ده‌مارئ].

لارده‌کاته‌ره. (کرداری رانه‌بردوه.)

ف: می‌اندازد. (فعل مضارع است.)

ع: یرمی، یلّقی، یُصَوِّبُ، یُکَفِّنُ، یُکَفِّنُ.

نه‌خته

لک: خه‌سیاک. [خه‌سار: گونده‌ره‌هاتوو.]

ف: آخته، آخته.

ع: خَصَّی.

نه‌فته کردن

لک: خه‌سانن. [خه‌ساندن (گون‌ده‌ره‌یتان).]

ف: آخته کردن. (خایه درآوردن)

ع: خَصَاء.

نه‌فته‌لات

لک: کایه، شوخی، گپ، گالته. [گمه]

ف: شوخی، لاغ، لاچ، کپراس، گنگل، تیتالی،

خیتالی، تماخره.

ع: مَرَح، مَرَه، مَرَّاح، دَعَب، لَعَب، لَعِب، شَمْع،

شَمُوع، بَذَلَة، فُكَا مَة، ظَرَا فَة، هَذِي، هَذَاء، مَدَاعِبَة،

مُلاعِبَة، مُطَايِبَة، مُهاشاة، مُفاغة.

نه‌خته‌لاتچی

لک: شوخی‌باز، گالته‌چی، تیتال‌باز. [نوخته‌باز]

ف: شوخی‌باز، تیتال‌باز، شوخ، شنگ، شنگول.

ع: ظَرِیف، مَلِیح، مَزِیر، فِکِه، مَرَّاح، مَلَّاح، دَعَاب،

هَرَّال.

نه‌خزو چه‌ر

لک: به‌ن برون. به‌ن کردن، چوپ کردن. [لی‌گی‌برون]

ف: بند شدن، گاز گرفتن، نیزه‌بند کردن.

ع: أَخَذَ، جَرَّ.

نه‌خشان

لک: نه‌شخان، خاشان، ده‌غله. [خه‌روخال]

ف: آخال، آشغال، دَغَل، آقال.

ع: غَلَّتْ، غُثَاء، رُبَا لَة، دَغِیْلَة، دَخَلَة.

نه‌خشانم

لک: موزیکان. [موزیقا]

ف: موزیک.

ع: موسیقی.

نه‌خله‌خ

لک: ژیرکوا. [ژیرک‌هوا: به‌رگی که له ژیر که‌واره له‌به‌ر

ده‌کریت.]

ف: اَرْخَالَقْ، زیرقبا.

ع: غِلَالَة.

وینه <۲>

نه‌خله‌خ

[لک: سوخه (نیمه‌نه‌ی ژنانه).]

ف: اَرْخَالَقْ، نیم‌تنه. (نیم‌تنه‌ی زنانه)

ع: سُخْمَة.

وینه <۳>

نه‌هم

لک: تورشیان، لوتوپوت. [گرژبون]

ف: أَخَم، تَرُش‌روی.

ع: قُطُوب، کُلُوح، بُسُول، عُبُوس، بُسُور، قَبِط، حَرَد

تَرَوِي، تَکَرُّش، تَقْبُض، تَجْهَم، اِشْمِزَان، اِکْفِهَرَار.

نه‌هم کردن

لک: تورشیان، نارچار‌تورشانن، لوتوپوت کردن. [نارچار

تال‌کردن]

ف: أَخَم کردن، رو تَرُش کردن، چهره به هم

زدن.

ع: تَقْطِیْب، اِکْلاَح، تَکْلیح، بَسْر، تَقْطِیْط، تَبَسْل،

حَرَد، تَکَرُّش، تَرَوِي، تَقْبُض، تَجْهَم، عَبَس،

تَعْبِیس، تَقْبِیْضُ الْوَجْه.

نه‌خوا.

[لک: ده‌خوات. (کرداری رانه‌بردوه).]

ف: می‌خورد. (فعل مضارع است.)

ع: يَأْكُلُ، يَشْرَبُ.

**نه‌خیاوان**

ك: خیاوان. [شه‌قام (كولتی پان، ریگهی دره‌ختدار.)]

ف: خیابان. (كوچه‌ی گشاد، راه مشجر)

ع: مَخْرَفَة، سَكَة. سَطْران.

نه‌جا.

[ك: ده‌دات. (کرداری رانه‌بردوه.)]

ف: می‌دهد. (فعل مضارع است.)

ع: يُعْطِي.

نه‌جا

ك: دایك. [داك (وشه‌یه‌کی هه‌برامیه.)]

ف: مادر. (اورامی است.)

ع: أُم، وَالِدَة.

نه‌جا

ك: نه‌جیه، لاره. [ناز]

ف: آدا، خَرام، گرشمه.

ع: عَشْوَة، غَنْجَة، غَمْزَة، غُلْج، تَغْمَن، كَعْتَرَة.

**نه‌جا**

ك: به‌جیگه. [حارز (به‌رام‌به‌ری «قه‌زا» یه له شه‌رعدا.

وه‌ك: كردنی نویت له کاتی خویدا.)]

ف: به‌جا. (ضد قضای شرعی)

ع: آداء. (أداء الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا.)

**نه‌جا کردن**

ك: به‌جیگه‌هاوردن. [به‌جی‌هیتان. وه‌ك: نویت.]

ف: گُزاردن، گُذاردن، پرداختن، تُوختن، دوفتن،

به‌جا آوردن، انجام دادن. (نماز مثلاً.)

ع: آداء، أَدَّى، تَادِيَة.

**نه‌جا کردن**

ك: دانه‌وه، کارسازی کردن، جیگه‌به‌جیگه کردن، جی‌وه‌جی

کردن. [گیترا‌نه‌وه. نه‌جام‌دان]

ف: پرداختن، تُوختن، دوختن، آندوختن،

کارسازی کردن، پس دادن، رسانیدن، دادن.

ع: قَضَاء، تَادِيَة، تَوْفِيَة، رَدّ، اِيْفاء، اِعْطاء، اِيْصال.

**نه‌جا‌کری‌ک**

ك: به‌جیگه‌هاوری‌گ. دریاگه‌وه. [به‌جی‌هیتراو. گیتراوه]

ف: گُزارده، گُذارده، گُذارده شده، پرداخته،

تُوخته، دُوخته، اندوخته، پرداخته شده...

ع: مُؤَدَّى، مَقْضِي، مُؤَفَّى، مَرْدود...

**نه‌داوه‌کردن**

ك: رتنه‌وه، واوێژ کردن. [درویات‌کردنه‌وه]

ف: باز گفتن، بازگو کردن.

ع: تَكَرَّر، اِعَادَة، تَكَرَّر. تَكَرَّرَة.

**نه‌درویشی**

ك: ززیوه‌ی تی. [نه‌بریسکیته‌وه. (کرداری رانه‌بردوه.)]

ف: می‌درخشد. (فعل مضارع است.)

ع: يَتَنَالُ، يَتَشَعَّشَعُ.

**نه‌جه‌پ**

ك: سه‌نگینی، نارامی. [شهرم، هیتنی]

ف: بَره‌ش، بَره‌ش، بَره‌ش، پَره‌ش، پَره‌ش، قَره‌ش،

قَره‌ش، رَوُش، قَره‌نگ، آندام.

ع: آدَب، قَره‌نج.

**نه‌جه‌پ**

ك: سه‌نگین، گران، نارام. [هیتن، به‌شهرم]

ف: با قَره‌نگ، با قَره‌ش، آرام، رَوُش‌دان.

ع: آدِيب، مُتَادِب، مُؤَدَّب.

**نه‌ده‌بخانه**

ك: ناوخانه، که‌ناراو، ناوده‌س. [پیشار]

ف: آب‌خانه، آب‌شتگاه، آب‌شتگه، جایی، کنار

آب.

ع: مَبال، مَبَرَّ، مَذْهَب، مُسْتَرَح.

**نه‌جه‌پ دان**

ك: سه‌نگین کردن، نارام کردن، سوچ کردن، موچیری

کردن. ته‌زانن. [ناموژگاری کردن. ته‌می کردن]

ف: فَرَهَنگِیدَن، فَرَهیختَن، بَرَهیختَن، پَرَهیختَن،  
پَرَهیختَن، آرام کردن. نِکوهیدَن، نِکوهِش  
دادن.

ع: تَأدِیب، تَهذِیب. تَغزِیر.

**نه‌دب کردن** ← **نه‌دب دان**

**نه‌دب گرفتن**

ك: سَه‌نگِین بَوون، نارام بَوون، مَوچ گرتَن. تَه‌زِیان. [په‌تَد  
وهرگرتَن. تَه‌مِی بَوون]

ف: فَرَهیختَن، پَرَهیختَن.... فَرَهنگ یافتن،  
فَرَهنگ آموختَن، آرام شدن. نِکوهیدَن.

ع: تَأدُب. تَعَرُّز. اِعْتِزَار.

**نه‌دو** ← **نه‌دب**

**نه‌دی**

ك: نَه‌ی. (نَه‌دی چی نَه‌لی؟ - نَه‌ی چه نَه‌یژی؟) [جَا،

کِه‌وابو (وَشه‌یه‌کی کِرماجیه...)]

ف: پَس. (پَس چه مِی‌گویِی؟) (کِرماجی است.)

ع: ف: (فَمَا تَقُولُ؟)

**نهر**

ك: نَه‌گهر، گهر. [وَشه‌ی مَه‌رجه.]

ف: آر، گَر، اگَر.

ع: اِنْ، لَوْ.

**نهرابه**

ك: چَه‌رَخ، پِشچِکِه. خَرته‌ك، نَه‌پاده. [تایه‌ی عَه‌ره‌بانَه،  
تَه‌گهر.]

ف: گَرْدُون، گَرْدونه، آرابَه، اراده، چَرخ، غَرده.  
دُولَاب، غَلْتَك.

ع: عَجَلَة، بَکَرَة، دُولَاب، عَرَابَه.

**وینه**

**نهراجیف**

ك: چَار، چَاوِرپَر، هوشه، هاشه، هاشوهروش.

[شَاتوشرت]

ف: دَه‌لیزی، بیهوده، چاو، شات و شوت.

ع: أَرَجِیف، أَکاذِیب، تَعَاتِج.

**نهراده** ← **نهرابه**

**نهرازل**

ك: نَه‌لوجه‌لو. [هَه‌رچی‌پَه‌رچی، خَوِیِی]

ف: لَفْتَرَه، بُلْغُنْجَك، جَلُو، پَسْتَهَا، فرومایگان.

ع: أَرَاذِل، أَوْبَاش، أَوْبَاش، سَفَلَة، رَعَا. [أَرَاذِل]

**نهراکیل**

ك: رَه‌یلان، مات. [هَه‌لوه‌دا]

ف: مات، سرگردان.

ع: مُتَحَيِّر، حَيْرَان.

**نهرامه‌نه**

ك: هَه‌ژار، نَه‌رامنه‌ده. [دامار]

ف: بَینُوا، بَیْکَس، نِیازمند.

ع: فَقِیر، مُحْتَاج.

**نهرچس**

ك: نَرخ. [قِیمَت، بایی]

ف: نَرخ، اَرزَش، اَمْرُغ، اَرُج، بَها، اَرُجَش،

اَخْش، اَخْش.

ع: سَغَر، قِیمَة.

**نهرچو**

ك: هَمی، خَوَیشت، خَوازه. [نَرمِید]

ف: اُمید، خَواهِش، خَوازه، دَرخَواهِ، دَرخَواست.

ع: رَجَاء، تَمَنِّي، اِسْتِدْعَاء.

**نهرخه‌وان**

[ك: دَارِیكی بَه‌نَوابانگَه...]

ف: اَرغَوان، پَرپِر. (دَرختی است مَعروف.)

ع: اَرْجَوان، فَرَفِیر، بَرَفِیر.

**نهرخه‌وانی**

ك: بَنه‌وش، وَنه‌وش. [پَه‌نگِیکَه لَه‌کَه‌ره و سَوور پِیك

هَاتوره...]

ف: اَرْغَوانی، بَنَفَش. (رَنگی است مَرکَب از کَبود

و سَرخ.)

ع: اَرْجُوَانِي، بَنْفَسَجِي، بَرْفِي.

نهرز ← نامووس

نهرزه لونناس

ك: قوته. [ريوته له]

ف: پَزْوِي، پَزْوِي، لَفْتَرَه، فرومايه، پُست.

ع: سِفْلَة، اَزَلْ الناس. [اَزَلْ الناس]

نهرسه د

ك: نه گهرجه، نه رچه، هدرچه. (نهرسه د بِي)

مديلي. [هدرچهنده]

ف: اگرچه، ارچه، هرچند.

ع: وَاِنْ، وَكُو.

نهرغون ← پيانو

نهرك

ك: دهریار، پاله، بارگا. [سهر و دیوه خانی گهره پیاوان.]

ف: ارک، درباره سپرلوس، اسپرلوس، اَوَغَر،

بارگاه، بارجاه، سرا.

ع: دَارُ الْحُكُومَة، دَارُ السُّلْطَنَة، بِلَاط.

نهرك

ك: سهرجه نجالي، رنج، خيزان. [سهرقالي. مالتومنا]

ف: سَرگَرَمِي، سَرجَنجَالِي، گرفتاری، رَنج.

نان خور.

ع: مَشْغَلَة، مَشَقَة. عِلَاق، عَائِلَة.

نهره چ

ك: باسك، مدهك. [له نووکی په نجهی بالا بهرزه تا

نه نیشك.]

ف: اَرَش، اَوَش، رَش، ياز. (از سرانگشت میانه تا

آرنج)

ع: ذِرَاع، سَاعِد.

وینه

نهره جیوم.

ك: گومان نه کم، گومانم ههس. [وا نه زانم. (وشه یه کی

ههرومیه.)]

ف: گمان دارم، گمان می کنم. (اورامی است.)

ع: اَظُنُّ، اَتَصَوِّر.

نهری

ك: نم، به لِي. [نا، به لِي]

ف: آری، بلی.

ع: نَعَمْ، بَلَى، جَنِي، أَجَلْ، بَجَلْ.

نهریز

ك: پان، بهردار، پوږ. [ههراو، بهرین]

ف: پهن، پهناور.

ع: غَرِيض.

نهری و نهری

[ك: به لِي و نه خیر (مه به ست په سه ند کردن و

په سه ندنه كرده.)] [بو نهری و نهری مهردم]

ف: آری و نه. (مقصود قبول و رد است.)

ع: نَعَمْ و لا.

نهرز

ك: من. [راناری یه كه م كسی تاكه. (وشه یه کی

كرماجیه.)]

ف: من. (كرماجی است.)

ع: اَنَا.

نهرزیه

ك: ههزیه، ههزیه، ههزیه، ههزیه، تفهاق،

چیتشته خوهه. [نهریوله، داوده رمان، وشكه گیای

بوخوش كردنی چیتشت. (پیداویستی چیتشت لینان وهك:

نوك، پاقله، بیبار...)]

ف: بُوَزار، بُوِي أَفْزار، أَفْزار، اَوَزار، بُنْشَن، دیک

افزار، دیک اوزار، سَبْزِي. (لوازم طبخ از قبیل:

نخود، باقلا، فلغل و...)

ع: اَدْوِيَة، تَابِل، تَابِل، تَوَابِل، اَبْزار، قَرْح، نَوَازِمُ

الطَّبْخ.

نهرزیه کیفیله

ك: ههزیه کیفیله [نه عنا کیویله مه رزه]



ف: مرزه‌ی کوهی. نعنای کوهی.

ع: صَعْتَر. اَلتَّوَابِلُ الْجَبَلِيَّةُ.

ته‌زویه ← ته‌زیه [سه‌زوات، چ هی بیستان بیت یا کنوی بیت.] [سبزجات، خواه بُستانی یا کوهی]

ته‌زل

ک: هه‌میشه، بی‌سه‌ره‌تایی. [بی‌تیشینه‌ترین]

ف: هه‌میشه، دیرین، بی‌آغازی.

ع: اَزَل، لاِبْدَايَةِ، ما لا بَدَايَةَ لَهُ.

ته‌زه‌لی

ک: هه‌میشه‌یی، بی‌سه‌ره‌تا. [هه‌ریو، بی‌تیشینه]

ف: هه‌میشگی، دیرینه.

ع: اَزَلِي، لاِبْدَايَتِي، قُدْمُوس، قِدْمَاس، قَدِيم.

ته‌زیه‌ت

ک: نازار، جه‌زه‌ره. [نیش و ژان]

ف: آزار، چَرَس.

ع: اَذِيَّةٌ، اَذَى، اَذَاةٌ، عَذَاب.

ته‌زه‌ره

ک: سه‌ره‌به‌یاخ. [سه‌ری نالا]

ف: اَزْدَر، سَرِ بِيْرَق.

ع: ثُعْبَانُ الْعَلَم.

ته‌زه‌دها

ک: حه‌فی. [هه‌ژدیه‌ها (شامار)]

ف: اَزْدَه‌ها، اَزْدَرَه‌ها، بَرْغَمَان، شیب‌ها. (مار بزرگ)

ع: ثُعْبَان، اَفْعِي، اَفْعَوَان، عَاضِه، هِلُوف.

وته

ته‌زه‌دیه‌ها ← ته‌زه‌دها

ته‌ژنو

ک: وژنگ، زرائی. [چوگ (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: زانو، زونی. (کرماجی است.)

ع: رُكْبَة.

ته‌ژنه‌فتن

ک: ژنه‌فتن، ژنه‌رین. [بیستن]

ف: شَنْفَتَن، شَنْدِن، نیوشیدن، گوش کردن.

ع: سَمَاع، اِسْتِمَاع.

ته‌ژنه‌وا

ک: ژنه‌وا. پام، فه‌رمان‌به‌ردار. [بیه‌ره. گوپراه‌ل]

ف: شنوا، نیوشا، شَنْوَتَده، نیوشنده. تاراس،

فَرمان‌بَر‌دار.

ع: سَامِع، سَمِيع، مُطِيع.

ته‌ژی

ک: نه‌ژیت. [ده‌ژینیت، ده‌ژینیت. (کرداری رانه‌بردوه بو

دووم که‌س و سیته‌م که‌سی تاک.)]

ف: می‌ارزد، می‌ارزی. (هم برای مضارع غایب

است و هم مخاطب.)

ع: يَسَاوِي، يُعَادِلُ، تُسَاوِي، تُعَادِلُ.

ته‌ژی

ک: نه‌ژیت، زیست نه‌کا. زیست نه‌کی. [زینگی نه‌کا.

زینگی نه‌کیت. (کرداری رانه‌بردوه بو دووم که‌س و

سیته‌م که‌سی تاک.)]

ف: می‌زید، زندگی می‌کند، زیست می‌کند.

می‌زی، زندگی می‌کنی، زیست می‌کنی. (برای

مضارع غایب و مخاطب هر دو.)

ع: يَغِيْشُ، تَغِيْشُ.

ته‌ساسیه

ک: که‌لوپور، نارما‌ن، شه‌نگ، که‌لرپه‌ل. (نه‌سپار

نارما‌ن)، پیتاک. [که‌رسته‌ی نارما‌ن.]

ف: سپار، کاچال، کاچار، مان، مانه، خَنور.

(اسباب خانه)

ع: اَثَاثِيَّةٌ، بَنَات، عُقَار، مَاعُون، نُجُود، اَثَلَّةٌ، رِهَاط،

اَمْتَعَة. (مَتَاعُ الْبَيْت، جِهَازُ الْبَيْت)

ته‌سپ

ک: چاروا. [هه‌سپ: نیری ماین.]

ف: آسب، سَمَند، نَوَند، چَرمه، رَخت، تَوَسَن،

تَکاور، یَکْران، مال، مالِ سَواری، سَئور.

ع: حَصان، فَرَس.

وینه

نه‌سپار

ک: یِتَل [یتمده]

ف: بیل، اَسپار، سَپار.

ع: مِعْرَقَة، مِقْلَب، مِحْفَر

وینه «یِتَل»

نه‌سپار

ک: نه‌وزار، ساز، تفاق، که‌لویه‌ل، خر‌تیرت. [نامراز]

ف: اوزار، افزار، فزار، ساز، اَنگاز، اَبزار، اَنگازه.

ع: اَسباب، اَدوات، اُهبة، عُدَة، جِهان.

نه‌سپار

ک: مایه، بوته، به‌هانه، بیائک، نه‌سل، گه‌زه‌ک. [هَر]

هاندِر

ف: کِیو، کِیود، کِیوده، شَوه، شَوَند، اَنگِیزه،

چِیزه‌بوژ، لاد، رو، روی، رون. کیودان، شوندان،

اَنگِیزه‌ها.

ع: سَبَب، عِلَّة، مُوجِب، باعِث، داعِی، داعِیة، مُورِث،

وَسِیلة، واسِطة. اَسباب، عِلل، بَواعِث،

مُوجبات، دَواعِی، وَسائِل.

نه‌سپار به‌نایی

ک: تفاق هدیه‌کاری. [که‌رسته‌ی خانوودروست کردن (وه‌ک:

به‌رد، خشت، سترون...)]

ف: اَبزار گِل‌کاری. (از قَبیل: سنگ، آجر، تیر و

غیره.)

ع: کَرَسَتَة، اُهبة، مَصالح.

نه‌سپار چِشْت

ک: تفاق، نه‌زیه، چِشْتِه‌خو‌ه‌شه. [داوده‌رمان، وشکه گیای

بوغوش کردنِ چِشْت، پَنداوِستی چِشْت لِتان (وه‌ک:

نوک، له‌تکه، نِسک، ساور، بیبار، سه‌وزه...)]

ف: اوزار، اَفزار، دیگ اَفزار، دِیک اوزار، بُنْشَن،

بُوزار، بوی‌اَفزار، سِیْزی. (از قَبیل: نخود، لپه،

عدس، بلغور، فلفل، سِیْزی...)

ع: اَدویَة، اَبزار، تَوابِل، قِرْج، تَابِل، تَابِل، نَواژِم

الطَبِخ.

نه‌سپار سه‌فهر

ک: تفاق رِنگه. [پَنداوِستی سه‌فهر]

ف: ساز جَرْمَزَه، ساز راه.

ع: عِقاد، عَقاد، زُفر، عُدَة، اُهبة، اَحمال، اَثقال،

نَواژِم السَقَر.

نه‌سپار مال

ک: که‌لویه‌لور، پیتاک، ناومان، شه‌نگ، که‌لویه‌ل،

خر‌تیرت، خر‌پیره. [نور‌شانه‌ی له‌ناو مائدا که‌لکیان

لی‌توره‌ده‌گِیدِرِت.]

ف: سپار، کاچار، کاچال، مان، مانه، خَنور،

تُوب.

ع: مَتاع، بَتات، اَثاثِیَة، نَجَد، رِهاط، ماعون، اُتْه،

عَقار، عَقار، اَثاث البیت، مَتاع البیت، جِهاز البیت،

جِهاز، سَفاطَة.

نه‌سپ باری

ک: یابور. [ه‌سپی بارکیشان]

ف: یابو، اسپ باری.

ع: بَرْدُون.

نه‌سپ تالیم‌دان

ک: فه‌تازی، سواری فِتر‌کردن. [راه‌تانی نه‌سپ]

ف: وِر‌دادن، سَوارِی آموختن.

ع: رِیاضَة، شَرویض، خَرُو، خِیالَة، خَول، اِذلال،

(تَطْبِیع).

نه‌سپ تالیم‌دهر «سوار‌خاس

نه‌سپ ته‌لایی

ک: زه‌ری. [نه‌سپه‌شی، نه‌سپی زهر]

ف: جَرده، طلاپی.

ع: اَصْفَر، نَه‌یِی.

**نەسپ تەمەل**

ك: سَلَب، تەزَال. [ھەسپى تەرەزەل]

ف: چَمَمَد، اَسَب تَنَبَل، سَنَسَت.

ع: ثَقِيل، بَطِيء، دَلَج.

**نەسپ چەپەرھانە**

[ك: نەسپى پۈستەخانە]

ف: اسك، اَلَاغ.

ع: قَرَس البرِيد.

**نەسپ دز**

[ك: ھەسپ دز]

ف: اَسْپِيل، اَسْپ دزد.

ع: سَارِقُ الخَيْل.

**نەسپ دوورەك**

[ك: ھەسپى دوورتۆمە]

ف: جَرْدە، اكْدَش.

ع: مُخْضَرَم، مُجَنَس.

**نەسپ دەوانى**

ك: ئىنگداران. [يىتپىركىتى نەسپ تادوان].

ف: اَسْپ دَوَانِي.

ع: سَبَاق، مُسَابَقَة.

**نەسپەرىز**

ك: دەسەنار، نەسپەرىز. [نەر مەردايەى كە نەسپ لە

غارىكدا دەپىرەت]. گۆرەپانى غارغارىز.

ف: اَسْپَرَس، اَسْپَرِيس، اَسْپَرِيز. (مەسافىتى كە

اسپ در يەك دو بىرسد).

ع: شَوَط، طَلَق. مِضْمَار، مِيدَان.

**نەسپ سواری**

ك: فەنتازى، لە كار دەرھاتگ. [نەسپى راھىتار]

ف: يَرَع، يَرَاغ، وَرْدادە، سَوَارى شەدە، از كار

درآمدە.

ع: مَرَوُض، مَرَوُض، مَعَرَن، مَدْرَب، مَوْقَر، مَوْقَف،

مَقْحَط، صَلُود، مُصَلَّب.

**نەسپ عىوھەزى**

ك: يەدەكى. [نەسپى يەدەگ، نەسپى سىپىر (بۆ تەمۈنە: لە

پۈستەخانەدا).]

ف: يام، يەكى. (در چپر خانە مثلاً).

ع: بُدْلَة، بَدَلِي.

**نەسپ فال**

ك: مایین بەراز. [نەسپى فەحل كە مایىنى لى چادە كەن].

ف: بەھاز، گُشَن، اىغرى.

ع: فُحْل، فَنِيَق، قَب.

**نەسپە**

ك: سورىجە. [سورىژە]

ف: سُرْخچە، سُرْخىژە، سُرْخَك.

ع: حَصْنَة، آهَة.

**نەسپەر**

ك: نەسپەرە. [جىگەپى لە بىتلدا].]

ف: پاىەى بىل. (ركاب بىل)

ع: عَثْرَة.

وئەنە—بىل (۲)

**نەسپەردە**

ك: سىپىر ياك، سپەردە. [نەسپاردە، نەمانەت]

ف: سىپردە، سَفْتە.

ع: اَمَانَة، وَدِيعَة.

**نەسپەردە كەردن**

ك: سپاردن، سپەردە كەردن. [بە نەمانەت دانان. ناشتى

مردو. برىنى پىنگا]

ف: سىپردن، سىپردە كەردن. بۇرىدن.

ع: اِيدَاع، تَسْلِيم. دَفَن. طَي.

**نەسپەرزە**

ك: تەوخم سەفى. [گىايە كە تۆزە كەى بۆ دەرمان بە كار

دەھىتەت].

ف: اَسْپَرَزە، مَنگۇ، بَنگۇ، ساپوس، سىپيوس،

سىببوس، سىفوس، اَسْپِيوس، اَسْفِيوس،

اَسْفَيوش، اَسْفَيوش، سَفَيوش، اَسْفَيوش،  
اَسْفَيوش، تخم سفید.

ع: اَسْفَرَزَة، اَسْفَرَزَة، بَزَقَطُونَا، اَلْبَقْلَة الْمُبَارَكَة.

نه سپهره - نه سپهر

نه سپهره

ك: گیتو. [گیا در توك كه بدنی پی رنگ ده كن.]

ف: اَسْفَرَك، بَشْتَرُغ، بَرْدَاغ، زَرِير، شاه اَفَسَر،  
شاه بَسَه.

ع: وَرَس، هَرْدَا، اِكْلِيلُ الْمَلِك.

نه سپهره

ك: رِهْمَان. [رِهْمَانه]

ف: اَسْفَرَم، اَسْفَرَم، اَسْفَرُغَم، شاه اَسْفَرَم، شاه  
سَفَرَم، رِهْمَان.

ع: حَقِيق، ضَمِیرَان.

نه سپهریز - نه سپهره

نه سپه ناج

ك: جاتهره. [نه سپه ناغ: گیاه كه.]

ف: اَسْفَنَاج، اَسْفَنَاج، اَسْفَنَاج، سِپَانَاخ، اِسْفَنَاج.

ع: سَرَمَق، اِسْفَنَاج.

نه سپه ناج رومی

[ك: گیاه كه بز در مان ده شیت.]

ف: سَرَمَج، سَرَمَك، اَسْفَنَاج رومی.

ع: قَطَف، السَرَمَقُ الرُّومِي.

نه سپه هان

[ك: نه سفه هان (پایته ختی کوتی نیران كه له سالی

» (۱۷۸۹) بی زاینیدا گویزرایره بو تاران.]

ف: اَسْفَهَان، سِپَاهَان. (پایتخت قدیم ایران كه

در سنه ۱۷۹۸ میلادی منتقل به تهران

شد.)

ع: اَصْفَهَان، صَفَاهَان.

نه سپه یال چهرمگ

ك: هَوَل. [نه سپی یا اسپ]

ف: چَرْمه، جَرْمه، خَنگ.

ع: اَبِیض.

نه سفا - نه سپل

نه ستور

ك: كَوَلُوفَت، قَوَل، قَهَلو. [قهوی. بهرامبهری باریك.

(وشه یه کی کرماجیه.)]

ف: كَلُفَت، سَتَبَر، اِسْتَبَر، گُنْدَه، درشت.

(کرماجی است.)

ع: ضَخِیم، غَلِیظ.

نه ستوون

ك: كَوَلَه كه، ستوون. [نه ستوندهك]

ف: ستون.

ع: عَمَد، عِمَاد.

وینه - شیروانی < ۲ >

نه ستوونهك - نه ستوون [(وشه یه کی کرماجیه)] (کرماجی

است.)

نه سته م - سته م

نه ستن

ك: چه خماخ. [ستی: ناسنیکه له بهر ده ستنی ددریت و

پزیسكی لی هه لده كات.]

ف: چَخْمَاخ، چَقْمَاق، آتَش زنه.

ع: زَنْد، قَدَاح، مِقْدَاح.

وینه - چه خماخ

نه سحابول كه هف

[ك: نهر كه سانه ی كه ۳۰۹ سال له نه شكه و ته كه دا

خه و تن.]

ف: هفت تنان، هفت مرد.

ع: اَصْحَابُ الْكَهْف.

نه سر

ك: فرمیسك، نه سرین. [روتدك]

ف: اَشْك، سرشك، اَسَر.

ع: دَمْع، عَبْرَة.

## نهمین - نهمه

## نهمه سکر

[ك: جوزہ تریہ كه.]

ف: اُسكری. (نوعی از انگور است.)

## ع: عَسْكْرِي.

## نهمه سكه

ك: به ندر. [به ندر، له نگرگا]

ف: اُسكله، بندر.

ع: مینا، اِسْكَلَه، بَنْدَر. [میناء]

## نهمه ناس

ك: بانگنوت، كاغز، شاپوا. [پاری كاغز]

ف: چاو، شَهْرَوَا، كاغذ، اُسكناس.

ع: كاغذ، وَرَق، وَرَقُ الْمُعَامَلَةِ.

## نهمه نه

[ك: نامرازیکی دارتاشانه.]

ف: اُسكنه، سَكْنَه، اُسكَنَك.

ع: اِزْمیل، مَنقار. (بَیْرَم)

## وینه

## نهمه

ك: ریشه، سهره. [سهره کی، بندرت (بهرامبری لق.)]

ف: سره، ریشه، اَمْرَغ. (ضد فرع)

ع: اَصْل، قَدو، عِتر، سِنَخ، کَمِیْتَه، وَرکی.

## نهمه

ك: ریشه، رهنده، بندتوم، رهگ. [ره گز، ره چلهك]

ف: ریشه، نژاد، نژاده، پَرُوَز، گوهر، گُهر، رگ.

ع: اَصْل، عَصَ، قِنَص، قِنَس، قَنَس، عِكر، سِنَخ،

نَجْر، نَجار، نَجَل، نَسَب.

## نهمه

ك: بیخ، بندوا، بن، بندرت. [بنچینه]

ف: بیخ، بُن، پَی، لاد، بَنوده، بَیْوره، پاخیره،

آسال، بُنیاد، بُنلاد، واده، خُسته.

ع: اُس، اُساس، رُهْص، رُیْص.

## نهمه

ك: مایه، مدغز، گهره. [بنه ما (ماك و گهره ری

شته کان.)]

ف: مایه، واده، گوهر، بنیان. (ماده و حقیقت

اشیا.)

ع: مادّه، كُنه، حَقِیْقَه.

## نهمه سه

ك: چهك. [تامرازی چدنگ.]

ف: گُذر، گُذُرَك، اَدْرُم. (اوزار جنگ)

ع: سلاح (ج: اَسْلِحَة)، اَلاتُ الْحَرْب.

## نهمه سه

ك: تاس، بی مرو. [سهرپوتاره]

ف: تَوِیْل، ذِق، طاس، كُرَك، دُوخ، رُوخ، دُوخ

چكاد، رُوخ چكاد، داغستر.

ع: اَصْلَع، اُجَهی.

وینه ی هیه.

## نهمه صاف

ك: دوركاندار، دوركاندار گمل، پیشه ور، پیشه ور گمل.

[كاسبکاران]

ف: اهنوخوشی، پیشه وران.

ع: اَصْنَاف، كَسْبَة.

## نهمه د

ك: شیر. [پاشای دارستان. (هدهوها: كه لوی پیتجه م.)]

ف: شیر. (برج پنجم)

ع: اَسَد. (بُرج اَلْاَسَد)

## نهمه ر

ك: ندهر، نشان، نشانه، شوَن، یافت، نرتگ. [نیشانه،

سوزاخ]

ف: نشان، نشانه، بُنَك، نوژ. سوسه.

ع: اَثَر، عَلامَة. رَس، رَسو، رَضْع، نَفِیَة.

## نهمه ر

ك: سو، سوما، نیش. کار. [ژان، چز (کاری کاریگر واته:

شویندانه‌ر.)

ف: نوژ، نیش. کار. (کاری کارگر یعنی: موثر، اثربخش)

ع: اَثَر، حُمَة.

نه‌سه‌ل

ک: مایه، گه‌زه‌ک. [ه‌ز]

ف: شَوَتند، کَبود، کَبو، اَنگیزه، لاد، رون، رو، شَوه، چیزه‌بوژ.

ع: باعث، موجب، سَبَب، عِلَة، داعی.

نه‌سَی

[ک: (سوک‌له‌ناری «نه‌سه‌دوللا» به.)]

ف: مخفف «اسدالله» است. اسم است.

نه‌سیر

ک: دیل، گریاک، به‌نده، به‌نی. [یه‌سیر، گراو]

ف: دستگیر، گرفتار. بنده، برده، بندی.

ع: اَسیر. عبد، اَخِیذ.

نه‌سیرییه

ک: به‌هشتی، سپیار، سپران. [به‌هشتی]

ف: سپهرار، سپهراری، اِترِی،

ع: اَفْرِیَة، اَثْرِیَة.

نه‌شته‌ها

ک: هه‌وس، ناره‌زو، دل‌بردن. [ه‌ز، مه‌ل]

ف: هوس، آرزو، تاسه، دل‌بردن، دل‌خواستن،

گرایش، پَژوهش، پَژوهه.

ع: اِشْتِهَاء، شَهْوَة، اِرْتِهَاب، رَغْبَة، مَیْل.

نه‌شغال

ک: نه‌شخال، خاشال، ده‌غه‌له، پل‌پروش. [خه‌روخال]

ف: آخال، اشغال، خس و خاشاک، نَغَل.

ع: غَلَتْ، غُثَاء، رُبَايَة، دَخَلَة، دَغِيلَة.

نه‌شیره‌نی

ک: عه‌شیره‌نی. [جوژیک سکه‌ی زیړه. (پاره‌ی زیړی نیران.)]

ف: اشزفی. (پول طلای ایران)

ع: طازجَة، دینار.

نه‌شکه‌فت

ک: تَلِش. [نه‌شکه‌رت، قَلِش]

ف: اشکفت، شکفت، شکاف.

ع: غار، کَهَف. شِق، شَقَب، شَعِب، شَعْبَة، شَعْبَة،

صَدْع، فَجْوَة، قَلَق.

وینه <۲>

نه‌شکه‌له

ک: چیتوجه‌له، نه‌شکه‌غه. ماوش. [گیر، فه‌لاقه. سزا]

ف: اَشْکَلْک، پاهک، باهک، شکنج، شکجه.

آزار، چَرَس.

ع: مَكْبَس، مِکال، شِکال، دَهَق. عَذاب.

نه‌شکه‌له

ک: گیر. [قفل دهرار.]

ف: پل، اَشْکَلْک. (قفل خیمه)

ع: زَر، شِظاظ. فلیجَة.

وینه

نه‌شکه‌له کردن

ک: نه‌شکه‌غه کردن، ماوش دان، چیتوجه‌له‌نیان. [مه‌نگنه

کردن، فه‌لاقه کردن. سزا دان]

ف: اَشْکَلْک کردن، پاهکیدن، باهکیدن. شکجه

کردن، دست و پا بستن. آزار دادن، آزدن، آزار

کردن.

ع: تَكْبِيس، قَدْحِيق، اِدْهَاق. عَذاب.

نه‌شکه‌نه

ک: پیازار، کاروان‌ناشی. [گوشتاریکی خسته به پیازه‌ره.]

ف: اَشْکَنه.

ع: شَوَب.

نه‌شکه‌بنجه

ک: چیتوجه‌له، نه‌شکه‌له، ماوش. [مه‌نگنه، فه‌لاقه

(نامرازی جهردانی تارانبار.)]

ف: باهک، پاهک، أَشْکَلْک، شکنجه. (آلت فشار دادن گناه‌کار)

ع: مَکْبَس، دَهَق. شکال. مِنگال. نه‌شکه‌نجه

ک: ماوُش. [مه‌نگه‌نه، گیره (نامرازی به‌رگتی‌گرتنه.)]  
ف: پاهک، شکنجه. (اوزار صحافی است.)

ع: مَکْبَس.  
وینه  
نه‌شناس

ک: شناس، ناشنا، پوشنا. دُوس. [ناسراو. هابوئ]  
ف: آشنا، روشناس. دوست.

ع: مَعْرُوف. خِدَن، حِب، خِل.  
نه‌شی.

ک: نه‌وئ، نه‌بی. (نه‌شی ب‌وئ). [پتویسته.]  
ف: باید، بایست، بایستی.

ع: لَابَد، حَتَم.  
نه‌شی.

ک: نه‌وئ، نه‌بی. (نهم کاره نه‌شی یا ناشی؟). [ده‌بی].  
ف: می‌شود، شدنی است.

ع: یَكُون.  
نه‌شی.

ک: شایسه‌س، سزاو‌اره. (بو‌تو ناشی). [شیاره].  
ف: شایسته است، سزاوار است، درخور است.

ع: لَانِق، حَرِي، جَدِي.  
نه‌شیا.

ک: مه‌شیا، نه‌بوا. [پتویست بو].  
ف: بایستی، می‌بایستی، می‌بود.

ع: يَلْزَم.  
نه‌هزا

ک: په‌ل‌گه‌ل، نه‌نام، په‌لوپ. [نه‌ندام‌گه‌ل (کوی «عضو»)].  
ف: اندام‌ها، پارچه‌ها، پاره‌ها، هم‌وندان. (جمع

عضو است.)

ع: أَعْضَاء، آرَاب.

نه‌هزای ره‌نیسه

ک: نه‌نام گیان. [نه‌ندامه سه‌ره‌کیه‌کانی له‌ش. (می‌شک، دل، جگر، هه‌ردو باتوو).]

ف: اندام زندگی، مایه‌ی زندگانی. (مغز، دل، جگر، هر دو خایه)

ع: أَعْضَاء رَئِيسَة.

نه‌هزه

ک: گه‌ره‌تر، هه‌له‌گه‌ره، هه‌ره‌گه‌ره. [مه‌زتر، مه‌زترین، هه‌ره‌مه‌زن]

ف: بزرگتر، غراورنگ.

ع: أَعْظَم، أَكْبَر.

نه‌فتان و خیزان

ک: ته‌پوکو، که‌فتن و هه‌لسان. [ته‌پوتل]

ف: افتان و خیزان.

ع: تَرَهِيْوُ، مُتَرَمِيْئَا، مُتَعَتَّرَا، مُتَصَرَّعَا.  
نه‌فسانه

ک: راز، ده‌سان، سه‌رگوزشت. [چیروک]

ف: افسانه، فسانه، بَرْدک، سَروا، آندار، آنگارش، آنگارده، داستان.

ع: سَمَر، قِصَّة، حِکَايَة، نَقْل.  
نه‌فسورده

ک: په‌شپو، دل‌خوهر، خه‌مین، دل‌سه‌رد. دل‌سه‌ردگ. [خه‌مولک. دل‌مردو]

ف: آفسورده، دژم، آندوهناک، پژمان، پژمان، آندوهگین، غمگین، غمناک، پژمرده. دل‌مرده.

ع: حَزِيْن، كَنِيْب، مَغْمُوم، لَهْفَان، مَكْرُوب، مُتَحَسِّر، جَامِدُ الْفَوَاد.  
نه‌فسورده

ک: به‌سلوک، به‌سلهک. [به‌سته‌لهک، به‌ستور]

ف: افسرده، فُسرده، بَسْتَه‌شده.

ع: مُنْجَمَد.

نه‌فسووس

ك: نه‌نو، مه‌لّی، په‌ژاره، داخ. [خ‌ف‌ت]

ف: افسوس، فُسوس، نریغ، آندوه، آرمان،

دژمان، دژوان، آرمان، ایرمان، بژهان، رسانه،

فیر، داغ.

ع: حَسْرَة، اَسَف، كَوْبَة، اَلَم، تَحْسُر، تَأْسُف، تَأَلَم،

تَأَثُر، مَلَاة.

نه‌فسوون

ك: جادوو. [سِحر]

ف: افسون، فسون، اوسون، ندممه، جادو،

نیرنگ، شوښت، شونست، سُرود.

ع: عَزِيْمَة، دُعَاء، رُقِيَة، سِحْر، طَلِسْم. مَكْر، حِيْلَة.

نه‌فسوونباز

ك: جادوباز، نویشته‌نویس. [سِحر باز]

ف: افسون‌باز، افسونگر، جادوگر، نیرنگ‌باز،

سیمراخ‌نویس.

ع: رَاقِي، رَقَاء، حَاوِي، سَاحِر، مَكَّار.

نه‌فسور

ك: ساحر، مده‌سب، چنگه‌دار. [خاره‌نپایه]

ف: دارای جاه، درجه‌دار، جاه‌دار.

ع: صَاحِبِ الْمُنْصَب

نه‌فشان

ك: شاش، بلار. [پدرش، پدخشان]

ف: آفشان، فشان.

ع: مُتَخَلِّل، مُنْثَشِر.

نه‌فاقیا

ك: ناقیا. [نه‌کاک، دارجهری (درختکی به‌ناویانگه.)]

ف: آفاقیا. (درختی است معروف.)

ع: اَقَايَا، اَقَايَة.

وینه — ناقیا

نه‌قده‌وان

ك: گول چاریشه. [به‌بیرون (جزره به‌بیرونیکه.)]

ف: کوبل، اکحوان. (نوعی از بابونه است.)

ع: اَقْحَوَان، قَحْوَان.

وینه

نه‌قووری — نه‌جووری

نه‌قیانوووس

ك: دریای گهره، دریای بی‌پای. [توقیانووس، زهریا]

ف: دریابار، دریای بزرگ.

ع: بَحْر مُحِيْط، اَقْيَانُوْس كَبِيْر.

نه‌ك!

ك: ده‌ك! ده‌ك! (رشته‌یه‌كه بو خ‌ف‌ت و داخ خواردن به‌کار

دیت.)

ف: آک! (کلمه‌ی تحسر است.)

ع: آه! آه! آه! واه!

نه‌کسیر

[ك: کیسا. نایاب]

ف: اکسیر. نایاب.

ع: اکسیر. عَدِيْمُ الْوَجُوْد.

نه‌کوان

ك: دیو، دیو‌که‌ل. [ناری دیو‌یکه.]

ف: آکوان. (اسم دیو است.)

ع: عَفْرِيت.

نه‌کال

ك: رشته. [عه‌گال: په‌تیکه عه‌روب به‌سهریره دبه‌ستن.]

ف: اَکَال، عَکَال، رشته.

ع: عَقَال، عِکَال.

وینه <۲>

نه‌کره

ك: نه‌گره‌نه، نه‌م چنگه. [نیره]

ف: ایذر، ایدون، اینجا.

ع: هُنَا، هَاهُنَا.



**نمگره نه** — نمگره

**نمگره یی**

[ک: خه لکی نیره.]

ف: ایدری، اینجایی.

ع: مُنَائی.

**نمگریه**

[ک: بسک. پدريج.]

ف: خَفچه، شَفشه، کَسَمه «۲». پُنجه، پَنجه،

بُشک «۳».

ع: قُصّة، صُدغّة «۲». کُشّة، دُؤَابّة، ناصيّة «۳».

وینّه «۲»، «۳»

**نمگر**

ک: نمر. [گمر.]

ف: اگر، گمر، ار.

ع: اِن، لَو، اِذما.

**نمگرچه**

ک: ندرسه. دهرچن، ندرچه. [دهرچنده، له گدل ندرهشدا]

ف: اگرچه، هرچند، ارچه.

ع: وَاَن، وَلَوْ.

**نمگره نه**

ک: نمرنه، ودرنه. [ندگینا، دنا]

ف: اگرنه، ارنه، وارنه.

ع: وَاَلَا

**نه لمانه**

ک: نیسه، نیسا. [نهر، نهلان، نیستا]

ف: ایسا، ایدز، ایدرون، اکنون، اهزون، کنون،

**حالا**، حالیا، این دم، این گاه.

ع: اَلآن، اَلْحَال.

**نه لجه**

[ک: سووکه له ناوی «عه لیموچه مده» ، ناره بو پیاران.]

ف: مخفف «علیمحمد» است. اسم مرد است.

**نه لجه زهر!**

ک: نه ها، هزشیار به!، هزشت بی!، خرهت لاده!، دورر

بگره. [خزت بیارتزه! ناگدار به!]

ف: هزشیار باش!، دورباش!، کنار بگیر!، بپرهیز!

هش دار!

ع: اَلْحَذَر!، اِحْذَر!

**نه لجهو نارینجهو**

[ک: سرودیکه له هه لپه پیکتی کوردیدا.]

ف: سرودی است مخصوص چویی کردی.

**نه لجه یازو بیللا!**

ک: پنا به خوا! [بو خو پاراستن له به لاه دوتریت.]

ف: ژکس، پناه بر خدا!

ع: اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ!

**نه لکه**

[ک: سووکه له ناوی «عه لیکه رهم».]

ف: مخفف «علی کرم» است، اسم است.

**نه لکن**

ک: تور، گه یگیر. [لاله پته]

ف: تَمَنده، هاگره، کُندزبان، تَلَنده، تَمَده، تاتا،

هاکله، گنگلاج، زبان گیر.

ع: اَلْكَن، قَدَم، عَي، عَيِي، حَصِر، حَصِير، حَصُور،

ثَانَاء، اَلْوَث، مَتْلَعُم.

**نه لواو**

ک: موره. [درهختیک که به پیتی نیازی دارتاشین براوه.]

ف: الوار، مهره. (درخت که به اندازه ی نجاری

قطع شده باشد.)

ع: نَجِيْرَة.

وینّه

**نه لواو اصل**

ک: رهسید. [رهسل (به لگهی گه یشتنه جی).]

ف: یافته، رسید. (قبض الواصل)

ع: اَلْوَاصل. (سَنَد اَلْوَاصل)

وینّه



**نه‌لقه‌ی ناخیه**

ك: نه‌لقه‌ی میخی ناخوږ.

ف: كچه‌ی آخور.

ع: اُربه، حَلَقَة الاُخِيَّة.

وینه «ناغږ» <۲>

**نه‌لقه‌ی چادر**

ك: قولف چادر. [نه‌لقه‌ی ره‌شال كه میخی پیا

داده‌كوتن.]

ف: پایژه. (حلقه‌ی چادر كه میخ در آن

فروكوبند.)

ع: عُرْوَة.

وینه «نفتلوگه‌ردان» <۲>

**نه‌لقه‌ی دوگمه**

ك: قولف دوگمه، قولف. [نه‌لقه‌ی قوږچه]

ف: گُوانگله، اُنگله، اُنگیله، اُنگل، اُنگیل.

ع: اېزیم، عُرْوَة، فَخْخَة، بُرَة، زِرْفین.

**نه‌لقه‌ی کوريس**

ك: قولف، نه‌لقه‌ف. [نالقه‌ی گوريس]

ف: اُنگیل. (حلقه‌ی رسن)

ع: رَاچل، رِبْقَة، رِبْقَة.

**نه‌لماس**

[ك: به‌ردیكى به نرخه.]

ف: الماس، برلیان.

ع: ماس، اَلْماس، سامور، شَمُور.

وینه

**نه‌لماسه**

ك: نالاشك، خويز، سیخوار، وهرق. [زوقم]

ف: بژ، پژ، بَشَم، لَشك، زیز، سرماریزه، لشكه.

ع: سَقِيطَة، صَقِيع، ضَرِيب، جَلِيد، قَس.

**نه‌لوات**

ك: هرزه‌وهرزه، نه‌لوجه‌لو. [به‌دفرې، ره‌جال، ره‌شوپوت]

ف: اوباش، آباش، لُفْتَره.

ع: اَلواط، اَرادل، اوباش، اَجلاف.

**نه‌لها**

ك: هانا، كه‌لكه‌نه، نارېزور. [نارات]

ف: آرزو، هوس، خواهش، اینفَت، اوژولش،

اوژول، یاسه.

ع: تَمَكِي، تَرَجِي، تَقَاضِي.

**نه‌له‌چه**

[ك: پارچه‌یه‌کی خدته‌تی ناریشمینه.]

ف: اَلْجِه. (پارچه‌ای است مخطط ابریشمی.)

ع: اَلْحَة، بَجاد.

وینه

**نه‌له‌فه**

ك: ده‌سه. [دهسته (دهسته‌کردنی گوريس)]

ف: دسته. (دسته‌کردن رَسَن)

ع: رِبْقَة، رِبْقَة، رِبْقَة. (تَرَبِيق).

وینه‌ی هديه.

**نه‌له‌فه**

ك: تشكيل. [پتړونه (به‌ستنی ده‌ست و پیتی ولاخ بڼ ویرغه

بوون.)]

ف: اشکیل، شکیل. (بستن چهار دست و پای

الاغ كه يرغه شود.)

ع: شَكال. (تَشْكِیل)

**نه‌له‌فه‌کردن**

ك: ده‌سه‌کردن. تشكيل‌کردن. [دهسته‌کردن. پتړوند‌کردن]

ف: دسته‌کردن. اشکیل‌کردن.

ع: تَرَبِيق، جَمع. تَشْكِیل.

**نه‌هم**

[ك: ناماژه بڼ نړیكى تال (نه‌پړژه.)]

ف: این. (این روز)

ع: ال، ذا، هذا. (اليوم هذا)

**نه‌هان**

ك: به‌لام، به‌لان، وه‌لی. [نه‌ما]

ك: فەن، ولى.

ع: اَمَّا، لَكِنْ، لَكِنْ، وَلَكِنْ.

نەمان

ك: ئەمانە، ئەم كەسگە لە. [ئەفانە، ئەم نزیكە: نامازە بۆ نزیكى كۆ].

ف: این‌ها، این‌كسان.

ع: أُولَءِ، أُولَئِكَ، هَؤُلَاءِ، هَؤُلاءِ.

نەمان

ك: پەنا، ھانا، لالە، داد. [دەخیلە، ھارار]

ف: پناہ، زینھار، زینھار، داد.

ع: أَمَان، دَخِيل.

نەمانە

ك: ئەمان، ئەم كەسگە لە. [ئەفانە، ئەم نزیكە: نامازە بۆ نزیكى كۆ].

ف: این‌ها، این‌كسان.

ع: أُولَءِ، أُولَئِكَ، هَؤُلَاءِ، هَؤُلاءِ.

نەمانەت‌دان

ك: سپاردن. [ئەسپاردن: بە ئەمانەت پێدان، بە ئەمانەت دانان].

ف: سپردن، سَفْتە دانن.

ع: تَامِينَ، إِيدَاع، إِعَارَة.

نەمبېق

ك: لوولە، ئەمبېق. [ئامبېق دۆپاندن].

ف: أنْبِيَق، أنْبِيَق.

ع: أَنْبِيَق.

وینە <۲>

نەمجار

ك: ئیمجار، ئەم كەشە، ئەم بارە. [ئەم كەپتە]

ف: این‌بار.

ع: أَلْمَرَّة، أَلْكُرَّة، أَلْدَفْعَة، أَلْمَرْتَبَة، هَذِهِ أَلْمَرْتَبَة.

نەمجارە > نەمجار [ (لەگەڻ «ه» ی نیشاندی ناسراودا. ) ] (با ھای

عهد)

نەمەر

ك: فرمان، وتن. [دەستور. راگەیاندن]

ف: فرمان، فرمایش، فرمودن، فرمان، پروانە،

گفتن، دستور دادن، وادار کردن.

ع: أَمْر، حُكْم، قَوْل، إِيدَان، إِعْلَام، إِظْهَار.

نەمەر بە مەرئوف [و] نەھی لە مۆنکەر

ك: خاس بکە و خراو مەكە، بکە و مەكە، ئەمەر و نە.

[فەرمان دان بە چاکە و بەرگری کردن لە خراپە]

ف: دەر، دەرئوێد، (خوب کن بد مکن)، واداشت و بازداشت.

ع: الامر بالمعروف والنهي عن المنکر.

نەمەر و نە

ك: بکە و مەكە. [وا بکە و وا مەكە. (سورگە ئەی «امر و نەهی».)]

ف: کن و مکن، واداشت و بازداشت. [مخفف «امر و نەهی» است.]

ع: أَمْر و نَهْي.

نەمسا

ك: ئیسا، ئیسە. لەمەوسا. [ھەنوکە. ئەمەرپاش]

ف: ایسا، ایڈر، آیدون، اکنون، کُنون، نون، این‌دم. سېس.

ع: الحال. بَعْدُ.

نەمما

ك: بەلام، بەلان، رەلی، ئەمان. [ئەما]

ف: فەن، ولى، لیک.

ع: اَمَّا، لَكِنْ، لَكِنْ، وَلَكِنْ.

نەمەنە

ك: ئەرنە، ئەمەندە، ئەم ئەندازە، یەند. [ھێندە]

ف: این اندازه.

ع: هَذَا الْمِقْدَار.

نەمنیەت

ك: ھێدیدی، ھێمنیەتی، ئارامی. [بێ ترس بوون]

ف: ايمنى، آرامش.

ع: امنيّة.

نه مو

ك: پر، فره پر، نه مېو، نه بو. [چې (بو) نمونه: دارستانيك

كه دره ختي زږى تيا بيت.]

ف: انبوه، پر، درغيش، كشن، مَشت، بسيار پُر.

(جنگلي كه درخت بسيار داشته باشد مثلاً.)

ع: اثيث، مُتَفّ، غلباء، مُتَكَاثِف. كَثِيف، كَثّ.

نه هه

ك: نهم كهسه، نهم چته. [يه، نهم نزيكه: ناماژه بو نزيكى

تاك.]

ف: اين، هين.

ع: ذا، هَذَا. ذِي، ذِه، ذِه، هَذِي، هَذِه.

نه ههسه.

[ك: نه مه ته.]

ف: اين است، اينك، اينه، هينه.

ع: ذا، هَذَا، هُوَ ذَا.

نه هه ها.

[ك: نا نه مه ته.]

ف: اينه ها، اينك ها.

ع: هَذَا، هَا هُوَ.

نه هيق - نه هبيق [ (سوركه له كراوه.) ] [خفف است.]

نه هين

ك: دوروس، دوروسكار، چيگه ي بارو. [دهسپاك

(جي متهانه)]

ف: اُسْتَوَار، سْتَوَار، اُسْتَوَان، سْتَوَان، اوستان،

بابَک، اوستام، اُسْتام، ستام. (محل اعتماد)

ع: اَمِين، مَأْمُون، مُؤْتَمَن، اَمَنَة، مُعْتَمَد.

نه هين

ك: ناسوده، هيدى. [بيتخمد]

ف: نرغال، آسوده، آرام، اُسْتَوَار، دل اُسْتَوَار.

ع: اَمِن، اَمْن، مَأْمُون، مُطْمَئِن، اَمِين.

نه ن

ك: چمن، چمنى، چمند، نند، ورده. [هند: ژماره يه كى

كدم.]

ف: آند، چند، خورده.

ع: نَيْف، نَيْف، بَضَع.

نه نازه

ك: سەنگاتى، رەى، به قەد. (نه نازه يه ك مەن گەنم

به چمن؟). [كيش، هاركيش]

ف: انداز، سنگ، هم سنگ.

ع: مُعَادِل، مُوَاظِن، مِيزَان، زَنَة، وَزَن، وَزَان، وَزَانَة،

مِقْدَار، مُسَاوِي، قَدَر.

نه نازه

ك: به قەد. (قەد) (نه نازه ي دوو گەز دوو بوون له يه ك.)

[هيندى، به قەدەر]

ف: اندازه.

ع: مِقْدَار، قَبِي، قِبَاء، قَاب، قَيْب، قَاد، قَدَى، قَيْد،

قَاس، قَيْس. (بَيْنَهُمَا قَبِي قَوْسَيْن - ذَرْعَيْن.)

نه نازه

ك: به قەد، شماره، ژماره. (نه نازه ي ده نه فەرى هاتن.) [به

ژماره ي]

ف: اندازه، شماره، هماره، همار.

ع: نُهَاء، نُهَاء، عِدَة.

نه نازه

ك: به قەد. (به نه نازه ي ده قران پروژ له مشتيا بوو.) [پر]

ف: اندازه.

ع: رُءَاء، رُءَاق، رُءَاق، مَبْلَغ، قَدَر، مِقْدَار.

نه نازه

ك: به قەد. (نەر كوا به نه نازه ي بسالاي منه. نەر پارچه

نه نازه ي كواس.) [به قەدەر، هارتا]

ف: اندازه، فراخور.

ع: قَد، قَدَر، مِقْدَار، مُسَاوِي، مُعَادِل، مِيزَان، مِثْل،

قِيَاس، قَوَارَة، وَدَارَة.

## نه‌نازه

ك: شماره، ژماره. (له‌شكرى بى‌ته‌نازه هاتگه.) [راده]

ف: شُماره، هُماره، هُمار.

ع: حَـدّ، عَـدّ، حِـسَاب، قِـيَاس، هِنْدازَه، هِنْداز، هِنْداسَه.

## نه‌نازه

ك: چِنگه. (له‌ته‌نازه‌ی خوه‌ی ده‌رجوگه.) [سنور، پله]

ف: اندازه، ورج، باره، فَرَباره، دازاب، دارات، آروند.

ع: حَـدّ، طَوَر، قَـدَر، شَـان.

## نه‌نازه

ك: پِـتَوانه، نه‌یاره، [بې، چه‌ندیتی (وه‌كو: گه‌ز، گاره‌خان، مهن، پیتوانه و...)]

ف: اندازه، پیمانه، گری، آیاره. (اعم از ذرع، جریب، من، کیله و غیره)

ع: مِـقِیاس، مِـیْزان، مِـقْدار، مِـعیار.

## نه‌نازه

ك: پِـتَوانه‌زانی. [ته‌اندازه‌زانی (زانباری ته‌اندازه).]

ف: اندازه‌دانی. (علم اندازه)

ع: هِنْداسَه، عِلْمُ الهِنْداسَه.

## نه‌نام

ك: گَـزِیان، تَـهَن، لَـش، سَـه‌رتاپا. [قالب، گشت گیان.]

ف: اندام، پیکر، کالب، کالبَد، کُلوب، تَن، تَوَن.

ع: بَـدَن، جُـئَه، قَـالب، تَـرکیب، اَـعْضاء.

## نه‌نام گیان

[ك: نازای له‌ش (مینشك، دَن، جگهر، همدرو باتور).]

ف: اندام جان، اندام زندگی. (مغز، دل، جگر،

هردو خایه)

ع: الاعْضاءُ الرَّئِیْسَه.

## نه‌نبو

ك: نه‌مو، نه‌مبو، پې، [چې (دارستانی پې له درخت).]

ف: آنبوه، پُر، كَشَن، دَرغیش، مَشَت، بَسِیاری پُر.

## (جنگل پُردرخت)

ع: أَثِیث، مُلْتَفّ، غُلباء، كَثّ، مُكْثَاف.

## نه‌نبیق

ك: نه‌میق، نه‌مبیق. [نامیری دل‌پاندن.]

ف: آنَبیق، آنَبیق.

ع: آنَبیق.

وینه <۲> نه‌نبیق

## نه‌نجام

ك: دواپی، پې، پایان. [کوتایی]

ف: انجام، فَرجام، فَرناد، پایان، سُوومه، گران، کراه.

ع: نِهایه، نِهاء، غایه، خاتِمَه، عاقِبَه.

## نه‌نجام دان

ك: بَرِینه‌وه، دواپی هارودن، رِیك خستن، سه‌قام

دان. [کوتایی پیتنن، به‌جی هیتان]

ف: انجام دادن، پایان آوردن.

ع: قَضاء، اِسْعاَف، خَتم، اِنْجاَز.

## نه‌نجامه

ك: له‌لواه. [لا‌لواه: نامرازی لیک قایم کردنی ده‌رگا و

په‌نجه‌وه و...]

ف: آن‌جامه، آه‌ن‌جامه، لَواو.

ع: طَـرَف، مَـفْصَلَه.

وینه <۱>، <۲>

## نه‌نجه

ك: پل، جنکه، بوغون. [ورده پارچه]

ف: آن‌ج، آن‌جه، ریز، ریزه.

ع: قَطْطَه، بَضْعَه، بَضْعَه، زِیمَه، حُدّه، حُدوّه، فِدره،

فِلْذَه، مُزَعَه، خَرْدَلَه.

## نه‌نجه نه‌نجه

ك: پل‌پل، ریزه‌ریزه، بوغون‌بوغون، جَنیاک. [نه‌نجرلو]

ف: آن‌جیده، ریز‌ریز شده، ریز‌ریز، آن‌جه آن‌جه.

ع: مُنْقَطِع، مُقَرَط، مُبْضَع، مُخْذَعَب، مُخْذَعَل.

**نه‌نجه کردن**

ك: پل کردن، جنین، ورد کردن. [نه‌نجین]

ف: ریز کردن، انجیدن، خورد کردن.

ع: ثَقَطِيع، قَرَط، خَذَعَبَة، خَذَعَلَة، خَزْدَلَة، ثَبْضِيع، تقریط.

**نه‌نجینه**

ك: چیلنگ. [نیزنگ: داری هه‌لپاچراو بز سورتاندن.]

ف: انجینه، انجیده، انجین، هیزم. (ریزریز شده، پارچه‌پارچه شده)

ع: مُقَضَّب. حَطَب.

وینه

**نه‌نده‌روون**

[ك: حەرم]

ف: مُشْكُو، مُشْكُو، مُشْكُو، اندرون.

ع: داخل، حَرَم، خَلْوَة، بَيْت الْحَرَم.

**نه‌نده‌روون**

ك: نارزك. نار. [هه‌نار. ناروه]

ف: آندرون. نرون، آندو، تو، میان.

ع: جَوْف، بَطْن. دَاخِل، بَاطِن.

**نه‌نعاڭ**

ك: روڭه‌ردان برون، پشتەر كه‌فتن، پینه‌هاتن. [نكولی]

ف: مَنَبَلِي، آرندان، کبیید، بی‌باوری.

ع: جَحْد، حُجُود، اِنْكَار، تَحْشِي، تَحَاشِي، تَبْرِي.

**نه‌نعاڭ کردن**

ك: پشتەر كه‌فتن، پینه‌هاتن، روڭه‌ردان برون. [نكولی]

کردن]

ف: مَنَبَلِيدن، کبییدن، آرندان کردن. باور نکردن.

ع: جَحْد، اِنْكَار، تَحْشِي، تَحَاشِي.

**نه‌نعام**

ك: وه‌لِفَت، به‌خشش، ده‌ستخو‌شانه، ده‌خو‌شانه،

پاخو‌شانه. [خه‌لات]

ف: بخشش، پارتج، دست‌رنج.

ع: اِنْعَام، عَطِيَّة، مَوْهَبَة، صِلَة، جَانِزَة.

**نه‌نفیه**

ك: برنۆتی. [سعووتی]

ف: خفدارو، بینی‌دارو.

ع: اَنْفِيَّة، سَعُوْط، نُشُوْط، عَاطُوْس.

**نه‌نفیه‌دان**

ك: برنۆتی‌دان. [جینگه برنۆتی.]

ف: خفدارودان. (جای بینی‌دارو)

ع: حُقَّة الْعَاطُوْس.

**نه‌نقه‌س**

ك: ده‌سی، ده‌سه‌نقه‌س. [له‌قه‌س (گۆڤدراوی «عن

قصد».)]

ف: دانسته، ستم. (محرف «عن قصد» است.)

ع: عَمْدًا، تَعَمُّدًا، عَنْ قَصْد.

**نه‌نگار**

ك: شماردن. [دانان، گری]

ف: شَمَرَش، آنگار.

ع: فَرَض، تَقْدِير، تَصَوُّر.

**نه‌نگوس**

ك: كلك. [قامك، په‌نجه (ناری په‌نجه‌كان له زمانی كوردیدا

بەم شیوه‌یه: توتە، براتووته، زەرته‌قوتە، دوشاو‌مژه،

سپی‌كوژه.)]

ف: انگشت، كلك، كلیك. (نام‌های انگشتان در

کردی از قرار زیر است: توتە، براتووته،

زەرته‌قوتە، دوشاو‌مژه، سپی‌كوژه.)

ع: اِصْبَع، بَنَان، اَنْمَلَة، اَنْمَلَة.

وینه <۵-۱>

**نه‌نگوس براتووته**

ك: براتووته، براتووته‌له. [قامکی پال‌تووته.]

ف: برادرکالوج، کاکلوج.

ع: بِلْصَر.

وینه <نه‌نگوس >۴

## نه‌نگوس پیچ

ك: [ك: جوړه هه‌لوايه‌كی به‌ناربانگه.]

ف: انگشت پیچ. (حلوایی است معروف.)

ع: لُغوق.

## نه‌نگوس شادّه‌ت

ك: د‌زشار مژ. [قامکی شاده]

ف: کلک نمار، انگشت نمار.

ع: سَبَايه.

وینه—نه‌نگوس <۲>

## نه‌نگوس ناوگین

ك: زبرنه‌قوته. [بدره‌لوته، بالابه‌رزه]

ف: انگشت میانه.

ع: وُسَطی.

وینه—نه‌نگوس <۳>

## نه‌نگوسنما

ك: کلکه‌نما. [ناسرار، به‌ناربانگ (له‌چاکی یا له‌

خراییدا.)]

ف: انگشت‌نما. (به‌خوبی یا بدی)

ع: شَهْرَه. مُعَيِّن، مُشَخَّص، مُخَصَّص. عِبْرَه، نِکَال.

## نه‌نگوسه‌تووته‌له

ك: تووته، تووته‌له. [قامکه‌چکوله]

ف: کلک، کلیک، کالوج، کابلج، کابلیج.

ع: خِنَصَر.

وینه—نه‌نگوس <۵>

## نه‌نگوسه‌که‌وره

ك: سی‌کُورَه. [قامکه‌گه‌وره]

ف: شِسْت، انگشت نَر، انگشت بزرگ.

ع: اِبْهَام.

وینه—نه‌نگوس <۱>

## نه‌نگوسی

ك: که‌می. [تَوَری]

ف: انگشتی، کمی.

ع: لُمَظَه، قَلِيْلًا.

## نه‌نگوسيله

ك: کلکه‌رانه. [نه‌نگوسته‌ریله]

ف: انگشت‌ری، انگشتر.

ع: خَاثَم، خَاتام، خَتَم.

وینه

## نه‌نگوسيله

ك: نه‌نگوسانه. [شتیکی کلاوئاسایه (گوروی چنه‌کان له‌

چهرم دروستی ده‌که‌ن بَوَ‌په‌نجه‌یان.)]

ف: اَنگِشْتَانِه، اَنگِشْتَوَانِه. (جوراب بافان برای

انگشت از چرم می‌سازند.)

ع: خَتِيْعَة، قَلَمْسُوَة الاَصْبَع.

وینه

## نه‌نگوسيله‌ی بی‌کاسه

ك: نه‌لته. [نالته: کلکه‌وانه‌ی بی‌نقیم.]

ف: کَچِه، پیچک، انگشتر بی‌نگین.

ع: حَلَقَة، فُثْحَة.

وینه—نه‌لته

## نه‌نو

ك: پلمه. په‌ژاره. [خه‌فوت]

ف: اندوه، موژه، موژ، تَش، گُژم، گرفتگی، فَرَم،

راخ، دل‌تنگی.

ع: هَم، حَزَن، اِنْقِیاض

## نه‌نوا

ك: ته‌راخوا، دارایی. [شت]

ف: نوا، چیز، دارایی.

ع: مال، شَيء، مُكْنَة، یَسَار.

## نه‌نوخته

ك: نوته، په‌سه‌ناز، نیاته. [پاشه‌کمرت]

ف: اندوخته، دوخته، پس‌انداز.

ع: ذُخْر، ذَخِيْرَة.

## نه‌نوخته‌کردن

ك: نوته‌کردن، نیاته‌کردن. [پاشه‌کمرت کردن]



ف: آندوختن، پس انداز کردن، دوختن.

ع: ذَخِر، اِنخَار.

نهنوخته کهر

ك: نورتو کهر، نیاته کهر. [پاشه کهرتکهر]

ف: آندوز، پس انداز.

ع: ذَخَار.

نهنیش

ك: ترس، باك، پروا. [خَوْف]

ف: آندیش، بیم، باك، ترس، هراس، آندیشته،

پروا.

ع: وَهْم، تَوَهُم، خَوْف، جُبْن، خَشْيَة.

نهنیشه

ك: بیر، هوش، نیهاد. [هَزَر، فِكْر]

ف: نهاد، سگال، اندیشه، سمراد، نیرنود، پندار.

ع: نَظَر، فِكْر، رَأْي، صَرِيْمَة، عَزِيْمَة، خَيَال، نِيَّة.

نهور

ك: نهور کسه. [وی: رانوی کسه سیته می تالک.]

ف: او، آن، اوی، وی، آل، دَس.

ع: هُ، هِ، مِنْهُ، بِهِ، هُوَ، هِيَ (ها)

نهور [هو]

ك: به. (دس نهور دس - دست به دست) [او، وهك]

ده سارده ست

ف: به.

ع: بِ، (یذابید)

نهورا

ك: ها، هدیّه [نهورا له گره.]

ف: هست.

نهوران

ك: وازن. [گزیکه در کورنده وی درو یاری درخت.]

ف: باز تَنَز، باز تَنَد. (رجوع به «زریان»)

ع: تَبَرُع، اِكْمَاح، تَجْدِيدُ التَّبَرُع، اِرْتِجَاح.

نهوراگل

ك: واگل، هور، گهر یانه ره. [گهر یانه ره]

ف: بازگشت، برگشت، برگشتن.

ع: رُجُوع، عَوْد، رَجْعَة، عَوْدَة، اِرْتِجَاح، اِرْتِدَاد.

نهوران

ك: وان

ف: اوها، آنها، آنان، ایشان، اوشان.

ع: هُمْ، اُولَءِ. (هَنْ)

نهوران تر

ك: نهرانی دیکه

ف: آنها ی دیگر، دیگران.

ع: سَاثِرِيْن، آخِرِيْن، غَيْرُهُمْ، سِوَاهُمْ.

نهورانه

ك: رانه

ف: اوها، آنها، آنان، ایشان، اوشان.

ع: هُمْ، اُولَءِ، اُولَئِكَ. (هَنْ)

نهورباش

ك: نه لوجه لو، هدرزه و هورزه. [بلح، جلف، ره جان]

ف: آباش، آباش، نَفْتَرَه، آباشه، آباش، آباشه.

(مردمان عامی و جلف و هرزه)

ع: اَوْبَاش، اَبَاش، اَوْشَاب، اَوْتَاش، هُبَاشَة،

خُشَارَة، رِذَال، اَرَاذِل، اَجَلَا ف، اَخْلَاط، قِفَاف، سَفَلَة،

رَعَا ف.

نهوریه

ك: بهرانبهر، نهورلا. [نهورته رهف، روریه پرو (بهرام بهری

«نهمبر».]

ف: آن سو، آن وَر، وِرَانَوَر، وِرَانَبَر. (ضد «نهمبر»)

ع: مُقَابِل، مُوَا جِه، تِجَاه، وَجَاه، تِلْقَاء، قِبَال، قُبَا نَة،

حِذَاء، الطَّرْفُ الْمُقَابِل، الْجَانِبُ الْآخَر.

نهور تر

ك: نهور یه ککه، نهور کسه ککه، نهور یه ککه ی تر. [نهوری

دیکه]

ف: آن دگر، دیگری، دیگر.

ع: الآخر، غَيْرُهُ، سِوَاهُ.

### نہوج

ك: پڑیہ، كہلہ، بولونی، ہدزی، [تڑپك، بلندی]

ف: اوگ، اوج، كلہ، چكادہ، چكاد، سِپكاد، چكاه،

چھاد، بُلندی.

ع: اُچ، ذُرَوَ، قُلَّة، قُلَّة، قِلالہ، قُلَّة، فُوق، رِفْعَة، اِرْتِفَاع.

### نہودال

ك: وارِمسہ، بگردگ، خاسگل، [عہودال، ترکہ دوتیا

(نہوانی راز لہ دوتیا دیتن و لہ شاخ و کتودا دہڑین.)]

ف: زینن، وارِستہ، زیننان، رستہ، سیامک،

ساسان، وارستگان، رستگان، (کسانی کہ ترک

دنیا می کنند، و در کوہ زندگانی می نمایند.)

ع: ابدال، اوتاد، زاهد، مُتَجَرِّد، تَارِك، تَارِكُ الدُّنْیَا.

### نہودہر

ك: دہر، دہرہ، [دہرہ: بہرامبہری «ناوہ»].

ف: بیرون، در.

ع: خارج.

### نہورا

ك: برسی، [برچی، بہرامبہری «تیر»]. (وشہ یدکی

ہدورامیہ.)]

ف: گُرسنہ، گُشنہ، گُسنہ، (اورامی است.)

ع: جائع، نائع، جوعان.

### نہورام

ك: دورسی، پیشرفت، [چال بون، بہرہ پیش چوون]

ف: ساز، سازگاری، نُرستی، رَوایی، رَوَا شدن،

پیشرفت.

ع: صلاح.

### نہوزار

ك: ساز، تفاق، کہلوپہل، دیش، [نامیر]

ف: اوزار، افزار، فزار، انگاز، ساز.

ع: آلہ، آداة، جہان، اسباب.

### نہوسا

ك: لہمہدیر، جاران، نہو رختہ، [لہمہ پیش]

ف: پیش، پیش از این، آن گاہ.

ع: قَبْل، قَبْلًا، سَابِقًا، حَیْثُنْذ.

### نہوسا

ك: لہودوا، لہمہودوا، (من روم، نہوسا نہو ہات، من

نہوڑم، نہوسا تڑبی.) [لہمہ پیش]

ف: آن گاہ، سپس، پس از آن، پس، (من پیش

رفتہ، او پس آمد)

ع: بَعْد، عَقِب، اِثْر، غِیْب، بَعْدَ ذَک، غِیْبَ ذَک.

### نہوقہ

ك: توش، توشیار، نارقہ، [گیردہ]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُصَادِف، مُلاقِی.

### نہو کہسہ

ك: نہو، [ری]

ف: او، آن کس، آن.

ع: هُو، الَّذِی، (ہی، اَلَّذِی)

### نہوکار

ك: دلریش، دلرہنج، پدشیو، پدیش، پدژیو، ریش، زہخمدار.

[کز و دامار، دلرین، بریندار]

ف: پَشیم، پَریشان، اَفسُردہ، شَپَلیدہ، آژردہ،

اَفکار، سگالی، ریش، رُخمی، رُخمدار.

ع: مَلول، مَحْزون، حَزین، مَہموم، مَکھوف، لَہف،

لَہیف، لَہوف، مَجروح.

### نہولا

ك: ژور، خوار، بہرانہر، [نہوتہرف]

ف: آن سو، دگرسو.

ع: الجَانِبِ الْاَخرِ، الطَّرَفِ الْمُقَابِلِ، (عُلُو، سَفَل.

مُواجِہ، تِجاہ)

**نمولاتر**

ك: ژورتر. خوارتر. نموبهتر. [نمولاترتر]

ف: آن سوتر، آن سوترك.

ع: وړاء، تِلْكَ الْجَهَّة.

**نمولاډ**

ك: توخم، توخمه، تۆم، توژم، توژم، منال، بهره، زاوزوه،

فرزون. رهسڼ، رولته. [رهچهلتهك. زارن]

ف: فَرَزَنْد، تَخْم، اَژْم، زاده، نَبِير، نَبیره، زهزاد،

دوده. نژاد، پَرُوژ، گوهر.

ع: نَسْل، ذُرِّيَّة، عِتْرَة، ضَيْن، نَتِيجَة، ضَيْنو، عَقَب،

عَقَب، نَجَل، وَلَد، وَلَد، وَلَد، وَلَد، سَلِيل،

سُلَالَة، ذَرَارِي، اَعْقَاب، وَلَدَة، اَلدَّة، وَلَد. نَسَب،

أَصْل. (هُم مِّن نَّسَبٍ وَاحِدٍ. مِّنْ أَصْلٍ وَاحِدٍ)

**نمولاډهزا**

ك: نهوه، نهتهوه، توخم، تۆم، توژم، توژم، رولتهزا، كوپهزا،

زاووزوه. [توژمه. كوپهزا، كچهزا]

ف: نَوْه، نَوَادَه، نَوَاسَه، نَبَاسَه، نَبِيسَه، نَوَتَدول،

نَبِيره، نَبِير، زاد، زهزاد، تَخْم.

ع: نَسْل، نَجَل، حَافِد، حَفِيد، ذَر، ذَرَّة، ذُرِّيَّة، ذُرِّيَّة،

ذُرِّيَّة، عَقَب، عَقَب، سُلَالَة، سَلِيل، أولاد، اَحْفَاد،

اَعْقَاب، ذَرَارِي.

**نمولىق** ← **نمېلمق** [پيته كاني گوزدراوه.] [عَرَفَ «نمېلمق»

است.]

**نمونډه**

**نمونه**

ك: يهند، نهو نهنازه. نهه نهندازه. [نهونده، هينده،

نهمنده]

ف: آن اندازه. اين اندازه.

ع: ذَلِكَ الْمِقْدَار، هَذَا الْمِقْدَار.

**نمو وهخته**

ك: نهوسا، نهو روژو، نهو دهمه. [نهو كاته]

ف: آن دم، آن دى، آن دون، آن هنگام، آن گام.

ع: حَيِّثُنْز، ذَلِكَ الْحَيْن، ذَلِكَ الْوَقْتُ.

**نموه**

[ك: نامازه بو دورر.]

ف: آن، دس.

ع: ذا، ذاك، ذَلِكَ. (تِلْكَ)

**نموهته**

[ك: نهوته، ناروته]

ف: آنت، آنرا، اورا.

ع: ذاك، ذَلِكَ. (تِلْكَ)

**نموهجه**

ك: بايس، گهرهك. (نمورهجهى نيه، بايسى نيه، گهرهكى

نيه.) [نياز، پيړيستى]

ف: بايست، خواست. (بايست ندارد،

نمى خواهد)

ع: اِحْتِيَاژ، اِفْتِقَار، اُزوم. (لا يَحْتَاجُ)

**نموهسه**

[ك: خويهتى]

ف: آن است.

ع: هُوَ، هَا هُوَ، هُوَ ذا.

**نموهل**

ك: يه كم، بهرگ، بهرگين. سمر. دم. دهمدهما. نووك.

سدهرتا. بهرايى. بهر. له بهرا. (سهرسويخ، دهم سويخ، نووك

مهتلهب، سدهرتاي لهشكر، بهرايى لهشكر.) [هدهول]

ف: نُخَسِت، نُخَسَتَيْن، نُخَز، نُخَزَيْن، پيش،

پيشين. آغاز، فَلَح. از پيش. (سر صبح، آغاز

مطلب، آغاز لشكر)

ع: أَوَّل، بَدء، اِبْتِدَاء، اَنْفَة. عُنْفُوَان، اَطْرُوَان، غُلُوَاء

(الشُّبَاب). مُقَدِّمَة (الجيش). أَوَّلًا، قَبْلًا.

**نمودل سهودا**

ك: داشت. (سفتاح) [دهشت: هدهول فروشى روژانه.]

ف: داشت، دَخَش، دَشَن، دَسْت لاف، دَسْت فال.

ع: اِسْتِفْتَا ح.

## نمونه مانگ

ل: سدر مانگ. [سدره‌تای هدیف]

ف: اُرمز، آغاز ماه.

ع: غُرَّة، بَرَاء.

## نمونه له مین

ل: بدرگ، بدرگین، یه کم. [یه که مین]

ف: نُخُسْتین، نُخَزین، پیشین، آغازین.

ع: اَوَّل، اَوَّلِی.

## نمونه یه

ل: نه‌روی. [نمر که سه‌ی...، نه‌روشته‌ی...] (نمونه یه چه پی)

کرد.

ف: او را، آن را. (آن را چه کرد.)

ع: ه، ه، ذَا، ذَٰلِکَ. (م: ها، تِلْکَ)

## نمونه ی

ل: نه‌شی، نه‌بی. [وِیْدِه‌چی، پی‌ریسته]

ف: می‌شود. باید، بایستی.

ع: یَكُونُ، یَصِیْرُ لَابدْ.

## نمونه ی

[ل: نه‌بی (دوهم که‌سی تاکه.)]

ف: می‌شوی. (مفرد مخاطب است.)

ع: تَكُونُ، تَصِیْرُ.

## نمونه ی

ل: نه‌رویه. [نمونه که‌سی...، نه‌روشته‌ی...] (نمونه ی چه پیتکرد.)

ف: او را، آن را. (آن را چه کرد.)

ع: ه، ه، ذَا، ذَٰلِکَ. (م: ها، تِلْکَ)

## نمونه یج

[ل: نه‌ویش]

ف: او هم، آن هم.

ع: هُوَ اَیضاً، وَهُوَ.

## نمونه ینی

ل: نه‌روانی، نه‌نواپی، چاری پی نه‌که‌فی. [ده‌بینیت.]

ف: می‌بینند، می‌ویند، بیند، ویند، نگاه می‌کند.

ع: یَرِی، یَرِآی، یُعَایِنُ، یَبْصُرُ.

## نمونه ینی

ل: نه‌روانی، نه‌نواپی. [نه‌بینی (دوهم که‌سی تاکه.)]

ف: می‌بینی، می‌وینی، بینی، وینی. (برای

مفرد مخاطب است.)

ع: تَرِی، تُبْصِرُ، تُعَایِنُ، تُبْصُرُ.

## نه‌ها!

[ل: رشی دهربرینی وهرزی و خدم خوارده.]

ف: آه!، آوُخ!، اه!

ع: آه!، آه!، اَلْأَسَف!

## نه‌ها!

ل: ده‌ها!، بدخ!، خورشخوش! [به‌به‌هه! (وشی په‌سهند

کردنه.)]

ف: وه!، وُخ!، وه‌وه!، وُخُخ!، پُخ!، پُخِیخ!، خَه.

(کلمه‌ی تحسین است.)

ع: یَخ!، مَرَحَباً!، یَخِیخ!، طَوْبِی!

## نه‌ها!

[ل: هتی! (وشی بانگ‌کردنه.)]

ف: آها!، آهه! (حرف ندا است.)

ع: آ!، آئی!، ها!، یا!

## نه‌ها!

[ل: هوی! (وشی بانگ‌کردنی دورره.)]

ف: آهای! (ندای دور)

ع: آیا!، هیا!، آ!

## نه‌هاها!

[ل: رشی بانگ‌کردنی دورتره.)]

ف: آهای! (ندای دورتر)

ع: یا!، آ!

## نه‌های!

ل: بپروا!، بنواپه! [سه‌یر که!، ناگادار به! (وشی

ناگادار‌کردنه.]

ف: هان، ببین، نگاه کن!

ع: اُنْظُرْ، تَبَصَّرْ، تَنْبَّهْ!

**نه‌هریمه‌ن**

ك: درنج، شه‌یتان. [شه‌یتانی زورده‌شته‌یه‌كان.]

ف: اهریمه‌ن، اهرَمَن، هَرَماس، اهرامَن، اهرَن، اهریمه.

ع: شَیْطَان، اِبْلِیس، حَنَّاس، فَاتِن، فَتَّان، طَاغُوت.  
نه‌ی!

[ك: وشه‌ی بانگ‌کردنی كه‌سی دروه‌می‌نزیكه‌.]

ف: آی، آلا، آیا، های! (كلمه‌ی ندا به‌مخاطب  
نزدیک است.)

ع: آ، آی، یا!  
نه‌ی

ك: په‌س. (نه‌ی من چه؟) [نه‌دی]

ف: پس. (پَس من چه؟)

ع: ف. (فَا مَا؟)  
نه‌ی!

[ك: ده‌ی!]

ف: دا، دهه، هی!

ع: ه‌ی، هی!  
نه‌یاره

ك: عه‌یاره، پی‌تانه، نه‌نازه. [پیتور، سه‌نگ]

ف: آیاره، پی‌مانه، آندازه.

ع: عَیار، مِعیار، قِیاس، مِقیاس، وِزان، مِیزان.  
نه‌یاله‌ت

ك: شارسان. [شارستان: شار و ناچه‌كانی دوروبه‌ری.]  
ف: شهرستان.

ع: اِیالَه.

**نه‌یه‌رو!**

ك: هه‌یه‌رو! [هاوار به‌سالم: وشه‌ی خه‌م خوارده‌ن.]

ف: ای وای!

ع: وَیْلَكَ، وَاها، وَاوِیْلَاه، یاوِیْلاه!

**نه‌یزه‌ن**

ك: هه‌میسان، هه‌میسانه‌رو، دیسان، باز، دوریاره، نه‌بجارتو.

[هه‌روه‌ها، دیسانه‌رو]

ف: نیز، باز، دیگر، ایدی، اندی، دگر، دگربار، بار  
دیگر.

ع: اَیْضاً، مَرَّةً أُخْرَى.  
نه‌یژی

ك: چا، چان، چما نه‌یژی، گومانم. [نه‌ئیی، وانه‌زانی]

ف: گویی، تو گویی، پنداری، تو پنداری، آرنگ،  
همانا، گُمان بَری، گُمانم، گویا.

ع: كَأَنَّكَ، كَأَنَّهُ.  
نه‌ینه

[ك: نه‌ی!]

ف: آن‌جا، آندون.

ع: تُم، ثَمَّةً، هُنَاكَ.  
نه‌یهام

ك: هیتا، دركه، گه‌یانن. [ناماژ]

ف: سبیم، کوس، نمار، دندش، پرخیده، زیرلَبی.

ع: اِشَارَة، اِیماء، اِیباء، اِیحاء، اِیهام، اِیماض، رَمَز،  
تَلْمِیح، تَوَمِّیَة.

**نه‌ی‌هاوار!**

ك: هه‌ی داد!، هه‌ی‌هاوار! [نه‌ی داد و بی‌داد!]

ف: آی وای!، آی داد!، هی فریاد!

ع: وَاوِیْلَاه!

**نه‌یه‌رو!**

ك: هه‌یه‌رو! [وشه‌ی ده‌ریینی نا‌په‌زایی و بی‌زاریه‌.]

ف: دهه، دا!

ع: ه‌ی، هی!

**نه‌یه‌رو!**

ك: هه‌یه‌رو! [هه‌یهات!، دورره‌!]

ف: هی‌های!

ع: هَیهات، هَیهان، آیهان، آیهات، هایهات،

هایهان، هَیهاه!

نه‌یه‌ز هه‌یه‌ز!

[ک: دووبانه‌ی «نه‌یه‌ز» یه.]

ف: تَأکید «نه‌یه‌ز» است با واو سبک.

نه‌یی ← نه‌ری

نی

ک: هی، هین، (ئی منه.) [وشه‌ی ملکایه‌تیه.]

ف: چیز، آن، از آن. (چیز من است، آن من

است، از آن من است.)

ع: مال، ل. (هُوَ مَالِي، لِي.)

نِیباری

ک: عِیاری، چه‌یه‌ل، نه‌گریس. [بیس، شوم، بده‌بخت]

ف: مَندَبور، خوار، پلشت، پلید، بدبخت.

ع: مَنکوب، مَقْلُوك، مَلْهُوف، مَدْبُور، ذلیل، مَشْهُوم.

نِیبتیدا

ک: سەر، سەر‌ه‌تا، بەر، بەر‌ه‌وا. ده‌سپێکردن. [بیش. ده‌سپێک]

ف: آغا‌ز. نخست. جلو. آغا‌زین، سەر، دَخْش.

ع: اِبْتِدَاء، بَدْء. اوَّل. قَبْل.

نِیبداع

ک: داهاردن، دیروس کردن. [داهینان]

ف: غُباب، نوساختن، نوگفتن، درآوردن، باب

کردن.

ع: اِبْدَاع، اِحْدَاث، اِخْتِرَاع.

نِیبراییم

[ک: نِیبراییم، بله (ناوه‌).]

ف: پَراهام، پَراهام، اِپَراهام. (اسم است.)

ع: اِبْرَاهیم.

نِیبل ← بله [ (سۆرکه‌ناره‌ی «نِیبراییم»). ] (عُفّ «نِیبراییم»

است.)

نِیتاقه

ک: ملدان، تشکیل کیشان، فرمانبهرداری، سهرسپاردن.

[گۆریابه‌لی]

ف: فرمان‌بری، فرمان‌برداری، فرمان‌بردن،

فرمان‌پذیرفتن.

ع: اطاعة، اِنطِیاع، اِنقیاد، اِیقاد، اِتِّقاد، اِمْتِثال،

اِخْتِضاع، خُضُوع.

نِیتیسال

ک: لکیان، چه‌سپیان. [لکان، نوosan]

ف: یَک‌دَش، سَنگَم، سَنگَم‌بَر، چَسپیدن،

چَپ‌سیدن، چَف‌سیدن، شَب‌لیدن، بَش‌لیدن،

ئوسیدن، پیوستن.

ع: اِتِّصال، اِتِّصاق، اِتِّزاب، اِتِّزاق، تَعَلُّق.

نِیتیر

ک: جا. (نِیتیر چه‌ نه‌ی‌زی؟) [نِینجا، پاش‌نه‌ره]

ف: دیگر، باز، نیز، آیدی، آندی، سَپَس. (دیگر

چه‌ می‌گویی؟ باز چه‌ می‌گویی...؟)

ع: ف، بَعْد، اَیضاً، آخِر. اِیه.

نِیتفاق

ک: یه‌ل‌ه‌بون، یه‌کی‌ه‌بون، هاوه‌سی، هاو‌پ‌ازی. [یه‌کیتی،

هاو‌کاری]

ف: یکی شدن، باهم‌شدن، هم‌دستی، هم‌رازی،

هم‌کاری، هم‌گفتاری.

ع: اِتِّفاق، اِتِّحاد، رِفاء.

نِیتفاق

ک: هه‌ل‌که‌فتن، هه‌ل‌که‌فت. [رِیکه‌وت]

ف: پیش‌آمد، پیش‌آمدن.

ع: صَدَقَة، تَصَادُف، اِتِّفاق، شُدُوز، ئُدُور، قَل، قُل.

نِیتقاقی

ک: هه‌ل‌که‌فت، ده‌گمه، که‌م، نایافت. [رِیکه‌وت، ده‌گمه‌ن]

ف: پیش‌آمد، کم، کم‌یاب، نایاب.

ع: اِتِّفاقِی، تَصَادُفِی، شاد، نادِر، قَلیل، قَل.

نِیتلیس

ل: ره، دوری. [سل]

ف: رم، دوری، گزین.

ع: احتراز، نفرة، تباعد.

### نیتلاع

ل: ناگای. [ناگادار بون، زانین]

ف: آگاهی، آگهی.

ع: علم، اطلاع، اطلاع، وقوف، خبره، بصيرة، استحضار.

### نیتمینان

ل: دلنمایی، دلگرمی، باری، پهرمیان، باقی.

[ناسوده‌یی، پشتپی‌نستن]

ف: دلگرمی، دل‌آسودگی، آسایش، دل‌آستواری، باور.

ع: اطمینان، امانة، اعتماد، وثوق.

### نیجاره

ل: کرئ، کریاری، کریدان، مزه، مزه‌دان، باره‌فروشی، مزیاری. [مز، به‌کرئ‌دان]

ف: مزد دادن، بهره دادن، بهره‌فروشی، مزد یاری، بهره‌داری.

ع: اجارة، ایجار، اکراء.

### نیجاره‌دهر

ل: به‌مزه‌دهر، به‌کریدر. [کرئ‌کار. نهو کسه‌ی شت به کرئ ده‌دات. هدهوها: به‌کرئ‌گهار]

ف: به‌مزد ده، مزد‌بگیر. مزدور.

ع: مؤجر، مكري.

### نیجاره‌کەر

ل: مزار، مزدهر، مزدهر، کریدر، کریار. [کرئ‌چی]

ف: مزدیار، مزد ده، بهره‌دار، مزد‌بده.

ع: مستاجر، مکتري.

### نیجازه

ل: دهسه‌لات، گفت، ده‌سور. [موله‌ت]

ف: لهی، بار، گفت، گفتار، دستور، رواید.

ع: اجازة، رخصة، إذن، قول.

### نیجازه

ل: نه‌فسون، ده‌مبه‌س. [قترا، ده‌سور (بو نمونه: نیجازه‌ی مار گرتن).]

ف: افسون، شوبست، شونست، فسون، اوسون، مسرود، دمدمه، جادو، نیرنگ. (اجازه‌ی مار گرفتن مثلاً.)

ع: رقية، عزيمة، سحر، دعاء، طلسم، تعویذ.

### نیجفاف

ل: زور، ستم، رنه. [زولم، ناهه‌قی]

ف: ستم، چخ، زغم، بیداد.

ع: ظلم، اخفاف، تعدی.

### نیجرا

ل: ره‌واکردن، ریگه‌خستن، نه‌جام‌دان، کارخستن. [جینه‌جی کردن]

ف: روا کردن، راه انداختن، کار انداختن، روان ساختن.

ع: اجراء، امضاء، انفاذ، تنفیذ.

### نیجماع

ل: گه‌له‌کومه، نیلجاری. [هاوکاری کردنی به کومه‌ل. راپه‌رین]

ف: شورش، آشوب.

ع: اجتماع، ازدحام، قیام، نهوض، نهضة.

### نیحترام

ل: نابوو، نگین، سدنگی، گه‌ره‌یی. [ریز، حرمدت]

ف: ارجمندی، آزر، آبرو، بزرگی.

ع: عزة، حرمة، احترام.

### نیحترام گرتن

ل: نابوو لیتیان، سنگ لیتیان، گه‌ره‌یی لیتیان. [ریز لیتان]

ف: بزرگ داشتن، ارجمند داشتن، آبرو

گذاشتن.

ع: اعزاز، اكرام، تكريم، تبجيل، تجليل، تعظيم، تقدیر.

### نیحتلام

ك: شەیتانی. [شەیتانی بوون]

ف: گوشاسب، گوشناسب، گوشاسب.

ع: احتلام، حُلم.

### نیحتیات

ك: پارێز، سول، دوروی، [وریایی، سل]

ف: پرهیز، دوری، باریک‌بینی.

ع: احتیاط، احداق، تحرّم، حوطّة، حیطة، تباعد، اجتناب.

### نیحتیاج

ك: نیاز، کەل کەفتن، نەوێجە، [پێویستی، ناتاجی]

ف: نیاز، نیازمندی، چُنْئَلْی، تَلْنْگ، تَلْنْه، خواهش، خواهشمندی، کار داشتن.

ع: حَاجَة، اَرَب، شَجَب، وَطَر، عَوَز، ضَرُورَة، بُغْيَة، اِحتِیاج، اِفتِیاق.

### نیحسان

ك: خاسه، خاسی، خاسه کردن، [چاکه، چاکی]

ف: خوبی، نیکی، آرازش، ارزانش، خوبی کردن.

ع: احسان، صَنِيع، صَنِيعَة، بَرّ، مَبَرَّة.

### نیحیا

ك: زینگەر کردن، [زیندوکردنەو(ی مردور).]

ف: زنده کردن، (مرده را).

ع: اِحْیاء، (اِحْیاءُ الْمَوْتِ)

### نیحیا

ك: خروشه کردن، دەرھارردن، [خۆش کردنی زەوی بایر.]

ف: آبیسته کردن، آماده کردن، (زمین بایر را

دایر کردن)

ع: اِحْیاء، (اِحْیاءُ الْمَوْتِ).

### نیختلات

ك: تیکەلی، هەلسانزدانیشتن، [دۆستایەتی، هارەلی]

ف: آمیزش، نشست و برخاست، اکدشی.

ع: اِختِلَاط، اِمْتِزَاج، مُعَاشَرَة، مُصَاحَبَة.

### نیختیار

ك: دەسلالت، هەوەس، خواست، [ریست]

ف: خواست، مَلچکا، هوس، پیسایش، پیسوون.

ع: اِختِیَار، اِرَادَة، مَشِیَة.

### نیختیاری

ك: دەسلالتی، هەوەسی، دلخواز، بە هەوەس، بە خواز.

### [خوړست]

ف: خواستی، هوس، پیسایشی، مَلچکایی.

ع: اِختِیَارِی، اِرَادِی.

### نیختیراع

ك: درس کردن، داهارردن، دەرھارردن، [داهینان]

ف: درست کردن، درآوردن، تازه درآوردن،

عُبَاد.

ع: اِخْتِرَاع، اِبْتِدَاع، اِقْتِرَاح، اِهْتِجَال.

### نێب

ك: نەمە، نەم، [رەشە یەکی گۆزانیە،] بۆ ئاساژە بە نزیک.

ف: این، (گورانی است).

ع: هَذَا، ذَا.

### نێدارە

ك: دیواخان، [دیواخانه، دادگا]

ف: آواره، (اداره‌ی دادستان) بَرهون.

ع: اِدَارَة.

### نێدەهە

ك: داد، دارا، وتن، خودیژی. (بۆ خەوی نە یژی.)

[دادخواری، سکالا]

ف: داد، داوری، دادخواهی، خودخوانی، گفتن،

خودگوی.

ع: اِدْعَاء، دَعْوَى.

### نیراد



پاداشت، پاداشن، کَیْفَر، بادَفَر، باداَفَره، باداَفراه.  
ع: جَزاء، ثواب، أَجر، مُجازات، مُکافات، عَوْض،  
بَدَل. عِقاب، عُقوبه، مُعاقِبَه، عُقْبى، عاقِبَه.

### نیزافه

ل: روکَش، روکیش. [زیاد، سهریار]  
ف: روکَش، أَفزوده، أَفزون.

ع: اِضاَفَه، ضَمیمَه.

### نیزافه

ل: خَدیه. [خستنه پال (بهرامبهری په‌ها کردن. وه:  
غولامی زید).]  
ف: خَدیه، خَدین، خَدیه‌کردن. (ضد اطلاق،  
مانند: غلام زید.)

ع: اِضاَفَه.

### نیزقراپ

ل: هورل، نانارامی. [شله‌ژان، شیرزیی]  
ف: غَله، بی‌آرامی، تپش، شورش، جوش و  
خروش، جوشیدن.

ع: اِضطِراب، قَلَق، تَبَرُم، تَضَجُّر، ضَجَر.

### نیزدیواج

ل: ماره، چاره. ژن خواستن، په‌یوه‌نی. [ژن هینان، ژن و  
میردایه‌تی]

ف: چاره، ژناشویی، زن و شوهری، زن‌گیری،  
زن گرفتن، پیوندی.

ع: اِزدِواج، زَواج، قَزُوج، نِکاح، اِستِکاح.

### نیزرایل

ل: گیانکه‌نکه. [مه‌لکه‌مووت، فرشته‌ی گیان‌کیشان].

ف: جان‌ستان، جان‌شکار.

ع: عِزرائیل، مَلِکُ المَوْت.

### نیزگیل

[ل: دره‌ختیکه (له تیره‌ی گویژ).]

ف: آژگیل، گیل، آنج، آکج، آکج، کنوس. (نوعی

ل: عه‌تور، ده‌قد، ده‌قت، بیانک، ورده‌گیری. [ره‌خنه‌گرتن]  
ف: دق، خورده‌گیری، رخنه‌جویی،  
بهانه‌جویی، آک‌جویی، سَخَن گرفتن.

ع: ایراد، اِعتِراض، اِنتِقاد، قَدَح، تَعییب، تَنقیص.  
عَنْب، عتاب.

### نیراده

ل: نیاز، هورس، نارَه‌زور، گهره‌ک، گهره‌ک‌ه‌سورن، خوراس،  
ویستن. [ویست، خواستن]

ف: مَلْچَک، خواست، هوس، پیسایش، نیاز،  
آرزو، آغاز، پیسودن، خواستن، آهنگ، آه‌نج،  
دل‌بستگی.

ع: اِرادَه، قَصْد، هِرادَه، عَزَم، عَزیمَه، اِناَصَه، نِیَه،  
مَشِیَه، تَصمِیم.

### نیرادی

ل: ده‌سلانی، هورسی، دلخواز، دلخوازی. (همه‌ده‌ی  
نیرادی) [خورِیست (جو‌له‌ی خورِیست).]  
ف: خواستی، هوسی، پیسایشی.

ع: اِرادِی، اِختِیاری.

### نیراک

ل: سیواک. [داری سیواک] که وه‌کورو فلچه له ده‌می  
پاده‌دن.]

ف: پیلو، جالی، جال‌سنا. (درخت مسواک)

ع: اِراک، شَجَرُ المِساوِک.

### نیرسی

ل: میرات، میراتی، جیناگ. [که‌له‌پرور]

ف: مُرده‌ری، مُرده‌ریگ، گاوداد.

ع: تَلید، تَرِکَه، اِرْث، وِرْث، ثِراث، میراث، مَوْرُوث،  
أَثَلَه، أَثال.

### نیزا

ل: عیتر، پاداشت، قهره‌برو، قهره‌ی، سزا. [توله، پاداش]

ف: داشن، داشاد، شیان، جاور، سزا، پاداش،

از گویج است.)

ع: تُفَاحِ الْبَرِّ، ذُو ثَلَاثِ حَبَّاتٍ.

**نیزن**

ك: دسور، ده‌سلاّت، گُفت، [مزلّت]

ف: لهی، بار، گُفت، گُفتار، دستور.

ع: اِذْنٌ، اِجَازَةٌ، قَوْلٌ، رُخْصَةٌ.

**نیزهار**

ك: دهرپین، ناشکرا کردن، درکائن، وتن، [خستنه‌پود]

ف: گُفتن، آشکار کردن، دندیدن، پدیدار کردن، هُویدا کردن.

ع: اِظْهَارٌ، اِشْعَارٌ، بَيَانٌ.

**نیسا**

ك: نیسه، نیسه‌تی، نیساکه، [نیستا، نوکه]

ف: ایسا، اکنون، کُنون، نون، ایدز، ایدون،

آیدون، آهزون، ایمه، این‌دم، این‌زمان،

این‌هنگام، این‌انگام، این‌گاه.

ع: اَلْآنَ، اَلْحَالُ، اَلسَّاعَةُ، اَلْحَيْنَ، هَذَا اَلْآنَ، هَذَا اَلزَّمَانُ... حَالًا، فِعْلًا.

**نیسار**

ك: به‌خشش، جوانه‌ردی، [جوامیری (له‌خو گرتنه‌ر و

به‌خشین به‌خه‌لك.)]

ف: هدمان. (از خود گرفتن و به دیگری

بخشیدن.)

ع: اِیْثَارٌ، قُوَّةٌ.

**نیساکه** ← **نیسا**

**نیساولا**

ك: له‌مورسا، له‌مولا، له‌موردوا، له‌گرولا، له‌گرودا.

[له‌نیسته به‌دواوه.]

ف: از این سپس، پس از این.

ع: مِنْ بَعْدَ، بَعْدَ هَذَا.

**نیساواوه** ← **نیساولا**

**نیست**

ك: ویسان، له‌نگ کردن، نارام گرتن، مهنه‌ر گرتن، وچان

دان، [پشوو، خایاندن (له‌کار یا له‌رویشند.)]

ف: ایست، ایستادن، ستادن، مات، درنگ. (در

کار یا در راه رفتن)

ع: وَقْفَةٌ، تَوَقُّفٌ، سُكُونٌ، صَبْرٌ، تَأَمُّلٌ.

**نیستراجه‌ت**

ك: ورینگ، وه‌قره، ستار، هه‌سیان، هه‌سیانه‌ره، نارام گرتن.

[پشوو]

ف: آرامش، آرمیدن، آرام گرفتن، آسایش،

آسودن، آسودگی.

ع: اِسْتِرَاحَةٌ، سُكُونٌ، قَرَارٌ، هُدُوءٌ.

**نیستی‌ها**

ك: زکه‌ماسی، [نیسقای، نه‌خوشی ناربه‌ند.]

ف: آمار، آمار، آماره، خَشْکامار، خَشْک آمار،

شکم‌درد آب.

ع: حَبْنٌ، اِسْتِسْقَاءٌ.

**نیستی‌سنا**

ك: جیایی، جیاره کردن، دهر کردن، هه‌ل‌ه‌اردن.

[ده‌ه‌اریشن]

ف: سوایی، جُدایی، سِوا کردن، بیرون کردن.

ع: اِسْتِثْنَاءٌ.

**نیستی‌شما**

ك: بو کردن، لووت گه‌رآن. [بوَن کردن]

ف: شَمیدن، بُو کردن، بُو شنیدن.

ع: اِسْتِشْعَامٌ، اِشْتِعَامٌ، تَشْمُمٌ، شَمٌّ، تَشْمِيمٌ،

اِسْتِرَاحٌ.

**نیستی‌هداد**

ك: ده‌مویل، پلویا، جدر به‌زه، هونه‌ر. [لینه‌اتن، به‌هره،

هونه‌ر]

ف: بَراز‌ندگی، شایستگی، آمادگی. هوش، هنر.

ع: اِسْتِعْدَادٌ، لِيَاقَةٍ.

**نیستی‌ها**

ك: كه ناره گيرى، كه نار گرتن. [دست ليكيشانه ره]

ف: كناره گيرى، كنارگرفتن، دست كشيدن، ويل كردن. درخواست آمرزش، درسه خواهى.

ع: استعفاء، ثجائب.

### نیستیقبال

ك: پيرايى، بهره برى، پيرى، پيشواز. [به پيرهو چورن، پيشوازى]

ف: پذيره، پيشواز، پيشباز.

ع: استقبال.

### نیستيقسا

ك: توار پياچورن. [ليكوئينمرو]

ف: آمار، آماره.

ع: تَفْحُص، تجسس.

### نیستيقلال

ك: خوشه رى، سه رخويى، پابه رجايى. [سهره خويى]

ف: خودسرى، سرخودى، نابستگى، پابرجايى.

ع: استقلال.

### نیستيلاج

ك: دسور، پوشت، شتو. [شتواز، نهريت]

ف: ياسا، دستور، مروس. نزد.

ع: اصطلاح، اسلوب، عادة. عند.

### نیستيناف - واخوايى

### نیسرا

ك: روك، رك، سخت گرتن. [پي داگرتن، سور بوون]

ف: سخت گيرى، دُنبال كردن، ايستادگى، پافشارى، پايدارى، مكاس، مكيس.

ع: اصرار، الحاح، الحاف، ابرام. سماجة.

### نیسراولاز

ك: ركن، روكگر، سختگر. [پيداگر، سور]

ف: شلايين، آویزگن، سخت گير.

ع: مُصِر، مُلَح، مُلَحِف، مُبِرِم، سَمِج، سَمِيج.

### نیسغان

ك: پيشه، پلان، سقان. [نيسك]

ف: استخوان، ستخوان.

ع: عظم، عرق.

نيسك - پيشه [روشه يه كى كرماجيه. (كرماجى است.)]

نيسك - عيسا [پسته كانى گوزاره، ناره. (عرك «عيسى» است، اسم است.)]

### نیسكان

ك: پياله، فنجان. [گيلاس، قهده ح]

ف: استكان، پياله، پنگان، بنگان، كلاجو.

ع: طاس، طاسة، فيخة، فنجان، قدح.

وينه

### نیسلام

ك: ملدان. ناين مورعه مده دى. موسولمانگه ل. [ملكه چى.

ناينى نيسلام. هدره ها: موسولمانان]

ف: گردن نهادن. آيين محمدى. مسلمانها.

ع: اسلام، انقياد، اطاعة. الدين القيم، مذهب محمد (ص). المسلمون، اهل الاسلام.

### نیسليمى

ك: ناله ته، سوراخى. [هركام لهو ريزه داره چه قيتنراواندى

كه به شتويه كى تايبه خه پاتى كراون.]

ف: اسليمى، صراخى.

ع: دريزين، درابزون

وينه - خالته (۲)

### نیسلاج

ك: يهك خستن، ناوجى كردن. يهك كهفتن، سازيان.

[ناشت كرده نه، گربانندن. ناشتى، گوبان]

ف: سازش دادن، ميانجى كردن، سازانندن. ساختن.

ع: اصلاح. تصالح، اصطلاح، اصطلاح، مصالحة.

صلح، سلم.

### نیسلاج

ك: دورس كردن، دورسو كردن، دهكارى كردن. [چاك

کردن

ف: ساختن، درست کردن، دستکاری کردن.

ع: اصلاح، تعمیر، ترمیم، مرمت.

نيسه-نيسا

نيسهال

ك: زكه‌شوره، سه‌ريایی، ته‌قه‌فیه. [سكچون، زه‌جری]

ف: بُرينش، تَرايمان، شكَم‌رو، ريخیدن. (ريخ)

ع: اسسهال، اطلاق، زحیر، مَشَاء، اسْتِمَشَاء، استطلاق.

نيسهانی

ك: فین، گووکر، گواي. [رهان، زه‌جی]

ف: ريخن، ريخو.

ع: مُسْتَسْهَل، مُسْتَطْلِق، مُتَزَجِر، مُسْتَمْشِي.

نيسه‌نی-نيسا

نیش

ك: کار، پيشه. [سِنعات، فرمان]

ف: کار، پيشه.

ع: عَمَل، شُغْل، كَسَب.

نیش!

ك: عیش، قَح! [كخ] (وشه‌ی دهرسپنی بیتزاری و بیتاخوش‌بوونه.)

ف: شَه! ویک! (کلمه‌ی نفرت و استکراه است.)

ع: ثَف!

نیش

ك: ژان. گل، دهر. [نازار]

ف: دَرَد.

ع: آلم، وَجَع.

نیشاره

ك: هیتا، درکه، درکائن، گه‌یائن، چاورتنکی،

چاره‌لته‌کائن، نه‌یهام. کیشه‌ك، گزسه. [نامازه]

ف: نَمار، سیم، کوش، دندش، پرخیده، نُمودن،

نشان دادن، گوشه.

ع: اِشَارَة، ایماء، ایباء، ایحاء، ایماض، ایهام، رَمَز، غَمَز، وَحْي، تَلْمِیح، تَلْوِیح، تَوَمُّنَة. اِسْمُ اِیْشَارَة.

نیشاهه

ك: چار، چارورپار، دنگ، نازاه. [ناویانگ]

ف: چاو، آوازه، دَمَدَمَه، زَمَزَمَه.

ع: اِشَاعَة، شَهْرَة، اِنْتِشَار، اِذَاعَة، نَشْرَة، سَمْعَة، صِیْت، سَمَا، اِشْتِهَار.

نیشان

ك: دهرد کردن، ژان کردن، گل کردن، دهرد هاتن. [یهشان]

ف: درد کردن، درد آمدن.

ع: تَأْلَم، تَوَجَّع.

نیشتیاق

ك: تاسه، ناره‌زو، تامازرویی، چوکیان، چوکیان دَل، تینگی. [حز، خولیا، تامه‌زویی]

ف: درخوش، شادخواست، تاسه‌خواری، آرزومندی، تشنگی، گروس، گروش، جوش، جوشیدن.

ع: اِشْتِیاق، شَوْق، وَلَع، تَوَلُّع، أَب، أَبَاب، اِبَابَة.

نیشتیباهه

ك: شیتیان، گوم برون، لیشیتیوان، لی‌گرم برون، سه‌رلیشیتیوان. [لِیتیکچون]  
ف: گُم شدن، سَرْدَن‌نیاوردن، پَرت شدن، لَغَزیدن.

ع: اِشْتِیَاه، اِلتِیاس، اِلتِیاث.

نیشتیباهاکاری

ك: شیوان، راس‌گوم کردن، راس‌پوشی. [لِیتیکدان]  
ف: راست پوششی، هوده پوششی، راست پوشاندن، راست گم کردن، گمراهی، پرت‌روی.  
ع: لَبْس، تَلْبِیس، تَخْلِیط، تَشْبِیه، تَلْوِیث، تَوَلِیس، ایلّاس، اِخْداع.

نیشتهار

ك: چار، چارپړ، دنگ، نارازه. [ناربانگ]

ف: چاو، آواز، دمدمه، زمزمه، خنیدن.

ع: اشتهار، انتشار، شهره، اندياع، نشره، سمنه، سما، صيت، اشاعة.

### نیش ده‌سویا

ك: جگه‌نیشه، بدنگه‌نیشه. [دردده‌جومگه، باداری]

ف: پك‌درد، دست و پا دزد.

ع: بدل، وجع‌المفاصل.

### نیعتیلر

ك: نارپړ، بارپ. پشتیان. [بایه‌خ، پیز. متانه پی‌کردن.]

ف: ورسنگ، آبرو، باور، هنگ، سنگینی، سنگ.

پشتوانه.

ع: اعتبار، احترام، عړه، حرمة، شرف. اعتماد، وثوق.

### نیعتدال

ك: راسر بون. میانه. شینایی. [راست بونوره. هواسانی]

ف: پا شدن. میانه شدن. میانه‌روی. میانه.

ع: اعتدال، استقامة، توسط.

### نیعتدال حقیقی

ك: میانه‌ی راسه‌قانی. [هواسانی راسته‌قینه]

ف: لهراسب.

ع: اعتدال حقیقی.

### نیعتراز

ك: بیانك، بیانك‌گرتن، ده‌قت، ده‌قد، عده‌و، رده‌گیری.

[بیانور، رخنه]

ف: نق، خورده‌گیری، بهانه‌جویی، سخن

گرفتن، دژجویی، آفندیدن.

ع: اعتراض، انتقاد، ایراد، تنقید، قدح.

### نیعتقاد

ك: بارپ، سه‌سپاردن. [بروا]

ف: نمشته، باور، گرویدن، آور، گرایش، آواره.

ع: عقیده، ایمان، اعتقاد، یقین.

### نیعتتماد

ك: بارپ، بایق. [پشتپی‌به‌ستن، متانه پی‌کردن.]

ف: باور، باور‌کردن، اُستوانی.

ع: اعتماد، اُتکال، تُکلان.

### نیعتنا

ك: باك، پدروا، ترس، پدك. [ده‌ریس، بایه‌خ]

ف: باک، پروا، اندیشه، ترس، بیم.

ع: عبا، عیج، اعتناء، اهتمام، مُبالاة، اِکتراث.

### نیعتنا نه‌کردن

ك: باك نه‌بون، پدروا نه‌کردن، پدك نه‌كفتن، نه‌ترسیان.

[ده‌ریس نه‌هاتن، بایه‌خ پی‌تدان]

ف: باک نداشتن، پروا نکردن، اندیشه نداشتن،

بیم نداشتن، نترسیدن.

ع: عَدَمِ اعتناء، عَدَمِ مُبالاة، عَدَمِ الإِکتراث.

### نیعجاز

ك: پدرجو، کار که‌س‌نه‌کردگ. [کاری ناناسایی، موزجات]

ف: فرجود، کار کس‌نکرده.

ع: اغجاز، خرق‌عاده، مُعجزة.

### نیعراپ

ك: تاتی، سر و بوژ، سر و ژیر. [بزوینی پیته‌کان (سر و

ژیر و بوژ و زنه «ـ، ـ، ـ» که نیشانه‌ی چوار

نیعراپه‌کیده.]

ف: زیر و زیر، (زیر، زیر، پیش، زنه. ـ ـ ـ

ـ) (این چهار شکل، علامت چهار اعرابند.)

ع: اِعراب، (نُصب، خَفْض، رَفْع، جَزْم- فَتْحه ـ،

کَسْره ـ، ضَمَّة ـ، سُکُون ـ)

### نیغری

ك: فالان. [چاک کردن (ماین له فحل کیشان).]

ف: ایغری، گُشنی، ایغری دادن، گُشنی دادن.

(مادیان را فحل دادن.)

ع: ایداق.

**نیفماس**

ك: چارپوشی. [لیبردن «اغماض» و نوخته کدی لابراوه.]

ف: چشم پوشی، آمرزش. مهربانی، گذشت،

درگذشتن، بخشایش. (مصحف اغماض است)

ع: اغماض، عفو، صفح، غفران، مغفرة.

**نیفت**

ك: پازینه، نه خشان. [ینژیل، ینیتژنگ، خهوشوخالی

دهغل]

ف: افت، آفال، ته گربالی.

ع: خُخالة.

**نیفتار**

ك: بدرشیو. رۆژگی شكانن. [بهربانگ. رۆژور کرده]

ف: شام. روزه باز کردن.

ع: فُطور، افطار.

**نیفتاری**

ك: بدرشیو، بهربانگ. [ندهوی رۆژوری پی ده شکینن.]

ف: شام. (آن چه با آن روزه باز کنند.)

ع: فُطور، فُطوري.

**نیفتخار**

ك: فیز کردن، خومه لکیتشانن. [شانازی کردن]

ف: خودستایی، فیس کردن.

ع: افتخار، مَباهات.

**نیفترا**

ك: دهلهسه، دهسه لههس، درۆ. [تۆمهت، بوختان]

ف: پلمه، سُرُو، چربک، پیغاره.

ع: اِفْتراء، بُهتان، تَلْسُن، تُهْمَة، عَضِيهَة.

(اِفْوَ)

ك: بهدهشت، سپیان، سپیار. [ناسمانی نویهم بهلای

پیشینیانوره. (له بهرگههرا بهر ده ژوروتر.)]

ف: سپهرار. (هوای افری)

ع: افر، اَثیر، فوق الجَوّ.

**نیفساد**

ك: چوكله شکینی، شوفاری. [ناژاوه نانهوه]

ف: چُغلی، رَسایی، جَلویزی، هالگی،

سُخُن چینی، دویرهم زتی، پالانگی.

ع: افساد، ثفتین، تحریک، نَم، تَوریش.

**نیفلاسی**

ك: نه بونی، نه داری. [نابویتی، مایه پروچی]

ف: تباهی، نداری، نابودی، ناچیزی.

ع: افلاس، اعسار.

**نیفلاک** - **داکاسیان**

**نیفلیج**

ك: کوچ. [شه پله لی درار. گۆج]

ف: چنگلوی، چنگلوی، چنگلوی، چنگلوی، چنگلوی،

شپک.

ع: قَالِج، مَفْلُوج، کَسحان، اَکسح، اَکنع، کَنع. اَکوع.

**نیفلیجی**

ك: کوچی. [نه خوشی شه پله. گۆجی]

ف: چنگلوی...

ع: قَلَج، کَسَح، کَنع، کَوَع.

**نیقبال**

ك: نامده، نگین، هات، مارار. [بهخت]

ف: آمد، ماراب، شگون، پیش آمد، خوش بختی.

ع: اِقْبَال، بَخت، طالع.

**نیقتساد**

ك: مال داری، دنیا داری. [که بیانوی]

ف: کدیوری، کوالش، مال داری، دنیا داری.

ع: اِقْتِصاد، اِثراء.

**نیقتساد**

ك: میانه روی. [مام ناره ندیتی]

ف: میانه روی.

ع: اِقْتِصاد، اِعْتِدال.

**نیقتیدا**

ك: شۆن كه فتن، پشت سهر كه فتن، تهك كه فتن. (شۆن كه فتنگ «مُقتدی»، شۆن كه فیاگ «امام») [په پیروی کردن]  
ف: پیروی، پشت سر افتادن، گرویدن.

ع: اِقتِدَاء، اِتِّبَاع، تَسْتَنُّ.

**نیقراو**

ك: پی هاتن. [دانیشانان]

ف: خُست، مُست، گُفت، گُفتار، هُست، خستیدن... بر زبان آوردن.

ع: اِقْرَار، اِذْعَان، اِيدَاح، نُخْوَع، اِعْتِرَاف.

**نیقراو**

ك: دواپی. دواپی هاتن. [کوئایی. کوئایی هاتن، قران]

ف: اَنجام، فَرجام، فَرناد، پایان، سُوومه، کَران. انجام آمدن، انجام رسیدن... فرجام رسیدن، نیست شدن، از میان رفتن، بریده شدن.

ع: نِهَایَة، غَايَة، عَاقِبَة. اِنْتِهَاء، اِنْقِرَاض، خَاتِمَة، اِنْقِطَاع.

**نیقلیم**

ك: ناوچه، ناوان، سهرزوبین. [هه ریم]

ف: كَشوَر، كَشخَوَر، كَشخَر، كَشخَر.

ع: مَمْلَكَة، اَقْلیم، مَحَال.

**نیقلیمیا (نه قلیمیا)**

[ك: خلتدی كانزاکان له کاتی توانه دا.]

ف: اقلیمیا. (ژردی فلزات در هنگام گداختن)

ع: اَقْلیمیا.

**نیل**

ك: عَیْل، خَیْل. [هوز]

ف: ایل.

ع: حَيّ، قَبیلَة، عَشیرَة.

**نیلتیفات**

ك: لاگردنوه، ههوالپرسی، پرسین. [ناوردانهوه. بایه خدان]

ف: نگاه کردن، رو کردن. چغفر، پُرنسه، آگاهی

گرفتَن، نگرِیستن، برگشتَن.

ع: التِّفَات، لُطف. اِسْتِخْبَار.

**نیلتیفات کردن**

ك: لاگردنوه، بهر کردن، ههوالپرسی. [ناوردانهوه، بایه خ پیدان]

ف: چَغْرِیدَن، پُرسش، آگاهی گرفتن. رو کردن،

نگاه کردن، رو برگرداندن.

ع: التِّفَات، اِسْتِخْبَار، مُلَاطَفَة، تَلَطُّف.

**نیلجاری**

ك: گه له کۆمه. [گه له کۆمه کی، واپه رین]

ف: شورش، ایلجاری.

ع: اِجْماع، هُجُوم، قَهْاجُم، قِیام، نَهْضَة.

**نیلچی**

ك: بالیوژ. [بالتوژ، سفیر]

ف: ایلچی، فرستاده، نماینده، بالیوس.

ع: سَفیر.

**نیلچی باشی**

ك: سهر نیلچی. [سهر بالتوژ]

ف: ایلچی باشی، سر ایلچی.

ع: سَفیر کَبیر.

**نیلهام**

ك: لَیْوه، خوږه، لَیْویان، خوږپیان. [خستنه دل، سروش]

ف: در دل انداختن، فرداب.

ع: اِلْهَام، وَحی، اِلْقَاء.

**نیلاخ**

ك: سهرده سیر. [کوئسان، زوزان (بهرام بهری «قشلاخ»)]

ف: ایللاق، ییلاق، کوهسار، سردسیر. (ضد «قشلاخ»)

ع: سُرُود، مَقَاط، مَقِیْط.

**نیلهك**

ك: بیژن، نهرمه بیژ. [هیلهك]

ف: اَلَك، نَرَم بِيْز، تَنَكُّ بِيْز، گَرَمه بِيْز، گَرَمه وِيز.

ع: غِرْبَال، مَنخَل.

وینّه

**نیم**

ل: نَم. (نیمجار) [پیشگریکه بوّ نامازه به نَزیک].

ف: اَیْن. (این بار)

ع: ذَا، هَذَا، اَل. (هذه المَرّة)

**نیمّا**

ل: دَرَكه، هِيْمَا. [نامازه]

ف: نَمَار، دَنَدَش، پَرخیده.

ع: اَیْمَاء، اِشَارَة، رَمَز، كِنَايَة.

**نیمّاله**

ل: دَهِسُور، شِيشَه دَهِسُور. [حوقنه، عیماله. — نامرازی —

دَهِرمان کردنه رِیغَوَلَه.]

ف: اَمَالَه، مِیْنَا.

ع: حَقْنَة، مَحَقْنَة.

وینّه

**نیمّاله فِهره نگی**

ل: دَهِسُور فِهره نگی. [حوقنه ی فِهره نگی: جَوّره

حوقنه یه که.]

ف: اَمَالَه فِرَنگی.

ع: مَحَقْنَة.

وینّه

**نیمام**

ل: پِشْهَوَا، بَه رَنوِیژ. [پِشْهَوِیژ، رِیْهَر]

ف: پِیشْوَ، کَچِیر، کَچِیرده، بَاژَن، پِیشْوَ.

ع: اِمَام، مُقَدِّی.

**نیمان**

ل: بَاوَر. [بِرْدا]

ف: بَاوَر کردن، گَرویدن، پَذِیرفتن، اُسْتَوَار،

اُسْتَوَان.

ع: اَیْمَان، اَیْقَان، اِعْتِمَاد.

**نیممتحان**

ل: بَه ارَود، زَمِین، تَاقِیه وِکردن. [تَاقِی کردنه ره]

ف: رَوَن، اَرَوِیْن، اَرَوِیْن، اَرَمُون، اَرَمَیْش،

اَرَمُون، رُمُودن، اَرَمُون، اَرَمَیْیدن.

ع: اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، اِیْتِلَاء، تَجْرِیْه، مَنَی، بَلَوِی، مَنَو.

**نیمتیزاج**

ل: تِیکَه لَی، تِیکَه لَ بَرُون، نَویْتَه بَرُون، قَاقِی بَرُون.

[تِیکَه لَ بَرُون]

ف: یَکَدَش، اَمِیْزَش، اَمِیْغ، سَنَگَم، سَنَگَمَبَر،

اَمِیْخته شدن، اَلْغَدَه شدن، تَرُومِیدن، اَلْغَدَن،

اَمِیْزیدن، اَمِیْزیدن.

ع: اِمْتِزَاج، اِخْتِلَاط، تَرُکُب.

**نیمجار**

ل: نَه جَاَره، نَم کَهْش. [نَم کَهْپَرته]

ف: اَیْن بَار.

ع: هَذِهِ الْکَرَة، هَذِهِ الْمَرَة.

**نیمرو**

ل: نَه رَوِیژَه. [نَه رَوِیژ]

ف: اَمِرُوز، اَیْن رُوز.

ع: اَلْیُوم، هَذَا اَلْیُوم.

**نیمزّا**

ل: مَوَر کردن. گُزَه راندن، نَه جَام دَان. رَوَا داشْتَن. [شَه قَل]

کردن. جِیْبَه جِی کردن. پَه سَه نَد کردن]

ف: مُهَر کردن، گُذَرَانِیدن، اَنجَام دَادَن. پَذِیرفتن،

دَسْتِینه.

ع: اِمْضَاء، اِنْفَاز، اِجْرَاء، قَبُول.

**نیمه**

[ل: نَم، مَه (کَه سِکی گُورَه یَا یَه کَه مَ کَه سی کُز).]

ف: مَ، مَآه. (یَک نَفَر بَزَرگ، یَا مَتکَلَم مَعَ الْغَیْرِ).

ع: نَا، نَحْنُ.

**نیمه گمل**



[ک: ئینمه (کۆی راناری یه کهم کهسی کۆیه).]

ف: ماما. (جمع متکلم مع العیر است).

ع: نَحْنُ.

نین

ک: نان، ناز، خه مزه، نه دا. [ناز و نوز]

ف: آن، این، ناز، نَمَک، آدا.

ع: مَلَاخَة، دِلَال، تَقْمُن.

نینتزار

ک: چاویاری، چاره نواری، چاره ییگه بیرون، گوی-تولاخی،

قه ییزی، خه ییی، دهسخره ییی، خه یه بیرون، دهسخره بیرون.

[چاره یوانی]

ف: بَرَمَر، پَرَمَر، پَرَمَر، پَرَمو، پَرَمو،

بَرَمور، پَرَمور، بَرَموز، پَرَموز، بَیوس، پیوس،

چشم به راه، چشم داشت، نگرانی.

ع: اِنْتِظَار، تَرْقُب، تَوَقُّع، تَرْجِي، تَرْصُد، تَرْيِص،

تَرِيْتُ، تَمَكْتُ.

نینتزام

ک: سه قام، سامان، یاسا. [رێکوپێکی]

ف: نیوورد، دهناد، سامان، یاسا، آرامش.

ع: اِنْتِظَام، اِتِّسَاق، نَظْم، نِظَام، نَسَق.

نینتقام

ک: سزا، تۆله. [حه یف: قهره یوی زولم سه ندنه وه.]

ف: سزا، کیفر، کینه خواهی، کینه کشی.

ع: دُخُل، ثَار، مُعَاقِبَة، اِنْتِقَام. قِصاص، جَزَاء.

نینتها

ک: پهر، دوا، دای، نه غام، بریانه وه. [کوتایی]

ف: سومه، کران، گراه، انجام، قَرجام، پایان،

قَرناد.

ع: اِنْتِهَاء، غَايَة، نِهَایَة، خَاتِمَة، عَاقِبَة، نِهَاء.

نینتیجار

ک: خۆکوشتن. [خۆمراندن، خۆکوژی]

ف: خودکُشی

ع: اِنْتِحَار. اِعْتِفَاد.

نینجا

ک: نیت، نه مه، نه مه نیت. [نهجا]

ف: دیگەر، دیگەر، این دیگەر، پَس.

ع: هَذَا، وَهَذَا، فَهَذَا، فَ.

نینجه

ک: فینجه، نارایش. (نینجه و فینجه) [نه وهی لاهردنی

مایه ی رازانه وهی.]

ف: پیرایه، زیب، زیور، آرایش.

ع: زِينَة، زَعْنَفَة، فَضْلُ الْكُتُبَيْن، ضَمَامُ الْمَشْط،

زَوَائِدُ الْحُسَيْن.

نینزان

ک: ئینسان، عینسان، ناده میزاد. [مرۆف]

ف: انسان، آدمیزاد، انزان.

ع: اِنْسَان، بَشَر، بَنِي آدَم.

نینسان ← نینزان

نینسان ناوی

ک: ئینسان دهلیا. [مرۆفی نهفسانه یی ده ریا که نیوهی

لهشی وهک ماسی رایه.]

ف: انسان آبی، انسان دریا.

ع: خَيْلَان، اَلْاِنْسَانُ الْمَائِي.

نینشا

ک: بهستن، نووسین، هه لیهستن. [دارپشتن، دانان]

ف: بهستن، ساختن، درست کردن، آفریدن،

آغازیدن. نگارش، نوشتن.

ع: اِنْشَاء، تَحْرِیر.

نینقیلاب

ک: ناشو، بشیره، فرتیته. [ناژاره، شورش]

ف: آشوب، غوغا، آشو، شورش، هنگامه،

سَروَتک، سَرموَتک.

ع: اِنْقِلَاب، فِتْنَة، مَفْسَدَة، اِجْمَاع، ضَوْضَاء.

**نڀنڪار**

ڪ: نه نعاد، پشتو ڪه فتن، پڻه هاتن، باره نه ڪردن.

[نڪوولي ڪردن]

ف: ڪيبيدن، مَنبَلِيدَن، اَرَنَدان ڪردن. باور نڪردن.

ع: جحد، انڪار، جُحد، تَحاشي، تَحْشِي.

**نڀنه**

ڪ: نه مه. [وشه ي ناماڙه به نزيڪ. (وشه يه ڪي هه رامييه.)]

ف: اين. (اورامي است.)

ع: ذا، هذا.

**نڀواره**

ڪ: خوه ناروا، چه راڪه ران. [روژيه ر]

ف: ايوار، سَر شَب، شبانگاه، شام، شامگاه.

ع: رَوَاح، عَشِي، اَصِيل، غَسَق، مَغْرِب، غُرُوب.

**نڀوه**

[ڪ: نه نگو: راناري ڪه سي دوه مي ڪويه.]

ف: شما، شماها.

ع: کُم، اَنْتُم.

**نڀوه ت**

ڪ: به ختو، به خوئ، خوينداری. [ناگاداري ڪردن]

ف: پَرستاري، پَرورش، نگاه داري.

ع: خَدْمَة، مُراقِبَة، خَوْل، خيال، تَوَجُّه.

**نڀوه گهل**

[ڪ: نڀوه (ڪوي راناري ڪه سي دوه مي ڪويه.)]

ف: شماها. (جمع مخاطب است.)

ع: اَنْتُم.

**نڀه**

ڪ: يه، نه مه. [ناماڙه بو نزيڪ.]

ف: اين.

ع: هَذَا، ذَا.

**نڀه تمام**

ڪ: پياچرون. [گوي پندان]

ف: پرداختن، ڪوشيدن، ڪوشش ڪردن، وڙو فتن.

ع: اِهْتِمَام، اِعْبَاء. [اِعْتِنَاء]







نیمالہ دھڑکنی



نیمالہ



نیلہ ک



نیسکان





بیا

[ل: وشه به که بۆ بهرگری کردن ر گیترا نهمه ی شازهن - بز  
نمونه: یابور - دانراوه که پیستی «پ» ی لیسوی یا «ب» ی  
کورده پی ده لاین و دهنگی - ر - ی هدیة.]

ف: صدای «ر» می دهد، «رای لیبی» یا «بای  
کردی» می گویند. کلمه ای است وضع شده  
برای نهی از یابو مثلاً.

با

ل: هولک. [همیزی جودت بون.]  
ف: باه. [توانایی جماع]

ع: شهوة.

با

ل: وا. [جرجوولی توندی همرا.]

ف: باد، واد، اوغا.

ع: ریح.

با

ل: همرا. [بن: گازنکی بی بون و بی رنگه که دوری زوی  
داره.]

ف: باد، پناد، نوذه.

ع: هوا.

با

ل: باد. [له خربایی بون]

ف: باد، تیوتور، دیمبار، شگفت، برتنی.

ع: غرور، کبر، نخوة

با

ل: همرا. (بای کرده گه.) [نارسان]

ف: باد.

ع: نفخ، انتفاخ.

با!

ل: بلا، بلا (با بیتا) [لنگه ری، بهیله!]

ف: بگذار! (بگذار بیاید!)

ع: ل، دَع! (بیأتي! دَعُه یأتي!)

با نه هه

[ل: له گه نهمه شدا، همرچهند]

ف: با این که.

ع: وکو، وکو کان.

باب

ل: بمن، بهش. [به شیک له کتیب.]

ف: در، بَند، بَخش. (باب کتاب)

ع: باب.

بابا

۱- نم وشه به له ده سنو سه که دا بریتیه له پیستی «ب» که

پیستی «ر» ی له سه ر دانراوه. (ر - ر)

ل: بارک، بارکه، بابله، [بائه باره]

ف: باب، پدر، بابا!

ع: آب، یابا!

**بابوله**

ل: مه‌لوتکه، قوتاخه، [مه‌لوتک، قوتاخ]

ف: اشتک، قنداغم.

ع: لَماط، حِزام، کِفاف، لُعموطة.

وینه

**بابوله‌یچ**

ل: قارنج، نراره، [له‌فاده‌ی مه‌لوتکه]

ف: دَوار.

ع: سَبَبِیة، طَرِیْدَة.

وینه—بابوله ۲۰

**بابوونه**

ل: گول، چارَشه، چاوَشه، [به‌بیرونه]

ف: بابونه، کوبل، اکحوان، گاوچشم، کافوری.

ع: قَراص، غاغ، حَبَقُ البَقَر، حَبَقُ، بابوئِچ، اقحوان،

قحوان.

وینه—نقحعوان

**بابه**

ل: باوک، بارکه، بابا، [بائه باره]

ف: پدر، باب، بابا!

ع: آب، یابا!

**بابه‌ت**

ل: باره‌ت، به‌ره‌تی، [باره، له‌مه‌ر، سه‌بارت (له‌بابه‌ت به‌ر)]

پاره‌کهره، سه‌بارت به‌قهرزه‌که، [

ف: باره، باب، بابت، (در باب فلان مبلغ، از بابت

فلان طَلَب)

ع: باب، بابَه، مَوْضوع.

**بابه‌ت**

ل: بار، باره‌ت، په‌سه‌ن، [داب، ره‌را]

ف: بابت، یاسا، درخور، شایسته، پسند.

ع: بابَه، مَعْمول، مُناسِب، مَطْلوب.

**بابینی**

ل: پَستا، دَرم، هه‌لامه‌ت، [تالامه‌ت، په‌سیو]

ف: هنگ، کاتوره، بادبینی.

ع: زُکام، لُواط، ضُناک، ضُناک، زُکَمَة، نَزْلَة، شُطَاة،

ضُوْذَة، ضُوْذ.

**باتن**

ل: پروج، بیتخ، بیتوره، مفت، بینکاره، له‌کارکه‌فتگ.

[به‌تال، هیچ‌پروج]

ف: خَنج، فَرخَنج، ناچیز، بیهوده، هرن، هرزه،

نادرست.

ع: باطل، ضائع، لغو، غَبَث، داحض، مَنسوخ، رِیق.

**باتلاق**

ل: زق، زلته، [زلکار، زرتگ]

ف: بُک، باتلاق.

ع: وَرْطَة، رَدْغَة، وَفِیْعَة، صَهْوَة، مَوْحِل، مَنفَع.

**باطله**—**باتل**

**باطله‌و‌کردن**

ل: پروچمر کردن، له‌کارخستز. [هه‌لره‌شاندنره، پروچمه‌ن

کردنره]

ف: خَنجاندن، فَرخَنجاندن، خَنج کردن،

فَرخَنج ساختن، هرزاندن.

ع: اِبْطال، اِلْغاء، دَحْض، نُسْخ.

**باطله‌و‌کریاک**

ل: پروچمر کریاک، له‌کارکه‌فتگ، [هه‌لره‌شار، پروچمه‌ن

کرا]

ف: خَنجیده، فَرخَنجیده، وادیاب، ناچیز شده،

هرزیده.

ع: مَلْفی، مُبْطَل، مَنسوخ.

**باتن**

ل: نار، ژیر، [ناخ، نه‌ینی]



ف: تو، میان، زیر، نرون، آندرون. نهان، پنهان.

ع: باطن.

**باتی**

ل: بهره‌تی، ته‌غوا، جیهی، جیگه. [بریتی، له‌بری، جیات]

ف: به‌جا، به‌جای، جای، زمش، گوهر، گهر.

پاداش. تاوان.

ع: عَوْض، بَدَل، عُقْبَة، مَن بَاب. جَزَاء. غَرَامَة.

**باهوشکه**

ل: پرورش. [به‌لاش، رشکه‌گیا]

ف: خَس، خاشاک.

ع: غُثَاء، قَذی، قَذَة.

**باهی**

ل: چایانی. [سرمابرون]

ف: چاهیدگی، سرماخوردگی.

ع: قَرَس، بُرَادَة.

**باهیر**

ل: بار. [باره‌گره]

ف: نیا، بابا، پدر بزرگ.

ع: جَدَة.

**باهیره‌کوره**

ل: باره‌گوره، باره‌گره. [بارکی‌بایر]

ف: بابا بزرگ، نیا بزرگ، فَر نیا (پدر نیا. مادر

نیا)

ع: أَعْلَى جَدَة، أَلْجَدُّ الْأَعْلَى.

**باج**

ل: میری. رادارانه. [مالیات، سدرانه. هدره‌ها: باجی

سدرمی.]

ف: باج، باژ، واژ، سا، ساو، گزیت، جبا.

راهدارانه.

ع: مَكْس، خَرَج، جِبَايَة، مَجْبَى، مَالِيَة. (مالیات)

**باجگیر**

ل: باجه‌ران، رادار. [باجسین]

ف: باج‌گیر، باجبان، باژوان، واژبان، ساویان،

گزیت‌گیر، راهدار.

ع: مَكَّاس، عَشَار، مُحْصِل.

**باجه**

ل: واجه، کوناواجه، کوناوجه، رُچن، کونا‌رُچن. [رُچنه،

رُژنه]

ف: باجه، بانجه، واندجه، رُژن، رُژنه، پالکانه.

ع: فُحْتُ، كُؤَة، مَنفَذ، هَو، جِلِي، رُوشَن، رُؤْذَة.

**باجه‌وان** ← **باجگیر**

**باهی**

ل: خوریشک، خوریشکه! [خوشک. خوشکی!]

ف: خواهر، همشیره، باجی.

ع: أُخْتُ. یا أُخْتَا!

**باخ**

ل: برسان. [باغ]

ف: باخ، آبسالان، بوستان، بُستان، فَرْدُوس.

ع: حَدِيقَة، رَوْضَة، جَنَّة، فَرْدُوس، بُستان.

**باخ‌برین**

[ل: شتغل کردن و هدیه‌پاچینی داری باخ.]

ف: پَرخَو، فَرخَو، خَساره، خَشاوَه، آزوغ،

پرکاوش، پَرخَویدن، فَرخَویدن، خُشودن،

کُزیدن، پیراستن، باغ بُریدن.

ع: شَذِب، قَضِب، قُئُوب، تَشْذِيب، تَقْضِيب،

تَشْحِيل، تَقْلِيم.

**باختن**

ل: دانیان، دژانن، بازین. [دانان، دژاندن]

ف: باختن.

ع: خَسَار، حَرَام، حَرَم، إِضَاعَة، تَضْييع.

**باخچه**

[ل: باغچه]

ف: بوستان، بستان، باغچه.

ع: حَديقَة، بستان.

باخله

ل: ترمه دانه. [شه تلگه (جنگایه کی کاتیه که توری نیندا

ده چینن، تا بیته نمام.)]

ف: تخم دان، دانه دان، داردان، نخیر، نخیز.

(دیواره ای که برای نشا یا نهال می سازند و در

آن تخم می کارند که نشا یا نهال سبز شود.)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنَدَانَة.

باخ نه مانه

[ل: خه تلف]

ف: نهاله، نواجسته.

ع: فَسینَة، فُسلان.

باخون ← بکا

باخوهر

ل: مارش، به دین. [کونده یا، مرودا]

ف: خوا، بادخور، میانه.

ع: فُرَجَة، مَقْدَف، فاصِلَة، بَیْن.

باهه وان

[ل: باغمران، رمزیران]

ف: باغبان، رزبان، بنوان.

ع: ناطور، ناظور، ناظر، آکار، کَرَام.

باد

ل: با، را. [جموچولی تواندی همدرا.]

ف: باد، واد، اوغا.

ع: ریح.

بادار

[ل: همر خواردنیک که مرش بای پی بکات.]

ف: باددار، باد انگیز، باد آور.

ع: نَفَاح

بادار

ل: همدار، که لله با، بادیهدرا. [فیزن، له خوبایی]

ف: فُتو، فُتوده، باددار، کله باد، خودبین،

خودپسند.

ع: مُتَكَبِّر، مُتَغَرِّر، اَنُوف، مَغْرُور.

باداری

ل: بهر سیری. [مایه سیری]

ف: بَواسیر.

ع: باسُورِی، باسُور، بَواسیر. ناسُور، ناسُورِی،

نواسیر.

بادام

[ل: بائی، به هیث]

ف: بادام.

ع: لَوَز.

وینه

بادامه تاله

[ل: بادامی تال. (مه بهست بهری دره خته که یه.)]

ف: گَنوَز، بادام تلخ. (ثمر آن)

ع: جَلُوَز، اللَوُزُ المَر.

بادامه تاله

ل: همرجن. [دره ختی بادامه تاله.]

ف: مَزگ، مَنج، بَخَرک، اَرَجَن، اَرژَن. (درخت

بادام تلخ)

ع: مَرَج، مَرِیج، اَرِجَن.

وینه

بادان

ل: تاردان. [بیج دان. رستن]

ف: تافتن، تابیدن، تاب دادن.

ع: بَرَم، فُتَل، جَدَل، اَزَم، قَلَد، شَنَر، هَمَر، اِبَرَام.

بادان

ل: شهن کردن. [هدلدان به دم باوه. (بز نمونه: هلدانی

خدرمان هدا «کا» ی لی جیا بیته ورا.)]

ف: باد دادن. (باد دادن گندم مثلاً که از کاه جدا

شود.)

ع: ذرو، ذری، تَذْرِیة، ثَمْرِیض.

**بادِرُو**

ك: تاج خرُوس. [گرلی پوتِه كه له شیرا.]

ف: بادروج، بوبینگ، خوچ، خوچه، بُستان

افروز، تاج خرُوس، گل یوسف، گل حوا.

ع: اَقْرِیط، ضَمَوَمَر، ضَمِیَمَر، بادِرُوچ، اَلْحَبَق  
البُستانی.

**بادِرِهَنگ**

ك: باروونه، بالنگو. [گیاهه کی بوخوشه كه له گدل نان و  
پهنیدا ده یونن.]

ف: بادرتگ بویه، تَرَنگان، کزوان، بادرو، بادروونه،

بالنگو. (علفی است معطر با نان و پنیر  
می خورند.)

ع: ملیسا، تَرَنجان، بادِرَنجَبویِه، مُفَرَّحُ الْقَلْب، البَقْلَة  
الأُثْرَجِيَّة.

**بادِرِهَنگبویِه** ← **بادِرِهَنگ** [به فارسی کراری «بادرنگ»].  
(فارسی «بادرنگ» است.)

**بادِرِهَنگ** ← **بادِرِهَنگ**

**بادِرِهَنگ**

ك: تاودریاگ. [بادراو، ریسراو]

ف: تافته، تابیده، بَرِیخته، تاب داده شده.

ع: مُبَرَم، مَقْتُول، مَجْدُول، مَبْرُوم، مَضْفُور، مَشْزُور.

**بادِرِهَنگ** ← **بادِرِهَنگ**

**بادِرِهَنگ**

ك: کرپو. [بادره، توف]

ف: دَمَه، شورش، کولاک، بادلَمه.

ع: دَمَق، زَوْبَعَة، عاصِفَة، طُوفان.

**بادِرِهَنگ**

ك: شدرلو، مهی. [شدراب]

ف: باده، مَی، مَل، لَه، بکماز، شراب.

ع: راح، مُدام، خَمَر، قَرَقَف، رَحِیق، رَهِیق، عَقار،  
قَهْوَة، صَهَباء، نَاجُود، سَكَّر، غَرَب، كُمَیْت، عاتِق،  
مِلّاء، لیلی، لَذَة، لَذِید، فَضْلَة، خَنْدَرِیس، مَشْرُوب،  
بادَة.

**بادِرِهَنگ**

[ك: پهنذ بیت! (وشه ی پهنذ بایه كه لَه سرودوه  
ودرگیراو:]

مهی باده باده باده یا شا موارِهَك باده.)

ف: بادابادا!، خَجَسْتِه بادا! (كلمه ی تبریک  
است اشاره به این سرود:

«مهی باده باده باده یا شا موارِهَك باده»)

ع: بَرَكْه، بارَك الله لَکُم. أَحْسَنْت!

**بادِرِهَنگ**

ك: مه یچی. [باده گنر]

ف: سرده، چَمانی، چَمانی.

ع: ساقی.

**بادِرِهَنگ**

[ك: ههوا لی دهرچون، با دان (بو نمونه: خِیگه كه با  
ته دات.)]

ف: باد در رفتن. (خِیك مثلاً.)

ع: مَش، اِنْفِشاش، خُرُوج الریح.

**بادِرِهَنگ**

ك: لوت هاته خوارو، لس نیشتنه. [به هیچ دهرچونی  
پاش خو هه لکیشان.]

ف: باد در رفتن، پست نشستن.

ع: مَضال، خُشوع، خُضُوع، هُبُوط.

**بادِرِهَنگ**

[ك: ههوا دهرکردن، بادان (بو نمونه: خِیگه كه با  
ته دات.)]

ف: باد در کردن. (خِیك مثلاً.)

ع: اِلَاقَة، فَش.

## بادیه‌وان

[لک: چارگه‌ی کدشتی.]

ف: بادبان، (بادبان کشتی)

ع: شُرَاع، قُلُوع.

وینه

## بادیه

لک: بایه، پایده. [کاسه‌ی مسی.]

ف: بادیه، (کاسه‌ی مسی)

ع: باطیة.

وینه-بادیه

## بادیه‌وا

لک: کدله‌باد، بایه‌وا، بادار. [له‌خوئیایی]

ف: فُتُو، فُتوده، باددار، کُلم‌باد، خودبین،

خودپسند.

ع: مَقْرور، مُتَكَبِّر، اَنُوف.

## بادیه‌وایی

لک: کدله‌بادی، باداری، بایه‌وایی. [له‌خویره‌چوون]

ف: تیوتور، دیمیار، بَرَتَنسی، فُتودی، فُتودگی،

خودبینی.

ع: غُرُور، تَكَبُّر، اَنَف، تَرَفُّع.

بار

[لک: کوژ (باری و لاخ، کوژلی گویدریژ و نیسمتر و یابوو

ر...)]

ف: بار. (بار الاغ، قاطر، یابو)

ع: حِمْل، رَحْل. (ما یُحْمَلُ).

بار

[لک: نرک (نرگ شته‌ی که زیاد له مالیات له ره‌عیه‌تی

ده‌ستین...)]

ف: بار، گردن گذاشتن. (اضافه بر مالیات

چیزی از رعایا گرفتن)

ع: تَحْمیل، تَکْلِیف، نَائِبَة، تَحْمِیلات، نَوَائِب،

تَکالِیف.

## بار

لک: جار، سمر، گمل، کدشه، واره، را. [کهرت]

ف: بار، وار، واره، ره.

ع: دَفْعَة، مَرَّة، کَرَّة، تَارَة، حَظَرَة.

بار

[لک: زه‌غئل (ناپورختی نار سکه...)]

ف: بار، شار. (بار مسکوکات)

ع: غُش، حُمْلان، عیار، دَغَل.

بار

[لک: تریژ سی سمر زمان به هوی نه‌خوشینه‌وه.]

ف: بار، باره. (سفید شدن زبان)

ع: اِنْسِلَاق.

بار

لک: کار. (کاربار) [نیش (له‌گهل «کار» دیت...)]

ف: بار، کار. (مرادف کار است.)

ع: شُغْل، شُغْل، شُغْل، اَمْر، اَرْب، حَظَب، عَمَل.

بار

لک: لوژ. (کدفتگه به بار خو‌یا). [دوخ (بو نمونه: تی‌ریک

که بکه‌ریت به باری خو‌یدا...)]

ف: بار. (افتادن تیر مثلاً به بار خود.)

ع: مَاتی، وَضَع، وَضْعِيَّة، وَجِه.

بار

لک: زک، بمر، منال. [پز]

ف: بار، بچه، شکم.

ع: حَمْل، حَبْل، جَنین.

بار

لک: ده‌سور. [موله‌ت]

ف: بار، لهی، دُستور، گُفتار.

ع: اِذْن، اِجَازَة، رُخْصَة.

بار

لک: بار کردن. (روخت باره...)] [بار خسته سمر پشتی

بار‌ه‌هر.]

ف: بار، بار کردن، (هنگام بار است).

ع: حَمَل، حُمْلان.

بارام

[ك: همساری مهریخ.]

ف: بهرام.

ع: مَرِيخ

باران

ك: ومشت، واران. [دَلَوِی تار که له همروه دیته خوار.]

ف: باران، کاخه، کاخَر.

ع: مَطَر، غَيْث، وَدَق، حَيَاء، حَيَا، نَضِیضَة، شَابِیْب.

باران

ك: واران، وارانن. [دبارین، باراندن (وَك: تیرباران، بمردباران.)]

ف: باران، باراندن. (تیر باران، سنگ باران مثلاً.)

ع: وَبَل، ضَرْب، نَضِیخ، اِمطار. رَشَن، رَجَم، سِیْب.

باران تون

ك: شمس. [شسته باران]

ف: باران تند.

ع: وابل، ناضیح، هَتَن، غَدَق، دَیْمَة، نَضَاح.

باران دوشست (باران دشت)

ك: رهینله. (باران تَك دوشست) [ریزنه]

ف: باران درشت.

ع: هاطِل، وابل، سَح، راضِب، غَدَق.

باران کهم

ك: تار. [تاف]

ف: باران کم.

ع: وِلث، شَوْبُوب، حَبَاَة.

بارانن

ك: وارانن. [باراندن (بمرد، تیر، باران.)]

ف: باراندن. (سنگ، تیر، باران)

ع: اِمطار، وَبَل، نَضِیخ، رَشَن.

بارانن

[ك: باراندن (دنگی بمرخ و مهر.)]

ف: مَأْمَأ کردن، بَع بَع کردن. (صدا کردن

گوسفند یا بره)

ع: مَأْمَأ.

باران فلوهخت

[ك: وارانن بَردهخت]

ف: حَمینَه، باران ناهنگام.

ع: نَضِیخ.

باران نهرم

ك: ومشت، باران ورد. [نهرمه باران]

ف: باران ریز، باران نرم.

ع: طَل، رَشَن، رُهام، طَشَة، طَشِیش، بَقَش، دَش،

رَك، رَكَة، رَذان، دِثاث، هَمیمَة.

باران ورد ← باران نهرم

بارانی

[ك: بالاپوشی باران دانه دهر. (پالتوی کلاردار.)]

ف: بارانی. (پالتو باشلق دار)

ع: بُرُنُس، مِطَطَر، مِطَطَرَة.

وینتی هیه.

بارانی

ك: کلایوزگه. [کلایوزه: سرکلای باران دانه دهر.]

ف: بارانی. (باشلق)

ع: بُرُنُس، قُبَعَة.

وینتی هیه.

باریو

ك: کومك، دسیاری، یاری. [دسگری]

ف: کُمک، دَسْت یاری، یاری.

ع: اِعائَة، مُساعَدَة، اِمداد.

باریمنی

ك: کوچ، بنه بنی، بار کردن. [بارگه تیلنن]

ف: کوچ، باربندی، بَنه بَندی.

ع: رَحْلَة، ثَرَحَال، اِرْتِحَال.

**بارخانه**

[ك: نهر پيداويستياندهی كه له كوچدا ده گوێزێنمروه.]

ف: بارخانه.

ع: حَمَل.

**بارخستن**

[ك: مانموه، لادان، بارگه و بنه كردنمروه.]

ف: بار آنداختن.

ع: حَطَّ الرَّحْل، تَنْزِيلُ الْبَضَائِع.

**باروزه**

[ك: نه زهرووت (جیوهی دارێكه).]

ف: بارۆزد. (صمغ نباتی است.)

ع: قِنَّة.

**بارسلی**

ك: قَلْعَة، كۆلۆفتی. [قهباره، تن]

ف: ستبری، استبری، كُلفَتی، گُندگی، بلندى.

ع: جِرم، حَجَم، جِسم، ضَخَامَة. اِرْتِلَاع.

**بارسۆكى**

ك: سۆكبارى، كهم كردن. [سۆكبارى بار. كهم نهركى]

ف: سۆكبارى، كاستن، كهم كردن.

ع: تَخْلِيف، نَزَق.

**بار سهريار**

ك: ناريار، سهريار. [نهر زيادهبارى كه دهینه سهريار]

ف: بار سهريار، سهريار، ميان بار، تَمْلِيت، تَنْبَلِيت،

بكياسه.

ع: نَوَط، عِلَاوَة، ضَمِيعَة.

**بارش**

ك: وارش. [شوێنمار]

ف: وارش، آس.

ع: أَكْر.

**باركودن**

ك: بارينهى كوچ. [بارگه تيلكشان. گراستهوهى كومه تيلك]

مروژ له شوێنێكهوه بۆ شوێنێكى تر.]

ف: بار كردن، باربندى. كوچ.

ع: حَمَل، رَحْل، رَحِيل، ثَرَحَال، اِرْتِحَال.

**بارگا**

ك: چادر. [خێو تهى پاشا.]

ف: بارگاه، بارجاه. (خيمه ی پادشاه)

ع: خَيْمَة.

**بارگا**

ك: نهرك، دهريار. [سهر (خانويهى پياوگهريان).]

ف: آرگ، دربار، بارگاه، بارجاه، سۆرلوس،

أسۆرلوس، أوغر. (عمارت سلطنتى)

ع: دَارُ الْحُكُومَة، دَارُ السُّلْطَنَة.

**بارگا**

ك: لاگا، لاگه. [مه نزلگا]

ف: بارانداز، آرامگاه، غوشاد.

ع: مَنْزِل، مَرَحْطَة، مَحَطَّ الرَّحَال.

**بارگه**

[ك: خوڕجێتیكى گهريه كه كه له پهل و نۆتى

تى دهخه ن.]

ف: بارگه، بارگاه. (خُرج بزرگى كه بار و

رخت خواب ميان آن گذارند.)

ع: مَفْرَش.

**بارگير**

ك: يابو، چاروا، نولاخ. [چاروى، ولاخ]

ف: بارگير، يابو، آلاخ، چهارپا، چارپا، راه گستر.

ع: مَاشِيَة، دَابَّة، نَعَم، مَطِيَّة، حَمُولَة.

**بارگيرى**

ك: بارينهى. بار كردن. [بارگه تيلكشان. كوچ]

ف: بارگيرى، باربندى. بار كردن.

ع: أَخَذَ الْحِمْلَ، حَمَلَ، رَحَلَ، الشَّرْعُ فِي الرَّحِيل.

**بارمه**

ك: گرهب. [رهه ن]

ف: گَرَو، گَرَوگان، پائِندان، شالَهنگ.

ع: رَهِيئَة، مَرهون، وَثِيْقَة.

بارن

[ل: جِيگايَد لَ كِه «بَا»، بَدَلر يَا خَاكَوَنَلَه كَدِي  
برديِتت.]

ف: يادَرَتَد، يادروبه. (جايي كه باد آن را از برف  
يا خاك روييده باشد.)

ع: مَحَكَّ الرِّيح.

بار نالوان

ل: بار سَنگِين، بار گران [باري تورس، نَمَرَكِي تورس]

ف: بار گران، بار سَنگِين.

ع: تَكليف، تَحْمِيل، نَائِبَة، تَكليف ما لَا يُطَاق.

بارنامه

ل: بَلِيَّت. [يَسوَرَلَه يَد لَ كِه لِيستِي باري تِيئدا  
دَنوَسَرِيَت.]

ف: بارنامه (ورقه‌اي كه تفصيل بار در آن  
نوشته مي‌شود.)

ع: تَعْرِيفَة، مَكْتُوب الحِمْل، بَرنامَج، بارنامَج.

بارو

ل: بَرَج. [قَرَتِگَرِي قَه لَا.]

ف: بُرَج، بارو، پِيواستَه، وَرَدَه.

ع: بُرَج.

وَنَنَه = بَرَج

باروينه

[ل: كَه لَوپَه لِي باركَرا.]

ف: بار و بُنَه.

ع: أَحمال، أَثقال، أَمْتَعَة.

باروشه

ل: باروشِين. [باروشه]

ف: بادَرَن، بادِيزَن، بابِييزَن، بادِبيزان.

ع: مِرَوخَة.

وَنَنَه

باروشه ي بلي

[ل: باگِيَر]

ف: يادَر، يادَكَش.

ع: المِرَوخَة المَتَحَرَكَة.

بارووت

ل: دَرمان. [يارود]

ف: ياروت، يارود، دارو، ايرون، يَمَسو.

ع: يارود، يَمَسو.

باروونه

ل: يادَرَنگ. [يانَنگَر (سَمَرزِيَه كِي بَه ناوريانگَه.)]

ف: يادَرَتِگ بويَه، يادرو، يادروَنَه، تَرَنگان، كَزوان.

(تره‌اي است معروف.)

ع: مَلِيَسا، مُفَرِّح القَلب، البَقْلَة الأَثَرُجِيَّة، ثُرَنجَان.

يادَرَنجِيويَة.

بارِه

ل: بارِهَه، دَرامَد، سوَد، بَدِيَر. [داهات]

ف: بَهرَه، دَرآمد، سوَد.

ع: عَائِدَة، فائِدَة، صَرْفَة، نَفْع، دَخَل، رَيَع.

بارِه

ل: بَهش، رَسَد، مَوِجَه. [پاز]

ف: بَهرَه، بَخش، آبْخوَر، آبْشخوَر، بَوَن، زَوَن.

بَدورَه، بَدَرزَه، پَدَمَه، ساوَو، پَزْگالَه، رَسَد.

ع: سَهَم، حِصْصَة، قِسمَة، نِصَب، نِصِيب، كَلْفَة، بُدَة.

شَقِص، حَق، حَظ، جَد، جَد، عَمَق، زِدَب، خَلَق.

بارِه

ل: جاره، جار، بار، كَهشَه، سَر، گَهَل، را. (دوياره، نَمَر)

[كَه پَت]

ف: بار، باره، وارَه، وار، رَه.

ع: دَفْعَة، مَرَة، كَرَة، تارَة، خَطَرَة.

بارِه

ل: زِدوخ. (بونيَمَرياره) [هِيَز. جَهستَه]

ف: تَوان، تَوانايِي، كَالْبَد، آفَرِينش.

ع: بُنِيَّةٌ، جُكَّةٌ، خِلَقَةٌ، فِطْرَةٌ.

بارہ

ل: حَنَا، (لہ باری من) [سہارت، لہ مہر]

ف: بارہ، داب، (دوبارہ ہی من)

ع: شَان، حَدَّ، حَال.

بارہ

[ل: دہنگی بمرخ و مہر]

ف: بَعِيعَةٌ، مَأْمَأٌ، (صدای برہ و گوسفند)

ع: بَعِيعَةٌ، مَأْمَأٌ، هَرْمَرَةٌ، يُعَار، ثَغَاء، ثَوَاج.

[ثَوَاج]

بارہاتن

[ل: پوری پورہ بون]

ف: بار آمدن، پوری شدن.

ع: تَرَبِّي.

بار ہلورن

ل: بناو ہلورن، پوری پورہ کردن، [بارہیتان]

ف: بار آوردن، پوری پورہ کردن، پُروردن، فَروردن،

پوروش کردن.

ع: تَرْبِيَّةٌ، تَرْبِيْب.

بارہ پور

ل: بہشہر، مویہ پور، [خارن بہش]

ف: بہرہ پور، بخش پور، ہم بخش، انبار.

ع: شَرِيك، سَهِيْم، ذَوْحَقٌ، ذَوْنَصِيْب.

بارہ چہ

ل: بارہ، دہراہد، بہرہ چہ، [دہات]

ف: بَہرہ، دَرآمد.

ع: فَائِدَةٌ، عَائِدَةٌ، مَتَفَقَةٌ، مَحْصُول. فَوَائِد، عَوَائِد،

مَدَاخِل، مَنَافِع، مَحْصَل.

بارہ قہ!

ل: نافدرین! [بارہ کہ ۱۵۰]، دہس خوش!

ف: آفرین! آفر!، فَریش!، زہ!، چنانہن!، بہ بہ!

آنوشہ!، خوازہ!، آخ!، آباد!

ع: أَحْسَنْتَ!، مَرَحَى!، مَرَحِيَا!، طَوْبَى!، حَبِذَا!

(یارک اللہ)

بارہ کی

ل: تولاخ بار، باری، [ولای باریہر]

ف: بارکی، پالانی، آلاخ بار، آلاخ پالانی.

ع: دَابَّةٌ، مَطِيَّةٌ، مَاشِيَةُ الْحِمَل.

بارہ نک

ل: توم رکیشہ، [توی رہ کیشہ، (توی گیایہ کی لینی)

بنداربانگہ.]

ف: پارہنگ، بارتنگ، (تخمی است لعاب دار

معروف).

ع: بَارَهَنْج، لِسَانُ الْحَمَل.

باری — بارہ کی

باری

[ل: بہدہ حال (رشی لہ کورتی پرنہویہ.)]

ف: باری، (کلمہ ی اختصار است، یعنی: بہ

ہر حال، بہ ہر جہت، در ہر صورت).

ع: الْحَاصِل، إِخْتِصَارًا، عَلَى آيِ تَقْدِير.

باریزہ

[ل: بارہین (توم پورہ رد و بی کہ لکھی کہ «با»

دہ پورنیت.)]

ف: باریزہ، (ثمر ریز و نامرغوب یا ثمر

نارسیدہ کہ باد از درخت می اندازد.)

ع: رُدَالَةٌ، خُسَالَةٌ، اُنْفُوضَةٌ، سُقَاطَةٌ.

باریسہ

[ل: چرم یا دارکی بازنیہ لہ خہر کدا کہ بدنی

بہ سردا دہ پورنیت.]

ف: باریسہ، بادریس.

ع: فَلَكَةٌ.

وینہ میہ.

باریسہ

ل: گنگہ، فر فرہ، [داریکہ کہ بدنی تی دہخن و بای دہدن



و دهیولینسره.]

ف: بادفَر، بادافره، بادافراه، فرَنک، فَرَفَر.

ع: خُذْرُوف، یَرْمَع، خُرَارَة.

ویندی هییه.

باریسی چاچر

ک: ته پله ک، سهرستون. [کوماجه: ته ختهی سهر ستونی چادر.]

ف: بادریسه، چَناب، کماج، سَپَندوز.

ع: فَلَکَة، فَلَکَة الخیمَة.

باریسی دووخ

[ک: چهره یا دارنکی بازنیسه له خهره کدا که بهنی بهسردا دهیچریت.]

ف: بادریسه، بادریس، سَنگَرک، سَنگور،

سَنگوی، سَنگَرک، سَنلوی، شولک، شوکل،

شبک.

ع: فَلَکَة، فَلَکَة المِفْرَل.

باریک

ک: له. [ک: زراف لاواز]

ف: باریک، پارک، لاغر.

ع: دَاقِیق، رَقیق، ذَبیل، ضامِر، تحیل، هَزیل، مَشیق.

باریکان

[ک: باریک، لاواز]

ف: باریک.

ع: دَاقِیق، ذَبیل.

باریکه

ک: تیلمه. [سیرمه. تیلماک (له تی باریکی چهره یا پارچه.)]

ف: باریکه. (تیکه ی باریک از چرم یا پارچه)

ع: سَمَر، قِدَّة، طَرِیدَة، شِقَّة.

باریکه ریکه

ک: ریکه باریک، ریه باریک، باریکه پئی. [بزنمئی]

ف: تَرَفَنج، باریک راه، راه باریک.

ع: رَقَب، مُسْتَل، شَعِب، مَلْجُوج. (ملاحیج)

بارین

ک: وارین، داگردن. [داریژان]

ف: باریدن، آمدن باران.

ع: مَطَر، مَطَر، اِمطار، نُزُول المَطَر، مَنُوب، اِنصِیاب، نُزُول.

باز

[ک: دَیَرین (ناری بکهره، راک: قوماریاز.)]

ف: باز، بازنده. (اسم فاعل است، قمارباز مثلاً.)

ع: خَاسِر، حَارِم، حَرَم.

باز

ک: نَشِیر، دوریاره. [دیان]

ف: باز، نیز، هاس، آیدی، دیگر، دوباره، بار

دیگر.

ع: اَیضاً، مَرَّةً أُخَری.

باز

ک: قهلباز، پهرین، پهرش. [قهلمباز]

ف: خیز، جهش، جستن، زَغَنَد، مَدَجک، گُنَبَد،

گُنَبَدَه، گُنَبَدی، فُغَنَد، چُنَبک، تَنَدَبور، تَنَدیور،

کوهنگ، شَلَنگ، جَهِیدَن، پَرش.

ع: مَطَر، طَفَرَة. وَثَب، وَثُوب، وَثَبَة. قَفَز، قُفُوز،

قَفَزی، مَطَر، نَقَر، نَقَز. ضَبَر، نُزُو، نُزَوَة.

[به ترتیب: انسان، شتر، بچه، کک، گنجشک،

آهو، اسب، بز. (به ریز: مَرَوَ، وِشَر، مَنال، کِیج،

چزله که، تاسک، نَسپ، بَزَن.)]

باز

[ک: بالنده کی راوچیه.]

ف: باز.

ع: بَاز، بَاز، بَازِی.

ویننه

## بازار

[ك: شوتنی مامه له.]

ف: بازار، وازار، واجار، باجار.

ع: سوق، صوق، بازار.

## بازاریزی

ك: مه‌لهرپان، تیزو كردن. [بازاریگرمی، هازدان]

ف: آغالش، آغالدن، آغار، آغالیدن، آغاریدن، برآنگیختن، برآنگیزانیدن.

ع: سَن، تحدید، اشارة، حَت، حَض، تحریض، تهییج، ترغیب. نَجْش، نَجْش، ایلاغ.

## بازیلان

[ك: ده‌لپه‌زابه‌ز، بازیازین (وه‌ك: بازیازینی ناسك).]

ف: وزجه‌پیدن، بَرَجستن، رَغند، وزجه‌وزجه، (مانند آهو).

ع: رَعَص، وکیف، ولاف، طُفور، نَقوز، نَقْزان، حَجَلان، قَلْزان.

## باز بردن

ك: پهرین، قه‌باز بردن. [قه‌لهمباز بردن]

ف: جَستن، جَهِیدن، جیستن، چَنبیدن، گَنبیدن، گَنبیدن، سیستن، خیز رَدن، گَنبَد رَدن، تَندیور، تَندیور، پریدن.

ع: طُفر، طُفور، قَفْز، قَفْز، وُتَب، وُتوب، اَبَز، اَبوز....

باز پهرین ← بازیلان، باز بردن

## باز پهرین

[ك: ده‌لهرپاندنی باز له پارمازدا.]

ف: باز پَراندن، پرواز دادن باز.

ع: تَطْلیر البازي، اطارة الباز.

## بازخواست

ك: بازخواست. [بیرسینه‌وه]

ف: بازخواست، باز پرس، واخواست، واپرس.

ع: مُؤاخَذَة، مُعاقَبَة، مُعاقَبَة.

## بازدی

[ك: نامشو (تازه‌کردنموی دیدار).]

ف: بازدید، وادید.

ع: عَوْد اللقَاء، اِعَادَة المَلاقات، تَجْدیدُ السَّلَاق.

## بازرگان

ك: سوداگر. [سامه‌له‌چی، تاجر]

ف: بازرگان، سوداگر.

ع: تاجر، مُعامل.

## بازره

ك: كه‌وانه. [ویکه‌وتنی هاریزاری وه‌ك تیر له بهره‌ستیک]

و دوباره (دوچوونه‌وی).]

ف: سیننه، كه‌مانه، جستن. (افتادن تیر مثلاً و

دوباره برجستن آن.)

ع: حَبو، حَظف، دُهدومه.

## بارك

ك: پللی، پلپلین، به‌له‌ك، بازه. [نه‌بله‌ق، درپه‌نگ]

ف: خَلَنج، پیسه، دوزنگ، خَلَنگ.

ع: اَبْرَص، اَبْرَق، اَبْلَق، اَرَمَد، اَخْصَف.

بارك به‌له‌ك ← بارك، به‌له‌ك

## باركه

[ك: جیگه‌ی بازدان.]

ف: خیزگه، جستنگاه.

ع: مَوْتَب، .... (← بان)

## باركه‌شت

ك: به‌رگشت، همر، هاتنه‌وه، نراگل، واگل. [گه‌رانره]

ف: بازگشت، بَرگشت، تَرگشتن.

ع: رَجَعَة، عَوْدَة، اَوَّل.

## بازگشتی

ك: پشیمانی، گه‌پانه‌وه. [به‌ژیوانی]

ف: ارمان، اوگنج، بازگشتی، پشیمانی.

ع: نَدَم، نَدَامَة، تَقْدُم، بَدَاه، سَدَم، عَوَج، رُجُوع.

تَفْلُدُ. ثَوْبَةً، إِنَابَةً، تَهْكُمُ، تَهْكُنُ.

**بازمان**

لک: جیه مان، دامان، داماگی. [به جیتان، دراکمرت]

ف: بازماندن، واماندن.

ع: عجز، قُصور، تَفْطُلُ.

**بازمه نه**

لک: جیتار

ف: بازمانده.

ع: خَلْفَ، بَقِيَّةً.

**بازن** ← ده سبیتنک [درشده کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**بازوپ**

لک: مشکگره (بالنده یه کی سه رزله که چوله که پار

ده کات.)

ف: کاک، دارکو. (مرغی است سر گنده که

گنجشک شکار می کند.)

ع: مَرَد.

وینه

**بازوو**

لک: باور. [قوت]

ف: بازو، باهو، رَش، أَلْنَى.

ع: عَضُد، ضَمِيع.

وینه <۲>

**بازووبین**

لک: قوتلین، قوتله وانه، بازوین. [خشل یا دوعایه ک که

دیهه ست به قوتله ره.]

ف: کماهه، پَنام، بازوبند.

ع: مِعْضَد، دُمْلَج، دِمْلَج، دُمْلُوج، قُفَّاز، تَعْوِيز.

وینه ← بازوو <۳>

**بازووی هرکا**

لک: بازو، باهور، لاشیپان. [دور داره درتزه کدی چوار چیتوی

دورگا.]

ف: أَلْنَى، کَلْتان، بازو، باهو.

ع: عَضُد، عَضُدُ الدَّرْبِ، عِضَادَةٌ.

**بازه**

لک: بازگ، پللی، رشکوره. کورگ. بیلا. [به له ک، نه بله ق.

لینگه ری.] (بدم مانایه وشه یه کی هورامیه.)

ف: خَلَنَج، پسیه، چپار، دورنگ. بگذار! (به

معنی اخیر اورامی است.)

ع: أَيْلَق، أَخْصَف. أَيْرَق، أَيْرَش، أَشْهَب، أَرْقَش،

أَحَم. أَرَمَد. دَخ، بَلَه!

**بازه له** ← باز [پاشگری نشانه ی بهرک بودی له گه لدایه.] (با

علامت تصفیه.)

**بازه له**

لک: رودار، پرپور. [بیشه رم، رووه لمارار]

ف: روباز، پُررو، هرزه.

ع: جَسُور، مَاجِن، مَاجِع، دِعَن.

**بازه وان**

لک: بازوان، بازچی، قوشچی. [نمر که سدی سه ره رشتی

بازی رار ده کات.]

ف: بازدار، بازچی، میرشکار. (قَشْجِی،

قوشچی)

ع: بازدار، بِیزار، قُوشجی.

**بازی**

لک: کایه، گمه. [یاری، گاته]

ف: بازی، شوخی.

ع: لَعِب، لَعِب، لَعِب، تَلْعَاب، مُلَاعِبَةٌ، مُدَاعِبَةٌ، مُزَاح.

**بازی بهن** ← **بازووبین**

**بازیچه**

لک: کایه کلی. [له یستوک]

ف: بازیچه.

ع: لُعْبَةٌ، لُعْبِيَّةٌ، أَلْعُوبَةُ، لَعِب.

**بازیین**

لک: باختن، دانیان، دِزْأَن، دِزْأَن. [دیانان، دیواندن: زیان کردن له

کایه دا.]

ف: باخْتَن.

ع: خَسار، حَرَام، حَرَم، تَضْمِيع، إِضَاعَة.

بازیرون ← بَازووبه

بازیوهوایی

ل: بهرزه‌ه‌رایله، بهرزه‌ه‌رایله، [کولاره منالان]

ف: بادبادک، بادبَرک، بادبَر، کاغذ باد.

ع: طَيَّارَة، لَعَبُ الْهَوَاء.

وینه ← بهرزه‌ه‌رایله

بازیله

[ل: باؤله (زیکه گه لیکه له لاشه ریپی منال

دردیت.)]

ف: (جوششی است در بدن و پای بچه در

می‌آید.)

ع: ...

باس

ل: میژ، سرگزشت، [لیدوان، به‌سهرات]

ف: باس، نو‌سیره، باز، سرگذشت.

ع: بَاسْ، بَحْث، مَحَبَة، قِصَة، حِکَايَة. تاریخ.

فَحْص، تَفْتِيش.

باسزان

[ل: میژوزان]

ف: باس‌گیر، بازگیر، باس‌دان، باس‌گو.

ع: مُؤَيِّج.

باسک

ل: شان، بهزایی، تەپۆلکه، [بلندی، گردلکه]

ف: باهو، بَلَنَدی، تَبَه، کوه.

ع: تَل، مَوْتَع، سَرَاة، جَبَل.

باسک

ل: نەروج، داس، بساهو. [قوژ: له‌سەری پەنجەرە تا

نەنیشک.]

ف: آرش، یاز، دەست، بازو.

ع: ذِرَاع، سَاعِد، يَد، عَضُد.

وینه ← جان

باسمه

ل: شه‌قل، نشانه، [نەخش، شوتن]

ف: باسمه، نشانه.

ع: بَصْمَة، رَسَم، غَلَامَة.

باسنامه

ل: سرگزشتنامه، میژ. [کتیپی میژور، میژورنامه]

ف: باستان، باستان‌نامه.

ع: كِتَابُ التَّارِيخ.

باسوخ

[ل: باسوق]

ف: میده، فُراته، (باسدق)

ع: كُنَافَة. (فالون)

باسه‌لیق

ل: ره‌گ ژیر بال، [ره‌گی نه‌مدیوی نه‌نیشک که «قیفال»

دکه‌وتته نهر دیویه.]

ف: ره‌گ زیر بازو (باسلیق). (ره‌گ طرف انسی

مرفق، که «قیفال» در طرف وحشی آن واقع

است.)

ع: باسلیق.

باش

ل: خاس، [چاک]

ف: خوب، نیک.

ع: طَيِّب، حَسَن، عَبَقَرِي.

باش

ل: سر، گهره، [سەررەك (بەم مانایە وشە یەکی تۆرکیە.)]

ف: سَر، بزرگ (پنجه باشی). (به این معنی

ترکی است.)

ع: رَأْس، رَئِيس.

باشار

ل: چار، [دەبرەدن، خەزاگرتن]

ف: چار، چاره، گُزیر، گُزیره.

سرانگشت میانین دست راست، تا سر انگشت  
میانین دست چپ هنگامی که هر دو دست را  
از هم بگشایند.)

ع: باغ.

بایعیس

ل: بایس، ناسهل، مایه. [هز، هاندر]

ف: شَوه، شَوَند، آنگیزه، لاد، رو، رون، کیو،  
کیود، چیزه بوذ، مایه.

ع: باعث، موجب، سبب، علّة، داعی، مُورث.

باغه

[ل: لاسیک]

ف: باغه، کاوچو. [کانوچو]

ع: مَطَاط.

باف

[ل: چن، چنر: پاشگریکه. (واک: قالیباف.)]

ف: باف، بافنده. (قالی باف)

ع: نَسَاج.

بافته

ل: نمرار. (هوتیگ) [هزَنرار، گهراره، واک: گوریس و

پدلکه و شتی لهر چه شنه.]

ف: بافته، نوار، سیفور.

ع: وَضَن، شَرِیط، طَرِیدَة.

بافره ← فرفره

بافکر ← چوّه

بافور

ل: وافور. [نامرازی تلیاک کیشان.]

ف: بافور، وافور.

ع: فور.

ویندی هیه.

بافیگ

ل: چنیگ، هوتیگ. [چنرار، هزَنرار]

ع: علاج، مُقاوَمَة، مُعارَضَة.

باشلورخ

ل: بارانی، کلاریوزگ. [سهرکلاری باران دانه دهر. (وشه که

له بنه پتدا تورکیه.)]

ف: بارانی، کُلوته، گُلوته. (اصل لغت ترکی

است.)

ع: مِمَطَر، قُبْعَة، قُبُوعَة، قُنْبُعَة، طُرْطُور. (اسکیم)

باشویوش

ل: خرمشگوزهرانی. [واباردن]

ف: بوش، خودنمایی، خوش گذرانی.

ع: عَیْش، نَشَاط، اِنْسِطَا. كَر و فَز.

باشی

ل: سهر، گموره. [سهرول (وشه یه کی تورکیه.)]

ف: سَر، بزرگ، باشی. (ترکی است.)

ع: رَاس، رئیس.

باشیل

ل: کول. چاره که. [کولوانه (کولوانه یه که که درو گوشه ی

سهرویه به مله و درو گوشه ی خوارویه به که مه روه

ده بست و هدرچی کوبکه نهره له چه پ و راستمه دهغه نه

ناوی.)]

ف: گُرده. رودوشی. (رودوشی است که دو

گوشه ی بالا را به گردن و دو گوشه ی پایین را

به کمر بندند و هرچه جمع کنند از چپ و

راست میان آن اندازند.)

ع: ظَهَر، حَبُوعَة، حُبُوعَة.

باغ

ل: درو بال، درو باسک. [هیندی دریتی هدر دوربال. (له

نورکی پنجه ی بالابره زدی دستی راسته و تا ده گاته نهر

نورکی پنجه کی دستی چه پ، کاتیک هدر درو دست

کرایسته.)]

ف: آرش، شاه آرش، شاهرش، پنج آرش. (از

ف: بافته شده.

ع: مَضْفُور، نَسِيج، مَنسُوج.

**بانیگ**

ل: هله‌بسیگ، دهره‌له‌بس، درز. [هله‌بسته، برختان

(تسه‌ی هله‌سراو).]

ف: بافته‌شده، بسته‌شده، دروغ. (حرف

بی‌اساس.)

ع: مُخْتَلَق، مُخْتَرَق، كَذِب، كَذِب، فَرِیه.

**بانیگ**

ل: چنین، هوتین، هوتینهو. [تدین]

ف: بافتن.

ع: نَسِج، ضَمَر، مَسَد، حَوَك، حِیَاك، حِیَاكَة، رِوَايَة.

سَرَد.

**باقان**

ل: قالاَن، قاراَن، [باراندنی بز].]

ف: بَعِیْع کردن. (صدا کردن بز)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

**باقله**

[ل: باقله]

ف: باقلا، باقلی، گرگر، کوسک، کالوسک.

ع: باقلاء، باقلا، باقلی، فول، جرجر.

وینله‌میه.

**باقله‌ی کولیک**

[ل: باقله‌ی کولای]

ف: گَرَمَك، باقلای جوشیده.

ع: طَبِیخ الباقلی.

**باقه**

ل: به‌سه. [باغه (گیا یا دغلی به‌سراو).]

ف: بسته. (بسته‌ی گندم، یا گیاه)

ع: حُرْمَة، رَزْمَة، جُرْزَه، حَصْلَة، كُشْتَة، كَدْرَة، اِبَّالَة،

باقه، حَصِید.

وینله-بانیگ

**باقه**

ل: قاله، باله. [یاره (دنگی کارزوله).]

ف: بَعِیْع. (صدای بَزْغاله)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

**باقه‌باق**

ل: قاله‌قال، باله‌بال. [یاره‌یار (دنگه‌دنگی کارزوله).]

ف: بَعِیْع. (صدا کردن بَزْغاله)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

**باقه‌به‌بس**

[ل: نهر گیایه‌ی باقی پی دمه‌ستن.]

ف: دسته‌بند.

ع: مَحْرَم، كُثْنَة.

وینله (۲)

**باقی**

ل: مه‌نه، بازمه‌نه، تواتی، ناتواوی. نوان سر. [پاشماره.

نهرانی دیکه]

ف: مانده، بازمانده. آن‌های دیگر.

ع: باقی، فاضل، فُضَالَة، فَضْلَة. سائر.

**باقی**

ل: نهر، پایدار، پاره‌چی، پاینده، هم‌میشه‌یی، ماگ.

[هه‌رمار]

ف: پایا، پاینده، پایدار، برجا، ماندگار، ماندنی.

ع: باقی، دائم، اَبَدِی، سَرْمَدِی.

**باك**

ل: ترس، سام، په‌روا، نه‌نیش، کیمخوا، هه‌راس. [بیم،

خَوَف]

ف: پاک، بیم، ترس، آندیش، آندیشه، خواس،

سَهَم، پَرِوا، پَرِواس، هه‌راس، چَغَر، چَغَز، رَلِیف،

خَزَزَك، نهاز.

ع: خَوَف، رُعَب، رُهَب، ذَمَر، جُن، نَضَب، هَوَل،

فَرْغ، وَجَل، مَلَح، فَرَق، هَلَل، خَشْنِیَة، رَهَبَة، خِیفَة،

هَبِیَة، مَخَافَة.

## با کردن

ل: ماسین، پنه‌مین. [تارسان]

ف: باد کردن، بُر آمدن.

ع: انتفاخ، اِحْفَظْ، تَوَرَّم. حَبِط.

## با کردن

ل: ماسین، پنه‌مین، قین کردن. [ناوسان. پیش‌خوارنده‌وه]

(نیدیومه له تووِیه‌بون.)

ف: باد کردن، خشم کردن. (کنایه است از خشم

کردن.)

ع: اِنْتِفَاح، تَبَرُّم، اِحْتِلَال.

## با کردن

ل: فیز کردن. [له‌خوئی‌یه‌بون (نیدیومه.)]

ف: باد کردن، فیس کردن. (کنایه است.)

ع: تَنْفُخ، تَكْبُر، تَفْئِش، تَعَاظُم.

## بالکش

ل: بالکش (که‌له‌شاخ خسته سر پیستی له‌ش بو‌ئودی

بامیت پاشان نه‌شته‌ری لیدن.)

ف: بادکش (کُبه زدن به محل حجامت که وَرَم

کرده تیغ بزنند.)

ع: مَص، تَمَصُّص، اِمْتِصَاص، حَجَم، حَجَامَة.

## بالکش

ل: که‌له‌شاخ. [بالکش (کوپ) ای خوین گرتن له‌ش.]

ف: کُبه، کُوپه، گُپه، سَمیرا، بادکش.

ع: مِصَصَه، مِجَم، قُبَة.

## بالکش

ل: هدراکش، دروکه‌ش، رینگه‌با. [بالکش، بابور (نه‌گه‌ر

بو‌دروکه‌ل بیت ده‌لین: «دروکه‌لکش». ده‌نا پیسی ده‌لین:

«بالکش».]

ف: بادکش، دودکش، وادره. (اگر برای دود

باشد دودکش، اگر نه بادکش گویند.)

ع: مَنفَذ، دَاخِیَة.

## بالا

ل: باگیر، باخون. [باگر (شوتنی) که له هه‌موو لایه‌که‌وه

«با» بیگرته‌وه.]

ف: بادگاه، بادخُن، بادخان، بادخون، بادغَر،

بادغُرد، بادگیر، بادغُد، بادغَس، بادغُن، بادرس،

أَدغَر. (محلّی که از هر طرف باد بیاید آن را

بگیرد.)

ع: مَهَب، مَسْهَج، مَهَب الرِّیَاح.

## بالکزه

ل: [بایه‌که ده‌که‌وِته نیوان شه‌مال و سه‌با - بای

ریژمه‌لات - وه.]

ف: بادکزه. (باد بین شمال و صبا.)

ع: نُكْبَاء.

## بالگیر ← بالا

## بالگیر

ل: [ل: نامرازیکه له نیرگه‌له‌دا. (باگیری سر نیرگه‌له.)]

ف: بادگیر. (بادگیر سر قلیان)

ع: ...

وینه - هَیَیَناو (۲)

## بالان ← بالان

## بالوره

ل: [ل: جوژه گوزانی‌وتنیکی کوردیه.]

ف: نوعی از خوانندگی کردی است.

## بالون

ل: بالون. [فوردانی گه‌وره که پری ده‌که‌ن له گازی سووک و

به تاسماندا ده‌فریت.]

ف: بالون، بائون.

ع: مُنطاد.

## وینه

## بالووک

ل: گه‌غه. [بایله، بالزکه]

ف: بالو، پالو، آژخ، ژخ، آرخ، زخ، زوخ، توتسه،

گندمه، گوگ، گوگه، زگیل، باشکل، وردان.

ع: ئۇلۇل، سائۇل، سِلْعَة، وْدَم.

**بالووک رهش**

ل: نشانه، توتته. [خان، ههروهها: زیاده گوشتی سر  
پنلوی چار.]

ف: توتته، گنده، چَخَک.

ع: سِلْعَة، شامة، وْدَم.

**باله**

ل: قاله، باقه، [بارِه (دهنگی کارژه له.)]

ف: بَعِیْع. (صدای بَزغاله)

ع: بَعِیْعَة، یُعَار.

**باله**

ل: باله، دسکیش چهرم، دسکیش چهرمین. [له پکی

چهرمین که له رادا له دست ده کرا.]

ف: بَهْلَه، نِکاب، دسکیش شکاری، دسکیش

چرمی.

ع: خِتاع.

**وینه**

**بال**

[ل: نامرازی فرین له بانددهدا. (بالی په له ویر.)]

ف: بال، کَنگ، (بال مرغ)

ع: جَنَاح، کَنَف، سِقَط.

**وینه**

**بال**

ل: قول. [نهر به شعی جلویه رگ که ده کهریتته سر جومگی

دست.]

ف: آستیم، آستین، آستی، اوستیم.

ع: کُم، قُنان.

**وینه** ← جلیسته <۲>

**بال**

ل: دس. [له سهریه نهده تا شان.]

ف: دسست، کَنگ، کَبک، گَشاک، بال. (از

سرانگشتان تا دوش)

ع: یَد، جارِخَة.

**وینه**

**بال**

ل: قول، باهو، بازوو. [له نه نیشکهره تا شان.]

ف: بازو، گَشاک، رَش، باهو.

ع: عَضُد، ضَبَع.

**وینه** ← بیان <۲>

**بال**

[ل: هیندهی دریزی دست له سهریه نهده تا لروت.]

ف: بازه. (مقدار کشش دست از سر انگشتان تا

بینی)

ع: باع.

**وینه**

**بال**

ل: نه دهنگ. [جوزه ماسیه کی گموره یه.]

ف: بال، تَهَنگ. (نوعی ماهی بزرگ است.)

ع: بال، تِمَساح، تِمَساح البَحَر.

**بالا**

ل: به زن، قه، به شن. [قام، قامهت]

ف: بالا، قَد.

ع: قامة، قَد.

**بالا**

ل: بان، سهر، ژورو. [لای سهریو (وک: بالاخانه.)]

ف: بالا، فراز، ژَبَر. (بالاخانه)

ع: فَوَق، عُلُو.

**بالا**

ل: چهر، فرهتر. [زیاتر]

ف: بیش تر.

ع: اَزید.

**بالاپوش**

[ل: جلویه رگی سهر تا پاداگر. وک: پالتو، عه با..]

ف: بالاپوش، پالتو.



ع: بُرُئْسَ، رِءَاءَ.

وینته مییه.

بالار

ل: تَهْزُ، حَمَمَانْ. [کاریته (که داری دارم)ای ده که ریتیه

سر.]

ف: بالار، بالال، بالاکَر، باشت، تَهْزُ، فَرَسَب،

شاه تیر، داربام.

ع: جِسْر. (الذي يقع عليه الرواد).

وینته — حَمَمَانْ (۲)

بالاشمه

ل: داری هدر دولا میلتی تاله که دارگه لی سدر تاقه ی

به سمر دا رایله ده کن.]

ف: بالاشمه. (چوب دو طرف میل طاقچه که

چوب های سر طاق روی آن می اندازند.)

ع: .....  
وینته (۲)

بالا کردن

ل: هد لچون، گمشه کردن. [گه بره برون]

ف: بَلَنْد شدن، بالیدن، قَد کشیدن، دراز شدن.

ع: نُمُو، نَشُو، نَشَا، سُمُو، رُخُو، رُكُو، اِنْتِمَاء.

بالن

ل: ته له، دار. [نامرازی وار. (بز نمونه: گورگی بالان

دیده.)]

ف: بالان، دام. (گرگ بالان دیده.)

ع: فَحَّ.

بال فشو کردن

ل: باله شوو، په له پسکی. [بال شوو کردن بهی بالند.]

ف: بَدَواز کردن، بال سُسْت کردن.

ع: تَضَوُّع، تَطْلِيف، تَغْرِير، خَفَضُ الجَنَاح، اِرْخَاءُ

الجَنَاح.

وینته

بالق

ل: پینگه یگ. شیتانی سووگی، ژنکام، شوو کام، لفکام.

[پینگه یشتور. بالغ]

ف: رَسیده، شیتانی شده، گوشتاسپ شده،

ژن کام، شوهر کام، جفت کام.

ع: بَالِغ، مُكَلِّف، مُحْتَمِل.

بال مکنز

ل: بالی میش]

ف: پر مگس، بال مگس.

ع: جَنَاحُ الذُّبَاب.

بالنگ

ل: که بات (جزره «ترنج» بیکه.)]

ف: بالنگ، بادرنگ، ترنگان. (نوعی از ترنج

است.)

ع: كَبَاد، تُشْرِج، بادرنج.

وینته

بالنگو

ل: بادرنگ، بارورنه. [توزی گیایه که] بو ده رمان به کار

ده میترت.]

ف: بالنگو. (تخم نباتی است.)

ع: بَذَرُ الأُتْرَجِيَّة. (البقلة الاثرجية)

بالننه

ل: په له ره، مهل. [بالدار]

ف: پرنده، مَرغ.

ع: طَيْر.

بالونه

ل: فَرْدِ که. [ته یاره]

ف: هوانوژد، آسمان پیما.

ع: طَيَّارَة.

بالتون

ل: [بالون]

ف: بالون.

ع: مُنطَاد. (انطاد = صَعْد)

وینته — بالون

باله

ل: دسکیش چدرمین. [باله]

ف: بَهله، نکاب، دستکش چرمی.

ع: خِتاع.

وینه-باله

بالهنهپی

ل: بالتهپه (بالَ لیکدانی په لهره له زوریدا.)

ف: بال به هم زدن. (بال به هم زدن مرغ در

زمین)

ع: مَلَح، ایکاب، تَرَنیق، حَفَقان.

بالهنهپی

ل: بالتهپه، بالگرتهپه (بالَ لیکدانی په لهره له

هراډا.)

ف: بال تپش، بال طبش. (بال به هم زدن مرغ

در هوا)

ع: ذَیِف، قَدُف، رَفَرَقَة، حَفَقان.

بالهنهپی

ل: بالتهپه (بالَ لیکدانی مدلی بالکراو.)

ف: بال زدن. (بال زدن مرغ پرکنده.)

ع: حَذَم.

باله خانه

ل: سدرخان. [ژور له نهومی دریمی خانوردا.]

ف: بَرَبار، بَروار، بَرواره، پَرواره، وَروار، وَرواره،

فَرواره، جوسه، بالاخانه، پَکوک، پَکول.

ع: غُرْفَة، عَلِيَّة، حُجْرَة.

باله خانه ی قلوسانی

ل: باله خانه. [ژور له نهومی دریمی خانوردا.]

ف: فَرآور، فَروار، فَروال، فَربال، فَرباله، فَروانه،

بادگیر، فَرواله.

ع: غُرْفَة.

باله شورې-پهله پسکي

بالهوان

ل: چهرخ. [شاهین]

ف: چرخ، شاهین.

ع: سَقَر، صَقَر، رُمُج، قَطام، شاهین، قَطامي،

قَطامي.

وینه هپه.

بالهوان

ل: (ل: شه پیوری گموره که له سر شان مه لیده گرن.)

ف: بالبان. (شیپور بزرگ که روی دوش حمل

می کنند.)

ع: بُوق.

باله وگرن

ل: فرین، پرواز کردن. [مه لفرین]

ف: پَریدن، پَرواز کردن.

ع: طَی، طَیْران، طَیْرَة.

بالین

ل: پشکول، پشتیان. [کومه کی دیوار و کوله که. پژدر]

ف: بالین، پشتیان...

ع: دِعامة، ظَهیر.

وینه-پشتیان

بالین

ل: سهرنگیا. [سهرین، بالیف]

ف: بالین، بالش، بالشت.

ع: مُنْکَا، مَحْدَة، مِصْدَعَة، مِنبَذَة، مُرْتَفَق، وِسَادَة،

زِرْبِي، نَمِرَقَة.

وینه

بالیز

ل: نِیلچی. [بالويز، سډير]

ف: بالیوس، ایلچی، فرستاده، نماینده. (وزیر

مختار)

ع: سَفیر.

بام

ل: تاله، چهرده، رنگ. (ره شپام، ره شتاله) [نامان،

مه یلمر

ف: فام، پام، چرده، چَرته، چَرزه، رَنگ. (سیه فام، سیه چرده)

ع: ضارب، لُون. (ضاربُ بالسَّوَادِ، أَسْوَدَ اللَّوْنِ)  
بامبو

[ل: جزه قامیشیکه که له هه‌یزه‌ران ده‌چیت.]]  
ف: بامبو، بانبو، نی هندی. (نیی است شبیه به خیزران.)

ع: بَمْبُو، الْقَصَبُ الْهِنْدِي.

بامبول

ل: حرقه، که‌له‌ک. [فیل]  
ف: بامبول، ئیرنگ، ئَنَبُل، تَبَنَد، تَرَفَنَد، تَرَكَنَد، داغو، داغول، هرنوت، خاتوله...

ع: حَبِيلَه، مَكْر، سِحْر، شَعْبَذَة، ئُجُنْج.

بامجان

ل: بایمان. [باینجانه‌پشه]  
ف: بادنجان، بادنگان، باتنگان، گَهَلَم، گَهَبَرک.

ع: حَدَق، أَنْب، مَغْد، بَادَنْجَان.

وینه

بامجان فره‌نگی

ل: تَوماته. [تدماته، توماتیز]  
ف: تومات، توماتیز، بادنجان فرنگی.

ع: بَنْدُورَة.

وینه

بامهن

[ل: سوکه‌له‌ناری «به‌همن»، ناره بز پیاران.]]  
ف: مخفف «بهمن» است، اسم مرد است.

بامیه

[ل: بامی]

ف: بامیه.

ع: بامیا.

وینه

بان

ل: که‌لک. [سهربانی خانور.]

ف: بام، بان، پشت بام.

ع: سَطَح، سَقَف.

بان

ل: سهر، ژوند. [لای سهرود.]

ف: رو، روی، بَر، آبَر، بالا، فراز، زَبَر، زَوَر.

ع: فَوْق، عَلُو، عَل.

بان بانه‌گا

ل: ژیر نارک. [خوار نافک]

ف: زیر ناف، بالای بانه.

ع: هُلَبَه.

بانه‌په

ل: مه‌یتاری. [بانپه (سهربانی به‌رده‌م ژوند، چ ژیره‌که‌ی مال بیت یا خالی بیت.)]

ف: پشت بام، مه‌تابی، پکوک، تابوک. (پشت

بام جلو اتاق، خواه زیرش خانه باشد، یا خالی.)

ع: سَطَح، كِشْك، مَخَارَجَه.

وینه—سَنَک، ...

بان دیوار

[ل: سهر دیوار]

ف: سر لاد، بَلَكَن، بَلَكَس، نالکَس، سر دیوار.

ع: سَطَح الْجِدَار.

بان سهر

ل: که‌فاک، توفه‌ته. [ته‌پلی سهر]

ف: تارک، چکاده، چکاده، کاجک، هَباک،

فَزاک، تارک سَر، کله‌ی سَر. (فَرَق سَر)

ع: رَعَامَة، فَرَق، قُمَه، قُمَة الرَّاس.

بان شان

ل: قه‌لادوشان. [قه‌لادوشکان: نیرانی هه‌ردور شان.]

ف: سردوش، دوش، شانه، هوبه، هوپَر، سَفَت.

ع: کَتِف، عاتِق، مَنكِب، غارِب، کاهِل.

**بانک**

ل: هَدَلالَه، همرالَه، چِرِه، [جاری، بانگمراز (بَر نمونده):

بانگمراز بَر نویش یا بَر مانگ گِهران.]

ف: بانگ، گُلَبانگ، آگاهانیدن. (برای نماز یا

خسوف مثلاً.)

ع: اَذان، ایذان، اِعلام، نَعَب، نَعاب، نَعِيب، نَعَق،

نُعاق، نَعِيق.

**بانک**

ل: دَنگ، چِرِه، چَرین. (مردمیان بانگ کرد.) [گاز، قار]

ف: صدا.

ع: دَعوة، دُعاء، اِحْضار.

**بانک**

ل: قار، قورله، چِرِه، سَدا، [قی، هَمرا]

ف: بانگ، آواز، صدا، غریو، دَهار، دَهاز، دَهاژ،

گُلَبانگ، گُلَبام، فَریاد، پُژواک، غَزَه.

ع: نِداء، صِباح، صَوْت.

**بانگ**

ل: سَدرگ، بانگین، سَدرگین. [سَدررو، ژوررو]

ف: بالایی، زَبَزین.

ع: اَلْأَعْلَى.

**بانگ دان**

ل: همرالَه کردن. [جاری دان، بانگمراز کردن]

ف: بانگ زدن، گُلَبانگ زدن.

ع: ایذان، تاذین.

**بانگ کردن**

ل: چَرین، دَنگ کردن. [گاز کردن]

ف: صدا کردن، بانگ کردن، خواستن.

ع: دُعاء، دَعوة، اِحْضار.

**بانگ کردن**

ل: قار کردن، قورلشن. [قی، قی، هَمرا کردن]

ف: بانگ کردن، صدا کردن، دادزدن، فریاد زدن،

فریادکردن، دَهار زدن، ....

ع: نِداء، صِباح.

**بانگین**

ل: بانگلیتر. [باگردین]

ف: بام گِلان، بام گردان، بام غَلتان، غَلتبان،

قَلتبان، غَرَتبان.

ع: مَناسَة، مَحَدَة، مِسْطَح.

وَنه

**بانگ مهل**

ل: دَنگ مهل. [خَرَتندی بالنده]

ف: سَپیور، آواز مُرغ.

ع: صَفیر.

**بانگمراز**

ل: جاری، همرالَه، هَدَلالَه. [راگدیاندن به دَنگی بَمَرز.]

ف: جاری، صَلا، صدا زدن.

ع: نِداء، مُناداة، اَذان، ایذان، اِعلام، صُراخ.

**بانگ هَمدان**

ل: شیون کردن. [گریان به دَنگی بَمَرز.]

ف: فریاد بَر آوَردن، فریاد کردن، فُغان کردن،

شیون کردن، گریستن، زاریدن، زنجیدن.

ع: نِیاح، عَویل، نَحِیب، صِباح، صُراخ، جَزَع، نَواح.

**بانگین**

ل: سَدرگین، سَدرگ، بانگ. [ژوررو، سَدررو]

ف: زَبَزین، بالایی.

ع: اَلْأَعْلَى.

**بانما**

[ل: بایپَر]

ف: بادَنما.

ع: مِیزانُ الهَواء.

وَنه

**بان‌مال**

لک: بان، که لک. [سرمانی خانور.]

ف: بام، بان، بالاپشت بام، پشت بام.

ع: سطح، فوق السطح.

بفمال

لک: به فرمان. [تدوی به فرده مالیت.]

ف: بام روپ، برفروپ.

ع: کساح.

بانوو

لک: خانم، خاتون. [غات، یایه]

ف: خانم، خاتون، بانو، ایشی، بی بی، بیگه، بیگم.

ع: سینه، سینه، خاتون.

بانمگا

لک: شدرمگا. [یدر گده]

ف: بانه، شرمگاه، بترجا.

ع: عانة، زهار، عورة، رکب، خشنه.

بانهنلو

لک: سواخ. [سواغ: تور تپه سورن.]

ف: آرزو، بام آندود.

ع: سنج، سیاع، شید، لطح.

باننوسان

لک: باننوسان. [خوتن له سدریاند.]

ف: بام خوابیدن.

ع: ...

بان پک

لک: سر یدک، که لک، که لک. [له سر یدکتر. ده چنرا.]

ف: روی هم، سرهم، بالای هم، آنبوده، بُلغده.

ع: جمعاً، رُئید، نُضید.

بان یدک نیان

لک: سر یدک نیان، که لک که کردن. [خستنه سر یدک،

ده چنن.]

ف: روی هم گذاشتن، بالای هم نهادن،

سرهم چیدن، آنبودن، بُلغدن.

ع: رُئد، نُضد، دُکُن.

بلو

لک: شیره، یاسا، روشت. سزارار، شایسه. [داب. شایان]

ف: باب، یاسا، روش، شیوه، طرز، کیش.

شایسته، درخور.

ع: رَسَم، عاده، داب، معمول، رَویة، رَویة. لایق،

حَری، مَلَکَة.

بلوا

لک: بایر. [بارده گهره (بارکی بارک، بارکی دایک).]

ف: بابا، نیا، پدر بزرگ، (پدر پدر، پدر مادر)

ع: جد.

بلوگهره

لک: بایر گهره، بارگهره. [بارکی بایر.]

ف: پدرنیا، فرنیا، بابا بزرگ، (پدر جد، فرجد)

ع: أعلى جد، أَلَجَد الأعلى.

بلوان

لک: باروپایان (خزمی مروت له بارکیه).]

ف: بابان، نیاگان. (خویشان پدری)

ع: آباء، أجداد، أقارب، عَصَبَات.

بلوانی

لک: جیازی بروک (شهر که لویه له له مالی بارکیه)

له گهل بروکدا دیتین بوا مالی زارا.])

ف: ورنک، ورنوک. (اسبابی که از خانه پدر

همراه عروس به خانه داماد می فرستند.)

ع: جهانزی، سَعَف، جهان، بائنه.

بلو دیان

لک: خورن. [شیای ددانی یرگدل، خوارده مدنی نرم.]

ف: باب دندان، شایسته ی دندان، خورند،

درخور دندان.

ع: باب الأسنان، لَیْن.

**باور**

ل: بائق، [بردا، متحانه]

ف: باور، آور، گروش، گرویدن، گرایش.

ع: وُثُوق، یَقِین، اِیمان، اِعتقاد، اِعتِماد، تَصَدِیق.

**باور**

ل: نابود، [زیر]

ف: آبرو، ورسنگ.

ع: اِعتِبار، اِحْتِرام، عِزَّة، شَرَف، حُرْمَة.

**باوش**

ل: میتدی باره شیک دار یا گیا یا...

ف: بَقْل، (هیزم، یا گیاه و امثال آن).

ع: باع، حُزْمَة.

**باوش**

ل: بارهش، نامیزر

ف: آغوش، آغوش، آگش، کنار، هویر، بر، کُلك،

کُلك، بَقْل.

ع: حَضَن، حَجَر، كَف.

**باوش گرفتن**

ل: له نامیزر گرفتن، گرفته بارهش

ف: آغوشیدن، آغوشیدن، بَقْل گرفتن.

ع: حَضَن، اِحْتِضَان.

**باوک**

ل: باب، باث

ف: بائک، باب، بابا، پدر، پیر، فَر، پدر.

ع: أَب، والد، بابا.

**باوکی**

ل: بارکیتی. له بارکوره

ف: پدری، بابایی....

ع: اُبُوَّة، اَلْبِدِيَّة، اَبِي.

**باوکه**

ل: باراگوره، [بایی، گوره]

ف: پدرنیا، فَرَنیان.

ع: اَعْلَى جَد.

**باوکه بازی**

ل: دروژن دان، [جورین دان (به به کتر).]

ف: دشنام دادن، (به همدیگر)

ع: تَسَاب، تَشَام، تَلَاقَس، تَنَاوُر، تَنَارُق، تَهَارُط،

تَلَاقَب.

**باوه پیاره**

ل: شوی دایک، [زرباب]

ف: بَخَنو، پَدانَدَن، پَدرانَدَر، ناپدری. (شوهر

مادر)

ع: رَاب، رَوَجُ الأم.

**باوهت**

ل: بابهت، بمرتی، [باره، له ممری، سه بارهت]

ف: باب، بابت، باره.

ع: باب، بابَة، مَوْضُوع.

**باوه خون**

ل: [چورنه روی بولک بز مالی بارکی.]

ف: باباخوان، (دعوت عروس به خانه ی بابا).

**باوهر**

ل: باهر، [بهرایی یا خدنه کی نیتوان درو پارچه زهری که له

یه کترین جیاده کاتوره.]

ف: پُلُون، پُلوان، باهو، (بلندی یا گودی بین دو

تکه زمین که آن ها را از هم منفصل می کند).

ع: عَضُد، طَرِيق، فَاصِلَة، ذَف، قَلَم.

ویننه

**باوهر**

ل: پیرا، پیراته! (باوهر، ریاده!- بارور، ریادهت!) [بهیته!

اوشه ی کی هه رومیه.]

ف: بیارا، بیاورا، باورا (اورامی است).

ع: هات

**باوهژن**

ل: ژن بارک، [زردایک]

ف: ماریره، ماراندز، مایندر، ماداندر، مادراندز،

ناماندر، زن بایا. (زن پدر)

ع: رَأْبَة، رُوجَة الأب.

**باوه‌شین** ← **باروشه** [روشه‌ی کی کرماجیه.] (کرماجی است.)  
**باوه‌قوره‌ت**

ل: سمه‌خرته. [باروعمه‌مرد]

ف: نیم‌تنه.

ع: رُنْبُل، حَنْدَل.

وینه

**باویشک**

[ل: بارشک: دم‌کردنره له کاتی خهره‌تندا.]

ف: خَمیازه، خامیازه، خامیاز، باشک، پاشک،

باشک، پاسک، بیاستو، فاز، آسا، آسا، گن‌هزه،

نهان‌دزه، آه‌بَنیابه.

ع: ثَاب، ثُؤْبَاء.

**باویشک دان**

[ل: بارشک دان]

ف: فازیدن، باشک‌زدن، خَمیازه‌کشیدن....

ع: ثَاب، ثُؤْب.

**باهاتن**

[ل: با‌ه‌لکردن]

ف: باد‌وَزیدن، باد‌آمدن.

ع: مُبُوب الرِّيح.

**باهو**

ل: بازو. [قَوْن]

ف: بازو، باهو، زش، آلنی.

ع: عَضُد، ضَنع.

وینه ← **بازوو** (۲)

**باهو**

ل: لاشپان، بازوو. [دوو‌داره‌دویزه‌کده‌ی چوار‌چیتروی

دو‌گا.]

ف: بازو، باهو، آلنی، کلتنان. (دو‌چوب‌بازوی

نر)

ع: عَضُد، عِضَادَة.

وینه‌ی همدیه

**باهو**

[ل: قد‌پالی‌چیا.]

ف: باهو، بازو. (بازوی کوه)

ع: عَضُد، عَضُد الجَبَل.

وینه ← **باویر** (۶)

**باهو**

ل: باور. [به‌زایی‌چوار‌دویری‌باخچه.]

ف: باهو، پَلوان، پَلُون. (بلندی‌اطراف‌باغچه)

ع: عَضُد.

وینه ← **باویر** (۲)

**باهو**

ل: شاهین. [شاهین (میله‌ی ترازو).]

ف: بازو، شاهین، میله. (میله‌ی ترازو.)

ع: مِنْجَم، عَمُود، شاهین.

وینه ← **ترازو** (۲)

**باهوش**

ل: هزْشِیار، رِیا. [زیت، زیره‌ل]

ف: باهوش، هوش‌مَند، هوشیار، هَشیار،

هَشیوار.

ع: ذَكِي، فَطِن، ذَهِن، فَهِيْم، لَوْزَعِي، اَلْمَعِي، فَرَّاس.

**باهیر**

ل: چَوْن، بَوْره، بَره‌لا، بَریاز. [بایر. نه‌کینل‌دراو]

ف: چول، بوره، ناکشته.

ع: بائِر، بَوْر، مَوَات.

**باهیر**

ل: سَراسیمه. (به‌حمت و باهیر) [سرگردان]

ف: آسیمه، سر‌آسیمه، سرگشته.

ع: باحر، مُتَحَيِّر، مَبْهُوت، حَیران.

**باهجان** ← **بایده**

**بایده**

ل: بایه. [کاسه‌ی مسی.]

ف: بادیه. (کاسه‌ی مسی)

ع: باطیة.

وینه-باجیه

بای دهبور

ل: بای خرم‌نشین. [بای روژنارا، یا بای باشوری روژنارا  
که له کوتایی روژدا هه‌لده‌کات، به پیچه‌وانه‌ی بای  
سه‌باره.]

ف: باد فُرُوزدین، باد فُرُودین، باد دَبُور. (باد  
مَغْرِب، یا باد بین مَغْرِب و جنوب که در آخر  
روز می‌وزد. ضد «باد صبا»)

ع: دَبُور، ریح الدَبُور.

بایز-باهیز (چول)

بای زه‌مین

ل: بای سه‌خت. [گه‌رده‌لرول]

ف: دیو باد، تَند باد.

ع: عاصِف.

بایس

ل: گه‌ره‌ک. (بایسه). [پتیرست]

ف: دریا، دربای، دربایست، بایست، بایسته،  
وایی، خَنُور، سَنگول. (سَنگول دارم.)

ع: لازم، لایذ، واجب، لایذ منه. (لازم لی)

بایس

ل: نه‌سه‌ل، سه‌بارت، شومین. [هر]

ف: شَوَه، شَوُند، آنگیزه، لاد، کِیو، کِیود، رون،  
چیزه‌بوذ.

ع: باعِث، سَبَب، عِلَّة، دَاعِی، مُوجِب، جَهَّة، جَهَّة،  
جَهَّة، وَجِه، وَجِه، وَجِه، وَجِهَة، وَجِهَة.

بای سه‌با

ل: بای سه‌را، بای خرم‌ه‌لات، سه‌با. [بایه‌که که له  
روژده‌لاته‌ره یا له باکورری روژده‌لاته‌ره به‌رمو شاری سه‌با

هه‌لده‌کات، به پیچه‌وانه‌ی بای دهبورمه.]

ف: باد برین، باد صبا. (باد مشرق، یا باد بین  
مشرق و شمال که به جانب شهر سبا می‌رود.  
ضد «باد دبور».)

ع: ایر، هیر، صَبَا، ریح الصَّبَا.  
بای سه‌خت

ل: بای زه‌مین. [گه‌رده‌لرول]

ف: دیو باد، تَند باد.

ع: عاصِف، ریح عاصِف

بای سه‌وا-بای سه‌با

بای شه‌مال

ل: شه‌مال. [بایه‌که له باشورمه به‌رمو باکور

هه‌لده‌کات، به پیچه‌وانه‌ی بای زه‌لاته‌ره.]

ف: باد شمال. (بادی است از جنوب به شمال  
می‌وزد. ضد «زه‌لان» است.)

ع: مِسع، اَزِیب، حَذَواء، نُعامی، سَلامی، جَنُوب،

ریح الجَنُوب

بایج

ل: به‌رِش. [فرِشیار]

ف: فروشنده، فروختار، فرُختار.

ع: بائع، شاری.

بای شه‌ه‌نگ

ل: جوش. [ناگه: زیکه‌ی ده‌مرجار.]

ف: باد فرنگ

ع: جَمَرَة

بایق

ل: بار. پایداری. [بایه‌خ. متانه. رارستاری]

ف: باور. نیوساد، پایداری، پابندگی.

ع: اِعْتِماد، وُلوُق، اِعْتِبار. اِطمینان. بَقاء، دوام.

بایله

[ل: پارچه‌یه‌کی زَر ته‌نکه که به زَری «با»



دهدیرتیت. [

ف: پارچه‌ای است بسیار نازک که غالباً باد آن را پاره می‌کند.

بایه قوش

ل: بور. [بودم، کونده بود]

ف: بو، جُفد، کوف، کوکو، کوکه، کوکن، کوکنک، اوکو، آکو، پُش، پُشک.

ع: بوف: بوم، صدی.

وینه

بایی

ل: بدها، ندرجس. (چند بایی؟) [نرخ]

ف: بها، آرزش. (چند بها؟)

ع: قِیمه، ثمن، سِعر.

باییه

ل: بادیه. [کاسه‌ی می.].

ف: بادیه، کاسه‌ی مسین.

ع: باطیه.

باییه‌مو

ل: که لله باد، خنده‌سن. [له‌خوتایی]

ف: کلمباد، بادبروت، خودبین، خودپسند.

ع: مَقَرور، مُتَکَبِّر، غِطْرِیس، عَتِی.

بیگزه!

ل: بگزمره! [تپه‌ره!، بیوره!]

ف: بگذرا! بیامرزا، بیخشای!

ع: اُعْبَرَا، اِنْهَبَا، مُرَا، اِصْفَحَا، اَعْقُوا، اَغْبِرَا.

[اُغْفَا!]

بپا!

ل: بپا، برده‌برده! [سیرکه!، ناگادار به!]

ف: بپا، بپای، بپاییدا!

ع: اُنْظُرَا، تَأَمَّلَا، رَاقِبَا!

بت

[ل: خردای دسکرد.]

ف: بُت، فَع، ژون، ایبک، نگار.

ع: هَنْم، وَکْن، جِبْت، بَدَ، طَاغُوْت، زُون، زور.

بتپهراس

[ل: بتپهرست: نهر کسه‌ی خرای دسکرد دپهرستیت.]

ف: بُت پَرَسْت، شَمَن، بَرَهْمَن، ژُونی، ایبکی،

فَع پَرَسْت.

ع: وَکْنِی، عَبْدَة الطَاغُوْت.

بتخانه

[ل: جینگه‌ی بتان.]

ف: بُت‌خانه، بُت‌کده، فَنَسْتان.

ع: بَیْت الصَّنَم.

بتر

[ل: له زارلوه‌گلی ویره‌قازانه.]

ف: بتر. (از مصطلحات اهل گنجفه است.

بترونه) (ده یا صورت)

ع: بَطَر، بَطَل.

بتری

ل: شیشه. (شیشه و پیاله) [بوتل، بوتری]

ف: بَطَری، شیشه، مینا.

ع: قَلْبِیْنَة، قَارُوْرَة، تَاجُوْد.

وینه

بتون

ل: گشت، یدکهر. [هدمر، تیکرا]

ف: همه، همگی، همگان، همد، همدای، رت،

اَزْمَل، اَزْدَم، شگاله.

ع: کُل، عُمُوْم، عَم، عَمِیم، عَام، جَمِیع، اَسَر، اَبْشَع:

اَزْمَل، کَلَا، طَرَا، عُمُوْمَا، جُمْلَة، قَاطِبَة، کُلّیَة، رُمَة،

کَافَة، جَمِیعَا، تَمَامَا، بِالْکُل، بِالْجُمْلَة، بِالتَّمَام.

بته

ل: مَنک، بَنچک، دَدُون، تَهله، تَهپکه، هه‌زگ. [بنجه‌گیا،

دهون (روره‌ک یا دره‌خت.)]

ف: بته، بوته. (رُسْتَنی یا درخت).

ع: ثُبْتُ، أَصْلَةُ.

بتهو

ل: گت، پر، قورس. [بتهو، نارپر]

ف: سفت، زفت، پُر، یَک پارچه.

ع: مُصَنَّت، مُصَمَد، صَمَد، أَصَم.

بتهو

ل: تات، به‌سیاک. [به‌سراو: کچیک که گوشت بهری

منالای گرتیت.]

ف: سفت، بَسْتَه.

ع: رَتْقاء.

بچریچری

ل: بچریچری، پرتکه‌پرتکه، برکه‌برکه. [به‌ش‌به‌ش، به‌چند

جار]

ف: پاره پاره، تیکه‌تیکه، بُرُبر. پراکنده، از هم

گسیخته.

ع: قَطْعاً، مُتَقَطْعاً، مُتَفَصِّلاً، دَفْعَات، دَفْعَةً دَفْعَةً،

مُتَفَرِّقاً، مُتَحَرِّزاً، مُتَفَرِّضاً.

بهریان

ل: بچریان، بریان، پرچیان. [پسان، چران]

ف: گسیختن، گسیخته شدن.

ع: تَقْلَع، انْقِطَاع، تَحَرُّز، تَقَرُّض، تَفَرُّق.

بغوور

ل: فانگ. [دروکل: (هر شتیک که سورتاندنی بوتی

خوشی لریکه‌ویره.)]

ف: بْخوور. (هر ماده‌ای که سوزاندن آن تولید

بوخوشی کند.)

ع: بْخوور.

بغوور دان

ل: فانگ دان، دووکل دان. [دووکل پیا کردن، به دووکل

دوکردن.]

ف: بخور دادن.

ع: تَبْخیر، تَدْخین.

بغوور مریه‌م

ل: چنگ مریه‌م. [جَزَه گیاهه که گرتیکی جوانی

مه‌یه.]

ف: بخور مَریم، پنجه‌ی مَریم، آذربویه.

ع: بْخوور مَریم، عَرَطْنِیثا.

وینه ← چنگ مریه

بده

ل: به‌خشه! (فرمانه.)

ف: بده! (امر است.)

ع: هَات، اَعْطَا

بدهو

ل: قوزاخ، پردو. [چالاک، له‌ش‌سولک]

ف: بدو، چُست، چالاک، تَنَدَنو، بادپا، بادپیما.

ع: خَفِیف، سَعور، سَرِیع العَدو.

بدی

ل: به‌خشش، ده‌نه. [ده‌ندی]

ف: بده، دهش، بَخَشَش.

ع: بَذَل، كَرَم، عَطَا.

بدیوبسان

ل: دادوستد، دادرسد، داریست، سودا. [مامه‌له]

ف: دادوستد، خریدوفروش، سودا، بده‌وبستان.

ع: مُعَامَلَةٌ، مُعَاوَضَةٌ، مُبَادَلَةٌ.

ببر

ل: کوت، تیکه، برکه، پارچه. [له‌ت، به‌ش]

ف: بُر، پاره، لَخت، بُرخ، بُرخه، کَم، پازتاری.

ع: بَعْض، جُزء، جُزْئِی، قِطْعَةٌ، حَزَّة، شَرْحَةٌ،

خَذَعَوِيَّة، ضَلِيع، قَطِيع، قِسم، فَرِیقَةٌ، عُطْبَةٌ، نَبْذ.

جمع، فِرْد.

ببر

ل: تهی. (تهی کردن = برپه) [مهرج، به‌لین، برپه‌مه

(برینده‌ی سامه له.)

ف: بَر. (بریدن معامله)

ع: قَطْع.

بی

ل: رَسایی. (بر ناکا.) [گدیشتن، هه لکردن]

ف: رَسایی، رَسیدن.

ع: رُصُول. دَوام.

برا

ل: کاکه. [نیرینه‌ی هاریولک یا هاردایک یا هاردایکوبولک.]

ف: بَراندر، داندر، داداش.

ع: آخ، صِنو، صِنو، شَقیق.

برانووه

[ل: پدغه‌ی پال پدغه‌تورته.]

ف: برادر کالوج.

ع: بِنَصَر.

وئنه-هنگوس &gt;

براده

ل: خاکه، ورده، دهمسوان [خاکه‌ی کانزای برین له‌دار.]

ف: رتدش، سونش، سَناو، آواره. توپال.

ع: بُراة، حُکاكة، سُحانة، فُسانة، سُحانة.

براده‌ی نه‌لا

ل: خاکه‌زې، زه‌پوره‌ق، دهمسوان ته‌لا، زه‌پسوان. [ورده‌ی

نالترین]

ف: زُزک، زُرساوه، سُهاله، سونش زُز.

ع: اِکلیل، سُحانة، سُهانة.

براده‌ی نوقره

ل: خاکه‌زیر، زیوسوان، دهمسوان نوقره. [ورده‌ی زیر]

ف: سیم‌ساوه، سونش سیم.

ع: سُهانة، سُحانة.

برازک

[ل: برازا؛ منالی برا.]

ف: آخدر، بَرانزاده.

ع: وَلَدُ الاخ. (ابنُ الاخ، بنتُ الاخ)

برازاوا

[ل: هاریکاری زارا له کاتی بروک گواسته‌وده.]

ف: شابالا، شاه‌بالا، شَمبالا، شَمباله.

ع: آخُ الصُهر.

برازن

[ل: زنی برا.]

ف: بَرانزَن، زَن بَرانزَر.

ع: كَهَّة، زَوجةُ الاخ.

براکه‌پوره

ل: کاکه. [برای بده‌مه‌ن.]

ف: دانتد، دانزَند.

ع: أَخ الاکبر.

براملزک

[ل: پدکینک له بده‌کاتی دارمازوره.]

ف: پُزَغَنَد، پُزَغَنج.

ع: عَقَص. (أخُ المازوج)

برای بلوکی

[ل: براباب: نیرینه‌ی هاریولک.]

ف: بَراداندر، بَرانزَندر، پسر پدر.

ع: أَخ يَاب، أَخ أَبِي.

برای دایکی

[ل: نیرینه‌ی هاردایک.]

ف: بَراداندر، بَراداندر، پسر مادر.

ع: خیف، صِنو، صِنوان، أَخ يَام، أَخ الامي.

برای دایکی و بلوکی

[ل: برای هاردایک و هاریولک.]

ف: بالو، دانز.

ع: شَقیق، أَخ شَقیق، صِنو.

برایی

[ل: براینه‌ی]

ف: بَرانزَری.

ع: أُخُوَّةٌ، صَنَافَةٌ، مُعَايَنَةٌ.

برایی

ك: برِوایی. (دلی برِوایی نادا.) [برِوایی، برِوایتن]

ف: گرایش، دل آوردن، یاری کردنِ دل، و چسبیدنِ دل.

ع: مِيلٌ، رَغْبَةٌ، فَتْوَى الْقَلْبِ.

برِپره

ك: مِرْوَخه، ترهخته، مِرْوَده. [برِپراگهی پشت.]

ع: مُهْرَه، زُورَه، مَازَه، مَازَن، تَرَخْتَه. (فَقَرَاتِ پُشت)

ع: فَقْرَةٌ، لِقْرَةٌ، لِقَارَةٌ. (فَقَار، فِقَرَات، فِقَرَاتِ شَرْخُوب، قُرْدُود، قُرْدِيد، مَآلِب، مَآلَبِ سَيِّسَاء، خَزَن، خَزَنَاتُ الظَّهْرِ وَتَنَهْ هَدِيه.

برِپین

ك: سَران، مِرْوَده. [برِپیند]

ف: سوهان، سوهن، سان، ساوو.

ع: مِسْحَلٌ، مِرْجَدٌ، سَقَنٌ.

برِج

ك: مال. بهش. [پاژ. مهنژ، که لور: منزلگی خویر له ناسمان. (که لوری شیر، که لوری شدك)]

ف: خانه، خان. بَخَش، خُهر، غوشاد. (خانه‌ی شیر، خُهر بَرَه = بُرج اسد، بُرج بَرَه)

ع: بُرْجٌ، قِسْمَةٌ.

وینه

برِجیس

[ك: هه ساری مرشته‌ری.]

ف: بُرجیس

ع: مُشْتَرِي

برِود

ك: رَوین. [تِیاریژ (بۆ نَموونه: تِیاریژی تهننگ.)]

ف: بُرد، گُله‌رَس. (بُرد تهننگ مثلاً.)

ع: مَسِيحٌ، مَنَزِلٌ.

برِود

ك: بردن‌هوه. (برد و باخت) [قازانج له قوماردا یا سهرکهوتن له کایه‌دا.]

ف: بُرد، بُردن، پیدش‌رفت.

ع: غَلْبَةٌ، إِحْرَامٌ، تَحْرِيمٌ، رِنَجٌ.

برِودان

ك: بهرگله‌وردان. [پیش لَپینه‌وه]

ف: بُردادن.

ع: سَبَاقٌ، مُسَابَقَةٌ، مُبَارَاةٌ، مَنَافَرَةٌ، مُنَافَبَةٌ. ثَنِي، عَطْفٌ.

برِودن

[ك: بَرَن: بهرام‌به‌ری «هیتان»]

ف: بُردن.

ع: اِذْهَابٌ، اِمْشَاءٌ، اِمْضَاءٌ، اِجْرَاءٌ، اِمْرَانٌ، (قَهَبَ بِهِ، مَشَى بِهِ، مَضَى بِهِ، جَرَى بِهِ، مَرَّ بِهِ). جَرَن، جَذَبٌ، أَخَذَ، سَوَّقَ، قَوَدَ.

برِودنه‌وه

[ك: گیترا‌ندن‌هوه]

ف: پس بردن، باز‌بردن.

ع: اِعَادَةٌ، اِرْجَاعٌ، اِثَابَةٌ.

برِودنه‌وه

[ك: سهرکهوتن له کینه‌رکمی یا له قوماردا. (به‌رام‌به‌ری «دانان».)]

ف: بُردن. (ضد باختن)

ع: إِحْرَامٌ، تَحْرِيمٌ، رِنَجٌ، غَلْبَةٌ.

برِوده‌بار

ك: بارکیش. [خویراگر]

ف: بُرده‌بار، بارکَش، جُفاکَش.

ع: مُتَحَمِّلٌ، سَلِيمٌ النَّفْسِ.

برِژانن

ك: رِژانن. [برژاندن، بریان کردن (بۆ نَموونه: برژاندنی

گزشت.]

ف: برشتَن، برشته کردن. (برشتن گوشت مثلاً.)

ع: شَنِي، شَد، مَلِي، اِنْضَاج، تَضْهِيب، حَسَن، حَسَّسَة.

برژان

ل: بژان [برژاندن] (بژ نمونه: برژاندنی گه نم.)

ف: برشتن، بودادن، (برشتن گندم مثلاً.)

ع: تَحْمِيس، تَحْمِيس.

برژانهوه

ل: قرچانهوه، خَوَرِن راگرتن به هری دهرمانهوه. (بژ نمونه: برژاندن هری برین.)

ف: برشتن، بَرَشْتِه کردن، سوزاندن، (برشتن زخم مثلاً.)

ع: تَلْهِيب، اِحْراق.

برژیاک

ل: برژیاک، [برژاو، بریان، بژدراو]

ف: برشته، فَروده، فَرود، شْگالیو.

ع: نَدِي، مَشْوِي، مَصْلِي، مُنْشَوِي، شَوِي، شَوَاء، شَوَاء، نَضِيج.

برژیلان

ل: برژیلان [برشته بودن]

ف: برشته شدن.

ع: اِبْتِدَاء، اِنْشِواء، اِشْتِواء، نَضِج.

برژیهوه

ل: قرچیهوه، [سورتانهوه: گهسانهوهی خَوَرِن به هری دهرمانهوه.]

ف: پخسیدن، برشته شدن، سوخته شدن.

ع: تَلْهُب، اِنْكَراش، اِحْتِراق.

برسی

ل: برسیه تی، رده، [برجینی، ناررای]

ف: گُرس، گورس، گُسن، گُشن، گُسنگی، گُشنگی، گُرسنگی.

ع: جُوع، سُعَار، قُوی، ضَرْم، سَعْب، طُوی، عَوَق، غَرَث، خَفَع.

برسی به سی چوون

ل: ردهستن. (وردهستگه، برسی چورگهسه به سی) [دژ نه بردن، تهوابرونی برسیتی.]

ف: گرسنگی بسته شدن، گشنگی بند آمدن.

ع: قَمَه، قَهَم.

برسی

ل: دلْهائی، [ورگه تال، بهرام بهری «تیر».]

ف: گُسنه، گُشنه، گُرسنه.

ع: جَوَعان، سَفْبان، طَیان، غَرْشان، جَانع، نَانع، هَانِ، مَقَل، مَقَم، وِید، خَوِي.

برسیه تی

ل: برس، رده، [برجینی، ناررای]

ف: گُسنگی، گُشنگی، گُرسنگی، گُرس، گورس، گُسن، گُشن.

ع: مَجَاعَة، جُوع، سُعَار، قُوی، طُوی، عَوَق، سَعْب، ضَرْم، غَرَث، مَقَم.

برشت

ل: برین، [دژاندن] (بژ نمونه: برینی پارچه.)

ف: بُرش، بُریدن، پاره کردن. (بُریدن لباس مثلاً.)

ع: قَطَع، تَفْصِيل.

برشت

ل: زَرز، جَوِرسوز، گَوِرسوز، گَوِرسوز، [دهسلات، دهست روزشتن]

ف: بُرش، زور، نیرو، توانایی.

ع: قُوَة، قُدْرَة، حُکْم، سُلْطَة، طَوْل، یَاس، شُجَاعَة، جُرْئَة، نَفَاذ الامر، عُرْضَة.

## برشت

ل: قاش، بركه [كوز]

ف: بُرش، تيكه، پاره، نَخت.

ع: شَرْخَة، خَرْخَة، قِطْعَة، ضَلِيع، خُذْعُوِيَة.

## برشت

ل: زَر، برين<sup>۱</sup>، [پيت، پيژو، گشه]

ف: شَسَن، بُرش، رويايي، بالندگي، فزايش،

آفزودن، زور بُرش.

ع: نُمُو، قُوَة نامِيَة، نَمَاء، نَزَل، نَزْل، نَزْل، نَزْل،

رُيُوع، زُكُو، زُكَاء، نُمَي، اِنْتِمَاء، قُوَة الْاِنْبَات.

## برشتدار

ل: زَرْدَار، گريزه دار، [دستريزو، خاربين هيز]

ف: زوردار، بائرش، توانا، نيرومند، باگريزه، بَرَا.

ع: قُوَي، قَادِر، مُقْتَدِر، شَجِيع، جَرِيء، مُسَلِّط،

بَنِيَس، ذُو الطُّوْل، اُولَى الْبَاس، نَالِذِ الْاَمْرِ.

## برشتدار

ل: زَرْدَار، نهخت، [به پيت، به پيژو (وهك: زوى پرشتدار).]

ف: زوردار، پُرزور، بائرش، روياء، زوينده،

(زمين)

ع: مُنْبِت، مِئْسَعَة، قُصَارَة، مِنبَات.

## برشتدار

ل: زَرْدَار، هداش، [به گشه، به پيت (به مري زوى).]

ف: زورمند، زوهمند، پُرزور، ياز، يازره، باليده،

شَسَن، بالنده. (زراعت)

ع: نَامِي، سَامِق، سَرِيع النُّمُو.

## برفين

ل: رَفِن، [فريت، قاپتنر]

ف: رُبا، رُباينده، كاپنده،

ع: مُخْطَطِف، مُقْتَطِف، مُزْدِيع، مُزْدَقِف، مُسْتَلَب،

## مُخْتَلِس.

## برفين برفين

ل: گريزگولار، [تالان و بر]

ف: بچسپ بچسپ، چاپيدن، قاپيدن، كپيدن،

رُبُودن، اُسُو، اوسه.

ع: نُهَب، غَارَة.

## برك

ل: كههنگ، كولنج، [نشانى پشت و نارشان]

ف: كُولَنج، كُولَانج، كُولَنگ، باد كُنْجى، درد

پَهَلُو.

## ع: قُولَنج.

## برك

ل: ژان، دله دمه، [سلنه شه]

ف: كُولَنج، كُولَانج، درد شكم، شكم درد.

ع: شَوْصَة، قُولَنج، وَجَع الْبَطْن.

## برك

ك: كوله برك، بركه. [پلارئك كه ديگرنه درهخت ههتا

ميره كهى بورت].

ف: چوب... [چوب كوتاهى كه بر درخت

مى اندازند تا ثمر آن بريزد].

ع: مِحْدَلَة، مِزَاق.

برك دان ← پهرت كردن

## برك كردن

ل: گهين، گهيشن، [رسين]

ف: رَسِيدَن.

ع: وَصُول، اِنْتِهَاء، بُلُوغ.

## بركردن

ل: برين، [كهرت كردن (بر غونه: به شيك له ميگدا).]

ف: بُرِيدَن، بُر كردن. (قسمتى از كله مثلاً.)

ع: قَطْع، تَجْزِيَة.

## بركه

ك: برك، كوله برك. [پلارئك كه ديگرنه درهخت ههتا

۱- له وانيمه مهبهتى نوهرى به پيژ «زَر برين»



نَشُوق.

برو!

[ل: بپو! (فرمانه.)]

ف: برو! (صیغه‌ی امر است.)

ع: اَذْهَبْ! اِمْشْ! اِمْشْ! رُحْ! سِرْ! مَرَا  
برو!

ل: بروانه، تراشاکه! [سیرکه! بنوازه!]

ف: بپا، بپای، نگاه کن!

ع: اُنْظُرْ! تَبْصُرْ! رَا!

برو! — پلوه [روشیه‌کی کرماجیه.] [کرمایی است.]  
برواییل: یاری، هارودن. (دل) (دلی بردایی نداد، دلی نایری،  
دلی یاری ناکا.) [بروایتن]ف: گرایش، آوردن، یاری کردن، وچردادن،  
(دلش وچر نمی‌دهد، دلش نمی‌گراید، دلش

نمی‌آرد، دلش یاری نمی‌کند.)

ع: مِیل، رَغْبَة، فَتْوَى الْقَلْب.

برو پیووس

[ل: برز جروت]

ف: پیوسته ابرو.

ع: اقَرَن.

برو قرانن — برو فره‌دان

برووسک

ل: پزوسک، پرووسک، [پزوسک، ناورنگ]

ف: خُدَره، جَرَقَه، سَینَجَر، آبیز.

ع: شَرَاکَة، شَرَرَة.

برووسکائن

ل: تیر، کیشان. [ته‌زوی به‌ژان پنداهان. (بزو نمونده)

تیر، کیشانی برین.) [همروها: بریقه‌دان]

ف: تیرک زدن، کنشک کشیدن، درخشیدن،  
سَینَجَر زدن. (زخم مثلاً.)ع: تَوَجُّع، تَأْلَم، تَفْجَع. بُرُوق، اِسْلِنَقاع.  
برووسک

ل: تیر، [ته‌زوی به‌ژان]

ف: تیرک، کنشک.

ع: وَجَع، أَلَم.

برووسک

ل: چه‌خاخه. [تریشه]

ف: دَرُخْش، دَرُخْش، دَرُخْش، دَرُخْش، دَرُخْش، آدَرُخْش،

آدَرُخْش، آدَرُخْش، آدَرُخْش، بَیر، سَینَجَر، آرتَجَک.

ع: بُرُق، سَلْنَقَع، سِلْنَقاع، صاعِقَة.

برووسکیان

ل: تیر، کیشان. چه‌خاخه ره‌شائن، بروسکائن. [ته‌زوی  
پنداهانی به‌ژان همروها: تریشه‌دان]ف: کنشک‌زدن، تیره کشیدن، دَرُخْشیدن،  
دَرُخْشیدن، دَرُخْشیدن، آدَرُخْش زدن، سَینَجَر

زدن.

ع: قَوَجُّع، تَفْجَع، تَأْلَم. بُرُوق، بَرِیق، بَرَقان، لَمعان،  
تَنَالُق، اِسْلِنَقاع.

برویش

ل: بریش. [سار]

ف: بُلَعوز، بُرغول، پُرغول، بَروش، بَروشه،  
مُرُوش، مُرُوشه، مُرُوشک، اَفْشه، دَلیده

ع: جَرِیش، جَشِیس، رَضِیض، بُرْغَل، بُرِیور.

برویش

ل: بریش، گزیزه، ته‌زه‌لوکه. [ته‌زه‌ی رد.]

ف: زین، تَگَرگَچه.

ع: اِرْزِون، قَطِط، عَضَارَس، حَاصِب.

برویشین

ل: برویشین. [چیشتی بردیش.]

ف: ریس، ریش، آش پُلغور.

ع: جَرِیش، مَرِق البُرِیور.



## بره

ك: دمه، بره، كم. [كۆمەل نەخت: بەرانبەری «زۆر»].

ف: دسته، بَرخ، بَر، تیکه، كَم، نَخت، پاره.

ع: جَمع، عِدَّة، بَعْض، قِطْعَة، قَلِيل، حِصَّة.

## بره

ك: گۆرمه، بره، دهمپ. [گۆتره (به بی دیاری کردنی

کیش یا پیتوانه.)]

ف: گۆتره، نَسَنجیدمه. (بدون تعیین وزن یا

مقیاس)

ع: جَرَف، جِرَاف، جُرَاف، مَمَط، تَخْمِن، قَطَب.

## بره

ك: تە، مەختە، بره، [مەرج، بەئین]

ف: بَر، سامه، پَیمان، هَرَنیز، نَشاخت. (قرارداد)

ع: شَرط، قَرار، عَهد، مَعاطَة، مَقاطَعَة.

## بره

ك: ناوگەر. [ناوگەر (بەدیاری نیتوان دوو زوی کێلزار که

وەک جوگە لە یەکتیان جیا دەکاتەوە.)]

ف: پُلوان، پُلۆن. (بین دوشخم که مانند جوب

هر دو را از هم جدا می‌کند.)

ع: فاصِلَة.

وینە-بەپەر ۲۰

## برهبره

ك: دەسەدەسه. كم كم. [كۆمەل كۆمەل. رۆدەروده]

ف: بَرَبَر، كَم كَم، پاره پاره.

ع: جماعات، عِدَدًا، قِطْعًا، أبعاضًا، قَلِيلًا قَلِيلًا.

## برهسی

ك: مارۆ، رسگاری، رهایی. [نازادی]

ف: رَسَتگاری، رَسَتَن، رَهیدن، شَگاله، پَرماس،

آزادی، رهایی.

ع: نَجاة، فَلَاح، خَلَاص. مَهلة.

## برهو

[ك: رواج]

ف: بَرَو، زوا.

ع: رواج، نَفاق.

## برهوی

ك: بی برهوه. [بی‌درواجه، بازاری نیه.]

ف: بَرَو ندارد، ناروا است.

ع: کاسد، خائس، غار، ناعِس.

## برهوی ههسی

ك: خوش برهوه، برهواره. [رواجی ههیه، بازاری گرمه.]

ف: بَرَو دارد، روا است. سَره است، نَماک است.

ع: مَرغوب، رائج، نافِق.

## بریلک

[ك: برار]

ف: بَرده، بَرده شده.

ع: مَذْهَب، مَذْهوب به.

## بریلک

[ك: برار، پچپاو. (دەکوو: برانی تەناف، مووچه، کراس،

ناو.)]

ف: بریده، بریده شده، پاره پاره شده،

گسیخته، گسیخته شده. (ریسمان، مقرری،

جامه، آب مثلاً.)

ع: مَقْطُوع، مَقْدُود. مُعَيَّن، قَرَض. مُفَصَّل، مُنْقَطِع.

## بریان

[ك: بردن، بران]

ف: بَرَدَن، بَرده شده.

ع: ذُهَب، ذَهَاب (به)، مَذْهُوبِيَّة.

## بریان

ك: بریانی. [گۆشتی برژاو، برژاو]

ف: بریان، پخته. بریانی.

ع: نُضِيج، نَدِيء، سَمِيط، خَمِيط.

## بریان

[ك: لەت برۆن، لەت کران (بۆ نمونه: برانی جلریدرگ.)]





ف: بُریدن، چیدن. (پشم گوسفند مثلاً).

ع: جَزَّ، جَرَمَ، قَصَصَ، عَفَوَ، كَشَطَ، تَزَلَّقَ.

**برینه‌وه**

ل: تهی کردن. [مهرج به‌ستن، به‌لین دان، یه‌کلای  
کردنهر]

ف: بُریدن، سامیدن، نشاختن، نشاخیدن،  
سامه‌کردن، هرنیز نمودن، پیمان‌کردن. (قرار  
دانن)

ع: مُقَاتَعَهُ، تَقْرِیر، تَعین، اِفْتِرَاز، اِشْتِرَاط، مُعَاهَدَة.

**برینه‌وه**

ل: جنگی کردن، دیاری کردن (بو نمونه: برینه‌وی  
مانگانه یا روزانه.)

ف: بُریدن، پایدار کردن. (برقرار ساختن  
ماهانه یا روزانه مثلاً.)

ع: قَطَعَ، فَرَضَ، تَعین، اِسْتِقْرَار، اِسْتِمْرَار.

**برینه‌وه**

ل: گرتنهر (گرتنهری بیچور له شیء.)

ف: بازداشتن، بُریدن. (بچه را از شیر بریدن)

ع: قَصَمَ، قَطَمَ، فَسَلَ، فَصَلَ، فَلَو، اِفْلَء، فِصَام،  
فِطَام، فِسال، فِصال.

**برینه‌وه**

ل: بچرین. [قرتاندن، پساندن]

ف: پاره کردن، گسیخته کردن، گسیختن.

ع: قَطَعَ، فَسَخَ.

**بریه**

ل: تهی، بیه، مخته. [مهرج، پدیمان، به‌لین]

ف: بُر، بُری، سامه، هرنیز، نَساخت. (قرارداد)

ع: شَرَطَ، قَرَار، اِشْتِرَاط، مُقَاتَعَة.

**بریه**

ل: بیه، گوتنهر، دهمپ. [گوتنهر]

ف: گوتنهر، نسنجیده.

ع: جِرَاف، جَزَاف، قَطَبَ، تَخَمین، تَخمیناً،

قَطَباً، جِرَافاً.

**بزآن**

ل: بزئو، زانا. [دانا]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، فَرزانه.

ع: عَارِف، عَالِم، عَلِیم، فَهیم، عِلّامة.

**بزک**

ل: خیلان. [مهرجان]

ف: هستام، وسَد، کامه، خروهک، قُرول.

ع: مَرَجَان، بُسَد، قُرول.

**بزگیله**

ل: قهیفه، شسته‌پا

ف: کَجَوْصَن، عروس‌پشت‌پرده، کاکنج.

ع: قَمْلِیْفَة، حَبُّ الکاکنج، سَالِف العُرُوس.

**بزَن**

ل: گدی. [نازه‌لیکی به‌ناربانگه.]

ف: بُز، بُز، بُز، بُز، بُج، بُج.

ع: مَعَن، مَعین، مَاعِز (لواحد)، ثیس، (نَس) [نیرا].

عَنَز، مَاعِزَة، (ماده) [می].

**وینه**

**بزنه‌ز**

ل: قرمقرمه. [بزمنشک]

ف: بُزَمَجَه، بُزَمَزَه.

ع: وَدَل.

**وینه‌ه‌یه**

**بزنه‌کیفی**

ل: بزنه‌کیری

ف: پاژَن، بزکوهی، شوکا.

ع: وَعَل، فَذَر.

**وینه**

**بزړك**

ل: زکوازکر. [به‌رامبه‌ری «نه‌زړك».]

ف: زاوو، بارآور.

ع: وُلُود.

**بزولماجی**

ل: گیتته. [نایبکی نهستوره، وهلا کولیره وایه که تریتی ده‌کنه نار رویش.]

ف: چپاتی، چاپاتی. (نانی است کلفت شبیه به گرده که توی روغن هم ترید می‌کنند).

ع: رغیف، جَرْدَق.

**بزولون**

ل: جوین، جوینانده. [جوینانده، جوجوون (وشه‌یه‌کی کرم‌اجیه).]

ف: جَنبیدن، جنبش کردن. (کرم‌اجی است).

ع: حَرَكَة، حَرَك، تَقَرَّر.

**بزولوك**

ل: بزول، زولنگ، کرژ. [گورج، چالاک]

ف: چُست، چالاک، زولنگ، خُبار، شُکرده، و شُکرده، چابک.

ع: جَلَد، عَمَرَط، فارِه.

**بزه**

ل: زرده‌خنه، زرده. [بزوخ]

ف: لِيَخْنَد، دُزده‌خنده، نیم‌خند، شکرخند.

ع: تَبَسُّم، كَشَن، اِهْلَاس، بَشَن، اِيْمَاض، اِنْكَال، اِكْتِلَال، اِهْتِلَال، اِنتِدَاغ، اِفْتِرَار.

**بزه**

ل: تروکه. (بزی چاری تی). [چار لیکنان]

ف: چشم‌زدن، به هم‌زدن چشم.

ع: طَرَفَة.

**بزهن**

ل: لیتدر، بکوز. [کوتر، نازا، کسی که لینه‌دات.]

ف: بَزَن، دلیر، جنگجو، بهادر، سَلَحشور.

ع: ضَرَاب، اَحْوَس، شُجَاع، قُتَال، مُبَارِز.

**بزهن بهلدور**

ل: بهلره‌زین. [چارنه‌ترس، نازا]

ف: بَزَن بهادر، جنگجو، دلیر.

ع: ضَرَاب، مُبَارِز، شُجَاع.

**بزولو**

ل: بزولک، زولنگ، کرژ. [گورج، چالاک]

ف: چُست، چالاک، زولنگ، خُبار، شُکرده، و شُکرده، چابک.

ع: جَلَد، جَلِيد، عَمَرَط، فارِه، جَسُور.

**بزار**

ل: دوزین، بزاره، خوزائن. [پشکنین، پالک کرده‌ره. (بز نمونه: خوز دوزینی مریشک).]

ف: وجین. (وجین کردن مرغ مثلاً خود را.)

ع: فَلَایَة، تَقْلَی، تَقْلِیَة.

**بزار**

[ل: گیسای خراب که له نار زورعاتدا دهریست ر هدلیده‌کنه.]

ف: خُو، خُتار، خُشاره، خُشاوه. (گیاه هرز که

در میان زراعت روید و آن را می‌چینند).

ع: خُشَار، خُشَارَة.

**بزاردن**

ل: ناراندان، بزاره‌دان. [زیان دان: قهره‌بور کرده‌وی هه‌له.]

ف: تاوان دادن.

ع: غَرَم، غَرَم، غَرَمَة.

**بزاردنهوه**

ل: خمر گه‌پانه‌ره. [گپانه‌وی خمرن]

ف: خواب گفتن، باز گفتن خواب.

ع: حِکَايَة الرُّوْیَا، نَقْل الرُّوْیَا.

**بزارکردن**

ل: بزاره کردن، دوزین، خوزائن. [پشکنین، پالک کرده‌ره (بز نمونه: خوز دوزینی مریشک بوزلاردنی نه‌سپن).]

ف: وجین کردن، خاراندن. (شپش‌جویی مرغ

مثلاً خودش را.)

ع: فَلَایَةِ، ثَقْلِيَّة، ثَقْلِي.

**بزار کردن**

ل: پاکه کردن. [پاک کردنه‌ی کنگه یا باغ له گیای هرز هتا زهراته که باش گه شه بکات.]

ف: پازش، پَرخَو، قَرخَو، خَتار کردن، خشار کردن، خشاره کردن، خشاوه کردن، وجین کردن. (پیراستن زمین یا باغ از گیاه‌های هرز تا زراعت درست نشو و نما کند.)

ع: خَشِر.

**بزاره**

ل: بزار، خَوَدَوَزین، خَوَزَران. [پشکنین، پاک کردنه] ف: وجین، خودخاراندن، خودجُستن، خودجویی.

ع: فَلَایَةِ، ثَقْلِيَّة، ثَقْلِي.

**بزاره**

ل: تاران. [جهره، زیانانه، قهره‌جوی هله.] ف: تاوان.

ع: غَرَامَةِ، دِيَّة، حَمَاة.

**بزاره**

[ل: ورگیران، تهرجه‌مه]

ف: پچو، نورند، وستی، دازه، پایخوان، همیراز.

ع: تَرْجَمَةِ، تَفْسِي.

**بزال**

ل: هه‌ژگ، پزال. [هه‌لاش: نه‌رگه‌لا و چلرچینوی که به‌سمو دارم‌ایدا ده‌دن.]

ف: انبیره، خلاشه.

ع: شَذَب، سَلِيق.

**بزانگ**

[ل: برزانگ، مژول]

ف: مژه، مژ، مژه‌گان، مژگان.

ع: هُدَب، هُدَب، هُدَب.

**بزان**

ل: بَزین. [هه‌بزاردن]

ف: گَزیدن، بَرگَزیدن، به‌گَزیدن، پسندیدن، برچیدن.

ع: اِنْتِخاب، اِصْطِفَاء، اِخْتِيار.

**بزانیگ**

ل: هه‌لِزِنیگ، هه‌لِجِنیگ، بْزیگ. [هه‌لِزِردار]

ف: گَزیده، گَزینه، بَرگَزیده، به‌گَزیده، برچیده، پَسندیده.

ع: مُنْتَخَب، مُصْطَفَى، مُخْتار، مُصْنَفَى.

**بزنین**

ل: هه‌لِزِنین، هه‌لِجِنین. [هه‌لِزاردن]

ف: گَزیدن، بَرگَزیدن، به‌گَزیدن، برچیدن، پَسندیدن.

ع: اِنْتِخاب، اِخْتِيار، اِصْطِفَاء.

**بزنین**

ل: چنین، پالاک کردن. دَوَزین. [بوخت کردنی دانه‌ریله. هه‌دوره‌ها: پشکنین]

ف: پاک کردن. وجین کردن.

ع: نُخَل، تَنخُل، اِنْتِخَال، ثَصْفِيَّة، ثَنَقِيَّة، ثَمْرِيح، ثَقْلِيَّة.

**بزه‌ن** — **کَظِین**

**بزیگ** — **بْزِنیگ**

**بزیو**

ل: زیو، وی. گوزران، زینگانی. [مایه‌ی زیان.]

ف: زیست، زندگانی، گذواندن.

ع: مَعاش، مَعِيشَة، نَفَقَة.

**بست** — **بَنگِس** [ارشدیه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**بسل** — **نَمَقْرِیبه** [اوشه‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**بسمار**

ل: میخ. [بزماری ناسنین.]

ف: میخ. (آهنی)

ع: مِسْمَار، سَنَکَي، وَتَد.

**بسماره**

[ل: بزماره، میخه که (برینیکی بنجداره که له پدیدهی

دست و پندا پیداییت.)]

ف: کَزَمَه، خوی درد، میخچه (زخمی است

ریشه‌دار که در انگشتان دست و پا به هم

می‌رسد.)

ع: دَاخُس، دَاخُوس.

**بسه**

[ل: پسته، بسته]

ف: بسته، پسته.

ع: فُسْتُق.

ونه

**ببین**

ل: خریدار. [کریار]

ف: خریدار، ستاننده.

ع: مُشْتَرِي.

**ببینوه**

ل: هاردنگ. [که‌سی که بر گوزانبیژ یا شینگیز

ده‌سینتته.)]

ف: همگر، هامگر. (کسی که جواب نوحه‌خوان

یا آوازخوان را بدهد.)

ع: مُسْتَفِق.

**بشکائن**

ل: گه‌ریان. [گه‌ران، پشکین]

ف: جُستَن، کافتن، گشتن.

ع: فَحَص، تَفْحُص، تَجَسُّس.

**بشکیان**

[ل: پشکینزار]

ف: کاویده شده، جُسته‌شده.

ع: مَفْحُوس.

**بشکیان**

ل: شکوفیانه‌ره. [شکورتن]

ف: شکفتن.

ع: فُحُوم، تَفْطُح، تَفْرُج.

**بشپونه**

ل: ویشرمه، کوله‌بینه، کوله‌بریا. [ناژله‌چی]

ف: آشوب انگیز، شورش انگیز، مردم به‌هم‌زن،

به‌هم‌زن.

ع: مُفْسِد، مُفْتِن، قَسَاس، مَنَاس، مِمَاس، مِئَر.

**بشپوه**

ل: ناژوله، ناشو. [ناژاره]

ف: آشوب، آشو، غوغا، هنگامه، شورش،

سُروتک، سُر موتک.

ع: فِتْنَة، اِنْقِلَاب، مَفْسَدَة، ضَوْضَاء، نَهْضَة، اِجْمَاع،

قِيَام.

**بشه**

ل: گغه، بشه، وارا. [بریندار بیرون و مه‌ترسی (زمانی

منالته.)]

ف: بُریدن. زخم، زخمی، خون‌آلود. (زبان

بچه‌گانه است.)

ع: حَزَّ، جَرَح، جَرِيح، مَجْرُوح، مَدْمُوم، مَدْمَى، نَحِج.

**بغه‌بغ**

[ل: له‌باتی «ر»، «غ» و تن.]

ف: بغیغ. («ر» را «غ» گفتن.)

ع: رَغ.

**بغروش**

[ل: فروشیار]

ف: فَرُوشنده، فَرُوخْتار، فَرُخْتار.

ع: بائع، شاری.

**بکارهت**

ل: بن، که‌نیشکی. [کچینی]

ف: دُختَری، دُختَره، دوشیزگی.

ع: بَکَارَة، عَذْرَة، کُعبَة.

**بکوز**

ل: خدیرا، قزچاخ، لیدیر. [جالال، له ش سولک (بوز نمونه):

تانی بکوز.]

ف: بَکْش، بگیز، گیزا. (تازی شکاری مثلاً).

ع: ضِرّ، ضار.

**بکوز و بوز**

[ل: بکوز و بی، توار سهره ست.]

ف: بَکْش و بَیّر، کُشنده و بُرنده، فرمان روا.

ع: مُخْتَار، فَعَالٍ لِمَا یَشَاء.

**بکین**

ل: جفتیار، ورزیار. [جوتیار، ورزید]

ف: کارنده، کشت کار، کشتگر، خنور، ورزگر،

ورزکار، شَمیز، شُوریز، خیش کار، کُشاوَرز،

ورزی، بازیار، یَززگر، برزیگر، نَسودی.

ع: حَارِث، حَرَاث، زَارِع، زَرَاع، فَلَاح، آکَار.

**بکینکه**

ل: کینکه، زمین. [زمردزار]

ف: کُشتزار، کَرَد، زمین، کُشتگاه، ورزگاه.

ع: مَزْرَع، مَزْرَعَة، عَقَار، نَشَب.

**بکار**

ل: رَوز، رَیواز، گوزرگا، برار، گوزار. [دوار، ریباز]

ف: گُدار، گُذَر، گُذوگاه، ره گذار، ره گذر. آورده،

آبره، پایاب، پیاب، پایگاه، پایکه.

ع: مَعَب، شَجَن، مَوْرِد، مَعَر، مَسَب، مَجَارَة، مَخَاضَة.

**بکلردن**

ل: بگیان. [پنکه پستان، جیبه جی کردن]

ف: گُذَراندن، اَنجام دادن.

ع: قَضَاء، اِسْعَاف، اِتِمَام، تَعْشِیَة، اِمْرَار.

**بکلردن**

ل: بگیان. [راست کرده، هیتانه، (بوز نمونه): بگاردنی

شایدت.]

ف: گُذَراندن، گُذَرانیدن. (شاهد مثلاً).

ع: اَلَامَة.

**بکلردن**

ل: بگیان. [همرس کردن (تنبه راندنی خوراک له گده).]

ف: گُذَراندن، گُذَرانیدن. (طعام از معده).

ع: مَضَم.

**بکلردن**

ل: بگیان. [وازیته پستان، لینگه پان، پشت گوی خستن]

ف: گُذَاشتن، جا گُذَاشتن، فرو گُذَاشتن، فرو گُذَار

کردن، فراموش کردن.

ع: تَرک، رَفَض، نَسَب.

**بکله**

[ل: رابردن] [بگاری داگه].

ف: گُذَاشتن. (گذشته [است].)

ع: تَجَاوَز، عُدُول.

**بکلرای بکر**

[ل: فرمان دان به گرفتن و بند کردنی پدیده پستان.]

ف: بگیر بگیر، بگیر و ببند.

ع: اَلَاخُذ و التَغْلِيل، خُذْ هَذَا وَ عَلَّ ذَاكَ.

**بکلردن**

[ل: رابردن. پیشین]

ف: گذشته. پیشین.

ع: مَاضِی، سَالِف، مُتَقَدِّم.

**بکلردن**

[ل: لیبره، پیوست، برار]

ف: سَمَناک، سَنگول، آوری، بوش، گُذَاشته.

ع: قَضَاء، حَتَم، حَتَمِی، قَطْعِی، فَرَض، واجب.

**بکلردن**

ل: گُزَاشتن، رَدبَریدن. [تنبه پین]





خجوله.

ع: نَطَط، نَطْفَة، نَفَقَة، كَنْب، مَكُو، نَيْخ، نَيْخ، مَجَل،  
مَجَلَة، جَدَر. (بَقْبُوقَة)

بلور

[ك: بدر دیکي شروشه ناسايه.]

ف: بَلُور، آبگونه، آبگینه.

ع: بَلُور، پُلُور.

بله

[ك: (سروكه له ناري «تيراهيم».)]

ف: مخفف ابراهيم است.

بله! — پلا!

بلهريه زين

ك: توشمال، ديراندر. [چارنه ترس، نازا]

ف: بَزَن بهادر، دليور، سَلَحشور.

ع: شُجَاع، ضَرَاب، أَحْوَس، جَسُور.

بلههوهس

ك: هَوَكِي، هورسِران. [هورسباز]

ف: بَلَهْوَس، آزور، هوسران، هوسناك، پُر آرزو،

هر چيز خواه.

ع: لَقِيْس، أَبوالهَوَى.

بليت

[ك: پسرله]

ف: بليت، بارنامه.

ع: جَوَاز، بَلِيْط.

بليت تواساخانه

[ك: پسرله ي پيشانگا، بليتي شانز]

ف: بارنامه، بليت تماشاخانه.

ع: جَوَاز، بَلِيْطُ الْمَسْرَح.

بليمهت

[ك: گانه جار]

ف: بَلُغْنَجَك، بولنجك، تَتَرَبُو.

ع: اَضْحُوْكَة، مَضْحَكَة، مَسْخَرَة، ضُحْكَة.

بليتنه

[ك: (له گدل خليتنه ديت.) خليتنه بليتنه: كه يتره ين.]

ف: ردف «خليتنه» است.

بلا

ك: بِلَانَه، بِيْلَا، بِيْلَانَه، بِلَا، بِلَانَه! [بِهَيْلَه!، لِيْگهري!]

ف: بِل!، بِيْل!، بِلْدار!

ع: دَغ!، دَرَا، اَمِهْل!، بَلَه!

بلاغ — كهراو

بلا لهورك

[ك: نالورالور]

ف: آلوبالو، آلي بالي، قاراسيا. (آلوي بوعلی)

ع: قَراسِيَا، قَراسِيَا.

وینه

بلا لهوركه كيفيله

[ك: به لالوركه كيويله]

ف: شرزدك، آلوي كوهي.

ع: نَلَك، نَلَك، قَطْلَب.

بلاکه!

ك: بِيْلَانَه، بِلَا، بِلَا، بِلَانَه! [بِهَيْلَه!، لِيْگهري!]

ف: بِل!، بِيْل!، بِلْدار!

ع: بَلَه!، اَمِهْل!، دَغ!، دَرَا

بلاو

ك: پَرُ، پَرَش، پَهَش، پَرِيَاگ. [پهرش، پزار]

ف: وَلَو، وَلَو، پَخْج، پَخْش، پَخْت، پَهْن، اِفْتال،

پَرَاگنده، پاشيده، شَهريده. آفشان.

ع: مُنْتَشِر، مُنْتَشِر، مُنْتَفِق، مُنْتَشِت، شَتِيْت، شَعِث،

مُنْبَث، مُنَوَّرَع، ذائع. مُتَخَلِّل.

بلاو

ك: گُرشاد. [فراوان. (رهك: كلار، يبابان.)]

ف: گُشاد، فَرَاخ. (كله، صحراء)

ع: فَرِيغ، وَسيع، وَاسع، فَيحاء، فَاَرِغ، فَاَضِر.

بلاو کردن — بلاوهو کردن

**بلاوه**

ل: بلاوه برون. [بلاویونه، بهرامبه‌ری «خپرونه»].

ف: افتال، پراگندگی.

ع: تَفَرَّق، تَشْتَّت، شُرود، اِنْتِشار، اِنْتِشار، تَبَدُّد، تَنَاد، تَوَزُّع، ذِیوع، شُیوع، تَشَعُّث.

**بلاوهو بوون**

ل: پرژان، په‌خشر برون. [بلاویونه، ته‌نینه‌وه]

ف: وُلوشدن، ولاوشدن، افتالیدن، پراگنده شدن، پَخج شدن، پَخش شدن، پَخت شدن، پهن‌شدن. پاشیده‌شدن، شه‌ریده‌شدن.

ع: اِنْتِشار، اِنْتِشار، اِنْتِثا، اِنْتِثات، تَشْتَّت، شَعَث، تَشَعُّث، تَفَرَّق، ذِیوع، ذِیعان، اِنْدِیاع، تَوَزُّع.

**بلاوهو بوون**

ل: فاش برون. [درکټران، ته‌نینه‌وه (بو) نمونه‌ه]

بلاویونه‌وی هموال. [

ف: فاش شدن، پراگنده‌شدن، (خبر مثلاً).

ع: ذِیوع، شُیوع، ذِیعان، شُیعان، فِیضان، اِسْتِفاضة، اِنْتِشار.

**بلاوهو بوون**

ل: پرژان، پرژان، پرژان، په‌خشر کردن. [پرژاندن، ره‌اندن]

ف: وُلوکردن، ولاو کردن، پَخج کردن، پَخجیدن، پَخش کردن، پَخت کردن، افتالیدن، پاشیدن، شه‌ریدن، آفشاندن، پراگنده‌کردن، پهن‌کردن.

ع: نَشْر، نَشْر، بَث، تَشْتِیت، تَفْرِیق، تَفَرِّق، تَبْدِید، شَشرید، تَمَزِیع، تَمَزِیق، تَوَزِیع، اِذاعَة، اِشاعَة، تَشِیع، تَدْید. بَسط.

**بلاوهو بوون**

ل: به‌بروون. [به‌درانه‌وه (ره) برتی خوش یا ناخوش. [

ف: پراگنده‌شدن، وُلو شدن. (بوی خوش یا

**بد**

ع: سَطوع، اِنْتِشار.

**بلاوهو کردن**

ل: فاش کردن. [درکندن، بلاو‌کردنمه. (ره)ک بلاو‌کردنمه‌وی هموال. [

ف: فاش کردن، پراگنده‌کردن. (خبر مثلاً).

ع: اِفْشاء، اِشاعَة، اِذاعَة، تَشِیع، نَشْر، نَشْر، نَشْر، اِفاضة.

**بلاوهو کردن**

ل: داخستن. [راخستن (ره)ک راخستنی فەرش. [

ف: وُلوکردن، پهن‌کردن، گُستردن، گُستَرانیدن. (فرش مثلاً).

ع: فَرش، فَرّاش، بَسط، نَشْر، تَبْسیط.

**بلباس**

[ل: (له) موژیکي کورده. [

ف: بُلْباس. (طایفه‌ای است از کُرد).

ع: بلباس.

**بلج**

ل: گیل، گنج، حه‌پنگ، سه‌پزل. [گیژ]

ف: گنج، بی‌هوش، کم‌هوش، بی‌خرد، خُل.

ع: بَلِید، غَبِی، ضَبِیس، اَبَله. (ج: بُلّه)

**بلق**

ل: گومزه. [گولټی سدر شه‌لمه‌نی. [

ف: کوپله، کُپّه، قُبّه، آب سواران.

ع: حَبَب، حَبَاب، قُقاقَة، قُقاقَة، جُمَدَبَة، جُمَدَبَة، قَازِخَة، یَعْلول، غُران.

**بلقو**

ل: گومزه. [گولټی سدر نار. [

ف: کوپله، کُبه‌ی آب، قُبّه‌ی آب، آب سواران،

أفراسیاب، أفراس آب، أفران آب.

ع: حَبَب، حَبَاب، قُقاقَة، قُقاقَة، قَازِخَة، جُمَدَبَة،

كُعدِبَة، عُزَان، يَعلُول.

**بلوک**

لک: گُل، بپ. [کهرت]

ف: بَرخ، بَرخه، گَنه.

ع: بَعض، قَطیع.

**بلون**

لک: بهرز. [بلند (چیا، درخت، بالا، کُها و...)]

ف: بُلَند، فَرَاذ، أَفَرَاذ، دَرَاذ، والا. (کوه، درخت،

قامت، قبا و امثال آن.)

ع: شامخ، شاهق، سامی، سامک، سَنی، رَفیع،

مَنیع، مَنیف، باسِق، طَویل، مَدید.

**بلون**

لک: بهرز، قوت، قوژ، گت. [دَهریو، قوژ، بلند]

ف: بُلَند، بَرجستَه، برآمده.

ع: نَاتی، نَاشِز، نَاشع، مُرُفَع، عَلِی، عَلِی، عَلَاة.

**بلونایی**

لک: بلونی، بهرزایی، بهرزی، گتایی، قوژایی، کوتسایی.

[بلندی، دَهریوی، قوژی]

ف: بُلَندی، بَرجستگی، آذخ، فَرَاذ، فَرَاذی.

ع: نُتُو، نَشَر، سَمک، نُبو، نُبوَة، عَلُو، اِرْتِفاع، نُجد.

**بلونهویون**

لک: بهرزویون، بهرزویورویون، بهرزویورویورویون.

بهرزویورویون]

ف: بُلَندشدن، بالارفتن، سرابالاشدن.

**هواگرفتن**

ع: مَعود، مَصاد، رُعود، اِرْتِقاء، رَقی، رُقی، تَرَقی،

رَفعة، رَفاعة، اِرْتِفاع، تَمَكُن.

**بلونهویون**

لک: بهرزویون، کیشیان. [گه‌شه‌کردن، بالا‌کردن]

ف: بُلَندشدن، بالیدن، بالودن.

ع: نُتُو، رُشد، نُمو، تَبَسُّق، تَطوُل.

**بلونه‌وکردن**

لک: بهرزوکردن. [هه‌لگرتن. هه‌لدان]

ف: بُلَندکردن، بالا‌بردن، فَرَاختن، أَفَرَاختن،

فَراشتَن، أَفَراشتَن، اوراشتَن.

ع: رَفَع، تَرَفیع، تَرَفِیَة، تَصعید.

**بلونی**

لک: بلونایی، بهرزی، بهرزایی، کوتسایی. [بلندی: جینگهی

بهرزی وک کوسپ و گرد و...]

ف: بُلَندی، فَرَاذ، بَرجستگی، آذخ.

ع: يَفَع، يَفاع، نُجد، تَل، رِبوة، مَضَبَة، اِرْتِفاع.

**بلونی**

لک: بهرزی، بهرزایی. [بلندی: له‌سهره‌ویون.]

ف: بُلَندی، فَرَاذی، فَرَاذ.

ع: رَفعة، عَلُو، سَمک، عَلِی، نُتُو، سُمُو.

**بلووه**

[لک: کپورله (په‌مانه‌یه‌که له کاسه بچو‌و‌ک‌ه).]

ف: پیمانهای کوچکی است از کاسه کوچکت.

**بلهلی**

لک: زوان‌درژی. [چه‌بازی]

ف: زَبان‌دَرَاذی.

ع: تَلَطُّ، تَلَفُّ، تَلَفُّة، تَلَفُّة، مَضَمَّة، اِطالة اللسان.

**بلیشه**

لک: کلپه، گر، شوله، زوانه. [بلیره]

ف: شَیبر، اَبیز، اَبَلگ، کُخته، خُدره، شوله،

أفرازه، تَف.

ع: شَرَر، شَرارة، لُطی، حَدم، حَدمَة، لَییب، أَجیب،

لِسانَة، شَعلَه، رَقی.

**بلیشه‌بلیش**

لک: کلپه‌کلپ، سوله‌سوله. [بلیشه‌سندنی ناگر.]

ف: گُرگُر. (شعله کشیدن آتش)

ع: اِتِّهاب، اِتِّهاب، اِحْتِدام، اِشْتِعال، حَسِیس،

زَقی، أَجیب، تَلَطُّی، رَمَزَة.

**بلژین**

ف: بچلانیدم! بچلانم! بمالیدم! بمالانم! مرا

بچلان! مرا بمال!

ع: اُدلُکُنِ! اُدعُکُنِ!

بمکره زوخال!

[ک: بکه به خه (لوزا، به تهرای بمسرتینه!]

ف: زغالَم کن! زغالَم کنید! بکنم زغال! زغالَم

بکن!

ع: صِرِنِ فَحِمَا

بمکه زوخال! — بمکره زوخال!

بمکره!

[ک: بمسرتینه! بدندم که!]

ف: بگیرم! بگیریدم! مرا بگیر!

ع: خُذْنِ!

بملاوتنه!

[ک: دلم بدرود! نازم بکیشه!]

ف: بنوازَم! بنوازیدم! مرا بنواز!

ع: دَلِّلْنِ!

بمینه!

[ک: بخایه نه! بزی!]

ف: بمان! بزی!

ع: اِبْقِ!

بن

ک: دایم! بیخ! [کوتایم]

ف: بن! بون! پایان!

ع: نِهَایَة، غَایَة، اَمَد.

بن

ک: بیخ! [بندرت، بنک]

ف: بَن، بون، بیخ، تَه، تَک، پایاب، پَیاب، تَک.

ع: قَعَر، اَصَل، اَسَاس، بُنْک، اِسْت، سَاقِلَه، اَس.

غور، غورِی، قُبَط، عَمَق.

بن

[ک: یا ناری دیره یا نیدیومه له دیر، وشه «هلین» بیش

همرویه، له کرماجیشدا به مانای «تسه بکه نه!».]

ف: یا اسم دیوار است یا کنایه است از دیو،

چنان که «هلین» نیز همین حال را دارد، و در

کرماجی به معنی «بگویند!» است.

بم

[ک: نامرزی نهرتیه و لکاهه به «میم» کسی

یه که می تاکه به پیچمرانده «مهم» بگه،

مه مگه!]

ف: حرف اثبات است داخل میم متکلم شده

برخلاف «مهم»: «بمگه»، «مه مگه».

بمغه!

[ک: بده به زوریدا!]

ف: بیندازم! بیندازیدم! مرا بینداز!

ع: اَلْقِنِ! اِصْرَعْنِ!

بهره!

[ک: گیانت درچیت!]

ف: بمیر!

ع: مَتَا، فُذَا، فُزَا، فُطَا

بمزانمای

[ک: بمزانمایه (نه گه بمزانمایه).]

ف: بدانستمی. (اگر بدانستمی)

ع: کُنْتُ اَعْلَمُ، لَوْ کُنْتُ اَعْلَمُ.

بمسینه رهو!

[ک: بمکروه! رزگارم که!]

ف: بازم خریدم! بازم بخردیدم! مرا بازم بخردید!

بازم خَر!

ع: نَجِّنِ! خَلِّصْنِ! اِشْتَرِنِ! صِرِنِ عِبْدَک!

[اِشْتَرِنِ!]

بمشیتله!

[ک: بمه نرو!]

ل: کەنیشکی، [کچینی]

ف: دخترى، دختره، دوشیزگی.

ع: بکاره، عذره، کعبه.

بنار

ل: بنهوا، داینه، [داوینی کتو].

ف: راغ، کودر، دامن، دامنه.

ع: سَلَح، وَكَل، ذِيل، حَضِيض، مُنَحَدِر، مُنْخَلِص،

سُفْل، سَافِلَة، سَفِيل، عَرَض.

بنارین

[ل: پارچه‌ی که له لۆکه دروس‌کراری زۆر نلکه.]

ف: بنارس. (پارچه‌ای است نحی خیلی نازک.)

ع: بِنَارِس.

بنافه

ل: بنه‌ره‌ت، [بنچینه (رشته‌ی کرم‌امیه).]

ف: بنوره، پی ... (کرم‌اجی است.)

ع: رهص، رُض، اساس.

بنافقه

ل: گە‌لۆ، بنه‌خر، مل، بن‌مل، [گه‌رو (وادیاره نهم و شه‌یه

له بنه‌ره‌تا «بنه‌قانا» بوو.]

ف: گلو، نای، بیخ گلو. (أصل لغت گویا «بُن

قهقهه» باشد.)

ع: حَلَق، حَلَق، حَلَق، حُلُوم، مَبْلَع.

بنا‌گوچکه

ل: بن‌گوچکه، بنگوئ، [بناگوئ، په‌ناگوئ]

ف: بُنا‌گوش، بُن‌گوش.

ع: رَانِفَة، لِهَزِمَة.

بنا‌له‌سه‌نه‌مه

ل: به‌م پیته، که‌وابوو.

ف: لاد بر این.

ع: علی هذا.

بنافو

[ل: رشه‌دار، دار‌تولانه]

ف: بُناو، آهر، زبان گنجشک، بنجشک‌زوان.

ع: لَدَار، لِسَان الْعَصَافِي، بُناوَج.

بناوه‌تۆم

[ل: روه‌کێکی په‌نا‌یانگ و گه‌لایانه.]

ف: رستنی است معروف برگ پهن.

ع: ...

وێنه‌یه‌یه.

بنیال

ل: بنکه‌ش، بندس، بنه‌گن، ژیریا [بنه‌نگن]

ف: بَقْل، بُنْ بَقْل، زِیر بَقْل، بیخ بَقْل، بیخ‌بال، گَش،

خَش، لَر.

ع: اِبْط، ثَحْتَ الْجَنَاح.

بنبر

ل: بنبر، بیتبر، ریشه‌کن، ریشه‌بر، [قر، ریشه‌کیش]

ف: بیخ بُر، بیخ‌گن، ریشه‌گن، بُن‌گن، ریشه‌بُر،

بِیخُشت.

ع: قَلْع، قَمْع، قَمَر، مُنْقَرِض، مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِع

الأصل، مُعْطَلَم

بنبه‌ه‌ل

ل: بنکه‌ش، بندس، بنکلیشه، بنه‌گن، بنقولتخ، ژیر بـالـ

[بنه‌نگن]

ف: بُنْ بَقْل، زِیر بَقْل، بیخ بَقْل، گَش، خَش، لَر،

بَقْل.

ع: اِبْط، ثَحْتَ الاِبْط.

بنیال

ل: بنته‌ل، که‌لین، لا، [کن، په‌نا]

ف: نَزْد، پهلۆ، پیش، پناه.

ع: عِنْدَ، جَانِبَ، كَتَفَ، كُنْ.

بنیال

ل: پا، لا، ته‌نشت، [که‌نار، ره‌خ (وه‌ل: بنیالی دیوار).]

ف: بن، بیخ، لا، پناه، کنار. (دیوار مثلاً).

ع: لِحْف، جانب، جَنْب.

**بن‌زنان**

ل: کدیشکی هه‌لگرتن. [کچینی لابرَدن]

ف: دختری برداشتن.

ع: افتراع، اِزَالَةُ الْبِكَارَةِ.

**بنتلو**

ل: بندار. [کوته‌ره (به‌شی خوارموی قدی درخت).]

ف: بُن، فرسب، بُندار. (قسمت پایین تنه‌ی درخت)

ع: جِذع، أَصْلَة، ساق.

**بنتلو**

ل: [بنّا (لق و پوی تازه که له بنروی درخت درویش).]

ف: رُستاک، سِتاک، رُشتاک، شِتاک، رُستاخ،

ستاخ، (شاخه‌ی تازه که از بیخ درخت روید).

ع: رُتد، فِسیل، شَطَا.

**بنتل**

ل: [یکه‌مین گویش له یاری «تلان»].

ف: اولین گردوی بازی «تلان» است.

**بنتل**

ل: تله، دیانه. [به‌ردیکی به‌رک که ده‌دهنه ژیر به‌ردی

گه‌ره هه‌تا تلیر نه‌بیته‌ره].

ف: دندانه. (سنگی کوچک که زیر سنگ بزرگ

گذارند تا نغلطد).

ع: قَلَع.

**بنتمک**

ل: بنپال، کدین، نه‌نشت، لا، [په‌نا، پال]

ف: په‌لو، په‌لوی دست، لای دست، بُن دست.

ع: كَنْف، جانب، جَنْب.

**بنج**

ل: ریشه، بیخ. [ره‌گ]

ف: ریشه، بیخ.

ع: أَصْل، بِنَج.

**بنجو**

ل: بنه‌جۆ، بنه‌جۆگه، بنه‌جۆگه. [سهره‌تای جۆگه‌له. بنکی

جۆگه‌له]

ف: بُن جوب، بیخ جوب.

ع: أَصْلُ الْمَذْنَب، قَعْرُ الْمَذْنَب.

**بنجوری**

ل: بنگیری، په‌یجۆری، په‌یدا کردن. [کوئینه‌ره]

ف: یوز، یوش، پیج‌ویی، ریشه‌جویی،

کُنْجکاوی، جُستجو، خُسکانان، خُسکامار.

ع: فَحْص، تَفْحُص، تَجَسُّس، تَفْتِيش. اِسْتِقصاء.

اِبراک.

**بنجۆگه**

**بنجۆچکه**

ل: قَلِینچک، قَلِینچکه. [کلینچکه (بنکی کلک).]

ف: غزه، غازه، بیخ دم.

ع: قَمع، عَجَب، أَصْلُ الدُّنْب.

**بنچاخ**

ل: قه‌واله کوته. [قه‌باله‌ی له‌دی].

ف: بُنچاک، بُنچک، قباله کهنه، پیش بیلک.

ع: أَصْلُ الصَّنَك، الصَّنَكُ الْأَصْلِي.

**بنچک**

ل: بته، متک، دۆن. [دورن]

ف: بَته، بۆته، بر رسته، رستنی.

ع: ثَبِت، ثَبَّتَة، ثَبَات.

**بنجل**

ل: بنلق. [بنلق (به‌شی خوارموی لقی درخت که به قدی

درخته کمره‌ماره‌ره).]

ف: سِتاک، شِتاک، ستاخ. (شاخه‌ی بیخ

شاخه‌ی درخت).

ع: جُذْمُور.

وینه «ناتقییا» (۲)

**بنچینه**

ك: بنه پوت، بنهوا، ناسار. [بناعه]

ف: پی، لاد، خُسْتَه، واده، آسال، بَنُوره، بَیسوره،  
پاخیره، شالوده، شالوده، بَنَلاد، بَنَیاد، بَنَداد،  
بَنَدَد، بَنچینه، شستگانی.

ع: رهص، رُیض، آساس، اُس، اِست.

**بن خهرمان**

[ك: بن خهرخین، بن کوی خهرمان.]

ف: بن خرمین.

ع: حُصَالَة.

**بندار**

ك: بنتار. [کوتره (بهشی خوارموی قدی درهخت).]

ف: بن، فَرَسَب، بَنَدار.

ع: جَذع، أَصْلَة، ساق.

**بندار**

ك: بیتخدار. [ژیردار (بومونه: کاسی بندار).]

ف: بَنَدار، بیتخدار. (بادیه مثلاً).

ع: ذُو اِست.

**بندهس**

ك: بنكهش، بنهكش، بنهگل، ژیرسال، بنبال، بنبهخهَل،

بنخهَل، بنهخهَل. [بنهنگل]

ف: كَش، خَش، لَر، بَقَل، بَن بَقَل، بیخ بقل، زیر  
بقل. تنگ گاه.

ع: اِبَط، أَصْل الیَد، حَزیم.

**بن قولنج**

ك: بنكهش، بندس، بنهگل، بنهخل، بنبهخهَل، بنكه لیشه،  
ژیربال. [بنهنگل]

ف: كَش، خَش، لَر، بَقَل، بَن بَقَل، زیر بَقَل، بیخ  
بَقَل.

ع: اِبَط، تَحْتِ الاِبَط، ضَمیر.

**بنکری**

[ك: خواردمه نی سورتاری بنی مهجهَل و تیانه.]

ف: بَکَران، بَنکران، دلگر، جانجان، ته دیگ.

ع: قُرَة، قُرَة، قُرَة، قُرَة، مَشیط.

**بنکول**

[ك: پاشماری چیت، بهرامبری «سركول».]

ف: تهمانده. (تهمانده ی آش، ضد «سركول»)

ع: عَفاوه.

**بنكهش** ← **بن قولنج**

**بنكه لیشه** ← **بن قولنج**

**بنکس**

ك: بست. [بوست، بنگوس]

ف: وَجَب، بدست، گَدَسَت، گَدَسَت، اَوَدَسَت،

اَوَدَس، پَنگ، وَّزَه، وَجَه.

ع: شَیر، فَر.

**بنکویچکه**

ك: بناگوتیچکه. [بناگوتی. پدناگوتی]

ف: بَنگوش، بَن گوش.

ع: لَهزَمَة.

**بنگیوری**

ك: بنجوری، پدید کردن، بنه، سَوَراخ. [کولینهه]

ف: جَسْتَن، یافتن، پیداکردن، سَوَراخ.

ع: ادراك، وُجود.

**بنهقی**

ك: بنچل. [بنی لق (که به دره ختمه ماییتمه).]

ف: ستاک، شتاک، ستاخ، بیخ شاخه. (که بر

درخت مانده باشد.)

ع: جُذْمُور.

وینه «ناتقییا» (۲)

**بنه**

ك: بارگه. (که لویه لی سدفهرا.)



ف: بُنَه، بارگه، بارگاه. (رخت سفر)

ع: (عَفْشَة، عَشَقَة)، (حَفْض، رَحَل)، اَثْقَال. **بنه**

ك: سَورَاخ، بَنگِری، بَنجُورِی. [كُزَلینِه‌ره]

ف: سَراغ، یافتن، جُسْتَن، پیدا کردن.

ع: اِبراك، جِدَة، وُجد، وُجود.

**بنه‌بیر**

ك: یِتَغِی، بَنی، رِشْمَبِی. [قِی، رِشْمَكِش]

ف: بَیخ بُر، بَیخ كُن، رِشْمَبُور، رِشْمَكُن، بُن كُن، بَیخُشْت.

ع: مُتَقَلِّع، مُنْقَلِع، مُنْقَلِع، مُنْقَع، مُنْقَرِض، مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ الْأَصْل.

**بنه‌بنگه**

ك: بَن، بَنگه، تارِباره. [بَسْت، بَندار]

ف: بَنَد، رُوع، وُرع، بَـرُغ، دَرُغ، دارغ، وارغ، بَرغاب، بَندرِوع، بَسْت، دَنگ، بَندگه، بَندگاه، بَنْدآب.

ع: حَاجُور، سَد.

**بنه‌نوم**

ك: بَنه‌تَز. [تَز (نمر تَوَدی كه دِیجِینن).]

ف: تَخَم. (كه می‌یاشند.)

ع: بُذَر، بِزَر.

**بنه‌نوم**

ك: رَهْمَر، رِشْم، رَهگد. [رَهچَه‌لَه‌ك]

ف: نَزَاد، نَزاده، وِشْمه، پَرُوز، گُوهَر، گُهر، رَهگ.

ع: أَصْل، عَص، قِنْص، قِنْس، قَنْس، سِنْخ، عِكر، خَجَر، لُجَار، نُسَب، خُجَل.

**بنه‌چو**

ك: بَنجور، بَنجورگه، بَنجورگه. [بَنارانی جَورگه‌له. بَنكسی جَورگه‌له.]

ف: بُن جُوب، بَیخ جُوب.

ع: أَصْل المَذْنَب، قَعْر المَذْنَب.

**بنه‌خَل**

ك: بَنه‌گَل، بَنه‌خَل، بَنكَه‌ش، بَن كَه‌لِشْمه، بَن كَولِخ.

بندس، بَن هَنگَل. [زُتِرِباخَه‌ل]

ف: كَش، خَش، لَر، بَغَل، بُن بَغَل، بَیخ بَغَل،

زیرِبَغَل.

ع: اِیط، ضَبِر، عِطَف، تَحْتَ اِیط.

**بنه‌خَل**

ك: گِرْدَه‌لَه، خَشْتَه‌لَه. [گِرْدَل: پارچه‌ی سَی سووچی بَنباخَه‌ل]

لَه چِرْغَه‌دا.

ف: سَوَزه، سَوَزه، سَوچه، خَشْتَه، خَشْتَك،

خَشْتَرَه، بَغَلَك.

ع: بَیْتَه.

وَنَه ← خَشْتَه (۲)

**بنه‌پَه‌ت**

ك: بَنجینه، بَنه‌ر، نَاسار. [بَنافَه]

ف: پَی، لاد، واده، خُسْتَه، بُنداد، بُندَد، بُنیاد،

بُئِلاد، بُنچینه، پاخیره، شالده، شالوده، بَنوره،

بَیوره، آسال، شِستگانی، بَنه‌لاد.

ع: رَهض، رِیض، أَساس، اَس، اِست، أَصل.

**بنه‌كُدار**

[ك: بازركان]

ف: بُندار، بُنكدار، بازركان.

ع: تاجر، صاحب المال.

**بنه‌كُردن**

ك: سَراخ کردن، بَنگِری کردن. [كُزَلینِه‌ره]

ف: سَراغ کردن.

ع: جِدَة، وُجد، وُجود، اِبراك.

**بنه‌كَه‌ش** ← **بَنكَه‌ش**

**بنه‌گا**

[ك: مَه‌نَزَل (بَنگِی بارگه‌وَنه خَسْتَن).]

ف: بُنگاه، بُنگه. (جای بُنه)

ع: مَحْفِض، مَعْلِش، مَعِش. مَحَط، مَنَزَل، (مَحَط الرُّحَال)

بنه‌گل — بنه‌گل

بنه‌مال

ل: خانمراده، خاندان، گهرره‌مال. [بنه‌ماله، هَرز]

ف: خانواده، خاندان، دوده، دودمان، دودخانه، تَبَار.

ع: قَبِيلَة، طَائِفَة، سِلْسِلَة، قَوْم، حَفْدَة. نَسَب، نُبَل.

بنه‌مال

ل: گهرری مال. [ریش‌سی بنه‌ماله، سره‌لهرز]

ف: بزرگ دوده، بزرگ خاندان، بزرگ دودمان،

ع: رَئِيس القَوْم، شَيْخ القَبِيلَة.

بنه‌وا — بنار، بنجوهگ، بنه‌بنگه، بنه‌ره‌ت

بنه‌وان

ل: بنمران، بنیران. [بناران (چاره‌یری بنه «۱» یا که‌لوه‌لی

نارمال «۲»)]

ف: بُنْوان، بُنه‌وان، بنه‌بان. (نگاهداننده‌ی

بُنه «۱» یا اسباب خانه «۲».)

ع: رَئِيس «۲». حَفَاض «۱».

بنیاد

ل: بنچینه، بنه‌ره‌ت، ناسار. [بناغه]

ف: بُنیاد، بُنلاد، بُنه‌لاد، بُنداد، بُندد، بُنواده،

واده، بُنوره، بیوره، بنچینه، پاخیره، شالوده،

شالده، آسال، پی، لاد، خسته، شستگانی.

ع: رَهص، رُبص، اُساس، اِست، اُصل، بُنیان.

بنیادهم

ل: بنینسان، عینسان، ناده‌میزاد. [مرز]

ف: آدمی، آدمیزاد، مرَدَم، انسان، دویا.

ع: اِنسان، بَشَر، بَنی آدم.

بنیچه

[ل: باج و مالیاتیک که له خاوهن مولک و پیشه‌سازی

ده‌ستین.]

ف: بُنیچه، بُنچه. (جمعی بر املاک و اصناف.)

ع: اِتاوَة، خراج.

بنیشت

ل: چاچکه، ریژن. [بنیشت، چاچکه]

ف: سَكْز، سَقْز، ژار، ژاژه، كُندُزْک، قُندُرون.

ع: عِلْک، عِلْک، عِلْک، عِلْک البَطْم، صِیْع البَطْم.

بنیوان

ل: بنه‌ران [بناران (چاره‌یری مال و که‌لوه‌لی نارمال)]

ف: بُنْوان، بُنه‌وان، بُنه‌بان. (نگاهداننده‌ی خانه

و لوازم آن.)

ع: رَئِيس.

بنیه

ل: باره، زیوخ، توانا. [هیز، جسته]

ف: توان، توانایی، تاب، کالبد، آفرینش، پیکر.

ع: بُنْیَة، قُدْرَة. جُنَّة، خِلْقَة، فِطْرَة.

بو

[ل: بوژ]

ف: بو، بوی، له.

ع: رِیح، رَاحَة، شَمِیم، بُنْه، فَوَحَة، فَوَعَة، فَوَعَة،

فَائِغَة، نَفْحَة.

بو

[ل: هی، می، شمی ترخان‌کردنه. (بو‌نر)

ف: بُرای، از بُرای، بُهر، از بُهر، پی، از پی، از

آن، واسه‌ی.

ع: ل، ل، ل، لِیْد، لِائِه، له.

بو

ل: له‌بدر. (بو‌نهره، له‌بدر نهره) [بهر بو‌نهره، چونکه

(نامرزی هودر خسته.)]

ف: برای، از برای، بهر، از بهر، واسه، زیره.

(حرف تَعْلِيل است.)

ع: اِنَّ، لَ، لَئِنَّ، لِاجْلِ، كَيْ، بِسَبَبِ.

**بوار**

ك: بگزار، رموز، رتسواز، گوزهرگا. (درواری پهرینه‌ره له  
کتریا له ناردا.)

ف: گُذار، گُذر. آوره، آب‌ره، پیاب، پایاب، پایگه،  
پایگاه، گُذرگاه. (محل عبور در کوه یا در آب.)

ع: مَعْبَر، شَجَن، مَخَاضَة، مَجَازَة.

**بواژ**

ك: بوژ. په‌سمنه، پاش‌ناخوږ. [بوژد. پاشخوان]

ف: بوژده. پَس‌مانده.

ع: مَرُوح، مَرِيح، سُوْر.

**بوايي**

[ك: بوايه، با]

ف: می‌بود، بودی.

ع: يَكُنْ، اِنْ كَانَ.

**بوايي**

[ك: بوايه‌يت، پای]

ف: می‌بودی، بودی.

ع: تَكُنْ، اِنْ كُنْتَ.

**بویا**

[ك: بوژ گرتو (بوژ نمونه: بوژابوونی بوژ که بوئی ناخوښ  
دهییت.)]

ف: بويا، بوگرفته، گندیده. (بو گزفتن روغن  
مثلاً که بدبو می‌شود.)

ع: وَضَرَ، ثَمَه، سَنَخ، زَنْخ، نَمَس، مَرِيح، مَرِيح.

**بویایی**

[ك: بوژابوون، بوژ گرتن (بوژ نمونه: رنډ.)]

ف: بویایی، بدبوشدن، بوگزفتن، گندیدن.  
(روغن مثلاً.)

ع: وَضَرَ، ثَمَه، سَنَخ، زَنْخ، نَمَس، اِرواح.

**بو بردن**

[ك: بوژ پتو كردن.]

ف: بوژردن.

ع: اِسْتِشْمام.

**بو بردن**

ك: گرمان بردن. [بوژبوون، خه‌یاژ كردن (نیدیرمه.)]

ف: بوژردن، گُمان بردن. (کنايه است.)

ع: طَلَن، قَصُوْر، تَوَهْم.

**بو به راه**

ك: به راه. [بوئی بلارو به‌بو.]

ف: بوی روان.

ع: الرِّيحُ الْمُسْرِي، الرِّيحُ الْمُعْدِي.

**بو به روه‌دان**

ك: بو دانه‌ره. [بلارو به‌ره‌ی بوژ.]

ف: بو دادن.

ع: ذَفَر، فُوح، نَفَح، نُفُوح، تَضَوُّع.

**بو به روژ**

[ك: بوژکروژ. (بوئی خوری سو‌تار.)]

ف: خنججیر، بوی پشم. (بوی پشم سوخته)

ع: شَيْطَان.

**بو به**

[ك: بوته‌ی زین‌نگه‌ر که شتی تیادا ده‌ترینه‌ره.]

ف: گاه، گه، بوته. (بوته‌ی زرگری که اجساد

در آن ذوب کنند.)

ع: بُوَطَه، بُوَطَقَه، بُوَطَقَه.

**بوینه**

**بوچال**

[ك: بوئی چال که خه‌له خراب ده‌کات.]

ف: ناه، بوئم. (بوی چاله که گندم را مثلاً خراب

کند.)

ع: اَسَن.

**بوچان**

ل: برچکلانه. [بچکلانه (ناوی پیاریشه.)]

ف: کوچولو، کُچلو. (اسم مرد هم هست.)

ع: صَغِير.

**بوچکلانه**

ل: توله، توله که. [بچکلانه. بئ نرخ]

ف: کوچلو، کهینه.

ع: صَغِير، حَقِير، مُهِن. صَغِير، حَقِير، مُهِن.

**بوچه**؟

[ل: بوچی؟]

ف: چرا؟، برای چه؟، مگر.

ع: لَمْ؟، کَيْم؟، (لَمْ؟، کَيْم؟). هَلَا، لَوْلَا.

**بوچه‌کۆز**

[ل: بوچرولک (بوتی سوتانی پدوری.)]

ف: خنجیر، بوی چربی. (بوی سوختن چربی)

ع: قُتَار، شِیاط.

**بوهران**

ل: ماران، قهیران. [جنگی توندرتیزی نه‌خوشی.]

ف: آستان.

ع: بُحْران، قِران، عَقَبَة.

**بوخلر**

ل: بوخ، هدم، مژ، دم. [بوخ]

ف: خوزم، تَف، تَزْم، تَم، تَمَن، مِه، وِشَم، گاز،

جوهر آتش، تَزْم، تَزْم، تَزْم، تَم، دمه.

ع: بُخار، عُکاب، غان.

**بوخاری**

ل: وِجاخ، توجاخ. [کوانود]

ف: آلاوه، بخاری.

ع: مَذْحَن، داخوئَة.

**بوخاری فیره‌نگی**

ل: سَوِیا. [رَزْیا، سَوِیه]

ف: آلاوه، بُخاری فرنگی.

ع: داخوئَة.

وِیَنه‌یه.

**بوختان**

ل: ده‌سه، ده‌سه‌لِیه‌س، دورز، چه‌فته. [تو‌مه‌ت]

ف: پَلْمه، چَفْتِه، سُرُو، چَرَبْک، پَیْغاره.

ع: بُهْتان، تُهْمَة، اِفْتِرَاء، عَضْبِیَة، بُهت.

**بوخچه**

[ل: پارچه‌یه‌کی چار گوشه‌یه که جلویه‌رگی تینه‌خه‌ن و

دیه‌ست.]

ف: بُقْچه، بوچه، نیفه، جامه‌دان. (پارچه‌ای

است چار گوشه لباس را میان آن می‌گذارند و

محکم می‌پیچند.)

ع: سُوَان، عِکام، رِبْطَة، صُرَة، مِعْوَن، میداعة،

بُقْچه، بُشْته.

**بوخچه**

ل: ده‌سه. [به‌ستارو، پیچراو]

ف: بُقْچه، بوچه، بَسْتِه، پُرَوْنده.

ع: رِزْمَة، حُرْمَة.

**بوخچه‌گردان**

[ل: یاریه‌کی منالانه که به شیوه‌ی بازنده‌ی و دور له

یه‌ک داده‌نیشن و دهرزکه‌یه‌ک ده‌سه‌ده‌س بزو یه‌ک فِرِی

ده‌ده‌ن، مندالیکیش به دوری‌اندا ده‌گه‌ریت و دهرزکه‌کی

له هدرکس وهرگوت هلدستیتته‌ره و له باتی مندالی

پیشور به دوری بازنده‌کدا ده‌گه‌ریت.]

ف: بقچه‌گردان. (یک قسم بازی بچگان است

که به فاصله به طور حلقه می‌نشینند و

بسته‌ای را دست به دست برای همدیگر پرتاب

می‌کنند، یک نفر هم به دور حلقه می‌گردد،

بسته را از دست هر کس گرفت او بلند می‌شود

و به جای اولی به دور حلقه می‌گردد.)

ع: ...

**بوخل**



گوش برای تأدیب)

ع: مَرَش، نَتَش، تَاذِین، عَرَك، عَرَكِ الْأَذْن، فَرَك، تَقْرِیک.

**بوراق**

لک: زاق، واق، دهمق. [مزلتق. سه‌راسیمه. (ده‌روایت به‌ی نهری شتیک بینیت.)]

ف: خیره، دَمَق. (می‌نگرد بدون اینکه چیزی ببیند.)

ع: بَارِق، حَرِان، مُتَحِیر، مَبْهوت، أَبْج، أَجْط. أَبَق، أَعور.

**بوراق**

لک: زیت، زیج. [مَرِ (بَر غورنه له کاتی سه داپریندا.)]  
ف: زیج، بُراق، چشم تیز کرده، چشم تند کرده. (در هنگام قهر مثلاً.)

ع: أَجوس، أَخَذَق، بُراشیم، مُرَشِق، مُبَرِّق، کَالِج، مُکَلِج، مُهْصَص، مُؤَبَّر، مُحْمَلِق.

**بوراق**

لک: دَل‌مَرْدِگِه [دَل‌مَرْدُو، دَل‌مَرْدُو (کسی که همه‌مر شتیک دمیئت و هیچ ناخوازیست.)]

ف: دَل‌آرام، دَل‌مَرْدِه. (کسی که همه چیز می‌بیند و هیچ چیز نمی‌خواهد.)

ع: مُطْمَئِنُّ النَّفْس.

**بوراق**

[لک: نَدو نه‌سپه تیژروی له شهوی میراجدا پیغه‌میر (دخ‌ای گواسته‌وه.)]

ف: زِه‌آنجام، راه‌آنجام، رِه‌سَیَر.

ع: بُراق، مَرَكَب، النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّة.

**بوراق**

[لک: جَوَزه پشیل‌یه که که مرده‌کی درِزه‌وه.]

ف: بُراق. (نوعی از گربه است که چشم بلند دارد.)

ع: بُراق، خَنْطَل.

**بوراق**

لک: زاق، واق، دهمق. [مزلتق. سه‌راسیمه. مَرِ (بَر غورنه له کاتی سه داپریندا.)]

ف: خیره‌شدن، دَمَق‌ماندن. بُراق‌شدن، زیچه‌شدن، تَنَد‌نگریستن، چشم تَنَد‌کردن، چشم تیزکردن.

ع: بَرِّق، بَرِّوق، حَرَّة، ثَحِیر، بَهت، جُحوظ، بَخَق، عَوَر، ثَبْرِیق، جَوَسَة، بَرَشْمَة، رَشَق، اِرْشاق، تَحْدِیق، تَهْمِیص، وَرَوَة، حَمَلَقَه، کُلُوح.

**بوران**

لک: شلیو، [تَوَف، کَرِیو]  
ف: بوران، کولاک، دمه.

ع: دَمَق، دَیمَة، طُوفان.

**بورانی**

لک: سورروبووگ، سورروگریگه. [سورروبه‌کراو]  
ف: بورانی، سرخ‌شده، مُسَمَّا.

ع: سَمِیط، حَمِیص، حَمِیس.

**بورانی باهجان**

لک: باهجان سورروگریگه. [باینجانی سورروبه‌کراو]  
ف: تباهاه، بورانی بادنجان، تواهه.

ع: سَمِیط البادنجان.

**بورچین**

لک: بوژچیل، رشک‌وه. [رَشَق مَدِیلمرشین، خَوَله‌میشی]  
ف: چپار، بور.

ع: أَشْهَب، أَبْرَش، أَقْش، أَبَرِّق، أَحَم.

**بورغو**

لک: مَدته لمرنگی، مَدته. [نامرازی سیمین]

ف: مَتَه فَرَنگی، مَتَه، بَر‌ماهه.

ع: بَزَال، بُرَغِی.

وِئته‌یه.

**بورژ**

[ك: بَر، نەبَر]

ف: پَر، اَبَر.

ع: حاجِب.

**بورق فَرِه‌دان**

ك: بورق قرتان، بورق هەلتە كانن. [نەبَر هەلتە كاندن]

ف: ابرو انداختن.

ع: اخلاج، غَمَز، كَسَر. (الحاجِب)

**بورق هەلتەكانن**

ك: بورق قرتان، بورق فَرِه‌دان. [نەبَر قرتاندن]

ف: ابرو انداختن.

ع: غَمَزُ الْحَاجِب، اخلاجُ الْحَاجِب، كَسَرُ الْحَاجِب.

(م: «حواجب» هم می‌گویند.) [«حواجب» یش به

کار ده‌یتریت.]

**بۆره** ← نان ره‌وه‌نی

**بۆره**

[ك: رمشكه‌وه‌كه. («هی» نامرازی پیتاسه.)]

ف: بوره، چپاره. («ها» حرف عهد است.)

ع: الأبرش، الأشهب....

**بۆره**

[ك: دنگی بەزی وەك دنگی گا و حوشتر «۲».]

ف: جنج. (صدای گاو یا شتر «۲» مثلاً.)

ع: عَجِيج، جَوَار، خَوَار، صَعَق، أَطِيط. بَخِیخ، هَدِير

«۲».

**بورهان**

ك: نەسه‌ل. [بەلگه]

ف: فَرَنود، آوند، نَحْشە، رَهَبَر، رَهْتما.

ع: بُرْهان، سُلطان، فُرْقان، حُجَّة، دَلِيل، بَيِّنَة.

**بۆره‌پنه**

ك: ئالارەبورلینه. [قەلەسابورنە]

ف: كلاغ، زاغ.

ع: غُرَاب، زاغ.

وینه ← ئالارەبورلینه

**بۆره‌پیتك**

[ك: بۆرپیار: پیاری رەمەکی و کەسەنەناس.]

ف: ناكس، بی‌نژاد، بَدَنژاد، پُست، كَسَنَدَر.

ع: غُندُور، فَنو، حُفَالَة، مُزْدَم، كُذَل، رَذَل، دَنِي،

مُكْس، مُتَخَفَل، اوباش، خَسِيسُ السَّب.

**بۆری**

ك: کورگی. [کەرەیی]

ف: بوری، کبودی.

ع: غُبْرَة، كُدْرَة.

**بۆریش**

ك: بریش. [ساربر]

ف: بَروش، بَروشه، فَروش، فَروشه، قَروشك،

بُلغور، بُرغول، پُرغول، أَفْشە، دَكیده.

ع: جَرِيش، جَشِيش، بُرْغَل، بُرغول، بُرپور.

**بۆریشین** ← **برویشین**

**بۆریه**

ك: کەرەنا. [جۆره شه‌یپوردیکه.]

ف: كَرْنَا، خَرْنای، نای‌رویین، نای، كَرْنای.

ع: بُوق.

وینه ← کەرەنا

**بۆز**

[ك: رنگی شینی مەیلە و سپی.]

ف: بوز. (رنگ نیلی مایل به سفیدی.)

ع: أَبْرَش، أَشْمَط.

**بۆز**

[ك: پیاری ریش و سمیل ماشورنجی.]

ف: بوز. (مرد ریش و سبیل بوز.)

ع: أَشْمَط، كَحْ.

**بۆزه** ← **بۆز** [«هی» پیتاسی له‌گە‌ئایه‌ه.] (به انضمام های

عهد.)

**بۆزه‌ن**

[ك: زۆر بە‌بۆز. (کەسیك که له دورره‌ه هەست به‌ بۆز -

وځ: بوتی خواردن - بکات.]

ف: بوزن. (کسی که از دور بوی طعام را مثلاً احساس کند.)

ع: آرشم، آرشن، مُسکروچ، مُشتم.

بوزه

ل: براژ. [بژژ (گیای برنگرترو که نسپ نایفوات.)]

ف: بوزده. (غلف بوزده که اسپ نمى خورد.)

ع: مروج، مریج، سؤر.

بوس ← بوسه

بوسار

ل: برتسار، برنگرترو (هر خوارده مهنیدک که بوزن بگرت.)

ف: بوسار، بودار. (هر خوراکی که بو پیدا کند.)

ع: مروج، مریج.

بوسان

ل: باخ. [باغ]

ف: بستان، بوستان، باغ، آبسالان، فردوس.

ع: روضه، حدیقه، بستان، جنة، فردوس.

بوسو

ل: بزی سوتیاگ. [بوتی لژکه یا پدی سوتار.]

ف: بوگند، بوی سوخته، بوی کهنه.

ع: شیاط.

بوسولمان ← موسولمان

بوسه

ل: ویسان، بوتس، مهنر. (بوسه و پدیغام، بوتس و مهگر) [وستان، مانرا]

ف: ایست، ایستادن، درنگ، مات، ماندن، درنگ کردن.

ع: سکون، وقفة، توقف، صبر، تأمل.

بوش

ل: کونا، پوچ، قریژ. [کون. کلوز (وځه یه کی کرماجیه.)]

ف: سوراخ، تهی، پوچ، پوک. (کرماجی است.)

ع: ثقبه، مثقوب، مجوف.

بوشکه

[ل: بهرمیل]

ف: چلیک، پیپ، بوشکه.

ع: دن، پرمیل، بتیة.

وینه

بوفاز

ل: تهنکه، تهنک. [جنگی تهنک برونهوی دریا.]

ف: بغاز، بوغاز، تنگ، تنگ.

ع: بوغاز، مضیق.

بوغه

ل: تاس، غفه، مله غره. [ندخوشی درو شاخه، نیشی مل.

ناوسانی مل]

ف: خُناک، سَرَف، غُر، چخش.

ع: خُناق، خُناق، حُلاق، مُناع، عُذرة، ذُبحة، غُدّة.

بوغون

ل: نده، تیکه. [بل، رده پارچه]

ف: آنج، آنجه، ریز، تیکه، پاره، لخت.

ع: قَطعة، بَضعة، زیمه، حُدّة، فِدرة، فِلذة، مُزعة، شَرحة.

بوغون بوغون

ل: نده نده، تیکه تیکه. [ندخترار]

ف: آنج آنج، ریز ریز، لخت لخت، تیکه تیکه.

پاره پاره، ریزه ریزه.

ع: مُقَطع، مُقَرط، مُبضع، مُخدَع، مُخدَعَل، قَطعاً، شرائح، ارباً ارباً.

بوی

ل: تدم، هلم، دم. [بوخ: تدم کردن له گرمادا.]

ف: وشم، خوزم، تف، گاز، دم.

ع: بخار، عکاب، غان، وهر.



**بوق**

ل: شاخ نه فید [کمرنا]

ف: بوق، شاخ نفیر.

ع: صُور، نَاقُور، بُوق.

وینه

**بوق**

ل: چارده بره ریگ. [چاره زق (چاره ریبری)]

ف: بُلُک، خیره. (برجسته چشم)

ع: اَبِج.

**بوق** ← **قورواق** [رشته یکی گرمابه.] [گرمایی است.]

**بوق زه وین**

ل: هلم. [هلم و بوخی زوی که له کاتی گرمادا

هلمستیت و شه پرل دهات.]

ف: تف. (بخار زمین که در هوای گرم بلند

می شود و موج می زند.)

ع: باخور.

**بوقله مووت** ← **به قله مووت**

**بوق مل** ← **بوقه نه**

**بوقه نه**

ل: پشت مل، بوق مل. [پشته مل، بوقی مل]

ف: پس گردن، پشت گردن.

ع: کاهل، قفا، قفا، قَفَن، قَالِیة، مَقَد، قَذال.

**بوقه له موون** ← **به قله مووت**

**بوکریک**

ل: ... گه نیگ. [گه نیو، بوگه ن کردو]

ف: بوکرده، گندیده، گندا، خوسته.

ع: مُریح، دَفر، دَفر، تَن، تَمِس، تَتِن، تَنِت، کَیپِش،

تَدِن، زَنج، ...

**بوکردن**

ل: ... گنن. [گنغان، بوگه ن بون]

ف: بوکردن، گندیدن، خوستن، سپستن.

ع: دَفر، تَتِن، تَتِن، تَنِت، دَفر، خُموم، بُسُول، تَمه،

تَم، تَدِن، تَعَط، زَنج، خُلوف، اِنَتان، مَلَح، اِرَاحَة،

اِرواح، قَساد، تَمَس.

**بوکردن**

ل: [بوَن پتو، کردن، بو هلمزین]

ف: بوییدن، بوکردن، شمیدن، سمیدن.

ع: شَم، اِسْتِشمام.

**بوکزر**

[ل: [بوتی چنشتی سورتار له بنی مهنه لدا که تامی

ناخوش دهات.]]

ف: بوی دیگ. (بوی سوختن آش در ته دیگ

که آش را بدمزه می کند.)

ع: شِیاط، مَریح.

**بوکیشه**

ل: بوَدِن، بویینه گل، بوی پا. [بوتی بونه گل: بوتی قاج]

ف: بوی بدن، بوی بغل، بوی پا.

ع: سَهک، صَنق، لَحَن، دَفر، دَفر، صُنان، تَتِن.

**بوگه ن**

[ل: بوَن ناخوش]

ف: بوگنده، گنده بو، فَرغَند، فَرغَنده. بوی گند،

بوگندا، بوی بد.

ع: عَلیَن، تَتِن، اَجِن، مُتَعَلِن، تَتِن، عَلیَن، عُفُوَة،

تَعَلُن، اَجَن.

**بوگه نکه**

[ل: گیا بوگه نیو، (گیاه که نه گهر دستی تیره بدریت،

بوگه نی دِکات.]]

ف: کَزَاف، بوگنده، بوگندا. (گیاهی است دست

به آن می زنند دست را بدبو می کند.)

ع: دَفرَاء، دَفرَة.

**بولوق**

ل: [پتگه یین، (ژن کامی، شور کامی)] [پتگه یشتن، بالغ بون

(گه یشته ته مدنی شه یسانی بون.]]



شیداری بوتی کردیت. [

ف: بوناہ. (گردو مثلاً کہ از رطوبت بو پیدا کرده باشد.)

ع: قَنَم، نَمِس، اَسَن.

**بژ من**

[ا: لدبر من، می من]

ف: بَهرَمَن، اَبرَمَن، بَرای مَن، اَبرای مَن، واسه‌ی مَن، اَز آن مَن.

ع: لَی، لَانَا.

**بومه‌چمونه** ← **بومچهو**

**بُون**

[ا: بِن]

ف: باشند، بُونَد.

ع: یَكُونُوا.

**بُون**

[ا: بِن]

ف: بُوید، باشید.

ع: کُونُوا، تَكُونُوا.

**بُون**

[ا: بو، بو، بِن (وشه‌یکی کرماجیه.)]

ف: بو، بوی، (کرماجی است.)

ع: رَائِحَة.

**بُون**

ا: بِيَانَك، دَساوَتِر، بَرَتَه. [بیانور، هز]

ف: بهانه، دست‌آویز.

ع: وَسِيْلَة، واسِطَة، سَبَب.

**بُو نملوی**

[ا: (بوتی جینگه یا شتی شیدار.)]

ف: ناه، بو نم، نم‌بو، بوی نم. (بوی جای

نمناک، یا چیز نم‌زده.)

ع: اَسَن، عَفَن، اَسِن، عَفِن.

**بُونَه**

ا: لَه، بَرَن، بِيَانَك، دَساوَتِر. [هز، بیانور]

ف: بهانه، دست‌آویز.

ع: وَسِيْلَة، واسِطَة، سَبَب، اَجَل.

**بُوو**

ا: بایه‌قوش. [کوند، کونه‌بور]

ف: بو، بوم، بوف، کوف، آکو، اوکو، کوکو، پُش،

پُشک، پَزَسک، کُنْگَر، جُنْغَد.

ع: هَامَة، نُهام، صَدَي، بُوَم، بُوَف، بُوَه.

**وینه**

**بُوو**

[ا: هه‌بور]

ف: بود.

ع: کَانَ.

**بُوو**

[ا: رای لیتهات، راگه‌را.]

ف: شُد.

ع: صَارَ.

**بووتیمار**

ا: خدَه‌خوره. [شینَه‌شاهز]

ف: غم‌خورک، بوتیمار.

ع: يَمَام، بَلَشُون، مَالِكِ الْحَزِين، بُوْتِيْمَار. (ه: يَمَامَة.)

**بووچک**

[ا: بچروک]

ف: کوچک، کوشک، کهین، که، کهینه.

ع: صَغِير، حَقِير، قُوْشَق، دَقِيْق، مَهِيْن.

**بووچکتر**

[ا: بچروکتر]

ف: کوچکتر، کوشکتر، کهتر.

ع: اَصْغَر، اَحْقَر، اَمَهْن.

**بووچکه‌و بوون**

[ا: بچروک بوونه‌ره.]

ف: کوچک شدن، کوشک شدن.

ع: حَقْر، اِحْتِقَار، تَضَاعُل، مُبْوَط  
بوره

[ل: نه کيلراو (زيرى باير).]

ف: بوره. (زمین بوره)

ع: بور، باش، سباج.

بوره

[ل: بۆرك: نارتیه کی کیمیا به له پیشه سازیدا به کار

دهینریت. (بۆره کی زیرکری).]

ف: بوره، کفشیر. (بوره ی زرگری).

ع: بوریق، نعلرون.

بهورش

[ل: له گەژ «باش» پیکره دین. «باشو بروش».]

ف: مرادف «باش» است که با هم استعمال

می شوند، در «باشو بروش» گذشت.

بهورک

ل: ویری. [ژنی تازه شوکروردو.]

ف: بیوک، ویو، سَنَار، سَنَه.

ع: عَرُوس.

بهورک

ل: ... بۆچه؟ (بروک و مدگر) [تۆ بلیتی. بۆچی؟]

ف: بوک، بود که، باشد که، چرا؟، برا چه؟

(بوک و مگر؟)

ع: لَیْتُ، لَعْل، عَسَى. لِمَ؟، هَلَّا.

بهورک و مگر

[ل: خۆزگه و نومیند]

ف: بوک و مگر. (بود که و مگر)

ع: لَیْتُ و لَعْل.

بهورک.

[ل: بورا (پابردوری دربره).]

ف: بوده. (ماضی بعید است).

ع: کَانَ، کَانَ، کَانَ.

بهورک به ماس.

ل: بورگه به مهلهم. [پیشاردهه].

ف: له شده، ماست شده، مرهم شده.

ع: تَهَرَى، تَهَرَم.

بهور

ل: ... سروتک. [خوله میش]

ف: خُل، خاکستر.

ع: رَمَاد، صِنَى، صِنَاء.

بهور

[ل: خوله میش و ناری تینکه لکارا.]

ف: خُلاب، خُلايه، آب خاکستر.

ع: ماء الزُمَاد، ماء القلي.

بهوره مری

ل: بول گهرم. [ژيله مۆ، خوله میشی گهرم.]

ف: خَزیر، خاکستر گرم.

ع: مَلَّة، مَلَا، حال.

بهورم

ل: زید. [نیشتمان. سه رزمین]

ف: بوم، خُهر، مِهَن، میهن، آرامگاه. خاک،

زمین.

ع: وَطَن، مَآوَى، مَسْکَن، مَکَان، مَحَلّ، مَعَان. ثَرَاب،

أَرْض.

بهوره لهرزه

ل: زهری لهرزه، لهزه لک. [بوره لهرزه، زلهزه]

ف: بومَهَن، بومَهین، زمین لهرزه، لهرزه،

زمین لهرزه.

ع: زَلْزَلَة، زَعْرَعَة، هَزْهَزَة، رَجْفَة.

بهورمی

[ل: خرمالی]

ف: بومی، مِهَنی، میهنی.

ع: وَطَنِي.

## بُودَن

[ا: هه بودن، برونیتسی]

ف: بُوْدَن، بُوْدِش، بُوْش، بُوْد، هستی.

ع: وُجُوْد، كُوْن، كِيَان، كَيْنُوْتَه.

## بُودِن

ا: مان- (بدردهام بودن، خایاندن)

ف: بُوْدِن، پایداری، همیشه بودن، ماندن،

زیستن، پاییدن، بود.

ع: بَقَاء، دَوَام، ثَبَات، قَرَار.

## بُودُون

[ا: هه بودون، خارنیتسی]

ف: داشستن، دارا بودن.

ع: كُوْن، حُصُوْل، مُلْك.

## بُودُون

ا: گه ریان، [لَبَهَاتَن، گه ران: وایرو، واگه را، وای لَبَهَاتَن].

ف: شُدَن، گشتن، بُوْش، بُوْدَن.

ع: كُوْن، حَبْرُوْرَه، وَفُوْع.

## بُودُون

[ا: نهران هه بودن.]

ف: بُوْدَنْد، بِنْدَن.

ع: كَانُوْا.

## بُودُونَه

ا: په یدا برونه، [ناشکرا برونه (بۆ نمونه: په یدا بوونی

شتی رنبرو).]

ف: پیدا شدن، پیدایش. (پیدا شدن گمشده

مثلاً.)

ع: وُجُوْد.

## بُوه!

[ا: بیه، بگه ری! (بره به حاکم!)]

ف: باش! بشو! شو! (حاکم باش! حاکم بشو!،

حاکم شو!)

ع: كُنْ!، هِرَا

## بُوه!

ا: بِنْتَه، بُوْنَه! [بیه، بوسته!] (له گره بوه!)

ف: بمان!، به ایست!، باش!، مول!، درنگ کن!

ع: قَفَا، اِصْبِرَا، تَوَقَّفَا، تَأَخَّرَا

## بُوی

[ا: بۆ نهر، بهر نهر.] (دهسی برد بوی.)

ف: پرایش.

ع: لَه، اَلِيَه.

## بُوی

[ا: بوئی نهر.] (بوئی خواشه.)

ف: بویش.

ع: رَا نَحْنُ، رِيحُه، شَمِيْمَه.

## بُوی

ا: بویت. [بسی، بییت. بگه ریت]

ف: باشد. بشود.

ع: يَكُنْ، يَصِرْ.

## بُوی

ا: بویت. [بسی، بییت. بگه ریت]

ف: باشی. بشوی.

ع: تَكُنْ، تَصِرْ.

## بُوی نارهق

ا: بۆدین، بۆکلیشه. [بوئی بنبال، بۆنی پین، بوئی لهش.]

ف: بوی بۆل. بوی پا. (بوی بدن.)

ع: سَهَكْ، صَنْقْ، لَحْنْ، ذَقَرْ، صُنَانْ.

## بُوی بنهگل

ا: بۆدین، که لیشه. [بوئی بنبال]

ف: بوی بۆل.

ع: سَهَكْ، صَنْقْ، صُنَانْ، ذَقَرْ، لَحْنْ.

## بُودِت

ا: بُرئ. [بییت. بگه ریت]

ف: باشد. بشود.

ع: يَكُنْ، يَصِرْ.

**بُوت**

ك: بُوتى [بيت، بگيريت]

ف: باشى، بشوى.

ع: تَكُنْ، تَصِرْ.

**بوتى خوهش**

[ك: بوتى خوش]

ف: بوى خُوش.

ع: سَلَكْ، عَطِر، عَرَف، شَذَا، قَذَا، نَشَا، شَمِيم.

**بوتى دهم**

[ك: بوتى زار]

ف: غَشَاك، اَسَكُنَج، سَكُنَج، بِيَاستو، بوى نهن.

ع: بَخَر، نَكَه.

**بوتى**

ك: بلار. [مەزخوان] [شينگيرى كه تايبه مەنديه كانى

مردور مەلەدەت و دەيلار ييتەدە.]

ف: زَنجان، زَنجگر، موشگر، مويه گر. (نوحه گر

كه ميت را به اوصاف ذكر مى كند و مرثيه

مى خواند.)

ع: رَاشِي، رَءَا، نَوَاح، قَوَال، قَوَالَه، تَقَوَالَه، تَقَوَلَه.

**بوتى**

ك: لسه كەر. [بگور، كهسى به كه م.]

ف: گوينده، ذراينده، سَراينده، سَخَن سَرا، گوياء.

ع: مُتَكَلِم، نَاطِق، نَطَاق، قَاص، خَطِيب، وَاِعِظ،

مَعَن، كَارِز، كَارُوز، شَاعِر.

**بوتيه**

ك: بِيژَه، بِيژَا، بُوژَا، [بلى!، لسه بكه! (نەرمانه.)]

ف: بگو، گو!، واج! (صيغه امر است.)

ع: قُلْ!، تَقَوَلَه، تَكَلَّمْ، تَنَطَّقْ!

**بوتيس**

ك: بوتسه!، يتسه!، يتس! [راومهته!]

ف: بايست، واييست، بايسه!، وايسه!، بپا!

**بپاي!**

ع: قَفَا، اُمَكْتَا، اَلْبَيْتَا، اِصْبِرَا، تَوَقَّفَا، تَمَكَّتَا،

تَلَبَّثَا، تَرَبَّصَا، تَرَيَّثَا، عَلَي مَكَانِكَ. قُمْ!، اِسْتَقِم!

**بوتيه!**

ك: ميتنه!، بوا، مەنەر كه! [راومهته!، ميتنه!]

ف: بايست، واييس، وايسه!، بمان!، باش!، مول!

**دزنگ كن!**

ع: قَفَا، تَوَقَّفَا، اِصْبِرَا، تَاخَّرَا، اُمَكْتَا، تَمَكَّتَا،

اَلْبَيْتَا، تَلَبَّثَا

**بوتيه! - بوتيس!**

**بوتى كرفكه**

[ك: بزرگن برود. - (بزرگن كردن)]

ف: بوكرده، بوگرفته، بونياك شده، سپسته،

سپست شده، گنديده، خُوسته... - (بزرگن كردن)

(رجوع به لغت «بو كردن».)

ع: اَنْتَن، تَعَفَّنْ، دَفَر... - (بزرگن كردن)

**بوتى گوشت**

[ك: بوتى گوشت (كه بزرگن بوييت.)]

ف: بوى گوشت. (كه متعفن شده باشد.)

**زهمت.**

ع: زُهْمَه، زُهْمَوَه، زُخْمَه، قُتَار.

**بوتى گهن**

ك: بزرگن. [بوتى ناخوش]

ف: بوى گند، بوى بد، بوگندا، بوگند.

ع: كُنْ، عَفَن، عَفُونَه، اَجَن، زُهْم، زُهْمَه، تَهْمَه.

(الرَّائِحَةُ الْكَرْبِيَّةُ)

**بوتيه**

[ك: بزياخ (كه بيلارى پى بزياخ ده كن.)]

ف: كُرف، كُزَف، كُزَف، كُشَف. (واكس كه به

كفش مى زنند.)

ع: وُقَس.

**بویمر** — **ببگوره!** [درنده کی گزانیه.] [اگرانی است.]

به

لک: وه. (وه راسی، به راسی) [نامرازی که به زوری ده کمرته پیتش وشمره.]

ف: به، بآ، با. (به راستی، بر راستی، با راستی، به او بگو.)

ع: ب، آ، ل. (بالصدق، صدقاً، قُلْ لَهُ) **به نلکرا کرتن**

[لک: له سر ناگر راگرتن (بؤ نمونه: دار، هه تا نرم بییت.)]

ف: روی آتش گرفتن. (چوب مثلاً که نرم شود.)

ع: تَصْلِيَةً. **به نهم جوره**

لک: بهم جوره. [بهم شیره]

ف: به این جور. این جور، ایدون، این چنین.

ع: هَكَذَا، كَيْتَه. **به نهو جوره**

لک: بهر جوره. [بهر شیره]

ف: به آن جور، آن جور، آن چنان، آن سان، آن دون، آنون.

ع: كَذَلِكَ.

**به بلن**

لک: به به گل، منالگل. [مندالان]

ف: بچه گان، بچه ها.

ع: أَطْفَال.

**به بر**

لک: بهر. [درنده به که له نیران شیر پلنگدایه.]

ف: ببر. (درنده ای است در بین شیر و پلنگ.)

ع: بَيْر، بَيْر.

وینه

**به بله**

لک: به چکه، به به. [سارا (بچور لکراوی «به به» یه.)]

ف: بچه، بچه ی کوچولو. [تصغیر «به به» است.]

ع: طِفْل، طِفْل، طِفْل، وُنید. **به به به بان**

لک: منان، به چکه. [سارا (مندالی شیر خوزه.)]

ف: بچه. (بچه ی شیر خواره.)

ع: طِفْل، رَضِيع.

**به بلی به بان** — **به به به بان**  
به به

لک: منان، به به. [سارا (مندالی شیر خوزه.)]

ف: بچه. (بچه ی شیر خواره)

ع: طِفْل، رَضِيع. **به به**

[لک: گِیرانموی دهنگی سارایه.]

ف: به به. (حکایت صدای بچه است.)

ع: بَيَّه.

**به بهر**

[لک: له بهر: خوتند نه به بی سیر کردن.]

ف: آزیر، از یاد.

ع: حِفْظًا، عَنْ ظَهْرِ الْقَلْبِ، عَرْضًا. **به پشتو خهفتن**

لک: به پشتو کهفتن. [به پشتند! خهوتن]

ف: از پشت خوابیدن.

ع: اسْتِلقاء.

**به پشتو کهفتن** — **به پشتو خهفتن**

**به ت**

لک: سَوتَه، مراری. [مرائی]

ف: بَت، مَرغابی، اَرْدَک.

ع: بَطَّ، خَذَفَه.

وینه هدیبه.

**به ت**

ل: مرای، سوتنه. [مرائی، نژوده ل]

ف: بت، مُرغابی.

ع: بَطّ.

وینه-سونه

به قاره

ل: فلجه، گزکجه، لیفه، پژنجه. (لیف ناهار مالی جولای) [فرجه: نامراژنکه جولای نیشاسته یی دساریت

به پارچه دا.]

ف: بَتاره، سَمَر، سَمه، پَشَنجه، کُژند، کُژنده، کُژنده، کُژنگه، کُژنده، غَرواشه، لیف، لیفه.

ع: فُرْشَة، شَوَکَة الحائِک.

وینه-طله

به قال

ل: پوچ، بیهورده. [نارهوا، نادرست]

ف: بیهورده، پوچ.

ع: باطل، فاسد، نفو.

به قال

ل: ریساک، بیکار. [بی نیش]

ف: بیکار، اژگان، اژگهان.

ع: بَطال، عَطال، مِیاط، فارغ، مُهَمَل، عاطل.

به قال

ل: پوچی، بیکاری، ریمان. [بیهورده یی، بی تیشی]

ف: بیهودگی، بی کاری، ایست، فرویش.

ع: بَطُل، بَطُول، بَطْلان، نفو، فساد. بَطَاة، قَبَطُل،

عَطَاة، تَعَطُل، تَعَطیل.

به قانونیوا هاتن

[ل: پهن کردن]

ف: ستایش، سپاس، سَوَن، ستایش کردن.

ع: ثَناء، مَدح، حَمْد، تَوْصِیف.

به تانه

[ل: نهر سریش و ناره مشاری که دارتاشه کان بیکهوه

تهریان ده کن و بو گرتنی درز و کونی دسکرده کانیان

به کاری دهینن.])

ف: بَتانه (سریش و آرد اژه با هم خیس

می کنند و نجاران برای گرفتن درز و سوراخ

کار استعمال می نمایند.)

ع: بَطَاة.

به ترف

ل: که لهلا، خراب. [خراب]

ف: پَد، دژ، دز، خَراب.

ع: سَنَیْن، رَدِی، مُنْکَر، فاسد، خَراب، ضائع.

به ترف

ل: له کیس چورگ، له دسدر چورگ. [به نیر چور]

ف: بَرَطْرَف، از دست رفته.

ع: تَالِف، تَلِیفَة.

به تیه

[ل: عه بایه کی هارینه یه که زیر دهینن.])

ف: بتیه. (نوعی است از عباسی تابستانی که

زیر می بافتند.)

ع: بَئِی، بَئِیَة. (مَنَسُوب الی البَیْت و هوالثوبُ

الخَشن.)

به جاریکا-پاچا

به چکه

ل: بیتجه. [چکه، بهی]

ف: جَز، بَجَز، غلاوه.

ع: سَوِی، سَوِی، سَوَاء، غَیْر، اِلَّا، عَلِی.

به چی

ل: پاره چی. [چیگر، دامه زرار]

ف: پایدار، پابرجا، پایسته.

ع: ثابِت، مُسْتَقَر.

به چنگه

[ل: بهجا، گونجار (له جینی خویدا.])

ف: بجا. (به موقع)



ع: حَقّ، بِحَقّ، بِمَوْقِعِهِ. آداء.

به چنگه

لک: دِروس. [رِوا، شِيار. (بهرامبهری «بی چنگه»)]

ف: به جا، آوَر، نِزُست. (ضد «بی چنگه»)

ع: حَقّ، مَصَحیح، واقع مَوْقِعِهِ.

به چنگه هاوردن

لک: به جی هارِردن. [به جی هِتان، کردن]

ف: به جا آوردن، گذاردن.

ع: آداء، تَادِیة، اَدِی، اِنِواء، تَنْوِیة، قَضاء، اِیفاء.

اِنجان، نَجَز.

به چنگه هاوردن

لک: به جی هارِردن. [به جی هِتان، نه غایبان (و لک):

به جی هِتان (نوّه).]

ف: به جا آوردن، گذاردن، انجام دادن. (نماز

مثلاً.)

ع: آداء، اَدِی، تَادِیة، اِنِواء، تَنْوِیة، اِیفاء، قَضاء.

به چنگه هاوردن

لک: به جی هارِردن. [به جی هِتان، برنده سمر (بو نمونده:

برنده سمری پیمان.)]

ف: به جا آوردن. (وعده مثلاً.)

ع: نَجَز، اِنجان، اِیفاء، ضَرْب، اِقامة.

به چ

لک: به چکه. جِرجِده، جِرجِک. [مِندال، بِیچور]

ف: بَچ، بَجه، جوجه.

ع: وُلد، فَرخ، فَرُوج.

به چک

لک: سه کُوت. (سدر و به چک) [بِیچم]

ف: روی، چهره.

ع: سِیما، بَشَرَة، صُورَة، سِیماء.

به چکه

لک: به چ، کُوت، کُتله، زاپ. [مِندال]

ف: بَجه، زاک، زاق، زه.

ع: وُلد، صَغیر.

به چکه

لک: به چ، جِرجِک، جِرجِده. [بِیچور]

ف: بَچ، بَجه، جوجه.

ع: فَرخ، فَرُوج.

به چکه ناهوو

[لک: کارماز]

ف: آهویَره.

ع: شادَن، غَزال.

به چکه خووک

[لک: پَدَلخ، کرده له]

ف: بَجه، گُراز.

ع: خَلُوص.

به چکه ریوی

[لک: بِیچور ریوی]

ف: بَجه، روباه.

ع: هِجِرس.

به چکه سگ

لک: تَرُک، تَوته کُوله. [تَرُکه، تَوته له]

ف: توله، توله سگ.

ع: جِرو، جَرو، جُرو، عُسبور.

به چکه شیر

لک: شیر کُوت، شیر کُوله. [شیر کُز، بِیچور شیر]

ف: شیر، بَجه، بَجه شیر.

ع: شِیل.

به چکه کُتک

[لک: به چکه پشيله، بِیچوری پشيله]

ف: بَجه، گُربه.

ع: شِریق.

به چکه کُوتر

[لک: بِیچوری کُوتر]

ف: بَچ، جوجه ی کبوتر.

ع: جَوْدَل.

به‌چکه کهو

ل: گوار. [کمریار]

ف: مُرّه، جوجه‌ی کَبک.

ع: سَلَح، سَلَف، سَلَك.

به‌چکه کهویشک

[ل: بینچوری کهویشک]

ف: بچه خرگوش.

ع: خَرَبَق.

به‌چکه مار

ل: مارتوله. [توله‌مار]

ف: مارتوله، بچه‌مار.

ع: حَرِيش، عُثْمَان.

به‌چکه مَشَك

[ل: بینچوری مَشَك]

ف: بچه موش.

ع: دَرِص.

به‌چکه مَیْلِچَك

[ل: زهرنه‌قورته، بینچره‌چوله‌که]

ف: بچه گنجشک.

ع: نُفَر، فَرَحُ الْعَصْفُور.

به‌چکه مَیْمُون

ل: قدشمه. [بینچوری مه‌یورن]

ف: بچه میمون.

ع: قَشَّة.

به‌چکه وَرَج

ل: پارکوله. [بینچوری هِرَج]

ف: بچه خرس.

ع: دَیْسَم، جَبَس، جَبِیس.

به‌چووله

[ل: سارا (بچورک‌کرایی «به‌ج»)].

ف: بچه کوچولو. (مَصْغَر «به‌ج» است.)

ع: وَكَيْد، طُفَيْل، جِرُو.

به‌چه

ل: بَیْرِش، لوسکه. [لاری بی‌مور]

ف: بچه، دَکَل، دَکَل، نَکَل، نَکَل، تَکَل، کَلوک.

دیدیک، بی‌ریش، ساده.

ع: اَمَرْد، غَلام.

به‌چه‌باز

ل: لوسکه‌باز، بی‌ریش‌باز. [منال‌باز، هه‌تیوباز]

ف: بچه‌باز، دَکَل‌باز، بی‌ریش‌باز.

ع: لَاطِي، لَوَطِي.

به‌چه‌بازی

ل: لوسکه‌بازی، بی‌ریش‌بازی. [منال‌بازی، هه‌تیوبازی]

ف: بچه‌بازی، دَکَل‌بازی، بی‌ریش‌بازی.

ع: لَوَاط.

به‌چه‌دان

ل: منال‌دان. [بزدان]

ف: بون، تون، بوهمان، بوگان، پَركام، پَركام.

زه‌دان، زاق‌دان، زاک‌دان، بچه‌دان.

ع: رَحَم، مَشِیمَة، مَهَبَل.

به‌هت

ل: باهتر، مات، گنج. [سرگه‌ردان]

ف: سرگشته، مات، واله.

ع: مَبْهوت، باجر، مُتَحَيِّر.

به‌هت

ل: پال، وشک. [په‌تی]

ف: پاک، موکده، خَشک.

ع: بَحْت، صِرَف، مُطْلَق، خَالِص.

به‌هر

ل: ده‌لیا، ده‌ریا. [زه‌ریا]

ف: دریا، دَریاب، زو، زراه.

ع: بَحْر، يَم، لُجَّة، دَآمَاء.

به‌هر هُزِر

ک: دریای مازندران. [دریای کاسپین]

ف: آسگون، آبسگون، آکفوده، آبسگون، آسگون، دریای خزر، دریای مازندران.

ع: بحر الخزر.

**به هر موحیت**

ل: دریای گمره، دریای بی‌پایه. [تزیانوس، زهرای داگر.]

ف: دریابار، دریای بزرگ.

ع: اقیانوس، الأقیانوس الکبیر، البحر المحيط.

**به یس**

ل: باس. [یتیان]

ف: نوسیره، باس، جستن، کاویدن.

ع: بحث، باث.

**به حفت ناول شریکته**

ل: بی‌شرم، بی‌تاری، کارنی، چه‌نهر، داش‌زیگ، کوله‌ش، قولتش، دامالیاگ. [رومه‌لارو، بی‌ته‌دهب]  
ف: بی‌شرم، بلایه، بلایه، دول، لول، خلولیا، کلوک، چیره، لکام، بی‌آبرو.

ع: بَذِيّ، شُرس، شُکس، وُج، ذُرب، عُنطُوان، شُعَطاح، فُحاش. (م: فاحِشَة، سَلِیْطَة)  
**به خ!**

ل: به‌ها، پخ! (وشه‌ی پهنند کرده، هندی‌جار بو سهرزدهشت کردیش به‌کار ده‌نیرت.)

ف: به‌!، په‌!، پخ!، خه!، خوش!، آخ!، خوشا! (کلمه‌ی تحسین است، گاهی در مقام توییح هم استعمال می‌شود.)

ع: یخ!، طوبی!، واه!، واه!، واه! **به خ**

ل: خرده‌لکیشان، نیز. [به‌خرده‌لگوتن، ده‌یه]

ف: خودستانی، بالیدن، ناییدن، پُغار، گُراز، دیمید، نیوتور، بادبروت.

ع: تَفَاخُر، مُباهات، اَنِيَّة، اَنَانِيَّة، تَشَخُّص، تَكْبُر. **به خ!**

ل: کش‌کش، خروش‌خروشا. [به‌به‌ها]

ف: به‌به‌!، په‌په‌!، پخ‌پخ!، خوش‌خوش!، وِخ‌وِخ! وُفُوّه!، آخ‌آخ!، شاد زیادا

ع: یخ‌یخ!، طوبی! **به هفت**

ل: چاره، سهرنیش، نگین، لریشته، هه‌ساره. [چاره‌نوس، نیقیال، تاله]

ف: بخت، هور، آورند، ماراب، تاخیره، سرنوشت، فرشته، ستاره، اختر.

ع: اقبال، طالع، بخت، حظ، نصیب. **به هفتان**

ل: بریاری چارنوس.

ف: بخت‌آور، آورنده.

ع: طالع، حکم الطالع. **به هفتاد**

ل: خرشبه‌خت. [به‌نیقیال، به‌ختره‌ر]

ف: بختور، بختور، خوش‌بخت.

ع: در اقبال، سعد الطالع. **به خته**

ل: چوارخرت. (مهری چوارساله.)  
ف: بخته. (گوسفند چهارساله)

ع: جَذع.

**به هته‌بلران**

ل: نمر بارانی که گوله ده‌غل قه‌لر ده‌کات. (بارانی جو‌زدان.)

ف: باران در خردادماه

ع: نُفَضَة، مَوْهَبَة.

**به خشان**

ل: به‌خشین، ته‌خشان، به‌خشن. [ده‌سته: دانی بی قهره‌بو.]

ف: به‌خود می‌بندد.

ع: يَتَكَلَّفُ، يَتَصَنِّعُ.

به‌خوی کردن

ل: به‌خیو کردن، به‌ناوهاردن، خویداری کردن.

[بهره‌ده کردن، باره‌یتان]

ف: پرستاری کردن، نگاهداری کردن، پروردن، پروراندن.

ع: خِدْمَةُ، تَرْبِيبُ، تَرْبِیَّةُ، حَضَانَةُ، حَوْلُ.

به‌هل

ل: باوش، بنک‌ش، بن‌به‌خَلْ [نامیز، بن‌ه‌نگل]

ف: آغوش، آغَشْ، کَنار، بَر، کَلک، کَلک، بَغْل.

کَش، لَر، زیر بَغْل.

ع: حِضْنُ، اِیْطُ.

به‌هل‌فروزش

ل: رده‌فروزش، جامت‌فروزش [رده‌ال‌فروش، چه‌رچی]

ف: بَغْل فروش، خورده فروش، پیله‌وَر، جَنَتا

فروش.

ع: خَرَزِيّ، خَرْدَجِيّ، شَنْتِيّ.

وینه

به‌خیل

ل: رُژد، چنگ‌رَشک، به‌رچاوت‌ه‌نگ، ده‌رَشک [چرروک،

چه‌کل]

ف: رُژد، رُژد، رَشکن، رُکُور، رُفت، سیاه‌کاسه.

ع: بَخِيلُ، ضَنْبُنُ، ذَنْبِيقُ، مَسِيكُ، مُمَسِكُ، شَحِيحُ،

شَكْسُ، لُئِيمُ، ضَمِيسُ، حَقُودُ، حَمُودُ، غَايِطُ.

به‌خیو

ل: نِیَروت، خویداری [سه‌ره‌رشی]

ف: پرستاری، نگاهداری.

ع: حَضَانَةُ، حَفَاطَةُ، مُرَاقِبَةُ.

به‌خیو کردن—به‌خوی کردن

به‌د

ل: خَراو، گَه‌ن، چه‌پَه‌ل [خَراپ، ناپه‌سَه‌نَد]

ف: بَخْشِش، دَهْش، دِیش، داشاد، داشاب،

دره‌شسته، بَخْشایش، بَخْشیدن.

ع: بَذَلُ، عَطَاءُ، كَرَمُ، جُودُ، سَخَاءُ، نَوَالُ، مَنَحَةُ،

نَحْلَةُ، اِلِي، هِبَةُ، فَنَعُ، فَضْلُ.

به‌خشایش—به‌خشش

به‌خشش—به‌خشش

به‌خشش

ل: به‌خشان، به‌خشش، ده‌سَه‌نَه [دانی بن‌قهره‌بور]

ف: بَخْشِش، دَهْش، دِیش، بَخْشایش، داشاد،

داشاب، دره‌شسته، بَخْشیدن، داشَن.

ع: بَذَلُ، كَرَمُ، عَطَاءُ، اِلِي، نِعْمَةُ، عَطِيَّةُ، جَدْوِي،

جُودُ، مَنَحَةُ، نَحْلَةُ، هِبَةُ، مَوْهِيَّةُ، مَوْهِيَّةُ، نَالُ،

نَوَالُ، فَنَعُ.

به‌خشین

ل: به‌خشش، دان [ده‌سَه‌نَه]

ف: بَخْشِش، دَهْش، دِیش.

ع: بَذَلُ، عَطَاءُ، اِعْطَاءُ، وَهَبُ، وَهَبُ، تَبَرُّعُ، تَطَوُّعُ،

كَرَمُ، جُودُ، نَوَالُ.

به‌خشین

ل: نام‌رزین [عه‌فر، لی‌بردن]

ف: بَخْشِش، آمُرْزیدن، آمُرْزَش، بَخْشایش.

ع: عَفُو، مَغْفِرَةُ، رَحْمَةُ.

به‌خوهو به‌ستن

[ل: خَوَ گُزَین، کاری نابه‌دل کردن]

ف: به‌خود به‌ستن.

ع: تَكَلَّفُ، تَصَنِّعُ.

به‌خوهیو

[ل: له خُورَد]

ف: خود‌به‌خود.

ع: مِنْ تَلَقَاءِ نَفْسِهِ.

به‌خوهیو نه‌وه‌سی.

[ل: خوی ده‌گُزَیت، کاری نابه‌دل ده‌کات]

ع: دَفَر، دَفَر، سَهَك، اَلْحَن. (م: لُخَاء، سَهَكَاء،  
ذَفَرَاء)

#### به‌دپه‌خت

ل: رَزْزَرَش، به‌دچاره، به‌دنگین، کولول، سیاتاله، سیاجاره.  
[چاره‌رش]

ف: بَدَبَخْت، سیاه‌روز، سیه‌روز، سیاه‌کلیم،  
بَدَاخْتَر، بَدَنگین، مَنَدَبور، سیه‌روزگار.

ع: شَقِي، نَحِس، نَحَس، ذَلِيل، ذُو عُسْرَة، خَزِيان،  
شَووم.

#### به‌دپه‌ختی

ل: نامه، رَزْزَرَشی، به‌دچاره‌یی، به‌دنگینی، کولولتی،  
سیاتاله‌یی، سیاجاره‌یی. [چاره‌رش]

ف: بَدَبَخْتی، سیاه‌روزی، سیه‌روزگاری،  
بَدَاخْتَری، بَدَنگینی، مَنَدَبوری.

ع: شَقَاوَة، نُحُوسَة، ذَلَة، نَكْبَة، شَا مَة، عُسْرَة، شِدَة،  
وَيْل، اِدبار.

#### به‌دپوز

ل: به‌دسه‌کوت، به‌دچیره. [به‌دشکل]

ف: بَدِپوز، دُخِی، دُزْبَراز.

ع: مُوَأَم، شَقِیح.

#### به‌دپه‌سن

ل: دَرِبَه‌سن، دَرِبَه‌سن. [دورول له په‌ند کردنی  
شتیکدا.]

ف: بَدِپَسَند، دُزْبَراز، دیر پَسَند، دشوار پَسَند.

ع: مُطَلَب، مُطَلَب، مُطَلَب، مُحْتَاط، مُتَأَمِّل، غِيَاب.

#### به‌دپه‌سن

ل: که‌جه‌رشته. [بی‌ه‌لیقه: که‌سنی که سه‌لیقه‌ی  
ه‌ل‌ژاردنی نیه.]

ف: بی‌نیماد، کج سر‌رشته، بَدِپَسَند، بَدَنیماد،  
بَدَنگُزین.

ع: سَيِّئُ الْاِتِّخَاب، رَدِيءُ الْاِتِّخَاب.

ف: بَد، دَز، دُز، دُش، دشت، زشت، نکوهیده.

ع: سَيِّئ، رَدِيء، کَرِيه، قَسِيد، سَوَاء، نُكْر.  
به‌دا!

ل: به‌زه! [به‌لام، ت، ی، ...] لی د!

ف: بَدَا، خَهَا!

ع: تَبَا، وِيل!

#### به‌دپه‌هم

ل: نارچاره‌تر‌شیگاه. [روگرژ، مزدا]

ف: بَدَاخِم، رُخُخت، رُخُحک، دُخِی، دُخِیم،  
دُخِم، دُخوی، تَرش‌روی.

ع: عَيُوس، عَابِس، قَاطِب، بَاسِر، صَبُور، مُتَشَبِّز.

#### به‌دپه‌سن

ل: به‌دپه‌سن، به‌دپه‌تَرَم، ناکه‌س، به‌دپه‌تَره. [ناجسن]

ف: بَد نَزاد، بَد گوهر، فرومایه، بَد فَرَوَز، ناکس.

ع: دَنِيء، حَسِيَس، رَذِيل، لَثِيم، دَنِيء الْاَهْل،  
وَضِيع.

#### به‌دپدی

ل: وام‌کویر. [فمرز‌کویر]

ف: بَدبده، بَدوام.

ع: سَيِّئُ الثَّادِيَة.

#### به‌دپه‌سان — به‌دپه‌سین

#### به‌دپه‌سین

[ل: پَند اگر له‌سهر ویرگرته‌روی له‌رز.]

ف: بَدستان.

ع: شَدِيدُ الْمُعَالِيَة.

#### به‌دپبو

ل: بَرَدَن، دِرندار. [له‌ش‌برگه‌ن (ژنیک یا پیاریک که لاشه‌ی  
بوتی ناخوتی لی بیت.)]

ف: شَمَغَنَد، شَمَغَنَد، شَمَاغَنَد، شَمَغَنَد،  
شَمَغَنَد، شَمَاغَنَد، بَدبو. (زن یا مرد که بدنش

بو داشته باشد.)

## به‌چټاله

ل: سیاتاله، به‌دبه‌خت، روژره‌ش، کوټوټ. [چاره‌ش]

ف: بډبډخت، بډاختر، مندببور، سیه‌روز،  
سیه‌روزگار.

ع: شقی، خزیان.

## به‌چټام

ل: به‌دمه‌زه. [تاخویش]

ف: بډمه‌زه.

ع: بشع، رډی، الطعم.

## به‌چټینمت

ل: به‌دسرت. [ناله‌بار]

ف: بډسرت، بډگل، بډگوهر، انیر، ستروک،  
جلواد.

ع: نئی، شرس، جانی، فط، غلیظ، رډی، الطینة.

## به‌چټیره

ل: به‌دپوژ، به‌دیمه‌ن، به‌دشیره، به‌دگل، ناشیرین.

## [به‌دشکل]

ف: بډچهره، بډرو، بډرخسار، بډگل، زشت،  
نازیبا، هودر.

ع: شقیح، شائه، موام، کره، بشیع، قبیح. (ه)  
شوهم...

## به‌چټال

ل: به‌دژیرار. [شړل، پریشان‌حالی]

ف: بډجاوړ، بډنود.

ع: بډ، باټ، وډ، سیئ، الحال. (ه: بډه، باډه)

## به‌چټالی

ل: به‌دژیراری. [شړلی، پریشان‌حالی]

ف: بډنودی، بډجاوړی.

ع: بډاډه، وډ، ضر، سوء الحال.

## به‌چټو

ل: به‌دنه‌خم. [ناله‌بار، نه‌گونجاو]

ف: بډخو، بډمنش، تډدخو، دڅوی، دڅیم،  
دڅی، دڅم، انیر، ستروک، جلواد.

ع: زعی، عسر، عسر، شریس، جعیظ، غلیق، جافی،  
غلیظ، فط، صملوک، جلف، شدید، العریکه.

## به‌چټخوا

ل: به‌دډل، دډمن، به‌دنیهاد. [دلیس، نه‌یار]

ف: بډخواه، بډسگال، بډاک، ازگات، نڅمن،  
بډاندیش، یددل، بډنهاد، فلوک، فلیده.

ع: زمل، شانی، احقیل، خصم، عدو، باغض،  
نخیب، زمل.

## به‌چټخیال

ل: به‌دډل، به‌دنیهاد، دډچه‌په‌لی. [دلیس]

ف: بډدل، بډنهاد، بډسگال، بډاندیش، ازگات،  
بډاک.

ع: زمل، سنن القلب.

## به‌چټخیالی

ل: به‌دډلی، به‌دنیهادی، دډچه‌په‌لی. [دلیسی]

ف: بډدلی، بډنهادی، بډسگالی، بډاندیشی،  
بډاک، ازگاتی.

ع: شنائة، سوء الخیال، سوء الظن.

## به‌چټل

ل: به‌دنیهاد. [دډچه‌په‌لی]

ف: بډدل، بډنهاد، بډخواه، ازگات، بډاک، فلوک،  
فلیده.

ع: زمل، زمل، نخیب، احقیل، سنن القلب. شانی،  
عدو.

## به‌چټول

## به‌چټوعایی

ل: نفرین. [نه‌فرین، نرای خراب]

ف: سنه، شنه، فرنه، نفرین.

ع: لعن، لعنة.

## به‌دژوژ

[ل: (کسی که له روزدا به‌دخوره و له شه‌دا نا‌کارباش.)]

ف: بَدَرُوژ. (کسی که در روز بدخو و در شب خوش‌خو باشد.)

ع: سَيِّئُ الْيَوْمِ.

## به‌دژه‌سه‌ن

ل: به‌دبنه‌تۆم، نا‌کەس، به‌دژه‌تۆمه‌ [نا‌جەسن]

ف: بَدْ‌گۆه‌تر، بَدْ‌نَژاد، بَدْ‌فَرۆز، نا‌کەس، فروما‌یه.

ع: دَن‌یە، خَسِيس، لَن‌ییم، سَيِّئُ النَّسَبِ، دَن‌یە الْأَهْلِ، رَد‌یە النَّسْلِ.

## به‌دژه‌فطار

ل: به‌د‌کردار، به‌د‌خۆ [نا‌له‌بار، نه‌گ‌ر‌نجار]

ف: بَدْ‌فَ‌تار، بَد‌کردار، بَد‌خو، دژ‌خیم، دژ‌خو، زشت، خَشَن.

ع: جَاهِلِي، جَاهِل، فَطْر، غَلِيظ، سَيِّئُ السُّلُوكِ.

## به‌دژه‌فه

ل: روانه، رانمایی، رانما. [به‌پێ کردن. شار‌ما کردن. شار‌ه‌زا‌کەر]

ف: بَدْرَ‌قه، روانه، ب‌د‌رود، زه‌ب‌ری، ران‌مایی، زه‌ب‌ر، ران‌ما.

ع: مُشَايَعَة، هِدَايَة، هَادِي.

## به‌دژه‌فه‌کردن

ل: روانه‌کردن، [به‌پێ کردن]

ف: بَدْرَ‌قه‌کردن، روانه‌کردن، ب‌د‌رود‌کردن، ب‌د‌رود‌گ‌فتن.

ع: تَوْدِيع، تَشْيِيع، مُشَايَعَة.

## به‌دژوان

ل: زوان‌تال، تالۆتۆ، [زمان‌بیس، قه‌ره‌ق]

ف: بَدْرَبان، بَد‌گو، تَل‌خ‌زبان.

ع: مَلَاغ، لَدَاغ، سَيِّئُ اللِّسَان، مَرُّ الْكَلَام.

## به‌دژه‌ره

ل: گ‌زشت‌تال، به‌د‌ن‌خەم، به‌د‌گل. [ره‌زا‌ق‌ورس]

ف: گوشت‌تَل‌خ، بَد‌خو، بَد‌آخەم، بَد‌گل، بَد‌سرشت، آن‌گل.

ع: كَاسِف، بَاسِر، قَاطِب، عَاسِر، عَبُوس.

## به‌د‌ستان

ل: به‌د‌بەستێن. [پیدا‌گر له‌ سه‌ره‌گ‌رتنه‌یه‌ی قه‌رز.]

ف: بَد‌ستان، سَخ‌ت‌گیر.

ع: شَدِيدُ الْمُطَالَبَة.

## به‌د‌سرشت

ل: به‌د‌خۆ [نا‌له‌بار]

ف: بَد‌دَن‌ش، بَد‌سرشت، بَد‌گۆه‌تر، آن‌یر، س‌ت‌روک، جَل‌واد، بَد‌خو، دژ‌خیم.

ع: دَن‌یە، شَرَس، رَعَس، عَمَس، غَلِق، جَعِظ، فَظ، غَلِيظ، رَد‌یە الطَّيْنَة.

## به‌د‌سۆیج

ل: به‌د‌به‌یان. [کە‌سێ که له‌ سه‌ره‌تای رۆژدا به‌د‌خۆر بیت.]

ف: بَد‌یام‌داد. (کسی که اول روز بدخو باشد.)

ع: سَيِّئُ الصُّبْح.

## به‌د‌سه‌ر

ل: سه‌ر‌کیش، به‌د‌ل‌غار. [سه‌ره‌خت، چه‌م‌روش]

ف: بَد‌س‌ر، س‌ر‌گ‌ش، بَد‌ل‌گام، س‌ن‌گ‌ین‌س‌ر، س‌خ‌ت‌ل‌گام.

ع: جَمُوح، شَدِيدُ الشُّكْمَة، أَيْ، أَيْبُ الْعِنَان.

## به‌د‌شکل

ل: به‌د‌گل، به‌د‌شێوه، به‌د‌سه‌ک‌وت، نا‌ش‌ه‌رین، به‌د‌چێ‌ره. [به‌د‌ه‌مه‌ن، نا‌ق‌زلا]

ف: بَد‌گل، بَد‌چه‌ره، زشت، نا‌ز‌ی‌با، گ‌ست، آن‌گل، پ‌ر‌غو‌نه، آ‌وار‌ین، س‌ت‌نبه، آ‌س‌ت‌نبه، دیو.

ع: كَرِيه، قَبِيح، بَشِيع، شَقِيح، دَمِيم، مُثْمَوَة.

مُكَرَّح، عَفْرِيت. (م: شوهاء، سَوَاء، عَفْرِيتَة)

**به‌دشمو**

[ك: كەسێ كه له شهردا به‌دخوێ بۆ له روژدا ناكاریاش.

(به‌رامبەری «به‌دوێژ».)]

ف: بَدَشَب. (ضد «به‌دوێژ»)

ع: سَيِّئُ اللَّيْلِ.

**به‌دقوماش**

ك: به‌دريخت، به‌دشيره. [به‌دشکل]

ف: به‌دريخت، به‌دقوماش، به‌دگل.

ع: شَقِيح، دَمِيم، مُشَوَّه. (م: شوهاء)

**به‌دقهواره**

ك: به‌دريخت، به‌دقه‌لانه‌ت. [ناقولاً]

ف: به‌دريخت، جَنْدَرَه، نا‌تَراشیده.

ع: شَقِيح، مُشَوَّه. (م: شوهاء)

**به‌دقەول**

ك: به‌دگفت، به‌دگرفتار، بی‌گرفتار. (به‌دگفتار، بی‌گفتار)

[به‌دقه‌ول، به‌یمان‌شکین]

ف: بی‌گفتار، بَدِیِّیمان، پَیِّیمان‌گَسل، پَیِّیمان‌شَکَن،

زَنهار‌خوار.

ع: غَمُوص، مُخْلِيفُ الوَعْد، كَذُوب، كَذَاب.

**به‌دقیقه**

ك: به‌دريخت، به‌دقه‌لانه‌ت. [ناقولاً]

ف: به‌دريخت، جَنْدَرَه، نا‌تَراشیده.

ع: شَقِيح، مُشَوَّه. (م: شوهاء)

**به‌دکار**

ك: دز. حیز. [خراپه‌کار]

ف: دُزد، بَدکار، سیاه‌کار، بَدنام.

ع: فَاجِر، فَاسِيق، عَرِيف، شَهَادَة. خَائِن، خَبِيث.

(خَرَامِي) (م: فَاحِشَة)

**به‌دکل**

ك: به‌دريخت، ناشرین. [ناحه‌ز، به‌دشکل]

ف: بَدگل، بَدريخت، بَدچهره، زشت، نازیبا.

ع: کَرِهه، بَشِيع، قَبِيح، مُشَوَّه. (م: شوهاء، سَوَاء)

**به‌دکو**

ك: به‌دوێژ، به‌دزوان. [زمان‌بیس]

ف: بَدگو، بَدزبان، تَرش‌گو، سرکه‌فشان.

ع: اَلْحَن، فَحَاش، مَلَاغ، لَدَاغ، عَنَاب، غَنَاب، هاجي.

**به‌دگوشت**

[ك: كەسێ كه گۆشتی له‌شی ناشرین بێت، یا بیری

له‌شی دێر ساپۆژ بێت، یا دێر قه‌له‌و بێت.]

ف: بَدگوشت. (کسی که گوشت بدنش نازیبا

باشد یا زخم بدنش دیر بهبود حاصل کند یا

دیر چاغ شود.)

ع: رَدِيءُ اللَّحْم.

**به‌دگومان**

ك: دل‌په‌په‌ل، دل‌کرمول. [درد‌تنگ، به‌گومان]

ف: بَدگمان، رويز‌مَند.

ع: سَيِّئُ الظَّن، ظَنِين.

**به‌دگومانی**

ك: دل‌په‌په‌لی، دل‌کرمولی. [درد‌تگی، به‌گومان بوون]

ف: بَدگمانی، رويز‌مَندی.

ع: سَوءُ الظَّن.

**به‌دجویی**

ك: به‌دوێژی، به‌دزوانی، خوسپ. [زمان‌بیس]

ف: بَدگویي، بَدزبانی، تَرش‌گویي،

سرکه‌فشانی، نکوهش.

ع: لَحْن، فُحْش، مُلَوَّغَة، لَدَغ، دَم، هَجْو، ثَعِيب،

سِعاية.

**به‌دله‌عاب**

ك: به‌دگر، به‌دخو، به‌دزوان. [زمان‌بیس]

ف: بَدگو، بَدخو، بَدخلم، بَدزبان، آنگل.

ع: عَبُوس، بَاسِر، قَاطِب. اَلْحَن، مَلَاغ، مَرُ الكَلام.



رديء البيان.

به‌دله‌غار

ك: به‌دسر. [سرسخت، چه‌مروش]

ف: بدلگام، بدسَر، سَخْت‌لگام، سَنگين‌سَر.

ع: جَموح، اَبِي، شَدِيدُ الشُّكِيْمَةِ.

به‌دِه‌س

[ك: به‌دمه‌ست: زور سه‌خوش]

ف: بدْمَسْت، گَرَسْت، گَلَسْت، سياه‌مَسْت، بدخو.

ع: طافح، عَرِيْد، مُعَرِيْد.

به‌دِه‌مِسي

ك: پيله. [عربه‌ده]

ف: بدْمَسْتِي، بدْرِفْتاري، بدْگُفْتاري، بدخويي.

ع: عَرِيْذَة.

به‌دِنَاو

ك: تَرِي، رِسوا. [ناوَزِوا، بي‌تابريد]

ف: بدْنام، رُسوا.

ع: خازي، مَهْطوك، مُفْتَضَح، مَشْثُوع.

به‌دِنَاوِي

ك: تَرِي، رِسوايي. [بي‌تابريي]

ف: بدْنامي، رُسوايي، شُكْرش.

ع: خزي، تَهْكَ، اِفْتِضاح، مَشْثُوعِيَّة.

به‌دِنگين

ك: به‌دبخت، سياچاره، كورول، روزرَش، سيا\_tاله. [كلزل،

چارورَش]

ف: بدْدبخت، بدْاختر، مَنْدَبور، سيَه‌روزگار،

سيَه‌روز، سياه‌گليم.

ع: شَقِي، نَحْس، مَنحوس، شُؤْم، مَشْؤْم.

به‌دِنما

ك: ناشرين، ناه‌سوار. [ناقرلا]

ف: بدْنما، نازيبا، دُژباز، ناگوار، ناه‌موار.

ع: قَبِيح، غَيْر مُسْتَحْسَن.

به‌دِنه‌ك

ك: سِبْله، پي‌تَزان. [بي‌تَه‌مه‌ك]

ف: بدْنَمَك، ناسپاس، نَمَك‌ناشناس.

ع: غامِص، غامِط، سِفْله، سَفْله، نَذل.

به‌دِنِه‌كاد

ك: به‌دَدل. [دل‌چه‌پَدل]

ف: بدْدل، بدْنه‌كاد، بدْخواه، بدْسگال، بدْاندِيش،

بدْآك.

ع: زُمْل، سَيِّئُ الْقَلْب.

به‌دِواوِه‌رِويك

ك: دِواوِه‌رِويك. [پاشه‌كشي‌كردوَر]

ف: پَس رفتِه، پَس نشسته. پَس نشين،

فَريرِون، فَرارِون.

ع: مَقْهَر، مَقْهَر.

به‌دِواوِه‌رِوين

ك: دِواوِه‌رِوين. [پاشه‌كشي‌كردن]

ف: پَس رفتَن، پَس نشستن.

ع: قَهْرَة، قَهْرِي، مَقْهَر.

به‌دِوِيژ

ك: به‌دِوان، زوان‌تال. [زمان‌پَس، قسه‌رَق]

ف: بدْگو، بدْزبان، نَكوه، نَكوهنده، تَرُش‌گو.

ع: اَلْحَن، كَواء، عَيَاب، هَاجِي، مَلَاغ، لَداغ، فَحاش.

به‌دِوِيژِي

ك: خوسپ، به‌دِواني. [زمان‌پِسي، قسه‌رَقِي]

ف: بدْگوِي، بدْزباني، تَرُش‌گوِي، نَكوهش،

سِرْكه‌فشانِي.

ع: لَحْن، فُحش، مُلُوعَة، لَذغ، ذَم، هَجو، تَعْييب،

سَعايَة.

به‌دِرد‌خواردن

ك: به‌كارخواردن، به‌كارهاتن. [به‌كه‌لك‌هاتن، به‌سرود

بودن]

ف: به درد خوردن، به کار آمدن.

ع: افادۀ، اغناء. (مُغْنِ، مَغْنِ)

**به دس ناوڅاردن**

[ک: به مشت ناوڅاردن]

ف: با دست آب خوردن.

ع: مَنَح، اِغْتَراف.

**به دس ريکړويين**

ک: سهرچنگانه. [له سهر دست روښتن. (به دست

به رتداچوړن.)]

ف: پښتک. (با دست راه رفتن)

ع: اِنْتِحاس، اِنْتِکاس.

وته

**به دس بوون**

ک: گزيان. (پاچه که ها به دسور، بيله که گزيگه.) [له

کاردا بوون (ی نامرازيک.)]

ف: دم دست بودن. (اسباب مثلاً.)

ع: فِي شَغْلٍ، يَنْ اَلْاَيْدِي.

**به دس بوون**

ک: نيزيک بوون. (زهمانوره که ها به دسور، جل پړانه که

نزيکه بووگه.) [روخت گه ښتن (ی کارتيک.)]

ف: نر دست بودن، نژديک بودن. (کار مثلاً.)

ع: قَرِيبٌ لِّلْمَوْعِدِ، قَرِيبٌ الْحُصُولِ، قَرِيبٌ الْوُحُولِ.

**به دهق**

[ک: پلازاه، جوان کراو]

ف: آراسته، ايواز، بزره، پدram.

ع: مُحَلِّي، مُهَيِّأ.

**به ډول**

ک: جه له ب. [ناعه سل]

ف: بَدَل، جَلَب، ساختي.

ع: مُخْتَلَقٌ، مَبْنَعِي.

**به ډول**

ک: جيه، جيگه، پاتي، ته غوا، به جينگه، جيهی. تاروان.

[پری، جياتی. بژاردن، زیان]

ف: به جها، به جای، گوهر، گُهر، زَمَش، جاوړ.

تاوان.

ع: عَوْضٌ، بَدَل، عُقْبَة، غَرَامَة.

**به ډهن**

ک: لاشه، تن، نمام، جهسه، نارگل، توش. [لهش، قالب]

ف: تَن، تَوْن، بَر، پيکړ، کالب، کالبډ، آندام، توش.

ع: بَدَن، جَسَد، جُنَّة، جِسْم، قَالِب، طُن.

**به ده مهوړويين**

ک: سهرنگری، به سهر روين. [رهت دان]

ف: به سسر در آمدن، سکندری خوردن،

شکوخیدن، سکر فیدن.

ع: کَبُو، ثَعَس، عَثَر، عِثَار، وَعَك، نَكَس.

**به ده مه پيکهو**

ک: په پيوس. [پيکه ره لکار]

ف: پيوسته.

ع: مُتَّصِل.

**به ده وراکړيان** — **به ده وراهان**

**به ده وراهان**

ک: سهرگرد بوون. گرد گزيان، به ده وراچه رخیان [به

توريان بوون، له دهر گردپان. به ده ورا سورپانه]

ف: سسرگرد شدن. گرد گردیدن، دور گردیدن،

گراگرد گردیدن. از راه کچ آمدن.

ع: طَوَفٌ، طَوَافٌ، طَوَافَان، دَوَرٌ، دَوَرَان.

**به ډی**

ک: خراوی. [خرابی، ناپه سندی]

ف: بَدِي، دُشْتِي.

ع: سُوءٌ، بُؤْسٌ، قُبْحٌ، شَرٌّ، رَدَاةٌ، شَفَاةٌ، قَبَاةٌ.

**به ډيجهت**

ک: تازه دهاگ، تازه گی. [نوی]

ف: تازه، تازگی، نوډر آورده، نو آيين، ميدن.

ع: بَدْعَة، مُبْتَدَع، مُخَذَّت.

### به دیومن

ك: شوم، [چاره‌ریش، بی‌نهر]

ف: شوم، بَدْفَر جَام.

ع: شَوَم، مَشَوَم، مَشَوُم، مِيشَوَم، شَوُوم، شائِم،

شكيس.

### به دیهه

ك: هاكز، سهرسهری. [له ناکار، کتریری، بی‌رامان.]

ف: زیوده، آمده، ناآندیش.

ع: بَدیهَة، بَدَاهَة، بَدَاة.

بهر

[ك: وەرگر: پاشگره. (ولاك: جیره‌بر).]

ف: بَر، بَرَنده. (جیره‌بَر)

ع: آخِذ.

بهر

ك: به‌ردهم. [بیش. (به‌رامبه‌ری «دوا».)]

ف: پیش، جَلَو. (ضد «دوا»)

ع: اَمَام، قَدَام، قَبِل، قَبْلَة، قُبِل، قُبِل. سابق، مُقَدَّم،

أَوَّل.

بهر

ك: لا، لا، لان. (نهمبه‌ر، نهمبه‌ر) [تدرف، رخ]

ف: سو، آسو، جَن، بَر، زَمی.

ع: جَانِب، طَرَف، جِهَة، صَوْب، سَمَت، نَحْو.

بهر

ك: پانا. [پانی. (به‌رامبه‌ری «دریزی»، ولاك: به‌ری کراس.)]

ف: په‌ئا. (په‌ئای جامه مثلاً.)

ع: عَرَض. (ضد الطول)

بهر

[ك: جیا، بچراو] (به‌ریون)

ف: پاره، گسیخته.

ع: قَطَع. انْشِقَاق، انْفِتَاح، انْهِصَال.

بهر

[ك: له‌ش] (گرام کرده‌برم.)

ف: بَر، تَن.

ع: بَدَن، جُئَة، جَسَد.

بهر

ك: بار. [به‌ردهم]

ف: بَر، بار.

ع: ثَمَر، قِطَف.

بهر

ك: زك، مَنال. [بیچور، پز]

ف: بار، بچه، شَكَم.

ع: حَمَل، حَبَل.

بهر

[ك: یاد. واک: شیعه‌که‌م له‌بهر کرد.]

ف: بَر، اَزَبَر، زَبَر، اَزَبَرَم، زَبَرَم، اَزَبیر، زَبیر، ییاد،

زَهون.

ع: حَفِظ، عَرَض، غَن ظَهَر القَلْب.

بهر

ك: درگا. [دركه (وشه‌یه‌کی هه‌رامبه‌).]

ف: دَر. (آورامی است.)

ع: باب.

بهر

ك: گلیم. [به‌ره، په‌لاس (چنراویکی نه‌ستوره له خوری یا

له خوری و بدن ده‌یچتن بو‌راخستن.)]

ف: گلیم.

ف: گلیم. (منسوجی است کلفت از پشم یا پشم

و نخ می‌بافند برای فرش.)

ع: مَرَط، کُر، فَش، کَسَاء، بِسَاط، بِجَاد.

بهر

ك: وشکی، زهین، خاک. [به‌ژ، وشکانی]

ف: خَشْکی، زَمین، خاک.

ع: بَر، اَرْض، ثَراب.

## بهرنلودان

ل: خسته بهر نار. (شتیک بده بهر نار تا ناری

به سردها تپه‌ریخت.)

ف: جلو آب گرفتن. (چیزی را جلو آب بگیرند که آب بر آن جاری شود.)

ع: اِقتاع، اِقبال.

## بهرابهر

ل: رنك، ترازوی. چوبه‌چوب. (به‌کسان. هارسه‌نگ. رله‌یه‌ك)

ف: برابَر، زیوار. مانند.

ع: مُساوي، مُساوي، مُطابق.

## بهرابهر

ل: مِیَل، هارزور، هاون‌به‌رد، هارترازور. [هارشان،

بدرنگار]

ف: برابَر، دشمیر، هم‌خوند، هم‌نبرد، هم‌زور، هم‌مورد، هم‌ویز.

ع: مُقابل، مُقاوم، مُبارز، حَریف، کُفُو، قَرین، نَقیض، ضِد.

## بهرابهر

ل: به‌رانبهر، ده‌ساندس، رویه‌پرو. [هم‌بهر، هم‌بهر]

ف: برابَر، برانَبَر، وْرانَبَر، وْرانَوَر، هم‌بَر، روبه‌رو.

ع: مُقابل، قِبال، قُبالَة، مُقابل، مُواجه، تِجاه، وِجاه، مُحاذی، حِذاء، مُناحِر، مُتناحِر، مَوَازِی، اِزاء، مَنا، تَلقاء.

## بهرابهری

ل: رنکی. چوبه‌چوبی. ترازوی. [به‌کسانی. هارسه‌نگی. رله‌یه‌کی]

ف: برابری، زیواری. مانند.

ع: تَساوي، سَوِيَّة، مُطابَقَة، مُطابق، مُساواة.

## بهرابهری

ل: هارزوری، هاون‌به‌ردی، هارترازوی، میلی. [هارشانی،

بدرنگاری]

ف: برابری، دشمیری، هم‌خوندی، هم‌نبردی، هم‌موردی، هم‌زوری، هم‌وَرَدی، هم‌ویزی.

ع: مُقابَلَة، مُقاوَمَة، مُبارَزَة، مُحارَفَة، مِکافَأَة، مُقارَنَة، مُناقَضَة، مُضادَة، ثَنائِض، ثَضاد، ثَقابُل.

## بهرابهری

ل: به‌رانبهری، ده‌ساندسی، رویه‌پرویی. [هم‌بهری، هم‌بهری]

ف: برابری، برانَبری، وْرانَبری، وْرانَوری، وْرانَبری، روبه‌روی، هم‌بری.

ع: مُقابَلَة، مُواجهَة، مُناحِرَة، مُحاذَة، مُوازَة، مُمانَة، ثَقابُل، تَواجُه، ثَناحِر، ثَناحِی، تَوازی، تَمانِی.

## بهرات

ل: چله. [کاغذی حواله‌ی پاره.]

ف: بَرات، چَنک، چَنک.

ع: بَرَة، صَنک، سَفَتَجَة.

## بهرات

ل: به‌ش‌خوایی. روز به‌رات، روز آزادی. [رسق و روزی

دابه‌ش‌کردن له لایه‌ن خوداره. روزی رسق دابه‌ش‌کردن (روزی پانزده‌می شعبان.)]

ف: چَنک. روزچَنک، روز آزادی، روز بَرات. (روز

پانزدهم شعبان.)

ع: بَرائَة، یَوم البَرائَة.

## بهراز

ل: خورگی، گوراز. [وراز، گاکول]

ف: خوی، گُراز، وراز، بَغوا.

ع: خَنزیر، قَباع، هُلوف.

## بهرازه

ل: کدب. [کدلب]

ف: نیش، دَن‌دان نیش.

ع: ناب.

## بهراق

ل: بریکه دار، وریشه دار. (بریکه، وریشه، درخشته)

[بریکه دار، پرشه دار]

ف: درخشنده، نسوی.

ع: بَرَاق، دَلَّاص، لَامِع، وَابِص. اَمَلَس.

## به راکردن

ل: به فران. [به فرکان، به لمر]

ف: نَوَان دَوَان، بادویدن.

ع: عَادِيًا، رَاكِضًا، سَاعِيًا.

## به راه

ل: برنمرامه. [بوتی بلارمرو.]

ف: بوی روان.

ع: رِيحٌ مُسَبِّ رِيحٌ مُعَدِّ.

## به ران

ل: تَکَل، قَوَّج. [مدپی نیر.]

ف: قَوَّج، غَوَّج، خَوَّج، رَاک، غَرَم، وَشَکَل، تَکَل.

تَکَل.

ع: کَبَش، شَاة.

## به رانازی

ل: به رانجه نگی. [شهر به ران]

ف: قَوَّج بازی، تَکَل بازی.

ع: مُنَاطَحَة، نِطَاح، تَکَافُح.

به ران بهر ← به ران بهر [همسر مانا کنی] (به تمام معانی)

«به ران بهر» است.

## به ران بهر کنی

[ل: جَمُورَه هَمَانِیَّتِیکَه که لسه به ران بهر یه که ره

داده نیشن.]

ف: برابر بازی. (قسمی از گلونه بازی است که

در برابر همدیگر می نشینند.)

ع: مُرَامَة، مُقَابَلَة، لَعِبُ الْمُقَابَلَة.

به ران بهری ← به ران بهری [همسر مانا کنی] (به تمام معانی)

«به ران بهری» است.)

## به ران بهری

[ل: لَوَرَت نِج]

ف: برجسته بینی.

ع: اَقْنَى.

## به ران بهر نگی

ل: به ران بازی. [شهر به ران]

ف: قَوَّج بازی، تَکَل بازی.

ع: نِطَاح، مُنَاطَحَة، تَکَافُح.

## به راور

ل: لَوَر، نَوَی، پَارَو. [زویه که لهردم ناری کنی.

کارتر یا رویار دایه.]

ف: پاریاب، پاریاو، پاراب، فاراب، فاریاب، فاراو،

فاریاو، آبی. (زمینی که در جلوی آب چشمه،

قنات، رودخانه واقع شده باشد.)

ع: مَاهِي، مَسْقِي، مَسْقَوِي، بَادِي الشَّرْب.

## به راور پشت

ل: به راور پشت. [نمد پیونده یو، هه لاوگه وار]

ف: پس و پیش، پیش پس، پس پیش، وارو.

ع: مَقْلُوب.

## به راورد

ل: تاقی. [نمزمون، هه لسه نگاندن]

ف: بر آورد، سنجش، سنجیدن، زَوَن، آزمون،

آزمایش.

ع: تَخْمِين، تَقْدِير، تَجْرِبَة، اِمْتِحَان، تَجْرِب، اِخْتِبَار،

فَرَض، ثَبُور، مُقَابَلَة.

## به راورد دان

ل: به راورد کردن. [هه لسه نگاندن، نر خاندن]

ف: آوگر، بر آورد کردن.

ع: قِيَاس، مُقَابَلَة، تَقْدِير، فَرَض.

## به رشتیواره

ل: خوره زرد، درای نیمه پز. [روژ داگه ران، عه سر]

ف: ایوار، آفتاب‌زرد.

ع: عَصَر.

به‌رای

ل: سهرتا، [دسپتک، پیشه‌نگ]

ف: پیشین، نخستین، جَلَوی، پیشرو،

پیش‌آهنگ، قلاوُز.

ع: مُقَدِّمَة، قادم، عُنُون، شَيْفَة، مَطْلِيعَة. عنوان.

به‌ریاد

ل: تورنا، تهرتورنا، [تیاچرون، تیاچرو]

ف: برباد، داغان، پراگنده،

ع: تَلَف، ضیاع، تَالِف، ضائع، مُتَفَرِّق، مُتَفَضِّل.

به‌ریاد برون

ل: تورنا برون، تهرتورنا برون، له‌نار چرون، [تیاچرون]

ف: برباد شدن، داغان شدن، پراگنده شدن، از

میان رفتن، نَفْلَه شدن، پُراشیده شدن.

ع: تَلَف، ضیاع، تَفَرُّق، تَبَدُّد.

به‌ریاد کردن

ل: تورنا کردن، تهرتورنا کردن، له‌نار بردن، [له‌به‌ین

بردن، تیا بردن]

ف: برباد کردن، داغان کردن، پراگنده کردن،

پُراشیده کردن، از میان بُردن، نَفْلَه کردن،

پُرشیدن، برباد دادن.

ع: اِتْلَاف، اِضَاعَة، تَضییع، تَبَدید، تَوَع.

به‌ریانگ

ل: به‌رشیتور، سهرشیتور، [روژرو کرده‌ره، خواردنی پیش

شیتور].

ف: آب چرا، پیش‌خورد، پیش‌شام.

ع: سَلْفَة، لُجَة، لُمَجَة، قُطُور، اِطْطَارِی.

به‌ریوون

ل: ترازیان، هدلدریانوره، [ترازان، درانی جن ته‌قل]

ف: گُسیخته شدن، پاره شدن، شکافته شدن.

ع: تَقَسُّو، تَقَسُّع، اِنْفِیْاح، اِنْفِیْصَال، تَشَقُّق، تَقْلُق،

اِنْتِقَاض.

به‌ریوون

ل: به‌ره‌لایوون، وِیَل‌بوون، نازادبوون، [ره‌ها بوون، سهریست

بوون]

ف: ره‌ها شدن، ویل شدن، آزاد شدن.

ع: اِنْطِلَاق، اِنْسِیاق، اِنْسِیْجَال، اِنْسِیام، اِنْسِیاب،

اِنْهَمَال، اِنْسِیال، سُرُوح، تَقْش.

به‌ریوون

ل: به‌ره‌لا بوون، روشنه‌ره بوون، [ناشکرا بوون (بو نمونه:

ناشکرا بوونی خور پاش خورگوان،)]

ف: روشن شدن، (آفتاب مثلاً از حال کسوف.)

ع: اِنْجِلَاف، اِنْمَاح.

به‌ریه‌ره‌گانی

ل: حده‌ره‌مزی، شپیزان، [ململاتی]

ف: اُشْتَم، دادوبیداد، هیا‌هو، جَنجَال.

ع: مُنَازَعَة، مُنَاقَضَة، مُعَاكَسَة، مُخَالَفَة، مُنَاقَشَة،

مُعَادَّة، مُضَادَّة، مُحَاجَة، مُبَارَزَة. ضَوْضاء.

به‌ریه‌ین

ل: به‌ریتیج، به‌ریه‌ن، [پیشگری]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، سَدُّ الْبَاب، مُعَانَعَة، كَوَاع.

به‌ریه‌ن

ل: به‌ریس، به‌ریتیج، به‌رگل، [پیشگری]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، سَدُّ الْبَاب، مُعَانَعَة.

به‌ریه‌ن

ل: به‌ریان، به‌ن، به‌نگه، به‌روون، [به‌ست، به‌ند]

ف: بَند، بَرَج، بَرغاب، دَنگ.

ع: سَدُّ، رَدَم، حَاجُور، قِنْهَاف.

به‌ریه‌ن

ل: چیره‌سیتل، چیرکیش، کیش، به‌ره‌ن، [به‌رده گونجه

(دارنگ که گویی نه‌ستیری پی ده‌گرن.)

ف: دَنگ، گَش. (چوبی که جلو استخر را با آن  
ببندند.)

ع: سَنَاعَة، سَنَاع.

**به‌ریتل**

ل: به‌ره‌جفت. [داهات]

ف: دست‌رنج، ویژه.

ع: خَالِصَة.

**به‌ریا**

ل: ده‌لساگ، ده‌لدریاگ، سد‌ریا. [ده‌ستار. ده‌لدرار]

ف: برِیا، افراخته، افراشته.

ع: قائم، مُنْتَصِب، مَضْرُوب.

**به‌ریا بیوون**

ل: ده‌لسان، ده‌لدریان. [ده‌ستان. ده‌لدران]

ف: برِپاشدن، افراخته شدن، افراشته شدن، بُلند  
شدن.

ع: قیام، اِنْتِصَاب، اِرْتِفَاع.

**به‌ریا بیوون**

ل: ده‌لسان، به‌رزو بیوون. [ده‌ستان (بیو نمونه: ده‌ستانی  
ته‌پوتوز).]

ف: برِپاشدن، برخواستن، بُلند شدن. (گرد و  
غبار مثلاً.)

ع: سَطُوع، تَهْنُج، مَیْجَان، تَوْرَان، اِلْبِیْثَات، تَنْبِیْث.

**به‌ریا کردن**

ل: ده‌لسان، ده‌لدان، ده‌لدِرَان، ده‌لخِستَن. [ساز کردن.  
به‌رز کردنه. دندن]

ف: برِپاکردن، افراختن، افراشتن، آوواشتن،  
بُلند کردن. برانگیختن، وادار کردن، آغاییدن،

آغاردن، وُژولیدن.

ع: نَصَب، اِقَامَة، تَرْفِیع، اِغْیَاء، ضَرْب، اِغْرَاء،

اِغْوَاء، اِغْرَاءَة، تَحْرِیک، تَحْرِیْش، تَهْرِیْش، تَحْرِیْص،

تَرْغِیْب، تَهْمِیْج، تَشْجِیْع، تَجْرِیْه، حَضْ، حَقْ، اِنْخَاء،  
ایلاع. بِنَاء.

**به‌ریا کردن**

ل: ده‌لسان، به‌رزو کردن. [ده‌ستاندن (بیو نمونه:  
ده‌ستاندن ته‌پوتوز).]

ف: برِپاکردن، برانگیختن، بلند کردن. (گرد و  
غبار مثلاً.)

ع: اِسْطَاع، تَهْمِیْج، اِثْرَة.

**به‌ریهرج**

ل: یانک، پهرج. [یانور]

ف: نُهانه، انگیزه، مُس.

ع: عَذْر، عِلَة، مانع.

**به‌ریهرج دانه‌وه**

ل: یانک هارودنره، یانک دوروس کردن. [یانور هیناره]

ف: نُهانه‌جویی، انگیزه‌تراشی.

ع: اِعْتِذَار، تَعْلُل.

**به‌رییج**

ل: به‌رگل، به‌ریهن، به‌ریه‌س. [پیشگی]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، مُمَانَعَة، دِفَاع.

**به‌رتر**

[ل: زوتر، پیشتر]

ف: پیشتر، جلوتر.

ع: اَسْبَق، اَقْدَم، سَابِقًا.

**به‌وتیل**

ل: به‌رتیل، پیشکش، ژیرزان، زوان‌گوشادانه. [رشوه]

ف: بَرکند، بَلکفد، پیشکش، لاج.

ع: رَشْوَة، اِتَاوَة، نَجْوِی، ثَعَارُف، بَرطیل، تَقْدِیْمَة.

**به‌رتیلانه**

ل: دیاری. [به‌رتله‌لانه (دیاری مالی زارا بیو مالی بروک،

به‌پیتچ‌دوانه‌ی «نار تیلانه»وه).]

ف: فرسته، کریسه. (چیزهایی که از خانه‌ی

ف: رَزْد، رَزْد، رَس، چَسْم تنگ، تَنگ چَسْم،  
کوتاه بینش.

ع: نَئِم، حَسِيس، دَنِيء، بَرَم، مَسِيك، مُمَسِيك، قَرَم،  
قَرَم، حِلَر، غَس، حَرِيص، دَنِيَق، قَاتِر، بَخِيل،  
ضَنِين، قَصِيرُ الْمَنْظَر.

#### بهرچاوه

[ك: به‌رچاريله: پارچه‌ی به‌رچار یا قایشی ریشه‌داری  
به‌رچار (که بزِ ولاخی درست ده‌کن.)]

ف: چَشْمَك. چَشْم آویز. (که برای الاغ درست  
می‌کنند.)

ع: غِمَامَة.

وینه

#### بهرچاوه

[ك: سایه‌بانی چار (که بزِ مروئی درست ده‌کن.)]

ف: چَشْمَك، آفتاب‌گردان. (که برای انسان  
درست می‌کنند.)

ع: غِمَامَة، شَمْسِيَّة.

وینه

#### بهرچه‌سپ

ك: مَلَوَزَم، مِيْمَل. [سدره‌خَر]

ف: بَرِچَسپ، دَشْمِير، كِيَاگن، بَدگو، آخشیج،  
آخشیج.

ع: ضِد، نَقِيض، مُخَالِف، رَقِيب.

#### بهرخ

ك: ... كَارِب. [کالِب (بی‌چوری مهر که تازه زاوه.)]

ف: بَرَه، تَغْلِي، تَقْلِي. (بچه‌ی گوسفند که تازه  
زاییده باشد.)

ع: حَمَل، بَذَج، بَقَق، خَرُوف، عُرْس، فَصِيل، سَخْلَة،  
بَهْمَة، رَحْلَة.

وینه ← پز (۲)

#### بهرخ ناهو

ك: به‌چکه‌ناهو. [بی‌چوره ناسك]

داماد برای خانه‌ی عروس فرستاده می‌شود، و  
به عکس «نارتیلانه».)

ع: هُدِيَّة، اِتاوَة، بِرطِيل.

#### بهرتیل

ك: زوان گوشادانه، ژیرزوان، پیشکَش، رشفَت. [رشه]

ف: پیشکَش، بَرکند، بَلْکَفد، لاج، سوغه، ساره،  
پاره.

ع: رَشوَة، اِتاوَة، ثَعَارُف، نُجُو، بِرطِيل، ثَلَدِمَة.

#### بهرج

ك: بارو. [قوتگری ده‌لا]

ف: بُرَج، بارو، وَرَدَه، پیواسته.

ع: بُرَج، مِحْرَاب.

وینه ← برج

#### بهرج

[ك: خمرجی ناناسایی.]

ف: بُرَج. (خَرَج غیر عادی)

ع: مَصْرَف.

#### بهرجه‌وَن

[ك: دیمَن]

ف: چَشْم انداز، دیدگاه.

ع: مَنظَر، مَنظَرَة.

#### بهرچاو

[ك: پِیش چاف. دیمَن]

ف: پِیش چَشْم، جلوچَشْم، چَشْم انداز.

ع: مَنظَر، مَحَلُّ الْمَنْظَر، مَوْقِع الْمَنْظَر.

#### بهرچاو تاریک بوون

[ك: پِیش چاف ره‌ش بوون: نیدی‌ومه له نانویمید برون،

زَر توروه بوون...]

ف: پِیش چَشْم تار شدن.

ع: مَدَش، اِدْرِهَامُ الْبَصَر.

#### بهرچاوه‌نک

ك: رَوْد، نه‌گریس. [به‌خیل، چروولك]



ف: آهو بَره.

ع: غَزَال، مَلَا، شادِن.

بهر خستن

ك: زبان كردن. [بهرار زتن]

ف: بچه انداختن.

ع: سَقَط، قَعَر، تَقَعِن.

بهر خستن

ك: بهره خستن. [بیش خستن]

ف: جلوانداختن، پیش انداختن.

ع: تَقْدِیم.

بهر خواردن

ك: باره خواردن، باره سَنَن. [مزه سَندن]

ف: بار خورودن، بهره خورودن، بهره خریدن.

ع: اسْتِجَارَة.

بهر خواردن

ك: تروش بودن، توشیار بودن. [رویه رو بودن]

ف: دُچار شدن، دُچار شدن، بَر خورودن، راست

آمدن.

ع: تَصَادُف، مُصَادَفَة، تَلَاقِي.

بهر خواردن

ك: تینگه بِن، تینگه یشتن. [حالی بودن]

ف: بَر خورودن، دانستن.

ع: تَفْهَم، تَفَقَه، تَنْبُه، تَذَكُّر.

بهر خواردن

[ك: ناره مدت بودن له سو کایه تی کردنی که سیک.]

ف: بَر خورودن.

ع: وَهِن، تَوَهِن.

بهر خوردار

ك: سه راه فراز، سه روتون. کامبروا. [سه رگوتوو. به نوات

گه یشتو]

ف: بَر خوردار، کامیاب، بَرومند.

ع: نَاجِح، نَجِیح، مُنَجِّح، مُبَاهِی، مُفْتَخِر.

بهر خورده کردن

ك: گه بِن، تروش بودن. [رویه رو بودن]

ف: بَر خورودن، دُچار شدن، زَسیدن، راست آمدن.

ع: تَصَادُف، مُصَادَفَة، تَلَاقِي.

بهر خغل

ك: بهر غل. [گه له بهرخ]

ف: گله ی بَره.

ع: حُمْلَان، سَخْلَان.

بهرد

ك: كوچك. (همرد و بهرد) [سنگ، تهردن]

ف: بَرْد، سَنَگ، سَی، دُستَه، لَهَنه.

ع: حَجَر، مَخَر، جَلَمَد، جُلُمُود، اَوَكَح، صِیخُود،

صَفَا، صَفَاة، صَفْوَان، صَفْوَاء.

بهردا

ك: له بهرا. [له پَیشتا، پَیشتو]

ف: از پیش، نُخُست.

ع: اَوَّل، اَوَّلَا، قَبْلَا.

بهردار

ك: باردار. زکیر. [خاوه زهر، نارس]

ف: باردار، بَرومند.

ع: مُثَمِر، ثَامِر، حَامِلَة. [حامل]

بهردار

ك: هه لگی. [رازه بِن (ده سبهردار)، پسه ند کمر

(خوابه دار)]

ف: بَر دار، بَر دار تده، پَیذیر، پَیذیرنده.

(دست بردار، خدای بردار)

ع: قَابِل، مُتَقَبِّل.

بهرداشت

ك: دیراچه، سه رتا. [بیشه کی]

ف: برداشت، پیش در آمد، دیباچه، روگاه.

ع: عُنْوَان، مُقَدَّمَة، فَاتِحَة، دِیباچَة، شُرُوع.

بهرداشت

ك: ده‌سگير. (بهرداشت كردن، ده‌سگير برون) [ده‌سگيرت]  
ف: برداشت، دريافت، دريافتي.

ع: عَائِدَة، مَاخُوذ، مَحْصَل.

## بهردان

ك: تَرَاژَانَن، هه‌لدرينمه‌ره. [هه‌لره‌شانده‌ره  
(هه‌لره‌شانده‌ره‌ی دوروار.)]

ف: گُسيختن، شكاften، واكردن. (دوخته را  
شكاften)

ع: فَتَق، نَقَض، فَسَخ، نَفْسِيَة.

## بهردان

[ك: هاته‌بهر]

ف: بار دادن، بَر دادن.

ع: ثُمُور، اِشَار.

## بهردان

ك: وِزَل كردن. [ره‌ها كردن]

ف: سَر دادن، بَر دادن، رَه‌اكردن، وِيل كردن،  
واكردن.

ع: اِطْلَاق، سَرَج، تَسْرِيع، فَتَح، تَخْلِيَة السَّبِيل. اِذْن،  
رُخْصَة.

## بهردان

ك: دانه‌بهر. (دایه‌بهر.) [لينخوپين]

ف: راندن، جَلَو آنداختن.

ع: سَوَق، اِرْكَاض.

## بهردان

ك: نه‌گرتن، جِي هِيشتن. [لينگه‌پان]

ف: هشتن، واگذاشتن، نگرفتن.

ع: تَرَكَ، اِهْمَال.

## بهردركانه

[ك: بهردرپانه (ته‌ر نوللاه‌يه‌ی كه له كاتی له‌بهر كردنی  
جلوبه‌رگی نویدا ده‌يه‌خشن به هه‌لایان یا به بهرگروور یا  
به شاگرده‌كه‌ی.)]

ف: نَوَدارانه، نَوَدارانِي، نَوَداران، داشاب، داشاد،  
داشَن. (چيزی كه هنگام پوشیدن لباس نو به  
دوستان بخشند یا به خياط یا شاگرد خياط  
دهند.)

ع: دَاشَن، تَدَشِين.

بهردركانه—بهر درگا

## بهردل

ك: به‌رقلیانی، ناشتا. [قاره‌لتی، به‌رچایی]

ف: نَه‌اره، نَه‌اری، نَه‌اری، پيش‌خورد، آب‌چَر،  
پيش‌قلیانی، پيش‌قلیان، ناشتا.

ع: سَلْفَة، صَبِيحَة، لَهْجَة، لَهْجَة، عُلْقَة، عِلَاق، عَدَف،  
صَبُوح، لُقْمَة الصَّبَاح.

## بهردل خستن

ك: به‌رقلیان خورادن، ناشتا كردن. [به‌رچایی كردن،  
قاره‌لتی خورادن]

ف: نَه‌اری‌خوردن، پيش‌خورد كردن، آب  
چَر اكردن، پيش‌قلیان خوردن، ناشتاخوردن.

ع: تَصْبِيح، تَسْلَف، تَعْدَف، تَلْهَج، تَلْهَن، تَعْدَف.

## بهرد ونه‌ستن

ك: كوچك ر چه‌خاخ. [نامرزی ناگر كردمه‌ره له كرتدا.  
(ر شه‌يه‌كي كرماجيه‌.)]

ف: سنگ و چقماخ، سنگ آتش‌زنه. (كرماجی  
است.)

ع: الزَّند و الزَّنْدَة، القَذَاح و القَذَاحَة، قَدَاحِين،  
زَنْدِين.

## بهردوله

ك: دَرْلَه. [ته‌شت]

ف: تَفارچه، لاكچه.

ع: قَعَر، قَعَن، جَفَنَة.

## بهردووگ

ك: ... دِوَرگ. [بیتستی دووگ. پاشه‌لی مه‌پ.]

ف: پوست دُنبه، دُنبه.

ع: جِلْدُ الْأَلِيَّةِ. أَلِيَّةٌ.

بهرده

ل: زهرخ، بهنده، [بهنده، کویله]

ف: بَنَدَه، بَرَدَه، بُلُون، گُرَا، آغوش.

ع: عَبْد، غُلَام، قَن، مَمْلُوك، مَوْلَى، مَوْلَى، أَسِير. (م)

أَمَةٌ، جَارِيَةٌ

بهرده!

ل: ریل که. (بگرمیده) [لنگه‌ری!]

ف: ویل‌کن!، رهاکن!

ع: أَطْلُقْ!، خُلْ! (سَبِيلَهُ، سَبِيلِي).

بهرده‌رگا

ل: بهر درگاه، جلدوخان. [ناسانه، بهردرک]

ف: آستانه، آستان، دَمِ در، جَلْوِ در، جلوخان،

جلوخانه، رواق، پیشگاه، خورنگاه، جلودروازه.

ع: سُدَّة، عَتَبَةٌ، أُسْكُفَةٌ، سَاحَةٌ، قَاحَةٌ، قَاعَةٌ، سَاحَةٌ

الدَّرْبِ، فُسْحَةٌ، رُكْحَةٌ، صَرْحَةٌ، فُجْوَةٌ، فِنَاءٌ، عَرَاةٌ،

بَاغَةٌ، بَاهَةٌ، سَاحَةُ الدَّارِ.

بهرده‌روازه

ل: جلدوخان، بهر مان. [ناسانه، بهردرک]

ف: جَلْوِ خان، جَلْوِ خانه، جَلْوِ در، رواق، جَلْوِ

دروازه، پیشگاه، خورنگاه، خورنگه، دَمِ در.

آستان، آستانه.

ع: فُسْحَةٌ، فُسْحَةُ الدَّارِ، فِنَاءٌ، عَرَاةٌ، فُجْوَةٌ، رُكْحَةٌ،

صَرْحَةٌ، بَاغَةٌ، بَاهَةٌ، سَاحَةُ الدَّارِ، سُدَّةٌ، عَتَبَةٌ،

قَاحَةٌ، قَاعَةٌ.

بهردهم

[ل: پيش]

ف: پيش، جَلْوِ.

ع: أَمَام، قُدَام. قَبْلَةٌ، قَبْل، قَيْدُوم، قَيْدَامُ.

بهرزاییه

ل: وشکی، زمین، خاك. [بهز، وشکانی]

ف: خَشْشَى، زمین، خاک.

ع: بَر، بَرِيَّةٌ، يَابِس.

بهز

ل: بولون. [بلند]

ف: بَرز، بَرز، فَرَز، بُلَنْد، بَرَجَسْتَه، أَفَرَز.

ع: عالی، رَفِيع، شَاهِق، سَنِي، سَامِي، مَنِيْع، مُنِيْف،

شَامِخ، بَاسِق، بَازِخ، بَرِز.

بهزآ

ل: بهرگزا، نَزَكه. [به‌که‌مین منان.]

ف: نَحْزَى، نَحْزِين، نَحْزِين، نَوَزَاد.

ع: بَكْر، أَوَّلُ مَوْلُود.

بهزآخ

ل: بهرکار، که‌مهر. [گهر (نارقه‌دی کیتو).]

ف: كَمَر. (کمرکوه)

ع: سَفَح. سَنَد.

بهزآو

[ل: پارا (زویه‌ک که له به‌رده‌م ناره‌د بیت، به‌رام‌به‌ری

«نزمار».)]

ف: بلند آب، فَرَاذْ آب، پَارِيَاب، پَارِآب، پَارِيَاو،

پَارَاو، فَارَاب، فَارَاو، فَارِيَاب، فَارِيَاو. (زمینی که

جلوی آب واقع شده باشد. ضد «نزمار» به

معنی پایین آب.)

ع: قَرِيبُ الْمَشْرَبِ، رَفِيعُ الشَّرِبِ، بَادِيُ الشَّرِبِ،

عَالِي الشَّرِبِ، أَعْلَى سَقِيًّا.

بهرزایی

۱- نهم دور وشه‌ی کوتاییه له ده‌سنووسه‌که‌دا له خه‌تی

نووسه‌ر ناچیت، وا دیاره‌ که‌سی‌کی‌تر به‌ بۆچرونی خۆی به‌

سه‌ری‌دا چووه‌تیره. (ر - ر)

ك: بهری، بولونی، بولونایی. [بلندی، بهریایی]

ف: بُلندی، فَرازی، افرازی، بَرجستگی، بَرآمدگی.

ع: رِفَعَة، عَلُو، سُمُو، نُثْو. تَل، مَضَبَة، قَلَعَة.

بهرز پهرین

[ك: بهریایی]

ف: بُلند پروازی، گَزاف گویی، فزون گویی، شَنگ.

ع: مِبَالَعَة، اِفْجَاس، صَنَف.

بهرز چوهر

ك: جَرَجَر، [بهرز چهر، شیشیه]

ف: جَراسَك، جَراسَك، جَرواسَك، چَرخ ریسسه، چَرخ ریسك، جَزَد، چَزَد، چَزو.

ع: زَین، زَلَة، صَرَار.

وینه

بهرز چهر ← بهرز چوهر

بهرز هه وایله ← بهرز هه وایله

بهرز خ ← عالم بهرز خ

بهرز و بوون

ك: بولونهو برون، بهرورورور برون. [بهروور چرون، بهر حوداد چرون]

ف: بلندشدن، بالارفتن. به هوا رفتن.

ع: رُقوع، اِرْتِقَاع، رُقْبِي، رُقِي، رُقْبِي، عَفْن، تَصْعِيد، صُعُود، تَصَاعُد، اِرْتِفَاع، نُوه، تَنُوه، نُتُوه، اِنْتِفَاح، اِنْتِبَار.

بهرز و بوون

ك: بولونهو برون، کیشیان. [گمشه کردن، بالا کردن]

ف: بُلندشدن، بالودن، بالیدن، گوالیدن، بالا کردن.

ع: رُشد، نُهَو، زُكُو، قَطُول، تَبَسُّق.

بهرز و کردن

ك: بولونهو کردن. هلدان. [بلند کردن، ساز کردن، بهرپا

کردن]

ف: بُلند کردن، بالا بُردن. اُفراشتن، اُوراشتن، اُفراختن.

ع: رَفَع، تَرْفِيع، تَرْقِية، تَنْوِيه، تَصْعِيد. نَبْر، ضَرْب.

بهرز هه وایله

ك: بازی هه وایی، بازی هه وایله. [کرلاره میالان]

ف: بادبازك، بادبَرَك، بادبَر، كاغذباد.

ع: طَيَّارَة، لَعِب الهَوَاء.

وینه

بهرز هه وایله

[ك: بهر فیدان به حوداد.]

ف: غُلْفَاج. (سنگ به هوا پرتاب کردن)

ع: تَمَقِية، قَذِيفَة، قَذُوْفَة، نَبِي، نَابِية.

وینه

بهرز

ك: بولونی، بولونایی، بهریایی. [بلندی]

ف: بُلندی، بُرزی، بُرزی، فَرازی، اُفرازی، بَرجستگی. بالا، آنَخ.

ع: نُثْو، نُبو، نُبوَة، رِفَعَة، اِرْتِفَاع، عَلُو، شَن، سَمَك، نُتُوب، صُعَد، عَلُو.

بهرز یلان

ك: شیران. [شیرخودت (جوزه قومارتکه به سکهی شیرخودت ده کرت.)]

ف: شیر یا خط. (نوعی است از قمار که با سکهی شیر و خط دار بازی می کنند.)

ع: شَیر خَط.

وینه

بهرسام

[ك: ناویه نگ (ناوسانی سنگ.)]

ف: بَرسام. (وَرَم سینه)

ع: بَرسام، بَرصام.

بهرش

لک: بهنگ، چهرس، [حدهشيش]

ف: چرس، بنگ، کذب، کَنو.

ع: بُرش، حَشيش، اَسرار، بِنج، قَب، کَنب، وَرَق  
الخيال.

**بهرشکله**

لک: لیترومیگد، [لیترومار، مایهبروج]

ف: بَرشکسته، وَرَشکسته، وَرَشکست.

ع: موکس، مُنکس، مُفلس، غُرْماء.

**بهرشينو**

لک: بهربانگ، سرشينو. [روژرو کردهوه، خواردنی پیش  
شيو.]

ف: شام، آبچرا، پیشخورد.

ع: سُلْفه، لُمجه، لُهجه، فُطور، اِطاري.

**بهرفهل** ← **بهرفهل**

**بهرق**

لک: برورسکه، چهخا، [هردرهتریشه]

ف: دَرخش، دَرخش، دَرخش، دَرخش، آذَرخش، آذَرخش،

آزَرخش، بیر، کُور، سَیندَج، آرتَجک.

ع: بَرَق، سَلَنَق، سَلَنَق، صَاعِقَه.

**بهرق**

لک: بریقه، بریکه، وریشه، [تروسکه]

ف: پَرنگ، کَنخت، فُروغ، جَلا، دَرخش، زَرخش،

دَرخشندگی.

ع: بَرِیق، بَصِیص، لَمعان، تَلالُو، تَلَعُج، فِرند،

کَوکَب، ضَوء، ضِیاء، سَنی، سَناء، صِیقل، جَلاء.

**بهرقلیان**

لک: بهردن، ناشتا، [قاره‌تی، بهرپایی]

ف: نَهاره، نَهار، نَهار، پیشخورد، آبچرا،

پیشقلیان، پیشقلیانی، ناشتا.

ع: سُلْفه، لُمجه، لُهجه، لُهته، صُبحه، عُلقة، عَلاق،

عَدَف، صُنُوج، لُقمة الصَّباح.

**بهرقلیانی** ← **بهرقلیان**

**بهرکاو**

لک: بهرزخ، [گهر (قه‌دی کتور).]

ف: کَمَر، (کمر کوه)

ع: سَفح، سَنَد.

**بهرکردن**

[لک: له‌بر کردن: خوتندنه به بی‌نوسرار.]

ف: بَر کردن، از بر کردن، زبر کردن.

ع: حَفط، اِسْتِظْهَار.

**بهرکردن**

لک: پوشتن، پوشتان. [له‌بر کردنی جلویه‌رگد.]

ف: بَر کردن، تَن کردن، پوشیدن. پوشاندن.

ع: لُبس، تَلْبَس، اِلْباس.

**بهرکو**

لک: پیشکو، زینکو، قهریوژ. [لوتکه‌ی پیشی زین.]

ف: زین‌کوه، زین‌کوهه، زین‌کوده، جلو‌زین،

پیش‌زین. قاربوز، قاربوس

ع: قَادِمَة، قُدَام السُّرَج، قَرَبوس، قاربوس.

وینه ← زین >

**بهرکوت**

[لک: بهرکوی ده‌غل. (گهم، جوتا)]

ف: پیشکوب، (گندم، جو)

ع: سُلْفه.

**بهرکول**

لک: سهرکول. [توانه‌گرلاری چیت.]

ف: پیش‌بخت، سرجوش، سَر‌بخت.

ع: عَفَاة.

**بهرکه**

[لک: مال، هوده.]

ف: بَرکه. (اتاق، خانه)

۱- له ده‌سئوسه‌که‌دا خمتی به سهر‌دا کیشراوه، له‌واندیه  
نوسره‌پاکی کرد‌بیتمه‌وه. (ز - ر)

ع: باب. (بیت)

**بهرگفت** ← **بهره وگفتن**

**بهرگفتن**

ل: بهره وگفتن، بهره گفت، [پیش گوشتن]

ف: جلو افتادن، پیش افتادن.

ع: تَقَدُّم، سَبَقَة، اسْتِیَاق، تَأَمُّم.

**بهرگفتن**

ل: لیک گفتن، بهش گفتن، [بهش بردن]

ف: بخش افتادن، رَسَد شدن.

ع: قِسْمَة، نَصِیب، سَهْم، سُمْعَة، حَظ، حِصَّة،

شَقِص، بُدَة، اِقْتِسَام، اِسْتِیَاق، اِنْتِیَاق، اِحْتِظَاق،

اِحْتِصَاص....

**بهرگ**

ل: ... خَلِیف، [قه باغ، توپک] (وگ: بهرگی کتیب و

دهمانچه و سدهات و...)

ف: برگ، (برگ کتاب برگ طپانچه، برگ

ساعت، و امثال آن.)

ع: جِلْد، عِفَاض، غِلَاف.

**بهرگ**

ل: جل، پوشاک، بهرگ مهرگ، [پوشدن، کفن]

ف: بُرگ، جامه، رَحَت، پوشش، پوشیدنی،

پوشاک، مَرگ جامه.

ع: لِبَاس، نَبَوس، لِبَاس، مَلَبَس، مَلَبَس، مَشَرَة،

كِسْوَة، كِسَاء، كَفَن.

**بهرگ**

ل: بهرگین، بهرین، [پیشور، به که مین]

ف: پیشین، آغازین، نَحْزین، نَحْستین، جَلَوین،

جَلَوی.

ع: سَابِق، مُقَدِّم، اَوَّل، اَوَّلِی.

**بهرگرتن**

ل: بار گرتن، [میوه دان]

ف: بارگرفتن، بَرگرفتن.

ع: ثَمَر، اِشَار.

**بهرگرتن**

[ل: ری لیکرتن، پیش گرتن. (پیش گرتنی توپه یی یا

پیش گرتنی نار.)]

ف: جلوگرفتن، پیش گرفتن. (جلو خشم یا جلو

آب گرفتن)

ع: كَلَم، مَنَع.

**بهرگ فانوس**

ل: کراس فانوس، [بهرگه چرا]

ف: لَكَن.

ع: نَقَن.

ویننه، فانوس

**بهرگل**

ل: بهریتج، بهرین، بهریدس، بهرگی، [پیشگیری]

ف: جلوگیری، پیش بندی.

ع: مَنَع، ثَنِي، عَطَف، قَلَب، اِقْلَاب، مُمَانَعَة.

**بهرگل دانه بوه**

ل: بردان، بهریتج کردن، [پیش لیکرینه و]

ف: بُردادن، جلوگیری کردن، برگرداندن.

ع: سَبَاق، ثَنِي، عَطَف، قَلَب.

**بهرگن**

[ل: کورک (خوری به رخ.)]

ف: تَبِت، تَبَد، تَفْتِیك، بَرْشَم. (پشم بره)

ع: مَرَعَز، مَرَعَزی، مَرَعَزَاء.

**بهرگزیده**

ل: هه (بژنیاک، ته)، هه (چینیاک، بژنیاک، پهن کریاک.

[هه (بژرادر)]

ف: بَرگَزیده، گَزیده، گَزینه، جَلوِز، برجیده،

پسندیده، خَنیده.

ع: نُخْبَة، رُبْدَة، مَصْلِي، مُصْطَفَى، مُنْتَخَب، مُقْتَاب،

مُخْتَار، نُقَايَة، نُقَاوَة، مُنْقَى، نُقْوَة.

## بهرگه

ك: تار، تارشت. [رزه، تاقهت، دوبردن]

ف: تاب، تابش، توان، توش، توانایی.

ع: طاقت، قوۃ، قُدرة.

## بهرگردان

[ك: كاغذی وینه دار كه به هوی گوشاره و وینه كهی

ده گرتن ریتنه.

ف: برگردان. (عكس های برگردان)

ع: عكس، قلب.

## بهرگه شت

ك: همر، هاتنه، بازگه شت. [گه پانه و]

ف: برگشت، بازگشت، باز آمدن.

ع: رجعة، عود.

## بهرگه نگرین

ك: تار نه هارردن، تاوشت نه هارردن. [دونه بردن، بی توانا

بودن]

ف: تاب نیاوردن، تابش نداشتن، نتوانستن،

ناتوانی.

ع: عجز، عَدَم الطَّاقَةِ، عَدَم القُدْرَةِ، عَدَم الثَّقْوَةِ.

## بهرگیر

ك: دسگیر، پاگیر. [له مپهر، میوه در]

ف: مُس، خَشْكَاب، جلوگیر، پاگیر، بارگیر.

ع: مانع، عائق، مُحْذَر، حِظَار، صَارِف، مُثْمِر.

## بهرگیری

ك: بهرگل، بهرینج، بهرپس. [ری لنگرتن]

ف: جلوگیری، پیش بندی.

ع: مَنع، ممانعة، عَوَق، صَرَف، ثَبُط، حَظَر، تَحْذِير.

## بهرگین

ك: بهرگ. [پیشرو، یه كهمین]

ف: جلوئی، پیشین، نُخْستین، آغازین، نَحْزین،

جَلوین.

ع: سَابِق، مُقَدِّم، أَوَّل، أَوَّلِي، أَقْدَم.

## بهرمال

ك: بهر دروازه، جلهوخان. [پیش مال، بهر ده رگا]

ف: جَلو خان، خوزنگاه، پیشگاه، جلو خانه،

جلو دروازه،

ع: ساحة، فُسْحَة، رُكْحَة، صَرْحَة، قَبْوََة، باعة،

باهة، قاعة، قاعة، فناء، عَرَاة، سُدَّة.

## بهرمال

ك: جارماز، جانماز. [دوگرد: نهر رایه خهی نویژی له سر

ده گه ن]

ف: جانماز، تسلیخ، تشلیخ.

ع: رِداء، سَجَادَة، مِسْجَدَة.

## بهرمه جیل

ك: دهرمه جیل، دهرمه جیل. [چه پهر (له شورل دروست

ده گرتن).]

ف: غَلْبَكْن، غَلْبَكین.

ع: نَرَب. [يُصْنَعُ مِنَ الْأَغْصَانِ]

## بهرمه غار

ك: هال. [نه شكوت]

ف: تَهال، داهال، نهار، کاز، گاباره، گویه.

ع: غار، كَهَف.

وینه نه شكوت

## بهرمنه

[ك: براو (له هدر شتیكدا یا له قوماردا).]

ف: برنده. (هر چیز ی را یا قمار را).

ع: مُذْهَب، مُحْرَم.

## بهرنوئیژی

[ك: پیشنوئیژ، نیام]

ف: پیشوا، پیش نماز.

ع: امام، مُقْتَدِي، مُؤْتَسِي.

## بهرنوئیژی

[ك: پیشنوئیژی، نیامهت]

ف: پیشنمازی، پیشوایی.

## به‌رو

[لک: به‌ری داریه‌رو، داریه‌رو]

ف: بَلَو، بَلُوط، قَسَطَل، سَنَدِیَانَه، (ثمر بلوط.

درخت بلوط)

ع: بَلُوط، سَنَدِیَانَه.

وینه

به‌روهن ← به‌ره‌هن

به‌ره

لک: هِنَلَمَه، [تروک (روک: تودکی گزوه‌ی.)]

ف: ایلَمَه، (ایلَمَه‌ی جوراب)

ع: حَلَمَه، حَمَلَه.

به‌ره

[لک: سامان کردن (ی پاش باران.)]

ف: هواخوشی، (پس از باران.)

ع: صَحَو.

به‌ره

[لک: بگه‌پتو، (زاراویه که جرتیار بُو گنپاندنوه‌ی گا به

کاری ده‌نیت.)]

ف: پایین، رو به پایین، برگردا (اصطلاح

جفت‌بنده است که گاو را بر می‌گرداند.)

ع: اِلَى سَفَل، اَلْ، اِرْجَعْ

به‌ره ← هِرْگَا [اوشه‌ی‌کی هه‌رامیه.)] (اورامی است.)

به‌ره

لک: ده‌سه، به‌ره، جوق، [کومه‌ل (به‌ره‌به‌ره =

دسته‌دسته)]

ف: دسته، جوقه، جوق، «به‌ره‌به‌ره = دسته دسته»

ع: جَمْع، عِدَّة، بَعْض.

به‌ره ← نه‌وَلَد

به‌ره‌به‌ره

لک: ده‌سه‌ده‌سه، به‌ره‌به‌ره، جوق‌جوق، که‌م‌که‌م، [کومه‌ل کومه‌ل.

رودرود]

ف: دسته‌دسته، جوق جوق، جوقه جوقه، کم

ع: اِمَامَه، قِدْوَه، قِدْوَه، قِدْوَه، قِدْوَه، قِدْوَه، قِدْوَه، اُسْوَه، اُسْوَه.

## به‌رواپشت

لک: به‌رواپشت، [به‌راوه‌رو، پشته‌رو (جلوه‌گینک که

به‌شی پشته‌ری که‌وتیته پشته‌رو.)]

ف: پس و پیش، برگشته، وارو، (لباسی که وارو

شده باشد. یعنی پشت آن جلو آمده باشد.)

ع: مَقْلُوب.

## به‌روانک

[لک: به‌روان: سنگ‌پوشی مندان.]

ف: سینه‌مند.

ع: عِلَقَه، عِلَقَه، مِلْعَبَه، فَرْج.

وینه &lt;۲&gt;

## به‌روبووم

لک: سرزومین، نارچه، [مه‌ل‌بند، مه‌ریم]

ف: بوم‌وَر، سَرزومین، دَمیک، اَرَتا.

ع: وَطَن، نَاحِیَه، (نَواحی، اَمَکِن، اَرَاضی، مَحَال)

## به‌روودوا

لک: شون یلک، [یلک له درای یلک]

ف: پس و پیش، پشت سر هم.

ع: تَتَری، مَتَعَاقِب، مَتَلَحِق، مَتَعَاقِبْ،

مَتَلَحِقْ، مَتَلَحِقْ.

## به‌روودواکه‌فتن

لک: شون یلک که‌فتن، [رتچکه به‌ستن، درای یلک که‌وتن]

ف: پس و پیش افتادن، دنبال همدگر افتادن،

پشت سر هم افتادن.

ع: تَتَری، تَتَلَحِق، تَتَعَاقِب.

## به‌روودواکه‌فتن پا

لک: پاوپا کردن، دودل برون، [راپایی، ناختره‌می]

ف: دو دل شدن، پابه‌پا کردن، پس و پیش

افتادن پاها.

ع: دَعَلَجَه، تَقَدَّم رِجْل و تَاخَّرَ اُخْرَى. تردید.



کم.

ع: جماعات، عِدَدًا، جَمْعًا جَمْعًا، جَمْعًا بَعْدَ جَمْعٍ.  
 قَلِيلًا قَلِيلًا.

بهره‌پژ

[ک: بهشی سهره و خواره‌وی قالی یا سرجاده که  
 هیلمه تروک - ی نه.]

ف: گلیمه. (پایین و بالای قالی یا سجاده که  
 هیلمه ندارد.)

ع: مَرِیْطَة.

بهره‌نی

ک: باتی، بابت. [له جنگی، دهریاری]

ف: به جای. در باب، از بابت.

ع: عَوْضٌ. مِنْ بَابٍ، مِنْ بَابَةٍ.

بهره‌ج ← عِلَاج [درسه‌ی ممرامیه.] [اورامی است.]

بهره‌جفت

ک: به‌رینل. [دامات]

ف: گاورنج، دست‌رنج.

ع: خَالِصَة.

بهره‌خمر

[ک: مرؤل یا نازلیک که همیشه بیچوویان به  
 مردویی دهیت.]

ف: بازارانداز. (انسان یا حیوانی که همیشه  
 حملش را سقط کند.)

ع: مِسْقَاط.

بهره‌پهت

ک: رت. [چالیکی دهرگاداره که له سر ریسی نیچیدا  
 ناماده‌ی ده‌کن.]

ف: چاله‌دام. (چاله‌ای است دردار که در معبر  
 صید تعبیه کنند.)

ع: زُبَيْبَة، وَجْرَة، وَجْرَة، قُرْمَوْص، مَغْبَاة.

بهره‌زا

[ک: گیاهه‌کی بوغوش و به‌ناریانگه.]

ف: علفی است معروف معطر.

ع: ...

وینته‌ی هیه.

بهره‌زوانه

[ک: ناززونه: نه‌لقه‌ی ددانه‌دار بو داخستنی که‌رش و

قایش و...]

ف: برازوان، برازبان.

ع: ابریم، ابرام، عَقْرَب، کَلَب.

وینته &lt;۲&gt;

بهره‌زه

ک: وین، تهره، بهره‌لا، به‌رودرا. [ناواره، دهرسه‌دهر، گه‌پاره،

پاشگه‌ز]

ف: ویل، یله، ویلان، نربدر، سرگشته، برگشته.

ع: هَاضِم، ثَانِه، طَائِح، دَوَّار، سَاكِع، مَنتَلِق، مُهْمَل.

أَثَل، مُنْصَرِف، مُنْقَلِب، مُنْعَطِف.

بهره‌زان

ک: برینه. [ده‌دی منالبورن.]

ف: بُرِیْتَه، نرد زاییدن، بُرِیْنَش.

ع: طَلَق، مَخَاض، تَصَلُّق.

بهره‌زه

[ک: جیره‌ی «هه‌نگوان».]

ف: أَنْقَوْزَه، أَنْگَوْزَه، أَنْگَزَد، کَسَنی، (صمغ گلپر

است.)

ع: حَلِیْثَة، حَلِیْث.

بهره‌پس

ک: پیسی. [به‌له‌کی]

ف: بَهْک، سَرْچَپ.

ع: بَرَص، وَضَح، بَهَق.

بهره‌ک

ک: به‌رسینه. [به‌رول]

ف: سینه، جلو سینه.

ع: صدر، بَرَك، بَرَك.

**بهره‌ك**

ك: سینه‌بدن. [بهره‌ی تَسَبُّبِ كه به تنگ‌زینه‌دیده.]

ف: بَرَك، سینه‌بند.

ع: سِنَاف، بِنِيقَة، بِنَقَة، بِنِيقَة. (بِنِيقَتَان)

**بهره‌ك**

[ك: نه‌ستیده‌كه.]

ف: پَرَك، خواهر اگست.

ع: شِعْرَى، شِعْرَى الشَّامِي، شِعْرَى الْعُمَيْصَاء،

**شعراء.****بهره‌كه‌ت**

ك: پیت، فیت، ریژن [نه‌پ]

ف: ریز، ریزش، فزونی، فزایش. فیروزی،

**همایونی.**

ع: بَرْكَة، یَمَن، دَمِیاء، خَیْر، زیاده، كَثْرَة.

**بهره‌كه**

ك: سهره‌پَیگه. [گزره‌ر، رِیاز]

ف: سر راه، رفت‌وآمدگاه.

ع: مَغْبَر، مَطْرَق، مُسْتَطَرَق، مَذْهَب، مَعَر، مَحَلّ

**الغُبُور.****بهره‌لا**

ك: ویل، بهره‌زه، نازاد. [ره‌ها، بهره‌لا]

ف: ویل، یِل، یَله، زَها، آزاد.

ع: مُنْطَلِق، طَالِق، سَاكِع، سَكْع، مُهْمَل. دَوَار، قِیَاه،

ثِیْهَان، هَامِل، سَارِح، هَمَل، نَفْش، سَدَى، مُنْجَل،

مُسْجَل، مُسَوِّم، مُسَيِّب، مُسَبِّل. بَهْرَج.

**بهره‌لا کردن**

ك: ریل کردن، بهره‌زه کردن، نازاد کردن، به‌ردان [ره‌ها

**کردن]**

ف: ویل کردن، یَله کردن، رها کردن، سردادن،

**آزاد کردن.**

ع: طَلَّاق، اِطْلَاق، سَكْع، اِهْمَال، تَطْلِيق، تَسْرِيع.

تَخْلِیص، اِفْلَات، اِرْسَال، اِسْجَال، اِمْرَاج، اِمْدَاء،

اِنْفَاش، مَذَى، تَسْيِيب، تَسْوِیم، اِسْدَاء، تَعْطِیل.

**بهره‌لا کریک**

ك: بهره‌لا، نازاد. [ره‌ها کرار (بهرام‌بهری «قورخ»، بو

نورته: له‌ره‌پ‌گ‌دیه‌ك كه بو هم‌مران نازاد کراییت.]]

ف: رها، آزاد. (علفزار مثلاً كه برای همه‌كس

آزاد باشد. ضد «قورخ» [قرق])

ع: بَهْرَج، مُسْجَل، مُسَبِّل.

**بهره‌موم**

[ك: خه‌رشوخالی نار پلورده هه‌نگ.]

ف: بَرَمو، بَرَموم، موم‌یایی. زنبوری.

ع: عَكْبَر، وَسَخ الْكَوَارِير.

**بهره‌نگار** ← تَهَوُشِیَار [ره‌دیه‌کی کرما‌یه.]] (کرما‌یی

است.)

**بهره‌و**

ك: بهر، بهره‌دم. [پیشه‌ره]

ف: پیش، جَلَو.

ع: اَمَام، قُدَام، قَبْل. قَبْلَة.

**بهره‌ویا**

ك: رو‌به‌با، رو‌به‌با. [هه‌رشتیک روی له شورتی هه‌ل‌کردنی

«با» بیت.]

ف: رو به باد.

ع: مُوَاجِه الرِّيح، تَجَاه الرِّيح، فِي مَهَب الرِّيح.

**بهره‌دوبون**

ك: بلّازر بوون، تلّو بوون، لیژو بوون. [به‌لا‌ف بوون. قَلَب

بوونده‌و، تلّیز بوونده‌و (بو‌نورته به ریز: بَوْن، نار، یا شتیک

له سهره‌و.]]

ف: وِلَوَشْدَن، وِلَاوَشْدَن، پرا‌کنده‌شدن.

ویل‌شدن، ره‌اشدن، سرازیر شدن. (بو، یا

چیژی از بالا یا آب مثلاً.)

ع: سَطْوَع، اِنْتِشَار. هُبُوط، نُزُول، حُدُور، تَحْدَر،  
تَدَحْرَج. اِنْطِلَاق. اِنْصِباب، ثَنْبِيب، اِنْفِتَاح.

## بهره‌وپیری

ك: پیرایی، پیتشواز. [بهره‌ویر چون]

ف: پیتشواز.

ع: اِسْتِقْبَال.

## بهره‌وپیری

ك: روبروی. [به‌سالا چون]

ف: رو به پیری، رو به سال خوردگی.

ع: اِشْمِيطَاط.

## بهره‌و خستن

[ك: پیتش‌خستن]

ف: پیتش‌انداختن، چل‌وانداختن.

ع: تَقْدِیم.

## بهره‌و خوار

ك: سهره‌و خوار، سهره‌و خوار، سهره‌و ژیر، سهره‌و ژیر،

بهره‌و ژیر. [روبه‌خوار، سهره‌و خوار]

ف: سرازیر، سراسیب، سراپایین. رویه‌پایین.

ع: حَدَر، مُنَحَدَر، حُدُور، هُبُوط، نُزُل، مُنْخَفِض. اِلِی  
سَقَل.

## بهره‌و خوار روین

ك: بهره‌و ژیر روین. [روبه‌خوار رویشتن]

ف: سرازیر شدن، فرود آمدن، پایین رفتن،

سراسیب رفتن.

ع: حُدُور، هُبُوط، نُزُول، هَوِی، تَسَاوُل.

## بهره‌و خوار که

ك: بهره‌و خواره، بهره‌و ژیره، بهره‌و ژیر که، سهره‌و خواره،

سهره‌و ژیره، سهره‌و ژیر که، سهره‌و لیژ، بهره‌و لیژ.

[روبو نشیو]

ف: سرازیری، سراسیبی، سراپایینی،

سراسیب، سرازیر، سراپایین.

ع: حُدُور. حُدُور، هُبُوط، نُزُل، مُنَحَدَر، مُنْخَفِض،  
ثَلَعَة، سَلَح، سَنَد.

## بهره‌و خواره — بهره‌و خوار که

## بهره‌و خواره و بوون

ك: بهره‌و ژیر بوون. [سهره‌و ژیر چون، ده‌اگران]

ف: سرازیر شدن، فرود آمدن، پایین آمدن.

ع: حُدُور، نُزُول، هُبُوط، هَوِی، تَسَاوُل.

## بهره‌و دان

ك: وِتِل کردن. رِژَان. [بهره‌لا کردن، رشتن]

ف: ویل کردن، رها کردن. ریختن.

ع: اِطْلَاق، اِمْعَال، ثَرْك. صَبَّ، سَكَب.

## بهره‌و دوا

ك: گه‌ریا گره، بهره‌زه. [ره‌گه‌راو، گه‌راه، پاشگه‌ز]

ف: برگشته.

ع: رَاجِع، عَائِد، آئِب، نَائِب، آئِل، مُنْصَرِف،

مُنْعَطِف، مُنْقَلِب، مَقْلُوب.

## بهره‌و دوا کردن

ك: بهره‌ز کردن. [گیراندنره، گه‌راندنره، دانه‌ره]

ف: برگرداندن، پس‌فرستاندن.

ع: اِعَادَة، اِرْجَاع. تَصْرِیْف، صَرَف، قَلْب، عَطَف.

## بهره‌و روو

ك: روبه‌رو. [هه‌رو، به‌راتیهر]

ف: روبه‌رو، روبارو، تورو.

ع: مُوَاجَهَة، مُشَافَهَة، حُضُور.

## بهره‌و روین

ك: بهره‌و کفتن. [پیتش‌کرتن]

ف: چلو رفتن، پیتش رفتن، پیتش افتادن.

ع: تَقْدُم، سَبَق، قُدَم، قُدُوم.

## بهره‌و ژور

ك: سهره‌و ژور. [روبو لیندی]

ف: سراپالا، سراپالا. رو به بالا.

ع: ثَلَعَة، صَعُود، عَقَبَة، مُرْتَفِع. حُدُور. اِلِی عَلَو.

## بهره‌وژوور بوون

ل: بهره‌وژوور بوون، بهره‌وژوور بوون. [هه‌لگه‌پان]

ف: سرابالارفتن، روبه‌بالا شدن، بالا رفتن، بلند شدن.

ع: صُعُود، تَصَاعُد، رَقِي، رُقِي، رُقُوء، اِرْتِقَاء، تَرَقِي، عُرُوج، تَعَالِي.

## بهره‌وژوور بوون

ل: سهرکه‌فتن، بهره‌وژوور بوون. [هه‌لگه‌پان، به بلندیدا سهرکه‌وتن.]

ف: بالارفتن، سرابالارفتن، بلند شدن.

ع: صُعُود، تَصَاعُد، اِرْتِقَاء، تَعَالِي، عُرُوج، عُلُو، رَقِي، رُقِي.

## بهره‌وژوورکه

ل: بهره‌وژوورکه، سهره‌وژوورکه. [هه‌رزان]

ف: سرابالا، سربالا، سرابالایی.

ع: صُعُود، تَلَعَة، عَقَبَة، حُدُور، سَنَد، سَفَح.

## بهره‌وژوورکه

## بهره‌وژوور

ل: بهره‌وژوور، بهره‌وژوور، بهره‌وژوور. [رویه‌خوار]

ف: سراپایی، سراشییب، سرازیر. رو به پایین.

ع: حَذَر، حُدُور، هَبُوط، نَزَل، مُنْحَدِر، مُنْخَفِض، اِلَى سَفْل، تَسَاوُل.

## بهره‌وژوورکه

ل: بهره‌وژوور، بهره‌وژوور، بهره‌وژوور، بهره‌وژوورکه.

## [رویه‌نشیتر]

ف: سراشییب، سراپایی، سرازیر، سراشییبی، سرازیری، سراپایی.

ع: حَذَر، حُدُور، هَبُوط، نَزَل، مُنْحَدِر، تَلَعَة، حُدُور.

## بهره‌وژوورکه

## بهره‌وکه‌فتن

## بهره‌وکه‌پشتن

ل: بهره‌وکه‌پشتن، [هاتن، گه‌پشتن]

ف: رسیدن، فرارسیدن.

ع: قُدُوم، ورود.

## بهره‌ولا

ل: کهج، لار. [خوار، چه‌فت]

ف: کَج، کُز.

ع: مُنْحَرَف، مُعَوَج، مُنْعَطِف.

## بهره‌ولیز

بهره‌ولیزایی

## بهره‌ولیزه

## بهره‌و مال

ل: ریزو مال. [ریز له مال]

ف: رو به خانه.

ع: اِلَى الدَّار، اِلَى المَنْزِل.

## بهره‌هم

## به‌ریان

ل: شله‌گا. [شونی هه‌لیرینی جوگه‌نار له جوگه یا له

چه‌مدا.]

ف: بَند، شله‌گاه. (محل شکستن آب در جوب

یا رودخانه.)

ع: سَد، مِيشِل، مَدَعَق، مَلْجَر.

وینه—به‌ریان (۲)

## به‌ریان

[ل: (ل: شونی هه‌لیرینی جوگه‌نار له کینگه‌دا.)]

ف: ناو. (محل شکستن آب در زراعتگاه.)

ع: بَقَق، مِيشِل، مَدَعَق، مَلْجَر، فُرْضَة، فُتْرَة.

وینه (۲)

## به‌رین

ل: به‌رگ، به‌رگین. [پیشرو، یه‌که‌مین]

ف: نَحْستین، نَحْزین، پیشین، جَلوین، جَلوی.

آغازین.

ع: سَابِق، مَقْدَم، أَوَّل، أَوَّلِي.

## بهره‌یخه

[ك]: پارچه يهك كه دهيدرون به يهخه دا بو پتر  
کردني.]

ف: كرج، كوچ. (پارچه اي براي استحکام بر  
جلوی گريبان دوزند.)

ع: لَبْدَة، لَبِين، بَنِيْقَة.

ونته (۲)

بهز

ك: دوگ، چهری. [پیر]

ف: دَنْبِه، پيه، چربی.

ف: وَك، شَحْم.

بهزاز

ك: پارچه فروش، كورتا فروش. [گه فروش]

ف: جامه فروش، پارچه فروش.

ع: بَرَان، قَمَاش.

بهزاتن

ك: شكاتن. [بهزاندن، شكست پيدان]

ف: شكستن، شكست دادن، پس نشانندن.

ع: كَسَر، هَزَم، نَطَح، غَلَبَة، غَلَب.

بهزتن

ك: بهزين، مه لهن کردن، وزين، هه لدان، ره شمال ليتدان.

[خيتوت هه لدان]

ف: چادر زدن، جايگاه کردن، آرامگاه ساختن.

ع: اِقَامَة، حَضَبُ الخِيَام.

بهز چلو

[ك]: گوتپاره له پتلوری چلوا.]

ف: شَرْدَاق. (گوشت زيادی در پلك چشم)

ع: بَخْص، نَقِي.

بهزور

ك: تَوَم، تَو. [تَو (نهوی كه ده پيچتن).]

ف: تَحْم، منج، دانه. (پاشيدنی)

ع: بَذَر، بَزْد. (ما يُذَرع.)

بهززهك

[ك]: تَوَوِي كه تان. (گياهي به ناربانگه و گوله كی  
خوله مينشيه و گه لاكاني باريكه.)]

ف: زَغِير، بَزْرَك. (بوته ي آن معروف و گل آن  
سفيد خاكستری است و برگ آن ريز است.)

ع: بَذَرُ الكَثَان.

بهزم

ك: شادی، شمرق. [كهيف]

ف: بَزَم، شادی، ماژ.

ع: عَيْش، نَشَاط، عَشْرَة، قَلَس، مَسْرَة.

بهزما

ك: شاديگا. [كوژی كه يف و شادی.]

ف: بَزْمَا، شاديگاه، ماژگه.

ع: مَقَاش، مَحَلُّ العَيْش، مَكَان السُّرُور، مَجْلِس  
الْفَرَح.

بهززهك

[ك]: به زَرز لیسندن (به زَرز شت و برگرتن له خه لکی.)]

ف: أَشْتَلَم، با زور گرفتن. (به زور از مردم چيز

گرفتند.)

ع: تَعْدِي، تَغْلَب.

بهزه

ك: بهدا. [خوبگه] (بهزه بهر روزه رهم ناشكرا نهوی!)

[هارارا، چ خراپه. به بهدها، چ باشه! (له وشه

دو به يه كه گانه.)]

ف: بَدَا، خَهَا، زَهَا، بَهَا، نِيكَا، خوشا، زهِي،

زه، خوش، خَنَك، خوب، پَه! (از اضداد

است)

ع: وَكِي، تَبَا، وِيلَا، طَوْبِي، مَرَحَبَا، وَاها، بَخَا،

حَبَّذا!

بهزهك

ك: نارايشت، لارلوسه، دهق. [رازانه]

ف: آرايش، بَزَك، زيب، زيور، پيرايه.

ع: زینة.

به‌زهوی

ل: دَلَسَوزِي. (به‌زوی پیاہات.) [میہربانی، دلہنرمی]

ف: مَہَر، مہربانی، دلسوزی. (دلش برایش

سوخت.)

ع: رَحِم، رَحْمَة، مَرَحْمَة، شَفَقَة، رِقَة، عَطُوفَة، أَوِيَة،  
أَيَّة، مَأْوِيَة، مَأْوَاة.

به‌زهویا چوون

ل: [ک: رَوَّجُون (بَوَّ نمونہ: رَوَّجُونی نار.)]

ف: فرو رفتن. (آب مثلاً.)

ع: غَوْر، نَشَّ، نَشِيش، نُضُوب.

به‌زهویا دان

ل: [ک: به‌نرِزدا کوتان]

ف: رَمِين زدن، به زمین کوفتن.

ع: صَرَع، رَدَع، وَطْط، اِفْتِرَاش.

به‌زهویا کوتان ← به‌زهویا دان

به‌زیان

ل: تَرازیان، شکیان. [شکست خوردن]

ف: شکستن خوردن، پس نشستن.

ع: اِنْكَسار، اِنْهَزَام، قَرْسَة.

به‌زین

ل: شکیان، تَرازیان. [شکست خوردن]

ف: شکستن، شکست خوردن، پس نشستن.

ع: اِنْكَسار، اِنْهَزَام، قَرْسَة.

به‌زین

ل: وَزین، به‌زتن، هَدَنان، وَشَمَّال لَیدان، مَه‌لَوَن کردن.

[خیرت هَدَنان]

ف: چادر زدن، جایگاه گزیدن، آرامگاه گزیدن.

ع: اِقَامَة، ضَرْب الخيام.

به‌زُن ← بَاث [بَی‌هیکِ کرماہیہ.] [کرماہی است.]

به‌زُیوا دان

ل: به‌رِزور کردن [به‌رِز کردنہرہ (بَوَّ نمونہ: به‌رِز کردنہرہ]

ددانی کُزن لہ لایہن ددانی نو تَوہ.]

ف: بلند کردن. (دندان تازه، دندان کهنہ را مثلاً.)

ع: اِنْتَاض.

به‌زُیر چاوہو رَوانین

ل: [ک: لہ زُیر چارہرہ سہیر کردن]

ف: از زیر چشم نگاه کردن، زیر چشمی  
نگریستن.

ع: اِلْمَاح، اِلْتِمَاح.

به‌:

ل: پَنا. [دالند]

ف: بَست، پُناہ.

ع: حِصْن، مَلْجَا، مَأْمَن، مَعَاذ، حِرْز، كَنْف.

به‌س

ل: به‌سیاک. (برسی چورگسہ به‌س.) [داخوار، به‌سراو]

ف: بَستہ، بَند. (گُشنگیب بند آمدہ.)

ع: مُنْسَد، مَسْدُود. (اِنْسَد جُوْعہ.)

به‌س

ل: ک: پَند. (دہرہس نیہ.) [پہیروندی]

ف: پَند، بَست.

ع: قَید، علاقہ، صَدَد.

به‌س

ل: ک: بَہسہ، بہ‌نوبہس. [کہینوبہین، پَہیمان]

ف: پَہیمان.

ع: عَہد، شَروط.

به‌س

ل: ک: پَہس. [پاشان، کَراتہ]

ف: پَہس.

ع: ف.

به‌س

ل: ک: گَری. (بہستن) [بہند، گرہ]

ف: گرہ، گَری، بَند، بَست. (بَستن = گرہ زدن)

ع: عُقْدَة، عُجْرَة، أَرِيَة، فُرْزَة، اُنْشُوطَة، رُيْطَة.

به‌س

ك: تهنكه. نه‌جامه. بدن. [پارچه كانزايه‌ك كه بو پينه  
كردن يا پتمو كردن به كار دهينتريت. هه‌روه‌ها: لا‌واره.  
(بو نمونه: به‌سی تفهنگ يا سنوق.)]  
ف: بست، بند، بش. آهن جامه. (بست تفنگ،  
يا صندوق مثلاً.)

ع: كَتِيْفَة، قَوْنَة، طَرَف، مُفَصَّلَة.  
به‌س!

[ك: چيترنا، كانيه] (به‌سه‌ا)  
ف: بس، وس، بسند! (مرا بس است.)

ع: حَسَب، كَاف، فَحَسَب، قَدْ، قَدْن، قَدْ، قَلَقْ،  
قَطَا، بَس!  
به‌سا ← ره‌سا  
به‌ستن

[ك: شه‌ك دان (بو نمونه: به‌ستنی بار.)]  
ف: بستن. (بار مثلاً.)

ع: شَد، شوق، شَيَق، رِبَط، صَر، تَوَشِيَق، اِشَاق.  
به‌ستن

[ك: پيكنه گری دان. (به‌ستنی شتيك به‌شتيكي تره‌ه.)]  
ف: بستن. (چيزی بر چيز ديگر)

ع: تَشْرِيط، تَعْلِيَق، اِطَاة، اِيقَاف، رِبَط.  
به‌ستن

[ك: گرتن (بو نمونه: به‌ستنی ريگا.)]  
ف: بستن. (راه مثلاً.)

ع: سَد، لَقَم.  
به‌ستن

[ك: هاته‌وه‌يه‌ك، په‌ترو به‌ستن (بو نمونه: به‌ستنی  
برين.)]

ف: بستن. (زخم مثلاً.)  
ع: لَقَم، تَلَنِيَم.

به‌ستن

ك: ژهن. [داخستن (بو نمونه: به‌ستنی ده‌رگا.)]

ف: بستن. (در مثلاً.)

ع: سَد، اِغْلَاق، اِترَاس، تَشَكِي.  
به‌ستن

ك: گری دان. [گره‌دان]

ف: بستن، گره زدن.

ع: عَقْد، تَعْقِيْد، تَارِيْب، مَشْط.  
به‌ستن

ك: وتن، نويسن، دورس كردن. [دانان، پيكنه‌هينان (ی شيعر،  
تار، نوسراو، ناصيلكه، كتیپ و...)]

ف: بستن، گفتن، نوشتن، درست كردن. (شعر،  
خطبه، مقاله، رساله، كتاب، و امثال آن.)

ع: اِنْشَاء، تَأْلِيْف، تَحْصِيْف، اِصْطِنَاع.  
به‌ستنه‌وه

[ك: ره‌ستن: قايم كردنی شتيك به‌شتيكي تره‌ه. (بو  
نمونه: به‌ستنه‌وه‌ی نه‌سپ.)]

ف: بستن. (اسپ مثلاً.)

ع: شَد، رِبَط، صَر، تَوَشِيَق، اِشَاق.  
به‌ستنه‌وه

ك: پيچانه‌وه، پيچانه‌وه... [به‌دوره‌ی پيچان. دورباره پيچان.  
(بو نمونه: پيچانه‌وه‌ی ميژور.)]

ف: بستن، پيچيدن، بازبستن.

ع: لَف، عَصَب، طَي، لَي، لَوِي، الْعَصَبُ ثَانِيَا.  
به‌ستو

ك: كوزی. [هرومه (كوپه‌ی سار به‌سراو.)]  
ف: كوزه. (كوزه‌ی روکشیده.)

ع: رَاقُوْد.  
به‌ستگی

[ك: په‌بره‌ندی]

ف: بستگی، پيوستگی.

ع: عُلُقَة، تَعْلُق، اِرْتِبَاط.  
به‌سته‌نی

ك: به‌سله‌ك. [نايسكریم: شیر و شه‌گری سه‌ه‌و‌كردرو.

[به‌ناویانگه.]

ف: بستی. (معروف است.)

ع: بوز، بُوزَة، مَجْلُودَة.

به‌س‌روین

[ک: په‌نا بردن]

ف: بست و رفتن، بستنی شدن، پناه بردن، پناهنده شدن.

ع: تَحَصُّن، اِتِّجَاء.

به‌س‌فایه

[ک: گیاه که (ریشه‌های به‌ناویانگه) و بَر درِمان به کار ده‌تیریت.]

ف: بَسِیایه، بَسِیایک، (بیخی است معروف.)

ع: بَسِیایم، أَضْرَاسُ الْکَلْبِ، ثَاقِبُ الْحَجَرِ، کَثِیرُ الْأَرْجُلِ.

به‌س‌لَه‌ک

ک: به‌ستنی. [نایم‌کرتیم: شی و شه‌کری سه‌هول‌کردو. (به‌ناویانگه).]

ف: بستی. (معروف است.)

ع: بُوزَة، مَجْلُودَة.

به‌س‌لَه‌ک

ک: یدخ، یدخب. [به‌سته‌لَه‌ک]

ف: یخ، بسته، خَسَر، هَسَر.

ع: جَمَد، قَرَّت، صَبَر، مُنْجَمِد.

به‌س‌ولَؤ

ک: به تنگ، ستو، مانگ، هراس، هراسان. [دِرِز]

ف: به ستوه، به تنگ، ستوه، خسته، مانده، هراسان.

ع: عَاجِز، ضَاجِر، ثَعِيب، کَل، کَال، عَي.

به‌سه

ک: برخه، بدن، پیازگ. [پارچه یا دسرزکی تاییدت بر شت تیتان. (بَر نمونده: به‌س‌ی پارچه).]

ف: بسته، پَرونده، بَرونده، پَلونده، بوغچه، بَقچه، بَنَد. (جامه مثلاً.)

ع: رِزْمَة، حُزْمَة، رِبْطَة.

به‌سه

ک: ده‌سه، چه‌نک، چه‌بکه [باغ، گورز، (رشک‌ل، گول، گیا، کتیب، قوماش و...)]

ف: بسته، هیزم، پلونده، برونده. (هیزم، گُل، گیاه، کتاب، قماش و امثال آنها.)

ع: حُزْمَة، جُرْزَه، اِبَالَة، اَبِیْلَة، بَاقَة، قَبْضَة، وَزِیْمَة، رِزْمَة، کَارَة، اِضْبَارَة.

به‌سه

ک: واب‌سه، کس، خویش. [ک‌س‌کار، خزم]

ف: بسته، اوپس، هاوش.

ع: مَنَسُوب، مُتَعَلِّق، تَابِع، لِف، أَتْبَاع، أَقَارِب.

به‌سه

ک: بس، به‌نویس. [ک‌ینویه‌ین، په‌یان]

ف: بَند، بَند و بست، پیمان.

ع: عَهْد، مِیثَاق.

به‌سه!

[ک: چیتنا!، کانه!]

ف: بس است!، وس است!

ع: کَاف!، حَسَب!، قَدْ!، قَدْ!

به‌سه

ک: هه‌ل‌سه، هه‌ل‌سیاگ. [هوتراره، چامه]

ف: بَرِسته، چامه، چکامه.

ع: شِعْر، غَزَل، قَصِیْدَة.

به‌سه

ک: گوزاره، چه‌م، چه‌م‌ک، رِنگه. (هیچی تیا به‌سه نیه.) [مانا، واتا]

ف: چَم، آرش، خواسته.

ع: مَعْنَى، مَدْلُول، مَذْهَب، فُحْوَى، فُحْوَاء، مِعْرَاض،



مَفَاد، مَحْصُول، حَاصِل.

**به‌سراواتن**

ك: به‌ملاواتن. [به‌سردا تیپهرین، تروش بون (بۆ نمونه):

به‌سراواتن به‌لا.]

ف: به‌سر آمدن. (مَصِیْبَت مَثَلًا.)

ع: اِصَابَة، اِعْتَرَاء.

**به‌سر بودن**

ك: درای هاوردن. [راپه‌پاندن (بۆ نمونه): به‌سر بردنی

به‌لین.]

ف: به‌سَر بُردن، به‌انجام رسانیدن، به‌پایان

رسانیدن. (مَوْعِد مَثَلًا.)

ع: اِتِّمَام، اِكْمَال.

**به‌سر بودن**

ك: سازیان، سازگاری کردن. [سازان، گرنجان]

ف: به‌سَر بُردن، سازگاری کردن، ساختن،

سازش نمودن.

ع: رَفَق، مَدَارَاة.

**به‌سر بودن**

ك: به‌جینگ هاوردن. [به‌جی هیتان، یئله‌هیتان (بۆ نمونه):

به‌سر بردنی په‌یمان.]

ف: به‌سَر بُردن، انجام دادن، به‌جا آوردن.

(قَوْل، وَعْد)

ع: وَقَاء، اِيْفاء.

**به‌سره‌و روین**

ك: به‌ده‌و روین، سهرنگری. [رِهت دان]

ف: به‌سر در آمدن، سِکندری خورن،

سرِسکندری خورن، شکوخیدن، سِکرفیدن.

ع: کَبُو، تَعَس، نَکَس، عَثَر، عِثَار، وَعَاة.

**به‌سری**

[ك: به‌راستی، هه‌روخی]

ف: به‌درستی، به‌سری.

ع: شَخْصًا، رَاسًا.

**به‌سری**

[ك: له‌سدره‌می] [به‌سری من]

ف: در هنگام.

ع: فِي عَهْد، فِي حَيَاة. (فِي حَيَاتِي)

**به‌سی**

[ك: په‌ناپهر]

ف: بَسْتی، پِیخَت، پناهنده.

ع: مُتَحَصِّن، مُلْتَجِي.

**به‌سیک**

[ك: به‌سراو، گریدارو]

ف: بَسْتَه، بَسْتَه‌شده، بَند آمده، گره‌زده، گره

داده، گره‌زده‌شده.

ع: مَسْدُود، مَشْدُود، مَرْبُوط، مَصْرُور، مُؤَثَّق.

مَنْوُط، مَعْلُوق، مَوْقُوف، مَعْقُود، مَارُوب، مُؤَرَّب.

**به‌سیک**

[ك: به‌ستار. (پیارێك كه نه‌توانیت بییت به‌زاوا.)]

ف: بَسْتَه. (هردی كه نتواند داماد بشود.)

ع: مَسْخُور.

**به‌سیک**

ك: به‌و، تات. [تۆنێك كه په‌رده‌ی کچیه‌که‌ی پته‌و بییت و

پیار نه‌توانیت بییژنیت.]

ف: به‌سته، سفت. (زنی كه بکارت او سفت باشد

که مرد نتواند بردارد.)

ع: رَتَقَاء.

**به‌سیک**

[ك: به‌ستارو به‌شتیکه‌ره. (بۆ نمونه): نه‌سپی به‌سراو.]

ف: بَسْتَه، بَند شده. (اَسپ مَثَلًا.)

ع: رَبِیْطَة، جَمَام، مَرْبُوط.

**به‌سیک‌هوه**

ك: مه‌ته‌ر، مه‌ته‌رکریاگ. [به‌ستاره، پابه‌ندکراو]

ف: بَسْتَه، بَسْتَه‌شده، پای‌بَند.

ع: مُقَيَّد، مَرْبُوط.

به بیان

[ل: به‌ستران، داخان. پدیرست برون]

ف: بسته شدن. بند آمدن. گره خوردن.

ع: اِنْسِدَاد، اِرْتِقَاق، اِنْتِشَاد، اِرْتِبَاط، تَعْلُق، تَوَقُّف، اِنْتِطِاط، اِنْعِقَاد، تَعَقُّد.

به بیان

[ل: به‌ستران، بی‌بره‌برون، که‌ساد برون (ی بازار،

مأمده)]

ف: بسته شدن، بند آمدن. (بازار، دادوستد)

ع: بَوْر، كَسَاد، غِرَار، اِنْتِعَاس، ثَنَاعُوس.

به بیان به به‌کوه

ل: پتچیان به به‌کوه. [به‌بره‌ست برون، پتکهر به‌سران]

ف: به هم بسته شدن.

ع: لُزُوم، تَلَاوُز، مُلَاوِزَة، تَعْلُق، اِرْتِبَاط، تَسْلُسُل، دَوْر.

به‌سیت

ل: ساد. [ساکار (هرامبری «ناوخته»)]

ف: کامود، کاموس، آپاره، ساد، نامیغ. (ضد

«مُرْكَب»)

ع: بَسِيط، سَاوِج.

بهش

ل: موجه، رمد، پشك. [پاز]

ف: بخش، رَسَد، بهر، بهره، زون، بون، ساوو،

پدمه، بدوره، بدوزه، پژگاله، آب‌خور، آبشخور،

پژگاله، طَرْف.

ع: سَهْم، قِسْمَة، نِصَب، نَصِيب، حِصَّة، كِلْتَة،

شَقِص، جَد، جُد، حَط، حَق، بُدَة، زَدب، عَمَق،

خَلَاق.

به‌شهر

ل: به‌شدار، هاویش، موجه‌بر، هارپشك. [خارویش،

شهریک]

ف: بخش‌بر، هم‌بخش، هام‌بخش، هم‌زون،

بون‌بر...

ع: سَهْم، قَسِيم، شَرِيك، ذُو نَصِيب...

بهش بهش

ل: موجه‌موجه. [پاژپاز، پشكپشك]

ف: بخش بخش...

ع: مُنْقَسِم، اَقْسَامًا...

بهش بهش کردن

ل: موجه‌موجه کردن. [پاژپاز کردن، پشكپشك کردن]

ف: بخش بخش کردن.

ع: تَقْسِيم، اِقْتِسَام، تَسْهِيم، تَحْصِيص، تَحَاصُّ،

تَوَظُّع.

به‌شخو

[ل: چارنروس، خوانروس]

ف: سَمَنَّاك، سَنگول.

ع: مُقَدَّر، اَلْقِسْمَة اَلْاَوَّلِيَّة.

بهش خوا

[ل: پاژي خود، زه‌کات]

ف: بخش‌خدا.

ع: زَكْوَة.

به‌شدار

ل: به‌شهر، هاربه‌ش. [شهریک، هارپشك]

ف: بخش‌بر، هم‌بخش.

ع: سَهْم، قَسِيم، شَرِيك.

بهش کردن

[ل: دابهش کردن]

ف: بخش کردن.

ع: تَقْسِيم، تَسْهِيم، تَحْصِيص، تَوَظُّع، تَحَاصُّ،

اِقْتِسَام.

بهش کردن

ل: رسایی کردن. [پیاگه‌ین]

ف: رسیدن، رسایی کردن.

ع: کفایه، عُموم، شمول.

بهشکو — بهشکم

بهشکه — بهشکم

بهشکم

ل: بهشکه، بهلکه، بهلکم، بدلکو. [بهشکو، خوابکا]

ف: بشکه، شاید، باشد که.

ع: عسی، لعل.

بهشکا

ل: بهشکه، عدلهم، مدمر. [جیگی دابهش کردنی نار.]

ف: طراز، (جای تقسیم آب)

ع: قائم، مقسیم، مقسیم الماء.

بهشکه — بهشکا

به شولنا روین

[ل: شیرین پی مه لگرتن، به دودا چورن]

ف: دنبال رفتن، دنبال کردن.

ع: اقتفاء، ابتثار، تعقیب.

بهشمن — بالا

بهشوکردن

[ل: بهخشینره، دابهش کردن]

ف: بخش کردن، به همه دادن.

ع: تقسیم، توزیع، تمزيع، تبديد، تفرقة.

بههز

ل: بی، کم، چن. [هیند]

ف: نخت، برخ، برخه، پاره، چند، کم.

ع: بعض، قسم، نبذ، جزء.

بهفر

[ل: ور]

ف: برف، لیونگ، هلتاک، هلناک.

ع: ثلج، ظلم، ضحك، هلهل، عضرس، عضارس.

بهفراو

[ل: ناری بهفر.]

ف: آب برف، برفاب.

ع: ماء الثلج.

بهفر دهسی

[ل: بهفری دهسکرد.]

ف: یده، برف ساختگی.

ع: الثلج المصنوعي.

بهفرفروش

[ل: نهو کسوی بهفر دهفروشیست.]

ف: برفی، برف فروش.

ع: ثلّاج.

بهفروهچان

[ل: چاله بهفر: جیگی بهفر.]

ف: برفگاه، جای برف.

ع: مثلج، مثلجة.

بهفروهسمر

ل: رچه. [بهفری سهوژ: بهستور (که پیی تیناچه قیت.)]

ف: برف بسته، (که پا در آن فرو نرود).

ع: خَشَف، خَشِيف، جَلْدَة، جَلِيدَة. مَزْلَج، مَزْلَجَة.

بهق

ل: نیره کمر، پادار. [کمری نیز، کمری وار]

ف: خروحه، کبک نر، کبک شکاری.

ع: ملّوح، دَرِيَّة، يَعْقوب، حَجَل، قَبِج.

وینهی هیه.

بهقا

ل: بایق، پایداری، مان. [اراهستاری، مانره]

ف: نیوساد، پایداری، پایدگی.

ع: بقاء، دوام، دایمومة.

بهقال

ل: نازوخه فروش. سهوژی فروش. [تفاق فروش. سهوژه فروش.

(له بنه راتدا بهواتای سهوژه فروش به لام له ندریتی

خه لکیدا به واتای نازوخه فروشیش به کار دهریت.)]

ف: آذوقه فروش، آمرغ فروش، سبزی فروش،

تره فروش. (اصلاً به معنی تره فروشی است عرْفاً به معنی آمرغ فروشی استعمال می‌شود.)

ع: بَقَال. مَنان، قَوَات. به‌قبه‌قزو

ل: گرمه، گرمائن. [گمه، گماندن (دمنگی کرترا).]  
ف: بَقَبَقُو. (صدای کیوتر)

ع: قَرَقَرَة، هَذْمَذَة، وَكُوكَة، هَدِير، هَدِيل، تَغْرِید. به‌قله‌مووت

[ل: بَوَاتِلَه، قه‌له‌مرین]  
ف: شَوَار، شَوَال، شَوَات، پیروج، پیل‌مُرع، فیل‌مُرع.

ع: بُوَقَلَمُون، أَبُو بَراقش. وینه

به‌قنکا خست

[ل: پشتگری خستن]

ف: ول کردن، کارنداشتن.

ع: اِممال، تَعطیل.

به‌قنکو کفتن

[ل: به پشتدا کورتن]

ف: از پشت افتادن، از پا درآمدن، زمین خوردن.

ع: تَكَدُّش، قَبْرُكُج.

به‌قهم

[ل: دره‌ختیکه رنگی لی‌ده‌رنه‌هیت‌ریت.]

ف: بَكَم، بَكَم.

ع: بَقَم، عَنَدَم. (دَمُ الْأَخْوِين)

وینه

به‌قبه

[ل: ته‌قل (درونی ردی پیکره لکار).]

ف: بَقِیه، بَخِیه، نگنده، کله، کن. (دوخت ریز

متصل)

ع: كُتَبَة، خُرْزَة.

به‌قبه

ل: مَهَنه. ناتواری. [ماره، پاشماره]

ف: مانده، بازمانده، دینا.

ع: بَقِیَة، باقی، مَابَقِی، مُتَمَم.

به‌کارخواردن

ل: به‌دردخواردن. [به‌کلک هاتن، به‌سورد بورن]

ف: به‌درد خوردن، به‌کار آمدن.

ع: اِفَادَه، اِغْضَاء.

به‌کلم‌گیین

[ل: سه‌رک‌ورتن، به‌ناوات گه‌یشتن]

ف: فیروزی، به‌کام رسیدن.

ع: فَوْز، نِیل.

به‌کوره

[ل: (سورکه‌له‌ناوی «نه‌بریه کر».)]

ف: مخفف «ابویکر» است. اسم است.

به‌کسمات ← به‌کسمات

به‌کهرم نه‌مان

ل: له‌کهرم کفتن، به‌درد نه‌خواردن، له‌کار کفتن،

کارنه‌خواردن، به‌کل نه‌مان. [له‌کلک کورتن]

ف: به‌درد نخوردن، از کار افتادن، تباه شدن،

تَبَسَّت شدن.

ع: قَسَاد، ضَنیاع، بَطْلان.

به‌کَش و قنکا هاتن

[ل: به‌دردا گهران. پس‌ن کردن]

ف: گوداگرد گشتن. ستایش کردن.

ع: طَوَف، قَوَصِیف.

به‌کل نه‌مان

ل: له‌کار کفتن، به‌کار نه‌خواردن، به‌درد نه‌خواردن،

به‌کهرم نه‌مان. [له‌کلک کورتن]

ف: از کار افتادن، به‌درد نخوردن، تباه شدن،

تَبَسَّتْ شدن.

ع: فساد، ضیاع، بطلان

به‌کفیف

لک: خورشعاز، دلخروش [ساز، بده‌ماخ]

ف: شادمان، خوشحال، دلشاد، خوش جاور،

شادان.

ع: نَشِيط، مَسْرور، فَرِه، فَرَح، مَرَح، غَضِیر، غَاضِی

(غاضی)، بَهِیج، مَشْعُوف.

به‌ک

لک: گهره، [سردار، پای‌بهرز]

ف: بگ، بیگ، بزرگ.

ع: بَیْک، بَیْک، کَبِیر، رَکِیس، شَیْخ.

به‌گزاده

[لک: به‌چکه‌بگ، رهن]

ف: بیگ‌زاده، نژاده

ع: نَجِیب، نَسِیب، اَصِیل.

به‌گزاه‌رین

لک: به‌گزاه‌رین [نارقه بودن]

ف: در افتادن، درافتادگی کردن.

ع: نِزاع، جِدال، مُنَازَعَة، تَنَازُع، مُنَافَسَة، مُنَافَسَة،

مُناقَشَة، مُناقَشَة، مُناقَحَة، مُناحَكَة، مُشاخَعَة،

مُصائَلَة، خِصام، مُخاصَمَة، نِزاع، هِراس.

به‌گزاه‌وون

لک: به‌گزاه‌رین، به‌زره‌وون [نارقه بودن، هه‌لگه‌ران]

ف: در افتادن، ... بالا رفتن، روی درخت رفتن.

ع: نِزاع، ... نَمَل، هُغُود.

به‌گسمات

[لک: جزه نانیکی نه‌ستورره.]

ف: بَکِسمات، بَکِسمات، کاک. (نوعی است از نان

که ضخیم است.)

ع: بَشِماط، بَقِسماط، بَجِماط، طُرموس، جَرَّة، مَلِی،

مَلِیل، طُرموث، اَفُود، مَضِیابَة، کَفَک. (خُبْز المَلَّة).

به‌گوشی جاوروانین

[لک: به‌تیلدی چار سه‌یر کردن له‌بهر تیریدی یا ناز

کردن.]

ف: آغول، آنوس، اساسه، آغولیدن، آنوسیدن،

اساسیدن. (به‌کنج چشم نگریستن از خشم یا

از ناز)

ع: لَحْظ، لَمَح، اِلِمَاح، حَزَر.

به‌کوچکا دان

[لک: به‌گوتدا دان]

ف: گوشزد کردن، به‌گوش آشنا کردن.

ع: اِسماع، قَرُح السَّمْع.

به‌کوچکا هاوردن ← به‌کوچکا دان

به‌ل

لک: قَنج، راس. [هستار، رهپ (بَر نمونه: به‌ل برون]

نه‌ندامی نیریتی.)]

ف: سَتِیخ، سَتِیخ، راست، سرپا، پاشده. (آلت

مردی مثلاً.)

ع: مُنْتَظ، قَائِم، مُنْتَصِب.

به‌لادا کهفتن

[لک: به‌لادا کهوتن، له‌سهر لا راکشان]

ف: از لا افتادن، به‌پهلو افتادن، از پهلو دراز

کشیدن.

ع: اِنِحاء، اِنْتِحاء.

به‌لادته

لک: گیتی، کویزهوشی، که‌ردنی. [نازیره‌کی (به‌رام‌به‌ری

«زیره‌کی».)]

ف: تِیماو، کُودنی، کَم هوشی، کور هوشی.

(ضد ذکاوت.)

ع: بَلادَة.

به‌لاغت

ك: خورشروانی، شیرینوتری، زوانداری، ته‌پزوانی.

[روانیتزی]

ف: سُخَنُورِی، شیوایی، خوش‌گفتاری،

شیرین‌زبانی، زبان‌آوری.

ع: بِلَاغَة، فصاحت.

**بهل بوون** ← به‌له‌و بوون

**به‌له‌له‌گوشی**

ك: گری‌له‌مشت. [گری‌ایز، خوشبار]

ف: خوش‌گوش، دست‌آموز، رام، خوش‌باور.

ع: اُذُن، میقان.

**به‌لوکه**

[ك: قیتکه، میتکه. (گوش‌پاره‌یه که له سدره‌تای زتی

نافره‌تادا.)]

ف: چُخْله، بُلُوجْک، بُلُوج، خُروسْک، خُروسه،

خُروهه، تلاق. (گوشت‌پاره‌ای است در مدخل

فرج.)

ع: بَطَر، قُنْب، عُنَاب، رُفَرَف.

**به‌لووچه**

[ك: به‌رووله. (داروکه‌یه که له ژبی که‌له‌مده‌ا، یه‌کیکه له

نامرازه‌کانی کشرکال.)]

ف: بُلُوجْک، (چوبکی است در وتر چنبر جزو

ادوات فلاحی است.)

ع: ...

وینه ۲۰

**به‌له‌باریکه**

[ك: چالاک و له‌پ.)]

ف: وشکول. (زُزَنگ لاغر)

ع: جَلید، جَلَد.

**به‌له‌باقه**

[ك: نه‌خوشینیکی بزنه که به‌رده‌وام ده‌بارینیت.)]

ف: مرضی است عارض بُز می‌شود و متصل

بی‌مع می‌کند.

ع: ...

**به‌له‌پا**

ك: قُوجَاخ. (باله‌پا) [چالاک، کرژ]

ف: بادپا، بادسار، تَدَرُوز، پویان، تیزرو، چابک،

چالاک.

ع: جَوَال، سَاع، سَرِیع السَّیْرِ، رَاكِب الرِّيح.

**به‌له‌چهك**

ك: كه‌له‌بچه، ده‌بسه. [ده‌ست‌به‌سرار]

ف: كَتَبَسْتَه.

ع: كَلَب.

**به‌له‌چهك**

[ك: تاسه (گوشتی کوله که كه له‌تله‌تی ده‌كه‌ن و

رشکی ده‌كه‌ن بزستان.)]

ف: كَدوی خُشكیده. (گوشت كدو كه پاره پاره

می‌کنند و برای زمستان می‌خشکانند.)

ع: يَبِيسُ الْقَرَع.

**به‌له‌سان**

[ك: دره‌ختیکی به‌ناویانگه.)]

ف: بَلَسَان. (درختی است معروف.)

ع: بَلَسَان.

وینه

**به‌له‌شوانه**

ك: به‌ناشرانه. (گیاهیه که له «مه‌نی» ده‌چیت.)]

ف: علفی است شبیه به بنا.

ع: ...

وینه‌ی همیه.

**به‌له‌ك**

[ك: میكروك (گیاهیه‌کی شیرداری به‌ناویانگه.)]

ف: بلك. (گیاهی است معروف شیره‌دار.)

ع: ...

وینه

**به‌له‌کناجی**

ل: ژنه‌په‌نگه. [ژناتی، خله‌ژناتی (پیاریک که رفتاری ژنانه‌یه.)]

ف: زن‌خو. (مردی که کارهای زنانه بکند.)

ع: آنیث، مٓئآث، مٓوٓئٓث.

**به‌له‌م**

ل: قایخ، ده‌سه‌کشتی. [لو‌تکه]

ف: سٓنٓبٓک، قایق.

ع: قارب، زووق، فلوکٓ.

وٓنٓنٓی‌هٓیه.

**به‌له‌ویوون**

ل: به‌ل برون، قنجه‌برون، راسه‌برون. [هه‌ستان، ره‌پ برون (بۆ‌نومه: به‌ل برون نه‌ندامی نٓرٓتٓی.)]

ف: ستیغ شدن، ستیغ شدن، راست شدن، پا شدن. (آلت رجولیت مثلاً.)

ع: آنٓتٓصٓاب، آنٓتٓعٓاظ، قیام، آسٓتٓقٓامٓة.

**به‌لیخ**

ل: زواندار، ته‌زوان، ده‌هه‌راش، قه‌لوده‌ل. [ره‌وانیٓژ]

ف: شیوا، خوش‌گفتار، شیرین‌زبان، ترزبان، زبان‌آور، گویا، سٓخٓنٓنٓوٓز، سٓخٓنٓ‌سٓنٓج، سٓخٓنٓ‌پٓردٓاز، سٓخٓنٓ‌پٓرٓوٓز، شیرین‌سٓخٓن.

ع: فٓصٓیح، بٓلٓیغ، ذٓبٓیق، تٓرٓب، مٓسٓطٓع، مٓصٓطٓع، مٓسٓقٓع، مٓصٓقٓع، مٓسٓلٓاق.

**به‌لا**

ل: وهی، ته‌مه‌ره، سه‌مه‌ره، ده‌ره. [کارسات]

ف: آسیب، درد، گٓزٓند، آفت، پٓتٓیاره.

ع: بٓلٓاء، بٓلٓیٓة، حٓادٓثٓة، نٓازٓلٓة، آفٓة، عٓافٓة، قٓارٓعة، قٓاجٓعة، قٓادٓحٓة، دٓاهٓیٓة، مٓصٓیٓبٓة، زٓیٓطٓة، وٓیٓل، وٓیٓلٓة.

**به‌لاجه‌وی**

ل: خورٓژٓک، که‌نین. (به‌لاجه‌وی لی‌تی - خورٓژٓکی لی‌تی، که‌نینی لی‌تی.) [گالته‌جار، سه‌په‌سه‌مه‌ره، پٓتٓکه‌نین]

ف: بٓلٓنٓجٓکی، بوٓلٓنٓجٓکی، بٓلٓگٓنٓجٓکی، خنده.

ع: عٓجٓیب، اُضٓحُوكٓة، بٓوٓالٓعٓجٓبٓی، ضٓحٓک.

**به‌لگه‌گردان**

ل: ده‌ره‌گه‌رٓین، ده‌یه‌گه‌رٓین. [قه‌زاوه‌گٓیر]

ف: آسیب گردان. (بلا گردان)

ع: فٓدٓیٓة، صٓدٓقٓة.

**به‌لام**

ل: به‌لان، نه‌مان، وه‌لی. [نه‌ما، وه‌لیکان]

ف: پٓن، وٓلی.

ع: اُما، لکن.

**به‌لان - به‌لام**

**به‌لخ**

[ل: که‌پو (تو‌ژالی سه‌سرکه و نارٓقٓژٓه و شراب و...)]

ف: سٓسٓپٓیٓچه. (سرتوی سه‌سرکه و آب غوره و شراب و امثال آن.)

ع: خٓرٓج، خٓضٓرٓة، طٓفٓآرٓة.

**به‌لخ کوچه - کله‌وه‌رز**

**به‌لخه**

ل: یه‌کانه. [په‌ک (نٓتٓره‌به‌رازی پٓیر.)]

ف: ساد، کاس. (نٓرٓه‌خوک پٓیر)

ع: دٓوٓیٓل.

**به‌لخه‌م**

ل: چلم، چلم‌ده‌م. [تفی‌خه‌ست. (چلمی تو‌په‌گ.)]

ف: خیم، بٓلٓغٓم. (عن‌دماغ گلو)

ع: کُخٓاعٓة، کُخٓامٓة، قُشٓاعٓة، کُغٓاعٓة، بٓلٓغٓم.

**به‌لک**

ل: به‌لکو، به‌لکه. [به‌لام]

ف: وٓن، وٓتکه، بٓلکه.

ع: بٓل.

**به‌لکم**

ل: به‌لکه، به‌لکو، به‌لک. [به‌لام]

ف: وٓن، وٓتکه، بٓلکه.

ع: بٓل.

**به‌لکه**

ل: به‌شکه، به‌لکو، به‌لکدم، به‌شکو، به‌شکدم. [نمرانه‌یه،

خوابکا]

ف: بَشَکَه، باشَد که، شاید، بَلکه.

ع: لَعْل، عَسَى، عَسَى أَنْ.

**به‌لکه ← به‌لکم**

**به‌لک**

ل: کدلا، پدل، پدله، پدِرَه، پدَلگ. [په‌لکی دار و گِیا.

هه‌روه‌ها: پیتلور]

ف: بَرگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ.

ع: وَدَق، جَفَن.

**به‌لک چاو**

ل: پیله، پیتلور، پدله، پدَلگ. [په‌لکی چاو]

ف: بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ، بَلگ.

ع: جَفَن.

**به‌لک کوپچکه**

[ل: نهرمه‌ی گوی]

ف: بَلگ گوش.

ع: رَنْمَة، رُوم، رُوم، حَجَّة، شَحْمَة الْأُذُن.

**به‌لک لووت**

ل: نهرمه‌ی لووت. [به‌شی کرک‌پاگه‌داری سهرمه‌ی لووت.

به‌پدِری نارِه‌است ده‌لین: «په‌رده‌ی لووت».]

ف: بَجَس، بَلگ بینی. (وسطی را «په‌رده‌ی لووت»

می‌گویند.)

ع: مَارِن، خُتَابَة.

**به‌لکه**

[ل: پالپشت، نارنیشان (بِرْ نمونه: نارنیشانی دزولو).]

ف: بَلگه، برگه. (نشان دزدیده مثلاً.)

ع: مَدْرَك.

**به‌لکم**

[ل: کدلاز لاسکی برنج.]

ف: بَلَم. (برگ و ساقه‌ی برنج.)

ع: أَلْيَاف الرَّز.

**به‌لهم‌ریش**

[ل: مِرْوَلی ریش‌یان و پرمود.]

ف: بامه، بامه، ریش، بَلمه ریش.

ع: هَلُوف، مَعْتَن، كَثِیْثُ اللَّحِیةِ، كَثِیْثُ اللَّحِیةِ،

كثیف اللحية.

**به‌لهمی**

[ل: رشه‌ی ولام‌دانه‌وه - به‌لن - یه، به‌توریه‌یه‌وه.]

ف: کلمه‌ی رد کردن (به‌لن) است در حال غیظ

و غضب.

**به‌له‌د**

ل: شاره‌زا. [رینرین]

ف: بَلَد.

ع: مُطْلِع، مُسْتَحْضِر، حَمِی، بَصِی، دَکِیل، هَادِی،

خَرِیت، مِسلَع.

**به‌له‌ک**

ل: بازگ، پللی. [ته‌بلق، دیرپه‌نگ]

ف: پیسه، خَلَنگ، خَلَنج، دوزنگ.

ع: أَبْلَق، أَبْرَق، أَبْرَص، أَرْمَد، أَخْصَف.

**به‌له‌ک به‌له‌ک**

ل: پللی، پلنگی، له‌کله‌که، بازگ. [ته‌بلق، خال‌خال،

پدله‌پدله]

ف: لَکَک، لَکَمَکَه، دورنگ، خَلَنگ، خَلَنج،

پیسه، پُلَنگی.

ع: أَبْلَق، أَبْرَق، أَبْرَص، أَرْمَد، أَخْصَف، مُنْقَط، أَرَقَط.

**به‌لن**

ل: تم، نهری، واسه، چه؟ [رایه، چی؟]

ف: بَلی، بهَم، آری، چنین است. چه؟

ع: بَلِی، نَم، أَجَل، بَجَل، جَمِی، إِي. (إِي وَالله.)

**به‌لین**

ل: گفت. [په‌یمان]



ف: گُفت، نولہ، سُخَن، گُفتار.

ع: قُول، عَہد.

بہم

ل: زل، گہرہ. [دہنگی قہبہ و زیر. (بہرامبری

دہنگی زیر یا نرمہ.)]

ف: پَم، گُندہ. (ضد صدای زیر.)

ع: پَم.

بہم

ل: فَش، بہرزو بروگ. [فشہن (بہرامبری «پتہ».)]

ف: گُندہ، سست، برآمد. (ضد سفت)

ع: فَشفَاش، مُتَخَلِّخِل، سَحِيل، مُتَقَبِّر، مَزَيَّر،

مُحْتَلِّل.

بہمانہ

[ل: بہ نہمانہ (بہرامبری «بہوانہ».)]

ف: بہ اینہا. (ضد «بہوانہ»)

ع: بھُولام.

بہمیو

ل: بہمر. [قامیشی ہندی.]

ف: بنبو. (نی ہندی)

ع: بَمیو.

بہمیوول

ل: چاچزلہ، فیل، کدالہ، دار. [تالہ کہ]

ف: بامبول، دُغَل، نیرنگ، بازی، بازیچہ، زرق،

شید.

ع: حیلۃ، مکر، دَسِیسَہ، سِحْر، شَعْبَذۃ، اِقْرَاء.

بہمچورہ

ل: بہ نہمچورہ. [بہشتیہ]

ف: بہ این جور، این جور، ایدون، این چنین،

بہاین یاسا،

ع: کیتہ، مکذا.

بہ ہز دان

[ل: بہ کری دان]

ف: بہ مزد دادن.

ع: اکراء، اجارۃ.

بہمزدہر

[ل: بہ کرتدہر]

ف: بہ مزد دہ، بہ مزد دہندہ.

ع: مُکری، مُوجِر.

بہ من چہ؟

[ل: بہ من چی؟، پیروندی بہ منہو نیہ.]

ف: بہ من چہ؟

ع: ما لی؟، مَا عَلَی؟

بہمو

[ل: بہمبو (قامیشی ہندی.)]

ف: بنبو. (نی ہندی)

ع: بَمبو.

بہمہ

[ل: بہ نہمہ] (بہمہ بیترہ)

ف: بہ این.

ع: بھذا، لہذا.

بہن

[ل: ہمدای لہ خوری پتسرا.]

ف: بن، ریسمان. (پشم ریسیدہ)

ع: غَزَل، خیط.

بہن

ل: جگہ، رنگ، قہف، ہنگہ. [گہ، جرمگہ. بہند

(جرمگہی بہنچہ. قہفی قامیش.)]

ف: بَند، پک (بند انگشت، بند نی).

ع: بُرْجُم، فِقْرۃ، مَقْصِل، کَعْب، مَعْقِم.

بہن

ل: بہس [پیروندی، دہریس (دہریسی تہو کاریہ.)]

ف: بست، بند. (در بند فلان کار نیست.)

ع: قید، رباط، عَلاقَة، تَعَلُّق، اِرْتِباط، صَدَد.

به‌ن

ل: به‌سه. [به‌سته، گورزه (بو نمونه: کاغذ هر به‌نیکی

ده دسته‌یه.)]

ف: بَند، بَستَه، پَروند، پَروندَه، پِلوندَه، پَروندَه،

بُججه، بوغچه، (کاغذ مثلاً هر بندی ده دسته

است.)

ع: رِزْمَة.

به‌ن

[ل: به‌ش (به‌شیک له کتیب.)]

ف: بند، (قسمتی از کتاب)

ع: فَصل. باب. بَند.

به‌ن

ل: زینان، [زیندان، گرتورخانه]

ف: بَند، چَرس، زندان.

ع: حَبس، قید، وثاق، بَند.

به‌ن

ل: دابه‌ستن. [به‌ستنه‌ره، راگرتن (ی نه‌سپ، نازه‌ل.)]

ف: بَند، بَستَن. (اسپ، حیوان)

ع: رِباط، یَن. مَریط.

به‌ن

ل: به‌س، ته‌نکه. [پارچه کانتزاید که بو پینه‌کردن یا

پته‌کردن به‌کار ده‌هینریت. (وله: به‌سی سنروق یا

تفه‌نگ.)]

ف: بَند، بَست، بَش. (بست صندوق یا تفنگ

مثلاً.)

ع: قُوَّة، کَتِیْفَة.

به‌ن

[ل: سهری‌بند (تهو شیمره‌ی که پاش چند شیمر به

سهرایه‌کی تر ده‌یلین.)]

ف: بند، (شعری که پس از چند شعر به

قافیه‌ی دیگر گویند.)

ع: تَرَجیع، تَرکیب.

به‌ن

ل: به‌نگه، به‌نه‌نگه، نارباره [به‌ست (به‌ندار)]

ف: بَند، بَست، بَرس، وَرس، دَرس، دارغ، وارغ،

دَنگ، بَرغاب، بَندروغ، بَندگه، بَندگاه، (سد

جلو آب)

ع: سَد، حَاجُور.

به‌ن

[ل: پَست، رَشته (بو نمونه: به‌نی ته‌زیج.)]

ف: بند، رَشته، (بند تسبیح مثلاً.)

ع: سِلک، خَیط.

به‌نا

ل: مَه‌نی. [مَه‌ندئ (گیایه‌که ره‌کرو که‌ما که ده‌یژنین و

ده‌یژن.)]

ف: بنا. (علفی است خوراک‌ی شبیه به‌کُما که

بری‌ان کرده می‌خورند)

ع: ...

وئنه‌ی همیه.

به‌نا

ل: گلکار. [روستای خانور.]

ف: راز، زاو، زاویل، غلیگر، غلیغر، گلکار،

آرزه‌گر، آندایشگر، گلیگر، گلگر، گلغر، سفت‌کار.

ع: بَنا، طَیان.

به‌ناشوانه

ل: به‌له‌شوانه. [گیایه‌کی به‌ناربانگ و بوخوشه و

ده‌خورت.)]

ف: علفی است معطر، معروف [و] خوردنی.

به‌نان

[ل: به‌ندان، سه‌هول‌به‌ندان، سه‌رما]

ف: هوا‌بندان، یخبندان، سه‌رما، هوا‌سردی.

ع: بَرَد، خَصَر، قَر، مَزَد.  
به‌ناو

[ل: له رو، بهرام‌بهری «له‌بهر». (له رووی کتیبه کهره.)]  
ف: ازرو. (از روی کتاب)

ع: فِي الْكِتَاب، عَنْ وَجْهِ الْكِتَاب.  
به‌ناو خوا

[ل: به ناوی یه‌زدان. (بۆ سَرتَنده خواردن یا یارمه‌تی خواسته.)]

ف: به نام خدا، به نام ایزد. (قسم، یا استعانه است.)

ع: بِاللّٰه، بِاسْمِ اللّٰه.  
به‌ناو‌ه‌لوردن

ل: به‌ناو‌ه‌لوردن، ناو‌ه‌لوردن، باره‌لوردن، په‌روره‌کردن  
[باره‌تان]

ف: بار آوردن، په‌روره‌کردن، په‌روردن، په‌روریدن، فره‌وردن، فره‌ورش کردن، په‌رستاری کردن.

ع: تَرْبِيَّة، تَرْبِيْب، خِدْمَة، خَضَانَة.  
به‌ناو‌ه‌لوردن

ل: ناو‌ه‌لوردن، باره‌لوردن، په‌روره‌کردن [باره‌تان]  
ف: بار آوردن، په‌روره‌کردن، په‌رستاری کردن، په‌روریدن، فره‌وردن، فره‌ورش کردن.

ع: تَرْبِيَّة، تَرْبِيْب، خَضَانَة.  
به‌نېر

ل: چه‌نۆ. [کارد]  
ف: چاقو، بَندَبُر.

ع: سَكِيْن.  
وینه-ه‌ه‌نۆ

به‌ن‌ه‌وون

ل: وێسان، مه‌نه‌رکردن [مانه‌ره]  
ف: ماندن، آرام گه‌رفتن.

ع: وَقْف، وَقُوف، تَوَقَّف، مَكْتُ، اسْتَقْرَار، سَكُون، لُبْتُ.

به‌ن‌ه‌وون

ل: لَيْتَمَنَنْ. [لێ‌گه‌یه‌وون، لێ‌یه‌ن‌ه‌وون]

ف: بند شدن، نیه‌بند کردن، چه‌یزی گه‌رفتن.

ع: أَخَذَ، جَرَّ، اسْتَفَادَ.

به‌ن‌تفنگ

[ل: قایشی تفنگ]

ف: بَند تفنگ، دوال تفنگ.

ع: حِمَاة، حَمِيْلَة، حِمَالُ الْبَارُوْدَة.  
وینه <۲>

به‌ن‌درکای جوال

ل: ده‌ریتن. [زاریتنی جه‌وال]

ف: بَنددور، بَند جوال.

ع: شِنَاق، وِکاء.

به‌ن‌درکای خیکه

ل: ده‌ریتن. [زاریتنی هیزه]

ف: بَنددور، بَند خیکه.

ع: شِنَاق، وِکاء.

به‌ن‌دل

ل: ریشه‌ی دل، ریشه‌ی جه‌رگ، به‌ن‌جه‌رگ. [ره‌گی دل]

ف: بند دل، ریشه‌ی دل، ریشه‌ی جان.

ع: نِيَاط، وَتِيْن، عِرْقُ الْفُوَاد، عِلَاقَة الْقَلْب.

به‌ن‌دل

ل: نارامی دل، نارامی گیان. [به‌ندی دل، خوشه‌ریست

(نید‌په‌مه.)]

ف: بند دل، آرام جان، آسایش جان. (کنایه

است.)

ع: مَحْبُوْب، مَمَشُوْق، حُبّ، حَبِيْب، عَشِيْق، عَزِيْز.

به‌ندول

[ل: زه‌مه‌ره‌ك]

ف: بَندول.

ع: نابض، زُنْبُرْک.

وینه

به‌ن روویه‌نه

[ک: به‌نی به‌چه]

ف: بند رویند.

ع: ثبات، شِجَام.

به‌ن شمشیر

[ک: تایشی شمشیر]

ف: بند شمشیر.

ع: حمالة، حَمِيْلَة، ذَوَابَة.

به‌ن کهوش

[ک: له‌یتان]

ف: بَند کُفَش.

ع: شِسع، شِرَاک، شِرْع، زِمَام، قِبَال، نَعْفَة، سَعْدَانَه،

رُغْبَانَة.

وینه <۲>

به‌نگ

ک: چرس، که‌نور. [حه‌شیشه]

ف: بَنگ، کَنُو، کَنَب، بَرش.

ع: حَشْمِش، أَسْرَار، وَرَق الخيال، بَنج، بَرش، قُتَب،

کُتَب.

به‌ن گوروا

[ک: په‌تیک که گوروی به پورزوره راده‌گرت.

ف: بند جوراب.

ع: مُخَدَّم، زِمَام، رِبَاط الساق.

وینه <۲>

به‌نگه

ک: به‌ن، نارباره، به‌به‌نگه. [به‌ست، به‌ندار]

ف: بَند، بَسْرغ، وَرغ، دَرغ، بَسْت، وارغ، دارغ،

بَرغاب، بَندِروغ، دَنگ، بَندگه، بَندگاه، بَندآب.

ع: حَاجُور، سَد.

به‌نگه

ک: جمگه، به‌ن، ونگ. [جومگه، گه (جومگه‌ی په‌غه).]

ف: بَند، پک. (بند انگشت)

ع: بُرْجَم، فِقْرَة، مَفْصِل، مَعْقِم، کَعَب.

به‌نگه

ک: به‌ن. [به‌ندی هیشره‌تری.].

ف: بَند، کانا، کاناژ، کَنَز. (بند خوشه‌ی انگور)

ع: مَفْصِل، مَفْصِلُ العُنُقُود.

به‌نگه‌نیشه ← جمگه‌نیشه

به‌نگه‌ی نه‌نگوس

ک: لیخ نه‌نگوس. [جومگه‌ی بنی په‌غه.]

ف: بند انگشت، بیخ انگشت.

ع: أَشْجَع، أَشْجَع.

به‌نگه‌ی شاخ

ک: گری. [گریگه‌لی شاخی ناژان.].

ف: بند شاخ، گره شاخ. (برجستگی‌های شاخ

حیوانات)

ع: حَيْدَة.

به‌نگه‌ی ناخون

[ک: جومگه‌ی پاژ نینولک. (جومگه‌ی سه‌په‌غه).]

ف: بندناخن. (بند سر انگشت)

ع: راجِبة.

به‌نگه‌ی ناوگین

[ک: جومگه‌ی نارو‌راستی په‌غه.].

ف: بند میانه. (بند وسطی انگشت).

ع: بُرْجَمَة.

به‌ن موونلوی

[ک: هردای مورینسی.]

ف: بَندور، کَرَش، کُرسه.

ع: غَزَل.

به‌ننه

ک: به‌رده، زهرخرد، غولام. [به‌نده، کزیله]

ف: بَندَه، بَرده، بِلون، گَرَا، آغوش، زَرخَرید.

ع: عَبد، قَبَن، غُلَام، رَقَبَة، مَمْلُوك، مَوْلَى، مَوْلَى.

(مُعْتَق، مُحَرَّر)

به‌نویس

ل: ساخت‌وباخت، سازوباز. [کدینویه‌ین، به‌یان]

ف: پیمان، بَندوبَست، ساخت‌وپاخت، سازش.

ع: شَرط، میثاق، مُعَاهِدَة، مُوَاضَعَة، مُعَاهِدَة،

مُرَابِطَة، ثَبَانِي.

به‌نه

ل: گرتدر: نمر جوتیاره‌ی درو گای جروت پتکهره

دبه‌ستتیره. (ناوی بکمره.)

ف: بَندَه، بَند، (حَققت‌بنده) (اسم فاعل است).

ع: رَابِط، (رَابِط الْفَدَان)

به‌نمر

ل: له‌نگرگا، نه‌سکه‌له

ف: فُرَز، فُرْزَه، بَندَر.

ع: مِینَا، مِینَاء، مَرِیسی، مَرَفَا، کَلَا، مَکَلَا، بَندَر،

اسکَلَة.

به‌نمر

ل: رِیسان، مَدَنر، به‌ن بورن. [ماندوه، خایاندن]

ف: ایست، ایستادن، ماندن، درتنگ.

ع: وَقُوف، ثَوَقُف، ثَمَكْتُ، وَقَف، مَكْتُ، ثُبْتُ، لَبْتُ،

لَبَاث، سَكُون.

به‌نمری

ل: کمر چمرنگ، کمر سواری. [گوندریژی سپی به‌ندری

بو سواریون.]

ف: کوژه، بندری، مصری. (الاغ سفید بندری

سواری)

ع: مِصرِي، بَندَرِي، اَقَمَر.

به‌نهن

ل: نِیلاخ، کِیفسان. [به‌ندن، کوسار]

ف: کوه‌سار، ایلاق، کوهستان.

ع: مَرُود، مَقِیظ، جِبَال.

به‌ننوش

ل: وه‌نرش. [وه‌نرشه‌یی (رنگی وه‌نرشه‌یی).]

ف: بنفش. (رنگ بنفش)

ع: اَدَهَس، بَنَفْسَجِي، سُمَنَجُونِي.

به‌ننوشی

ل: [ل: مرز بورنی ده‌مرچار.]

ف: بادَر، بادش، سرخ‌باد. (بنفش شدن رخسار)

ع: کُمُودَة، دُهَسَة.

به‌ن هه‌لکردن

ل: هه‌لکردن [پتچانمره. گل‌وله کردن]

ف: نوریدن، گل‌وله کردن.

ع: لَف، حَلِي،

به‌نی

ل: گهار، تارانبار (که به تورکی «تاخ» ی پتده‌لین.)

ف: بنده، گناهکار. (که تُرک (یاتاخ) گویند.)

ع: مَحْبُوس، مَقِيد.

به‌نیوان

ل: زینانوان، دوساخچی. [زیندانوان: چارده‌یری زیندان.]

ف: بَندِیوان، بَندِیبان، دُزْخِی، زَندانبان،

دُستاخچی.

ع: سَجَان، حَذَاد.

به‌و

ل: به‌نمر. (به‌و بیژه!) [به‌+کدسی سییه‌می تال.]

ف: به‌او. (به‌او بگو!)

ع: لَه. (قُلْ لَه!)

به‌وچوره

ل: به‌نمر جوژه. [به‌رشیره، ناردها]

ف: آن‌جور، آن‌چنان، آن‌دون، آذون.

ع: كَذَاكَ، كَذَا.

به‌ور

ل: به‌بر. [دونده‌یه که له پلنگ ده‌جیت.]

ف: به‌بر. (درنده‌ای است شبیه به پلنگ.)

ع: بَیْر، بَیْر.

وینه-به‌بر

به‌وش

[ک: نامرازتکی جولایه.]

ف: آهنگه، پهناکش. (افزار جولاهی است.)

ع: ...

بهمن

ک: برره. (بایر زوری نه کیلار.)

ف: بوم، بوره. (زمین شیار نشده)

ع: بُور، بانر، سیاخ.

بهوه

[ک: به نمر، به نمره] (بهوه بیژه)

ف: به آن، به او.

ع: به، نه. (بها، لها)

بهوه سیری

ک: باداری. [مایه سیری]

ف: بواسیر. نواسیر، کون باد، بادپیری.

ع: بواسیر، باسوری، باسور. نواسیر، ناسوری.

ناسور.

بهها

ک: بهخ! (ارشدی په سه ندرکده، هندی جار بو)

سدره نشیش به کار ده نتریت.)

ف: په، آه، آه، آه، آه، خوش! (کلمه ی تحسین

است، گاهی در توبیخ هم استعمال می شود.)

ع: طوبی، آ، بخ!

بهها

ک: بایی، نرجس. [نرخ]

ف: آرج، آرز، آخش، آخش، آرزش، آرجش، بها.

ع: ثَمَن، بَدَل، قِیمَة، سَعَر.

بههار

ک: وهار. [یه کمین وهری سال.]

ف: بهار، توبهار، بهامین. (چمن آرا، گل آور،

جان پرور.)

ع: ربيع.

بههار

ک: شکونه، خونچه. [گولی دار، گولی نه شکوتوو.]

ف: شکوفه، غنچه، بهار.

ع: ثور.

بههارین

[ک: شوتنی به ستنه وی چوارین له به هاردا.]

ف: بهار بند.

ع: مَرِبَط.

بههانه

ک: بهته، بیانک، لام، دساریز، گزلهک. [بیانور، هن]

ف: بهانه، انگیزه، دست آویز.

ع: وَسِيلَة، واسِطَة، سَبَب.

بههوه چه

ک: باره چه، درامد. [داهات]

ف: بهره، درآمد.

ع: نَفْع، دَخْل، فائِدَة، عائدَة، مَنفَعَة. مَنافع، مَدَاخِل،

فَوَائِد، عَوَائِد، مَحْصُول، مَحْصَل.

بههقی

ک: پیسی. [به له کی]

ف: بهک، سَرچَپ.

ع: بهق، برص

بههشت

[ک: باخانی نمر دنیا.]

ف: بهشت، گشتا، آجماج، مینو، منو، پردوس.

ع: جَنَّة، فِرْدَوْس، رَوْضَة.

بههشت

ک: سپران، سپرار. [ناسمانی نریم، هه لیک که بو شایی

دبره وی زوری پر کرده و توره. (هه وی نیستی: هه وی

خوش.)]

ف: سپهرار. (هوای اتری: هوای لطیف، هوای

خوش.)

ع: أَثَر، اِثَر.

به همادا روین

ك: به دم باره چورن (بَر نمونه: به همادا چورنی  
پروشه په لاس.)

ف: به هوا رفتن. (خس و خاشاک مثلاً.)

ع: نرو.

بهی

ك: مېړه ی دار بهی.

ف: به، بهی، آبی

ع: سَفَرَجَل.

وینه

بهیات

ك: شومنه. [شمریاته]

ف: شَب مانده، شَب زده، شته.

ع: بایت، بیات، بیوت، غاب.

بهیانه — بهیات

بهیاخ

ك: بهیداخ، دروش، نالا. [عالا]

ف: بیره، درفش، دروش، اختر.

ع: عَلم، رَايَة، غَايَة، لواء، عَقاب، هَيْرَة، مَطارد،

بَند، درفش، سَنَج، بَرق

وینه

بهیاخدار

ك: بهیداخدار، نالادار. [نالچی، نالامه لگر]

ف: بیره دار، درفشدار، اختردار.

ع: جلواز، بَرقدار.

بهیلز

ك: باهیر، نه کیلیاگ. [باهیر، نه کیلزار]

ف: ناکشته.

ع: بانر، غیر مزدوع.

بهیلز

ك: کهشکون: دهفتری شیمر و بیویری.

ف: جُنک، کشکول.

ع: بیاض، کُناشه، وَضیعة، مَجْموع.

بهیازه

ك: داری سهر قرتینراو.

ف: سر بُریده.

ع: عَقله، فسیل.

بهیان

ك: شوه کی، بهیانه کی، بهیانی. [سپیده]

ف: بام، بامداد، پَنسگ، پگاه، شبگیر، سحر،

سحرگاه.

ع: صُبَح، لیاح، لیاح، سَحَر.

بهیان

ك: رتن، قسه. [دربین، دوان]

ف: گفتن، گفتار، سخن.

ع: بیان، ثقریر.

بهیانمکی

ك: شوه کی، بهیان. [سپیده]

ف: بام، بامداد، پَنسگ، پگاه، شبگیر، سَحَر،

سَحَرگاه.

ع: صُبَح، لیاح، لیاح، صَباح، صَبیحة، أَصْبُوحة،

سَحَر.

بهیانی — بهیانمکی

بهیانی — پارشینو

بهینال

ك: درمانگر چاروا، تیمارچی. [بهیتار: پزشکی ناژان].

ف: پزشک چارپا، پزشک چارپا، پزشک چاروا،

پژسک چاروا، تیمارچی.

ع: بَیطار.

بهینال

ك: نه سیناس. [بهیتار: پزشکی ناژان].

ف: پزشک چاروا، پزشک چارپا.

ع: بَیطار.

بهیتولقه سیده (بیت القصیده)

ك: تن. [بی هارتا، باشتین دتیری هوتراو].

ف: تک، بهین چامه.

ع: عُقْر، بَيْتُ الْقَصِيْدَةِ.

بهیتولموقه ددهس (بیت المقدس)

ک: نژرشلیم، نژرشلیم [قدس]

ف: هُخْت، هُوخت، هُوخ، دژهوخت، دژهُخْت، گُنگدژ.

ع: بَيْتُ الْمَقْدَس، اُرشلیم، [ارشلیم]

بهیداخ

ک: بهیخ، دروش [نال]

ف: درفش، دژوش، اُختر، بیره.

ع: لَواء، رَايَة، عَلم، غَايَة، عَقاب، هَيْزَة، مَطارد،

بَند، دَرَفش، سَنَجَق، بَرق.

وینه-بهیخ

بهیداخدار

ک: بهیخدار، [نالچی، نالامه لگر]

ف: درفشدار، بیرهدار، اُختردار.

ع: جلواز، بَرقدار.

بهیدانه

ک: دان بهی [تژی بهی]

ف: بهدانه، دانه ی به.

ع: حَبُّ السَّفَرَجَل.

بهیر

ک: باره، سرود، درامد، [داهات]

ف: بهیره، سود، درآمد.

ع: مَرَقَة، عَائِدَة، فَائِدَة، نَفْع، دَخَل.

بهیره

ک: نوزل، چلمیزده، [لوسه، باری]

ف: بَبرَم، أَهْرَم، میتین.

ع: مَعْدَن، عَتَلَة، مَخَل.

وینه

ع: حَيَاة، اِعْتِزَال، سِطَة.

بهیج

ک: سودا، فروتن، فروش، [سامه له، فروشت]

ف: سودا، فروختن، فروش، گهولی، دادوستد.

ع: بَيْع، مَبَايَعَة، مُعَاوَضَة، مُبَادَلَة.

بهیجانه

ک: پیشه کی، فروشانه، [بیج، عدره یون]

ف: چک، رَمون، رِبون، سَبغانه، پیشکی.

ع: عَرَبُون، عَرَبُون، عَرَبَان، اُربون، رَعَبُون، رِبون،

اُریان

بهیج فزولی (بیج فضولی)

ک: دردوکی، پدرتستینی، پدرتروشی، سه ن دردوکی،

فروتن دردوکی، [کپین یا فروشتن بز خه لکی به بی

ره زامه ندیان]

ف: مَشته.

ع: بَيْع فُضُولِي، شِراء فُضُولِي، شِرَى فُضُولِي.

بهیجهت

ک: سه سپاردن، دست دان، [بهیمان دان]

ف: سرسپاردن، دست دادن، گرویدن،

فرمان برداری.

ع: بَيْعَة، تَسْلیم، اطاعة، اِنقیاد.

بهین

ک: میانه، کهین، (کهینو بهین)، [بهیروندی]

ف: میانه.

ع: اِرْتِباط، رَابِطَة.

بهین

ک: دوری، جیایی، باخور، نار، ناچه، مارل، [مهدا]

ف: میان، میانه، بادخور، جدایی، دوری.

ع: بَین، بُون، قَرَج، قُرَجَة، خُصاصَة، فاصِه.

مَسافة، مَسیرَة، بَعْد، بُون، مَنفَرَج.

بهین

ک: نار، تن، ناراس، دژ، دژمی، دژمی، [نیوان]

ف: میانه، میان، تو، لا.



ع: وَسَط، وَسَط، عَقْر، بَيْن، فَتْرَة، خُلِّل.

**بهین ناسمان و زدهوین**

ك: ناسمان، همدا، همدا، [بوشایی]

ف: نیوار، آسمان، هوا.

ع: جَوّ، سَمَاء، هَوَاء، بَيْن السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ.

**بهینهات**

ك: بهیمان، [رُفا، نَمَك]

ف: پیمان، دوستداری.

ع: وُفَاء.

**بهینی**

ك: چهنی، گایی، [مار به ك]

ف: هنگامی، چندی، گاهی.

ع: بِنْتَمَا، حِينَا، وَقْتَا.

**بهیهخه دا کیشان**

ك: گرتنهخوی منان. (به کپری خو کردنی منالی

خه لکی.)

ف: پسر خواندن، به یخه کشیدن. (پسر

دیگری را پسر خود ساختن.)

ع: ثَبَنِي.

**به یهخه دا کیشیک**

ك: به کپری ره گیار.

ف: پسر خوانده.

ع: مُتَبَنِي، مُلْطَا، مُسْتَلَا، دَعِي، زَنِيم.

**بهیهکاجوون**

ك: تەیان، چوون به یهكا. [له یهك ئالان، چپ برون

(به یهكا چرونی گیا، ئالف و...)]

ف: به هم رفتن، انبوه شدن. (گیاه، علف، و

امثال آن.)

ع: أَثُوث، وَشَج، الْتِكَاك، الْتِفَاف، تَدَاخُل.

**بهیهکاجوون**

ك: چوون به یهكا. [چرونه نار یهك، له یهك هه لپیکران

اولا: به یهكا چرونی دیانه ی چهرخ.]

ف: به هم رفتن، توی هم رفتن. (دندانه ی چرخ

مثلاً.)

ع: اِشْتَبَاك، تَشْبُك، تَشْبُص، تَضَام، اِنْدِمَاچ،

تَدَاخُل، وَشَج.

**بهیهکادان**

ك: ناریته کردن. [تیکه کردن]

ف: به هم زدن، آمیخته کردن، قاتی کردن،

آغشتن.

ع: رَبَك، مَرْج، تَخْلِيط، تَرْكِيب.

**بهیهکادان**

ك: رمانن، هلهوشانسه، تیکدان، داغان کردن، روغانن.

[رماندن]

ف: به هم زدن، رَخانندن، داغان کردن.

ع: تَقْضی، هَدَم، تَخْرِيب، تَقْلِيب.

**بهیهکیشتن**

ك: به یهك گهین. [به یهك شاد برون، دیدار کردن]

ف: به هم رسیدن.

ع: وَهَال، مُلَاقَات.

**بهیهكهو دان**

ك: به یه كدا کوتان (به یهك دادانی دروشت.)

ف: به هم زدن. (دو چیز را به همدیگر زدن.)

ع: سَكَّ، صَكَّ، صَنَم.

**بی!**

[ك: وهره]

ف: بیاه، آ!

ع: تَعَالِ، جِئْ، هَلَمْ، هَيْتَكَ!

**بی**

[ك: بهی، بیتجه (بی کس و بی شت.)]

ف: بی، آبی، (بی همه چیز)

ع: بِلَا، بَدُون، مِّنْ دُونِ، وَغَیْرِ مِّنْ غَیْرِ.

**بی**

[ک: بیت، بیت] [وا بی]

ف: باشد. (چنین باشد)

ع: یکن، یکن، کان.

بی تارام

ک: بی تار. [ناتارام، بی ترقه]

ف: بی آرام، بی تاب.

ع: مضطرب، مترجرج، متهتج، غیر مستقر.

بی تارامی

ک: بی تری. [ناتارامی، بی ترقه بی]

ف: بی آرامی، بی تابی، تپ، تپش، تپاک، تاسه،

تلواسه.

ع: اضطراب، ترجرج، تهتج، عدم استقرار.

اشتیاق.

بی نکا

ک: بی خه در، ناگا. [بی خه در، ناگا]

ف: بی آگاه، نا آگاه، برناس، فرناس، فرغوک.

ع: غافل.

بی ناورو

ک: بی شرم، دامالیاگ. [بی خه یا]

ف: بی آبرو، بی شرم، بی آرم، بلایه، بلایه، نکام،

کلوک، خلولیا.

ع: بذیه، وقح، وقیح، وقاح.

بی نالین

[ک: بیدین، بی یارو.]

ف: دروود، بلقندر، بلقندر، نافرمان.

ع: کافر، ملحد، فاسق، فاجر.

بیانک

ک: پهلپ، وړک. [بیانور]

ف: بهانه.

ع: اصرار.

بیانک

[بکات.]

ف: بهانه، گزک. (دلیلی که گناه را آسان کند.)

ع: عنر، عنر.

بیانک

[ک: رهنه گرفتن]

ف: بهانه، خورده گیری.

ع: اعتراض، ایراد.

بیانوا

ک: یوان، سارا، دشت، چرن. [دهشتودر، چرنکه]

ف: ساد، ساده، ترن، تیما، هامون، بیابان،

دشت، گویر، چول.

ع: صحراء، بیداء، فیفاء، قیفاء، براح، قراح، قفر،

قارّة، فلاة، مرت، بلقعة، مفازة.

بیانوا

ک: بینخو. (دلم بیانوا بود.) [بینهوش (دلپورین)]

ف: بی خود. (رفتن دل)

ع: مدهوش، دهش، غمی، مغمی، مغمی.

بی نه ده بی

ک: هرزه، قرت، سوله. [جلف]

ف: نکام، هرزه، قرت، سبک.

ع: جسور، خفیف، خشن.

بی نه ده بی

ک: قرتی، سوکی، هرزه گری. [جلفی]

ف: زیف، نکامی، هرزه گی، قرتی، سبکی.

ع: جسارّة، خشونة، عصیان.

بی نه مه

[ک: به بی نه مهی] (بی نه مه من بیژم.)

ف: بی اینکه.

ع: من دون آن، من غیر آن.

بی نه نوا

ک: ههوار. [نه دار]

ک: گهزهک. [پاکانه، بهانه (به لگه یهک که گوساه نسان

ف: بی‌نوا، بی‌چیز.

ع: فقیر، لاشیء، مُفلس.

بی‌نه‌نوا بی

ك: هه‌زاری. [نه‌داری]

ف: بی‌نوا بی، بی‌چیزی.

ع: فقر، فاقه، اِلاس.

بی‌نهمه

[ك: به بی‌نهمه] (بی‌نهمه من بیژم)

ف: بی‌آنکه.

ع: مِنْ دُونِ أَنْ، مِنْ غَيْرِ أَنْ.

بی‌نیختیار

ك: دل‌نه‌خواز، دل‌نه‌خوا. [خوت‌دوست، ناچار]

ف: آخواسته، نخواسته، بی‌خواست، ناچار،

دل‌نخواه.

ع: بِلاِ اِخْتِيَارٍ، بِلاِ اِرَادَةٍ، غَيْرِ مُخْتَارٍ، مَجْبُورٍ، مُكْرَهٍ.

بی‌نیختیاری

ك: دل‌نه‌خوا، دل‌نه‌خوا بی. [ناچاری]

ف: آخواستی، نخواستی، بی‌خواستی،

ناچاری، دل‌نخواه، دل‌نخواهی.

ع: لَا اِخْتِيَارِي، غَيْرِ اِرَادِي، جَبْرٍ، كَرْهٍ، كَرْهٍ.

بی‌پار

ك: بی‌بهر، قسر. [بی‌بهره‌م]

ف: بی‌بار، بوه. (بی‌ثمر)

ع: غَيْرِ مُثْمِرٍ.

بی‌پار

[ك: بی‌بهر]

ف: بی‌بار.

ع: قَلِيلٌ، قَلِيلٌ، بَهَارٍ.

بی‌پاره

ك: بی‌دهش. [به‌شیراز]

ف: بی‌بهره، بی‌بخش، بی‌رشد، بی‌بون.

ع: مَحْرُومٌ، خَائِبٌ، مَحْجُوبٌ.

بی‌بیک

ك: نه‌ترس، بی‌پروا. [چاره‌ترس، گرتنه‌دهر]

ف: بی‌پاک، بی‌پروا، تترس، ماسی.

ع: جَرِيءٌ، جَسُورٌ، شَجَاعٌ، شَجِيعٌ، مِقْحَامٌ، مُتَهَوِّرٌ.

بی‌بلوک

ك: زَلَّ. [بیژو (که‌ستک که بارکی نه‌ناسراو بیت.)]

ف: آشوغ، خَشْتُوك، داغول، غول، سَند،

سَندره، سَندراه، بی‌پدر. (کسی‌که پدرش

معروف نباشد.)

ع: طَامِرٌ، صُنَافِرَةٌ، نَعِيٌّ، نَغِيلٌ، لَقِيطٌ، نَبِيذٌ،

مَنْبُودٌ، مَلْقُوطٌ، قَرْعَةٌ، خِلْطٌ، مَجْهُولُ النِّسْبِ. وَكْدُ

الرِّثَا.

بی‌بگار

ك: بی‌بمز. قول: بی‌بزی، بی‌بن. [بی‌بوار]

ف: بی‌گدار. بی‌ته، بی‌پی، بی‌بن، بی‌بیخ، بُندور.

(غُرْقَاب)

ع: بِلاِ شَجْنٍ، بِلاِ مَجَازَةٍ، عَمِيقٌ، زُوراءٌ، عَدِيمُ الْقَعْرِ،

بَعِيدُ الْقَعْرِ.

بی‌بن

[ك: نالره بی‌کچینی.]

ف: غَرِيدٌ، غُرُودٌ، غُرَيْدٌ. (بی‌بکارت)

ع: كَيْبٌ، كَيْبَةٌ.

بی‌بن

ك: بی‌بزی، قول: [به‌ی نه‌دهر، به‌رام‌بهری «ته‌نك»].

ف: بی‌بن، بی‌ته، بی‌پی، بُندور، بی‌بیخ، گود،

بی‌تک، تَکدور.

ع: عَمِيقٌ، زُوراءٌ، عَدِيمُ الْقَعْرِ، بَعِيدُ الْقَعْرِ. غَيْرُ

مُتَنَاهِي.

بی‌باز

[ك: بی‌بون (هه‌ر شتیک که بوتی نه‌بیت.)]

ف: بی‌بو. (هر چیزی که بو نداشته باشد).

ع: عَدِيمُ الرَّائِحَةِ.

بی‌بهر

ل: بی‌بار، قمر. [بی‌بهره‌م.]

ف: بی‌بار، بوه. (بی‌ثمر).

ع: غَيْرُ مُثْمِرٍ.

بی‌بهرق

ل: تار، تاز. [تالغ (بی‌شمرق).]

ف: تار، تیره، مات، پشام، تاریک، سیاه.

(بی‌جلا)

ع: كَمَدٌ، كَامِدٌ، بَاهِتٌ، كَدِرٌ.

بی‌بهرش

ل: بی‌تاره. [به‌شپار]

ف: بی‌بهره، بی‌بخش، بی‌بون، بی‌رشد.

ع: مَحْرُومٌ، مَحْجُوبٌ، خَائِبٌ، بِلَا نَصِيبٍ.

بی‌پا

ل: شل. [ل‌نگ]

ف: بی‌پا، شل، شیک، لنگ، چولاغ.

ع: فَاقِدُ الرَّجْلِ، عَدِيمُ الرَّجْلِ. أَقْزَلٌ، أَعْرَجٌ.

بی‌پا

ل: بی‌تنگ، وِزَل، بی‌نفر. [هیچ‌پروچ (قسمی بی‌هم‌روین).]

ف: بی‌پا، بی‌پایه. (حرف بی‌اساس و لغو)

ع: وَاِمِي، لَغْوٌ.

بی‌بهری

ل: [بی‌تووک] (بی‌په‌پا)

ف: بی‌پر.

ع: فَاقِدُ الرَّيْشِ، عَدِيمُ الرَّيْشِ، غَيْرُ مُسْرُوكٍ.

بی‌بهروا

ل: بی‌تاک، نه‌ترس. [چاره‌ترس، گوته‌در]

ف: بی‌پروا، تَنَرَس، بی‌پاک، ماسی.

ع: جَسُورٌ، جَرِيءٌ، غَشْمَشْمٌ أَيْهَمٌ، شَجَاعٌ، شُجَاعٌ، شَجِيعٌ، مُتَهَوٌّ، مِقْحَامٌ، مِقْشَمٌ.

بی‌په‌روایی

ل: بی‌پاکی، نه‌ترسی. [چاره‌ترسی، گوته‌دان]

ف: بی‌پروایی، بی‌پاکی، تَنَرَسی.

ع: جَسَارَةٌ، تَهَوٌّ، شَجَاعَةٌ، جُرْئَةٌ، غَشْمَشْمَةٌ، يَهَمٌ.

بی‌په‌ره‌پا

ل: [ل: نا «په‌ره‌پا» (بی‌نمونه: کوتری بی‌په‌ره‌پا).]

ف: بی‌پریا. (کبوتر مثلاً).

ع: غَيْرُ مُسْرُوكٍ.

بی‌په‌ری

ل: قورل، بی‌زن. [بی‌زگار]

ف: بی‌پای، بی‌ته، بی‌تک، گود، بُندور، تَکدور،

بی‌بیخ.

ع: غَمِيقٌ، زُرَّاءٌ، بَعِيدُ الْقَعْرِ، عَدِيمُ الْقَعْرِ. غَيْرُ

مِقْنَاهِي.

بی‌ت

ل: [بگاته‌ره (کره‌اری نهرمانی رانه‌بردوه).]

ف: بیاید. (فعل امر مضارع است).

ع: لَيَاتِي، يَأْتِي. [لَيَات]

بی‌ت

ل: [بی‌ت، بگه‌یته‌ره (کسی دورمه).]

ف: بیایی. (خطاب است).

ع: تَأْتِي، لَيَاتِي.

بی‌ت

ل: بی‌ت. (با رایت). [بی‌ت]

ف: باشد.

ع: يَكُونُ، يَكُنْ.

بی‌تا

ل: بی‌جو، بی‌جفت، تمل، تاک. [بی‌هاوتا، بی‌زینه]

ف: بی‌تا، بی‌همتا، بی‌مانند، بی‌جفت، تک،

تاک، تنها.

ع: عَدِيمُ النَّظَرِ، عَدِيمُ الْمُثِيلِ، فَرْدٌ، فَرِيدٌ، وَحِيدٌ.

بی‌تاقه‌ت

ل: بی تار، بی تارام، ناتوان، [بی تاب، بی تهرار، بی هیز]  
ف: تیپ، بی تاب، بی آرام، شتاب زده، ناتوان.

ع: مُضْطَرَب، مُنْزَعَج، قَلِق، عَدِيم الطَّاقَة، فاقِد  
الْقُدْرَة.

### بیٔاقتی

ل: بی تار، بی تارامی، ناتوانی، [بی تابی، بی تهراری،  
بی هیزی]

ف: تپ، تپش، تپاک، تلواسه، بی تابی،  
بی آرامی، ناتوانی.

ع: اضْطراب، جَزَع، رَعَج، قَلَق. عَدَم الطَّاقَة، عَدَم  
الْقُدْرَة.

### بیٔتام

ل: بی مزه، [بی چیت]

ف: بی مزه، (بی طعم)

ع: قَف، قَرَف، مَسِیخ، مَلِیخ، سَلِیخ، فاقِد الطَّعْم.  
بیٔتام

ل: په له کدر، [خیرا کمر]

ف: بی شکیب، باشتاب، شتابان.

ع: عَجُول.

### بیٔتام

ل: هاگ، سوسری، [دسه جی، بی لیکردنره]

ف: ژبوده.

ع: بَذَاهَة، بَذِیْهَة.

### بیٔتو

ل: بی تارام، بی تهره، هور، [نانارام، شپزه]

ف: بی تاب، بی آرام، بی شکیب.

ع: قَلِق، مُضْطَرَب، مُنْزَعَج، مُرْتَحَش، مُرْتَحَش.  
بیٔتوان

ل: ناتوان، بی گونا، [بی سورج]

ف: بی گناه، بی تاوان.

ع: مَعْصُوم، غَیْر مُجْرِم.

### بیٔتو

ل: روت، راس، [یه کپو]

ف: بی تو، بی تاه، بی لا، راست.

ع: صادق.

### بیٔتو

[ل: بدی تو، جگه له تو]

ف: بی تو.

ع: بِلَا اَنْتَ، مِنْ دُونِکَ.

### بیٔته

ل: بیٔت، بؤت، (نه گهر وایٔته، [بیٔت])

ف: باشد.

ع: کَانَ، یُکُن.

### بیٔته خاشا

ل: بی پهره، بی ترس، [بی گویدان]

ف: تیوای، بی پروای، بی ترس، (بی تحاشی)

ع: قَهْوَرًا، جَسَارَتًا.

### بیٔتیره ف

ل: کناره، کناره گیر، [بیلاین]

ف: کناره گیری، میانه دار.

ع: مُحَايِد، مُعْتَزِل، وَسِیْط، وَسِیْط.

### بیٔتیره فی

ل: کناری، کناره گیری، [بیلاینی]

ف: کناره گیری، میانه داری.

### بیٔته قریب

ل: وِیْل، بَرِیَا، پریورج، [بی سدرین]

ف: بلاژ، بی پا، پرت وپلا، بادرم.

ع: وَاھِی لَفُو، عَثَبٌ، مُهْمَل.

### بیٔتا

ل: بی جنگه، وِیْل، پدرت، [نله جی، بی سدرین]

ف: بلاژ، بادرم، پرت، بی جا.

ع: غَلَط، خَطَل، لَفُو، وَاھِی.

### بیجاڊه

[ل: جزه یا قوتیٔیکه، (یا قوتی بی ترخ،)]

ف: بیجاده. (یا قوت پست)

ع: بیجاده، بجاد.

بی جقه

ل: بی نشان، سادہ. [ساکار]

ف: بی جقه، بی نشان، سادہ.

ع: عَدِيمُ الْعَلَامَةِ، سادج، بِلا نِيشَن.

بیجکه

ل: بدجکه. [جگہ، بدبی]

ف: جز، بجز، علاوہ.

ع: سوي، سَوَاء، غَيْرُ، عَلَي.

بی جہت

ل: بی سہ بارہت. [بی ہو]

ف: بلاؤ.

ع: بِلا جَہۃ، بِلا سَبَب.

بی جیکہ

ل: بیتجا. [ناہجی]

ف: بی جا.

ع: بِلا مَوْرِد، غَلَط، خَطَل.

بیچارہ

ل: ہڈار، داماک، بی بہخت، بی تالہ. [بی دہوتان، دامار]

ف: بی چارہ، بڑند، زبون، درماندہ، دردمند.

ع: عاجز، مُضْطَرّ، لا عَلاج، مُعْطَل.

بی چرکہ

ل: نارام، بی سدا، پاچرکی. [بی سرتہ]

ف: آہستہ، ندانستہ، بی صدا.

ع: قَوْر.

بیچوون

ل: تہ، تال، بی چہشن، تاق. [بی دینہ]

ف: بی چون، بی مانند، تَک، تاک، تاه، تاق.

ع: فَرَد، فَرْد، فَرِيد، مُتَفَرِّد، مُتَفَرِّد، فَرْدَان، وَحِيد،

أَوْحَد، وَتَر.

بیحال

ل: بیتخود، مہلہنگ، بیتہوش، مانیاگ. [کاس، رو، ماندرو]

ف: بیخود، مَلَنگ، بیتہوش، ماندہ، خستہ.

ع: مَعْتَوہ، مَبْلُود، خَامِد، مُتَحَيِّر، خَیرَان، عَي،

عَيَان، عَارِي، کَسَل، کَسَر.

بیخالی

ل: بیتخودی، مہلہنگی. [کاسی، دری]

ف: بیخودی، ملنگی.

ع: عَتہ، خُمُود، مُقَاع.

بیخسی

ل: بی ہیز، بیتخود، شلہ پتہ. [لاواز، سر، گوج]

ف: ناتوان، ستہ، تَرغَدہ، چَنگُوی، چَنگُلُوی.

ع: عاجز، عَدِيمُ الْحِس، فَاقِدِ الْحَرَكَة.

بی خجہ

ل: بی شَو، بیشمار، فرہ. [زیر، بی کوتابی]

ف: بیمر، بی شمار، بی شمر، بسیار، بی پایان.

ع: کَثِير، دَخِيس، لا يَتَنَاهِي.

بی خقی

ل: دروزن، مفتوڑ. [دروکر]

ف: دروغ گو، بی ہستو، بیہودہ.

ع: کاذب، غَيْرُ مُحَقِّق.

بی حقیقت

ل: ناراس، نادرس، بی بہیمان. [چرت، ناپاک]

ف: بیوتند، دوبل، دوربیل، ناراست، نادرست،

بی پیمان.

ع: غَدِر، غَدَار، طَرَف، مُتَلَوِّن، مُتَقَلِّب.

بی ہدیا

ل: بی شرم، بی تاروید، کارلی، دہسور، چہ نہور،

کولہش، قوتلش، داشوڑیاگ. [ناوسو، روہہ تارار]

ف: بی شرم، بی آبرو، دول، لول، لکام، کلوک،

بلابہ، بلایہ، چیرہ، پُرو.

ع: بَذِيء، شَرَس، شَكِس، ثَرِب، وَفَح، شَطَاح،

فَحَاش، عُنُطُوان. سَلِيطَه.

**بی‌هم‌یابی**

ك: بی‌شهرمی، بی‌تاب‌رویی، دمه‌ده‌ری، چه‌نم‌ده‌ری،

کار‌تیک‌ده‌ری، داش‌زیاگی، کولاشی، قوتنه‌شی. [داش‌زای]

ف: بی‌شرمی، بی‌آبرویی، دولی، لولی، لُکامی،

کُلوکی، پُررویی، بلابُگی، بلابُگی، چیرگی.

ع: بَذَاکَة، شُرَاسَة، شُکَاسَة، ذَرَب، وَقَاحَة.

**بیخ**

ك: بن، پدی. [بنك، قولای]

ف: بیخ، بُن، تَک، تَگ، تَه، پایاب، پَیاب، پَی،

بون.

ع: قَعَر، عُمَق، غُور، غُوری، قَبَط.

**بیخ**

ك: بن، بندرا. [بنه‌پت، بنك]

ف: بن، پی، بیخ، ته، لاد، بَنوره.

ع: أَصَل، أَسْ، إِسْت، بُنْک، سَاقِلَه.

**بیخ**

ك: بن، دواپی. [کوتایی]

ف: بُن، بون، پی، پایان.

ع: غَايَة، نِهَايَة.

**بیخ**

ك: ریشه. [ره‌گ، بنج]

ف: بیخ، ریشه.

ع: أَصَل، شَاقَة.

**بی‌خار**

ك: بی‌دِک. [بی‌چَلَن]

ف: بی‌خار.

ع: عَدِيمُ الشُّوْک.

**بیخ‌لوه‌ن**

[ك: بی‌خِتر، بی‌سَاحِب]

ف: بی‌خداوند.

ع: عَدِيمُ المَالِک. مَجْهُولُ المَالِک.

**بیخ‌پر**

ك: بنه‌پی، ریشه‌کن. [قَی، ریشه‌کیش]

ف: بُن‌کَن، ریشه‌کَن، بیخ‌پَر.

ع: مَقْطُوعُ الْأَصْل، مَقْطَعُ الْأَصْل.

**بیخ به‌ستن**

ك: بنج به‌ستن. [ریشه‌داکوتان]

ف: بیخ به‌ستن، ریشه‌کردن.

ع: تَاصِل، تَبْنُج.

**بیخ به‌ر**

ك: ساق به‌ر. [بنجی به‌ر که به لاشی بائندمه لکاره.]

ف: پَرغاله، پَرگاله، پَرغازه، پَرغَرَه.

ع: سَمْتَة، أَصَلُ الرِّيش.

ویننه &lt;۲&gt;

**بیخ جوروچه**

ك: بن جوروچه، بن درو، بیخ درو. [بن کَلک]

ف: بیخ دُم.

ع: عَجَب، عَجَز، عُجَم، عَصْعَص.

**بیخ دره‌خت**

ك: کوتدره. [کوله، بنی دار]

ف: کُز، بیخ درخت.

ع: أُرُومَة، أَصَلُ الشَّجَر.

**بیخ دیان**

ك: هارو. [پروک]

ف: آره، آرواره.

ع: نَئَه.

**بیخ دیوار**

ك: بن دیوار، بنه‌پت، ناسار. [بن‌چینه]

ف: بُلْیَاد، بُنْلاَد، بُنْداَد، بُنْداَد، آسَال، پاخیره،

بَنوره، بَیوره، پَی، لاد، واده، شالده، شالوده.

ع: أَسْ، أَسَاس، رِهْص، رُبْض.

**بیخ ران**

ك: بن پان. [کوتایی پان]

ف: بیخ ران، بن ران.

ع: اُریبە.

**بیخ ناخون**

ل: نازە، بن ناخون. [بی نینول]

ف: بیخ ناخُن، بترجا، بِن ناخُن.

ع: اصل الظفر.

**بیخ نشتن**

ل: بیخ نِشتن. [کەوتنەبن]

ف: تەنشستەن، تەنشستین شدن.

ع: رُسُوب.

**بیخ نشین**

ل: تاشین، نِشتگ. [نِشتور]

ف: تەنشستین.

ع: راسب.

**بیخو**

ل: پوچ، بیهوده، فیتە. [هیچو پوچ، بی نامرۆک]

ف: بیهوده، بیهود، خنج، فَرخَنج، فلاذ، فلاده،

پرهوده،

ع: لغو، واهی، هواهی، باطل.

**بیخو**

ل: بیاران، خەوش، بیهوش. [بووراره، لەسەر خۆچوون]

ف: بی خود، بیهوش، بی خویش، شمیده،

فراپوش.

ع: مَعتَو، مَدھوش، مَغشِي عَلَیْه، مَغْمِي عَلَیْه،

مَغْمِي عَلَیْه.

**بیخو بوون**

ل: بیاران بوون، دێوین، بیهوش بوون، لەسەر خۆچوون.

[بوورانه]

ف: بیخود شدن، از هوش رفتن.

ع: عَتَه، دَهَش، غَشِي، غَمِي.

**بیخوچی**

ل: بیوانی، دێوین، لەسەر خۆچوون، بیهوشی. [بوورانهوه،

لە هوش چوون]

ف: بیخوودی، بیهوشی.

ع: عَتَه، دَهَش، غَشِي، غَمِي.

ع: خلاف، مَفصاف.

**بیخەم**

ل: بی‌پەژاره، ناسوده. [خاترجەم]

ف: بی‌اندوه، بی‌غم.

ع: فارغ، قاره، قَرِه، رافِه، رَفِیه، رَفهان.

**بی‌خەم**

ل: راس، ساف. [راست (بەرامبەری «کەج»)].

ف: راست، خوار، ئیو، سهی، ستیخ، بی‌خم.

(نقیض «کەج»)

ع: قَویم، مُسْتَقِیم، بِلَا عَوَج، مُعْتَدِل.

**بی‌خەو**

ل: رویا، خەمر. [بیتدار، نەخەرتو]

ف: بی خواب، بیدار.

ع: ساهەر، سَهْران، سَهْرا، سَهْدا، اُرُق، اُرُق.

**بی‌خەوی**

ل: وریایی، خەمریوون، بیتداری. [خەبەر بوون،

خەولیتە کەوتن]

ف: بی خوابی، بیداری.

ع: سَهْرا، سَهْدا، اُرُق.

**بی‌خەیاڵ**

ل: بی‌بیر، بی‌تیاژ، بی‌پەژاره. [خاترجەم، ناسوده]

ف: بی‌اندیشه، بی‌نیاز.

ع: فارغ، قاره، رافِه، فارغ البال، قاره الخیال، رَفِیه

الحال.

**بی‌خەیاڵ**

ل: هاكۆ، كتوبر. [دەسەجێ، بی‌لیكەدانه]

ف: زبوده، نااندیش، سترسری، بی‌اندیشه.



ع: رَجِيل، مُرْتَجِل. اِرْتَجَالًا، بَذَاهَةً، بَدِيهَةً، بَادِرَةً،  
بِدُونِ فِكْرِ، مِنْ دُونِ قَصْدٍ.

بن‌خبر

ل: بی‌نظر، بی‌سور، [بی‌سور، بی‌که‌لک]

ف: بی‌سود، بی‌بهره.

ع: عَبَثٌ، بَلَسَ، اُنْبِقِرَ، لَا طَائِلَ، عَدِيمُ النُّفْعِ.

بیتاد

ل: زور، ستم، [ناهم‌قی]

ف: زور، ستم، بیداد، آواز.

ع: ظَلَمَ، جَوَرَ، تَعَدَّى، ضَمِيَ، غَشِمَ، عَسَفَ،  
اِعْتَسَافَ.

بیتاد

ل: فر، پیش، بیشمار، [زور، له ژماره به‌در]

ف: بسیار، بی‌مر، بی‌شمار.

ع: كَثُرَ، وَافَرَ، غَيْرُ مَعْدُودٍ.

بیتاد

ل: ریا، خور، [نه‌خورتور، هوشیار]

ف: بیدار، هوشیار.

ع: يَقْظَانُ، سَهْرَانُ، سَاهِرٌ، اَرَقٌ، مُتَيَقِّظٌ، مُتَنَبِّهٌ،  
سَهْدٌ.

بن‌دار

ل: بی‌دروخت، [جنگلی بی‌دارودروخت]

ف: بی‌دروخت.

ع: وَلَا شَجَرَ، غَيْرُ مُشَجَّرٍ.

بیتاد و کردن

ل: خبرور کردن، ریاور کردن، [له‌خور هستاندن]

ف: بیدار کردن، از خواب بلند کردن.

ع: اِيقَظَ، اِهْبَابَ، ثَنِيَّةً، ثَابِيَةً، تَطْعِينَ، ثَارِقَ،  
اِيرَاقَ، اِسْهَارَ.

بیتادری

ل: رویا، شورویایی، [بین‌خوری]

ف: بیداری، بی‌خوابی.

ع: سُهَادٌ، سَهْدٌ، سُهْدٌ، سَهَرٌ، اَرَقٌ، هُبُوبٌ، يَقْظَةٌ.

بن‌دان

ل: بی‌تو، [بی‌تو]

ف: بی‌دانه، بی‌تخم، بی‌جَنجه.

ع: وَلَا حَبٍّ، وَلَا لُبٍّ.

بن‌دانه ← بن‌دان

بیتدات ← بیتدات

بیتدل

ل: بی‌جهرگ، بی‌ژور، ترسنوک، [خویری، ترس‌نوک]

ف: بی‌دل، کم‌دل، ترسو.

ع: جَبَانٌ، زَمِلٌ، خَائِفٌ، دَالِهٌ، ضَعْفُ النَّفْسِ.

بیتدلی

ل: بی‌جهرگی، بی‌ژوری، ترسنوکی، [خویری، ترس‌نوک]

ترس‌نوک]

ف: بی‌دلی، کم‌دلی، ترسوئی.

ع: جُبْنٌ، خَوْفٌ، دَلَهٌ، دُلُوهٌ، زَمَلٌ، ضَعْفُ النَّفْسِ.

بیتدلی

ل: بی‌همرسی، دل‌شکانت، [بیتدلی، دل‌نشانند]

ف: بی‌هوسی، دل‌شکنی.

ع: فَنَاءُ الْقَلْبِ، فَقْدُ الْأَمَلِ، خِلَافُ الْمِيلِ، مُخَالَفَةُ  
النَّفْسِ.

بن‌دوا

ل: بی‌زیان، [هسته‌ها، همیشه]

ف: بی‌پایان، بی‌انجام.

ع: اَبْدِيٌّ، سَرْمَدِيٌّ، غَيْرُ مُتَنَاهِيٍّ.

بن‌دوایی

ل: بی‌زیانی، [همیشه، هسته‌ها]

ف: بی‌پایانی، بی‌انجامی.

ع: اَبْدِيَّةٌ، سَرْمَدِيَّةٌ، عَدَمُ الثَّنَاهِي.

بیتدر

ل: بی‌مه‌لون، بی‌کس، [بی‌مه‌نزل: بی‌کس و بیدر]

ف: بی‌خانمان، بی‌کس، بی‌واره.

ع: زَرَم، هُجُور، عَدِيمُ الْمَاوِی.

**بی‌ده‌بی**

ك: ده‌سوپریاگ. [بی‌ده‌ست، ده‌ستپراو]

ف: بی‌دست، دست بُریده.

ع: أَقْطَع، أَشَلَّ، مَیْدِی، مَقْطُوعُ الْیَدِ، عَدِيمُ الْیَدِ.

**بی‌ده‌بی**

ك: هیچ لینده‌هاگ، داماگ. [بی‌ده‌لات، دامار]

ف: بی‌دست، ناتوان، درمانده.

ع: عاجز، ذلیل.

**بی‌ده‌سنوئز**

[ك: ده‌سنوئز شكار، ده‌سنوئز نه‌گرتود]

ف: بی‌دست‌نماز.

ع: مُحَدِّث، غَیْرُ مُتَوَظِّئ.

**بی‌ده‌سنوئزی**

[ك: ده‌سنوئز شكان، ده‌سنوئز نه‌بورون]

ف: بی‌دست‌نمازی.

ع: حَدَّثَ، عَدَمُ الْوُضُوءِ.

**بی‌ده‌موپل**

ك: كه‌م‌ده‌من. [كه‌م‌سه، لینده‌هاثرو]

ف: كه‌م‌ده‌ن، ناشایسته، لَفْتَرِه. كم‌گفتار.

ع: مُهْمَل، فَاقِدُ الْإِسْتِعْدَادِ، عَدِيمُ الْإِلْيَاقَةِ، قَلِيلُ

لِلنُّطْقِ.

**بی‌ده‌نگ**

ك: بی‌سدها، نارام. [بی‌چرکه]

ف: بی‌صدا، آهسته، آرام.

ع: سَرَأَ، خَفِیَّةٌ، نِجَاءٌ.

**بی‌ده‌نگ!**

ك: رسا، بی‌سه‌دا! [وستا!]

ف: بی‌صدا! بی‌سخن!

ع: هَمَه، صَمَام، أَسْكُت!

**بی‌ده‌نگ کردن**

ك: بی‌سه‌دا کردن، نارام کردن. [بی‌سه‌سه کردن، چرکه

**لین‌پین**

ف: بی‌صدا کردن، آرام کردن، خاموش کردن.

ع: إِسْكَات، إِصْغَات، إِعْوَاص، إِفْخَام، إِزْجَام، هَدَن،

تَهْدِین. اِرْضَاء.

**بی‌ده‌نگی**

ك: بی‌سه‌دایی. [نارامی، وسکتی]

ف: بی‌صدایی، بی‌گفتاری.

ع: سَكُوت، سَكْت، سَكَات، سَاكُوتَة، هُمُوت،

سُمُوت. صَبَر، إِطْرَاق.

**بی‌ده‌نگی**

ك: بی‌سه‌دایی، نارامی. [به‌هیراشی، بی‌چرکه]

ف: بی‌صدایی، آرامی، آهسته.

ع: سَرَأَ، خَفِیَّةٌ، نِجَاءٌ.

**بی‌دیان**

[ك: بی‌دان، بی‌ددا]

ف: بی‌دندان.

ع: فَاقِدِ الْأَسْنَانِ.

**بی‌دین**

ك: بی‌تاین. [کافر، بی‌پروا]

ف: بُلْغَنْدَن، بُلْغَنْدَن، بُلْغَنْدَن، ثُرُونَد، بی‌آیین،

بی‌کیش.

ع: كَافِر، مُلْجِد، فَاسِق، زَنْدِیق، لَامِذْهَب.

**بیر**

ك: چا، چانار، نارچا. [چالار]

ف: چاه، بیل، چاه آب. کروود.

ع: بئر، جُب، كُر، قَلِیب، قُلُود، طَوِی، عَیْلَم، قَلَرَم،

خَسِیف، رَكِیَّة، زَوْرَاء.

**بیر**

ك: هوش، یاد. [هیز، ذکر]

ف: بیر، ویر، یاد، هوش، دُهون، اَزبیر، اَزبِر.

ع: خَاطِر، ذِکْر، فِکْر، حِفْظ.

**بی‌را!**

ل: بیرانه! [بیهنه!]

ف: بیار! بیاور! باور!

ع: هات! هام!

بیرا

ل: بیرموش، بیرتاین. [بیریزدان، بیرتینسان]

ف: بیرریواز، بیرآزرم، بیرآیین، ستمگر.

(بیرانصاف، بیروجدان)

ع: ظلام، غدار.

بیرانه! — بیرا

بیرچوون

ل: له بیرچوون، فیراموش چوون، فیراموش کردن.

له یادیروین. [له بیرنمان، له یاد کردن]

ف: فیراموش شدن، فیراموش کردن، از یاد رفتن.

از بیر رفتن.

ع: نسیان، دھول.

بیر خستن

ل: یاد خستن. [بیریهتنهه]

ف: یاد انداختن، بیر انداختن.

ع: اذکار، اخطار.

بیر قوول

ل: بیر لره تول. [چالاری بیرن]

ف: کروود.

ع: زوراء.

بیرگهفتن

ل: یاد گهفتن، یاد هاتن. [بیرهاتنهه]

ف: یاد افتادن، یاد آمدن، بیرآمدن.

ع: ذکر، تذکر، خطور.

بیرگا

ل: یادگا، یادگه، بیرگه. [خه یالگه (گهغینهی خه یال).]

ف: بیرگاه، یادگاه، هوشگاه.

ع: مُحَيَّة، خزانة الخیال.

بیرمشک

ل: بیرمشک. [بیرمشک: جوزہ «بیر» یه که.]

ف: بیردمشک، مشک بید، شاه بید، گله موش.

گربه بید، پنجه گربه، گربگو، کبوده، بهرامه.

بیدطبری.

ع: رَنف، بهرامچ، خلاف بلخی.

بیرناهه

ل: یادنامه. [ددهفتی بیرهوری.]

ف: یادنامه. (دفتر خاطرات)

ع: خاطرة.

بیرو — ولین [دشه یه کی کرماجیه.] (کرماجی است.)

بیر پوو

ل: که میرو، شهرمدار. [شهرمن]

ف: بیرو، کمرو، باشرم.

ع: حَشیم، مُحْتَشَم، خَجَل، خجلان، مُغْضی،

غاضبی، مُسْتَحیی.

بیروونی

ل: دیواخان. [دیوانخانه، دیروخان]

ف: بیرونی، دیوان خان.

ع: بَهوت، ماین، مُحْكَمَة.

بیره بیره

ل: وارواره، کم کم، یه که یه که. [دانه دانه، رده رده]

ف: کم کم، وارواره. دانه دانه، یک یک.

ع: دَفْعَات، اَقْساطاً، مُتَدَرِّجاً، کَرَات، شوی شوی.

أَبْعاضاً.

بیرهنگی

ل: بیرچوونی. [بیر شیره یی، بیر چوتیه تی]

ف: بیرنگی، بیرچونی.

ع: ذات بَحْت، هُوَیَّة مُطْلَقَة.

بیرهو کردن

ل: پهژاره. [پهروشی (یادکردن روی رابرد).]

ف: انگاره. (یاد گذشته کردن.)

ع: تَذْكُرْ، تَفَكَّرْ، تَرَوِي.

بیروده

ل: له بیر بورن. (به بیرودی من.) [له یاد بورن]

ف: یادآور، یاد داشتَن.

ع: مُدَّةُ العُمَر.

بیژیش

ل: لویسکه، دکل. [لاری بی‌مرد، دهمردت]

ف: دکل، دَگل، نکل، نَگل، ریدک، کلوک،

بی‌ریش، بچه.

ع: أَمْرَد، وَصِيف، غَلام.

بیژینگه

ل: هه‌لەت. [لاری]

ف: باخسه، پیغوله، پیغله، بی‌راهه.

ع: مَعْمِیة، مَعْسِف، (تَعْسُف)، مَحْید.

بیژا

[ل: گیاهه‌کی بوغوشه و ده‌کرته ناو ترشیات.]

ف: بیژا، زلنگ، ششاک، (علفی است معطر

مخصوص ترشی.)

ع: قَرْصَعَنَّة.

بیژات

ل: بی‌لور، ترسول، که‌دل. [بی‌جهرگ، خویبری]

ف: ترسو، که‌دل.

ع: جَبَان، خَائِف، دَالِه، زَمَل، ضَعِيف النَّفْس.

بیژار

ل: هه‌راس. [وهرز]

ف: بیژار، گریزان، ستوه.

ع: مُثَنِّل، مُثَقَّرْز، مُتَكَبِّر، مُشَمِّرْز، مُسْتَكْرِه، مَلُول.

بیژنگ

ل: مژن. [بیژود]

ف: ویار، کیار، تاس، تاسه، تفسه، تلواسه،

تالواسه، بیار.

ع: وَحَم، وَحَام.

بیژکه‌وان

ل: مژنه‌وان. [بیژوکه‌ر]

ف: ویارمند، کیار.

ع: وَحَم، وَحَمَى.

بیژوان

ل: لال. [لال]

ف: لال، بی‌زبان، گنگ.

ع: أَحْرَس، أَبْکَم.

بیژیک

ل: که‌فتنگره، هه‌لکه‌فتگ. [بیژار، له‌بهرچارکه‌وتور]

ف: ورافتاده، از چشم افتاده.

ع: مَنفُور، مُسْتَقَرَّز، مُسْتَكْرِه، مَرْغُوبٌ عَنْه، مَمْلُول،

مَلِیل.

بیژیان

ل: که‌فتنموره، که‌فتن، هه‌لکه‌فتن. [بیژان، له‌بهرچارکه‌وتن]

ف: ورافتادن، از چشم افتادن، بی‌زار شدن،

بی‌زیدن.

ع: نَفَرَة، اِسْتِقْرَاز، اِسْتِكْرَاه، مَلَانَة، سَام.

بیژان

ل: ته‌قائن، بیژنگ‌کردن. [له بیژنگ دان]

ف: بیختن، گربال کردن.

ع: تَخَل، مَهْلَه، غَرِیلَة، كَرِیلَة، نُسف.

بیژن

ل: بی‌بی‌یاگ، قازاخ. [سه‌لت، ره‌ن]

ف: بیوه، بیوه‌مرد، بی‌زن، بی‌ژن، هیرسا.

ع: أَيْم، ثَيْب، عَرَب، بَتُول، صَارُور، صَرُور، مُكْسَع.

بیژن

ل: سه‌ره‌ن. [که‌ر (دابیژاری گهره.)]

ف: خاک‌بیژ. (غربال بزرگ)

ع: مَذْرَاق، مَنسَاح، مَنسَف.

بیژنگ

ل: سهرن [بیژن، قه لیر]

ف: بیژن، بریزن، پریژن، پرویزن، پروژن، پرویز، پریز، غریژن، غرویزن، غریزان، گربال، گرمیل، غلبیر، ماشو، ماشوب، ماشوه، ستخسه.

ع: مُنْخَل، مُنْخَل، مَنَسَف، سَنَسال، هَنهال، غریال، کریال، خَرِیة.

وینه

بیژنی

ل: قازاخ. [سه لئی، ره بنی]

ف: بیژنی، بیوگی، بیوه مردی، هیرسایی، بیژنی.

ع: اَیْمَوَ، ثَیْبَوَ، عُرُوبَ، تَبْئَل، صَروِیة، مَکْشَیة.

بیژه!

ل: بریزه! [بل!]

ف: بگو! واج! واج!

ع: قُلْ! تَكُنْ! سَلْ! اِسْأَلْ!

بیژه

ل: والا، که تان، نر مه بیژ. [نالا: پارچه‌ی شاش بز دایژان.]

ف: نرمه بیژ، کتان، رکو.

ع: مُنْخَل، مَنَسَف، خَرِیة.

بیژلیک

ل: ته قیاق، بیژنگ کریاق. [له بیژنگ دراو، بیژرا]

ف: بیخته، بیخته شده، گربال شده.

ع: مَنخول، مَنسوف، مَغْرِیل.

بیس

[ل: بیست]

ف: بیست.

ع: عَشْرُونَ، عَشْرین.

بیسات

ل: مایه، ساز، زمینه. (بیساتیکی بز بارهاتگه.) [هز، بارودخ]

ف: ساز، مایه، زمینه. (زمینه‌ای برایش درست شده، مایه‌ای برایش گرفته شده، سازی برایش آماده شده.)

ع: اُهَبَ، عُدَّة، هَیَاة، اَمَر، صَنِیع، (هَیْئَت لَه اُهَبَ، اُعِدَّتْ، لَه عُدَّة، هَیْئَت لَه هَیَاة، صَنِیع لَه اَمَر، صَنِیع لَه صَنِیع.)

بیسات

ل: ژیره خر. [رایه خ]

ف: گُستَرَنی، یوب، اُنْبوب، یوب.

ع: قَرش، بِساط.

بی سامان

ل: بی‌یاسا، بی‌یه قام. [شیرزد]

ف: بی سامان، بی یاسا، بی آسا.

ع: مُخْتَل، غَیر مُنْتَظَم.

بی سامان

ل: فره، بیژ، فراوان، بیداد. [بیژمار]

ف: بسیار، بی شمار، فراوان، بی سامان، بیمر.

ع: کَثِیر، عَظِیم، جَزِیل، غَیر مُعْدود.

بیستان

[ل: بیستان]

ف: جالیز، پالیز، فالیز، بُستان.

ع: غَیْط، مَبْطَخَة، بُستان.

بیستانهوان

[ل: سهر مرشیکری بیستان.]

ف: جالیزبان، پالیزبان، فالیزبان، بُستان بان.

ع: اَکَّار، بُستانی.

بیستن

ل: ژنه قن. [گویی لیبرن، شنهوتن (وشه‌یکی کرماجیه).]

ف: شنیدن، نیوشیدن، شنفتن، گوش کردن.

(کرماجی است.)

ع: سَمَاع، اِسْتِمَاع.

**بیسه!**

ك: بَوَسَه! [راسته، برسته!]

ف: به ایست! بایسه! وایسه! وایست!

ع: قَف!، عَلَى مَكَانِكَ، اِنْتَصِب!، قُمْ!، اِسْتَقِم!،

اصْبِر!

**بی سه روین**

ك: همیشه بی. [هر یور و هر مار]

ف: همیشگی، بوباش، جاوید، جاودان،

بی سروتَه، پایدار.

ع: دائِم، باقی، سَرْمَدی، اَزَلی و اَبَدی.

**بی سه روین** ← **بی سه روپا، هوزه هره ف**

**بی سه روپا**

ك: بی سه رودم، بی سه روتا، بیهوده. [بی سه روین،

تیکه لوبیکه] (قسه بی مانا.)

ف: بی سروتَه، بی سرودم، بیهوده، بیهوده،

پَر هوده، بی یاسا. (حرف بی معنی)

ع: لَعُو، مَرْخُوف، غُلَط، مَذَر، سَقَط، هَذیان.

**بی سه روپا**

ك: نه لوجه لو. [ره شپورت. خوری]

ف: بی سه روپا، هَشَنگ، جَلو، لَفْتَره، اَباش،

کَمینه، اوباش، اَباشه.

ع: اَرَاذِل، اَجَلاف، قِفاف، اَخْلَاط، خُشَارَة، رَعاع،

سِفْلَة، سَفْلَة، اَوْبَاش، اَبَاش، هُبَاشه، اَوْتَاش، رِذَال.

**بی سه روتا** ← **بی سه روپا، هوزه هره ف**

**بی سه روتا**

ك: بی نه رای، همیشه بی. [هر یور، بریتینه]

ف: دیرینه، بی آغاز، دیرین.

ع: اَزَلی، لا بَدَائی، بِلا اَوَّل.

**بی سه رتایی**

ك: همیشه. [هر یور، بریتینه یور]

ف: همیشگی، بی آغازی، دیرینگی.

ع: اَزَل، لا بَدَایَة، لا اَوَّلِیَة، بِلا اِبْتِدَائیَة.

**بی سه واد**

ك: نه خورته، نومی. [نه خورتند بر]

ف: بامی، ناخوانده، نه خوانده.

ع: عامی، اُمّی.

**بی سیم**

ك: بتتل. [لاسلی (ته له گرافی بتتل.)]

ف: بی سیم. (تلگراف بی سیم)

ع: لاسلك.

**بی تشك**

ك: بنگرمان. [بی سز، بی درد لی]

ف: بی گمان، بی جگاری.

ع: بَنّی، قَطْعی، بِلا قَرْدید.

**بی تشك**

ك: بیشکه، گارار. [لَنك]

ف: گهواره، گاهواره، گاواره، گاخواره، گوواره.

ع: مَهْد، مِزَر.

**وینه**

**بی تشکه** ← **بی تشك**

**بی شو**

ك: یِتَداد، بی سامان، بی شمار، فراوان. [بی شمار]

ف: بسیار، بی شمار، بیمر، فراوان.

ع: كَثِیر، عَظِیم، جَزِیل، غَیر مَعْدود.

**بی شوو**

ك: بی ترن. [زنی شور مردور یا تدا تدرار.]

ف: کالم، طَل، بیوه، بی شوهر.

ع: اَیم، بَتُول، عَوان، عَزِیَة، کُثِیَة.

**بیته**

ك: دارسان، چنارسان. [لی پورار، دارستان]

ف: بیشه، ایشه، غیشه، ویشه، تیماس.

ع: غاب، غایب، آیکه، آجم، آجمه، غیل، خیس،  
عَرین، زاره، غیضه، وکمه.

### بی‌شهرم

ک: بی‌تاریو، کالو، روش، قوت‌ش، کول‌ش،  
داش‌ریاک. [بی‌حیا]

ف: بی‌شرم، بی‌آبرو، دول، لول، کلوک، بلایه،  
بلایه، لکام، خلولیا، چیره.

ع: بَیْ، بَیْ، بَیْ، شَکس، شَرس، دَرب، وِج.

### بی‌بهار

ک: همزه، بی‌شهرم، بی‌تاریو. [بی‌حیا]

ف: ستروک، هرزه، بی‌شرم، بی‌آبرو.

ع: وِج، بَیْ، بَیْ.

### بی‌مقل

ک: گروج، نادان، [نه‌فام]

ف: خویله، خویله، هرگ، غت، برناس، غتفر،  
سندل، بی‌خرد، نادان، بی‌دانش.

ع: ابله، احمق، اموج، غبی، جلف، لا یعمل، لا  
یشعر.

### بی‌فایده

ک: بی‌باز، بی‌سرد. [بی‌کلهک]

ف: بی‌سود، بی‌بهره، بی‌هوده.

ع: لغو، عبث، لا طائل، فاقد المتیجه.

### بی‌فهم

ک: بینکاره، به‌کار نه‌خوردگ. [نه‌کارک‌رتور، سه‌قت]

ف: بینکاره، آخال.

ع: سَقَط.

### بی‌فهرار

ک: بی‌تار، بی‌تارشت، بی‌تارام، ناسوده. [بی‌تاب،  
هدراسان]

ف: بی‌تاب، تیپ، بی‌تابش، بی‌آرام، ناسوده،  
شتاب‌زده.

ع: مُضْطَرِب، مُنْزَعِج، قَلَق.

### بی‌فهراری

ک: بی‌تاری، بی‌تاوشتی، بی‌تارامی، ناسوده‌گری.

[بی‌تابی، هدراسانی]

ف: تپ، تپاک، تپش، تاسه، تلواسه، تالواسه،

بی‌تابی، بی‌تابشی، بی‌آرامی، شتاب‌زدگی،  
ناسودگی.

ع: اضْطراب، جَزَع، رُجَع، انْزعاج، قَلَق.

### بی‌قیمه‌ت

ک: گران. [به‌نرخ]

ف: آشنا، گران‌بها، گران‌مایه.

ع: غالی، یَتمِة.

### بی‌قیمه‌ت

ک: بی‌تدریس، هیچ نه‌زیاد، ناشایس، بی‌شایسته. [بی‌ترخ]

ف: بی‌بها، هیچ نه‌زیاده، ناشایسته، کم‌بها.

ع: لا شيء، غیر قابل، سَقَط.

### بینکار

ک: به‌تان. [بی‌تیش]

ف: ستروک، بی‌کار، هنجام.

ع: بَطال، عَطال، مِیاط، باطل، عاطل، مُعَطَّل،  
مُعَطَّل. فارغ.

### بینکاره

ک: نه‌کته، نه‌کارته. [نه‌مه‌ن، نه‌شگران]

ف: اژدهان، اژگان، جَمَند، بی‌کاره.

ع: دَنع، مُهمل، مُهمل.

### بینکاره

ک: زوله‌ک، بی‌تدری. [نه‌کارک‌رتور، سه‌قت]

ف: پَرکَم، آخال، آقال، خَماش، خَماشه،

خَلاشه، بی‌کاره، آفگندنی، به‌کار نیامده،  
به‌کار نیامدنی.

ع: قِشَب، سَقَط، سَقاطة، بائِق.

**بینکاری**

ك: به تالی. [بی تیشی]

ف: بینکاری، ستروکی.

ع: بَطَاة، تَعْمِیل، تَعْمَل.

**بینکس**

ك: یتدر. [نه نیا، بی یاور]

ف: بیواره، بی کس.

ع: زَم، صُنْبُور، عَدِیم النَّاصِر.

**بینک هیف**

ك: تَمین، خَمین، پَشِیو، خَمبار. [دلته نگ]

ف: اندوهناک، غَمناک، غَمگین، آندوهگین،

أفسرده، نژند.

ع: حَزین، شَجی، کَسب، کَسب، مَهْموم، مَهْموم،

مَحْزون.

**بینکار**

ك: خورپایی، مفته. [سوخده. کاری زوزه ملیز]

ف: مَجْرک، مَجْرک، شاکر، آلاخ، شیگار، بی مُزد،

بیگار.

ع: سُخْرَة، کُلْفَة، مَجَانی.

**بینکاری**

ك: خورپایی، مفته کی. [کاری زوزه ملی کردن]

ف: مَجْرکی، مَجْرکی، شیگاری. شاکری، آلاخی،

بیگاری.

ع: سُخْرِی، تَکْلِیفی، مَجَانی.

**بینگانه**

ك: غمواره، نه شناس. [نه ناس، بیانی]

ف: بیگانه، ناشناس.

ع: أَجْنَبِی، أَجْنَب، وَلِیْجَة، أَغْیار.

**بینکری**

ك: راس، ساف. [راست، بی گرنج]

ف: راست، بی گره.

ع: مُسْتَقِیم، مُعْتَدِل، بِلَا حُجْرَة.

**بینکونا**

ك: بی تاران، ناتاران، پاک. [دور له هه له، روسور]

ف: بی گناه، پاک، پاک دامَن، پاسادگار، پارسا،

پرهیزگار.

ع: مَعْصوم، غَیر مُجْرِم، طَاهِر، بَرِی، مُبْرَأ.

**بیلاته شیبی**

ك: دور له روی یترو. [بی نده بی نه بیت. په رژیته قایم

بیت.]

ف: دور از روی شما.

ع: بِلَا تَشْبِیْه.

**بیلفه رز (بالفرض)**

ك: کردم، گرم. [گرم، وام دانا]

ف: شُمُرش، گیرم.

ع: بالفرض، قرضاً، تَقْدِیراً، عَلَی تَقْدِیر (کذا).

**بیلت**

ك: نه سپار، نه سپهر. [پشته ره]

ف: بیل، سپار، اسپار.

ع: مَحْفَر، مَقْلَب، مَعْرِقَة.

وته

**بیلتا**

ك: بیلاته، بلا. [بهیله، لینگه ری!]

ف: بل، بهل، بگذازا، مان!

ع: أَهْمَل، دَعَا، ذَرَا

بیلاته! — بیلتا!

**بیلتجه**

ك: یتلکار. [مه سیه: یتلاسی بچوړه.]

ف: بیلچه، بیل کار.

ع: مِجْرَقَة، مِنگاش.

وته

بیلتکر — بیلتجه

**بیلتو**



ك: گانی، [کویره گانی (چاوه‌دی به‌هاری.)]

ف: چشمه، (چشمه‌ی بهاری.)

ع: ینبوع.

**بیته‌ه‌م**

[ك: گیایه‌کی وهك «هه‌نگوان» وایه، تامی تاله.]

ف: علفی است شبیه به «گلپیر»، طعم آن تلخ است.

**بیم**

ك: ترس، سام، پدروا، باك، [خوف]

ف: ترس، هراس، بیم، سهم، پروا، پرواس، نه‌از، شکوه، زلیف، خواس، چفر، چفرز، نه‌یو، خزرزک، باکی، آندیشه.

ع: خَوْف، رُعب، رُهب، دُعر، جُبْن، ثُخب، قَرَق، وَجَل، مَوَل، قَرَع، خَمْشِیة، خِیفَة، رَهْبَة، هِیْبَة، مَخَافَة، مَلَع، مَلَل، وَهْم.

**بیمار**

ك: ناخوش، ناساق، ناساز، خه‌سه، دهرده‌دار، [نه‌خوش]

ف: بیمار، ناساز، ناخوش، خسته، مار، مده.

ع: مَرِیض، عَلِیل، سَقِیم، وَهِیم، وَصِیب، دَوِی، دَنَف، حَرَض، داء.

**بیمارپه‌زیس**

ك: پدرسار، [ستهر، نه‌خوشکار: چاوه‌یری نه‌خوش.]

ف: زوار، پرستار، بیمارپرست.

ع: مُدَوِی، حَاضِن، خَادِم.

**بیمارپه‌زیسی**

ك: پدرساری، [نه‌خوشکاری]

ف: زواری، پرستاری، بیمارپرستی.

ع: ادواء، خِدْمَة، حِضَانَة.

**بیمارسان**

ك: خه‌سه‌خانه، [نه‌خوشخانه]

ف: مارسان، مارستان، بیمارسان، بیمارستان.

(مریض‌خانه)

ع: دارُالشِّفاء، دارُ المَرَضِی، مارستان.

**بیماری**

ك: ناخوشی، ناساقی، ناسازی، دهرده‌داری، [نه‌خوشی]

ف: ماری، بیماری، ناخوشی، ناسازی، خستگی، مُدگی.

ع: مَرَض، سُقَم، سَقَم، سَقَام، حَرَض، دَنَف، دَوِی، وَصِیب، وَصَم، داء.

**بیمان**

ك: فیسار، فلان، [کابرا (له‌گه‌ل «فلان») دیت: فلان و

بیان]

ف: بهمان، باهمان، بیستار، فُلان، (مرادف فلان

است.)

ع: فُلان

**بی‌مایه**

ك: نه‌تیر، [هه‌لنه‌هاتو (هه‌یری هه‌لنه‌هاتو.)]

ف: خُشکوا، خُشکفا، بی‌مایه.

ع: قَطِیر.

**بی‌مشک** ← **بیرمشک**

**بی‌مویالات**

ك: بی‌تاین، [گوینه‌دور]

ف: بی‌آیین، بُلغُندر.

ع: فاسِق، فاجر، لایبالی.

**بی‌مه‌جنوون**

ك: شره‌بی، [شه‌نگه‌بی]

ف: بیدموله، بید مجنون.

ع: خِلَاف مجنونی.

**بیمه‌زه**

ك: بیتام، [بی‌چیز]

ف: بی‌مزه.

ع: تَفَه، قَرَف، مَلِیخ، مَسِیخ، سَلِیخ.

**بی‌مه‌ژگ**

ك: گنج، گهرج، بی‌مه‌غز، [بی‌میشك]

ف: بی‌مغز، سبک‌مغز، بی‌خرد، دنگ، دنگل، تیماو، کالیوه، کالیو، گنج.

ع: غَبِي، بَلِيد، اَبْلَه، اَمَوَج، لَا يَعْقِل، لَا يَشْعُر.

### بیمه‌ها

ك: بی‌توئیر، بی‌چور، بی‌سروتا، [پوچ، بی‌مانا]

ف: بی‌چم، بی‌آرش، بی‌سروته.

ع: نَقْو، مُهْمَل، لَا مَعْنِي.

بی‌مه‌غز ← بی‌مه‌ژک

### بی‌مه‌یل

ك: بی‌همه‌س، سرد، [دلسارد، بی‌تاز]

ف: بی‌هوس، بی‌آرزو، سرد.

ع: فَاقِدُ الْمَيْل، غَيْر مَائِل.

### بی‌مه‌یللی

ك: بی‌همه‌سی، سردی، [دلساردی، بی‌تازی]

ف: بی‌هوسسی، بی‌کامی، سردی.

ع: عَدَمُ الرَّغْبَةِ، عَدَمُ تَمَائِل، فَقْدُ الْمَيْل.

### بین

ك: لَوْتُ، [که‌پز]

ف: بینش

ع: أَنْف

### بین

[ك: نِتو وهرن!، هه‌روه‌ها: نهران بگه‌نه به‌روه.]

ف: بیاییدا، بیایند.

ع: اِئْتَوْا، يَأْتَوْا.

### بین

ك: بَو، [بَوَن (رشدیده‌کی کرماجیه.)]

ف: بو، بوی. (کرماجی است.)

ع: رَائِحَة.

### بینا

ك: وینا، ناگا، [چارساخ، شارمزا]

ف: بینا، دیده‌ور، آگاه.

ع: بَصِير، خَیِر.

بیناو ← عالم موکاشه‌فه

### بی‌ناو

ك: بی‌تاره، [نه‌ناس]

ف: بی‌نام، گمنام.

ع: خَامِل، نَكْرَة، مُعْتَرِل، حَقِير، ذَلِي.

### بی‌ناوکه

ك: ناچیز، نهدار. [(که‌ستیک که به پوالت دهرله‌مهند و له

دهرورنره ه‌زار بیت.)]

ف: ناچیز، گدا، بی‌چیز. (کسی که ظاهراً دارا و

باطناً گدا باشد.)

ع: مُعْسِر، فَقِير.

بی‌ناوه ← بی‌ناو

### بینایی

ك: چار، دید، [دیه، چه‌م]

ف: چشم، دیده، بینایی.

ع: عَيْن، بَصَر.

### بینایی

ك: سو‌ما، وینایی، سو‌مای چار، [هه‌ستی بینین.]

ف: بینش، بینایی، دیدار.

ع: بَاصِرَة، قُوَّةُ بَاصِرَة.

### بی‌نصیو

ك: بیتوری، بیتبه‌ش، بیتباره، [به‌شچار]

ف: بی‌بهره، بی‌بخش.

ع: مَحْرُوم، خَائِب، يَلَا تَصِيب.

### بینگ

ك: هه‌نانه، [پشرو]

ف: دم، زه‌شت.

ع: نَفْس.

### بی‌توئیز

ك: پیسار، خوتن که‌فتگ، [نافره‌تیک که له عوزره‌ایده.]

ف: دشتان، پدیساری.

ع: حائض، طامث، عاذرہ.

### بی توژی

ل: پیساری، خرین کہفتن. [حہیز (عادتہی ژنانہ).]

ف: دشتانی، پدیسار، خون افتادن. (عادت ژنانہ)

ع: حیض، طمث، عذر.

### بی نہ زیر

ل: بیجور، بی جفت، بی مانہ ند. [بی دینہ]

ف: تہم، تنسخ، تنسوق، بی جور، بی جفت، بی مانند.

ع: عَدِيمُ النَّظِيرِ، عَدِيمُ الْمِثْلِ، فَرْدٌ، مُتَّفَرِّدٌ.

### بی نیاز

ل: دارا. [دولہ مند]

ف: بی نیاز، دارا، توانگر.

ع: غَنِيٌّ، غَنِيٌّ، غَنِيٌّ، مُسْتَعْنِيٌّ، مُتَمَوِّلٌ.

### بی نیازی

ل: دارایی، دارابون. [دولہ مندی]

ف: بی نیازی، توانگری، دارایی، دارابودن.

ع: غِنَاءٌ، غَنِيٌّ، غَنِيٌّ، ثَمَوِّلٌ.

### بی وادہ

ل: نہ خوازیگ، بی دنگ، بانگ نہ کریاگ، دنگ نہ کریاگ.

[خولکنہ کراو، نہ خوازار]

ف: ناخواندہ، ناخواستہ.

ع: وَغْلٌ، أَوْشَنٌ.

### بی وادہ هاتن

ل: بی دنگ هاتن. [بی خولک هاتن]

ف: ناخواندہ آمدن.

ع: وَرَشٌ، وَرْدُشٌ.

بیور ← **بیور** [رشہ به کی کرماجیہ ا.] [کرماجی است.]

### بیوہ بیگ

ل: ربہن، بی ژن. [سہلت]

ف: هیرسا، بیوہ، بیوہ مرد، بی ژن، بی ژن.

ع: أَيْمٌ، ثِيْبٌ، عَزَبٌ، بَتُولٌ، خَلِيٌّ، مُجَرَّدٌ.

### بیوہ خت

ل: ناگا، کتوپر. [ناکار، نارخت]

ف: ناگا، ناہنگام، بی گاہ، بی ہنگام.

ع: بَغْتَةٌ، غَفْلَةٌ، بِلا مَوْقِعٍ، غَيْر مَوْقِعٍ.

### بیوہ خت

ل: نیرارہ. خواہ زمرہ، [نیرار، رزیدہ]

ف: بی گاہ، ایوار، سرشب، شام، ناہنگام.

ع: غُرُوبٌ، بَعْدُ الْعَصْرِ.

### بیوہ خت

ل: بی تہرہ، بی دہرس. [بی دہرہ]

ف: بی رست، بی دسترس.

ع: عَدِيمُ الْفُرْصَةِ، فَاقِدُ الْمَجَالِ.

### بیوہ ری

ل: بیتہش، بیتارہ، پادہرہوا. [بہ شپا]

ف: زبہر، مخیدہ، بزمخیدہ، پرمخیدہ، بی بھرہ،

بی بخش، پانزہوا.

ع: عَاقٌ، مَحْرُومٌ، خَائِبٌ، بِلا نَصِيبٍ، مَحْجُوبٌ.

### بیوہ زن

ل: بی شرو. [نافرہی شرو مردور یا تہ لادرا.]

ف: بیوہ، کالم، طل، بی شوہر، بیوہ زن.

ع: أَيْمٌ، عَوَانٌ، عَاجِلٌ، بَتُولٌ، ثِيْبَةٌ، عَزِيَّةٌ، خَلِيَّةٌ،

ثَرِيْكَةٌ، مُقْلَمَةٌ، حَانِيَّةٌ.

### بیوہ زن کوشی

[ل: دانیشتن بہ لای منالہوہ بہ بیوہ زن.]

ف: بیوہ کوشی، بیوہ نشینی. (نزد اولاد نشستن

بدون شوہر.)

ع: إِشْبَالٌ، حُنُوٌّ، إِحْنَاءٌ، حَنَّةٌ، خَنَانٌ، عُكُوفٌ.

### بیوہ فا

ل: بی تہینہ. [بی تہہ لک]

ف: بیوتد، دویل، دوریل، بی پیمان.

ع: غَدِرٌ، غَدَارٌ، هَمْلَجٌ، عَدِيمُ الْوَفَاءِ.

**بیوه فایی**

ك: بی تهینه تی. [بی تهمه کی]

ف: بیوتندی، دویلی، دوریلی، بی یمانی.

ع: غدر، عَدَمُ الْوَفَاء.

**بیوه قره**

ك: بی تارام، جیکه نه. [بی توتره، ناتارام]

ف: ناآرام، جُنْدَبَان.

ع: نَزْ.

**بیوه ی**

ك: بی تازار. [بی زیان]

ف: بی زیان، بی آزار، بی آسیب.

ع: سَلِیمُ الطَّیْع.

**بی هوش**

ك: بی بیر، فهراموشکار، بی یاد. [بی فکر]

ف: بی هوش، بی یاد، فراموش کار.

ع: نَسِی، نَاسِی، سَاهِی.

**بی هوش**

ك: بیخوده. [بوراره]

ف: بی هوش، بی خویش، بیخود، شَمِیدَه.

فَرایوش.

ع: مَدهوش، مَغْشِی، مَبْهوت، مَسْموت، مُغْمِی عَلَیْه.

**بی هوشی**

ك: بی بیری، بی یادی، فهراموشکاری، فهراموشی.

[بی نکری]

ف: بی هوشی، بی یادی، فَرَامُوشِی، فَرَامُوشِی.

فَراموش کاری.

ع: نَسِیَان، سَهْو، رَفْض.

**بی هوشی**

ك: بیخودی. [بورانه ده]

ف: بی هوشی، بی خویشی، بیخودی، فَرایوشی.

شَمِیدَگی.

ع: دَهْش، غَشِی، بَهْت، بَهْت، غَشِیَان، غَمِی، صَعْفَة.

سَبْت، غَمِی.

**بیتهووه**

ك: بیخوده، هه لیت، بی سه روتا، پوچ، بی چوپ. [بی مانا،

تیکه توپیکه]

ف: قَلَاد، قَلَادَه، پَره وده، بیه وده، بیه وده،

وادیاب، پوچ، بی سَروته، بی یاسا، خَنج،

فَرخَنج.

ع: هَذِیَان، لَغُو، هَذَر، غَلَط، سَقَط، لَا طَائِل، وَاهِی،

هَوَاهِی.

**بی ههنجیر**

ك: کَرِنگ، کَرِنگ. [کهرچه ک]

ف: بید آنجیر، طَمَرَا.

ع: حَزْوَع، طَمَرَاء.

**بی هیز**

ك: بی گیم، بی گریک، بی گوب، ناتوان. [لاراز]

ف: سته، تَرغده، چنگوک، انگشتال، ناتوان.

ع: ضَعِیف، نُحِیف، حَرَض، خَدَر، کَلِیل، لَغَب،

مُضَنّی، شَل.

**بی هیزی**

ك: بی گیمی، بی گریکی، بی گوبی، نه تانی، ناتوانی.

[لارازی]

ف: سَتگی، تَرغَدگی، چنگوکی، انگشتالی،

ناتوانی.

ع: ضَعْف، ضَعْف، نَحَافَة، حَرَض، خَدَر، کَلَال،

کُلُول، شَل.

**بیی**

[الک: داربی.]

ف: بید. (درخت بید.)

**بیی کۆژ**

ك: بیی. چه تر، سه بریاگ. [بی. هه لپاچار]

ف: بید، سه بریده.

ع: خِلَاف، عَرِيسَه.

## وینہ کانی پیتی ب



باروشه



بادیه



بادهوان



بادامه تاله



بادام



بابوله



باله



بالون



باله بهس



باروو



بارور



بار



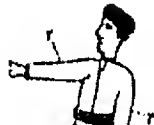
بال فشه و کردن



بالاشمه



بال C



بال B



بال A



بامیه



بامجان فرهنگی



بامجان



بالین



بانک



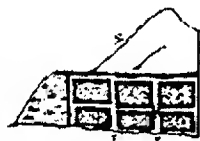
بتری



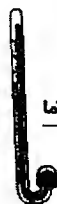
بایمقوش



باوهقزرت



باوهر



بانما



بانگلین









# پ



درخت، کوه... )

ع: عِرْق، عِرَاق، سَفَل، سِفل، سَافِلَة، ثَحْت، ظِلّ.  
حضیض.

پا

ل: رَکِیف، نامَہد. [قدہم (قدہم، پیر، پیر، پیر)]

ف: پا، شگون، آمد. (خوش پا)

ع: قَدَم، قُدوم، اِقْبَال.

پانہوشار

ل: پاگی، [تختہ جولائی].

ف: پاگیرہ، پافشار، پاؤزار، پاؤزار. (تختہ)

جولاهی است.

ع: مَقْدَم.

پابازی

ل: عِشْقَبازی لہ ریگی «پیر».

ف: پابازی.

ع: مُرَاجَلَة، تَجْمِیش، مُنَاغَات، مُعَاشَقَة.

پاہرجا

ل: پارہجی، پایدار. [راہستار، جینگ]

ف: پدراہم، تیوساد، پابرجا، پایدار، جاودان،

ہمیشہ.

ع: ثابِت، دائِم، باقی. وَطِید، وَاطِد.

پاہرہ

پا

ل: فَاج، قَوْل، لَاق. [پیر]

ف: پا، پای.

ع: رَجَل، ساق، قَدَم.

پا

ل: پاچکہ، پایہ. [پتچکہ (پتچہ نمونہ: پتچکہ میز و

کورسی).]

ف: پا، پایہ. (پایہ میز، صندلی مثلاً).

ع: رَجَلَة، قَانِعَة، (أَرَجَل، قَوَائِم)

پا

ل: پلہ. [پلیکہ. (پلہ پیڑہ).]

ف: پایہ، پلہ، پَنَہ. (پلہ نردبان)

ع: دَرَجَة.

پا

ل: سیبہ، ماشہ. [پلہ پتیکہ (دک: ماشہ تہنگ).]

ف: پا، ماشہ. (ماشہ تہنگ مثلاً).

ع: ضامَنَة.

وَنَہ-تَفَنَک (۲۰)

پا

ل: لا، سا، بن، بیخ. [پتیر، پا، سیبہ (دک: بنی دیوار،

درخت، کتو...)]

ف: بُن، بیخ، زیر، سایہ. دامنہ. (پای دیوار،

لک: پاوره، پاوره‌ی، شوال. [شه‌روال (وشه‌یه‌کی هدرامیه).]  
ف: ازار، شلوار، شوال، تَنبان، پاجامه. (اورامی است.)

ع: سروال، سِرول، تَبان، سِرویل.

**پا به زهوی نه‌کفتن**

لک: خورشده‌ماخی، شادی. [خورشعائی (نیدیومه).]  
ف: شادمانی، خرسندی، پا به زمین نیفتادن.  
(کنایه است.)

ع: مَسْرَة، فَرَح، اِنْبِساط، نَشاط.

**پا به په‌کا هانن**

[لک: سدرلیشتیان]

ف: پا به هم پیچیدن.

ع: خَطَل.

**پاپیل**

[لک: برشتی یه‌ک پتمه‌ره. (پاپیل کردن)]

ف: پابیل. (پابیل کردن)

ع: تَرَكُل.

**پاپ**

[لک: زانای پایه‌به‌رزی مده‌سیحیه‌کان. (جیگری عیسا).]

ف: پاپ، پاپا. (نائب عیسی)

ع: پاپا.

**پاپاخ**

لک: شه‌که. [جوره کلاریکه.]

ف: شکه، پاپاخ، کلاه قلمی.

ع: دَنِيَّة.

وینده-شکه >

**پاپوژ**

لک: که‌شتی. [که‌شتی هه‌لم.]

ف: پاپور، که‌شتی، که‌شتی آتشی.

ع: باخِرَة، بابور.

**پاپوش**

لک: که‌وش، پالا، پیتلا. [پیتلار]

ف: پاپوش، پایزار، پافزار، پافزار، پاجیله،  
کفش، پالنگ. (← که‌وش)

ع: حِذاء، کَوَت، قَفَش، بابوج.

**پاپه‌تی**

لک: پی‌نخواس. [پی‌نخواس، بی‌پیتلار]

ف: پابرهنه، برهنه‌پا.

ع: حافی. (حاف)

**پاپه‌جانی**

[لک: بابوج (که‌وشی منداآله).]

ف: پاپه‌جانی، چاچله. (کفش بچگانه)

ع: قَفِيشَنه، بابوجه.

وینده‌هه‌یه.

**پاپه‌ل**

[لک: بن‌گه‌لا (به‌رام‌به‌ری «سه‌ریه‌ل»). واته: گه‌لا‌گه‌لی]

خواره‌ری دره‌خت. [

ف: پابِرگ، پاپین برگ. (ضد «سه‌ریه‌ل». به معنی

شاخه‌های پاپین درخت.)

ع: سَوَافِل. (الأغصان)

**پاپه‌ی**

لک: په‌یجوز. [لینکولنه‌ره، توژره]

ف: جویا، پی‌جو، پی‌جور، کنجکاو، یوز، یوش،

پژوه، کاونده، پژوهنده، خواهان.

ع: مُتَجَسِّس، مُتَفَحِّص، مُفْتَش، طَالِب، مُسْتَقْصِی،

ناشد.

**پاپه‌ی**

لک: په‌یجوزی. [لینکولینه‌ره، تارتوی کردن]

ف: پی‌جویی، پی‌جوری، یوزه، یوزی، یوزش،

یوشه، یوشی، یوزیدن، یوشیدن، جویاشدن،

کاوش، کابش، کافش، کافتن، پژوهش،

کنجکاو، خواستن.

ع: نَشْد، نَشْدَة، تَفْحَص، تَفْتِيش، تَجَسُّس، تَعْقِيبُ

الأثر، مَلَب.

پایه‌ی

ل: دهره‌س، دهره‌ن. [خواربار]

ف: دربند، خواهان، جويا.

ع: مُتَقَيِّد، مُتَعَلِّق، مُعْتَلِق، مُحِبّ، هَوِي. (هَو)

پایپاده

ل: پیاده. [کسی که به پی دهرات، بهرام‌بری «سوار»]

ف: پیاده، پایپاده، یاسوار.

ع: راجل، زجل، مُتْرَجِّل، رَجَالَة، ماشي (ج: مُشاة)،

فَیج، فَيَادَج، بَيَادَة.

پایپاساوین

ل: پوشین، پهنام کردن، شاردنره، پوشانن. [دپوشین]

ف: پوشیدن، پنهان کردن، نهان کردن،

پَنام کردن، آبستن، نهفتن. چشم‌پوشیدن.

ع: كَتَم، سَتَر، إِخْفَاء، إِسْرَار. إِغْمَاض.

پایپنج

ل: مروس‌پنج، موج‌پنج. [پارچه‌یه کی باریک که ده‌پینچن

به دهری جومگی «پی» x۱.]

ف: پایپنج، پالیک، مَچ‌پنج.

ع: بابیج، رُساغ

پایپج

ل: فَنَشْد، فِشْد، کَشِیْتَه (نامرازیکی ناگریازی.)

ف: پایپج، فشفشک. (اسباب آتشبازی است.)

ع: لَشْفِشَة.

پالووه

ل: پایپنج. [کاله]

ف: پایپج، پاتابه، پالیک.

ع: بابیج.

پانه‌خت

ل: شانشین. [پایه‌خت]

ف: پای‌تخت، شاه‌نشین.

ع: عاصِمَة، مَرَكَز، دَارُ السُّلْطَنَة.

پاتیل

ل: پاتیل، پاتیلَه، قازان. [مخچه‌لی گهری سر همراو.]

ف: پاتیل، پاتیلَه، پاتِلَه، نُوید. (قَزْغان بزرگ

دهن گشاد)

ع: طَنَجِر، مِلْجَاب.

وینه

پاتیل—پاتیل

پاتیلَه—پاتیل

پاجا

ل: یدکهر، پاژا، به‌جارتکا. [کتیر، بدیه‌کجاری]

ف: یَکبارَه، یَکْهَو، پَهَو، همه.

ع: مَرَّة، دَفْعَة، بِالْمَرَّة، كُلَّا، بِالْکُلِّ.

پاجه‌له

ل: فریره. [چنجه‌له]

ف: پاهک، باهک، اَشْکَنک، شَکْنَجَه.

ع: دَهَق.

پاچ

ل: پارچ. [قه‌زمه: قورنگی یدلددم.]

ف: پاچ.

ع: مِحْفَر، مِحْفَار، مِعْزَق، مِعْوَل.

وینه

پاجال

ل: پیتچال (قولکدی جینگه‌یتی جول، قه‌ساب، ناسنگر

و...)

ف: پاچال، پاچاهه. (چاله‌ی جای پای جولاه،

قصاب، آهنگر، و امثال آن.)

ع: مَطِيط.

پاچرا

ل: پتچرا: پایه‌ی تایدت بز چرا لدر دانان.]

ف: چراغپا، چراغپایه، چَرغَنْد، چَرغَنْدَه.

ع: مَانْلَه، مِشْکَاة، مَسْرَجَة.

وینه &lt;۲&gt;

**پاچرکی**

ل: پی چرکه. [پی سرته]

ف: پاورچین، آهسته.

ع: تازُج، قور.

**پاچکه**

ل: پسا، پایه. پاچکه که. [پیتچکه (بو نمونه: پیتچکه ی کورسی.)]

ف: پا، پایه. (پایه ی کورسی مثلاً.)

ع: رجل، قائمه.

**پاچکه کورسی**

[ل: پیتچکه ی کورسی.]

ف: پای کورسی، پایه ی کورسی.

ع: رجل الكرسي، قائمه الكرسي.

**پاچکه و ناولک**

[ل: پی و برگ]

ف: پاچه و روده.

ع: سَلَب.

**پاچه**

ل: پا، پاچکه، پاچه که. [پن]

ف: پا، پاچه، پازه.

ع: كُراع.

**پاچه - لالغاوه**

**پاچه قولی**

ل: پشته پا، پاده. [باشقول]

ف: سابود، سابور، سابوره، کولنگ، سَرید،

سَرند، پشت پا.

ع: شَغْرِيَّة، شَغْرِيَّة، شَغْرِيَّة، عَقُول، اِعْتِقَال.

**پاچکه**

ل: پاچکه. پا، پاچه. [پن (سه رو پی، که له پاچه)]

ف: پا، پاچه، پازه. (کله پاچه)

ع: كُراع.

**پاچه ی شوال**

ل: دهرپاچه. [دهرنگ]

ف: بداق، بادره، پاچه ی شلوار.

ع: رجل، رجل السروال.

**پاچین**

ل: تاشین، هه لپاچین. [هه لپاچینی نقی درخت یا

سهرتاشین.]

ف: بریدن، تراشیدن. (بریدن شاخه های

درخت یا تراشیدن سر)

ع: شَذَب، جَزَّ، حَلَق، قَرَض.

**پاخستن**

ل: مانیان، کورتر هارردن، له پاکه فتن، جیه مان.

[له پی که ورتن، دواکرتن]

ف: از پا افتادن، خسته شدن، واماندن، ماندن،

جاماندن.

ع: عَيَّ، حَبَو، تَلَبَّيْر، وَقُوف، قُصُور.

**پاخلیسکیان**

ل: پاخزیان، خزیان. [پی خلیسکان، خزان]

ف: پا نغزیدن، نغزیدن.

ع: رَزَّة القَدَم، عَثْرَة، رَلَة.

**پاخلیسکیان**

ل: نه زانکاری، گونا. [له پی ترازان (نیدیمه).]

ف: گناه، پانغز. (کنایه است.)

ع: عَثْر، رَزَة، رَل، خَطَا.

**پاخوا**

ل: ته پ. [پیتخوی (بریک قور یا گه نم یا...)]

ف: پاخواه، تپه. (مقداری از گل یا گندم مثلاً.)

ع: كُتَلَة.

**پاخوښه**

ل: پاشیل. [پیشیل (زویه که برویته قور و پاشان له بهر

هاتوچ و پیشیل کران پته و برویت و وشک برویته وه).]

ف: پای خوشه، پاکوب. (زمین گل شده که از

کثرت تردد و پا خوردن سفت و خشک شده  
باشد.)

ع: مَدْعُوس.

پاخه‌سوو

[ك: پیتخه‌سور، به‌ربوك]

ف: ینگه.

ع: شَبِیْنَة، اشْبِیْنَة

پادار

[ك: خاره‌ن پی (به‌رام‌بهری «برِیا»)]

ف: پادار. (ضد بی‌پا)

ع: ثَوْرٍ رَجُل.

پادار

[ك: كوله‌کدی گهره یا کوتره‌ی درخت، راته به‌شی

خواروبی.]

ف: پالار. (ستون بزرگ، تنه‌ی درخت، یعنی

قسمت پایین آن.)

ع: عِمَاد، دِعَامَة. جِذَع.

پادار

ك: پایدار، پاره‌می. [راو‌ستار، جینگیر]

ف: پادار، پایدار، نیوساد، پایا، پاینده، جاودان.

ع: ثابت، دائم، باقی.

پادارانه

[ك: باجیکه که له به‌رام‌بهر مانده‌ی سربازوره له

دوره‌بگی ده‌سینن.]

ف: پادارانه. (پولی است برای باقی بودن

سرباز از مالک می‌گیرند.)

ع: حَقُّ الْبَقَاء.

پاداری

ك: پافشاری. [پیداگرتن]

ف: ایستادگی، پافشاری

ع: إِسْتِقَامَة، ثَبَات.

پاداش

ك: قهره‌بو، قهرمی، نیتزا، پاداشت، سزا، عیتزا. [قهره‌بو

کردن‌ره‌ی چاکه یا خراپه.]

ف: پاداش، پاداشت، پادان، جاور، سزا، کَیْفَر،

پاداشن، بادآفره، داشاد، بادآفراه، بادقَر، شیان،

آفراه.

ع: جَزَاء، أَجْر، عَوْض، بَدَل، مُكَافَات، ثَوَاب. عِقَاب،

عُقُوبَة، مُعَاقِبَة، مُجَازَات، عُقُوبَة، عَاقِبَة.

پاداشت ← پاداش

پاداشت به‌چی

ك: سزا. [توله، پاداشی خراپه]

ف: سزا، کَیْفَر، بادقَر، بادآفره، بادآفراه. آفراه.

ع: عِقَاب، عُقُوبَة، مُعَاقِبَة، عَاقِبَة، عُقُوبَة، جَزَاء،

مُجَازَة، مُكَافَات.

پاداشت خاص

ك: نیتزا، قهره‌بو، قهرمی. [پاداشی چاکه]

ف: پادان، پاداش، پاداشت، جاور، پاداشن،

شیان، داشاد، کَیْفَر.

ع: جَزَاء، أَجْر، ثَوَاب، عَوْض، بَدَل.

پادان

ك: پالیدان، که‌دان، دزین. [له به‌شی خه‌لکی گرتنه‌ره.]

ف: پاردن، کم‌دادن، دزدیدن.

ع: بَخْس، سِرْقَة.

پادان

ك: پاپه‌لولی. [باشقول]

ف: سابود، سابور، سابوره، کولنگ، سَرَنَد،

سَرَنَد، پشت‌پا، پادان، پشت‌پازدن.

ع: شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة.

پادانه‌گز

ك: پاداری، خوداری پاگه‌زدان. [پیداگرتن]

ف: پاداری، ایستادگی، خودداری، پافشاری،

پافشردن.

ع: ثبات، تحفظ، ثباتی، انضباط، اِزْماع، اِسْتِقامَة.

پاداو

ل: بهق- [کروی پاو- (کروی پاډ داو).]

ف: خُروهه، خَرْخَسه، خَرْخَسَه، پادام،  
پابه دام، (کبک پابه دام)

ع: ملواح.

پاداو

[ل: جزه داریکه. بهرامبهری «دهسه داو»].

ف: داس، پادام. (نوعی از دام است، ضد  
«دهسه داو».)

ع: شَرک، نَصیب.

پادشا

ل: شا، پاشا، [سولتان، دسه لانداز]

ف: شَه، شاه، ریهه، پادشاه، پادبان، پاسبان،  
خداوند، نگاهبان، افسر.

ع: مَلِک، سُلطان، شاه.

پادشایی

ل: شایی، پاشایی. [پاشاییتی، دسه لات]

ف: شَهی، شاهي، پادشاهی، پادبانی، پاسبانی،  
ریهگی، خداوندی.ع: مُلْکَة، سُلْطَة، قُدْرَة، سُلْطَنَة، عَظْمَة، جَبْرُوت،  
مَلْکُوت، کبریا.

پادنگ

ل: دنگ، برنجکوت. [نامرازی چه لئوک کوتان.]

ف: پادنگ، پادنگه، برنج کوب.

ع: مهراس.

وینه-برنجکوت

پاده رههوا

ل: بیهوری، بیبهش، بیبار. [بهشپار]

ف: زبهر، مخیده، پرمخیده، برمخیده، بی نهره،

بی بخش، پاد رههوا.

ع: عاق، محروم، خائب، محجوب، خارج، بلا  
نصیب.

پاده شنی

ل: ده شتایی، دهشت. [تهختان، پیدهشت]

ف: جلگه، هامون.

ع: هَیِر، سَهَل.

پادهو

ل: پاکار. [بهردهشت]

ف: پادو، پاکار، پایکار.

ع: ساعی.

پار

[ل: کلانه]

ف: پار، دسته، کلافه، کلاف.

ع: رَبِیْقَة، مَرُوق.

وینه-پارکمر &lt;۲&gt;

پار

ل: پارسال، پاره که. [سالی پیشور.]

ف: پار، پارسال.

ع: السَّنَة الْمَاضِیَة.

پلواژتن

ل: پارسن. [ناگاداری کردن]

ف: پرهیزاندن.

ع: وَقَايَة، حِفْظ، حِرَاسَة.

پاراسن-پارازتن

پلواو

ل: تهر. [تدرجک، تیراز]

ف: پاراب، پُر آب، تَر.

ع: مَرطُوب، مَبْلُول، مَسْقِي.

پلواو

ل: بهراو، پایناو. [ناوی (زهیرک که له خوار ناوره بیت).]

ف: پاراب، پاریاب، پاریاو، فاراب، فازیب، فاراو،

فاریاو. (زمینی است که در زیر آب واقع شده باشد.)

ع: ماهی، مَسْقَبی.

پارتی

ك: لاكوشكه، هداخوا، [لایدنگر]

ف: دوستدار، هواخواه، كَمَك.

ع: مُحِب، حامی، مُدافع.

پارچ

ك: پاچ. [تزمه: قولنگی یدك دم].

ف: پاچ.

ع: مَحْفَر، مِحْطار، مَعْرِق.

وینه ← پاچه

پارچه

ك: تیکه، کوت، برکه. [لدت]

ف: تیکه، پارچه، پاره، نَخت، نَشك، نَشكه.

ع: قِطْعَة، قِلْعَة، قِلْذَة، كِسْرَة، مِرْقَة، كِسْفَة، كَسِيفَة، جُمْلَة.

پارچه

ك: كورتان، كالا. [قوماش]

ف: پارچه، كالا، جامه، قُماش. اُروس، خواسته.

ع: بَز، مَتاع، عَرَض، سِلْعَة، بَضَاعَة، ثُوب.

پارچه فروش

ك: بازرگان. [كورتان فروش]

ف: پارچه فروش، بازرگان.

ع: بَزَّان، ثُواب، سَنَاع.

پارو

ك: پالدر، رانه کی. [پالور: گوریسی بن کلکی یدکم].

ف: پاردم، پالدم، گوزبان، رانه کی.

ع: ثَفَر.

وینه ← نشرمه <۲>

پارده

ك: كهنه ك، خه نه ق. زیوتره، دیوار. [خه نه ك. دیواری كووت].

ف: كنده، كَنْدَك، تَرَك، كالار، آلَنَك، مورچال. نَبه، دیوار.

ع: حَفِیر، خَنْدَق. اِطار، جِدار.

پارسه

ك: گدایی، سَوان، لَتَه چنی. [خواز، لَوکی]

ف: پارسه، پَرسه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه.

نَریوژی، نَریوژی، نَریوژی، نَریوژی، نَریوژی، چُنْبَلِی.

گدایی، ساسی.

ع: تَكْدِي، تَسْؤُل، تَسْؤُل، تَكْفُف، اِسْتِكْفاف،

صَلْعَة، مَسْكَنَة، اِفْتِیاق. [صَعْلَة]

پارسه نك

[ك: بهرديك كه ترازوی پی هارسه نك ده كن.]

ف: پارسنگ، پاسنگ، پاهنگ، پالكانه، ورسنگ.

ع: صَابُورَة.

پارك

ك: دهسگا، كوشك. [قدهس]

ف: پارك، پَرگوک، دستگاه. آرام، آرام بن.

ع: اَرْج، قَصَر.

پارکوله

ك: كوله. [بیچمروی دو ساله ی بهراز و درنده.]

ف: توله، بَچه، پارتوله. (بچه ی پارسال خوک

و درندگان.)

ع: جِرَو، وَلَد.

پارکهر

[ك: کلافه گر]

ف: پارگیر، کلافه گیر.

ع: مَرِیق.

وینه

پارگه

ك: كمرت، بارمر. [كمرت (بهرابی نیوان «تالانه».)]

ف: پُلوان، كَرت، كَرْد، كَرَز، كَرَزَه. (بلندی بین

«تالانہ»

ع: کُرد.

وینہ - پیلور &gt; &lt;۲&gt;

پارو

[ک: بیل دارین.]

ف: خویہ، پارو، پاروب.

ع: مَر، رَفَش، مِرْفَشَه، مِجْرِقَه، مِقْحَا، مِسْحَا.

وینہ

پارو

ک: تیکه. [پارو، لوقه (بۆ نمونہ: پارچە یەک نان.

رشید کی کرماجیہ.)]

ف: پارہ، تیکہ، لخت، تکه، گراس. (لختی از نان

مثلاً. کرماجی است.)

ع: قِطْعَه، رُبْلَه، لُغْفَه، ثُبْرَه، لُغْمَه، لُبْكَه، كِسْرَه.

پاروکه

[ک: چیشتی که به برتنی پیگرنی منالو (لیدنرت.)]

ف: آشپا. (آشی که برای پا گرفتن بچه

می سازند.)

ع: تَمَشَاوِيَّه.

پاروکه

[ک: پیرہ کہ (مندالی تازه پیگرتو.)]

ف: بچه ای که تازه پا گرفته باشد.

پاروی که شتی

ک: چپہ. [سەرلی که شتی]

ف: چپہ، خَلَه، بیلہ، بیلک، فہ، پاروی کشتی.

ع: مِقْدَاف، مِجْدَاف، مُرْدِي.

وینہ

پارہ

[ک: داری ولّاتی تورکیایہ، چل پارہ ده کاتہ یسک

قروش.]

ف: پارہ، (پول دولت ترکیه است، که چهل پارہ

یک قروش است.)

ع: مِصْرِیَّه، پارہ.

پلوه

ک: پسرول. [دراو (هه مرو جوړه دراوټک. وشه یه کی

کرماجیہ.)]

ف: پول. (مطلق پول. کرماجی است.)

ع: نَقْد، وَجَه، فُلُوس.

پلوه

ک: تیکه، کوت، پارچه، برکه، بر. جزم. [لوت، بهش]

ف: تیکه، پارہ، شکسته. لخت، برخ، برخه.

پلمه، فرشیم، ورشیم.

ع: قِطْعَه، كُسَارَه، فَلَقَه، فَلَذَه، شَقْفَه، كِسْفَه، مِرْقَه.

رُقْعَه، بَعْض، جُزْء، ثَبْذ، كُرَاسَه.

پارہ

ک: لالہ. [لہ برپارانه]

ف: لابه، تابو، خواهش، نیایش، زنهار.

ع: لُوبِ التَّمَّاس، اسْتِغَاثَه، اسْتِغْمَان.

پلوه پوس - پوسپارہ

پلوه خشت

ک: کوته خشت. [لده تاجور]

ف: زاو، پارہ خشت.

ع: كُسَارَه اللّٰين.

پلوه س

ک: پی، پاگا. [پوار]

ف: پی، فَرَنَاد پایاب، پیاب، پایگه، پایگاه،

پایگان.

ع: شَجَن، مَجَازَه، مُخَاضَه.

پلوه که

ک: پار، پارسا. [سالی پیشور.]

ف: پار، پارسال.

ع: السَّنَه المَاضِيَه.

پارہ کھری و پینہ کھری

[ک: کسپاک که ده دپت و پینہ ده کات. چاککر]



ف: درا دوزا.

ع: مُزِيل، مَزِيل.

پلوه لکھ

ل: خَوِنگِل، کَلانمَلکیر، [پارکیر، کلافه گر]

ف: چرخه، جهره، کلافه، کلابه.

ع: حَلَّالَه، دولا ب المِغَزَل.

وینہ

پلویان

ل: لاتیان، لاتیانہ، لالہ، [پارانه رہ]

ف: لابه، تابوغ، خواہش، نیایش، زَنہار.

ع: التَّمَّاس، اِسْتِدْعَاء، اِسْتِغَاثَة، تَذَلُّل، ضَرَاْعَة،

لُوب، لُوب، لُوب، اِسْتِئْمان.

پاریانہ — پاریان

پاریز

ل: خولادان، لادان، دژکامی، [پاریز گاری]

ف: پارساد، نیناد، ویشش، پرهیز، خودداری،

دژکامی.

ع: وَدَع، وَدَع، وَدَع، وَدَع، رَعَة، ثَقْوَى، حَذَر،

اِحْتِرَان، كَفَّ نَفْس. [كَفَّ النَفْس]

پاریز

[ل: پرهیز (پاریزی نہ خوش).]

ف: پرهیز. (پرهیز ناخوش)

ع: جَمُوعَة، حِمِیَة.

پلویز

ل: قَدِیوَن، نشان، [کدین، بڑہ]

ف: کدین، نشان.

ع: تَرَصُّد، تَرَقُّب، طَمُوح.

پاریز چوون

ل: قَدِیوَن، روین، نشان گرتن، [کدین کردن، بڑہ نانہ رہ]

ف: کدین کردن، نشان رفتن، قراول رفتن.

ع: تَرَصُّد، اِطْمَاح، تَرَقُّب، تَسَدِیْدُ الْهَدَف، تَوَجِیْه

النَّیْشَن.

پاریز روین — پاریز چوون

پاریز کھ

ل: لادر، لہ بہد لادر، خویاریز، دژکام، [پاریز گار،

لہ خواترس]

ف: پرهیز گار، جیواد، دژکام، دژاکام، دژکامہ،

دژاکامہ، شاہند، پارسا، نیکوکار، نیک کردار.

ع: ثَقَّی، مُتَّقِی، وَاَرَع، وَدَع، زَاهِد، حَذَر، مَعْصُوم،

عَفِیف.

پاریز کا

ل: سدنکر، [حہ شارگہ]

ف: پرهیز گاہ، کدین گاہ

ع: مَأْمَن، حِصْن، مَكْمَن، قُرُوص.

پاریز گلر — پاریز کھ

پاریز گاری

ل: پاریز کاری، خویاریزی، خولادان، دژکامی

[لہ خواترسان]

ف: جیواد، پاسادی، نیناد، ویشش، پارسایی،

شاہندی، پرهیز گاری، دژکامی، دژاکامی.

ع: ثَقْوَى، اِثْقَاء، زُهْد، وَدَع، وَدَع، وَدَع، رَعَة، عِفَة،

عَصَمَة، حَذَر، اِحْتِذَار، اِحْتِرَان، تَجَنُّب.

پارینہ

ل: گریزہ کہ، [پارین (گریزہ کہی دیوسالہ).]

ف: پارینہ، گوسالہ، (گوسالہ ی پاری)

ع: لَبُيُون، عِجَل.

پلزار

[ل: ہردیکی سوزی کانزایہ.].

ف: بازار. (سنگی است سبز رنگ معدنی).

ع: فَاَزَار، حَجَر اَلْیَسْب.

پلزار

[ل: دژوار (دژواری لہ ناؤن دہرینراو).]

ف: پازھر، پادزھر، ریخڑ، آنزرو. (پازھر

حیوانی گویند).

ع: ثَرِيق، حَجَرُ الثَّيْس، بادزهر، فادزهر.

**پازه‌ند**

[ك: زاده‌ی كَتِيّی «زنده».]

ف: پازَند. (تفسیر زَند)

ع: زَندِه، فازَند.

**پاز**

[ك: بهش (بهرام‌بهری «گشت».)]

ف: پازتار. (ضدّ «كل»)

ع: جَزء.

**پاژنه**

[ك: پاژنو]

ف: پل، پل، پاشنه، پاشنا.

ع: عَقَب، عَقَب.

وینه <۳>

**پاژنه‌نه‌خلو**

[ك: كمرشيك كه پاژنه‌ك‌ی نه‌خهریت «۳». هدره‌ها: قش

كه له پشته‌ملدا به‌رو سهر لوول بووېت «۲».]

ف: پاشنه‌نخاب. (در زلف، شكل ۲ - در كفش،

شكل ۳.)

ع: مُنْتَصِبُ الذَّنَاب.

وینه <۲>، <۳>

**پاژنه‌هه‌لكیش**

[ك: نامرازی كه‌ش له پی‌ی كردن.]

ف: پاشنه‌كش.

ع: مِعْقَاب، مِذْبَیَّة.

وینه‌ی هیه.

**پاژنه‌ی دركا**

ك: گنجینه. [گریژنه]

ف: كواده، پاشنه‌ی در.

ع: ذَنَاب، فُرْصَة، نَجْرَان، نَجْرَانُ النِّبَاب، رَجُلُ النِّبَاب.

(«رَجُلُ النِّبَاب»، «پاژنه» است، «نَجْرَانُ النِّبَاب»،

«گنجینه» است، اما حالا در كردی «پاژنه» و

«گنجینه» بر همدیگر اطلاق می‌شوند. [«رجل

الباب» پاژنه‌یه و «نجران الباب» گنجینه‌به، به‌لام

نیستا له كوردیدا «پاژنه» و «گنجینه» له باتی یه‌كر

به‌كارده‌هیترین.)]

**پاژی**

[ك: كم، بهشی (بهرام‌بهری «تیکرای».)]

ف: پازتاری. (ضد «كلی»)

ع: جُزْئِي. (← كولی)

**پاژینه**

ك: دان. [بنزیل، بنزینگ (خه‌رشوخال و گه‌م پینكه‌ره.)]

ف: دانه، ته‌گربالی، سَبُوسه. (گندم و آشغال)

ع: طَعْم، نُخَالَة، قُصَارَة، رَذَالَة، نُفَايَة، زُؤَان، غَفَى.

قِرْضِب، كُعبَره.

**پاس**

ك: پاسمرانی، چاویاری، كیشك. [ناگاداری، چاردیری]

ف: پاس، پاد، په‌ره، باسبانی، نگاهبانی،

چشم‌داری، كشيك.

ع: حَرَّاسَة، وَاقِيَة، حِمَايَة، حِفْظ، مُحَافَظَة، نَظَارَة،

تَرَقُّب، اِرْتِبَاء.

**پاس**

ك: پاسپورت، په‌ته. [پاسپورت]

ف: گُذَرنامه، پاسپورت، پاس، پته.

ع: جَوَان، تَذَكِرَة، بَسَابُورَة، بَزَابُورَة، بَسَبُورَة،

نَسَج.

**پاسا**

[ك: پامال، پەنام، پوتشیده. گوزشت، چارپوتشی. داپوتش‌رار.

لین‌بورن]

ف: پای‌سا، پای‌مال، پنهان، پنام، پوشیده.

گذشت، آمرزش، چشم‌پوشی.

ع: كَتَم، سَتَر، هَذَر، غَفَو، اِعْمَاض.

**پاسا**

ك: پينه، سهريوش. [داپوشه]

ف: پوشنده، پای سا کننده، پای مال کننده، نهان ساز.

ع: ساتر، كَفَارَة، غُفْرَة، غَفَارَة، غَفِيرَة، غَافِر. **پاساخور**

ك: پهمنه، پساخور. [بهرماو (بهرماوی) ثالث که ولاخ نایغرات.]]

ف: نشخوار، نشخور، پاش آخور. (پس مانده ی علف که الاغ نمی خورد.)

ع: سُور، ثَمَانَة، ثُبَانَة، ثَمَانَة المَعْلَف، سُور الدُّوَاب. **پاسار**

ك: كدله که پاسار، پاساره. [گوسرانه]  
ف: پُكوك، تابوك، قابوك، قابول، قاپول، لُبه، پالانه.

ع: طَنْف، طَنْف، زَيْف، اِفْرِيز، مُخَارَجَة. **وینه**

**پاساره** — **پاسار** [پاساره به معنوی لئواریهك ده ترتیت چ لئواروی بان بیت یا كلار یا شتی ترا.] [یعنی مطلق لیه، خواه لیه ی بام، یا كلا یا غیر آن.]

**پاساری**

ك: مه لیچك، مه لوجك. [چوله كه]

ف: گُنَجشك، بَنَجشك، چُنگك، چُگوك، چُفك، چُفوك، چُتوك، وُتج، مَرَتكو.

ع: رَهْمَن، فَرَفَر، فُرْفُر، صُفْصُف، نُفُور، عُصْفُور. **پاسی کردن**

ف: ورین، گه فین. [روین: حه په کردن سگ.]

ف: نو فیدن، لاییدن، غوغو کردن، عَف عَف کردن، پاسیدن.

ع: عَوَاء، نُبِيع، نُبُوح، نُبَاح، نَبَاح، تَنَبَاح، وَعَوَة، وَقَوَة، هَبَبَة.

**پاسه** — **وهها** [دوهه یکی مهرامیه.] [اورامی است.]

**پاسه نیان**

ك: شون كه فتن، شوتاپوین. [شون كدوتن]

ف: دُنْبَال کردن، دُرْپي زفتن.

ع: تَعْقِيب، تَعَاُقِب، قَفُو، تَقَوُف، اِقْتِیَاف. **پاسهوان**

ك: كینشكچی، چاویار، نَگه چسی، دیدهران، گه شتی.

[پاسگر، چاردر]

ف: پاسبان، پادبان، بَهره دار، دینه بان، دیده ور،

كشكچی، دیده، پاد، نگاهبان، چشمدار، دیده دار.

ع: حَارِس، حَافِظ، وَافِی، عَیْن، حَامِی، نَاطِرَة، مُرَاقِب، رَیْبَة، دَیْذَبَان، عَسَس، جِلَوَز، رَاثِد، رَاصِد.

**پاسهوان قوشه**

ك: پیش قهرمون، پاسهوان. [دیدهبانی پیشروی لشکر.]

ف: یَزَك، قِلَاوَز، پاسبان، دیده بان، پادبان، پاد، دیده، پیش قراول.

ع: جِلَوَز، طَلِیْعَة، قَرَاغُول، دَیْذَبَان، رَیْبَة.

**پاش**

ك: در. [بهرامبه ری «پیش».]

ف: پَس، سَپَس، پَی، پشت ستر.

ع: بَعْد، عَقِب، عَبّ، اِشْر، خَلْف، دَیْرَة، وَرَاء، دُبُر.

**پاش**

ك: پژین. (ناوپاش) [پژین (ناری بکهرد).]

ف: پاش، پاشنده، پاچ. (اسم فاعل است.)

ع: رَاش، رَشَاش.

**پاشا**

ك: پادشا، شا، مه لیک. [سولتان]

ف: پادشاه، شاه، شه، زیهه، پادبان، پاسبان، نگاهبان، افسر.

ع: مَلِك، سُلْطَان، خَاقَان، شَاة.

**پاشاوارو**

ك: پَسار، چلکار، پاشوارو. [پاشار. نارودن]

ف: پَساب، پَسابه.

ع: غَسَاة، مُوَاصَة، رُحَاصَة. مَدِي.

**پاشام** ← **پاشیتو**

**پاشاو**

[ك: پاشاوی نار له بنی كاسه دا.]

ف: بشخور. (پس مانده ی آب در ته كاسه.)

ع: كُبَل، سُوْر، ثَمَاله، صَبَايه، شُفَاة، قَعْران.

**پاشبهن**

ك: پاشرن. [پتوهندی پاشوری نوسپ كه له زغیر یا

گوریس دروست ده كړیت.]

ف: پاش بند چدار. (پاشبند اسپ كه از زنجیر

یا رَسَن می سازند.)

ع: رُساغ.

**پاشخوانه**

ك: پاشمڼه، په سمه نه. [برمار]

ف: پس مانده، غاب. (پس مانده ی خوراك)

ع: خُتَارَة، خُتَاة، قُشَاة، خُشَارَة، خُثَالَة، حُسَاة،

ثُمَلَة، بَقِيَة، سُوْر، ثَمَاله. نَسِي، نَسِي.

**پاشخه نه**

[ك: پاشاوی خنه.]

ف: رقون. (پس مانده ی حنا)

ع: نُصَاوَة، سُلَاة.

**پاشكو**

ك: تهرك، خورجین، پاشه خورج. [هه گبه (بهرامبهری

«پیشكو» یشه.]

ف: تَرَك، خُرج، خُرجین، پاشكو، خورجین.

(ضد «پیشكو» هم هست.)

**پاشمه نه** ← **پاشخوان**

**پاشور**

[ك: پشور]

ف: پاشو، پاشویه، سَلِيس، سَتِيس، خاز.

ع: نُسْفَة، نُسْفَة، قَيْتَك، فِهَر.

**پاشوراو**

ك: پاشاراو. [ناوی پیس. (ناوړو)]

ف: پسابه، لبه ریز. (فاضلاب)

ع: مَدِي، مَدِي، فَضْلُ الْمَاء.

**پاشوره** ← **پاشور**

**پاشوهن** ← **پاشبهن**

**پاشه خورج** ← **پاشكو**

**پاشه كهفت**

ك: نیاته، نوته، په سمنار. [پاشه كهوت]

ف: سَتَنج، بَلَحْفَتَه، قَلَنجیده، كَوَالیده، نهاده،

أَنَدُوختَه، پس انداز، یَخْنی، أَمْرُغ.

ع: ثُخَر، ثُخِرَة، غَمِرَة، مَمِرَة، بَمِرَة.

**پاشه لگیر**

[ك: پاشكوه لگر، خزمه تكار]

ف: ترك بردار.

ع: مَلَاظَم، مَاہِن، نَاصِف.

**پاشیل**

ك: له قشیل، پاكوت. [پیشیل]

ف: پای خُست، پای مال، پای خُوش،

پای خُویش، پای خُوشه، پاسپار،

پی سپار، پی سپر، لَكْدَكوب، لَكْدَمال، پای كوب.

ع: دَعَس، دَوَس، وَطَا، وَهَس، وَظَب، تَك. مَدَعُوس،

مَدُوس، مَوَطُوء، ... دَعَس ...

**پاشیتو**

ك: شِوَر، پاشام، به یانی. [پارشیر]

ف: پاشام، پگاهي، پَس شام.

ع: سَحُور، سَحَرِي، سَحَرِيَة.

**پافشاری**

۱- هه رچنده ناوړو به مانای «ره هندی ناوی پیس»

به لَام به مانای «ناوی پیس» یش به کار ده یتیریت. (ر - ر)

له: خوډاری، پاداری، پاگه زدان. [پیداگرتن]

ف: ایستادگی، پافشاری، پاداری، خودداری.  
پافشاردن، ایستادن.

ع: استقامه، ثبات، انتصاب، ازماع.

**پاقلینچکانه**

[ک: گیاه که له «په پینه» دهیت و بز خواردن به کار دهیترت.]

ف: پادمچه، پایهنه. (علفی است خوردنی شبیه به پرپهنه.)

ع: رجله، سطح، بقلة الحمقاء البریة.

رینه

**پاقولاخ**

ک: سم، سم موچکه. [سمی نازه لی دووم (سمی بز و مسر و ناسک.)]

ف: ژنگله، سمب. (سم بز و گوسفند و آهو)

ع: ظلف.

**پاک**

له: تدمیس، پاکیزه. [خاوین]

ف: پاک، پاکیزه، بیژ، ویژ، ویژه، آویژه.

ع: زکی، نقی، طیب، طاهر، نظیف، نزیه، مکره، مکرز، مطهر، مقدس، مهذب.

**پاک**

[ک: حلال، روا]

ف: پاک، زندآور.

ع: حلال، طلق.

**پاک**

له: ساف، روشن، پەتی. [روین، بیکهرد]

ف: پاک، بیژ، ویژ، آویژه، مزده، مزده، مازده، روشن.

ع: صافی، خالص، زلال.

**پاک**

له: بی گونا. دورو. [دورو له گونا] [بی تاران، روسرور، دورو

له: هله.]

ف: پاک، بی گناه، دور، آشو.

ع: معصوم، بری، طاهر، بعید

**پاک**

ک: گشت. [تیکرا، همرور]

ف: پاک، همه.

ع: کل، عموم، مجموع، تمام، طرا، جمله، بالکل.

**پاکار**

ک: گزیر، نوکر، پادور. [بهردهست]

ف: پاکار، پای کار، پادو، پیش کار، گویر، نوکر،

گزیر، گزیر.

ع: ساعی، خادم، عامل.

**پاکانه**

ک: پاک، بی گونایی. [بی تاران بودن، خاوین بودن]

ف: پاک، بی گناهی، ویژگی.

ع: تقدس، مطهر، تنزه، تکرز، تهذب، اعتصام،

استعصام.

**پاکردن**

ک: پی کردن، پاپرین. [قهلم کردنی پی]

ف: پی کردن، پا بریدن.

ع: قطع رجل.

**پاکردن**

ک: کوتر کردن. [کوروت هیتان (نه گه یشتنی تیر به

نیشانه.)]

ف: پا زدن، پایین زدن، کوتاه زدن. (کوتاه آمدن

تیر به نشان.)

ع: حبو، قصور، نیو، نبو.

**پاکردنهوه**

ک: پاگوشایی. [پانگه یشتنی که سیک که خوی له هاتن

دپارزیت.]

ف: پاگوشودن، پاگوشادن. (دعوت از کسی که از

آمدن خودداری می کند.)

ع: فَتَحَ الْبَابَ، افْتَتَحَ الْقُدُومَ.

**پاك كردن**

ل: تَزَكَّلُوْا گرتن. [توزکَل لِتَکَرِّدْنَه رَه] پاک کردن

خه یار، همنار، باینجان.]

ف: پاک کردن، پوست کشدن. (خیار، انار، بادنجان، مثلاً.)

ع: قَلَف، قَحَف، شَذَب.

**پاك كردن**

ل: بَرِّين، بَرَّان، بَرَّان. [نه بیژنگ دان. شهن کردن]

ف: پاک کردن، بوجاری کردن. باددادن.

ع: غَرَبَلَةٌ، كَرَبَلَةٌ، تَمْرِیْح، نَخْل، تَنْقِيَّة. قَحَف، تَنْزِيْه.

**پاك كردن**

ل: پاکه و کردن، پاکیزه کردن، پاک کردنه، ته میس کردن.

[خلوین کردن]

ف: پاک کردن، پاکیزه کردن.

ع: تَهْذِیْب، تَنْظِیْف، تَطْهِیْر، تَزْكِیَّة، تَنْقِيَّة.

**پاكلن**

ل: پاکله. [هه نگرستهر. هه ژنهر]

ف: فروزنده، فروزینه. آغالنده.

ع: ضَرَام. مَحْرَك، مَهْجَع.

**پاكلن**

ل: پا، پایه، پاکله. [پایه ی پرد.]

ف: پایه. [پایه ی پل]

ع: سَنْد، قَاعْدَةٌ، دِعْمَةٌ.

**پاکله** ← **پاكلن** [همردو ماناکه ی.] (به هر دو معنی)

**پاكوت**

ل: پاشیل، نه قه شیل. [پیشیل]

ف: پای کوب، پای خست، پای مال، پای خوش،

پای خویش، پای خوشه، پاسپار، پی سپار،

پی سپر، لگد کوب، لگد مال.

ع: مَدُوس، مَدْعُوس، مَوْطُوء، مَوْطُوب، مَوْفُوس،

مَتَكُوك، دَعَس، دَوَس، وَطِن، وَطِيب، وَهَس، تَك.

**پاكوتنه كی**

[ل: به هه (بهر و دابه زهره)]

ف: پای کویان، جنبان و خیزان.

ع: دَاعِسَاءُ، وَاهِسَاءُ، وَاظِبَاءُ، زَامِلَاءُ، مُنْقِلَاءُ، مُهْمِجِلَاءُ.

**پاكوره**

ل: کره پا. [بیجوری کولله.]

ف: ملخچه. (بچه ی ملخ)

ع: حَرَشَف، غَوَّاء.

**پاکه**

ل: پاک، ته میس. [خاوینی]

ف: پاک، ویژش، پاکیزگی.

ع: طَهَارَةٌ، نَزَاهَةٌ، نَزْفَةٌ، قُدْس.

**پاکه ت**

ل: ده ر. [جیگی شت تیگردن.]

ف: پاکت، آوند.

ع: ظَرْف، مَدْرَجَةٌ.

**پاکه فش**

ل: پیش ماتن، هه لکه فتن. [ریکهرتن، هه لکه رتن]

ف: پافشادن، پیش آمدن، پیش آمد کردن،

پیش آمد.

ع: اِتِّفَاق، تَصَادُف، صَدَافَةٌ.

**پاکه می**

ل: مانگی، کوتری. [ماندرو یون. کورته ینان]

ف: خستگی، ماندگی، پُشلنگی، رزدگی.

کوتاه آمدن، مانده شدن.

ع: عَمِي، حَبَو، ثَبَو، كَلُوم، بُلُوح، لُغُوب، عِجَز،

قُصُور، مَلَاخَةٌ.

**پاکه می کردن**

ل: مانیان، کوتر هارردن. [ماندرو یون. کورته ینان]

ف: ماندن، مانده شدن، پُشلنگ گشتن. رزده

شدن، کوتاه آمدن.

ع: لَغِب، لُغِب، لُغِب، كَلُوم، اِعياء، عَي، بُلُوح، قُصُور، عَجَز، طَلَاخَة. حَبُو، نُبُو، نُبُو.

**پاکه و بوون**

ل: ته میس بوون، پاکیزه بوونه. [خاویز بوون]

ف: پاک شدن، پاکیزه گشتن.

ع: تَزَكَّى، تَهَذَّب، تَنْظَف، تَطَهَّر، تَنْقَى.

**پاکه و بوون**

ل: کالو بوون، رنگ نهمان. [کالو بوونه (بو نمونه: کالو بوونه‌ی خنه).]

ف: پاک شدن، رنگ رفتن، رنگ پریدن. (حنا مثلاً.)

ع: لُصُول، دُشُور.

**پاکه و کردن**

ل: ته میس کردن. [کراندن، خاویز کردنی کاتزا و شوشه و...]

ف: پاک کردن، زدودن.

ع: مَقَو، مَقَل، مَقَال، تَنْقِيَة، جَلِي.

**پاکه و کردن**

ل: سرین. [نستیرین (تاره‌قی لهش و لوت و ...)]

ف: پاک کردن. (عرق بدن یا عن دماغ و امثال آنها.)

ع: تَكْف، اِتِّكَاف. مَخَط.

**پاکه و کردن**

ل: دهر دان، گزگ دان، مالین، ته میس کردن. [لیتار لابردن.

پاپرو دان، گسک دان (پالک کرده‌ی کاریز، بدهر، رایخ).]

ف: روشتن، روبیدن، جارو زدن، پاک کردن. (پاک کردن قنات، برف، فرش.)

ع: تَنْقِيَة، جَرَف، تَجْرِيف. كَسَح، تَنْظِيف.

**پاکه و کردن**

ل: برین، وشکه ل کردن. [هه لپاچین (بو نمونه: پرینی باخ، درخت و...)]

ف: بریدن، پیراستن. (باغ، درخت مثلاً.)

ع: هَذَب، شَذَب، تَشْذِيب. نَقَح، تَنْقِيع. تَنْقِيَة.

**پاکه و کردن**

ل: لابردن، هه لگرتن. [سرینه‌ی دهک، سرینه‌ی دهک یا مده‌ی دهک.]

ف: پاک کردن، برداشتن. (پاک کردن رنگ، یا مرکب مثلاً.)

ع: مَحَو، سَلَت، تَطْلِيس، مَسَح، اِزَالَة.

**پاکه و کریاک**

ل: ته میس کریاک. [خاویز کراو (ناری بهر کاره).]

ف: پاک شده، زدوده، رومینا. (اسم مفعول است.)

ع: مَجَلِي، مَقَوِي، مَصْقُول، مُنْقَى.

**پاکه و کریاک**

[ل: هه‌چوار ماناکه‌ی دیکه‌ی «پاکه و کردن» ده‌دات.]

ف: به چهار معنی دیگر که در «پاکه و کردن» گذشت.

**پاکه**

ل: ته میس، پاکه، پاکیزه‌ی. [خاویزنی]

ف: پاکه، ویزش، پاکیزگی.

ع: طَهَارَة، تَزَاهَة، تَزَاهَة، قُدُس، نَطَافَة، هَذَابَة، رُكُوء، نَقَاوَة، نَقَاوَة.

**پاکیزه**

ل: پالک، ته میس. [خاویزنی]

ف: پاک، پاکیزه، بیژه، ویزه، اویژه، بیژ، ویز، مازد، مزد.

ع: زَكِي، نَقِي، نَقِيح، نَزِيه، نَظِيف، طَاهِر، طَيِّب، طَاهِر، نَزِيح، مُقَدَّس، مُتَبَارَك.

**پاکیش**

لک: پایداری، پادانه گز، سفت و تسان، پافشاری. [پیداگرتن، سوربون، راهستان]

ف: پافشاری، ایستادگی، پاداری، پایداری.

ع: ثبات، اِزْماع، اِستقامَة، اِنتصاب.  
**پتگیر**

لک: گیر، گرفتار، در بهس. [گیرده]

ف: گیر، پگیر، پامس، بامس، بشار، گرفتار، پای بند، دربند.

ع: مُقید، فی قید.  
**پتگیره**

لک: پانه وشار. [درو تخته به له نامرزی جولایان.]

ف: پگیره، پافشار، پا افزار، پای افزار، پای اوزار. (دو تخته است از اوزار جولاهی.)

ع: مَقدَم.  
**پالسه**

لک: شنگ. [جوزیک نمپنگی گه لاپانه.]

ف: شنگ، زغارچه. (نوعی است از شنگ که برگش پهن است.)

ع: رَجُلُ الْغُرَابِ.  
**پاله پهمین دان**

لک: گه رالی، خوتیری برون

ف: پا به پهن زدن، پهن پا زدن.

ع: عَفَس.

**پاله زرده رجوون**

لک: گلپان، خزیان، کدتن. [گلان، کوتن]

ف: از پای در آمدن، نَفَزیدن، شکو خیدن، نَخشیدن، شَخیدن.

ع: زَلَق، انصِراع، اِنْتِفات.

**پالده**

لک: له ده. [پیلده، جوره]

لک: نولاخ. [ولاخ]

ف: الاغ، چارپا.

ع: دَابَّة، مَطْلِيَّة  
**پلگا**

لک: بگار، پارس، پدی، پاگه. [یوار]

ف: پاگاه، پایگاه، پایاب، گذار، پیاب، فَرناد، پَی، پایگه، پایگان.

ع: شَجَن، مَجَاذَة، مَخاضَة.  
**پلگرتن**

لک: رنگه پودین. [پتگرتن (ی منال)]

ف: ثاطر فتن، راه رفتن. (بچه)

ع: تَمَشِي.

**پلگه** ← دانولفیل  
**پلگوشادانه**

[لک: بدرتیلک که بز هاتن پیشکشی میرانی ده کدن.]

ف: پاکشادانه. (رشوه ای که برای آمدن به مهمان تقدیم کنند.)

**پلگوشایی**

لک: پاکرنده وه. ← [پاکرنده وه (به پیتی پیئونه دهبوا

«پابرونده» برای، به لام «پاکرنده» به کارده هیترتت.]

ف: پاکشایی. (قیاس، «پابرونده» بود، ولی

«پاکرنده» مستعمل است.)

ع: فَتْحُ الْبَابِ، اِفْتِتَاحُ الْقُدُومِ.

**پلگون**

لک: نشان، سهردژی، سهرشانی. (پارچه یه کی زرد یا

سور که چه کدازه کان دهیدن له سهرشانی.)

ف: پاکون، رودوشی، سَر دوشی. (پارچه ی زرد

یا سرخ که نظامیان روی دوش می زنند.)

ع: غِيار، غِيارَة، شِعار، رَدوْشَة.

**پلگه** ← **پلگا** [سورکه کد کراهه.] [عفف است.]

**پلگه زدن**



ف: نَکَد، پالَکَد.

ع: ضَفَن، لَطَع، رَفَس.

**پالیدان**

ل: پادان. [دزین، له بهشی خه لک گرتنمده.]

ف: پارَژَن، دزدیدن.

ع: بَخَس، سِرَقَة.

**پالیدان**

ل: پاچه لری، پادان. [پاشقول گرتن]

ف: پارَژَن، پشت پارَژَن، سابود ژدن، سابور

نمودن، کولنگ کردن، سَرَنَد ژدن.

ع: اِعْتِقَالَ، شَغَرِيَّيَّة، شَغَرِيَّيَّة.

**پال**

ل: لا. [پال کتیر] [تەنیشْت]

ف: لا، پهلوی.

ع: جَنْب، جَانِب، كَنْف، ضَمِيمَة.

**پال**

ل: پالور، که له که، پروته گا. [خالیکه، تەنیشْت]

ف: پهلوی، کش، تهیگاه، آبگاه.

ع: اِطْل، خَصِر، خَاصِرَة، شَاكِلَة، مَسَقَلَة، طَرَة،

دَق، كَشَح، حَقْو، قُرْب، جَنْب، جَانِب

**پال**

ل: پشت. [پالی لی داوره.] [بهشی داوره لهش له که مەر

بهروژدور]

ف: پُشت.

ع: ظَهَر.

**پال**

ل: لاپال، لاپا. [(ده پالی کیر).]

ف: پهلوی، لیزی، ستراییری. (پهلوی کوه.)

ع: سَلَح، سَنَد، لَوْد، لَوْدَان، جَانِب، نَاحِيَة، مَنَحَدَر،

مَرَلَة، مَرَلَجَة.

**پالا**

ل: پاپوش، کروش، پینلا. [پینلاو]

ف: پاپوش، پافزار، پایزار، گَفَش، چمتاک،

پاهَنگ، چاچله.

ع: قَفَش، كَفَش، كَوْتُ، نَعْل، حِذَاء، غَرِيْقَة، مَدَاس.

**پالادانه**

ل: رینگ، پامز، قولوغ. [کاله درانه: مزی ماندوویورنی

په.]

ف: پای مَزَد، پای رنج، قَلْع.

ع: حَقُّ السَّعْي، حَقُّ الْقَدَم، جَعَل، جَعِيْلَة، جَعَال.

**پالان**

ل: کوزان. [کورتان]

ف: پالان.

ع: اکاف، وکاف، رِجَل، رِبِيْع.

وینه — ناشره

**پالانجه**

ل: خره کوچک. پاره ناجور. [چەر. له تەخشت]

ف: پاره سنگ، پاره آجر.

ع: حَصَى، كَسَا رَة الْأَجَر.

**پالان قه جهری**

ل: کوزان له جهری. [کورتانی قاجاری]

ف: پالان قَجَری، پالان سَواری.

ع: قَر، بَرْدَة، مَعْرَكَة.

**پالتاو**

ل: پالپوش. [پالتو]

ف: پالتو، پالپوش.

ع: بُرُس، رِداء.

وینه

**پال خستن**

ل: دروژ کیشان. [راکشاندن، راخستن]

ف: دراز کشاندن، دراز کشیدن.

ع: قَطْل، اِضْجَاع، اِفْرَاش، تَلْمِيْط.

**پالادان**

ل: پشتدان، پشتدانه، پالادانه. [پشت به پالپشتهوه

دان:

ف: پشت دادن.

ع: اِئْكَاء.

پال‌دان

ك: هه‌لپ‌ساردن [هه‌لپ‌ساردن]

ف: سپردن.

ع: دَعَم، اِسْنَاد، اِيْكَاء، شَوْق.

پال‌دانهوه ← پال‌دان [هه‌ردو ماناكی] (به هر دو معنی

«پال‌دان» است.)

پال‌داینه

ك: خواردینه. [پال‌داوین: ته‌شکی داوین.]

ف: پای دامن، پایین دامن.

ع: كُفَّة، حُدَل، حُدَانَة، ذِلْدَل، ذِلْدَل.

پال‌داینه

ك: داینه، بنار، بنه‌را. [داوین]

ف: دامن، دامنه، دَمَن، راغ، تنیزه، پای‌دامنه،

کودز.

ع: صَوَح، سَفَح، وَكْف، ذِيل، حَضِيض، مُنَحِد،

أَسْفَلُ الْجَبَل، سَافِلُ الْجَبَل.

پال‌هو

ك: پارو، رانه‌کی. [پالو: گوریسی بن کلکی یه‌کسم.]

ف: پال‌دَم، پادَم، گوزبان، رانگی.

ع: ثَغَر.

ویننه ← ناشرمه &lt;۲&gt;

پال‌دیوار

ك: په‌نای دیوار، بن دیوار، پای دیوار. [لای دیوار]

ف: پای دیوار، بَن دیوار، پناه دیوار.

ع: لِحْف، عِنْد الْجِدَار، تَحْت الْجِدَار.

پال‌دیوار

ك: قه‌ناس. [چواره‌مری مال.]

ف: پهلوی دیوار، پیرامون خانه، گرداگرد خانه.

ع: حَرِيم، مَرِيد، كُنَاسَة، جَنْب الدَّار، جَانِب الْجِدَار.

پال‌شت

ك: پشتیران. [سهرین، بالیف]

ف: بالش، بالش‌ت، بالین.

ع: وِسَادَة، مُشْكَا مُرْتَفِق، مِرْفَقَة، مَنِبَذَة، نَمْرَقَة، مَخْذَة.

ویننه ← بالین

پال‌فته

ك: بیتریاگ، والاریت، نینه‌کی. [هینه‌لندراو، دایترار]

ف: بیخته.

ع: ثُبَاغ، مُنْبَغ.

پال‌فته

ك: ساف‌کریاک. [پال‌تورار]

ف: پالیده، پالوده، پالفته.

ع: مُرَوَّق، مُصْنَى.

پال‌فته کردن

ك: بیتران، نینه‌ک کردن، والاریت کردن، پالوان، ساف

کردن. [دایتران. پال‌اوتن]

ف: بیختن، از پارچه درکردن، پالودن، پالادن، پالفتن.

ع: اِنْبَاغ، نَخْل، تَصْفِيَة، تَرْوِيق.

پال‌کفتن

ك: دریز‌کیشیان، هه‌لاژیان. [راکشان]

ف: لَمِیدن، لَمَزْدَن، دراز کشیدن، به پهلو افتادن.

ع: تَلْبَط، اِضْطِجَاع.

پال‌کفتن

ك: هه‌لاژیان، پشته‌کفتن، پشتا‌کفتن. [به پشتا راکشان]

ف: از پشت افتادن، دراز کشیدن.

ع: اِنْسِرَاح، اِنْسِدَاح، اِنْشِدَاح، اِسْتِلْقَاء، تَخْفُص،

۱ - ده‌سنوسده ناخو‌تیریتسهوه، به‌لام وادیاره «پال‌دیوار»

تَلْبُط، اسْلِقَاء.

## پال لیدانهوه

ل: پشت لیدانهوه، ناسروده برون. [داسه کتان، نیراحهت کردن]

ف: آرمیدن، آسودن.

ع: تَضَجُّع، اسْتِرَاحَة، اطمینان.

پالوانن—پالفته کردن [دواپین مانا.] (به معنی اخیر «پالفته کردن» است.)

## پالوانه

ل: ساق، کلزبزرگه. [پالرتنه (نرو کیسه‌یی که شله‌مەنی پێ ده‌پالرتن).]

ف: پالا، پالونه، پالاون، پالوان. (کیسه‌ای که مایعات را با آن بیالایند.)

ع: غُلل، مِبْزَل، مِصْفاة، راووق.

وینه—تورشی سافکرد

## پالوو

ل: که له که، تەمرو، تەنشت، لا. [خالیگه]

ف: پهلو، کش، آبگاه، تهیگاه.

ع: جَنْب، ذَف، كَشِج، حَقو، قُرْب، اطل، خَصر، خاصِرَة، طَرَّة، صَفْلة، شاکلة، سَفْلة.

## پالووبن

ل: پشتیان، لاووشکه، کومه‌ک. [یارمه‌تیدەر، لایه‌نگی]

ف: کَمک، یاوَر، پایمَرَد، دَستیار، دَستگیر، پایداره.

ع: مُعین، مُساعد، مُعاضِد، عَوْن، غَوْث، رِذء، عَضد، مَدَد، معوان، مُصیر، ناصِر.

## پالووبه‌ننی

ل: کومه‌کی، پشتیوانی، لاووشکه‌یی. [یارمه‌تیدان، لایه‌نگی]

ف: کَمکی، کَمک، یاوَری، پایمَرَدی، پایدارگی، دَستیار.

ع: مُعاونَة، مُساعدَة، مُعاضَدَة، اِعانة، اِغاثة، اِمداد،

رِذء، نَصِر.

## پالوودان

ل: پشت دان. [پال‌دانه‌وه]

ف: نَم‌زَدَن، پُشت دادن.

ع: اِثْكاء.

## پالووده

ل: فال‌روده: خوار دیتکه که به شهرهت و رشته‌ی نیشاسته دروست ده‌کَرت.

ف: پالوده.

ع: سِرَطراط، فال‌وَدَج.

## پاله

ل: شار. دربار. [باژیر. هه‌روه‌ها: دیوه‌خانی پاشا.]

ف: شَهَر، نه، گُرد، پَهله، پَهلو، شار، شهر، ویل، بیل، کَندَر، دَس‌کَره. دربار.

ع: بَلَد، مَدینَة، کُورَة. دار السُلْطَنَة.

## پالهیکی

ل: که ژاوه‌ی به‌جورکی سه‌رنه‌گیرا.

ف: زَیمَله، پالکی.

ع: شِجار، مِشَجَر، رِجَازَة، عماري. وینه

## پالهنک

ل: مه‌ار. [جَلدَر، هه‌وسار]

ف: پالَه‌نگ، مَه‌ار.

ع: مَقوَد.

وینه—پالهی (۲)

## پالنهوان

ل: پالنه‌وان، یل، زَرْدار. [قاره‌مان، زَرانبار]

ف: گُرد، گُو، یل، نیو، پَه‌لوان، کُشتی‌گیر، کُند‌آور، دلیر.

ع: بَطَل، مُصارع، مُکافِج، مُبارز.

وینه—نَوان

## پالنهوان کهچه‌ان

ك: شاه لیم بازی. [بی بی جان خانم: یاریه که به بروکله ده کرتت].

ف: خیمه شب بازی، خیمه شه بازی، شاه سلیم بازی.

ع: نَعْبُ الثَّمَاثِيلِ، نَعْبُ الْخَيْمَةِ.  
وینه

پالی لی داوره.

ك: پشتی لی داوره، ناسورده دانیشیت. [داسه کنا، به نیسراحت لی دانیشیت].

ف: آسود، آرمید، آسوده نشست.

ع: اسْتِرَاحَ، اِطْمَأَنَّ، تَضَجَّعَ. (عنه)  
پالین

ك: ناپال، تورشی سافکون. [کمرگیری گهره].

ف: کَفْچَلِیز، آرَدَن، تُرشی پالا، شیب پالا، پالا، پالونه، پالوان، پالاون. (کفگیر بزرگ)

ع: مِصْنَفَاةٌ، مِيزْلٌ، رَاوِق.  
وینه

پاملسی

ك: پامله. [پاگره: نه خوشی قاچ نه ستور بون].

ف: پاغرِه، کُتَن، پیل پا.

ع: دَاءُ الْفِيلِ.

پاهال

ك: ژیریا. له قه شیل. [یشیل]

ف: پامال، پای مال، پای خست، پاسپار، پای خوش، پای خوشه، پی سپار، پی سپر، لَکَدکوب، لَکَدمال، ژبون.

ع: مَدْعُوسٌ، مَوْطُوءٌ، مَدُوسٌ، مَشْتَوِغٌ، مَوْطُوبٌ، مَوْهُوسٌ، مَتَكُوكٌ، دَعِيسٌ، دُوسٌ، وَطِینٌ، وَطِيبٌ، وَهِسٌ، تَكْ. مَهْدِرٌ، هَدَرٌ.

پاهز

ك: پالادپانه، رنگه، قزلغ. [کاله درپانه: مزی ماندریوونی پین].

ف: پای مُزْد، پای رَنج، قُلْعُ.

ع: حَقُّ الْقَدَمِ، حَقُّ السَّعْيِ، جَعَلَ، جَعَالَ، جَعِیْنَة.  
پاهوره

[ك: لیزگه موروری تولاپه].

ف: پامهره.

ع: قُقَارٌ، خَضَضَ الرَّجُلُ.  
وینه - پان، غُرْخَان

پاهه هری

[ك: نمر لاورینه ری که له به ردهم مینبرده شیم ده خوینته ره].

ف: پامنبری، پای خوان.

ع: مَلَكَوَاتِي، مَبْلَغٌ، نَوَاحِ.  
پان

ك: پوز، پلج. [هراو: بهرامبری «ته سک». ههروه: راخوار]

ف: پهن، پخت، فَخْت، پَخَج، پَخَش.

ع: عَرِيضٌ، فَرِيغٌ، بَسِيطٌ، مَبْسُوطٌ، فِرطَاس.  
پان

[ك: بان (درختیکه له هیندرستان).]

ف: پان، تامول، تامبول، تانبول. (درختی است در هندوستان).

ع: بَانِ.

پانا

ك: پانی. بهر. [به رسی]

ف: پهنّا، پهنه، پهنی. بَر.

ع: عَرَضٌ، قَطَرٌ.

پاناوه

[ك: نمر که سی دلاش پر ده کات.]

ف: پاناوه. (کسی که ناوه را پر می کند).

ع: عَوْنُ النَّفْعِي.

پانتول

ك: شه رواال. [پاتول، شه لواار]

ف: پانتول، پانطول، سروال.

ع: سِرول، سِرِوال.

وینہ

پانزہ

[ک: پازہ]

ف: پازدہ، سپَنج، سہ پَنج.

ع: خَمسَہ عَشَر.

پانہ و پوون

ک: پلچہو بون، پلچیان۔ [پانہ برونہ، پلیشانہرہ]

ف: پَہن شُدن، پَخت شُدن.

ع: تَعْرِض، اِعْتِرَاض.

پانہ و کرون

ک: پلچہو کردن، پلچائن۔ [پان کردنہ، پلیشانہرہ]

ف: پَہن کَردن، پَخج کردن.

ع: تَعْرِيض، قَطَح، قَطْحَة.

پانہ و کرون

ک: داخستن۔ [راخستن (روک: راخستنی لہرش.)]

ف: پَہن کَردن، گُستَرْدن۔ (فَرش مَثَلًا.)

ع: بَسَط، تَعْرِيض.

پانہ و کرون

ک: کردنہ، داخستن۔ [پلا کردنہ (روک: پان کردنہ)]

[دار.]

ف: پَہن کردن، گُشودن، وا کردن، اَنداختن.

(پَہن کَرْدن دام مَثَلًا.)

ع: بَسَط، تَعْرِيض.

پانی

ک: پاتا، ہدر۔ [ہدرینی]

ف: پَہنا، پَہنہ، پَہنی. بَر.

ع: عَرَض، قَطَر.

پا نیان بہ گیانا

[ک: گیان بہ خشین]

ف: از جان گذشتن.

ع: اِسْتِقْتَال، اِسْتِقْبَالُ الْمَوْت، بَذْلُ الْحَيَاة.

پاول

ک: پلریا، پروپا، پا. [ہیز، کارامہی، قاجوتول]

ف: پاویر، پروپا، توانایی، پا، پای.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، لِيَاقَة، اِسْتِعْدَاد (قُوَّة السَّعْي). رَجُل.

پاؤشک

[ک: ہد قدہ دم، پی زہش (کہ سیک کہ قدہ دم و «پی» پیست

و فہری نہ.)]

ف: خشک پا، خشک پی. (کسی کہ پایش میمنت

ندارد.)

ع: بِاِيسِ الْقَدَم.

پاؤہ پا

[ک: دیودلی]

ف: پا بہ پا.

ع: تَرْدِيد، تَقْدِيمُ رَجُلٍ و تَاخِيرُ أُخْرَى.

پاؤہ پا

ک: دہی دہی، [تہ فردان، سستی]

ف: سپوز، ویدانگ، ویلان.

ع: تَقَاعُس، تَلَلُس، طَفَرَة، مُطَاوَلَة، تَسْوِيف،

تَاخِير، تَاخُر.

پاؤہ پا

[ک: نرہ کردن لہ ہیز خستہ ہر قاجدا.]

ف: پا بہ پا.

ع: مُرَاوَحَة، قَرُوب.

پاؤہ جی

ک: پارہ جیکہ، پایدار. [جینگہ، دامہ زرا]

ف: پابرجا، اُسْتَوَار. پایا، پایدار، سر پا.

ع: ثَابِت، سَاکِن، رَاکِز، رَاہِیْخ، رَاہِیْخ، مَکِیْد، مُحَکَم،

مُسْتَقَر، مُنْتَصِب، بَاقِی.

پاؤہ جی کردن

ک: پارہ جیکہ کردن [جینگہ کردن، دامہ زراندن]

ف: پابرجا کردن، اُسْتَوَار کردن.

ع: اثبات، تحکیم، تکریر.

**پاوه‌جیگه** ← **پاوه‌جی**

**پاوه‌ره** ← **پایه‌ره** [ریشه‌ی کی همرامیه.] [اورامی است.]

**پاوه‌مانگ**

ل: نومانگه. [ژنی سکپر له مانگی خویدا.]

ف: پایه‌ماه، نه‌ماهه. (ژنی که پا به ماه ولادت

نهاده باشد.)

ع: مُشْبَرَة. (الذَّائِلَةُ فِي شَهْرِ وَلادَتِهَا.)

**پاوه‌ن**

ل: بخار. [پیتون: زنجیری پی.]

ف: شگل، شگال، شکیل، شکال، زورانسه، زولانه،

توره، تاتوره، پاپند، پاوند، چدار.

ت: بخاوا.<sup>۱</sup>

ع: قید، شکال. شَجَة.

وینه

**پاوه‌ن**

ل: پاره‌نه. [پارانه، خرخالی پی.]

ف: پای‌برنجن، برنجین، پای‌برنجین،

پاورنجین، پاورنجن، پای‌آورنجن، پای‌بند،

پاهنگ، پاهنگه.

ع: خلخال، خُلْخُل، خَدَمَة.

**پاوه‌نه** ← **پاوه‌ن**

**پاوه‌لکه‌فتن**

ل: که‌فتن، به‌ده‌م‌روین. [که‌وتن، گلان، هه‌ل‌نگوتن]

ف: پا بر زمین خوردن، افتادن، به‌سَر در آمدن،

سکندری خوردن.

ع: کَبو، عِشَار.

**پاوه‌لکه‌فتن**

ل: پاکه‌نتن. [ریکه‌وت، هه‌لکه‌وت]

ف: پا افتادن، پیدش آمدن.

ع: صَدَفَة، تَصَادُف، اِتِّفَاق.

**پاوه‌لگرتن**

ل: گورجه‌روین، تون‌روین. [په‌له کردن]

ف: پا برداشتن، تند رفتن، چالاک رفتن.

ع: اسراع، سَعْي، عَدُو.

**پاوه‌لگیر**

ل: نولاخ، چاروا. [ولاخ، چواری]

ف: یاکش، راه‌نورد، راه‌گستر، ألاغ، چاریا،

چاروا، آسپ.

ع: مَرَكَب، ماشیة، نَعَم.

**پایا**

ل: پاینه، پایدار. [به‌دروام، هه‌میشه‌ی]

ف: پایا، پاینده، پایسته...

ع: باقی، دائم، مَوَدِد...

**پایان**

ل: درایی. [کوتمای]

ف: پایان، آنجام، فَرجام، کران، سومه.

ع: نِهَایة، اِنْتِهَاء، آخِر.

**پایدار**

ل: پاروجی، پابرجا، پایا. [جنگر، هه‌میشه‌ی]

ف: پابرجا، پایدار، پاینده، پایسته، نیوساد،

جاوید، پدram، جاودان، پایا، همیشه.

ع: ثابت، دائم، باقی، اَبَدِي، مُسْتَقَر، مُخَد، مَوَدِد.

**پایداری**

ل: پاگه‌زدان. [پیداگرتن]

ف: پایداری، ایستادگی، پافشاری، پافشردن.

ع: ثَبَات، اِزْمَاع، اِسْتِقْرَار.

**پایز**

ل: خه‌زان. [سیته‌م‌ره‌زی سال، (سی مانگی ره‌زهر،

خه‌زه‌ل‌هر، سه‌رم‌وه‌ز.)]

۱- وا دیاره مه‌به‌ستی نووسه له «ت» زمانی تورکی

ف: پاییز، پایز، برگ‌ریزان، خزان. (سه ماه  
دژم‌خوی، باران‌ریز، اندوه‌گین.)

ع: خَرِیف.

**پایزه ریز**

[ک: شاته لیدرا]

ف: پاییز زده، سرما زده.

ع: مَخْرُوف.

**پای من**

ک: له پای من، به گردن من. [له نهستوی من، لمس  
من]

ف: پای من، به گردن من.

ع: عَلَى ذِمَّتِي، عَلَى عَهْدَتِي.

**پایانو**

ک: پارو، نزار، نزار. [زهره که له خوار ناره‌یه.  
(بهرام‌مدری «به‌راو»)]

ف: پاراب، فاراب، پارباب، فاریاب، پاریاو، پاریاد،  
فاراو.

ع: سَقِير، مَسْفَلَة، سَافِلَة السَّقِي، مُنْتَهَى الشَّرْب.  
نَر، نَر.

**پاینده**

ک: پاره‌جن، پایدار. [به‌دهرام، هم‌میشه‌یی]

ف: پاینده، پایسته، پایا، پایدار، پابرجا،  
دیرنده، پدram، جاوید، جاودان، نیوساد،  
همیشه.

ع: باقِي، دائِم، لا یَزَال، أَبَدِي، مُؤَبَّد، مُخَلَّد، ثَابِت،  
مُسْتَقَر.

**پایه**

ک: پا. [ستون (پایه‌ی پرد یا خانور).]

ف: پایه. (پایه‌ی پل یا عمارت)

ع: دِعْمَة، دِعَامَة، قَاعِدَة، زَاوِیَة، رُكْن، سَنَد.  
وینّه

**پایه**

ک: پا، پله. [پیل‌یکه‌ی قادرمه.]

ف: پایه، پله، پایگه، پایگاه.

ع: دَرَجَة.

وینّه ← پله‌کان

**پایه**

ک: پله. [پله‌پایه، ناست، راده، ریز، گهره‌یی]

ف: پایه، پایگه، پایگاه، آرج، وَرَج، آرن، نیسا،

بزرگ‌ی، پنه.

ع: رُتَبَة، مَرْتَبَة، مَنزِلَة، مَقَام، قَدَر.

**پایه ← پاچکه**

**پایه‌دار**

ک: بولون، به‌رز، گهره. [خارون‌پله، پای‌به‌رز]

ف: پایه‌دار، بلند پایه، آرج‌مَند، بزرگوار.

ع: ذُو مَرْتَبَة، عَالِي الْقَدَر، رَفِيعُ الْمَنزِلَة، سَامِي،

رَفِيع.

**پایه‌نظر**

[ک: پایه‌نداز: نور دیاری‌ی که ده‌یخه‌نه به‌ریتی که‌سیتک.]

ف: پای‌انداز.

ع: قُدُومِيَّة، قَدَم، تَقْدِمَة، مَقْدَمِيَّة.

**پاییز ← پایز**

**پایین**

ک: چاریاری. [چاردیری]

ف: پاییدن، چشم‌داشتن، چشم‌داری کردن،  
چشم‌داری.

ع: نَظَر، نَظَارَة، رِبَاء، رَمِيَّة، تَرَقُّب، تَرَصُّد، رِعَايَة،  
مُرَاعَاة، مَلاحَظَة.

**پتر**

ک: فره. [رَزر، فراوان (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: بسیار، فراوان. (کرماجی است.)

ف: تیکه کردن، پاره کردن، گسیختن، گسیخته کردن، اهمه کردن، انکاره کردن.

ع: قَطْع، حَزْ، ثَفْرِیض، ثَصْرِیم، ثَقَطِیع.

پچه

ك: چیه، چته، فته، [سرتَه]

ف: بیخ گوشی، سرگوشی، دَنَدَنَه، پُج پُج، پچ پچ.

ع: نَجْوِی، نِجَاء، كَت، مُسَارَة، مُنَاجَاة، فُتْلَة.

دَنَدَنَة.

پچ

ك: چیه چپ، چفه چف، فته فت، [سرتَه سرت]

ف: پُج پُج، پُج پُج، دَنَدَنَه، بیخ گوشی، سرگوشی.

ع: نَجْوِی، سِرَار، نِجَاء، فُتْلَة، فُتَاهَة، دَنَدَنَة.

پخ

ك: سه ریزین، [جیا کرده ی سه به تیخز]

ف: سه ریزیدن، کشتن.

ع: ذَبَح.

په

ك: پیدارو، [لَحِیم - جوشکهر - ی ده فری گلین، که له

سپته ی هیلکه و قسل و لَوَکَه، یا له پیو و قسل و لَوَکَه

دروست ده کرت،]

ف: پنچ، پیه دارو، [لَحِیم ظُروف گلی که از

سفیده ی تخم مرغ و آهک و پنبه یا از پیه و

آهک و پنبه می سازند.]

ع: عَجِین الکلس.

پخ!

[ك: رشی ترسانده.]

ف: پخ! [کلمه ی ترساندن است.]

ع: هِخ!

پو

ك: تیکمه، [دارمال، لیوانلیو]

ع: كَثِیر، وَفِیر، وَافِر.

پتوپوز

ك: ده موقه رجه، ده موقلج، [ده موله رچ (ده ریزه ری ده م.)]

ف: پَتَفُوز، [پیرامَن دهان]

ع: حَطَم، فِنَطِیْة، فِرَطِیْة.

پتوپیارزگ

ك: پیارزگ، [پریاسکه: بوخچه ی بچولك]

ف: پیرزه.

ع: صُرَة.

پتمله - فتمله

پچان

ك: چپان، چقان، بندسی، [سرتَه کردن، چپه کردن]

ف: بیخ گوشی، سرگوشی، بیخ گوشی گفتن.

ع: نَجْو، نِجَاء، نَجْوِی، مُنَاجَاة، مُسَارَة، كَت،

اِکْتَاة، اِکْتَاتَاة.

پچرپچر

ك: پچرپچر، برکه برکه، تیکه تیکه، [بهش بهش، به چه ند

جار.]

ف: ویلان، ویدانگ، پاره پاره، از هم گسیخته،

تیکه تیکه.

ع: مُتَقَطِع، مُتَحَرِّز، مُتَفَرِّض، مُتَجَرِّی، مُتَبَعِض،

مُنَبَّت، مُتَصَرِّم، مَتَفَرِّق.

پچریک

ك: پچریک، بریگ، تیکه، [پچراو، پسار]

ف: تیکه، پاره، اهمه، انکار، پاره شده، گسیخته.

ع: قَطْعَة، قِسمَة، مَقْطُوع، مَفْرُوض، نَاقِص.

پچریان

ك: پچریان، بریان، پچیان، [پچران، پسان]

ف: تیکه شدن، پاره شدن، گسیخته شدن.

ع: اِنْقِطَاع، اِنْصِرَام، اِنْبِیَاتَاة، ثَقَطُوع، ثَقَرُض، ثَحَرُض.

پچرین

ك: پچرین، برین، پچاشن، [پچراندن، پساندن]



ف: پُر، آمون، لُبریز، لُبالب.

ع: مابن، مَلَنان، طاف، فَعَم، فائِض، دَیسَق، مُمْتَلِن، مُتَوَزَّه، مَشحون.

پیر

ل: سفت، پتمو. [پتمو، ناپیر (بهرامبهری «کلوز»)]

ف: پر، سفت. (ضد تهی.)

ع: مُصَبِت.

پیر

ل: تیکمه، داگیریاگ. [توکمه، ناخترار، تریه‌ستار]

ف: پُر، اَنبَاشته، مَشت، بَیا، آگنده، آموده، آگند، آگین، آگنج.

ع: مُجَمَّم، مَمْلُو، طافح، فُهَق، نَزَق، طُفاف.

پیر

ل: نَمو، زَرَدار، پِرِوزَر، بَدیه‌کَچِوَرگ. [چِر (دَارستان، گُزُگیا، ریش، کُز)]

ف: پِر، اَنبوه، مَشت، دُغیش، پِرِوزور، بَسیار. (بیشه، علف، ریش، مجلس)

ع: غَلَباء، اَثِیث، مُتَنَفَّ، کَثَّ، کَثِیف، مُتَکاثِف.

پیر

ل: نَدانَزَه. [پِرِمَشت] (مِیَنده، نَدِه‌نده)

ف: پِر، اَندازَه.

ع: مَلِن، مَقْدان.

پیر

ل: فَرزان، زانا. [زَرَد بزان]

ف: پُر، فَرجاد، فَرَساد، کِیاجو، سَر‌تیر، دَانشَمند، پُردانش، پَرهیز، دانا.

ع: مَئاء، فاضِل، نِقاب، مُتَبَحَّر، مُتَضَلع.

پِراش

ل: پَریش، ورد، داغان. [لَه‌تِرِهت]

ف: پِراش، ریز، خورد، پراگنده، ریزه‌ویزه،

داغان.

ع: مُتَکَسَّر، مُتَجَرِّی، مُتَقَطَع، مُتَشَتِّت، مُتَفَرَّق.

پِرِیَل

ل: پِرِه‌ر. [داریک که میروی زوری گرتیت.]

ف: پِرِیار، پُرِیز.

ع: خَصِیب، خَصِیب، مُخَصِیب، ثَمراء، کَثِیرُ الثَمَر.

پِرِیه‌دل

[ل: لَه ناخی دلهره.]

ف: اَز تَه دل.

ع: عَن صَمِیمُ القَلب. (مَلِنُ القَلب.)

پِرِیه‌ر—پِرِیار

پِرِیَر

ل: تیکمه، لُچان، لُپان. [توکمه، لیوانلیو]

ف: لُبریز، اَنیار، مالامال، آگین، سَرشار، مَشت، بَیا، آموده.

ع: فُهَق، طُفاف، نَزَق، طافح، مُجَمَّم، فائِض.

پِرِیَوَل

ل: شل، پُتَخَل. [خوتِه‌گرتور، سست]

ف: سُسْت، بی‌بَنوره، بی‌بَنیاد.

ع: فَلَته، واهِن.

پِرِیَوَلَه

[ل: چِشْتِیکَه هَم‌رِی خِرَدِکِی تِیدایَه. («ناش

زواله» بِشی پِی‌دَیَن.)]

ف: اوماج، بَغرا، بَغراخانِی. («آش‌زواله» هَم

می‌گویند.)

ع: قَطِیفَه، مَرَقُ القَطائِف.

پِرِیَوَلَه

[ل: زواله (خِرَدِکَه هَم‌رِی نَوَلِناسا که بَر چِشْتِی پِرِیَوَلَه

نامادی ده‌کن.)]

ف: زواله، (گولَه‌ی خَمیر مانند نَخود برای

آش بَغرا آماده کنند.)

ع: قَطائِف. (قَطِیفَه)

پِرِیَنف

ك: فَرِه، پەرت، ھەوا، تورپ. [فَرِي: بەشی يەكەمی وشەي «فَرِي دان»]

ف: پَرتاب، پَرت.

ع: قَذَف، رَمَي، طَرَح، نَبَذ.

**پرتافائن**

ك: رَفَائِن، فَرەدان، پەرت كردن. [فَراندن، تورپدان]

ف: رِبُودن، پُرتاب كردن.

ع: اِخْتِطَاف، اِسْتِمَهاء، رَمَي.

**پرتافائن**

ك: تَارَائِن، تەرەوانيان. [تەرەكردن، راونان]

ف: گَرِيژاندن، نواندن.

ع: اِعْدَاء، اِحَاشَة، تَعْقِيب.

**پرتافيان**

ك: رَاكِرْدن، دەرچوون. [ھەلاتن]

ف: گَرِيختن، دَوِيدن، شتافتن.

ع: عَدُو، فَرار، مَرَب، اَبَق، هَيْف.

**پرتافيان - پرتافيان**

**پرتاو**

ك: غَار، تەرەت. [دەر، راکردن]

ف: تاخت، دَو.

ع: عَدُو، رَكْض، اِمَماج.

**پرتكه**

ك: قَرْتكه، رِيْزه، پَرْتوكه. [رَرده، بەش]

ف: رِيْزه، خورده، جَوْدَر.

ع: قَطْعَة، فِلْدَة، ذَرَّة.

**پرتكه پرتكه**

ك: قَرْتكه قَرْتكه، بَرَكه بَرَكه. [رَرده رَرده، بەش بەش]

ف: رِيْزه رِيْزه، پارە پارە، تِيكه تِيكه، بَرَبَر.

ع: اَبْعَاضاً، قِطْعاً، مُتَقَطْعاً، مُتَفَصِّلاً، دَفْعَاتٍ، دَفْعَةً، دَفْعَةً.

**پرتوكه**

ك: پَرْتكه، قَرْتكه. [رَرده، بەش]

ف: رِيْزه، خورده، جَوْدَر.

ع: جَرَّة، ذَرَّة، فِلْدَة.

**پرتوكيك**

ك: پَرويَاگ، فەرفوت. [پَرتوكار، پَراو]

ف: پوسپيده، فَرَسوده، فَرَتوت. كهنه، داشته.

ع: بَالِي، نَاخِر، مَنخُور، رَمِيم، قَضِيح، عَنَت، فَاَسِد، وَاھي، خَلَق.

**پرتوكيان**

ك: پَرويَا، فەرفوت پەرون. [پَوان، پَرتوكان]

ف: پوسپیدن، فَرَسودن، فَرَتوت شدن.

ع: بَلِي، نَخِر، رَم، رَمِيم، قَضِيح، عَنَت، فَسَاد، خَلَق، اِنْخِلَاق، وَاھي.

**پرته**

[ك: دنگی كوژانمەي چراغ.]

ف: پَرت پَرت، گُل گُل. (صدای خاموش شدن

چراغ.)

ع: اِفْتِرَار، تَطْفُؤ.

**پرته پرت**

[ك: چاوتروركاندن]

ف: زَغَنَك، (چشم زدن)

ع: اِرءاء.

**پرته قال**

[ك: ميوه يكي بەناربانگه.]

ف: پُرتقال، پورتقال.

ع: بُرْتَقَان، نَارَنَج.

**پرته نو**

ك: شەوق، رۆشنايی. [رۆشنايی (تیشکی پەرچەدراو ھە شەوق تیشکی تەرەو).]

ف: پَرتو، فَرُوح، رُوشنی. (نور منعكس از جای

دیگر.)

ع: ضَوْء، ضِيَاء، نُور.

**برج**

ك: قژ. [موی دریزی سر]

ف: گیس، زلف، گیسو، کوپله، بپسوته.

ع: لمه، غنوه، قرو، وفرة، شعر.

**پرچائن**

ك: قرتان، پچرین، پرین. [لوت کردن، چراندن]

ف: گسیختن، گسیخته کردن، پاره کردن.

ع: قطع، فصل.

**پرچن**

ك: قژن، پرچنه، قژنه. [قودرژ]

ف: گیسو، گیس دار، زلف دار.

ع: اشعر. (م: شعراء)

**پرچنه** ← **پرچن**

**پرچه**

ك: قرته. [دهنگی پچرانی گویس ر تل ر...]

ف: پرت، قرت. (صدای گسیختن ریسمان مثلاً

یا سیم.)

ع: قرطه.

**پرچه نه**

ك: دهلو، هدرزه نه، درژیژ. [زژیلی، چنده باز]

ف: پُرچنه، پُرچانه، بسیار گو، دكو، درازگو.

ع: تَرِب، تَرَار، هَذار، بَقْباق، وَعَواع.

**پرچیان**

ك: قرتیان، بچریان، بریان. [پچران، قرتان، له تبرون]

ف: گُسیختن، گسیخته شدن، پاره شدن.

ع: انْقِطاع، انْفصال.

**پرخه**

ك: مرخه. [پرخ]

ف: خَرخَر، خَرَاخَر، خَرَاک، کرش، بُخُست.

ع: نَخَر، خَریر، غَطیط، فَحیح، فَخِیخ، کَخِیخ.

**پرد**

ك: پیتل. [پر]

ف: پُل، پُول، پُرو، دهله، خَذک.

ع: چسر، قَنْطَرَة.

ویننه

**پرد سلات**

ك: دینه ور. [پردی سرات]

ف: خَنیور، جَینور، جینه ور، خَنیور، خَنیور،

خَنیور، خَنیو، چنودپُل.

ع: صِراط.

**پردل**

ك: پریه دل. [له ناخی دله ده.]

ف: از ته دل.

ع: عَنْ صَمِیم الْقَلْب. (مِلَى الْقَلْب)

**پردل**

ك: دلیر. [نازا، به جهرگ]

ف: پُردل، دلیر، دلاور.

ع: شَجیع، شُجاع.

**پردوخیاک**

ك: پروزیانگ. [پروزاو (پارچه ی نیوسوتار).]

ف: پَرهوده، بَرهوده، بیهوده، بیهود، هوده،

پید. (پارچه ی نیم سوخته.)

ع: مُتَفح، مُنْکَرش، مُتَشِیط.

**پردوخیان**

ك: پروزیان. [پروزان (نیوسوتانی پارچه).]

ف: پرهودن، برهودن، برهودن، بیهودن،

هودن. (نیم سوخته شدن پارچه.)

ع: التَفاح، تَشِیط، انْکِراش.

**پردوو**

ك: سرمیچ، لیشمه. [پهردو (داپوشه ری سر داره پای

خانور که زل ر قامیش و لقى درخت دهخنه سدری).]

ف: فُدره، پُدره، پوشه، زمو، آبیره. (پوشش

بالای تیر خانه که نی یا حصیر یا شاخه ی

درخت می اندازند.)

ع: غَمَا، غَمَاء، وَشِيع.

پرده

ك: بَدَر، بَدَر، بَدَر، قَزَاج، [خَیْرَا، بَهْگَر، چَالَاك (وَلَك: نَهَسپی پردر)]

ف: بَدَو، پُرَدَو، (اَسپ تَنَدَدَو)

ع: سَعَو، سَرِيعُ السَّيْرِ.

پرده

ك: رَوَدَار، [بِيشَرَم]

ف: پُرَو، رَوَدَار.

ع: مَاجِن، مَاجِع، دِغَن، شَرِس، جَسور.

پرده

ك: رَوَدَار، [بِيشَرَم]

ع: مُجُون، مُجَانَة، مُجَاعَة، دَعَانَة، شَرَا سَة، جَسَارَة.

پرده

ك: پَرزَه، كَوَلَك، رَوَشَان، [رِشَان]

ف: پُرز، پُرزَه، كَلَك.

ع: وَبَر، زَغَب.

پرده

ك: زَرَدَار، تَوَانَا، [بَهْهَیْز]

ف: پُسرزور، زوردار، نِیرومَنَد، تَوَانَا، شِیرزَه، زَاوَر، زورمَنَد.

ع: قَوِي، قَادِر، بَئِيس، بَئِيس، ذَوَالطُّول، مُسَلِّط.

پرده

ك: پَر، زَرَدَار، نَهَمُو، [چَر (وَلَك: دَارِسْتَان و كِیلْگَی چَر)]

ف: كَشَن، دَرغِیش، پُر، آنَبُو، دَرهَم رَفْتَه.

(بِیشَه، زَرَا عَت مَثَلَاً).

ع: آثِیث، مُلَثَف، غَلْبَاء، مُتَكَاثِف.

پرده

ك: رِزَه، پَرزَوَلَه، [رَوَدِیلَه، زَوَالَه (وَلَك: خِرَدَكَه هَهویری

بِی\_تَرخ\_)]

ف: پُرزَه، پَرزَك، رِزَه، كَم، زَوَالَه، (چِیز نَاقَابِل

از خَمِیر مَثَلَاً).

ع: زُغِیْب، وَبَر، ذَرَّة، قَلِیل، فَرِزَة، فَرِزَدَة.

پرزوله - پرزول

پرده

ك: پَرز، كَوَلَك، كَوَلَكَه، رِزَه، [رِشَان، رَوَدِیلَه]

ف: پُرزَه، پُرز، كَلَك، رِزَه.

ع: وَبَر، زَغَب، فَرِزَة.

پرز

ك: بَلَاو، پَهَرش، (پَرزِیَلَاو) [پَهَرز، پَرَاو]

ف: پَرَاش، پَخَش، پَخَج، وَاو، پَرَاگَنَدَه،

شَهَرِیدَه.

ع: شَتِیت، شَتَات، مُتَفَرِّق.

پرس

[ك: پَرسیار، تَوِزِینَه، لِنَكَوَلِینَه]

ف: پُرسش، كَنگَاش، پُژوَهش، جُسْتَجو.

ع: شَوَر، سَوَال، تَجَسُّس، تَفْحُّص، تَفْتُّش.

پرسا

ك: جَوِیا، [پَرسیارَكَر، تَوِزِیَر، پَشَكَنَر]

ف: پُرسَا، جَوِیا، پُژوَه، پُرسَنَدَه.

ع: مُتَفَحُّص، مُتَجَسُّس، مُتَفْتُّش، مُسْتَفْهِم، سَائِل،

طَالِب.

پرسا

ك: پَرسِن، (پَرسَا كَرَدَن) [پَرسیار كَرَدَن، تَوِزِینَه،

پَشَكَنِن]

ف: پُرسش، پُرسَه.

ع: فَحَص، جَس، فَتَش، تَفْحُّص، تَجَسُّس،

اِجْتِیْسَاس، تَفْتِیش، سَوَال، اِسْتِفْهَام.

پرسانه

[ك: نَهو دِیاریه ی كَه پَرسَه كَه رَا ن بَز خَاوَن پَرسَه ی

دِه\_بَن\_)]

ف: زَارِیَانَه، (چِیزِی كَه تَعزِیَه كَنان بَرَا اَهْل

عَزَا می\_آرَنَد\_).

ع: مَاتَمِی.

پرسگ ← هه سه له

پرسه

ل: شیونگا. [تازیه، نازیدت]

ف: پُرسه، پُرسش، سوک، زاری، زاریانه،

سوکواری، ماتم.

ع: عَزَا، مَاتَم، مَفَاخَة، مَعَاد، مَعَادَة، ثَعْرِيَة.

پرسه

ل: خویشی دشی. (ته حواله پرسی بیمار) [سهردانی نه خوش].

ف: پُرسه.

ع: عِيَادَة.

پرسین

ل: جزئیابوین. [پرسیار کردن، پشکنین، توژینموه]

ف: پُرسیدن، جویا شدن، پُژوهش، پُژوهیدن.

ع: فَحَص، جَس، فَمَش، تَفَحُّص، تَجَسُّس،

اجْتِسَاس، تَفْتِيش، تَصَفُّح، سَوَال.

پرسنگ

ل: پزروسکه، پزروسک، پرشه. [پزرسک]

ف: پرشه، جرقه، خُدره.

ع: شَرَارَة، نَحَاس، رُخِيش.

پوشه

ل: پژه. [پژه (وهك: پژهی نار).]

ف: پِشه. (پِشه ی آب مثلاً).

ع: رَشْحَة، رَشَاش.

پوشه ← پورنگ

پوکردن

ل: لجان کردن. [لیتوانلیو کردن]

ف: پُركردن، لُبریز کردن.

ع: مَلَا، تَمْلِیْنَة، فَعَم، اِفْعَام، تَفْعِیم، طَفْح، اِطْفَاح،

تَطْفِیح، اِلْمَاضَة، تَجْمِیم.

پوکردن

ل: داگرتن، ته پاشن. [تاخنین، په ستارتن]

ف: پُركردن، آگندن، آغندن، کپاندن، طپاندن.

ع: شَحَن، حَشَو.

پوکیشی

ل: پوړویی، گوساخی. [پیشه رمی، روهه تمارای]

ف: پُرویی، گُستاخی.

ع: جَسَارَة.

پوگ

ل: گهرا. [تۆم. کرم (پیتچوره کرم).]

ف: کرم. (بچه کرم)

ع: دود، سُرء، مازن.

پوگه

ل: توه. [تهو خاکو خولئی که ده پیژینن به سهر به فردا]

ههتا بتوژینهوه.]

ف: تو، پاشه. (خاکی که روی برف می پاشند)

تا آب شود.)

ع: اِنْوَاب، طِلَاوَة.

پوهانن

[ل: پومه کردن (پژمینی و لاخ و نه سپ).]

ف: خَفیدن، باد بینی در کردن. (خفیدن الاغ و

اسب)

ع: نَثِیر، کُدَاس، عِطَاس.

پومه

[ل: پژمندی نه سپ و لاخ.]

ف: خَف. (ستوسه ی اسب و الاغ)

ع: نَثِیر، کُدَاس، عِطَاس.

پومه ی کریان

ل: پلمه. [شیون، زاری]

ف: توف گریه.

ع: عَوِیل، شَهَاق، شِدَّة البُكَاء.

پونو

[ل: به لگه]

ف: فَرَنود.

ع: دَکِیل، حُجَّة، بُرهان.

## پرواثن

ك: دهس لیڈان، به دهسادان. [كراندن. به يه كدا هټان به گوشارهوه. (وهك: پرواندنی قوړی جلوه‌رگ به په نجه‌ی دهست.)]

ف: پلانندن، پُرزانندن، مالانندن، پساییدن، پساویدن، مالیدن. چلانندن، (گل از لباس با انگشتان دست مثلاً).

ع: فرك، حَت. فَتَح.

## پرواثن

ك: ورد كردن، تربت كردن. [ولین، ټيكنوښ (وهك: تربت كردنی نان.)]

ف: خورد كردن. (نان مثلاً).

ع: كَسَم، تَفْتِيت، تَثْرِيد.

## پروپا

ك: پلویا، پاپیل، ترانا. [هټز، کارامه‌ی]

ف: پروپا، توانایی، شایستگی، برازندگی.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، لِيَاقَة، اِسْتِعْدَاد.

## پروپا

ك: ته‌لویا، كه‌نو‌كو، تاوتو، پلویا. [ه‌ول، ټيكنوشان]

ف: كوشش، تلاش.

ع: سَعْي، جَهْد.

## پروپوشته

ك: پزشته. [جلوه‌رگی باش له بهر كړدو.]

ف: پوشته. (ملټس به لباس فاخر)

ع: بَمِيج اللِّباس، فاخر اللِّباس.

## پروپوچ

[ك: هيچرپوچ (قسه‌ی بټمانای وهك: كوزه‌ی ریش‌پان.)]

ف: پوچ، بیهوده. (حرف‌های بی‌معنی مانند كوسج ریش‌پهن.)

ع: لَعُو، باطل، هَذَر. (مُمتنع، اِجتماع الضدين)

## پروپوژ

[ك: (سوتانی خوری و مورو.)]

ف: خنجیر، پُخس، پُخسش. (سوختن مویا پشم)

ع: شَوَط، كَرَش، لَفَح.

## پروپوزان

ك: پردوخان، هه‌لپروپوزان. [سوتاندنی مورو و خوری و (...)]

ف: خنجیراندن، پُخساندن. (سوزاندن مویا پشم و امثال آن.)

ع: تَشْيِيط، اِكْرَاش. اِشَاطَة. لَفَح.

## پروپوزه

ك: سوزیان. [سوتان]

ف: سوزش، خنجیر.

ع: حَرِيق، لَفْحَان، شَوَط.

## پروپوزیان

ك: پردوخیان، هه‌لپروپوزیان. [سوتانی خوری و مورو و (...)]

ف: خنجیریدن، پُخسیدن. (سوختن پشم، مویا و امثال آن.)

ع: تَشْيِيط، اِنْكِرَاش. اِلْتِفَاح.

## پروپوسقان

ك: برین. [بزرگاندن (وهك: پروپوسقاندنی شير.)]

ف: بریدن. (بریدن شیر مثلاً).

ع: اِفْتَاء، اِفْسَاد، تَفْلِيق، تَمْذِير، تَقْطِيع، تَرْغِيد.

## پروپوسقیان

ك: بریان، پهرین، په‌پینه‌وه. [پروپوسقان (وهك: پروپوسقانی شیر، کاتیک خراب دهیت.)]

ف: بُریدن، بُریده‌شدن. (بُریدن شیر مثلاً که فاسد شود.)

ع: فُتَا، فُسَاد، تَفْلُق، تَمْذُر، تَقْطُع، اِرْغِيدَاد، تَخْثُر.

## پروپوسقیان

ك: په‌رین، هه‌لپروپوسقیان. [بزرگان (وهك: هه‌لپزركانی ده‌مړچاو له ترسان.)]

ف: پریدن، سفید شدن. (رنگ چهره از ترس مثلاً.)

ع: انده‌هاش، اِصْفَرار. (اِصْفَرارُ الوَجْهِ.)  
**پرووسك**

ك: پزروسك. پرشنگ. [پزيسك، نلورینگ]  
ف: خُدزه، جرّقه، سَيَنْجَر.

ع: شرارة، شَرَر، شَرار.  
**پرووسكه** — **پرووسك**  
**پرووش**

ك: پرووسك، سكل. [پزيسك (پريشكى ناگر).]  
ف: خُدزه، اُخْغَر. (دانه‌ی آتش)

ع: جَذوة، بَصوة، شَررة.  
**پرووشه**

ك: تووكه، پرووكه. [بارینی له‌سرخوی به‌فره‌لووكه.]  
ف: دانه‌دانه. (آهسته آمدن برف ریز.)

ع: ثرد، قِطِط.  
**پرووشه** — **پرووش**  
**پرووشه‌پرووش**

ك: تووكه‌تووك، پرووكه‌پرووك. [بارینی هِت‌واش و ده‌نكه‌ده‌نكه‌ی به‌فر یا زوقم.]  
ف: دانه دانه. (آمدن برف بطور آهسته و دانه دانه یا آمدن سرماریزه)

ع: ثرد، قِطِط.  
**پرووكانن**

ك: برین به‌دن. [پسائدن: ماندو کردن ه‌تا مردن (پسائدنن ریغوله).]  
ف: برین. (بریدن روده.)

ع: اِسْحار، اِغْراب.  
**پرووكه**

ك: پرووشه، تووكه. [بارینی له‌سرخو و ده‌نكه‌ده‌نكه‌ی زوقم یا به‌فر.]  
ف: دانه‌دانه. (آمدن سرماریزه یا برف به‌طور

آهسته و دانه دانه.)

ع: ثرد، قِطِط.

**پرووكه** — **فینگه**  
**پرووكه‌پرووك**

ك: فینگه، فینگه‌فینگ. [اگرانی هِت‌واش.]  
ف: فنگ فنگ. (گریه‌ی آهسته)

ع: ثیاکی.  
**پرووكه‌پرووك** — **پرووشه‌پرووش**  
**پرووكیك**

ك: بریاگ. [پرووكا، پساو: ماندروكراو ه‌تا مردن.]  
ف: بُریده، بُریده شده.

ع: سَحَر، مُغْرَب.  
**پرووكیان**

ك: بریان. [پسان، پچران (راك): پچرانی ریغوله له ماندرویدا.]

ف: بریدن، بریده‌شدن. (بریدن روده از مشقت مثلاً.)

ع: سَحَر.  
**پرويك**

ك: ده‌سادریاگ. [پرویتراو]  
ف: پرویده، پلیده، مالیده.

ع: مَفْرُوك، مَحْتُوت.  
**پرويك**

ك: رودكریاگ، تريت كریاگ. [تیتكوشراو، تريت‌كراو]  
ف: خورد شده، تريت شده، تريت شده، تريت شده، تريت شده، تلیت شده.

ع: قَتیت، كَسیم، ثرید.  
**پروهووك**

ك: نالزیاگ. [رقه‌ستار]  
ف: پُر شده، دلپُر شده، آغالیده، آلوسیده.

ع: مَغْشُوي، مَحْطَرَب، مَغْتاظ.  
**پروهووك**

[ک: پړسوره: هه‌لکه‌ندراوی تږی بسوره. (وهک: چالی پړووده.)]

ف: پړشده. (چاله مثلاً.)

ع: مُتَطَم، مُتَكَبِس.

**پړه‌وېون**

[ک: پړوونه، تږی بوونه]

ف: پړشدن.

ع: اِنطِمَام، اِنكِبَاس.

**پړه‌وېون**

ک: نالوتزيان، دلپړيون [رق هستان]

ف: آغاليدن، آلوسيدن، دل پړشدن.

ع: اغتَوَى، تَحَطَّرَب.

**پړه‌وکردن**

[ک: تږی کرده، تړبه‌ستون]

ف: پړکردن، تپاندن.

ع: طَم، كَبَس، تَعْوِير.

**پړه‌وکردن**

ک: دلپړ کردن [رق هستاندن]

ف: آغاليدن، دلپړ کردن.

ع: اغواء، اغضاب، المعام، حَظَرِيَّة.

**پړيان کړنگه‌سو**

[ک: تړه‌يان کردو. (فلاته‌کسيان تړه‌ کردو.)]

ف: آغالیده‌اند، پړ کرده‌اند. (فلان کس را.)

ع: حَظَرِيَّة، اغْضَبُوهُ.

**پړيسک** ← **پړووسک**

**پړيش**

ک: پړاش، تیکه، ریزه، ورد. [له‌تړه‌ت]

ف: پړاش، ریز، خورد، تیکه، پړاگنده، پړاشیده.

ع: مُتَكَسَّر، مُتَقَطَّع، مُتَفَرِّق، مُشْتَت.

**پړيش** ← **پړشنگ**

**پړيش پړيش**

ک: پړاش پړاش وردوخان [هه‌لا هه‌لا، وردوخاش]

ف: پړاش پړاش، ریز ریز، خوردوزیر، پړاگنده.

ع: مُتَشَتَّت، مُتَكَسَّر، مُتَفَرِّق، مُتَجَرِّي، مُتَقَطَّع.

**پړيقوهوړ**

ک: پړیکوهوړ، کښ، زه‌ښ، تړيقوهوړ. [تړيقه، قاتا]

ف: خنده، خندیدن، قاه‌قاه.

ع: قَهْقَهَة، زَهْرَقَة، زَهْرَقَة، هَمْرَقَة، كَتَكَتَة.

**پړيقه** ← **پړيقوهوړ**

**پړیکوهوړ** ← **پړيقوهوړ**

**پړیکه**

ک: پړيقه، تړيقه، پړيقوهوړ. [قاتا]

ف: خنده، قاه‌قاه.

ع: قَهْقَهَة، هَمْرَقَة، كَتَكَتَة، زَهْرَقَة، زَهْرَقَة.

**پړیکه‌پړیک** ← **پړیکوهوړ**

**پړنگ**

ک: هوجنه‌گا، جیگه‌هوجنه. [پړو (جیگه‌ی بده‌خوین.)]

ف: نیفه. (جای بند ازار)

ع: حُجْرَة، حُبْکَة، حَبَاک.

**پړووسک**

ک: پړوسکه، پړوسک، پړوسک. پړشنگ. [پړيسک،

ناورینگ]

ف: آبيز، خُدره، جرقه، سَيِّنْجُر، آتش‌پاره.

ع: شَرَارَة، شَرَرَة، شَرَر، شَرَار.

**پړووسکه** ← **پړووسک**

**پړ**

ک: له‌ق، پړ، پړال. [پړيو (لق)]

ف: آڅغ، آڅغ، آڅوغ، آڅوغ، شاخه، انبیره.

ع: جُلْمَة، جُلْمَة.

**پړال**

ک: پړ، پړال. [هه‌لاش: گه‌لا ر چلوچینوی سهر داره‌را.]

ف: انبیره، آڅوغ، آڅغ.

ع: سَلِيْق، شَذَب، جُلْمَة.

**پژانن**



ف: ستوسيدن، شنوسيدن، اشنوشيدن،

خفيدن. (باد بينی در کردن.)

ع: عطس، عطاس. (اخراج هوا اُتاف.)

**پژنجه**

ل: نلجه، گزگجه، بهتاره. [فرچہی جول.]

ف: بَت، بَتاره، پَتاره، سمه، سَمَر، غرواشه،

پشجه، پَشَنجه، ليف، کَرَنگه، کُرنده، غَرواش.

ع: فُرَشَة، شوکَة الحائک.

وینه ← **پژو**

**پژوږو**

ل: پَژَږ، پَژ، پَژال. [لقوږو پ (نورلقانہی که

هله دپاچرين.)]

ف: آژغ، آژغ، آژوغ، آژوغ، اُنبيړه. (شاخه های

بريدنی.)

ع: جُلَمَة، جَلَامَة. سَلِيق، شَذَب.

**پژوږول**

ل: پَژَږول، پَژوږلار. [پرش، پَژار]

ف: پَشپول، بشپول، پراگنده، پريشان.

ع: مُشَوُس، مُتَفَرَّق، مُخْتَل، مُتَشَتَّت.

**پژوږين**

ل: پَشترين، پَشتبين، له لَبين، پَشتَين. [پژيښ، کسریند]

ف: کَمَر، کَمَرَتند، پَشَت بَند، تَک بَند.

ع: مِطَاق، حِجَاز، وِشَاح، خِزَام، رُنجَب.

**پژه**

ل: پشه. [پژه]

ف: پشه، شپيخه، پشنگ.

ع: رَشَحَة، رَشَة.

**پژيک**

ل: پشياگ، دشياگ. [پژار، بسمرداکراو (نار و شتی لو

چمته.)]

ف: پاشبيده، اشپوخته، شپيخته، پشنجبيده،

ل: وهشان. [پژاندن (وه: پژاندنی نار.)]

ف: پاشيدن، شپيختن، اشپوختن. (آب مثلاً.)

ع: رَش، رَشَح، نَضَح، نَضَح، نَفْض، شَن.

**پژان**

ل: وهشان. [بهسردا کردن (پژاندنی درماني رشک

بهسر بريندا يا خوږ بهسر که ميکدا.)]

ف: پاشيدن، پاشاندن، پشانندن. (سقفوف بر

زخم يا خاک بر کسی مثلاً.)

ع: نَر، اِنراء، نَدرِيَة، شَفَقَة، هِيل، تَهِيل.

**پژانن**

ل: پژانن، بلارو کردن. [پژو بلارو کردن]

ف: پشانندن، فشانندن، افشانندن، اوشانندن،

افتاليدن، پراگنده کردن.

ع: نَفَس، نَشَر، نَثَر، هَثي، حَشي، حَشو، شَن، بَنر،

تَشَتِيت، تَشَعِيت.

**پژيول**

ل: پَژَږيول، پَژوږلار. [پرش، پَژار]

ف: پَشپول، بشپول، پراگنده، پريشان.

ع: مُشَوُس، مُتَفَرَّق، مُتَشَتَّت، مُخْتَل.

**پژدر ← پشکول**

**پژک**

ل: پشک. [پژک: پينه‌ی داریزی مدهکرو خيگه.]

ف: چوبک، چوبک خيگ.

ع: راجل، اُسکوبَة.

**پژک ← همژک**

**پژه**

ل: خد. [پشه (باي لورت.)]

ف: ستوسه، ستوسر، شنوشه، اشنوشه، خَف،

خَفَه. (باد بينی)

ع: عَطَسَة، غَفِيط، نَثَر.

**پژمين**

ل: خدین. [پشمين (درچورنی با له لورته وه.)]

پاشیده شده. (آب و امثال آن).

ع: مَرشوش. مَذَرور.

### پژیان

ك: پشيان، پرژيان. وهشيان. بلاوربورون. [پرژان. بهسرداگردن]

ف: پَشیدن، پاشیده شدن، شپیخته شدن، اشپوخته شدن، پشنجیدن، پراگنده شدن.

ع: تَرشش، اِنْتِضاح، اِنْتِضاخ. تَذَرِي. تَشْعَث. تَشْتَت. تَنْفُس. تَنَّاثر، تَذَرِي، تَهِيل. اِنْتِشار.

### پژین

ك: پژن. (ناپرژین) [پرژاندن (ناپرژاندن)]

ف: پاشی، پاشیدن. (آب پاشی)

ع: رَشَن، نَضَح، نَضِج.

### پژین

ك: پاش. [پرژینه (ناپرژین، دارشته بکهر.)]

ف: پاش. (آب پاش، صیقه ی فاعل)

ع: رَشاش، نَضاح، نَضاخ. نَرار. نَرار.

### پس دان

ك: داپسیان. [فسداهان (فس دادانی بالنده ی می بز نیر.)]

ف: خوابیدن، پست شدن. (خوابیدن مرغ ماده برای نر.)

ع: جُثوم، تَجَثُّث.

### پسان

ك: کراس فمرهنگی. [پستان، فستان]

ف: پستان، پیراهن زنانه.

ع: فُستان، فُسطان.

### پسکه

[ك: باله فره (وهك: باله فره یینچوری کوتر بز داواکردنی دان.)]

ف: بَدوازه. (بال گشودن بچه کبوتر مثلاً برای طلب دانه.)

ع: رَوغان، كَسَحَبَة، تَضَوُع.

وژندی هدی.

### پسکه

[ك: هتواش هتواش (وهك: رویشنی لهسرخوی راوچی بهرو نیچر.)]

ف: آهسته، نرم نرمک. (آرام راه رفتن شکارچی مثلاً برای شکار)

ع: مُراوَعَة، مُخاتَلَة، كَسَحَبَة، تَذَرَة، حَیدَی، هُزراء، كَاكَاء.

پسکه پَسک ← پسکه [ههردو ماناکه ی] (به هر دو معنی آن).

### پسکیان

[ك: باله فره کردن. رویشنی هتواش]

ف: بدوازه کردن. نرم نرمک رفتن.

ع: تَضَوُع، كَسَحَبَة، رَوغان. تَذَرَة، مُخاتَلَة، حَیدَی، هُزراء.

### پسیان

ك: داپسیان. شله و بیون. [خاویرونه. دانه وین (وهك: فسدانی بالنده ی می بز نیر.)]

ف: سُسست شدن. پست شدن، خَمیدن، خوابیدن. (خمیدن مرغ ماده برای نر مثلاً.)

ع: تَجَثُّث، كُیون، جُثوم، لُطی، تَلَبُّد.

### پش!

ك: پشی! [روشی بانگ کردنی پشله یه.]

ف: پش!، پُژ! (کلمه ی صدا کردن گربه است.)

ع: پس!

### پش پش!

ك: پشی پشی! [دروپاته ی «پش!»]

ف: پش پش!، پُژ پُژ! [تکرار «پش» است.]

ع: پس پس!، پسِ پسِ، پسِ پسِ.

### پشت

ك: مازه. [پاش، درا، مازی]

ف: پشت، فُراک، مازن، مازه، مازو.

ع: ظَهْر، مَتْن، خَلْف، أَرِز، صُلْب، صَلَا، قَرَا، وَرَاء.  
پشت

لک: چینه، بارپشت، پشته. [خزم له باوکه ده.]

ف: پشت، خویشاوند. (خویشاوندان پدری)

ع: صُلْب، عَصَبَة، عَاقِلَة، عَشِيرَة، أَقَارِب، طَائِفَة، قَبِيلَة، حَيّ.  
پشت

لک: پنا، پشتیوان. [یاور، پالپشت]

ف: پشت، پناه، کاروگر، آندخس، پشتیبان.

ع: مَلْجَأ، مَلَاذ، مُتَكَا، ظَهْر، مُعِين.

پشت!

لک: خته!، خت!، نس! [افرمانه بۆ دهکردنی پشيله.]

ف: پشت!، خت!، خته! (امر به رفتن گربه است.)

ع: غَس!

پشتاو

لک: دهراپه. [دهمانپه]

ف: تپانچه، توانچه.

ع: طَبَّيْجَة.

وینه: «شه ناگر»

پشتاوپشت

لک: پشتهدرا. [پتجه وانه روپشتن]

ف: پَس پَس.

ع: قَهْقَرَة، قَهْقَرِي، تَقَهْقُر.

پشت نه سب

[لک: پشتی هسپ]

ف: بَر خَش، پَر خَش، قَر خَش.

ع: ظَهْر الْفَرَس، مَتْنُ الْفَرَس.

پشت خورین

لک: چیرپشت. [داریک که پشتی پی ده خورین.]

ف: پشت خاره، پشت خار، کبیچه، سر خاره.

ع: مَحَكْ، مَحَكَة.

پشتدار

لک: کولوفت، قول، له لمر، مه غزدار. [پتور، نه ستور (وهک)]

[تالی پشتدار.]

ف: سَتْبَر، سَطْبَر، اسْتَبْر، گنده، کُلفت، پشتدار.

(قالی مثلاً.)

ع: صَخِيم، ثَخِين، غَلِيظ.

پشتدار

لک: مایه دار. [خهست (وهک: چای مایه دار).]

ف: پشت دار، مایه دار. رنگ دار. (چایی مثلاً.)

ع: غَلِيظ.

پشتدار

لک: باراندار. [خاوهن که سوکار.]

ف: پشتدار، خویشاونددار، پَر خویشاوند.

ع: ذُو قَبِيلَة، كَثِيرُ الْقَبَائِلِ، كَثِيرُ الْأَقَارِب.

پشتدوری

[لک: نه لقمه پزی دهرگا.]

ف: جفت، بَندینه.

ع: زَلَّاج، مَزَلَّاج. (سَقَاطَة)

وینه: «نه لقمه پزی»

پشت ریش

لک: پشته ریش، نارکه ریش، پشتزه خم. [اولاخیک که به

زهبری بار - بۆ نمونه - پشتی بریندار بوییت.]

ف: فگال، فگار، آفگال، آوگار، ریش پشت،

پشت ریش. (حیوانی که از صدمه ی بار مثلاً

پشتش زخم شده باشد.)

ع: صَرَد. مکتوف.

پشت سر

لک: پشتمل. [پشته مل، پشت گهردن]

ف: پشتسر، پشت گردن، پَس گردن.

ع: قَفَا، قَذَال، خَلْف الرَّأْس، وَرَاء الرَّأْس، عَقَبَ

الرأس.

پشت سر

ل: پشته‌سەر، پدی‌سەر، پیتوار، پشته‌ملی. [پاشمله]  
ف: پُشت سَر.

ع: غیاب، غیبیة، خَلْف، وَرَاء الظَّهْرِ.  
پشته‌سریه‌ك

ك: په‌سپدس، په‌سای‌په‌س، په‌ی‌سریه‌ك، شوڼ‌یه‌ك،  
یه‌كه‌شوڼ‌یه‌ك. [یه‌ك له درای یه‌ك]  
ف: پی‌درپی، پشته‌سره‌م، پیوسته.

ع: تَتَابُع، تَعَاقِب، تَلَاخُوق، تَوَالِي، تَوَاتُر، ولاء،  
تَتْرِي، تَسَائِل، اِنْسِیَال، مُتَتَابِعاً، مُتَتَابِعاً، مُتَتَابِعاً،  
مُتَوَالِیاً، مُتَسَاتِلًا، مُنْسَبِلًا، مُتَوَاتِرًا، تَتَالِیاً.

پشت‌كۆم

ل: كومی، كۆم، كۆز. [پشت‌كویز]

ف: كوز، كوز، قوز، كنج، زونگ، زونگل، زونزك.  
ع: أَحْنَى، أَحَدَب، أَدْفَا، أَهْثَا، أَجَنَف، أَقْطَن، أَحْنَب،  
مُحْنَب.

پشت‌كړن

ك: دورپشته‌كی. [تسو سواره‌ی كه‌سیکی تر له پشته  
خوڼیږه سوار ده‌كات.]

ف: پشته‌گرفتن، دوپشتی. (سواری كه دیگری  
را پشته‌خود بگیرد.)

ع: اِكْتِفَال، اِحْتِقَاب، اِرْتِدَاف، اِرْدِمَال.  
پشت‌كوره

[ك: (داري پشته‌روی ترو.)]

ف: پشته‌گرد. (چوب پشته‌تون را می‌گویند.)

وینه-مگورد

پشت‌گوچه‌ك

[ك: نوردپی گوی.]

ف: پشته‌گوش.

ع: خَلْف الْأُذُن، وَرَاء الْأُذُن.

پشت‌گوچه‌ك‌خستن

[ك: گوی پینه‌دان.]

ف: پشته‌گوش انداختن.

ع: تَظْهَر، ثَوَلِيَّة، جَعَلَ (الشَّيْءَ) ظَهْرِيًّا، جَعَلَهُ وَرَاءَ  
الظَّهْرِ. جَعَلَهُ دَبَرِ الْأُذُنَيْنِ.

پشت‌گین

ل: دراگین، دراین، قړه. [ناخرین، پاشین]

ف: پُستین.

ع: أَخْلَف، أَخْر، أَخِير.

پشت‌مازه

ل: مازه. [مازی، برپری پشته. هدره‌ها: گزشتی نه‌ملارلای

برپری پشته.]

ف: مازه، مازن، مازو، فُراک.

ع: حَصْب، صُلْب، قَرَا، وَرَاء الصُّلْب.

پشت‌مال

ل: په‌ستور. [خ‌لوتی]

ف: پستو.

ع: خَادَعَة.

پشت‌ماله

ل: ... هاربا، هارسامان. [هارسی پشته‌ره.]

ف: هویه، همسایه. (همسایه‌ای كه در پشته  
خانه واقع باشد.)

ع: ظَهْرَة، ظَهْرَة. جَار. (ظَهْرَة الْبَيْت)

پشت‌مل

ل: بۆله‌ته، بۆله‌دی مل، پشته‌سەر. [پشته‌مل، پشته

گردن]

ف: پس‌گردن، پُشت‌گردن، پُشت‌سر.

ع: قَلَا، قَفَاء، قَلَن، قَافِيَة، مَقْد، قَذَال، كَاهِل.

پشت‌وپنه‌نا

ل: پنه‌نا، پشتیان، كومه‌ك. [یاره‌ر]

ف: پُشت‌وپنه‌نا، پشتیبان، كاروگر، آند‌خس،

كَمَك، دَسْت‌گیر، پشتیوان.

ع: ظَهْرَة، ظَهْرِ، مُعِين، سَنَد، عَوْن، رِدَاء، حَامِي،

مُؤَيَّد.

پشتووری

ل: پست‌سوری، پشتیوانی، کومه‌کی، پشت‌گه‌رمی.

[پشته‌ستن. هاریکاری]

ف: پُشت گرمی، پُشتیبانی، پُشتیوانی،  
دل گرمی، کمک.

ع: اطمینان، استظهار، اِثْکاء، اِثْکال. رَدء، مَظَاهِرَة،  
مُعاوَنَة.

**پشته**

ل: پشت، چینه، قنگره. [خزم و خویش، هرز]

ف: پُشت، خویشاوند، خانواده.

ع: صُلْب، عَشِیرَة، عَصَبَة، جَیْل، قَوْم، قَبیلَة،  
اَقارب، حَی.

**پشته**

[ل: تریکل: فریدانی نارله.]

ف: پُشته. (پوست انداختن آبله.)

ع: انقِشار.

**پشته**

[ل: مودای نیتوانی درو کوله‌کدی بیر.]

ف: پُشته. (فاصله‌ی بین دو تیر چاه.)

ع: ...

**پشته‌پا—پاچه‌قوایی**

**پشته‌ریشه**

[ل: برینی پشتی ولاح به هوی باره.]

ف: فکاری، فگالی، افکاری، اوکاری، پُشت‌ریشه.

(زخم پشت الاغ از اثر بار.)

ع: صَرْد، جُرْل، دَبَرَة. (فَهُو صَرْد)

**پشته‌سمر**

ل: پیوار، پشت‌ملی. غوسپ. [پاشمله]

ف: پشت‌سمر. پُرتاد، دشت‌یاد، زشت‌یاد.

ع: غِیاب، غَیْبَة، قُفُو، غَیْبَة، اِغْتِیاب، نَمِیمَة، هَمَز.

۱- له فره‌هنگی عمیددا «پشته» ناوا مانا کراوه‌توه:

مودای نیتوان دوو چالی کاریز. (ر-ر)

وِشایَة.

**پشته‌ملی**

[ل: نِشت: زلله‌ی پشته‌مل.]

ف: پس گردنی، پشت گردنی.

ع: لَک، قُفَد.

**پشته‌ملی**

ل: پشت‌سمر، پیوار. [پاشمله]

ف: پُشت‌سمر.

ع: غِیاب، غَیْبَة، قُفُو، تَقافی.

**پشته‌ودوا**

ل: پشت‌ویش. [پتجه‌رانه روزشتن. همره‌ها: نمر که‌سوی]

پشت‌ویش ده‌روات.]

ف: پس‌پس.

ع: قَهْقَرَة، قَهْقَر ی، تَقَهْقَر، مُتَقَهْقَر.

**پشته‌وسور**

ل: پشت‌سور، پشت‌گه‌رم. [پشته‌ستور، دل‌گه‌رم]

ف: پشت‌گرم، امیدوار، دل‌گرم.

ع: مُنْکِی، مُسْتَظْهَر، مُنْکِل.

**پشته‌وقه‌نا**

ل: پشته‌ودوا، به‌پشت‌که‌فتن، به‌پشت‌اخه‌فتن، به‌پشته‌وکه‌فتن.

[له‌سمر پشت راکشان.]

ف: آستان، از پشت خوابیدن.

ع: تَسْلُق، اِسْلِقَاء، اِسْلِطَاع، اِسْلِطَاح، اِسْدِاح،

اِزْزِاق.

**پشته‌وکه‌فتن**

ل: نه‌ناکردن، له‌گورپ دان. [حاشا کردن]

ف: کیبیدن، مَنبَیلِیدن، اَرزَندِیدن، سرباز زدن.

ع: اِنْکار، اِباء، جَحد، جُحود، تَّابِی، تَحاشِی، تَبَرُّء.

**پشت‌هه‌لک کردن**

ل: روره‌لچهره‌خانن. روین. [رویره‌گیران، روشتن]

ف: پشت کردن، رویره‌گرداندن، رفتن.

ع: اِشاحَة، تَصَعُّر، تَوَکِی، اِدبار، اِسْتِدْبار، تَوَلیَة.

دَبُور، كُصُوم، نُولَا، نِهَاب.

**پشتی**

ك: پالشت. [سهرين، باليف]

ف: پُشتی، بالش.

ع: وَشِيرَة، مُكَا.

**پشتی**

ك: كَوْمَه، پِشتیوانی، پالْوړه نې. [لایه نگرې،

یارمه تیدان]

ف: پُشتی، پُشتیبانی، پُشتیوانی، پُشت گیري،

برنایشی، دِست یاری، كَمَك.

ع: حِمَايَة، ثَقْوِيَة، مُوَازَرَة، مُسَاعَدَة، مُعَاَضَدَة،

مُعَاوَنَة، رِدَة، مُظَاهَرَة.

**پشتی**

[ك: پلروری هډنگ.]

ف: پُشتی، كندو، كِبَارَه، گواره، كوزه ی انگبین.

ع: خَلِيَة، قَفِير، مَشَار، شُورَة، مِشَوَارَة. خَشَاء.

خَشَرَم.

**پښت**

**پشتیر** ← **توبله** [ (رښه یې کرمايه.) ] (کرمايې است.)

**پشتین**

ك: پشترین، پزړین. [پزړین، که مهربند]

ف: كمر، كَمَر بَند، پُشت بَند، تَك بَند.

ع: نِطَاق، مِنتَق، مِنتَقَة، وَشَاح، حِجَاب، رُنَجَب،

حِزَام.

**پشتیوان**

ك: كَوْمَه، پالْوړه نې، لاکوشكه. [یاره، یاریده]

ف: پُشتیبان، پُشتیوان، اَنَدَخَس، برنایشت،

پُشت گیر، دِستگیر، كَمَك، هواخواه.

ع: سَنَد، عَوْن، رِدَة، مَدَد، غَوْث، عَضَد، مِعْوَان،

ظَهیر، نَصیر، مَعین، مَقْوِي، مَعِد، مُظَاهِر، مُوَازِر،

مُسَاعِد، مُعَاَضِد، مَوْيِد، مُعَاوَن، نَاصِر، حَامِي،

مُنَجِد.

**پشتیوان**

ك: پشكول، تنگ، شه مەك. [راگیر كړی دیواری شكار.]

ف: پُشتیوان، پُشتیبان، پُشتوان، پادیر، یازیر.

ع: كَلَب، رُكْن، سَنَد، رِدَة، ظَلَرَة، ظَهیرَة، زَافِرَة،

دِعَاة. اِزار، مَجَر.

**پښت**

**پشتیوان**

ك: پالشت، بالین. [سهرین، بالیف]

ف: بالش، بالین، بالشت.

ع: مُكَا، وَسَادَة، مِنبَذَة، مُرتَفَق، نَمَرَقَة، مِصَدَعَة،

مِخَذَة، زِدْبِي

**پښت**

**پشتیوانی**

ك: كَوْمَه ی، پشوروی. [یارمە تی]

ف: پُشتیبانی، پُشتیوانی، كَمَك، همراهی،

هواخواهی، برنایشتی، اَنَدَخَسی، پُشت گیري.

ع: رِدَة، اِمْدَاد، ثَقْوِيَة، اِغَاثَة، نَصْر، تَایید، حِمَايَة،

اِنْجَاد، مُعَاوَنَة، مُعَاَضَدَة، مُظَاهَرَة، مُوَازَرَة،

مُسَاعَدَة.

**پشك**

ك: بهش. [پاژ، قرعه]

ف: پشك، بخش.

ع: قُرْعَة، سَهْم، نَصِيب، حِصْه، قِسْمَة، حَقْه،

شَقِص، خَلَاق.

**پشك**

ك: پزگ. (چركله ی خيگه) [پښه ی داریښی خيگه و

مهشكه.]

ف: چوپك، (چوپك خيگ)

ع: زَاجِل، اُسْكُوَة.

**پشكول** ← **سكل** [ (رښه یې کرمايه.) ] (کرمايې است.)

**پشكول**

ك: پشكول، بالین، پزدر. [داری درگا داخستن.]

ف: مافه، بَسْکَله، دَسْتور، تَنَبه، تَنَدَر، پَزْدَر،  
 فَزْدَر، فَزْدَره، فَزْوَره، پَزْوَنَد، پَزَاوَنَد، پِراوَنَد.  
 فَرْدَر، فَرادَر، فَرْدَره، فَرود، فَرودَه، فُدوَنَد،  
 فُرَوَنَد، فُرَاوَنَد، فُرَوَنَدَه، فُدرَنگ، دَرِیواس،  
 پُشتیوان، پُشتیبان، مَتَرس.

ع: شِجَار، قَنَاح، لَزَز، دِعَامَة، مَتَرس، مَتَرسَة،  
 مَتَراس.

ویندی هیه.

### پشکۆل

ل: کَوَل، قوتوَتَوَل. [زه به لاج (پیارې زل و نه ستور.)]

ف: بشکول، بژکول. (مرد گنده و کلفت)

ع: جَهْرَب، بُحْثَری.

### پشکَل

[ل: پشقل]

ف: پشک، پشکر، پشکل، پشکَله، پُجشک.

ع: بَعَر، بَعْرَة، ذَبَلَة، فَنَاقَة، أَلو.

### پشکیل

[ل: (که نه گوستیلې بې نقیم که یارې بې ده کن.)]

ف: کچه. (انگشتر بی نگیڼ که با آن بازی  
 کنند.)

ع: خاتام، خاتَم.

### پشکیلان

ل: کاله مَشْتی. [یارې کاکله مَشْتی (که به هه رډرو دست  
 ده یکن.)]

ف: کچه بازی. (با هر دو دست بازی کنند.)

ع: فَنال.

### پشکیلان

ل: تاقمانه جفت. [یارې تاقمان له جوړت (که به یه له  
 دست ده یکن.)]

ف: تاق جُفت. (با یک دست بازی کنند.)

ع: رُوج فَرْد، لَعِبُ الرُّوج و الفَرْد.

### پشه - پژه

### پشی

[ل: جوز، کولیریه که.]

ف: بشی، بُرساق.

ع: بَسِيسَة، قَطِيفَة.

### پشی

ل: کتک. [پشله]

ف: پشی، گُربه.

ع: بَشْطِي، هَرَة.

ویندی هیه.

### پشيان

ل: پزبان، وِشيان. [پزبان]

ف: پاشیدیه شدن، شپییخته شدن، اشپوخته  
 شدن، پَشَنجیده شدن.

ع: تَرَشْش، تَرَشْج، اِنْتِضاح، اِنْتِضاح.

### پشيله

ل: به چکه کتک. کتک. [به چکه پشيله. پشيله]

ف: بچه گُربه. گُربه.

ع: شَبِيق، هُرِيرَة، هَرَة.

### پف

ل: فو. [با ده رکردن له دهمره.]

ف: پف، فوت، فوب، پوک.

ع: نَفخ.

### پف پیاکردن

[ل: ماشینره: به تهراری خواردن. به تهراری تالان کردن.]

ف: همه را خوردن. همه را بردن.

ع: قَعَف، قَعَر، اِسْتِغَاف. غَارَة.

### پف دان

[ل: فو تیکردن]

ف: پف دادن.

ع: نَفخ.

### پف دریاک

[ك: فویتیكارا]

ف: پف داده شده.

ع: مَفْلُوح.

پفك

ك: تیرتیرین، ناغزی تهننگ. [قامیش یا داریکی کلزره که

به فویپا کردن تیری پندهاویژن.]

ف: پُفَك، تُفَك، فُتَك، تَزَنَك.

ع: مِغْفَعَة، مِدْفَعَة.

وینه

پل

[ك: چه قه نه]

ف: اَنگَشَتَك، بَشَكَن.

ع: نَقَر، ضَرْب.

پل

ك: تیره، برروسکه. [پل نه وه شنی.] [ته زوی به ژان. (پل

و شانندی نیش.)]

ف: تیرك، كَنَشَك. (جستن درد.)

ع: ضَرْب، ثَوَجُع.

پل

ك: نهغه، جنكه. [ورده پارچه. (وله: پلی گوشت.)]

ف: اَنجِه، پاره، تیکه. (گوشت مثلاً.)

ع: شَرْحَة، قَطْعَة، بِضْعَة، زیمه، حُدَة، حُدُودَة، فِدْرَة،

فِلْدَة، مَرْعَة، خَرْدَلَة.

پل

ك: تار، خول، سوپ، با. [سویدانی ته شی یا تیرك.]

ف: تاب، چرخ. (تاب دادن دکلان یا تیر نان.)

ع: رَدَنَة.

پل

ك: كلك، نهنگوس. (دهسپل، دهسپل.) [بهغه ی دست.]

ف: اَنگَشَت. (انگشت دست.)

ع: اِصْبَع، اَنْمَلَة.

پلانن

ك: تلائن، گلائن. [تل دان، تلائدن]

ف: غَلَتانَدن، خُردانَدن، غالاندن.

ع: دَحْرَجَة، دِحراج، دِخار، نَهْمَة، رَحْلَة.

پلانن

ك: تلائن، پلكانن. سارین. ناوین. [تیته لژوندن،

تیته لژون]

ف: آغشتن، آگشتن، آگستن، آلودن، جُتراندن،

آغشته کردن، آلوده کردن، جُتره کردن.

ع: لَطَخ، لَخ، طَلَي، طَمَل، لَوث، تَلَطِخ، تَلَتِخ،

تَطْلِيَة، تَطْمِيل، تَلَوِث، ضَرَج، تَضْرِج.

پلاتنموه

ك: پلائن. [اهردو ماناکی. که پیتی «وه» ی

دوپیات کردنه وی خراوته سهر.]

ف: ← پلانن. (به هر دو معنی آن، که «وه» ی

عودت بر آن افزوده شده.)

پل پل

ك: نهغه نهغه، جنكه جنكه. [جتراو، نهغن نهغن]

ف: اَنجِه اَنجِه، پاره پاره، تیکه تیکه،

پارچه پارچه.

ع: مُتَقَطِّع، مُتَبَضِّع، مُتَحَذِّي. قِطْعًا، شَرَحَاتِ،

خَرَادِل، زَيْعًا، اَرِبًا اَرِبًا.

پل پل کردن

ك: نهغه نهغه کردن، جنكه جنكه کردن. [نهغنن]

ف: اَنجیدن، اَنجین کردن، اَنجِه اَنجِه کردن،

پارچه پارچه کردن، تیکه تیکه کردن.

ع: تَقَطِّع، تَشْرِیع، تَارِیب، تَهْرِیم.

پل پلی

ك: پلپلین، به له له له، بازگ. [دورینگ، په له په له]

ف: پیسه، خَلَنگ، خَلَنج، لَك لَك، لَكه لَكه، بَلَبَلِی،

دورنگ، بَهک دار، سَرچپ دار.

ع: اَبَرَش، اَبَرَص، اَبْلَق، اَنَمَش، بَهَق، نَمِش، ذو



بَهَق.

پلتوک

ك: پلتوك. [پته: به پستی به نجه له شت دان.]

ف: تلنگ، تلنگر، تلنگور.

ع: نَقْفَة، نَطْبَة، نَقْرَة. نَقْر، نَقْف، نَطَب.

پل نغمان

[ك: چه قنه لیدان]

ف: انگشت زدن، بشكن زدن.

ع: نَقْر، نِقَار.

پل نغین

ك: چه قانه زن. [سه ماکه ری چه قنه لیدر.]

ف: یافر، دست افشان.

ع: نَقَار، رَقَاص.

پلج—پان

پلچان—پانه و کردن

پلکان

ك: تلاش، پلان. [تیته ژوندن، تیته لسون]

ف: آغشتن، آلودن، آگستن.

ع: لَطَخ، طَلَى، طَمَل، تَطْلِيخ، تَطْلِيَة، تَطْمِيل،

تَضْرِيح، تَلْوِیث.

پلکیان

ك: پلیان، تلیان. [تیته ژوان، تیته چودن]

ف: آغشته شدن، آگسته شدن، آلوده شدن،

جُتْره شدن.

ع: طَمَل، تَطْمَل، تَطْلُخ، تَلْطُخ، تَطْلَى، تَضْرُج،

تَلْوِث.

پلویا

ك: پرریا، پاریل، توانا. [قورلواج، هیژ (دهك) پلویای

رویشتن.]

ف: توانایی، پرویا، (راه رفتن مثلاً.)

ع: قُوَّة، قُدْرَة، اِسْتِعْدَاد، لِيَاقَة.

پلویا

ك: ته لاش، کوشش. [مهردان، ته یار کردن]

ف: تلاش، کوشش.

ع: سَعَى، جَهْد، تَوْبَة.

پلوپووش

ك: پووشپلاش، پووشان، خاشان. [در کوهان]

ف: خَس و خاشاک.

ع: غُثَاء، قَش.

پلوور

ك: پلورسك. [لورس، لورسوك]

ف: نیو، سُر، سلک، شلکک، ناوه، ناودان.

ع: مَقْعَب، مِزَاب، مِزَاب، مِزَاب.

وینه

پلوور

ك: لوله، شمشال. [بلویر]

ف: نئی، نای، توتک، غُرو، دورای، دوزای،

نئی نَبک.

ع: مِزْمَر، مِزمار، شَبَابَة، يَرَاع، ناي.

وینه—پلویرژن &lt;۲&gt;

پلوورژن

ك: لوله ژن. [بلویرژن، بلویرلیدر]

ف: نئی ژن، توتک ژن.

ع: زَمَار، قَصَاب.

وینه

پلووسك—پلوور

پله

ك: پله کان، پا. [پلیکانه، قادرمه]

ف: پله، قَلَه، پایه، پَک، شپل، شپلت، آرچین،

پایگاه، زینه.

ع: دَرَجَة، قَصْمَة، قَصْفَة، مِرْقَاة. قَصْفان.

پله

ك: پایه. [دهرجه، ناست. قه در، ریز]

ف: پله، پایه، پایگاه، پایگه، نیا، درج، آرج، آرن،

بلندی، بزرگی.

ع: قَدْر، مَنَزِلَة، مَرْتَبَة، مَقَام. عِرْزَة، کَرَامَة.

پله

ک: پا. [درفته]

ف: پا، رُستۍ، ویل.

ع: فُرْصَة، نَهْزَة.

پله

[ک: تیل: به په‌نجه له هملات دان. (زاراویه که له

هملاتیندا.)]

ف: اَنگِشْتک، تَلَنگ، تَلَنگور. (اصطلاح

گلوله‌بازی است.)

ع: نَطْبَة، نَقْرَة، نَقْعَة.

رینه

پله به نالوا دان

[ک: خراپه‌کاری. نیدیومه.]

ف: پل به آب زدن. (کار خراب کردن.)

ع: تَخْرِيبُ الْأَمْرِ، هَدْمُ الطَّرِيقِ.

پله‌پرتکی

ک: په‌له، په‌له‌پل، په‌له‌پرتکی. [په‌له‌پروسی: زړه‌په‌له

کردن.]

ف: شتاب، فُرْفَره، چَلْبَله.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، مُبَادَرَة.

پله‌ترازیان

ک: شله‌ویرون، په‌شیمان‌ویرون. [په‌زیوان‌ویرونه.]

ف: سَسْت شدن، پشیمان شدن، پلکه از جا

در آمدن.

ع: نَدَم، سَدَم، اِنْزِلَاج.

پله‌ترازیان

ک: له‌پله‌ده‌چوون، پله‌تسیان. [له‌پله‌تسان (ده‌چرونی

خوت‌درستی هملات له‌نیوان‌په‌نجه‌ره.)]

ف: اَنگِشْت رها شدن، اَنگِشْتک در رفتن، تلنگ

در رفتن. (غفلتاً گلوله از بین انگشت رها

شدن.)

ع: تَرْجُح، (تَرْجُحُ الْبُنْدُقُ عَنْ يَدِهِ)

رینه-پله

پله‌نسیان-پله‌ترازیان (له‌پله‌ده‌چوون)

پله‌زیقان

ک: خویشی‌خویشی. [شادی کردن (به‌دهم‌چه‌قنه

لیدانه‌ره.)]

ف: شادی، شادمانی، خوشی‌کردن، شادی

کردن. (با انگشتک زدن.)

ع: زَعَق، زَجَل، عَشْرَة، مَسْرَة. (مَعَ الْفَرْقَة)

پله‌کان

ک: پله. [پلیکانه، قادرمه]

ف: پله، پلکان، پَنغه.

ع: قَصْفَة، قَصْمَة، قَصْبان، مِرْقَاة، نَرَجَة.

رینه

پله‌کان‌هموز

ک: پله‌کان. [قادرمه‌ی حموز]

ف: پله، پایاب.

ع: دَرَكَة.

پله‌مه‌هه

[ک: سمه، مه‌ته، دریل]

ف: پَرمه، پَرمه‌هه، پَرمه، پَرمه‌هه.

ع: مَثْبَب.

رینه

پله‌نیان

ک: پاکله‌نیان، هه‌لخپان. [هه‌ژاندن، هازدان]

ف: آغالیدن، اغاریدن، برانگیختن، شورانیدن،

فژولش.

ع: اِغْراء، اِغْواء، تَحْریک، تَحْریص، تَحْریش،

تَوْرِش.

پله‌ی په‌ینجه

[ك: پلیكه‌ی په یژه]

ف: پله‌ی نردبان.

ع: ضلع، أضلاع السُّم.

پلیان

ك: تلیان، گلیان. [تل‌خواردن، تلان، گلان]

ف: غلتیدن، گزدیدن، تَلیدن، تَلو خوردن.

ع: تَدَحْرُج، تَدَهُور، تَدَهْدَه.

پلیته

ك: فَنَیْلَه. [پلیته]

ف: پَلَنَه، فَنَیْلَه.

ع: ذَبَاة، فَنَیْلَه.

«پلیس»

ك: شاگرد داروغه، پاهران. [پولیس]

ف: پاسبان، شاگرد داروغه.

ع: جِلَوَان، شُرطَه، شُرطِی، زَبَانِیَه، قَنَاع، شَحَنَه.

بولیس

پلیسرك

[ك: پهرسیلکه]

ف: پُرسَتو، پُرسَتو، پُرسَتو، فُرسَتو،

فُرسَتو، فُراشتو، فُراشتو، فُراشتو،

فُراشتو، فُراشتو، فُرتو، چلچله، بَلوایه،

بالوایه.

ع: خَطَاف، خَطُف.

وینه

پَل

ك: جوز، زان، رو. [زمان، شیره] «دوپل» راته: دیوزمان،

دویزد.

ف: جور، رو. زبان. «دوپل» یعنی دوزبان،

دورو.

ع: وَجَه، وَجَهَه. خِلَف، لِسَان. (ذو وَجْهَین، ذو

خِلْفَین)

پلاس

[ك: جاجی سپی.]

ف: پَلاس، گوردین. (جاجم سفید)

ع: کِساء، مِرط، مِسخ، پَلاس.

پلاش

ك: پروش، خاشاک. [رشکه‌گیا]

ف: خَلاشه، خاشاک.

ع: عُثاء، قَش، حَشِیش.

پلان

ك: پِنشه، سقان. [نِسقان]

ف: اسْتِخوان، سِتخوان.

ع: عَظْم، عَرَق.

پلاو

[ك: چیشتی برنجی پالتورار.]

ف: پَلَو، پلاو.

ع: زَرَّ (تَمَن)

پلاوپیو

ك: قَدَلَهَلَه. [پیرکروی به‌رزوم‌برد.]

ف: پَلاوِپَر، مالامال.

ع: جَمَام، جَم.

وینه‌ی هیه.

پلاوسانکر

ك: پَلاوِپَلا. [برنج پالتو]

ف: اَرَدَن، اَرَدَن، ماشو، ماشیوه، پالونه، پالوانه،

پالوان، پلوپالا.

ع: غَلَل، مِیْزَل، مِیْصَفَه.

پلب

ك: سَلَب، شَل، پِرِیْزَن. [خَوَنه‌گرتو]

ف: سُسْت، شَل.

ع: قَلَنَه، رَخو، مَخْشوب، مَخْضود. قَلع.

پلب به ستتن

ك: سَفْتِه‌وِیرون. [مه‌یین، خَوگرتن]

ف: سفت شدن.

ع: اِسْتِدَاد، اِسْتِحْكَام.

**پله**

[ك: پله، پله (خشلیکی ژانیه که له شرفی یا شای زیر دروست ده کړت.)]

ف: زیوری است زنانه، از اشرفی یا شاهی نقره می سازند.

ع: ...

**پلتوک**

[ك: پته: به پستی پهنه له شتیلندان.]

ف: تلنگ، تلنگور.

ع: نَقْفَة، نَطْبَة، نَقْرَة.

**پلمه**

ك: پرمه. (پرمه گویان) [شیون، زاری]

ف: توف، گریه.

ع: شَهَاق، عَوِيل، شِدَّة البُكَاء.

**پلنک**

[ك: دړنده کی به ناربانگه.]

ف: پلنگ.

ع: نَمِر، عُسْبُر، اَبْرَد، اَرَقَط.

ونه

**پلنگی**

ك: پللی. [به له پله، خال خال (رنگیکه که خالگه لیکي له رهنگیکی تر تیدایه، به زوی له کوتردا به دی ده کړت.)]

ف: پلنگی. (رنگی است که نقطه ها از رنگ دیگر در آن باشد که بیشتر در کبوتر فراهم می شود.)

ع: اَرَقَط، مُرَقَط، مُنْقَط.

**پلوچ**

ك: پیچ، نارس، نادروس. [چوت، خواروخین]

ف: پیچ، نراست، نادرست.

ع: مُعَوَّج، مُتَقَلَّب.

**پنار** ← نه نگار

**پناشت** ← پنداشت

**پنداشت**

ك: پناشت. [گومان، بزچرون]

ف: گمان.

ع: زَعَم، ظَن، تَصَوُّر، تَوْهُم.

**پنر**

[ك: تفت (تامی گیر، وه: تامی مازور).]

ف: زکش، ژمخت. (طعم گیرنده، مانند طمع مازوج.)

ع: عَقِص.

**پنری**

[ك: تفتی (تامی گیر).]

ف: زکش، ژمختی، گیری. (طعم گیرنده.)

ع: عَفُوصَة.

**پنه**

[ك: میزینك که نانی له سر پان ده که نه وه.]

ف: پهنه. (میزی که نان روی آن پهن کنند.)

ع: طَلَم، طَبْلِيَّة، لُوح، لَوْحَة، خُوان.

**پو**

[ك: تالی بهری پارچه که بهرام بهری «تان».]

ف: پوده، پود، فود. (رشته ی عرض جامه که

ضد «تار» است.)

ع: لُحْمَة، نِير، نَابِل.

**پو**

ك: لاق، پل. (له قریز) [لقریپ]

ف: شاخه، آرز.

ع: غُصْن، قَضِيب.

**پو**

ك: پهر، پل. (په لویز) [تورکی بالنده.]

ف: پَز. (پَر مرغ).

ع: ریش.

**پو**

ك: پِدِرْ. [پیغور (پوشودی بهرد و نهستی).]

ف: پُده، پُده، بُد، پُده، پَره‌ازه، آتش‌گیره.

(کهنه‌ی سنگ و چقماق).

ع: خَف، حَرَاة.

**پواز**

ك: هِرْز، زِرانه. [سنگینه بو قلیشاندنی دار.]

ف: بُراز، بُراز، بَواز، بَفاز، پَفاز، پَفاز، پانه.

پَهانه، فانه، فُهانه، زوانه، زفانه.

ع: سَفین، شِکَة، لُسینَة. مَشط.

وینه

**پوپ**

ك: لَر، زَلَف، پِرْپِر. [سك]

ف: گیس، گیسو، زلف.

ع: لَمَة، شَعَر.

**پوپ چه رنگ**

ك: قَزچه رنگ. خزمه تکار. [سرسپی. کاره‌کر]

ف: گیس سفید. خدمتکار.

ع: شَمطاء، جَمْعَرش، عَجُوزَة، خادِمَة.

وینه (۲)

**پوپر**

ك: پوپ، قَز. (سَر و پِرْپِر) [سك]

ف: گیس، گیسو، بسوته، زلف.

ع: شَعَر، لَمَة.

**پوپل**

[ك: بهری دره‌ختیکه له فندق ده‌چیت.]

ف: پوپل

ع: فوغل.

**پوپه**

ك: کلارنه، پوپ. [پِرْپِر]

ف: پوپ، پوپه، جوج، خوج، خوجه، بلوج.

لالک، خوراهه.

ع: عُرَف، مَغْفَر، تاج.

وینه (۲)

**پوپه**

ك: قه‌له‌پِرْپِه، کلاره. جیه. [تِرْپِک، لوتکه]

ف: کَلَه، چکاده، چکاد، چهاد، چکاه، سَپکاد.

ع: قُلَة، ثِرْوَ، أوج، قُتَة، قُلَة، قِلالة، شَعْفَه، فُوق.

**پوپه زمین**

ك: سهره‌نناز. [سهرپوش (له خوری ده‌یچن و زَر ته‌نکه).]

ف: دامک، سرانداز. (از پشم می‌بافند و خیلی

تَنک است).

ع: مَقْنَعَة.

**پوپین**

[ك: جزه پِتِلارنیکه. (نیوچه‌که)]

ف: پوتین. (نیم چکمه)

ع: فوطین، بوطین.

**پوخ**

ك: پِرْپِر. [کِرْزکی برین.]

ف: پیله، مغز. (مغز زخم)

ع: مَخ الخُراج.

**پوخت**

ك: کول، کولتن. [کولتن، لِنان]

ف: پُخت، پُختن، پَزیدن.

ع: طَبخ.

**پوخت**

ك: چیشته‌کولتن، به‌ش چیشته. [پِرْپِر خوارده‌ی

دیاری‌کوار بو لِنان.]

ف: پخت. (مقداری معین برای طبخ)

ع: طَبخ.

**پوخت‌ویهز**

ك: ... دسوپوخت. [چیشته لِنان]

ف: پختوپز.

ع: طَبِخ، طِبَاخَة، طِهَائِيَة.

**پوختوپهز**

ك: ساخت و پاخت، سازوپاز. [كهينويهين]

ف: پختوپز، ساختوپاخت.

ع: ثَبَانِي، مُوَاضَعَة، مُعَامَدَة.

**پوخته**

ك: كوليگ. برژياگ. [كولار. برژاو]

ف: پُخته، پَزِيده.

ع: مَطْبُوح، مَشْوِي.

**پوخته‌ده‌ني**

ك: كوليگ. [كولار: نه‌دي بوليتنان ده‌شيت].

ف: پُختني، پَزِيدني.

ع: مَطْبُوح، مَائِطَبِخ.

**پوخل**

ك: شل، نه‌گه‌يگ، نه‌پوخت، خام، كاژ. [يئنه‌گه‌يير

(به‌رهمي خوته‌گرتور).]

ف: سسيت، نارس، نا‌پُخت، خام، كال. (كار

نارس)

ع: ثَيْبِي، فَيْح، غَضْ، فَلْتَة، غَيْرُ مُسْتَحْكَم.

**پوخلكار**

ك: سسكار، بزله، په‌غمه، پرپول. [سه‌بول]

ف: سُسْت‌كار، خام‌كار.

ع: غَشِيم، غَمَر، أَخْرَق، مُهْمَل، مُرْمَق.

**پژر**

ك: پاژ. (پاتوپژ). [به‌رين]

ف: پهن، پُخت، پُخج، پُخش.

ع: عَرِيض، بَسِيْط، فِرْطَاس، فَرِيغ.

**پژر**

ك: پر، خه‌فه. [چي (وهك: دارستاني پر).]

ف: اَنْبوه، خُفه. (بيشه‌ي اَنْبوه مثلاً).

ع: أَثِيْث. مَضِيْق.

**پژر**

ك: زړه‌كړ. [زړه‌كړ]

ف: پور، تراج، كَبِك‌كړ.

ع: حَيْقَطَان، دُرَاج.

**پژر**

[ك: پشك]

ف: پشك.

ع: قُرْعَة.

**پژرا روين**

ك: به‌پژرا روين. [رايسته: چاو نورقاندني سوفي‌كان بو

په‌يوه‌ندي كردن به‌شيخ و روحي پياوچاكانه‌وه].

ف: فرزندشاد.

ع: مُرَاقَبَة، رَابِطَة.

**پژرتخ**

ك: پرتخ. [كړزكي دومه‌ن].]

ف: پييله. (مغز دنبل).

ع: مَخُّ الْخَرَج.

**پژرتك**

ك: كلار و ده‌سمان. [شه‌ده‌ي ژنان].]

ف: كلاه و دستمال. (زنانه)

ع: عَمَامَة، مَدْمَاجَة.

وينه «پژرچيرمك» ۱

**پژرخز**

ك: زه‌لام، زل، زله. [زه‌لاح]

ف: پرخز، فَرَخَز، فَخْرَز، فربه، گنده، نه‌مار.

ع: ضَخِيم، جَسِيم، قَطُور، فَيْلَم، قَوِيُّ الْهَيْكَل.

**پژرتك**

۱- نهم وشه‌يه له‌په‌راويزدا نووسراوه، له‌ژيتر نهم وشه‌دا

نسارا نووسراوه: «...ب استير فصل ۳-۱-۷» كه

سهره‌تاكي داكه‌وتروه و بژم ساخ نه‌گرايه‌وه. (ر-ر)

ك: پەترۆكە، پەترۆ: [قەتماخە، سەریرین]

ف: تو، پوست تازه، پوست زخم، پوست دئبل.

ع: قِرْفَة، جُلْبَة، غَلَا فُ الْخُرَاج.

### پۆرپان

ك: گورگیان، چلیان، راستهاتن، گورغان]

ف: گنجیدن، درست آمدن.

ع: صَلُوح.

### پۆز

ك: پۆز، قەپۆز، [دەمولەوس (دەرووبەری دەمی مەزول یا

ناژان].

ف: پوز، پوزه، فوز، فوزە، فوس، بَریوز، بَرفوز،

تَبْفوز، فَریش، نُس، فُذَرَجْک، تَبْفور، (پیرامون

دەهان، خواە انسان یا حیوان.)

ع: خَطَم، فَنطِيسَة، فَرطِيسَة، فَطِيسَة.

### پۆزە ← پۆز

### پۆزەبەن

ك: پۆزەبن، دەمبەس، ئەمەتەر، پۆزەوبەن، [زارینی ناژان].

ف: پوزیند، دەن بند.

ع: غِمَامَة، كِمَامَة، مِکْمَة.

### وینە

### پۆس

ك: پتس، توك، [پتست (وك: پتستی لەش).]

ف: پوست، (پوست بدن مثلاً.)

ع: جِلْد، غِشَاء.

### پۆس

ك: توك، توك، [توكل (وك: توكلی هێكە).]

ف: پوست، (پوست تخم مرغ مثلاً.)

ع: قَشْر، قَشْرَة، قَيْض.

### پۆس

ك: توك، توك، [توكل (توكلی دار).]

ف: پوست، (پوست درخت.)

ع: لِحَاء، قَشْر، قُرَافَة.

### پۆس

ك: چەرم، [پتستی خۆشە کراو].

ف: پوست، چرم، پوس.

ع: جِلْد، اِهَاب. (آدیم)

### پۆس

ك: پتس، [کاژ (پتستی ناسک کراو بۆ نووسین یا بۆ دەف).]

ف: پوست، (پوست نازک شده برای کتاب یا

داریه.)

ع: رَق، سِحاء، قَضِيم.

### پۆس

ك: پۆسە، چەپەر، [پۆستە]

ف: پست، پوسته، چاپار، اسک، اسلدار.

ع: بَرِيد، سَكِّي.

### پۆس

ك: قەرمەز، كیشك، [پاسەران]

ف: پُست، یَزْک، قَلَاوَز.

ع: رَبِيسَة، جِلواز.

### پۆسان

ك: پرتوکان، [پراندن، رزاندن]

ف: پوساندن، فُرسوده کردن.

ع: تَبْلِيَة، اخلاق، افساد.

### پۆسپارە

[ك: پارچە كەول.]

ف: زَغراش، پوست پاره، (تيكه ی پوستین)

ع: قِطْعَة الْفَر.

### پۆس پەنیر

[ك: خيگە پەنیر.]

ف: پوست پنیر، خيگ پنیر.

ع: شَكْوَة، سِقَاء الْجُبْن.

### پۆس پەنیر

ك: خيگ، زەلام، [زەمەلاح (خوازەيه).]

ف: قَرِبَة، گُندە، (مجاز است.)

ع: فَيْلَم، ضَخِيم، قَطُور، شَكْوَة.

**پۆس خورما**

ك: رِشَال و لَفَكَة دارخورما.]

ف: پِيشَن، پِيشَنَد.

ع: مَسَد.

**پۆس خه نهنگا**

ك: خُرُوسَه. [چووك (پِستى خه نهنگا كه سونته تى ده كن.)]

ف: خُرُوسَك، خُرُوسَه. (پوست ختنه گاه كه بریده می شود.)

ع: قَلْفَة، غُلْفَة، غُرْفَة، عُدْرَة.

**پۆس گرانشهوه**

ك: تَوَكَل گرانشهوه. [ئیکردنهوه پِست به ددان.]

ف: پوست به دندان کشیدن.

ع: تَعْرِق، تَرْم، اِنْتِشَال، اِنْتِهَاس، عَرَق، عَرَم، نَحْض، جَلْف، لَفُو، نَهِس، لَفَا.

**پۆس گرانشهوه**

ك: خُوسپ کردن. [خه پِست کردن، پاشمله باس کردن. (خوارزه.)]

ف: پَرَتَاد، دُشت یاد، دُشت یاد. (مجاز است.)

ع: غَيْبَة، اِغْتِيَاب، وَشَايَة، هَمَز.

**پۆس کلفت**

ك: پِستنه ستررد.]

ف: پوست کُلفت.

ع: ضَخِيم الجِلْد.

**پۆس کلفت**

ك: پِشهرم، بى تايرو. [پِشهریا]

ف: بلايه، بى شَرَم، بى آبرو، پوست کلفت.

ع: مُجَلَّد، بَذِي، وَقِيع، بَذِي، شَرَس، شَكِيس، نَرَب.

**پۆس كه تَن**

ك: گوررين، كهول کردن]

ف: پوست كندن.

ع: سَلَخ، دَرَع، لَحِي، مَلَع، رَق، تَزَقِيق.

**پۆس كه تَن**

ك: پَرس گرانشهوه. [پاشمله باس کردن (خوارزه.)]

ف: پَرَتَاد، زُشت یاد، دُشت یاد. (مجاز است.)

ع: غَيْبَة، اِغْتِيَاب، وَشَايَة، هَمَز.

**پۆسكه نه**

ك: ناشكرا، پِشهره. [روون، بى پِشهره نا]

ف: پوست كنده، آشكار، بى پرده.

ع: وَاضِح، صَرِيح، مُقَشَّر.

**پۆس گرانشهوه**

ك: پَرس كه نشهوه. [پالا کردن، تَوَكَل لئیکردنهوه]

ف: پوست كندن، پوست باز کردن.

ع: قَشَر، تَقَشِير، كَشَط، لَحِي، شَذَب، فَرَك، حَت.

**پۆس لكیان به پِشهرهوه**

ك: له پِرون، له پى. [لاواز برون (الكسانى پِست به نِستقاند.)]

ف: چسپیدن پوست با استخوان، لاغرشدن، لاغری.

ع: لُصُوع، لَصَف، هُمُور.

**پۆس لئیکردنهوه** ← **پۆس گرانشهوه**

**پۆس لئیکه نهوه** ← **پۆس گرانشهوه**

**پۆس لئیکرانهوه** ← **پۆس گرانشهوه** [تاسمازی په پِره نهوه و

واتاوى «ی» خوارمه سهرا.] [به اضافى حرف جر و یای ضمیر]

**پۆسه** ← **پۆس** [ههرو حهوت ماناكه ی.] [به هر هفت معنی كه ذكر شد.]

**پۆسه خانه**

ك: چه پِرخانه، پِرسخانه. [پِسته خانه]

ف: پُست خانه، پُسته خانه، چاپارخانه،

اسكگاه، اسكدارخانه.

ع: سَبَكَة.

**پۆسیان**

ك: پِرتووكیان، دابزیان. گه تَن. [پروان، رزین]



ف: پوشیدن، فرسودن.

ع: بَلِي، قَضِي، نَخْر، إِخْلَاق، عَنَت.

**پوشین**

ك: كهر، كه [پوش]. [فردو]

ف: پوستن، كُول، كَبَل، گُریگینه، دیو جامه.

ع: فَرَو، مُسْتَقَّة.

**پوشین** ← **پوشیان**

**پوش**

ك: پوشه. [تخته پوش، قات، نهرم]

ف: پوش، پوشه. آشکوب، آشکو، رُمُو، نَرَه.

ع: سَقَف، غَمَا، غَمَاء. مَرْتَبَة، طَبَقَة، دَرَجَة.

**پوشاك**

ك: جل، سیال، پوشن. [جلوبه رگ]

ف: جُل، رخت، جامه، پوشیدنی، پوشن،

پوشنی، پوشنه، پوشاک، پوشش.

ع: لِبَاس، كِسْوَة، ثَوْب.

**پوشان**

ك: پوشین، بهر کردن. [لبه بر کردنی جلوبه رگ].

ف: پوشیدن، بر کردن.

ع: لَبَس، تَلْبَس، اِكْتِسَاء.

**پوشانن**

ك: بهر کردن. [جلوبه رگ کرده بهر کسیکی تر].

ف: پوشاندن، پوشانیدن.

ع: لَبَس، اِلْبَاس، اِكْسَاء، كَسُو.

**پوشانن**

ك: پوشین، پندام کردن، شاردنبره. [داشارین، هشاردان]

ف: پوشانیدن، آبستن، نهان کردن،

پنهان کردن، پوشیدن، پندام کردن.

ع: كَتَم، سَتَر، غُفِر، غُفُور، غُفْرَان، مَغْفِرَة، تَغْطِيَة،

تَغْشِيَة، تَوْرِيَة، اِخْفَاء.

**پوشته**

[ك: جلوبه رگ لبه بر گردو].

ف: پوشته.

ع: كَاسِي، مَلْبَس.

**پوشه**

ك: پوش، تخته پوش. [تخته بندی سدر میچ. همدروها:

قات، نهرم]

ف: پوش، پوشه. آشکو، آشکوب.

ع: سَقَف، غَمَا، غَمَاء. مَرْتَبَة، طَبَقَة، دَرَجَة.

**پوشن**

ك: پوشاك، سیال. [جلوبه رگ]

ف: پوشن، پوشنه، پوشنی، پوشیدنی، جامه.

ع: لِبَاس، دِثَار، كِسَاء، كِسْوَة، ثَوْب، غِطَاء.

**پوشنیده**

ك: پندام، شاریا گره. [دایوشراو، شاراره]

ف: پوشیده، پندام، نهان، پنهان، نهانی، راز،

رازه، نهفته، آبشته، آبشته.

ع: مَخْفِي، مَسْتَوِر، مَكْتَوَم، خَفِي، سِر، مَغْطِي،

مُورِي.

**پوشین**

ك: بهر کردن، پوشانن. [لبه بر کردنی جلوبه رگ].

ف: پوشیدن، بر کردن.

ع: لَبَس، تَلْبَس، اِكْتِسَاء.

**پوشین**

ك: پوشانن، شاردنبره، پندام کردن. [دایوشین، هشاردان]

ف: پوشیدن، پندام کردن، نهان کردن، پنهان

کردن، نهفته کردن، آبستن، آبستن.

ع: كَتَم، سَتَر، اِخْفَاء، غُفِر، اِلْبَاس، تَغْطِيَة، تَغْشِيَة،

تَوْرِيَة.

**پوشین**

[ك: جوړه سهریت چینی ژنانیه كه له همدروشمی رهش

دروستی ده كهن.]

ف: پوشین. (نوعی است از كلاغی زنانه كه از

حریر سیاه می سازند.)

ع: ...

**پوک**

[ل: مژ: هملژینی دوکه لی جگه ره یا نیرگه له.]

ف: پُک.

ع: نَفَس، اِسْتِنَاق.

**پوله**

[ل: پَویه: نیزگه مورویوه که بۆ جرائی له سهری

دهدن.]

ف: ...

ع: ...

وینه <۲>

**پۆل**

ل: پۆل، پۆل، تیپ، گهل. [دهسته]

ف: جوق، جوقه، دسته، گله، جفاله.

ع: سِرِب، جَمْع، تُکَنَة.

**پولا**

[ل: پولا]

ف: پولاد، سَنی، شابرَن، شابورَن، شابورگان.

ع: نَکَر، فُولا، شابورقان.

**پولاخوهر**

ل: شمشیرکروژ. [نازا، دلیر]

ف: پولادخای، دلیر، دلاوَر.

ع: شَجِيع، خاضِعُ السَّيْف.

**پولنیا**

ل: دهسه زرد. [سه رنیا]

ف: دمه زرد.

ع: تَذْکیر، نَکَرَة.

**پۆلک**

ل: پۆل، پۆل، تیپ، گهل. [دهسته (رهک: پۆلی بالنده).]

ف: جوق، جوقه، تیپ، گله، دسته، جفاله.

(جمعی از طیور مثلاً.)

ع: سِرِب، تُکَنَة، جَمْع.

**پونگه**

[ل: پورنگ، پنگ]

ف: پودنه، غاغه، رافونه، راقوته.

ع: حَبَق، غَاغَة، فُودَنَج، بَقْلَة الْقُدس.

وینه

**پونگه کینیه**

[ل: جۆزه پونگه یه کی خۆرسکه.]

ف: رَنک، مُمشک تَرَامُشِيع، مُمشک مُمشِيع.

ع: بَقْلَة الْغَزَال، مِسْک الطَّرَامُشِيع، فُودَنَج جَبَلِي.

**پووت**

ل: پووتن، پوچ، پوچن، هولن. [پوش، کلۆز]

ف: پُوک، پوچ، کَرَو، کاک، کاوک، کاوک،

بی مغز، تَهی.

ع: خَشَل، أَجُوف، خَالِي.

**پووتهک**

ل: خوره، کفت. [خۆزه (کزاندهی توند، که به شیکه له

گولی.)]

ف: لوری، خۆزه، کوفت. (سوزاک سخت، که

قسمی است از پیسی.)

ع: جُذَام، أَکَلَة.

**پووتهکا**

ل: پالوو. ههنگل، که له که، بهنگل. [ته نشت، خالیگه]

ف: کَش، پهلُو، تهیگاه، آبگاه.

ع: اِطَل، خَاصِرَة، خَصِر، ذَف، حَقْو، قَرَب، جَنْب.

جانب، سَقَنَة، طَرَة، شَاکِلَة، مَقْلَة، کَشِيع.

**پووتهن** ← پووت

**پووژ**

ل: بیهوده، بِنخَو، بِنخَو. [بی تاهروک (قسهی بیهوده و بی

مانا. خرازیه.)]

ف: بیهوده، پوچ، فَرخَنج، بی چم. (حرف لغو

بی معنی. مجاز است.)

ع: نفو، هَذَر، باطل، واهي.

**پووج** ← پووت

**پووجهل** ← پوونهل

**پووجهو پوون**

ك: له نار چورن. [پروچهل برونه، تياچورن]

ف: نيست شدن، نابود شدن، از ميان رفتن، نغله شدن.

ع: فساد، بطلان، اِنْمِحاء، اِنْعِدَام، فناء.

**پووجهو كردن**

ك: له نار بردن. [پروچهل كړنده، تيا بردن]

ف: نيست كردن، نابود كردن، از ميان بردن، نغله كردن.

ع: افساد، ابطال، مَحْو، اِمحاء، اِعْدَام، اِفْناء.

**پوور**

ك: ميمك. (تاباجي. خامباجي) [تاباجي، خوشكي بارك.

خامباجي، خوشكي دايك.]

ف: آغباجي، خواهر پدر. خانم باجي، خواهر مادر.

ع: صَبْوَة. (عَمَة. خالَة)

**پووره**

ك: هډنگ، دسه. [كړمهن]

ف: هډنگ، دسسته، توده.

ع: حَزَب، جَمْعِيَّة.

**پووره**

ك: كړمهنې هډنگ.

ف: توده ي زنبور.

ع: حَشْرَم، ثول.

وینه

**پووره دان**

[ك: پيچوره هډنگ كه پلوره بده ي دهيليت و پلوروي

نوي ساز دهكات.]

ف: توده زن. (پرواز كردن بچه زنبور از لانه و

تشكيل جديد آن.)

ع: تَطَارُد. طَرَد.

وینه ← پوره

**پووز**

ك: بدلهك (نرمه ي ساقي.)

ف: خَز. (نرمه ي ساقي يا

ع: حَمَاة.

وینه

**پووزه وان**

ك: بدلهك پيچ (شتيکه رك ساتي گزروي كه شاترهكان<sup>۱</sup>

له پتي دهكن.)

ف: باديج، واديچ. (چيزي است مانند ساق

جوراب كه شاطران پاكښند.)

ع: مِسْمَاعَة.

وینه

**پووش**

ك: پورشان، پلاش، خاشان، پورشاك. [رشكه گيا]

ف: خَس، خَسَك، خَش، خَشَك، خاشاك،

خاشه، خَلَاشه.

ع: غُثَاء، قَش، حَشِيش، قَذَى، قَذَاة، قَزَع.

**پووشاك** ← پووش

**پووشان**

ك: پورش. ريشون. [رشكه گيا]

ف: خَس، خَسَك، خَش، خَشَك، خاشاك،

خاشه، خَلَاشه. پريچه.

ع: غُثَاء، قَش، حَشِيش، قَذَى، قَذَاة، قَزَع. ليف.

**پووشانه**

[ك: نرو باجدي كه ناغا له بهرامبهر كدك وهرگرتن له

سروته مدني و پورش و پدلاشي دهشته له ره عيه تي

ده ستييت.]

۱- شاتر: نرو نانده وايي كه نان پيټوه ددهات. (ر - ر)

ف: پول خَسَنَك. (پولی است که مالک از رعیت می‌گیرد در مقابل اینکه سوخت و خلاشه‌ی صحرا به مصرف می‌رساند.)

ع: غُثَائِيَّة.

**پووش دیان**

ك: دیان‌پاکه‌ر. [دان‌ناژن]

ف: خلاشه، دندان پَریز، دندان آپریز، دندان بَریز، دندان پَریش، دندان آپریش، دندان فَریش، دندان آفریش، دندان فَریز، دندان آفریز، دندان کاو.

ع: خِلَال.

وَنَه ← بیان‌پاکه‌ر

**پووشنه**

[ك: پروشی لوکه پیتا پتچراو که ژدنگی نار گویی پسِ ساله ده‌کهنه‌رو و ده‌ک لوکه‌ی دهرمان تینه‌ودراو دهری ده‌هتین.]

ف: پرزه. (خلاشه‌ی پنبه پیچیده که با چربی گوش آلوده مانند شاف بردارند.)

ع: فَرَزَجَة.

**پووشوبلاش**

ك: پل‌پروش، پرش. [رشک‌گیا]

ف: خَس و خاشاک، خَس و خاش، خَس و خلاشه، خلاشه و خَسَك.

ع: أَلْقَشُ وُ الْعُثَاء.

**پووشوو ← پیفش** [رشه‌یه‌کی کرماجیه. (کرماجی است.)]

**پووک**

ك: پروکارا، پدغوله. [چده‌موله]

ف: تال، پَنجول.

ع: وَكْر، إِفَاصَة. (أَفَاصُ فِي وَجْهِهِ.)

وَنَه ← پروکارا

**پووک**

ك: پروت، پروته، پروتل. [پروج، پوَش]  
ف: کاواک، کاوک، کاک، کرو، پوک، تهی.

ع: خَشَل، أَجَوَف، مُجَوَف، خَالِي.

**پووک**

ك: هارو. [پدو: گزشتی دهری ردان.]

ف: آره، آرواره.

ع: لَيْقَة، مَوْرِم.

**پووکاول**

ك: پروک، چنگار. [چده‌موله]

ف: تال، پَنجول.

ع: وَكْر، إِفَاصَة.

وَنَه

**پووک**

[ك: نروکه (گریان به ده‌نگی نرم.)]

ف: گریه. (گریستن آهسته)

ع: ضَرَاعَة، بُكَاء.

**پووک‌پووک**

[ك: نروکه‌نروک (گریان به ده‌نگی نرم.)]

ف: گریه، گریستن. (گریه‌ی آهسته)

ع: ضَرَاعَة، بُكَاء.

**پوول ← پوول** [سروکه‌نه‌کراوه] (تلف است.)

**پوول**

ك: دراو. [پاره]

ف: پول، دَرَم.

ع: نَقْد، عَيْن، نَحْض، نَاض، وَجْه، فُلُوس. دینار.

**دَرَم، درهم.**

**پوول ره‌ش**

[ك: پارهی ورده، پارهی مسی.]

ف: پَنَشی، پَنَشیز، پَنَشیزه، پول سیاه.

ع: فُلَس، فُلُوس.

**پووله‌ک**

ك: پروته‌که. [پرولکی ماسی.]

ف: کُچ، پُشیزه، پُولک، (پولک ماهی)

ع: فُلَس، سَهف، حَرْشَف.

وینه

**پوولهک**

ک: پورله که. [بريقه (خشتیکی ژانده له تنه که ی

رنگارونگ دویین و له تویلی دودن).]

ف: پولک، پُشیزه. (زینت زنانه است از حلبی

رنگارنگ می‌بُند و به پیشانی می‌چسپانند.)

ع: فُلَس، فُلَسَة، حَوَط.

وینه

**پوولهک** ← **پوولهک** [ (هر دور ماناک). ] (به هر دو معنی

آن.)

**پوویک**

ک: پرتوکیاک. [پوار، پرتوکار، رزیر]

ف: پوده، پوسیده.

ع: ناخِر، مَخْر، نَخِر، بَالِي، هَامِد، مُتَقَتَّت، قَضِي،

عَنْت، وَاَمِي، رَمِيم، فَاسِد.

**پوویان**

ک: پرتوکیان. [پران، پرتوکان، رزین]

ف: پوئن، پوسیدن، پوسیده شدن.

ع: نَخِر، بَلِي، هَمَد، هُمُود، قَضِي، وَاَمِي، عَنْت،

تَقَتَّت، رَمِيم، رَم، فَسَاد، اِنْخِلَاق، تَخْرُق.

**پوه** ← **که پوه**

**په پکه**

ک: گونک، گرموله، گرتکه. (په پکه به ستن مار.) [گونکه.

هدرره ها: پاپزکه، چه مەر.]

ف: چونه، گنده، گرده، گردکه، چنبره، چنبرک.

ع: قُرَصَة، شَوْبَة، كُعبَرَة، حَلَقَه، رَحَة.

**په پکه به ستن**

ک: په پکه دان. [گرموله بون (وله: په پکه به ستنی مار).]

ف: گرد شدن، چمبرزدن. (مار مثلاً.)

ع: تَقْرُص، اِسْتِقْرَاص، تَحْوِي، تَرْخِي،

اِنطواء، اِسْتِدَارَة، اِسْتِكْفاف، تَطْوِي، اِنْقِبَاض.

**په پکه دان** ← **په پکه به ستن**

**په پکه به لیچکانه**

ک: توله که. [کولیره چه ره: گیاه که.]

ف: پنیرک.

ع: خُبَارِي، مُلَوَكِيَة.

وینه ← **توله که**

**په پوهو**

ک: په پوهو که ره، په پروسلیمانه. [شانه به ره]

ف: پوپو، پوپه، پوب، پویک، پویش، بویو،

بویه، بویویه، بُدْبُدْک، شانه سَر، کولکه، مرغ

سلیمان.

ع: هُدُود.

وینه

**په پوهو نه خویته**

ک: چرله، نازاک. [چرل و هرله. (نیدیزمه).]

ف: تهی است. (کنایه است.)

ع: خَالِي، مَخْلِي، بَاثِر، غَامِر، خَافِق، خَاوِي، خَالِي

السَّكَنَة.

**په پوهو سلیمانه** ← **په پوهو**

**په پوهو که ره** ← **په پوهو**

**په پوهوله**

[ک: په روانه]

ف: پروانه.

ع: فَرَاشَة، خَرَطِيط، قُرْفُورَة.

وینه

**په پوهوله**

[ک: په پورله هه (هتتان) نه خوشینیکی بز و مەر.]]

ف: مرضی است در بز و گوسفند پیدا می‌شود.

ع: ...

**په په**

ک: کولیره. [نه ستورک (روده یکی هه ررامیه).]

ف: گزده. (اورامی است.)

ع: قُرصَة.

پهت

ك: په تڼك، په له تڼك. [گوري سي نه ستورو.]

ف: پْت. (ريسمان زمخت)

ع: شِنَاق، شَنَق، وِكا، رِبَقَه، رَسَن.

پهنا

ك: درم، هدا مَت. [تالامَت، په سيو]

ف: پتا، هنگ، كاتوره.

ع: زُكام، غُمام، نَزَلَة.

په پنه تي

[ك: مدله م]

ف: لاپه، كهاب، كِهتاب.

ع: ضَماد، مَرَم.

په پنه تي

ك: كتن. [شهرمزاری (نيديو م).]

ف: پلشتی. آنچه نه بدتره. <sup>۱</sup> (كنايه است).

ع: سَيِّئَة، هَتِيكَة، فَضِيحَة، خَرِي.

په ترو

ك: په تروكه، په تروخه. [قرتماخه (كيم و زورخی

رشكه به بوی سهر برین.)]

ف: كرسنه، قرسسته. (چرك وريم روی زخم كه

سخت شده باشد.)

ع: قَرَف، جُلِيَة، ريم.

په ترو

ك: گوشته روزیدن. [گوشته زورنه (نور گوشته نرييه كه له

كاتي چاكورنده له برين په پيدا دهيت.)]

ف: تو، گوشت تازه. (گوشت تازه كه زخم

هنگام بهبودی پيدا می کند.)

ع: قَرَقَة، جُلِيَة، قِشَر.

په تروخه - په ترو

په تروكه - په ترو

په تڼك - پهت

په تله

[ك: گه می نیوه كولاو.]

ف: پتله، پاتله. (گندم نیم پخت)

ع: خَضِمَة.

په ترو

ك: نايان. [به تانی]

ف: پَتو، رَغَزَه، اُديال.

ع: مِرط، دِرَنِيك.

په نه

ك: پاس. [به ساپورت]

ف: پته، پاسپورت.

ع: جَوَان، تَذَكِرَة، فَسَخ، فِتَة.

په نه ري

ك: شَيِت، گه وچ. [گير]

ف: ديوانه، خُل، شپيل.

ع: سَلَفِي، سَفِيه، مَجْنُون، مَمْسُوس، اَبَلَه، مَوسُوس.

پهت هه لځستن

ك: داردان، داركيشان، تاسان، خنكان. [له سيداره دان]

ف: داردن، ريسمان آويختن. خفه كردن.

ع: خَنَق، شَنَق، صَلَب.

وینه - مار

په تي

ك: روت، ساده. [ناتيكه لار، ساكار]

ف: ژاو، ويژ، سارا، ناب.

ع: خَالِص، زَلال، مُطَلَق، بَحْت، مَحْض، صِرَف،

مُجَرَّد.

په تي

ك: روت. (پای په تي) [خاوس، خواص، بی داپر شه رز]

ف: لخت، برهنه.

ع: عاري، عُريان.

په تياره

۱ - له دستوپه كدا وا نوو سراوه، بزم راستنه كرايوه. (ر - ر)

### په‌خش

ك: بَلَو، په‌ریشان، [په‌رش، پزار، راخراو]

ف: پَخَش، پَخَج، وِلَو، پَریشان، پراگنده، شَهلیده، شَهزیده، پَهَن.

ع: نَشَر، نَشَر، مَنشور، مَنشور، مَنشَر، مَنشَر، شَنی، شَتیت، مَنقَرَق، مَبسوط.

### په‌خسه

ك: تَوَافَه، می‌شورله، [بیشكه]

ف: پشه، نارده، سارخَك، سارخَك.

ع: بَق، بَرغَش، خَموش، بَعوض، نَامُوس، فُساَفِس.

### په‌خسه

ك: پَوَخل، بَوَله، سَه‌پَوَل، قَل، [گهلور، كه‌رده‌ن]

ف: پَخمه، چَل، پَهَه، لَش.

ع: دَنع، بَلید، مَهَمَل.

### په‌ر

ك: پِل، [تورکی بالنده]

ف: پِر.

ع: ریش.

وینه-هینغ په‌ر

### په‌ر

ك: قه‌راخ، سهر، (ته‌ر په‌ر، په‌رانی‌په‌ر) [جه‌سهر، لِنوار]

ف: پَر، وَر، كَنار، كَران، پَیان، سَر، سون، سومه.

(آن ور، آن سر)

ع: نَهایه، مَنقَی، طَرَف، حَد، ثُخَم، (الطَّرَفُ النَّاخِر)

### په‌راسو

ك: دَهَك، په‌ره‌كه، كه‌له‌كه، [په‌راسی، ته‌نیشت]

ف: دَنده، دَنده، پَرَه، پَهلو، استخوان پهلوی.

ع: ظِلَع، (ضَلُوع، أَضلاع، جَوَانِح)

### وینه

### په‌راش‌په‌راش

ك: رَرِدوخان، داغان، [رَرِدوخاش، هه‌لاهه‌لا]

ف: پَراش‌پَراش، ویزرِیز، پراگنده، داغان.

ك: دَیو، په‌ده‌نه‌ب، په‌ده‌كه‌وت، ناشیرین، [ناجران]

(ناقزلا)

ف: پَتیاره، بَتیاره، نازیبا، دیو، بدشیوه،

پَرغونه، (بد شکل)

ع: كَرَبه، بَشع، شائِه (سَوَاء)، مُهیب، اَبوالهَوَل،

غَوَل.

### په‌چه

[ك: جینگه‌خوری مهر و مالات]

ف: آغل، آنگزوا.

ع: رِبَض، مَرِبَض.

### په‌چه‌خوز

ك: په‌چه‌خوس، [خه‌واندنی می‌گه‌ل له کیلگه‌دا بَوَ]

به‌ییت‌کردنی.]

ف: آنگزوا، (خوابانیدن گله در زمین زراعتی

برای رشوه‌ی زمین.)

ع: رِبَض.

### په‌چه‌خوس-په‌چه‌خوز

### په‌چه‌ك

[ك: په‌نیر په‌چه‌ك: جَوَره‌په‌نیركه.]

ف: پَچَك، پَرچَك، (پنیر پچك: نوعی از پنیر

است.)

ع: أَرَقَه.

### په‌هخا

[ك: په‌كه‌كو! (روشی سهرسرمه‌مانه.)]

ف: پَهَا، پَه! (كلمه‌ی تعجب است.)

ع: بَرَحی، أَلعَجَب!

### په‌خ

ك: پان، داشکیاگ، [داشکار: هدرشتیک كه لی‌اره‌كه‌ی

ساف کرایت و تیژه‌كه‌ی لایرایت. هدره‌ها: ته‌نیشت]

ف: پَخ، پَهَن، شکسته، پهلوی.

ع: مَنكَسِر، ضِلَع.

ع: مُتَكَسِّرٌ، مُتَجَزِّي، مُتَفَرِّقٌ.

**پدراش کردن**

ك: وردوخان کردن، ورد کردن. [له توبه ت کردن، وردوخاش کردن]

ف: پراشیدن، پراگنده کردن.

ع: تَشْتِيت، تَكْسِير، تَجْزِيَة، تَفْرِيق.

**پهرا نپهر**

ك: دهراندور، سهرانسهر. [سهرانسهر، هدمرو]

ف: سهرتاسهر. گرداگرد، زهازه.

ع: حَوَالِي، اطراف. مِنَ الرَّاسِ إِلَى الرَّاسِ، مِنَ الْبَدَنِ إِلَى الْخَتَمِ.

**پهراش**

ك: كیشاش، سهرخستن. [لِشَان، پهراندن (سوار کردن) نیر له می.]

ف: پراندن، گشنی، ایغری دادن. (انداختن نر بر سر ماده.)

ع: اسفاد، انزاء، فحل.

**پهراش**

ك: فرانش، بالندان. [هه لفراندن]

ف: پراندن، پرواز دادن.

ع: اطارة، تطير.

**پهراويز**

ك: سجا ف. [كه نار، حاشیه]

ف: پراويز، پرويز، پريز، پروژ، فراويز، فرويز، فريز، پروژ، برور، سجا ف، سنجاف، وژنگ.

ع: عَطَف، كَفَه، حَاشِيَة، سجا ف.**پهريووت - فهرنووت****پهرت**

ك: برنگ، فره، توپ، سوپ، زواق، ههوا، ههوا. (پهرت دان) [فری: بهشی یه که می رشی «فری دان»].

ف: پرت، پرتاب، انداختن.

ع: قَذَف، رَمَى، طَرَح، ثَبَذ.

**پهرت**

ك: پهرش، بلار. (پهرت و بلار) [پهرتشان، پرژوبلار]

ف: پرت، پراش، پراگنده.

ع: شَتِيت، مُتَشَتِت، مُتَفَرِّق، مُتَشَعِّب.

**پهرت**

ك: وِزَل، غه لَت، نادوروس. (وِزَل - قسه کردن) [بی مانا، هه له]

ف: پرت، ناپیوسته، نادرست، ناروا.

ع: غَيْر مَرْبُوط، غَطَط، خَطَا.

**پهرت بهستن**

ك: ههوانچه برون، ههوانچه برون. [هه لديران]

ف: پرت شدن.

ع: سَقُوط.

**پهرت دان**

ك: توپردان، ههوادان، فره دان، پهرتدان. [هاریشتن]

ف: پرت دادن، پرتاب کردن.

ع: قَذَف، رَمَى، طَرَح، ثَبَذ، رَفَض.

**پهرت سستی**

ك: وِیَلْغَرِي. [ك: کرین بر خه لکی به بی ره زامه ندیان]

ف: مَشْتَه، پرت خری.

ع: بَيْع فُضُولِي.

**پهرت کردن**

ك: پهرتدان، توپردان، ههوادان، فره دان، برلندان.

**[هاریشتن]**

ف: پرت کردن، دور انداختن، پرت دادن، پرتاب کردن.

ع: قَذَف، رَمَى، طَرَح، ثَبَذ، رَفَض، وَحَش، ثَوْحِيش.

**پهرتگا**

ك: تروش، لیژایی، خزگه، هه لَت. [هه لديرگه]

ف: پرتگاه، لیژگاه، خیزگاه.

ع: زَلَق، زَلَج، زَلَل، زَلْ، مَزَلَقَة، مَقَذَفَة، قَذَف، وَعَر، مَزَلَجَة، مَزَلَخَة.



## په تریه لاء

ل: هه لټیږه لیت، که لټه تره، شپږوږ [تیکه لوبیکه ن]  
ف: پرت وپلا، کلټېره، لکلکه، بیدلا، قلماش، یاوه،  
پراکنده.

ع: شَذَر، مَذَر، شَطَحَات، شَمَارِیج، أَبَاطِیل،  
خُرَافَات، هَذِیان، لُوی، مُخَلَط، مُتَفَرِّق.

## په رت ویزی

ل: ریتل ویزی. [قسمی نارټک و نه گوښار کردن]  
ف: پرت گویی.

ع: فُضُولِي.

## په رجو

[ل: مَرَجَزَات، دمرناسا]

ف: فَرَجُود.

ف: مُعْجِزَه، کَرَامَة.

## په رج

ل: په رجین. [په رږین (دیواری دړکودال به دهوړی باخ و شتی  
لهو چشه ده).]

ف: پرچین، بړهون، فُلْغَنْد، تواره، خاربست،  
(حصاری که از خار و خلاشه در اطراف باغ  
مثلاً می سازند).

ع: وَشِیع، سِیَاج، تَشْوِیک، خَز.

## په رج

ل: خه فائن، خه فیان. [خوار کردن هره، خه راندن. نوشتانه وه  
(روک: خه راندنی نوکی بزماري ناستین).]

ف: پرچ، پرچین، خواباندن. (خواباندن نُک  
میخ آهنی مثلاً).

ع: عَطَف، تَثْنِیَة.

## په رج

ل: بهر په رج، بیانک. [بیانوړ. هو. بهر په ست]

ف: بَیْهانه، انگیزه، مُس.

ع: عُدْر، عِلَّة، مانع.

## په رجائن

ل: په رج دانه وه، خه فائن. [خوار کردن هره، خه راندن (روک:  
په رج دانه وهی سهری بزمار).]

ف: پَرچاندن، پَرچین کردن. (خواباندن سر  
میخ مثلاً).

ع: عَطَف، تَثْنِیَة.

## په رج دانه وه

ل: بهر په رج دانه وه، دهره وه کردن. [راست کردن هره،  
راشه کردن، لیکدانه وه]

ف: سَفَرَتَگ، درست کردن.

ع: تَأْوِیل.

## په رج دانه وه — په رجائن

## په رجین

ل: په رج. [په رږین]

ف: پَرچین، بړهون، تواره، فُلْغَنْد، خاربست.

ع: وَشِیع، سِیَاج، خَز، تَشْوِیک.

## په رجین کردن

ل: په رج کردن. [په رږین کردن]  
ف: پرچین کردن، بړهون کردن، تواره کردن،  
خار بست کردن، فُلْغَنْد کردن.

ع: تَرْجِیب، تَوْشِیع، تَسْیِیج، تَشْوِیک، خَز.

## په رخاش

ل: تالوژی، جنگ. [دمه قاله، شهر]

ف: پَرخاش، فَرخاش، ناوړد، تندی، جنگ.

ع: نَزاع، جِدال، اِحْتِدَاد، تَغْییر، وَغَا.

## په رد

ل: فرد، تهرهق. [روپهړ، لاپهړه (روک: تهرهقی کاغز).]

ف: پرد، فرد. (کاغذ مثلاً).

ع: وَزَق، طَبَق

## په رد

ل: تا، تالک. [تاق]

ف: تَک، تاک، لنگه، تا، یک.

ع: فرد، وَحید.

پهرداخ

[ك: سانولورس]

ف: پرداخ، پَرِدَاخ، زدايش.

ع: صِبَقْل، صِبَقَال، سَقْل، سِبَقَال، جَلِي، جَلَا، جَلَاء،

شَوْف.

پهرداخ

[ك: لورسكمر، سانكمر]

ف: پرداخ، پَرِدَاخ، بَزْدَاخ، زداينده، پرداز،

پرداس.

ع: مَصِقْل، مَصِقْل، مَصِقْلَة، مَصِقْلَة، صِبَقْل، صِبَقْل،

سِبَقْل، جَلَاء.

پهرداخ کردن

ك: پاکمر کردن، ژنگ لابریدن. [شمرقدار کردن، لورس

کردن]

ف: پرداخ کردن، پرداخ دادن، پرداختن، زدودن،

زدایییدن.

ع: مَقْل، مَقْل، مَقْل، مَقْل، سِبَقَال، جَلِي، جَلَاء،

تَمْلِيس، تَجْلِيَة.

پهردژ

ك: وچان، دهسپس، دهسپهرژ. [هدل، دهردهت]

ف: رُستى، دست رُس.

ع: فُرَصَة، مُجَال، فَرَاغَة.

پهرده

[ك: قوماشی داپوشهری ده رگار په پهره.]

ف: پَرده، باشام، پُرس، تَتَق، سار، ساده، پوش،

پوشه.

ع: سِتَر، سِتَار، سِدَن، سُدَل، خِدَر، حِجَاب، حَانِل،

سُرَادِق.

پهرده

[ك: داپوشمر]

ف: پرده، پوشه، پوشش.

ع: غِشَاء، غِطَاء.

پهرده

ك: تَو، تَوَك، پَهَر، [لاپهره، پورپهر، توی]

ف: پرده، پَره، توی، تاه، لای.

ع: وَرَق، صَفْحَة.

پهرده دری

[ك: رازمه لائین (ناشکرا کردنی راز).]

ف: زیمور، پرده دری. (گفتن پوشیده)

ع: هَت، هَتَر، هَتَك، مَزَق، تَمَزِيق.

پهردی بهیاخ

ك: به یاخ، بال به یاخ. [یارچدی نالا]

ف: منجوق، دستارچه، دستمال.

ع: كُنْشوم، عِلَم، ثَوْبُ الْبَیْرِق.

وینه-بهیاخ

پهردی دهروازه

ك: سهراپهرد. [پهردیه کی گهره به به دهروازه یا دیوانی

میردا هدله براسریت.]

ف: دُرَسار، دُرَساره، سَرَا پَرده.

ع: سُرَادِق، رِوَاق، قُسْطَاط.

پهردی زك

[ك: پیتستی نارهری سك.]

ف: پرده ی شکم.

ع: صِفَاق.

پهردی ژیر پوس

[ك: پیتستی ناروه. (پیتستی ناروهی مروژ یا ناژنه).]

ف: پرده ی زیر پوست. (پوست بدن انسان یا

حیوان)

ع: صِفَاق.

پهردی ساز

[ك: مهقام: هدرکام له ناوازه کانی موسیقا.]

ف: باشام، پرده ی ساز.

ع: مقام.

**پرده‌ی کت**

[ك: ندر پرده‌یی به دوری قدریله‌دا ده‌یك‌یشن.]

ف: تخت‌سار، پرده‌ی تخت. (پرده‌ای که دور تخت‌خواب کشند.)

ع: نَخْدَار.

**پرده‌ی لوت**

[ك: پده‌ی لوت (پرده‌ی نیوان هم‌دور گونه‌لوت.)]

ف: پرده‌ی بینی. (پرده‌ی بین دو سوراخ بینی.)

ع: وَتِیْرَة، وَتْرَة الْأَنْف.

**پرده‌ی منال**

[ك: ویلاش، پده‌یول]

ف: پرده‌ی بچه.

ع: سَلَا، سَلَى، غِرْس، مَاسِکَة، مَشِیْمَة.

**پرده‌ی وه‌ی**

[ك: پده‌یو: پرده‌ی بورك و زاوا.]

ف: سرشکوان، سرشکون، پرده‌ی دامادی.

ع: کَلَّة، حَجَلَة، مَنَصَّة.

**پرده‌ی**

[ك: پده‌شین، شاره]

ف: پردگی، پرده‌نشین، درپرده، نهان، پنهان، پوشیده.

ع: مَسْتَوْر، مَكْتَوْم، مَسْتَوْرَة، مَخْدَرَة، مَحْجُوْبَة.

**په‌رُیان**

ك: په‌رُیان. ده‌س‌گه‌یین، ده‌س‌س، ده‌س‌په‌رُ. [په‌رُیان‌ده‌س‌ر، پی‌وه‌ری‌ل‌بیرون، هل، ده‌رف‌ت]

ف: رُستیدن، دُست‌ر‌سیدن، رُستی، دُست‌ر‌س.

ع: تَفَرُّص، اِفْتِرَاص، فُرُوغ، فَرَاغ، تَفَرُّغ، فُرَصَة، فَرَاغَة، مَجَال.

**په‌رُس**

[ك: په‌رست (به مانای «په‌رستم») به‌لام هم‌میشه له‌گه‌ل]

رشدی تردا به کار ده‌یت‌ریت: خوابه‌رُس.]

ف: پُرس‌ت، (بمعنی پرستنده است، منتها همیشه با اضافه استعمال می‌شود: خداپرست.)

ع: عابد. (عابدُ الله)

**په‌رُستار**

ك: بیمارپه‌رُس. [ستار، نه‌خوش‌کار: چاره‌دیری نه‌خوش. (نگه‌دار نافرته بیت له فارسیدا «پرسته» ی پی‌ده‌لین نه‌ك «پرستار».)]

ف: پرستار، زوار، زاور، بیمارپرست. (اگر زن باشد در فارسی پرسته می‌گویند نه پرستار.)

ع: مُدَوِی، مُدَاوِی.

**په‌رُستار**

ك: سدرپه‌رُس، فرمان‌کەر، خزمه‌ت‌کار، نو‌کەر، به‌خو‌یدار. [کاره‌کەر، خو‌لام، خیر‌کەر]

ف: زوار، زاور، روزدار، روجدار، بُد، فرمان‌بَر.

ع: خادِم، مُسْتَخْدَم، حَاضِن، مُقَوَّلِی.

**په‌رُستاری**

ك: بیمارپه‌رُسی. [نه‌خوش‌کاری]

ف: پرستاری، زاورِی، زواری، بیمارداری، بیمارپرستی.

ع: اِدْوَاء.

**په‌رُستاری**

ك: سدرپه‌رُسی، نو‌کهری، فرمان‌کردن، خزمه‌ت‌کاری، خو‌یداری. نارهاردن. [به‌خیر کردن، کار بَر کردن]

ف: زواری، زاورِی، روزداری، روجـدارِی، فرمان‌برداری.

ع: خِدْمَة، حَضَانَة.

**په‌رُسته ← مه‌عبود****په‌رُستین**

[ك: په‌رستق، به‌ندایه‌تی کردن]

ف: پرستش، پرستیدن، پرستش کردن.

ع: عِبَادَة.

**پەر سۆنه**

[ك: پەرى كلكى مراوى كه سەرە كەى چە سارەتەرە..]

ف: كۆك، كجك. (پەر ئۇم مرغابى كه سر آن كج است.)

ع: ريشة البَط.

وئە: سۆنه <۲>

**پەر سىاوه هاش**

ك: پەر سىاوهش. [گىاىە كە.]

ف: پەر سىاوش، پەر سىاوشان.

ع: وَصِيف، شَعْرُ الْأَرْضِ، شَعْرُ الْجَنِّ، لِحْيَةُ الْحِمَارِ.  
**پەر ش**

ك: بلاو، پىژ، پىژياگ. [پىژىلاو، پىژا]

ف: پىراش، پىخاش، پىخج، ولاو، پىراگنده، شىهرىده.

ع: شَتَبَت، شَتَات، مُتَفَرِّق، مُتَلَاشِي.

**پەر ش**

ك: پەرىن، پەرواز. [فەرىن]

ف: پىرش، پىرىدن، پىرواز، پىرباز، پىرواز كىردن.

ع: طَيْرَان.

**پەر ش** ← **پەر شت**

**پەر شت**

ك: پەرىش، پەرىشە. [دانه وئەلە يە كە.]

ف: پىرنج، جۆگندىم، جوبىرەنە، بىرەنە جوب.

ع: نَشْبِيش، سُلْتُ، خُرْطَل، خُرْطَال، بُهْمِي،  
قُرْطَمَان، هُرْطَمَان.<sup>۱</sup>

وئە

**پەر شە** ← **پەر شت**

**پەر شىن**

[ك: چىشى پەرىشە.]

ف: آش پىرنج.

ع: دَشِيشَة، شِيشَة.

**پەر كىشياك**

[ك: بالكرار (بالتندى تورك هە لكىشئار..)]

ف: باولى. (پەرنده يى بال كنده شده)

ع: مَنزُوع، مَقْلُوع الرِّيش.

**پەر گ**

ك: دەرگ، بەن. [دەزور (بەنى گىوہ..)]

ف: نَخ. (نخ گىوہ)

ع: خَيْط، سَيْلَك.

**پەر گار**

[ك: پىرگاز: نامرازىكە لە «نەندازە»دا.]

ف: پىرگار، پىرگال، پىردال، پىردال.

ع: دَوَّارَة، فَرْجَار، بَرَكَار، بَرَكَار، بِيكَار.

وئە

**پەر گەردەن**

ك: پەرى مل. [توركى مل (پەرى گەردەنى باندە..)]

ف: پىرگەردن. (پىر گەردن مرغ)

ع: بُرَائِل.

**پەر گە ما**

[ك: پەرگەما: تەختى كە نازەى كلاش (كە جىگەى بەستنى

بەنگەلى كلاشە..)]

ف: نَخ بىند. (نخ بىند گىوہ.)

ع: مَخِيط، مَرِيط.

**پەر ەى ەل** ← **پەر گەردەن**

**پەر مەيان**

ك: بارى، ەمى. [پەرمورنەوہ. نومیئە]

ف: پاۆز، دل گەرمى. امید، چشم داشت.

ع: اطمینان، اعتماد، انتظار، قَوَّع.

**پەر مەنە**

۱- ئەم دوو وشە يە لە دەستووسە كە دا خەتتىكى بەسەردا

كىشئارەو، لەوانە يە نووسەرى بەرپىز سىپىيىتتەوہ. (ز - ر)

لک: مر، په لهره، مهل، [بالنده]

ف: پرنده، مَرغ.

ع: طير، طائر.

پهړنيان

[لک: جوړه پارچه يه کي نارو شميني نهرم و ناسکه.]

ف: پرنيان، پرنا، پرنون، پرنند. (ديبایي است

لطيف و نازک.)

ع: ديباج، فَرنيا.

پهړو

لک: شړه، پهړز کړته. [پارچه قوماشي کون.]

ف: رکو، رگو، رگوي، رگوه، رگوک، لته، کهنه.

ع: خرقه، ميدله، معوز، رفاة، عصابة.

پهړوا

لک: باک، کيمخوا، بيم، ترس. [سام، خوف]

ف: پروا، باک، بيم، ترس، هراس، پرواس.

ع: خوف، جبن، وجل، رهب، نخب، هلع، اعتناء،

مبالاة.

پهړوار

لک: دابه سياگ. [دابه سته (ناژه لي دابه سرار بو له لوبون).]

ف: پروار، پرواري، پرورده. (حيوان بسته شده

که فربه شود.)

ع: مزين، مستغن، اگونه.

پهړواز

لک: پهړين، پهړش، باله وگرتن. [فرين]

ف: پرواز، پرباز، پرش، پریدن، پرواز کردن.

ع: طيران.

پهړوازه

[لک: باله فره (پنچوري بالنده که تازه فتره مه لفرين

دييت.)]

ف: پروازه (بچه ي پرند که تازه پرواز کند.)

ع: ناهض.

پهړوازه بڼون

[لک: باله فره بون (پنچوري بالنده).]

ف: پروازه شدن. (بچه ي طيور.)

ع: نهوض.

پهړواڼه

[لک: پهړوله]

ف: پرواڼه.

ع: بشارة، رفاة، فراشة، فرفور.

وڼه

پهړوش ← پهړيشان، پهژاره

پهړوکردن

لک: پينه کردن. [پارچه درورين به سهر درآودا.]

ف: پينه کردن.

ع: اصلاح، تصليح، ترقيع.

پهړوکردن

لک: پينه کردن. [ساخ کردنه، دوريشه، ليکنده.]

ف: پينه کردن، رفو کردن.

ع: تاويل، تفتيق، ترميم.

پهړوگونه

لک: پهړز، شړه، کړته. [له ته قوماشي کون بون.]

ف: کهنه، رکو، رگو، رگوک، رگوه، هوډ، لته.

ع: خرقه، معوز، ميدله، رفاة، عصابة، رثيث، رث.

(شرطوطه)

پهړوه رنگار

لک: خوا، خودا. [خودى، يزدان]

ف: پروردگار، آفريدگار.

ع: رب، اله.

پهړوه رده

لک: بدناهارياگ. [به خيترکاو، بارهيتنرا]

ف: پروژده، فروژده، پرورش شده.

ع: مربي. رضيع.

پهړوه رده بڼون

لک: بدناهارريان. [به خيترکران، بارهيتنران]

ف: پَرورده شدن، پَرورش یافتن، فَرورده شدن.

ع: رِبُو، ثَرَبِي.

**پهرو ده کردن**

ل: به ناوهارردن. [بارهینان، به خیر کردن]

ف: پَرورذن، فَرورذن، پَرورش دادن.

ع: ثَرَبِيب، ثَرَبِيَّة، حَضَانَة.

**پهرو ی بوسو**

[ک: پهرو ی تازه سورتاو بز گیرسانه ی خویتنی برین.]

ف: هود، لته، لته سوخته.

ع: حُرَافَة.

**پهرو ی بجنویژی**

[ک: پهرو ی حدیز]

ف: شَنَه، شَنَگه.

ع: حَيْضَة، مَحِيضَة، رِبْذَة، مَعْبَة.

**پهرو ی درگی شیشه**

ل: سهره س. [سهرقاب]

ف: لته ی شیشه، (کهنه ی در شیشه.)

ع: عِفَاص، غُلَّة.

**پهرو ی ده ورزه خم**

ل: پهرو ی زخم، زخمیت، دسه هله س. [یتجار، برینیتج]

ف: مَرِيْشُم، خَسْتَه بَند، لته زخم.

ع: سَبِيْبَة، عَصَابَة، لِفَافَة، طَرِيْدَة، ضِعَاد، دِسَام.

وینه

**پهرو یز**

[ک: تاره بز پاران و به مانای «سهرکه وتور» بیه.]

ف: پَرُوِيز، اَپَرُوِيز. (اسم مرد است، به معنی

منصور هم هست.)

ع: فَرُوِيز، مَنصُور، مُظَفَّر.

**پهرو**

ل: پهرد، لهرد، پهله. [روپهر، لاپهرد، توی]

ف: پره، پرد، فرد، تا، لا، رو.

ع: وَدَق، صَفْحَة، صَحِيْفَة.

**پهرو**

ل: پهرو که. [دیانه، ددانه. هدرشتیکی پهرتاسا. (رهک:

پهرو ناش.)]

ف: پره، دنده. (پهرو ی آسیا.)

ع: ضَرَس، جَانِحَة.

**پهرو**

ل: پهله، داینه. (پهرو ی بیوان) [داوینه]

ف: پَرَه، دامنه، راغ.

ع: سَفَح، حَضِيض، فَلَاة.

**پهرو پا**

[ک: پهرو پهی (کوثریک که «پی» ی پهردار بیت.)]

ف: پرپا، پرپای. (کبوتری که پای آن پر داشته

باشد.)

ع: مُسْرُول، مُسْرُوْکَة.

**پهرو پهرو**

ل: توتز. [توتز]

ف: پَره پَره، توبرتو، لابرلا.

ع: مُوْرَق، مُصْنَح.

**پهرو کا**

[ک: لاسکی رشکی دهغل. (گله ی کا)]

ف: پره کاه، پرکاه. (برگ کاه)

ع: تَبْنَة.

**پهرو که**

ل: پهرو. [دیانه، ددانه. هدرشتیکی پهرتاسا.]

ف: پره، دنده.

ع: ضَرَس، جَانِحَة.

**پهرو که**

ل: پهراسو. [پهراسی (نیتسانی که له که.)]

ف: پره، دنده. (استخوان پهلو)

ع: ضَلَع. (أَضلاع، جَوَانِح)

وینه «پهراسو

**پهرو که ی ناسیاو**

[ک: پدره‌گه‌لی تویی ناش.]

ف: پرده‌ی آسیا.

ع: اضراس الرّحی، جوانح الرّحی.

**پدره‌گه‌ی قورلف**

[ک: زمانه‌گه‌لی قفل.]

ف: پرده‌ی قفل.

ع: اضراسُ القفل.

**پدره‌گه‌ی کولوم**

[ک: زمانه‌ی قفل داریز.]

ف: کوژنووک، کوژانووک. (پرده‌ی کلیدان)

ع: لسانُ الفلق.

**پدره‌گه‌ی ماسی**

[ک: باله‌ماسی]

ف: پرده‌ی ماهی.

ع: زَعْنَفَة، جوانحُ الحوت.

**پدره‌ی بیابان**

ک: پده‌ی بیاران. [دارینی دهشت]

ف: پرده‌ی بیابان، دامنه‌ی بیابان.

ع: سَفْح، ذیلُ الغلاة، جَنَحُ الغلاة.

**پدره‌ی لوروت**

ک: بدنگ لوروت، نرمدی لوروت. [پدرده‌ی ناره‌پاستی

لوروت.]

ف: بَجَس، پرده‌ی بیننی، پر بیننی، نرمدی بیننی،

بلگ بیننی. (پرده‌ی وسطی)

ع: مارن.

وینده—پهری دیور زغم &lt;۲&gt;

**پهری**

ک: فرشته. [مه‌لایکه]

ف: پری، پَرشته، پَره‌شته، فَرشته.

ع: مَلَك.

**پهری**

ک: پیره‌که، پیتر. [درو پوژ پیتش. (وشه‌ی گوزانیه.)]

ف: پری. (گورانی است.)

ع: قیلُ الأَمس.

**پهری**

ک: بر. (پهریو نه‌مده‌ی) [له‌بده‌ی خاتری (وشه‌ی ده‌کی

گوزانیه.)]

ف: برای. (گورانی است.)

ع: ل، لِأجل.

**پهریبر**

[ک: مندالیک که خه‌ته‌نه‌ی کردنی ناویت. (خه‌ته‌نه‌ی کراوی

خواکرد.)]

ف: بی‌خروستک. (مادرزاد)

ع: مَخْتُون. (مَخْلَقًا، فِطْرَتًا)

**پهریجان**

[ک: ناره‌ی بوژنان.]

ف: اسم زن است.

**پهریز**

[ک: گیاشتر: روه‌کیکه.]

ف: پریز، فریز.

ع: أَدَخِر.

**پهریش**

ک: په‌شیر، پهریشان. [بیریلو، خه‌فته‌بار]

ف: پَـریش، پَـریشان، پَـریشَن، آشـفـته،

آندوه‌گین.

ع: مَلُول، مُشَوَّش، مَهْمُوم، مُكْدَر.

**پهریشان**

ک: پهریش، په‌شیر. [بیریلو، خه‌فته‌بار]

ف: پَـریشان، پَـریش، پَـریشَن، آشـفـته، آشـوفـته،

شکولیده، کُشـفـته، کَـراشـیده، افسـرده.

ع: مَلُول، مُشَوَّش، مَهْمُوم، مَحْزُون.

**پهریشان**

ک: پراش. [له‌توبه‌ی، پرژوبلار]





ل: داو‌زین، دابه‌زین. [هاتنه‌خوار]

ف: پایین پریدن. پایین آمدن.

ع: طُغور، نُزول.

**په‌رینه‌قورگ**

ل: هه‌لکه‌فتن. [له‌گه‌رودا گه‌رانی شله‌مه‌نی (ره‌ل: نار.)]

ف: پریدن در گلو. (آب مثلاً.)

ع: زُلوچ، شَرَق، شَجا، غُصَص، غُصَّة.

**په‌رینه‌کول**

ل: سوار بوون. [چرونه سهر و‌لاخی سهراری یا ههر

گوزیره‌ره‌یه‌ل.]

ف: گرده‌پریدن، سوار شدن.

ع: دَام، رُکوب.

**په‌رینه‌هوه**

ل: په‌رین. [لاچوون (رو‌یشتی تام، رنگ یا بزنی ههر

شتیک.)]

ف: پریدن، رفتن. (رفتن طعم یا رنگ یا بوی

چیزها.)

ع: زَوَال، تَغْيِير، فَساد. (الطَّعْمُ اللَّوْن، الرَّاخَةُ)

**په‌رینه‌هوه**

ل: وشک بوون. [ته‌رای لی‌بران. (ره‌ل: وشک بوونی شاخ یا

گیاه.)]

ف: خُشکیدن، خُشک شدن. (خُشکیدن کوه یا

علف مثلاً.)

ع: مَيِّج، مَيَّاج.

**په‌رینه‌هوه**

ل: باز بردن، په‌رین. [له‌له‌مباز بردن (ره‌ل: په‌رینه‌هوه له

جو‌گه.)]

ف: پَرییدن، جَهِیدن، جَستن، خِیزیدن،

مُنجکیدن. (از روی جوب مثلاً.)

ع: تَوَثَّب، نُزُو، طُغور، قُفون.....

**په‌رینه‌هوه**

ل: گوزه‌شتن، ره‌دبوودن. [تیه‌په‌رین (له‌نار و شتی له‌و

چه‌شته.)]

ف: گُذُشتن، زدن شدن. (از آب و امثال آن.)

ع: عُبُور، خلاص، نَجاة.

**په‌زائن**

ل: کولان. [کولادن، لینان]

ف: پَزاندن، پُختن.

ع: طَبِخ، قُلُو، قُلِّي، سَلَق، تَهْرِية، شَي.

**په‌رز**

ل: مه‌ر. [په‌ز، می: ناژه‌تیکی مالیه.]

ف: گوسفند، میش.

ع: ضَان، ضَائِن (للواحد)، شاة، نَعْجَة، غَنَم، ضَنْجِن.

وینه

**په‌ز سئ ساله**

ل: په‌رز. [مه‌ر سئ ساله‌ز]

ف: بخته. (گوسفند سه ساله)

ع: شَنِّي.

**په‌زه‌کیفی**

ل: شکار. [مه‌ر کیوی]

ف: غَرَم، شکار، گوسفند کوهی.

ع: اُرُوْیَة، اِرُوْیَة، هَشْمَة.

وینه

**په‌زیان**

ل: کولیان. [کولان، ینگه‌ین]

ف: پَزیدن، پُختن.

ع: اِنطِبَاح، اِنقِلَاء، اِنسِلَاق، اِنشِواء، تَهْرِی.

**په‌زیرا**

ل: گوارا، هه‌رار. [به‌ردن، په‌سندکراو]

ف: پذیرفته، گوارا، هه‌وار.

ع: قَبُول، مَقْبُول، مَطْبُوع.

**په‌زیرایی**

ل: مه‌پاندا‌ری، خزمه‌ت. [میوانداری]

ف: پذیریایی، مهمان‌داری.

ع: تَضَيِّف، تَقْرِي، تَلْقَى. قبول، خدمة.

### په‌زیره

ك: شمرمنه، په‌سمنه. [بديات، شوياته]

ف: مانده، پس‌مانده، شبينه، سته، شب‌مانده.

ع: غَاب، مَغِب، غَبِيب، بَاثِت، بَيَّوت.

### په‌زیره

ك: كوته، شمرمنه. [بديات]

ف: مانده، پس‌مانده، شب‌مانده.

ع: غَتِيق، بَيَّوت.

په‌زين - په‌زاني، په‌زيان. [«مدم تنبهه»، «مدم تنبهه‌پر»] (هم

لازم است، هم متعدی.)

### په‌زاره

ك: په‌روژش، نه‌ننو. [خه‌فمت (پیرکردنه) له خه‌مگه‌لی

رابوردو.]

ف: آندمه، آندوه، موژه، موژ، پَژم، آنگاره. (فكر

غم‌های گذشته.)

ع: حَسْرَة، أَسَف، أَسَى، لَهْف، كَمَد، سَدَم، حُزْن،

ضَجَر، كَرْب، كَوْب، كَآبَة، بَث.

### په‌زاره

ك: بیهو کردن، هوشمور کردن. [یاد کردنه‌وی رابوردو.

(کهرته نار فکر و خه‌یال.)]

ف: سگال، اندیشه، آنگار. (نمودار شدن

خیالات)

ع: فكر، خیال. وَسْوَسة.

### په‌زورده

ك: سیس، ژاکیاگ. [ژاکار]

ف: پژمرده، پژمریده، پژمان، پُخسیده، پُخیده،

افسرده.

ع: ذَاوِي، ذَبِيب، ذَابِل، ضَامِر، كَابِي.

### په‌زورده

ك: په‌شیتو، خه‌مین، ته‌مین، خه‌مبار. [خه‌فته‌بار]

ف: غمگین، غمناک، غمنده، پژمرده، پژمریده،

پژمان، نژند، آزرده، افسرده، اندوهگین.

ع: حَزِين، شُجِي، مَقْوم، مَهْوم، مَكْرُوب.

### په‌زیمنه

ك: كه‌پهل، كه‌په‌کیفه. [كه‌پرو]

ف: بَوَز، بَوَزَك، كَپَك.

ع: حَشَن، قَنَم، كَرَج، نَفَس.

### په‌ژیو

ك: په‌شیتو، په‌ریشان، په‌ریش. ژورلیاگ. [بی‌بلاو، شتوار]

ف: سگالی، پَریشان، پَریشَن، آشفته. ژولیده.

ع: مَلُول، مُشْوَش.

### په‌س

ك: نَرم، چَال، نِشته، داکه‌فتگ، داکه‌تگی. [نشیتو، نه‌وی]

ف: پِست، نشیب، افتادگی.

ع: سَافِل، مُنْخَفَض، هُجَل، وَهْدَة، حَضِيض، وَطِن.

### په‌س

ك: بورچك، بی‌تاره. [بچروك، خوتیری]

ف: پِست، کمینه، فرومایه، زبون، ناکس.

ع: دُون، دَنِي، رَذَل، رَذِيل، حَقِير، خَسِيس، وَخْش،

نَذَل، سَفَلَة.

### په‌س

ك: باختگ. [دژپاو (به‌رامبه‌ری «پیش»، واته: دواکه‌وتور

له قورماردا.)]

ف: پس، باختنه. (ضد «پیش» یعنی: عقب مانده

در قمار.)

ع: خَاسِر.

### په‌س

ك: تیت، په‌س. [که‌واته. نینجا]

ف: پس.

ع: فَا، اِذْن، اِذَا، بَعْد.

### په‌س

ك: زوانگیر، کورزدان. [پسک، تور]

ف: کَلْتَه، تَمْنَدَه، گَنگَلَج، گَندزبان.

ع: تَمَام، تَخْتاج، اَلْکَن.

**پهسا**

ل: ... پاخوا. [پِتَخَوِی (نندازه یه که تَرِب که پِشتر تَرِب کرایت.)]

ف: پِستَا، خازَه، سِرِشْتَه. (مقداری از گل که قبلاً خیسانده باشند.)

ع: کَتَلَه، رُکْمَه.

**پهساپورت**

ل: پاس. [پاسپورت]

ف: گذرنامه. (پاسپورت)

ع: جَوَان، تَذْکِرَه. (بَسَابُورَط، بَزَابُورَط)

**پهسایه**

ل: پهسایه یس، پدیاپه ی، هدیته یته، پِشتر سهریه.

[پدیتا پیتا]

ف: پِیَاپی، پِی در پی، پِشتر سرهم.

ع: مُتَعَاقِب، مُتَعَاقِب، مُتَعَاقِب، مُتَعَاقِب، مُتَوَاتِرًا.

**پهساخور**

ل: پاساخور. [په رمار (په رماوی نالف.)]

ف: نشخوار، نشخور، پاش آخور. (پس مانده ی

علف)

ع: سُوَر.

**پهساگردن**

ل: خورسانن. [خورساندن، نماندن]

ف: خیسانیدن، سرشتن.

ع: مَرَث، مَرَس، تَقَع، رَشَف، تَثَرِیَه، تَنَدِیَه، تَبْلِیَل.

**پهساو**

ل: پاشاراو. [چلکار]

ف: پِساآب، پِسابه، پِساوه.

ع: مَوَاهِطَه.

**پهسایه یس** ← پهسایه یس

**پهسی بوون**

ل: دانیان، دِرِپَاشَن. [پهزین، دِرِپَاشَن (له قوماردا.)]

ف: باختن، پِس شدن، بازییدن. (در قمار)

ع: حَرَم، حَرَام، خَسَار، اِضَاعَه، تَضِیِیْع.

**پهسپه سکو له**

ل: مِشِه گِیِه. [جالبالوکه (جزره جالبالوکه یه که.)]

ف: زَرزور، زَرزوره، کِلاش، مَگَس گِیِر. (نوعی

است از عنکبوت.)

ع: لَیْث، عَنکَبُوت.

**وینه**

**پهستوو**

ل: پِشتمان. [خد لوتی]

ف: پِستو، تَوَاندِرَتو.

ع: خَادِیْعَه، خَالِیْقَه اَلْبَیْت.

**پهسی دان**

ل: دواو دان. [گِیِر اندنره، بردنره، هِیَنانره]

ف: پِس دادن.

ع: رَدَه.

**پهسی روین**

ل: دواو روین. [دواو رتن]

ف: پِس رَفْتَن.

ع: تَأَخَّر، تَخَلَّف، تَعَقَّب.

**پهسیوولون**

ل: چال چال، چالوچول. [پهروزنم، ناریک]

ف: پِژ، پِژَه، پِست و بُلَند.

ع: عَقَبَه.

**پهسی سه تن**

ل: سه ندره، دواو سه ن. [سه ندره، وهرگرته ره]

ف: پِس گِرَفْتَن، پِس سَتانْدَن، باز گِرَفْتَن،

باز سَتانْدَن.

ع: اِسْتِرْدَاد، اِسْتِرْجَاع.

**پهسیسی**

ك: دانیان. [دَوَیاندَن (وهك: دانان له قوماردا.)]

ف: پستی، باخت، باختن. (در قمار مثلاً.)

ع: خَسار، حَرَم، اِضَاعَة.

**په‌سی**

ك: چالایی، داکه‌تگی. [نشین، نرمایی]

ف: پستی، نشیب، گودی.

ع: هَجَل، سُغَل، خَفَض، وَهْدَة، حَضِیض.

**په‌سی**

ك: ناكسی. لیکه‌تگی. [نارسه‌نی. لیکه‌ته‌یی]

ف: پستی، پست‌گوهری، پست‌آفرینشی،

زیونی، فرومایگی، ناکسی.

ع: ذَنَاطَة، سَفَاة.

**په‌س‌فرت‌ت**

ك: ناکس، نایاک، به‌دین‌وا. [نارسه‌ن، ناکس]

ف: پست‌گوهر، پست‌آفرینش، ناکس، نامرد.

ع: ذَنِي، ذَنِي الْفِطْرَة، ذَنِي، ذَنِي الْفِطْرَة.

**په‌س‌قهره‌ول**

ك: دواجه‌نگ. [دراپی له‌شکر. (پاش‌قهره‌ولی له‌شکر،

به‌رام‌به‌ری «پیش‌قهره‌ول».]

ف: چَغْدَل، چَغْدَاوَل، چَغْدَاوَل، پس‌قراوَل. (پس

قراوَل له‌شکر، ضد «پیش‌قراوَل»)

ع: خَلِیْفَة، سَاقَة.

**په‌س‌که‌فتن**

ك: په‌س‌نیشتن، دواوه‌که‌فتن دانیان. [دواکه‌رتن. دَوَیاندَن]

ف: پس‌افتادن. باختن.

ع: تَأَخَّر، تَخَلَّف، تَرَاخِي، تَعَوَّق، تَثْبُط. اِضَاعَة،

اِخْسَار.

**په‌سه‌نه**

ك: پاش‌خوانه، پاش‌مه‌نه. [پاش‌واره]

ف: پس‌مانده.

ع: ثَمَلَة، حُتَامَة، حُشَارَة، نِسي، خُشَار، قُشَامَة،

سُور.

**په‌سه‌نه‌ی نالف** «پاش‌خور»

**په‌سه‌نه‌ی نلوا**

ك: پاش‌مه‌نه، په‌سه‌نار، پاشار. [پاش‌واره‌ی نار]

ف: بُش‌خور. (پس‌مانده‌ی آب)

ع: سُور، ثُبَل، ثَمَانَة، صُبَابَة، شَفَافَة، عَفَة، قَعْرَان.

**په‌سه‌نه‌ی نان** «پاش‌خوانه»

**په‌س‌نشتن**

ك: دواوه‌نشتن، دواوه‌که‌فتن. [تیک‌شکان، پاشه‌کشی کردن]

ف: پس‌نشستن.

ع: اِنْهَزَام، دَبَرَة، اِسْطِرَاك.

**په‌س‌نشتن**

ك: دواوه‌که‌فتن، خوارمه‌نشتن. [دابه‌زین (ده‌سبه‌رداری‌رونی

پشه و پله‌وپایه.)]

ف: رَهِیْدَن، پاییین آمدن. (پس‌نشستن از شغل

و مقام.)

ع: تَثَرُّل، سَقُوط.

**په‌س‌نشتن**

ك: به‌بودوا. [کشاره (به‌رام‌به‌ری «به‌رویتش».)]

ف: قَرَارَوْن، قَرِیرون، پس‌نشین. (ضد روز

افزون)

ع: مُتَقَهَّر.

**په‌س‌نیشتن** «په‌س‌نشتن [هم‌درو ماناک‌ی.]» [به‌هر دو

معنی آن.]

**په‌س‌واپه‌س**

ك: پشت‌و‌پشت، پشت‌ه‌ردوا. [پنج‌ه‌روانه‌رویتش]

ف: پس‌پس.

ع: قَهْلَرَة، قَهْلَرِی، تَقَهَّر.

**په‌سه‌ری‌پزارده‌که**

[ك: سی‌سال له‌مه‌ریه‌ر.]

ف: پس‌پیار‌سال.

ع: قَبْلَ اَنَامِ الْمَاضِي بِسَنَتَيْنِ.

## په سمریتره شو

[ك: سى شو له مدمبر.]

ف: پس پريشېب.

ع: قَبْلَ الْبَارِحَةِ الْاُولَى.

## په سمریتره كه

[ك: سى روژ له مدمبر.]

ف: پس پريروز.

ع: قَبْلَ الْاَمْسِ الْاُولَى.

## په صه ك

[ك: په سته ك، چوڅك]

ف: پستك، پشتك، پشتی.

ع: فَسْتَك.

## په من

ك: گوزیده، په سندیده. [بدردل]

ف: پُستند، پُستندیده، بَرگُزیده، گُزیده.

ع: مَقْبُول، مَطْلُوب، مُنْتَخَب، مُسْتَحْسَن.

## په من کردن

ك: خواهش هاتن. [پتخوش بوون، بدردل كه ورتن]

ف: پَسندیدن، خَنیدن، گُزیدن، بَرگُزیدن،

پذیرفتن.

ع: اِسْتِحْسَان، اِتِّخَاب، اِصْطِلَاف، قَبُول.

## په به نواز

ك: نوبته، پاشه كهفت، نياته. [پاشه كهوت]

ف: پَس انداز، سَتَج، يَخْنی، اَمْرغ، اَندوخته،

نهاده، كُوالیده، قَلنجیده، بَلخَفته.

ع: ثَخَر، ثَخِرَة، بَثِرَة، غِرَة، مِرَة.

## په شام

ك: په نام، ماس، با. [نارسان]

ف: باد، آماس، هواکشیدن زخم.

ع: جَرَد، وَرَم.

## په شان

ك: دسه ملان، مله ما. [دسته ویده، دست له ملان]

ف: گلاویز، دست په گردن.

ع: عِنَاق، اِعْتِنَاق، تَعَانُق، مُعَانَقَة، تَشَانُق، مُشَانَقَة.

## په شم

ك: خُزى، تووك، كولك. [كولكهى مډر و شتر و...]

ف: پُشم.

ع: صوف، وېر.

## په شهك

[ك: (شیرینه کی به ناربانگه) له خوری سپی شیکراوه

ده چیت.]

ف: پشمک. (شیرینی معروف است.)

ع: لَحِيَّةُ الشَّمِيخ، شَعْرُ الْبَنَات.

## په شهمینه

ك: به نین. [پارچه ی له خوری دوست کړاو، دهك: بهر،

په لاس. بهرامیدری «د دزگین».]

ف: گوردین، پُشمینه. (پارچه ی پشمی از

قبیل: گلیم، پلاس. خلاف «د دزگین»)

ع: صُوفِيَّة، صُوفِي، (غَزَلِيَّة)

## په شوک

ك: پږپږ، شهره. [بیبلار]

ف: پُرویش.

ع: مُشَوَّش، دَهْشَان، مُضْطَرَب.

## په شوکیان

ك: هموسیان، شپزبان، جوربان، شه پوکیان.

[سدرلنشینان]

ف: شپلیدن، پلمیدن، آج واج شدن.

ع: سَهْو، خَطَا، اِخْطَاء، تَخْطُؤ، اِضْطِرَاب.

## په شه

ك: په خشه، توتانه، میثرو له. [پیشکه]

ف: پشه، سارخک، سار شک، نارده.

ع: بَق، بَرغَش، خَمُوش، فُسَافِس، نَامُوسَة، بَعُوض،

بَعُوضَة.

## په شه بهن

لک: که تو که تان. که تان و کوان. [کولله، پدرد و کولله]

ف: پشه بند، پشه دان، ستار، ستاره،  
خیش خانه.

ع: کله، ناموسه.

وینه: که تان و کوان

پدشمن

[لک: ناوی بارکی «نه فراسیاب» و بارکی

«مه نوچهر» شاید.]

ف: پشن، پشنک، (نام پدر افراسیاب است و  
پدر منوچهر شاه.)

ع: فشنج، فشن.

په شیمان

لک: بازگشته و بوگ. [په ژویان، گهراوه]

ف: پشیمان.

ع: نادیم، ندان، سدان، مُتَدَم

په شیمانی

لک: بازگشتی، گه پانده، هه لکه پانده. [په ژویان بونده،

گه پانده]

ف: آرمان، اوگنج، پشیمانی.

ع: نَدَم، نَدَمَه، نَدَم، بَداء، سَدَم، تَوْبَه، اِنَابَه، عَوَج،  
تَهْکَم، تَهْکَن، تَهْکُند.

په شینو

لک: په ژویو، پریش، پریشان، په کمر. [خه فته تبار، بیرلار]

ف: پشیم، آشفته، آفسرده، شپلیده،

سگالی.

ع: مَلُول، مَحْزُون، مَهْمُوم، قَلَب، سَدَمَان، مُنْزَعِج،

مُشَوَّش، مُخْتَلِ الخاطر.

په ک

[لک: بهر بهست، ته گره، ته فره]

ف: شه، برکم، یژکم، بازماندن.

ع: طَفَرَه، عَوَق، مَنَع.

په ک خستن

[لک: دواختن، ته گره، تی خستن]

ف: پس انداختن. وا گذاشتن.

ع: تاخیر، تعویق، تعطیل.

په ک کهفتن

لک: ... دامان. [دسهوسان مان، لیکه رتن]

ف: واماندن، بازماندن. پس افتادن، درست  
نشدن.

ع: قَعْل، ثَبُط، ثَاخُر، عَجَز، عَجُون.

په ک نه کهفتن

لک: دانه مان. باک نه برون. [دسهوسان نه برون. گوی نه دان]

ف: وانماندن، باز نماندن. باک نداشتن، پروا  
نداشتن.

ع: حَزَم، تَهْوَر، عَدَم اِعتِنَاء، عَدَم مُبَالَاه.

په کمر

لک: په شتر، په ژویو، پریش. [خه فته تبار، بیرلار]

ف: پشیم، آفسرده، آشفته، آفته، شپلیده،  
سگالی.

ع: مَلُول، مَحْزُون، مَهْمُوم، قَلَب، مُنْزَعِج، مُشَوَّش،

مُخْتَلِ الخاطر.

په کمر

لک: گهره. [کهره (شیا که پته و بوی به زویدا لکار).]

ف: بهرک، (سرگین سفت شده.)

ع: ذیره.

پهل

لک: په. [تو کی بالنده.]

ف: پر. (پر مرغ.)

ع: ریش.

پهل

[لک: باز]

ف: پارچه.

ع: عُضْو، اِرَب.

## پهل

ل: دس. [دهست، دزل]

ف: دست، بازو.

ع: ید، عَضُد، عَضِد.

## پهل

ل: کورت، تیکه، لهت، کهل. [پارچه]

ف: تیکه، پارچه.

ع: قَطْعَة، قَطْعَة، قُطَاعَة، کِسْرَة، کُسَارَة. کَسِیس.

## پهل

ل: به لگ، پهل. [توی، پارچه‌ی دریژ. (بزر نمونه:

نیروی کی ته‌یسی وشک کراو.)]

ف: بلگ، برگ، پره. (یک نصف زردآلو خشکه

مثلاً.)

ع: شَرَحَة.

## پهل

ل: لهق، چل، شاخه. پژ. [لقویژی دره‌خت.]

ف: شاخه. (شاخه‌ی درخت)

ع: غُصْن، شُعْبَة.

## پهل

ل: دزل، دوار، دهر. [شیو]

ف: دره، زاو.

ع: شَعْب، وادی.

## په‌لامر

ل: هه‌لمت. شاتان. شلنگ. [شالار (هیرشی پال‌هوان یا

نه‌زده‌های تودر.)]

ف: نَهِیب، جَهِش، پَرش، دَم، کوشش. (حمله‌ی

پهلوان یا اژدهای دمان.)

ع: حَمَلَة، صَوْلَة، سَطْوَة، جَوْلَة، بَطْشَة، عَكْرَة، كَبَة،

كِرَة.

## په‌لامر دان

ل: هه‌لمت دان، شاتان دان، شلنگ دان. [شالار بردن]

ف: دَمِیدن، جَهِیدن، پَریدن، نَهِیب دادن،

## کوشیدن.

ع: صَوْل، سَطْو، جَوْل، بَطْش، عَكْر، كِر، حَمَلَة،

وُثوب.

## پهل پسکیان

ل: بال شۆپر برون. [بال دانه‌وین]

ف: پَلَمِیدن، بال سُسْت شدن، بَدوازیدن.

ع: ثَضْوَع، ثَطْفَف، خَفَض جَنَاح، اِرْتِخَاء جَنَاح.

وینه-باز شه‌وکردن

## پهل پهل کردن

ل: تیکه-تیکه کردن. [لهت‌لهت کردن، توی‌توی کردن]

ف: پارچه پارچه کردن، پاره پاره کردن، تیکه

تیکه کردن.

ع: تَارِیب، تَقَطِیع، تَشْرِیح، تَهْرِیم.

## په‌لک ← په‌لکه

## پهل‌کردن

ل: کهل کردن، قهل کردن، برین. [لهت کردن به تیغ.]

ف: بریدن، پاره‌کردن.

ع: قَطع، قَص، قَصو.

## پهل کوتانن

ل: هه‌لدان، دس کوتانن، ته‌لاش، په‌لوه‌شائن. [تیک‌وشان،

ته‌قالادان]

ف: تلاش، دست‌یازدن، کوشش کردن، کوشیدن،

تلاشیدن.

ع: سَعِی، جَهْد.

## په‌لکه

ل: په‌لک. [برچی گیره.]

ف: چَغْد، چَغَنْد، گیس، دُنْبوقه.

ع: ضَغِیرَة، غَدِیرَة، عَقِصَة، عَقِیصَة، جُعْد.

وینه

## په‌لکه

ل: گوجی. [نهو په‌ته‌ی که که‌واو و کراس و... یان

پی‌ده‌بست.]

ف: کُرج. (بند قبا و پیراهن و امثال آن).

ع: رباط.

**پهل لیتسکیان** — **پهل پسکیان**

**پهلوی**

ل: [په رای بالنده.]

ف: پروپود. (پرند)

ع: ریش.

**پهل وه شائن**

ل: پهل کوتائن، پهل کوتی، پهل قازئ. [پهل فرتکی،

پهل قازئ]

ف: دست وپازدن، چخیدن.

ع: دَحَض، دَحَص.

**پهل وه شائن**

ل: پهل کوتائن، تهلش کردن، کوشش کردن، کوشین،

هولدان. [تیکوشان]

ف: کوشیدن، تلاشیدن، تلاش کردن، کوشش

کردن، دست یازدن.

ع: سَعِي، جَهْد.

**پهل وه شائن**

ل: تیر کیشان، جوین. [برورسکه پیتدا هاتن.]

ف: تَویدن، تیره کشیدن، جَنبیدن.

ع: ضَرْب، تَوَجُع.

**پهل**

ل: پهل، دهسیرد، دهسواکرد، تالوکه، زور. [خیرایی، لمز]

ف: زو، زود، شتاب، فَرَفَر، فَرَفَره، چَلْبَله.

ع: عَجَلَة، سُرعة، سَراعة، مُبَاَرَة، بدور.

**پهل**

ل: پهره، دایته، دامنه، بتار. [داوِتنه]

ف: پره، دامنه، دامن، دامن، راغ، تَنیزه، کودر،

کوه پایه.

ع: سَفَح، طَف، وَكَف، هَبْطَة، مُنَحَدَر، حَضِيض.

**پهل**

ل: چاک، دایته. (پهل ی کوا) [داوِین]

ف: دامن، چاک.

ع: ذیل، رفل.

**پهل**

ل: پهره، تو، بدلگ، لا، تا. [لاپهره، تو، رورپهر]

ف: پَره، تو، تو، توی، تاه، لا، لای، پَرده، بَرک، بَلک.

ع: صَفْحَة، وَرَق.

**پهل**

ل: تا. [تای ترازو] [لایه کی ترازو.]

ف: پَله، پَله، تا.

ع: كَفَة.

**پهل پسکی**

ل: باله شرپی، بال فشو کردن. [بال دانه واندنی بالنده.]

ف: بدواز.

ع: تَضَوُّع، تَطْفِيف، تَغْرِير.

**پهل پهل**

ل: پهل، پهل، پهل، هله وپهل، پهل وداون، تالوکه.

گورپه گور. [هله داوان]

ف: شتاب، چَلْبَله، فَرَفَر، فَرَفَره، زود.

ع: عَجَلَة، سُرعة، مُبَاَرَة. (سریعاً)

**پهل پهل**

ل: پهره پهره، توتو. [توی تو]

ف: پَره پَره، تاه تاه، تو پرتو، لای برلای،

پَرده پَرده.

ع: مُتَوَرِّق، مُتَصَلِّح. (أوراق، صفائح)

**پهل پیتشک**

ل: پیتشک. [پهل پیتشکه (فریدانی به ردی ردی نیوان

هردو پهنجی دوشامرئ.)]

ف: چلتک. (سنگریزه را در بین هر دو ستایه

پرتاب کردن.)

ع: حَصَب، حَصِي، حَذَف، قَذاف، تَكْطِج، تَطَاوُح.



حَصْبَة، حَذَفَة. حَصْبَاء، حَصَاة.

په له تنك

ك: پټ. [گوریسی نه ستور.]

ف: پټ. (ریسمان رُمخت)

ع: رستن.

په له فرنگی — په له قزای

په له قزای

ك: په له کوتی، هله ژلیریان، هله قلیتیان، دسرباره شائن.

په له شائن. [په له فرنگی (وړك: هرجوړلی سه رپړاو).]

ف: چخیدن، دست وپازدن، كوشش كردن.

ع: دَحْص، دَحْض، سَعِي. بَحْث. (حَرَكَة الْمَذْبُوح)

په له وهر

ك: پالنده، مهل، مر، پورنده، [بالدار]

ف: پرنده، بالدار، مُرغ.

ع: طَيْر طَائِر.

په ل

ك: هړېدل. [تَوَيْهَل (نور «بهرد، كلو، گل، بهر» هې كه

د بهار وژن.)]

ف: تویال. (سنگ یا كلوخ یا گل یا برف كه

پرتاب كند.)

ع: جَعَو، لَيْقَة، كُثْبَة. حَذَفَة، مَذَرَة، تَوَال.

په له پ

ك: بیانك، رك. [بیانو، به هانه]

ف: بهانه، رَك.

ع: ایراد، اِعْتِرَاض. اِصْرَار. اِعْتِدَار.

په له پان

ك: په له شه پړی، په له فرنگی. [شه بهرد]

ف: كلوخ اندازی، سنگ اندازی.

ع: خِذَاف، مُخَازَفَة، مُخَاسَنَة، مُقَازَفَة، مُرَاجَعَة،

مُلاطَفَة، مُلاطَفَة، مُرَامَة.

په له پین

[ك: بخور و دوعای تابه ته بو كوتیه.]

ف: گُلگچه. (ابخره و ادعیه ی مخصوصی است

برای بچه ی نوزاییده.)

ع: ثَعْوِذ. ثَبْخِیر.

په له پینه

[ك: گیای پرېره، په لپن]

ف: پَر پینه، پَر پهن، بَلْبَن، بوخل، بوخله، بُخله،

جكوی، تورك، دندانس، خُرغه.

ع: رَجَلَة، بَقْلَة الْحَمَاء، كَف، لُرفَجین، لُرفِیْنَج، لُرفِج،

لُرفِجین، خُرفِج، خُرفَة.

په له خورده

ك: نیمكوت. [په له خور: نالقی نیره جاړو بهر له كاوژ

كودن.]

ف: دكیده، نَرم شده، نیم كوفته، نیم خورد.

ع: جَرِیش.

په له كامیش

ك: ... ته مه ل. [ته وزه لی زبه لاهی نه رسن.]

ف: كُتَنَبِر، كُتَنَبَل، كُتَنَبَل، تَنَزده. (كاهل ضخیم

شكم پرست.)

ع: ثَقِيل، كَسِيس، تَار، تَنَبَل، تَنَبُول، طَنَبَل.

په لك

ك: به لك. [پتلوی چار.]

ف: پَلگ، پَلگ، (پلگ چشم.)

ع: جَفَن.

په لك

[ك: په لك: دارك كه له تړی چار.]

ف: پَد، پَد، پَلگ، وَسَك، وَزَك، سپیدار،

اسپیدار، سفیدار، اسفیدار.

ع: غَرَب.

په له وښه

[ك: بڼی گیایه کی ساقه ته ستور» كه «گادمه» هې

پړ» ده لین.)]

ف: پلوشه. (بیخ علفی است ساق درشت که آن را «گادمه» گویند.)

ع: فلوسنج.

وینه

پهله

ل: له که. تهره‌ن، تیکه. (په‌له‌ی هور، په‌له‌ی گه‌نم)

[پارچه]

ف: لکه. تیکه.

ع: قطعة. کسفة.

پهله

ل: ه‌له، په‌له. [لهز، د‌سیرد]

ف: شتاب، فَرَقَر.

ع: عَجَلَة، بُدور، سَرَاة.

پهله

[ل: بارانیک که لانی کم تا قورایی یه‌ک گری زوی تهر

کات.]

ف: پهله، باران شخم. (بارانی که اقلایک گره

زمین را بخیساند.)

ع: مُزِع، مَاعُون، کَفِي، صَفَرِي، خَرِيف، رَبِيع.

په‌له‌فرکی

ل: په‌له‌فرکی، په‌له‌شیر، په‌له‌لان. [شهره‌برد]

ع: کلوخ اندازی، سنگ‌اندازی.

ع: خِذاف، مُخَاذَفَة، مُقَاذَفَة، مُرَاجَمَة، مُخَاسَنَة،

مُلاطَسَة، مُلاطَسَة، مُرَاة، مُحَاصِب.

په‌له‌فرکی ← په‌له‌فرکی

په‌لیت

ل: ه‌لیت، شیرور، که‌لپ‌تره. [براره، ته‌ی پرپرچ.]

ف: یاوه، بیدلا، پرت و پلا، کلپ‌تره، لکلکه،

قَلَمَاش.

ع: شَطَحَات، خَرَفَات، شَمَارِيج، أَبَاطِيل، هَذِيَان،

سَنَسَاف.

په‌م ← په‌مگ

په‌مگ

ل: په‌مه، لوکه. [په‌مور]

ف: پنبه، لوکه، ساویس، کَرَشَف. (طوط)

ع: عُطْب، قُطْن، بُرس، قُور، ثَقَق، هَيْنَم، كُرْفَس،

كُرْسَف، كُرْسُوف.

په‌مله‌پری

[ل: تهنه‌نگیک که به باروت و په‌مور پرکرایت، به بی

گولله.]

ف: پنبه، پنبه‌پر<sup>۲</sup>. (تفنگی که با باروت و پنبه

پر شده باشد. بدون گلوله.)

ع: قُطْنِيَّة.

په‌مه ← په‌مگ

په‌مه‌دانه

[ل: په‌مرانه: دهنکی نار لوکه.]

ف: ککچه، خیشفوج، پنبه‌دانه.

ع: فُرُزَع، حَبُّ الْقُطْن.

په‌مه‌ی

ل: ده‌گین. [پارچه‌ی له لوکه دروست‌کراو.]

ف: پنبه، نخ. (پارچه‌ی پنبه‌ای)

ع: سَحْل، قُطْنِيَّة.

په‌مین ← په‌نه‌مین

په‌ن

ل: مَرِج، مَرِجِيَارِي، ناموژیری. [په‌ند، ناموژگاری]

ف: پند، آندرز، آموزش، آموزگاری.

ع: وَعْظ، مَوْعِظَة، تَلْقِين، نَصِيحَة. مَثَل. عِبْرَة.

په‌ن

۲- له ده‌نوسه‌که‌ی چایی نهرت‌شدنا نهم دور وشه‌یه

خه‌تیکیان به س‌ردا کیشراوه، نازانم له لایه‌نی نووسه‌رومیه

یان نا. (ر - ر)

۱- ۱۶/۱ ای گه‌زی پیوان. (ر - ر)

ك: كه تن، كه لڼك. [كاری خراب]

ف: كلك. آلايش، آلودگی، كار بد.

ع: كتن. فن. حیلة.

په نا

ك: دالده، سایه، كه لین. [هاناگه]

ف: پناه، سایه، سامه، زنهار، زینهار، كاروگر، پشت.

ع: مَلَجَا، مَلَان، مَلَز، مَلَاث، مَعَاذ، عِيَاذ، عَوَدَ، لَجَا، مَلَحَص، نَرِي، وَال، أَمَان، مَأْمَن، مَزْكَا، مَوِيل، وَحَج، حِمَاء، حِرْز، كَنْف، كِن، ظِل، حِمَايَة.

په نابا

ك: په نا، په ناگا. [ندو شړندی له كاشي با هملكوندا په نای پی دوهن.]

ف: پناه‌باد، بادپناه، پناهگاه. (جایی که هنگام باد پناه به آن برند.)

ع: مَكْنَا.

په ناباد

ك: نیمه‌قران، ده‌شایی. [په‌نابات، نیوقران]

ف: پنباد، نیم‌قران، پانصد دینار، ده‌شاهی، نیم‌هزاری.

ع: نِصْفُ الْقَرَان.

په نابردن

ك: خورسايه‌خستن. [چورنه بهر دالده.]

ف: پناه بُردن، خود را به سایه انداختن، زنهار خواستن.

ع: التَّجَاء، اِعْتِصَام، تَدْرِي، تَعَوُّذ، اِسْتِعَاذَة، اِسْتِغْنَان، اِسْتِذْرَاء، لَوْذ، لَوْز، لَوْث، عَوَاذ، عِيَاذ، اِسْتِجَارَة.

په ناگا

ك: دالده، سایه. [هاناگه]

ف: پناهگاه، سایه.

ع: مَلَجَا، مَلَان، مَلَز، مَلَاث، مَعَاذ، مَلَحَص، مَأْمَن، مَزْكَا، مَوِيل، كِن، كَنْف، حِرْز، ظِل، وَال، وَحَج.

په نكړتن

ك: نيشتن، نارابړن. [ون‌بسون (ودك): نيشتنی خور و مانگ.]

ف: نهان شدن، نشستن. (نشستن آفتاب یا ماه مثلاً.)

ع: غُرُوب، أَفُول.

په نكړتن

ك: دالده‌وړين. [خو پاراستن له باران و... له ژير بهر د یا دروختدا.]

ف: پناه گرفتن، پنهان شدن، كنارگرفتن. (خود را از باران مثلاً حفظ کردن در زیر سنگ یا درخت.)

ع: لَطُو.

په نام

ك: پرتیده، شاریگ. [نادیار، شاراه]

ف: پنام، پنهان، نهان، آبشت، آبشته، آبسته، نهفته، پوشیده.

ع: مَخْفِي، مَكْتُوم، مَسْتُور، خَفِيَة، سِر.

په نام

ك: پتوار، په‌ی‌سهر، پشته‌سهر. [پاشله]

ف: شَسپ، رَنوَد، پشت‌ستر.

ع: غِيَاب.

په نام

ك: په‌شام، ماس. هه‌لتن. [ناوان، هه‌ل‌اسن]

ف: آماس، آماه، برآمدگی، پنام، باد.

ع: وَرَم، اِصْبَعِيْكَ.

په نام—ده‌سمال شرمه

په نامان—مه‌غیبات

په نام کردن

ل: پړشان، شاردنره، پړشین. [حه‌شار دان]

ف: آیشتن، آیشتن، آیشتن، نهفتن، نهان کردن، پنهان نمودن، پوشیدن، پوشاندن، پُنام کردن.

ع: کتم، ستر، غطي، غمر، غطو، دس، کفر، کمون، ايمان، اخفاء، اسرار، اضباء، تقطیة، ثوریة، مواراة، تکتیم، اکتتام، کتمان، کتمة.

**په نامگا**

ل: ... مه‌کز. [حه‌شارگه]

ف: پنامگاه، نهانگاه، آبشنگاه، آبشستگاه، آبشنگاه. مكو.

ع: مَكَمْن، مَكْتَم، مَدَسَّة، كَافِت.

**په نامه‌کی**

ل: پړشیدنې. [راز، نه‌تنی]

ف: پنامی، پنهانی، نهانی، پنام، نهفته، راز، رازه، پوشیدنی.

ع: سر، خفي، مخفي، مكتوم، مستور، سري.

**په ناهنده**

ل: دمه‌داينه. [په‌ناهر، دمه‌دارین]

ف: پناهیده، پناهنده، زنهاری، دست به دامن.

ع: مُلْتَجِي، مُعْتَصِم، مُتَذَرِي، مُسْتَأْمِن، مُسْتَعِيذ.

**په پنج**

[ل: پتچ.]

ف: پَنج.

ع: خَمْس، خَمْسَة.

**په پنجا**

[ل: پتجی: ژماره‌ی پاش چل و تږ.]

ف: پنجاه.

ع: خَمْسُون. (خمسین)

**په پنج چاوکه‌ی دل**

ل: په‌نج‌گه‌نج، په‌نج‌گه‌نجینه. [پتچ‌هسته‌که (بیسن)،

بیستن، بون کردن، چه‌شن، به‌رکه‌وتن]

ف: پنج گنج، پنج چشمه‌ی خرد.

ع: خَوَاس خَمْسَة، مَشَاعِر، مَدَارِك، جَوَاس، خَوَاس. (باصرة، سامعة، شامة، ذائقة، لامسة)

**په پنجه‌ری**

[ل: ژوررتک که پتچ درگای به‌رو هره‌شه یا به‌رو کوتان ه‌یتت.]

ف: پنج‌دری. (اطاقی که پنج در به حیاط یا به کوچه داشته باشد).

ع: بَنجَرِيَّة.

**په پنج روزه**

[ل: پتچ پرژای جیهان. (له‌هسته‌که‌دا روزه له‌دایک بورن و روزه مردن حساب ناکه‌ن.)]

ف: پنج روز جهان. (از هفته روز آمدن به دنیا و روز مردن را حساب نمی‌کنند.)

ع: الْاَيَّامُ الْخَمْسَة.

**په پنج که‌نجینه** ← **په پنج چاوکه‌ی دل**

**په پنچوله**

ل: په‌نج، چه‌پرله، دس، چه‌چ. [چه‌چه]

ف: پنجه، دست، پنج انگشت.

ع: كَف، أصابع، قُنْب، مِقْنَب.

**په پنجه** ← **په پنچوله**

**په پنجه‌ر** ← **په پنجه‌ره**

**په پنجه‌ره**

ل: په‌نجر. ناخشه، دورد‌ری. [روناکید‌ری نار دیوار.]

ف: پَنجَر، پَنجَره، دود‌ری، آقشته، پنجره. اُرْسِي.

ع: نَافِذَة، كُوَه، طَاقَة، بَنجَرَة.

ونته <۲>

**په پنجه‌ره‌ی ناسن**

ل: په‌نجره‌ی شه‌ره‌که. [په‌نجره‌ی له‌شیش دروست‌کراو (په‌نجره‌ی تږ‌داری ناسن).]

ف: بالکانه، بادکانه، آژگن، غلبگن، غلبکین. (در

مشبک آه‌نی.)

ع: فاکوړه.

**په‌نجه‌ری شموره‌که**

[ک: په‌نجه‌ری توژدار (په‌نجه‌ری توژدار، ناستین یا دارین.)]

ف: غلښکن، غلښکین. بالکانه، بادکانه، آژگن. (در

مشبک خواه آهن یا چوب.)

ع: فاکوړه.

**په‌نجه‌کیشی**

[ک: جوړه کولیره‌کی لاکیشه‌یه.]

ف: پنجه کشیده. (نوعی است از گرده که

مستطیل می‌سازند.)

ع: رغیف، مُرقق.

وینه

**په‌نجه‌ه‌لپیکان**

[ک: په‌نجه کردن به ناو په‌کدا.]

ف: پشلییدن. (پنجه در از هم گذاردن.)

ع: مُشاحِجَة.

**په‌نجه‌ی بیچاره**

[ک: پینج ه‌ساره ه‌رسامه‌که. (که‌یوان، هرورمز، بارام،

ناهید، زاره.)]

ف: پنجه‌ی بیچاره. (زحل، مشتتری، مریخ،

زهره، عطارد)

ع: خَمْسَة مُخَيَّرَة.

**په‌نجه‌ی پشت—پشت خورین**

**په‌نجه‌ی ناز**

ک: په‌نجه‌ی دزیاک. [پینج دزراوه‌که: پینج روژی کوتایی

سال.]

ف: فروزدگان، پنجه‌تار، پنجه‌ی دزدیده.

ع: خَمْسَة مُسْتَرَقَة.

**په‌نجه‌ی دزیاک—په‌نجه‌ی ناز**

**په‌نجه‌ی مریه‌م**

ک: چنگ مریه‌م. [بخور مریه‌م: گیایه‌که له په‌نجه

ده‌چیت.]

ف: پنجه‌ی مَریم، چنگ مَریم. (گیاهی است

شبییه پنجه.)

ع: بُخور مَریم، کَف مَریم، بُخورُ اَناکراد.

وینه—چنگ مریه‌م

**په‌نجه‌یه‌ک**

[ک: پینج‌یه‌ک: یه‌ک له پینج.]

ف: پَنج‌یک، پَنج‌بوده.

ع: خُمس.

**په‌نرشکه**

ک: ه‌رواله. [نوشه‌که (درکینه ده‌لکیت به جلوه‌رگ و

کلاشدا.)]

ف: دوزه، سَنَک، شَنَک، أَجْهَره، اَدَهْجا، سَرواله.

(خاری است که به لباس و گیوه می‌چسپد.)

ع: خُرشون، قُطْرُب.

وینه

**په‌نشه‌مه**

ک: په‌نشه‌مه. [پینجشه‌مه]

ف: پنجشنبه، روز هر‌مزد.

ع: خَمیس، یَوْمُ الخَمیس.

**په‌نگ**

ک: ماش. مدن. [م‌ند، م‌نگ]

ف: پنگ، کُر، مات.

ع: رُکود، قَوْم، قَوْمَة، قِیام، تَراند، اِرْتداد. راکد،

کُر.

**په‌نگاو**

ک: م‌دن. ماش. [م‌ند، م‌نگ]

ف: کُر، مات، پنگاب.

ع: راکد، مُتراد، مُرتَد، قانم، مُترابط.

**په‌نگله‌میش**

ک: مان، پیش. [(داگیران له‌به‌ر تینی تویره‌ی.)]

ف: خشم، تَش، گُرم. (گرفتگی از شدت غیظ.)

ع: وُجُوم، حُرُون، اِنْقِبَاض، اِکْتِیَاض، اِغْتِیَاض.

**په‌نگه مووس** ← په‌نگه میش

**په‌نگه میش** ← په‌نگه میش

**په‌نگو خواردن**

ل: مه‌ن کردن، ماش کردن. [په‌نگ خوارنده‌وه (راوه‌ستانی  
ناو یا ناپوژه).]

ف: پَنگ کردن، مات کردن، گُر کردن، ایست  
کردن. (ایستادن آب یا جمعیت).

ع: قَوْم، قِیام، رُکود، تَرابط، تَرادُد، اِرْتِداد.

**په‌نه میان**

ل: په‌نه‌مین، ماسین، مه‌لتن، مه‌لته‌تن، په‌نام‌ه‌لوردن،  
با کردن. [ناوسان، هه‌لماسین]

ف: آماسیدن، آماهیدن، باد کردن، برآمدن.

ع: حَبَط، ثَوْرَم، اِنْتَفَاح، اِنْتِیَار، اِنْتَفَاش، فُتّا، طَمَر.  
**په‌نه میگ**

ل: ماسیگ، هه‌لاتگ، هه‌لته‌تگ، په‌نا‌ه‌لوردگ با کردگ.  
[ناوسار، هه‌لماسیو]

ف: آماسیده، آماهیده، برآمده، باد کرده.

ع: مُثَوْرَم، مُنْتَفِخ، مُنْتَبِر، مُنْتَفِش، نَاتِی، مُتَحَبِّط.  
**په‌نه مین**

ل: خه‌فتن، په‌نگه مووس کردن. [نوستن (خه‌وتن به  
توریه‌یه‌وه، نیدیژمه).]

ف: خوابیدن، گُژمیدن. (با خشم خوابیدن،  
کنایه است).

ع: اِنْتَفَاح، اِنْتَفَاش، نوم.

**په‌نه مین** ← په‌نه میان

**په‌نیر**

[ل: په‌نیر (شیری به‌ستور).]

ف: پنیر. (شیر بسته).

ع: جُبْن، جُبْن.

**په‌نیر تازه**

ل: په‌نیر تهر. [لور]

ف: لور، لورا، پنیر تازه.

ع: اُرْتَه، حالوم.

**په‌نیره** ← توله‌که

**په‌وچی**

ل: بۆ نه‌وه، بۆ نه‌مه، په‌رکه. [له‌به‌ر نه‌وه، له‌به‌ر نه‌مه]

ف: برای آن، از بهر آن، از آن‌رو، برای اینکه.

ع: لَذَا، لِهَذَا، لِذَلِكَ، لِأَنَّ.

**په‌وکه**

ل: په‌وچی، بۆ نه‌وه. [چونکه، له‌به‌ر نه‌وه]

ف: برای آن، از بهر آن، از آن‌رو.

ع: لَذَا، لِهَذَا، لِذَلِكَ، لِأَنَّ.

**په‌ی**

[ل: ده‌مار (ره‌گی سی).]

ف: پی. (رگ سفید)

ع: عَصَب.

**په‌ی**

ل: شَوْن، نه‌سەر. [شو‌ن‌ه‌وار. نیشانه (وه‌ک: جینگه پی).]

ف: پی، وئ، نشان، ره‌و، چَشپِر، چَشفِر. (جای  
پا مثلاً).

ع: أَثَر، دَعَس، ثُرْبَةُ، سَلَانِق. عِلَامَةُ. قَرِیْنَةُ.

**په‌ی**

ل: بن، بیخ. (په‌ی نیه). [بنک]

ف: پی، پیاب، پایاب، پایگه، پایگاه، پایگان،  
فُرناد.

ع: شَجَن، مَجَارَة، قَعَر، عُمَق.

**په‌ی**

ل: چه‌ق، بن، بیخ. [به‌رته (وه‌ک: بیخی دیوار).]

ف: پی، بیخ، بُن. (پی دیوار مثلاً).

ع: عِرَاق، قَعَر.

**په‌ی**

ل: پا. [جومگه‌ی پی].]



سمی (لاخدا پهیدا دبیت.)

ف: پی دادن. (مرضی است که به واسطه‌ی

سنگینی بار مثلاً در پای ستور پیدا می‌شود.)

ع: قَد، دَخَس.

**پهیده‌ریه‌ی**

ل: په‌یادی، هه‌یتاه‌یتا، زوزوو. [په‌یتا‌پیتا]

ف: پی‌درپی، پی‌پی، پشت‌سرهم، هار، زودزود.

ع: ولاء، ثوالی، ثهافت، متوالیاً، متعاقباً، متتالیاً،

مُتَّصِلًا، مُتَّسِلًا، تَتْرَی.

**په‌ی دیوار**

ل: پای دیوار، بن دیوار. [بینی دیوار، بن‌رختی دیوار]

ف: پی‌دیوار، پای‌دیوار، بُن‌دیوار، بیخ‌دیوار.

ع: عِرَاقُ الْحَاظِ، أَصْلُ الْجِدَارِ.

**په‌یره‌و**

[ل: شرت‌نگرتور]

ف: پَیرو، پَینه، وَرستان، وَرشان، پَروشان،

بروشان، برشان، بَرسان، بَروسان، پَروسان،

فَرسنداج، هاوش.

ع: تابع، اُمة، مُقَدِّد، مُرید.

**په‌یره‌وی**

ل: چارلی‌پَین. [شرت‌نگرتن]

ف: پی‌روی، وَرستانی، وَرشانی، پَروشانی.

(← په‌یره)

ع: مَتَابَعَة، اتِّبَاع، اتِّتِمَام، تَقْلید، اِقتِدَاء، تَأَسُّی،

اِکْتِسَاء، تَسْتَنُّ، اِقتِیاس.

**په‌ی‌سر**

ل: پی‌تار، پشت‌سر. [پاشمله]

ف: پشت‌سر، دنبال.

ع: غِیَاب، قَفَا، خَلْف، عَقِب.

**په‌ی‌غام**

ل: په‌ی‌غام، په‌یام، سفارشت. [راسپیری]

ف: پیغام، پیام، آلام، سپارش، سفارش.

ع: رِسَالَة، اِنْهَاء، اِبْلَاح.

**په‌یغه‌هر**

ل: په‌یغه‌هر، په‌یغام‌هر، سفارشت‌هر. [راسپارده،

په‌یام‌هر]

ف: پیغمبر، پیغامبر، پیَمبر، پیامبر، پیغام‌ر،

وَخْشور، فرخ‌شور، چَرگَر، فرسته، فرستاده.

ع: رَسُول، نَبِی، نَبِیَّه، مُنْهَی، مُبَلِّغ.

**په‌ی‌کار**

ل: شون‌کار. (رویه‌په‌ی کاری.) [به‌درای‌کاردا، به‌شرین

نیشدا]

ف: پی‌کار، دنبال‌کار.

ع: لِأَمْرٍ، عَقِبَ الْأَمْرِ.

**په‌یکان**

[ل: سری‌نول‌تیزی‌کانزایی‌تِر و رم و عاسا و ...]

ف: پیکان.

ع: نَصْل، مَعْبَلَة، سِنَان، رُج.

**په‌یکان چی‌وده‌ی**

ل: سه‌ره‌نیزه، په‌یکان‌نیزه<sup>۱</sup>. [نروکی‌کانزایی‌عاسا]

ف: بُن‌نیزه، سرنیزه، پیکان‌نیزه.

ع: رُج.

وینه ← په‌یکان‌نیزه

**په‌یکان‌نیزه**

ل: سه‌ره‌نیزه. [سه‌ره‌رم]

ف: تَمَنیزه، بَن‌نیزه، پیکان‌نیزه.

ع: رُج.

وینه

**په‌ی کردن**

ل: پَین، قَه‌لَم‌کردن. [په‌پاندن به‌تَنخ]

۱- نازام بوجی نووسه‌ری به‌پَیتر «چی‌وده‌س» ی به «نیزه»

مانا کردووته‌ود؟ (← چی‌وده‌س) (ر - ر)



ف: پی کردن، قَلَم کردن، بُریدن.

ع: قَطْع، حَرْ، صَرَم، فُصَل، قُص، بَضْع، مَب، لَحَب، حَذَم، خَذَم، هَذَم، هَذ، مَتَح، مَتَح، قَرَض، قَلَم.

### په‌ی کردن

ل: پاپیرین، قه‌لم کردن [چاق په‌یاندن]

ف: پی کردن، پاپیریدن.

ع: قَطْع الرَّجُل.

### په‌یگول

ل: خسه‌ل [په‌یگول: در کیکی سی‌سوچه (به‌ری

گیایه‌کی به‌ناریانگه.)]

ف: خَنَجَك، خَسَك، خَارْخَسَك، سه‌کوه‌ک،

سه‌کوه‌نگ، شَکوه‌نگ، شَکْره‌نگ. (ثمر علفی

است معروف.)

ع: حَسَك، سَكوه‌نج، شَکوه‌نج، شَکْره‌نج.

### رینه

### په‌یگه‌ره

ل: ره‌شت، یاسا. (←ره‌ویه) [رَباز، شِتواز، شِتوه]

ف: پیکره، زوش، یاسا، زه‌و، آسا، طرز، تَرز.

(←ره‌ویه)

ع: رَوِيَّة، رَوِيَّة، وَتِيَّة، سِيَّة، نَسَق، أُسْلُوب، أَهْلُوب، نَمَط، مَنَوال.

### په‌یمان

ل: شمرت، په‌یوان، په‌یون. [مَدَج، به‌لین]

ف: پیمان، سامه، عَنُوند، پیغان.

ع: اِلْ، عَهْد، عَقْد، شَرَط.

### په‌یمان‌ه

ل: پیتوانه. که‌ریژ، نه‌یاره. [نایه‌ره، پیتور]

ف: پیمان‌ه، گویژ، کفیژ، کفیژ، دُرون، ایاره.

ع: كَيْل، مِكْيَال، كَيْلَة، مَد، صَاع، قَفِيْز. مَقْيَاس، عِيَار، مَعْيَار. مِيزَان، مَقْدَار، صُوع. نَاطِل، ثِيْطَل.

### په‌یمنجه

ل: پله، نه‌رده. [په‌یژه]

ف: لاتو، پاشیب، زینه، ه‌دینه، زینه‌پا، پله،

نَرْدَبَان، نَوَرْدَبَام.

ع: سَلَم، قَصَمَة، مَرَقَاة، مَرَقَنَة، نَرَجَة، مِعْرَاج،

مَطْلَع، مَصْعَد، مَرِيَا.

### رینه

### په‌یمنگه

[ل: لَهر ناردی که ده‌یژین به سفره‌ه‌تا ه‌دیری پیا

نه‌لکیت.)]

ف: پَرَسَم. (آردی که بر سفره پاشند که خمیر

به آن نجسید.)

ع: لَوَاغَة، لَوَاغَة، ثَوِيْنِي.

### په‌ی نه‌یوون

[ل: بَیْن برون، قوول برون]

ف: پی نداشتن، قه نداشتن.

ع: عُمُق، غُور، عَدَمُ الْقَعْرِ.

### په‌ی نه‌یوان

[ل: زَرَز قوول برون]

ف: پی ندادن، پای ندادن.

ع: عُمُق، بُعْدُ الْقَعْرِ.

### په‌یوان ← په‌یمان

### په‌یوه‌س

ل: لَکَان، چه‌سپانن. [لَکَانْدَن (ره‌ل: پیکره لکان‌نه‌ره‌ی

ده‌فری شکار.)]

ف: پیوست، پیوند، چسپاندن. (به‌هم

چسپاندن ظرف شکسته مثلاً.)

ع: رَاب، وَصَل، اِلْحَام، اِلْحَاق.

### په‌یوه‌س

[ل: نَارِيْتَه، لیکدراو (به‌رام‌به‌ری «تال».)]

ف: پیوسته. (ضد مفرد.)

ع: مُرْكَب.

### په‌یوه‌ن

[ل: په‌یروند، متوربه (په‌یروند کردنی درخت.)]

ف: پیوند، پرور، پرور. (پیوند کردن درخت)

ع: آبر، ابار، تطعیم، نقح، تلقیح، وصل.

وینه

په‌یین

ك: تهرس. تهرسه‌قور. [شیاكه. تهرسه‌قور (پیسایی نه‌سپ و ولاخ و شتر).]

ف: پهن، سرگین. (مدفوع اسب و الاغ و شتر).

ع: زبل، روث، خُره، بَعَر، سَرَجین، سَرَقین.

په‌یینکیش

ك: توره‌وان. [په‌یینچی، زلف‌فَرِت‌ده‌ر]

ف: کلج‌کش، پهن‌کش، تونبان، سرگین‌کش.

ع: کَناس، زَبال، رَوَاث.

پی

[ك: پیو]

ف: پیه.

ع: عَسَن، عُسَن، رَعَم، شَحَم، نَی.

پی

[ك: به، به‌نور. له‌گه‌لِدا] [په‌ی بیژ، نه‌سپی پیه.]

ف: بییش، به‌او، با‌و.

ع: به، له، مَعَه.

پی

ك: پا. [قاچ (شه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: پا. (کرماجی است).

ع: رجل.

پیا ← پیلک [سرکه‌له‌کراوه.] [عفف است.]

پیل‌وردن

ك: پیاکردن، چه‌قائن. [تیخست، تیجه‌تاندن]

ف: تو کردن، قُرووردن، خُلانیدن، شُخالاندن.

ع: اِدخال، اِیلاج، اِتلاج، عَزز.

پیاپه‌ریک

ك: شیت. [دیوانه]

ف: وُر‌پَریده، شیت، دیوانه.

ع: مَمسوس.

پیاچوون

ك: پیارین، چه‌تیان. [چرونه‌نار، تیجه‌قین]

ف: فرورفتن، تورفتن، خُلیدن، شُخالیدن، شُخانیدن.

ع: دُخول، وُلوچ، کُلوچ، اِنغِراز.

پیاچوون

[ك: پیتره‌خه‌ریک بوون، گورِ پندان]

ف: بییش ور رفتن.

ع: اِهتِمَام، اِعْتِنَاء.

پیاچوونه‌وه

[ك: ده‌ور کردنه‌وه، دوریات‌کردنه‌وه]

ف: بازخواندن، دوباره‌خواندن.

ع: دُور، تکرار.

پیاچه

ك: پایاگ، پایاده. [به‌په‌ی رَیشتن، به‌رام‌به‌ری «سوار».]

ف: پیاده، پایاده، پاسوار.

ع: راجل، راجِل، مُتَرَجَل، رَجَلان، رَجیل، رَجَالَة،

ماشِی، فِیج، فِیادج، فِیَادَه. (مُشَاة)

پیاچه

[ك: شه‌ش داشی ریزی پیشه‌ری شه‌ترنج.]

ف: پیاده، (پیاده‌ی شطرنج).

ع: بَیْدَق، فِیْدَق.

پیارزک

ك: گرتک. [پرسیاکه (هه‌ر شتیک که له‌نار‌په‌رِ یا ده‌سمالی

به‌سراودا هه‌لیگرن.)]

ف: پیروزه. (چیزی که توی کهنه یا دستمال

بسته نگهدارند.)

ع: صُره، عِکم، نَمَط.

پیار

[ك: پیواز]

ف: سوخ، پیاز.

ع: بَصَل.

**پیاز**

ل: سَه لَك. [ریشه‌ی خری هندی روه‌ل].

ف: پیاز، پیخ.

ع: أَصَل.

**پیازاو**

ل: نه‌شک‌نه. [گزشتاویکی خسته به پیازمه].

ف: پِیْلَس، اِشک‌نه، پیاس.

ع: شَوَب.

**پیازه خووَگانه**

ل: گزگونده‌سه‌گانه: روه‌کَیکه.

ف: پیاز موشی، پیاز دشتی.

ع: عُنْصَل، بَصَلُ الْفَار، اِسْقِیل، اِسْقِیل.

وینه

**پیگ**

ل: پیار

ف: مرد، کاک، ابر، رسیده.

ع: رَجُل، مَرء، اُمَرء، اُمَرء.

**پیگ**

ل: نیردرار، په‌یام‌به‌ر

ف: فرستاده، پیغام‌بر.

ع: رَسُول، مَرْسَل.

**پیگه‌خاس**

ل: جِوانمه‌رد. [جِوامِتر، پیارچال]

ف: نیک‌مرد، رادمرد.

ع: فَتَى، غَطْرِیْف، غَطْرِوْف، غَطْرِاف، حَسَمَن، کَرِیم،

ظَرِیْف.

**پیگ‌خوا**

ل: ره‌لی، پیارخوا

ف: نرسی، آبتین، مرد خدا، آشو.

ع: وَلِیّ، واصل بالحق.

**پیگه‌نی**

ل: پیگه‌ییگی، پیگه‌یین. [پیگه‌ییوی، بالغ بودن]

ف: مَرْدی. اَبَری، رَسیدن.

ع: رُجُولِیَّة، بُلُوغ، اِحْتِلَام.

**پیگه‌نی**

ل: جِوانمه‌ردی. [جِوامِتری، پیاره‌نی]

ف: مَرْدی، مَرْدانگی، مَرْدَمی، آژرم،

جِوان‌مردی. (آدمیت)

ع: مَرُوَّة، اِنْسَانِیَّة، سَمَاحَة، غِیَرَة.

**پیگه‌یین**

ل: وارسی، رسیده‌گری. [لَیک‌لَینه‌ره، پشکنین]

ف: رسیدگی، وارسی، پژوهش.

ع: تَحْقِیق، تَفْتِیش، فَحْص، اِسْتِفْساَر.

**پیاله**

ل: نِیسکان، فَنجان. [کُوب]

ف: پیاله، استکان، پنگان، بنگان، کَلاجو.

ع: طَاس، طَاسَة، فِیخَة، فَنجان.

وینه-نِیسکان

**پیاله**

ل: گِیلاس. [گِیلاس (پیاله‌ی باده‌خوارنده‌ه).]

ف: گِیلاس. (شراب‌خوری)

ع: طَاس.

**پیان**

ل: پاگهل. [قاچگهل (کوی «پا» به‌ا).]

ف: پاها. (جمع «پا» است.)

ع: اَرْجُل، اَقْدَام.

**پیان**

ل: به‌دان، به‌مان. له‌ته‌کیان. (پیان بیتره، بیان بود.)

[بِیان. له‌گه‌لیاندا]

ف: به‌ایشان، با ایشان، با آنها، با اینها.

ع: لَهم، مَعَهُم.

**پیانو**

ل: نه رغون. [نامیریکي موسیقايه.]

ف: ارغُن، ارغُنن، ارغُنون.

ع: ارغُن، ارغُنون.

**بیټ**

ل: فیت، فیر. [بدره کت]

ف: فر، آروند، سپاوه، ارمگان.

ع: سَعَة، بَرَكَة، سَعَادَة.

**بیټاک**

ل: خرتوبرت. [که لویه لی نار مان.]

ف: خنور، کاجار، کاجال، مان، مانه، سپار.

(اسباب خانه.)

ع: بَتَات، مَتَاع، أَثَاثِيَّة، مَاعُون، جِهَان.

**بیټاوه** — **پاناوه**

**بیټ دانوه**

ل: فیتدانه ره. [خیر دانوه]

ف: فَر دَاشْتَن، آروند داشتن، سپاویدن.

ع: اِبْتِرَاک، اِتِّسَاع، شَسْعُد، اِزْدِيَاد، اِنتِعَاء.

**بیټک**

ل: په له پیټک. مروره، غلیزه. [په له پیټکه. چهر]

ف: ریگ، زاغوی، زالوی، غالوی، غابوی، زواه.

زواله، چلټک.

ع: حَصْبَة، خَذَفَة، قِصَّة، کُوفَان، بُنْدُق.

**بیټک خستن**

ل: په له پیټک لږه دان. [په په له پیټکه خستن: فریدانی بهرده

ورده به همدرو په نجه د ژشامو.]

ف: ریگ انداختن، چلټک انداختن، زاغوی

انداختن.

ع: حَصْب، خَذَف.

**بیټوکه**

ل: ناغه جه وراش. [گیایه کی بوغوش و به ناربانگه و

ده غوریت، وشه ناغه جه وراش له بنه رته تا تورکیه.]

ف: آغه جواش. (آقجه باش علفی است معروف

خوراکی واصل لغت ترکی است.)

ع: ...

ونله — ناغه جه وراش

**بیټه پیټه**

ل: واروازه، وسوسه، ورده ورده، که کم کم. [توزده توزه]

ف: خورده خورده، کم کم، باره باره.

ع: أَقْسَامًا، أَبْعَاضًا، قَلِيلًا.

**بیټهک**

ل: وردک. [جیازی بولک. مشه خور. ثامراز له ریزماندا.]

ف: همپا، وردوک، وردک.

ع: جِهَازِي، تَبِيع، مُعَاوِر، حَرْف.

**بیټچ**

ل: ناراس، نادوروس، چه فت. [گزیکار، چه رت]

ف: پیچ، ناراست، نادرست، کج.

ع: مُتَقَلِّب، رَوَاح، مُرَاوِغ.

**بیټچ**

ل: گپ، قدمچ، ناراس، کج، لار، چه فت. [چهار، خوار]

ف: کج، ناراست، چم، خم، چمیده، خمیده، گژ،

خهل، خهله، خوهل، کبوس.

ع: مُعَوِّج، مُعَوِّج، أَعْوَج، مُتَوَي، مُنْحَنِي.

**بیټچ**

ل: تار، لول، پیچیاگ. [بار، کرژ، بادار]

ف: پیچ، تنج، تاب، تاو، نورد. پیچیده.

ع: فُتِل، لَوِي، مَثَانَة، مُتَوَي، مُتَوَي.

**بیټچ**

ل: با. [سور، خول]

ف: پیچ، تاب.

ع: حَلَقَة، دَوَر، اِسْتِدَارَة، تَحَلُّق.

**بیټچ**

ل: جهر. [بروغو]

ف: پیچ.

ع: لَوْب، بُرغِي، بُرغِي. حَلْوَنَة.

وَنَه

پنج

ك: لَمْلَر، [لارلار]

ف: پيچ، پيچه، پيچك، پَرَسِيان، جَلْبوب،  
پَنجِه.

ع: عَشَقَة.

پنچان ← پنچان

پنچان

ك: هَلْپَنچان. جَمِران، پَنچدان. [هَلْكَردن، لَوَل كردن،  
بادان]

ف: پيچانيدن، تَنجانيدن، پيختن، نورديدن.  
پيچ دادن، تاب دادن.

ع: طَي، لَف، قَتَل، شَد، بَرَم، اَزَم، جَدَل.

پنچانمهوه

ك: لَوَله كردن، بَرخه كردن، هَلْپَنچان، بَدستنه.  
[هَلْكَردن، لَوَل كردن]

ف: پيچانيدن، تَنجانيدن، تَنج، نورديدن.

ع: لَف، طَي، لَي، لَوِي، لَوُث، اِدماج، اِدراج. عَكَم.  
تَكْوِم.

پنج پنج

ك: قَدَمچَه مَچ، پَنچو قَدَمچ. [لَوَلويز، خَواروخِيچ]

ف: پيچ پيچ.

ع: مُتَوِي، مُقَتَوَل.

پنج نلر

ك: پَنچ. [دارنكي بچروكه كه تالي تاري پترو ده بستن و  
جهرى ددهن هتا كوك دهيتت.]

ف: گَرَدنا. (چوبكي است كه سيم تار به آن  
بندند و بگردانند تا ساز شود).

ع: مِجَرَة، مِشَدَة.

پنج خواردن

ك: با خواردن، كَرزِيدَن]

ف: پيچ خوردن، تاب خوردن، تَنجيدن.

ع: تَلَوِي، تَغَضُّف.

پنج دان

ك: پَنچان. بَادان. [پَنچان، كَرز كردن، بَايْدان]

ف: پيچانندن، تَنجاندن، پيختن، پيچانيدن،  
تَنجانيدن، پيچ دادن، تافتن، تابيدن، تاب دادن.

ع: قَتَل، بَرَم، اَزَم، جَدَل، لَي، لَوِي.

پنج رَه زله

ك: رَه زله پَنچ. [گياهي كه رَه كور لارلاره بَر دَرمان دهيتت].  
ف: بَرَوَانيا، هَزارافشان.

ع: حَالِق الشَّعَر.

پيچك

[ك: گياهي كه رَهك سِر بَوِي تِيژ و گَه لَه لَي سَي سِرچِه

كه لَه باتي «پياز كه لانه» دهيتت.]

ف: تَلخه پياز، مَوَسِير. (عَلْفِي است شَبِيه به  
سِر تَنديو و بَرگ آن سه پهلُو كه آن را عَوَض  
«پياز كلانه» كرده مي خورند.)

ع: بَعَلُ الذَّنَب.

پنچكه

ك: خَرَدَك. [خَلَوَك، بَه كَره، چَرخ]

ف: چَرخ، غَلَتَك.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة.

پنج له خُودان

ك: خَرِيَتِيدان، پَنچ خَواردن. [گِينگَلَه دان، تَلانِه وه]

ف: بَه خُود پيچيدن، مَنگيدن.

ع: تَلَوِي، تَصَلَق، تَضَوُر، تَضَوُع.

پنج ليدان

ك: چَه نَتِي، نادرُوسِي. [گَه پيازِي، گَرِيكاري]

ف: پيچ زدن، كَج رُوي، نادرُوسِي.

ع: تَغَرُج، اِعْوَاج، تَقَلَب، رَوَّغان، مَرَاوَعَة.

پنچن ← سَوَداب

**پیتچیلوج**

[ک: خواروختج]

ف: پیچ و خم، پیچ و تاب.

ع: اِعْجَاج، ثَقْلَب، ثَعْرُج، مُرَاوَعَة، رَوْعَان.

**پیتچ و مهره**

[ک: بورغور سه موره]

ف: پیچ و مهره.

ع: بُرْغِي، بُرْغِي، نُولَب.

**پیتچوون**

[ک: کارتیکران، هستجورلان]

ف: توهم رفتن، به هم رفتن، از رو رفتن.

ع: تَأَثَّر، اِنْفِعَال.

**پیتچوون**

ک: تیاچورن [لاراز بوون]

ف: ناتوان شدن، نزار شدن، زار شدن،

لاغر شدن، باریک شدن.

ع: هُزَال، نُفُوهُ، نَحَافَة، ضَعْف. (البُئِيَة)

**پیتچه**

ک: روپهنه. [پهچه (روپهندي رهش).]

ف: پیچه، پیچک، کُرس، گُرس، گُروس، آیازی،

آیاسی، چشم آویز. (روپند سیاه.)

ع: بُرْقَع، لُغْم، فِرْوَة.

وینه - مِلْوَاغ (۶)

**پیتچهک**

ک: گلوله. [بنی هه لکراو. (گلوله ی هه ریشم).]

ف: گروهه. (گروهه ی ابریشم)

ع: نَافِيَة، كُبَّة.

**پیتچن**

[ک: داریکه ده یمنه نار گورس بر پیتچدانی.]

ف: پیچان. (چوبی است که توی ریسمان کنند

تا آن را ببیچانند.)

ع: مِدْمَاج، مِلْوَاة.

وینه

**پیتچهوانه**

ک: چهپه رانه. [دژ، ره رگه راو، ناروژور]

ف: وارو، بازگونه، واژگونه، واژونه، وارونه.

ع: مَعْكُوس.

**پیتچیاک**

ک: لورله بورگ. شتیریاگ. [پیتچار، هه لکراو. نالتران]

ف: پیچیده، تنجیده، پیخته، ویشیده، نوشته،

نوردیده، آشفته.

ع: مُنْثَوِي، مُنْثَف، مُنْكَوْف، مَطْوِي. مُشَوَّش، مُغْفَل.

**پیتچیکه پیا**

[ک: تیتی نالاره.]

ف: به او درآویخته، به او گلاویز شده.

ع: اِثْفَ بِهِ، اِثْوَى بِهِ، عَائِشَة، اِعْتِشَة.

**پیتچیان**

ک: لورله بوون. شتیریان. [پیتچران، هه لکران. بادران.

نالتران]

ف: پیچیدن، تنجیدن، پیختن، پیخته شدن،

پیچیده شدن، تنجیده شدن، تنج.

ع: تَلَوَّى، اِلْتَوَاء، اِلْتِفَاف، اِنْدِمَاج، اِنْطِواء. تَغْضُن،

تَجَعَّد.

**پیتچیان به یهکا**

ک: به سیان به یه کور. [پیتکهو به سران، په یرمست بوون]

ف: به هم بسته شدن.

ع: لُزُوم، تَلَزُّم.

**پیتچیانوه**

ک: هه پیتچیان، لورله بوون. [هه پیتچران، بادران،

هه لکران]

ف: پیچیده شدن، تنجیده شدن، پیخته شدن،

ویشیده شدن، نوشته شدن، نوردیده گشتن.

ع: اِنْطِواء، اِنْدِمَاج، اِلْتِفَاف، اِلْتَوَاء، تَلَوَّى.

## پیتخاوس

ل: پای یه تی. [پیتخاوس، بی پیتلاو]

ف: پای برهنه.

ع: حافی.

## پیتخوهر

ل: نان خورشت. [پیتخوهر]

ف: نان خورش.

ع: ادام.

## پیتخهف

ل: سه رخهر. [نوین، داپوشه ری خه رتو.]

ف: نواج، شادیچه، نهالی، روپوش، سرانداز،

رخت خواب.

ع: مَنامَة، دثار، دِفاء، نیم، شوژ، لحاف.

## پیتخه مهر

ل: په یغامبهر، په یغه مهر، سفارشتبهر. [په یامبهر،

پاسپارده]

ف: پیتغمبهر، پیتغامبهر، سپارش بهر، سفارش بهر،

پیتامبهر، پیتمبهر، وختشور.

ع: رسول، نَبی، نَبیین، مُنهی، مُبَلِّغ.

## پیتداروو

ل: پنج. [پسور تسلی تازه گیراره و لوکه به نه ندازه ی

پیتوست له سر شاگردا ناریته ده کهن و سو پینه کردنی

لورله ی سوا لَت و گوزی شکار به کاری دهینن.]

ف: پیه دارو. (پیه و آهک نوشکفته و پنبه به

مقدار معین در روی آتش قاتی کنند و برای

وصل تنبوشه و کوزه ی شکسته به کار برند.)

ع: عَجَبُ الْکَلَس.

## پیتدان

[ل: پتیه خشین]

ف: به اودادن، بییش دادن.

ع: الْعَطَاءُ بِهِ، الْإِعْطَاءُ بِهِ.

## پیر

ل: کوهه نسان. [به سالاجو]

ف: پیر، کهن، کهن سال، بنساله، سال خورده،

سال خورد، گمپیر، ژوبان، ژوفان، ژرمان،

فَرَتوت.

ع: هَرم، شَیخ، طَل، هِم، ناکس، مُسِن، مُعَمَن،

مُدَرَم، شائب، قحوم، فانی، کونی.

## پیر

ل: توبا. [فیرکمر، رتیه ر]

ف: پیر، استاد، راهنما.

ع: مُرشد، اُستاد.

## پیر

ل: نیر. [له روه کدا] نه گیاهی که له بر پی ری رهق بره

و گولی کردوه.]

ف: پیر. (از نباتات.)

ع: ذَکَر.

## پیر

ل: شه خس. [مهر قهد (قه بری موزی پیوز).]

ف: پیر. (مدفن شخص متبرک.)

ع: مَطاف، مَزَار.

## پیتور

ل: پتیره که، پهریکه. [دور روژ پتش.]

ف: پری، پزیر، پری روز.

ع: قَبْلُ الْأَمْس.

## پیتوار

ل: پتاره که. [دور سال پتش.]

ف: پیدار، پیدار سال، پارار، پارار سال.

ع: قَبْلُ الْعَامِ الْمَاضِي.

پیتواره که ← پیتوار

## پیراسسه

ل: پاکه و گریاک. [هه لپاچارو]

ف: پیراسته.

ع: مُشْنَدَب، مُنْقَح.

**پیران**

ل: فَرَقان، تاس. [هه‌ناسه بران]

ف: زه‌ریاد.

ع: خُنَاق، خُبُوع، نُشِیج، خُلاق.

**پیرانی**

ل: پیشانن. [میشه کردن (میشاندنی نه‌سپ - بز نمرونه -

له کاتی چالاک بروندا.)]

ف: سوناک زدن، بادبینی لُر کردن. (صدا کردن

اسپ مثلاً از بینی در هنگام چالاخی.)

ع: قَبِیع، نُخَر، زُئِر، نُخِر.

**پیرایی**

ل: پیری، به‌روپیری، ده‌مه‌مرچورن. [پیشوازی کردن]

ف: پیشواز. پذیره.

ع: اِسْتِقْبَال. تَلْقِی.

**پیرسوز** ← **پیسسوز**

**پیرلکردن**

ل: کُتِه‌برن. [دریژه‌کیشان (ی نه‌خوشن.)]

ف: کهنه شدن. (ناخوشی.)

ع: اِزْمان، زْمانه، ضَمَن، ضَمائِه، ضَمَان، ضَمْنه.

(قَالَعَرِیضَ زَمِنٍ، أَوْ ضَمِنٍ، أَوْ ضَمِیْنٍ، وَالْعَرِیضَ

زَمِنٍ.)

**پیرسز**

ل: خورش، خورشتان. [مربارک]

ف: پیروز، فیروز، به‌روز، فَرُخ، فَرخنده.

خُجَسْتِه، هُمایون، باشگون. (← مرارک)

ع: مُبَارَك، مَسْعُود، مِیْمُون، سَعِید.

**پیرسز**

ل: پیتره‌خوره. [بالتدی‌یه‌کی نه‌فسانه‌یی نیسقان‌خوره که

سینه‌ری بکه‌وته سهر هدرک‌س ده‌بیت به پاشا.]

ف: رُخ، همای.

ع: رَحْمَة

وَنَه ← پیتره‌خوره

**پیتروزه**

[ل: به‌ردیکی به نرخی ناسمانی ره‌نگه.]

ف: پیروزه، فیروزه، به‌روزه.

ع: فِیروزِج، فِیروز.

**پیروزی**

ل: خروشی، خورش‌پِزی. [مرباره‌کی، مواره‌کی]

ف: پیروزی، فیروزی، به‌روزی، شگون، هراتی،

خوش‌بختی، فَرخُشی، فَرخُندگی، خُجَسْتگی،

هُمایونی.

ع: سَعَادَة، بَرَکَة، مِیْمَنَة، اِقْبَال، نُصْرَة، ظَفَر.

**پیروک**

[ل: پیرلُک (زیر و پیرونی دست و پی.)]

ف: پیر. (دست و پا که پیر و زیر می‌شوند.)

ع: حَرَش، شازِب.

**پیره**

ل: پیشه. [میشه]

ف: باد بینی در کردن، سونانک.

ع: نُخِر، قَبِیْع، زُئِر.

**پیره‌زا**

[ل: مِندالِیک که دایک یا بارکی پیره.)]

ف: پیرزاد. (بچه‌ای که پدر یا مادر او پیر

باشد.)

ع: ابْنُ هِرْمَة، وَلَدُ هِرْمَة.

**پیره‌ژن**

[ل: ژنی به‌سالاجور.]

ف: پیرزن، سابوته، پاراو.

ع: عَجُوز، عَجُوزَة، هِمَة، قِلْعَم، عَزُوم، شَهْلَة، شِهْمَة،

هَرِشْقَة، هَرْدَبَة، شَهْبَرَة، حَیْزِیون، جَحْمَرِش، هَرْمَة.

**پیتره‌شو**

[ل: دور شو پیتش.]



ف: پَریشَنب، پَرنَدوش، پَرنَدوار.

ع: اَلْبَارِخَةُ اَلْاُولَى.

**پیژده‌که** ← پیژ

**پیژده‌مه‌رد**

[ک: پَریپاو، پیاری به‌سال‌چِرِد]

ف: پی‌مرمد، پی‌رزال، زال. (← پی‌یر)

ع: شَیخ، هَم، هَرَم، مَل.

**پی‌ری**

[ک: به‌سال‌چِرِد]

ف: پی‌ری، سال‌خوردگی.

ع: هَرَم، کَبَر، هُمومَة، شَیخوخَة، کُهونَة، مَهَرَمَة.

**پی‌ری**

ک: پی‌ایی، به‌ره‌پی‌ری، پی‌شواز. [به‌ده‌مه‌رد چِرِد]

ف: پی‌شواز.

ع: اِسْتِیْقَال، تَلْقَى.

**پی‌ری**

[ک: رَئِمایی]

ف: پی‌ری، راه‌نمایی.

ع: اِرشاد، هَدایَة.

**پی‌زل**

[ک: پی‌زال (گیاه‌کی به‌ناو‌بانگه.)]

ف: پی‌زِر. (علقی است معروف.)

ع: بَرْدی.

**پی‌زوه‌که**

ک: جوش. [زَیکه]

ف: جوش، پرورش.

ع: بَش، بَلُور، بَثَرَة، غَمَلَة، نَفَاطَة، شَرِی.

**پی‌زه**

ک: رِیْزِه، تَوَز، نَه‌خت، کَه‌م. [نَه‌ختال، تَوَزفال]

ف: رِیْزِه، کَم، تَک، خورده.

ع: ذُرَة، فِلْذَة، هَباء.

**پی‌زه**

[ک: مالک، ره‌گَز (گَه‌مه‌ری تاقانه.)]

ف: تَک‌گَوه‌ر، جَوَژَر، گَوه‌ر.

ع: جَوَهر فَرْد.

**پی‌زی**

ک: فَنَگ، تَریْزِه، [کَوم، کَون]

ف: کون، پی‌زی.

ع: اِسْت، مَقْعَد.

**پی‌زان** ← **پی‌زان**

**پی‌زان**

[ک: دَارِشْتَن، لَه قَالِب دان (وَه‌ک: پی‌زان‌دنی خشت.)]

ف: زدن. (خشت مثلاً.)

ع: ضَرْب.

**پی‌س**

ک: پَوس. پی‌سه. تَوَکَل، تَوَکَل. [پی‌ست (پی‌ستی گیان‌دار یا

رَو‌لک.)]

ف: پَوست. (پَوست حیوان یا نباتات.)

ع: قَشَر، جِلْد، اِهاب، صِفَاق، قَیض.

**پی‌س**

ک: چَپَه‌ل. [نَپالک]

ف: پَلید، پَلشت.

ع: خَبِیث، کَثِیف، قَبِیح، نَجَس، دَنَس.

**پی‌س**

ک: گول. [خَوَزَه لَیکه‌وتو.]

ف: پی‌ست، پی‌س، لور.

ع: مَجْذوم، مَبْرُوص.

**پی‌سار**

ک: پی‌تَوَزی. [حَیْز]

ف: پَدی‌سار.

ع: حَیض، عَادَة.

**پی‌س خوه‌شه‌که‌ر**

ل: چه رمچی. [ده باخچی]

ف: پوست پیرا.

ع: دَبَاغ.

پیش کتر

[ل: پیستی نه نامی زاونی نیر.]

ف: پوست کیر، غلاف خَرزِه.

ع: ثیل.

پیش کون

[ل: پیستی باتور.]

ف: پوست خایه، دبه‌ی خایه.

ع: هَنَن، جِراب.

پیسوز

[ل: چرای پلته‌داری کون که به پیو ده‌گرا.]

ف: پیسوز، پیه‌سوز، متیل.

ع: سِراج، مَسْرَجَة.

وینه

پیشه

ل: رها. [ناره‌ها (رشته‌ی کی هدرامیه).]

ف: چنین. (اورامی است.)

ع: کَذا، هَکذا.

پیشه ← پلاس

پیشه‌بهرخ

[ل: پیستی کابر.]

ف: غفه، پوست بره.

ع: شَکوة.

پیشه‌ریوی

[ل: پیستی رَوی]

ف: پوست روباه.

ع: مَسک.

پیش هه‌نگوور

ل: تلف. [پلته‌ی تری.]

ف: انگاله، انگاره، پوست انگور.

ع: نَطَل، شَمَاج.

پیشی

ل: گولی. [نه‌خوشی «خوزه».]

ف: پیشی، پیستی، لوری، خوزه.

ع: بَرَص، جُدام.

پیش

ل: بهر، به‌رده‌م. [به‌رانبه‌ری «پشت» و «پاش».]

ف: پیش، جلو.

ع: قُدام، مُقَدَّم، قَیدوم، قَیدام، قَبل.

پیش

ل: به‌رکه‌فتگ. [براه، به‌رکه‌موتور، له‌پیش (بهز نمونه):

براه له قوماردا.].

ف: پیش، جلو افتاده، پُرده. (در قمار مثلاً.)

ع: رایح، غَالِب، مُحَرَم، مُحَرَّم.

پیش

ل: مان. [گرژی، خه‌فت]

ف: تَش، گُژم، موژ، موژه، گرفتگی، دلتنگی.

ع: اِنْقِیاض، اِکْتِیاض، وَجُوم، نَتِیت، غُصَة، هَم،

حُزن.

پیشانگ

[ل: پیشه‌نگ]

ف: پیش‌آهنگ، پیش‌زو، پیشوا.

ع: عَنون، کَران، قَادم، قَدَمَة، مُقَدَّم، قَائد.

پیشانن

ل: پیرائن. [میشاندن (هه‌ناسه‌دانی توند له لورته‌ره).]

ف: دمیدن، باد بینسی در کردن، سونانک‌زدن.

(نفس دادن تند از بینسی.)

ع: نَتِیت، نَخِیع، قَبِیع.

پیشان

[ل: پینگ‌یاندن به گه‌رمای راسته‌وخوی شاگر (ره‌ل):

پیشاندن له ژیر خوله‌میشدا.].

ف: پختن، بریان کردن. (پخته کردن در زیر

خاکستر مثلاً.)

ع: نُدء، فَاد، دَس.

پیشانی

ك: تَرِيل، نَارَتَرِيل، [تەرِيل]

ف: پیشانی، چَكَاك، چَمَاجَم، پُنْجِه، چَهَاد.

ع: نَاصِيَّة، جَبْهَة، طُرَّة.

پیش بوخاری

[ك: رایه‌خی بمردهم سَوْنِه]

ف: پیش بخاری.

ع: مِنْصَب.

پیش هه‌نگ

ك: سەرجه‌نگ، پیش‌قەرەزَن، [سەرەتای لەشكر].

ف: پیش‌جنگ، پیش‌زو.

ع: طَلِيعَة، نَذِيرَة، مَنَسَر، مَنَسِر، مُقَدَّمَة الْجَيْش، رَيْبِيَّة.

پیشخانه

ك: جینگەي نوکەر، [خوشتی خزمەتکار لە مائدا].

ف: پیش‌خانه.

ع: مَا يَنْ.

پیشخو

ك: سەرزخێ، [سەلەم، مامەتە یەكە].

ف: آرمون، رَمون، پیش‌خَر.

ع: سَلَم، سَلَف.

پیشخزمەت

[ك: خزمەتکار]

ف: پیش‌بُد، نوکەر، چاکەر، پیش‌خدمت.

ع: نُدُل، خُدَم، (خَادِم)

پیش‌هوه‌ر

ك: پیشەکی. (بە یعانه) [عەرەبۆن، پەي]

ف: رَيون، رَمون، آرمون، اسبەغانە، پیش‌خور،

پیشکەي.

ع: عَرَبُونَ، أَرَبُونَ، سَلَم، سَلَف، کالبي، کالبي.

پیشداد

[ك: يەكەمین سكالاکەر.]

ف: پیش‌داد. (اول عارض).

ع: أَلَسَابِقُ فِي التَّظَلُّمِ، أَلْمُقَدَّمُ فِي الشُّكَايَةِ.

پیش‌ده‌رامەد

ك: بەرداشت. [پیشەکی، سەرتا]

ف: پیش‌درآمد، آهنگ.

ع: مُقَدَّمَة.

پیش‌ده‌سی

ك: دەس‌بەرخیست. [دەس‌پیشکەری]

ع: سَبَقَة، تَقْدُم.

پیش‌رو

ك: بەردەم، [پیش]

ف: پیش‌رو، جَلَو.

ع: وَاجِهَة، وَجْه، قُدَام، مُقَدَّم.

پیش‌رفت

ك: ئەورام، [چاک‌برون، بەرەوپیش‌چوون]

ف: پیش‌رفت، روایی.

ع: جَرَيَان، نُفُوذ، صَلاَح.

پیش‌فروش

[ك: فروشت بەر لە پێگەشتن]

ف: پیش‌فروش.

ع: اِجْبَاء.

پیشقائ

[ك: فیشقه‌کردن]

ف: ...

ع: شَخَر

پیش‌قلیانی

ك: بەردن. [ناشتا]

ف: نَهاری، پیش‌قلیانی.

ع: سُلْفَة، سَفَكَة، عَدَف، لُقْمَة الصَّبَاح.

پیشته

[ك: فیشقه (دەنگی لورتنی ئەسپ لە كاتێ تورپەرەندە)]

ف: صدای بینی اسپ هنگام خشم.

ع: شخیر.

**پیش‌فەرەول**

ك: پاسەوان، پیش‌چەنگ. [سەرەتای لەشكر]

ف: یەزك، قلاوێز، پاسبان.

ع: جلواز، طلیعة، قراغول، شیفه، دیدبان.

**پیشكار**

ك: پاكار. [بەردەست]

ف: كزیر، گویر، پیشكار، پیشگر، پیشیار، پاكار.

(مەدەگار)

ع: مەد، مەعین، مەعاون، عون.

**پیش‌کردن**

ك: مان‌کردن. [پیش‌خواردنەوه (با كردنه لورتن لە

تورپەیدا)]

ف: توش‌کردن، گرفته‌شدن، گرفتگی. (باد کردن

در بینی از خشم.)

ع: انقباض، اكتیاض، وجوم، نفث، نثیت، تئفخ،

لڤێژار.

**پیشكو**

ك: بەركۆ، بەرزین، زینكو. [لوتكە‌ی پیشە‌وە‌ی زین.

(قاریوز)]

ف: پیش‌زین، جلو‌زین، زینکوه، زین‌کوهه،

زین‌کو‌ده. (قاریوز)

ع: قادیمة، قدام السرج. (قاریوس)

وینه—زین (۲)

**پیشکەش**

ك: بەرتیل، ژێرزوان، زوان‌گوشادانه، رشەت. [رشه]

ف: پیشکش، برکند، بلكفد، لاج، سوغه، ساره،

پاره، بدکند، بلكفده.

ع: هدیه، تقدیمه، رشوة، اداوة، نجوى، برطیل.

(تعارف)

**پیشن**

[ك: زۆر مەشە‌مشكەر لە تورپە‌یدا.]

ف: دزمان، گزمان، توشمان.

ع: نفاس، نفاث، نفاث، نفوت، نات.

**پیشواز**

ك: پە‌ی، پە‌یای، بە‌رە‌پە‌ی. [بە‌پە‌رە‌چە‌رن]

ف: پیشواز، پیشباز.

ع: استقبال، تقليس.

**پیشوك**

ك: پینول. [پیشوكه (سە‌لكی گیاه‌كه، دە‌خو‌ریت.)]

ف: هاپلوك، زیر. (پیاز علفی است خوردنی.)

ع: بصل الذنب.

وینه

**پیشه**

ك: پلان، سولان، ئیسقان. [ئیسقان، ئیسك]

ف: استخوان، ستخوان.

ع: عظم، عرق.

**پیشه**

ك: ناره، جنجك. [دە‌نگی رە‌قی نار میره.]

ف: هسته، آسته، خسته، هستو.

ع: نواة، عجم، عجام، عجمة.

وینه

**پیشه**

ك: کار. [پیشه، یش]

ف: کار، پیشه.

ع: شغل، حرفة، خطب، صناعة، صنعة، كسب.

**پیشه**

[ك: مە‌]

ف: دم، توش، گزدم، سونانك.

ع: نفاس، نفث، نثیت.

**پیش‌هاتن**

ك: پاكه فتن، پیشامده. [هه لكهوت]

ف: پیش آمدن، پا افتادن، پیش آمد.

ع: صدقة، تصادف، اتفاق.

### پیشہ خورہ

ك: بیرز. [بالنده یه کی نه فسانه یی نیتسان خورده که سیبه ری

بکه رسته سهر همرکه س دهیت به پاشا.]

ف: رُخ، هَمای، استخوان خوار.

ع: رَحْمَة، اَنوق.

ونه

### پیشمکی

ك: پیشخور. (به یعانه) [عهده برون، په ی]

ف: پیشخور، پیشخور، آرمون، آرمون، زمون،

زبون، پیشمکی، پیشمزد، دستاران، سبغانه.

ع: سَلَف، سَلَم، کالِی، کالِی، اُرِیُون، عُرِیُون.

### پیشنه ناز

[ك: پارچه یك كه نه بهردهم سفردها به سهر نه ژنیدا

دهدن.]

ف: پیش انداز، كندوره، كندوری. (پارچه ای که

در جلو سفره روی زانو اندازند.)

ع: مَدِیَل.

### پیشموا

ك: ... بهرنوژ. [پیشنوژ، نیمام]

ف: پیشموا، کچیر، کچیرده.

ع: امام، مُقْتَدَا، قُدُوْة، اُسُوْة.

### پیشمی لوت

[ك: نیتکی لوت]

ف: استخوان بینی.

ع: خَیْشوم، عَرْنِیْن، عَضَاض. (قَصْبَة الْأَنْف)

### پیشمک

[ك: پیشار (له ژیر خوله میشتا).]

ف: بریان شده. (در زیر خاکستر.)

ع: قَدْبِی، دَسِیْس، قَلْبِی، مَشْوِی.

### پیشینی

[ك: هاوره گزی رابردو.]

ف: پیشینی، نیا.

ع: سَلَف.

### پیشینیگل

[ك: پیشینان]

ف: پیشینان، نیاکان.

ع: اَسَلَف، مُتَقَدِّمِیْن، سَابِقِیْن، اَوَّلِیْن.

### پیف

[ك: نارساری فشدن.]

ف: سُسْت، پوک، باد کرده.

ع: خَشَل، قَلْب، قَلْب، لَیْن، مُنْتَفِخ، رَخِیص.

### پیفک

[ك: پیفرو]

ف: پُد، پود، پدیود، بُد، بُده، هود، پَرهازه،

آتش گیره، سیوخته.

ع: خَف، عَطْبَة، صوفان، حُرَاقَة، مَرخ.

### پیفله

[ك: نارسان]

ف: باد.

ع: وَرَم.

### پیفوک — پیشوک

### پیفیک

[ك: تمکدرو، که پرداری (روك) گریز و پسته و بادام که

تام و بوتیان خراب دهیت.]]

ف: اور، اُرغ. (گردو و پسته و بادام مثلاً که تند

و فاسد می شوند.)

ع: حَشْن، حَمِت، حَامِت، خَشَل.

### پیغیان

[ك: تم هیتان، که پرو هیتان]

ف: اوریدن، اورغیدن.

ع: حَشْن، خَشَل، حَمِت.

## پیک

[ک: پتکی ناسن]

ف: پتک، پکوک، پلوک، کوپن، کوبین، گزینه،  
خایسک.

ع: فطیس، مطراق، مطرقه، ملطاس، مسحنة،  
مِطَلَّة، مِیْقَّة، مِقْرَاع، شاقوف، صاقور.

وینه

## پیکان

[ک: لیدان، شکان، ننگارتن، له نیشانه دان]

ف: رتن، شکستن، نشان زدن، نشان شکستن.

ع: اِصَابَة، خُصَل، اِخْصَال، صَیْب، لَطِيع، لَعَط،  
خَرْق.

## پیکان ← پیکان

## پیکردن

[ک: سرزنش کردن، سرکرته کردن]

ف: سرزتش، نکوهش، سرزنش کردن،  
نکوهش نمودن.

ع: مَلَامَة، لَوْم، ذَمْر، عَذَل، تَوْبِیْخ، تَکْدِیر.

## پیکردن

[ک: به نه ناز برون، گونجا برون، پر به پر برون (رهک):

نه اندازه بونی که رش له گهل «پن» (x)].

ف: ببیش آمدن، به اندازه بودن. (اندازه بودن  
کفش مثلاً به پا.)

ع: وَقَع.

## پنگهفتن

ک: خاس برون، سازبان، [پنگه رتن، گونجان (گونجا برون)  
دیرمان بو نه خوتش.].

ف: ساختن، خوب بودن، خوب آمدن. (ساختن  
دوا به مریض.)

ع: وَفَق، مُوَافَقَة، قَمَّا، لُجُوع.

## پنگهفتن

[ک: پنگه رتن، لی جوان برون (رهک: جوان بونی جلوسه رگ

له بر که سیکدا.].

ف: ببیش آمدن، خوب آمدن، زیبایییدن. (خوب  
آمدن لباس به اشخاص مثلاً.)

ع: لِبَاقَة، لِبَاقَة، شُبُوب. (لِبَاقَة - شُبُوب له)

## پنگه نین

ک: که نین. (پی که نینم تن.) [پنگه نین به که سیک یا شتیک،

پی پنگه نین (له روی گالته پنگه نره.].

ف: خنده، خندیدن. (از روی تمسخر)

ع: اِنتَاغ.

## پنگیان

[ک: ... شکیان، لیدران، [پتکران، نه نگیران]

ف: زده شدن، شکسته شدن.

ع: خُصَل، اِصَابَة.

## پنگه یشتن ← پنگهین

## پنگه یگ

ک: که یگ، [پنگه ییر، که ییر]

ف: رسیده.

ع: بَالِغ، یَانِع، وَاَصِل، نَائِل.

## پنگهین

[ک: کهین، [رسین (رهک: پنگه یینی میوه.].

ف: رسیدن. (میوه مثلاً.)

ع: یَنَع، یُنُوع، اِدْرَاک.

## پنگهین

ک: کهین، تووش برون، تووشیار برون، [که یشتن به که سیک،

یا جینگه یک، یا بابه تیک.].

ف: رسیدن، دچار شدن. (رسیدن به کسی، یا به

محلی، یا به مطلبی)

ع: وَصُول، بُلُوع، تِلِل، اِدْرَاک، تَصَادُف، تَلَاقِي.

اصابة.

## پنگهین

[ک: پیگاهتی، [بالغ برون]

ف: رسیدن. (به حد بلوغ).

ع: بُلُوغ، ادراک.

**پیلوو**

ا: پَیله، به لگ. [پتلروی چار]

ف: پلگ، پلک چشم.

ع: جَفَن.

**پيله**

ا: به دمه‌سی. [عده به ده: قیه و هدرای مرئی مه‌ست.]

ف: بدمستی، غُرَش، غُریدن.

ع: غَرِیْدَة.

**پيله**

ا: پَیله، قوزاخه. (کرم هدریشم.) [مالی کرمی

هدریشم.]

ف: پيله، پَله، دویل، غوزه، بادامه. (کرم

ابریشم.)

ع: صُلْجَة، شَرِیْقَة، خَرِیْطَة، حَوْرَقَة، فِیْلَجَة، فِیْلَجَة،

**فیلق**

وینه

**پیل** ← پرد

**پیتا** ← پالا (پاپوش)

**پیتلو** ← چیتوسوان

**پیتله**

[ا: نه‌ستور بورنی پتلروی چار.]

ف: پيله. (سطبری [ستری] پلک چشم.)

ع: بَخْص، لَخْص، لَحْص، عَطَف.

**پیتله**

ا: کیس، پيله. [نارسانی پروک.]

ف: پيله، برآمدن.

ع: وَدَة.

**پیتله**

ا: به لگ، پیلوو. [پتلروی چار.]

ف: پلگ. (پلگ چشم.)

ع: جَفَن.

**پیتله** ← پيله (قوزاخه)

**پینگ**

[ا: پیش (هدنامه هدلکیشان له رقدا.)]

ف: پنگ. (فرو بردن دم از خشم)

ع: وَرِی، کِظاظ. وَقْفَة.

**پینگان**

ا: پینگ‌برنده، پینگ‌خوارنده. [پیش خوارنده]

ف: پنگ خوردن، دم‌فرو بردن.

ع: وَرِی، اِکْتِیَاظ.

**پینگانه‌وه**

ا: خوداری. [خو‌گیرانه‌وه، نه‌ویستن]

ف: خودداری.

ع: تَوَقَّف، اِسْتِیْکاف.

**پینه**

[ا: پنو (پینه‌ی جلوه‌رگ و پارچه.)]

ف: پینه، کُزَنه، دَرِیه، دَرِیسی، دَرِیه، دَرِیسی،

دَرِیین، دَرِیین، لَاحه، پاره، پرگاله، پراز، پَرُوژ.

(پینه‌ی لباس و جامه)

ع: وَصْلَة، رُقْعَة، خَرِیْقَة، اِدَام. جَوَة.

**پینه**

[ا: درز‌گرتن، چاک‌کردنه (پینه‌ی کاشی و ده‌فر.)]

ف: پینه. (پینه‌ی کاشی و ظروف)

ع: رُوْبَة، اِدَام.

**پینه‌بوون**

[ا: له‌گه‌ل نه‌بورن، له لا نه‌بوون]

ف: نداشتن، همراه نداشتن.

ع: عَدَمُ الْکَوْن، عَدَمُ الْوُجُود.

**پینه‌چی**

[ا: پینه‌دوز]

ف: پینه‌دوز، پاره‌دوز، لَاحه‌دوز، لَخت‌دوز.

ع: مُرْدَم، مُرْمَم، مُرْقِع، رَاتِق، رَافِی، رَافِی، رَفَاء.

خَصَاف، لَدَام.

**پیتنه‌زان**

ل: سِله. [ناسپاس، بی‌تدمه‌ک]

ف: ناسپاس.

ع: سِفْله.

**پیتنه‌کردن**

[ل: پارچه به‌سرداگرتن، چاک کردنه‌ره]

ف: پیتنه کردن، کُژنه کردن.

ع: رَقِیع، رَاب، رَفا، رَافو، إِصْلَاح، تَصْلِیح، تَنْجِید.

**بی‌نه‌کردن**

[ل: نه‌گوبان (وله: نندازه نه‌بورنی پیتلاو له‌گه‌ل «بی» (۱۰۱).]

ف: نیامدن، بییش نیامدن. (نیامدن کفش مثلاً به پا.)

ع: ضِدُّ الْوَقْع، عَدَمُ الْوَقْع.

**پیتنه‌کی**

ل: چورت، ونه‌ریز. [خه‌بردنه‌ره]

ف: چرت، پیتکی، ناو، ناوش، ناویدن.

ع: نُعَاس، نُكَاس، وَسَن، سِنَّة، سُبَات، کَرَا.

**پیتنه‌گیگ**

ل: منان. [پیتنه‌گیشتر (نابالغ)]

ف: نارسیده، بچه. (نابالغ)

ع: صَبِيّ، (صَبِيَّة) طِفْل، غَیْر بَالِغ.

**پیتنه‌گیگ**

ل: کال، نه‌گیگ. نه‌کولیگ. [نه‌گیو، نه‌کولار]

ف: نارسیده، نارس، نَپْختَه، ناپخته. (میوه‌ی نارس یا آتش نپخته.)

ع: غَیْر یَانِع، فِج، نَبِيّ، نَبِيّ، مَلْهُوج، غَضَب، فَنَی.

**پینوار**

ل: په‌نام، په‌یه‌ر. [پاشمله (به‌رامبه‌ری «جزویر»)]

ف: شسپ، رنود، پشت‌سر. (ضد «حضور»)

ع: غِیَاب، وَرَاء.

**پیتوان**

ل: پیتوان. [پیتوانه کردن]

ف: پیمودن، پیماننه‌کردن.

ع: کَیْل، عِیَار، قُدْر، مُقَادَرَة، تَقْدِیر، قِیَاس، مُقَایَسَة، صَوْع.

**پیتوانن**

[ل: گز کردن، به‌گز پیتان]

ف: گز کردن.

ع: نَرَع.

**پیتوانن - پیتوان**

**پیتوانه**

[ل: پیتور، نایه‌ره]

ف: پیماننه.

ع: کَیْل، مِکیال، کِیْلَة، صَاع، صَوْع، مُدّ، قَفِیْن، عِیَار، مِعیَار، مِقْدَار، مِقیَاس. نَاطِل، نِیْطَل.

**پیتون**

ل: رتن. [پیتگرتن]

ف: به‌او‌گفتن، گفتن.

ع: قَوْل، تَعْلِیم، تَلْقِین، تَشْغ، اِنْشَاغ.

**پیتویس**

ل: پتگه‌ره‌گ، گه‌ره‌ک، پتویست، بایس. [پتداویست (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: بایسته، بایست، دربایست، دربا، سَنگول، خَنور، دایی. (کرماجی است.)

ع: لَازِم، وَاجِب، لا بَدْ مِنْه.

**پیتویست - بایس** [وشه‌یه‌کی کرماجیه. (کرماجی است.)]

**پیتوانن**

[ل: دارپیتان]

ف: گفتن، بر زبان آوردن.

ع: اِقْرَار، اِذْعَان، اِعْتِرَاف.

**بیموتلیان**



[ك: تیره‌تلان]

ف: آغشته‌شدن، آلوده شدن.

ع: تَلَطَّخَ، تَلَوَّثَ.

**پیه‌ودان**

ك: دانه‌و، جفت کردن. [پیره‌دان، به‌ستن (دەرگا‌ه‌ی له‌سەر

[پیره‌دا.]]

ف: به‌ستن، جفت کردن، پیش کردن، پس کردن.

ع: سَدَّ، سَكَّ، سَكَّرَ، سَدَمَ، سَطَمَ، سَلَقَ، صَفَقَ،

اِطْبَاقَ، تَسَكَّرَ، رَدَّ، ضَرَبَ. (ضَرَبَ عَلَيْهِ الْبَابَ)

**پیه‌ودان**

ك: چه‌سپانن. [پیره‌نوساندن، پیره‌لکاندن]

ف: چه‌سپاندن.

ع: الصَّاقُ، الزَّاقُ.

**پیه‌ودان**

ك: گه‌زتن، چزانن. [پیره‌دان، چزاندن، گه‌ستن]

ف: گزیدن، نیش زدن.

ع: لَذَعَ، (لَذَغَ)، نَدَغَ، لَسَعَ، لَسَبَ، لَزَبَ، لَسَنَ، لَكَعَ،

نَشَطَ، ضَرَبَ، كَيَّ، اِقْصَادَ.

**پیه‌وژندن**

[ك: تیره‌ژندن (وهك: سیخ‌ورمه لیدان یا نه‌قیزه ژاندن.)]

ف: رساندن، زدن. (رساندن انگشت یا چوب

مثلاً.)

ع: نَخَسَ، نَخَزَ، وَخَزَ.

**پیه‌وکردن**

[ك: پیره‌کردن (وهك: له سیخ‌دانی گوشت و به

ده‌زوریه‌کردنی موریو.)]

ف: زدن، کشیدن. (زدن گوشت به سیخ، کشیدن

مهره از نخ مثلاً.)

ع: شَكَّ، اِسْلَاكَ.

## وینہ کانی پیتی پ



باروی کهشتی



بارو



بارکهر



بارچرا



بارچ



باتیل



بالینچکانه



باسار



بازنه نهخاو



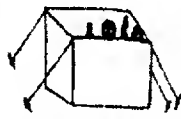
بازنه



بارهمکمر



بالین



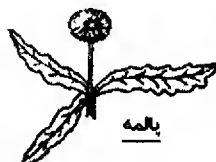
بالهوان کهچمن



بالهکی



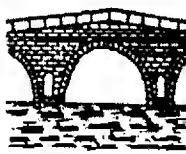
پانتاوا



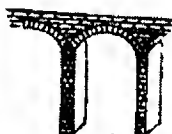
بالمه



بشت خورین



پرد



پایه



پاوهن



پانتول



پلوورژمن



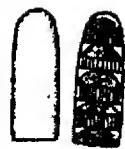
پلوور



پلهک



پشتیوان



پشتی



پواز



پلنگ



پلیسرک



پلمهته



پلهکان



پله



پونگه



پوله



پوزه بهن



پویه



پوئپ چرمک



پوولهک B



پوولهک A



پووکاول



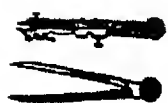
پووزهوان



پووز



پووره



پهرگار



پهرشت



پهراسوو



پهپوله



پهپوو



په سپه سه کوله



په زه کيلي



په ز



په روي ده ور زه خم



په روانه



په يکان



په نر شکه



په نجه کيشي



په نجره



په نژده



په لکه



پنج



په لزه خو و گانه



په يومن



په پنجه



په يکول



په يکان نيزه



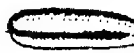
پيله



پیک



پيشه خومره



پيشه



پيشوک



پيسوز



پنجه ن



ت

[ك: جيتاري لكار (ي كه سي دروه سي تالک)]

(قه له مده كت.)

ف: ت. (خطاب مفرد: قَلَمْتُ.)

ع: ك. (قَلَمُكَ.)

ها

ك: تالژ. (تاي زولف يار) [همردا]

ف: تار، تاره، رشته، گُناغ، نَخ.

ع: خيط، سِلَك، شَمْعَة.

ها

[ك: همرنه ندهي، هيندي] (تا رتگه...)

ف: تا، تاه، نويم. (تا گفته اي...)

ع: بِمَحْضٍ، بِمَجْرَلٍ.

ها

[ك: همتا، بزنه ده] (من وتم تا نهويچ بيژي...)

ف: كه. (من گفتم كه او هم بگويد.)

ع: ل. (يَقُولُ)

ها

ك: تال، تاق. [تله، تدنيا، تاقانه]

ف: تا، تاه، تاي، تَك، تاق، تاك. (طاق)

ع: فَرْد، وَتَر، وَجِيد، فَرِيد، واحد.

ها

ك: جفت، جزر، لف، لنگه. [هارتا، چه شن]

ف: جُفت، جور، تا، مانند، لنگه، هُمال، هُماس.

انباژ، همباز، همتا.

ع: مَثَل، مَثِيل، قَرْن، قَرِين، نُطِير، كُفوء.

ها

ك: درولا، توژ، دروتوژ. [قه ده (روك: درولا كردني كاغذ...)]

ف: تا، تاه، دولا. (تا كردن كاغذ مثلاً.)

ع: ثَنِي، طَيّ، عَطَف.

ها

ك: بن، بيخ. (تاجهك) [بنه رت]

ف: ته، بن، بيخ. (ته چك، بَن چك)

ع: أَصْل، أَس.

ها

ك: همتا، هدرتا، تاكه. [بوژ]

ف: تا، فايد.

ع: حَتَّى، إِلَى.

ها

ك: لا، په له، پيره. [لاپيره توژ]

ف: تا، لا، پره.

ع: مَصْفَحَة، مَصْفِيحَة. مَصْحَفَة، مَصْحِيفَة، وَرَق.

ها

ك: په له. [لايه كي شايدن (روك: تاي ترازو...)]

ف: تا، تَه، تَهه، (تای ترازو مثلاً).

ع: كَفَّة، كَفَّة.

نا

ك: لنگ. [لابار، تاك (وَك: تاي بار يا تاكي پتلا).]

ف: تا، تاي، لنگه. (تاي بار يا تاي كفش مثلاً).

ع: عدل، شق. حُزْمه.

ونه

نا

[ك: تاك (وَك: تاكي ده رگا).]

ف: تا، لا، لنگه. (لنگه ي در مثلاً).

ع: مصراع، صِفَق، صَفَق، دَرَقه.

نا نيسه

ك: هينتا، هيشتا، هيشتامه كي. [تا نيسا، هيشتاكو].

ف: تاكنون، هنوز، هنيوز.

ع: اِلَى الْآن، اِلَى الْحَال.

تابلو

[ك: ته خته رهش. همره ها: نيكار يا نووسراوي هه لئوسراو].

ف: تابلو

ع: سَبَّوْرَة

تابوون

ك: دار دوسه، تابين. [دوسر پته بند، شوتكه تروان]

ف: تاراس.

ع: تَبَعَة، اَتْبَاع. (تابعون)

تابوون

[ك: ريز، سويا.]

ف: تابور. (نظام)

ع: فليق. [فيلق]

تابوون

ك: دولابوون، چه ميانده. [قهه بوون، نوشتانه ره]

ف: تا شدن، تاه شدن، دولا شدن، چميدن،

خميدن.

ع: تَتَّي، اِثْنَاء، خَطَوَي، اِنْطَوَاء، اِنْعِطَاف.

### تابيهقه ننه عل

ك: چويه چو، وركيهك، به رانبه ر. [ته با، جوت، بن جياوازي]

ف: برابر، مانندهم.

ع: مُطَابِق، مُساوي، طابِق النُّعْلُ بالنُّعْلِ.

تابيه نني

[ك: بن دورين، شيرازه چنين (وَك: بن دوريني كتيب).]

ف: ته بندي. (ته بندي كتاب مثلاً).

ع: ضَمِر، حَبَك.

تابين

[ك: سه رياز]

ف: تابين، سرياز.

ع: عَسْكَر، جُنْدِي، نِظَام. (تابعين)

تاهاز

ك: زلام. [زده لاح]

ف: تا پاس، گنده، نه مار.

ع: قَيْلَم، قَلْخَر، بادن، عَظِيم، كَبِير، جَلَنْدَج.

تاهاان

ك: هه رشه، هه شه كه، گاله. [گور شه، گهف]

ف: توپ، قُيُوْز، شاخشانه. توپيدن، ترساندن.

ع: ذَمَر، وَعِيد، قَوْعُد، اِيْعَاد، تَهْدُد، تَهْدِيد، اِرْعَاد.

تابيلو

ك: ته خته. [ده پ]

ف: تَنگ.

ع: لَوْحَة، لَوْح.

تابو

ك: تارمايي، ناسو. [ره شايي]

ف: رُهو، سياهي.

ع: شَخْص، شَنْج، ظِل، جُتّه، هَامَة، عَامَة، طَيَف،

نَدَج، خَيَال.

تابو

ك: توئيل. [ئو زوي و زاره كه ميري به شيويه كي كاتي

ده يدات به كه سينك].

ف: تاپو، یابر، تُیول، تویل. (ملکی که از طرف

دولت به کسی موقتاً داده می‌شود).

ع: اقطاع، تُولی.

فات

[ل: عه‌رب]

ف: تات، تاجیک، تازی، تازی، تازی.

ع: عَرَب.

فات

ل: بتر، سفت. [بتر (کچیک که گوشت یا نِیسک بهر

منالائی گربیت.)]

ف: سفت، بَسته، (دختر سفت).

ع: رَتقاء، قَرناء.

فانرازو

ل: تا، په‌له. [تای شایه‌ن.]

ف: پله، پله، تایی ترازو.

ع: كَفَّة، كَفَّة، كَفَّة المیزان.

فانووله

[ل: (خواریرونی دم.)]

ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره. (کج شدن

دهن)

ع: لَقوة.

فانووله

[ل: (روکینکی ژهرایه.)]

ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره، گوزکنا.

ع: جَوَز مائل، جَوَز مُقاتل.

فاته

ل: تاتی. (شووی دایان) [میزدی دایه‌ن، باوکی شهی]

ف: تاته. (شوهر تایه.)

ع: رَوَجُ الطَّوْر، رَوَجُ المَرْضِیَّة، أَلْأَبُ الرُّضاعِی.

فاته

[ل: نوکری پی.]

ف: دادو، دادوک، بنده‌ی پیر، پیر غلام.

ع: مَولی.

فانی

ل: سه‌روژیر. [سر و ژیر و بوزی پیته‌کان. (— — —)]

ف: زیروزبر. (— — —)

ع: اعراب.

فانی

[ل: سه‌روژیردارکردنی پیته‌کان.]

ف: فراهم.

ع: تشکیل.

فانی — فاته

فانج — فانه

فانج خرویس — فادری

فانچر

ل: بازرگان، سه‌وداگر. [مامه‌ته‌چی]

ف: بازرگان، سه‌وداگر، سه‌وداؤز، دادوستدگر.

ع: تاجر، مُعامل، رَقاجی، مُسْتَبْضع، بازرگان.

فاجیک

[ل: به‌عه‌جه‌پور. (کده‌سیک که به زمان فارسه به‌لام به

ره‌جه‌ته‌ک عه‌ربه.)]

ف: تاجیک، تازی، تیزی. (فارسی زبان عربی

نژاد. یعنی: کسی که از نژاد عرب باشد و

فارسی سخن بگوید.)

ع: مُتَعَجِّم.

فاجه‌ک

ل: بنچاخ. [قه‌واله‌کته.]

ف: ته‌چک، بِن چک، پَرِد.

ع: أَصْلُ السَّنَد.

فاجهن؟

[ل: هتا کی؟]

ف: تا چندن؟ تا کی؟

ع: اَلَامَ؟ اَلَى اَيْنَ؟

تاخت-تهرات

تاخستن

ك: نشتن، نیشتن، زوال برون، روشن برون، [روغن برون،

(روك: تاخستنی قورار.)]

ف: ته انداختن، زلال شدن، روشن شدن. (آب

گل آلود مثلاً.)

ع: رُسُوب، تَصَفَّى.

تادرگا

[ك: تاکی دمرگا.]

ف: تایی ذر، لنگهی ذر.

ع: دَرَقَة، مِصْرَاع، صَفَق، صِفَق.

وینه

تاده رهاوردن

[ك: کولینره، چورنه بنج و بناران.]

ف: ته در آوردن، جستجو کردن، کنجکاوی،

خسکانان.

ع: تَحْقِيق، تَفْحُص، تَجَسُّس، اِسْتِقْصَاء.

تار

ك: رامال، تهره در، راو. [خوشین کهوتن بز گرتن.]

ف: رانش، راندن، دور کردن، دنبال کردن،

گریزاندن.

ع: طَرَد، دَاب، ثَعْبِید، كَسَع، تَعْقِیب، اِحَاشَة.

تار

ك: تال، تاریك، رهش، [لِلز، مات، ته لَح]

ف: تار، تاره، تیر، تیره، تاران، تارون، تاریك،

پشام، سیاه، درورخ.

ع: اَغْبَر، كَبِر، اَسُود.

تار

[ك: نامیرینکی موسیقاییه.]

ف: تار، زواو، زواوه، رباب، شاشك، شارشك،

شاشنگ.

ع: عَوْد، طَار، طَارَة، رِبَاب.

وینه

تار-قلن (پایشل)

تاران

[ك: پایته ختی رلاتی تیرانه نه «رهی».]

ف: تهران، تهرون، تیزرون. (پایتخت مملکت

ایران است در زی.)

ع: طَهْران، رَی.

تاران

ك: تارنیان، ره مائن، رهوان، روائن، رامال نیان. [تاراندن،

تهره کردن]

ف: راندن، گریزاندن، دور کردن، دنبال کردن.

ع: طَرَد، دَاب، كَسَع، ثَعْبِید، تَعْقِیب، تَقْعِیْط،

احاشَة.

تارچه-ویالون

تارژهن

[ك: تارلیدمر]

ف: تارزن، شاشکی.

ع: عَوْدان، رِبَابِی.

تارف-ته عاروف. [پیشه کانی گزیده راوه.] (مُصَنَّف [عزف]

«ته عاروف» است.)

تارك

ك: دهریش، وارده، که ناره گیر، گوشه گیر. [دورده دنیا

(تهرکه دنیا)]

ف: ساسان، سیامک، زیبن، زهیده، زسته،

وارسته، درویش، گوشه گیر، کناره گیر.

ع: تَارِك، زَاهِد، مُجَرَّد، مُتَزَوِّی، مُتَعَزِّل. (تَارِكُ

الدُّنْیَا)

تارم

ك: بی، دمه، جدلهب. (تارمی سوار.) [کزمه ل]

ف: دسته، بُر. (یکدسته سوار)

ع: جَلَب، قَطِیع، عِدَّة، جَمْع.



## تارم

ك: چادر، تارمه. [خیمه]

ف: تارم، تاره، چادر، خرگاه.

ع: مضرب، خیمه.

## تارم

ك: کپر، دالورت، تارمه. [سابات]

ف: تارم، تاره، چوببندی، خانه‌ی چوبی.

ع: خیمه، ساباط، طارم.

## تارم

ك: گومه‌ز، تاق. [گومد: سهربانی قوچز.]

ف: تارم، تاق، خم، خمب، خنب، خنبه، گنبد.

ع: قُبّه، طاق.

## تارمایی

ك: رهشایی، تاپو، ناسو. [شبه‌نگ]

ف: سیاهی، رُهو.

ع: سَوَاد، ظِلّ، شَبَح، شَخْص، جُلّة، طَیْف، خِیَال،

هامة، عامّة، نِدَح.

تارمه ← تارم [هم‌چو ارماناکی.] (به هر چهار معنی «تارم» است.)

## تارمی

ك: شمره‌که. [دیواری نرزی هم‌یران (نمرده‌ی دار یا ناسن یا خشت.)]

ف: تارمی، تارم، پَکوک، دارفرین، دارافرین،

داربزین، دارافزین. (محجر چوبی یا آهن یا

آجر.)

ع: مُشَبَّك، مُحَجَّر، دَرَبَزین، دَرابزون.

## تارنیان

ك: تاونیان، راونیان، تهره‌دراونیان، شون‌نیان، شوتاپورین،

راماں‌نیان. [راوانان، شون‌که‌وتن بز گرتن.]

ف: راندن، دور کردن، گریزانیدن، دُنبال کردن.

ع: طَرْد، ذَاب، تَعْقِیْب، تَعاقِب، تَبْعِید، إِحاشَة.

## تارومار

ك: ریمان، تهروترونا، داغان. [پروژیلار. تیکوینک (ره‌ك):

خانوری رمار یا له‌شکری تهروترونا.]

ف: تارومار، تال‌ومال، زیروژیر. پراگنده، از هم

پاشیده. (بنا یا لشکر مثلاً.)

ع: مُنْهَدِم، مُنْهَزِم، مُتَفَرِّق، مُتَشَتَّت.

## تاره‌نگا

ك: دسار، ناردس، نارخانه. [نهر جیگه تایه‌ده‌ی له

نارده‌سته‌کاندا بز نار دروست ده‌کریت هه‌تا به دست

تاره‌نی لی‌یگرن.]

ف: آب‌ریز، آب‌خانه، آبگاه، دستاب، دستابه.

(جایی که برای آب در مستراح‌ها می‌سازند تا

با دست از آن طهارت بگیرند.)

ع: مَطْهَرَة.

## تاره‌دوا

## تاریخ

ك: باس، میژ. [میژرد]

ف: باس، باستان، تاریک، باز، ماه‌روز، ماه‌روزه،

مه‌روزه، روزمه، سال مه.

ع: باث، بِحْث، قِصَّة، حِکَايَة، تاریخ.

## تاریخزان

ك: باسزان، میژویژ، میژویژ. [میژوزان]

ف: باس‌دان، باس‌گیر، بازگیر، دهقان، دهگان.

ع: بَوَاث، مُسْتَقِیْث، قاص، مُؤَرِّخ.

تاریف ← تهریف [پسته‌کانی گوزاره.] [عمرت «تعریف»

است.]

## تاریک

ك: نوته‌ك [ناروشن]

ف: تاری، تارین، تاریک، تار، تیره.

ع: مُظْلَم، داجی، قاتم، قاسی، غاسی، غاسیم،

## تازیانه

ل: شه‌لاخ، قه‌مچی. [شه‌لاق، قامچی]

ف: تازیانه، شلاق، قَمچی.

ع: سَوط، جَذْمه، دِرّه.

وینه-شه‌لاخ

تازییم ← نه‌عزیم. [پیشه‌کانی گزیده‌راوه.] (عزف «ته‌عزیم» است.)

تازیسه ← نه‌عزیه. [پیشه‌کانی گزیده‌راوه.] (عزف «ته‌عزیه» است.)

## تازی‌خانه

ل: شیرنگا. [شیرینی پرستدانا.]

ف: گَزَن، شیونگاه، غَزَنگاه، سوک‌خانه،

زاری‌خانه.

ع: مَنَاحه، دَاکُ‌الغَزاء، دَاکُ‌الغَزوة.

## تاس

[ل: قاپی قورلی سین.]

ف: تاس. (آبگیر مسی)

ع: طاس.

وینه

## تاس

ل: پیران، فدرقان. [مه‌ناسه پیران]

ف: زهریاد، خَفگی.

ع: خُنَاق، خُنَاق، خُلَاق، نُشِیع، اِخْتِنَاق، غُصّة.

## تاس

ل: بی‌مرو. (سدر بی‌مرو.) [مروئی سدر روتاره.]

ف: تاس، دَغ، دَق، دوخ، روخ، تویل، کُرک،

دُغسَر، دوخ چکاد، روخ چکاد. (سر بی‌مو.)

ع: أَصْلَع، أَجْهی.

وینه‌ی‌مه‌یه.

## تاس

ل: مَوَرّه. [زار (زاری تارله).]

ف: تاس، مهره. (مهره‌ی نرد)

ع: کَعْب، (کعبتین)، طاس.

غاسِق، مُغَسِق، غاسِف، مُغَسِف، غَمِیس، غُدراء، ظَلَماء.

## تاریک‌شهو

ل: شه‌ره‌زنگ. [شه‌ری تاریک و نه‌نگوسته‌چار.]

ف: تیره‌شب، شب تار، دِیگور.

ع: دِیجور، دِیجوج، لَیل مُظْلَم، لَیْلَة ظَلَماء.

## تاریکی

ل: نورته‌کی. [ره‌شایی مه‌را]

ف: تاریکی، تیرگی، تاری، کیکن، سباهی.

ع: ظُلْمَة، ظَلَام، غَسَق، غَسَق، غَسَم، غَسَم، دُجی، غِیْهَب، غِیْهَم.

## تازه

ل: نوئی، نفت. [نهر، نور]

ف: تازه، نو، نوینه، میذن.

ع: جَدید، بَدیع، بَدْعَة، حَادِث، حَدِیث، حَدَث، طَارِف، طَرِیف، طَرْفَة.

## تازه‌پیدا بووک

ل: چله‌دار، منال. [کوزیه]

ف: بچه، تازه پیدا شده، نوزاد.

ع: طِفْل، صَدِیق، رَضِیع، وَلِید، جَدیدُ الْوَلادة.

## تازه‌پیدا بووک ← تازه‌داهاتک

## تازه‌داهاتک

ل: تازه‌پیدا بووک، تازه. [نوئی، تازه‌داهاتور]

ف: نو، نوّه، نوذر، نوذرآمده، تازه‌درآمده، غُباد، بَلْک، کُنْجَک.

ع: بَدْعَة، بَدِیع، حَادِث، حَدِیث، حَدَث، مُحَدَث، مُسْتَحَدَث، طَارِف، طَرِیف، طَرْفَة، جَدید، وَلِید، مَوْلَد.

## تازه‌کی

[ل: تازه‌بی]

ف: تازگی، نوئی.

ع: جَدِیدِی، جَدِیدْ، حَدِیثْ، بَدِیع، حَدِیث، طَرِیف.

## تاسان

ل: خنکائن، خفه کردن. پسته‌تختستن، داردان،

دارکشان. [خنکادن. له‌سیداره‌دارن.]

ف: خفه کردن. دارکشیدن.

ع: خنق، شفق، صکب.

## تاسف

ل: مه‌لالی، نه‌فسوس. [داخ‌خواردن.]

ف: دژمان، دژوان، دریغ، افسوس، رسانه، آندوه.

ع: آسف، حسرة، آلم، ملالة، نهف، تأسف، تالم،

تأثر، تلّهف.

## تاس کردن

ل: پیران کردن، نفران کردن. [مه‌ناسه‌پیران]

ف: زهریاد کردن، خفه شدن.

ع: تَفَجُّع، اِغْتِصَاص، غَصَص، نُشِيج. اِخْتِنَاق.

## تاس کلاو

[ل: خورده، کلارناسن]

ف: تاس‌کلاه، کُلاه‌خود، خود، خوچ، خوی،

ترک، لیرت.

ع: بَيْضَة، بَصَلَة، مِغْفَر، خُوْدَة، ثَرَكَة

وینه

## تاسکه‌واو

ل: قارله‌مه، قابله‌مه. [جوره ده‌فریکی چیتشت‌لینانه.]

ف: تاس‌کیاب، قابله‌مه.

ع: مَزَادَة.

## تاسکه‌واو

[ل: تاسکه‌باب (گوشته‌ری لیمو عومانی یا قوره.)]

ف: تاس‌کیاب، (آب‌گوشت لیمو عسانی یا

غوره.)

ع: مَرَقُ الْلِیمون.

## تاسوخ

ل: نارمزور. [نارات، هز]

ف: آرزو، درخوش.

ع: اِشْتِیَاق، مُنِیَة، اُمْنِیَة، اَمَل.

## تاسوخ

ل: نیافت. [نیاب، نارمزورکراو]

ف: نیاب، آرزوشده.

ع: عَزِیز، مَطْلُوب، مَامُول، مُشْتَقِ اِلَیه.

## تاسه

ل: که‌لکه‌لده. پزاره. [خولیا. پروزش]

ف: تاسه، تاسا، تاس، تلواسه، تالواسه، پاسه،

ایاسه، پالواسه، بدیه، خُبه، آرزو، آرزومندی.

آندوه.

ع: ظَمًا، ظَمَاء، ظَمَاءَة، اِشْتِیَاق، شَوْق. مَلَاة.

## تاسه‌خوار

ل: نارمزورمن، تامازرو. [تاسه‌مند، تاسه‌رز]

ف: تاسه‌خوار، آرزومند.

ع: مُشْتَقِاق، ظَمَان.

## تاسیان

ل: خنکیان، خه‌نه‌برن. [تاسان، خنکان]

ف: خفه شدن.

ع: اِخْتِنَاق.

## تاش

ل: تداش، تاشین. [تراشین]

ف: تراش، تراشیدن.

ع: جَزَّ، نَحَت، بَرِي، نَجَز.

## تاش

[ل: نیشاندی ناری بکده واک. به‌رد تاش.]

ف: تراش، تاش، تراشنده. (علامت فاعل است:

سنگتاش.)

ع: ندارد. [هاوواتای عه‌رمی نیه.]

## تاش

ل: زرد، سه‌خت، کینف، که‌مهر. [تاشه‌برد (تیشه‌شاخ)]

ف: کوه، کَمَر. (کوه سنگی)

ع: طَوْد، صَخْرَة.

## تاشه کوچک

ل: تەختە کوچک. یاس. [تەختە بەرد]

ف: تخته سنگ، سنگ نازک.

ع: بِلَاط. قَصْف.

## تاشین

ل: پاچین. [لابردنی مود به تیخ. (واک: تاشینی سەر.)]

ف: تراشیدن، سَئَرْدَن، اُسْتَرْدَن، اُسْتَوْرْدَن. (سر مثلاً)

ع: حَلَق، حَلَت، وَسَی، اِیْسَاء، مَوَس، اِحْفَاء.

## تاشین

ل: دادان. [تیش کردن (ی) دار یا قه‌لەم] به تیخ.

ف: تراشیدن. (چوب، قلم)

ع: نَحَت، بَرِی، نَجَر.

## تاشین

ل: برین، دروین، درائن. [دروینه‌ره (ی) سه‌وزه، نائف و...]

ف: تراشیدن، چیدن، درویدن. (سبزه علف و امثال آن.)

ع: جَر، حَصْد، حَصْد.

## تاشین

ل: خراشین. [کپاندن (واک: کپاندنی خەت.)]

ف: تراشیدن، خراشیدن. (خط مثلاً.)

ع: حَك.

## تاشین

ل: تراشین (واک: تاشینی چەرم.)

ف: تراشیدن. (چرم مثلاً.)

ع: دَلَك، عَرَك، مَاس.

## تاعوون

ل: ژەتە، درۆم. [چارە‌قوولە، نه‌خۆشی رشانەرە.]

ف: زقنه.

ع: طاعون، نَبَل.

## تاعهت

ل: فەرمانیە‌ره‌داری. [گوێ‌رایە‌لی]

ف: نیوشش، نیوشیدن.

ع: طاعَة، عُبُودِيَّة.

## تاف

ل: تافگه، نارشار. [تافگه]

ف: آبشار، آبریز.

ع: خَرَارَة، شَلَالَة، مَصْنَب.

وینە—ناوشار

## تاف

ل: توف، زۆر. [تاف جوانی، تاف دەر] [گور، گهرمه، مهره‌ت]

ف: توف، زور. تندى، تاخت.

ع: شِدَّة، مَوَعَة، مِيعَة، قَوْرَة، عِنْفَوَان، طُفْيَان.

## تافته

ل: دیوا، هدریر. [جۆره پارچه‌یه‌کی ئاورتشمه.]

ف: تافته، دیبا، دیباه، دیبە، دیوا، بَرَنو، پَرَنَد، خَریر.

ع: خَریر، دِیْباج، دَیْبَق.

تافگه—ناوشار

## تافه

ل: هاژه (دهنگی با، دهنگی نار)

ف: صدای آب. صدای باد.

ع: خَریر، رَئین.

## تاق

ل: تاق، دلاقه

ف: تاقچه، طاقچه.

ع: دَقَّة، رَفَّة، سَهْوَة، مِشْكَاة، طاق.

## تاق

ل: گومەز. [سەربانی قوژن.]

ف: تاق، طاق، گُنْدَب، خَنْبە، خَنْب، خَمب، خَم.

تازم، پورکند.

ع: قُبَّة، طاق، قُنْطَرَة، عَقْد.

وینہ (۲)

فاق

ك: تال، تەك، تەنیا، تەل، [تاقانە]

ف: تاق، تاك، تَك، تا، تاه، تاي، تَه، تنها.

ع: فَرْد، فَرْد، فَرِيد، وَاحِد، وَحِيد، تَو، وَتر، خَسَى، مُنْفَرِد، مُتَفَرِّد.

فاق

ك: تال، بی تا، بی هاوتا، [بیترینه]

ف: تَك، تاك، بی تا، بی همتا، بی همال.

ع: فَرْد، وَحِيد، فَرِيد، نادر، عَدِيمُ النَّظِير.

فاق

ك: تال، واز، (درگا مه سلن)، [كراره]

ف: باز، واز، گشاد، گشوده، گشفته.

ع: مَفْتُوح، مُنْفَتِح، مَهْرُوج، مُنْهَرَج.

فاق

ك: خم، [سرمیچی كوانهیی]

ف: تاق، خَم، خَنْب.

ع: طاق، هِلال، قُنْطَرَة، سَطْح مُنْحَنِي.

وینہ

فاقنقكره

ك: بایه قوش، [قزاركه] (جوزه كونه بویه كه ده ئیت:

حق.)

ف: چَرَك، چوك، خَرَبور، خَرَبوز، خَرَبواز،

خَرَبیواز، خُوبوز، شَباوِز، حق گو، حق گوی،

جُغْد. (يك قسم از جغد است كه می گوید:

حق.)

ع: بُوف، عَقَق.

فاقچه

ك: تاق، [تاله، ده لاته]

ف: تاقچه، طاقچه.

ع: دَقَّة، مِشْكَاة.

فاقم

[ك: دسته]

ف: تیپ، دسته.

ع: سَرِب، تُكْنَة، عِدَّة، جَمَاعَة.

فاقمانه جفت

ك: پشکیلان، [تاقمان له جوت (یارسه کی به ناربانگه و

به يك دست ده كریت، به پیچهراندی «كاله مشتی»] و كه

به همدرو دست ده كریت.)

ف: تاق جُفْت. (بازی است معروف كه با

يك دست بازی كنند به عكس «كاله مشتی» كه با

دو دست می شود.)

ع: فِئال، مُخَاسَاة. (أَخْصَا أَمَ زُكَا؟)

فاقمه ← نه كمه

فاقنما

[ك: روکاری دیواری حوشه كه دهك تاق دروستی

ده كن.)

ف: تاق نما. (تاقنمای دور حیاط)

ع: رَوَاق، مَرَسَح.

فاقنه سرهت

[ك: تاقنك كه به فرش و پارچه بوی میوانداری دروست

ده كریت.)

ف: خواجه، كویله. (تاقی كه از فرش و پارچه

برای تشریفات می سازند.)

ع: مَرَسَح، طاق نُصْرَة، قَوْسُ النُّصْر.

فاقوته نیا

ك: تەنیا، [تاك ر بی هاردم]

ف: تَك و تَنها، تَنها.

ع: وَحِيداً، مُنْفَرِداً.

فاقه

ك: توپ، [قوماشی به سهر یه كذا قه دكرار. (یهك توپ

پارچه‌ی هوریشم.)]

ف: تاقه. (یک «توپ» پارچه‌ی ابریشمی)

ع: طاقه.

**تاقه**

ل: لَدَق، لَدَق، تَدَل، تَدَلَه، تاکه. («تاقه‌گول» مه‌سه‌لَن.)

[تاک، تاقانه]

ف: تک، تاه، تاک، یک. («تاقه‌گول» مثلاً.)

ع: طاقه، فَرَد، وَاحِد، أَحَد.

**تاقه‌ت**

ل: تار، توانا، توانایی، وه‌قره، ورینگ، رِه‌دَت، [وزه، میز]

ف: تاب، تاو، تیو، تَوان، تَوانایی، پی، پیاب.

ع: طاقه، طوق، قُدْره، مَقْدَره، جُهْد، قَبِل، اِسْتِطَاعه،

قَدار، قِدَار، مَقْدِره، مَقْدَره، قَدَارَه، قُدْره، قُوّه.

راحة... .

**تاقه‌ت‌کردن**

ل: تارام کردن. (نه‌سپ تاقه‌ت کردن مه‌سه‌لَن.) [هتدی

کردنره]

ف: آرامیدن، آرامیدن، آرام کردن.

ع: اِراحَة.

**تاقه‌ت‌گرتن**

ل: ورینگ‌گرتن، تارهاوردن. [دانه‌خو‌دا‌گرتن، به‌رگه‌گرتن]

ف: شکیب، نیناد، ژکفری، تاب آوردن.

ع: طاقه، صَبَر، تَحْمُل.

**تاقی**

ل: کلار. [جزره کلاریکی ژنانیه.]

ف: تاقی، تاقیه، کلاه زنانه. (نوعی است از کلاه

ژنانه.)

ع: طاقیه، تَخْفِيفَة.

وینه‌ی مه‌یه.

**تاقی**

ل: به‌راورد. [نه‌زمرن]

ف: برآورد، آزمایش، آزمون، زون، سنجش.

ع: تحقیق، اِمْتِحان، اِخْتِبَار، تَجْرِیة، تَجْرِیْب.

**تاقی‌زه‌ر**

ل: کلارزه‌ر (کلاریک که پاره‌ی ناتوون یا زیری پیندا

دورزن.)]

ف: تاقی‌زر، کلاه‌زر. (کلاهی که پول طلا یا نقره

بر آن دوزند.)

ع: طاقیه.

وینه «پونه ۲»

**تاقیق**

ل: دوررسی. [راستی، دلتیایی (به‌رامبری «گومان».)]

ف: آوز، نزوا، نزوای، نزواخ، درست. (ضد

گمان)

ع: تحقیق، یقین.

**تاقیق‌کردن**

ل: تا ده‌راوردن. [لیکولینه‌ره، چرونه بنج و بناوان.]

ف: ته درآوردن.

ع: تحقیق.

**تاقیه‌و‌کردن**

ل: به‌راورد کردن. [تاقی‌کردنره]

ف: آزمودن، برآورد کردن، سنجیدن.

ع: اِمْتِحان، اِخْتِبَار، تَجْرِیْب، عَجْم، قَطْم.

**تاک**

ل: تَدَل، تاق، تَدَل، تنیا. [تاقانه، بی‌هارتا]

ف: تاک، تک، تاق، تا، تاه، تایی، نه، تنها. بی‌تا،

بی‌همتا، بی‌همال.

ع: فَرَد، فَرِد، فَرِد، فَرِید، مُنْفَرِد، مُتَفَرِد، فَرْدان،

وَاحِد، وَاحِد، وَاحِد، أَحَد، وَاحِد، أَحَد، وَاحِد، وَتَر،

خَسَی، تَو، عَدِیمُ النُّظَر.

**تاک**

ل: تاق، واز، کریاگه‌ره. [کراره]

ف: باز، واز، گُشوده، گُشاده، گُشَفته، بازشده.

ع: مَفْتُوح، مُنْفَتِح، مَهْرُوج، مَنَهْرَج.

**تاکاکنمه**

ل: ... جیاره کردن، تاکه کردن. [تهنیاخستن. جیاکردنره]

ف: تک کردن. جدا کردن.

ع: افراد، تفرید، توحید، ایحاد. تفریق.

**تاکانه**

ل: تهنیابال. [تاقانه (منداالی بی خوشلویبرا).]

ف: یگانه، یگانه. (فرزند منفرد)

ع: اعر، اوحد، فرید، منفرد، وحید.

**تاکردن**

ل: قد کردن. پیچاننده. [نوشتانده. لوله کردن]

ف: تا کردن، ته کردن. نوردیدن.

ع: ثثنیه، طوی، طی، لوی، لی، لف.

**تاکوتوک**

ل: یه که یه که، دانه دانه. [تاکوتهرا]

ف: تک تک، تک توک، تک و توک، یک یک.

دانه دانه.

ع: فرداً فرداً، واحداً واحداً، فرادی، وحاداً، احاداً،

موحدة، فراداً، فراداً، فرادی.

**تاکولو**

ل: دریز و کوتا. [کورت و دریز، ناپیک]

ف: کوتاه و بلند، دراز و کوتاه.

ع: متفاوت.

**تانه****تاکه**

ل: تاک، تاقه. [تهنیا]

ف: تاک، تک، تاه، یگانه.

ع: مُنفرد، واحد، فرد، فرید، وحید.

**تاکه**

ل: تا. [مهتا]

ف: تا، فاید، تاکه.

ع: حتی، الی، الی آن.

**تاکه و بوون**

ل: تاکیانره، جیاره بوون. [تهنیا که ورتن]

ف: تک شدن، جدا شدن.

ع: فرود، تفرُد، انفراد، وُحود، تَوَحُّد، اِفْتِرَاق،

تَفَرُّق، اِنْفِصَال، خُذ، خُذَل.

**تاکهی**

ل: تا چدن؟ [مهتا که؟]

ف: تا کی؟ تا چندن؟ تا چه هنگام؟

ع: الام؟، الی آین؟، الی آی وقت؟

**تاکیانوه**

تاکو بوون

**تاکید**

ل: سهختی. [جهدت]

ف: مکاس، مکیس، قَدَغَن، غَدَغَن.

ع: تاکید، تَوکید، تشدید، تَوثیق، تَقْرِیر، احکام.

**تالیب و تعلیم**

ل: دانشغرا، دانشغواز. [زانستغواز، توتابی]

ف: دانش خواه، دانش پژوه، دانشجو.

ع: طالب العلم.

**تالیف**

ل: بهستن، هدبستن، لکائن، نویسن، دویوس کردن.

[ریلخستن، دانان]

ف: بستن، پیوستن، نوشتن، درست کردن.

ع: تالیف، تصنیف، ترتیب، تنظیم.

تالیم ← ته علیم [پیشه کاری گذروداره. (عزف «ته علیم»

است.)

**تال**

[ل: تهل، بهرانبه ری «شیرین».]

ف: تلخ.

ع: مَر، أجاج.

**تال**

[ل: ناخوش] (عه یشمان تال بو.)

ف: تلخ.

ع: مُنْقَص، مُکَدَّر.

## تال

ك: تار، رهش. (تال داگهريان.) [تاريك]

ف: تار، تيره، تاريك، سياه، پشام.

ع: كڭر، اغبر، آسود.

## تال

ك: ليزگ. [مهردا]

ف: تار، تاره، نخ، رشته، گناغ.

ع: سِلْگه، سِلْك، خيط. سَدَي.

## تال

ك: مازگ. توكَل مهنا. [مازور. توكله مهنا. (رشتي لمر]

چدهنه كه له دهاخيدا به كار دهريت.)

ف: مازو. پوست انار. (وامثال آن كه براي

دباغي به كار مي رود.)

ع: عَفَص. قَبْشُ الرُّمَان.

## تالان

ك: چهپار. [رابروت]

ف: تالان، تاراج، يغما، چپاول.

ع: نَهَب، غَارَة، أَخِيذَة، بَكِيلَة. فَيء، فَيء، غَنِيمَة،

عَوَاف.

## تالانه

ك: ... باغچه. [تالانه: پارچه يَك زيرى بر چاندن.

مهروها: باغچه]

ف: كَرْد، كَرْت، كَرْتَه، كَرَز، كَرَزَه، مَرَج، مَرَز،

مَرَزو، مَرَزوِي، پَل، كُنا، كَرار، كوار. باغچه.

ع: نَبَرَة، حَذِيْقَة، مَسْكَب.

## تالانى

ك: چهپارى. [به تالان برار.]

ف: تالانى، تاراجى، يغمايى، چپاولى، پروه،

يغما.

ع: غَارَوِي، نَهَبِي، مَنُهَوْب، أَخِيذَة، بَكِيلَة، عَوَاف،

فَيء، فَيء، غَنِيمَة.

## تالو

ك: نارار، زروغار. [ناغوشى، مهينه تى]

ف: تلخى، زارى، زهراپ.

ع: مَرَارَة، مُصَيَّبَة، كَرَبَة، كَرَب، مَشَقَّة، مَشَقَّة،

مَحَنَة، عَنَا، عَنَا، عَنِية، قَعَب، دُرُج، نَصَب، غِيَاظ،

بُؤْس، بَاسَاء، ضَرَاء.

## تالپ

ك: پاپى، پيچر، خوازگار. [خوازيار، دواكر]

ف: خواهان، خواستار، خواستگار، جوياء،

جوينده، خواهنده، پژوه، پژوهنده، پوينده،

يوشنده.

ع: طَالِب، مُسْتَدْعِي، هَوِي، مُحِب، مُشْتَاق.

## تال دلكهريان

ك: رهش و برون. [رهش داگرسا، رهش هه لگه ران]

ف: سياه شدن، تيره رنگ شدن، خشمناك شدن،

ريختن خون به رخسار.

ع: كَدَر، كَدَارَة، كُدور، كُدورَة، كُدَرَة، تَكْدَر، اِغْتِيَاظ،

اِحْتِدَاد، تَقْضُب، اِسْتِغْضَاب.

## تالشارى

[ك: تالشارى: دهرمانىكى رهش و تاله.]

ف: آلوا، چُدروا، شَبِيَار.

ع: مَنَبَر سَقَوَطَرِي.

## تالو

ك: تاله، سه نويشت، چاره، بخت، هاتره هات. [شانس،

چاره نوس]

ف: اوزند، تاخير، بخت، هور، ريك، سرآمد،

برآينده، سرنوشت. اختر.

ع: طالع، اقبال.

## تالنگ

ك: تالنگ. [تالنگ: گياهى كه به ناروانگه.]

ف: تَلَخَك. (علفى است معروف.)

ع: ...

ويته



## نالگر ← نالنگ

## نالوتورش

ك: تالار [دژواری، گیزدهیی]

ف: تلخ و ترش، تلخی، سختی.

ع: محنة، مشقة، ألم، المر و الحامض، ألباساء و الضراء.

## نالونون

ك: تفت و تریز

ف: رُمخت، تلخ تندمزه.

ع: جفص، عفص، حامز، حریف.

## نالوکه

ك: پهله، پهله پهل [هله داوان، عجهله]

ف: شتاب، شتاو، اشتا، اشتاب، اشتاوا، باتیمار، باتیمار، تندی.

ع: عَجَلَة، تَعَجِيل، إِسْرَاع، إِشْتِدَاد.

## نالوکه

ك: داوا، گهراک بورن [سوربورن له سر داغواز]

ف: درخواست، درخواست کاری، سخت گیری.

ع: مُطالَبَة، تَطَلُّب، اِطْلَاب، تَشَدُّد.

## نالو

ك: رهش، رهشام [مهیلره رهش]

ف: سیه، سیه قام، تلخ رنگ.

ع: أَسْوَد، كَبِر.

## نالو

ك: بام، چرده. (رهش ناله) [نه سهری مهیلره رهش]

ف: قام، پام، چرده، رنگ. (سیه قام، سیه چرده،

سیه رنگ)

ع: ضَارِب، (ضَارِبٌ إِلَى السَّوَادِ).

## نالو

ك: تال. (بادامه ناله) [دهل، ناخوش]

ف: تلخ.

ع: مَرٌّ، أَجَاج.

## نالو

ك: بهخت، نگین، سرنوشت، چاره. هه ساره. [چاره نووس]

ف: بخت، تاخیره، اورتد، هور، نگین،

سرنوشت، ریک، آختر، برآینده.

ع: طالع، إقبال، كَوْن، شارق.

## نالو ← نالو

## نالو نال

ك: بهد ناله، بهد بهخت، بهد چاره. [کلون، بی تیقبال]

ف: بدبخت، بهد هور، بدنگین.

ع: شَقِي.

## نالوکه

ك: مرز. (دهنکینکه تیکه لی گه م دهیت.)

ف: تلخک، سیهک، (دانه ای است که قاتی گندم می شود.)

ع: خافور.

## وینه

## نال هوریشم

ك: هورای ناوریسم.

ف: رشته، پناغ.

ع: خیط.

## نالو

ك: دهلی (نامی تال.)

ف: تلخی، (طعم تلخ).

ع: مَرَارَة، أُجُوج.

## نالو

ك: سهختی. [دژواری]

ف: تلخی، ناگواری.

ع: شِدَّة، مَرَارَة، لَوَاء.

## نام

ك: چهشه، مزه، میلاک، چهشکه. [چیتر]

ف: خوا، مزه، چهشه.

ع: ذِوق، طَعْم، لَذَّة.

## نام

ك: چهوری، رۆن. [چهوری (که دهیکه نه ناو چیشته.)]

ف: چربی، روغن. (که توی آتش کنند.)

ع: دُسُومَة، دَسِم، دُهْن، زَيْت، سِمَنْ، ثَبَارِيق.

## قامات

ك: تارات، هَلِیت، پهلِیت، چاخان، درّ، دهلمسه. دار.

خوشامده. [قسهی پروپوچ. (بنه‌رتی نهم وشه‌یه وشه‌ی

«دام» که کو کراوته‌مه و بوره به «دامات»، پاشان کراوه

به عهرمی و بوره به «گامات».]

ف: پرت‌ویلا، سخن‌های پریشان، سخن‌های

پراگنده. لاف، گزاف، خوش‌آمد، سخن‌های

فریبنده. (ریشه‌ی این کلمه از «دام» است که

آن را جمع کرده «دامات» شده، بعد معرّب شده

«طامات» گشته است.)

ع: خُرافات، شَطَطَات، شَمَارِیخ، طامات، أباطیل،

أكاذیب، أخادیح.

## ناملزو

ك: تاسه‌خوار، تاره‌زورمه‌ن. [تامه‌زور]

ف: تاسمَند، تاسه‌خوار، تَلُوسه‌خوار،

تَلُواسه‌مند، آرزومند.

ع: وَلَع، مُشْتاق.

## قامل

ك: سهر، مهنه‌ر، وچان، نیست. [یشور]

ف: ایست، مول، درنگ، نیناد، شکیب، شکیبایی.

ع: صَبَر، تَأَمَّل، لُبْث، مَكْث، تَوَقَّف.

## قامل

ك: برده‌باری. [شان‌دانه‌به‌ر، خورِاگرتن]

ف: بُردباری، پذیرفتن.

ع: تَحَمَّل، قَبُول.

## نامل‌کردن

ك: مهنه‌ر کردن، نیست کردن، وچان‌گرتن. [خایاندن]

ف: ایست، درنگ‌کردن، مول نمودن، مولش،

مولیدن، شکیبیدن، نیناد کردن.

ع: صَبَر، لُبْث، مَكْث، تَوَقَّف، تَأَمَّل.

## نامل‌کردن

ك: هوش‌پیدان. روده‌ریون، سهرلی‌کردنه‌ر. [تیبینی،

ورد‌برونه‌ر]

ف: بازیگ شدن، هوش‌دادن.

ع: دَقَّة، نَظَر، تَأَمَّل، تَعَمَّق.

## ناموخوا

[ك: به‌مارات، بَرَن و به‌رامه]

ف: روغن و نمک، اوزار.

ع: ثَوَابِل، أَبَازِیر.

## ناموخوا

[ك: چِیژ، شِرینی (تاموچِیژی له.)]

ف: نمک. (مزه و نمک سخن.)

ع: مَلَاخَة، حَلَاوَة.

## قان

ك: نِیَره. (خواتان) [خوتان (جیناوی لکاروی کسی دورمی

کویه.)]

ف: تان، شما. (خودتان، خود شما. ضمیر جمع

مخاطب است.)

ع: تُمْ، أَنْتُمْ، كُمْ. (كُنْ، تَنْ)

## قان

[ك: کم، بر] [تانیکه [تانیکی] کوتا.]

ف: لخت، کم.

ع: قَلِيل، بَعْض.

## قان

ك: رایژن. [راهیتل (تالی درژیایی پارچه.)]

ف: تان، تانه، قُرت، قُلَات، بالواسه، تار.

(رشته‌ی طول جامه.)

ع: سَدَى، سَدَاة، سَتَا، سَتَاة، حَابِل.

**تاج**

ك: تاج. [كلاری پاشایان.]

ف: افسر، ذیهیم، داهیم، داهول، ذیهول،

لائك، تاج. (كلاه سلاطین)

ع: اكلیل، تاج.

**تاج خروس**

ك: بادرز. [گولی پرنه كه له شیر.]

ف: خوچ، خوچه، بوبنگ بادروج، تاج خروس،

بستان افروز، گل یوسف.

ع: اقريط، ضومر، ضنیم، مُفَرَّجُ الْقَلْبِ، الْحَبْوُ

الْبُسْتَانِي، بادروج.

وینه

**تاج دهویشی**

[ك: كلاری دهویشانه: جزه كلاریك بوږه.]

ف: برکی، كلاه دوویشی.

ع: بُرُئْس، مَوَلُوءَه.

وینه

**تاج زاوا**

[ك: تاجیتك كه له گول و ریحانه بۆ زاوای دروست

ده كن.]

ف: بَساك. (تاجی كه از گل و ریاحین برای

داماد می سازند.)

ع: تاجُ الْخَتَنِ.

وینه

**تاج كوله**

ك: سهر كۆل. [داری نیتوان كوله كه ر بان.]

ف: سرستون، تاج ستون.

ع: تاجُ الْعَمُود.

وینه

**تاج كه له شیر**

ك: پزپ، پزیه. [پزینی كه له شیر]

ف: پوپ، پوپه، جوج، خوچ، خوچه، بلوچ،

خوراوه، لائك.

ع: عُرف، مِغْفَر، تاج.

وینه: پزیه

**تاج كه یانی**

[ك: تاجی پاشایان.]

ف: كَرَزَن، كَرَزَن، كَرَزِين.

ع: قَنْقَل.

وینه: ههیه.

**تاجی**

[ك: تاجی (سه گی ږاو).]

ف: تازی. (سگ شکاری)

ع: سَلَوَقِي، سَلَاقِي، مَجَرَع، جَارِحَة.

وینه

**تان دهو كه فتن**

ك: كوته بوون، رووش هه لدان. [تالکیش بوون (رهك) رووش

هه لدانی جلویه رگ.]

ف: تاربر آمدن، كههه شدن. (لباس مثلاً)

ع: غَفَر، اغْفِيَار.

**تانشین**

ك: لت، جرم، خلت. [خلته، نیشتر]

ف: ئُرد، ئُرده، ئُردی، خَرَه، خَرْد، ته نشین،

لای.

ع: راسِب، خَلَط، كُدَارَة، ئُردِي.

**تانشین بوون**

ك: نیشته بیخ. [كهوته بن]

ف: ته نشین شدن، ئُردی دادن، خَرَه پایین

دادن.

ع: رُسُوب، رُكُود.

[«تاك»، «تاك»]

ك: روماندر. [ده باب (قه لای رومان).<sup>۱</sup>]

۱- رومان: نه وه ستاو، بزیزو + دز: دز، قه لای. (ر- ر)

ف: روان دز، روان دژ. (قلعه‌ی متحرک.)

ع: دَبَابَة.

وینه

فانه

ل: له‌که. [په‌له‌ی بوی و شورتی و...]

ف: لَکَه، تَفْسَه، تَفْشَه، تَفْش، کَلْک. (لکه‌ی به و هندوانه و غیره.)

ع: کَلَف، هَزَمَة.

فانه

ل: ته‌شهر، سه‌رزانش. تروس. [تراج]

ف: کُواژ، کُواژَه، تَرخَنده، پِیغار، پِیغارَه، گرفت، گرفته، پُلکه، غُنْبه، تَفْشَه، تَفْش، کَلْک، تَشْشَر، سینه، نکوهش، سرزنش، سرکوبی، سرکوب.

ع: مَلْعَنَة، مَنَز، کَرْط، تَشْنِیع، قَدَح، لَوْمَة، وَتِیغ.

فانه‌ی چاو

ل: له‌کدی چاو، ناخونده‌ک. [په‌له‌ی سر چاو]

ف: حَجْجَک، ناخُنَه، خَرْمَهَرَه.

ع: کَوکَب، ظَفَرَة، عَفَاء.

فانی

ل: کدی. [تانیکی کوتا]. [ه‌ندیک]

ف: لَحْتی، کَمی، بَرخی.

ع: مَقْدَار، قَدَرًا، قَلِيلًا، بَعْضًا.

فانین

ل: ترانین، ترانا، ترانایی. [هیتز، رزه]

ف: تانسستن، توانسستن، توانش، توان، تاب، تابش.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، مَقْدِرَة، مَقْدَرَة، طاقَة، وَسْع.

فلو

ل: گر، سوله، هالار، گهرما. [تین، بلتسه]

ف: تاو، تاب، تابش، تَف، گرمی، آلاو، آلو، آتو.

ع: شَرَر، شَرَارَة، حَرَارَة، لَهیب، وَهَج، شُوبوب.

فلو

ل: شەرق، روشنایی، خوره‌تار. [رواناک، همتار]

ف: تاب، تاو، تابش، فروغ، پرتو، روشنی، آفتاب.

ع: ضَوْء، ضِیاء، نُور، سَنّا، شُعاع، شَمْس.

فلو

ل: حمیوت. ترس. [سام]

ف: تاب، تاو، غُزَم، ترس.

ع: هَيْبَة، سَطَوَة، خَوْف.

فلو

ل: تارشت. رینگ. [هیتز، تاقه‌ت]

ف: تاب، تاو، تابش، تَوَش، تَوَش، توان، توانایی، آزرَم.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، طاقَة، صَبَر.

فلو

ل: دم. گما. (تارتار). [کاتیکی کدم].

ف: دم، گاه. (گاه‌گاه)

ع: لَمَحَة، لَحْظَة، حِین. (أحيانًا)

فلو

[ل: ریژنه (بارانیکی که چند دقیقه‌ی له به توندی دیمارت).]

ف: ریزش، باران تُند، باران کم. (بارانی که چند دقیقه تند می‌بارد.)

ع: فَبَاة، شُوبوب.

فلو

ل: توننی. (به تار هاتگه). [توندی، په‌له]

ف: تاب، تُندی، زور.

ع: شِدَّة.

فلو

ل: یار. [له‌رزوتا]

ف: تَب، جَشَن.

ع: حُمَى، صَالِب، نَافِض.

تلو

ل: پَنج، با. (بادان) [گرژ، لول (پیچدان)]

ف: تاب، تاو، پیچ. (تافتن)

ع: قَتَل، بَرَم.

تلو

ل: لَنگ، غار، تَمَرَات، دَو، چوارَنال. [راکردن]

ف: تَک، تاخت، دَو.

ع: رَکُض، عَدُو، قَبِصَى.

تلو

ل: خَرَل، گَیج. (تولمه) [سور] (وله: سورپاندنمرو)

»پول گهشین«.

ف: تاب، تاو، گَیج. (گرداندن تابلمه مثلاً).

ع: جَوَل، جَوَلان، اِدَارَة.

تلودان

ل: بژاره، پاداشت، گوناسا. [جدرمه، زیاناته، قمره بوی

هله]

ف: تاوان، جاور، پاداش. گَنهسا.

ع: دِيَة، غَرَامَة، مَغَرَم، حَمَاة، عَوْض، بَدَل، جَرَم.

تاوان

ل: گونا، قورن، خواره، کالَت، گوناج. [هله، سدرینچی]

ف: گناه، تاوان، ریژک، بزه، کُشود، نافرمانی.

ع: ذَنب، خَطَا، خَطِيئَة، خَطِيئَة، اِثْم، وِزَر، جَرَم،

عَصِيان، مَعْصِيَة، ثَقَاصُر، ثَقَصِير.

تلواندان

ل: بژاردن. [قدربورو کردنمرو، زیاناندان]

ف: تاوان دان، جاوَزیدن، جاوَز دادن، پاداش

دادن.

ع: غَرَم، غَرَامَة، اِغْتَرَام، تَغَرُم، وَدِي، وَدِيَة.

تلواندهر

ل: بیژیر. [قدربورو کرده، زیاناندهر]

ف: بابیزان، بابیزَن، پایندان، شائنگ، تاوان بده.

ع: ضامن، غارم، غَرِم.

تلوانن

ل: تاواننمرو، نارکردن. [توانندهر]

ف: گداختن، آب کردن.

ع: هَم، تَذْوِيب، اِذَابَة، اِسَالَة، تَسْيِيل.

تلوت

ل: تهته، داره ترم، ترم، لاش کیش. [تابوت، جمنازه]

ف: کاهو، کاهو کَب، مرده کَش، لاش کَش.

ع: نَعَش، جَنَازَة، حَدَبَاء، نَيْط، تَتُو، تابوت.

وینه

تلوتکردن

ل: تهلویا کردن. [تهیار کردن، ناماده کردن]

ف: فراهم کردن، بَسِیجیدن، بَسَغْدیدن.

ع: تَهْمِيْئَة، تَقْيِيَة، تَعْبِيَة، تَدَارُك.

تلودان

ل: لنگدان، تمراتیان. [غارسانی توند]

ف: راندن، دویدن، دوانیدن، تاخت کردن.

ع: رَکُض، عَدُو.

تلودان

ل: خرلدان، گَیج دان. [هله سورپاندن]

ف: تاب دادن، چرخ دادن، گَیج دادن، گردانیدن.

ع: اِجَالَة، اِدَارَة.

تلودان

ل: بادان، پیچدان. [کرژ کردن]

ف: تاب دادن، تابیدن، تافتن، پیچاندن،

پیچ دادن.

ع: بَرَم، اَزَم، قَتَل، جَدَل.

تلودان

ل: سوربور کردن. [داختن، هله گرساندنی توند].

ف: تاختن، تاب دادن، سُرخ کردن.

ع: تَحْمِيَة، اِحْمَاء، تَسْعِيْر، اِسْعَار.

## تاوس

ك: يانده يه كي جوانی به ناربانگه.

ف: فیس، تاووس، تاوس.

ع: طاووس.

وننه

## تاوسان

ك: هارین. هامن: ورزی دوی به هار. (له «تاب» وه

وه رگیاوه. وهك: «ریگستان». كه سی مانگ ده خایه نیت.)

ف: تابستان. (از «تاب» است. مانند «ریگستان».

و آن سه ماه است.) گرماخیز. آتش بییز.

جهان بخش.

ع: صیف، قیظ.

## تاوشت

ك: تار، توانا، ورینگ، بدرگه. (تاوم نیه، ترانام نیه.

ورینگ ناگری. بدرگه ناگری.) [هیز، تاهت]

ف: تاب، تاو، تابش، تاوش، توان، توانایی.

ع: طاقة، قوّة، قُدرة.

## تاوگرتن

ك: داگرسان. سوروه بورن. (هه لگرسا، داخران]

ف: تاب گرفتن، افروخته شدن، گرم شدن، سرخ

شدن.

ع: اصقار، اصطِقار، اِتقاد، حُمي، حُمُو، تَسْعَر.

## تاوله مه

ك: ناگرگه شهوكر، ناگرباده. [پول گه شین: ده فیکسی له

تهل دروست کراوی دهسه داره، خه لور و پشکوی تینه که ن و

سوروی ددهن تا بگه شیتته وه.]

ف: تابلمه، آتش روشن کن.

ع: جَوَالَة.

## تاو لیهاتن

ك: ههول لیهاتن، بی تارام بورن. [نوتره لیریان]

ف: غله، بی آرامی، بی تاب شدن، بی تاب، تپاک.

ع: اضطراب، هِیجان.

## تاوله

ك: گزینیه، کشنیه. [گزینیه: گیاه که.]

ف: گشنیزه، کشنیز، کشنیج، کَسیره، کَزیره.

ع: جُلجُلان، کُسبِرَة، کَزِرَة.

وننه

## تاوله کینیه

ك: گزینیه خَرسک.

ف: گشنیز کوهی.

ع: مُخْلَصَة.

## تاو میان

ك: تار نیان، تهره دوا نیان. لنگدان. [شوین که ورتن بز گرتن.

ههره ها: غاردان]

ف: راندن، دنبال کردن، تاختن، تاخت کردن،

دواندن.

ع: طرد، ذاب، إحاشَة، تَعْقِيب، تَعاقِب. رکض،

عَدُو.

## تاوه

ك: ده فیکه بز سور کردنه وه.]

ف: تاوه، تابه.

ع: مَقْلَى، مَقْلَة، طابِق، طابَة.

وننه

## تاوه تا

ك: تابه تا، ناجور. [تا که وتاک، نه گونجار]

ف: لنگه به لنگه، تابه تا، ناجور.

ع: مُخَالَف، غَيْر مُطَابِق.

## تاویار

ك: [نداز به يك گهم - بز نمونه - كه له تاوه یه كدا

ده برژنیریت.]

ف: تاوه. (مقداری گندم مثلاً که در یک تابه

برشته شود.)

ع: طابَة.

## تاویان

ل: ناربون. [توانره]

ف: پَخَس، پَخَسَش، گدازش، گدان، گداختن، گداخته شدن، آب شدن.

ع: ذوب، ذوبان، سیل، سیلان.

**تاویانهوه**

ل: ناربون. [توانره]

ف: پَخَسَش، پَخَسیدن، پَخَسیدن، گداختن، گدازش، آب شدن.

ع: ذوب، ذَوْب، حَلّ، اِحْلال، تَسَايَل، اِنْهَمام.

**تاویده**

ل: خدیاته. [بنی یاداری هوریشم].

ف: تاویده، تابیده، ابریشم.

ع: خَيْط، اِبْرِيسَم، فُتيل، نِصاح.

**تاویتر**

ل: هتار. [بردی گهری تلیرمه کرار له شاخه ره].

ف: فندیره. («هتار» بزرگ).

ع: قَلْعَة، شَنْظِرَة، شَنْظُورَة.

**تاوین** ← **تاوین**

**تاویتهی**

ل: تایوتهی. [تایهتی، نه‌نقست]

ف: ویژ، ویژ، به‌ویژه، دانسته.

ع: مَخْصُوص، خُصُوصی، بِالْخُصُوص، خُصُوصًا.

عَمْدًا، قَصْدًا.

**تاییهتی** ← **تاویتهی**

**تایر قودس**

ل: فرشته. [پدری]

ف: فرشته، پرشته، پرهشته.

ع: طائرُ الْقُدُس.

**تایفه**

ل: تی، هوز، قنگره، نارپشته، بنه‌توم، گرو، ریشه.

[خَتَل، بنه‌ماله]

ف: تیره، رشته، دوه، دودمان، گروه، خانواده.

خاندان، دودمان.

ع: حَي، رَهط، قَوْم، فَرِيق، قَبِيلَة، عَشِيرَة، شُعْبَة، طَائِفَة، شَعْب.

**تایله**

ل: [درختیکه له قه‌برستاندا ده‌نیژن و بهره‌کی وه]

«بنه‌ک» [وايه].

ف: بُنْگَل، بُنْگَلْک. (درختی است در مقبرستان

غرس می‌کنند، ثمر آن شبیه است به «بَنْگ».)

ع: بَن، وَنْه

**تاینجه**

ل: تایچه. [ده‌فریکی له بهره‌دروستکاره که دو «تا»ی

ده‌بیته یه‌ک «بار».]

ف: تایچه. (ظرفی است از گلیم که دو لنگه‌ی

آن یک بار است.)

ع: كُرْز، فَنِيْقَة، سَفِيْحَة.

وَنْه

**تایه**

ل: گیشه (کومه‌تیک باه‌ی له‌س‌ریه‌ک دانرا.)

ف: تایه، نرزه، نرژه. (پشته‌ی علف که روی

هم می‌چینند.)

ع: كُومَة، كُومَة.

**تاجاره‌ت**

ل: شاره‌بره، داد‌ریسه، کاروان کردن [مامه‌له‌کردن،

کرین و فروشتن]

ف: سوداگری، بازرگانی، دادوستد، بده‌ویستان.

ع: تِجَارَة، اَلْبَيْع و الشَّرَاء.

**تخل**

ل: که‌ندفت، نه‌گه‌ویس. [که‌س‌نده‌ویست]

۱- بنه‌ک: ناری فارسی به‌ری درختیکه. له‌ عمره‌بیدا

«الحبة الخضراء» و «بطم» پی‌ده‌تین. (ر.ر)

ف: شَبِست، از چشم افتاده، ورافتاده.

ع: مَكروه، مَنفور.

تر

[ك: نیشانی پمهند كرده.] (خاستر)

ف: تر. (علامت تَفْضِيل است: خوبتر.)

ع: أ. (أَحْسَن)

تر

[ك: ديكه] (يكی-تر)

ف: ديگر. (يكی-ديگر)

ع: آخِر، سَوِي، غَيْر.

تر

[ك: بای دهنگداری كۆم.]

ف: تيز، كوز.

ع: ضَرَط، حَبَق، حُباق، حَبَج.

تراز

ك: مارش، گيره، نه‌شكه‌نه، [مه‌نگه‌نه]

ف: گيره، گير، فشار، شكنجه.

ع: دَهَق، مَكْبَس. ضَغَط، مُضِيقَة.

تراز

[ك: ته‌راز (نام‌رازی خانووردوست كرده.)]

ف: تَراز. (تراز بَنایی)

ع: طَراز.

وینه

تراز ← به‌شكا

ترازوو

[ك: شایه‌ن: نام‌رازی كیشانه كرده.]

ف: ترازو.

ع: مِيزان، مِيار، قِسْطاس.

وینه

ترازوو

ك: به‌رانبه‌ر، [هاوسه‌نگ، هاوشان]

ف: بَرانَر، زيوار.

ع: مُتساوي، مُتوازي.

ترازوو

ك: ته‌خت، ساف، هامار. [ريك، بی به‌زی و نزمی.]

ف: ترازو، ساف، هتموار.

ع: مُسَطَّح، مُسْتَوِي.

ترازوو

[ك: دوانه، جورته: كه لوی سینه‌م.]

ف: ترازو، دوپیكر.

ع: مِيزان، جَوَاز، جَبَّار، تَوَّاهان.

ترازوو مسقال

ك: ترازو، زه‌كیش. [ته‌رازوی نالتوون كیشان.]

ف: زَرَسَنج، ترازوی زرگری.

ع: مِيار، مِيزان.

ترازبان

ك: چورتیان. [ترازان، ده‌چوون]

ف: دروختن، از جا دروختن.

ع: رَاق، اِنزِلَاق، تَنَحِّي، تَجَاوَز، عُدول.

ترازبان

ك: به‌زیان، شكیان، به‌سَنِشتن. [به‌زین، تیکشكان]

ف: شكستن، شكست خورده‌ن، گُریختن،

پَس‌نشستن.

ع: اِنهزام، اِنكسار، اِنفِلال، دَبَرَة، هَزِيمَة، فِرار.

تراش

[ك: تاشراو.]

ف: تراش. (تراشیده شده)

ع: مَنحوت.

تراشه

ك: تَراشه. [ته‌له‌زم]

ف: تراشه.

ع: كُحاته، كُكاكَة، كُشاطَة، قُشارَة.

ترافانن

ك: رنانن، شاردنه‌ره. [فرانده‌ن]



ف: ربون، پنهان کردن.

ع: حَطَف، اِخْتِطَاف، اِخْفاء.

### ترافیده

ك: ترافیاگ، تاریاگ، [فریترار، تاریترار]

ف: رانده، رانده شده.

ع: مُعْرِب، مُبْعَد، مُعْلُود.

### ترپ

ك: زرم، [گرم (دنگی که رتنی شت).]

ف: ترپ، گُرمب. (صدای افتادن چیزی)

ع: لَدَم.

### ترپ

ك: تور، [تفر: گیاه کی سه لکداره].

ف: تُرپ، تَرپ، تَرَبز.

ع: فُجَل، فُجَل.

### وننه

ترپوکه ← شه له مه

### ترپه

ك: زرمه، تهپه. [گرمه (دنگی که رتنی شتیک له

به رزایره).]

ف: تُرپ، گُرمب. (صدای افتادن چیزی از

بلندی)

ع: لَدَم.

### ترپه ترپ

ك: زرمه زرم، تهپه تهپ. [تهپه تهپ]

ف: گُم گُم، تراپ ترپ.

ع: تَلادَم.

### تروت

ك: كلك، نهنگوس. [بهغه]

ف: انگشت، كلك، كلیك.

ع: اصبع، بَنان، اَنْمَلَة.

وننه ← نهنگوس

### تونه پان

ك: سلپ، ته مهان. [ته روهل (که سیک که له کار و روهناریدا

له شگرانه).]

ف: سُسْت، تذیل. (کسی که در کار و رفتار

سست باشد).

ع: ثَقِيل، رَحَو، طَنْبَل.

### تروختنه

ك: شه له مین. [چیتیکه له شیلیم ته روست

ده کرت.].

ف: تَرخینه، تَرخانه، تَرخوانه، آتش شلغم.

(آشی است از شلغم نخشکیده می سازند).

ع: طَرخانة.

### ترس

ك: بیم، باک، سام، په روا، نه نیش، هراس. [مه ترسی]

ف: تَرس، بیم، باک، سَهَم، پَروا، پَرواس، هراس،

نَهاز، نَهیو، خَواس، شَکوه. اندیش، اندیشه،

چَغَر، چَغَز، زَلیف، خَزَزک.

ع: خَوْف، خَیْفَة، مَخَافَة، رُعْب، رُهْب، رَهْبَة، فَرَع،

مَلَع، مَلَل، فَرَق، هَبَبَة، جُبْن، نَخْب، دَعَر، وَجَل،

خَشِیَة، هَوْل، خَطَر.

### ترس

ك: بیگا، سامناک. [مه ترسیدار]

ف: بیمگاه، سهمگین، اندیشناک، بیمناک.

ع: مَخَوْف، مَهْوَل، مَهال، مَهْوَب، مَهاب، مُذَكَّر،

مُعَوَّر، مَحْذُور، مَهْلَکَة، مَقْلَکَة.

### ترسانن

ك: هدره شه کردن. [توقانیدن، مه ترسی خسته بهر]

ف: ترساندن، ترسانیدن، شاختشانه.

ع: اِخْافَة، اِزعاج، اِيجال، اِلاق، اِنذار، اِذعار، اِفران،

اِفراع، رُجَر، اِهابة، دَعَر، شَویف، تَهْدید، تَهْداد،

تَخْذیر، تَرعیب، تَهویل، تَوهیل، اِخْشاء.

### ترسنوک

ک: بیدل، کمدل، که‌ماور، که‌مِزات، بی‌مِزات، [خویری،  
نوریز]

ف: ترسو، ترسا، ترسنده، چغرو، چغرنده،  
ژلیفن، هزارسان، بُزدل، بی‌دل، غردل، کم‌دل،  
هراسنده، بیمناک، سهمناک، سهمگین.

ع: جَبان، جَبون، خائف، وَجِل، وَهَل، مُسْتَوِهِل،  
ذاعِر، مُذَعور، مَرعوب، رُعبوب، هائِب، هَیوب،  
مَیاب، مَیبان، مَیبان، خاشِی.

### ترسیان

ک: که‌دلی، بی‌دآوری، [ترسان، نوریزان]

ف: ترسیدن، هراسیدن، چغزیدن، چغزیدن،  
سَهستن، شکوهیدن، پَرواسیدن، بیم‌داشتن،  
کمدلی.

ع: جُبِن، خَوْف، مخافَة، وَجَل، وَهَل، قَلَق، رُعب،  
اِرْتِباب، خَشِیَة، اِهْتِیال، ذَعَر.

### ترسین

ک: زاتبهر، زاوربهر، سامدار، [ترسینهر، سامنالا]

ف: ترسنده، ترسانده، هراسنده، هراسانده،  
چغرنده، چغرانده، تریر، سَهَمگین.

ع: مُوَجَل، مُقَلِق، مُزعِج، مُخِیف، مُذَعِر، مُنْذِر،  
مُفْزَع، فُزَعَة، فُزاعَة، مُهَیِب، مُرْعِب، هائِل، مَهِیل.

### ترشنه

[ک: تَدشوی]

ف: تَش، تیشِه، آهران.

ع: قَدوم، لَت، مِناحَة، مِناحَت.

### ترشته

### ترشته‌ی گلکاری

[ک: تَدشوی قره‌کاری]

ف: تیشِه‌ی گلکاری.

ع: قَلع، لَت.

### ترشقه

ک: بروسکه، چه‌خاخه، [ه‌روتریشقه]

ف: دَرخَش، آدَرخَش، آدَرخَش، آدَرخَش، آدَرخَش،  
دَرخَش، دَرخَش، بَیر، کُنور، سَینَجَر، اَرْتَجَک.

ع: بَرَق، سَلَنق، صاعِقَة، رَعَد.

### تروفال

ک: تَلقار، تَلق، سَلَف، [پَلته]

ف: اَر، خَرَة، چَم، کَزبِه، کَسبِه، کُنْجاره،  
کُنْجیده.

ع: ثَقَل، عَکَر، کُزِب، کُسِب.

### ترمس

[ک: ه‌رزله، تالیش]

ف: تَرْمَس، تَرْمَش.

ع: تَرْمَس.

### ترینه

### ترین

[ک: تَرَکَن]

ف: گوزو، گوزی.

ع: ضَرُوط، ضَرَّاط، فِرْقا، ناضِیف، خَضُوف،  
خَضِیف، خَضَّاف.

### ترنجان

[ک: تَدنگ پَن ه‌لچَن]

ف: تَرَنْجانیْدن، تَنْجانیْدن، تَرَعْدانیْدن.

ع: تَشْمِیص، تَقْلِیص، تَقْلِیض.

### ترنجیان

ک: گِر کردن، [ترنجان، زَرز بَر هاتَن]

ف: تَرَنْجیدَن، تَنْجیدَن، تَرَعْدیدَن.

ع: تَشْمُص، تَقْلُص، تَقْمُش، لَحْج، لَصَب، تَقْوِی.

### ترنگ

ک: پَله، جِنگه، [پَله‌رِپایه، دِه‌رِجه]

ف: پَله، جاَه، جایگاه.

ع: رُتَبَة، دَرَجَة، مَنصَب، شُغْل، مَقام.

### ترنگ

ك: پلتوك. [پته: به پشتی پهغه له شتيك دان.]

ف: تلنگ، تلنگور، انگشتك.

ع: نَقْلَة، فَرَقَة.

### ترونگان

[ك: دنگ لپهنتان (روك: دنگ هيتان له تې يا له تالې تار.)]

ف: تَرَنگاندن، تَرَناساندن. (به صدا در آوردن تير يا سيم تار مثلاً.)

ع: اِنْباض، تَنْبِيض، تَرْنين.

### ترونگای ترونگ

[ك: دنگ دنگ (دهنگی په پتایه پتای كهران يا تالې تار.)]

ف: تَرَنگا تَرَنگ. (صدای پی در پی کمان يا سيم تار.)

ع: تَرْن، تَنْبُض، تَهْرُم، تَهْرُج.

### ترونگه

[ك: دنگ (دهنگی تې يا كهران يا تالې تار.)]

ف: تَرَنگ، تَرَناس. (صدای تير يا کمان يا سيم تار.)

ع: رَنين، نَبِيض، نَئيم، رَدَم، هَرَم، هَرَج.

### ترونگه

ك: پل، پلتوك. [چه نه. پته]

ف: تلنگ، تلنگور، انگشتك.

ع: نَقْلَة، فَرَقَة.

### ترو

ك: به دنار، روسوا، بی تارپور. [ناوړپار]

ف: بدنام، رُسوا، بی آبرو.

ع: خازي، خَرِي، مَهتوك.

### ترونج

[ك: كهبات، نارنج]

ف: دَبال، دَباله، باتو، بادرنگ، تَرَنج.

ع: كَبَاد، تَرَنج، اُتْرُج، اُتْرُج، تَفَاح مائي.

وينه

### تروزی

[ك: تَرِيزو، خه يار چه مهر (له فارسيډا به دره ختی

«فلوس» یش ده تین: خه يار چه مهر.)]

ف: تَرِيز، كَرِيز، شنگ، شنگيار، نوارس، خیارزه،

خیار چنبر، شوشه خیار. (درخت فلوس را نیز

خیار شنیر می گویند.)

ع: قُتَاء، قُتَاء، شَعْرور، خیار شَنْبَر.

وينه

### تروسان

ك: تروكائ. [چاوتروكائدن]

ف: زَغَنك، چَشْم به هم زدن.

ع: طَرَف، غَض، اِرءاء.

### ترو كردن - ترو

### تروم

ك: رسدن. [ره گز، نه ژاد]

ف: گوته، نَزاد، رَسَن.

ع: جِنس، نُرع.

### ترووسكپانه وه

[ك: بریقه دانه ره (روك: ترووسكپانه وهی پرووسكه.)]

ف: جهیدن. (برق مثلاً.)

ع: خُفوق، خُفُو، لُموع، قُبوع.

### ترووقان

ك: ره تان. [غاردان]

ف: تازاندن، دواندن.

ع: اِعداء، اِسْتِعداء.

### ترووقه

ك: شکیان، شَكس. [به زین، تیکشکان (راکردنی

له شکر.)]

ف: شکست، گریز، گریختن. (گریختن لشکر)

ع: هَزِيمَة، اِنْهَزَام، فِرَار، ثَعَادِي، اِنْكِسَار.

**ترووقیان - شکیان**

**ترووکائین**

ک: ترووسکائین، چلائن. [چار ترووکائین]

ف: زَغْنَك، چشم به هم زدن.

ع: طَرْف، طُرْفَة، غَضْ، اِرْءَاء.

**ترووکه**

ک: چله. [ترووکائین]

ف: زَغْنَك، به هم زدن.

ع: طَرْفَة، اِرْءَاء.

**تره خته**

ک: مروخه. [برپری پشت.]

ف: ترخخته، مازن، مازه، زوره. [فقرات پشت.]

ع: فِقَار، سِيسَاء، مَلَب، شَرْخُوب.

**تره قووتوق**

ک: ته قووتوق. [ته قووتوق]

ف: تَرَاق و تَرُق، تَرَاق تَرُق.

ع: طَقْطَقَة، طَرَاق طُرُق.

**تره قه**

[ک: تَرِيْقَة، قَلْکَة (دنگی پیکنین).]

ف: خنده. (صدای خنده).

ع: قَهْقَهَة.

**تره قیان**

ک: زَهْقِيَان، کدین، زَقین. [تریقانه، قَلْکَة کردن]

ف: خندیدن، کرکر کردن، هرهر کردن.

ع: ضَحْک، هُئُوف، اِکْشَاف، کَتْکَتَة، کَرْکَرَة، هَرْهَرَة.

**خنین**

**تره ک**

ک: درز، شَرَق، شَکَاث. [قَلِش، قَلِش]

ف: تَرْک، تَرَاک، درز، شَکَاث.

ع: شَقْ، صَدْع، سَلْع، فَلْع، فُلُق، لَخَق، لَقْ، هَرَم،

وَصْم، صِر، قَادِج، قَصْم.

**تره کائین**

ک: درز تَبَرْدَن، [ته تاندن، قَلِشاندن]

ف: تَرْکاندن، درز توش کردن.

ع: شَقْ، فُلُق، فَلْع، سَلْع، قَصْم، وَصْم.

**تره کائین**

ک: تره کین. گوگردن. [درزیردن، چرزد کردن]

ف: تَنزیدَن، تَنذیدَن، جانه زدن. [جوانه زدن]

ع: تَبَرْعَم، اِزْمَاع.

**تره ک پا**

[ک: قَلِشی پی.]

ف: تَرْک پا.

ع: بَذَح، شَقْ.

**تره کیان**

ک: تره کین، درزیردن. [قَلِشان]

ف: تَرْکیدَن، درزیردن، شکافته شدن.

ع: اِنْشِقَاق، اِنْصِدَاع، اِنْصِلَاع، اِنْفِلَاق، اِنْخِلَاق.

اِنْخِلَاق، اِنْهَزَام، اِنْقِصَام.

**تره کیان**

ک: تره کین، گویسته کردن، زیران. [چرزد کردن (گویسته کردنی

درخت بهر له گه لا کردن).]

ف: تَنزیدَن، تَنذیدَن، جانه [جوانه] زدن. (دگمه

کردن درخت که می خواهد برگ در بیاورد).

ع: تَبَرْعَم، اِنْقِصَاد.

**تره کیان**

ک: تره کین. [قَلِشان، درزیردن (و ک: تره کینی دست و پی]

یا ترووکائی هیلکه.)]

ف: تَرْکیدَن، شکافته شدن. (دست و پا مثلاً یا

تخم مرغ).

ع: سَلْع، فَلْع، رَلْع، سَقْف، تَشَقُّق، اِنْفِلَاق، اِنْطِاق،

اِتْرَات، اِنْقِصَاس، اِنْقِصَاق، اِنْقِشَاق، اِنْقِیَاب، تَقْوُب،

.....

## تره‌کین

ل: تره‌کیان، درزیردن [تدقین، قلیشان]

ف: ترکیدن، درزیردن، شکافته شدن.

ع: اِنْشِیقَاق، اِنْصِدَاع، اِنْسِلَاع، اِنْفِلَاع، اِنْزِلَاع، اِنْلِخَاق.

## تره‌کین

ل: تره‌کیان، زاین. [ایچوره‌یتانی سەگ و گیانداری درنده.]

ف: زاییدن، بچه آوردن، ترکیدن. (زاییدن سگ

و سیاح)

ع: اِزْدِجَام، اِنْضِیْطَاق.

## تره‌کین-زویان

## تره‌کین-شیره‌قیان

## تره‌نجمین

ل: تره‌نجبین: شیره و ناروگی و شترخوزه.

ف: تَرَنجَبِین، تَنجَبِین.

ع: مَن، تَرَنجَبِین.

## تره‌وِراوی

ل: وِراج، وِریلندمر. [وِریلی، چه‌نه‌بار]

ف: وِراج، پُرگو، بسیارگو، درازگو.

ع: مِهْذَار، مِهْذَار، مِهْذَام، حِذْلِق، ثَرثار، مِهْمار، مَعْمَار،

مَقَات، رَغَاف، قَبْقَاب، بَقْبَاق، وِعَواع، مُرأ.

ترئ-هه‌نگوور [ریشه‌ی کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

## تریاق

[ل: دَرْدَازار.]

ف: تَریاق، دَریاک. (ضد سمومات.)

ع: تَریاق، دَریاق، دَرّاق.

## تریاک

[ل: تَلیاک]

ف: تَریاک، دَریاک، نارکوک، آپیون، آبیون،

هَبیون، بَیون، مَهائِل، مَهانول، زامهران،

زامهرون، نارخوک، شیرهی خشخاش.

ع: اَفیون، لَبَنُ الخَشْخَاش.

## تریت

ل: نانی وردکراو له چیشتی تراودا.

ف: تَریْت، تَریْد، تَلیْت.

ع: فَتِیت، تَریْد، لَجین.

## تریت کرده

[ل: تی‌کوشین]

ف: تَریْد کردن، تَلیْت کردن، خورد کردن،

اُنجیدن.

ع: فَت، هَشم، تَریْد.

## تریزه

ل: پیزی، کۆمی. [کۆم، لورن]

ف: سَریْن، سَروْن، کون، شیب، بَترجا.

ع: اِسْت، سَئَة، سَئَة، مِئْجَة، مِئْجَة، مِئْجَة، مَقْعَد.

## تریفه

[ل: گوشتی ناژولی نه‌خوش.]

ف: تَریْفَه. (گوشت حیوان ناخوش.)

ع: تَریْفَه، ثَلیْفَه.

## تریفه

ل: ریشِه. [دره‌وشانه‌وه (تیشکی مانگ یا رورمه‌ت)]

ف: فُروغ، پُرنَگ، کُنْخَت، درخ‌شندگی.

(ماهتاب، رخسار)

ع: تَنالو.

## تریق‌تریق

ل: تَرَم‌تَرَم. [قَاقا، قَلْکَه‌تَلْک]

ف: قَاقاه، قَهْهَه، قَحْهَه، قَرَقَره.

ع: قَهْهَه، قَحْهَه، قَرَقَره.

## تریق‌وه‌ور

ل: پریکوه‌ور، زه‌قین، تره‌قین. [قَاقا، قَلْکَه‌وه‌ور (پتکه‌بینی

به کۆمه‌ل.)]

ف: قَاقاه، خنده‌ی بلند. خنده‌کنان. (خنده‌ی

جمعيت.)

ع: قَهْقَهه، قَحْقَحَه، مُتَقَهْقَهه، مُتَنَشِطًا.

تريقه

ك: تروه، پريقه، پريكه [فلكه]

ف: قاه قاه، قَهْقَهه، هَرَهَر، خَنده.

ع: قَهْقَهه، قَحْقَحَه، زَقَزَقَه، زَمَزَقَه، مَرَمَرَه، كَتَكَتَه.

توبين

[ك: تپ كندن]

ف: گوزيدن.

ع: ضَرَط، حَبِج، حَبِق، حَزَق.

توي نيس

ك: به زم، شادی، خوشی. [نامهنگ]

ف: بزم، شادی، خوشی.

ع: عَيْش، عَشْرَه، تَرِيْنَه.

نيس

ك: [بای بيندگی كرم.]

ف: توس، چوس.

ع: فُسُو، فُساء، فُسُوَه، حَبِق، حَباق، نُجُو، فُوخَه.

تسقل

[ك: تسقل (به ريكي دارمازود).]

ف: تسكل، تسقل. (ثمري است از ثمرهای

درخت مازوج.)

ع: تَسَقَل.

تسهك - كهوش

تسين

[ك: تس بهردان.]

ف: تَسِيدَن، چَسِيدَن.

ع: فُسُو، فُساء، تَفْسِي.

تف

ك: تفليك، نارددم. [تاری ددم]

ف: تَف، تَفُو، تَه، تَهو، خوی، خيو، خُدو، بَفَج.

ع: بُزاق، بُساق، بُساق، تَف، تُلل، اَف.

تف!

[ك: وشه ي بيزاری ده برين و دورخسته و ده.]

ف: تف! (كلمه ي تبعيد است.)

ع: تُلّا لَكّا، تَف!

تفاق

ك: نازوخه، نَسپار. [نازوخه (زه خه ي بژوي زستان وهك:

شه لم، ساره، كه شك، گوتيز، ميژ...)]

ف: كاچار، كاچال. (لوازم زمستاني از قبيل:

شلفم بلغور، كشك، گردو، مويز، و غيرها ...)

ع: تَخِيْرَه، مُدْخَر، مُدْخَر، مُدْخَر، مُوْنَه، تَوِيْهَه،

مِيْرَه، غِيْرَه، عَتَاد، عُنْدَه.

تفاق

ك: اسپار، خومشه، چيشته خومشه، چيشته كولين.

[داردهرمان، دانه ريله (پيداريستی چيشت ليتان).]

ف: بُنْشَن، اَوْزار، دِيك اَوْزار، دِيك اَفْزار. (لوازم

آش)

ع: تَوِيْل، تَابِل، تَابِل، تَوَابِل، اَوْزار، اَبْزار، حَبُوِيَات،

قَزَح، تَبَارِيْق. (لوازم الطبخ.)

تفاق

ك: سه رزي، نه زيبه. [به هارات (سه رزي وشكي

ناوچيشت).]

ف: بوزار، اَفْزار، بوي اَفْزار، سبزي. (سبزي

خُشَك توي آش)

ع: دُقَه، اَدُوِيَه، تَوَابِل، اَبْزار.

تفاق ريگه

ك: كه لوبل ريگه. [پيداريستی سه فدر]

ف: ساز راه، ساز جَرَمَزَه.

ع: عَتَاد، زَفَر، لَوَاْزِمُ السُّفَر.

تفائنه دهم يهك

ك: يه كي برون، پاژ به يه كدر دان. [تفينمرو دهمی يه كتر:

تيديرمه له يه لقمه برون.]



ل: دل‌تیره کردن. [دل‌تیره کردن (دل: تکه کردن) بان.]  
ف: چکه کردن، چکیدن، چکلیدن، ژوهیدن،

وژوهیدن. (چکه کردن بام مثلاً.)

ع: وکف، وکوف، وکفان، ایکاف، تَوکُف، تَقَطُر.

تَقَر

ل: تهرزه. [ته‌ریز: بارانی به‌سترو.]

ف: تَنگَرگ، یخچه، سَنگچه، سَنگَرگ،

شَخکاسه، شَهَنگانه، ژاله.

ع: غَب، مَهو، بَرَد، سَقِیطة، حَبّ القمام.

تَکَل

ل: به‌ران. (قَوچ جه‌نگی.) [مهری نیر]

ف: تَگَل، تَکَل، وشکل، راک، غَرم، قوچ، خوچ،

غوچ.

ع: کَبِش، شاة.

وینده-به‌ران

تَکِه

ل: ته‌که، ده‌چه. [سابرین (بزنی نیر که ده‌بته

سهرجه‌له.)]

ف: تَکه، تَکه، باژن، نَهاز. (بز نر که پیشرو گله

است.)

ع: تیس، کَران.

تَل

ل: خل، گل، پل، تلیر، غلیتر. [تلور (خولانه‌ره و رزشتی

مهرشتیک.)]

ف: غَلت، غال، تَلو، یوزه. (گردیدن و رفتن هر

چیز)

ع: دَحَرَجَة، دَحراج، دَمُورَة، دَهْدَمَة، رَحَلَفَة،

وَكُوكَة، كَرَكَسَة. حَدر.

تَلان

ل: تلیران، گلان، گلیران، خلان، غلیتران. [تیلین به گویز.

(دورکس له لیژایه‌کوره به شوین یه‌کدا گویز تلیره

ده‌که‌نهره، مه‌تا گویزی یه‌کیتیان ده‌دا له گویزه تلیر  
کراره‌کان و هم‌موی ده‌بانه‌ره.)]

ف: تَلَوِبازی. (دو نفر از سرازیری پشت سر

هم گردو رها کنند، تا اینکه گردوی یکی از

ایشان به یکی از گردوهای رها شده بخورد که

همه را می‌برد.)

ع: اسْتِدَاء، مُسَادَة.

تَلان

ل: گلان، پلان، پلانسه، تلیرو کردن، غلیترو کردن.

[تلور کردنه‌ره]

ف: گرداندن، گردانیدن، غلتانیدن، غلتانیدن،

غالاندن، غالانیدن، تلو دادن، چرخ دادن.

ع: دَحراج، دَحَرَجَة، دَمُورَة، دَهْدَمَة، رَحَلَفَة،

وَكُوكَة، كَرَكَسَة، ثَحرِك، تَدویر.

تَلان

ل: پلان، پلکان. نارین. [تیه‌لژندن، تیه‌لژون]

ف: آگَشتن، آگَشتن، آغَشتن، آغَشته‌کردن،

آلودن، آلوده کردن، جَتراندن، جَتره‌کردن.

ع: لَسخ، لَسخ، تَلطِیح، لَوث، تَلوِیث، حَصرَج،

تَضریج، طَمَل، طَلی.

تَلانسه‌وه-تَلان

تَلاتل

ل: تلواتل، گلواگل، خرته‌گل. [له‌سر لا رزشتن.]

ف: غَلتاغَلت، غالاغال، گردان گردان، تَلوواتلو،

یوزه.

ع: دَحراج، دَحَرَجَة، دَهْدَمَة، دَمُورَة، رَحَلَفَة،

تَوَكُوك.

تَلاتل کردن

ل: تلواتل کردن، خرته‌گل کردن. [له‌سر ته‌نیشت گه‌ران.

(شاه‌روشان کردن.)]

ف: غَلتیدن، غالیدن، یوزیدن، تَلو زدن، تَلو



خوردن. (پهلو به پهلو کردن).

ع: تَمَلُّم، تَدَحْرُج، تَدَمُور، تَدَمْدَه، تَزَحْلَف.  
«تلفون»

ل: دوبریز. [تله فون]

ف: دورگو.

توالل - تلاول

تلور

ل: پال، دوبریز، دوبریزه. (تنگه تلور) [تدنیشت]

ف: دَمَر، دَمَرَو.

ع: ضَمَج، جَجْ.

تلورکه فتن

ل: پال که فتن. [لسمر تدنیشت راکشان]

ف: دَمَر افتادن، دَمَرَو شدن.

ع: جَجْ، اِضْطِجَاع.

تله

ل: دون. (لسمر تله و تسیاگه.) [باری وستانی گابهرد -  
بژ نمورنه - به شیویهک که نه گهر بیوولیت داکمیتسه  
خواره.]

ف: دنده. (وضع ایستادن خرسنگ مثلاً به  
طوری که اگر تکان بخورد بیفتد.)

ع: اِشْرَاف.

تله

ل: دیانه بن تل. (تله ییاگه.) [دانه (شتیک که ده خریته  
ژیر گابهرد - بژ نمورنه - هتا نه تلپت.)]

ف: تله، پله، دنده. (چیزی که زیر خرسنگ  
مثلاً می گذارند که تلو نخورد.)

ع: قَلْع.

تله

ل: بن تل. [یه که مین گویر له «تیلین» ا.]

ف: بُن تَلَو. (در «تلان».) (گردوی اول در

تلوبازی.)

ع: أَوَّلُ الْجَوَز.

تله و بیون

ل: خله و بیون، گله و بیون، تلیره و بیون، خلیره و بیون.

[تل خواردن]

ف: غَلْتِیدن، غَالِیدن، گردِیدن، چرخِیدن.

تَلَو خوردن، تلیدن.

ع: تَدَحْرُج، تَدَمُور، تَدَمْدَه، تَوَكُوك، دَوَران.

تله و بیون

ل: بهر و بیون، گله و بیون، خله و بیون، خلیره و بیون.

تلیره و بیون. [سره و خوار تلور بوونهوه.]

ف: سرازیر شدن، پایین تلیدن.

ع: تَكْرُكْس، تَزَحْلَف، تَدَمْدَه، اِنْجِدَار، تَدَحْرُج اِلِ

السُّفَل.

تله و کردن

ل: خله و کردن، گله و کردن، تلیره و کردن، خلیره و کردن.

[تل دان]

ف: تَلَانْدن، غَلْتَانْدن، گردَانْدن، چرخَانْدن.

تلودادن.

ع: دَحْرَجَة، دِحْرَاج، دَمْدَه، دَمُورَة، اِدَارَة، تَقْلِيب.

تله و کردن

ل: بهر و دان، خله و کردن، تلیره و کردن، خلیره و کردن.

[سره و خوار تلور کردنهوه.]

ف: سرازیر کردن، پایین تلاندن.

ع: دَحْرَجَة، رَحْلَفَة، كَرْكَسَة، دَمْدَه، حَدَر.

تلیک

ل: پلیاگ، پلکیاگ. [تینه لژنرا، تیره تلار]

ف: آگسته، آگشته، آغشته، آلوده، جتره.

ع: مُنْطَخ، مُنْطَخ، مُضْرَج، مُلُوث.

تلیک

ل: گلیاگ، تله و کریاگ. [تلار، تلیره و کرار]

ف: غلقتیده، گردیده، چرخیده، تلو خورده.

ع: مُدَحْرَج، مُدَهْوَر، مُدَهْدَه، مُوَكُوک، مُکَرَّکَس.

**تلیان**

ک: گلیان، گله‌برون، تله‌برون. [تلان، تلیربرونه]

ف: غلتیدن، گردیدن، چرخیدن، تلخوردن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَوَكُوک، تَحْرُک، تَرَحْلَف.

**تلیان**

ک: پلیان، پلکیان. [تیته‌لتران، تیو‌چرون]

ف: آلودن، آلوده‌شدن، آگستن، آگشته‌شدن،

آگشتن، آگشته‌شدن، آغشتن، آغشته‌شدن،

جُتَردیدن، جُتره‌شدن.

ع: تَلْطُخ، تَلْطُخ، تَلْطَط، تَضْرُج، تَلُوْث، اِتْطَاخ،

اِتْطَاط.

**تلیتر**

ک: گلیر، خلیر. [گلور، گلور]

ف: غلت، غال، تلو، گردیدن، چرخ، سرازیر

شدن.

ع: دِحْرَاج، دَهْوَرَه، دَهْدَمَه، وَکُوکَه، کَرکَسَه. حذر،

حذور.

**تلیتران** ← **تلان**

**تلیتره و بیوون**

ک: خلیربرون، گله‌برون، تله‌برون. [تلوربرونه]

ف: غلتیدن، غالییدن، تلو‌خوردن، سرازیر شدن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَوَكُوک، تَحْرُکَس،

تَرَحْلَف، اِنْجِدَار.

**تلیقان**

ک: شلیقان. [تلیقاندنره (ره‌ک) تلیقاندنره‌ی تری.]

ف: شکستن، له‌اندن، چکاندن، له‌کردن. (انگور

مثلاً.)

ع: فَضَخ، اِفْلَاق.

**تلیقیاک**

ک: شلیقیاک. [تله‌قاره، فلیقاره]

ف: چَکاک، چَکیده، شکسته، زبون، لهیده،

له‌شده.

ع: مُنْفَضَخ، مُنْقَلِق، ضَاغ.

**تلیقیاکوه** ← **تلیقیاک**

**تلیقیان**

ک: شلیقیان. (هه‌نگور مه‌له‌ن.) [تلیقانه‌ره، تله‌قانه‌ره]

ف: لهیدن، لهیده‌شدن، چَکدن، چَکیده‌شدن،

شکستن، شکسته‌شدن، زبون شدن.

ع: اِنْفِضَاخ، اِنْفِلَاق، اِنْهَاک.

**تلیقیانه‌وه** ← **تلیقیان**

**تل**

ک: چَل. (تله‌تل) [تله (سورتانه‌ی برین).]

ف: سوزش. (سوزش زخم)

ع: حُرَقَه، اِحْتِرَاق، مَحْض، مَضِیض، تَقْصِغ، تَبِیغ،

اِحْتِدَام، اِحْمَار.

**تلف**

ک: تَلْفار، سَلَف. [تله، تله]

ف: آو، چَم، خَرَه، کُزبه، کُسه، کُنْجَاله، کُنْجیده.

ع: عَکَر، نَطْل، شَمَاج، کُزْب، کُسَب.

**تلف**

ک: مَنَال، زَارُوْلَه. [مندال، زاروک]

ف: بَچَه، کودَک.

ع: صَبِي، صَغِير، زَعْلُول، صُنْبُور، وَلِيد، طِفْل.

**تلفار**

ک: تَرَفَال، تَلَف، سَلَف. [تله، تله]

ف: آو، چَم، خَرَه، کُنْجَال، کُنْجَاله، کُزبه، کُسه.

ع: عَکَر، نَطْل، شَمَاج، کُزْب، کُسَب، طِفْل.

**تلف زه‌یتوون**

[ک: پله‌ی زه‌یترون پاش روڤن لنگرتن.]

ف: زیتار، زیتاره.

ع: عُکَر الزَّيْت.

**تلف کوئی**

[ک: پلته‌ی کړمې پاش رڼد لینگرتن.]

ف: تڅ، گنجار، گنجاره، گنجال، گنجاله،  
خړه‌ی گنجه.

ع: کُسب السَّمِسم.

**تلف ههنگوړ**

ل: پټس ههنگوړ. [پلته‌ی تری]

ف: انگاره، انگاله، خړه‌ی انگور، پوست انگور.

ع: شماج، نمل.

**تلوخ**

ل: کالۍ. [رومه‌لار او (ډنۍ پیښه‌رم).]

ف: بی‌شرم، بی‌آبرو، چغاز، (زن بی‌حیا)

ع: مِنداص، سِلَقَة، ثَرَبَة، سَلِیْطَة.

**تلوخ**

[ل: سبه‌تدی چرمین که سه‌هولی پی‌ده‌یتن.]

ف: یخدان. (سبد چرمی که با آن یخ می‌آرند.)

ع: حَفَص، حِفْصَة.

وته

**تله**

[ل: سورتانه‌ی برین.]

ف: سوزش، برافروختن.

ع: احْتِرَاق، احْتِدَام، مَض، مَضِیض، تَقْصُع، تَبِیْع،

احْمَرَار.

**تله‌تل**

ل: زله‌زل، چله‌چل. [سورتانه‌ی برین به هوی پر برون له

کیم، یا کرانه‌هوی له‌ش به هوی ناگرمه، به سورتانی شاگر

و ناسنیش ده‌لین: «تله‌تل».]

ف: سوزش، برافروختن. (سوزش زخم از پر

شدن چرک، یا سوزش عضو از آتش، سوختن

آتش و آهن را هم «تله‌تل» می‌گویند.)

ع: احْتِرَاق، احْتِدَام، تَقْصُع، مَض، مَضِیض، تَبِیْع.

احْمَرَار.

**تلیس**

ل: تهر، خورسیاک. [خوسار]

ف: تر، خیسیده.

ع: مَرشوف، مَبْلُول.

**تلیسان**

ل: خورسان. [نماندن: له ناودا نهرم کردن.]

ف: خیسانیدن، خوسانیدن.

ع: رَشَف، ثَرشِیف، مَقْث، انْقاع.

**تلیسانه‌وه** — **تلیسان**

**تلیسیاک**

ل: خورسیاک. [خوسار]

ف: خیسیده.

ع: مَرشوف، تَقِیع.

**تلیسیان**

ل: خورسیان. [خوسان]

ف: خیسیدن، خوسیدن، خیسیده‌شدن.

آب‌شدن.

ع: تَرَشَف، اِرْتِشَاف، تَمَرُث، تَمَرُس، تَقُوع، اِنْحِلَال.

**تلیسیانه‌وه** — **تلیسیان**

**تلیش**

ل: نه‌شکه‌فت، چاک، تره‌ک، دریاک. هال. [درز، قلیش،

دراز، نه‌شکه‌رت]

ف: شکاف، اشکفت، زهار، چاک، تَرک.

ع: شَق، شَقَب، صَدَع، خَرَق، قَت، لَصِب، فِرْزَة.

شعب، شَعْبَة، غار، کَهف.

**تلیشان**

ل: شکافتن، درین، چاک کردن. [تلیشاندن، دادرین]

ف: شکافتن، کافتن، کافیدن، دریدن،

چاک‌کردن، پاره کردن، باز کردن.

ع: شَق، شَقَب، صَدَع، خَرَق، قَت، لَصِب، فِرْز، بَج،

فَلَق، فَا، فَاي.

**تلیشیان**

ل: دریان، شکافیان، چالبرون. [تلیشان، دادران]

ف: کَفَتَن، کَفِیدَن، کافیده شدن، شکافته شدن،  
پاره شدن، دریده شدن، ازهم باز شدن.

ع: تَشَقُّق، اِنْشِقَاق، اِنْشِقَاب، اِنْصِدَاع، اِنْخِرَاق،  
اِنْفِطَات، اِنْفِرَاز، اِنْجَاج، اِنْفِلَاق، اِنْفِصَال، اِنْفِئَاء.  
**ظَن**

ل: مِیشتَن، ناستَن، نازتن. [لنگرآن]  
ف: گذاشتَن، گذاردَن، گساردَن، هیشتَن، هلیدن.  
ع: ثَرَك، اِهمال.

**تماشا**  
ل: تراشا، چارینکفتَن، روانین، نوآرین، ورده‌یوون،  
سمرغجه، دین. [سیر کردن]  
ف: تماشا، دیدن، نگاه کردن.

ع: مُشَاهَدَة، مُعَايَنَة، مُلَاحَظَة، مُطَالَعَة، سَیَاحَة،  
نَظَرَة، رُؤیَة، شُهود.  
**تماشا!**

ل: تراشا!، سِرا!، بَرِوانه!، بِنوآر!، بِنوآره!، ورده‌یه!  
[سیر که! (دارِ شتمی فرمانه له «تماشا کردن».)]  
ف: بپا، ببین!، تماشاکن!، نگاه‌کن! (صیغه‌ی امر  
است از «تماشا کردن».)

ع: اُنْظُرْ!، اِرْءَا، لَاحِظْ!، طَالِعْ!، شَاهِدْ!، عَیْنُ!  
**تماشا کردن**—**تماشا** [ماتای یه‌کم،] (به معنی اول «تماشا»  
است.)

**تو**  
[ل: ته: راناری که‌سی دوه‌می تاکه.]  
ف: تو.

ع: اَنْتَ، كَ، تَ.  
**تو**  
ل: توژ، توژگ، توژك، سمرتَن. [سمرتوژ (توژنالی سمر  
شید و شتی لهو چه‌شنه.)]

ف: تو، سرتو، تاشك، شمه، چرابه، قَمِیاق.  
(پرده‌ای که روی شیر و امثال آن پیدا شود.)  
ع: طُهاوَة، نُویَة، طُفَرَة، طَلَاوَة، قُشَطَة، كُثَعَة،

هادِر.

**تو**

ل: پهره، پهل. [رویه‌ره، لاپهره، توئ]  
ف: تو، توه، ته، تاه، توی، لای، پَره، پَرده.  
ع: وَق، صَفَحَة.

**تو**

ل: ناو. [ناف، نیو، نیوان]  
ف: میان، تو، توی.

ع: بَیْن، طَیْ، عِطَف، ثِنی، خَلَل. **بی.**

**تو**

ل: توژ. [توژ (که ده‌یوژینن.)]  
ف: تُخَم، منج، دانه. (برای پاشیدن.)  
ع: بَذَر، بَزَر، حَب، عَجَم.

**توا**

ل: قراش. [توی (روک: تویی گوشت.)]  
ف: بَرگ شده، اَنجیده، کار دزده. (گوشت مثلاً.)  
ع: وَق، شَرَحَة، خَذَعَة، مُتَوَرِّق، مُنْشَرَح، مَوْشَوِّق،  
مُتَحَرِّز، مُتَخَذِع.

**تواشا**

ل: تماشا، سیر. [روانین. گه‌شت]  
ف: تماشا.

ع: نَظَر، سَیَاحَة، سَیُوج.

**تواشا**

ل: دین، روانین، نوآرین، تماشا، سمرغجه، ورده‌یوون،  
چارینکفتَن، خوئن. [یینن، روانین. خویندنه‌ره]  
ف: تماشا، دیدن، نگاه کردن، پاییدن. خواندن.

ع: مُلَاحَظَة، مُشَاهَدَة، مُعَايَنَة، مُطَالَعَة، عَیْر، نَظَر،  
رُؤیَة، تَبْصُر، اِبْصَار. قِرَاة.

**تواشا!**

ل: تماشا!، سِرا!، بَرِوانه!، بِنوآره! [سیر که! (فرمانی  
«تماشا کردن».)]

ف: تماشا!، بپا، ببین!، نگاه‌کن! (امر است به

تماشا کردن.

ع: اُنْظُرْ، اِرْءَا، ثَبِّهْ، عَايِنْ، لَاحِظْ، شَاهِدْ، طَالِعْ

تواشاخانه

ل: تماشاخانه، سهیرانگا. [تیاثر، شان]

ف: تماشاخانه، نمایشگاه، انگامه، بازیخانه.

ع: مَسْرَح، مَنظَر، مَشْهَد، مَعْرِض، مَلْعَب، مُمَكِّل، مَنزَهَة.

تواشاگردن - تواشا

تواگردن

ل: فراش کردن. [ترئ کردنه]

ف: برگ کردن، آنجیدن، تیغ زدن، کارد زدن.

ع: ثَوْرِيق، تَشْرِيح، تَخْذِيع، تَحْزِيز، تَشْقِيق، تَقْدِيد، وَشَق.

توانا

ل: تار، تاوشت، تهرانشت. [هیز، تاهت]

ف: تاب، توان، توانش، توانایی، تابش.

ع: طَاقَة، قُوَّة، قُدْرَة.

توانا

ل: تاردار، تارشدار، کاری. [کارا، بههیز، بهتاهت]

ف: توانا، تابشدار، کاری، کارگر.

ع: مُقَدِّر، مُطِيق، فَعَال.

توانایی

ل: تار، تاوشت، توانشت. زَر، هِيز، گِز، بَرِشت. [ززه،

کارایی]

ف: تاب، تابش، توان، توانش، توانایی، توش،

توس، نیرو، چَمَك، كَرَكَم، تَتَوَه.

ع: طَوَّق، طَاقَة، قُدْرَة، قُوَّة، وَسْع، اِسْتِطَاعَة، جُهْد، جِدَة.

تواناشت - توانایی

توانین - تانین

توبه

ل: گه پانهوه، بازگشتی، پدیشمانی. [گه پانهوه، پدژیوانی]

ف: مول، پَنَت، پَنَت، بازگشت، پشیمانی.

ع: تَوْب، نِيَاب، اِنَابَة، نَدَم، نَدَامَة، تَوْبَة، اِسْتِغْفَار،

رُجُوع.

توبهبرد

ل: توتو، پدیه پدیه. [توتو، توتو له سر توتو]

ف: توبرتو، لابلرا، تابرتا.

ع: مُتَوَرِّق، مُتَصَفِّح.

توب

[ل: نامرزی گهری گولله هاریشن]

ف: توب، دنگ، دیگ، کشکنجیر.

ع: مِدْفَع، طُوب.

توبه

توب

[ل: ندو توبی که مندالان ورزشی پندکهن.]

ف: توب، گو، سرگل. (توبی که بچه ها با آن

ورزش کنند.)

ع: كُرَة، طَابَة.

توب

[ل: تاه. تزیی پارچه.]

ف: بَرُونْد، بَرُونْدَه، لَت، لَحْت، شُولَه، شَلَه.

ع: رَزْمَة، كَارَة، طَاقَة.

توب نکرده

[ل: توب تهاندن، توب هاریشن]

ف: توب در کردن، شلیک توب.

ع: ضَرْبُ المِدْفَع.

توبان

[ل: توبین، فتبوتین]

ف: توب بازی، گوبازی.

ع: مَقَط، كَرَو، كَرِي، لَعْبُ الطَّابَة.

توبانن

ل: کوشتن، لیدان. [ته می کردن (لیدانی زده).]

ف: زدن، (زدن زیاد)

ع: ضرب، نَحَف.

**توپانن**

ك: مرانن، كوشتن. [سهكەت كردن (مراندنی گیانداری

ناپاك، رهك: سهك.]

ف: كشتن، میراندن، (چیزهای نجس مانند

سگ،)

ع: اعدام، اِتلاف، اِماتة، قتل.

**توپتاو**

[ك: نمر گزچانهی له گهمەدا له توپی ددهن.]

ف: پهنه، توپ تاب، توپ انداز.

ع: طَبْطَابَة.

**توپچی**

[ك: توپ ته قین.]

ف: توپچی، توپ انداز.

ع: مِدْفَعِي، طُوبَجِي.

**توپرز**

ك: گورز، كوتەك. [گورپال]

ف: توپوز، چُماق، كُتَك، گُرز.

ع: قَضِيب، عَمود، مِقْمَعَة، جُرز، دَبُوس.

وینه

**توپقار**

[ك: توپین، توپقارین]

ف: توپبال، فوتبال.

ع: كَرِي، نَعْبُ الطَّابَة.

**توپلاخه**

[ك: توبەل (توبەل ناسا).]

ف: گلوله، (گلوله مانند).

ع: كُتَبَة، مُلَبَة.

**توپلاخه‌ی جوجكه**

[ك: پوتە‌ی كلەك.]

ف: سَر دُم.

ع: مُلَب، مُلَبَة.

**توپوخ**

ك: سەرنگرێ، ساتمه، [رەت بردن، هەلەنگوێتن («توپوق»

و «ساتمه» دیو وشی تورکین.)]

ف: اُشکوخ، سَکَتَنزێ، توپوق، ساتمه.

(«توپوق» و «ساتمه» هر دو ترکی هستند.)

ع: عشار، عَشر.

**توپه‌ل**

لا: هوبەل. [توبە یا بەفری بە دەست خەراوە.]

ف: توپال، توپال، توفال. (گلوله‌ی برف یا گل.)

ع: جَعو، كُتَبَة، لِبَقَة، توفال.

**توپه‌له‌شەری**

ك: هوبەلان، هوبەله‌شەری. [شەپ‌توبەل، شەپ‌مەفر]

ف: توپال‌بازی، برف‌بازی.

ع: مُكَائِبَة، مُتَالَجَة، مُجَاعَة.

**توپیک**

ك: مرداروبووك. [توبیو، مرداروبووبو (مردوبی گیانداریك

كه گوشتی ناخوړت.)]

ف: مردار. (مرده‌ی حیوان حرام.)

ع: مَيِّتَة، جِبَقَة، نَافِق، طَفِس.

**توپین**

ك: مرداروبوون. [مردار بوونه‌وه (مردنی ولاخ، سه‌گ و

ناژەلی له‌و چەشنه.)]

ف: مردارشدن. (مردن الاغ، سگ و امثال آن.)

ع: تَلَف، طَفِس، طَفُوس، نَفُوق، تَجِيف.

**توپین**

ك: خوێزین، داخوێزین، لیخوێزین، تیخوێزین، هەرشە کردن،

ترسانن، غوڕشت کردن. [گەفین، گورەه کردن]

ف: توپیدن، غوڕیدن، غَنبیدن، غَرَش کردن،

غَرَشت کردن، شاخشانە‌زدن.

ع: ذَمَر، تَذَمُر، تَغِيظ، تَشَدُّد، تَهْدِيد، اِبْرَاق.

**توپو**

ك: پەرمپەرە، پەردەپەردە، تۆمەرتۆ. [تۆتۆ، تۆئ، تۆئ ئەسەر  
تۆئ. (وەك: پیاز).]

ف: تۆبۆرتو، تۆبۆرتا، تاهبۆرتاه، تەبۆرتە، لایرلا،  
لای لای، پەرەپەرە، پەردەپەردە. (مانند پیاز).

ع: مۆبۆق، مۆبۆق.

توتوم

ك: توتۆم، ساق. [داری ترش].

ع: سُمَاق، سُمُوق.

وینه

توتیا

[ك: توتیا (تۆزی گیایەکی بەناوبانگە کە چاری  
پەندەپێژن).]

ف: توتیا. (گرد علفی است معروف که به چشم  
می‌کشند).

ع: توتیاء.

توتیاکەوئە

[ك: زاجی كەرە، زاجی شین]

ف: دودهای، کات کبود.

ع: توتیاء، کات.

توتیان

ك: تلیقان، پانەرکردن. [پلیشانده (وەك: پان کردنه‌وی  
کەللەسەر).]

ف: کوبیدن، پهن کردن، ترکاندن. (کله‌ی سر  
مثلاً).

ع: کَسَر، فَضَح، إِفلاق.

توچن

ك: دۆچن. [لیچن، لیج]

ف: دُج، دُژ، دُجن، دُژن، چسپنده.

ع: لُج، لُج، لُج.

توخته

ك: سەووات، وەلفەت، نیاز. [دیاری]

ف: سۇفته، أرمغان، أرمگان، نیاز، سَوَات.

ع: هَدِيَّة، ثُحْفَة.

توخس

ك: تۆز، سرگ. [چەموش]

ف: تُخَس، تۆسَن، رَمُوك، چَمُوش.

ع: صُغَب، شَارِد، شَمُوش، شَمُوص، شَامَس.

توخس

ك: بەتەرف، لەناوچەرگ. [تیباچەر، بەفەرچەر]

ف: نَفْلَه، پراگنده، از دست رفته، از میان رفته.

ع: ضَائِع، فَاقد، تَالِف، فَقید، هَذَر.

توخس کردن

ك: بەتەرف کردن، لەناوبردن. [تیابردن، بەفەرچدان]

ف: نَفْلَه‌کردن، پراگنده کردن، از دست دادن، از

دست در کردن، ، از میان بُردن.

ع: إِضَاعَة، إِتْلَاف، إِفْقَاد، إِهْدَار.

توخم

ك: تۆم، تۆم. [تۆز]

ف: تُخَم، بَزَر.

ع: بَذَر، نُطْقَة.

توخم

ك: تۆم، تۆم، تۆم. [تۆزەمە، رەچە ئەك]

ف: تُخَم، نَزَاد، پَرُوز، گُوهَر، تُخْمه، نَبیر.

ع: نَسَل، فَرع، نَجَل، حَفید، وَلَد، نَزْیَة، ضِنَا، ضِنُو،

نُطْفَة، عَقَب، عَقَب. أَصْل، نَسَب.

توخماخ

ك: سەربانەرکردن. [پەن کردنه‌وی سەری تاوانبار بە  
گورزی دارین].

ف: تُخْمَاق، سَر پەن کردن. (با مطراق چوپین  
سر مقصر را پهن کردن).

ع: أَجَن، وَجَن، لَطَس.

توخمنفی

ك: ئەسپەرەز. [گیایە کە تۆزە کە ی سۆ دەرمان بە کار  
دەهێنرێت].

ف: اَسْپَرزَه، تخم سفید، اَسْبَغُول، اَسْبَغُول،  
اَسْفِیوس، اَسْفِیوش، سیبوس، سیپوس،  
سببوس، سببوش، ساپوس، اَسْپِیوش، منگو،  
بَنگو.

ع: اَلْبَقْلَةُ الْمُبَارَكَةُ، بَزَقُطُونَا، اسفَرزَه.  
توخمه

ك: خه مِهَره. [نیتله، گرفت (نه خوشینکی به ناروانگه.)]  
ف: تَخْم، تَخْمه. (مرضی است معروف.)

ع: بَشْم، بَغْر، زان، هِیضَة، ثُخْمَة.  
توخن

ك: قَهَره، قَهَرخه، نَمَزِیك، دَن. [نزیکی، تهن]  
ف: گَرْد، نَزْدِیك.

ع: حَوْل، قُرْب.

توره رِقَه - توره  
تور

ك: گه یگِی، زوانگیر. [لانه پته، زمانگر]

ف: گُنْگَلَج، تاتا، تَلْنده، تَمْنده، تَمده، هاکره،  
هاکله، زَبانگیر.

ع: اَلْكَنْ، فَدَم، عِي، عِيِي، حَصِر، حَصِير، حَصُور،  
ثَاتَاء، فَاثَاء.

تور

ك: جَوْنِگ، لَوْت گَرْتَن، [فهلس برون، لوت کردن]

ف: تَوْر، تَوَل، رَم، سَهْست.

ع: فِرْک، رَم، كُوف، اُكُوف، قَهْر، غِیظ، تَشْمُخ.

تور

ك: دار. [نامرازینکی رارکردنه. (توپی ماسی گرتن.)]

ف: تَوْر، دَام. (دام ماهی گیری)

ع: شَرَك، شَبَكَة، مِجْرَفَة، طُور.

وینه

تور

[ك: پارچهدی شاش چنرا.]

ف: تَوْر. (پارچه ی زنبوری)

ع: شَف.

تور

ك: تَرخس. (قاتر تَر). [چه موش، به یدس]

ف: تَوْر، چَموش، رَموك.

ع: شَمُوس، شَمُوص، صَعْب، شارد، شامس.

توراخ

ك: خِیگ، خِیگه، تَهْجَهْره. [هیزه (توراخی ماست.)]

ف: سَجَك، خِیگ، توراخ، دوراخ. (خِیگ ماست)

ع: سَقَاء.

توراغان

ك: تَوْرَاغْدان. تَهْجَهْره. [(ده فَرِیك كه توراخی ماست ده خه نه

ناری و خه لکی رهمه کی به مانای توراغیش به کاری

دهینن.)]

ف: كِیْفَر، توراغْدان، دوراغْدان. (تغاری كه

توراغ ماست در آن گذارند. و عوام بر توراغ

هم اطلاق كنند.)

ع: مِرْكَن، وَطَب، رَق، سَقَاء.

وینه

تورانش

ك: تالَرز کردن، ره مانن. [زیر کردن، بیزاندن]

ف: توراَنْدن، تولاَنْدن، رَمانْدن، رَم دادن،

سَهْستاندن.

ع: تَكْدِیر، تَنْكِیف، ثَانِیف، تَشْمِیخ، تَغْیِیظ، اِسْنَام.

توروت

[ك: شِتِك كه خِیْرا ده شِكِیت]

ف: تَرْد، شَكْنْدَه.

ع: قَضَم، قَضِیم، قَصِیم، قَصِیم، نَدِر، هَش.

تورنوركاو

ك: جِهْره تار، ناره کی. [هه ر شتیکی تهر و ترار.]

ف: تَر، اَبْکی. (هر چیز تر و اَبْکی را گویند.)

ع: رَقِیق، مانع.

تورنه مال



ك: ترشیات (پیدا رسته كانی ترشی، وهك: خه یار،

بیبه ر، باینجان، كه رهوز، حفته بیجار و ...)

ف: آچار، بَنَبَل، بُوارِد. (ترشی آلات از قبیل:

خیار، بیبار، بادمجان، كرفس، بیوزا، آنبه، هفته

بیجار و ...)

ع: حُمَاضَة، حُمُوضَة.

### تورشیك

ك: گدنگ. [ترشار، گدنیو (شروتی و كالهك كه زرز

مابنه ر و ترشابن.)]

ف: آب خُست، آب زُوفت، ژَفیده. (هندوانه و

خریزه كه زیاد مانده و ترشیده باشد.)

ع: مُتَحَمَّض، فاسِد.

### تورشیك

ك: ناچار ترشیك. [ناچار تال، روو گرژ]

ف: تَرش رو.

ع: عَبُوس، تَرش، قُطُوب، سَيُّئُ الخُلُق، بَسُور،

بَسُول، ...

### تورشیان

ك: مه لُهان. [پنگه یشتی هور.]

ف: تَرشیدن، ژَفیدن.

ع: تَحَمُّض، مُضُور، تَخُوخَة.

### تورشیان

ك: بو كردن. [بوَن ناخوش بوون (وهك: ترشانی همناسه یا

گه ده.)]

ف: تَرشیدن، ژَفیدن، بو پیدا كردن. (نَفَس یا

معه)

ع: تَعَمُّر، فساد.

### تورشیان

ك: ناچار تورشانن، دژ كردن. [روو گرژ كردن]

ف: تَرش رو شدن، روبه هم زدن.

ع: قُطُوب، بَسُور، بَسُول، عَبُوس، سَهُوم، كُلوچ،

ك: لاپا، لاپال، توننه، لیتزایی. [سه رهولیتز (سه ره خواری كه ی

لدار.)]

ف: لیززی، لیزگاه، سرازیری. (كه ریگ داشته

باشد.)

ع: مُنَحَدَر، حَدَر، حَدُور، حَادِر، حَدراء، مَزَلَه،

مَزَلَجَة.

### توریره

[ك: توغرا: جزره نشانه یه كی وهك: موز و نیمزا رایه كه

له نامدی پیارو گه روان و له سكه ده درا.]

ف: چَرغان، پَنش، كَمانچه.

ع: طَرَه، طَغَری، طَغراء.

وینه

### توریش

ك: تَرش، تیز. [ترش]

ف: تَرش، تَنَد.

ع: حَامِض، حَاد.

### تورشانن

[ك: ترشاندن، ترش كردن]

ف: تَرشانندن، تَرشانیدن.

ع: اِحْمَاض.

### تورشكه

ك: ترشینهك. [ترشوك (گیاهه كی به ناربانگه.)]

ف: تَرشَك، تَرشه، تَروشه، تَرشینَك. (علقی

است معروف.)

ع: حُمَاض، حُمِیض.

وینه

### توروش و شیرین — میتخوش

### توریشی

ك: توننی. [ترش (تامی ترش.)]

ف: ترشی، تَنَدی. (طعم تَرش)

ع: حُمُوضَة.

### توریشی

قَبْط، تَجْهَم، تَزْوِي، تَقْبُض، تَكْرُش، اِكْفِهَرار،  
اِشْمِزَان، تَقْبِيض. (الوجه)

**تورشی سافکر**

ك: پالوانه، كلار بزرگه. [ترشی پالو]

ف: ترشی پالا، ترشی سافكن، پالونه، پالوانه،  
پالاون، پالوان، پالا.

ع: غَلَل، مِصْفاة.

وینه

**تورشینك - تورشكه**

تورنه

ك: تازه، قدشهنگ، شیرین، که میافت. [نایاب، دانسته،  
سدیرو سده]

ف: نَغز، بولندجک، بُلْگَنجک، بَلْک، زیبا، کمیاب.

ع: طُرْفَة، طَرِيف، عَجِيب، مُضْحِك.

**تورنه تولعهین**

ك: ترووكه، چاوترووكاثن، چاوترووسكاثن، چاوبه به کانیان.  
[لینکدانی پیلو]

ف: رُغَنگ، چشم زدن.

ع: طُرْفَة الْعَيْن.

ع: تَرَك، وَدَع، وَدَر.

**تورك**

[ك: نه توره به كن.]

ف: تَرَك، تَرَكْمَن، تَمُود.

ع: تَرَك.

**توركمان**

[ك: نه توره به كن.]

ف: تَرَكْمَان، تَرَكْمَن، تَمُودان.

ع: تَرَاكْمَة.

**توركهش**

ك: تیرکیش، تیردان، کیش. [هه گبه ی تیر.]

ف: تَرَكْش، تیرگش، کیش، شَغَا، شَغَاه، شَقَا،

شگا، شگاه، خُوله، تیردان.

ع: جَعْبَة، وَفْصَة، كِنَانَة، رِبَابَة، قَرَن، جَلِيف.  
وینه

**تورمه**

[ك: شالی کشمیری: جوژه شالینکی به نایبانگه.]

ف: ترمه، شال کشمیری.

ع: كَشْمِيرِي.

**تورن - هرچینگانی****تورومیا - تولومیا****تورومنه**

ك: هه له كه، هه له كه سده ما. [مشك گره، تورمه]

ف: تَرُمَتَا، تَرُمَتَاي، سَنگَك.

ع: جَلَم، يُوِيُو.

**تورولنج**

[ك: له بزینه یی]

ف: تَرُنْج.

ع: مُعَيِّن

وینه

**توره**

ك: پاسار. [جوژه گوتسرا نه به كه.]

ف: طُرَه. (نوعی تابوک است.)

ع: مُخَارَجَة.

وینه

**توره وان**

ك: ماسیگیر. [نمر که سی به تور ماسی رار ده کات.]

ف: دامسی، دامیار، دام افکن، ماهی گیر،

ماهی فروش.

ع: جَزَاف، صَيَّاد، سَمَاك.

**توری**

ك: گه یگیری. [لله به ته یی]

ف: گنگلاجی.

ع: لَكَن، رُغَة، نَجَلَجَة، ثَمَثَمَة.

**توریان**

ك: جونگ کردن، لوت گرتن. [قه لُس برون، لوت کردن]

ف: توریدن، تولیدن، رَمیدن، رَم کردن.

ع: قَهَر، نَكف، رَم، فِرَك، سَام، سَام، اَنف، تَشْمُخ، تَنْفُر، سَخَط، اِغْتِيَاظ، سَخَط.

### تَوَز

ك: تَم، گَرد، گَردان. [تَه پوتَر]

ف: رَشَت، گَرد.

ع: نَقع، رَهج، مَوَر، رَغام، عَجاج، غُبَار، غَباء، مَباء، مَباب، عَكاب، عَكوب، قَتام، عَفَر، سَيَهك، قَضَض، قَتان، هَيج.

### تَوَز

ك: كَم، نَخَت. [تَوَز قَال]

ف: كَم، كَماس، دَید، اَنذَك.

ع: قَلِيل، رَزَه، نَزَر، نَزِر، نَزیر.

### تَوَزَال

ك: كَم، نَخَت. تَوَزَال. [تَوَز قَال (تَوَزی ورد و ناسك.)]

ف: كَم، كَمَك، اَنذَك. (گَرد نازَك.)

ع: قَلِيل، نَزیر، قَضَض، عَفَر.

### تَوَزَاوِی

ك: تَوَزَاوِیَن. [خَوَزَاوِی]

ف: گَرد آلود.

ع: مُغْبِر، مُغْبِر.

### تَوَزَاوِیَن - تَوَزَاوِی

### تَوَز كَرْدَن

[ك: تَه پوتَر بِدِریا كَرْدَن.]

ف: گَرد كَرْدَن.

ع: اِغْبَار، اِعْجاج، اِثَارَه، مَوَر، اِرْهَاج، اِمْباء، اِمْبَاب.

### تَوَز كَرْدَن

ك: دَوَزَن دَان. [جَوین دَان (نَیدِیَمَه).]

ف: بَدگَفْتَن، بَدگَوِی، پَرخاش كَرْدَن. (كَنایه

است.)

ع: شَتَم، سَب، فُحش، نَقع، اِرْهَاج، غَضَب.

### تَوَزَلَانَه

ك: تَوَزَال، كَم، نَخَت. قَنچَكه، قَرَكه. [تَوَز قَال]

ف: كَم، كَمَك، اَنذَك، تَك.

ع: قَلِيل، نَزیر، مَزْجاء.

### تَوَزَن - تَوَزَاوِی

### تَوَزِی

ك: كَمِی، نَخَتِی، تَوَزَالِی، تَوَزَلَانَه یی. قَنچَكه یی.

قَرَكه یی. [تَوَز قَالِیَك]

ف: كَمِی، كَمَكِی، اَنذَكِی، تَكِی.

ع: قَلِيل، نَزیر، قَلِيلًا.

### تَوَزِی لَی هَلْ نَاسِی

[ك: هِیچِی نِه. (نَیدِیَمَه لَه نَداری.)]

ف: گَردِی از او بِر نَمِی خِیَزَد، چِیَزِی نَدارد.

(كَنایه است.)

ع: لَا فَايْذَه فِیْه، مَا فِیْه شَیْءٌ، لَا یَتَرَشَّحُ مَعَهُ نَدِی.

### تَوَسِج

ك: نَوِیَه. [یَدَك بِدَش لَه نَوِیَه ش.]

ف: نَه یَك، نَه بُوَدَه.

ع: شُج.

### تَوَسِی

[ك: گِیایَه كِی بِدَنارِیَنگِی دِرْكَارِیَه.]

ف: زَوَلَه، تَوَسِی. (عَلْفِی است مَعْرُوف خَارِدَار.)

ع: عَكُوب.

### وِیَنَه

### تَوَشَمَال

ك: دِیَوَانَدِر. [پِشَهْوَ، پِشَهْوَ نَگ]

ف: پِشِشَو، پِشِش آهَنگ، تَوَشَمَال.

ع: مُقْتَدَا، مُطَاع، رَئِیس. جَسُور.

### تَوَشَه

[ك: تَوِشُور]

ف: تَوَشَه، پَدَرَزَه، پَدَرَزَه، پِیَرَزَه، پَرَوَزَه، بَرَوَزَه،

پَدَمَه، پَدُورَه، رَاه آوَرَد.

ع: زَاد، زَلَه، سَفَرَه، كُفِیَه، رَا حِلَه.

## تۆشه بیره

ك: تۆشه دان، چاره كه، سفره. هوانه. [تۆشه بیره،  
تۆشه دان]

ف: تۆشه دان، پدمه دان، رومال.

ع: خُرب، جِراب، صُوان، صُفن، صُفنة، مِزود،  
مَزادة، مِثمة.

## تۆشه ی ده وریش

[ك: نمر خوارده ی كه هه ژاران له میوانیه گشتیه كاندا  
ده یخه نه نار ده سال و ده ییه ن.]

ف: قَلَز، قَلَزنگ، (خوراکی كه گدایان در  
دعوت های عمومی میان دستمال کرده ببرند.)

ع: مِثمة، ثَمالة، حَتامة.

## توفرا - تۆرپه

## توفیان

ك: سرکشی، سرکیشان، توفیان، سهرمان، كه فەریژ.  
[سهریزی، هه لچون]

ف: سرکشی. بالا آمدن، از سر رفتن.

ع: طُفيان، قُفيضان. مَذ.

## توف

ك: کپتیه، توفان، بادیه. [کپتیه (با و سهرمای سەخت).]  
ف: توف، دمه، فُنجا، آزرخش. (باد و سهرمای

سخت)

ع: رُوبعة، طُوف، طُوفان.

## توف

ك: تاف، توفیان. (هه پتی لاری.)

ف: توف، زور، تندی. (توف جوانی)

ع: شِدَة، مَوْعة، مِيعَة، قُوْرة، عِنْفوان، طُفيان،  
طُفوان.

## توفال

[ك: توفال (تۆشه ی ته نکی مس كه له کاتی چه کوش  
لیداندا ده وریت.)]

ف: توبال، توپال، توفال. (پوست مس كه از

چکش پس می دهد.)

ع: فُسالة، سُخالة، تُوپال، تُوپالُ النُحاس.

## توفال

[ك: قوری پتەر كه له سهرمیچی خانوری ده دن و كاگلی

به سهردا ده سالن.]

ف: سوفال، توبال، توپال، توفال. (گل سفت كه

به سقف خانه می زنند و كاگل روی آن  
می مانند.)

ع: طُوفال، تُوپال.

## توفان

ك: توف، کپتیه، بادیه. [بادیه (گه ده لورل)]

ف: توف، دمه، فُنجا، آزرخش، شورش، بادمه،

توفان. (تموج هوا)

ع: اِنْقِلاب، عاصِفَة، طُوفان.

## توفان

ك: فرتیه، شپیه. [بۆزان (فهرته نه و گهردای دهریا).]

ف: کولاک، کولاب، توفان، آشوب، شورش.

(تموج دریا)

ع: مَوْد، اِنْقِلاب، طُوفان، تَمُوج.

## توفانه

ك: په خشه، میشلوله، هوریه. [پیشكه]

ف: پیشه، نارد، سارخک، سارشک.

ع: بَقْ، بعوض، خَموش، بَرغش، فُسافس، ناموسَة،  
بَعُوضَة.

## توفه - کپتیه

## توفه نگی

ك: تیرندان. [تیرهاریز، چه کدار]

ف: تَفَنگچی، تیرانداز.

ع: كَوکب، شَرطِي، رَبائِيَة.

## توفه یلی

[ك: مَشه خۆز، لاورگه (كه سِيك كه درای میوان

ده‌کمریت.)]

ف: انگل، ایرمان، بشتام، بشتانم، ناخوانده.

(کسی که تابع مهمان بشود.)

ع: راشین، طُفیلی، ضیفن، معاف.

**تَوَفِین**

ک: کرپوه‌کردن، باده‌کردن. [بادیه‌کردن (با و سرمای سده‌خت.)]

ف: توفیدن، دمیدن، شورش‌کردن. (باد و سرمای سخت)

ع: عُصُوف، اِنْقِلاب، طَوْقَان.

**تَوَقَّاتِن**

ک: ترسانن، تره‌کائن. [مه‌ترسی خسته‌بهر.]

ف: ترسانندن، ترکانندن.

ع: اِرْعاب، اِرْزاع، اِخافَة، تَهْيَب، اِقلاق، اِرْزاق، تَهْوِيل، اِرْزاع، اِبْجال، اِنْعار.

**تَوَقَّاتِن**

ک: تره‌کائنن، درگا‌دان. [توقانندن (تره‌کاندنی برین، چار یا دهر به هوی ناگروه.)]

ف: شکستن، ترکانندن، ترکانندن. (ترکانندن زخم یا چشم یا ظرف از آتش.)

ع: فقا، دَاط.

**تَوَقَّاتِن**

ل: تریان. [توقن، ترسان]

ف: ترسیدن، ترقهیدن.

ع: رُعب، رُهب، قُرْع، خُوف.

**تَوَقَّاتِن**

ک: تره‌کیان، تره‌کین. [توقن (تره‌کائی برین، یا دهر به هوی ناگروه.)]

ف: شکستن، ترکیدن، ترقهیدن. (ترکیدن زخم یا ظرف از آتش.)

ع: تَفَقُّق، اِنْبِقاع، اِنْفِضاخ، اِنْفِتاح، اِنْفِجار، ثُبْر،

تَجَوُّج. اِنْشِقاق، اِنْصِداغ، اِنْصِلاغ، اِنْفِلاغ، اِنْشِراث، اِنْفِقاغ، اِنْفِقاغ، اِنْفِقاغ.

**تَوَقَّاتِن**

ک: توف، تاف. کده‌پریش، سهرهاتن، زوره‌هاوردن.

[هه‌لچرون، سرپریش کردن]

ف: توف، زور آوردن. بالا آمدن، سرآمدن. ازسررفتن.

ع: طُغیان، طُغوان، غُلوان، غُلواء، غُلواء، غُفْوان، شِدَّة، هَيْجان، مَوْعة، مِيعَة، قُوران، قُورَة. تَغْلِب.

**تَوَقَّاتِن** — **تَوَقَّاتِن** [امانی به‌کم و دورم.] (به معنی اول و دوم «توقان» است.)

**تَوَكَّ**

ک: نوک، نیش، سهر. [تیژایی سدری هدر شتیک.]

ف: نُک، نُک، نوک، نیش.

ع: رَاس، شُوک.

**تَوَكَّ**

ل: توکل، پوس، پیس. [توکل، پیست (پیستی درخت یا میوه یا نه‌ندامی لهش و...)]

ف: پوست. (پوست درخت یا میوه یا اعضای بدن و غیر آن.)

ع: قِشْر، لِحاء، نَجَب، جِلد، غِشاء.

**تَوَكَّلْ**

ک: پوس، توک. [پیست، توکل (پیستی گویش و هه‌نار و بادام و کاله‌له.)]

ف: پوست، سُپال، سُفال. (پوست گردو، انار، بادام، خربزه)

ع: قِشْر، قِرف، قِلف، سَنَف. ذِواء، خِباء، لِحاء. قُنْیع، قُشارَة.

**تَوَكَّلْ**

ل: پوس، توک. قوژاخه. چه‌تووک. [پیست، توکل (پیستی خاشخاش، هه‌نار، برنج، گه‌م، په‌موو، چرو...)]

ف: گوژه، غوزه، سُپال. (پوست خشخاس، انار،

برنج، گندم، پنبه، شکوفه و امثال آن.)

ع: کُم، خَرِیْطَةُ، جُمْرَةُ، قُنْبُع، خِباء، قُشَارَةُ، خُسَالَةُ.

### توکل خاشخاش

ک: کرکه نار. [بهی گیایه که بز درمان به کار دیت.]

ف: گوزه، غوزه، کوکنار، نارکوک، نارکیو.

ع: رُمَانُ السُّعَال، خَرِیْطَةُ الْخُشْخَاش.

### توکل وگرتن

ک: توکمرگرتن. [توکل داسالین (رک: توکل گرتنه ری درخت).]

ف: پوست کندن. (درخت مثلاً.)

ع: لَحِي، قَشْر، ثَقَف.

### توکل هه نار

[ک: توکل هه نار]

ف: سِیَال، سَفَال، نَاسِیَال، نَارَسِیَال، نَارِپُوسْت،

پُوسْت انار، نَارَسَفَال.

ع: قَرَفَةُ، قَرَفُ الرُّمَان، قَشْرُ الرُّمَان.

### توکل هیتکه

[ک: توکل هیتکه]

ف: پوست تخم.

ع: قَيْض، كِرْش، كِرْفِي، قُوب، قِشْرُ الْبَيْض.

### توکل ههوله

ک: پزس ههوله. [پست نارلاری.]

ف: پوست آبله.

ع: غُضْنَةُ، غُضْنَةُ.

### تولوو

ک: هه لاتن، هه لهاتن، ده هاتن. [دکره رتن له ناسزه.]

ف: دمیدن، برآمدن، درآمدن.

ع: طُلُوع، شُرُوق، ظُهور.

### تول

[ک: توله (جوزه گیتی راره).]

ف: توله، یوز. (نوعی از سگ شکاری است.)

ع: ضِرْب، قُطْرُب.

### تول

ک: تهر. (تهروتول) [تراو (له گدل «تهر») به کار ده بریت:

تهروتول].

ف: تر. (با «تهر») استعمال می شود.

ع: رَقِيق، مانع.

### تولاش

ک: تولاشه. دمه ترشته. [تهله زم، تهلاش]

ف: خاش، خلاشه، تراشه، رتد، رتده، دم تیشه.

ع: نُخَاثَةُ، خُرَاطَةُ، بُرَايَةُ، نُجَارَةُ، جُزَارَةُ، خُشَارَةُ،

خُسَالَةُ، كُسَالَةُ، كُسَارَةُ.

### تولاش

ک: توکل دار. [توکل دی درخت (که لیکرایته ده).]

ف: پوست درخت. (که کنده باشند.)

ع: قَرَف، لِحَاء، قُشَارَةُ.

**تولاشه** ← **تولاش** [هه رده مئاکه.] (به هر دو معنی.)

### تولومپا

ک: تورومپا. [یه مپ، فیجه]

ف: ناموس، تلمبه.

ع: مَضْحَةُ، طُمْبَةُ.

### تولونگی

ک: بیشه رم، بی تاویرو، لوتی. [بیعه دی]

ف: تُلَنگی، کُلَنگی، لوتی، بی شرم، بی آبرو،

بی باک. نیزه باز.

ع: دَاعِر، فَاجِر، بَذِي، شُرُور. أَخَاذ، طَمَاع، لُوطِي.

### توله

ک: قهره وی، پاداشت. [قهره وی، حدق سده نده ده]

ف: سزا، داشاد، داشن، پاداش، کیفر.

ع: جَزَاء، تَلَاي، تَدَارُك، جُبْرَان، قِصَاص، اِنْتِقَام.

عَوض، رَمَص.

### توله ک

[ک: کاتی وهرینی په ری باز و بالنده کاتی تر.]

ف: تولک، کُریز، کُریزه، کُریج، کُریغ، پرریزی،  
پرریختن. (هنگام پرریزی باز و سایر طیور.)

ع: ائسال، ائحسار.

تولهك کردن

[ك: توك رواندن]

ف: تولک کردن، کُریزه کردن، پر ریختن

ع: ائسال، ائحسار.

تولهكه

ك: پهن، پدپکه مه لیچکانه. [کولیه چه ره]

ف: پنیسرك، پنیسه، هوره، نان کلاغ،  
آفتابگردك.

ع: خُبازی، مُلوکیه.

وینه

تۆم

ك: ناركه. [نارك: دهكي نار ميوه].

ف: تخمه، تخمک.

ع: حَبْ، عَجَم.

تۆم

ك: تَر، دان. [تَر (که دهیژتین).]

ف: تخم، منج، دانه. (که می پاشند.)

ع: بَذَر، بَزَر.

تۆم

ك: تَرَم، تَرَم. [ره چه لهك، تَرمه، نه ژاد]

ف: تخم، تخمه، دوده، نژاد.

ع: بَذَر، مُطَقَّة، نَسَل، نَسَب، سِلْسِلَة.

تۆمانه

ك: باجان فهرنگی. [تعماته]

ف: تومات، توماتیز، بادنجان فرنگی.

ع: بَنْدُورَة.

وینه «باجان فهرنگی

تۆمار

ك: لورله. دريژدار، پیسچاگه ره. [نوسراوی دريژي

لورله راو.]

ف: تومار، لوله، پیچیده. (نوشته ی دراز)

ع: مُلوي، نَرَج، طُومار، طامور.

تۆم بی ههنجیر «کرتک» [ماتای دروم.] (به معنی دوم.)

تۆم پیاز

[ك: تَرِي پیاز]

ف: تخم پیاز.

ع: قَرَج.

تۆم تهره تیزه

ك: خهردهل. [خهرته له]

ف: سَپَنَدان، اسپندان. (تخم تره تیزک)

ع: حُرَف، حَبْ الرِّشَاد.

تۆم قاخلی

[ك: تَوِي كاژله، تَوِي شلی که بۆ رهنگ کردن به کار

دهیتریت.]

ف: خسک دانه، تخم کاژی ره.

ع: قُرَطُم، قَرَطُم.

تۆم کوولهكه

[ك: ناركه كوله كه]

ف: تخمه، تخمک، تخم کدو.

ع: حَبْ القَرَع.

تۆم کوولهكه

[ك: گرمی شری: گرمیكه له ریخوله دا دهژی ر جاران به

نارکی خاری ناركه کووله كه درمان ده کرا.]

ف: کدودانه، گرم یمینه.

ع: حَبْ القَرَع، دَوَّ المَعِدَة.

تۆم کول

[ك: تَوِي گول]

ف: کللیک، تخم گُل.

ع: بَزَر الوَرْد.

تۆمه

ك: تۆم، دان. [تۆر، دانه]

ف: تخم.

ع: بېز، حَبّ.

تۆمەدان

ك: مئالدان. [بزدان]

ف: بېچەدان، زەھدان. (← مئالدان)

ع: رَجم، مَشِيْمَة.

تۆمەدانه

ك: داردان، باغله. [خەتلگە (جینگایەکی کاتیە کە تۆری تیتدا دەپیتسێن تا دەپیتە نەمام).]

ف: نَخیر، نَخیز، تَخمدان، دانەدان، داردان. (جایی که در آن برای نشا تخم بکارند.)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنَدَانَة.

تۆمەز

ك: تۆمەز، تۆمەیز، [تومەس، تۆمەلی]

ف: تو نگو.

ع: وَ. (واو حَالِيَة)

تۆمەز

ك: تۆمەز، تۆمەیز، [تومەس، تۆمەلی]

ف: تو نگو.

ع: وَ، وَلَا ثَقْل، (اِنَّه ...)

تۆمەیزە ← تۆمەز

تون

ك: سفت، سەخت. [پتەر]

ف: سفت، زَفَت، سَخَت، تُنَد.

ع: غَلِيظ. مُصَمَّت، مُلْتَك، مُحْكَم، مُبْرَم، قَرَص،

صَلْب، مَتِين، مَرِير، شَدِيد، شَبِيع، صَفِيق، وَثِيق.

تون

ك: دۆخ. [تورن (وەك: تامی بیبەر).]

ف: تەند، ئۆز، دۆزەند، تیر، زەفت، گۆزەند، سوزەند.

(طعم فلفل مثلاً.)

ع: حَرِيف، حَامِز، (فَح)

تون

ك: تورش، گەژنە، تیتز. [توش (وەك: تامی سرکە).]

ف: تُنَد، تۇرش، سوزەندە، گۆزەندە. (طعم سرکە

مثلاً.)

ع: حَذِي، حَامِض، حَازِق، ضَارِس، قَارِص، لَازِع،

كَاي، حَدِيد.

تون

ك: ئالتۆز، شپەت، توروش، رووش، تورپە، زونیر. [مروئی نەسازار.]

ف: تُنَد، آلیز، آلوس، ئۆزەند، آلفەدە، ژبان،

خشمگین، خشمناک، خشم آلود، دژ آلود،

دژ آهنگ، دژ آگاه، دژ خو، دژ کامە، درشت،

سەھمگین.

ع: شَرَس، شَكَس، مُحَضَد، غَضُوب، غَضبان،

طَائِش، مُتَغَيِّظ، مُتَنَفِّط، مُزْمَج، شَرِير، شَدِيد

الْعَرِيكَة.

تون

ك: تیتز، گورج، چابوك، كۆز. [چالاک]

ف: تەند، تیز، تَجا، دۆزەند، چۆتەند، چۆست، چابۆك،

چالاک، وشکوده، زرنګ، شتابان.

ع: جَلَد، جَلِيد، سَرِيع، سَعور، نَكْظ، شَدِيد، قَعَطَل،

حَدِيد.

تون

ك: ترنە، لیتز، لیتزایی. [سەرەخوارکە]

ف: تەند، لیز، سرازیر، سراسیب.

ع: مُنَحَدِر، مُنْخَفِض، مَزَلَة، حَذَر، حَذُور، حَادُور،

حَدَاء، مَزَلْجَة، مَزَلْقَة، مَبُوط.

تونبۇتون

ك: ئالتۆزبۇتون، تورپەبۇتون. [ئالتۆزان، قەلس بۇتون]

ف: تۇندیدەن، آلفەدن، آلیختەن، تەند شەدن،

پرخاش کردن، خشم کردن، خشم ریختن.



ع: اِحْتِدَاد، اِغْتِيَاظ، تَغْيِظُ، تَغْضِبُ، تَنْفُطُ، اِزْمِجَاج.  
تَوْنِكَة

[ا: پاتولی کورتی زورنبازان.]  
ف: تَنکھ، توبان، تَنبان. (شلوار پهلوانان)

ع: تُبَان.  
وتنه — زوران  
تۆنگ

[ك: ترنگه: ده‌فری مل باریك.]  
ف: تَنگ، بَك، كَواز، كَوَازِه.

ع: قارورة، كُراز.  
وننه  
بونت بلوهر

[ك: تونگه‌ی شورشه.]  
ف: صُراحی، تنگ با

ع: ناجود، صُراحیة، ابریق.  
وینه  
پوننه

ل: لَوْنِي، لَوْن، لِيْثِي، لِيْثَايِي، سَهْرَهَرِخَوَارَه،  
سَهْرَهَرِخَوَارِي، [سَهْرَهَرِخَوَارَكَه]  
ف: فَنْدَه، فَنْدِي، لِيْزِي، سِرَازِيْرِي، سِرَاشِيْبِي.

ع: حَدَرٌ، حَدُورٌ، حَدُورٌ، حَدَرَاءُ، نَزَلٌ، مَبُوطٌ،  
مُحَدَّرٌ.  
تُونَنِي

ل: تیژی، فرزی، گرجی، کرژی، [چالاکى]  
ف: تندى، تیزى، دُرُندى، خُوندى، چُستى،  
چابکى، چالاکى، هنگار، هنگارد، اتوت.  
ع: حَذَّة، سُرْعَة، سَرَاعَة، شِدَّة.

نونی  
ا: سهختی، توژشک. (سهختی سرما یا گورما.)  
ف: تندى، سهختى، شُجَام. (سهختى سرما، یا  
گورما)

ع: شِدَّةٌ، حِدَّةٌ، سَوْرَةٌ، فَوْرَةٌ، ثَوْرَانٌ، هَيْجَانٌ، هَيَاجٌ،  
شَجَامٌ.  
لُونَنِي

ل: نالزى، توپەي، [زىيرى، قەلىسى]  
ف: ئۇندى، آيىزى، آلوسى، ئۆزىدى، آغدىگى،  
ئۇرشتى.

ع: إحتِدَاد، إِشْتِفَال، اغْتِيَاظ، اِزْمِجَاج، شِرَاسَة،  
شَكَاسَة، طَيْش، حُشُونَة، سَوْءُ الْخُلُقِ.  
نونى ← نوننه  
نونوتال

[ (ك: تامی توون و تال، و لك: تامی بیبار.) ]  
ف: لژن، دژند، ژفت، ژمخت. (تجد تلخ مزه مانند  
بیبار.)

ع: جَفَصَ، عَفِصَ، حَامِزٌ، حَرِيفٌ.  
لُونُولِيژ

ك: كەسكۈن (ترشى سۈيۈتتەپەر)،  
ف: تۇند، سوزۇندە، تۇرش، گزۇندە، (ترش گزۇندە)  
ع: قارص، ضارص، كاۋ، لاذع، حذې.

نونیئر  
ک: گورج، قوچاخ، چالانخ، زرننگ، کرژ، فرز، بزیسو.  
[گورجوگون، چالان]

ف: چابک، چالای، تجا، دُژن، چُست، تَند،  
خرمند، گَرمند، شتابان، شتابکار، وشکرده،  
زَرنِگ، تَندوتیز.

ع: جلد، جلید، سریع، سَعور، حَدید، مُحْتَد، نَكِظ،  
عَجول، قَعطَل، شَدید.  
لَوْنَوِیُون

ل: سفته و بیرون. [توند بیرونه ره، راق بیرون]  
ف: تند شدن. سفت شدن.

ع: اشتداد. اعتلاظ.  
تونه وکردن

ك: سفته و كردن. [پته و كردن، توند كردنه وه]

ف: تندکردن، سفت کردن.

ع: شَدَّ، اِحْكَام، اِبْرَام.

**تورپانهوه**

ك: تورپانهوه، كاريانهوه. [تورپانهوه، برژانهوه]

ف: تَنْدِيدَن، سوختن.

ع: تَحْرُف، اِكْتَوَاء.

**توو**

[ك: توت، تفي]

ف: توت، تود.

ع: فُرُصَاد، توت، توټ.

**تووبهوه**

ك: تووبهوه، تووبهوه، [تورپن (تووبهوه، توو)]

ف: تخمدان، (تووبهوه، تخم)

ع: مَبْدَرَة.

**توونانن**

ك: دواش، سدرمه رنيان، [هيئانه قسه، وه قسه هيئان]

ف: به سخن آوردن، سربه سر گذاشتن.

ع: تَكْلِيم.

**توونك**

ك: توتته كوله. [بيچوهه، توتته له]

ف: توله، توله سگ.

ع: جَبُو.

**توونجی**

ك: توتوم، سماق. [داری ترش]

ف: تنم، تَتَرِي، سماق.

ع: لَشْ، عَتْرَبْ، طُمْعُم، سُمَاق.

**توونن**

ك: تماك. [گياي ناو جگهوه]

ف: توتون، تنباكو.

ع: تَبِغ، تُنُن، تَنْبَاك.

وينه — تماكو

**توونه**

ك: رهشه بالوك، بالوك رهش. [زياده گوشتي سهر پيلسوي

[چاو]]

ف: توتته، گنده. (گوشت زيادي بر پلك چشم)

ع: وَدَم، سِلَعَة.

**توونه — توونك** سَمَك [دوشه يه كي گزايه.] [گوراني است.]

**توونه — توونه له**

**توونهك**

ك: توتتي. [بالندي قسه كهر.]

ف: توتك، توته. (توتتي سخنگو)

ع: بَبْغَاء، طُوطُك.

**توونه كوله**

ك: توتك، توله سگ. [توتته له، بيچوهه سگ]

ف: توله، توله سگ.

ع: جَبُو، جَبُو، عُسْبُور.

**توونه له**

ك: توتته. [قامكه چكوله (په نهه يه بچوك).]

ف: كالوج، كابلج، كابلج. (انگشت كوچك)

ع: خَنْصَر.

**توونتي**

[ك: بالندي قسه كهر.]

ف: توتتي، توته، توتك.

ع: بَبْغَاء، طُوطُي، طُوطُك.

وينه

**توونجي**

ك: تووژي، بلاوه وگردن، به شپه نني. [دابه ش گردن، به ش به ش

گردن]

ف: تووژي، پخش گردن، پخش گردن،

پخش بندي.

ع: تَقْسِيم، تَوَجِيه، تَوَزِيع، تَسْهِيْم. تَقْسِيْط.

**توورپانن**

ك: فپانن. [تورپانن]

ف: ريخيدن، ريخ كردن.

ع: سَلَح، نَجْو، كَثُث، اِطْلَاق.

### توربدان

ل: لَبَدان، پَدَرت کردن. [فَرِیدان، هارِیشتن]

ف: پَرت کردن، پَرتاب کردن، یاختن، دورانداختن.

ع: رَمِي، قَذَف، حَذَف، طَرَح، نَبَذ، اِلْقَاء.

### توورِک

ل: تَهْمَشک. [توورِک (درختی توورِک).]

ف: تَمَش، تَمَشک، تَمُوش، کِبَهه، سَهْگَل.  
(درخت تمش)

ع: قَصَد، عُلَیق، عَوَسَج، شَوَکَل، مُصَع.

### وتنه

### توورِک

ل: توورِدِک. [توورِک (بهری توورِک. «توورِدِک» سووکه لهی «توورِک».)]

ف: دَر، کِبَهه. (بار تمشک.) (اول مخفف دوم است.)

ع: مُصَع، ثَوْتُ العُلَیق.

### تووره

ل: نَالَوَز، قوشی، کهله یی. [رَهه ستار]

ف: تَنَد، آلیز، آتشی، خشمگین، خشمناک، آلوس، آغده.

ع: مُحَتَّد، مُحَتِّدِم، غَضَبَان، مُتَنَمَّر، وَجَاد، مُغْتَظ، عَصَبَانِي.

### تووره که

ل: تووره ره، تووره. [توورِک]

ف: تووِرَه، تووِرَه، تووِرَه.

ع: مِخْلَاة، عَلِیقَة.

### وتنه

### تووره که ی هتاری

ل: دهرماندان، کیسه. [ده فَری دهرمان فروشتن.]

ف: تَبَنگو، تَبَنگو، کُکُدان، قَقُدان. (کیسه یی)

### دوافروشی

ع: جَوْنَة، رِبَعَة، قَسِمَة، قَسِیمَة، قَسِم.

### تووره که ی که دایی

ل: تووره که. [کیسه ی سوال کردن.]

ف: چَرَسَدان، تووِرَه. (تووِرَه ی گدایی)

ع: فَرَوَة، حَقِیقَة، شَنَاق.

### تووز

ل: تَهوَر، غَز. (تهوورتوز) [ره فار، رهوت]

ف: خَو، تَوَر، تَوَرَن، رَوُش.

ع: خُلُق، شِیمَة، سَحِیَّة، رَوِیَّة، دَاب، دِیدَن، طَوَر.

تَوَز، طَرَن، طَبِیْعَة، شِشَنَة، مَجِیر.

### تووز

ل: تیر، یالا، که لافند. [که لافند، لهش، به ژن]

ف: تَوَس، بالا، بَرَن، تَن، اندام. (ترک و توز)

ع: قَدَا، قَامَة، هِیَوَلِی، جُنَّة، جَسَد، بَدَن.

### تووز

ل: چووز، رهج. [القی تازه ی دار.]

ف: شَتاک، سَتَاخ، اسَتَاخ. (شاخه ی تازه)

ع: غُصَن، شَطَاء، مَشَرَة، شَکِیر.

### تووزاشن

ل: کواژن، هه لبرژانن، کزانن، سولانن. [کزاننده،

توژاننده (بو نمونه: به هوی قامچی لیندانه.)]

ف: سوزانندن، سوزش آوردن، درد آوردن. (از

زدن شلاق مثلاً.)

ع: اِحراق، تَالِیم.

### تووزن

ل: کزن. [توژنده ره (ره: شول.)]

ف: سوزنده، سوزش آور. (ترکه مثلاً.)

ع: مُحِیق، مُؤَلِم.

### تووزیان

ل: کلریان، هه لبرژیان، سولیان، سولیانده. [توژانده (بز

نمونه: به هوی قامچیه.)]

ع: شَرُور، شَرِس، شَکِس، شَرِب، وَقِح، بَذِي، مُحَدِّد،  
مَرِيد، قَلْطِي.

## تووش

ك: تهن، نه نام. (ته نوتروش) [لهش]

ف: توش، تَن، پيكر، تَوَن، كالبَد، اَندام.

ع: بَدَن، جِسْم، جَسَد، جُتَه، طُن.

تووشال—تووژال. شيريه

## تووش بوون

ك: تووشيار بوون، بديه ك گه يين. [پيناك گه يشتن]

ف: دُچار شدن، دوچار شدن، به هم رسيدن.

ع: تَصَادُف، تَلَاقِي.

تووشك—تووژك

## تووشيار

ك: توش، دوچار، بديه ك گه يين، بديه ك گه يشتن. گرفتار.

[پيناك گه يشتن. گيرده]

ف: دُچار، دوچار، به هم رسيدن. گرفتار.

ع: تَصَادُف، تَلَاقِي. مُصَادِف، مُصَاب.

تووشيار بوون—توووش بوون

## تووك

ك: كولك، پِرز، پِرزه، كولكه، تيسك. [توروكي قالي،

خاولي و...]

ف: پَشم، كَلَك، پُرز، پُرزه. (پُرز قالي يا هولـه و

امثال آن.)

ع: وَبَر، خَمَل، رَغَب، دَبَب، زَنْبِر.

## تووكاش

[ك: تروكاندن (تروكاندن گوله پِرزه).]

ف: شكستن. (شكستن تخمه)

ع: كَزَم، مَطْع، مَطْوَع.

## تووكپوین

[ك: تان دهر كه رتن (بز غرونه: توك رزيني مه خه ل).]

ف: پشتم رفتن، پُرز برآمدن، سايبده شدن.

(مخمل مثلاً.)

ف: سوزش كردن، درد آمدن. (از شلاق مثلاً.)

ع: احْتِرَاق، تَأَثُر، تَأَلُّم، حُرْقَه، لَعَج.

تووزيانوه—تووژيان

## تووژ

ك: توژ، توژگ، تروشك، سرتوژ. [سرتوژ (قه يماخ)]

ف: توژ، سرتوژ، شمه، تاشك، چرابه. (قيماق)

ع: طُهاوَة، دِوايَة، طُثَرَة، جُثُورَة، قُشَطَة، كُثَفَة،

هادِر، طِلَاوَة.

## تووژال

ك: سه رتوي نازك. تووژگ يه خ. [تووژال (سه رتوژي

ناسك).]

ف: سه رتوي نازك. كاشه.

ع: طُهاوَة، رَقِيقَة.

تووژك—تووژ

تووژك يه خ

ك: تووژال، توژ. [تووژي سه هوز: سه هوزي ته نكي سه نار.]

ف: كاشه، تو.

ع: جَلِيد، طُثَرَة.

## تووژي

ك: تووژي، بلاره كردن. [دابهش كردن، بهش بهش كردن]

ف: تووژي، پَخش كردن، بَخش بندي.

ع: تَقْسِيم، تَوَزِيع، تَوَجِيه.

## توووش

ك: سه خت، سه ختان، چه قن، پهرتگا. [مه لديرگه]

ف: سه خت، تَنَد، تَنَدَه، پرتگاه، سنگلاخ،

ناهموار.

ع: وَعَر، صَعَب، صَلَب، لُوب، جَرَّة، جَرُول، غَدَر،

شَاژ، مَرَلَقَة.

## توووش

ك: تَوَن، شِيْعَت، كولهش، رِيوش. [به دهر]

ف: تَنَد، تَنَدَخُو، بَدَخُو، دُول، لُول، بِي شَرَم،

دُرْ آلُوْد، خَشْمَنَاك، دُرْخُو.

ع: استقراع.

**توونکن**

ك: كولكن، تيسكن. [زَرز به مرو، به كولكه]

ف: كلكين، پشمين، پُرزو.

ع: وِبر، مُرَغَب، مُخَمَل.

**توونكه**

ك: زهرنه قروته. [جوجه‌های تازه پیده‌رکردو.]

ف: سيخ پَر. [بچه پرنده كه تازه پر در آورده

باشد.]

ع: رَاش.

**توونكه** ← **توونكن****تووكه**

ك: پروشه، پروكه. [باران نهرم] [غمی باران، ورده باران]

ف: نم نم، تك تك، چك چك.

ع: قَطَط. ثرد.

**تووكه تووك**

ك: پروشه پروش، پروكه پروك، توتسه. [باران نهرم]

[غمی باران، بارانی هیدی هیدی.]

ف: نم نم، تك تك، چك چك.

ع: قَطَط. ثرد، اِثراد.

**تووكه كردن**

ك: پروكه كردن، پروشه كردن. [غم بارین، لهسه رغو

بارین]

ف: نم نم آمدن، تك تك باریدن.

ع: قَطَط. اِثراد، تَثريد.

**توول**

ك: دريژی. [به رانیه‌ری «پانی».]

ف: درازا، درازنا، درازی.

ع: طُول.

**توول زه مان**

ك: دريژی رَزگار، بگردن زه مان، سالیان سال. [تیبه‌پینی

رَزگار، دريژی کات.]

ف: دیرند، دیرباز، سالیان دراز، دیرکشیدن،

درازی روزگار.

ع: طُولُ المَدَّة، اِمْتِدَادُ الزَّمان.

**توول کیشان**

ك: خایانن، فره‌په‌چوین. [دريزه کیشان]

ف: درنگ کشیدن.

ع: تَطَوَّل، اِمْتِدَاد.

**تووله**

[ك: درو مستان و نیو.]

ف: توله. [دومثقال و نیم.]

ع: تُولُج.

**تووله‌كه** ← **تووچكانه****توولن**

ك: خامه، تهرکه. [شورن]

ف: شاخه، ترکه، خُبچه، كَرِدو.

ع: شُغُوب، خُرْعُوب، خُوط، اُغْلُوج، غُض، قُضِب،

غُصن.

**توولن**

ك: چری. [په‌ردو]

ف: قُدَره، اَنبیره.

ع: غِماء.

**تووله**

ك: توله‌سگ، توته‌كوله، توتسك. [توتكه،

به‌چكه‌سگ]

ف: توله، توله‌سگ.

ع: جِرَو، غُسْبُور.

**توولن هه‌لاجی**

ك: شفشه. [شورلی هه‌لاجی]

ف: شَنش، كَندَش.

ع: خُوط، مِنجَدَة.

**توون**

[ك: ناگردانی گهرمار.]

ف: گُلخَن، گولخَن، گولخ، تون، توشکان.  
(آتشگاه حمام)

ع: قَمین، اَتون.

توونا

ک: ناراره، وِیل، تهره، ویلان، دهریه دهر. [گهرزک]

ف: آوار، آواره، ویلان، دریدر، تون به تون.

ع: شاذب، آفاق، دَوَار، مُعَرَّب.

توونا کردن

ک: شماره کردن، وِیل کردن، تهره کردن. دهریه دهر کردن.

[وویلان کردن]

ف: آوار کردن، آواره کردن، دریدر کردن.

ع: تَشَذِیب، تَغْرِیب، ثَبَعِید.

«توویل»

ک: چه پکن. [توتیل]

ف: رَهکَند، رَهگَویه، تَنَل.

ع: نَقَق، سَرَب، دَیَماس.

وینه

توه

ک: پرگه. [تهر خاگو خولهی که دهیژینن به سدر به فردا

هتا بیتیژینته ره.]

ف: تو، سرتو. (خاکی که روی برف می پاشند

تا آب شود.)

ع: طِلَاوَة.

توده توه

ک: تور که تور کسه، پروشه پروشه. [نم (ره)ک:

پروشه پروشی باران.]

ف: تک تک، دانه دانه، کم کم. (باران مثلاً.)

ع: قَطَرَات. ثرد.

توده شه

[ک: شاترو، تروی ریش.]

ف: سیاه توت، توت سیاه.

ع: اَلثَّوْتُ اَلْأَسْوَد.

وینه

توه سووره

[ک: توری سورد.]

ف: توت شامی، توت سُرَخ.

ع: اَلثَّوْتُ اَلْحَامِض.

وینه

توه مهت

ک: چه فته، درو، ده لهسه، بهسه، ده سه لهسه. [تومهت]

ف: پلمه، چفته، بَسته، سُرُو، چَرَبَک، پَیقاره.

ع: ثَمَة، قَرَفَة، قَفَوَة، طَبَّة، طِنَاة، بَهَتان، اِثْهَام.

توویل

ک: نارچار. پیشانی. [توویل]

ف: پیشانی، چکاک، چَهاد، پُنجه، چَمَاجَم.

ع: ناصیه، جَبْهَة، جَبین.

توویل

ک: تاپر. [تهر زهری و زاری که میری به شیریه کی کاتی

دویدات به کسک.]

ف: تویل، تیول، یابر.

ع: تَوْتِی، اِقْطَاع.

توویلنه

[ک: تهر پینچ]

ف: پُنجه بَند، پیشانی بند.

ع: عَصَابَة.

تویندار

[ک: دهره گ.]

ف: یابردار، تیولداز.

ع: مَوْتِی.

توویل نیانمزدهوی

ک: خال که فتن، خال بوسی. [کپنوش بردن، چه مانره]

ف: خاک بوسی، زمین بوسی، پیشانی بر زمین

گذاشتن.

ع: سَجْدَة.

## توتله

ك: توتله، گهور، پيشتير. [توتله]

ف: درش، توتله، استپل، آخر.

ع: استپل، استپل، طوتله، مريت.

## توتله

ك: كاري برون، كاريگه برون، كار كردن، دلگيه برون  
شون خست. [شون دانان، كاريگه برون]

ف: درايش، هنايش، نوژيدن، كاري شدن، كارگر  
شدن، دل نشين شدن، دل چسپ شدن، جاگير  
شدن، پي انداختن، زهو گذاشتن.

ع: تاثير.

## توتله

ك: ديلاس، پينه كردن، پهره زدن، پهره دانه،  
گوزارويشي، هله رگه رانن. [لنگدانه، رانه كردن،  
گيراندنه]

ف: سفرنگ، گزاره گويي، برگرداندن.

ع: تاويل، ترجيع، تفسير.

## توتله

ك: درد ناسي، دهرمانزاني، دهرمان دان. [پزشكي،  
چاره سر كردني نه خوش.]

ف: پزشكي، پجشكي، بجشكي، درد شناسي،  
درمان كردن، دوا دادن.

ع: طبابة، معالجة، مداوة، علاج.

## توتله

[ك: كوتاندنه و پتمو كردني بنه پتي ديواريك كه  
خراب بوييت به هوي گل و خشته.]

ف: تپانج. (تپاندن بيخ ديوار با گل و خشت كه  
خراب شده باشد.)

ع: دماج، تدميج.

## توتله

ك: جوار سرشت. [اگرما، سرما، توري، وشكي.]

ف: كيا، كيانا. (حرارت، برودت، رطوبت،  
يبوست)

ع: طبابع اربعة.

## توتله

ك: يارشان. [يارمز، تاميسك]

ف: تپخال، تپخاله.

ع: خلا، عقبول.

## توتله

ك: ناپوگير، گوزانن، گوزانسه، نالشت كردن. [نالوگير،  
گزينه وه]

ف: زمش، جزيدن، گوهر يدن، جاويدن،  
جاور كردن.

ع: تبديل، ثعويض، تغيير.

## توتله

ك: شاراش، نافهرين، خوشباد. [بيژي ياي]

ف: آفرينه، آفرين، خجسته، فرخنده، به باد،  
خجسته باد، فرخنده باد، شاباش، شادباش،  
خوش باش.

ع: تبريك، تهنية.

## توتله

ك: سرشت. خوز. [سرشت، خوزيك، خوز، نهرت]

ف: منش، سوسن، سرشت، خو، خوي.

ع: طبع، مَشاش، طَبِيعَة...

## توتله

ك: دل، مرغ. ليز. [هز، ييز]

ف: جهش، سوس.

ع: طبع، نفس.

## توتله

ك: هوش، زرنكي. [لتهاتروي، زيركي]

ف: هوش، زيركي.

ع: طبع، ذوق، قريحه.

## تهبع - چاپ

## ته بهر وک

ک: وه لښت، نیاز، [پېژزی، مېاره کی]

ف: پاره، نیاز.

ع: بریکه. برکه، یمین، میمنه، تبرک، ثیمن.

## ته بهر وه

ک: ژړده سه، داروده سه، تابین. [شویښکه وتروان، ده سوتیوه ند]

ف: تاراس، بروسان، وړکستان، زیردستان، همراهان، فرمانبران.

ع: تبعه، اتباع، تابعین.

## ته بهر وه

ک: نهوم. [قات]

ف: آشکو، آشکوب، آشکوبه، آشکوب.

ع: طبقه، مرتبه.

## ته بیات

[ک: بارود زخه ل]

ف: احوال، آداب، وضعیات.

## ته بیب

ک: دهر ناس، دهر مانزان، دهر ماندر، دهر مانکر. [پزیشک]

ف: پزیشک، بچیشک.

ع: طبیب، نقرس.

## ته بیجهت

ک: سرشت، خو. [سرشت، خړوسک، خو، نهریت]

ف: منش، سرشت، سوس، آبزهام، جهش، بوم، خیم، خو، خوی.

ع: طبیعه، ضربیه، سحیه، حبله، سحیه، سلیقه، سلیقه، شمعیله، غریزه، نحیه، نحیه، نحیه، نحیه، شریه، خلیقه، فطیره.

## ته بهی

ک: سرشتی. [سرشتی، خړوسک، خواکرد]

ف: منشی، سرشتی.

ع: طبیعی، غریزی، جبلی، فطری.  
ته پ

ک: ته پونکه، گرد، ته به. [گردونکه]

ف: تپه، پشته، بړندک، بُلندی.

ع: تل، ریوه، رُویه، اکمه، هضبه، رایبه.

## ته پ

ک: پاخوا، کوڅا، کومه له. [کوما]

ف: تپه، توده، کود، خرمَن.

ع: کُتله، کُتله، کُتبه، کومه، تله، صویه، کوده.

## ته پال

ک: ته پلژن، ته پلکوت. [ته پل لیدر]

ف: تبال، تبلزن، تبیره زن، تبیرزن، تبیره کوب.

ع: طَبال.

## ته پال دان

ک: کوشک لښ. [جنگه ی ته پاله ی زهغره کراو بو زستان.]

ف: تپاله دان، پاچک خان. (جای تپاله که برای زمستان ذخیره کنند.)

ع: مَوَاقه.

## ته پاله

ک: ته پله. [شیاکه ی رشک.]

ف: تاپال، تاپاله، تکه، پاچک، پاوچک.

ع: وَاَله.

## ته پانج - ته پانج

## ته پانځ

ک: ناخن، چه پانځ. [خنځ، په ستارتن (وه): ناخینی سهرین به لوه.]

ف: تپاندن، آگندن، آغندن، انباشتن، انباردن، آغستن، چپاندن. (تپاندن پنځه مثلاً در بالش.)

ع: خشو، تلبيد، تملیه.

## ته پانځ

ک: ناخن، چه فانځ. [تینیرین (وه): داوچه قانده رتپوی نار.]



ف: تپاندن، سٚپوختن، دُرسٚپوختن، خَلانیدن.  
[تپاندن چوب مثلاً در مجرای آب.]

ع: اِدماج، اِدخال، تَدخیل.

ته‌په ← ته‌پ

ته‌پته‌پان

ك: ته‌په‌ته‌پ، [ته‌په‌ته‌پ، ترپه‌ترپ]

ف: تَپ تَپ کردن.

ع: اِدام، خَلادُم، مُلادَمَة.

ته‌پ‌دان

ك: ته‌پ‌دان، كوگادان، [خره‌لدان]

ف: توده‌کردن، خرمن‌کردن، روی‌هم‌ریختن،  
فراهم‌کردن.

ع: تَكْویم، تَكْتیل.

ته‌پ‌دان

ك: گه‌یین. (ته‌پی داسه‌ری.) [گه‌شتن، زال‌بون]

ف: رسیدن.

ع: وُصول، تَغْلُب، خَر، هُجوم.

ته‌پش

ك: ته‌پین، لیدان، [پلدان]

ف: تپش، تپیدن، زدن، گزاز.

ع: ضَرْبان، اِضطراب، اِختلاج.

ته‌پكه

ك: ته‌پله. (ته‌پله‌گردن.) [بنجه‌گیا]

ف: بُته، بوته.

ع: نَبْته، نَبْت.

ته‌پله

ك: ته‌په. (ته‌پله‌كلار.) [موزه‌كلاریکی ژانده‌یه.]

ف: تَپَه. (تپه‌كلاه‌زنانه.)

ع: نَبْقه، طَبْقه.

وته

ته‌پله ← ته‌پكه

ته‌پل

ك: دابدیم. [نامیترکی به‌ناویانگی موسیقاییه.]

ف: تَپِل، تَپِل، تَپیر، تَپیره.

ع: طَپِل، طَبْقه، دُبداب.

وته

ته‌پل‌سواری

[ك: جوزه‌ته‌پل‌كه.]

ف: تَپوراك، تَپِل‌سواری.

ع: طَپِل.

وته

ته‌پله‌قوو

[ك: دارکی به‌ناویانگی رنگ‌سووره، كه‌تیری لى]

دروست ده‌كهن.]

ف: تَپَرخون، اَرَن یَبَز. (چوبی است معروف

سرخ رنگ كه از آن تیر سازند.)

ع: نَبْع، طَپَرخون.

ته‌پله‌ك

ك: به‌س. [پارچه ناسنیک كه تخته‌ی شكاری - بۆ نمونه

- پی‌پته‌ده‌كهن.]

ف: بَست، بَند. (آهن‌پاره‌ای كه بر تخته‌ی

شكسته مثلاً می‌زنند.)

ع: كَتِیفه، قَوْته.

وته

ته‌پله‌ك

ك: كوماچه. [پاریسه (تخته‌ی بازنه‌یی سدرستونی

خیمه.)]

ف: سَپَندوز، بادریسه، شَنگور، شَنلوك، كَلیچه،

گَلیچه، كُماج، چَناب، جاتاغ. (تخته‌ی مُدور

بالای ستون خیمه.)

ع: فَلَكه، كَرَبه.

ته‌پله‌ك

[ك: ته‌پلك، پَهَل، فُشدَن (وله: هه‌توقینی كاگلی دیوار

كه خه‌ریكه داه‌وه‌رتت یا زوی پال روریار كه نار كه‌ندې

کردیبت. [

ف: تېلە، تېلە. (بىر آمدن كاهگل دیوار مثلاً كە  
بخواهد بيفتند، يا كنار رودخانه كە زیرش را  
آب...<sup>۱</sup> كرده باشد.)

ع: هاری، هار، جُرف.

تەپنە کوتان

ك: نەدین. [سەر لى دەرنە كردن]

ف: نَدىن، راه‌نَدىن، راه‌نَگردن.

ع: عَدَمُ الْإِبْصَار.

تەپنە کوتان

ك: كەردە لولول، تۆز. [تۆز ر خول]

ف: گرد و خاک، گرد.

ع: مُور، غُبَار. رَهج، عَثْن، سَيَهْكَ، قَسْطَلَان.

تەپنە کوتان

ك: تەپنە كە تەپنە كە. [گرد گرد: شوتنى پر لە تەپنە كە.]

ف: بَستَاوَتند، بَشاوَرَد، گُردَر، دره و ماهو،  
تَريوه، رِيژ.

ع: مَهْضَبَة.

تەپنە کوتان

ك: تەمەردور، دوركەل. [دوركلە، كادور]

ف: تَم و دود، تَم و دود، دود.

ع: دُخَان، ثَدَخِين، عَثْن.

تەپنە کوتان

ك: كەفتن و هەلسان. [تەپ ر تل]

ف: افتان و خیزان.

ع: تَرَهِيوُ، تَسَاقُط، قَزَلَان.

تەپنە کوتان

ك: گرد، تەپ. [گردنكە]

ف: تېلە، پُشته، گريوه، بَرَنَدَك، بَرَدَنگ، پُرَنَدَك.

ع: تَل، اَكَمَة، رَيوَة، رَابِيَة، نَجَف، نَشَن، نَشَان، طَلَل،

اَكول، زُبِيَة، مَهْضَبَة، كُثِيب.

تەپنە كە تەپنە كە. [تەپنە کوتان]

تەپنە كە. [تەپنە كە]

تەپ

ك: تەپ. [زەرمە (دەنگى داكەرتنى شتەك).]

ف: گُرم، گُرم، گُرم. (صدای افتادن چیزی)

ع: لَدَم.

تەپ. [تەپنە كە]

تەپنە كە

ك: تەپ. [زەرمە زەرم (دەنگى «تەپ تەپ»)].

ف: تېش، تېش، تېش. [تېش، تېش، گُرم گُرم. (صدای

«تەپ تەپ»)]

ع: اقتراع، تَلَادَم، ثَوَاقِع، طَبِش.

تەپنە دان

ك: كۆگەدان. [خېرەلدان]

ف: توده كردن، خَرَمَن كردن، فراهم نمودن.

ع: جَمَع، تَكْوِيم، تَكْتِيل.

تەپنە كە. [تەپنە كە]

تەپنە كە

ك: تەپك. [پيسايى لەسەريەك رزكارا.]

ف: سَنَدە، (تەپەى گە)

ع: فَضْلَة. (غَاثِب)

تەپیان

ك: قەريان، تەپەن. [قويان، چال بودن]

ف: فرو رفتن، گود شدن.

ع: تَقَفَر، تَقَوَّر، انْقِيَار.

تەپیان

ك: ناخنيان، گريان. [خەران، گيان]

ف: تېپیدن، تېپیده شده، آگنده شدن، آغنده شدن،

آغشته شدن، سُوپوخته شدن، آنباشته شدن،

گرفته شدن.

ع: اِدْمَاج، اِنْسِدَاد، قَلْبُد.

۱- تەم و شەپە لە دەسنووسە کەدا نەخوێنراوە. (ر - ر)

ته‌بی لی ناکوتی.

ک: نایزانی. [سەری لی دەرناکات.]

ف: نمی‌داند، ازیش [از آن] سر در نمی‌کند، سر در نمی‌آورد.

ع: لایفهمه، لایعلمه.

ته‌پین

ک: ته‌پیان، چال‌داکه‌فتن. [چال‌پون، قریان]

ف: فرورفتن، گود شدن.

ع: ثَقُور، اِنْخِيار، اِنْخِصاف، ثَقُور، اِنْخِيار.

ته‌پین

ک: لیدان، دله‌ته‌پین. [یلدان، دله‌کرته]

ف: تپش، تپیدن، ژدن، گزاز، دل‌تپش.

ع: طَبْش، اضْطِراب، ضَرْبان.

ته‌ظه

ک: گوب، گوتا. [کرلم]

ف: گونا، گونه.

ع: وَجَنَة، وَجَنَة، وَجَنَة، خَدَّ، صَفَح، وَاغِد.

ته‌ظه‌میران

ک: کایه. شوخی. [کالته‌رگپ]

ف: تتره، تتربو، تتربوه، لاغ، بازی، شوخی، خوش‌مزه‌گی.

ع: لَعِب، لَعِب، مَزاح، مُدَاعَبَة، ظَرافَة، تتره.

ته‌ظه‌میران

ک: شوخی‌باز. [کالته‌چی]

ف: تتره، شوخی‌باز، خوش‌مزه.

ع: اَلْعُوبَة، مَزاح، ظَرِيف.

ته‌ظه‌میران

ک: ته‌ته‌میران (کرم‌له کرم‌تکن له تیری کرمی

ناریشم که له دهردهشتدا به ناو یه کدا دین و ده‌چن.)

ف: کرم توده، (توده‌ی کرم از جنس پیلله که در

صحرا روی‌هم می‌جنبند.)

ع: جُرْثُومَة.

ته‌ته

ک: جزره له یستوکیکی منداآته. (شیره‌ی گیانداران که

له هه‌ویر دروستی ده‌کن.)

ف: تَتی، تی‌تی. (شکل جانوران که از خمیر

می‌سازند.)

ع: لُعْبَة.

ته‌ته

ک: مینک. [پرور: خوشکی دایک یا بارک.]

ف: ... [عمه. خاله]

ع: عَمَة. خالَة.

ته‌ته

ک: ته‌خته. [ده‌پ (داری ناسک)]

ف: تخته. (چوب نازک.)

ع: نَوح.

ته‌ته

ک: لیتسه، ماله. [ته‌خته‌یه‌کی ناسکه که گوزه یا دیواری

مالی پی‌ده‌نارن.]

ف: آنداوه، ماله. (یک تخته چوب نازک که با

آن کوزه یا خانه را می‌اندایند.)

ع: مِسْجَه، مَالْجَة.

ته‌ته‌به‌هی

ک: ته‌ته. [جزره له یستوکیکی منداآته. (شیره‌ی میسرود و

ناژان که له هه‌ویر دروستی ده‌کن.)]

ف: تَتی، تی‌تی. (صورت جانوران و حیوانات

که از خمیر می‌سازند.)

ع: لُعْبَة.

ته‌ته‌ر

ک: تورکسان. [تاتار: تپی‌ده‌کن.]

ف: تتر، تاتار، تاتار، ترکستان.

ع: تَتَر، تاتار، تُرْکِیَة.

**ته‌ته‌شۆر**

ل: مه‌رده‌شۆر. [مەردەشۆر (نەو ته‌خته‌یه‌ی که مه‌ردیه‌ی

له‌سه‌رده‌شۆر).]

ف: تَن‌شوی، مُرده‌شوی. (تخته‌که‌در روی آن مرده‌می‌شویند.)

ع: مَغْسَلَة.

**ته‌جاوژ**

ل: بگاره، بگردن، ترازیان. [تیپه‌رین. ده‌ستدریزی]

ف: گُذشتن، از اندازه‌در رفتن، از اندازه‌بیرون رفتن، در رفتن.

ع: تَجَاوُز، عَدَل، عُدُول، حَيْذ، حَوْد، حَيُود، قَسَط، قُمُوط، مِيل، ضَيْف. جَوْر، تَعْسُف، تَعْدِي.

**ته‌چره‌وه**

ل: زمین، به‌راورد، تاقیه‌وکردن. [نه‌زمرون، تاقی‌کردنه‌وه]

ف: رون، آروین، آروند، اروند، آزمایش.

ع: تَجَرِبَة، اِمْتِحَان، اِخْتِبَار.

**ته‌چهره‌—تۆراغان****ته‌چه‌سسوی**

ل: شکائتن، په‌یوژی، چاره‌چار، تا ده‌هاروردن، گه‌ریان.

[شکین، لیکۆلینه‌وه]

ف: یوز، یوش، یوزش، آمار، پَزوهش، کاوش،

خَشْکامار، خَسْکامان، یوزیدن، یوشیدن،

آماریدن، پَزوهیدن، کاویدن، کاوش‌کردن،

جستجو، جستجو کردن، جستن، گشتن.

ع: تَجَسُّس، تَلَخُّص، فَحْص، اِفْتِحَاص، تَلْتِيش.

**ته‌چیر**

ل: په‌رده، تژیر، خێوت. [دیواری چادر].]

ف: تَجِير، پَرده، تاژپَرده، (دیوار خیمه)، تاژیر،

تژیر.

ع: تَجْجیر، حَاجِر.

وینه

**ته‌هته‌له‌هری**

ل: قوتسه‌خواره، که‌شتی ژێرنار، ژێرنای. [که‌شتی

ژێرنارگه‌پ].

ف: پاغوش، غوته‌وژ، زیرآبی.

ع: غَوَاصَة.

وینه

ته‌هر—ته‌هرج [پسته‌کانی گۆبه‌راوه]. [امصحف «طرح» است.]

**ته‌هریک**

ل: هه‌تخراثن، پله‌نیان، پاکله‌نیان، نه‌قیزه‌دان، ختکی‌دان،

وادار کردن، نه‌نگیزه، هان‌دان. [ویرژاندن، دنه‌دان]

ف: آغاریدن، آغالییدن، انگیز، شورانیدن،

برانگیختن، گریانیدن، فژولاندن، فژولش، وادار

کردن.

ع: تَوْرِيش، تَحْرِيش، تَهْرِيش، تَحْرِيص، تَحْرِيك،

تَرْغِيب، اِغْراء، اِغْواء، اِرْغام، حَض، حَث.

**ته‌هسیل**

ل: ده‌س‌هاروردن، په‌یداکردن. [به‌ده‌ست هینان، ده‌ست

خستن]

ف: ده‌ست آوردن، فراهم کردن، یافتن، دریاقتن.

ع: تَحْصِيل، جَمْع.

**ته‌هسیلدار**

ل: باجه‌ران، باجگیر، باج‌بین. [باجگر]

ف: بَخْتِه، پاکار، گزیت‌گیر.

ع: عَشَار، مُكَاس، مُحْصَل.

**ته‌هقیق**

ل: په‌یوژی، تا ده‌هاروردن. چێوله‌قی، واره‌سی.

[لێکۆلینه‌وه]

ف: ته‌در آوردن، رسیدگی کردن.

ع: تَحْقِيق، فَحْص.

**ته‌هییه‌ت**

ل: ته‌ندورسی، پایداری. [بیره‌ی‌بوون، به‌رده‌وام بوون

«مه‌ره‌ژی» کردن]

ف: درود، ژندش. (ژنده‌باد گفتن)

ع: سَلام، مَحْيَة. (حَيَاءُ الله.)

تدخت

ل: کدت. [اکرسی پاشا.]

ف: تَخْت، گاه، پات، اَرشیا، آماج، اُوزنگ، اُولنگ،

اُولنج، اُوزند، شادورد. (تخت پادشاه)

ع: عَرش، سَریر، اَریکَة، کُرسی، تَخْت. (کُرسی،

الْمَلِك)

رینه

تدخت

[ل: (ل: دسته‌بدهی بروک.)]

ف: تَخْت. (تخت عروس.)

ع: مَرَقَة، اَریکَة، مَحَقَة، تَخْت.

رینه

تدخت

ل: رَتک، ترازو، ساف، هامار. [بی به‌ری و ترمی.]

ف: تَخْت، لَشَن، هَموار، ساف، ترازو.

ع: مُسَطَّح، مُسْتَوِي، مُساوي.

تدخت

ل: پَر، لُجان. [لِجانِیو]

ف: پُر، تَخْت، لُبالب.

ع: مَلْثان، طُفاف.

تدخت

ل: بروم. [زهرینه: رنگی سمرکی. (روک: تدختی قالی له

به‌رامبر نیگاری گول و بنچکه کانه‌وه.)]

ف: تَخْت، بوم، زَمینه. (تخت قالی مثلاً مقابل

گل و بته.)

ع: سَطَح، مَحَن.

تدختان

ل: هاماری، سافایی. [تدختایی]

ف: تَخْتی، لَشَن، لُشان، همواری.

ع: سَواء، مُسْتَوِي، مُسَطَّح، اِسْتَواء.

تدختخاو

ل: کدت. [چمریا، قدرویله]

ف: تَخْت، تَخْت‌خواب، پُلنگ.

ع: سَریر، سَریرُ النُّوم.

رینه‌مه‌به.

تدخت ره‌وان

[ل: تدختی بروک که له‌سر ولاخ دانراوه.]

ف: تَخْت روان. (تخت عروس که بر روی الاغ

باشد.)

ع: حَداجَه، مَحَقَة، مَحَمَل، تَخْت رَوان.

رینه-تدخت

تدخت ره‌وان

ل: گالیسکه، گالسکه. [کالیسکه (به عمره‌بانه و

نوتومبیل و شتی له‌ر چه‌شنه‌ش ده‌لین: تدختی روان.)]

ف: کالسکه. (درشکه و اتومبیل و امثال آن را

نیز تخت روان گویند.)

ع: سَيَّارَة، عَرَبَة.

تدخت کردن

ل: هامار کردن. پر کردن. یه‌کپرو کردن. [ریتک کردن.

دارمال کردن. چوریه‌ک کردن]

ف: هموار کردن. پُر کردن. یَکرو کردن.

ع: تَسْطِیح، تَمْلِیْة، تَسْوِیَة.

تدخته

ل: تده. (تدخته. تدخته کورچک) [دپ. هدرشتیکی

پان.]

ف: تَخْتَه. پهنه.

ع: لَوْح، مَصْفِیْحَه، بَلَّاط.

تدخته

ل: تیکه. [پارچه (روک: تدخته زهری.)]

ف: تیکه، تَخْتَه. (تیکه زمین مثلاً.)

ع: قِطْعة.

تدخته

## ته خته‌زه‌نگ

ل: گه‌رنان: [پارچه‌یه‌کی مه‌فرقینه که به شوینتیکی به‌رزوه هه‌لیده‌واسن و به پیتی تیپه‌پینی کاترمیر لینی دده‌ن.]

ف: گریال. (تخته‌ی هفت‌جوش که در بلندی آویزند، هرچه ساعت گذشته باشد بر آن زنند.)

ع: ناقوس.

وینه

## ته خته شه‌ترنج

[ل: ده‌ی شه‌ترنج]

ف: تخته شترنج.

ع: رُقعة، رُقعة الشطرنج.

وینه شه‌ترنج

## ته خته قایی

[ل: نیشه‌جی، نارایی‌نشین: بهرام‌به‌ری «کوچه‌ری».]

ف: خاک‌نشین.

ع: ثنویس، ثانیس، ایناس، اقامة.

## ته خته قیمه

[ل: نه و ته‌خته‌یه‌ی گوشتی له‌سەر توێ ده‌که‌نه‌وه.]

ف: تخته‌قیمه.

ع: مَخْذَع، مَخْذَعَة.

## ته خته‌کوچک

ل: ته‌له‌س‌نگ. [ته‌له‌به‌رد]

ف: تخته‌سنگ، تله‌سنگ.

ع: لَوْح، بِلَاط، صَفِيحَة، قَضَب.

## ته خته‌که‌له‌که‌نه

## ته خته مه‌شوق

[ل: ته‌ته‌له، ته‌خته‌په‌ش]

ف: تَنگ، تَخْتَة.

ع: سَبَّوْرَة، لَوْح.

## ته خته‌ی ناسن

ل: تیکه...<sup>۱</sup> [پارچه، له‌ت (وه‌ل: چادری دو‌ته‌خته).]

ف: تخته، تیکه. (چادر دو‌تخته مثلاً.)

ع: لَفَق، شِق.

## ته خته

ل: به‌سیاک، هه‌لچینگ. [به‌سراو (وه‌ل: بازار و دوکانی

به‌سراو).]

ف: بسته، برچیده، گذارده. (بازار و دکان مثلاً.)

ع: مَرْدوم.

## ته خته

ل: نه‌رد، نه‌ردان. [تاو‌له]

ف: تَخْتَة، نَرْد.

ع: نَرْد.

وینه

## ته خته‌به‌ن

[ل: گرتنه‌وه‌ی ده‌ستی شکاو به ته‌خته هه‌تا

نه‌جو‌لێت.]]

ف: تخته‌بند. (بستن دست شکسته مثلاً با

تخته که حرکت نکند.)

ع: جَبَر، جَبَرَة.

## ته خته‌پوش

ل: پوش، پو‌شه. [ته‌خته‌به‌ندی سه‌رمیج. (ته‌خته‌ی سه‌ر

دارمه‌را).]

ف: پوش، پوشه، آشکوب، آشکو، پ‌روار، پ‌رواره،

گ‌داره. (تخته‌ی روی تیر)

ع: سَقَف، غَمَا، غَمَاء، غَمَاء.

## ته خته‌ده‌رز

ل: وه‌ر، ته‌خته. [ته‌ته‌له‌ی وانه تیدا نووسین.]

ف: وَز، پ‌لمه، س‌لم.

ع: لَوْحَة، سَبَق.

## ته خته‌رێسمانی - ک‌ن‌ر

۱ - نهم و شه‌یه نه‌خوێنرایه‌وه. (ر - ر)

ل: پلیتی ناسن، پیرہ کی ناسن]

ف: تختہ آہن.

ع: صلیفۃ.

تہ خیر

ل: میشتن، جیہ میشتن. لابریدن، تہ رخ، [بہ جی میشتن،

نیگہ بان]

ف: ہشتن، بدروہ، واگذاردن، واگذاشتن،

گذاشتن.

ع: ترک، ودع.

تہ خسیر ← تہ فسیر [پیتہ کانی گت پراہ،] [محرّف «تقمیر»

است.]

تہ خشان و بہ خشان

ل: بہ خشان، بہ خشس. [بہ خشینہرہ، بہ خشش]

ف: بخشش، داد و دہش، داشاد، داشاب.

ع: بذل، عطاء، کرم، جود، جدوی، منحۃ، نحلۃ،

نحلۃ، ائی، فَنَح، فَضْل، نوال، ہیۃ.

تہ فخشہ لا کوہ

ل: جوڑلہ، جنس، [بزورتن، جوڑلہرہ]

ف: جُنُبش.

ع: حرکۃ.

تہ خفیف

ل: بارسوکی، [داشکاندن، ناسان کردن]

ف: کاستن، سُبک کردن، کم کردن، سُبک باری.

ع: تخفیف، ثقلیل، تسہیل.

تہ خمین

ل: گوترہ، دہ می، [گوترمہ، بر پینوانہ.]

ف: گوترہ، نسنجیدہ.

ع: تخمین، خَز.

تہ خمین

ل: ہر آورد، [ہر لہ نگاندن، نر خاندن]

ف: پَر آورد، سَنجش.

ع: تخمین، اِمْتِحان، تَقْدیر.

### تہ دارہک

ل: تفاق، [نازورخہ، پیداروست (پارہ و ناژون و کہلوپہل.)]

ف: خواستہ. (زر و مال و اسباب)

ع: تہیۃ، تہیی، اِعداد، تَدَارُک، اُہبہ، عَدۃ، مَوْتہ.

### تہ دارہک کردن

ل: تفاق گرفتن، تفاق خستن، [نازورخہ داخستن]

ف: آمادہ کردن، بَسِیجیدن، بَسفَیدن، فراہم

کردن.

ع: تہیۃ، تہیی، تَہِیْب، تَہِیْن، اِعداد، تَدَارُک.

### تہ دبیر

ل: راویژ، راویژی، کارزانی، [تہ گبیر]

ف: بیاراش، جگاہرہ، راہ جویی، چارہ جویی.

کار دانی.

ع: تَدْبیر، تَفْکُر، اِصْلاح.

تہ ی

ل: ناری، [ناردار (ہر اسہری «رشک».)]

ف: تر، ژف، نمدار. (ضد «وشک»)

ع: رَطَب، رَطِیب، مَبْلُول، تَدْبِی، مَلْشُوت.

تہ ی

ل: نارہ کی. (تہ پرتول) [تراز]

ف: تر، روان، آبکی.

ع: مانع، رَقِیق، سایل، جاری.

تہ ی

ل: سہرز، [یارار، تہرچ (روک) گیا و درہختی تہر.]

ف: تر، سبیز. (گیاہ، درخت مثلاً.)

ع: رَطَب، غَض.

تہ ی

ل: سہرزہ. (تہ سپ تہر خورہ.) [گڑگیا]

ف: تر، ترہ، سبیزہ.

ع: بَقْل، رَطِیب، بَعِی، کَلَا.

تہ رات

ل: سہ لہف، لنگداران، تار، تاودان، رتائن، چورانال.





ف: نیوارد، نیوراد، نهناد، ساز، سیج، سامان، یاسا.

ع: نَظْم، تَرتیب، نَسَق، انتظام، انتساق.

### تەرتیب دان

ك: سەقامدان، ساماندان، یاسادان، یەكخست. [رتكویستك كەرن]

ف: نیواردن، نیواردن، سیجیدن، سازدادن، سامان دادن، یاسادادن.

ع: تَرتیب، تَنتظیم، تَنتسِیق، تَهبِیة، تَهبِیة.

### تەرجەمان

ك: تەرجەمان، تەرجەمان، زوانزان، زوانژ. [رەگێر]

ف: تَرْجَمَان، تَرْجَمَان، تَرْجَمَان، تاجران، پچواک، پای خوان.

ع: تَرجَمَان، مَترجم.

### تەرجەمان

ك: گرناسە، تاران، زیاناسە، جەرە (تەبارەیی لە بەرامبەری تارانەرە لە تارانباری دەستێن).

ف: گَنَسَا، گَناسا، تاوان. (پولی که در مقابل گناه از گناهکار گرفته می‌شود).

ع: جُرْم، جَرِیمَة.

### تەرجەمە

ك: بژارە، زوانژێ، زوانژانی، [رەگێر]، پائە

ف: پَچووه، نوژند، وستی، دازه، پای خوان، همسیراز، پچوهیدن، پای خوانی.

ع: تَرجَمَة، تَفسیر.

### تەرجەمە

ك: تەرجەمە، پارار، سەوزە گیای تازه. (بەرامبەری «پیر».)

ف: تَرْجَمَة، تَرو تَزه، جوان، تری. (ضد «پیر»)

ع: غَض، شادخ، شَدْخَة، طَری، رَوْد، حُر.

### تەرجەمە

ك: چەشن، جۆر، نەراخت، دەس. [هاوشێوە، رەك]

ف: جور، نۆرد، مانند، هەمرنگ، آرد، آخت، جفت.

ع: مِثْل، شِبْه، طَبِيق، وَفَق، شَبِیه.

### تەرجەمە

ك: شێوە، چەشن، سیاقە ئەم. [گەلە. وێنە، نیگار]

ف: بَیژرنگ، بَیژرنگ، گزار، سیاقە قەلم.

ع: طَرَح، رَسم.

### تەرجەمە

ك: رەنگبۆزان. [گەلە. داپشتن]

ف: رەنگریختن، شالۆدەریختن، زموڭگری.

ع: طَرَح.

### تەرجەمە

ك: تەحر، شێوە، چەشن، دیمەن. [شێواز، بیچم]

ف: یەنگ، فەتن، یازند.

ع: شَکْل، هَیئَة، سَیمَة، سَومَة، سَیماء. صُورَة.

### تەرجەمە

ك: دەرخیست، پەرت كەرن. [وێهەرنان، دەرهایشتن]

ف: دور انداختن، پرت كەرن، پرتاب كەرن.

ع: طَرَح، حَذَف، تَرَك.

### تەرجەمە

ك: تەحر، هَیشتن، جیه هَیشتن. [بەجی هَیشتن، لینگەران]

ف: هَیشتن، بەدروود، واگزاردن، واگذاشتن، گذاشتن.

ع: تَرَك، وَدَع.

### تەرجەمە

ك: لە باج نازاد كەرن.

### تەرجەمە

ف: تَرخان.

ع: مُعاف، تَرِیک، طَرخان، مَرفوعُ الْقَلَم.

### تەرجەمە

ك: جۆرە، سەوزە، دەخوێت.

ف: ترخون، ترخوان.

ع: رُعُول، طُرُخُون.

وینه

ته‌ده‌سی

ك: زَرَنگ، چابَك. [چالاک]

ف: تَرْدَسْت، چُسْت، چالاک، چابَك، زَرَنگ.

ع: جَلَد، خَلِيف، نَدِيّ الْيَد.

ته‌ده‌سی

ك: شابازی، چاره‌سی، جادو. [سِحر]

ف: تَرْدَسْتی، چشم‌بندی، شاه‌بازی، فره‌ت،

جادو.

ع: شَعْبَذَة، شَعْوَذَة، أَخْذُ الْعُيُون.

ته‌ده‌م

ك: ته‌پَزَوان، زواندار. [زمان‌پارار]

ف: تَرْدَهَن، تَرْزَبان، تَرْزَفان، زَبان‌آور.

ع: فَصِيح، طَلِيق، ذَلِيق.

ته‌رَدِید

ك: دروگومانی، پاره‌پا. [دروئی]

ف: دوگمانی، جگاری، جَلکاری، بَرَوَبَرگَرْدی.

ع: تَرْدِید، شَكْ، شَبْهَة، لُبْسَة، اِرْتِیاب.

ته‌رُز

ك: ... سه‌ره‌رُز، پِیج‌مِو، پِیج. [لَقی ته‌رچکی مِیو.]

ف: خَرْدُسْتان، خَوْرْدُسْتان، خَوْدُسْتان،

خَوْرْدوسْتان، پِیج. (شاخه‌ی تازه‌ی مَو. پِیج

مَو)

ع: رُعْلَة، عُسْلُوج، نَامِیَة. حَالِق، عَنَم، لَفُ الْكَرَم.

سِرع.

ته‌رُز

ك: ته‌رو، ره‌شت، یاسا. [شِیراز، ناکار، رِیسا]

ف: تَرز، رُوش، رُسْتَه، رُهو، یَنگ، یار، برِیست.

ع: طَرز، طَوِر، رَوِیَة، نَسَق، طَرِيقَة، اُسْلُوب، قَاعِدَة،

شَمِیلة.

ته‌پَزَوان

ك: ته‌پَده‌م، زواندار. [زمان‌پارار]

ف: تَرْزَبان، تَرْزَفان، تَرْدَه‌ن، زَبان‌آور.

ع: فَصِيح، طَلِيق، ذَلِيق، بَلِیغ.

ته‌رُز

ك: تَگَر. [ته‌پَزَوَك: بارانی به‌ستو]

ف: تَگَرگ، یَخْچَه، سَنگْچَه، سَنگْگ، سَنگْگوک،

شَخْگاسه، شَهَنگانه، ژاله.

ع: بَرْد، سَقِیط. غَضَرَس.

ته‌رُزَه‌لِوَوَکه

ك: بَرُویش. [ته‌رُزَه‌ی ورد.]

ف: زِیَر، تَگَرگْچَه.

ع: اِرْزِیز، غَضَرَس، حاصِب.

ته‌رِیس

ك: سه‌نِیر، پَیِن، ته‌رِسه‌قِرل. [شیاکه، ته‌رِسه‌قِرل]

ف: سَرگِین، پُهن.

ع: رَوْث، خُره، بَعَر، سَرچِین، سَرچِین.

ته‌رِسا

ك: عِیسایی. [مه‌سِیحی]

ف: تَرِسا، عِسیوی.

ع: نَصْرانی، عِیسوی، مَسِیحی. (نَصْاری)

ته‌رِف

ك: سو، باره. [سوود، قازانج]

ف: سوود، به‌ره، طَرَف.

ع: نَفْع، فائِدة.

ته‌رِف‌به‌سْتَن

ك: سوویردن، باره‌بردن. [قازانج کردن، که‌لک ره‌گرتن]

ف: سوویردن، به‌ره‌یافتن، طَرَف‌به‌سْتَن.

ع: اِنْتِفَاع، اِسْتِفَادَة.

ته‌رِف‌رُوشی

ك: سه‌رُز‌رُوشی. [فرۆشتنی کشتوکار به سه‌رُزی.]

ف: تَر‌فروشی، سَبز‌فروشی. (فروختن زراعت)

(تر)

ع: إجباء، مُحَاقَّة.

تدرقه

ك: چه شنی، چاشنی. [تدرقه]

ف: چاشنی، تَرَقَه.

ع: صاروخه، طَرَقَة.

تدرك

ك: پاشكۆ. [هه گبه]

ف: تَرَك، فترای، خُرج.

ع: نوط، حَقِیْبَة.

تدرك

ك: خشل، تیتَه. [زینور]

ف: رَخت، زیور، ستام، اُستام، اوستام، یِراق،

نُهوده.

ع: حُلِي، حَلِيَة، خَشَل.

تدرك

ك: چه ك. [نامرازی شهر]

ف: گُدر، دارو پَرْد، یِراق، اوزار جنگ، آدُرْم.

ع: سِلَاح.

تدرك

[ك: پارچه گه لی كلاوی درویشی.]

ف: تَرَك، (بخشهای كلاه درویشی)

ع: ثَقْسِیم، قِسْمَة.

تدرك

ك: تهرخ، تهر، هیشتن، جی-هیشتن. [لینگه ران،

وازلین هتان]

ف: بَدروود، گُذاردن، گُذاشتن، واگذاشتن،

رها کردن، ویل کردن، دست کشیدن.

تدرك

ك: شه پَر، خامه، تدرکه. [توول (لقی تدری درخت).]

ف: تَرَكه، شاخه، شَفَشَه، خَپْچَه، نویه، شاخه،

نَرَه. (شاخه ی تر)

ع: رَطِیب، سَقَب، سَرع، شَغْنوب، خُرعوب، غُصن.

تدرکبهن

ك: پاشكۆ بهن. [بهنی ساموژته]

ف: فترای، سَموت، تَرَك بند.

ع: سَمَط، سَمُوط.

تدرك دنیا

ك: گَرَشه گیر. [دور به پَرزِی له دنیا.]

ف: رِیو جام، گوشه گیر.

ع: تَرَك الدُنْیا، تَرَك الشَّهوات، تَرَك اللَّذائذ.

تدرکونوووز

[ك: بیجم و ره گزی سهر کی هدرشتیک.]

ف: تَرَك و توس. (رخت و پیکر)

ع: هَیوُلِی، هَیْکَل.

تدرکه

ك: شه پَر، خامه، توول. [شورل]

ف: تَرَكه، شاخه، شَفَشَه، خَپْچَه، نویه، نَرَه،

خامه.

ع: غُصن، سَرع، سَقَب، خُوط، شَغْنَة، فَنَن،

شَغْنوب، خُرعوب، اُغْلوج.

تدرکیب

ك: تهرشك، قَلْع، گَل، سرشت. [بیجم، قه لافند]

ف: گَل، گوهَر، ریخت، سرشت، اُنیر، آمیغ.

ع: تَرَكِیب، طِیْطَة، ماهِیَة.

تدرکیب

ك: نارِیته کردن، تیکه ل کردن، شِیوانن. سوار کردن.

[تیکه رنهان، تیکه لار کردن]

ف: آمیغ، آمیزش، آمیختن، آمیخته کردن.

شِیواندن. سوار کردن.

ع: تَرَكِیب، تَخْلِیط، مَرَج.

تدرکی بهن

ك: تدرک بهن. [پاشكۆ بهن، بهنی ساموژته]

ف: سَمُوت، فُتراك، تَرَكَ بَند.

ع: سَمَط، سَمُوط.

تەرلان

ك: شاباز، شاوز، گەررە. [شەھىن. مەزن]

ف: شاهباز، بزرگ.

ع: شاهين. كامل، كامل.

تەرەم

ك: دارتەرم، لاشكىش. [تابوت]

ف: كاهو، كاهوگب، مرده كئش، لاش كئش.

ع: تئو، حَرَج، جَنَازَه، نَعش، تابوت.

يئنه — دارتەرم

تەرەم

ك: لاش، لاش، لاش، مردهگ. [مردەر، جەنازە]

ف: لاش، لاش، مرده.

ع: مَيِّت، نَعش، جَنَازَه.

تەرۋال

ك: ھەرزال. [يېرەك (تەختەبەندى ئار خانرو).]

ف: تليوار، تليبار، تلمبار. (چوببەندى كە در

ميان خانه كئند).

ع: عزال.

تەرۋالە — تەرۋال

تەرۋىلزە

ك: تەرچەك. [تازە (رەك) گۆشت يا خەياري تەرۋىلزە.].

ف: ترووازە، ترى، نَرَّه، تَرَّ. (گۆشت يا خيار

مثلاً).

ع: شادىخ، طَرِي، رَوْد، غَض، حُر.

تەرۋوۋشى

ك: باران ر ئورار.

ف: گل وباران، گل ولاى.

ع: رَدَغَة، حَمَاءَة، مَطَر، مَطِين.

تەرە

ك: ئاۋارە، توننا، بەرمە، دەر كە فته، دەر بە دەر. [ھەلرەدا]

ف: آواره، دربدر.

ع: طَرِيد، طَرِيدَة، دَرِيكَة، شَرِيد، شاذب، ھانم،

ھارب.

تەرە

ك: سەزى. (تەرە كال) [گۆگيا، سەزە]

ف: ترە، سبزی.

ع: بَقْل، كَنَّا.

تەرەبار

ك: ميسر و سەزەي جۆزاجوژر. (بەرامبەرى

«روشكەبار».)

ف: ترەبار. (ضد خشكەبار)

ع: ...

تەرەبە

ك: [گيايەكى بەناۋبانگە كە بىچكە كە لہ بىچكى

بلاۋرەكە كىتوبە دەچىت.].

ف: علفى است معروف كە بتەي [بوتەي] آن

شبيہ به بتەي [بوتەي] آوبالوى كوهي

است.

ع: ...

تەرەتۈلەكە

ك: كولىرە چەدەرى تەر. (تۈلەكە بە سەزى بەر لەۋى

رشك بىيىت.].

ف: پَنيرَك، نان كلاغ. (درحال تری كە

خشكیده نشده باشد).

ع: خُبَارِي، مُلُوكِيَّة.

يئنه — تۆلەكە

تەرەتۈلەكە

ك: ھەرزان. [كەنرەخ (ئىدىزەمە لہ ھەر شىتەكى زۆر و كەم

نرخ).]

ف: شفت، ارزان، بى بها. (كنايه از هر چيز

فراوان كم بها است).

ع: رَحِیص.

تہذیب و تمدن

[ک: تہذیب و تمدن]

ف: تَرَه تیزک، تَرَه تَنَدک، تیزک، وَندہ، اَنَدَاو،  
کیگر، کَکڑ، کَکَش، کَیکِش، کَیکِیر، کَہَرک،  
کَہَزَل.

ع: رَشَاد، جَرَجِرُ الْبَرِّ.

وَنہ

تہذیب و تمدن

ک: تار، راسال، رار، شَوَنیان، [تاراندن، شَوَن کہ و تن ہوَ  
گرتن.]

ف: رانش، راندن، گریزانندن، دور کردن، دنبال  
کردن.

ع: تَمَقِیْب، تَبْعِید، طَرَد، کَسَع، دَاب، اِحَاشَة.

تہذیب و تمدن

[ک: گیایہ کی بہ ناریانگہ.]

ف: علفی است معروف.

تہذیب و تمدن

ک: تازش، [مَرَوَ یا نازہ لی تازشیری تازہ زار.]

ف: تازہ شیر، انسان یا حیوان تازہ شیر کہ  
تازہ زاییدہ باشد.

ع: حَدِیْثُ الْوَلَادَة.

تہذیب و تمدن - تہذیب و تمدن (تازہ شیر)

تہذیب و تمدن

ک: بِن تَایِن [بَیْدِین، بِن تَایِن]

ف: تَرَس، مَنَبَل، دُرکِش، بَد آیین.

ع: کَافِر، لَامَذَہِب.

ع: رَطَب، رَطُوب.

تہذیب و تمدن

[ک: سالی پریاران]

ف: حَرَم، حَرَم سَال، تَرَسَال. (ضد خشک سال)

ع: خَصِیْب، خَصِیْبَاء، مُعْطِر، مَاطِر، مَاطِر، مَاطِر.

تہذیب و تمدن

[ک: گیایہ کی بہ ناریانگہ.]

ف: گیاهی است معروف.

تہذیب و تمدن

ک: دہ لَیَان، دہ لَآئِن، دہ رَدَان. [تہذیب و تمدن]

ف: تَرَاوَش، تَرَاوِیدِن، تَرَاب، تَرَاوِیدِن، شَرِیدِن،

پَشَنگ.

ع: تَرَشُح، اِنْتِیَاح.

تہذیب و تمدن

ک: لا، لَان، بَر، سَر، پَالَو، گہرہ ک. [رہ، کن، نالی]

ف: سو، اَسُو، جَن، زَی، سَر، فَرَا، پَہلو، تَنیزہ.

کَنار.

ع: طَرَف، جَانِب، جَبَة، طَرَف، صَوْب، قُطْر، رَجَاء،

نَاحِیَة، ضَاحِیَة، قَبْل، عِنْدَ، عَن.

تہذیب و تمدن

ک: دُژمَن، [دُژمَن، نہ یار]

ف: دُشْمِیر، دُشْمَن، آخْشِیگ.

ع: طَرَف، ضِد، نَد، مُعَانِد، مُخَالِف.

تہذیب و تمدن

ک: لَای چَپ، پَالَوِی چَپ. [لَای نہ بہ رامبہری راست.]

ف: سَوِی چَپ، زَی چَپ.

ع: یَسَرَة، طَرَفُ الْیَسَار.

تہذیب و تمدن

ک: پَشْتِیَوَان، کُزْمَک، دُوسْخَوَار، پَالَوِی نہ. [لَای نہ گری]

ف: پَشْتِیَبَان، کَمَک، فَرَادَار.

ع: ظَہِر، ظَہَرَة، عَوْن، مُعِین، مُحِب، مُدَافِع، مُحَامِی،

حَامِی، نَصِیر، مُعِید، مُسَاعِد، مُنْجِد، رَدء، مُعَاوِذ.

تہذیب و تمدن

ک: پَشْتِیَوَان، پَالَوِی نہ، لَکِی، لَکِی. [لَای نہ گری]

دہ سارگری]

ف: پَشْتِیَبَان، سَوِیگری، سَوِیگری، فَرَادَار.

ع: تَعَصُّب، ظَہَار، مُظَاهَرَة، مُحَابَاة، مُحَامَاة.

حماية، مُسَاعَدَة...

تصرف راس

ك: لا یراس، پالووی راس. [لایه‌نی به‌رانبه‌ری چه‌پ]

ف: سوی راست، پهلووی راست.

ع: يَمَعَة، طَرَفُ الْيَمِين.

تصرف فقی

ك: بالا ږوین، به‌رزو ېوون ېلونه‌و ېوون، پایه‌دار ېوون.

[به‌رهمه‌ر ېوون، گه‌شه‌و کردن]

ف: بالا رفتن، بلند شدن، بالیدن، بالودن،

کوالش، فزایش، پیشی، برتری، پیش‌رفت.

ع: تَرَقَّى، رَفَعَة، اِرْتِفَاع، تَمَكَّن، مَكَاة، تَصَاعُد،

تَعَالَى، تَمَوَّ، اِنْتِمَاء.

تصرف کال

ك: سه‌وزی کال، سه‌وزی کینل. [به‌رهمه‌هینه‌ری سه‌رزو.]

ف: تیره‌کار، سبزی‌کار.

ع: يَنْقَالَ.

تصرف ماش

[ك: ماشی سه‌رز]

ف: ماش، ماش‌تر.

ع: زِنْ، نَشْ، مَجْ، ماش، رَطِيبُ الْمَجْ.

تصرف ماله

[ك: دوبراره ماله‌و کرده‌وه، وه: تهره‌ماله‌ی کاکلی

نماوی.]

ف: ترمالش. (کاهگل نمناک را مثلاً دوبراره ماله

زدن.)

ع: ...

تصرف مائی - تصرف ماله

«تصرف»

ك: ماشین، قه‌تار. [شهمه‌نده‌ر]

ف: ماشین، ماشین بخار، قاتار.

ع: قاطرة.

تصرف وکردن

[ك: شل‌کردنه‌وه، نماوی کردن]

ف: تر کردن، شل‌کردن.

ع: تَرطِيب، اِرطاب.

تصرف وکردن

[ك: له‌ره‌اندنی ناژول و ولاخ به له‌ره‌ی سه‌رز.]

ف: تر دادن. (تر دادن به مال و الاغ.)

تصرف هات

ك: ږو، ږواوه، پړوېږوچ، ه‌ه‌لټ. [تورپه‌هات، قسه‌ی

مېچ‌ېوچ]

ف: یاوه، بیهوده، بی‌مغز، قلماش، بیدلا، لککه،

کَلْبَتَره، پرت‌وټلا.

ع: تَرَهَات، شَطَحَات، خُرَافَات، مُهْمَلَات، أَبَاطِيل،

شمارېچ، شترمذر، هُذَيَان، لُوى. تَجَاوُف، مُجَاوُفَه.

تصرف یری

[ك: ناوداری، شیداری، به‌رانبه‌ری «وشکی».]

ف: تری.

ع: رُطوبَة، نَدَاوَة، نُدُوَة.

تصرف یا سال؟

[ك: تهر یا رشك؟ (له کاتی ده‌ست‌پت‌کردنی یاریدا

لایه‌کی به‌ردتیک به تف تهر ده‌کهن و فریسی ده‌دن به

ناماندا و ده‌لین: تهر یا رشك؟ لایه‌نی به‌رانبه‌ر تهر یا

رشك هه‌لده‌پژیریت. کاتیک به‌رده‌که ده‌که‌ویتسه سه‌ر زوی

نه‌گهر به‌ر باره‌ا که‌وتبوو که هه‌لییژاردبوو تهر یا یاره‌که

ده‌ست پت ده‌کات، ده‌نا لایه‌نی به‌رامبه‌ر یاره‌که ده‌ست

پت‌ده‌کهن.)]

ف: تر یا خشک؟ (هنگام شروع به بازی یک

طرف ریگی را با آب دهن تر کرده به هوا

می‌اندازد و صدا می‌زند: تر یا خشک؟ حریف

اگر تر خواست یا خشک هنگام افتادن ریگ بر

زمین اگر مطابق درخواست حریف افتاد بازی

را او شروع می‌کند اگر نه طرف مقابل.)

ع: اَرْطَبًا اَمْ يَابِسًا؟ رَطْبٌ اَمْ يَابِسٌ؟ قُرْعَةٌ.

تەریب

ك: تَدَلَّلَ لِدَانِي كَهْرِي شَهَنَوَر (چۆرە دېوئىكە.)

ف: كَلَه، دُوخت. (توۋى از دوخت است.)

ع: تَضْرِيب، غَرَن، دَرَن، خَيْط، شَل.

تەرىدە

ك: جەردە، رازەن، ملەزەن. [رېنگر]

ف: زەزەن، رازەن، دۇد گەردەنە.

ع: قَاطِعُ الطَّرِيقِ، طَرِيقَةٌ، طَرَادَةٌ، لَيْسَ.

تەرىق

ك: شەرمەزار. [شەرمەزار]

ف: شەرمەندە، شەرمسار، سەرافگەندە.

ع: خَجَل، مُخْتَجِل، مُنْقَلِب.

تەرىقەو بۈۈن

ك: شەرمەسارى، لەخوئەتەرە، سەرفەگەنەبۈۈن، تەرىقى.

[شەرمەزاري]

ف: شەرمەندىگى، شەرمەسارى، سەرافكەندىگى،

سەرافگەندەشەن، چەكەس، شورە، طېرە، خەدوك.

ع: حَجَلَةٌ، اِخْتِجَال، اِنْفِعال.

تەرىقى - تەرىقەو بۈۈن

تەرىك

ك: جېيا، جېياكار. [دۈرۈپەرتىز (لە «تەرە» دوست كراۋە، رەك

چۆزە «چەرىك» لە «چەرا» و «چەريان» دوست كراۋە.]

ف: جەدا، جەداگانە. (از «تەرە» دوست شەدە مانەند

«چەرىك» كە از «چەرا» و «چەريان» دوست شەدە.)

ع: خَلِي، خَلْو، خَلْوَةٌ، فَارِغٌ، مُتَمَيِّنٌ، ثَرِيكٌ، عَلِيحِدَّة.

تەز

ك: سەرى، گۈتى. مودچەرك. [بى «سەست» بۈۈن. تەزەد،

مودچەرك]

ف: كَرَح، كَرَحَت، تَرغذە.

ع: خَذَر، خَبَل، كَسَح، مَذَل، ثَقَلَةٌ، دَعَث، رَسَن.

تەزەن

ك: سەركەرن، گۈت كەرن. [بى «سەست» كەرن]

ف: كَرَخاندەن، كَرَخاندەن، تَرغذاندەن.

ع: اِخْدار، اِخْبال، اِكْساخ، اِمْذال، تَمْذِيل، تَخْذِير.

تەزەن

ك: دەمكەردەن، چەرمەسەرى دان. [سەرزەشت كەرن،

دەمكەرت كەرن (نېدېمە.)]

ف: نەكۈھىدەن، نەكۈھش دانەن، سەرزەشت دانەن،

گۈشمال دانەن، آزدەن. (كەنايە است.)

ع: تَاذِيب، تَعْزِير، تَكْذِير، تَوْبِخ.

تەزىب

ك: دەسېخ. [تەسېخ]

ف: ھار، گۈرۈۋازە، دىست بېدە.

ع: سُبْحَةٌ، مَسْبُحَةٌ. (تَسْبِيح)

تەزكار

ك: بېرەرى، يادابەرى. بېرەشت. [بېرەكتەرە، بېرەشتەرە]

ف: يادآورى. يادآورەن، گۈشزەد، گۈشزەد

كەرن، دۈبارە شەۋاندەن.

ع: تَذْكار، ذَكَر.

تەزكەرەى عوبۈۈر

ك: پاس، بىلىت. [پەتە، پەسپورت]

ف: پاس، پاسنامە، گەزنامە.

ع: جَوَان، فَسَح، تَسْرِيح، تَذْكَرَةٌ، بَاسْجُورَد.

باشبورت

تەزۋېر

ك: چاپ، رۈبىزى، رۈالەتېزى. [رېاكارى]

ف: پېجىو، سالىوسى، سەختەكارى، رۈبىزى.

ع: تَزْوِير، رِياء، رِثاء.

تەزۋېرلار

ك: چاپاز. [رېاكار]

ف: سالىوس، پېجىوباز، سەختەكار، رۈباز.

ع: مُزَوَّر، مُراء، كَذَاب.

تەزەرۈ

ل: له‌رقاول، چۆر، [چوپۆر (که‌له‌شیره کتیی)]

ف: جور، چور، جوزبور، چورپور، بور، تدو، تدرو، تدرد، ترنگ، تورنگ، قرقاول، خروس کوهی.

ع: قَدَرُو، قَدَرَج.

### ته‌زه‌ککور

ل: بیرهاتن، بیرکه‌فتن، [بیرکه‌رتنه‌ره]

ف: دستوم، یاد آمدن.

ع: تَذَكَّر، اسْتَذَكَر.

### ته‌زه‌لولوم

ل: داد کردن، دادخواهی، [سکالا کردن، دادخوازی]

ف: گرزش، داوری، دادخواهی.

ع: تَطْلُم، تَشْكِي.

### ته‌زیک

ل: گۆت، سَپ، [ته‌زیو، بی‌هه‌ست]

ف: کَرَخ، کَرَخْت، سر، کَرَخیده، کَرَختیده، تَرَعْدیده، تَرَعْدیده‌شده، خواب رفته، تاسیده.

ع: مَذَل، خَذَر، خَبَل، مَخْبُول، كَسَح، ثَقِيل، وَثِيء.

### ته‌زین

ل: گۆت‌بوون، سَپ‌بوون، [بی‌هه‌ست بوون]

ف: کَرَخیدن، کَرَختیدن، تَرَعْدیدن، تاسیدن، خواب‌رفتن.

ع: مَذَل، مَذَاة، اِمَذَال، اِمَذَال، خَذَر، خَبَل، كَسَح، ثَقْلَة، وَثِيء، وَثِي، وَصْمَة.

### ته‌زه

ل: ده‌مال، بالار، [سترون (که‌له‌که‌ی گه‌ره که به باری درئی خانودا دایه‌نینن)]

ف: تَزه، بالار، بالال، بالاگر، فَرَسَب، شاه‌تیر. (تیر بزرگ که از طول خانه می‌اندازند.)

ع: جَسَر.

وینه ← ده‌مال

### ته‌زه

ل: زلام، درئ. [بالا‌به‌ری ناقولا. (نید‌یومه)]

ف: بلند، تَزه. (کنایه است.)

ع: شَوَذَب، قوق، قیق، عَشْنَط، طَوِيلُ الْقَامَة.

### ته‌زنه

ل: تینگ، [تینرو]

ف: تشنه.

ع: عَطْشَان، صَدِيَان، مَجْطَان، مَيَان، طَمَان، طَمِين، ظَامِي، غَلِيل، مُغْتَلّ، نَائِع، هَائِف، هَوِي.

### ته‌سادوف

ل: به‌رخواردن، به‌رخورد کردن، [بی‌گه‌شتن، تروش‌هاتن]

ف: بَر‌خوردن، بَر‌خورد کردن.

ع: تَصَادَف.

### ته‌سالحه

ل: ناشتی، له‌دل یه‌که‌ده‌چوون، [ناشت بوونه‌ره، له‌دل ده‌کردن]

ف: آشتی، سازش، از دل همدیگر دررفتن.

ع: مَصَالِح، مُصَالَحَة.

### ته‌سییح ← ته‌زییح

### ته‌سییحات

ل: ناو خوا بردن، [ستایش کردن خود].

ف: درود، نام خدا بردن.

ع: تَسْبِيح.

### ته‌سییح

ل: خوش‌کردن، غه‌له‌تگیری، [راست‌کردنه‌ره، هه‌له‌چن کردن]

ف: غلت‌گیری.

ع: تَصْحِيح.

### ته‌سخیر

ل: گرتن، ده‌سگیر کردن، لینی کردن، رام کردن، [دیل کردن.

مائی کردن]

ف: گرفتن، دستگیر کردن، رام کردن.



ع: تَصْخِيفُ، تَصْخِيفُ، تَذْلِيلُ.

### تہ صدیق

ک: بَارِزْ کردن، مَوزْ کردن، [پہ سہ نہ کردن]

ف: باوَر، آور، آوار، هستو، خستو، باوَر کردن، پذیرفتن.

ع: تَصْديق، قَبُول، تَسْلِيم.

### تہ سہ ک

ک: کہ بہر، کہ مپانا، تہ نگ، کوتا، [نا «پان»، کورت

(بہرامہری «پان».)]

ف: کم پھنا، تَنگ، کوتاہ، (ضد غریض.)

ع: قَصْب، قَصْبُ الغرض.

### تہ سہ کینی

ک: نارامی، ناسودہ گی، وہتر، [توثر، ہدا]

ف: آرامش، آسایش، شکیب، دل آرامی.

ع: تَسْلِي، سُكُونُ الْخاطرِ، اسْتِراخَةُ الْقَلْب.

### تہ سلیم بوون

ک: رامہوون، نارامہوون، داکہ فتن، [خوہہ دستہ رہ دان،

گوتراہ لی]

ف: رام شدن، آرام شدن، قُرمان بُردن، سَر نہادن،

سرسپردن، تاراسیدن، خریدن.

ع: اطاعة، انقياد، امثال.

### تہ سلیم بوون

ک: مردن، [گیان دہرچوون (نیدیموہ.)]

ف: مُردن، (کنایہ است.)

ع: فُوت، مَوْت.

### تہ سلیم ہات

ک: دل داری، دل نہوایی، [دل نہ اندوہ (دلجوئی کردنی

دلشکار.)]

ف: نَفوسہ، نَفوشہ، نَوازش، دل داری، (تسکین

دل شکستہ)

ع: تَسْلِيَة، تَعْزِيَة، تَسْكِين.

### تہ سہ

ل: قَائِش، [سہمہ (چہر می باریک.)]

ف: تَسْمہ، ذوال، (چرم باریک)

ع: سَبِي، اسار، قَدْ، لَبَب.

### تہ سہ نیف

ک: بہ ستن، لکائن، دیوس کردن، [رَنک خست، نووسن،

دانان]

ف: بَسْتَن، بہ ہم بَسْتَن، پیوستن، بہ ہم پیوستن،

نوشتن، درست کردن.

ع: تَصْنِيف، تَالِيف.

### تہ سہ و

ک: چارک، چاریدک، تہ سوج، [چارہ کہ دانگیتک.]

ف: تَسو، چارک، چہاریک، (چہار یک دانگ)

ع: طَسُوج، رُبع.

### تہ سہ ویب

ک: رجوا دین، رجوا داشتن، روا دین، روا داشتن، [پہ سہ نہ

کردن، قایل ہون]

ف: ویژش، پذیرش، روا دیدن، روا داشتن.

ع: تَصْوِيب، تَجْوِيز.

### تہ سہ

ک: دَوَلہ، [تہشتی ہدیر شیلان]

ف: تَغَار، لاک.

ع: مَعْجَن، مَرْکَن.

وینہ، ہدیہ.

### تہ سہ ل

ک: تَتَر، [تَتَر و تہ سہ ل (بہرامہری «برسی».)]

ف: سیر، (ضد گزستہ.)

ع: مَل، ناهن، شبعان، کَرمان.

### تہ سہ لہول

ک: زہغیر، بہیہ کہر بہ سیان، [یہ کہ لہ دوا یہ کہ ہاتن،

رَنچکہ بہ ستن (برای «دور».)]

ف: زنجه، هار، گریوازه، زنجیره، پیوستگی.  
(برادر «نور».)

ع: تَسْلَسُل.

**ته‌سه‌وور**

ک: نه‌نگار، به‌راررد، گومان، ویتا، به‌دلاهاتن. [خدیال، بید]  
ف: انگار، ناوار، نوریت، گمان، پُندار، پُنداش،  
پنداشتن، انگاشتن، گمان کردن.

ع: تَصَوُّر، خیال، فکر.

**ته‌سه‌وور کردن**

ک: نه‌نگار کردن، گومان کردن. به‌دلاهاتن. به‌راررد کردن،  
ویتا کردن. [بزوین، به‌بهاهاتن]  
ف: انگاشتن، پنداشتن، گمان کردن، انگار کردن،  
نوریتن، ناوار کردن.

ع: تَصَوُّر، تَخِيل، تَفْکُر.

**ته‌شاوی**

ک: کونا‌وجه. ده‌ریجه، ته‌شه. [روچنه، کلاو‌روچنه (کونی  
سهربان یا دیوار).]

ف: باجه، بادجه، روشندان، روزن، روزنه.  
(سوراخ بام، یا دیوار)

ع: مَفْذ، کُوَّة.

**ته‌شبی**

ک: ته‌شی ترانه. [تاوانی ترکه‌ندن].

ف: گوزلق. (جُرم گوزیدن.)

ع: ضَرْطِيَّة.

**ته‌شبی تو‌انه** — **ته‌شبی**

**ته‌شبی**

[ک: ده‌فری به‌روک له گل یا دار یا کانزا.]

ف: تبشی. (طبقچه‌ی گلی یا چوبی یا فلزی.)

ع: زَبْدِيَّة، طَبْشِي.

**ته‌شت**

[ک: سرتنه. جزیره‌ده‌فریکی گه‌رویه (که له گل یا له مس

دروست ده‌کرا.]

ف: تشت. (از گل یا مس می‌سازند.)

ع: صَحْن، صَحْفَة، اِجَانَة، طَسْت.

**وته**

**ته‌شت چوین**

ک: ته‌شی. [ته‌به‌ق، ته‌شی دارین]

ف: طشت چوین.

ع: عُلْبَة، غُرَّة، قَادُوس.

**ته‌شخه‌له**

ک: ده‌به، ته‌له‌که، چاپو‌له، گنچه‌له، شه‌لتاخ، گهر.

[ته‌شقه‌له، شلتاغ]

ف: دَبَه، دُغَل، شَلْتاق.

ع: ضَفْو، خِیَانَة، اِفْتِرَاء.

**ته‌شک**

ک: قه‌لانه‌ت، قُلْغ، قه‌راره، ریخت. (به‌ده‌ته‌شک) [بیجم،

دیمه‌ن]

ف: آنیر، ریخت، سرشت، گل، گوهر، آندام.

ع: هُیُولی، هُیْکَل، تَرْکِیْب.

**ته‌شه**

ک: ته‌شاری، کونا‌وجه. [روچنه، کلاو‌روچنه (کونی سهربان

یا دیوار).]

ف: باجه، روشندان، روزن. (سوراخ بام یا

دیوار)

ع: کُوَّة، مَفْذ، نَافِذَة.

**ته‌شه‌نوم**

ک: قِزَاق. [ره‌شیینی، نوخ‌شانه‌ی خراب]

ف: مَرْغُوا، فال بد.

ع: تَشْوُم، تَطْیِیر.

**ته‌شه‌خوس**

ک: فیز، غو‌نمایی، به‌خ. [غو‌ناندن، له غو‌نایی بو‌دن]

ف: پُغَار، گُراز، دیمیا، پُندار، شگفت، نیوتور،

باد‌بروت، ناییدن، خود‌نمایی.



ف: بزرگ داشتن، برآمدن، برخاستن، پاشدن.  
سرفروود آوردن، سرخم کردن، خم شدن،  
دوتاشدن، دولاشدن، به خاک افتادن، گرنش.

ع: تَعْظِيم، تَكْرِيم، تَوْقِير، اِنْخِئَاء، خَفَضُ الرَّأْسِ.  
سُجُود، خُضُوع.

**ته هزیه**

ل: شیوهن، شین، سینه زنی. [خوینین (شینگری) بر  
حذر هتی حمهین.]  
ف: گَزَن، کدن، سوگواری. (عزاخوانی امام  
حسین)

ع: عَزَاء، غاشوراء.

**ته عقیب**

ل: شَرَن کَه فتن، شوتاروین، تازیان، تارهدرانیان.  
[شَرَن کهرتن، شوینین هد لگرتن.]  
ف: دنبال کردن، راندن، پیگرد.

ع: تَعْقِيب، تَعَقُب، اِسْتِعْقَاب (اعقاب، مُعَاقِبَة)، تَتَّع.  
**ته علیم**

ل: فیر کردن، مَرِج کردن، مَوجیاری کردن، یاددان.  
[رانده پیگرتن، راهنان]

ف: آموختن، وِز دادن، یاددادن. آموزش،  
آموزگاری.

ع: تَعْلیم، تَفْهیم، تَدْرِیب، تَدْرِیس. رَوْض، تَرْوِیض.  
**ته علیمدریک**

ل: فیر کریاک، مَرِج کریاک، مَوجیار کریاک، یاددیار،  
فدنتازی، ناموخته. [فیر کرار، قوتابی، راهنار]  
ف: آموخته، وِز داده.

ع: مُعَلِّم، مُدَرِّب. مَرَوْض، مَرَوْض.

**ته علیمدر**

ل: فیر کر، مَرِج کر، مَوجیار کر، یاددیر، ناموژیار،  
نوسا. فدنتاز. [ماموستا، دوزوژ، راهنار]  
ف: آموز، آموزگار، وِزده، اُستاد، یادده.

ل: به تالی، بیکاری، قوتاری، بهر لایی. قوتاروین،  
بهرد لایوین. به ستن، خه فتن. به لاکه فتن، دهس له کار کیشان.

[یشودان، بی تیشی]

ف: قُرویش، ایسته، ایستادن، بیکاری، بیکار  
شدن، از کار ماندن، از کار دست کشیدن.

ع: تَعْطِیل، عَطَاة، بَطَاة، عَطْلَة، تَعَطُّل.

**ته عجیل**

ل: به له، به له پهل. [خیرا، دهسورد]  
ف: شتاب، شتاو، اُشتاب، اُشتا، پاتیما.

ع: تَعْجِیل، تَسْرِیع.

**ته عداد**

ل: هه لَدان، هه لَشاردن. [بُزاردن، ژماردن]  
ف: شمردن، برشمردن.

ع: تَعْدَاد، تَعْدِید، عَدَّ، اِحْصَاء، كَتَّ.

**ته عریف**

ل: شناسانن، نشازویشی، وسپ کردن. [ناساندن،  
پتانه کردن. به سن کردن]

ف: ستودن، ستایش کردن، شناساندن، پرائیدن.

ع: تَعْرِیف، تَهْرِیف، هَرَف، مَدَح، ثناء، تَوْصِیف.

**ته عریفکر**

ل: نشانوژ. [ناسینر. په سکر]

ف: ستاینده، بادخوان.

ع: مُعْرِف، عَرَف، هَرَف، وَصَاف، مَدَاح.

**ته هزیه**

ل: دهمکو، تمزائن، چه رمه سدو، سدو نهشت. [دهمکوت  
کردن، سدو کوته کردن]

ف: نکوهش، نکوهیدن، نکوهش دادن، سرزنش.

ع: تَعْزِیر، تَکْدِیر، تَوْبِیخ.

**ته هزیم**

ل: پایه دان. له بهر ده لسان. سهردانواژن. خالاکه فتن.  
[به گهره گرتن، ریزلنگرتن]

ع: مُعَلِّمٌ، مُدَرِّبٌ، مُدَرِّسٌ، مُرَوِّضٌ.

#### تدعم

ل: تام، چشه. [چیت]

ف: مزه، چشه. مزیدن، چشیدن.

ع: طعم، ذوق.

#### تدعن

ل: تهرس، تهر، تانه، سهرزشت. [توانج]

ف: تَفَش، گوشه، کواژه، کوار، بیفار، پیفار، پیفاره، پُلکه، گرفت، گرفته، سینه، نکوهش، سرزنش.

ع: طَعْن، طَعْنَةٌ، طَنْز، توبیخ، تَکدیر.

#### تدهویز

ل: دهمبیس، چارچله، بازیبن، بازوبند. [چارهزار (دوعا و نوشته‌ی چارهزار).]

ف: پَنام، کماهه، دهان‌بند، لامچه، لام، چشم‌زخم، چشم‌آرو، چشم‌زد، چشم‌پنام، چشم‌وهم، چشم‌وهم. (دعای چشم‌زخم).

ع: تَعْوِذ، عَوْدَةٌ، مَعَاذَةٌ، حِرْز، دُمَلْج، رُقِیَّه، نُفَرَه، حَوَظ، اَنجاس، تَعْوِذُ الْعِیُون.

#### تدهججوب کردن

ل: دهم‌قمان، دهم‌قورن. [سهرسورمان]  
ف: اَندَید، شَگفتَن، شَگفتیدن، شَگفتیدن، شَگفت کردن، شَگفت کردن.

ع: تَعَجُّبٌ، تَحِیرٌ، تَهْکُرٌ.

#### تدهددی

ل: زور، ستم، دسدرتزی. [به‌لامار دان، ماف خواردن]

ف: چَخ، زور، ستم، بیداد، دست‌درازی.

ع: تَعَدَّی، اِعْتِدَاءٌ، ظَلَمٌ، تَطَاوُلٌ، تَجَاوَزٌ.

#### تدهمقول

ل: هوش‌پندان، بی‌پندان، تیبریان، بی‌هوش کردن. [تیرامان]  
ف: هوشیدن، اندیشیدن.

ع: تَعَقَّلٌ، تَفَكَّرٌ، تَحَيَّلٌ، تَصَوَّرٌ.

#### تدهموق

ل: تیبریان، هوش‌پندان. [قورل‌بونهوه، تیرامان، ردیبنی]

ف: ژرفیدن، ژرف‌اندیشی، کاوش، خورده‌بینی، باریک‌بینی.

ع: تَعَمَّقٌ، تَغَوَّرٌ، اِسْتِقْصَاءٌ.

#### تدهمین

ل: نشان کردن، جیاره کردن، کلکه‌نما کردن. نابردن، ناریکتر کردن. برینهوه. [دیاری کردن، دس‌نشان کردن]  
ف: هرنیز، ن‌شاختن. نشان کردن، جدا کردن، انگشت‌نما کردن. نام‌بردن. بریدن.

ع: تَعَمَّنٌ، تَشْخِیصٌ، تَخْصِیصٌ، تَنْصِیصٌ. تَوَسِیمٌ، تَعْلِیمٌ، اِعْلَامٌ. قَطْعٌ، تَقْرِیرٌ.

#### تدهفار

ل: تدهار، سی‌مه‌ن. [کیشانه‌ی ده‌له‌کیشانه.]

ف: تفار، سی‌من.

ع: طَفَّارٌ، ثَلَاثُونَ مَثَلًا.

تدهغذیر-تدهقدیر [بیت‌دکانی گزیده‌راوه.] (عَرَفَ «تقدیر» است.)

#### تدهغیمور

ل: تالوتی، تونی، گزریان. [توریه‌ی برون، مه‌لچردن. گزبان]

ف: تندی، توپییدن، غرییدن، جزییدن، دگرگون شدن.

ع: تَغْلِیظٌ، اِغْتِیاضٌ، اِحْتِدَادٌ، تَغْفُطٌ، سَخَطٌ، تَغْیِیرٌ، تَبَدُّلٌ.

#### تدهغیر

ل: گزین، گزبان، جیگه‌یان، ناروگز کردن، نالشت کردن. [نالوگز کردن، له‌بری دانان]

ف: جزییدن، جزانیدن، گردش، جاور کردن، به‌جا آوردن. دگرگون کردن.

ع: تَغْيِير، تَبْدِيل، تَعْوِیض.

ته‌غیر ← ته‌تدیر [بیته‌کاتی گۆره‌پاوه.] [عَرَب «تَدِير» است.]

### ته‌غیر زانیته

ک: چه‌شتن، زوان‌لیدن. [تام کردن]

ف: شگار، چشیدن، زبان‌زدن.

ع: ذَوَّق، تَذَوَّق، اسْتِذَاقَة، تَطْعَم، اسْتِطْعَام.

ته‌فانول ← ته‌فه‌نول [بیته‌کاتی گۆره‌پاوه.] [عَرَب «تَغْل»

است.]

### ته‌فانخور

ک: به‌خ کردن، فیز کردن، خۆمه‌لکیشان [له‌خۆ‌بایی بون،

شانازی کردن]

ف: نیوتور، ناییدن، خودستایی، فیس کردن،

دیمید، گُراز.

ع: تَفَاخُر، تَفَخَّر، تَكْبَر، تَشْخُص، تَبَاهِي، مُبَاهَاة،

تَعَظُّم.

### ته‌فانوهت

ک: ته‌فید، دوری، جایی. [جیاوازی]

ف: دوری، جدایی، پرهیز.

ع: تَفَاوُت (بَثْلِیْثُ الْوَاو)، اِخْتِلَاف، تَبَايُن، تَبَاعُد،

فَرْق، بَوْن.

### ته‌فت

[ک: جوژه‌سه‌به‌ته‌یه‌که (که بو‌میوه‌ی دروست ده‌کن.)]

ف: تفت. (که برای میوه می‌سازند.)

ع: شَكِيكَة، وَفِیْعَة، كُثَّة.

وته

ته‌فتیش ← ته‌چه‌سسوس

### ته‌فروتونا

ک: به‌ر دباد، تهره، دهره‌دهر، توتونا. [تیکوینک. ویلان]

ف: برباد، داغان، پراگنده، پراشیده. آواره،

دویدر.

ع: مُتَفَرِّق، مُتَفَضِّض، مُتَشَعَّب. شاذِب، أَفَاق، دَوَار.

### ته‌فروتوونا کردن

ک: به‌رباد کردن، داغان کردن، توتونا کردن، دهره‌دهر کردن.

[تیکوینل‌دان. ویلان کردن]

ف: برباد کردن، داغان کردن، پراگنده کردن.

آواره کردن.

ع: تَفْرِیق، تَفْضِیض، تَبْذِیر، اِسْرَاف. تَغْرِیْب،

تَبْعِید، تَشْذِیْب، طَرْد.

### ته‌فهره

ک: ته‌گهره، ده‌مه‌رده‌س، پانه‌ریا، ده‌سی‌ده‌سی،

تیم‌رۆزۆسۆزی. [دراخستن، به‌تنگدا خستن]

ف: ویدانگ، ویلان، سپۆز، امروزو فردا، تفره.

ع: تَفَاعُس، تَلْکُت، تَاخَّر، مُمَاطَلَة، تَسْوِیْف، طَفَرَة،

تَعَلُّل، تَمَاطُل، تَسْوُف، تَسَامُح.

### ته‌فهره‌باز

ک: ته‌گهره‌باز. [دراخه‌ر، ماتلکه‌ر]

ف: سپۆزگار، ویلان‌باز.

ع: طَافِر، طَفَار، مُتَعَلِّل، مُتَمَاطِل، مُتَسَامِح،

مُتَسَوِّف.

### ته‌فسیر

ک: گۆزاره، چه‌م، چه‌م‌ک. رۆشنه‌و کردن. [را‌ئه.

روون کرده‌وه (ی‌مانای نایه‌تی قرئان.)]

ف: سفرنگ، گۆزارش، گۆزاره. رۆشن کردن. (معنی

آیه.)

ع: تَفْسِیر، تَبْیِین، بَيَان، تَوْضِیح، اِبْضَاح، شَرْح،

كُشَف، تَعْمِیر، تَاوِیل.

### ته‌فه‌نول

ک: توف‌لانه. قرائن، مروا. [نوخشانه‌ی باش یا خراب.]

ف: مروا، مَرغوا.

ع: تَفْوَل، اَلْتِنَال، تَطْيِیر.

### ته‌فه‌ریج

ک: گه‌شت، گه‌ریان، گه‌شوگینل، ده‌شتره‌ر کردن. [سه‌یران،

گه‌شوگوزا]

ف: غوش، گشت، گردش.

ع: سیاحه، سیر، تفرُّج.

**تفه قو**

ك: چارداشت، همی، ندرج. [چارپروانی، هیرا]  
ف: پیوس، پرمو، آنچخت، امید، چشم داشت.

ع: انتظار، رجاء، تَوَقُّع.

**تفه ككور**

ك: بپر کردن، راولیژ، سمره آوردن و سه رییدن. [وامان،

هوشپندان]

ف: هوشیدن، پیریدن، ویریدن، باریک شدن.

ع: تَفَكَّر، تَعَقُّل، تَدَبُّر، تَعَمُّق، اِمعان.

**تفه ق**

[ك: دهنگی له به كدانی دور شتی روق. (رهك: دهنگی

داكورتنی پدرد.)]

ف: تَقَى. (صدای افتادن سنگ مثلاً.)

ع: طَق.

**تفه قازا**

ك: خراپشت، ته‌لها، هانا، دارا، خراستن. [داخوازی]

ف: ایفت، خواست، خواهش، درخواست،

اوژولیدن.

ع: تَقَاضِي، اِسْتِقْضاء، طَلَب، تَمَكِّي.

**تفه قالا**

ك: كوشش، كوشش، همول، تلاش، دسریا. [تینكوشان]

ف: كوشش، جوشش، چخیدن، تلاش، چفیدن.

ع: جِد، جَهْد، سَعْي، كَدْح، فَشَق، تَغْلِي، مَعَالاة،

اهتمام.

**تفه قانن**

ك: لیدن. [تفه لینه‌لاندن (وهك: له دمرگا دان.)]

ف: زدن. (زدن در مثلاً.)

ع: قَرع، طَرَق.

**تفه قانن**

ك: ترقانن، تره‌كاندن، دمر کردن، ناگر دان. [قلیشاندن.

ته‌قاندنره. هاریشتن (هیلکه، تره‌قه، تهنه‌نگ و...)]

ف: تره‌كاندن، ترقانندن، در کردن، آتش زدن.

(تخم مرغ، تقه، ترقه، تفنگ و امثال آنها.)

ع: قَلع، قَلَق، قَلَقا، حَدم، ضَرْب، اِطلاق، اِحراق.

**تفه قانن**

ك: بیژنگ کردن، بیژانن. [له بیژنگ دان، که کردن]

ف: بیختن، غربال کردن، بوجار کردن.

ع: قُحِل، سَفَسَفَة، غَرَبَة، كَرَبَة.

**تفه قانن**

[ك: قرچه ده‌لاندن له جومگی پدغه.]

ف: مَنگ، شَكستن. (مفصل انگشت را به صدا

آوردن.)

ع: قُتَح، اِنقَاض، تَفَقِيع، صَرَقَة، قَرَقَة، تَفَرُّع.

**تفه قانن**

ك: لكانن. (ته‌قانی پیدر.) [نوساندن، خستندپال]

ف: چسپاندن، پهلو گذاشتن.

ع: اِضمَام، تَضَمِيم، اِصْطاق، وَصل.

**تفه قانن**

ك: بشكانن، گه‌ریان، جزیابورن. [گه‌ریان، پشکین]

ف: جُستن، کاویدن، جویا شدن، گشتن،

گردیدن.

ع: قَحص، ذِهَاب، جَوْلان، غَرَبَة.

**تفه قاولی**

ك: دسرام. [مال به مال گورینه‌ره. (به فرزندی کال به

کالا.)]

ف: تقاوی، دست‌وام. (قرض دادن جنس به

جنس)

ع: تَقَاوِي، اِقتِواء، قِبَادُل، مُبادَلَة.

**تفه قتهق**

[ك: شهری ده‌یه‌می رینه‌ندان.]

ف: شب‌سده. (شب دهم بهمن)

ع: لَيْلَة الصِّدَة.

**ته‌قدیر**

ل: سەرنوشت. تەورە، سەمەرە. [چارەنوس. بەلا]

ف: بۆش، سەمناک، سەرنوشت.

ع: تَقْدِير. قَضَاء، قَدَر.

**ته‌قدیس**

ل: پاکوژی، پاکه وێن. [بە پێوژ راگرتن، بە پاک لە قەڵەم دان.]

ف: ویژیدن، پاکێ گەفتن.

ع: تَقْدِيس، تَطْهِير.

**ته‌قسیر**

ل: کوتایی، سەریچی. [کەمترخەمی]

ف: فَرُوْش، سەریچی. فروگذارێ، کوتاهی.

فرویشتن، فروگذار کردن، کوتاهی کردن.

ع: قُصُوْر، تَکْاهُل. قِصَر.

**ته‌قسیر**

ل: گونا، تاران، قۆژن. [سەریچی]

ف: گُناه، گُنه، نافرمانی.

ع: تَقْصِيْر، ذَنْب، عِصْيَان، قَصْر، قَصَار، قُصُوْر، قُصْرَة.

**ته‌قسیم**

ل: بەش کردن، بەش بەش کردن، بەش بەنێ، تەوچی.

[دابه‌ش کردن]

ف: بَخْش کردن، بَخْش بَخْش کردن،

بَخْش بندی، توژی.

ع: تَقْصِيْم، تَسْهِيْم، تَوْزِيْع، تَحْصِيْص، اِنْصَاب.

**ته‌قسیم‌کەر**

ل: بەش‌کەر، بەش‌دەر. [دابه‌ش‌کەر]

ف: تَبَاه، بَخْش‌گەر، بَخْش‌کُن. بَخْش‌دەر، ساوودەر.

ع: قَاسِم، سَهَام، مُنْصِب، مُوزِع.

**ته‌قلید**

ل: پەڕووی، لاسایی، چارلێڕین. [شۆڕین‌کەرتن،

چارلێکردن]

ف: پێڕووی، نوس.

ع: تَقْلِيْد، اِتِّبَاع، تَأْسِي، اِقْتِدَاء.

**ته‌قلید‌باز**

ل: لاساییباز، ئەداباز. [لاسا‌کەر، گالته‌چی]

ف: نوس‌باز، ئێلگنج‌ک‌باز.

ع: هَارِج، مُمْتَل، مُمَایِر، مُحَاجِي، مَسْخَرَة، مَرَا ح، اَضْحُوْكَة، مُقَدِّد.

**ته‌قلید‌دەر‌ه‌ل‌و‌ردن**

ل: لاسایی کردن، ئەدا دەر‌ه‌ل‌و‌ردن. [لا‌ق‌رێ پێ‌کردن]

ف: نوسیدن، خمانیدن، خُنبانیدن، ادا دەر‌و‌وردن.

ع: تَقْلِيْد، تَمْتَل، تَمْسَخِر، بَوِي، مُحَاكَاة، مُمَایِرَة، مَرَا ح.

**ته‌قلید‌کردن**

ل: بە‌پەڕووی کردن، چارلێڕین. لاسایی کردن. [شۆڕین‌کەرتن،

چارلێکردن]

ف: بێ‌آوردن، پێ‌رووی کردن، نوسیدن.

ع: تَقْلِيْد، تَأْسِي، اِتِّبَاع، اِقْتِدَاء.

**ته‌قوا**

ل: پارێزگاری. [لە خوا ترسان]

ف: ئَبْئَاد، نَبْئَاد، جی‌و‌اد، پاساد، ویژش،

پاراسایی، پره‌یزگاری.

ع: تَقْوٰی، وَرَع، زُهْد، عِفَّة، عِصْمَة، تَجَنُّب، حَذَر،

اِحْتِذَا ر، اِثْلَاء.

**ته‌قوتوق**

[ل: ته‌قوتوق (دەك: دەنگی تەفەنگ.)]

ف: تَقْوُوق، شِراق‌شَرَق. (صدای تەفەنگ مثلاً.)

ع: طَقْطَقَة، تَقَعَة.

**ته‌قوتول**

[ل: بە‌هەر تەتەك لە نیچە‌تەك دان.]

ف: تَقْوُتْلُو. (بە هەر تەتەر یەك شەكەر زەن.)

ع: ضَرَبَ وَ دَحْرَاجَة.

**ته‌قوتوق**



[ک: ته قی زرد]

ف: تاق تُق، تراق تُرق، تراپ ترپ.

ع: طَقَطَقَة.

ته قودو

[ک: راگردن، هه لهداران]

ف: تُک و دو، تُک و تاز، تکاپو، دواو، دوان  
دوان.

ع: عُدو، رکض، عُدو، رکضاً

ته قویم

[ک: سالنامه، سالنوما، [روژژمیر]

ف: سالنامه، گاهنامه، سالنما.

ع: تَقویم.

ته قویم

[ک: نرخهستن، نرخه ننی، [هه لهدنگاندن، نرخاندن]

ف: سنجیدن، نرخ کردن، نرخ بستن، نرخ بندی،  
بهاگذاری، بهاگذاشتن.

ع: تَقویم، تَسعیر.

ته قه

[ک: دنگی له یه لهدانی دور شتی رق،]

ف: تَقَه، صدا، دنگ.

ع: طَقَقَة، طَق، نَقِیض، صَوْت.

ته قه

[ک: تره له و فیشه که شته.]

ف: تَقَه، تَرَقَه، (تقه و پایپیچ).

ع: صَاوُوحَة، طَقَه.

ته قه ته ق

[ک: ته قی زرد]

ف: تَقَتَق، تراق تراق، تراک تراک.

ع: طَقَطَقَة، تَقَتَقَة، تَقَعَة، تَصَوْت.

ته قه ددویم

[ک: پاک، پاریزگاری، خراپه رنسی، [خارینی، خر پاراستن]

له گرناه،]

ف: پاک، ویژه، ویژش، پارسایی، پرهیزگاری،  
خداپرستی.

ع: تَقَدُّس، تَوَرَع، تَطَهَّر، زُهَد.

ته قه پیره

[ک: زکه شورده، زله چرون، [سکچرون، زهیری]

ف: ریخ، بُرنیش، شکمرو، ترایمان، ریخیدن.

ع: اِسْهال، اِطْلاق، زَحیر.

ته قه کردن

[ک: ته قین (واک: ته قینی کاریز یا درزردنی شوره.)]

ف: تکییدن، ترکیدن، (تکییدن قنات، ترکیدن  
شیشه مثلاً.)

ع: اِنْهَادِم، اِنْهِيَار، اِنْهَبَاك، اِنْشِقَاق.

ته قه ل

[ک: دورخت، [دوردن]

ف: کن، کله، دوخت.

ع: عُرْزَة، خُرْزَة، حُصْفَة، خَیْط، خِیاطَة، تَخِیْط،

دَرِز.

ته قه ل به ربوون

[ک: دورخت به ربوون، [هه لهداشته ره]

ف: کن واشدن، درز واشدن، درز شکافته شدن.

ع: اِنْفِساخ.

ته قه له یس

[ک: کول، [ته قه لی درشت.]

ف: سَر دوز.

ع: حَوْص.

ته قه له

[ک: جریت، [جلیت: سوکه له داری جلیتازی.]

ف: جریت، جلیت.

ع: جَلِیْت، مِضْرَاب.

ته قی دیان

[ک: دانه چوله]

ف: چک چک.

ع: قَبْقَبَة، قَفْقَفَة.

ته قیاگ

[ک: ته قینرار، له بیژنگ درار، کهر کرار]

ف: تکیده، ترکیده، بیخته، بیزن شده، گربال شده، بوجار شده.

ع: مُنْهَم، مُنْهَبَك، مُنْهَار، مُنْشَق، مُقْرِيل، مَنْخُول.

ته قین

ک: ته پین. [داچرون، داپروخان]

ف: تکیدن، آمدن، فرو ریختن.

ع: اِنْهَدَام، اِنْهِيَار، اِنْهَبَاك، ثَجُوح، ثَجَّيْح، سِيُوخ، خُسُوف، اِنْقِيَار.

ته قین

ک: تَوَقُّع، تَرَكِيْن، [ته قینه ره، ته که کردن، شکان، قلیشان]

ف: تَرَكِيْدَن، تَرَاكِيْدَن، تَرَقِيْدَن، تَرَاقِيْدَن، شکستن، صدا کردن.

ع: اِنْفِقَاء، تَفَقُّوْ، ثَجُوْح، اِنْفِجَار، اِنْفِتَاح، ثَبَر، حَدَمَة، اِحْتِدَام، نَقْض، اِنْشِقَاق.

ته ک

ک: له ته ک، گهر، له گهر. (ته ک تومه.) [له گهن]

ف: با، ابا. (با توأم.)

ع: مَع.

ته ک

ک: بَنْتَه ک، بَنْدَس، که لیشه. (هاته بن ته کیسه.) [بنبان، بن مه نکل]

ف: پهلوی، سوی دست، بیخ دست. (آمد پهلوی دستش.)

ع: جَنْب، جَانِب، اِیْط.

ته ک

ک: ته نیا، تال. [تاقانه]

ف: تک، تاک، تنها.

ع: مُنْقَرِد، فَرْد، وَحِيْد.

ته ک

ک: تیجه. (تانه شان حدسیری) [سه له]

ف: کوین، تَرْنِيَان.

ع: مَعْدَل.

ته مکان

ک: شه کائن<sup>۱</sup>. هوژم. [له رزه]

ف: تکان، تپش.

ع: رَجَة، مَرَة.

ته مکان

ک: شه کان، خزیه، چله که. [بزورتنی به ته رزم.]

ف: تکان، یکه، واخوردن.

ع: زَعَقَة، رَوَعَة، شَرُوْد.

ته کان خواردن

ک: داخوریان، داپله کیان. [داخوریان، راپله کین]

ف: تکان خوردن، یکه خوردن، واخوردن.

ع: اِنْزِعَاق، تَرُوْع، تَفَرُّع.

ته مکان

ک: شه کائن، ته کان ئیدن. [راوه شاندن (وه): ته کاندنی

درخت یا جلوه رگ.]

ف: تکاندن، تکان دادن، افشاندن، گلانییدن.

(تکاندن درخت یا لباس مثلاً.)

ع: نَفْض، هَش، مَر.

ته ک دان

ک: پالژدان. [چیره پالژ]

ف: پهلودادن، پهلونشستن، پهلوی خزیدن،

چسپیدن، لای دست نشستن، سوی دست

خزیدن.

ع: اِنْضِمَام، اِلْتِصَاق، اِخْتِیَاط.

۱- له ده سنو سه گدا وا نروسراوه، به لاقم وادیاره مه بهستی

نروسر «شه کان» بروییت. (ر.ر)

## تەكە تەكە داۋا

[ك: كشانەر]

ف: پس رفتن، پس نشستن.

ع: نكص، انتكاص، تَقَهَّر، تَزَحَّج.

## تەكرار

ك: دو باره كردنەر، رتنەر، كوزائشەر، گەپائشەر،

راگوز كرنەر. رینگائشەر. [دوربات كرنەر]

ف: دوباره كردن، بازگفتن، بازگویی، واگو

كردن، واگویی. واگو، واپو، بازپو.

ع: تَكَار، اِعَادَة، تَجَدِيد.

## تەكە تەكە

ك: هامرا، [هارپئ]

ف: همراه، همپا، همراه شده، پشت سر افتاده.

ع: رَفِيق، مُقْتَدِي، تابع.

## تەكە تەكە

ك: هامراپورن، لته كاپورن. [هارپئ]

ف: همراه شدن، همپاگشتن. پشت سر افتادن.

ع: رِفَاقَة، تَرَافِق، اِتِّبَاع، اِتِّدَاء.

## تەكە تەكە

ك: هامراپورگ، پەرەكە تەكە. [هارپئ تەكە كرار. سەرجه له]

ف: همراه شده، همپا شده. جلو افتاده.

ع: رَفِيق، مَتَّبِع، مُتَّبَع، مُقْتَدِي.

## تەكە تەكە

ك: گەردن نیان. [اشتی سورس] خستنه نەستن.

خستنه سەر شان]

ف: گردن گذاشتن. (چیز دشوار)

ع: تَكْلِيف، تَحْمِيل، تَجَشِيم، اِجْشَام.

## تەكە تەكە

ك: سە ئە، تاقە. [لەرئە قو له]

ف: تەكە، سە ئە. تەكە، تەكە.

ع: سَلَطَة.

وئە (۲)

## تەكە تەكە

ك: تەقودەر. [راكردن، هەلە داوان]

ف: تكودو، تكوتاز، تكادو، تكاپو، دواوو.

ع: رَكْض، عَدُو.

## تەكە تەكە

ك: هەجە، تەگە. [سارین (بزی نیر که دهیته سەجە له)]

ف: تەگە، دکه، باژن، نهاز. (بز نر که پیشرو گله

است.)

ع: قِيس، كَرَز.

## تەكە تەكە

ك: شەكە، شەکیانەر. هاترچوو، ئەملا نەرلا. [لەر]

لەرینەر]

ف: جنبش، آمد و رفت، این سو و آن سو.

ع: نَوَسَان، ذَبْذَبَة، خَطَرَان. مُرَاوَحَة.

## تەكە تەكە

ك: جووله. (تەكە تەكە بکەن!) [بزوتن]

ف: جنبش، جابجا.

ع: حَرَكَة، تَحَلُّل، زَحْزَحَة.

## تەكە تەكە

ك: فیز، غوئایی. [غوئە زلزانن، لەرغویایی یورن]

ف: فیس، دیمید، نیوتور، پغار، پندار، شگفت،

منی.

ع: تَكْبُر، تَغَرُّر، تَفَاخُر، تَشْخُص، تَعَجُّر،

تَغَطُّر، كِبَر، غُرُور، عَجْرَة، غَطْرَسَة، عُجْب.

خِیَل.

## تەكە تەكە

ك: شەكەشەك، هاترچوو. [لەرینەر]

ف: جنبش، اینسو آنسو.

ع: نَوَسَان، خَطَرَان، ذَبْذَبَة، مُرَاوَحَة.

## تەكە تەكە

ك: تەكە، جووله. [بزوتن]

ف: جنبش، جابجا.

ع: حَرْكَة، تَحْلُل، زَحْرَحَة.

**تەكەلتو**

ك: ئەمەزین، نەرمەزین، ئارەنگی. [پارچە لبادی تەنگی ژیر زین.]

ف: آذرم، آذرم، پسون، ترمه، تَکَلتو، کون پوش، نەمەزین.

ع: حِلَس، حِلَس، جَدِيَة، كُنْبُوش.

وینە-زین (۱)

**تەكەلی تی**

ك: شەكەلی تی، هاتووچوو ئەكا. [دەلمەرتەرە.]

ف: می جنبد، این سو آن سو می کند.

ع: يَتَّقُوسُ، يَتَّدَبِّبُ، يَتَّحَرِّكُ، يَتَّرَاوَحُ.

**تەكەلی دا دواو**

ك: نەرویه دراره، بریدیە دراره. [کشیادەر، کیشایەرە.]

ف: پس رفت، پس نشست. پس برد، پس نشاند.

ع: تَقَاهَر، تَتَّحَى، اِنْتَكَصَ عَلَى عَقْبِيه. زَحَهُ، نَخَاه.

**تەكیه**

ك: خانەگا، خانەقا. [خانووی دەرویش (تەکیە) دەرویشان.]

ف: تکیه، خانگاه، خانقاه. (تکیە ی دراویش.)

ع: رباط، زاویة، صَوْمَعَة، تَكِيَّة، خانقاه.

**تەكیه**

ك: دەسەنناز، چێردەس. [دادەس (عەسایەکی كورتە كە مورتازەكان<sup>۱</sup> خۆیانەی بەسەردا دەدەن.)]

ف: دستگاله، داستگاله. (عصای کوتاهی که مرتاضان بر آن تکیه کنند.)

ع: مَخْصَرَة.

**تەكیه**

ك: دەسەنناز، (تەکیە ی پەنجەرە). تەکیەگا. [داری خواوهری

پەنجەرە. هەررەها: پالپشت.]

ف: دست انداز. تکیه‌گاه.

ع: عَتَبَة، (عَتَبَة النَافِذَة)، مُنْكَا.

**تەكیه‌دان**

ك: سەنگدان، لا دان، بە لادا كەفتن. [پالەدانەرە.

شان‌دادان، هیزخستەسەر]

ف: سنگ‌دان، پهلودادن.

ع: تَكَا، اِتْكَاء، تَوَكُّف، تَوَكُّر، اِسْتِنَاد، اِعْتِمَاد،

اِرْتِفاق، اِنْحاء.

**تەكیه‌گا**

ك: تەکیە. پالویرەن، پشتیوان. [پالپشت]

ف: دست انداز. پهلوبند، پشتیبان، تکیه‌گاه.

ع: تَكَاة، مُنْكَا. سَنَد، ظَهیر.

**تەكیه‌ی درگا**

ك: ناسانە، سَکپ، سَکف. [ژێردەر]

ف: آستانه، فرود، گوار، گُرار، آستانه‌ی در،

آسکاپه، آسکاپی.

ع: عَتَبَة، اِسْكُفَة، اِسْكُوفَة. (عَتَبَة الباب.)

**تەكهره**

ك: تەلەر، دەسی‌دەسی. قوررت. [دراغتن. بەلا]

ف: ویدانگ، ویلان، سپوز، تفره، آسیب.

ع: تَكَلُّث، تَقَاعُس، تَأَخَّر، تَسْوِيف، مُعَاظَلَة، طَفَرَة.

حادثة.

**تەكهره**

[ك: تەهرەر (داری داكوترار بە نارە‌یاستی بەرداشی

خواوهرەدا.)]

ف: تَگَرَك. (چوبی که میان سنگ آسیاب

کویند.)

ع: مَحْوَر.

**تەل**

ك: سیم. [تیل]

۱- مورتاز: ئەو كەسە ی دەروونی خۆی بار دەهێنێت، بە زۆری بە تەركە دونیاكانی هیندوستان دەوترێت. (ر - ر)

ف: سىم.

ع: سىك. مەقتول.

تەل

ك: تەلگراف. [تەلەگراف: نامىرازى بىروسىكە ناردن.]

ف: سخىن رىسان، تلگراف.

ع: مۇخابىرە، تلگراف.

تەلەپ

ك: بىشپەر، ھەشپىريان، ناشۇ. [ناۋارە، يىنكەدان]

ف: شورش، جنبش، آشوب، بەھم خوردن.

ع: انقلاب، تلاط، تلاطس، تلاطم.

تەلار

ك: ھىوان. [ھەيران (ھەيرانى سەرگىراي بەردەمى ژور).]

ف: كىتام، تالار، آيوان (ايوان سىرپوشىدەى جلو

اتاق). چىقت، شىروانى.

ع: ساباط، طالار، ايوان.

وتنە—شېروانى

تەل درىكدار

ك: تەل درىكىن، سىم خاردار. [تېلى درىكاي]

ف: خىسك، سىم خاردار.

ع: اَلْسِكُ الْمُشَوَّك.

تەل درىكىن—تەل درىكدار

تەلەج

ك: شىكوفەى غورما. [بەرى دارخورما كە تازە

دەردە كىرىت.]

ف: حرب، شىكوفەى خورما.

ع: طَلْع.

تەلەھەت

ك: روالەت، دېمەن. [بېچم]

ف: رواتى، رخسار، چەرە.

ع: طَلْعَةُ، حُسْنُ الْمَنْظَر.

تەلەسەنگ

ك: تەختە كوچىك. [تەلەبەرد]

ف: تەلەسنگ، پەلەسنگ، سنگ پەلە، پىرنىچ.

ع: لوح، بَلْطَةُ، بَلَاط، صَفِيح، صَفِيحَة.

تەلەسىم

ك: جادور. [سىحر]

ف: جادو، سىپەرەبند، طلسم.

ع: طلسم، تَعْوِيذ.

تەلەسىم

ك: جادورىيەن. [زىرى سىكەناسا كە نوشتەى تىدا

ھەلدە كەن.]

ف: پىتەر. (تەنكە طلا يا نقرە كە تەمويذ در آن نقر

كەتتند.)

ع: طلسم.

تەلەسىم—جادوويەن

تەلەسە

ك: شىپايى. [ئەر بارە بچورەكى كە لە بارەبەر نرەر و

سواری دەين.]

ف: تەملىت، تەنبىلىت، شوپايى. (بار كوچىك كە

روى آن سوار شونند.)

ع: حَمِيْلَة.

تەل

ك: لەق، چل. [لق (چلى گول و مىو رشتى لەو چەشنە).]

ف: آذغ، شاخە. (از گل يا مَو و امثال آن.)

ع: قَنْ، غُصْن، سَعْفَة، عِرْدَام، جَلْمَة.

تەل

ك: ناك، بىرتا. [بىرتنە، تالانە]

ف: تەك، بىمانند، بىھمتا.

ع: فَرِيد، وَحِيد.

تەل

ك: دىرى ھەرباشى ھەتراو.

ف: بېھىن چامە، گۈزىنە.

ع: عُقر، بَيْتُ الْقَصِيْدَةِ.

ته‌لن

ل: هه‌لېژنياگ، هه‌لېژدراو، سهرته‌لن]

ف: گزیده، گزینه، جَلويز، برگزیده، برچیده، پسندیده.

ع: نُخْبَةٌ، مُنْتَخَبٌ، مُقْتَابٌ، مُخْتَارٌ، صَفِيٌّ، مُصْطَفَى،  
ثِقَايَةٌ، ثِقَاوَةٌ، مُنْقَى.

ته‌لا

ل: زه‌، زېر، نالتوون، [کاتزايه‌کی به‌نرخي به‌ناوبانگه.]

ف: زو، تلا، تله.

ع: ذَهَبٌ، تَبَرٌ، اِبْرِيْزٌ، نُضْرٌ، عَيْنٌ، عَسْجَدٌ، عَقِيَانٌ،  
زَبَرْج.

ته‌لاش

ل: کوشس، دوسپا، ته‌لویا، ته‌قالا، هه‌ول، [خه‌بات]

ف: کوش، کوشش، جَنج، جَنج، نَبَرْد، تلاش.

ع: سَعْيٌ، جَهْدٌ، كَهْدٌ.

ته‌لاش کردن

ل: هه‌ول‌دان، دوسپاکردن، ته‌قالادان، [تیکو‌شان، خه‌بات  
کردن]

ف: کوشیدن، چَخییدن، چَفیدن، تلاش کردن.

ع: سَعْيٌ، جَهْدٌ.

ته‌لائی

ل: ک: پیتره، قه‌ره‌وی، قه‌ره‌بر، پاداشت، توله، [ه‌دق‌کردنه‌ره،  
سزادان، بژاردن]

ف: سزا، چهره، داشاد، داشن، کیفر، پاداش.

ع: ثَلَاثٌ، ثَدَارُكٌ، جُبْرَانٌ، أَجْرٌ، رَمَصٌ، جَزَاءٌ، بَدَلٌ،  
عَوَضٌ.

ته‌لائی

ل: وِیل، نازاد، به‌ره‌لا، جیایی، [سهره‌ستی، رهایی]

ف: فَرُوْرٌ، فَنُوْرٌ، پرماس، چار، رهایی، آزادی،  
جدایی، بیزاری.

ع: طَلَاقٌ، فِرَاقٌ، سَرَاخٌ، خُلْعٌ.

ته‌لاق‌دان

ل: وِیل کردن، نازاد کردن، به‌ره‌لا کردن، جیایه‌بوون، [ره‌ها  
کردن]ف: فَرُوْرْدن، فَنُوْرْدن، پرماسیدن، زها کردن،  
ویل کردن، آزاد نمودن، پاگشادن، جدایی کردن،  
هشتن.

ع: تَطْلِيْقٌ، تَفْرِيقٌ، تَسْرِیْحٌ، مُخَالَعَةٌ.

ته‌لاق‌نامه

ل: نامدی تازادی، نامدی جیایی، تازادی‌نامه.

[به‌لگه‌نامدی ته‌لاق]

ف: فَنُوْرِنامه، گشادنامه، گشادنامه، هشته‌نامه،  
آزادنامه، ره‌نامه، جدایی‌نامه.ع: مَكْتُوبُ الطَّلَاقِ، سَنَدُ التَّفْرِيقِ، هَكَ الْخُلْعِ، سِجِلُّ  
التَّسْرِیْحِ.

ته‌لاکاری

[ل: زه‌رک‌ش: روکه‌ش‌کراو به‌زیر.]

ف: تلاکاری.

ع: تَذْمِيْبٌ.

ته‌لاکفت

[ل: زه‌رک‌فت: واژ‌تنراو به‌زیر.]

ف: تلاکوب، زونشان، بشار.

ع: مَذْمُوبٌ، مُرْصَعٌ.

ته‌لېژین

[ل: هه‌لېژاردن]

ف: سترگزین.

ع: اِنْتِخَابٌ، اِصْطِفَاءٌ.

ته‌لېژین

ل: هه‌لېژنياگ، [هه‌لېژدراو]

ف: گزیده، گزینه، جَلويز، برگزیده، برچیده.

ع: نُخْبَةٌ، مُنْتَخَبٌ، مُقْتَابٌ، مُصْطَفَى، ثِقَايَةٌ.

ته‌لنزم

ك: چل: [ته‌له‌زم (پارچه‌ی دار که به هوی له‌ت کرده‌وه پیدای ده‌یت.)]

ف: تیزه، شاخه. (شاخه‌ی هی‌زم که بواسطه‌ی شکستن پیدا شود.)

ع: فَلَقه، شَطِیْه. کُساَرة، شُعاَع.  
ته‌لق

ك: ره‌رق. [پهری - یا توژی - زیرین که بۆ رازانده‌وه به‌کاری ده‌یتن.]

ف: تَلِک، وَرَق، بَرَقَک، ایرسون، فَرسلون، زوروق.

ع: طَلَق.

ته‌لقین

ك: مَرِج کردن، مَرِجیاری کردن، فیر کردن، یاد دان. [درس دادن، تیگه‌یاندن]

ف: باد دادن، آموزش، آموختن

ع: تَلَقین، تعلیم، تفهیم.

ته‌له‌میت

ك: کۆچوبار، کۆچرمان. [ماله‌کۆچ]

ف: کوچ وبار، خانه‌کوچ.

ع: رَحَل، راحِلَه، رَحِیْلَه، عِیْلَه، عابِلَه.

ته‌له‌وار - ته‌روال

ته‌له‌ویا

ك: دَسوِیا، پلویا، که‌نرکۆ، تارۆ، ته‌لاش، ته‌قالا.

[هه‌رلدان، ته‌یار کردن]

ف: کوشش، تلاش، دوست کردن، چَخییدن، چغیدن.

ع: سَعِی، جَهد، تَهْیِیْه، تَدَارُک، صَدَد.

ته‌له‌وک

ك: درِک. [درِکزی (چۆره‌ی درِکته‌ی ده‌یکه‌ن به‌پهرژین.)]

ف: تلو، خار. (یک قسم است از خار که آن را پرچین کنند.)

ع: عَضْهَه، سیاج.

ته‌له‌وک - تالووک [ (سروکه‌له‌کراوه.) ] [عفف «تالووک» است.]

ته‌له

[ك: نامرزی راو که له ناسن و تهل دروست ده‌کریت.]

ف: تله، لاتو، بالان، نژنگ.

ع: فُح، لُبْجَه، قِشعاَمة.

وته

ته‌له‌ب

ك: وام. [هه‌رز]

ف: وام.

ع: قَرْض، دَین، طَلَب.

ته‌له‌بکار

ك: وامکار، خرازگار. [خازنه‌رز، خوازیار]

ف: وامکار، وام‌ده، وامخواه، خواستار، خواهان.

ع: مَقْرَض، دائن، غَرِیم، طالب.

ته‌له‌به

ك: دانشخوا، خۆنه‌وار. [قوتابی، زانستخواز (وشه‌ی

«ته‌له‌به» بۆ تاك و کۆ به‌کار ده‌بریت.)]

ف: پژوهان، دانش‌پژوهان، دانش‌خواهان،

دانش‌جویان، دانشجو. (بر جمع و مفرد اطلاق

می‌شود.)

ع: طَلَبَه، طَلَّاب.

ته‌له‌ف بوون

ك: له‌ناوچوون، به‌ریادبوون. [تیاجوون]

ف: نیست شدن، نابود شدن، از میان رفتن،

برباد شدن.

ع: تَلَف، عَدَم، عُدَم، عُدَم، فَناء، هَلَاک.

ته‌له‌که

ك: ته‌شخه‌له، چاپۆله، گه‌ر، ده‌به. [ته‌شقه‌له، شلتاغ]

ف: دَته، شَلْتاق، دَغْلی.

ع: ضَعْف، خِیائَة، اِعْتِداء، تَعْدِی، اِفْتِراء.

ته‌له‌مشك

[ك: نامرازی مشكه‌راو.]

ف: تله، تله‌موش.

ع: مِصْلَاة، مِصِيْدَة.

وینه

ته‌لهو

ك: سَورَاخ، په‌یوژی، [به‌دراواچرون، پشکنین]

ف: سَورَاخ، جِستجو.

ع: طَلَب، فَحْص، ثَقَاصِي.

ته‌لهو

ك: سَورَاخ، [چرومه ته‌لەری،] [به‌هولا چرون، به

شوینداگه‌پان]

ف: نَزْد، پِیش، بَر، سَورَاخ، جِستجو.

ع: عِنْد، نَحْو، فَحْص، طَلَب.

ته‌م

ك: بَرَق، مَهْلَم، بَوخ]

ف: تَم، تَمَن، تَزَم، مِه، تارمیغ.

ع: ضُبَاب، بُخَار.

ته‌م

ك: تَرَز، [ته‌پوتوز]

ف: گَرْد، رَشْت.

ع: غُبَار، غُبَاء، هُبَاء، هُبَاب، عُكَاب، عُكُوب، رَغَام،

عُجَاج، نَقْع، رَمَج، مَوْر، غَفَر، قَضَض، سَنِهَك.

ته‌م

ك: نه‌نر، په‌شیوی، په‌زاره، خه‌فه‌ت، [كه‌سه‌ر]

ف: تَش، گُژَم، موژ، موژه، اندوه، گرفتگی،

دلتنگی.

ع: هَم، غَم، حُزن، انْقِبَاض.

ته‌م

ك: لِيْلَارِي، [لِيلایی (تاریکایی چار).]

ف: تَم، تَارِي، (غبار چشم)

ع: غِشَاوَة، رَمَد.

ته‌ما

ك: مَمِي، ناروژو، گه‌ره‌ك، (گه‌ره‌كه، ته‌مامه.) [هیرا،

ویست]

ف: اَنچِخت، اَلچِخت، آرزو، آژ، نیوسوم، بیوس،

امید، چشم‌داشت، چشم‌داری، خواست،

خواستن.

ع: عَشَم، قَصَد، غَرَض، نِيْة، عَزَم، اِرَادَة، طَمَع،

اِنتِظَار، حَرَص، وَلَع، شَرَه.

ته‌ما‌دار

ك: ناروژومهن، گه‌ره‌كه‌ن، چاره‌پزگه، نومیدوار.

[هیرادار، چاره‌پزان]

ف: چشم‌دار، چشم‌دارنده، آزمند، آرزومند،

امیدوار، اَنچِخت‌مند، اَلچِخت‌مند، نگران.

ع: مُنتَظِر، مُتَرَمِّد، مُتَرَقِّب، مُتَحَيِّن، مُتَوَقِّع.

ته‌ما‌کار

ك: قورپگ دری‌گ، گه‌ره‌ککار، همیسوار، ناروژودار.

[به‌چارته‌نگ، تیره‌خوژ، هیرادار، خرازیار]

ف: آژو، آژور، آژَمَند، آژو، آژور، آژور، بُلکامه،

رژه، وَرَنَج، تَخْجُم، کادمند، ارغنده، ارغنده.

بیوسا، خواستار، آرزودار، امیدوار.

ع: حَرِيص، طَمَاع، شَرَه، جَشِع، وَلَع، مَلَع، هَلُوع.

ته‌ما‌کو

ك: تورتَن، [گیای جگه‌ره.]

ف: تَنبَاکو، توتون.

ع: تَبِغ، تَنبَاک، تَنُّن، دُخَان.

وینه

ته‌مال

ك: دیاری، دیاربورن، [ده‌رکوتن، ناشکرا بورن]

ف: پیدایش، پیدایی، پیدابودن، نمودار بودن.

ع: ظُهُور، نُوح، بَدُو، بَدُو، بَدَاء، بَدَائَة، جَلَاء،

وَضُوح، لَمَح، لَوْص.

ته‌مه‌راق



ع: تَمَكِين، اطاعة، انطباع، انقياد، امثال.

### تہ مکن

لک: سنگینی، گرانی، نارامی، [ہینسی، شکوہ آری]

ف: ہنگ، زریو، مہستی، برہش، برہیش،

پرہش، پرہیش، فرہش، فرہیش.

ع: مَکَانَة، وقار، وقار، ادب.

تہ موفیز ← تہ تہ نہ

### تہ موو

لک: تہشت، پالو، لا، [کن، پان]

ف: لا، پھلو، کنار.

ع: جَنَب، جانب، ضمیمہ.

### تہ موورہ

لک: دہوورہ، کہمانچہ، [نامیزکی موسیقایہ.]

ف: دَنبُور، دنبورہ، دنبور، کمانچہ.

ع: طُنْبُور، طنبار.

### تہ وینہ

### تہ ہہرہ

لک: تہوورہ، وی، قورزت، [بہلا، کیشہ]

ف: آسیب، سختی.

ع: اَبَدَة، آزمہ، ازل، بزلہ، بجرى، مُصِيبَة، بَلِيَة،

بَاقِعَة، واقِعَة، قارِعَة، حادثَة، دامیہ، نازِلَة، نائِبَة،

حَاقَة، طامَة، صاخَة.

### تہ مہ للوق

لک: سفتہ، جامہ لڑسی، [زران لڑسی، ماستاو کردن]

ف: چاپلوسسی، جابلوسسی، کُرس، کُریس،

کُریسہ، کرش، پلوسسی، پلسواس، فروتنی،

آشمالی، سیغود.

ع: تَمَلَّق، نَہَن، خُصُوصِيَّة، مُدَارَة، مُدَالَة، مُدَاهَنَة.

### تہ مہل

لک: تہنہروور، [سست، لہ شگران]

ف: چَمَنَد، فَرغُوک، ہنجام، تَنبَل، تَنزَدہ،

تَن پَرور، آسایش دوست.

لک: گہورہی، برزبرز، [شانوشکو، بیابری]

ف: شکوہ، بزرگی، تَمَتَّراق، تَرَنب تَراق،

خَدِيشی.

ع: عَظْمَة، اُبْہَة، شوکے، جلال، جَبْرُوت، کبریا.

### تہ متراق

لک: تہ متراق، برزبرز، گہورہی، تہ تہ نہ، [شکو، بیابری]

ف: طَمَتَّراق، طمطراق، طَرَنب و طَرَّاق، تَرَنب و

طراق، شکوہ، خَدِيشی، بزرگی، خودنمایی.

ع: شوکے، اُبْہَة، جَلالَة، کبریا، عَظْمَة، جَبْرُوت، کَر

و فَر، طَنطَنَة.

### تہ مہ مہ

لک: مہنہ، [باشارہ]

ف: دینا، ماندہ

ع: تَقَة، بَقِيَة.

### تہ ہر

لک: خوجہ، [خورمای ہندی (تہ مرہند)]

ف: خَیجہ، اَنبَلہ، (تمر ہندی)

ع: تَمَر.

### تہ وینہ

### تہ مَشک

لک: تروړک، درى، [تروړک]

ف: تَمَش، تَمَشک، کيہہ.

ع: عَوسَج، عُلَيق، قَصَد.

### تہ وینہ

### تہ مشبہات

لک: بگاردن، روبہ را کردن، [بہرئی کردن، رایى کردن]

ف: گذرانیدن، انجام دادن، روبراہ کردن.

ع: تَمَشِيَة، اِجْرَاء، اِسْعَاف.

### تہ مکن

لک: ملدان، گہرہ نکہجی، [گورپاہ لی]

ف: فرمان بری، فرمان برداری، فرمان بردن،

گردن دادن.

ع: ثَقِيل، كَسْلَان، مُسْتَرْحِج، تَنْبَل، تَنْبَال، تَنْبَل، تَنْبَل،  
تَنْبُول، تَانْبُول، طَنْبَل.

تەمەن ← ھەھەر

تەمەننا

ك: خرايشت، نازەزور، تەلھا. [داخواز، ھیوا]

ف: اَيْنَفْت، ياسە، اَوْزُول، اَوْزُولش، اَوْزُولييدن،  
خواست، خواهش، درخواست، آرزو.

ع: ثَمَمِي، تَرْجِي، تَقَاضِي، اِسْتِدْعَاء.

تەمەنە

[ك: نيشتر، پاشارە]

ف: تەماندە.

ع: بَقِيَّة، اَوَاخِر.

تەمى

ك: تەسەق. [تەدەب كردن]

ف: تَسَق.

ع: تَأْدِيب، جَزَاء، تَنْبِيه.

تەمیان

ك: داتەمین، پەشیویرون. [دۆشدامان، خەمبار بوز]

ف: موژيدين، موژگين شدن، آندوهناك شدن،  
كُرَخِيدين.

ع: تَحَرُّن، اِغْتِمَام.

تەمیز

ك: شناسایی، شناسین. [ناسینەرە، جیاکردنەرە]

ف: تيماد، شناسایی، شناختن.

ع: مُمَيِّزَة (الْقُوَّةُ الْمُمَيِّزَةُ). تَمِييز، تَشْخِيص، تَعْيِين.  
تەمیی

ك: پاک، خاوین. [پاکژ]

ف: تمیز، پاک، پاکیزه.

ع: طَاهِر، نَقِي، تَطْيِيف، نَزِيه، نَزِين.

تەمىن

ك: خەمین، داتەمیاگ، پەشیر. [خەمبار، دۆشدامار]

ف: كُرَخ، موژگين، آندوهناك.

ع: مَحْزُون، مَغْمُوم، مَهْمُوم، حَزِين.

تەمىن ← ھەمیان

تەن

ك: لاشە، تەننام. [لەش]

ف: تن، پيكر، اندام، كالبد، بَر، تَوْن، أبدام، لاشە.

ع: جَنَّة، بَدَن، جَسَد، نَفْس، شَخْص، جِسْم، طَرَن،

قَالِب، رَوَق، جُثْمَان.

تەناباز

ك: ... دارباز. تەناباز. [پەتياز]

ف: تَناباز، رَسَن-باز، سازوباز (سازو: رَسَن).

دارباز.

ع: بَهْلَوَان.

وتە

تەناف

ك: گوريس، پەت. [گوريس]

ف: رَس، رَسَن، ريسمان، چاتو، سازو، تَناب.

ع: حَبَل، رِشَاء، جَدِيل، رَسَن، طَنْب، طَنَاب.

تەناف

ك: پەت. [گوريسي ميرغەزەب كە تاوانباري پى لە

سيزدارە دەدات.]

ف: بند، چاتو، ريسمان. (تَناب ميرغضب كە

مقصر را با آن به دار آویزد.)

ع: خِنَاق، حَبَل.

وتە ← دار

تەناف پەوش خورما

ك: شريت، بارپيج. [كشتەك (ئەر تەنافى لە ريشال و

لەكەي دارخورما دروستى دەكەن.)]

ف: سازو، بارپيج. (طنابی که از ليف خرما

می سازند.)

ع: شَرِيطَة، شَرِيطَة.

تەناف جل ھەلخست

ك: گوريس، پەت، تەناف. [ئەر گوريسى جلوسەرگى

شۆردەلەرى بەسەردا ھەلەدەخەن.]

ف: رَزْه، رَزْه، رَجْه، رَاوتند، اَوْتنگ، اَوْتنگ.

ع: معلق، شَرِيط.

تەنەف چادر

[ك: گوریسی خێوت]

ف: پایزە.

ع: شَرِيط، طَناب.

وینە—چادر

تەنەف شەیتان

ك: مەچەر شەیتان، مەچەر رۆجبار. [تەر دەرەبەنەى لە

كاتى گەرمادا رەكەر تالى جالجالۆكە لە ھەرادا

دەبیرتە.]

ف: نَخ شیتان. (نخی که هنگام گرما مانند تار

عزکبوت در هوا پیدا می شود.)

ع: سَهَام، سَمَی، خَیثُور، مُخَاطُ الشَّمْس، مُخَاطُ

الشَّيْطَان، لُعَابُ الشَّمْس، خِيطُ بَاطِل.

تەنەف کەشتی

ك: گوریس. [گوریسی پاپۆر]

ف: سازو، تخاب.

ع: جُمَل، قَلَس، شَرِيط

وینە

تەنەف مەجماری

ك: تەنەف، بەن، پەت. [پەتی بەنایی]

ف: تَر، رَزْه، رَزْه، رَجْه.

ع: مِطْمَر، مِطْمَار، اِمَام، زِیج، زِیق، تَر.

وینە

تەنەف ھون

ك: گوریسەن، پەتیاپ. [گوریسەن]

ف: شەلتنگ، ریسمان باف.

ع: لَوَاف، حَبَال.

تەنەف

ك: تەنگەل. [لەشەكان (کۆی «تەن»)].

ف: تَنان، تَنها، کَسان. (جمع «تەن» است.)

ع: أَجْسَام، أَبْدان، أَجْسَاد، أَشْخاص، نُفُوس.

تەنەف

[ك: تەنەت]

ف: ھەم، تا.

ع: حَتَّى.

تەنەف رۆزە—تەنەف

تەنەف

ك: تەمەتراق، تەموفیز. [شانوشکۆ، بیاریز]

ف: شکوه، سپاوه، آیین.

ع: شَوْكَة، عَظْمَة، أُبْهَة، جَلَانَة، حَشْمَة، کَریاء،

طَنَطَنَة.

تەنەف

ك: سەرمایە. [دەسمایە]

ف: تَتخواه، سَرمایە.

ع: رَأْسُ الْمَال، مال.

تەنەف

ك: جیه، جینگ، باتی، بەرەتی. (تەغزای تزا) [یریتی، لە

جیاتى]

ف: جای، بە جای.

ع: عَوْض، بَدَل، مَكان.

تەنەف رەسەسى

ك: خوەشی. [تەندروستی، لەشخانی]

ف: بهی، خوبی، خوشی، درستی، شەند،

بَدروود، پَدروود، دوروزی، تَندروستی، بەبودی،

تناسانی.

ع: صِحَّة، سَلَامَة، عَالِيَة.

تەنەف رەدان

ك: مەلداکیشان، دێغە، شەپوون. [رەزامەندی]

ف: تَن نەردان، دلخوش شدن، هوش پیدا کردن،

خَرسَند شدن، دانستانی، خوشنود شدن.

ع: رضایە.

تەنەشت

ك: لا، تەسور، پالتو، خالینگە، نزیك، پال]

ف: لا، پهلوی، کنار.

ع: جَنْب، جَانِب، طَرْف.

تەنەك

ك: شاش، [بالو، پارچەى شل-تەنراو، فشدن (بەرامبەرى

«پتەر».]

ف: تَنَك. (ضد سفت)

ع: مُتَخَلِّل، مُنْفَرَج.

تەنەك

ك: نازك، ناسك. [بەرامبەرى «نەستور»]

ف: نازك، تاز، پاز، تَنَك.

ع: شَفِيف، لَطِيف، رَخِيف، رَقِيف، دَقِيق، سَخِيف،

سَبْ، رَقْ، غَضْ، رَخَص.

تەنەك

ك: تەر، ئاوەكى، [تراو، شل]

ف: تر، آبكى، نازك.

ع: رَقِيق، مانع.

تەنەكاو

[ك: ئاویك كە قوون تیه.]

ف: آب تَنَك، آب كم.

ع: ضَحَضاح.

تەنەكە

ك: تەنەبى، [تەنەكە (ئاسنى ناسك).]

ف: تَنَكە. (آهن نازك).

ع: تَنَك، كَتِيف.

تەنەكە

ك: بەس، [پارچە كاتزایەك بۆ پینەكردن یا پشەركردن.

(واك: بەسى تەنەك).]

ف: بَسَت، بَنَش، بَنَد. (بەست تەنەك مەثل).

ع: كَتِيفە.

تەنەكە ساز

ك: حەلە بېساز. [تەنەكەچى]

ف: تەنەكە ساز.

ع: تَنَكِي، تَنَكَجِي.

تەنەك

[ك: كە مەرىپەندى رىلاخ.]

ف: تەنەك، كَئشە. (تەنەك الاغ)

ع: حَقَب، لَبَب، غُرْضَة، بَطَان، حِزَام.

وینەى مەپە.

تەنەك

ك: دەرە، نەشكەفت، تەنگەرى، [دۆل، دەرەن (نېتوانى دور

كىتو).]

ف: تەنەك، تەنگە، دەرە، تەنگنا. (ماپپن دو كوه)

ع: مَضِيق، شَعِب، وادِي.

وینە-تەنگە

تەنەك

ك: جېر، ستر، ھەراس. [دەزى]

ف: جېر، ستوھ، ھەراس.

ع: عِجَن، مَلَاة، كَلَاة، عَي.

تەنەك

ك: پشٹیوان. [ئەو كۆلەكەپەى دور دىوارى پى شەتەك

دەدەن.])

ف: پشٹیوان، پشٹیبان. (تیری كە دو دیوار را

با آن تەنەك دەھند.)

ع: زَاڤِرَة.

تەنەك

[ك: تەسك (بەرامبەرى «گوشاد، ھەرار».)]

ف: تەنەك، چُفَت. (ضد فراخ.)

ع: ضَمِيق، ضَمِيق، ضَانِيق، ضَنَك، كَرْب. قُلُوت.

تەنەكانە

ك: قایمە، سەختى، تیگیریان. [بى: دەرەتانی (تەنگەبەر)]

ف: تەنگنا، سەختى. (موقع تەنگ)

ع: عُسْرَة، شِدَّة، ضَيْقَة، مُضِيقَة، دَاهِيَة.

**تنگدان**

[ك: تنگه كيشانی به كسم. (به ستنی تنگی و لاخ.)]

ف: تَنگ دادن، تَنگ بستن. (تنگ الاغ)

ع: احْزَام، احْطَاب، اِلْبَاب.

**تنگدان**

ك: پشیران دادن. [به كزله كه شه تكدان. (وهك: تنگدانی

دیوار.)]

ف: پشتیبان زدن، بادیر زدن. (دیوار مثلاً.)

ع: زَقَر، رَدء، دَعَم.

**تنگدان**

ك: گروشان. [گوشین، په ستارتن]

ف: فشردن، فشار دادن.

ع: ضَغْطَة.

**تنگده سی**

ك: تنگی، دستهنگی، نمداری. [هذاری]

ف: تنگ دستی، تهی دستی، بی چیززی،

ناچیززی، نَداری.

ع: فَقْر، عُسْرَة، ضَيْقَة، مَسْكَنَة.

**تنگز**

[ك: چالوك (درهختیكي ديكرايه.)]

ف: تَنگز، تَنگس. (درخت خاردار)

ع: عَضَاه.

**تنگه**

ك: دَرَنَاز، دِرْگه، تنگه لان. [دربهن، گهلی (شوتنی تهسك

بوونهوی دهریا.)]

ف: تَنگ، تَنگه، بوغاز، كانال. (جای تنگ از

دربیا)

ع: مُضِيق، بُوغاز، ثُرْعَة.

وینه/وینه ← دَرَنَاز

**تنگهاتن**

ك: جِرهاتن، به سترهاتن، هراس بوون. [وایس بوون]

ف: تنگ آمدن، به ستهو آمدن، خسته شدن،

آزرده شدن.

ع: ضَيْقَة، عِجْز، عِي، ضَجْر، اِمْتِلَاءُ الْجِرْيَةِ. (ضاق

عَلَيْهِ اَلْأَمْرُ.)

**تنگه هاوردن**

ك: جِرهاردن، به سترهاردن، هراسان کردن. [وایس کردن]

ف: تنگ آوردن، به ستهو آوردن، خسته کردن،

آزرده کردن، هراسان کردن.

ع: تَضْيِيق، تَعْجِيز، اِعْيَاء، اَضْجَار، اِتعاب.

**تنگه داو — ههوشه. هه لیبجان**

**تنگه تیگله**

ك: كد جیتل دن. [كد مدهسه له]

ف: تَنگ زاغَر، زودرنج. (تنگ حوصله)

ع: وَاغِز، جَزْوَع.

**تنگه لان**

ك: تنگه بوری، تنگ، دِرْگه. [دربهن، گهلی]

ف: تَنگنا، تَنگ، تَنگه، بُغاز.

ع: مُضِيق، بُوغاز، لِصَب.

**تنگه نه نه سی**

ك: هه ناسه برکی، تنگی هه ناسه. [هه ناسه سواری]

ف: سَنَحْج، سَنَحْج، رُخ، شَم.

ع: رَبْو، ضَيْقُ النَّفْس، اُنُو.

**تنگه نه نه سی**

ك: هه نکه هه نك. [پشور سواری، هه نسکه برکی]

ف: خَنَج، سَوَانَك، رَخِيدَن، شَمِيدَن،

هَهَن هَهَن كُردن.

ع: بُهَر، اِنْبَهَار، اُنُو.

**تنگه و کمره**

[ك: دهرمانیگه ژنان بو تهسك كرده نوی زنیان به کاری

دهیتن.]

ف: قَرَم. (دارویی است كه زن ها برای تَضْيِيق

فرج استعمال کنند.)

ع: ...

**تهنگه‌وهری**

ك: تهنگ. دِرگه، دِرناز. تهنگه‌وهری. [ده‌ریهن. تهنگه‌به‌ر. كنده‌او]

ف: تَنگ، تَنگه. كانال، نال، بُغاز. تنگنا.

ع: بُوغاز، كَنال، كانال، قنال. خیلج. ثُرعة، مَنقَبَة، مَضِیق.

وینه-تهنگه. دِرناز

**تهنگه‌لچنین**

ك: به‌ستروآوردن. نه‌زیکه‌ریبون. [ده‌رستان لی‌پیرین. نزیک بونه‌و]

ف: تنگ آوردن، به‌ستوه آوردن. نزدیک شدن.

ع: بَك، تَضِیق، مُزاحمة. تقارب.

**تهنگی**

ك: سه‌ختی، ته‌نگانه. [ته‌نگرچه‌له‌مه]

ف: تنگی، سه‌ختی، تنگنا.

ع: ضِیقَة، شِدَة، عُسرة، مِحنة، مَشَقَّة، اَزْمَة، مَازِم، مَازِق، شَطَف، اِغْتِضاض.

**ته‌نناز**

ك: خه‌رامان، شوخ. [له‌غیرلار‌کەر]

ف: تَنَاز، تَن‌ناز، خرامان، شوخ.

ع: اَبَاز، مُهَرَّ، مَتَجَلِّي.

**ته‌نومه‌ن**

ك: زل، زه‌لام، كه‌له‌گت، گزشتن. [چراشانه]

ف: تَنومند، تَنه‌مند، گَنده، كَلَفَت، فَرَبه، نَه‌مار، نَمَتَر، لَنَبَر.

ع: بادِن، بَدین، جَسیم، ضَخیم، لَحیم، قَطُور، قَنَجَر.

**ته‌نوور**

[ك: ته‌ندروور]

ف: پَتَنگه، تَنور.

ع: وَطیس، حَمیس، رُبِیة، رَجَم، ساغور، تَنور.

**ته‌نوور کولووچه‌په‌زی**

ك: کوره، کوماج. [نَرِن]

ف: بُریجَن، کوره، داش.

ع: فُرِن، کور، مَحَم.

وینه-کوره

**ته‌نوورشیوین**

ك: کولِرژ، کوله‌وژ، کوله‌برِتژ. [کوله‌وژ: داری ته‌نوور شیواندن]

ف: کُبه‌جه، کَمچه، تَنور آشون.

ع: مِحراك، مِحراث، مِشواع، مِشیاع، مِغَاد، مِسَعَر.

**ته‌نووره**

ك: ناخه، نه‌لقه. [گور. مه‌ریه‌ها: هدرشتیکی بازنه‌یی.]

ف: تَنوره، بَره‌ون، پَره‌ون، پَره.

ع: عُكُوف، تَحَاوُش، تَحَلُّق، اِحاطَة، اِسْتِدَارَة، اِجتماع. حَلَقه، دَارَة.

**ته‌نووره**

ك: لول، چه‌رخ، گیتج‌خواردن. [خول خواردن (وله):

گیتج‌لو‌که‌ا].

ف: تنوره، چرخ، گیتج خوردن، چرخیدن. (مانند گردباد.)

ع: مور، تَمُور.

**ته‌نووره**

ك: لول. [لوور بونه‌وهر (هتیرش کردنی بالنده به‌ره‌وخوار یا به‌ره‌وژور).]

ف: ستونه. (حمه‌ی پرنده رو به پایین یا رو به بالا.)

ع: حَوَت.

**ته‌نووره**

[ك: زارکی دواش‌ا].

ف: تنوره. (تنوره‌ی آسیا)

ع: تَنُور.

**ته‌نه**

[ل: له ش]

ف: تَن، تَنه، تَوَنه.

ع: جَنَّة، بَدَن، جِسْم.

**ته نه زړول**

ل: په س نیشتن، خواړه وختن. [دابه زین (وهك) دابه زین له

كار و پشه.]

ف: زبهدن، فرود آمدن، پايين آمدن. (از شغل

مثلاً.)

ع: اِنْخِطاط، تَنْزِيل، سُقُوط، هُبُوط. اِنْفِصَال.

**ته نه كړ**

ل: بوره ی كانی. [بورداكس]

ف: تنكار، بوره ی كانی. (يَخْك، بَرْك)

ع: تَنكَار. رَيْدُ الْبُورِق. لِحَامُ الدَّهَب.

**ته نه كيا**

ل: تَاك، ته نيا، تاق. [تاقانه، تاكل]

ف: تَك، تَاك، تنها، يگانه.

ع: مُنْفَرِد، فَرِيد، جَرِيدَة، وَحِيد.

**ته نه وي**

[ل: ژيري پشت هه يوان.]

ف: طَنْبِي. (اتاق پشت ايوان)

ع: طَنْبِي

**ته نه ی دار**

ل: ته نه. [کړتړه، قه دی درخت.]

ف: تنه، تاपाल، نرد، پوره، ستونه، تنه ی درخت.

ع: جَذع، ساق.

**ته نه ی دره خت - ته نه ی دار****ته نيا**

ل: تَاك، تاق، ته نه كيا. [تاكل، تاقانه]

ف: تَك، تَاك، تنها، يگانه، باخویش، بيوه،

يک تنه.

ع: مُنْفَرِد، فَرِيد، وَحِيد، وَحْد، مُفَرِد، هِزَاع.

**ته نيا**

ل: په س، هه ر. [ته نها]

ف: هَمَان، بَس.

ع: قَطَط.

**ته نيا پال**

ل: تَاكَاَنه. [تاقانه (مندالی بی خوشک و برا.)]

ف: يگانه. (فرزند منفرد)

ع: اَعُوْر، فَرِيد، وَحِيد، مُنْفَرِد.

**ته نيک**

ل: چنیاگ، هوتیاگ، به ده کاپوړگ. [ته نراو، چنراو،

تينکچراو]

ف: تنيده، بافيده، تنيده شده، بافيده شده،

درهم رفته.

ع: مَنسُوج، مُوشَّج، مُشْتَبِك.

**ته نينان**

ل: چنیا، هوتیا، به ده کاپوړون. [ته نران، چنران،

تينکچران]

ف: تنيده شدن، بافيده شدن، درهم رفتن.

ع: وَشَج، تَوَشَّج، اِشْتَبَاك، اِنتِسَاج.

**ته نيایي**

ل: تَاكِي، ته نکه يایی. [ته کی، تاقانه یی]

ف: تنهایي، بيوگی، تَاكِي، تَكِي، باخویشي.

ع: وَحْدَة، اِنْفِرَاد، حِدَة.

**ته نين**

ل: چنين، هوتين، بافين. [هوتينه وړه، وښين، ترون کردن]

ف: تنيدن، بافتن.

ع: نَسَج، حَوَك، حَيَاك، حَيَاكَة، وَصَد، تَوَصِيد،

تَوَشِيج، تَشْشِيك.

**ته نينه وړه**

ل: بلاړه بړيوون. [بلاړه بړونه وړه، داگرتن (ته نينه وړه هه رال،

borax - ۱: ناوټيمه کی کيمياييه و له سروشتي شدا

د دست ده کړيت و بړ له حيم کردن به کار ده هيتريت. (ر - ر)

تاعورن، چهری. [

ف: درگیر شدن، ونوشدن، پراگنده شدن.

پهن شدن. (خبر یا ویا یا چری)

ع: سرایه، انتشار، اشتغال. تسلسل، تجاوز.

تهو

ل: تار، یار. [تا، لهرزتا (رشدیه کی گوزانیه).]

ف: تب، جشن. (گورانی است).

ع: حُصی، صالِب، نافِض.

تهوا

ل: زایه، نابرو، له که له کفتگ. [له که له که درتور، له

کیس چرد]

ف: تَباه، تَبه، تَوَا، تَواه، تَوَه، نابود، ازکارافتاده.

ع: غاسِد، ضائع.

تهوا—تهما

تهواتی

ل: باز مده، مده. (ماره، پشاره).

ف: مانده. (باقی مانده).

ع: باقی، بقیة، بقوی.

تهواخوا

ل: نهوا، دارایی، پت. [شت، مولک]

ف: نوا، چین، دارایی.

ع: شئیء، مال.

تهوار

ل: ما، ماباز. [میچکه، میینه ی باز. (میچکه ی بالنده

به گشتی و میچکه ی باز به تاییه تی. بهرامبری

«جوره».]

ف: توار. ماده. (ماده ی پرنده عموماً و ماده ی

«باز» خصوصاً، ضد «جَره».)

ع: بازه. اُنثی الطیور.

تهوازوع—فروته نی

تهواسان

ل: دلسرد کردن، رهمانن. [بیتزاندن]

ع: ایفاس، اِجفال، اِحاشة، تَنفیر، تَشْرِید.

تهواسیان

ل: سدره یوبون، دلسردی، رهمیان، رهمین، رهم کردن.

[بیتزان]

ف: دلسرد شدن، رَمیدن، رَم کردن.

ع: یاس، جُقول، تَوَحُّش، تَفَرَّة، شُرود، تَجْئِب،

تَجْأِب.

تهواسیانوه—تهواسیان

تهواسیر

[ل: درمائیگی به نابوانگه و به شیوی خواره به

سدره یای هر شتیک دوتریت.]]

ف: تابشیر، تاباشیر. (دوایی است معروف و

مجازاً اول هر چیز.)

ع: طَباشیر، تاباکیر.

تهوانچه—دهوانچه

تهواو

ل: گشت، دوروس. پر. یه کجار. [همرو]

ف: همه، همگی، هماد، شگاله. درست، پر.

یک جا، رسیده. رسا، به اندازه.

ع: تمام، کمال، کمیل، کَمَل. تام، کامل. کُل، کَلیة،

جُملة، عَمیم، مَجْموع، جَمیع.

تهواو

ل: ته شهنگ. [شوخه ننگ]

ف: قشنگ، زیبا.

ع: مُطَهَّم.

تهواو

ل: ناماده، ته یار. [ساز، حازر]

ف: آماده، آژیر.

ع: مُهَيَّأ، حاضر.

تهواو

ل: دوایی، نابو. [کوتایی]

ف: پایان، سپۆی، اَسپۆی.



ع: خَتام، نِه‌ایه، مُنْته‌ی.

### ته‌واو‌پوون

ل: پِریوون، پِریانه‌وه، دِوایی‌هاتن، کورتایی‌هاتن، سهره‌هاتن، قِزَلایی، سهرچوون، نه‌غام‌هاتن. [گه‌یشتنه‌ناکام، دورم‌امی‌هاتن]

ف: راست‌شدن، شِگاله‌شدن، به‌پایان‌رسیدن، سرآمدن، انجام‌رسییدن. سپِری‌شدن، اسپِری‌شدن، نیست‌شدن. مُردن، نابود‌شدن.

ع: تَم، تَمام، کُمول، تَکامل، تَکَمُل، اِکْتِمال، اِخْتِمام، اِنْتِه‌اء. اِنْعِدام، هَلاک، فَناء.

### ته‌واو‌کردن

ل: پِر‌کردن، پِرینه‌وه، دِوایی‌ه‌وردن، سهردان، سهره‌وردن، قِزَلایی‌ه‌وردن، نه‌غام‌ه‌وردن، نه‌غام‌دان. [گه‌یاندنه‌ناکام، دورم‌امی‌مِتان]

ف: راست‌کردن، شِگالدن، به‌پایان‌رساندن، سرآوردن، انجام‌دانن، سپِری‌کردن، اسپِری‌کردن، نیست‌کردن، نابود‌کردن، میراندن.

ع: اِتْمام، اِکمال، تَکْمیل، خَتَم، قَطْع، بَزَل، اِمضاء، اِعدام، اِفْئاء.

### ته‌واوی

ل: دورووسی، یه‌کجاری، گشت، هم‌مایی. [هم‌مور، تِیکِرا]

ف: دروستی، یکجا، همه، هم‌ادی. پایان، انجام. ع: کُلّا، کُلّیّه، جُمْلَه، جَمیعاً، تَماماً، کَامِلاً. نِه‌ایه، خاتمه.

### ته‌واخال-ته‌جه‌لِزِریان

### ته‌ور

ل: خَو، تِهرز، تووز، یاسا، ره‌شت، نه‌دا، جِزِر. [ره‌فتار، ره‌شت، شِتِواز]

ف: تَوَر، تَرز، خَو، رَوَش، طِرز، خَوی، جِور، گوته.

ع: خُلُق، شِیمَه، سَجِیّه، رَوِیّه، ذاب، دِیدَن، طَوَر، طَرَن، اُسْلوب. نوع، ضَرْب، قِسم.

### ته‌ور و ته‌ورز

[ل: نه‌دا و نه‌توار، شِتِواز، ره‌فتار]

ف: طَوَر و اَطوار، تَرز و خَو، تَرز و ادا.

ع: طَوَر. اَطوار، اُسْلوب، اَخلاق.

### ته‌وریز

[ل: شاری‌ته‌بریز.]

ف: تَبْرِیز، آتْرِپاتگان، آذربایگان، آذربادگان، آذرآبادگان، آذرآباد.

ع: طَوْرِیس، آذَرِبِیجان، آتْرِبایجان.

### ته‌وزیع

ل: رَوِش‌مه‌کردن، ناشکرا‌کردن. [روون‌کردنه‌وه]

ف: دِیماس، رَوِش‌کردن، آشکار‌کردن، نمایان‌کردن.

ع: تَوْضِیح، تَصْرِیح، تَلْوِیح.

### ته‌وسعه

ل: پِدرپِیدان، گه‌وره‌کردن. [فراوان‌کردن]

ف: گِشاد‌کردن. بزرگ‌کردن.

ع: بَسَط، تَوْسِعه.

### ته‌وشک

ل: سه‌ختی، سهردی. [دژواری‌زستان.]

ف: شِجَام، سَخْتی، سِروِی. (سختی‌زَمستان)

ع: شِدّه، سَوْرَه، بُوْدَه.

### ته‌وئیر

ل: مِیایی، دِویری. [جِیاوازی]

ف: جُدایی، دِوِری، پِر‌هیز.

ع: فِرَق، تَکاوَت، اِخْتِلاف، مُغایِرَه.

### ته‌وئی

ل: گه‌ردنه‌ن. که‌نه. [مِلِرتسک. نه‌ئه‌ی‌دِوِری‌مِل و

گه‌ردن.]

ف: تَوَق، چَنْبِر، پِرگار، گِردن‌بند.

ع: طوق، غُلّ، حوط، زناق، قِلادة، عُلطة، مِخَنَّة، مِعَنَّة.

وینّه

تهوق ← تهوقه

تهوق سهر ← تهوقه [دوشی «تهوق سهر» به بی «سهر» به کار ناهیتیرت.] [«تهوق سهر» بدین «سهر» استعمال نمی شود.]

تهوقه

ك: كدفاك، تهوق سهر. [تهپلی سهر]

ف: چكاد، چكاده، چكاه، كاجك، كاج، تارك، هبأك، پراك، فراك، فزاک، فُرَق، فُرَق سِر.

ع: رَعَامَة، قُمَة الرّأس، فُرَق.

تهوقه

ك: به له. [پارچه (پارچه به له کینگه یا له زوی).]

ف: تیکه. (یک قطعه از زراعت یا زمین)

ع: قَطْعَة، مُحَوَّطَة، قِسْمَة.

تهوقه نه ← تهوقه

تهون

ك: خوری و موری چنراو.

ف: تُون، بافیدنی.

ع: مُسْتَنْسَج.

تهوه

ك: تهور.

ف: تَبَر، تَوَر.

ع: تَم، لَت، فاس، كَرَزَم، كِرَزیم، خَصین، مِکشاح،

طَبَر.

وینّه

تهوهرداس

ك: دهسه داس، داریاج. [تهوراس]

ف: دهره، داسخاله، داستخاله.

ع: مِسُول، مِحْطَب، مِعْضَد، مِقْضَب، مِشْدَب، بُرْغَة.

وینّه

تهوه رزه

[ك: به پارچه نبات و شهكو و خویی سپی دالین] که به

تهور دیان شکنین.

ف: تَبَرَزَه، تَبَرَزَد. (نبات و قند و نمک سفید را

گویند.)

ع: تَبَرَزَد.

تهورزین

ك: نامرازیکی کرتی شه په كه له تهور دهچیت.]

ف: تَبَرَزین.

ع: فاس، طَبَر، طَبَرزین.

وینّه

تهوه ره

ك: روی، ته موره، جهره، چورتومه. [دردوبه لا]

ف: آسیب، گَزَنَد، موژ، موژه، سَخْتی.

ع: حادِثَة، نازِلَة، نائِبَة، قارَعَة، فاجِعَة، مُصِيبَة،

بَلِیَة، اِذَة، اِذَة، داهیه.

تهوه فی

[ك: لهنگری: سینی دارینی گهم پاك کردن.]

ف: تَبَك، تَبوك، تَبوراك، تَبَنگ، تَبَنگ، تَبَنگو،

تَبَنكو، تَبَنی، پَتَنی، پاتینی، بَتوك، حَبین،

تریان. (طبق چوبی گندم پاک کردن.)

ع: طَبَق.

وینّه

تهوه فی

ك: په ره، په له، فهد، پهد. [روپه ره، لاپه ره (وهك) په ری

كاغذ.]

ف: تَبَق، پَره، پَرِد. (تَبَق كاغذ مثلاً.)

ع: وَرَق، صَفْحَة. (طَبَق)

تهوه نوع

ك: نهرجو، نومید، چاره نواری، دم لاره كردن. [هیواداری،

چاره یواری]

ف: پیوس، بَرَمَر، پَرَمَر، پَرَمور، اوس، رو، مَحْت،

اَنجخت، چشم داشت، امید.

ع: تَوَقُّع، تَرَصُّد، اِنْتَظَار، رَجاء، رَجِیَة، تَمَنّی.

**تہود قوف**

ك: نیست، مہنہ، لہنگ کردن، بہن برون، گل خوار نہ وہ،

وِستان، [رستان، خایاندن]

ف: ایست، ایستادن، ماندن، بازماندن، بازمان

درنگ کردن.

ع: تَوَقُّف، لُبث، مَكث.

**تہودہ**

[ك: برینی دہسی ناژان.]

ف: زخم دہن حیوانات.

ع: ...

**تہودن** ← **کوچک** [اوشہ یکہ ہورامیہ.] [اورامی است.]

**تہودنہ**

ك: کوزہ تہ، [پرابی خہ لك.]

ف: تودہ، کُمپلہ.

ع: سرب، ثُلَّة، جمع، عُصْبَة.

**تہودنہ دان**

ك: کوزہ لہینکان، [خبرونہ رہ]

ف: تودہ زدن، کُمپلہ زدن، گردشیدن، چنبیزدن.

ع: اجتماع، ازدحام.

**تہودہوہو**

ك: گومان، [بہ بردہاتن]

ف: زویز، سمراد، گمان.

ع: تَوَهُم، تَخِيل، تَصَوُّر، ظَن.

**تہوئی** ← **نہوئی**

**تہوئی** ← **کھورہك**

**تہہارہ تہ**

ك: پاکی، پاکیزہ، [پاکو خارتی، پاکڑی]

ف: پاکی، پاکیزگی.

ع: طہارَة.

**تہہدید**

ك: ہدہ شہ، گورہ شہ، ہدہ شہ کہ، تاپال، [گہ فین،

بہ قسہ ترساندن]

ف: زَلِيقَن، شاخشانہ، توپیدن، ترساندن،

زلیقانندن، ہراساندن.

ع: تَهْدِيد، تَخْوِيف، تَرَعِيب، تَمَر، اِرْعَاد، اِيعَاد.

**تہہنشین**

ك: تانشین، نیستگ، بیتخ، [نیشترو، خلنہ]

ف: تہہنشین، نرد، نردہ، نردی.

ع: خَلَط، رَسِب، رَاكِد، نُرْدِي.

**تہہہوور**

ك: ملہری، بیتباکی، [چاونہ ترسی، گوی تہ دان]

ف: تیوای، سرکشی، بی باکی، دلیری،

بی پروایی.

ع: تَهْوَر، جَسَارَة.

**تہہہیہ**

ك: تہ (توپا، تارتو، دسریا، پلوپا، [تہ یار کردن، نامادہ

کردن]

ف: بَسِیجیدن، بَسَغْدیدن، سازدادن، فراہم

کردن.

ع: تَهْمِيْنَة، تَدَارُك، تَقْبِيَة، تَعْبِيَة.

**تہہی**

ك: ہر، ہریہ، ہرین، مہختہ، [مہرج، بہ لٹین، ہریشہ رہ]

ف: ہُر، ہریدن، سامہ، پیمان، پیغان، پیغون،

نشاخت، غُنوتند.

ع: قَطْع، مُقَاتَعَة، قَرَار، شَرَط.

**تہہی**

ك: رام، لہ کارہ رہاتگ، تہ یہ بروگ، [لینی، راہیتراو]

ف: رام، ساغونی، ازکار در آمدہ.

ع: مَرَوْض.

**تہہی**

ك: ہرین، رَین، رینگہ کردن، [رینگاہرین، رنگا گرتنہ بہر]

ف: رَقَتَن، پَیْمودن، نَوَرْدیدن، رَہ سپردن.

ع: طَي، قَطْع، سَر.

## ته‌یاخ

ل: تیتلا، گارام. [گالولک (داردستی در ژۆ و نه‌ستورو).]

ف: چُنْبه، خاده. (چوب بلند)

ع: مِطْرَد، مِیخَه.

## ته‌یار

ل: ناماده، [ساز، حارز]

ف: آماده، ساخته.

ع: مُهْیَا، حاضر.

## ته‌یاره

[ل: لیس‌ی تاییه‌تی ناماده‌کراو بۆ نیشته‌ره‌ی باز.]

ف: بَتَواز، بَدَواز، پَدَوازه، چَکَس، چَکسه.

(نشیمنگاه باز)

ع: مِجْثم، مِیخَه، طَیْارَه.

وێنه‌ی هه‌یه‌/ـه‌وێتی

## ته‌یاره

ل: فَرْزَک، بَالَنه، بَالْدَار، بَالَوَن. [بالان، فَرْزَک]

ف: هَواپیما، هَوانورد، آسمان‌پیما، آسمان‌نورد.

ع: طَیْارَه، رَفَرَف، رَفْراف.

## وێنه

## ته‌یاره

ل: که‌شتی چه‌په‌ری. [گه‌میه‌ی تیش‌په‌ری شه‌ری.]

ف: ناو تندرۆ. (کشتی سریع‌السییر)

ع: طَیْارَه، طَرَاڤَه، رَفَرَف.

## وێنه

## ته‌یه‌جه

ل: ته‌له. (نانه‌شان زه‌لین) [سه‌به‌ته‌ی له‌ زه‌ل ته‌نراو.]

ف: کوین، تیجه، تَرَنیان.

ع: مَعْدَل، طَرِیان.

## ته‌یه‌ر

ل: په‌له‌ره‌ر، په‌رنه، بَالْدَار. [بالنده]

ف: مرغ، پرنده، بالدار.

ع: طَیْر، ذوالجناح.

## ته‌یه‌کردن

ل: به‌رین، نه‌سپه‌رده‌کردن، رِنگه‌کردن، روین. [رِنگه‌به‌رین،

رِنگه‌گرتنه‌به‌ر.]

ف: رَفْتَن، سَپَرْدَن، نَوَشتَن، نَوَرْدِیدَن، پیمودن.

ع: طَیْ، قَطْع، اسْتِطْرَاق.

## ته‌یه‌کردن

ل: به‌رینه‌ره، به‌یه‌کردن، به‌رین، مه‌خته‌کردن. [به‌ئین‌دان،

یه‌کلایی کردنه‌وه (به‌یار دان)]

ف: به‌ریدن، سامه‌کردن، پیمان‌کردن. (قرار

دادن.)

ع: قَطْع، مَقَاطَعَه، مَقَاوَلَه، شَرَط، قَرار.

## ته‌یه‌سان

[ل: عابای سهرشانی و تاربیژ یا تهرکه‌دنیاکان.]

ف: تالسان، تیلسان. (سردوشی خطیب یا

ریاضتکاران.)

ع: طَیْلَسَان.

## ته‌یه‌سان

ل: ته‌یمز. [ناره بۆ پیاوان.]

ف: ته‌ماس. (اسم مرد است.)

ع: طَهْمَاسِب.

## ته‌یه‌مان

ل: چه‌په‌ر. [تامان (دیواری له‌ شۆل دروست‌کراو).]

ف: چَپَر، تواره. (دیوار چوبین)

ع: حَبَاک، کَنَیف، عَرِیش.

## وێنه

## ته‌یه‌مز—ته‌یه‌ماس

## ته‌یه‌وانه

[ل: پێداویستی مویه‌ق که‌ مالی زاوا بۆ مالی بووکی

ده‌نێرن.]

ف: تیوانه. (خرج مطبخ که‌ از طرف داماد به

خانه‌ی عروس فرستاده‌می‌شود.)

ع: ...

## ته‌یه‌بووگ

ك: له كار درهاتگ، نه تازی. [راهینراو]

ف: ساغونی، رام شده.

ع: مَرُوض، مَرُوض، مُعَرَّن، مُصَلَّب، مُدَرَّب، مَوْقَف، مَوْقَر، مَقْحَط، صِلود.

تهیهوویرون

ك: له كاردرهاتن، نه تازیویرن. [راهینران]

ف: ساغونی شدن، رام شدن.

ع: رِیاضَة، اِرِیاض، ثَمَرَن، ثَصَلَب، ثَوَّر.

تهیهوو

ك: سوسك. [سویسكه]

ف: تیهو، سوسك، شوشك، شیشك، شیشیک، شاهشك، شارشك، شیشور، ثَموسك، ثَموشك، فَرَفیر، فَرفور، فَرُفوز، فَرُقور، فَرُغور، سُرُخ بال.

ع: طیهوج.

تی

ك: ناوی. (بیکه تی؟) [تیی، تیرانی (تیی که!)]

ف: توش، میانش، توی آن، میان آن، در آن.

ع: فیه، داخله.

تی

ك: یار. [تا، له رزرتا]

ف: تَب، جَشَن.

ع: حُمی، صالِب، نافیض، سَباط.

تی

ك: تیت. [دیت، دی]

ف: می آید.

ع: یَآتی، یَجین.

تیابردن

ك: له نابردن. [نه رتاندن]

ف: از میان بردن، تیهه کردن، نیست کردن، نابود کردن.

ع: اِفناء، اِهلاک، اِعدام.

تیاهر - نواشاخانه

تیاجوون

ك: له نارچوون. پی چوون. [نه رتان، قریسون. کارتیکران، مه سترلان]

ف: از میان رفتن، تیهه شدن، نیست شدن، نابود شدن. توهه رفتن، از رو رفتن.

ع: هَلاک، هُلوک، هَهلَکَة، عاهَة، اِنعدام، اِنقراض، بَطلان، فساد، حَبوط، فناء، نُفوه، تَأثر، اِنفعال.

تیانه

ك: قازان. [مه نه لی گوره.]

ف: دیگ، تیان، تنگیره، قَزغان.

ع: قِدر، حَلَة، خَلِیقین، مَرَجَل، تَنجَرَة، طَنجَرَة.

طنجیر

رینه

تیانچه

[ك: مه نه لی بچووك.]

ف: دیگچه، تیانچه. (دیگ کوچک)

ع: کُفت، قُدیر.

تیتیرین

ك: تیکرتان. [تینخین]

ف: سپوختن، خَلانیدن

ع: اِدخال، اِداماج.

تیبهردان

ك: به ره لاکردن. [رهه کردنی به گ بز گرتن. (بز نمونه:

بهردانی تاغی بز گرتنی نیچیر.)]

ف: زهه کردن. (زهه کردن تازی برای شکار

مثلاً.)

ع: اِشلاء، ثوصید.

تیبهردان

ك: هَردان. [هاندان، روزاندن]

ف: هَش دادن.

ع: هَتش، هَدش، تهریش، تحریش.

## تیپ

لک: پوژ، گهل، [دهسته]

ف: تیپ، جوق.

ع: سرب، شکته.

## تیپه و گردن

لک: بگاره دان، له ته نازه ده رجون، [له سنور] ده رجون،  
را بردن]

ف: در رفتن، بیرون رفتن. (از اندازه)

ع: عدول، تغذی، اعتداء، تجاوز، افراط.

## تیپه رین

[لک: پهرینه نار (خو هه لکوتاندنه نار شتیک یا کارتک.)]

ف: پریدن، خلیدن، سپوزیدن. (توی چیزی یا  
کاری پریدن)

ع: تتابع.

## تیپت

لک: تی، [دی، دیت، (وانه برده.)]

ف: می آید. (مضارع است.)

ع: یاتی، یجین.

## تیپت

لک: تی، تو تی، [دیت، تو دی؟ (ده کویت همران یا پرسیار  
ییت.)]

ف: می آیی، تو می آیی.

ع: تاتی، تجین، (اخباراً و استیقاماً)

## تیپال

لک: تیز، رشخن، شوخی، [گالته و گه پ]

ف: تیتال، خیتال، خرش، خَریش، لاغ، شوخی،  
ریشخندن.

ع: هُرته، استهزاء، سخر، سُخره، مَسخر، مَسخره،  
مزاح، هزل، مُطایبه.

## تیپال باز

لک: لهوده، شوغباز، رشقه باز، رشخه باز، تیز باز.

[گالته چی]

ف: تیتال باز، خیتال باز، شوخی باز، خَرش باز،  
خرشی باز، لاغ باز، ریشخندن باز.

ع: مُسْتَهْزِء، مُسْتَسْخِر، سُخره، مزاح، هزل.

## تیپالی

لک: تیتال، تیز، رشخن، [گالته و گه پ]

ف: تیتالی، خیتالی، خَرش، خَریش،  
خنده ریش، ریشخندن، لاغ، تیتال، خیتال،  
شوخی.

ع: هُرته، سُخره، هزل، مزاح، مُطایبه.

## تیپه

لک: خشل، (تیپه و گوشواره) [زیور]

ف: زیور، نهوده.

ع: خلی، خلی، حلیه، خشل.

## تیپیل و بیبیل

[لک: چمز کینکی مندالسه «تیتیل» پدیکه ری پیاره و  
«بیبیل» پدیکه ری نافرته که له هه ویر یا قور بز  
مندالسی دروست ده کهن و چمز کیان بز ساز کرده.)]

ف: تیتی و بیبی، «تتی تی» مجسمه ی مرد  
است، «بی بی» مجسمه ی زن، که از خمیر یا گل  
برای بچه ها می سازند و قصه برای آنها  
ساخته اند.)

ع: حکایه تیتیل، قصه بیبیل، قصه بیبیل و  
تیتیل.

## تیخ-تیخ

## تیخو رین

لک: تیهه رجون، تیزین، نالوزبون، لیخو رین. [دانندن به  
تورده یه ره.]

ف: توپیسدن، آلفسندن، آلوسیدن، آلیزیدن،  
ترساندن، خشمناک شدن.

ع: ذمر، تهدید، اِرعاد، تَغْیِظ.

## تیدان

ل: کارتیکردن (کرم تینداوه.) [کرم تیداگه.]

ف: زدن. (کرم زده.)

ع: أَخَذَ، قَدَحَ. (قَدَحَ فیه.)

تیر

ل: نامرازی شه یا راوکرده که به کهران دهیارین.

ف: تیر، تیج، اتبا، ناوک، خَدَنگ.

ع: سَهَم، نَیل، قَدَح، فَاس، مُشَابَه.

وینده-تیروکهوان

تیر

ل: گوله (نمروی له گدژ ته قاندنی همر جاری توپ یا

تفهنگدا دهرده چیت.)

ف: تیر، گوله. (هر مرتبه که توپ یا تفنگ

درکنند تیر گویند.)

ع: ضَرْبَةٌ، بُدْقَةٌ.

تیر

ل: توز، بالا، قهواره، نه نازه. (هاویر) [بهژن، بالا]

ف: تیر، بُرژ، بالا، اندازه. (هام بالا، همال)

ع: قَدَّ، قَامَةٌ.

تیر

ل: همساری زاوه.

ف: تیر

ع: عطارد.

تیر

ل: تهسل. (بهرامبه ری «برسی».)

ف: سیر. (ضد گرسنه)

ع: مَلَّ، نَاهِي، كَزَمَان، شَبَعَان.

تیر

ل: چپ، موژ، لاتیپ. (تیرکردنوه، تیرهبوسون) [روانین به

تیلای چار له تورپیدا.]

ف: نهور، آغول، آلوس. (به گوشه ی چشم از

خشم نگرستن)

ع: شَرَز، خَرَز، خُرْزَة، اِزْدَاق، تَغْيُظ، تَغْضُب.

تیر

ل: جوال. [جهرال]

ف: جوال، نهنج، ایزغنج.

ع: غِرَارَة، وَكَيْجَة، لَبِيد، مِخْلَافَة، جَوَال، شَوَال.

تیر

ل: خورج. [شورله: خورجینی دوتایی.]

ف: خورج، بارجامه.

ع: فَوْنِيْن.

تیراو

ل: ناتینو.

ف: سیراب.

ع: رَيَّان، نَاهِي.

تیراویوون

ل: تیرای: تاسهشکان له نار.

ف: سیراب شدن.

ع: رَيَّ، تَوَّي، نَهَا.

تیراوی

ل: تیراویرون: تاسهشکان له نار.

ف: سیرابی.

ع: رَيَّ، نَهَا.

تیراوی

ل: ناسوژ (برینیک که کوتن بووه و هیشتا بهردموم کیم و

زروخی ئی دیت.)

ف: ناسور. (زخمی که کهنه شده و از آن

متصل چوک بیاید.)

ع: نَاصُور، الْقَرْحُ الْمَزْمِن.

تیراویژ

ل: تیررس. تفهنگ ناویژ. [نهو مودایه ی که تیری

هاویژرای ده گاتی.]

ف: تیررس.

ع: غَلَوَة.

تیراویژ-جمکه نیتشه

## تیرباران

ك: شيلك، شيلك كوز. [تیرباريشتن به تیکرا. کوزران له

لايښ دسته يک تیرباريږوه.]

ف: تیرباران، شلیک کُش.

ع: نُضج، اِطّار. القتلُ نُضجاً.

## تیربوون

[ك: تاسه‌شكان له خوراك.]

ف: سیر شدن.

ع: شمع، شمع.

## تیربوون

ك: بی‌تیا‌بوون، بیترا‌بوون. [تاسه‌شكان. وپس بوون

(نیديږمه.)]

ف: بی‌تیا‌شدن، بیترا‌شدن، سیر شدن. (کنایه

است.)

ع: شمع، استغناء. تَنفُر.

## تیربه‌تیر

ك: روي‌به‌روي، به‌راڼه‌ر. [هم‌به‌ر، هم‌به‌ر]

ف: تَرا‌تر، روي‌رو.

ع: تَجاه، مُواجه، مُقابل، تَلقاء، مُحاذي.

## تیرتیره

ك: قورم‌قورمه. [پزمره]

ف: بُزْمَجّه، بُزْمَزّه.

ع: جردون.

وینه — قورم‌قورمه

تیرتیرین — ناغزی نغه‌نگ [اوشه‌ی کی کرما‌یه.] (کرما‌ی

است.)

## تیردان

ك: کیش، تورکش. [هم‌گه‌ی تیر.]

ف: تَرکُش، تیرکُش، تیردان.

ع: جَعَبَة، رِبَابَة، كِنَانَة.

وینه — تورکش

## تیر دوکمه‌دار — دوکمه‌تیر

تیرشه‌هلو

ك: شوله. [نه‌ستیره کشار.]

ف: نِيَزْک، شوله، شمله، دُخ، شُخانه. (نِيازیک)

ع: شهاب، نِيَزْک. (نِيازک)

## تیرکردن

ك: هه‌لُخْراڼ، دام‌چاڼ، داسپاردن، وادار کردن. [هان‌دان]

ف: تیر کردن، وادار کردن، برانگیختن،

شورانیدن، آغالییدن.

ع: تحريك، تحريص، تحريش، اغراء، اغواء.

## تیرکیش — تیردان

## تیرنج

ك: چارخ. [(به‌شی بنباخه‌لی که‌را — بز نمونه — که

سینگ‌وشه‌یه.)]

ف: تیرریج، تیرج، تیریز، تریز، تیر، سوزه،

چابُق. (زیر بغل قبا مثلاً که شکل مثلثی دارد.)

ع: تَخْرِيص، دَخْرِيص.

## تیروکه‌وان

[ك: نامرازکی شه‌ر کردن یا راو‌کرده‌نه.]

ف: تیروکه‌مان.

ع: سَهْم و قوس.

وینه

## تیره

[ك: سیمه‌چهرمی باریک. (ره‌ك: ته‌ی کلاش.)]

ف: تسمه. (تیره‌ی گیوه مثلاً.)

ع: سَوَط، سَی.

## تیره

ك: هرز، تنگه‌زه، گورز. [تایه‌نه، خیل]

ف: تیره، گروه، رشته، دوده.

ع: شَعْب، رَهط، قَوْم، حَيّ، بَطْن، فَخْد، فَرِيق، فِرَقَة،

قِدَة، عِمارة، قَبيلة، قَصيلة، عَشيرة، طائفة.

## تیره

ك: برروسکه، پل. (پل نه‌وشنی.) [ته‌زوی به‌زان]

ف: تیرک، کنشک، جست‌ن دارد. (تیرک



(می‌کشد.)

ع: ضَرْب، قَوُّع.

**تیره‌جا**

ك: چارانه. [بیری راستی ستونی.]

ف: تیر چاه، چاه. (چاه راست عمودی)

ع: جُب، اُكر.

**تیره‌شان**

ك: شان، یال، تیغه‌شان. [ملی کتو (بهشی سهره‌ری

شاخ.)]

ف: یال، تیغه‌شان. (بالای کوه)

ع: سَرَاة، رَاس، حَدّ، شَفَرَة، شُیُوب.

وینه (۲)

**تیره‌ك**

ك: شمعك. [تسو كوله كدیبه دیدنه بهر بنیچی

دیواری شكار.]

ف: پازیر، شَمْع، نَبَازش، چُفت. (ستونی که به

زیر سقف دیوار شکسته زنند.)

ع: دُعامة، عَمُود.

**تیره‌نار**

ك: جه‌هان‌پنا. [سنگ‌گر، مه‌ت‌ریز]

ف: آلتنگ، تیرانداز، سنگ‌انداز، جهان‌پناه.

ع: مِتَراس.

وینه — جه‌هان‌پنا

**تیره‌نار**

ك: ... تهنه‌نگی. [تیرهاویژ. چه‌کدار]

ف: تیرانداز. تَفَنگ‌چی.

ع: نَابِل، شُرْطِي، زَبَانِيَة.

وینه

**تیره‌ناری**

[ك: تیرهاویشتن.]

ف: تیراندازی.

ع: نَضال، رِماء، مُرَامَاة، مُبَارَاة، مُسَابَقَة، رِمَایَة.

**تیره‌نان**

[ك: تیرك]

ف: تیر، تیرنان، چوبه، چوچه، نَفْرُوج، نَفْرُوج،

دَسُورده، بیواره، نیواره، نَوَرْد، وَرْدَنه، وارْدَن،

گَرْدَنه.

ع: مِطْلَمَة، مِطْلَمَة، مِدْمَك، كَرِيب، مِرْقَاق، مِلْطَاط،

مِحُور، مِحْلَاج، شَوْبَك، شَوْبِق، صَوْبِج.

وینه

**تیره‌ویوون**

ك: چپی‌ویوون، مَوَیْریوون. [به توری‌بیسره روانین به

گوشه‌ی چار.]

ف: آغولیدن، آلوکیدن، نُهوریدن.

ع: خَزَن، شَرَز، شُوس، كَلَح، اِزْزَاق، تَقْیِط، تَقْضِب.

**تیره‌وُكردن — چیره‌وُكردن****تیره‌هیش**

ك: تیره‌هیش، داره‌هیش. [داری نامور: به‌شیکه له نامرازی

جورنی جارن.]

ف: سَبْج، تیر خیش.

ع: سَلَب، مَیس.

وینه — چفتیار، یدِیق

**تیره‌هیش — چیره‌هیش****تیری**

[ك: نانی به تیرك گراو.]

ف: تیری، نان تیری.

ع: مِدْمَكِي، اَلْخُبْرُ الْمِدْمَكِي.

**تیری**

[ك: تاسه‌شكان له خَوَال. (به‌رام‌بری «برستی».)]

ف: سیری. (ضد گرسنگی)

ع: شَبَع، شَبَع. فَم، بَشَم، كَزَم.

**تیز**

ك: تیتالی، رِشخَن، شوخی. [گالت‌وگ‌پ]

ف: تیتالی، خیتالی، خَرش، خَریش.

خَنده ریش، ریش خَنده، لاغ، شوخی.

ع: هُرْئَة، سُخْرَة، هَزَل، مَزاح، مُطَايَبَة.

### تیزانگ

ك: گمیزدان، [میزه لَن] (نهدامیکی له شه، هه ره ها؛

فوردان كه مندالان یاری پێده كن.)

ف: پُفَك، آبدان، بادكُنك.

ع: مَثَانَة، فَوْف، (فَوْفَة) مُفَاخَة، مَوْضِعُ الْبَوْل.

وینه

### تیزاو

ك: تیزاو، [تیزاب: ناریکی پێرهنگ و بوتیژه كه زۆر سهی

كانراكان دهوێتتهوه.]

ف: تیزاب، تیزاو.

ع: اَلْمَاءُ الْكَاكِل، اَلْمَاءُ الْغَالِب.

### تیزاو

ك: رَشخه نه جاپ، [گالته جاپ]

ف: خَرِش، خَرِش، خَرِش، خنده ریش، تیتالی،

خیتالی، ریش خَنده.

ع: هُرْئَة، سُخْرَة، مَسْخَرَة.

### تیزه

ك: نووك، [تیزایی سهر نووكی شت. (وهك: تیزه ی تاق.)]

ف: تیزه، تیزی، نوک. (تیزه ی تاق مثلاً.)

ع: حَادَة.

### تیزه

ك: قوتكه، [تیزك، زهقی (وهك: قوتگره گهلی سهر دیوار.)]

ف: تیز، كُنْگَرَه. (بلندیهای روی دیوار مثلاً.)

ع: شَرْقَة. (شَرَفَات)

وینه

### تیزۆ

[ك: تیزۆ، به پرشت (وهك: تیزی تیزۆ.)]

ف: تیز، سیز، بُرَا، بُرُنْده. (تیغ مثلاً.)

ع: حَاكَة، حَدِيد، قاطع، باتیر، حَاذِم، حَاسِم، نَرَب،

لَهْذَم، شَحُون، شَحِيز.

### تیزۆ

ك: تون، [تیزۆ، زمان سووتین (وهك: سرکه.)]

ف: تَنْد، سوزنده، تَرُش. (سرکه مثلاً.)

ع: حَادَة، مُض، قَارِص، لَانْع، كَاو، مُوجِع، حَامِض.

### تیزۆ

ك: گرج، قَوْچَاخ، تون، چابك، [چالاک، گورجوگوژ]

ف: تَنْد، تیز، چابک، چالاک، چُست، تَجَام،

نُژَن، كَرْمَنْد.

ع: حَدِيد، مُحَدَّد، جَلْد، جَلِيد، شَدِيد، سَرِيع، سَعَو،

نَكْطَة، قَعْمَل.

### تیزاو—تیزاو

### تیزکردن

[ك: به پرشت کردن، له هه سان دان.]

ف: تیز کردن، بُرَا کردن.

ع: شَحْذ، نَرَب، اِذْرَاب، اِحْدَاد، تُحْدِيد، سَن.

### تیزکردن

ك: تون کردن، [خوش کردن، گره دار کردن (وهك: تیز کردنی

ناگر.)]

ف: تَنْد کردن. (آتش مثلاً.)

ع: نَمِي، ثَنَمِيَة، تُحْدِيد، ثَشْدِيد، اِضْرَام.

### تیزهوش

ك: زهرك، هوشيار، [پیتیز]

ف: تیزهوش، هوشمند، هوشیار، زونگ،

تندهوش.

ع: لَوْدَعِي، اَلْمَعْي، فَعْلَن، ذَهْن، ذَهَبَن.

### تیزه وکردن

ك: هان دان، هه [خراش]. [دنه دان]

ف: آغالیدن، برانگیختن.

ع: تَحْرِيك، تَحْرِيش، تَحْرِيص، تُحْدِيد، سَن، اِغْرَاء.

### تیزی

ك: توننی، [توندی]

ف: ههنگار، تَنْدی، تیزی.

## تيسميريان

ك: زلمبون، كرتوفتبون. [نهستور بون]

ف: گنده شدن، كلفت شدن، لنبر شدن، لمتر شدن.

ع: ضخم، ضخامة، تحنبل.

## تیشك

ك: ليزگ. [تیشك، تيريز]

ف: تیغ، پرتو.

ع: شعاع.

## تیغ

ك: تیغ، كاغذمان. [گوزان (موسی سه رتاشین).]

ف: پاکی، آستره، موستر، تیغ. (تیغ

سرتراشیدن)

ع: محلاق، مشرط، موسی.

## تیغ

ك: تیغ، كارد. [چداو (هر شتیکی بدپرشت واك: كارد،

خنجیر، قهقه، قه داره و...)]

ف: تیغ، درنه، دُرُفُشه، برنده. (هر چیز

برنده ای، اعم از كارد، خنجر، قهقه، قداره و غیر

آن...)

ع: سگین، غضب، صارم.

## تیغ تیز

[ك: تیغی برشتار]

ف: تیغ تیز، تیغ برنده، تیغ بُرا، برنده.

ع: صارم، حاسم، حاذم، باتر، قاطع، شحود.

## تیغه

ك: دمه. [تیری تیغ. (واك: دمه‌ی ششیر).]

ف: تیغه، دمه. (تیغه‌ی شمشیر مثلاً).

ع: شفرة.

وینه: دشه <۲>

## تیغه

ك: لچ، لیساره، كه‌ناره، هه‌زاره. [لیسوار (واك: كه‌ناری

حه‌زا).]

ع: حذ، حذّه، سوزّه، طُیّه، ذُباب، شبابه.

## تيسك

ك: تورك، كرك. [كركه: خوری و مرو].

ف: كُلك، كُرك، پشم، پُرز، پُزّه.

ع: وپر، شعر، شعر، رَغَب.

وینه‌ی هیه.

## تيسك

[ك: زنگه‌ته، تلیسك (واك: هیشوری بچووی تری که

لکاره به هیشوری کی گه‌ره‌ره).]

ف: تلیسك، تلنگ، پیٹك، پیٹك، زینگره، زنگره،

زینگله، پاشنگ، پاشگنه، فُرشك، كانا، وکانا.

(خوشه‌ی كوچك انگور مثلاً که به خوشه‌ی

بزرگ متصل است.)

ع: خُصَلّه، عسكیه.

## تيسكن

ك: تروكن، كركن. [كركه: خاوه‌ی مرو یا خوری دريژ].

ف: كُلكین، كُركین، پشمین، پُزو.

ع: وپر، رَغَب، مُرَغَب، آشعر.

## تيسكه

[ك: تیزه، تیز (کونی خواره‌ی توپ یا تفنگ که لموئیه

ناگری ده‌دن).]

ف: جامکی. (سوراخ پایین توپ یا تفنگ که از

آنجا آتش زفند.)

ع: موقد.

وینه: توپ <۲> / قهرسینا <۲>

## تيسكه نيان

## تيسميريانك

ك: كه‌توكرت، چاروشانه، زه‌لام، زل، كوله‌پره. [توكمه:

مروئی پتەری نه‌ستور].

ف: گنده، غك، لَمَتر، لَنَبر، پَك‌وَلَك، كَت‌وَكَلَفَت،

چارشانه.

ع: جَحْرَب، حَنَبَل، حَبَاب، قَطُور، ضَخيم.

ف: لبه، تیغه، کناره. (کناره‌ی حوض مثلاً.)

ع: شُفر، خُرف، حَافَة، نَاحِیَة.

**تیغه**

[ل: لمپه‌ری ناسک. (دیوارنگ که خشته‌کائی به باری درزیداً خراسته سمریک.)]

ف: تیغه، آره. (دیواری که خشت را از لبه روی هم می‌گذرانند.)

ع: سَمِیْط، حَاجِز، حَانِط.

**تیغه‌شان**

ل: تی‌شان، یال، شان. [لاشانی چیا.]

ف: یال، تیغه‌شان، تیزه‌ی کوه، بالای کوه.

ع: سَرَاة، رَاس، حَدّ، شَفْرَة، شُوبُوب. (شَفْرَة الْجَبَل) وینه—تیرشان

**تیکان**

ل: تیکه‌گل. [به‌شگل، پارچه‌گل (کزیه).]

ف: لَخْتان، پاره‌ها، تیکه‌ها. (جمع است.)

ع: أَجْزَاء.

**تیک‌چوون**

ل: شتیریان. [شپرزبرون، بیه‌کاهاتن (دل بیه‌کاهاتن).]

ف: به‌هم‌خوردن، آشفته‌شدن، شولیدن. (حال به‌هم‌خوردن)

ع: تَشْوُوش، اِشْمِزَاز.

**تیک‌دان**

ل: روخائن. شتوانن، لیه‌ک‌دان، بیه‌ک‌دان. [روخاندن-تیکوتل‌دان]

ف: به‌هم‌زدن، ویران‌کردن، رُخاندن.

ع: هَدَم، نَقَض، تَخْرِیب، تَشْوِیش.

**تیکرا—ده‌سجهم**

**تیکردن**

[ل: رشته‌ناو (واک) ناو رشته‌ناو گزّه.]

ف: تو‌کردن، تو‌ریختن، کردن، ریختن. (آب توی کوزه مثلاً کردن.)

ع: مَلَا، ثَمَلِیْة، صَبَّ، اِدْخَال، وَضَع.

**تیکردن**

ل: چاخ‌کردن، درُزس‌کردن. [ناماده کردن (سازدانی نیرگه‌له).]

ف: چاغ‌کردن، درست‌کردن. (چاغ کردن قلیان)

ع: عَمَل، تَهْیِیَة.

**تیکردن**

[ل: تیل‌بربرون، مشتم‌کردن]

ف: جنگیدن، پَرخاش‌کردن، درهم‌افتادن.

ع: نِزَاع، خِصَام، دَوَکَة، مُبَارَزَة، مُضَاجَة.

**تیکله**

[ل: مدغه‌لرکه (ی مسین).]

ف: دیگچه، دیزی. (مسی)

ع: طَنْجَرَة.

وینه

**تیکله**

ل: هالز. [کیتله (ی گلین).]

ف: کوزه، دیزی. (کلی)

ع: جَرَة، کوز.

وینه—هالز

**تیکمه**

ل: پَر. [تَکْمَة، ناپِر (به‌رام‌بری «خالی».)]

ف: پَر، آمون، آگنج، آگند، آگین، مَشْت، بَیَا،

آموده، آگنده، آنباشته، لَبَالِب، لَبْرِیز. (ضد

«خالی»)

ع: مَالِی، مَلْشَان، مُمْتَلِی، فَعَم، فُهَق، نَزَق، نَیْسَق،

مُتَوَزَّء، طَاف، طَافِاف، طَافِج، فَايَض، مَمْلُوق، مُجَمَّم،

مُشْحُون.

**تیکوتان**

ل: تیکوتائن، تیکرین. [ناخین، تپه‌ستارتن]

ف: سپوختن، خلانیدن.

ع: اِدْخَال، اِدْماج.

## تیکوتائن ← تیکوتان

## تیکوتیان

ل: تیریان، تیکوتران، تیتاختران

ف: خَلَس، سپوزش، خَلیدن.

ع: دُخُول، اِدْخَال، اِنْدِخَال، اِنْدِمَاج.

## تیکوشین

ل: کوشین، تهلادان، [همولدان]

ف: کوشیدن، چغیدن، چخیدن، تلاش کردن.

ع: سَعِي، جَهْد، اِمْتِمَام، كَدْح، جِدَّ، فَشَق.

## تیکه

ل: پارو. (تیکه‌ی نان) [پارو]

ف: تَک، تَکِه، تیکه، پاره، لَخت، گُراس.

ع: لُقْمَة، ثُبْرَة، رُبْلَة، لُفْغَة، لُبْکَة، لُواسَة.

## تیکه

ل: کُوت، لَخت، لَرتَکِه، بَرِکِه. [پهش، پارچه]

ف: تَکِه، تیکه، پاره، پارچه، لُشْکِه، لُشْک، لَخت،

پَرگالِه.

ع: قِطْعَة، لِقْعَة، فِلْدَة، مِرْقَة، کِسْرَة، کِسْفَة، کَسِيفَة،

رُقْعَة، شَقْفَة، بَتْکَة، اِرْب، جُزْء.

## تیکه

ل: نَوخْتِه. [نورکته]

ف: تَکِه، تیکه، نُکْتِه.

ع: دَقِيقَة، مَضْمُون، نُکْتَة، لَطِيفَة.

## تیکه‌پوس

ل: پُوس‌پاره. [پارچه‌کاو]

ف: زَغَراش. (تیکه‌پوستین)

ع: قِطْعَة الْفُر.

## تیکه‌تیکه

ل: کُوت‌کُوت، لَخت‌لَخت، [پارچه‌پارچه]

ف: تیکه‌تیکه، پاره‌پاره، پارچه‌پارچه،

لَخت‌لَخت، لُشْک‌لُشْک.

ع: اِرْبَا اِرْبَا، قِطْع، کِسْف، مُتَقَطْعًا، اَنْجَزَاء.

## تیکه‌تیکه‌کردن

ل: کُوت‌کُوت‌کردن، لَخت‌لَخت‌کردن، [پارچه‌پارچه‌کردن]

ف: تیکه‌تیکه‌کردن، پاره‌پاره‌کردن،

پارچه‌پارچه‌کردن.

ع: تَقْطِيع، تَکْتِیک، تَارِيب، تَمْزِيق، تَحْزِیَة.

## تیک‌گوش

ل: کُوت، بَر. [پل، کُوتِه‌گُوش]

ف: بُکْسِه، لَخت.

ع: شَرْخَة، قِطْعَة.

## تیکل

ل: نَوِیْتِه، قَاتِی، شِیْرِیاگ. [تیکه‌لار، لیکدرار، شینوار]

ف: اَکَدَش، یَکَدَش، آمِیخْتِه، آمِیغْتِه، آمِیغْدِه،

آمِیْزِه، آغْدِه، قَاتِی، دَرِهْم، شِیْوِیْدِه.

ع: مَمْرُوج، مَخْلُوط، مَخْتَلَط، مُمْتَرَج، مُرْکَب،

مُتْرَکَب، مَشِج، مَشِیج، مَشُوب، مُشْوَش، مَفْشُوش.

فُوضِی، مُشْتَرَك.

## تیکه‌لی

ل: نَوِیْتِه‌بُورن، لَاتِی‌بُورن. [تیکه‌لاریورن]

ف: آمِیغ، آمِیْزِش، آمِیخْتِه‌شْدن، قَاتِی‌بُودن.

ع: شُوب، مَشِج، اِمْتِزَاج، اِخْتِلَاط، تَرْکَب، اُلْفَة،

خُلْفَة، عِشْرَة، مَحْبَة، مَخَالْفَة، مُعَاشِرَة،

مُصَاحَبَة، مُوَاسَّه، اِشْتِرَاک.

## تیکه‌پاره

[ل: لَه‌تَرِیدت، رُودِه‌شْت]

ف: تَکِه و پاره.

ع: جُذَاذَة.

## تیکه‌ی زل

ل: نَوَالِه. [بابُزْلِه (تیکه‌ی گهررد)]

ف: لَپ. (تیکه‌ی کلان)

ع: زَهِیْطَة، مَرْهَط.

## تیکه‌ی گریاگ

[ل: پَارِوِی گِیَاو (پَارِوِی لَه‌گِه‌رُودا گِیَاو)]

ف: غُلُول. (لقمه‌ی گرفته در گلو)

ع: غُصَّة، خُنْفَة.

**تینگ‌یشتن**

ك: حالی‌برون. [فامین، تینگ‌یشتن]

ف: دانستن، حالی‌شدن.

ع: تَغْلُم، تَغْلُهُ، تَعْلَم، عِلْم، فَهْم، حَدَس.

**تینگ‌بین** — تینگ‌یشتن

**تینگ‌ریان**

ك: گیران. [گر کردن (شتیک له ناو شتیکی‌تردا

گیرکات.)]

ف: گیرکردن. (چیزی‌توی چیز دیگر گیر بکند.)

ع: احتباس. لَحَج.

**تینگ‌ریان**

ك: تنگانه. [بی‌دوره‌تانی، تنگ‌بهر]

ف: تَنگی، تَنگنا، سَخَنی.

ع: عُسْرَة، شِدَة، ضِيقَة، مَضِيقَة.

**نیل** — **خوئیل**

**نیلمه**

ك: باریکه، نوار. [سِرْمه، تیلماسك، شریت]

ف: نوار، باریکه.

ع: سَبِیْبَة، شَرِیْبَة، وَصَن.

**نیله**

ك: ره‌شاله. [گه‌نپ‌نگ، نه‌سەر]

ف: تیره، سیاه‌فام.

ع: كَدْب، أَسْوَد.

**نیله** — **نیل**

**نیتلا**

ك: تەباخ. [گالۆك]

ف: چَنبِه، خاده.

ع: مَطْرَد.

وینده‌یهیه.

**تیمار**

ك: سه‌ختیان (پیتی‌خوشه‌کراوی بز.)

ف: پَرَن‌داخ، پَران‌داخ، پیران‌داخ، اَپَرَن‌داخ،

اَپیرَن‌داخ، سَخِیتان. (پوست بز دباغی شده)

ع: سَخِیتان، سَخِیتان.

**تیمار**

ك: شال و قاشاو کیشان. [رَن‌ك کردنی چواری.]

ف: تیمار. (تیمار کردن چارپا)

ع: حَس.

**تیمار**

ك: چار، چاره. [چارمه‌رکردن (درومان کردنی برین یا

نه‌خوش.)]

ف: تیمار، چاره. (مداوای زخم یا بیمار)

ع: أَسْو، عِلَاج، مُعَالَجَة، مُدَاوَة.

**تیمچه**

ك: کاروانسرا. [کارمه‌را: جینگ‌ی‌پشورده‌انی قافله.]

ف: تیمچه، سَرا، کاروان‌سَرا.

ع: فُنْدُق، سَرا، خان.

**تیممال**

ك: شیره، درّشم. [وینه]

ف: تَنْدَس، تَنْدَسَه، تَنْدِیس، شیبوه، مانند.

ع: تَعْمَال، صُورَة، تَصْوِیر، عَكس، شِبِه، مِثَال.

**تین**

ك: گرمی. [تار (گرم‌مایدك كه دست نه‌سرویتینیت.)]

ف: گرْمی. (كه دست نسوزاند.)

ع: سَخْوَة، حَرَاة.

**تینگ**

ك: تەژئە. [تینو (له «تینه» وه‌رگیراوه كه له فارسیدا

مانای «لیك» ده‌دات.)]

ف: تَشَنه. (از «تینه» است به معنی «آب دهن».)

ع: ظَمِئ، ظَمِئ، ظَمَان، هَو، هَائِف، هِیْمَان،

صَدِیان، هَجْطَان، غَلِیل، مَغْتَل، نَاع، عَطْشَان.

## تینگی

ك: تەژنە گى. [تورنیتى، تینورتى]

ف: تش، تشنگى.

ع: ظَمًا، هَيْف، هَيْام، أَوَام، جُود، هُوَام، صَدَي،

غُل، غُلَّة، لُهَبَّة، هَيْئَة، لُوح، نُوح، عَطَش، هَوَى.

## اشتياق

## تینەت

ك: سرشت. [خزىك، ناروگل]

ف: گل، گوهر، سرشت، مَنش.

ع: طينَة، فطرَة.

## تیوه شانی

ك: تەكائن. [راویشاندن (تەكانەسى جلوسە رگ لەسەر

تەنوردا - بۆ نمونە - هەتا نەسپنكەى داكریت.)]

ف: تەكان دادن، تەكاندن، آفشانندن. (تەكان دادن

لباس در روى تنور مثلاً كه شپش بپفتد.)

ع: نَقَض.

## تیوه شیان

ك: لیو شیان. (بە دەس و بە دەم تیتوشیاگە.) [تیتوس برون،

سەرئال برون]

ف: توش افتادن، سرگرم شدن.

ع: اِشْتِغَال، اِستِغْرَاق، اِنْهَمَاك، اِهْتِلَاك.

## تیوق

ك: گور. [بە گوێرەى، بەینی]

ف: برابر.

ع: طَبِيق.

## تیوله

ك: تویله، پشتیر، گەر. [تەریله، پشتیر]

ف: درش، آخر، تویله، استپل.

ع: مَرَبَط، اسطیل، اصطیل، طویلة.

## تیوه لچوون

ك: توو برون، تیخو برون. [رق هەستان، لیگو باندن]

ف: توپیدن، آغدن.

ع: دَم، اغتیاظ، تھدید.

## تیوه لدان

ك: شەقییادان. [شەقیلەدان، لەقەلەدان]

ف: آردنگ زدن، تکیارتدن، پشت پازدن.

ع: ركل، نكع، كسع.

## تیوه لدان

ك: ناریشادان. [نارتیرادان (وهك: نار پادانه نار دەفر.)]

ف: آب گرداندن. (توی ظرف مثلاً.)

ع: خَضَخَضَة.

## تیوه لدان

ك: دەر كردن. [و دەروان]

ف: بیرون کردن، دور کردن، راندن.

ع: دَع، دَعَت، قَعط، زَح، زَح، لَكَم، نَجَر، طَرَد.

## تیوه لده

ك: دەری كه!، دەر كریاگ. (تیوه لده كریاگە.) [و دەری نە:]

هەر رەها: و دەروەرل]

ف: بیرون کنید، دور کنید! بیرون شده،

رانده شده.

ع: دَخ، اِدْعَت، اُطْرَد!، مَدْعوع، مَدْعوت، مَطْرُود.

## تیوه لکردن - تیوه لچوون

## تییی [تی]

[ك: پاشگریكه كه ناری پیش خوی ده كاته چارگ. وهك:

پیارەتى.] [پیاگەتى]

ف: گى. (علامت حاصل بالمصدر است:

«مردانگی».)

ع: ق. (مُرُوءَة)

## وینه کانی پیتی ت



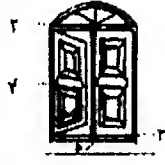
تاس کلاو



تاس



تار



تادرگا



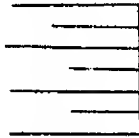
تا



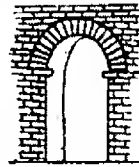
تاله که



تاک



تاکولو



تاق B



تاق A



تانجی



تانج کرمانی



تانج زاوا



تانج ده وریشی



تانج خروش



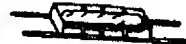
تاوه



تاوله



تاوس



تاوت



تانک



تریشته



ترپ



ترازوو



تراز



تاینچه

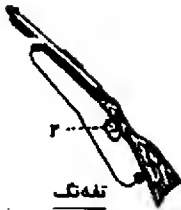


تاپله





تلیخ



تفهنگ



ترونج



تروزی



ترمس



تورلغان



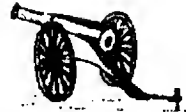
تور



توتوم



تؤیلر



تؤپ



تورومتہ



تورکەش



تورشى سالکەر



تورشکە



توررە B



توررە A



تووتی



تۆنگ بلوور



تۆنگ



تۆلەكە



تۆسى



تورونج



توہ سوورہ



توہ رەشە



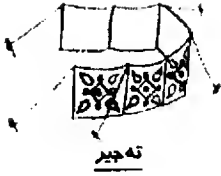
توونل



توررەكە



توورک



ته‌جیر



ته‌پله‌ک



ته‌پن سواری



ته‌پن



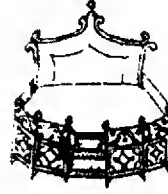
ته‌پله



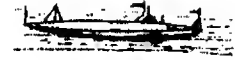
ته‌خته



ته‌خت B



ته‌خت A



ته‌خته‌لیه‌جری



ته‌شی



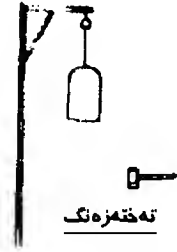
ته‌شت



ته‌ره‌تیره



ته‌رخون



ته‌خته‌زه‌نگ



ته‌له‌مشک



ته‌له



ته‌کمه



ته‌فت



ته‌شی‌ه‌ل‌ک‌ه‌ر



ته‌ناف‌ک‌ه‌شتی



ته‌ناباز



ته‌مووره



ته‌مر



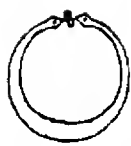
ته‌ما‌ک‌و



تهوهر داس



تهومر



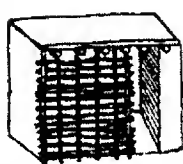
تهوق



تهنگه



تهناف ميعماري



تهيمان



تهياره B



تهياره A



تهوق



تهومر زين



تيزانگ



تيره نان



تيره ناز



تيره شان



تير و كهوان



تيانه



تيكله



تيژه





جا

ل: نیتَر. (جا به من چه؟) [نینجا]

ف: دگر، دِیگر. (دگر بمن چه؟)

ع: فَا. (فعلای؟)

جا

ل: جِنگه، پله. [شوین، دهرجه، ناست]

ف: جا، جای، جایگاه. جاه.

ع: مَحَلّ، مَکان، مَعان. مَقام، رُتَبه.

جانه‌ره ← نه‌سپه‌ناخ

جاچکه‌تاله

[ل: بنیشت‌تاله]

ف: سقز خام.

ع: کُنْدُر، عَک.

جاجم

[ل: پارچه‌ی کی نه‌ستور و زیره. (په‌لاسی

رنگارونگ.)]

ف: جاجَم. (پلاس الوان)

ع: بُرْجُد.

وینه

جاچکه

ل: بنیشت، وِیژن. (ژاژکه) [جاجکه]

ف: سَکر، سَقز، بَسْتک، بِناسَت، ژاژ، ژاژه،

کُنْدُرْک، قُنْدرون.

ع: عَک، عَک، عَلاک، عَکْ، عَکْ، صَمِغُ الْبَطْم.

جاچکه‌خوَه‌شه

[ل: بنیشت‌خوَه‌شه]

ف: سقز پُخته.

ع: عَک، صَمِغُ الْبَطْم.

جاخ

ل: زَید. هِن. [مَرلک، ماژ: شتی تاییه‌تی که‌سَک.]

ف: اَنگا، آن.

ع: مُلک، مَمْلوک.

جادار

ل: جِنگه‌دار، جِنگه‌نشین. [جِیگر، جِینشین]

ف: پوران، پیره، جادار، جانشین. یاور. بابیزان.

ع: خَلِیْفَه، قَائِمِ مَقام. مُعین، مُعاون. کَفیل.

جادوو

[ل: سیر]

ف: جادو، فَرهست، سپهره‌بندی.

ع: سِحْر، صَنِيعُ التَّوابع.

جادوویاز

[ل: سیرباز]

ف: جادویاز، جادوگر، فَرهست‌باز، فَرهستگر،

اَفسونگر.

ع: ساحر، تابع، تابعه.

### جادو بهن

ل: تلمیس. (پارچه نالتون یا زیو که نوشته‌ی تیدا نورسراوه.)

ف: پَتَر. (تکه طلا یا نقره که در آن تعویذ نقش کنند.)

ع: طلسم.

### جادو بگر

ل: جادوباز، جادو نویس. (سحریاز)

ف: جادوباز، جادوگر. جادو نویس، افسونگر.

ع: ساحر، تابع، راقی.

### جاده

ل: ریگه. (شقام، رنیا)

ف: راه، جاده.

ع: صراط، طریق.

### چار

ل: کشه، سر، را، گل. (چند چار و تم.) (کهرت)

ف: بار، وار، واره، ره.

ع: کَره، مره، دفعه، خطر، مرثبه.

### چار

ل: گا. (جار جاری.) (رهخت، کات)

ف: گاه، هنگام.

ع: وقت، حین.

### چار

ل: بوره. (بایر (زهری نه کیتلار.))

ف: بوم، بوره، چار. (زمین شیار نشده)

ع: سباح، صلب، بُور، بائر.

### چار

ل: کهرشن. (په مگجاری.) (کیتلگه، کیتلار (بهرام بهری

«بور» به و به تنه‌یا به کار ناهینریت.)

ف: زار، کفشتن. (پنبه‌زار) (ضد «بور» و تنها

استعمال نمی‌شود.)

ع: سبات، مرت، جُرز. حَقْل، قَراح، مَشَارَة.

### چار

ل: راسایی، هاماری. (زهری راست و تدهت.)

ف: همواری. (زمین هموار.)

ع: میدان، عرصه، فضاء، ساحه، قاعه، باعه، بقعه.

### چار

ل: چلچرا. (چرای چند لق.)

ف: چار، چهل چراغ. (لاله‌ی چند شاخه)

ع: کُرّیا.

### وینه

### چار

ل: هلاله، همراله، بانگه‌راز. (راگه‌یاندن به دهنگی بهرز.)

ف: چار، سلا، صلا، آگاهی، گلبانگ.

ع: نداء، مُناداة، نُشد، صُراخ. اَذان، اِیذان، اِعلام، اِعلان.

### چاران

ل: نه‌رسا، له‌مه‌ریمر. (له‌مه‌ریش)

ف: پیش، پیشتر، پیش‌ازاین.

ع: سابق، قَبْل، مِنْ قَبْل.

### چار چاران

ل: چاران، له‌مه‌ریمر. (جاری چاران، رزگاران زود.)

ف: پیش‌ازاین، پیشترها، هنگام پیش، پیشتر.

ع: سوابق، سَوَابِقُ الْاَیَّام.

### چار چهن چاره

[ل: چندمه‌مین چار]

ف: بار چند باره، بارچندم.

ع: الكَرَّةُ الاخری.

### چارچی

ل: کهرلیاس، هلاله‌کهر. (راگه‌ی‌نهر، قارکهر)

ف: چارچی، چارکش.

ع: مُنادی، ناشد، نُشاد، صاریخ. هاتِف. مُؤذّن.



نه کراوه.) [

ف: تَجَار، تَجَارَه. (کره اسپ که هنوز زین نشده باشد.)

ع: قَلَو، قُلُو، مُهر، قِلَو.

**جاف**

[ک: (تیره کن له نه ژادی کورد که له همرتمی نیتوان دوو ږو باره کدا نیشته جین.)]

ف: جَاف. (تیره‌ای است از نژاد کرد که در بین‌النهرین هستند.)

ع: جَاف.

**جافری**

[ک: (سورکه له ناری «جه عفر».)]

ف: مخفف «جعفر» است، اسم است.

**جافری**

[ک: (مه‌دنه‌روس (سوره‌یه کی به ناوبانگه و ده‌خوړت.)]  
ف: شایي، جَعْفَرِي. (تره‌ای است معروف خورندنی)

ع: حَزَاء، حَزَى، كَرْفَس، رُومِي، بَقْدُوئِس.

**جافه**

[ک: (نم وشه‌یه ش سورکه له ناری «جه عفر».)]

ف: آن هم مخفف «جعفر» اسم است.

**جاکه‌ش**

ک: کوسکه‌ش، ماسکه‌ش، دهریت. [گدوود، بی‌تامروس]  
ف: جاکش، کس‌کش، نست‌کش، ماست‌کش، زن‌بمزد.

ع: قَوَاد، دَلَال، دُیُوْث.

**چکه**

ک: چِیْگه. [شرین]

ف: جا، جای، جایگاه.

ع: مَحَل، مَكَان، مَعَان.

**جانجالوکه** «کاکه مووشان» (رشه‌یه کی کرماجیه.) [

(کرماجی است.)

**جاله** «همار» (رشه‌یه کی کرماجیه.) [ (کرماجی است.)

**جام**

ک: ناخوړی. [ (قایي بچوړکی باخه‌لی یا قایي به‌رده م سمارو.)]

ف: جام. (جام‌آبخوړی کوچک جیبی یا پای سمارو.)

ع: جَام، كَاس، مِصْحَاة، صِوَاع، صُوَاع.

**وینه**

**جام**

ک: ناینه. [نارینه]

ف: آینه، آهینه، آیینه، جام.

ع: مِرَاة، عِناَس، ماوِیة، وَذِیة، مَجَلی، مِظَار.

**وینه** «ناینه

**جام**

ک: رنده‌دیگ. [شروشه (یک ته‌بِق شیشه.)]

ف: جام. (یک قطعه شیشه)

ع: نَوح، طَایِق، طَایِق، رُجَاج.

**جامباز**

ک: نه‌سپ فروش. [ده‌لانی ولاخ فروشتن]

ف: جامباز، جانباز، اسپ‌فروش.

ع: خِیَال، بَائِعُ الْخِیَال.

**جامتا**

[ک: جانتا]

ف: جانتا، جَنته.

ع: شَنَتَّة، قِمْطَر.

**وینه‌یه**

**جامتافروش**

ک: ورده‌فروش، به‌خه‌ل‌فروش. [ورده‌واله‌فروش]

ف: پيله‌ور، بَغَل‌فروش.

ع: خَزَزِي، خُرْدَجِي.

**وینه** «به‌خه‌ل‌فروش

**جامد**



ك: كړچك، وچياگ، وشك. [رهق، بڼگيان]

ف: بښته، بڼښته، اُنښته، افسرده، فسرده.

ع: جامد، جماد.

### جامدانه

ك: جامانه. [سندورقي جلبره رگتيداهه ټگرتن.]

ف: جامه دان، جامه دانه.

ع: عيښه.

### جاموله

ك: باديدى كړچك. [جامى بچړوك.]

ف: جام، باديه.

ع: جام، كاس. جُويمه، كُويسه، صُويعه.

وښه

### جامه كمن

[ك: جڼگى جلبره رگ گوزين.]

ف: جامه كمن.

ع: مخدع، مُشَلَح.

### جامه لووس

ك: سفته كمر، تهرزوان. [دهمته، زمانلوس]

ف: پلواس، پلوس، پلوس، لوس، چاپلوس،

چاپلوس، چاپلوس، آيشه، آيشته، آيشتنه،

اُنيشه، اُنښته، اُنښته، اشمال، چرب زبان،

ترزبان.

ع: داحن، مُداهن، مُتَمَلَق، دالي، داري.

### جامه لووسى

ك: سفته. [چاپلوسى، كلکه سوته]

ف: پلواس، پلوسى، گريس، كريس، كرس،

كرش، سيقود، چاپلوسى، چاپلوسى، اشمالى،

فروتنى، خوش آمد.

ع: دَحَن، تَمَلَق، مُدَاهَنه، مُدَالَه. مُدَارَة.

### جانانه

[ك: دلبر (يارى بزوى دلبرين).]

ف: جانانه. (معشوقه ي زړنگ دلربا)

ع: قُتَانه، جُذَابَه، مَحْبُوبَه.

### جانب

ك: لا، لان، بدر، پاڼ. [ته نښت]

ف: سو، اَسو، جَن، بَر، زى، رُخ، تَنيزه، وَر، لا،

نزد.

ع: سَمَت، صَوْب، نَحْو، نَاحِيَه، جِهَه، جَانِب، قَبَل،

مُزَل، لَدَى، لَدُن.

### جانيدارى

ك: لاکړشکه، لاکړشکى، داکړکى، لاکړشکى، لان گرتن،

همواخوايى. [لايه نگري]

ف: دوستدارى، کُمکى، هواخواهى، سپړشدن.

ع: جَمَايَه، دِفَاع.

### جاندار

[ك: پاريزو، چه كدار]

ف: جاندار، جانهدار، ژاندار، سلاهدار،

سَلَحشور، نگاهبان.

ع: شَرْطِي، زَبَانِيَه، سَلَاَحدار، جِنْدار، نِظَام.

### جانقوليباز

[ك: فروښلکهر، گزیکار]

ف: جَنغولک باز، جامغولک باز.

ع: مُحِيل، مُتَقَلَب، دَسَاس.

### جانقوليبازى

[ك: فروښل، گزیکارى]

ف: جَنغولک بازى، جانغولک بازى،

جامغولک بازى.

ع: حِيلَه، تَقَلَب، دَسِيَسَه.

### جانگى

[ك: لاجانگ (نيتوان چار و گوى).]

ف: آهيانه. (بين چشم و گوش)

ع: صَدع، شَقِيَقَه، عِذار.

وښه يهيه.

**جلملز**

ل: بهرمان. [دوگرد: رایه‌خی نویژ له‌سەرکردن.]

ف: تسلیخ، تشلیخ، جانماز.

ع: كَر، مِحْرَابِي، رِداء، سَجَادَة، مِسْجَدَة. (مَنبَدِل) وِتنه

**جانه‌وهر**

ل: گیاندار، گیانه‌وهر. [میرود]

ف: خَسْتَر، خُراستَر، جانوَر، جاندار، خَزنده.

ع: حَشَرَة، أَحْراش، أَحْناش، خِشاش، هَوام، سَوام، قَوام، دُویبَة.

وِتنه ← هه‌شمرات

**جانیخانی ← جوال****جاوگ**

[ل: جار، جانگ، کرواس]

ف: کَرباس، گَزینه.

ع: سَحل، خام، کریاس.

**جاوین**

[ل: جوین، ژاوین]

ف: جاییدن، خاییدن، لَییدن، خَسیدن.

ع: حَضم، مَضغ، لُوك، عَلك، ثَمَرِیت، تَمَلُق، لَجَلَجَة، نَجَنَجَة، نَرْدَرَة، مَرْمَرَة.

**جاهیل**

ل: جیل، جوان. [هه‌رزه‌کار، لار]

ف: جوان، بُرنا.

ع: شاب، فَنی، مُراهِق.

**جاهیل**

ل: نه‌خه‌ته. [نه‌خه‌ته‌وار]

ف: نَخوانده، ناخوانده، كانا، نادان.

ع: جاهِل، عامی، اُمی.

**جایز**

ل: روا، رجوا. [شیار، ری‌دار]

ف: زَوا، شایا، شایان، شایسته.

ع: جانز، سائخ.

**جایزه (جانیزه)**

ل: ده‌سُره‌شانه، ده‌سُره‌شانه. [خه‌لات]

ف: بادیان.

ع: جائِزه، صِلَة.

**جبرائیل (جبرائیل)**

ل: گیان پاک، گه‌ررائیل. [جبره‌نیل، گیانی پیدز]

ف: گِبْرِئیل، سَروش، روان، نوشین،

نوشین‌روان، نوشیروان، روان‌بخش، روه‌پاک،

جان‌پاک، جان‌شیرین، فرشته‌ی دانش،

پرورنده‌ی انسان.

ع: رُوحُ الْقُدُس، رُوحُ الْأَمین، جِبْرِئیل.

**جهه**

ل: پالتاو خه‌ز. [پالتوی خه‌ز.]

ف: جُبّه، بالا‌پوش خه‌ز.

ع: مُسْتَقَّة، جُبَّة.

وِتنه

**جهه‌خانه**

ل: قَورخانه، قَورخانه. [هه‌ماری ته‌قه‌مه‌نی، تفاق‌ی شهر]

ف: جُبّه‌خانه، قورخانه.

ع: مَسْلَحَة، مَواذُ الْحَرْب. تَرَسْخانه، مُسْتَوْدَع

الذَّخَائِر.

**جدهو**

[ل: له‌کار که‌رتور، خراب (ره‌ک: قونلی جدو).]

ف: جدو. (قفل جدو مثلاً.)

ع: مَعیوب، خراب.

**جی**

ل: جهرت. [تَپَلِیدان به‌دهم.]

ف: جهر، گوز دهنی. (با دهن گوز رها کردن)

ع: عَنجَرَة، تَضَرُّط.

**جی**

ل: ته‌نگ. (به جی هاتن) [بی‌هیزی]

ف: جر، ستوه، تنگ.

ع: عَجَز، تَضَيُّقُ الْخَوَصَّةِ، اِمْتِلَاءُ الْجُرْيَةِ.

جړا

ك: شړا، هړا، جرهما، شړها! [شړا! (وشه)

گالته پيكرنده.]

ف: جړا (كلمه ي تمسخر است.)

ع: بَرَحى، هړا

جړت

ك: قرت، هدرزه، [جلف، پيشمرد]

ف: جرت، قرت، هدرزه، بَسباس.

ع: جلف، عَتَل، بَرِيان.

جر جړه

ك: بهرزه جړه، [شپشپه، بهرزه جړه]

ف: جراسسك، چراسسك، چرخ ريسسه،

چرخ ريسك، جزد، جزد، جرواسك.

ع: رُتَه، زين، صَرار.

وښه - بهرزه جړه

جر جړنگانې

ك: جرجينگانې، زووتوژ، [لووتن، دلتاسك]

ف: تورو، زودرنج.

ع: قَتَب، خيفس، سَرِيْعُ التَّكْوُن.

جر جړنگانې - جر جړنگانې

جر داهيتشن

[ك: شيركيشان (تريندان به دهم.)]

ف: جرژنن. (با دهن گوزيدن.)

ع: عَنجَرَة، تَضَرُّط

جړو

ك: گزشوارة، سروج، [قوژين، گزشه (زاراوى به نايه.)]

ف: جبرز، گوشواره، گوشه، گنج، گويز.

(اصطلاح بنايى است.)

ع: زَاوِيَة، رُكْن.

جړفه

ك: پرشه، پزروسكه، پرووسكه، [پزيسك]

ف: جړقه، پُرشه، خُدَره، سَيِّنَجَر.

ع: رُخِيخ، شَرارَة.

جړم

ك: تلف، تلفار، سلف. [پلته، تلته]

ف: خَرَه، آر، چُم، كُنْجاره.

ع: عَكَر، ثُفل، كُزَب، كُسب.

جړم

ك: خلت، تانشين. [خلته، نيشتو]

ف: دُرد، دُردى، دُرده، لای، تهنشين.

ع: كُدارَة، خِلط، راسب، دُردى.

جړم

ك: بارسايى، [قهباره، تن]

ف: تَنايى، استبرى، تَن، اَبدام.

ع: جړم، حَجَم، جِسَم، ضَخَامَة.

جړنگه

[ك: جړينگه (دهنگى له يه كداني سكه ي ولا پاروى

چاتورى.)]

ف: جړنگ، چړنگ. (صدای پول چتورى مثلاً.)

ع: صِلْمَنَة، خَشْخَشَة.

جړها!

ك: شړها! [شړا! (وشه گالته پيكرنده.)]

ف: جيمباوا! (كلمه ي تمسخر است.)

ع: بَرَحى!

جړهاتن

ك: تهنگ هاتن، بهستوهاين. [بى هيتز بودن، تهنگ

پينه (چتران)]

ف: جرآمدن، تَنگ آمدن، ستوه آمدن.

ع: عَجَز، غَضَب، اغْتِيَاظ، شَراسَة، اِمْتِلَاءُ الْجُرْيَةِ

جريب

ع: مُضْهَبٌ، مُعْرَضٌ، مُشْنَطٌ، نَدِيٌّ، رَضِيْفٌ، حَنِيْدٌ، شَوَاةٌ، مُحْسُوسٌ.

## جزم

ك: پاره. (سی پاره. شش پاره.) [بدهش، پاژ (به شینك له كیتینك یا له تورئان كه له سهر ته خته یا كاغه زدا بز مندالی دهنوسن ههتا بیخوئیتت.)]

ف: پلمه، وُرشیم، فُرشیم. (مقداری از کتاب یا قرآن كه روی تخته یا كاغذ برای اطفال نویسند كه بخواند.)

ع: كُرَاسٌ، كُرَاسَةٌ. سَبَقٌ. جُزءٌ. لِسْمَةٌ، نُصِيبٌ، جُزْمٌ.

## جزه

ك: كزه. [دهنگی برژان، (وهك: دهنگی كه باب له كاتی برژاندا.)]

ف: جز. (صدای كباب مثلاً.)

ع: نَشِيشٌ، نَضِیضٌ، غُرْغَرَةٌ.

## جزیه

ك: سهرانه. [تهو باجی كه میی له تاك تاکی هارانیسانی دهستیتت.]

ف: گزیت، گزید، سُرانه، سا.

ع: ضَرْبَةٌ، جَبَابَةٌ، مِیْرِي، خَرَجٌ، جُزِيَّةٌ.

## جسوجو (جسوجو)

ك: په یوژی، پاپه، ملوموش، گردی سهر، كوڅكاری. [لینكولینه وه، پشكنین]

ف: جُستجو، كاوش، كائش، كافش، پِژوهش، كنجكاوی.

ع: فَحْصٌ، تَفْحُصٌ، تَجَسُّسٌ، تَشْدٌ، تَفْتِيشٌ.

## جسوجوکردن

ك: پاپه ی بورن، په یوژی كردن، كوڅكاری كردن. [لینكولینه وه، پشكنین]

ف: جُستجو كردن، پي جُستن، پي جویی كردن،

ك: جریو، گاهه خان. [رویه ريك زهری كه چوار قه فیژ گهغی پیندا بوشیتیریت. - هه زار گهزی چوار گوتشه -

۳۳ گهز × ۳۳ گهز.]

ف: جَریب. (بذرافكن چهار قفیز گندم = هزار ذرع مربع = ۳۳ × ۳۳ ذرع.)

ع: جَریب.

## جريت

ك: ته قه له. [جلیت: داری جلیت بازی.]

ف: جلیت.

ع: مَضْرَابٌ، جَلِیت.

## جريتان

ك: ته قه له داكوتان. [جلیت بازی: یاریه کی جارانه.]

ف: جلیت بازی.

ع: جِلَاتٌ، مُجَانَّتُهُ.

## جريتكه

ك: جروكه، زروكه. [دهنگی مهلی بچروك. (وهك: دهنگی چوله كه له.)]

ف: چاو، ماژموژ. (صدای گنجشك مثلاً.)

ع: رَقْرَقَةٌ، صُنِّي.

## جريتكه جريك

ك: جروكه جروك. [زروكه ی زرو.]

ف: چاوچاو، ماژموژ.

ع: رَقْرَقَةٌ، صُنِّي.

## جريتو - جريت

## جز

ك: جززه. [دهنگیتكه (وهك: دهنگی تاسنی سورره برورد له ناری ساردا.)]

ف: جز. (صدای آهن داغ در آب سرد مثلاً.)

ع: نَشِيشٌ، نَضِیضٌ.

## جزه

[ك: گوشتی برژاو (له سهر ناگر یا بهرددا.)]

ف: گوشت برشته. (در روی آتش یا سنگ)

کاویدن، کابیدن، کافیدن، کافتن، یوزیدن،  
یوشیدن، پَرژوهِش، خواستاری، کُنْجکاوی  
کردن.

ع: تَفْتِيش، تَفْحُص، تَجَسُّس، نِشْدَة.  
**جفت**

ك: دران [جروت (بهرامبهری «تاق»)].  
ف: جُفت، توه، تووه، تودوه، تورووه، تَرُووه،  
تَرُووه. (ضد «تاق»).

ع: رُوج، شُفع، فَرْدَتان، زَكَا.  
**جفت**

ك: جَوَر، لَف، وَك يَه، تَا. [هاتتا]  
ف: جُفت، اُرد، اُخت، چُفته، مانند، بَرابَر، تَا،  
همتا.

ع: قَرین، مَثیل، نُظیر.  
**جفت**

ك: شِيف. [جروت: کیتلانی زوی].  
ف: شُخم، شیار.

ع: حَرَث.  
**جفت**

ك: گاجفت. [جروته گای زوی کیتلان].  
ف: جفت، ورزاو. (گاو جفت)

ع: فَدان، فَرْدان، عَوامل.  
وینه  
**جفت**

ك: لکیاک، لا یَه. [پتکه نووسا، له پاژ یَه کدا].  
ف: چسپیده، پهلوی هم، جُفت.

ع: مَرْتَص، مَتَلَصِق.  
**جفت بوون**

ك: لکیان، چهسپان، لَف گرتن. [جروت برون، پتکه  
نورسان]

ف: جفت شدن، پیوستن، به هم چسپیدن.

ع: اَزْدواج، اِرْتِصاص، اِتِصاق.  
**جفت هوهن**

ك: جفتی. [ (هاردنگ برون له گزانی وتندا).]  
ف: فرودست. (صدا جفت کردن)

ع: تَطْبِيق الفِئاء.  
**جفت تَوَهه**

[ك: شوق رهشتن].  
ف: جفت قوشه.

ع: نَطِیح.  
**جفت کردن**

ك: پیمردان. [بهستن (وَك: پیوه دانی دهرگا)].  
ف: جفت کردن، پیش کردن، بَستن. (در مثلاً).

ع: سَك، سَك، تَسکیر، سَد.  
**جفت کردن**

ك: لکائن، چهسپان. [جروت کردن، پتکه نووسان].  
ف: جفت کردن، به هم چسپانیدن، پیوند کردن.

ع: رَص، رَصَم، اِلِصاق، کَرِشَه.  
**جفت کردن**

ك: شیف برین. [جروت کردن، زوی کیتلان].  
ف: شیار بیدن، شخم بریدن.

ع: حَرَث، اِحْتِراث.  
**جفتگیری**

ك: جفت برون، لکیان، لنگیری. [جروت گرتن، جروت برون  
(جروت بونی بالنده و ناژل)].

ف: جفت شدن، پیوستن، به هم چسپیدن.  
(جفت شدن طیور و حیوانات مثلاً).

ع: اَزْدواج، مُقارِیَة، جماع.  
**جفتگیری**

ك: ... جفت کردن. سفته و کردن. [لِیک قایم برون،  
نارپته برون. پته و کردن]

ف: جفت گیری. سفت کردن.

ع: دُموج، اِنْدِماج، تَرُکِب، تَساوي، رَص، رَصَم.

احکام

جفته

ل: لهقه. [جوته]

ف: جَفْتَه، جَفْتَك، شپَتَك، سَكِيَز، آلِيَز، لَكَد.

ع: رَقَس، لَطَع، ضَفَن.

جفته

ل: جفته باز. [جوته باز: به جوته پی باز بردن]

ف: جَفْتَك، جَسْتَن.

ع: حَجَل، غَلَد، قَفَن.

جفته

ل: [جوته] (درو بالندهی نیر و مین که هدریه کی

بالنکیان هدی، له سر زویدا جیا دهنره و له همدادا

جوته.)

ف: جَفْتَك، (دومرغ نر و ماده اند که هر کدام

یک بال دارند، در زمین جدا می شوند و در هوا

جفتند.)

ع: قَوَّامَن، لَا يَنْفَك.

جفته وه شائن

ل: هه تیزان، هه نخستن. [جوته هاریشن، له وه شاندن]

ف: آلِيَزِيْدَن، اسكِيْزِيْدَن، جَفْتَك انداختن.

ع: رَقَس، لَطَع، ضَفَن.

جفته هه نخستن ← جفته وه شائن

جفتی

ل: جفت خوئن. [هارده نگ کردنی نارازینک ره گورانی

رتن.]

ف: فرو دست. (جفت کردن آواز که با هم

بخوانند.)

ع: تَطْبِيقُ الْغَنَاء.

جفتیار

ل: بَكِيل، جفتکر، وهرزیر. [جوته یار]

ف: جفتیار، جفت بنده، بَرَزْگَر، شُخْمْگَر.

ع: حَارِث، حَرَاث، قَلَّاح.

وینه

جقی

ل: مزه. [چِتَز، تام (همیشه له گدّ وشی «شیرین» دا

به کار دهیتیت، واک: «شیرینجق».)]

ف: مزه. (همیشه با «شیرین» استعمال

می شود: «شیرینجق»؛ شیرین مزه.)

ع: ضَارِب. (ضَارِبٌ إِلَى الْخُلُو.)

جقه

ل: نشان. [نیشانه (نور پهری که پاشا و خدکی دیکه ش

له سمری خویانی ددهن.)]

ف: کلل، کلکی، (پری که برسر می زنند، اعم از

شاه و غیر شاه.)

ع: عَلَامَة، نِيشَان، نِيشَن.

جقه

ل: گولبادام. [نیگاریکه له بادام دهیت. (گولی

بادامی.)]

ف: جقه، بادامی. (گل بادامی)

ع: لَوِيْزَة.

وینه

جک ← قاپ (دشه یه کی کرماجیه.) (کرماجی است.)

جگر

ل: جهرگ. [کزه ب: نه ندایمکی له شد.]

ف: پوت، جگر.

ع: كَبِد.

جگر دوله

ل: سوار، دوله جهرگ. [خواردنیکه به ریخته می مهر

دروست ده کیت.]

ف: جگر آگند. (← موار)

ع: عَصِيْب، قَتَانِق.

جگر گوشه

ل: فرزند. [منان]

ف: جگر گوشه، جگر گوش، فرزند.

ع: ثَمَرَةُ الْفَوَادِ، ثَمَرَةُ الْأَكْبَادِ، وَتَد.

**جگهره** ← **سینگار**

**جل**

ك: پَرشاك، بَدَرگ، كَوَتال. [پوشه‌ن، قوماش]

ف: جَل، جامه، رَخْت، پوشاك، پوشش، پوشیدنی.

ع: كِسَاء، كِسْوَةٌ، لباس، بَر، ثَوْب.

**جل**

ك: جَل نَمَسپ. (مه‌سه‌له‌ن.) [كه‌لویه‌لی سهر پشته]

باربهر. (روك: جلی نَمَسپ.)

ف: جُل، جَل اسپ. (مثلاً.)

ع: جُل، شَعَار، بَرْدَعَة، بَرْدَعَة، قِرطَانَة.

**جل نه‌سپ** ← **جل** [مانای دورم.] (به معنی «جل» دوم است.)

**جلبران**

ك: كَوِي جَلویه‌رگ برین بو برونك.

ف: رَخْت‌بُری.

ع: مَجْلِسُ اللَّبَاسِ.

**جلبه‌نی**

ك: جامتا. [جاتتا]

ف: جَلْبَنْدی، جانتا.

ع: شَنْتَة.

**جلپوش**

ك: داپوشان. [دایوشین به پارچه.]

ف: جَل پوش، رخت‌پوش.

ع: غَمَل، غَمَن، تَرْمِيل.

**جلدروو**

ك: به‌رگ‌درو [ ]

ف: نَرُزِی، دوزنده، جامه‌دوز.

ع: خَیْاط، نَرِزِی.

**جل ره‌ش**

ك: دَلَاخِی، قَالَاخِی، ره‌ش. [جلویه‌رگی ماته‌م.]

ف: رخت سوک، جامه‌ی ماتم، ماتم‌جامه، سیاه.

ع: سِلَاب، لِبَاسُ الْغَزَاءِ.

**جل‌شَن**

ك: جَل‌شَرِی. [جلویه‌رگ شوزدن.]

ف: رخت‌شوری، جامه‌شستن.

ع: حَوْر، تَحْوِیر، قِصَارَة، تَقْمِیر.

**جلشور**

ك: گازر. [گازر]

ف: گازر، کازر، رخت‌شو.

ع: قِصَار، غَسَال.

**جلشور**

ك: جَل‌كُوت. [كوت‌کی جل شوزدن.]

ف: كُذِین، كُذِینَه، كُذِنگ، كُذِنگه، كُتَنك، كُوتَنگ.

كُلوَتَك، قُدرَنگ، جامه‌كوب، رخت‌كوب.

ع: بَیْزَر، وَبِیل، مِدَقَة، مِجَنَة، مِقْصَرَة، مِعْجَنَة،

مِعْجَاج، مِحْضَاج، مِرْحَاض، مِخْبَاط.

وِیَنه

**جل‌كار**

[ك: جلویه‌رگی نیش.]

ف: شاماك، رخت‌كار. (جامه‌ی كار كردن)

ع: بَذَلَة، مَبَذَلَة، قُضَلَة، فِضَال، مِفضَلَة.

**جلگا**

[ك: جل: كه‌لویه‌لی سهر پشته باربهر.]

ف: جَلگاو، جُل.

ع: جُل، قِرطَانَة.

**جلگا**

[ك: جوزه ماسیه‌كه.]

ف: نوعی از ماهی است.

ع: ...

**جلگه**

ك: ده‌شت، ده‌شایی، سارا. [چوله‌وانی، تاختان]

ف: جلگه، نشت، همواری.

ع: هَمِير، دَارَة، قَلَاة.

### جلومل

[ک: که لوبدل]

ف: رخت و پخت.

ع: بَقَات.

### جلوه

ک: نمايشت. [نراندن]

ف: پَرُويز، نُمَيش.

ع: جَلْوَة، اسْتِعْرَاض.

### جلیسته

ک: شه‌خف، سینه‌پوش. [سه‌دریه: سرخمی بی‌تولی

پیارانه]

ف: جلتهکه، جلسقه، سینه‌پوش.

ع: صُدْرَة، صَدْرِیَة.

وینه

### جلف

ک: همرزه، قرت، سُرک. [سورکه‌سەر]

ف: جَلَف، شَفْک، شَفْک، سَبْک، هرزه، خودسَر،

نادان.

ع: جَلَف، سَفِیه، اَبَلَه. رِيْض.

### جلقو

ک: پاشارلو. [چلکار]

ف: پَسَاب، پَسَابِه.

ع: مُوَاصَة.

### جلهو

ک: بمر، بمردهم. [پیش]

ف: جلو، پیش.

ع: قَبْل، قُدَام، اَمَام، ثُجَاه.

### جلهو

ک: دسه‌جلهر. [هم‌سار، لغار]

ف: جَلَو.

ع: لِحَام، زِمَام، عِنان، مَقُوْد.

وینه—نه‌شو

### جله‌وخان

ک: بمرده‌روازه، دهرمال. [بمردرگا]

ف: جلوخان، جلوخانه، جلو‌دروازه، زواق،

پیشگاه، خورنگاه، نَمِ‌نَر.

ع: سَاحَة، بَاهَة، بَاعَة، قَاعَة، فِناء.

وینه <۲>

### جله‌ودار

[ک: جلهرکیش، ریبر]

ف: جلودار، جلوکش. (زمامدار، رکابدار)

ع: قَانِد.

### جله‌وشل کردن

[ک: دهرفت پیدان]

ف: جَلَوَشْل کردن.

ع: زَوَع، اِرْخَاءُ الْعِنان، اِرْسَالُ الْعِنان.

### جله‌وکیش

ک: سهرده‌سه، سهرکرده. [جله‌ردار، ریبر]

ف: سهردسته، جلوکش، جلودار.

ع: رَئِيس، قَانِد.

### جله‌وکیری

ک: بمره‌س، بمریچ، دس‌هاردنه‌ریگه. [پیشگیری.

بمرگری]

ف: جلوگیری پیش‌بندی.

ع: مَنع، مُمَانَعَة. دِفَاع.

### جله‌وهه لته‌کائن

ک: جلوهه‌لکیشان. [رئ لیکرتن، سهرکوت کردن]

ف: بازداشتن، جلو‌بازکشیدن، جلو‌تکان دادن،

جلوسفت کردن.

ع: قَدَع، قَرَع، اقْرَاع، وَقَم، شَفَق، رَوغ، كَبِيع، كَفَح،

كَمَح، كَمَح، جَذَبُ الْعِنان.

### جله‌وهه لکیشان—جله‌وهه لته‌کائن



## جمعه ← جمعه

## جنس

ل: جوړه، جبه، زیږه. [بزوتن]

ف: جنښ.

ع: حرکت، دپیښ، میټ، جوله، جوله.

## جهمشک

ل: مدهک، مزج دوس. [جهمشک: جومگه دوس].

ف: مچ، مچ دست.

ع: کوع، رُسخ.

وینه ← ملاول

## جمعه

ل: جمه، ههینه، [ههینی (روژی جومعه)].

ف: آدینه، (روز آدینه)

ع: جمعة، حرية، عروية.

## جهمکوت

ل: چټوکوت، جهبال، [قهربالغ]

ف: پُر، جنجال.

ع: مملو، ازدحام.

## جهمک

ل: بهنگه، بدن، خرتک، دروده. [جومگه، بهندی ټټسک

(جومگه په نځه.)]

ف: بڼد، پک. [بڼد انگشتان]

ع: بُرجم، مفصل.

وینه هډه.

## جهمک نیشه

ل: تیاروژ، جهمه دهرد. [جومگه ژان]

ف: پک درد.

ع: بقرس، وجع المفاصل.

## جهمک جهمک

ل: بدن بدن، بهنگه بهنگه. [به نډه نډی نه ندام]

ف: بڼد بڼد، پک پک.

ع: بُرجم بُرجم، مفصل مفصل.

## جموجوول

ل: جوړه جوړه. [بزوتنی زور]

ف: جنښ وجوش، جنښ.

ع: حرکت، رعج، قلق، نهضة، تحرك، ارتعاج، ازفئة.

## جهمه

ل: هرزه، جوړه، جس. [قهر بالنی زور که ده لیتی شه پوړ

دودات.]

ف: آشوب، جنښ، جنجال.

ع: ازدحام، ارتعاج، انتعاش، تراحم، تراکم، تنعش،

تموج، تنمل، تحرك.

## جهین

ل: جوړن. [بزوتن]

ف: جنښیدن.

ع: حرکت، تحرك.

## جن

ل: جنرکه، عهجنه، ټژنه سهره، درنج. [جنرکه]

ف: جن، اجهنه.

ع: جن، جن، خافي، خافياء، شياطين.

## جناس

ل: توژم، توژم، توژم، توژ. [راگه ز، توخم]

ف: گونه، تخم.

ع: جنس، شرج، ضرب.

## جنجک

ل: پيشه، نارکه. [نارک: دهنکی نار خوړما و ميوه.]

ف: جنجه، هسته، هستو، خسته.

ع: نوى، نواة، عجم، عجمة، عجام، لبه.

## جنجک

ل: ریزه، تیکه، کم. [بر، نهخت]

ف: تیکه، پاره، لخت، کم.

ع: قطع، قليل.

## جنجک ← جنجکان

## جنجکان

ل: جنجکه، جنجک، جنجکان، هه ټوټیان، کزکوله، دون.

[جیجکان، هه‌تروشان]

ف: چنباتمه. (سریاتشستن.)

ع: قَلْعَزَى، قَرْفَصَى، قَرْفُصَاء

وئنه

**جنجک** ← جنجکان**جنسی**

ک: تۆدَم، تۆدَم، جۆز، جناس، [ره‌گه‌ز، توخم]

ف: گۆنه، جۆر.

ع: جنس، شرچ، ضَرْب، قِسْم، نۆع.

**جنسی**

ک: پارچه، کورتان، [قوماش، کال]

ف: پارچه، جامه.

ع: بَزْ، مَتَاع، (جنس)، عَرْض، عَرْض.

**جنکه**

ک: نه‌نج، پل، ریزه، [رده، پارچه]

ف: آنچه، ریزه، پاره.

ع: شَرخه، حُدّه، زِيْمَة، بَضْعَة، مُزْعَة، قِطْعَة.

**جنگیر**

[ک: جنزکه‌گر]

ف: جنگیر، دیوگیر.

ع: جَنْجِي، وَفَاق، ساحر.

**جهنه**

ک: له‌رن، هه‌شهری، سوژمانی، گاندەر، حیز، سازنه.

[قده‌به، سوژانی]

ف: جه، جاف، غَر، شَلَف، جَلَب، جنده، زنجه،

گُلَنده، بَلابه، بَلایه، بَلاده، سیهه، روسی، زغاو،

زغاو، راکاره، بَدکار، نابکار، کُسه‌ده، سازنده،

نواژنده.

ع: هُلُوك، قَحْبَة، عَاهِرَة، فَاجِرَة، مِيعِرَة، مُوسِسَة،

شَلَاقَة، فَاحِشَة، شَهَادَة، زَانِيَة، غَانِيَة.

**جهنه‌باز**

ک: خاتمه‌باز، ژنباز، [داوینیس، پیاری زیناکار].

ف: جنده‌باز، ژن‌باز، خانم‌باز.

ع: زانی، طانی، عاهر، فاجر، فاسق.

**جهنه‌خانه**

[ک: قه‌به‌خانه]

ف: لَهَر، زَغَاو، زَغَاو، زَغَارَو، جُنْدِه‌خانه.

ع: ماخوَر، بَيْتُ الْقَحْبَة، مَفْسَقَة.

ع: جَنُوب، ثِيَمَن، يَسَار.

**جنوکه**

ک: جن، عه‌جته، درنج، قۆنه‌سه‌ره، [جندزکه]

ف: جن، ژن.

ع: جِنْ، حِنْ، شَيَاطِين.

**جنه‌شاره‌موشار**

ک: شارانگه‌ر، [(قده‌بی گه‌رال).]

ف: راکاره، شهران‌گرد، (جنده‌ی ولایات‌گرد)

ع: قَلْقَاة، شَهَادَة.

**جنیات**

ک: گونا، [تاران «(جینایه‌ت)» و پسته‌کانی گۆپاره،]

ف: گناه، (محروّف «جنايت» است.)

ع: جَنَایَة، وِزَر، جَنَحَة.

**جنيگ**

ک: پل‌کریاگ، قیه‌کریاگ، [جنراو، قیه‌کراو]

ف: آنجیده، آنجینه، ریزریز، قیه‌مه،

آنجه‌آنجه‌شده.

ع: مَقْرَط، مَحْرُص، مُحَدَّد، مَقْطَع، مُخَذَّع.

**جنین**

ک: پل‌پل‌کردن، نه‌نجه‌نه‌نجه‌کردن، [نه‌نجین، رده‌برین]

ف: انجیدن، ریزریز کردن، آنچه‌آنجه‌کردن.

ع: قَرَط، حَرَص، خَذَعَبَة، خَذَعْلَة، خَرَدَلَة.

**جو**

[ک: جه، دانوئله‌یه‌که.]

ف: جُو.

ع: سُلَت، شَعِير، قَضِيم.

**جو**

ل: جزیا. [خوار: پاشگره. (سهریه خو به کار ناهیترتیت: جہنگجہ)]

ف: جو، جویا، جوینده. (تنها استعمال نمی‌شود: «جنگجو».)

ع: طالب. مُتَفَحِّص.

**جوان**

ل: تیر. [جوان (که کای پی ده گزینده).]

ف: گوال، جوال، نهنج، ایزغنج، باردان. (که کاه با آن حمل کنند.)

ع: لبید، مِخَلَا، وکیجَه، غِرَارَة، شِوَال، جَوَال، جَوَالِق، جَوَالِق.

**جوان موتلوی**

ل: جانی‌خانی، جوال. [جزده جمرالیک کی گدره‌یه.]

ف: جانی‌خانی، جوال موتابی، جوال، باردان.

ع: غِرَارَة، مِخَلَا، جَوَال.

**جوان**

ل: لار. [گنج]

ف: جوان، بُرْنا، بُرْنا، بُرْنا، بُرْنا، پُرْناک، پُرْناک، ورنه، ترانه، نُوجِه.

ع: فُتْی، فُتْی، شاب، غُلام، حَدَث.

**جوان**

ل: خاس، قه‌ش‌نگ، شیرین. [ش‌نگ، چاک]

ف: خوب، نیک، نیکو، زیبا، نَغَز. (← خاس)

ع: حَسَن، طَیِّب، جَبَد، بَہِی، طَریف، طُرقَة، زَین، غَبَقَرِی.

**جوانکه‌له**

[ل: تازه‌لار]

ف: جوانک، نُوجِه.

ع: غُلیم، فُتْی.

**جوانمرد**

ل: دسودلدار. [جوامیر]

ف: راد، رادمرد، جوانمرد، بخشنده، دلاور.

ع: فُتْی، فُتْی، غَطْرِیف، سَخْی، کَرِیم، سَرِی.

**جوانمردی**

ل: دسودلداری. [جوامیری]

ف: رادی، هدمان، رادمردی، جوان‌مردی،

دلاوری. سَمَناک، کِیفوس، بخشایش.

ع: فُتُوَة، غَطْرِفَة، سَرَاوَة، سَخَاوَة، کَرَامَة، سَمَاحَة، ایثار.

**جوانن**

[ل: راژندن (ره: راژندنی بیتکه).]

ف: لاندن، جُنْبانیدن. (جُنْبانیدن گهواره مثلاً.)

ع: هَدَمَة، تَحْرِیک.

**جوانن**

ل: جرلاَن، زبوان. [بزواندن]

ف: جُنْبانیدن.

ع: اِقْلَاق، تَحْرِیک، قَلَقَة، ضَعْفَة، دَاوَة.

**جوانن**

ل: له‌رائن، شه‌کائن، له‌قائن. [راوه‌شاندن]

ف: جُنْبانیدن، لُرْزائیدن.

ع: نَفْض، هَز، رَج، اِقْلَاق.

**جوانن**

ل: ته‌کان‌پندان، جِنگه‌به‌جِنگه‌کردن. [گوزانه‌وه (راگواستن

له‌شوتنی نیستاره بژ شوتنیکی تر).]

ف: جُنْبانیدن، جابجا کردن. (از جای خود به

جای دیگر بردن.)

ع: اِبْرَاح، اِزَالَة، نَقْل، حَمَل، اِشَالَة.

**جوانو**

ل: کوپک، کوپک چاروا. [بینچوری ته‌سپ ر ماین.]

ف: کُره، کُره اسپ.

ع: مُهر، بَکَر، فُصیل، قَعود، فُریس.

## جوانه زوه

ك: زوه. [جوانه زوه] (زيكده كه به موی گه رماره دروست دهيت.)

ف: شپروته. (جوششی است از حرارت پيدا می شود.)

ع: بُثور. (بش)

## جوانی

[ك: لاری]

ف: جوانی.

ع: شَبَاب، قُوَّة.

## جواو

ك: چوپ، راوریز، سه ننهوه. [وه لام، بۆ سه ندهوه]

ف: پاسخ، پاگو.

ع: جَوَاب، رَجْع.

## جواو جوی

[ك: زمانبسی]

ف: پاسخ جویی، پاگو جویی.

ع: بَدَاة.

## جواودان

ك: ناهمی کردن. [هیوا بپا کردن (جواب کردن)]

ف: نومید کردن، ناامید کردن. (جواب دادن.)

ع: رَدَّ، وَكَم، اِقْنَاط، اِیْقَام، تَوْقِیم، اِیْناس.

## جواوه و دان

[ك: وه لام دانمه]

ف: پاسخ دادن، پاگو دادن.

ع: رَدَّ، تَرْجِیع، اِیْنَاب، اِتْنَاب، تَلْبِیة، اِجَابَة.

## جواهر

ك: گه ره ر، دانه. [جواهرات (هه ر جوره به ردیكى

به ترخ.)]

ف: گوهر، جواهر، دانه. (هر سنگ گران بها)

ع: جَوَاهِر. (جَوَهْر)

## جواهرینه

ك: گه ره ر نشان، دانه نشان. [نه خشیتر او به گه ره ر.]

ف: گوهر نشان، جواهر بند، گوهر نگار، دانه نشان، جواهر نشان.

ع: مُرْمَع، مُكَلَّل، مُجَوَّهَر.

## جواهر نشان - جواهرینه

## جوبار

ك: جوگه بار. [پر له جوگه. (شریتیک كه جزگه ی زیزی تیدایه.)]

ف: جوبار. (جایی كه جوب زیاد داشته باشد.)

ع: مَذْنَبَة، مَذَانِب.

## جوبار

ك: رزخانه. [ربار]

ف: رود، رودخانه.

ع: نَهر، طِیع، وادی.

## جودان

[ك: رهایی ددانی پیشه روی نه سپ كه له پریدا ساف دهیت.)]

ف: جودان، جودانه. (سیاهی دندان جلوی

اسپ كه در پیری صاف می شود.)

ع: قَضَم.

## جور

ك: جفت، لف، چه شن، دس، وهك، تا، نرخت. [شیرو،

هارتا، وهك]

ف: جور، جوره، آرد، جُفَت، اُخت، چون، مانند،

تا، لنگه.

ع: مِثْل، مَثِیل، قَرِین، مُطَابِق، مُوَالِیق، نُظِیر.

## جور

ك: یاسا. (به هم جزه) [شیواز]

ف: جور، سان، کواس، کواسه، کواش، کواشه،

گواش گواشه، زوش، آزننگ، گونه.

ع: وَجْه، طَوْر، اُسْلُوْب، مِثْوَال.

**جور**

لک: تَزِيْم، [ره گز، توخم]

ف: جور، گونه، باک، ذَر، سُرده.

ع: نَوْع، صِنْف، شَرْج، لَوْن، ضَرْب، قِسْم، يَاج، فَن، اَفْنُون.

**جوراو**

[لک: جورَه کلاشنيکي بن چهرمه.]

ف: جوراب، گيوه. (نوعی از گيوه است که زیر آن چرم آزيينه است.)

ع: جَوْرَب.

**جوراو جور**

لک: جورَجَر، جورِدا جَر. [همه رنگ، همه جور]

ف: جور جور، جورا جور، جوروا جور، گوناگون، گونه گونه.

ع: مُتَنَوُّع، مُتَفَنَّن، مُتَشَرِّج، مُخْتَلِفُ النُّوع، مُخْتَلِفُ اللُّوْن.

**جورنه ت**

لک: زَاوَر، زَات، نه ترش، وِيران، يارا، دَل، [زاو، زره]

ف: يارا، زهره، زَاوَر، دَل، ليليري، دلاوری.

ع: جُرْئَة، جَرَأَة، شِجَاعَة، قُوَّةُ الْقَلْب.

**جوريزه**

لک: گوريزه، برشت. [لینها تریس]

ف: گُرَبْزَه، جُرَبْزَه.

ع: عُرْضَة، لِيَاقَة، اِسْتِعْدَاد، جَرِيْزَة.

**جور جور** ← **جوراو جور**

**جورم**

لک: تاوان، گوناسه، رنه. [جریمه، زیانانه، بزاردن]

ف: تاوان، گُنَه سا، گُناه سا.

ع: جُرْم، جَرِيْمَة.

**جوراو جور** ← **جوراو جور**

**جورووکه**

لک: زوروکه. [جریدکه (ولک: دهنگی مشک.)]

ف: ماژموژ، چاو. (صدای موش مثلاً.)

ع: صَنِيف، عَزِيْف، رَجَل، هَدَهْد.

**جورووکه جورووک** ← **جورووکه**

**جوره**

[لک: بالندیه که.]

ف: ژوله، چکاو، چکاوک، چاوک، چِل، خُجو،

کَبوک، هوژه، مانوک، مانورک، فرغور.

ع: قُبْرَة، قُنْبَرَة، اَبُو الْمَلِيْح.

وینه

**جوره**

لک: نَیْرَه. [نَیْرَه ی بالنده و ناژان.]

ف: جُرْه، نَیْرَه. (نَیْرَه ی طیور و جانوران)

ع: ذَکْر، مُذَکَّر الطَّيْر.

**جوره نه سپ**

[لک: نه سپی چالاک.]

ف: جُرْه اسپ، اسپ چهار دانگ.

ع: فَرَس.

**جوره بلز**

[لک: بازی نَیْرَه.]

ف: جُرْه باز، باز نَر.

ع: يَاز. (مَوَکُث: يَازَة.)

**جوره پیلک**

[لک: پیاری پیوانه.]

ف: جُرْه مرد، مرد چهار دانگ.

ع: رَجُل، مَرء، مِشَق.

**جوره کلکونه**

لک: جورَه، جورَه کاکولدار. [جورَه پَیْرَه]

ف: چِل، فَرغور.

ع: قُبْرَة، قُنْبَرَة، اَبُو الْمَلِيْح.

وینه ← جورَه

**جوره کهو**

ك: نېرە كەر. [كەرى نېر].

ف: جۈرەكېك، كېك نر.

ع: حَجَل.

**جۆرى**

ك: پەيدا كەردن. (تەلەجۆرى) [بۆگەرەن]

ف: جویى، جۈستىن، پەيدا كەردن.

ع: طَلَب، تَفَقَّد.

**جۆريان**

ك: گۆريان، جۆرىە جۆرىبون. [ئالوگۆرىبون. جۆراجۆرىبون]

ف: جۈزىدن، جاۋرىدن، رۇمش، گوهرىدن،

جوربە جۈر شەدن. گوته گوته شەدن.

ع: تَغْيَر، تَبْدَل، تَحَوَّل، تَتَوَّع، تَغْلَن، اِخْتِلَاف.

**جۆز**

[ك: جگە.] (جۈز نەمەسە.)

ف: جُز.

ع: غَيْر، يَبِيد.

**جۆز**

ك: بەجگە، يېجگە. [جگە (جۈز مەن كەس نەھاتىرە).]

ف: جِز. (جۈز مەن كەسى نىيەمدە.)

ع: غَيْر، سَوِي، يَبِيد.

**جۆزۈ**

ك: پاژ. [بەش (بەرامبەرى «گشت».)]

ف: پاژتار. (ضد «كل».)

ع: جُزء.

**جۆزۈ**

ك: جۈز. تىكە، پارە. [بەش. بەشىك لەتورنان.]

ف: قوشىم، ورتشىم. پارە، ئېر، ئىخت.

ع: كُرَاسَة. جُزء، بَعْض، قِسْمَة، نَصِيب، جِزء.

**جۆزى**

ك: پاژى، شۆرتەك، بې، بېرى، تىكە، كوت. [بەشى، كەرتىك

(بەرامبەرى «گشتى».)]

ف: پاژتارى، ئىختى. (ضد «كلى».)

ع: جُزْئِي.

**جۆزىيات**

ك: پاژىيان، پاژىگەل، بېگەل، تىكەگەل، كوتگەل.

[بەشگەل، كەرتگەل (بەرامبەرى «كوللىيات».)]

ف: پاژتارىيان، ئىختىيان. (ضد «كلىيات».)

ع: جُزْئِيَّات.

**جۆزىويا**

ك: جەرزىەوا. [دەرەختىكە.]

ف: گۆزبۇيا، جۆزبۇيا.

ع: جُوزْ بُوَا.

**جۆزەرد**

ك: جۆزەسان. [جۆزەردان (مانگى جۆزەردان).]

ف: جۈزەسان. (ماہ خرداد)

ع: جُوزَاء.

**جۈسە**

ك: جەسە، تەنە، تەن، نەنام. [لەش]

ف: تَن، تَنە، يېكەر، ئندام، كالېد.

ع: جُتَة، جِسْم، جَسَد، بَدَن، قَالِب.

**جۈش**

ك: پىزىكە، زەر، ھەلەزىيان. [زىپكە]

ف: جۈش، پىروش.

ع: هَرَص، هَرَض، بَثَر، بَغُور، حَصَف.

**جۈش**

ك: كۈلەر، كۈل، قۈل، جۈشيان، كۈليان، قۈليان. قىلت،

قىلتە. [كۈلان. قۈلتى ئاۋى گەرم.]

ف: جۈش، جۈشىدن. قُل قُل.

ع: جَيْشَان، غَلِيَان، قُورَان، قُور. أَزِين.

**جۈش**

ك: قۈلۈقلە. [قېچقە، فۈارە]

ف: جۈش، قۇغۋارە، قۇغۋارە.

ع: قُورَة.

## جوش

ل: چهسپ. [له حیم: پتکه، نوو ساندنی کانا].

ف: بریزه، بَریزه، بَیژد، کَید، کَیدا، کَیید، کَید، کیکن، چسپ، پیوند.

ع: لَحیم، مَلْعَمَة.

## جوش

ل: بنتار. [تَقْوِیَی تازه که له بنهوی درخت دهویت.]

ف: ستاک، زخاره، شاخه. (شاخه ی تازه که از بیخ درخت می روید.)

ع: فَسیل، قَضِیب، غَصَن.

## جوش

ل: خه رکان. [خرکانه، خرک (زیبکهی دهوچارهی منال).]

ف: سپرک، جوش. (جوش صورت بچه.)

ع: سَعْفَة.

## جوش

ل: بای فره نگ. [ناگره: زیبکهی دهوچار.]

ف: باد فرنگ.

ع: جَمْرَة.

## جوشان

ل: کولان. [کولادن، که لادن]

ف: جوشاندن، جوشانیدن.

ع: غَلی، آز.

## جوشانه

[ل: درماني له ناو ناودا کولاو.]

ف: آکخ، آکخ، گهاب، جلاب، جوشانه.

ع: سَلَاقَة، نَطول.

## جوش خواردن

ل: کول خواردن، کولدان. [هاتنه کول (له تویره بیدا).]

ف: جوش خوردن. (از خشم)

ع: غَیظ، اغْتِیَاض.

## جوش دان

ل: چهسپانن، چهسپ کردن. [له حیم کردن: پتکه،

نوو ساندنی کانا].

ف: جوش دادن، بریزه کردن، کبییدنمودن، چسپاندن پیوستن، پیوند کردن.

ع: لَحَم، الحام.

## جوشیان

ل: کولیان، قولیان، قولدان، قلیان، قلیتدان.

[هاتنه کول، قولپدان (وهل: جوشیانی تیانه).]

ف: جوشیدن. (دیگ مثلاً.)

ع: غَلی، غلیان، جیش، جیوش، جیشان، عُکوب، آزیز.

## جوشیان

ل: هه لَوتَریان. [هه لَوتَری (وهل: جوشیانی نار).]

ف: جوشاک، جوشیدن. (آب مثلاً.)

ع: فُوران.

## جوشیان

ل: هه لَوتَریان، هه لَشتیریان. [بَزان، فره تهنه (وهل: جوشیانی دهریا).]

ف: جوشیدن، آشوب کردن، توفان کردن،

شورش. (دریا مثلاً.)

ع: هیاج، مَیجان، اِنْقِلَاب، اِضطراب.

## جوشیان

ل: تاسه کردن. [تاسه زرو برون]

ف: جوشیدن، تاسه خواری.

ع: اِشتِیاق، شَفَقَة، ظَمًا.

## جوگه ← جوگه له

## جوگه بار

ل: جوتار. [جیتگایه که جوگهی زوری تیدایه.]

ف: جویبار. (جایی که جوی زیاد باشد.)

ع: مَذْبَئَة، مَذَانِب.

## جوگه له

ل: جوگه. [جو، جوگای نار.]

ف: جو، چوب، جوی، ئر، ارغا، ارغاو، ارغاب،  
فَرَكَن.

ع: جَدُول، مَذْنَب، ساقیة، نهر.  
چنگه له

[ك: چالاكییه كه له ناركی خورما ر پشتی ئه سپی له له و  
ر...دا دهینریت.]

ف: ناو، ناوچه، چوبك، (گودی ای كه در  
هسته ی خرما و پشت اسپ فربه و امثال آن  
است.)

ع: جَدُول، ساقیة.  
چنگه ی نازه

[ك: جزگه له ی نوێ]  
ف: فَرَكَن، فَرَاكَن، فَرَاغَن.

ع: ساقیة، جَدُول.  
جولانی ← هه لهوورك  
جولا

[ك: شالیاف، چنر]  
ف: جولاه، جولاهه، جشیر، جشیره، جبشیر،  
جوشیر، جوشیره، همگر، كوفشانه، بافكار،  
بافته.

ع: حائِك، وَصَاد، نَسَاج.  
وینه ← دسگای جولایی  
جولاییكه ره

ك: كاكله مروشان [جالجالزكه]  
ف: جولاهك، جولاهه، زجال، كارتنه، ئندو،  
دیوپا، غنكبود.

ع: عَنكَبُوت.  
وینه  
جولمان

[ك: خارین كرده ی جزگه له توو و لیته.]  
ف: جوب مالی، جوی مال.

ع: تَاتِيَّة.  
جومه

ك: بر، تیکه، پارچه. [وسته، برگه، بهند]  
ف: زوره، فَرَاز، پارچه.

ع: جُمْلَة، فِقْرَة، سُوْرَة.  
جوند به بده ستر

ك: گون سه گاری [گونی سه گلار كه بۆ درمان ده شیت].  
ف: گُند بید ستر، گُند وید ستر، هز دگُند،  
آش بچه گان، خایه ی سگ آبی.

ع: جَدَد قَوِي، جَنْد بید ستر، (خَصِيَّةُ الْقَضَاعَة)  
جُونك

ك: تَوَز، قِن، [قار، لورت كردن]  
ف: تور، تول، خشم.

ع: قَهَر، غِيْظ، اُنُوف، فِرَك.  
جُونك كردن

ك: تَوَزِيان، قِن كردن، [قار كردن، لورت كردن]  
ف: توویدن، تولیدن، رمیدن، خشم كردن.

ع: قَهَر، نَكف، زَم، فِرَك، سَام، اَنَف، تَشْمُخ، سَخَط،  
اِغْتِيَاظ.  
جُونك جُونك

ك: مِيزه مِيز، وِيزه وِيز، [نورزه نورز، بوله بول]  
ف: لُند لُند، وُزوز، غُر غُر.

ع: خَنِين، دَنِين، دَنَدَنَة.  
جوو

ك: جووله كه، مروایی، [یهودی]  
ف: جُهُود، يَهُودِي، يَهُود.

ع: إِسْرَائِيلِي، مُوسَوِي، يَهُودِي.  
جَووت ← جَفَت [وشه یه کی کرماجیه.] [کرماجی است].  
جَوو جَوو

ك: جانهور، [میترو (جانهوری ورد.)]  
ف: جوجو، (جانوور ریز)

ع: هَوَام.



## جووچه له

ك: جروچك، جرولك. [جوچكه]

ف: جوجه، جوژه، چوژه، كرىشك، فروگ.

ع: فرخ، قرب، جَوَزَلَة، فِرُوْج، نَقَف، نَقَف.

وینه

## جووچك ← جووچه له

## جووچكه

ك: درو، دروچكه، كللك، قَلْتِنچِكه. [نه ندامینكى له شى

گیاندارانه.]

ف: دُم، دُنْب، دُنْبَال، دُنْبَاله، شَم.

ع: مَرُخ، زَمَك، زَمَكى، دُنْب.

## جووچكه

ك: دروچكه، قَلْتِنچِكه، شَوْن، دوا. [كلكه]

ف: دُنْبَال، دُنْبَاله.

ع: تابع، دُنْبَة، دُنْبَة، عَقَب، عَقِيب.

## جووچكه ← جووچه له

## جووچكه بريك

ك: درو برياگ، دوا برياگ. [دوا بربار، برباره]

ف: كَبَج، كَبَجه، گَنْجِه، بَكَنگ، دُم بُریده.

ع: اَبَر، مَرَحَم.

## جووچكه له قى

[ك: كلكه سوته، زمانلورسى]

ف: دُم لابه، دُم جُنْباندن.

ع: مَصْع، بَصْبَصَة، تَبَصْبُص.

## جووچكه ناولكه لى گران

[ك: كلك خستنه نارگن]

ف: دُم به خود گرفتن، دُم میان پا گرفتن.

ع: كَشَح، اِسْتِثَار.

## جووړ ← جووړه

## جووړه

[ك: جوړه (دهنگى باريك)]

ف: صدای باريك.

ع: صَرِيف، صَرِير.

## جووړيان

ك: په شركيان، شه پركيان، هدرميان. [هدرليشيان]

ف: رَمَزَك، رِيْزَك، شَپَلِيدَن، پَلَمَسِيدَن، نَدانسته

گفتن.

ع: سَهو، خَطَا، فُهو.

## جووړ

ك: جوړ، شپ، جوړه. [دهنگى باريك (روك: دهنگى تپ)]

ف: جور، گوز، شر. (صدای گوز مثلاً.)

ع: جَوْن.

## جووړه

ك: جوړ. [دهنگى باريك (روك: دهنگى تپ)]

ف: گوز، جوړه. (صدای گوز مثلاً.)

ع: جُوْن.

## جووړه جووړ

[ك: نوږه نوږ (گريان به دهنگى نرم)]

ف: زوزه، زتويه. (گريه با صدای ضعیف)

ع: هَرِير، عَوَاء.

## جووړه له ← دووړه له

## جووړو

ك: جوړه، گدل، دسه، گورن. [تپ، دسه]

ف: جوخ، جوق، گروه، دسته، فوج، جفاله.

ع: جَمْع، جَمَاعَة، عِدَّة، فِرْقَة، جَوَق، جَوَقَة، فَوَج.

فود، فند.

## جووړو جووړو

ك: گدل گدل، دسه دسه. [تپتپ]

ف: جوخ جوخ، جوقه جوقه، دسته دسته،

گروه گروه.

ع: اَفْنَاد، اَفْنَادَة، اَفْوَاد، فِرْقَة.

## جووړن

ك: فینن، لمرک. [لارازی بیتیز]

ف: ريقو، لاغرک.

ع: ضَویمِر، زُویمِل.

**جووک**

ل: جووکی، جادورباز، [سیرباز]

ف: جووکی، جادوگر، افسونباز، نیرنگباز، افسون نویس.

ع: ساحر، راقی، حاوی، رقاء، جووکی.**جووک ← جووکه****جووکن**

ل: میزن، [نروزه نروزکر، بوله بولکر]

ف: وزوزو، وزوزکن.

ع: حُثان.

**جووکه**

ل: جرروکه، جیکه، جریکه، [زده دهگی بالدار، (بز نمره: دهگی پوله که.)]

ف: چاوچاو، جیک جیک، (صدای گنجشک مثلاً.)

ع: رُقیة، رُقزقة، صَنِي.

**جووکی ← جووک****جووله ← جووله****جووله که**

ل: جوو، مورسای، [یه مودی]

ف: جهود، یهود، یهودی.

ع: اسرائیلی، بنی اسرائیل، موسوی، یهود.

**جوولان**

ل: جوالن، زیران، [بزواندن، ته کان پیدان]

ف: جنبانندن، جنبانیدن.

ع: قَلَقَة، دَادَاة، ضَعُفَة، اِقلاق، ثَحرِك.

**جوولک ← جووجه له****جووله**

ل: جس، جسمه، زیوه، لهره، [بزودتن]

ف: جنبش.

ع: هَيْث، دَبِيب، جَوَلَة، جَوَلَة، حَرَكَة.**جوولیان**

ل: جوین، زیریان، [بزودتن، جولان]

ف: جنبیدن، جنبش.

ع: دَبِيب، ثَحرِك، اِجتِيال.

**جوولیانوه**

ل: جوینه، [جولانه، بزودتن]

ف: جنبیدن.

ع: ثَحرِك، اِجتِيال.

**جوهره**

[ل: جری بی تریکل.]

ف: برهنه جو، جو برهنه.

ع: سَکَت.

**جویا**

ل: پاپه، پرا، جوینه، [خواریار]

ف: جویا، جوینده، پژوه، پژوهنده، خواهان، پُرسا، پُرسنده.

ع: مُتَقَحِّص، مُتَجَسِّس، طَالِب، مُنْشِد، مُلْتَمِس، مُسْتَقْصِي، سَائِل، مُسْتَلْهِم.

**جویابوون**

ل: پرسین، پاپه یوون، بشکانن، [خواریار یوون، داواکردن]

ف: پژوهیدن، جویاشدن، خواستن، جستجو کردن، کافتن، پرسیدن.

ع: تَلَحُّص، تَجَسُّس، طَلَب، سُؤَال، اِسْتِقصَاء، اِسْتِلهَام، نَشْد، اِلْتِمَاس.

**جوین**

ل: جولیان، جولیانوه، زیریان، داجوین، [بزودتن]

ف: جنبیدن، جنبش، نویدن، رقتن.

ع: حَرَكَة، ثَحرِك، ضَرْب، اِختِلَاج، رَحِيل، اِرتِحَال.

**جوین**

ل: درژین، دژمان، [جنیر]

ف: دژنام، دژنام، بدگوی، ناسزا.

ع: سَب، شَتَم، شَتِیمَة، خَنی، فُحش، قَذَح، قَذع.

قَذِیْفَةٌ، رَفَثٌ، اِفْكٌ.

**جوین منال**

ل: جوین، جوینانه ره. [بزوتنی کوریه.]

ف: جنبیدن. (جنبیدن بچه)

ع: قَمَاس، شَوَم، تَهْلُج، اِرْتِکَاض، اِمْتِخَاض، تَحْرُک.

**جوینه — جویا**

چه

ل: له. (جه توه له تو) [ل، ژ: نامرزی پیوندیده.]

ف: از. (از تو)

ع: مِنْ، عَنْ، مِنْكَ

**جه بر**

ل: زَر، زَره کی، بی: هوسانه. [ناچاری، خوته ریست]

ف: گبر، گبر، زور، زورکی، آخواستی.

ع: جَبْرِ، غیر ارادی.

**جه بری**

ل: زَر، زَره کی. [ناچاری، خوته ریست، (برامبهری

«نیختیاری».)]

ف: شَمپوری. (ضد «اختیاری»)

ع: قَسَری، جَبَری، غیر ارادی، غیر مَلَبِعی.

**جه به رووت**

ل: گهره بی. [ده لالت، شانوشکر]

ف: بُزُرگی، خدیوی، کی آباد.

ع: جَبَرُوت، عَقَلَة.

**جه هه نم**

ل: دَرزَهق. [دَرزَخ]

ف: دَوَزَخ، نَمگه، گَهَنم، جَهَنم، جَهَندم، دَمَندان،

مَرزغان، مَرزغن.

ع: سَقَر، صَقَر، سَعِیر، فَلَک، جَحِیم، هَاوِیَة، نُهَابِر.

**جَهَنم****جه هت**

[ل: باش بزها تن (پژمدهی دوهمه.)]

ف: جِخَد، (عطسه ی جفت)

ع: کَدَس، کَادِس.

**جه هت**

[ل: په له. هه ر]

ف: جِخَت، زود، چَسپان، کوشش.

ع: سَرِیعاً، جَهْد، سَعِی.

**جه د**

ل: بار، بار که گهره ره. [باره گهره (بارکی بارک. بارکی

دایک)]

ف: نیا، بابا، پدر بزرگ، (پدر پدر. پدر مادر)

ع: جَدَّ، (أَبُوأَب، أَبُ الْأُم)

**جه ده ل**

ل: شِیپَران، قسه زَرزاندان. [دهمه قاله مشومر]

ف: مری، اردب، ستیز.

ع: جَدَل، جِدال، ثِجَادَل، نِزاع، مُخَاصَمَة، مَرِیَة.

**جه ماری****جه دی**

ل: گِیَسک. [کارزله (که لوی دیه م.)]

ف: بُزغالَه. (برج دهم)

ع: جَدِی، عَنَاق. (بُرْجُ الْجَدِی)

**جه ر**

ل: پِنج. [بورغود]

ف: پِیج. (میخ پیچ)

ع: لَوَلَب، بَرغی.

**جه رینه****جه راج**

ل: دهرمانکهر، شکسه بهس. [برینکار. نِیسک گرهه]

ف: کَرَتو، پزَشک، پزَنسک، خسته چی،

خسته بند، شکسته بند.

ع: جَرَّاح، جَرَّاحِی، مُعَالِج.

**جه راجه ت**

ل: زهَم، زَروخ، چَلک. [برین. کیم]

ف: ریش، رَحْم، وَلَانَه، رِیم، چَخ، نَلَج، شوخ، ستیم، آستیم، آزیخ، چَرک، خَم.

ع: جَرَج، جُرَج، جِرَاحَة، قَبیح، صَدید، غَشِیث، غَذِید. **جهرائن**

ل: جهرِ دان، سفته و کردن، پیچ دان. [توند بادن، کرژ کردن]  
ف: پیچ دادن، سفت کردن، تاب دادن.

ع: شَد، فُتَل، جَدَل، نَشَط، اِحکام. **جهره**

ل: جهرِ جهر. [نامیری هه لگوزینی نار له بیر].  
ف: جَرَجَر، چَرخ، چَرخاب، خَرَبِلَه، دُولابَه.

ع: عِکَم، قَامَة، مَنجور، مَحَالَة، بَکَرَة، دُولَاب. **وینه**

**جهرِ دان**

ل: جهرِ اَن، پیچ دان، سفته و کردن. [توند بادن، کرژ کردن]  
ف: پیچ دان، سفت کردن، تاب دادن.

ع: شَد، نَشَط، اِحکام، فُتَل، جَدَل. **جهره**

ل: چَهته، رازَن، تهریده، خواره کەر، گهرده نه گیر. [رِنگَر]  
ف: رَه زَن، رَاه زَن، مَنگَل، سالوک، راه دار، راه بَنَد، دزد گردنه.

ع: قَمَاط، عَمروط، سِنَمَار، أَطَلَس، جَرِیدَة، شِبَع، لَص، قَاطِع الطَّرِيق.

**جهرک**

ل: جِگَر. [نهدن امینکی نار له شه].

ف: پوت، جِگَر.

ع: کَبَد، کَبَد، کَبَد.

**جهرکه**

ل: جَه لَه. [کَرمه ل]

ف: جَرگه، کُرنگه، کُرنک، کُرنَد، کُرنَدَه.

ع: جَمَع، جَمَاعَة، حَلَقَة، صَف، رَدِیف.

**جهر و پینچن**

ل: پینچ دان. [بایپینچن] [توند بادن، کرژ کردن]

ف: پیچ دادن، تاب دادن.

ع: اِدماج، جَدَل، فُتَل، بَرَم، شَد.

**جهره نلو**

ل: تَوِی تَوِی کار، نارَه کی. [تراو، تهر] (ههر شتیکی تراو.)

ف: آبکی، تر. (هر چیز آبکی)

ع: رَقِیق، مانع.

**جهره بیان**

ل: گه بیان، چهرخیان، بگردن، دابگردن، گوزارشت. [رہوت،

تپهرین]

ف: گذارش، گردش، گذشتن.

ع: جَرِیان، سَرِیان، مَضَو، مَضِی.

**جهریمه**

ل: گرناسه، رنه، ستم، زَره کی، تاوان. [زیانانه. قهرمبوری

هه لَه.]

ف: گُنه سا، گُناه سا، ستم، تاوان، زورکی.

ع: جَرِیمَة، جُرَم.

**جهرزا**

ل: پاداشت، تهلانی، سزا. [توله، پاداش، قهرمبوری]

ف: سزا، پاداش، داشاد، داشَن، کَیْخَر، شپان.

ع: جَزَاء، مُکافَاَة.

**جهرز**

ل: گیر، کیش، کیشه، کیشان. [راکیشان]

ف: کَشَش، کشایی، کشدن.

ع: جَذَب.

**جهرز بونه**

ل: گیرم کیشه، گیدو گوریز، کیشپهرت، کیشه بهرده.

[راکیشان و پالنان]

ف: گیرو گوریز، کَشَش و گوریز.

ع: اَلْجَذَبُ وَ الدَّافِع.

**جهرز**

ل: ریشه. [رَهگ «سی» رَهگی «نۆ» به.]

ف: ریشه، ریشه‌ی مال. (۳ جذر ۹ است).

ع: جَذَر، جِذْر، أَصْل.

#### جهز

ل: نِیشتَنه، نِیشتار، کُفت. [کشانده‌ی ناز (بهرامبه‌ی «مه‌دد: خِیژاو»)].

ف: آب‌نشین. (ضد «مَد»)

ع: جَزر.

#### جهزومه‌د

ل: نِیشتار و خِیژار، کُفتو کُز، نِشت‌و خِیژ. [هستان و کشانده‌ی ناری دهریا].

ف: آب‌نشین و آب‌خیز، نِشت و خِیز.

ع: جَزر و مَد.

#### جهزوه

ل: نازار، رنج. [سزا]

ف: آزار، چَرَس، سزا، رنج.

ع: اَذِیة، اَذی، عَذاب، ضَجَر، تَعَب، مِحَنَة، عَناء، عِقاب.

#### جهزه

ل: به‌خته. چوارخرت. [بهرانی دوساله یا چوارساله].

ف: بخته. (گوسفند نو دوساله یا چهارساله)

ع: جَذَع.

#### جهزیره

ل: گزاره. [دورگه]

ف: جز، بیله، خواست، خواست، ادراک، آداک.

ع: جَزیره.

وینه ۲۰

#### جهژن

[ل: جِیژنه (رژوی شادی)].

ف: جشن.

ع: عید، یَوْمُ السُّرُور.

#### جهژنانه

[ل: خه‌لات به هوی رژوی جهژنده‌ه].

ف: جَشَنانه، دست‌لاف.

ع: عیدی، عیدیه.

#### جهساره‌ت

ل: هه‌ره‌گی، پرکیشتی، ده‌لی، نه‌ترسی، گوساخی، پپرویی. [بی‌پروایی، زات‌کردن. بیشه‌رمی]

ف: هرزگی، پُرویی، گُستاخی، نیوا، نَترسی،

بی‌باکی، بی‌پروایی، پُردلی.

ع: جَسارة، اجْتِراء، اِقدام، تَطاول، تَهَوُّر.

#### جهسور

ل: ده‌ل، دلیر، گوساخ، ده‌سور، بازه‌له، پپرو، هه‌ره. [بی‌په‌روا. بیشه‌رم]

ف: پُرو، گُستاخ، روباز، بی‌باک، بی‌پروا، دلیر.

ع: جَسور، جَبَیء، شُجاع، مُتَهَوِّر.

#### جهسه

ل: لاشه، نه‌ام، تن. [لهش، قالب]

ف: تَن، تَوْن، اَبدام، اَندام، بَر، پِیکَر، کالَب، کالَبَد.

ع: جِسم، جُثَة، جُثمان، بَدَن، جَسَد، رَوَق، طُن،

#### قالب

#### جعبه

ل: جَبی، سَنُوق. [سندروق]

ف: جعبه، صَنْدُوق، صَنْدُوقچه.

ع: سَفِیْطَه، صَنْدُوق، صَنْدُوقه، دُرْج.

وینه-سَنُوق

#### جعبه

ل: نِیسه‌کگیر. [نِیسه‌کدان]

ف: جعبه، فِشنگ‌گیر، جای فِشنگ.

ع: جَعْبَة، کِنانَة.

وینه

#### جعبه‌ی عهدناری

ل: ده‌ماندان. [سنورقی ده‌مانگر]

ف: تَبَنگو، کَکدان.

ع: جَوَنَة.

## جهفا

لک: به دی، به درهفتاری، دل نازاری، سازار، جهور، زووخار.

## [ستم]

ف: بدی، زشتی، نرشتی، آزار، ستم، دل آزاری، جفا.

ع: جور، جفا، ظلم.

## جهفت

[لک: تریکتلی به پرو و کلکاف<sup>۱</sup>]

ف: جفت، (پوست بلوط و کلکاف)

ع: غصص.

## جهفهنگ

لک: هفتیت. [رواره، قسه دی بی سرورین.]

ف: جفنگ، بیخود، بیهوده، چرند. (سخن مزخرف)

ع: شتر، هذر، هُذاء، هُذیان.

## جهفهنگ

لک: درکه، گوشه. [میتا، نیدیرم]

ف: سیم، کوش، نمار، دندش، پرخیده.

ع: وُدس، وُدص، کنایه، اشاره، تعریص، اشعار.

## جهلا

لک: پمرداخ. [ساف و لورس]

ف: پرداخ، پرداخ، پرداز، پرداس، زدایش.

ع: جلاء، صیقَل.

## جهلادان

لک: پمرداخ دان. [لورس کردن، شهردار کردن]

ف: پرداخ دان، پرداختن، زدودن.

ع: جَلّی، جَلّو، جلاء، صیقَل، شوف.

## جهلال

لک: گهرویی، ته متراق. [شانوشکر]

ف: بزرگی، شکوه، سترگش، برآشفتن.

ع: عَظْمَة، کِبرِیاء، جَبَرُوت، جَلال.

## جهلله

لک: نار خوا، خوایی. [ناری خدا، خوابه تی]

ف: خدا، نام خدا، خدایی.

ع: الله، الوهیه.

## جهلاو

لک: نه سه چی. [جهلاد، سرپر، بکوژ (میرغزه ب)]

ف: دژخیم، نسخچی، (میر غَضَب)

ع: جَلاد.

## جهلب

لک: کیشان. [راکیشان]

ف: کشش، کشیدن.

ع: جَلَب، جَذَب، جَز.

## جهللاه

لک: چه په لغور. [پسغور (بالنده یا ناژان)]

ف: وژن خوار، پلید خوار، پاچایه خوار. (مرغ یا

حیوان)

ع: جَلالة.

## جهلا

لک: پمرداخ. [ساف و لورس]

ف: پرداخ، پرداخ، پرداز، پرداس، زدایش.

ع: صیقَل، جلاء.

## جهلد

لک: بدرگ. [دیوری دهروی هندی شت که پارزوری

ناره ریته. (ولک، بهرگی کتیب)]

ف: برگ. (برگ کتاب مثلاً)

ع: جلد، عفاص، حفاظ.

## جهلد

لک: گوج، زرنک، قرچاخ. [جالاک]

ف: چُست، چالاک، چاپک، زرنک، تَجا، دژن.

ع: جلد، جلید، سربع.

## جهله

۱- کلکاف: بهریکی دارمازوره. (ر. ر)

ل: کز: جهله ب. [کزمه له. جهله. رهوگ]

ف: گرد، توده. دسته، گله.

ع: جمع، کومه. قطع، جنب.

#### جهله ب

ل: به دهان. [نارسه ن، هله سار]

ف: جنب، بدل، ساختگی.

ع: صنایع، مَخْتَلَق.

#### جهله ب

ل: گوربوز، بهدکار، خزار. [مروئی نارسه ن]

ف: جلب، بدکار، نابکار.

ع: فاسد (فاسدة)، شهزاده.

#### جهله ب

ل: جهله ب، بر، تالم، جهله. [دسته (رهك: دسته سوار،

رهونه سپ.)]

ف: دسته، گله. (دسته سوار. یا گله اسپ مثلاً.)

ع: جنب، قطع.

#### جهله ب

ل: جهله ب، جهله، بر. [دسته (سوار، نه سپ، ناژان.)]

ف: دسته، گله. (سوار، اسپ یا حیوانات)

ع: جنب، قطع.

#### جهم

ل: گرد، گلیر، کز، جهله، گهل، گردباری. یه که زنیان.

[خري. کز]

ف: گرد، چبیره، گروه.

ع: جمع، کومه.

#### جهم

ل: جبرله، جس. [بزوتن]

ف: جنب، جنبش.

ع: حرکة، دبیب، جولة، جولة، میث.

#### جه ماهات

ل: گور، جهله، جهرگه، کزمه له. [کوز]

ف: گروه، گروه، چبیره، توده، سپاه، مردمان.

ع: جمع، جماعة، فرقة، فریق، عضه، فئة، عصبه،

قوم، میثه، حقل، حفال، قشاة، عشيرة، معشر،

طائفة، ابانة، قبيلة، رَهط، حَي، موكب.

#### جه مان

ل: زهرینی، شرینی، قدشهنگی. [جوانی، شهنکی]

ف: نکویی، زیبایی، قشنگی، خوشرویی،

شکفتن.

ع: جمال، رناء.

#### جه مام

ل: ناسوده، بهسیاک، داوهسیاک. [رهعت، بی نیشکار

(نمب یا شتی تر له کاتی پشوراند.)]

ف: آسوده، بسته، پندی، درغال. (اسپ یا غیر

آن که راحت باشد.)

ع: جمام، فارغ. (لم یرکب.)

#### جه هام شکینی

ل: له بهن ده هارردن، گه ران. [خسته کار، هه تسوراندن]

ف: از بند در آوردن، گرداندن، گردش دادن،

آسایش شکینی، خستگی شکستن، از

خستگی در آوردن.

ع: کسر الأجام

#### جه مع

ل: گشت، سهریه له. [کز، تیکرا (کز کرده ی ژماره.)]

ف: خبیره، خبیره، همه. (جمع حساب)

ع: جمع، فذلک، فذلک.

#### جه مع

ل: گور، کزمه له، گلیر، جهله، گهل، بر، جهله ب،

جهرگه. [کوز]

ف: گروه، چبیره، توده، گروه، کسان.

ع: جمع، جماعة، عضه، فئة، میثه، عصبه، قشاة،

حقل، حفال، رَهط، حَي، فرقة، قبيلة، عشيرة، قلة،

بعض، أشخاص، لجنة.

## جه جمعیت

ل: کومه له، جه له، جه لب، گهل، جه نجا، دسگهل.

[لیژنه، داسته]

ف: چبیره، گروزه، مردمان مردم، رم، کسان.

ع: جمع، جماعة، جمعیه، لجنه، بوش، هوش، حقله، رم.

## جهم کردن

ل: کز کردن، گردو کردن، جهمه و کردن، گلیره و کردن،

جهله کردن. [کوکردنمه، خسته سهریه]

ف: گرد کردن، گروزه کردن، چبیره کردن، توده کردن.

ع: جمع.

## جهه بوون

ل: گره دیبون، گلیره بوبون، کوژبون، جهله بوبون، گهل

بستن. [کوبوونه، خپوونه]

ف: گرد شدن، چبیره شدن، گروزه شدن، توده شدن.

ع: اجتماع.

## جهه وکړدن

ل: کز وکړدن، گرد وکړدن، گلیره وکړدن، جهله وکړدن،

گرده واری کردن، خړ کردن. [کوکردنمه]

ف: گرد کردن، چبیره کردن، گروزه کردن، توده کردن، گردآوری کردن.

ع: جمع، قرش.

## جهه ميعه

ل: گشت، يه کهډ، به جارنکا. [تیکرا]

ف: همه، همگی، يکهو.

ع: جميعاً.

## جههين

ل: توپل، نارتوپل، پيشانی. [توپل، نارچار]

ف: جبین، پيشانی، چکاد، جهاد، چماچم.

ع: جبهه، ناصیه، جبین.

## جهه ناب

ل: ناغه. [گمره، بهرین]

ف: شت، آقا.

ع: جناب، سید.

## جهه نتيانه

[ل: گیاه که بز درمان دهیت.]

ف: گوشلو، جنتیانا، جرمقانی.

ع: كف الذئب، كف الأرنب، دواء الحية.

## جهه نبال

ل: پتوکرت. [قده باله]

ف: جنجال.

ع: ازدحام، جمعیه، ارتعاج.

## جهه ننگ

ل: شهر، دارا، نمرود. [هرا و له یلاندان.]

ف: جنگ، رزم، پیگار، نبرد، نورد، ناورد، آورد،

کارزار، زدو خورد.

ع: حرب، قتال، هجاء، هيجا، وغم، وغي، وغي،

وقعة، غوان، كفاح، عراق، اعتراك، غويكة، ثعاولك،

غزو، جهاد، جدال، مبارزة، ضرب، پوز.

## جهه ننگ

ل: شهر، دارا، شهرپوزیان. [چنگاوش، مشتمی، درؤمنی]

ف: جنگ، ستیز، آفند، توا، پرخاش، فرخاش،

دشمنی.

ع: نزاع، جدال، دعوى، خصومة، دوكه، مضاجه.

## جهه نگران

ل: شهرکر، لیدر، بز، شمشیر کرؤ. [جهنگار]

ف: جڭ، کریشک، جنگی، جنگجو، رزم خواه،

رزم یوز، دلیر، دلاور، سلحشور.

ع: غموس، محارب، شجاع، مبارز، حربي.

جهه نگرانى - جهنگران

جهه ننگ زه پگری



[ک: شهری بدله قس.]

ف: جنگ زرگری، جنگ ساختگی.

ع: نزاع صناعی.

**چهنککا**

[ک: میدانی شری، بهری شری.]

ف: گرنک، جنگگاه، رزمگاه، نبردگاه، ناوردگاه،

آوردگاه.

ع: مَعْرَکَة، مَقْتَلَة، مِضْمَار، مِیدَان.

**چهنککوریز**

[ک: میرش کردن و هلاکت.]

ف: جنگ و گریز.

ع: اَلْکَرُّ وَالْفَرُّ، اَلْکَرُّ بَعْدَ الْفَرِّ.

**چهنکمل**

ک: دارسان، شخه. [دارستان، لیروار]

ف: جنگل، کُشنی، غیشه.

ع: اَجَم، غَیْضَة.

**چهنکلسان**

ک: چهنگل، دارسان. [دارستان، لیروار]

ف: جنگل، کُشنی، جنگلستان، درختستان.

ع: غِیاض، مَشَاجِر، (مَشَجَر)

**چهنووب**

ک: راس، لای راس. [باشور (ته گمر رو بکویه رزّهلات،

باشور ده کویه لای راسته).]

ف: راست، نیمروز. (هرگاه روبه روی مشرق

بایستید، دست راست طرف جنوب است.)

**چهنهپ**

ک: روالهت، شیوه. [بیچم]

ف: رو، رخسار، شیوه، ینگ، نَرند، فتن، یازند.

ع: عارض، شکل، صوره.

**چهنین**

ک: ناولمه. [نارومه: پیچروی نارنگی که هیشتا خوی

نه گرتوه.]

ف: فگانه، افگانه، آبگانه.

ع: جَنین، سِقَط.

**چهوآز**

ک: رهآبون، رهآبی. [ری درآو، پدهند]

ف: روا بودن، روایی.

ع: جَوَاز، سَوَّغ.

**چهوآز**

ک: پته، پاس، پساپورت. [پاسپورت]

ف: پته، پاسپورت، گذرنامه، پاس. (تذکره ی

عبور)

ع: جَوَاز، تَذْکِرَة، فَسَح، فَتَه، پَاسِیورَة، پَاسِیورَة،

**چهوآز****چهور**

ک: ستم، زور، جفا، زوخواو. [دهدریزی، ناحه قی]

ف: زور، ستم، پُشنِگ، زشتی.

ع: جَوْر، ظَلَم، جَفَا، عُدْوَان.

**چهوآز**

ک: نارگیل. [گورزی هندی.]

ف: گوز، نارگیل.

ع: جَوْر، نَارِجِل، اَلْجَوْرُ اَلْهِنْدِي.

**چهوآز****چهوآز**

ک: ترازو. [دوانه (کله لوی سینه م).]

ف: ترازو، دوپیکر. (برج سوم)

ع: جَوَاز، جَبَّار، تَوَآمَن.

**چهوآز**

[ک: قه یسی یا قوخ که کاکله ی باده م یا کاکله ی گورز

ده خنه ناری و رشکی ده کن.]

ف: شرمس، خوبانی، گوز آگند، گوز آغند،

جوز قند. (زرد آلو یا شفتالو، که مغز بادام یا

مغز گردو در آن نهند و خشک کنند.)

ع: مِشَلُون، مِشَجُون.

**جهوزماسیل**

ل: تاتوله. [رره کیتی ژهرایه.]

ف: تاتوره، پاتوله، گوزکنا.

ع: جَوَز مائِل، جَوَز مُقَاتِل.

**جهوزمگري**

ل: گرتیه کی قوتیه ناسایه که بۆ جوانی له شتی ده‌دهن.

ف: گوزگره، جوزگره.

ع: جَوِزِيَّة. (الْعَقْدَةُ الْجَوِزِيَّة)

**جهوشه‌ن**

ل: زری، کراس زری. [زره: سهرکه‌وای ناستین.]

ف: جوشن، چغل، خنگل.

ع: يَلْبَة، جَوْشَن.

وینه

**جهوو‌هوا**

ل: ناسمان، هه‌وا، هه‌وا. [بو‌شایی بی‌پرا‌هه‌ی ناسمان.]

ف: نیوراد، بناد، نوده، هوا، آسمان. (فضای

لا‌یتنا‌هه‌ی)

ع: جَو، سُكَاك، سَمَاء، هَوَاء، فضاء.

**جهوه‌ره**

ل: توده، سه‌ختی. [به‌لا، دژواری]

ف: سه‌ختی، آسیب.

ع: شِدَّة، بُوْس، بَاسَاء، مُصِيبَة، بَلِيَّة، حَادِثَة،

نَارَة.

**جهوه‌هر**

ل: شیه. [گه‌مه‌ر (پوخته و کرکی شت).]

ف: گوهر، جوهر، ویژ، ویژه، بیژه، آویژه، ناب،

ژاو. (خلاصه و اصل ماده)

ع: جَوهر، خُلَاصَة، عَصَارَة.

**جهوه‌مر**

ل: گه‌مه‌ر، کوته، قوماش. [ماک، بنه‌په‌ت (به‌رام‌به‌ری

«عه‌ره»].<sup>۱</sup>

ف: گوهر، فروهر. (ضد «عرض»)

ع: جَوهر، مادَّة، أصل، ماهیَّة، هَيوُی.

**جهوه‌هر**

ل: خالو‌میل (ره‌ک: جه‌مه‌ری تیخ).]

ف: جوهر، پَرنَد، پَرنَگ، کَنَخَت. (جوهر تیخ

مثلاً.)

ع: ذَرِّي، وَشِي، أَثَر، أَثَر، جَوهر، فِرند، افرند.

**جهوه‌هر**

ل: ره‌نگ. [بَریه (ره‌نگی له ره‌ک گیراو).]

ف: رنگ، جوهر. (رنگه‌ای نبائی.)

ع: صِبغ، لَوْن.

**جهوه‌هر**

ل: جو‌ره‌زه. [لی‌هات‌ره‌ی]

ف: جوهر، گُریزه، جُریزه، زَرنَگی، فُزَرنَگی.

ع: عَرَضَة، اسْتِعْدَاد، لِيَاقَة، جَرِيَّة.

**جهوه‌هر**

ل: چنار.

ف: چنار، چنال.

ع: دَلِب، سَاج.

وینه

**جهوه‌هر ناسن**

ل: خلت و چه‌په‌لی ناسن.

ف: فَنَجَنُوش، اقَنَجُوش.

ع: حُبُّ الْحَدِيد.

**جهوه‌هر فهدرد**ل: پیته. [ماک، ره‌گه‌ز (گه‌مه‌ری تا‌قانه).]<sup>۲</sup>

ف: تک‌گوهر.

۱- «جهوه‌هر» و «عه‌ره» دوو زاراوه‌ی زانستی فله‌سه‌فه و

که‌لامن. (ر - ر)

۲- «جوهر فرد» زاراوه‌یه که له زانستی که‌لامدا. (ر - ر)

ع: جَوْهَر قَرْد.

**جهوى**

ل: كد تيره، ههنگوژه. [شيره ههنگوژه روک، واک: شيره

كه زن.]

ف: ژد، شلم، زمج، ژنج، پنانك، كتيرا، كتيره،

انگوژه.

ع: صَبِغ، نَكَمَة، كَثِيرَاء.

**جهوى خوشيك**

ل: گيايه كه شيره كه بؤ ده مان ده شيت.]

ف: مَحْمُودَة.

ع: سَقْمُونِيَا.

**جهوى كهون**

ل: كد تيره. [شيره گرني]

ف: ژد، شلم، كتيرا، كتيره.

ع: صَبِغ، صَبِغُ الْقَتَاد، كَثِيرًا.

**جههان**

ل: دنيا، كديان، روزگار. [جيهان، روزگار]

ف: جهان، دنيا، گهان، گبهان، كهان، گيهان،

گيتي، گتي، زوكش، نيوزد، دشنگي، روزگار.

ع: عَالَم، دَهْر، غُرُور، كَائِنَات، دُنْيَا، الْعَالَمُ السُّفْلِي.

**جههان په نا**

ل: تيره ناز. [مه تر ريز، سه نگر]

ف: آلتنگ، آلتنگ، جهان پناه، سنگ انداز، تيرانداز.

ع: مِتْرَاس.

**رينه****جههانگير**

ل: دنياگير. [ناسمان داپوشهر (واک: ههري تاريخ).]

ف: جهان گير. (أَبْر مَثَلًا)

ع: دَجَن، مُطَبِّق.

**جههت**

ل: رو، شهون، سهل، مايه، سه بارهت. [هز]

ف: رو، رون، شوه، شونند، انگيزه، چيزه بوز.

ع: عِلَّة، سَبَب، جِهَة، وَجْه، وَجْهَة، بَاعِث، مُوجِب، مُسْتَلْزِم.

**جههت**

ل: لا. [ناراسته]

ف: سو، اسو، زى، جَن، سون، تنيزه.

ع: جِهَة، جَانِب، طَرَف، صَوْب، قِبَل، نَاحِيَة.

**جههر**

ل: قين، رل. [رق، تورده ي]

ف: كين، كينه، خشم، غَرَم، غَرَم. (- قين)

ع: قَهْر، غَيْظ، شَتَا، شَتَف، وَآب، وَحَر، لُج، مُحَك.

**جههل**

ل: نه زاني، نه زانين، نه داني، ناداني. [نه فامي]

ف: پركان، كانايي، ناداني، نادانستي، ندانستن.

ع: جَهْل، جَهَالَة، بَلَاة.

**جههه نه م**

ل: جهه نه م، دزوق. [دزوخ]

ف: گهنم، گاه نم، نماغه، دوزخ، مرزغن، مرزغان،

نمندان.

ع: سَعِير، سَقَر، جَحِيم، جَهَنَّم.

**جههيوون**

ل: روياري ناموده ريا.]

ف: آمو، آمويه.

ع: جَيِّحُون.

**جهيران**

ل: نامر. [ناسك (جوزه ناسكيكه كه له له راگردندا

خاره.)]

ف: آهو، جيران. (نوعی است کم دو از آهو.)

ع: غَزَال، أَعْفَر، جَيْرَان.

**رينه****جى**

ل: جينگ. [شوين]

ف: جا، جاي، خُهر.

ع: مَحَلّ، مَقام، مَكان.

جیا

ك: دور، تال، جیاواز. [جودا]

ف: جدا، دور. تاك، تَك.

ع: غَیر، آخَر، سَوی، ثَرَك، عَلَیْحِدَة. مَفْرُوز، مُفَارِق، مُبَايِن، مُتَفَصِّل، مُنْفَك، مُنْقَض، مُسْتَثْنی. مُتَبَاعِد، مَهْجُور.

جیلزی

ك: خَدَلای، بارانی. نَارِتِیَلَاخ. پِیْتَهَك. [كه لوبه لی بورك بز مائی زارا.]

ف: وَرْدَك، وَرْدُوك.

ع: سَعَف، جِهَازِی.

جیلکار

ك: جیا، جیاواز. [تابیه تی، جودا]

ف: جُداگانه، جدا.

ع: غَیر، سَوی، سَوی، عَلَیْحِدَة. مَفْرُوز، مَفْرُوق، مُتَفَصِّل.

جیاواز ← جیلکار

جیلوه بوون

ك: تاكه بریون. [دایران، لینگ بلار بورن]

ف: جُداشدن، تاك شدن.

ع: اِنْفِكَاك، اِنْفِصال، اِنْفِصاص، اِفْتِرَاق، مُفَارَقَة، مُفَاصَلة، بَیْنُونَة.

جیلوه کردن

ك: تاكه کردن. [جیا کردنه، دابیرین]

ف: جُدا کردن، تاك کردن.

ع: فَكّ، فَصی، فَصل، مَیْن، قَطْع، تَفْرِیق، اِفراز، اِمَارَة، اِبائَه، اِسْتِثْنا.

جیلوه نه بوون

ك: جیاره نه بریون، تاكه نه بریون، لکیان، چه سپیان.

[جیاره بریونه، نورسان]

ف: جدا نشدن، چسپیدن، از هم باز نشدن.

ع: لُزُوم، لُزُوب، لُذُوب، لُذِب، لُذَم، لُتَب، لُتُوب، لُصُوق، عَدَم اِنْفِكَاك.

جیلی

ك: دوری، تاکی. ته و فیر. [جودایی، جیاوازی]

ف: فُتُور، فُزُور، جِدا بی، دُوری، تاکی، تَکی، كَنار.

ع: غَیْرِیَة، مُفَايِرَة، فَرَق، فُرَقَة، فِرَاق، اِفْتِرَاق، مُفَارَقَة، فَصل، اِنْفِصال، تَبَاعُد، تَفَاوُت، بَیْنُونَة، اِسْتِثْنا.

جیتان ← جیتوان

جیر

ك: كِش. [چیر: خُزْگَر و نه چِر.]

ف: جیر، كَش.

ع: مَوْن، لَدِن، مُقَمَّد، مُقَمَّط، مُتَمَطَّط.

جیره

ك: رُزْانه، مانگانه. راتو. [مروچه]

ف: وَرستاد، بیستگانی، جِداوی، جیره، روزانه، روزمَره، بادروزه. ماهیانه، ماهانه.

ع: وَظِیْفَة، جَرایَة، رَزَقَة، تَعین، یَوْمِیَة، شَهْرِیَة، مُشَاهَرَة، مَهَالَة. رَاتِب.

جیره

[ك: دهنگی نامرازی دارین. هه روه ها: دهنگی لاولاره ی رَشك. (وهك: دهنگی ده رگا.)]

ف: جیر، جیر جیر. (صدای در مثلاً.)

ع: صَرِیف، صَرِیر.

جیره

ك: گِیْزه. [دهنگی زۆر باریك. (وهك: دهنگی میش، میشوله، سه ماویر، گولله و...)]

ف: جَز، وَز، وَژ. (صدای مگس، پشه، سماور، گلوله و امثال آن.)

ع: دَیْن، طَیْن.

جیره جیز

ل: گیزه گیز. [گیزه زرد].

ف: جز جز، وزوز، وژوز.

ع: دندنة، طنطنة، دین، طنین.

### جیس

ل: تن، بارسا، بارسایی. [قباره (بهرامپوری «جوههر»)<sup>۱</sup>،

تده کان واته لسه کان.]

ف: تن، آبدام. (مقابل «جوههر» تنها به معنی

«اجسام» است.)

ع: جِسم، حَجَم.

### جیس

ل: تن، نه نام، جهه، لاشه. [لهش، قالب]

ف: تن، پیکر، اندام، کالبد، بر، تَوْن، کالب.

ع: جِسم، جَسَد، بَدَن، طُنْ، قَالِب، جُتّه، جُتْمان،

رُوق.

### جیسانی

ل: تنی. [نهدی په یروندی به لسه وه هدی.]

ف: تنی، تنانی، آبدامی.

ع: جِسمانی.

### جیسمانیکل

ل: تهنیکل. [نر شتاندی په یروندیان به لسه وه هدی.]

ف: تنیان، تنانیان، آبدامیان.

ع: جِسمانیات.

### جیس کوال

ل: بنه تن، بارسا. [لهشی بنه پتی.]<sup>۲</sup>

ف: تَنَبُد.

ع: جِسمُ الْکُل، اَنْجِسمُ الْکَلّی.

### جیه

ل: مردار، مرداروویوگ. [که لالک]

ف: مردار، لاش، لاشه.

ف: جیفه، مَیْتَه.

### جیقان

ل: فیقان. [جوکاندنې هندی بالنده (وله: کهو).]

ف: جقیدن، جیق زدن، جیق کشیدن. (کبک

مثلاً.)

ع: زَقِیة، صِیاح.

### جیقاندان

ل: چله دان. [جیکلدان]

ف: جاجر، ژاغر، ژاغر، گُژاژ، گُژار، گُژاز، گُزار،

گُراز، شانک، شانک.

ع: جِرْیَة، جِرْیَة، حَوْصَلَة، نَائِطَة، غُرْغَرَة، لُغْغَة،

زَاوَرَة.

### جیه

ل: جیکه، فیه، زقه. [دهنگی هندی گیاندار (وله:

دهنگی بالنده، خوک و...)]

ف: جیق. (صدای مرغ یا خوگ مثلاً.)

ع: زَقِیة، زَقْرَقَة، صَنْبِی، صِیاح، زُقاح.

### جیکجیکه

[ل: نامرازیکه که له گل و کاغذ بو مندا لای دروست

ده کن و دهنگی لیه دیت.]

ف: جیک جیکه. (چیزی است از گل و کاغذ

برای بچه ها می سازند و صدا می دهد.)

ع: زِیقْرِیْقَة.

### جیکه

ل: جووکه، جرروکه، جریکه، جیه. [دهنگی هندی

گیاندار (وله: دهنگی چوله که.)]

ف: جاو، جیک. (صدای گنجشک مثلاً.)

ع: زَقِیة، زَقْرَقَة، صَنْبِی، زَجَل، غَزِیف.

### جیکه برین

ل: خفه کردن. [خنکاندن (نید یومه).]

ف: خفه کردن. (کنایه است.)

۱- جوههر: زارودی فلسفه و کهلامه. (ر-ر)

۲- جیسی کولل: زارودی فلسفه و کهلامه. (ر-ر)

ع: خَنْق.

جیکه جیک

ل: جریکه جریک، جیفه جیق. [جریکه ی زَر. (روک: دنگی  
چوله که.)]

ف: چاوه چاو، جیک جیک. (آواز گنجشک  
مثلاً.)

ع: رَقْرَقَة.

جیکه نه

ل: جیکه نه (نامرازی لوکه شی کرده نه.)

ف: فُلُخ، لوهنن. (چرخ پنبه کردن)

ع: مِحْلاج.

وینه

جیکه نه

ل: بی دَقره، نه سرور. [بی تارام، بی سروت]

ف: جُنْبان، نا آرام.

ع: ذِر، ذَرین.

جیکه نه کردن

ل: شی کرده نه

ف: فُلْخودن، فُلْخیدن، فُلْخمیدن، فُلْخَمیدن،  
فُلْخَمیدن، پنبه کردن.

ع: حَلْج.

جیکه نه کریک

ل: شی کراره

ف: فُلْخوده، فُلْخیده، فُلْخمیده، فُلْخَمیده،  
فُلْخَمیده، پنبه شده.

ع: مَحْلُوج.

جیکه

ل: جی، جا، نیشتمان. [شورین، نشینگه]

ف: جا، جای، جایگاه، خُهر، نشیم، نشیمن،  
نشستگاه.

ع: مَحَل، مَکان، مَقام، مَعان، مَسکَن، مَای، مَثوی،

مَقنی، حَیْز، مَقَر.

جیکه

ل: جا، پله. [دوره، ناست، ریز]

ف: جاه، پله.

ع: مَقام، مَنزِلَة، قَدَر، رُتَبَة، مَرْتَبَة، جاه.

جیکه

ل: به جیکه، جیهی، باتی، له باتی. [بریتی، له بری، جیات]

ف: جای، به جای.

ع: عَوَض، بَدَل.

جیکه

ل: رَهْتَخار. [خدرگه، جی خدر.]

ف: جا، بستر، رخت خواب.

ع: مَنام، مَرَقَد، مَضْجَع، فِرَاش.

جیکه باز

جیکه به جیکه

ل: جینه جی. گوزاننده. [راپه راندن. گواستنده]

ف: جابجا، فراهم آوردن.

ع: نَقْل، تَهِیْتَة.

جیکه به جیکه کردن

ل: جِوانن، جینه جی کردن، جیکه گوزانن، گوزاننده.

[گواستنده]

ف: جابجا کردن.

ع: نَقْل، تَغْییرُ الْمَحَلِّ، تَخْلِیَة.

جیکه به جیکه کردن

ل: روبه راکردن، فراهم آوردن. [جینه جی کردن،

راپه راندن]

ف: جابجا کردن، فراهم آوردن.

ع: تَهِیْتَة، تَرْتِیب، تَنْظِیم. تادیَة.

جیکه پای چاروا

ل: چاڤا. [جیکه سمی چواری]

ف: چاپای چارپا.

ع: شَرَك.

**جینگه خالیانه**

ل: دیاریک که پاش سه فر کردنی کدستیک دهیسه بـ  
مائی کدسکاری.]

ف: جای تُهی گفتن. پشت پا فرستادن.

ع: تَسْلِيَةُ الْوُدَاع.

**جینگه خه رمان**

ل: خدرمانگا، خدرمانگه. [جی خدرمان.]

ف: خرمنگاه، خرمنگه. (جای خرمن)

ع: يَبْدَر، اَنْدَر، جَرین، مَدَاسَة، مِصْطَح.

**جینگه داخ**

ل: داخگه، داخگا. [شونی داغ.]

ف: داغگاه، داغگه. (جای داغ)

ع: سَلَع، مَكْرِي.

**جینگه دار**

ل: جینگه نشین، جیتشین، جادار. [جینگر]

ف: پیره، پوران، جادار، جانشین.

ع: خَلِيفَة، قَائِم مقام. رافِد. (نائبُ السُّلْطَنَة)

**جینگه شه نل**

ل: باخله، ترمه دانه. [شه تلگه]

ف: نُخیر، نُخیز، تُخمدان، داردان، دانه دان.

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

**جینگه شه م**

ل: شه مگا، شه مگه. [شونی شه له شه مداندان.]

ف: زاغوته. (جای شمع در شمع دان)

ع: بُلْبَلَة، مَغْرَزُ الشَّمْع، مَرَكَزُ الشَّمْع.

وینه (۲)

**جینگه کرده نه وه**

ل: جینگه دان. [نیشته جی کردن]

ف: جادادن.

ع: ثَبَوِيه، اِسْكَان.

**جینگه ملک**

ل: جینگا، میرات، میراتی. [مائی به جینگا له مردود.]

ف: جامانده، مرده ری، گاوزاد.

ع: میراث، تَلِيد، لُقَاط، ثَرْكَة، مَتْرُوكَة.

**جینگه مان**

ل: جیتمان، دواوه مان. [دواکوتن، به جیتمان]

ف: جامدن، پس ماندن، واماندن، ماندن.

ع: قُصُور، تَأَخَّر.

**جینگه مهره زه**

ل: چه لتو کجاری، مهره زه گا. [مهره زه، برنجه جاری]

ف: کالجا، شالی پاییه، شلتوک زار.

ع: مَرَرَة.

**جینگه نشین**

ل: جینگه دار، جادار. [جینگر]

ف: پیره، پوران، جانشین، جادار. تَخْت نشین.

ع: خَلِيفَة، قَائِم مقام. رافِد. (نائبُ السُّلْطَنَة)

**جینگه نشین**

ل: تَغْوَا، [دسته بهر، زامن، کدیل]

ف: بابیزان، بابیزن، شالنگ، پایندان.

ع: كَفِيل، ذَمِيم، ضَامِن.

**جینگه نویر**

ل: جانماز. [شونی نویر کردن.]

ف: جانماز، جای نماز. نمازگاه.

ع: مَرَكْع، مَسْجِد، مُصَلًى.

**جینگه نه هام**

ل: جینگه شه تل. [شه تلگه]

ف: داردان، نخیز.

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس.

**جینگه هاوردن**

ل: به جیتیمان، راپوراندن]

ف: توختن، گُزاردن، به جا آوردن.

ع: اَدَاء، قَضَاء، تَادِيَة.

**جینگه هیشتن**

ل: جی هیشتن. [به جی هیشتن، لینگه ران (وهك): جی هیشتنی]

شتتک.)]

ف: جاگذاشتن. (چیزی مثلاً).

ع: تَخْلِيف، تَرَك، رَفَض.

**چینگه‌هیتستن**

ل: ره‌دبورن. [تیپه‌رین (ره‌ک: تیپه‌رین له رنگه‌ره.)]

ف: جاگذاشتن، ردشدن. (از راه مثلاً)

ع: خُئُوس، تَخْلِيف، تَجَاوَز.

**چینگى**

ل: جیهى، باتى، [له برى (له باتى نه‌وى...)]

ف: به جای. (به جای اینكه...)

ع: اِزَاء، بَدَل، عَوَض.

**چینگى نلواخواردن**ل: نارغهرى، نارغزگره<sup>۱</sup>. [نارغزگره]

ف: آبخور، آبشخور.

ع: مَنهَل.

**چینگى دانیهستن**

ل: نیهستان. [نشینگه]

ف: جایگاه، جای نشستن.

ع: مَجْلِس، مَقْعَد، مَقْعَدَة.

**چینگى زه‌خم**

ل: زه‌خگا. [شویى برین له له‌شدا.]

ف: زخمگاه، جای زخم.

ع: حَبَار، حَبْط، نَذَب، عَانِب.

**چینگى سه‌وزیوون**

ل: کینگه. [نر شوینه‌ی ره‌کی لی‌ده‌ریت.]

ف: روییدنگاه، جای سبز شدن.

ع: مَنَبِت.

**چینگه [ی] هه‌نگهور شیلان**

ل: دۆله، دۆلیان. [شویى تری گوه‌شین.]

ف: سار، سپار، نسپار، جاست، جواز، جوازان،

گواز، گوازان، چَرخ، چَرخَسْت، چَرخَسْت،

چَرَس، خَرخَسْت.

ع: مِعْصَار، مِعْصَرَة.

**جیل**

ل: جاهیل، جوان. [مه‌رزکار]

ف: جوان، بُرنا، نُوچه.

ع: شَاب، فَتَى، مُرَاق.

**جیماد**

ل: کوچک، وه، وشک. [بی‌گیان (شتی بیجگه له زیندبور

ور ره‌ک.)]

ف: بُرَبَسْتَه. (غیر حیوان و نبات)

ع: جِمَاد، جامِد، حَجَر.

**جیمادات**

ل: کوچکگل، ره‌گهل، وشکگل، کوچکان. [شته بی

گیانه‌کان.]

ف: بُرَبَسْتِگان.

ع: جِمَادَات، جامِدَات، أَحْجَار.

**جیماع**

ل: گان. [جروت بون، پهرین]

ف: سَکَنْد، مَرَز، جَالَش، چَالَش، نیوَتَش، آمیز،

آمیزه، آمیزش، آمیز، آمیزه، آمیغ، آمیغه،

جُفَت‌شدن.

ع: جِمَاع، سِفَاد، نِیک، وَطَن، مُبَاشَرَة، مُسَافَرَة

**جیمه‌رز—زینا****جیوار**

[ل: بارودوخ]

ف: جاور.

ع: حَالَة، وَضْع.

**جیوان**

ل: جیبان، ره‌ختخوار. [نوزین، جیریان. خه‌گه]

۱- له ده‌سنوسه‌که‌دا نووسه‌ردا وا نوساره، به‌لام له‌وانیه

»نارغزگره« بیت. (و-و)



ف: بیر، رُخت خواب. جای بام.

ع: مَنَامَة.

**جیوه**

ك: زیوه. [کاتزایه که.]

ف: جیوه، زیوه، زیوک، زیوه، آبک، سیماب.

ع: قَرَار، رَجْرَج، طَيَّار، زَيْبَق، زَيْبَق، سَحَاب، آبِق.

**جیه مان — چینگه مان**

**جیه ی**

ك: چینگه ی، باتی، تهنوا. [له باتی (واك: له بری فلاته

که س...)]

ف: به جای. (به جای فلان مثلاً.)

ع: اِزَاء، بَدَل، عَوَض.

**جی هیشتن**

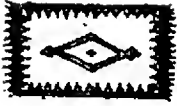
ك: چینگه هیشتن. [به جی هیشتن، لینگه پان. تیپه رین]

ف: هیشتن، گُذاشتن، جاگُذاشتن. رُدشدن.

ع: تَخْلِيف، خُنوس، ثَرْك، رَفَض. اِخْطَاء، تَجَاوُز،

عُدُول.

## وینہ کانی پیتی ج



چانماز



چاموگه



چام



چاروو



چار



چاجم



چلشور



چقه



چفتیار



چفت



چبه



چولاییکهره



چوره



چوانوو



چنچکان



چلهو خان



چایسقه



چهعبه



چهزیر



چهرجهره



چه



چووچمله



جەيران



جەوهەر



جەوشەن



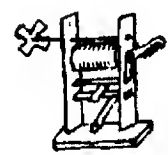
جەوز



جەهان پەنا



جیکەشەم



جیکەنە





چا- چاكه [دوشه يه كي كرماجه و سړوكه لى «چاك».] (عفف)  
«چاك» است بمعنى غروب. كرماجى است.

چا

ك: چاوانه، تپه چا. [بیر]

ف: چه، چاه، چاهه.

ع: جُب، اُكړه. بڼر، رُكِيه، كُر، قَلِيْب، قَلود، مَلَوِي،  
عِيْلَم، قَلَرَم.

چا

ك: چاى، [چاى]

ف: چا، چايى.

ع: شاي، شايي، صا، صاڼي.

چاپك

ك: زونگ، قزچاخ، سوك. [چالاك]

ف: چاپك، چاپوك، چالاك، چُست، زونگ.

ع: جلد، مَعِل، فاره، سَرِيْع، لَذَلَذ، خَفِيْف.

چاپ

ك: دورز. [دور، ده لږسته]

ف: چاپ، دروغ، پچيو.

ع: كذب، كَذِب، فَرِيه، قَزْوِير.

چاپ

ك: شه تلز، باسمه. [نورسينده وى كتيب به نامير و  
له بمرگرتنه وى.]

ف: چاپ، باسمه.

ع: رَسَم، طَبِيع، طِبَاعَه، بَصْمَه.

چاپياز

ك: دروزن، دروگه. [دروگهر]

ف: چاپ باز، دروغ گو، دروگه.

ع: كَذَاب، كَذُوب، مُفْثَرِي، مُزُور، مُتَقَلَّب.

چاپچن - هرفچن

چاپخانه

ك: شه تلخانه، باسمه خانه. [شرينى له چاپدان.]

ف: چاپ خانه، باسمه خانه.

ع: مَطْبَعَه، مَرَسْمَه.

چاپوچووب

ك: دروزده لسه. [فروفيشان]

ف: چاپ و چوب، ترفند و دروغ.

ع: الكَذِب وَ الْمَيِّن.

چلتمه

ك: پاسمران، فدره زن. [باسگر، نيشكگر]

ف: يَزَك، پاسبان، پادبان.

ع: حارس، خَفِي، قَرَاغُول.

چاچوله

ك: تده شعله له، شه تلخاخ، ده بمرول، ده به. [گهر، تده كه]

ف: دَبَه، دَغَل، شَلْتَاق، خَرخَشه، بامبول.

ع: ضَعُو، افْتَرَاء، حَيْلَة، خُدْعَة.

### چاچوله باز

ل: ته شخذه باز، شه تخاباز، ده به باز، به مبول به باز،

چاپ باز. [گه باز، ته له که چی]

ف: دبه باز، دَغَل باز، شَلَتاخ باز، بامبول باز،

دروغ گو، چاپ باز، ناپاک.

### چاچه قولی

[ل: پیشته قولی]

ف: آش بچه گانه.

ع: طَبِخ الصَّبَّيَان.

### چاخ

ل: گزشتن. [قه لور]

ف: فربه، چاغ، گنده، آگنده، آگین، تَنومند، تَنه مند.

ع: ضَخِيم، لَحِيم، بَدِين، سَمِين، رَبِيل، قَطُور، رَهْم، وَدَك، فَيْلَم، سَاخ.

### چاخ

ل: ساز، دوز، ساق، خروش. (ده ماخی چاخه.)

[به که یف]

ف: چاغ، چاق، خوب، خوش، درست، ساز.

ع: صَحِيح، سَالِم، طَرِب، تَشِيْط، طَلِيْب.

### چاخ

ل: دهر، دهره، روزگار، دهران. [زمانه، سهردهم]

ف: نور، نوره، دوران، هنگام، روزگار. زمان، زمانه.

ع: عَصْر، عَهْد، زَمَان، نَوْر.

### چاخ

ل: قه وال. (بنچاخ) [قه باله، تاپز]

ف: چاک، چک، (بنچاک)

ع: صَنَك، سَنَد، قَبَانَة.

### چاخان

ل: ده لهسه، دورز، گرپه. [فشه]

ف: چاخان، لاف، گزاف.

ع: جَخَف، جَخِيف، صَنَف، فَيْش، تَلَاخَر، طَامَات.

### چاخانچی

ل: دورزن، ده لهسه باز. [فشه باز]

ف: چاخانچی، لاف زن، بادپران، گزاف گو، خودستا.

ع: جَخَاف، فَيْتَاش، مُتَصَنَف.

### چاخانو یا خان

ل: درزده لهسه، خومه لکیشان. [فریوشان]

ف: چاخان و یا خان، لاف و گزاف.

ع: جَخِيف، صَنَف، طَامَات، تَلَاخَر، فَيْش.

### چاخ کردن

ل: دبروس کردن، ساز کردن. (گیتجه ل چاخ کردن. قلیان چاخ کردن) [دروست کردن، ناماده کردن]

ف: چاغ کردن، ساز کردن، درست کردن، فراهم آوردن.

ع: تَهْيِيْة، اِعداد.

### چاهوچل

ل: خانومان، گزشتن. [قه لور]

ف: تَنومند، تَنه مند، فربه، چاغ.

ع: لَحِيم، سَمِين، بَدِين، وَدَك، رَهْم، رَبِيل، سَاخ.

### چاهوکردن

ل: دابهستن. [راگرتی مالآت بر قه لور برون (وله) مهر.]

ف: فربه کردن. (گوسفند مثلاً.)

ع: اِزْبَار، اِسْمَان، تَسْمِين.

### چادر

ل: خیرت. [رهشان]

ف: چادر، تاز، خَرگاه.

ع: مَضْرَب، لَارَة، مَطْلَة، سُرَادِق، خِيْمَة.

### رینه

### چادرگا

ل: خیره تگا، هوبه. [نوبه، هوب]

ف: تاژگاه، چادرگاه، خَرگاه.

ع: مُحَيِّم، مَفَاذَة.

چار

ك: چاره، باشار، دهره‌قدت، تيمار، [چاره‌سەر، بهرگري]

ف: چار، چاره، ويد، گزير، گزيره، گزرد، گززش،

بيارش، چَندَر، شوَبست.

ع: علاج، دِفَاع، مُقاوَمَة.

چار

ك: ده‌سَمال وهی، [ده‌سَرَكه‌ی نيشانه‌ی بووكينی.]

ف: چادر، چادر دَعْد.

ع: قَميصُ الْبِكَارَة، قَميصُ الْغُرُوس.

چارشمو

ك: سەريۆش، [چارشيو: عەباي ژنانه.]

ف: چادر، باشامه، باشومه، رُبوشه، روپوشه،

روپوش، پروه.

ع: معجَر، جَلَباب، مَلَأَة، حَبَرَة، رِبْطَة، مِلْحَفَة.

چارشمو نويز

[ك: چارشيتوی نويز له‌سەر كردن.]

ف: چادر نماز، چادر نمازی.

ع: شَوْر، مِشمال، مِشْمَلَة، جَلَباب، رِبْطَة، مِلْحَفَة.

چارشمو يەك‌هەختە

[ك: چارشيتوی يەك پارچە.]

ف: چادر يەك‌هەختە.

ع: رِبْطَة.

چاروا

ك: چواريا، بارگير، نوлах، يابوو، [باربهەر، ولاخ]

ف: چاروا، چارپا، پاكش، ستور، استور، يابوو،

بارگير.

ع: مَطْبِيَة، زَامَلَة، ماشِيَة، دَابَّة، مَرَكَب، نَهِيْمَة، نَعَم.

چارواهه خويكەر - دالاهه سين

چاروا تاليم‌دان

ك: نه‌نتازی كردن، سواری پي‌كردن، ته‌به‌و كردن، قال‌كردن.

[راهيستانی ولاخ]

ف: چارپا رام كردن، سواری آموختن، از

سواری در آوردن.

ع: رِياضَة، خَرَو، تَدْرِيب، تَذَلِيل، تَطْوِيع، تَدْرِيس.

چاروا دار

ك: تولاخدار، [ولاخدار: به‌كەرتەدەری باره‌به‌ر.]

ف: چاروا دار، الاغدار.

ع: كَرِي، كَرِي، مَكاري.

چاره

ك: چار، دەرمان، دەرە، تيمار، [چاره‌سەر، بهرگري]

ف: چار، چاره، چَندَر، بيارش، ويد، شوَبست،

گززش، گزير، گزيره، گزرد، تيمار.

ع: علاج، دِفَاع، مُداوَة.

چاره

ك: راويز، [ته‌گير]

ف: چاره، اندیشه، سَمَراد، سگال.

ع: فِكْر، تَدْبِير.

چاره

ك: ژوشویی، (چاره‌نوس) [هاسەریتی، ژيانی هابه‌ش.]

ف: چاره، ژناشویی.

ع: نِكَاح، اِزْدِواج.

چاره

ك: به‌خت، تائه، [شانس، هات]

ف: به‌خت، هور، آوژتد، تاخيره.

ع: بَخْت، طالع.

چاره‌جویی

ك: راويز، [ته‌گير و پا]

ف: چرویدن، چاره‌جویی.

ع: اِسْتِعْلاج، تَدْبِير.

چاره‌چيله

ك: گولاله، گولاله‌سورره. [میلانه]

ف: لاله.

ع: شقَر، شَقِیر، شَقَاتِق.

وینه

چاره‌ك

ك: چواربه‌ك. [یهك به‌ش له چوار به‌ش.]

ف: چازك، چهاريك.

ع: رُبع.

چاره‌كردن

ك: چار كردن، دهرمان كردن. [مشورر خواردن، چاره‌سار

كردن]

ف: دیدن، چرویدن، چاره كردن، گزیردن،

بیاریدن.

ع: عَلاج، اِسْتِعْلاج، تَدبیر.

چاره‌كه

ك: شاله‌كه. [چاروك: قوماشی سهرشانی ژنان.]

ف: رودوشی، جامه‌دان.

ع: مِثْعَلَة، صُوان، خَرِیْطَة.

چاره‌نویس

[ك: چارشورس (پهری ژنوشوری).]

ف: چاره‌نویس، پیوست نویس. جدایی‌نویس.

(فرشته‌ی زناشوئی)

ع: مَنَّكَ الْأَزْوَاج، مَنَّكَ الْفِرَاق.

چاشت

ك: قاره‌ترو. (نه‌زیک نیمه‌روژ) [چیشته‌نگار (به‌شی یه‌كه‌م

له چار به‌شه‌كه‌ی رزژ).]

ف: چاشت، نهاره. (حصه‌ی اول از چهار

حصه‌ی روز)

ع: ضُحی، غُدوة، غَدَاة.

چاشت

ك: قاره‌ترو. [نانی قاره‌لترو.]

ف: چاشت، نهار، نهاره.

ع: غَداء، تَضَحی.

چاشتینگا

ك: قاترون، ده‌م‌قاترون. [چیشته‌نگار]

ف: چاشتگاه، هنگام چاشت.

ع: ضُحی، غَدَاة، غُدوة.

چاشنی

ك: چه‌شنی، مزه. [تاموچیتژ]

ف: چاشنی، مزه، خور.

ع: طَعْم، لَذَة.

چاشنی

ك: چه‌شنی، ترشی. [نهر ترشی‌ی ده‌یكه‌نه نارچیشته.]

ف: چاشنی، تُرشی. (تُرشی كه میان آش

می‌کنند.)

ع: حُفُوضَة.

چاشنی

ك: چه‌شنی، تهرقه. [ترقه]

ف: چشنی، چاشنی، تَرَقَه.

ع: صَارُوخَة، طَرَقَة.

چاك

ك: داینه. [داوین]

ف: چاك، دامن.

ع: ذیل، رِفَل.

چاك

ك: شكافت، نه‌شكفت، تره‌ك. [قلیش، درز]

ف: چاك، رَخ، تَنُور، شكاف، تَرَك، تَرَاك.

ع: شَق، صَدَع.

چاك

ك: خاس، خوش. چاخ. ساق. [باش (رشدیه‌کی کرماجیه).]

ف: خوب، نیک، به، زه، زیبا، بیژه. (کرماجی

است.)



## چالاج

ك: چال، هار، هرزه. [چه موش]

ف: چالاغ، چموش، هرزه.

ع: چلف، رُیض، شُشیط، مَلِخ، غُذوان، شُموس،

قُموص، قَمیص.

## چالاهی

ك: چه پزكان، ماروماچی. [چه موشی]

ف: چالایی، چالاغی، هرزگی.

ع: مَلِخ، جَلّافه، شُموس، قُموص.

## چالان

[ك: چالین: جزره هد تاتیتیکه.]

ف: مَفلاج، مَفلاج، خانج بازی، گودال بازی،

چاهک بازی.

ع: زویه، مُزاداة، مُساداة، اُنیوثة.

## چالو

ك: گولار، همیلان، نارگیر، دولار. [نه ستیر]

ف: ژی، ژیر، تو، سغد، شمَر، بارگین، پارگین،

آبگیر، آبچال، آبدان، آبگاه، مَنجَلاب، آبشال،

آوشال. استخر.

ع: بَرکَة، غَدیر، فارقین، مُسْتَنْقَع، طَرَحَة، اصْطَخِر.

## چالو

ك: کورچه له، نارگیر، دولار. [گولاری بچوروکی بن

درخت.]

ف: شَمَر، آژیر، آبگیر، ژیر. (چالهی پای

درخت)

ع: شَرِیة، بَرکَة.

## چالایی

ك: پهسی، داکه فتگی. [تولکه، نرمایی]

ف: گودی، گودالی، چالی، پستی.

ع: غوط، غور، غوطه، صنو، حدر، هَبِطَة، وهده،

هَزَمَة، نَقَرَة، مِطلی، مِطلاء، مَطْمَئِن.

ع: طَیْب، جَیْد، خَسَن، بَهِی، غَبَقَرِی، صَحیح، سالم.

## چاکله

ك: چه له مه. [چاکل: داریکی نه لقه بیه که یو به ستنی بار

ده بیه ستن به سدری گوریده ده.]

ف: تیل، وهنگ. (چنبری که به سر رسن بندند

برای بستن بار.)

ع: فَرِیس، زاجِل، زاجِل.

## چاکله

## چاکل

ك: گورج، کر، چالاخ، قوتاج. [چوست، به کار]

ف: چالاک، چابک، چُست، زنگ، بادپا.

ع: دَوَار، جَوَال، سَرِیع، حَرَك [نهمی چالان]

(اسپ چالاک)، جَواد، اِخْلِیج.

## چالیه

[ك: چالور: گیانداریکی شهیده.]

ف: رودک، زبب.

ع: یَغَر، غَریر، غَرغور.

## چال

## چال

[ك: تولکه، تپار]

ف: گو، گوچال، گودال، گود، گودی، چال، چاله،

مَناک، غَفج، غُوج، غُوجی، کوریشک، کوریشنگ.

ع: حُفَرَة، حَفیر، وَهْدَة، خَبَر، مَزَادَة، مُقَر.

## چال

ك: پهس، نرم. [نزمان، تول، نهری]

ف: پست، گود.

ع: مَجَل، مُخْلِص، وَطِن.

## چال

ك: تول. [جینگایه که بنده کی روجوریت.]

ف: گود، ژرف، دور.

ع: عمیق، قعی.

## چالپا

ك: چالپا، جینگهپا. [جی پی (ی مرۆف یا ولاخ).]

ف: پاچال، چالپا، پاچار، چارپا. (انسان یا الاغ)

ع: مطیط، شَرَك.

## چال تیشگی

[ك: چالایی ناره‌یاستی چه‌له‌مه (قوڵایی مل).]

ف: آخوزَك، (گودی گلو)

ع: ثَغْرَة، ثَرْقُوه، حَافِيَة، ثَغْرَة النَّحْر. (حَفْرَة

الْثَّرْقُوه)

## چال چالان

[ك: چالچالین (چالی هه‌ساتین).]

ف: مَفْلَاج، مَفْلَاغ، چاله. (چاله‌ی گلوله‌بازی)

ع: زُبَّة، مِرْدَاة.

## چال چه‌ناکه

[ك: چالی چه‌نه (قوڵایی چه‌ناکه).]

ف: زَنَخْدان، چاه زَنَخْدان. (گودی چانه)

ع: ثُؤْنَة، شَجَرَة، خَنْعَبَة، ذَقَن.

## چال‌داكه‌فتن

ك: چال‌بوون. [قوبان، رۆچوون]

ف: چال‌شدن، گودشدن، فرورفتن.

ع: تَغَوْر، اِنْخَبَاز، اِنْخِفَاض، اِنْهِيَاط.

## چال زینان

ك: زینان. [سیاچان]

ف: زَنْدان، چاه زَنْدان.

ع: سِجْن، حَفِيْرَة السُّجْن.

## چال قورسی

[ك: تولكەى ژیر قورسی. ← قورسی]

ف: چال كُورسی. چاله‌كُورسی.

ع: مَكْرَس، مَكْرَسَة.

## چال كه‌نم

ك: چال. [تولكەى گه‌نم.]

ف: پَتُوراك، چاله، چال گندم.

ع: مَطْمُورَة، حَلِيْر.

## چال‌مه

ك: كیسە تەماكوژ. [كيسەى توتنى نیرگە لە، لە چەرمى

«بولغار» دۆستى دەكەن و قلیاندار دەیکات بە

بەریشتیه‌یدا.]]

ف: دولمیان، چَرَمْدان. (کيسه‌ی تنباکوی آبى

که از چرم بلغار می‌سازند و قلیاندار به کمر

بندد.)

ع: ضَبَّة، ضَبُورَة، رِکُورَة.

## چالوچول

ك: قولوچ قولوچ، چال‌چال. [شۆنى پر لە چالایی.]

ف: چاله‌چوله.

ع: مَحَاوِر.

## چاله دوینه

[ك: تولكەى دۆینه.]

ف: چال دوغینه.

ع: كَرِيص.

## چاله زوخان

[ك: چالی خەلوز]

ف: چاله زغال.

ع: خَمُود.

## چاله قوونه

ك: دەخم، دەغمە. [برودې، پەهۆل: تولكەى ژیر زهرى.]

ف: دَخْمه، فَلَخْمه، چاله، گودال.

ع: حَفْرَة، حَلِيْرَة، وَهْدَة.

## چال ههنگور

[ك: ئەو چالەى كه ترى تیندا دەگوشتن.]

ف: جاست، جواز، جوازان، چرخ، چرخست،

چرخشت، چَرَس، سار، سپار. (چاله که انگور

در آن بیفشارند.)

ع: معصار، مَعَصَرَة.

جالی

[ك: تروئی، تریاری]

ف: گودی، فرورفتگی.

ع: ثُقرَة، مَزْمَة، ثُقرَة، حَقّ.

جالی بهر لووت

[ك: نرمایی لئوی سرور.]

ف: گودی لب بالا، گودی جلو بینی.

ع: ثُقرَة، كُثْمَة، طُرْمَة، طُرْمَة، ثُثْرَة، ثُلْثَة، قُلْدَة.

قُلْتَة، رُقْصَة، نَعُو، خُثْرَمَة.

جالی چاو

ك: کاسه ی چار. [جیگی چاو له کاسه سردا.]

ف: گودی چشم، کاسه ی چشم.

ع: جُبَة، كُفَة العَین.

جالی چنکه

ك: چال چنکه. [قرلایی چنده.]

ف: زنخدان، چاه زنخدان.

ع: ثُوْتَة، شَجَرَة، خُنْفَبَة، ثُقرَة الدَّقْن.

جالی کوپ

[ك: (چالایی کرلم.)]

ف: كله. (گودی گونه)

ع: ثُقرَة الخُدّ، حُقرَة الخُدّ.

چامه—شیر

چامه ویز—شامیر

چان

[ك: نامرازیکه بز گیزی لاسکه دهغل.]

ف: جَوْن، نوره، زکده، ستنج.

ع: مَدَق، مَدَقَة، مِدَوَس، مِدَاس، مِدَاس، طَرییل،

جَرَجَر، نَوْرَج، نَیج، مَوْرَج، حیلان.

چان

ك: نیان، وشانن. [ناشتن، چاندن]

ف: کاشتن، نشانندن.

ع: غَرَس، زَرَع.

چاندن—چانن

چانن

ك: نیان، نیانن، وشانن. [ناشتن، چاندن]

ف: نشانندن، کاشتن، کشت کردن.

ع: اِغراس، زَرَع، زَرَاة.

چاو

ك: دیده، چم، [دیه، چال]

ف: چَش، چَشَم، چَشَم، چَم، دیده، دیدار،

بهور، کابنه، توک.

ع: عَین، بَصَر، باصِرَة، ناظِرَة، طَرَف. مُقَلَة، فَصّ.

چاو

ك: چار چله. [درد له چاری پیسهرد.]

ف: چَشَم، چَش، چَمَش.

ع: عَین، لَمَة. (الاصَابَة بِالْعَین)

چاو

ك: عهینه ك. [چارلیکه]

ف: چَشَمَك.

ع: غَوِیْنة، ناظورَة.

چاو

ك: دنگ، نارازه. (شَوْرَت) [ناربانگ، درزوده لهسه]

ف: چاو، آواز، دَمَدَمه، زَمَزَمه، غَوَا، دهلیزی.

ع: شائِعَة، اِشاعَة، صَییت، سَما، سَمَعَة، شَهَرَة،

اِنْتِشار. اَرَجِیف، اَکاذِیب، قَالَة، فَوَهَة، اِشْتِهار،

شیاع.

چاوانه

ك: چا، تیه چا. [بیر]

ف: چاه، چه، چاهه، تیر چاه.

ع: جُب، اُکرَة.

چاونیشه

ك: چارنشه، چاردرد. [دردی چار]

ف: چَشَم درد.

ع: عَائِرٍ، عَوَارٍ، دَوَّشٍ، رَمَدٍ، وَجَعُ الْعَيْنِ.

**چاویرسی**

[ا: چارچونک]

ف: چشم گرسنه.

ع: جَعِیم، طَرْف، رَغِیبُ الْعَيْنِ.

**چاویز**

[ا: چارداختن به په‌نجه بډاگالته کردن و شهرم کردن.]

ف: چم بډز. (چشم فروه‌ه‌شتن با انگشت به‌طور

تمسخر و تَخْجیل.)

ع: لَمَص، نَكَف.

**چاویوقی**

ا: چارزاق. [چاره‌پریر.]

ف: بَلْک، خیره، چشم برجسته.

ع: آتَج، جَاظ.

**چاوی به‌نر که‌فتن**

[ا: نازاری چار به‌هوی بینینی به‌فره‌ه.]

ف: چشم از برف درد آمدن.

ع: قَمَر.

**چاوی به‌ده‌سویوون** — نینتیزار

**چاویه‌سان**

[ا: به‌ستنی چارگه‌ل.]

ف: چشم‌بندان.

ع: غَمَضُ الْعَيْنِ، غَضُ الْأَبْصَارِ.

**چاویه‌ستن**

ا: چار به‌یک‌ا نیان. [چارنورقاندن]

ف: چشم بستن.

ع: إِغْضَاءُ، غَمَضُ الْعَيْنِ.

**چاویهن**

[ا: چاربه‌س، سحر]

ف: چشم‌بند، فره‌ه‌ست، نیرنگ.

ع: أَخَذَ الْعَيْنِ، سَحَر، شَعْبَدَة.

**چاویه‌نی**

[ا: چاربه‌س کردن، سحرکردن]

ف: چشم‌بندی، فره‌ه‌ست.

ع: أَخَذَ الْعَيْنِ، سَحَر، شَعْبَدَة.

**چاوی به‌یک‌ا نیان** — چاویه‌ستن

**چاویوشان**

ا: چارپزشان. [لنگه‌ران، لیتورن]

ف: چشم‌پوشی، چشم‌پوشیدن.

ع: إِغْمَاض، إِغْضَاء، صَرْفُ الْبَصَرِ، غَضُّ الْبَصَرِ،

تَرَك.

**چاویوشانن** — چاویوشان

**چاویوشی**

[ا: لنگه‌ران، لیتورن]

ف: چشم‌پوشی.

ع: إِغْمَاض، إِغْضَاء، تَسَاهُل، صَرْفُ الْبَصَرِ، تَرَك.

**چاوی پکه‌فتن**

ا: دین. [بینی]

ف: دیدن، دیدار، دیداریبینی.

ع: رُؤْيَة، ابْصَار، مُشَاهَدَة، مُعَايَنَة، مُلَاقَاة، زِيَارَة.

**چاوی پکه‌فتن دزی**

[ا: دیداری نه‌یتی.]

ا: کنگال. (دیدن سری)

ع: خُلُوء، إِخْلَاء.

**چاویرووکانن**

[ا: لیکدانی پیلروی چار.]

ف: رَغْنَک، آندی، چشم‌زدن.

ع: طَرْف، طَرْفَة، طَرْفَة الْعَيْنِ، لَحْظَة، دَقِيقَة.

**چاویرووکانن**

[ا: چار پشکورتن (وله: چارکرده‌هی بیتچوره پشيله.)]

ف: چشم ترکاندن، چشم‌بازکردن. (چشم‌باز

کردن بچه‌گره مثلاً.)

ع: جَحَم، فَحْج، وَبْص، ثَبْصُص، ثَوْبِصْص،

تَجْصِصْص، ثَبْصُر.

## چاوتنگ

[ک: چارمژمور، چار کونه دمرزی.]

ف: چشم تنگ، چشم کوچک.

ع: أَحْوَص.

## چاوتنه نگ

ل: بد چار تنگ، رږد، له چدر. [چروړک، رمزیل]

ف: زکور، فروده، فروگاس، تنگ چشم.

ع: نُئِيم، دنيء، خَسِيْس، بَخِيْل، مُمَسِك.

## چاوتيرين

ل: روانين، چاوسه رځمن. [سه رنج دان، تيرامان]

ف: داخیدن، نگاه کردن.

ع: تَبَصَّر، تَنْظُر، طُمُوح، إِكْلال.

## چاوجله

ل: چار سوتک. [درد له چاری پیسه ده.]

ف: چشم زخم، چشم زد.

ع: عَيْن، الْعَيْنُ اللَّامَةُ.

## چاوجله

ل: بازیه، بازویه، [چاوه زار (نوشته و دعا یو دود  
برون له چاری پیس.)]

ف: چشم زخم، چشم زد، چشم آرو، چشم پنام،

چشم و هم، چشم و هام، پنام، کما هه، لام،

لامچه، دهن بند. (دعا ی چشم زخم.)

ع: حَوَط، أَنْجَاس، رُقِيَّة، نَفَرَة، دُمَلَج، حِرْز، تَعْوِيْذ،  
تَعْوِيْذُ الْعَيْنِ، حِجَاب.

## چاوجوونه خو

## چاوجه پوراس

ل: چار گير، غوړل، تیل. [خیل]

ف: لوچ، کاج، کلازه، کلیک.

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

## چاوجه پهل

[ل: چاریس]

ف: چشم شور، بد چشم.

ع: عَيُون، عَائِن، عَيَان، حَاف، أَشْوَة، أَشِيَّة، نُجْوَة  
الْعَيْن.

## چاوخ

ل: ترنج. [بهشی بنباخه لی کدرا - یو نمونه - که  
سنگوښه یه.]

ف: تیریز، تیرج، سوزه، چائق. (زیر بغل قبا  
مثلاً.)

ع: تَخْرِيص، تَخْرِيص.

## چاوداچیریک

[ل: که سینک که پتلوی چاری هه لکه پلوه ده.]

ف: چیخ، چشم برگشته.

ع: أَشْتَر.

## چاوداغستن

[ل: چار برینه بهر یی.]

ف: چشم به زیر افکندن.

ع: اطْرَاق، مُكْرَع.

## چاوداری

ل: چاریاری، دیدموانی. [چاردیری]

ف: چشم داری، دیده وری، دیده بانی، نگاه داری،

نگاه بانی، داخیدن، چشم داشتن، دیده، نگران.

ع: رِبَاء، رَمِيَّة، رُقُوب، ثَرْقُب، مُرَاقَبَة، ثَرْصُد،  
إِنْتِظَار، وَقَايَة، مُرَاعَاة.

## چاوده ریه پان

ل: تروزیرون، تالوژی کردن، هره شه کردن. (چاری

له ده ریه پان.) [چار موږ کرده ده.]

ف: چشم در پرانندن، خشم کردن، پر خاش  
کردن.

ع: تَجْحِيْظ، إِزْمِرَار، تَقْيِيْظ، إِغْتَضَاب، إِذَار.

## چاوده ریه پین

[ل: چار بوټ بودن]

ف: چشم در پړیدن.

ع: جُحوظ، نُدوص.

**چاوپړاو**

ل: دنگ، باس. (شورت) [ناویانگ. درزو مه بېسته]

ف: چاو، آوازه، دهلیزی.

ع: شَانِعَة، شِياع، سُمْعَة، سُمَا، شُهْرَة، اِشْتِهَار،  
ثُغْرَة، اِنْتِشَار، ذَانِعَة، فَاشِيَة، قَالَة، فَوْهَة، صِيَت.

أراجيف، أكاذيب.

**چاوپړوشنی**

ل: دپاری به بوته‌ی گه‌شته‌بهره‌وې که‌ښکته‌وه.

ف: چشم‌روشنی.

ع: ثَبْرِيكُ الْوَرُوْد.

**چاوپړه‌ش**

[ل: سیاه‌م]

ف: سیه‌چشم.

ع: أَشْهَل، أَكْهَل، أَحْوَر، شَهْلَاء، كَحْلَاء، حَوْرَاء.

**چاوپړاق**

ل: چاوپړوق. [چاو دهره‌پړو]

ف: بُلْک، خیره، بزرگ‌چشم.

ع: أَنْج، جَاحِظ.

**چاوپړتکی**[ل: یارپه‌که که درو کس به دانیشتموه قاپچیان له  
قاپی په‌کتر توند ده‌کڼ و به پشټیتیک ملی همدروکیان  
دبه‌ستنه‌وه و زور ده‌کڼ هه‌تا په‌کتر به‌رز که‌نده‌وه.]ف: بُلْک‌بازی. (یک قسم بازی است که دو نفر  
نشسته پاها را به هم جفت کنند و شالی به  
گردن هر دو می‌افکنند و زور می‌کنند تا  
همدیگر را بلند کنند.)

ع: مُبَارَاة، مُجَاحَظَة.

**چاوسونک**

ل: چاوپله. [درد له چاری پیسه‌وه.]

ف: چشم‌زد، چشم‌زخم، چشم‌وه‌م،

**چشم‌وهام.**

ع: عَيْن، الْعَيْنُ الْوَامَّة.

**چاوسوړ کردن**

[ل: خوین به‌چارا گرتن (به هری توره‌پی یا هستیه‌وه).]

ف: چشم‌قرمز کردن. (خشم کردن. مسست  
شدن)

ع: غَيْظ، غَضَب، سُكْر.

**چاوسه‌رخستن**

ل: چار تیرین. (چاری خستگه‌ه‌ری). [تیرامان،

سرنج‌دان]

ف: داخیدن، چشم‌دوختن، نگاه کردن.

ع: طَمُوح، اِكْلَاء، ثَبَّصْن، اِغْلَالُ الْبَصَر، اِلْقَاءُ النَّظَر،  
نُصِبُ الْعَيْن.**چاوش**

[ل: پینده‌نگ]

ف: چارک، چاووش، دورباش.

ع: نَقِيب، (نَقِيبُ الْقَافِلَة، نَقِيبُ الْفُوج)

**چاوشاره‌کی**

ل: قولولولو. [چارشارکی (یارپه‌کی به‌ناویانگه‌وه).]

ف: چشم‌بندک، سرمامک، سردرگلیم. (بازی

معروف است.)

ع: لَعِبُ الْاِخْتِلَاء.

**چاوشر**

[ل: که‌سیک که به‌دروام نار له چاری دیت.]

ف: چنج، چیخ.

ع: اَغْمَص، اَغْمَش، اَغْمَش، اَرْمَد.

**چاوفرین**

[ل: چار په‌رین: له‌رزینی پیلووه.]

ف: چشم‌جستن.

ع: خُلُوج، خَلْجَان، اِخْتِلَاج. (اِخْتِلَاجُ الْعَيْن)

**چاوقرتائن**

[ل: چاوپه‌که]

ف: چشَمَك زدن.

ع: غَمَرَن، تَغَامُرَن، تَغْمُرَن، لَمَرَن، تَلَامُرَن، غَضَن، اِيْمَاضَن، مُغَاضِئَتَن، مُسَارَقَةُ النَّظَرِ. (مُكَاسَرَةُ الْغُيُوثِ)

**چاووړنکي** ← **چاووړنانين**

**چاووړو جانين**

ل: چار به يه کا نيان. [چار نوړاندن]

ف: چشم به هم گذاشتن، چشم خواباندن.

ع: غَضَن، غَمَضَن، اِغْمَاض، اِغْضَاء، تَغَاضِي، تَخَاوَص.

**چاووړوول**

ل: چارچال. [کسې که چاري له چاري ناسايي چالښ].

ف: چشم گود، گود چشم.

ع: أَخْوَص، أَغْوَر، (م: خَوْصَاء، غَوْرَاء).

**چاوک** ← **چابک**

**چاوکردن**

ل: دين، کرده چار. [بينين]

ف: دیدن، چشم افتادن.

ع: رُؤْيَةٌ، اِبْصَار، تَعْيُن.

**چاوکردنه وه**

ل: ... شارغا برون، به له د برون. (چار و ده می

کرد گه سمر.) [ناگدار برون]

ف: رُستې، چشم باز کردن، بَکْد شدن، آشنا شدن

به کارها.

ع: بَصِيْرَةٌ، خَيْرَةٌ، خُبْر، مَجَال، فَرَاغَةٌ.

**چاوکه**

ل: سر چار که. [سر چاره]

ف: زه، زهاب، چشمه، سر چشمه.

ع: عَيْن، يَنْبُوع، مَنَبَع.

**چاوکه**

ل: ناگر گرې. دهس ناگر. [دهس چيلی ناگر.]

ف: چشمه، گیره. آتش گیره.

ع: عَيْن، حُرَاقَةٌ.

**چاوکه له شير**

[ل: تومينکي سوره له چاري که له شير ده چيت.]

ف: چشم خروس. (دانه ای است سرخ رنگ

شبيه به چشم خروس.)

ع: عَيْنُ الدِّيَك.

**چاوکه ټين**

[ل: چار درميتان]

ف: چشم کندن، چشم بيرون آوردن.

ع: فُكَا، عَرَعَرَةٌ.

**چاوکه ټوک**

[ل: چار شين]

ف: کبود چشم، چشم کبود.

ع: أَزْزَق. (م: زَرْقَاء)

**چاوکه يانين**

ل: چار چار. [چار گيران به ملاولادا.]

ف: چشم گرداندن.

ع: جَذَلَفَةٌ، نَظَارَةٌ.

**چاوکه گرم کردن**

ل: سرد خه وشکائين. [سردونه روز شکاندن. (سور که خه

کردن.)]

ف: چشم گرم کردن. (خواب اندک.)

ع: ...

**چاوگيتير**

ل: غويل، تيل. [خيل]

ف: لوچ، کاج، کاج، کوچ، کوچ، کاژ، کلاژ، کلازه،

کُک، کليک، کلازه، گشته، گشته، شاه کال،

چشم گشته.

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

**چاوليتيرين**

ل: په يړو، چاوليگهري. (چولي لى بړى.) [شولنگه ورن،

چار ليکردن]

ف: پیروی، نگاه کردن، یاد گرفتن.

ع: تَأَسَّى، تَقْلِيد، اِتِّبَاع، رَقَابَة.

### چاولیدان

[ک: به چاره کردن]

ف: چشم زدن، چشم کردن.

ع: عَيْن، تَعَيْن، نَجَا، اِتِّجَاء، شَوْه، شَيْه، اِصَابَة.

### چاولینگری ← چاولینبرین

چاومز موز ← مز موز

### چاومهس

[ک: چار خمرالو]

ف: چشم مست.

ع: مُطَبَّق، سَاكِرُ الْعَيْن.

### چاونه چوونه خه

ک: نه خه فتن. [خمر زران]

ف: نحواییدن، نخسپیدن.

ع: اِتِّتْرَاق، اِكْتِلَاء، ثِقَظ.

### چاونه کردنه وه

ک: ناسوده نه بوون. به لهد نه بوون. [بی دهر فته برون.

ناشاره زا بوون]

ف: بی رستی، چشم باز نکردن، نیاسودن. بلد

نشدن، آشنا نشدن به کارها.

ع: عَدَمُ الْفُرْصَةِ، عَدَمُ الْمَجَال، عَدَمُ الْفَرَاغَةِ. عَدَمُ

الْبَصِيرَةِ.

### چاووړاو

ک: دهنگریاس، چاوړاو. [ناریانگ. درزده لهسه]

ف: چاوگفتن، چاوانداختن.

ع: اِشَاعَة، اِنْتِشَار، اِشْتِهَار، سَمْعَة، قَالَة، فُوهَة،

أَرَا جِيف، أَكَاذِيب.

### چاووړاو ← چاوړاو

### چاوه چاو

ک: چاوگه رانش. [چاوگیتان به ملالوادا.]

ف: نگران، چشم گرداندن.

ع: جَذَلَفَة، نَظَارَة. تَفَحُّص، تَجَسُّس.

### چاوه دوا

ک: دله دوا. تهمادار. [دل له دروا. چاره وړان]

ف: نگران، دل واپس. چشم به دنبال.

ع: مُتَرَقَّب، مُتَرَصِّد، مُنْتَظِر.

### چاوه رینگه ← چاوه نواری

### چاوه زرنکی ← چاوزرنکی

### چاوه قووله

ک: وبا. [نه خوشی رشانره.]

ف: وبا.

ع: قَرَنَة، وَبَاء، وَبَا.

### چاوه نواری

ک: چار رینگه، خه ره، چه مریا. [چاره وړان]

ف: یزمر، یزمرور، بیوس، پیوس، نگران،

چشم دار، چشم به راه.

ع: مُثِر، مُثْبِر، مُنْتَظِر، مُتَحَيِّن، مُتَرَصِّد. مُتَمَكِّي،

مُتَرَقَّب.

### چاوهه لائن

ک: روادین. [چاری هه لاینی.] [رازی بوون، دلارا بوون]

ف: چشم آوردن، چشم دیدن، روادیدن. (روا

نمی بیند.)

ع: سَمَاحَة، اِجَازَة، جَوْد.

### چاوهه لهنه کائن

[ک: چاو و بر و ته کاندان (بو بهرگری کردن.)]

ف: چشمک زدن. (برای نهی)

ع: اِشَارَة، غَمَن.

### چاوهه لگه ریانه وه

[ک: ون بوونی ره شیندی چاو (به موی چیتز ره گرتن یا

تورپردی یا سستی و لارازی زوروره.)]

ف: کلا پیسه، چشم برگشتن، چشم گردیدن. (از

شدت لذت، یا خشم، یا ضعف مزاج)



ع: اسْتِرْحَاءُ الْحَدَقَةِ.

**چاوه‌لنه‌هاتن**

ك: ره‌ا نه‌دين. [رازى نه‌بون، چارچنرك برون]

ف: چشم‌نيارودن، چشم‌نديدن، چشم‌نياردن

[نياوردن]، روانديدن.

ع: بُخَلَ، حَقَّدَ، حَسَدَ.

**چاوه‌لنه‌هاتن** ← **چاوه‌لتن****چاويار**

ك: ديدنه‌وان. [چاردير]

ف: چشم‌دار، ديدنه‌دار، ديدنه‌ور، ديدنه‌بان، نگران،

نگاه‌بان.

ع: رَمِيَّةٌ، مُرَاقِبٌ، رَاصِدٌ، نَاطِلٌ، حَارِسٌ، دَيْدِبَانٌ.

**چاويارى**

ك: چاودارى، ديدنه‌وانى، پايين. [چارديري]

ف: چشم‌دارى، ديدنه‌دارى، ديدنه‌ورى،

ديدنه‌بانى، نگاه‌بانى، نگاه‌دارى، داخيدن، ديدنه،

نگران.

ع: رِيَاءٌ، رَمِيَّةٌ، رُقُوبٌ، مُرَاقِبَةٌ، حِفْظٌ، حِرَاسَةٌ،

مُرَاعَاةٌ، نَظَارَةٌ، اِنْتِظَارٌ، تَرْصُدٌ، تَرْقُبٌ.

**چاويشه**

ك: گول چاويشه. [به‌بيرون]

ف: كويل، اكحوان، بابونه.

ع: حَقِيقٌ، غَاغٌ، أَقْحُوَانٌ، بَابُونَجٌ.

وينه ← گول چاويشه

**چاويشه** ← **چاوينيشه****چاى**

ك: چاى، چا. [گه‌لايه‌كى رشكه‌ره‌كراره، ده‌مى ده‌كهن ر

ده‌يغرتنه‌ره]

ف: چايسى، چاى، چا.

ع: صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، شَائِيٌّ، شَائِيٌّ.

وينه ← چايسى

**چاينگ**

ك: سرد. [سارد، چيار]

ف: سرد، خنك. چاييده، چاهيده.

ع: بارِدٌ، مَبْرُودٌ، مَقْرُورٌ.

**چايمانى**

ك: مه‌رده‌ناره‌ق. [ناره‌قى ساردى له‌ش]

ف: سَرْدَخُو، خُنْكَ خُو.

ع: نُسَيْغٌ.

**چايمانى**

[ك: نه‌غوش كه‌رتن به هوى سهرماره]

ف: سرماخورديگى، چاهيديگى، چاهيمانى.

ع: قَرَسٌ، قُرُورٌ، بُرُودَةٌ.

**چايسى**

ك: چاى. [چا]

ف: چايسى، چاى.

ع: صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، صَائِيٌّ، شَائِيٌّ، شَائِيٌّ.

وينه

**چاينين**

[ك: سهرمايون، ساردبيرونه‌ره]

ف: چايبدين، چاهيدن.

ع: تَبَرُّدٌ.

**چپانن**

ك: چفانن، پچانن. [به سرتنه تسه‌كردن]

ف: بيخ‌گوشي گفتن، سرگوشي گفتن، توگوش

گفتن.

ع: نَجْوٌ، نَجَاءٌ، نَجْوَى، مُنَاجَاةٌ، مُسَاوَرَةٌ، كَتٌ،

اِكْتَاتٌ، اِكْتِاتَاتٌ.

**چپه**

ك: پارز. [سهرلئ سهرلئ كه‌شتئ]

ف: چپه، فه، خله، بيله، بيلك. (پاروى كشتئ)

ع: مَقْدَافٌ، مَجْدَافٌ، مُرْدِيٌّ.

وينه ← پارز كه‌شتئ

**چپه**

ل: پچه، چفه. [ستره]

ف: بیخ گوش، سرگوشی، پچ پچ، چپ چپ.

ع: نُجوی، نَسار، مُسارَة، دَنَدَنَة، مُتَمَلَّة، مُتَمَلَّة.

**چت**

[ل: شت]

ف: چس، چیز، بَرموده، پَرموده، پَرموتسه،

آخِرِیان. تَن.

ع: شَيء، هَن، هَنَّة، سَلْعَة، جِسْم، جَسَد.

**چتگهل**

ل: چتان. (نلاتکس چتایه.) [شتگهل، شتان]

ف: چیزها، آخِرِیان.

ع: اَشیاء.

**چتوور**

ل: چشتیر. [بزنی دور ساله که له «گیسک» گهره تره.]

ف: بز، بزغاله. (بز دو ساله که از «گیسک»

بزرگتر است.)

ع: عَناق، جَذَع.

**چتی**

ل: چتیک، چدنی. [شتیک، راده لک]

ف: چیززی. خُرده ای، خورده ای.

ع: شَيء، کَسر، ثیف، بضع.

**چخ!**

ل: چخ!، چخه!، چفه! [اوشی دهرکردنی سه گه.]

ف: چخ! چخه! (امر به رفتن سگ است.)

ع: چَه!

**چ خوه شه!**

[ل: چنده خوشه!]

ف: چه خوش است!

ع: یَا حَبْدَا!

**چر**

ل: چیزه. [دهم چار]

ف: چهره، رخسار، دیم، روی.

ع: عارض، خَد، وَجِه.

**چر**

ل: خوین. (گوزانی چر) [وِژ، بیژ: پاشگره. (به تنیا به

کار ناچیت.)]

ف: خوان، خواننده. (مفرد استعمال نمی شود.)

ع: قاری.

**چرا**

[ل: نامرزی روناکیدر، لامپ]

ف: چراغ، چراخ، جُروند، جَلوند.

ع: مُصباح، سراج.

**چراخان**

ل: شهوگر، شهوگر. [چرا هلکردن بو شادی.]

ف: چراغان.

ع: مُصْبِح، اِصْباح، اِصْطِباح، اِسراج، اِنارة.

(مُشاعیل)

**چراخیا**

ل: شاخ. [دور دست بهرز کردنموی نه سپ.]

ف: چراخِپا، چراغِپا، چراغِپایه. (دو دست

برداشتن اسپ)

ع: شَبو، شَبوب، شَباب، شَبابة، طُمُوح، اِتِلْباب.

شابی، شَبوب.

وینه

**چرادان**

[ل: جینگه چرا.]

ف: چراغدان، چرغند، چرغنده، مرزه، مرزه،

روشدان، چراغ بره.

ع: مَشْكُوة، نِراس.

وینه

**چرا کردن**

ل: چرا روشن کردن. چرا داگرسائن. [چرا هلکردن]

ف: چراغ روشن کردن.

ع: اسراج، اصباح، انارة، انكاه، ايقاد.

### چراکه‌ران

ك: كاتی چرا هه‌لکردن.]

ف: شبانگاه، سترشب.

ع: مغرب، عشی، غسق، رواج، اصيل.

### چرامووشی

ك: دسه‌چرا. [چرا فتيله]

ف: چراغ‌مووشی، چراغ‌دستی.

ع: سُرُج، مُصَنِّج.

### چرپ

ك: دزی. (چرپ ر چاپ) [فراندن]

ف: دزدی، چاپیدن.

ع: سرقة. نهب.

### چریاتن

ك: دزین. رفائن. [فراندن]

ف: دزدیدن، رُبودن.

ع: استراق، اختلاس

### چریوچاپ

ك: دزی. [فراندن، راپروت]

ف: دزدی، چاپول، تاراج.

ع: سرقة، نهب، غارة.

### چریه

[ك: ده‌نگی پی له شه‌ردا.]

ف: شرفه، شرفاك، شرفانگ، شرفنگ، شكپوی،

شكپوی، شیبوی، شكپوی. (صدای پا در شب)

ع: خشفة، وقشة.

### چریسی

ك: تورن، زه‌لوتورن، پردو، [به‌ردو] (هه‌ زه‌ ر لقو‌په‌ی

داره‌پای سهرمانی پی‌ داده‌پوشن.)

ف: قُدوه، زمو، انبیره، چریسی، شتفت، پوشه.

(نی یا شاخه درخت که روی تیر بام اندازند.)

ع: غماء، غما، وشيع.

### چرج

ك: لۆج، چین، ژاکیان. [لۆی به‌سەر یه‌كدا هاتو. هه‌روه‌ها:

ژاكار]

ف: تا، پَخس، پَخش، تَبَل، ژول، یِرا. چین، کُنَج،

کُنْجُل، کُنْجَلک، شکنج. آژنگ.

ع: خَبَن، شَنی، غَضَن، تَقْبُض، شُنْج. مُتَقَبِّض،

مُتَكَمِّش.

### چرج‌بوون

ك: لۆج‌بوون، ژاکیان. [به‌سەر یه‌كدا هاتنی لۆ، ژاكان]

ف: تاشدن، پَخسیدن، پَخسیدن، ژول‌شدن،

ژولیدن، کنجیدن، آنجوخیدن، آژنگیدن،

تَبَلیدن، پُژمرده‌شدن.

ع: تَخْبُن، تَقْبُض، تَغْضُن، انْکماش، تَنْئِي، تَشْنُج.

### چرج ده‌موچار

ك: چین ده‌موچار. [لۆچی ده‌موچار]

ف: چین، یِرا، آنجَخ، آنجوخ، آنجوغ، آژنگ.

(چین چهره)

ع: غَضَن، قُطوب.

چرج قو‌لی ب‌ری.

ك: پا‌ل‌كه‌فت. [راكشا]

ف: درازکشید.

ع: اِمْتَد، تَشْبَح.

### چرج هه‌لاتن ← چرج‌بوون

### چرج هه‌له‌هاتن ← چرج‌بوون

### چرچیان

ك: چرچ‌بوون، هه‌لچرچیان، چرچ‌هه‌لاتن. ژاکیان، لۆج‌بوون.

[به‌سەر یه‌كدا كه‌وتنی لۆ. هه‌روه‌ها: ژاكان]

ف: پَخسیدن، پَخسیدن، ژولیدن، کنجیدن،

آنجوخیدن، تَبَلیدن، آژنگیدن، چین‌چین‌شدن،

پژمرده‌شدن.

ع: تَقْبُض، تَغْضُن، تَخْبُن، قُلو‌ص، انْکماش. دُوی،

دُبُول، ذَبَب، شُنْج، شُنْج.

### چرکه

ك: کرچه. [دهنگی سه‌رمیج کاتیک گهرمای ده‌گاتی.]  
ف: شَرَفَه، شَیْبوی، شَکپوی، چُمچُمه، شَرَفاک،  
شَرَفانگ (صدای سقف که حرارت به آن  
برسد.)

ع: نَقِیض.

### چرکه

ك: جوړله، جُمس. [بزوتن]

ف: جُنْبش.

ع: حَرَكَة، تَحْرُك.

### چرکیان

ك: چرکه کردن، کرچه کردن. [دهنگ لیهاتی به ناسته‌می  
سه‌رمیج به موی گهرماره.]

ف: شَرَفیدن، چُم چُم کردن.

ع: اِنْتِقَاض.

### چرکیانه‌وه

ك: جوړلیانه‌وه، جوړله کردن، چرکه کردن. [بزوتنه‌وه،  
جموړول]

ف: جَنبیدن.

ع: تَحْرُك.

### چرنه

[ك: ناڅرنگه که ده‌لمړیت. (چرنه و پرڼه)

ف: چَرَنده، چَرَاگر، چَرَاځن. (چرنده و پرنده)

ع: راتع، سارح، سائیمه، عاشیمه، عواشی.

### چرنه‌وپرنه

[ك: ناڅرنگه و باتنده]

ف: چَرَنده و پَرَنده.

ع: طائر و راتع، طُیور و عواشی.

### چروچاو

ك: ده‌مرچاو. [رو، روخسار (چاو و رو).]

ف: چهره، بُک، دیم، روی، روخسار، دیدار.

### (چشم و چهره)

ع: وَجَه، خَد، عارض.

### چروچاو به‌یه‌کادان

[ك: روو گرژ کردن]

ف: چشم و ابرو به هم ریختن، رو ترش کردن،  
چشم و ابرو به هم کشیدن.

ع: کَلج، قَطَب، قُطوب.

### چروچاو نورشان - چروچاو به‌یه‌کادان

### چروچه‌نه

[ك: روخسار و چه‌ناکه]

ف: چهره و چانه.

ع: وَجَه و لَحی.

### چرووک

ك: چلروک، نه‌ژد، که‌نه‌فت. [چلکن، پیس]

ف: کثفت، چرکین، چری‌آگین.

ع: وَسَخ، وَضِر، طَفِس، قَذِر، کَثِیف.

### چرووکان

ك: ترووکان. [لینکدانی ده‌مه‌مه‌ست.]

ف: چرکاندن. (به هم زدن مقراض)

ع: صَاي.

### چرووکه

ك: ترووکه. [دهنگی چرووکان (دهنگی لینکدانی

ده‌مه‌مه‌ست.)]

ف: چری‌چری. (صدای به هم زدن قیچی.)

ع: صُنْی، صُنْیَة.

### چره

ك: ده‌نگ، ده‌نگ، قار. [بانگ، گازی]

ف: بانگ.

ع: نِدَاء.

### چره‌خوهره

ك: دزم‌پوکی، چه‌پوړاس. [ه‌لسوړاندنی شتیک به لای

راست و چه‌پدا.]

ف: چپ و راست.

ع: ضُبُوع، اِطْفاف، اِلْهَاد، اِشْحَان، اِزْدِرَار.

وینله—دویرمکی

**چریکه**

ل: شریخه. زریکه. [شیته: ده‌نگیکه.]

ف: داد، بانگ، چاو، غو، شَیْهه، شَلِیْخه، شَلِیْخ.

ع: ضَنْجَة، صَیْحَة، صَیَاح، صَریْخَة، صَریْخَة، صَریْخَة، صَریْخَة.

صاخَة. صَوْت، نِداء، غِناء.

**چریکه**

ل: جریکه، زریکه، [ده‌نگیکه. (ده‌نگی چوله‌که.)]

ف: چاو. (صدای گنجشک)

ع: زَقَزَقَة.

**چریکه چریک**

ل: جریکه جریک، زریکه زریک. [چریکه‌ی زور.]

ف: چاو چاو، چاویدن.

ع: زَقَزَقَة.

**چریکه چریک**

ل: شریخه شریخ، زریکه زریک. [شریخه‌ی زور.]

ف: داد بیداد، شَلِیْخه شَلِیْخ.

ع: صَیَاح، صَراخ، ضُجَاج، ضَجِیج، ضَخِیخ. نِداء.

غِناء.

**چرین**

ل: بانگ کردن، خواستن. [قار کردن، گازی کردن]

ف: خواستن، بانگ کردن، آواز کردن. (صدا

کردن)

ع: نِداء، دَعْوَة، اِحْضَار، اِسْتِخْضَار، دُعاء.

**چرین**

ل: خورمن. [گوزانی چرین.] [گوتنی گوزانی.]

ف: خواندن، چریدن.

ع: غِناء، تَغْنِی، تَنْغَم.

**جز**

ل: سو. [چرید]

ف: موک، نییش، ژنه، ژنه، دوزنه، دوزنه،

دوزینه.

ع: حُمَة، اِبْرَة، شَوْکَة، زُنَابَة.

وینله—مارمکون

**جز**

ل: جودچکه. (چز پی‌دان) [کله، کلهک]

ف: دنباله، دامنه.

ع: ذَنْب، ذیل، طُول.

**جزان**

ل: پیه‌ودان. [پیه‌ودان]

ف: زدن، نییش‌زدن، موکیدن، موک‌زدن.

ع: نَسع، نَسب، اَبَر، اِبَار.

**جزان**

ل: سوزانن، سوزانن، داخ کردن. [داغ پیتوانن.]

ف: چزانندن، سوزانندن. داغ کردن.

ع: اِحْراق، حَم.

**جز پیدان**

ل: درتزو کردن، جودچکه پیدان. [درتزو کرده، کلکدار

کردن]

ف: دَنْباله‌دادن، دامنه‌دادن.

ع: تَذْنِیْب، تَذْییل، تَطْوِیل.

**جزلیک**

[ل: چزلیک (دویرگی سوریره‌کراو.)]

ف: جز، جزده، جزنره، جزغ، جزغاله، جزده،

جزنره، جزغاله، تَزَلَب. (دنبه‌ی سرخ شده.)

ع: حَمِیش.

**جزه**

ل: جزه، کزه. [ده‌نگی برژان. (ده‌نگی که‌باب.)]

ف: جز، کزه. (صدای کباب)

ع: نَشِیش، نَضِیض، غَرغَرَة.

**جزه**

ل: دزی. (چز لیدان.) [به نه‌یتی بردن.]

ف: نَزْدی، دَسْت بُرَد.

ع: سِرْقَة.

**چزیان**

ل: پیه و دریان، [پیه و دران، چزوو تیهه لچوون].

ف: خوردن، نیش خوردن.

ع: التَّسَاب، التَّسَاع، تَلْسُع.

**چزیان**

ل: سوزتیا، سوزیان، [سوزتان، برژان]

ف: سوختن، کباب شدن.

ع: اِحْتِرَاق.

**چش**

ل: چاوپوشین، لیبگردن، [چشی لی بکه!] [لینگه پان]

ف: چشک، چشم پوشیدن، چشم پوشی،

گذشتن. (از آن بگذرا!)

ع: فَضْل، صَرْف نَظَر.

**چش!**

ل: چشه! وش! وشه! [هدهده! (فرمانه برّ رویشتی

گویدریژ!)]

ف: چش! چشه! وش! (امر به رفتن الاغ.)

ع: سَأَا، شَأَا! (ساسا! شاشا!)

**چشت**

ل: چت. هین. [شت. وانیاک]

ف: چس، چیز، بزموده، پرموده، پرموته،

آخریان.

ع: شَيء، هَن.

**چشه!**

ل: هنگ! [هدهده! (فرمانه برّ رویشتی گویدریژ!)]

ف: چشه! هَن! (امر به رفتن الاغ است.)

ع: سَأَا، شَأَا! (ساسا! شاشا! شوء شوء!)

**چخ!**

ل: چخ! چغه! چغه! [وشه ده کردنی سه گه.]

ف: چخ! چخه! (امر به رفتن سگ است.)

ع: جَه! (كَلِمَة التَّهْرِيج)

**چخ**

ل: چخ-بخ، [چغه زور. (چغه چخ کردن.)]

ف: چخ-چخ. (چخ چخ کردن.)

ع: جَهْجَهَة.

**چغه! ← چخ!**

**چف ← چفه**

**چفان**

ل: چپان. [سرتن کردن]

ف: بیخ گوش گفتن.

ع: نَجْو، نَجَاء، نَجْوِي، مُنَاجَاة، دَنْدَنَة، شَسَار.

**چفت**

ل: نه لقه برّ. [چفت و درولایی] [نه لقه و زغبی درگا

داخستن.]

ف: بَرَنگ، بَرَنگ، بَنَدَمه، چفت.

ع: زَلَج، مَزَلَج، غَلَق.

**رتنه ← نه لقه برّ**

**چفه**

ل: چه، چه، [سرتن]

ف: بیخ گوش، سرگوشی.

ع: نَجْوِي، نَجَاء، تَنْمِيش، شَسَار، هَتَلَمَة، هَتَمَلَة،

دَنْدَنَة.

**چ فنه!**

[ل: چ لَنِيك!]

ف: چه فن! چه کلک!

ع: أَيُّ فَنَّا

**چک ← نک**

**چکوله**

ل: بروچکه له. [بچرول (رشه یه کی کرماجیه.)]

ف: کوچک، خورد، ریز. (کرماجی است.)

ع: صَغِير.

## چکه

ك: كه م، تَرّه، نه خته. [تَرّه‌تَرّه]

ف: كَم، اندك، پُنده.

ع: قَطْرَة، قَلِيل، نَزْر، نَزْرَة، رَزّه، رَزّه.

## چكه‌له

ك: تَرّه‌لانه، نه خته‌لانه. [نه خته‌لانه، زَرّه كه م]

ف: كَمْكِي، اَنْدَكِي، پُندَكِي.

ع: قَطْرَة، نُزْرَة، قَطْرَة، نَزْرَة.

## چكی

ك: كه می. [نه ختیک، تَرّه‌تَرّه]

ف: چكی، تکی، كَمی، اَنْدَكی، پُنده‌ای.

ع: قَطْرَة، قَلِيلًا، بَضْعًا، نَيْفًا.

## چكیک

## چل

[ك: ژماره‌ی پاش سی و نوز]

ف: چل، چهل.

ع: اَوْبَعین.

## چل

ك: فل، په‌خه. [گه‌لور، سه‌پول]

ف: چل، نادان. (چل و ول)

ع: اَبْلَه، اَحْمَق.

## چلان

ك: دروس کردن. (کاره‌کی خاس بۆر چلیاگه.) [نه یار

کردن، دروست کردن]

ف: درست کردن، راست آوردن، آماده کردن،

ساز کردن.

ع: تَهْيِیْة، اِعداد، اِصلاح، اِنْجَاح.

## چلانن

ك: شِلانن، مالین. [دست پنداهیتانی توند.]

ف: چلانندن، چلانیدن، شِلانندن، شِلانیدن،

مالیدن، مشتتن.

ع: دَعَك، دَلَك.

## چلچرا

## چل میزده

ك: نوژن. [لوسه، باری]

ف: اَهْرَم.

ع: عَثْلَة.

وینه

چلون

ك: چوز؟، چ جوز؟ [کود؟]

ف: چه ور؟

ع: اِشْلُون؟ اَمی؟

چلونی

چلووک

ك: چرووک، چلکن، چه‌په‌ن، چه‌ور. [پیس، ناپاک]

ف: فَرژگن، پَزگن، چوکن، چرب.

ع: وَسَخ، طَفِس، قَدَر، وَضَر.

## چله

[ك: چل کاتی دیاری کراوی وه رۆژ. خه‌لوه کیشانی چل

رۆژ.]

ف: چله، چهله.

ع: اَوْبَعین.

## چله‌بووچک

ك: چله‌ی دوایین. [چله‌ی بچروک (له‌ده‌یه‌می رَیبه‌ندانسه‌ره تا

یه‌که‌می ره‌شه‌مه.)]

ف: چله‌ی کوچک. (از دهم دلو تا اول حوت)،

چله‌دوم.

ع: اَلْاَوْبَعین اَلْاَصْفَر.

## چله‌خانه

[ك: جینگ‌ی چله‌کیشان.]

ف: تک‌خانه، چله‌خانه.

ع: مِیقات، مُعْتَكِف، بَیْتُ اَلْاِنْفِرَاد، بَیْتُ اَلْعَزْلَة، بَیْتُ

اَلْاَوْبَعین.

## چله‌دار

[ا:ك: منالتيك كه چل روز له تهمه ئی تیه ریوه.]

ف: چله دار. (بچه ای که چهل روز از عمرش نگذشته باشد).

ع: ئی ئاربعین، صدیق، رَضِیع، طِفْل.

### چله ورج

[ا:ك: له روزی بیست و پینجی به فرانباروه ورج ده خزیته کون و بیست و پینج روز پیتش سهرتای خاکه لیره له کون دیته دهر، بهم چل روز مانه وی له کوندا ده ئین: «چله ورج» که تروشی زستان له م چل روز دایه.]

ف: چله ی خرس. (۲۵ روز از اول جدی بگذرد. خرس به سوراخ می رود، ۲۵ روز به اول حمل بماند از سوراخ بیرون می آید، چهل روز ماندن او را در سوراخ «چله ورج» می گویند که سختی زمستان همین چهل روز است.)

ع: اَرْبَعِیْنُ الدَّبْ.

ع: دَعْوَى اللُّعْبَةِ.

### چله ی کهوان

[ا:ك: ئتی که مان]

ف: چله ی کمان.

ع: ...

رینه - تیر نماز

### چله ی کهوره

ا:ك: چله ی به رین، چله ی به رگین. [چل روزی سهرتای زستان، له یه که می به فرانباروه تا ده یه می رینه ندان.]  
ف: چله ی بزرگ، چله نخست. (چهل روز اول زمستان از آغاز جدی، دی، تا دهم دلو، بهمن.)

ع: اَلْأَرْبَعِیْنُ الْاَكْبَر.

### چلیان

ا:ك: لیریان. (کاره که ی بزو ناچلگی.) [راست هاتن، چورنه سهر، لوان]

ف: درست شدن، راست آمدن، سازشدن.

ع: نَجَح، حُصُول، صُلُوح.

### چلیان

ا:ك: پا که فتن. (پای کاره که را چلیا.) [ریکه رتن]

ف: پا افتادن، پیش آمد کردن.

ع: تَصَادُف، اِثْثَاق.

### چلیان

ا:ك: گلیان، هاتنه لادا، هه لکه فتن. [گلان، هه له نگر رتن]

ف: شکوخ، شکوخیدن.

ع: نُكُوب، رُثَّة، رُلُول، اِنْزِلَاق.

### چل

ا:ك: له ق. [لق]

ف: شاخه، شاخ، شغ، آژغ، آژغ، زغاره.

ع: غُصْن، شُعْبَة، فُشْن، فَرع، جَلَمَة، سَعْفَة، قَضِيب.

(عردام)

### چل

ا:ك: تل. [تله (سورتانه ی برین).]

ف: سوزش. (سوزش زخم)

ع: مَضْن، مَضِیض، ضَرْب، ضَرْبَان، حُرْقَة.

### چلاسک

ا:ك: چولوسک، چولوسک. [چلوسک: داری نیره سورتاری

گردار.]

ف: نیم سوز، نیم سوخته.

ع: جَذْوَة، قَبَس، مِسعَار.

### چلاک

ا:ك: نه مام، دار. [ریشه ی ناشتن، خه لاف (قه لیم بیت یا

لاکیش).]

ف: نَمَام، درخت، نهال. (اعم از «قه لیم» و

«لاکیش»)

ع: فَسَل، فَسِیل، شَجَر.

چلاتن - ترووکانن

چلاو



ك: چیتشی برنجی رۆژ تینه کرار. (پلاری وشك.)

ف: چلو، چلاو. (پلو خشک)

ع: تَمَن.

**چلاویهز**

ك: ناشپز. [چینت لینه]

ف: چلوپز. آشپز.

ع: طامي، مَبَاخ.

**چلوسانگون**

ك: پلارسانگون. [برنج پالیز]

ف: آردن، رازل، ماشیوه، پالونه، پلویالا.

ع: غَلَل، مَبَزَل، مَصفاة، مَبطَبَة.

وینه میه.

**چلبانن**

ك: چه کائن، مژین. [شیر خواردنی منداڤ.]

ف: مَکیدن، چَکیدن. (شیر خوردن بچه)

ع: مَلج، مَرس، مَص، مَز، مَك، رَضع، عَرم.

**چلبانن**

[ك: نار خواردنه‌وی گیانداری وهك سهگ و پشيله.]

ف: لَپیدن. (آب خوردن سگ یا گربه مثلاً.)

ع: لَثا، لَغَب، وَلغ، وَلوغ، مَغَمَغَة.

**چلباو**

ك: چلکار، زَلتار، قِرار، قِریر و لیته [

ف: خَلاب، گلاب، مَنجَلاب، غَریفَج، چپچله.

ع: رَدَغَة، رَپیکَة، لُثق، وَحَل، وَرطَة.

**چلبولیس**

ك: لَیتسن. [لستنه‌وی دهنگدار و به پهله.]

ف: لپ‌ولیس، لفت‌ولیس. (لیسیدن با صدا و

عجله)

ع: لَسَد، لَحس، اِلطَاع.

**چلبه**

[ك: دهنگی نار خواردنه‌وی گیانداری وهك سهگ و

پشيله.]

ف: لَپَلَب. (صدای آب خوردن سگ و یا گربه

مثلاً.)

ع: وَلغَة، لَغَبَة، لَثاَة، مَلجَة، مَغَمَغَة.

**چلبه چلب**

[ك: چلبه‌ی رۆژ (دهنگی نارخواردنه‌وی گیانداری وهك

سهگ و پشيله.)]

ف: لَپَلَب، چلب چلب. (صدای آب خوردن سگ

و گربه و امثال آن.)

ع: مَغَمَغَة، وَلغان، لَغبان، مَلجان، لُثان.

**چلك**

ك: زیرگ. [گه‌مار (یسریرخلی له‌ش یا جلویه‌رگ.)]

ف: شُخ، شوخ، شُغ، شُوغ، سَخ، سَنخ، کُرس،

کُرسه، کُرش، کُرشه، کَلج، کَلنج، کَلیج، فُز، پُز،

چرک. (چرک بدن یا لباس.)

ع: وَسَخ، دَنَس، نَرَن، قَذَر، وَضَر، وَسَب، رَین،

نَدل، کُثافَة، دُثاسَة، ...

**چلك**

ك: زروخ، کیم، ناشز. [زورخاری برین.]

ف: چَخ، خَم، سَتیم، اَسَتیم، شَتیم، اَشَتیم، هَبَر،

آوِیخ، پُز، فُز، ریم، چرک. (چرک زخم)

ع: قَبَح، وَکس، وَعی، صَدید، مَدَة، غُثیثَة، حَفیرَة.

**چلکلو**

ك: پَسار. [پاشاروی جلشوردن.]

ف: چرکاب، پَساب. (پسابه‌ی لباس‌شویی)

ع: مُواصَة، غُسانَة.

**چلکلو**

ك: چلپار، قِرار، لیته، هه‌رگار. [قِریر و لیته]

ف: خَلاب، مَنجَلاب، غَریفَج، گلابه، خلیش،

لَجَن.

ع: رَدَغَة، رَپیکَة، وَحَل.

**چلکلو**

**چلک ناخون**

[ک: پیسی ژیر نینرک.]

ف: چرک ناخُن.

ع: ثَف.

**چلم**

ک: چلم لوروت. [ناوی خدستی که پو.]

ف: حُلَم، خُلَم، خیم، خیل، کُتو، خُله. (عَن

نِماغ)

ع: نُخَامَة، نُخَاغَة، قُشَاغَة، مُخَاط، رُعال، رُعام،

رُغام.

**چلمن**

[ک: کسی که همیشه چل می هدیه.]

ف: حُلْن، خُلْمَن، خیمَن، خیلَن، کُتوگین.

ع: اَذَن.

**چلمه لِه**

[ک: کاکله ی شل و غوته گرتوی گوپز و...]

ف: حُلْم. (مغز گردوی نارسیده و امثال آن.)

ع: غِرَس، مِرط، شَدخه، بَغْوَة، لَهیدَة.

**چلوچیتو**

ک: چوکل، چیکله. [چیکله، در کودا]

ف: نُرُوک، نُرُوک، خَلاشه.

ع: شَذَب، سُجُور.

**چلوسک ← چولسک****چله**

ک: ترووکه. (چله ی چار.) [چار ترووکاندن (لیکدانی پیتلوی

چار.)]

ف: رُغَنک. (پلک چشم به هم زدن.)

ع: طُرف، طُرفَة، اِراء.

**چله چل**

ک: تله تل. (کزانده ی برینی پستی سورتا و...)

ف: سوزش. (زخم آتش و امثال آن.)

ع: مَضَن، مَضِیض، حُرَقَة، اِحْتِرَاق، ضَرْب، ضَرْبان،

ل: زووخ، زورداو، زورخاوب. [نمو نار و خویته ی که له برین دیت.]

ف: هَو، ریم، زرداب. (آب و خون که از زخم

می آید.)

ع: صَبَاثَة، قَذی.

**چلکاو خور**

[ک: کاسه نیس]

ف: چرکاب خور، کاسه لیس.

ع: سَلَات.

**چلک دیان**

[ک: به لُنی سر ددان.]

ف: چرک دندان.

ع: حَفَر، قَلَح، قُلَاح، سُلَاق، طُرَامَة، طِلِیان.

**چلک کویچکه**

ک: سِراخه. [ژنگی نار گوی.]

ف: رَهو. (چرک گوش)

ع: اُف، صِمَلاخ.

**چلک مهرده**

[ک: چلکه سو (جلویه رگینک که پاش شتن چلکه که ی هدر

ماییت.)]

ف: چرک مهرده. (لباسی را ناپاک شُسته

باشند.)

ع: وَسِخ، قَلَح.

**چلکن**

ک: زیرگن، چپه ل. نه گریس. [پیسِر زَل]

ف: چرکن، چرکین، چرک گین، پَزْگَن، پَزْاگَن،

پَزْوین، فَزْگَن، فَزْاگَن، فَزْگَنده، فَزْاک،

فَزْغَنده، فَزْغَنده، شوخگَن، شوخگین، پلید،

پلشت، گرفت.

ع: وَسِخ، قَذِر، نَبِیس، نَرِن، رَجِیس، لَجِن، طَبِیع،

کَثِیف، قَلَح.

تَقْصَعُ، تَبْيَغُ.

چله‌دان

ل: جیلدان (جیلدانی بالند.)

ف: جاغر، جاغر، ژاغر، ژاغر، ژاغر، ژاغر، شانک،  
شکانک، گُژاز، گُژاز، گُژاز، گُژاز، گُژاز، چینه‌دان،  
(چینه‌دان مرغ.)

ع: جَرِيئَة، جَرِيئَة، نَاطِلَة، حَوصَلَة، غُرْغَرَة، نَعْنَعَة،  
زاوَرَة.

چله‌که

ل: سول. ته‌کان، یکه، سلمه. رم. [سل. راتله‌کان]

ف: رم، یکه، تکان، گُریز.

ع: جُفول، شُرود، رَوَعَة.

چله‌کیانه‌وه

ل: سلمه‌میانه‌وه، چله‌که‌کردن. داجله‌کیان، ته‌کان‌خواردن.

[سل. کرده‌نوه. راجله‌کین]

ف: زَم زَمَن، زَم کردن، واخوردن، یکه‌خوردن،  
تکان خوردن.

ع: رَوَعَة، شُرود، تَنْبَه، اِنْتَباه.

چلیان

ل: تَریرِکیان. [چاو‌تروکان (له‌یله‌دانی پتلوی چاو.)]

ف: به هم خوردن. (پلک چشم)

ع: اِنطِراف.

چلیش

ل: نه‌وسن، زکن، زلبرسی. [چاو‌چنوک، زَن‌خَوَر]

ف: چلاس، شکمو، آژمند، گداچشم.

ع: لَوَاس، شَهْوِي، جَشَع، شَرَه، لَعَا، لَعِص، لَعُوس،  
نَهَم، نَهيم، حَرِص، اَكول.

چلیسی

ل: نه‌وسنی، زکنی. [چاو‌چنوک، زَن‌خَوَر]

ف: چلاسی، شکمویی، آزمندی، گداچشمی،  
پاسه.

ع: شَرَه، جَشَع، لَعِص، لَوَاسَة، شَهْوَة، فَشَق.

چما (چه‌ما)

ل: چمان. (چمان نه‌یوی بزرگه به شا.) [مدر نه‌یوی]

ف: آژنگ، چه‌مانند، تو‌گویی، گمان‌بری،  
پنداری، مانند اینکه.

ع: کَأَنُه.

چمان ← چما

چم‌چم

ل: گیوه‌ی ژیره‌چم. [کلاشی بن‌چم]

ف: چَم چَم، چَم چَم، شَم. (گیوه‌ی زیره‌چم)

ع: جُمُجُم.

چمچه ← چم‌چم

چمچه

ل: که‌رچک. [که‌چک، که‌نچی]

ف: چَمچه، قاشق.

ع: مَغْرَفَة، مِلْعَقَة، مِذْنَب، مِقْدَحَة، خَاشِقَة.  
ویننه‌میبه.

چمکه

ل: چرنکه. [چرنکر، له‌بر نه‌وه]

ف: چونکه، چون.

ع: اِنْ، لَأَن.

چنار

ل: دره‌ختیکی به‌ناوبانگه.

ف: چنار، تَبْرِیزی.

ع: دَلَب، صَنَار، صَنَار.

ویننه

چنانه

ل: چنده، چه‌ناخ. [چه‌ناکه]

ف: چنه، چانه، چک، کچه، کچه، منه، زَنخ،

زَن‌خَدان، زَنج، زفر، آرواره.

ع: فَكَّ، فَمَم، فُغَم، لَحِي، حَنَك، ذَقَن، فَكَّ اَسْفَل.

ویننه

چنانه دان

ل: چه نه وری. هه لیتوتن. [نذرلییی، فره پرسی. ژاره ژار]  
ف: چانه زدن، زنج زدن، ژاژگویی، ژاژخایی،  
هرزه گویی، هرزه درایی، بیهوده گویی.

ع: مَذَر، بَقِیْقَة، دَرْدَرَة.

### چنانه شکیاک

ل: چه نه وەر، هه لیتوتیز، مفتوتیز. [نذرلی، فره پرسی]  
ف: هرزه چنه، پوچانه، ژاژگو، ژاژخای،  
مفت گو، بیهوده گو.

ع: مهذار، بقباق، دَرْدَار، مَذَار.

### چنانه هه لته کانی

ل: چه ناکه ته کاندان.

ف: چانه تکان دادن.

ع: نَشَقَة.

### چنگ

ل: په بۆله. چنگال. [په بهی دستی مروژ، درنده یا  
باند.]

ف: چنگ، پنجه، انگشتان. چنگال، چنگل،  
چنگنه.

ع: أصابع، مِخْلَب، ضَبَاث، كَلَالِيب، بَرَاثِن. [بُرْثِن]

وته

### چنگ

ل: مشت. [چنگی پر کرد.] [مست]

ف: مُشْت.

ع: قَبْضَة، قَمْرَة.

### چنگ

ل: ک: نینوان په بجه و له پی دست [چنگی لنگرت.]

ف: چنگ.

ع: هَمَص. [على الثلج مثلاً.]

### چنگال

ل: چنگ. [په بهی درنده و باند.]

ف: چنگ، چنگال، چنگل، چنگنه.

ع: مِخْلَب، بَرَاثِن، كَلَالِيب.

وته—چنگ

### چنگال

ل: [چه تال]

ف: چنگال.

ع: شَوْكَة، مِلْقَط، مِشَل. [فُوتِيكَة]

وته

### چنگال و روڼ

ل: چنگال، هه میشک (نان یا کولیره تریت کرار له  
روتی داخدا.)

ف: چنگال، چنگالی، انگشتو، سکارو. (نان یا  
گرده که توی روغن داغ شده ترید کنند.)

ع: ذَلِیک، حَیْس.

### چنگول—پووکاؤل

### چنگوتیز

ل: دسه داینه. [تیره نالان. تیره نالار، دسه درین]

ف: بلک، آگیش، دست به دامن.

ع: مُشَبَّث، تَشَبُّث.

### چنگکرتن

ل: [ک: چرنولک لیگرتن. (رهک: چنگ گرتنی پشیل.)]

ف: چنگ زدن. (گرهه مثلاً.)

ع: خَلَب، ضَبْث.

### چنگ لیگرتن

ل: ک: گروشین له نینوان په بجه و له پی دستدا. (رهک: چنگ

گرتن له به فر.)

ف: چنگ گرفتن. (از برف مثلاً.)

ع: هَمَص.

### چنگه

ل: سوزاتی. [قهرتاله ی پهرول.]

ف: باوین، چلالی، ساوین، ساویس، سَبَدچه،

سراج، گیره. (سَبَدچه ی کوچک)

ع: سَلَة، مِشِیْعَة.

وته

### چنگله سمره—چنگنه سمره

## چنگ مریه

[ك: بخور مریه: گیاه كه.]

ف: چنگ مَریم، پنجه مَریم، بخور مَریم.

ع: كَفْ مَریم، بَخور مَریم، بَخورُ الْاكراد.

وینه

## چنگنه

ك: گنه. [جزره گنهیه كه.]

ف: گاوك، غَسَك. (از جنس گنه است.)

ع: قَرشوم.

وینه

## چنگله سهره

ك: گزنه سهره، چنگله سهره، [قزنه سهره، سهرقزن]

ف: چنگله سهره.

ع: قَطَط، مُقَلَّلُ الرَّاس.

## چنگه برنی

[ك: چنگه برنی: پهنه له زهری گیر کردن بز سهره و تن.]

ف: چنگ گیر کردن.

ع: ...

## چنین

ك: كه نشوره. [زین (ی میوه له دار).]

ف: چیدن، چنیدن. (میوه از درخت.)

ع: قَطَف، لَقَط، جَنِي، اِقْتِطَاف، اِلْتِقَاط، اجْتِنَاء.

## چنین

ك: دوران، برین. [دورینه (ی گیاه).]

ف: چیدن، بُریدن. (گیاه)

ع: جَرَّ، اِحْتِشَاش.

## چنین

ك: بژن. (برنج مهله ن. [بژاردن (وهك: بژاردنی برنج).])

ف: پاک کردن.

ع: ثَفْلِيَّة.

## چنین

ك: دورس کردن. [تین (وهك: چینی گزهری).]

ف: بافتن. (جوراب مثلاً.)

ع: نَسَج.

## چنین

[ك: نه خشاندن (ی تاج، کلار و...)]

ف: دوختن. (تاج، عرقچین و...)

ع: تَطْرِيذ، تَدْبِيح، تَوَشِيَّة.

## چنین بان یهك

[ك: له سر یهك دانان، كه له كه کردن]

ف: روی هم چیدن، بالای هم گذاشتن.

ع: رَثَد، نَضَد، زَمِر، رَكَم، تَنْصِيص.

## چنین لای یهك

[ك: خستنه پال یهك، ريك خستن]

ف: پهلوی هم چیدن، لای هم گذاشتن.

ع: نَضَد، تَوَسِيْق، تَنْسِيْق، تَرْصِيْف.

## چنینهوه

ك: گلپره و گردن، گرد و گردن. [هه لگرتنه و ر كز كرنه و.]

ف: گرد کردن، چپبهره کردن، گروزه کردن،

برداشتن.

ع: قَرش.

## چو

ك: چیر. [دار]

ف: چو، چوب، درود.

ع: خَشَب.

## چوار

[ك: ژماره ی باش سی.]

ف: چهار، چار.

ع: اَرْبَعَة.

## چوارنایه

[ك: چوارینه (جزره زیریه کی شه په).]

ف: چهار آینه، جوشن. (نوعی است از

جوشن.)

ع: دَرِع، يَلْبَة.

**چواربا**[ك: باي روزهدلات، باي روزنارا، باي شه مالن، باي  
باشرور.]ف: چهار باد. (باد صبا، باد دبور، باد شمال، باد  
جنوب)

ع: اَرَبْعَة، رِيّاح اَرَبْعَة.

**چواربه ن**ك: قورسی. [کورسی: میزیکي تاییت سو که زستانان  
ناگریان دهخته ژیری و به دهریدا دنوستن.]

ف: چهاربند، کُرسی.

ع: کُرسی.

وینه «تورسی»

**چواربه ن - روپایی****چواربا**

ك: چاروا، مالات. [چوارین، ناژدل]

ف: چهارپا، چارپا، سَئور، اُسَئور.

ع: مال، نَعَم، ماشیة، دَوَاب.

**چوارپاچکه**

[ك: هدر شتیکی چوار پینچکه، واک: کورسی و میز و...]

ف: چهارپایه، چهاربند.

ع: قَوَانِم، اَرَبْعَة قَوَانِم.

**چوارپالوو**

ك: شه شربالوو. [شه شربوو، خشتهك]

ف: چهار پهلوو، شش پهلوو.

ع: مُرَبَّع، مُكَعَّب، مُجَسَّم.

وینه

**چوارپالوو**

[ك: بدردی ریکریکی بدنایی.]

ف: چهار پهلوو. (سنگ چهار پهلوی بنایی)

ع: رَضَم، رَضْمَة، رَضَام، رَضَامَات.

**چوارپایه**

[ك: میزی چوارپینچکه.]

ف: چهار پایه، چارپایه.

ع: مُشَجَّب، مَشَجَر، مَرَقَع.  
وینه**چوار پهل چهرهك**

[ك: دهست و پی سپی (ندسپ)]

ف: چهار پا سفید. (اسپ)

ع: مُجَبَّب، مُحَجَّل.

**چوار پهل قهوی**

ك: کد توكولوت، زلام. [زبه لاج (مروث یا ناژدل).]

ف: گنده، كُلفَت، چهارشانه، كلفت آفرینش.

(انسان یا حیوان)

ع: رَبْع، رَبْع، رَبْعَة، حِنْزَاب. (غَلِيظُ النَّوْاح)

**چوارنقی**

ك: گومز سر گوز. [همیرانی گومز داری سر قهبر.]

ف: گوراب، گورابه، ستودان، استودان، چارتاق،

چهارتاق.

ع: رَوَاق، اُسْطُوَان.

وینه «تاق»

**چوارچوار**

[ك: چوار - کس یا شت - له دوی چوار.]

ف: چهار چهار، چارتا چارتا.

ع: رُبَاع.

**چوار چوار**

ك: شانزه. [چوار کد پت چوار، ۴ × ۴]

ف: چهار چهار، چار چار، چار بار چار.

(شانزده)

ع: اَرَبْعَة اَرَبْع.

**چوارچمقل**

ك: چوار هدرنگوله. [ده فزی چوار دهسکه. هدر وها نیدیومه]

له دهه وسان بوون و بیتهزی.]

ف: چهارپا، چهار دست و پا.

ع: اَرْبَعَةٌ قَوَائِمٌ، تَبْرُكُجْ، اَنْقِيَامٌ عَلَى الْاَرْبَعِ.

### چوارچینه

لک: سکف. [نمر چوار داری که شتیکیان له خو گرتسره.

(ره): چوارچینه‌ی دهرگا یا نارینه. ]

ف: بَلَنْد، بَلَنْدین، نَرْیواس، سَفْت، چَهارچوبه.

ع: اِطَار، بَرَوَاز، حِتَار، کِفَاف. (اِطَارُ الدَّرَبِ، اِطَارُ الْمَرَاةِ)

وینه — په نهمه / وینه‌ی تری همیه.

### چوارخرت

لک: به‌خته. [بزن یا مېړی چوار ساله.]

ف: بَخْتِه. (بُز یا گوسفند چوار ساله)

ع: جَذَع، مُرْبِع.

### چوار روکن

لک: چوار دیوار. [چوار لای که عبه: روکنی یه‌مانی، شامی، عیراقی، حه‌جهرولنه‌سره.]

ف: چَهار دیوار، چَهارسو.

ع: اَرْكَان اَرْبَعَةٌ.

### چوارپریان — چوارپیکان

### چوارپیکان

لک: چوارپریان. [پیکه‌ی دور پیکه‌ی یه‌کترې.]

ف: چَهار راه، چَهار راهه.

ع: مَفْرَق، مُلتَقَى الطَّرِيقَيْنِ.

### چوارزربه

لک: چوارقه‌مچ. [تاشینی ریش و سیمیل و نه‌برږ و برږانگ بر نه‌تک کردن.]

ف: ذَک، ذَغ. (چَهار ضرب: ریش، ابرو، سبیل، مژه. «دک‌زده» یا «چَهار ضرب» زده یعنی: هر

چَهار را تراشیده باشد.)

ع: اَشْعَار اَرْبَعَةٌ. حَلَقُ الْاَرْبَعِ.

### چوار زه‌ربه — چوار زربه

### چوار سرشت

[لک: چوار سرشته‌که: ناو، ناگر، خاک، با.]

ف: کیا، کیان.

ع: طَبَائِع اَرْبَعَةٌ.

### چوارسو

لک: چوارگوزر. [نمر تاقه‌ی کم‌تروته نیتوان چوار تاریکه

بازارېده.]

ف: چارسو، چَهارسو. (تاقی که چَهار گذر از

آن جدا شود.)

ع: مُلتَقَى اَلْاَسْوَاقِ.

### چوارسووخ

لک: ... چوارگوشه. [چوار کونج]

ف: چَهار کُنْج. چَهارگوشه.

ع: رُؤَايا اَرْبَعَةٌ. ذُو اَرْبَعِ رُؤَايا. مُرْبِع.

### چوارشانه

لک: کرلمېره، که‌توکلفت. [زه‌لاح]

ف: چَهارشانه، چَهارخوبه، گنده، کت‌وکلفت.

ع: رِبْع، رِبْع، رِبْعَةٌ، مُرْبُوع، وِرَاء. حَنْزَاب. (غَلِيظُ اَلْاَلْوَاخِ)

### چوار شه‌ش

[لک: چوار له شه‌ش.]

ف: چار شش، چَهار شش.

ع: اَرْبَع سِتَّة.

### چوار شه‌مه

[لک: چوارشه‌م]

ف: چارشنبه، چَهارشنبه.

ع: اَرْبَعَاء

### چوار نه‌سل

لک: چوار گا، چوار سا. [چوار روز]

ف: چَهار هنگام، گُشاد هنگامان.

ع: فُصُول اَرْبَعَةٌ.

### چوارقولنی

[لک: قازان یا گولدانی چوار دسک.]

ف: چارگوشی. (دیگ یا گلدان که چَهار دسته

داشته باشد.)

ع: ذو اربع عُروَات.

ویندی مهیہ.

چوار قہ مچ ← چوار زریہ

چوار گوزہر ← چوار سوو

چوار گوشہ

ک: چوار سوریج. [چوار کونج]

ف: چوار گوشہ، چوار کُنج.

ع: مُربع، ذو اربع زوایا.

چوار لا

ک: چوار لاه، دو بیاد. [بہنی چوار لو، بہنی دوو جار بادرار.]

ف: چہار لا، چہارتاہ، چہار لای، چہار رشتہ،

دو بیاد.

ع: مُربع، مربع، ذو اربعۃ خیوط، ذو اربعۃ أسلاك.

چوار لا

[ک: چوار تہرہف]

ف: چہار سو.

ع: جہات اربعہ.

چوارہ مشقان

ک: چوار زرائی. [چوار مشقی: جوڑہ دانیشتیکہ.]

ف: چہار زانو.

ع: رَویعۃ، اُربعاء، ثُرُیع.

وینہ

چوار میخہ

[ک: ہدر چوار پہلی مرزف - بز نمونہ - بیہستہوہ بہ

چوار میخہوہ تا بہ هیچ لایہ کدا نہ جوڑیتہوہ.]

ف: چہار میخ، چار میخہ، (چہار دست و پای

انسان را مثلاً بہ چہار میخ ببندند کہ بہ هیچ

طرف تکان نخورد.)

ع: ...

چوار نال

ک: غار، تار، چوارہ، [پر تار: غاردانی توند.]

ف: چہار نعل، تاخت، ذو.

ع: خَب، خَبَب، کَرْدَخۃ، مَمَلَجۃ.

چوارہ ← چوار نال

چوار ہنگل

ک: چوار ہنگول. [چوار دہسکہ (وہک: چوار دہسکہی خینگہ

یا مہسکہ.)]

ف: چہار دست، (چہار دست خیک، یا مشک

مثلاً.)

ع: قَوائم.

چوار ہنگول ← چوار ہنگل

چوار ہنگولہ

[ک: نیدیمہ لہ بیتیزی و دہسہسان برون لہ کاردا.])

ف: چہار دست و پا، (کنایہ از عاجز شدن و

واماندن در کار است.)

ع: ثَبَر کُج.

چوار ہ کبیر

[ک: ثمر کسی لہ چوار ہش بیک ہشی ہردہ کہو ریت.

(بز نمونہ: لہ ہدرو بومی زویدا.)]

ف: چہار یک بڑ.

ع: مُخَابِر، مَن لَہ الرُّیَع.

چوہ چو

ک: ہرانیہر. [وہک یک، یہ کسان]

ف: برابر، یکی بودن، مانند ہم.

ع: مُساوی، مُطابِق، طابِق الثَّعلُ، بِالثَّعلِ.

چوڻی

ک: ہد پیر کی، ہد پیرین. [دیلان (سمای بہ کومہن، کہ

چہند کس پتکہوہ بہ شیوہ کی باز نہیی یا کہرانہیی

دہستی یہ کتر دہ گرن و ہد لہ پیرین.)]

ف: پَنزہ، پنجہ، چوپی، (رقص اجتماعی، کہ

چند نفر با ہم بہ شکل دایرہ یا نیم دایرہ

دست ہمدیگر را گرفتہ می رقصند.)



ع: زَفَن، قَنْزَج، فَرْجَح، رَقَص، دَعَكَسَة.

### چوتورمه

ك: تهرهه. [كارهات]

ف: آسيب، موژه.

ع: حادثه، صَدْمَة، نَائِبَة، نازِلَة.

### چوخور

ك: چه، روخانه. [رربار]

ف: رود، زوغ، رودخانه.

ع: وادي، نهر، مَنَهَر.

### چوزه

[ك: چوزه]

ف: چوخا، جولخ.

ع: جوخه، جولق.

وئنه (۲)

### چوپ

ك: چهرمگی. (چوپ شیر). [سپایی]

ف: سفیدی. (رنگ شیر)

ع: قُمْرَة، بِيَاض.

### چوپ

ك: واريز. (چوپ داره). [رهلام]

ف: پاسخ.

ع: جَوَاب.

### چوپ

ك: رنه. (چوپ كردن) [ئیگیربون (لینه بون)]

ف: بَند. (بَند كردن، بَند شدن)

ع: أَخَذَ، جَزَ.

### چوپ

ك: قوم، تك، توت، نهخت، كه، چك، ریزه، چورتك.

[دلپ. نهختان]

ف: چك، تك، ریز، شُر، شُرتك.

ع: جُرْعَة، دُفْعَة، حُسُوءَة، قُدْمَة، غُمْجَة، غُمْجَة، نَغْبَة، شَرِيَة، قَطْرَة، بَرَض، دُف، ذُفاف، شُفَافَة.

### چوپ

[ك: تنوك] (چوپ لی پری. ناوچوپ کرد.)

ف: شُر.

ع: رَشْحَة، قَطْرَة، وَشْلَة، تَرَشْح، تَقَطُر.

چوپ ← شهق [رویه کی گوزانیه.] [گورانی است.]

### چوپ ← قهرقاوون

### چورت

ك: پینه کی، ونهوز. [خه برده وه]

ف: چُرت، پینکی، ناو، ناویدن.

ع: سِنَة، سُبَات، نَعَاس، نُكَاس، مُوَاد، مُود، نُوْدَان،

وَسَن، غُفُوَة، مَوْجَل.

### چورت

ك: چورتكه. [چورت (نامرازی ژمیره) ی جاران]

ف: چُرت، چرتكه. (چرتكه ی حساب)

ع: شُرط.

### چورتان

ك: ترازانن. [ترازانندن، چركاندن (وه): چرتاندنی]

په له پستكه ی تفنگ.)

ف: چُرتاندن، دركردن. (ماشه ی تفنگ را مثلاً

چرتاندن.)

ع: اِزْلَاق، تَنْحِيَة.

چُورتك ← چوپ (كه)

### چورتیان

ك: ترازیان. [ترازان، چركان]

ف: چُرتیدن، در رفتن.

ع: اِزْلَاق، تَنْحِيَة.

### چوپ كردن

ك: رنه كردن، بهن بون. [ئیگیربون]

ف: بَندشدن، بَندكردن، نيزه بَند كردن.

ع: أَخَذَ، جَزَ.

### چوپ

[ك: چه راس]

ف: لُب چۆرە، لُب چۆرا.

ع: لَمَاط، لَمَاق، لُمَجَّة، عُقْبَة. اِلْتِمَاط.

### چۆرە

ك: شۆرە. [دەنگى رۇئى ناۋا.]

ف: شۆرە، شۇرە، شۇرىدن. (صدای شرشر آب)

ع: اِنْصِيَاب.

### چۆرە چۆر

ك: شۆرە شۆر. [چۆر چۆر، چۆرە زۆر]

ف: شۇر شۇر، شۇرىدن.

ع: تَصَبُّب، وَشَلان.

### چۆرۈ

ك: تىكى، تىزۈ، چىكى، كەمى، رىزەسى. [تەنۈكىك،

تەزۋىقائىك]

ف: شۇرى، تىكى، چىكى، كەمى، رىزى.

ع: جُرْعَة، شَرِيَّة، غُرْفَة، نَفْبَة، قَطْرَة.

### چۆرىان

ك: تىكان. [تكان، چكان، پالتىران]

ف: شۇرىدن، چكىيدىن، سوداپ، پالىيدىن،

پالان شىدن، آب چكان.

ع: وَشَل، تَصَبُّب، تَقَطُّر.

### چۆش

ك: ورش، وش! [هوش! (فرمانه بۆ راواستانى كەر، به

پىچەوانەى «چش» وە...]

ف: چش، وش! (امر به ایستادن الاغ، برخلاف

«چش»!)

ع: ...

### چۆق

[ك: مژ (مژدان لە نىرگە لە...)]

ف: ئۆك. (نفسى كه به قلیان مى زندند.)

ع: نَشَق، نَشَق، نَشَق، اِسْتِنشَاق.

### چۆقائىن

[ك: لەرزاندن، دانە چۆتە پىكردن] (ياو ئەيچۆقتى.)

ف: چكاندن، ژكاندن.

ع: مَلَق، نَقَض، اِرْعَاد، اِكْرَاز.

### چۆقە

ك: كزە. [سورتانەو، كزانەو]

ف: سوزش.

ع: حُرْقَة، اِلْتِهَاب.

### چۆقە

[ك: دانە چۆتە (تەقەتەقى ددان بە ھۆى سەرما يا

لەرزوتارە...)]

ف: چىك چىك، ژىك ژىك، ژىغ ژىغ، (صدای به هم

خوردن دندان از سرما يا از تب و لرز.)

ع: رَعْدَة، نَفْضَة، كُرَاز، صَلْقَمَة. (صَرِيح، صَرِيح)

### چۆقەى دل

ك: كزەى دل. كوركيان، كۆلەى دل. [نەپەرى تاسە.]

ف: سوزش دل. درخوش، شادخواست.

ع: حُرْقَة اَلْقَلْب. اِشْتِياق.

چۆقەى دىيان ← چۆقە [امانەى دوروم.] (به معنى اخير

«چۆقە» است.)

### چۆقەين

[ك: كەوتىنە دانە چۆتە، تەقەتەق كەردى ددان.]

ف: چكىدن، ژكىدن.

ع: تَصَلَّق، اِرْتِعَاد، اِنْتِفَاض، اِكْتِرَاز.

### چۆك

ك: زىزانى، وژىگ. [ئەژىزۇ]

ف: چىك، چۆك، زانو.

ع: رُكْبَة.

### چۆكەدان

ك: سەردىن. [لەسەر ئەژىزۇ دايشتن.]

ف: چىك، چۆك، چىكەدان، زانودادن، بە

زانوونىشتىن.

ع: جُلُو، تَجَاش، قُفُوف، حَلَب، اِكْتِيَام، تَحْلُف.

ۋىتە

## چوکلہ

ک: چیکلہ. [چیلکہ]

ف: دروک، دسوک، خلاشه.

ع: سَجُور، هَشِيم.

## چوکلہ خیک

ک: پڑگی، پشک. [نر چیلکہ یه ی خیکه ی پی پینه ده کن.]

ف: چوبک، چوبک خیک.

ع: زاجل، اُسکویه.

وینه <۲>

## چوکلہ شکین

ک: خومه شتونه، بشتونه یی. [دورزمان، نازارچی]

ف: هاله، چُغُل، سخن چین، دوبرهم زن.

ع: هَمَاز، نَمَال، نَمَام، نَامِل، دِیِیوب، مُفَتَن، مُفَسِد.

## چوکلہ شکینی

ک: خوم شتوانن، بشتونه یی. [فیتنه یی، دورمانی]

ف: هالگی، چُغُل، سخن چینی، دوبرهم زنی.

ع: هَمَز، هَمَازَة، نَمَل، اِنَمَال، نَمِیَئَة، نَمِیَئَة، نَزغ،

اِفْسَاد، ثَفَتِن، اَثایَة. سِعیایَة.

## چوکلہ ی نه ماکو

ک: دهمار. [ره گی تورتون]

ف: دمار، چوبه.

ع: عَصَبُ الثَّغ، عُرُوقُ الثَّغ.

## چوکلہ ی قولاپ

ک: خه ماز، چوکلہ ی ماسیگی. [چیلکہ ی قولابی

ماسی گرتن.]

ف: غمازک. (چوبک قلاب ماهی گیری)

ع: ...

وینه

## چوکلہ هلدان

[ک: دانیشن له سر یه نه وژنو (و بهر زکرنه وه ی

نه وژنوه ی تر.)]

ف: زانو بلند کردن، زانو. (یک زانو بلند کردن)

ع: تَشْطِي، شُطِي الرُّكْبَة.

وینه

## چوکلہ هلدان

ک: جنپکان، تنپکان. [چپکان (بهر زکرنه وه ی هدر دیر

نه وژنو و له سر پی دانیشن.)]

ف: جُنْبَاتَمَه، زانو افراشتن. (هر دو زانو

افراشتن و بر پا نشستن.)

ع: قُرُفُصَاء، قُرُفُصَى، قَعْفَزَى، اِقْعِنْفَان، اِحْتِبَاء،

اِحْتِلَاف، اِقْعَاء.

چوکلہ که ← مه لیچک [دشیده کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

## چول

ک: بیابان. [بیابان، سارا (زوی خالی له مروژا.)]

ف: کَویر، گَویر، هامون، بیابان، چول. (زمین

خالی از مردم.)

ع: قَفَر، قَارَة، مَقَارَة، وَحْش، صَحْرَاء، تَبْهَاء، بَبْدَاء.

## چول

ک: تاراق. [خالی (خانوری خالی)]

ف: تهی. (خانه ی خالی.)

ع: خالی، خاوی، خافق، غامِر، بائِر، مُخْلَى، خالی

السَّكَنَة.

## چولای بو

ک: چرن نهی؟ [کرو دهیت؟]

ف: چه جور شد؟، چه جور می شود؟

ع: کَیْف؟، کَیْف یَكُون؟

## چولچر

ک: بر پزیکه. [لاری]

ف: بی راهه، بیابان رو.

ع: تَعَسُف.

## چولچر

[ک: گوزانیه کی به ناربانگ و تایه تی بیابانه که

هارواتای فارسی و عربی نیه.]

ف: آوازی است معروف مخصوص بیابان

مرادف فارسی و عربی ندارد.

### چولسك

ك: چلّسك، كوتهره، چلاسك. [داری نیرو سورتاری گِردار.]

ف: سَفْده، آسَفده، نیمسوز، نیمسوخته.

ع: جَذْوَة، قَبَس، وَقُود، مِسعار.

### چولوهول

ك: خوتروخال. [بی‌تارهدانی (خالیه‌هوالی).]

ف: تهی و تهك. (خالی و خوله)

ع: خالی، فارغ، خالی السَكَنَة.

### چوله چرا

ك: سوله چرا، چوكله چرا، شوره چرا. [القى دوهخت - واك:

داوبه‌پور - كه به پشتی ته‌شوی واك سیواك ده‌يكوتن و سو

راو - واك: واره‌كهر - له چیا و دهشتدا هه‌لیده‌گرسین.]

ف: شوله چراغ، هاله چراغ. (شاخه‌ی درخت

بلوط را مثلاً با پشت تیشه مانند مسواک

می‌کوبند و برای شکار کبک مثلاً در کوه و

بیابان روشن می‌کنند.)

ع: قُبَار، عَشْوَة.

وینه

### چولی

[ك: گه‌لای میو یا کاهو كه به «با»ی دهست كونی

ده‌كهن و واك ده‌مانچه ده‌نگی لیوه دیت.]

ف: چولی. (برگ مو، یا برگ کاهو را با باد

دست سوراخ می‌کنند كه مانند تپانچه صدا

می‌دهد.)

ع: قَقَع، تَفْقِيع.

وینه

### چون

ك: واك، وینه، جَز، جفت. [چه‌شن، هارتا]

ف: چون، مانند.

ع: شَبِه، شَبِیه، مَثَل، مَثِیل، نَطِیر، عَدِیل.

### چون ← چونكه

#### چونكه

ك: چون. [چونكو، له‌بهر نه‌ره]

ف: چون، چونكه.

ع: اِنَّ، اِذَا، اِنَّ.

### چونوور

ك: چنور (گیاه‌کی به‌ناریانگه.)

ف: علفی است معروف.

ع: ...

### چونه‌ر

[ك: چه‌رنده‌ر]

ف: چُنْدَر، چُغْنْدَر، چُغْنْدَر، چُغْنْدَر، شُونْدَر، شُونْدَر.

ع: سِلِق، شَمَنْدَر، شَمَنْدَر، شَمَنْدَر.

وینه

### چونه‌ر بریانی

[ك: چه‌رنده‌ری لیترار.]

ف: لَبُو، لَبَلبو، چُغْنْدَر پُخته.

ع: سِلِق، شُونْدَر، لَبُو.

### چونه‌ر قه‌ن

[ك: چه‌رنده‌ری شه‌كر]

ف: چُغْنْدَر قنند.

ع: شُونْدَر، شَمَنْدَر، شَمَنْدَر، سِلِقُ السُّكَّر.

وینه

### چونه‌ر و كه‌شك

[ك: چه‌رنده‌ر و كه‌شك]

ف: لَبُو، چُغْنْدَر و كَشك.

ع: لَبَلَبُو.

### چووب

ك: درز، چاپ. [درو]

ف: دروغ. (چاپ و چوب)

ع: كَذِب، فَرِیة، كِذِب.

### چوووز

**چوون**

ك: روین، شوون، [روشتن]

ف: رفتن، شدن.

ع: ذهاب.

**چوون**

ك: كه‌فهریژ. [سه‌رپیژ کردن (وهك: كه‌فهریژ کردنی

چیتشت.)]

ف: ازسررفتن. (آش مثلاً.)

ع: قَرَح، اِزباد، ثَنَاط، ثَغَلِي.

**چوون**

ك: کردن. (له‌ره‌نه‌چی - له‌ره نه‌كا.) [ویچوون، هارشیتو، یی]

ف: ماندن. (به آن می‌ماند.)

ع: شَبَه، شَبَاهَة، اِشِبَاه، مُشَابَهَة، مُمَاتَلَة، مُثُول.

**چوون به‌یه‌كا - به‌یه‌كا چوون****چوون ناو ناو**

ك: [رژچوون له نارد.]

ف: رفتن توی آب.

ع: خَوْض.

**چوونه‌یه‌ك**

ك: [هاتنه‌یه‌ك یه‌ك (بوژ بازدان.)]

ف: به هم رفتن. (برای جستن.)

ع: قَرَّ، اِنْقَبَاض، اِنْقِفَاش، اِكْلِنَاز، فَذْفَذَة.

**چوونه‌یه‌ك**

ك: ... مه‌لپین‌کیان. [لِئَك توند برون. هاتنه‌یه‌ك]

ف: درهم رفتن. بسته شدن. برآمدن.

ع: عَجَر. رَتَق. قُلُوص، ثَقْبُض، ثَقْلُص، ثَجْمَع.

ثَشْنُج.

**چوونه‌یه‌ك**

ك: [كرژ برون (ی دلو، کیسه، لاستیک ...)]

ف: بَلَغْشْتَه شدن. (دام یا کیسه یا لاستیک

مثلاً.)

ع: قُلُوص، اِجْتِمَاع، ثَجْمَع.

ك: چوزه، چه‌كه‌ره. [چه‌كه‌ره (پیاز، گیا یا په‌ری مریشك

كه تازه سهری هینایتته دهر.)]

ف: نیش، تَنَزَه. (پیاز یا گیاه یا پر مرغ كه تازه

سر درآورده باشد.)

ع: شَطَا، بارِض، وَشَم، نَتَش، خَاَمَة، فَرَح.

**چووز**

ك: [رِیز (نهر سی به‌ره‌ی ده‌كه‌ونه سهر یه‌ك هیل.

زاراوه‌یه كه له یاری «رِیزین» دا.)]

ف: چوز، رِیز. (واقع شدن سه ریگ در یک رج،

اصطلاح بازی «چوزان» است.)

ع: قَرَف.

وینه - چوزان

**چووزان**

ك: [رِیزین: یاریه كه.]

ف: چوزان، رِیزبازی، ریگ‌بازی.

ع: قَرَف، قَرَق.

وینه

**چووزه**

ك: [ههر به‌شیک‌ی روک كه پیر نه‌بویتت.]

ف: تَر، تَزَه. (هر چیز جوان از نباتات كه پیر

نشده باشد.)

ع: وَالْبَة، نَشِیْطَة، حَقَل.

چووزه - چووز (چه‌كه‌ره)

**چووزه‌بوونگه**

ك: [پنگی نه‌پشکروتور.]

ف: چوزه‌بودنه، پودنه‌ی تنزه. (پودنه‌ی

نشكفته)

ع: شَطَا، اَلْفُودَنَج.

**چووزه‌ه‌یار**

ك: [هارونی نلک.]

ف: خیارزه، خیار تازه، خیار نازی.

ع: شَمُور.

## ج وخت؟

ك: چ گا؟ [چ كاتيك؟]

ف: چه گاه؟، چه هنگام؟

ع: ايان؟، مېما؟، آي وقت؟

چوهـ — ژووړ [دوښه كې گوزانيه.] [گوزاني است.]

## چه

[ك: نيشاندې كورته ناره، وړك: باخچه.]

ف: چه. (علامت تصغير است. باغچه، تربچه.)

ع: ي.

## چه؟

[ك: چي؟]

ف: چه؟، ژش؟

ع: ما؟

## چه نه وي؟

[ك: چي نه بيت؟]

ف: چه مي شود؟.

ع: ما يكون؟.

## چه بوونې — حقيقت

## چېپ

[ك: بدرانېري «راست».]

ف: چېپ. (ضد «راست»)

ع: يسار، يسره، ايسر، شمال، شيعال، شمال.

## چېپ

ك: چېپله. [چېپك: دست به يكداد کوتان]

ف: خُنېك، خُمېك، دَسْتَك، ژنگ، شَسَق،

دست ژدن.

ع: صلد، سَطْع، صَدْوَة، صَفَقَة، تَبْلُد، ضَرْبُ الْكَفِّ،

(تَصْفِيح)، تَصْدِيَة.

## چه پاله

ك: شه پاله، شه پلاخه، زيله. [زله]

ف: سيلي، چپات، تپانچه، توانچه، سلّه،

كشيده.

ع: نطم، نطح، كَفَح، دَح، صَفَعَة، ضَفَدَة، رَطَسَة،

## طباخه.

## چه پاله

ك: چېپوله، ناردهس. [چېپوك (له بي دست).]

ف: هُنْك، كُنْك. (كف دست)

ع: كَف، يَد.

## چه پانن — نه پانن

## چه پلو

ك: تالان، بَرِيْتِيَرِيْن. [رايووت]

ف: چپاو، چپو، چپاول، تاراج، تارات،

بچاپ بچاب.

ع: نُهَب، نُهَب، غَارَة، مَغَار، اِغَارَة، اِسْتِغَارَة.

## چه پخون

ك: شه نغرون، شه نغرون. [هترش كردن له شهردا.]

ف: شَبْخون، شَبِيخون، شَب تازي، شَب تاختن.

ع: شَبِيْت.

## چه پك

ك: چه به، دسه، دسكه، چېپكه، قول. [بهسته، دسته]

ف: دَسْتَه، مُشْتَوَارَه.

ع: قَبْضَة، قُصَة، خُصْلَة، حُرْمَة، قَصِيْبَة، سَبِيخَة،

غَبَط، عَمِيْثَة، جَزِيْرَة.

## چه پ کوتانن

ك: چېپله کوتانن. [چېپله ليتدان]

ف: خُنْبيدن، خُنْبيك ژدن، خُمْك ژدن، دَسْتَك ژدن،

دست ژدن، شَفَق ژدن.

ع: صَفَق، تَصْفِيق، صَدْو، تَصْدِيَة، تَصْفِيح، تَبْلُد،

ضَرْبُ الْكَفِّ.

## چه پكه — چېپكه

## چه پكه گڼم

ك: قول، دسكه. [بهسته ي گڼم، دسته ي گڼم]

ف: بَسْك، بَسْذَك، دَسْتَه ي گنډم.

ع: قَبْضَة، حُرْمَة، شمال.

وینه

## چہ پکن

[ك: تونیل]

ف: زه كند، زه گویه.

ع: ثَق، سَرَب، دِيَماس.

ویند - تونیل

## چہ پکر

ك: چرخ، ناسان، گهره دون. [چہ پگر، فلهك]

ف: چرخ، چپ گرد، آسمان، روزگار، گردون.

ع: فَلَک، سَمَاء.

## چہ پله

[ك: چوڻه (كه سِيك كه كار به دهستی چپ دهكات.)]

ف: چڻه. (كسی كه با دست چپ كار كند.)

ع: أَعْسَر، (عسراء)

## چہ پله ریزان

[ك: چہ پله لیدانی به كومهٔ.]

ف: خَنْبَك زدن، خَنْبَك زَنان. (كف زدن جمع)

ع: تَصَافَق، تَصْفِيق، تَبَلُّد، ضَرْبُ الكُفوف.

## چہ پوراس

ك: چہ لپا، [خاج]

ف: چلیپا، چپ و راست.

ع: صَلْبِي، صَلْبِيَا.

## چہ پوراس

[ك: برینی دست و پی به پیچدراندی به كتره.]

ف: چپ و راست. (بریدن دست و پا بر خلاف.)

ع: أَلْقَطْعُ مِنْ خِلَاف.

## چہ پوراس - دؤمره کی

## چہ پوك

[ك: به لهپی دست له سهر دان.]

ف: پام، توسری. (با كف دست توی سر کسی

بزندن.)

ع: كَف، صَك، صَعَف، قَصَع، رِبْسَة، صَفَع.

## چہ پوكان

ك: چالاخی. [هاروهاچی كردنی نهسپ.]

ف: چالاخی، هرزگی. (هرزگی كردن اسپ)

ع: جَلَاة.

## چہ پوكه سهری

[ك: به لهپی دست لهسهر دان.]

ف: توسری. (با كف دست.)

ع: رِبْس، قَصَع، لَدَم، لَفَح.

## چہ پوله

ك: به پهنوله، به نجه. [چده]

ف: چچ، پنجه، دست.

ع: كَف، يَد، قُنْب.

## چہ په

ك: چه پك، چه پكه، دهسه، بهسه. [دهسكه]

ف: دسسته، بسسته، مُشتواره.

ع: قَبْضَة، حَزْمَة، قَصِيْبَة، عَمِيْثَة، سَبِيْخَة، خُصْلَة،

قَصَّة، غِبْط.

## چہ په

[ك: سهری «پاشه بن» كه مه چه کی نهسپی پی

دهسته تهره.]

ف: مچی. (سر پاشه بن كه به مچ اسپ بندنند.)

ع: رُساغ.

## چہ په - لوزه

[چہ په جاج - ساتوور (رشه پدی کرماجیه.)] (کرماجی است.)

## چہ پهر

ك: هه سار. (دیوار له شور و رشكه گیاره كه ته یان.)

ف: چپر، تواره، (دیواری كه از چوب و علف

سازند مانند «ته یان».)

ع: عَرِيْش، جَبَاك.

ویند (۲)

## چہ پهر

ك: پوس، پوسه. [پوسه چی، نامه بهر]

ف: چاپار، پیک، آلاخ، آسکدار، پُست، پوسته،

پوستە چى، راه نۆرد، نامە پىر.

ع: بَرِيد، قاصِد، ساعي، قَبِيح، سَكِي.

چەپەرەن

ك: سىنە بەن. [مەلچ]

ف: باژرند، باژرنگ، سىنە بەند، شال گردن.

ع: نَمِيْبَه، تَلِيْب، مِشَلَه.

وئە

چەپەر خانە

ك: پرتە خانە. [پرتە خانە]

ف: چاپار خانە، پىگ خانە، پست خانە، پوستە خانە.

ع: مَرْكُزُ الْبَرِيد.

چەپەن

ك: گەن، بەد، خراپ. [خراپ (خراپە)]

ف: بد، گەند، پلشت، پلىد. (كار بد)

ع: قَبِيح، شَنِيع، فَظِيح، سَيِّئ.

چەپەن

ك: چلكن. [پىس]

ف: چۆل، چۆل، دۆن، پلىد، ژىز، فۆز، فۆزاک،

فۆزگەند، چركن.

ع: قَذِر، وَسِخ، رَجَس، نَجَس، دَنَس، نَرَن، كَثِيْف،

خَبِيْث، قَشِب، مُسْتَقْدِر، حَرَام، نَكْبَة.

چەپەن

ك: بەدەرشت، گىر، چەفت. [چەرت، تارەن]

ف: كُج، بدگوهر، بدەرشت.

ع: مِلَط، قَطْ، مَرِيْد، شَرِيْر، عَرِيْف، خَبِيْث، سَيِّئُ

الْقَلْب.

چەپەن

ك: گەنىگ. [گەنىو (وگ: هىلگەي پىس)]

ف: بَلْعَد، گەندە، گەندىدە. (تخم مرغ مثلاً.)

ع: فَاسِد، ضَائِع، مَذِي، مُنْعَر، مُفْرَخ، مُفْرَخ.

چەپەن

ك: پاك نە كرىگ. [ناپوخت، نە پۆردراو (وگ: گەنى پاك

نە كراو).]

ف: آلفە، ناپاك، ناویژە، دُغَلدار. (گەندە مثلاً.)

ع: غَلِيْث، خَلِيْط.

چەپەن بوون

[ك: پىس بوون]

ف: آلودە شدن. پلشت شدن.

ع: تَلَطُّخ، تَخْبُث.

چەپەلكار

ك: بەدكار، گەنەكار. [خراپە كار]

ف: بدكار، گەندەكار.

ع: خَائِن، خَبِيْث، عَرِيْف.

چەپەلى

[ك: پىس، ناپاكى]

ف: چۆلى، پۆلى، پلىدى، پلشتى، فۆزاکى،

وژنى، چرك.

ع: قَذَاْرَة، كَثَاْفَة، خَبَاْثَة، رَجَس، نَجَس، قَذَر، قَذَع.

وَسَخ.

چەپەلى

ك: گود. [پىس (لە پاش و پىشى مرزەو).]

ف: گە، پاچايە، وژن، پلىدى، پلشتى. (بول و

غائط)

ع: جَعَر، قَذَر، نَجَو، غَائِط، مَدْفُوع، نَجَس، نَجَاسَة.

چەپەوانە

ك: وارو، چەراشە. [پنچەوانە]

ف: باژگونه، واژگونه، وارون، وارونە، رَحْش،

بازگونه، باشگونه.

ع: مَعْكُوس.

چەپى

ك: چەپەوانە، وارو. (زىددى «راسى»). [پنچەوانە]

ف: چۆپى، وارو، وارون، وارونە، رَحْش. (خس)



«راستی»

ع: یَسْرَة، عَكْس.

چہمی

[ك: جُزْءِ مَلِیْہِ كَیْہِ كَہ.]

ف: چوپى، چپى. (نوعى از چوپى است.)

ع: زَفَن، دَعَكْسَة.

چہنال

ك: درو شاخه. [كوله كہى پيشہوى چادر كہ سمرہ كہى درو

لق بيت.]

ف: چَتَال. (ستون جلو خيمہ كہ سرش

دو شاخه باشد.)

ع: دِعَامَة.

وینہ ← چادر، دو شاخه

چہنر

[ك: سہ بران]

ف: چَتر، مَنجوق، آفتاب گیر، آفتاب گردان.

ع: شَمْسِيَّة، ظِلَّة، مِظْلَة، عَالَة، سَعْنَة.

وینہ

چہنر

ك: بِيَكُون. [لقہ دارى ہد پآچراو]

ف: سَر بُرِيدَة.

ع: غَرِيصَة، مُشَدَّب.

چہنر کردن

[ك: ہد پآچینی لق برینی زیادہى درخت.]

ف: چَتر کردن، پآچیدن، (شاخه های زیادى

درخت را بریدن)

ع: جَرَّ، تَشْدِيب.

چہنر کردن

ك: گُڑ کردن. [خَرَفَش کردن (وہك: چہتر ہد لدانى

تارس.)]

ف: چَتر کردن، فیس کردن. (مانند طاووس

مثلاً.)

ع: تَنَفُّش، تَطْوُس.

چہنہ

ك: چہنہ. [دہمالى سہر.]

ف: چہنہ.

ع: كَفِيَّة، كُوفِيَّة.

وینہ

چہنہ و نمگان

[ك: دہمال و سہریتچی سہر]

ف: چہنہ و اگال، چہنہ و عقال.

ع: كَفِيَّة و عقال، كُوفِيَّة و عقال.

وینہ ← نمگان

چہنوون

ك: ناہان، ناراس، شہ تان. [توروش، نارہ سہن]

ف: شَيْتُون، ہر ماس، نادوست.

ع: مُتَقَلَّب، خَوَّان، شَیْطَان.

چہنور

[ك: بارى زيونى زيرہ دار.]

ف: چَتر، چَترَوِی. (پول نقرہى زنجيرہ دار)

ع: قُرَان، بَرَم.

چہنہ

ك: چہرہ، رازن، دز. [رنگر]

ف: رَہ زَن، نَزَد.

ع: لَص، قاطع الطریق.

چہنہ

ك: قہر سوزان، دزگیر. [ژاندارسى چہرہ گر.]

ف: قہر سوران، نَزَدگیر.

ع: اَمْنِيَّة.

چہج

ك: دہس، پہنہ، چہچلہ. [چہچہ (لہى دست.)]

ف: چَچ، دست. (كف دست)

ع: يَد، كَف.

چہچلہ

[ك: بچورك كراوى «چهج».]

ف: مصفر «چهج» است.

**چه خماخ**

ك: نه ستي. [سته، ستي، چه خماخ]

ف: چخماخ، چخماق، چقماساق، فروزينه،  
آتش پُرك، آتش زنه.

ع: زُند، قَداح، قَداحه، مِقْداح.

وینه

**چه خماخ**

ك: ماشه. (چه خماخ تفهنگ.) [پهلوي ته گه ی چه کی گرم.]

ف: چخماخ، ماشه.

ع: كَلْبَة.

وینه - تفهنگ &lt;۲&gt;

**چه خماخه**

ك: برووسكه. [تريشقه]

ف: بيري، درخش، آذرخش، آذرخش، سَيِنَجَر،

أَرْتَجَك.

ع: بَرَق، صَاعِقَة، سَلَنْق، اِثْلَاق، لَمَعَان.

**چه را**

ك: لهر، چهرين. [له وړگه. له وړين]

ف: چَرا، چَراگاه، چَريدن.

ع: رَمعي، رَتع، مَرثع، مَرعي.

**چه راگا**

ك: لهر، وِرت، يورت. [له وړگه]

ف: چَرَس، چَرام، چَرامين، چَراخوَر، چَراخوار،

چَراگاه، يورت.

ع: مَرعي، مَرثع، مَرعاة، حَمي.

**چه ران**

ك: لهر، ران. [تاوَل برنده دشت بَو نائف خواردن.]

ف: چَراندن.

ع: رَمعي، رَتع.

**چه ربیان**

[ك: زيایي، زيادی]

ف: چشك، چربیدن، افزونی.

ع: فَضْل، تَفَضُّل.

**چه رچی**

ك: روتچی، روتسين. [روتكي]

ف: چَرچی، چَربچی، روغنچی.

ع: دَمَان، دَسَام.

**چه رخ**

ك: خول، گه ريان. [سورپ]

ف: چَرخ، چَرخه، گردیدن.

ع: دَوَر.

**چه رخ**

ك: ناسان، چه پگهرد، گهردوين. [نه له ك چه پگه پ]

ف: آسمان، چَرخ، گردون.

ع: فَلَک، سَمَاء.

**چه رخ**

ك: نه رابه، خرتهك. [عاربانه، پتچكه. تابه]

ف: چَرخ، گردون، گردونه، غُرده، غُرده. غُلْتَك.

ع: بَكْرَة، عَجَل، عَرَبَة، عَرَبَانَة، عَرَادَة، اَرَادَة، دولاب،

فَلَکَة، فَلَکَة، غُلْمَة.

**چه رخ**

ك: پتچكه. [نامير، مه كينه (وهك: نامير گه لی دروين و

چنين و گوشين ...)]

ف: چَرخ، دولابه. (انواع چرخ های خياطي و

نساجي و عصاري و غيرها ...)

ع: بَكْرَة، عَجَلَة، عِجَلَة، دولاب.**چه رخ**

ك: بالدران. [شاهين (بالند يه کی راجی به ناربانگه.)]

ف: چَرخ، چَرخ، شاهين. (مرغی است شکاری

معروف.)

ع: صَقَر، صَقَر، قَطَام، رُج، شاهين.

وینه

## چهرخانن

ك: گهړانن، خولدان، پینچدان، [سورپدان، بادن]

ف: گرداندن، چرخاندن، پیچاندن.

ع: إدارة، لوی، حَرْف، صَرْف، عَطْف، بَرَم، اَزم، جَدَل.

## چهرخواردن

ك: چهرخیان، خول خواردن، [سورپانه‌وه]

ف: چرخیدن، چرخ خوردن.

ع: دَوْرَة، بَرَمَة، تَدَوْر، تَبَرَم.

## چهرخ دهرنگ هه لکړدن

ك: پاره لکړ، دهرنگه لکړ، خوځل، [نامیری کلانه‌گر].

ف: چهره، چرخه، کلافه، کلابه.

ع: حَلَاة، دُولَاب.

ویننه - پاره لکړ

## چهرخ شیره‌چی

[ك: نامیری رَژن گرتن]

ف: گراووش، چرخ‌روغنگری.

ع: دُولَابُ الفَصَار.

## چهرخ موونلوی

[ك: نامیری مویرسی]

ف: چرخ موناپی.

ع: بَكْرَة، نَرَاة.

## چهرخه

ك: چه‌پکه، [تونیل]

ف: چرخه، زاغهی پیچ، واه‌زاغه.

ع: نَفَق.

## چهرخه

ك: خول، گیتچه، [سورپ (برای «ته‌سه‌لسول»)]

ف: چرخ، چرخه، (برادر تسلسل)

ع: دَوْر.

## چهرخ هه‌وریشم

[ك: نامیری رستنی هه‌وریشم.]

ف: پروان، پرون، (چرخ ابریشم تابی)

ع: بَكْرَة.

## چهرخی

ك: گرد، [غیر]

ف: گرد، چرخ.

ع: مُدَوْر.

## چهرخی

[ك: هدرشتیکی ساف و غرپ‌کراو (وه‌ك: مسی غرپ‌کراو)]

ف: چرخ. (مس چرخ)

ع: تَدَویری.

## چهرخیان

ك: گه‌ریان، خولسان، خولیان‌هوه، چهرخ‌خواردن،

خول‌خواردن، [سورپانه‌وه]

ف: چرخیدن، گردیدن، چرخ خوردن.

ع: دَوْران، تَدَوْر، اِسْتِدَارَة، اِدَارَة، اِلْتِواء، اِنْخِرَاف،

اِنْعِطَاف، اِنْصِرَاف.

## چهرده

ك: بام، تاله، رنگ، (سیاچهرده) [نامال، مه‌یلو]

ف: چرده، چرته، فام، رنگ، (سیه‌فام)

ع: لَوْن. (يَضْرِبُ اِلَى السَّوَادِ).

## چهرین

ك: به‌نگ، به‌رش، [حه‌شیشه]

ف: چرس، برش، بَنگ.

ع: خَشِيش، وَدَقُ الْخِيَال.

## چهرم

ك: ... پوس، (خوشه‌کریاک) [پیتستی ده‌باخی کراو.]

ف: چرم، پوست.

ع: اَدِيم، جِلْد، سَبِت، صَرَم. (اِهَاب)

## چهرمچی

۱- «دهور» و «ته‌سه‌لسول» دوو زاراودی زانستی فه‌له‌سه‌فه

و که‌لامه. (ر-ر)

ك: پیس خوهشه کەر، چهرم خوهشه کەر. [دەباخچی]

ف: چرمچی، چرمگر، پوست پیرا.

ع: دَبَاغ، صَرَام.

**چهرم خوهشه کریاک**

[ك: پیستی دەباخی کراو]

ف: چرم پیراسته.

ع: سَبِت، اَدِیم، جِلد مَدْبُوع.

**چهرم خوهشه کەر ← چهرمچی**

**چهرم کونای چادر**

[ك: چهرمی کونی وەك تولفه كه دەیدروون بە خێوەتدا.]

ف: پَشِیز، پَشِیزه.

ع: عُرُوة.

**چهرمگ**

ك: سفی، سپی. [چهرمور]

ف: سفید، سپید، سپی، اسپید، خنگ، ساچی.

ع: اَبِیض، اَمْرَة، اَقَمَر، اَلْهَق، اَمْهَق.

**چهرمگەو بوون**

ك: روشنەری بوون، ناشکرا بوون. [روون بونەره (وەك:

ناشکرا بوونی بابەتیک.]

ف: سفید شدن، روشن شدن، آشکار شدن.

(مطلب مثلاً.)

ع: ظُهُور، وُضُوح، تَبَيَّن.

**چهرمگی**

[ك: سپیتی]

ف: سفیدی، سپیدی.

ع: بَيَاض، مُرْمَة، قَمَرَة، لَهَقَة، مُهَقَة.

**چهرمگی بیخ ناخون**

[ك: سپیتی کەواتەیی بنی نیشک.]

ف: ملک. (سفیدی بن ناخن)

ع: ثَوْر، كَدَاب، وَبَش، وَبَش، مُدَقَة، مُنْم، حِقَاب.

**چهرمگی چاو**

ك: چهرمینە ی چاو. [سپینە ی چاو]

ف: سفیدی چشم.

ع: مُقْلَة، شَحْمَة اَلْعَيْن.

**چهرمگی ناوچاو**

ك: چهرمگی توێل، چهرمگی ناو توێل. [سپیتی ناوچەوان

(وەك: سپیتی ناوچاوی نەسپ.)]

ف: سفیدی پیشانی. (اسپ مثلاً.)

ع: غُرَّة، غُرْغُرَة، شَادِخَة.

**چهرمه سەری**

[ك: تەمەی کردن.]

ف: سەزۆنش، توسەری. شلاخ کاری، چوب کاری.

ع: تَادِيب، تَعْزِیر، حَد.

**چهرمه لانه**

[ك: سپی پست، سپیتی]

ف: سفیدی، سفید رنگ، سفید پوست.

ع: اَبِیض، اَلْهَق، مُلْهَق.

**چهرمه له**

ك: چهرمگ. [سپیکە له («له» نیشانه ی بچەرك

کردەتەو یه.)]

ف: سفید، سفیدک، سپیدک. («له» علامت

تصغیر است.)

ع: اَبِیض، بَيِیضَة.

**چهرمپه ← چهرمه له**

**چهرمیننه**

ك: چهرمگی. [شپینە (وەك: چهرمینە ی مێلکه.)]

ف: سفیدی، سفید. (تخم مرغ مثلاً.)

ع: قَبْ قَب، آخ، غَرَقَب، مُسْتَمِیت، مُسْتَمِیت، بَيَاض،

بَيَاض اَلْبَيِض، زَلال اَلْبَيِض.

**چهرمیننه**

ك: کێره چهرمیننه. [نەندامی نێرینە ی دەسکرد (کە له

چهرم دوستی دەکن.)]

ف: چهرمیننه، چهرمه، سەمەتر، کێرکاشی. (کە از

چرم می‌سازند.)

ع: الفینة.

چهرمینه‌ی چاو - چهرمگی چاو

چهرن

ك: مه‌لِيت. (چهرن و پهرن) [دراوه، تسه‌ی پرپرپوچ.]

ف: چَرَنَد، پَرَنَد، یاوه.

ع: شَنَر، مَدَر، هُذاء، هَذِي، خُرَافَة.

چهریک

[ك: له‌شكری خِللات، یا سربای مه‌شق پینه‌کراو که

ته‌نیا بَر خواردن دین.]

ف: چَرِیک. (اردوی عشایری یا لشکر غیر

نظام که فقط برای چریدن می‌آیند.)

ع: عَوْن، مَدَد، اِمْداد، کُلْفِي، مَرْعِي.

چهرین

ك: له‌وَرِین، ده‌دان. [له‌وَران: نالی‌خواردن نازلان.]

ف: چَرِیدن، چَراکردن.

ع: رَتَع، رُتَوَع، رَعِي.

چه‌س؟

[ك: چه؟]

ف: چیست؟

ع: ماهو؟، مه‌یم؟

چه‌سپ

[ك: نورسك]

ف: چسپ.

ع: لُزَج، لُزِب، لُزُوجَة، لُزُوبَة.

چه‌سپ

[ك: لكینه‌ر. وهك: سریش و کتیه (ه‌ویرنك که شتی بی

ده‌لکیتن.)]

ف: چسپ، کَبَد، کَبِید، بَیرزه. (خمیری که

بدان چیزها چسپانند.)

ع: لَحِیم، مَلَقَمَة.

چه‌سپان

ك: كَرُ، فِرز، گورج، نازا. [خیرا، چالاک]

ف: چست، فِرز، چسپان، چابک، چالاک.

ع: سَرِیع، جَلَد، وَحِي، هَارِه، جَلِید.

چه‌سپان

ك: زو، گورج، نازا، په‌له. [خیزایی]

ف: زود، فِرز، شتاب.

ع: سُرْعَة، عَجَلَة، فَوْرًا، سَرِيعًا.

چه‌سپان

ك: لكائن. [نورساندن]

ف: چسپانندن، چسپانیدن، شبلانیدن،

بشلانیدن، دوسانیدن.

ع: اِلِصاق، اِلِزاق.

چه‌سپنه

[ك: نورسك]

ف: چسپنده، چسفنده، چفسنده، شبلنده،

بشلفنده، دوسنده.

ع: لُزِق، لُزِب، لُزَج، لَازِق، لَازِب، لَاصِق.

چه‌سپنه‌گی

ك: لکیان. [نورسان]

ف: چسپندگی، چفسندگی، شبلندگی،

بشلفندگی، دوسندگی.

ع: لُزُوقَة، لُزُوجَة، لُزُوبَة، لُصُوقَة.

چه‌سپان

ك: لکیان. [نورسان]

ف: چسپیدن، چسپیدن، چسپیدن، چفسیدن،

شبلیدن، بشلیدن، دوسیدن.

ع: لُصُوق، لُزُوق، لُزُوب، اِلِصاق، اِلِزاق، اِلِزَاب،

تَعَلُّق.

چشانان

ك: مه‌زان. [بی‌په‌شتن، چه‌شاندن]

ف: چشانندن، چشانیدن.

## چەشەنی

ل: تەرە، تەرە، تەرە. [تەرە]

ف: چاشنی، تەرە.

ع: صاروخه، طرقة.

## چەشەنی

ل: مەزە، تام. [چێژ]

ف: چاشنی، مەزە، خۆر.

ع: طعم، لذة.

## چەشەنی

ل: مەزە. [ئەو ترشیدی دیکەنە ناو چێشت.]

ف: چاشنی. (ترشی توی آش)

ع: حُمُوضَة.

## چەشە

ل: مەزە، مینالاک، چەشکە. [چێژە (چەشتن بو-)

تاقی کردنەوی تام.]

ف: چەشە، مەزە. چێشن. (چێشن چیزی برای

امتحان)

ع: ذوق، تذوق.

## چەشە

ل: چەشتە (ئەو چێژی که بو نیجیری دادەنین.)

ف: چەشتە، گزک، (طعمه‌ای که برای جانوران

می‌اندازند.)

ع: طعمه، طعم، مذقة.

## چەشە خوهره

ل: چەشت. [نیجیری چەشتە خوهره.]

ف: چەشت، چەشتە خوهره، گزک خوهره. (جانوری

که چەشتە خوهره باشد.)

ع: مُعَذِّق.

## چەشە خوهره کردن

ل: چەشت کردن. [فیتره‌او کردنی تانی یا باز - بو نمونه -

به هوی گیانداری به‌هوک یا بالندهی مالیه‌ره.]

ع: اِذَاقَة، اِطعام، تَلْمِیْظ.

## چەشایی - زایقه

چەشت - چەشە خوهره

## چەشتن

ل: چەشتن، چەشە کردن، مەزین، مەزە کردن. [تام کردن]

ف: چێشن، مَزیدن، مَزە کردن.

ع: ذوق، مَز، لَسم، قَطم، لَمْظ، رَیح، طَعم. تَذَوُّق،

تَمَرُّ، تَلَسم، تَقَطم، تَلَمَظ، تَرَّیح، تَطَعم، اِسْتِطعام.

ذائِقَة.

## چەشکە

ل: چەشە، مەزە، مینالاک. [چێژە]

ف: چەشە، مَزە.

ع: ذوق، مَز، لَمْظ، لَسم، رَیح، قَطم، طَعم.

## چەشمه

ل: چاوکه، سەرچاوکه. [سەرچاو، کانی]

ف: چشمه، زهه، زه، زهاب، سرجشمه.

ع: عَيْن، يَنْبوع.

## چەشمه

ل: نابریز، ناردهس، کەنارو، نیشنگا. (خەلا) [پیشار]

ف: آب‌ریز، آب‌دست، جایی، کنار آب.

ع: مَبال، مَبَرَن، مَخْرَج، مَذْهَب، مَخْرَجَة، مُسْتَرَح،

بَيْتُ الْخَلَا.

## چەشمه‌فلز

ل: بەرجەره‌ن. (بەرچاوان) [دیمەن]

ف: چیشم‌انداز، دیدە‌گاه.

ع: مَنظَر، مَنظَرَة.

## چەشتن

ل: جۆز، تەهر، نەواخت، ناکار. [شێواز]

ف: جۆز، نۆزە، مانەند. پام، فام، همرنگ،

هه‌نواخت.

ع: شَبه، شَبیه، مِثْل، مَثیل، طَبِيق، وَفَق، شَکْل،

طَرَح، ضَرْب.



خلانیدن، آژدن، سپوختن، فروکردن.

ع: غَز، رَز، نَخز، وَخز، اَبَر، اِنْشَاب.

### چەقانه

[ك: چەقەنە: نەر دوو كانزا زەرەدە بچوركەى كە سەماكەر

لە پەنەى دەكا و دەیانته قىتت.

ف: چىغانە، تال.

ع: صَحْنان، صَفَاقَتان، وَن، صَنْجان.

وینە

### چەقانهزەن

ك: ... پلەتەقین. [چەقەنە لیدەر، سەماكەر]

ف: يافَر، دست‌افشان.

ع: صَفَاق، رَفَاص.

### چەتچەقە

[ك: چەقەنەى ناش. (چەتچەقەى ناسیار)

ف: لکلە، لک لک، کَلَنده.

ع: ناعور، جُعجَعَة.

وینە — بۆلیان

### چەتچەقە

ك: كاسنى. [گیاهە كە (گولئىكى شىنى ھەيە.)]

ف: كاسنى. (گل كبودی دارد.)

ع: مَنَدَباء.

### چەقو

ك: بەنپ. [كارد]

ف: چاقو.

ع: سَكین.

وینە

### چەقەچەق

ك: چەقەسووی. [چەنەبازی، سەر سەخت بیرون لە

مامەلەدا.]

ف: چانەزەن، چونەزەن.

ع: تَشاح، قَرَاوَض، تَعاکُس، ذَرابَة، عَسَق.

چەقەسوو — چەق (سەخت)

### چەقەل

ك: رەلەن، لەر. [لاواز، كەم گوشت.]

ف: لاغر.

ع: ضَعیف، نَحیف.

### چەقەل

[ك: تۆك: گیاندارئیکە (تورک پیتی دەلئین: «چەقال».)]

ف: شُغال، شُغار، شُگال، شُگار، گال، توره، آهَمَر.

(ترک «چقال» می‌گویند.)

ع: وَغ، ابن آوي. (بنت آوي)

وینە

### چەقەل

ك: پاچكە، ھەنگۆز. (چوارچەقەل.) [پینچكە، پایە]

ف: پاچه. (چهارپاچه.)

ع: قَواش.

### چەقەن

ك: سەخت. [رەلەن]

ف: سنگلاخ.

ع: حَرَة، لُوب، حَجیر.

### چەقیان

ك: چورن. [چەقین، تیراچورن]

ف: خَلش، شخا، شخیدن، خَلیدن.

ع: اغْتِراز، اِرْتِراز، نَشَب، نَشوب، اِنْتِشاب، تَنْشَب.

### چەقین

ك: چورن. [رۆچورن (چەقینە نار قور).]

ف: فروورفتن. (به گل فروورفتن)

ع: سَوخ، ثَوخ، غَوص، خَوْص.

### چەقین — چەقیان

### چەك

ك: زیله، شەقەزیله، شەپالە، شەپلاخە. [زلله]

ف: سیلی، تپانچه، توانچه.

ع: لَطْمَة، رَطْسَة، طَبانجَة.

### چەك

ك: ... داروبەرد. [نامرازی شەپ.]



ف: گُدر، گُدرَك، اُوزار. (اُوزار جنگ)

ع: سِلَاح، اَسْلِحَة، مُؤَنِسَات، آتَة. (آلاتُ الحَرْب.)

**چەك**

ك: رَووت، قووت، رَووتەل، قووتەل، قووتە، چەكە. شپ.

[بۆرپوشال. شپۆل (كەسك كە جلوبەرگە كەي دپاوه.)]

ف: لُخت، لوت، برههه. (كەسك كە لباسش پاره باشد.)

ع: عار، عُرِيان.

**چەك**

ك: ش، داپزیاگ. [شپ (جلوبەرگی دپاوه.)]

ف: لُترة، شر، پاره، كههه. (لباسی كه پاره شده باشد.)

ع: بالي، عَتِيق، رَدِيم، رَث، خَلَق، واهي، خَبَس، سَمَل، هِدَمَل، هِم، هِرث، مُتَقَطَع، مُتَلَشِي.

**چەك**

ك: مشته، كوتك. [نامرازیکی هەلاجی كردنه (مشتهی هەلاجی).]

ف: چَك، مُشته، فُلْخَم، فُلْخَمه، فُلْخَم، فُلْخَمه. (چك حلاجی)

ع: مَنَدَف، مَنِبَض، مَدَق، كَرِيال، مَطَرَقَة.

**چەك**

ك: بەرات، نوښته. [كاغەزی هەوالەدی پاره.]

ف: چَك، نوښته، رسید.

ع: صَك، قَبَض، بَرَاة.

**چەك**

ك: پاژنه. (چەك و لوت.) [پاژنو (پاژنەي كلاش).]

ف: پاشنه. (پاشنەي گيوه)

ع: عَقَب.

**چەكانن**

ك: مژين، چلپان. [مژتن (مەمكە مژيني مندال).]

ف: چَكِيدَن، مَكِيدَن. (پستان مَكِيدَن بچه)

ع: مَص، مَن، مَك، رَغَث، رَضِع، عَرَم، اِمْتِصَاص،

اِرْتِغَاث، اِرْتِصَاع، اِعْتِرَام، تَعَالُل.

**چەكچن**

[ك: چەك كردن]

ف: چَك چين.

ع: خَلَعُ السِّلَاح.

**چەكمە**

[ك: جزمه]

ف: چَكمه.

ع: سِمَاة، جَزَمَة. (طُمَاقَات)

وښه

**چەكوپووش**

ك: شپوپره. [روده پوردهی مال.]

ف: كَك و پَك. (اسباب خاتنه)

ع: مُزْجَاة، بِضَاعَة.

**چەكوش**

[ك: چەك كۆچ]

ف: چَكش، چَكوچ، چاكوچ، گَزينه، كوښن،

كوښين، خايسك.

ع: مَطَرَقَة، مَطَرَاق، مِلْطَاس، مِدَق، مِقْمَعَة.

**شاكوش**

وښه

**چەكوش مسكەرى**

ك: گەزینە. [چەكوشی مزگەری.]

ف: گَزينه. (چَكش مسكەرى.)

ع: مِلْطَاس.

وښه

**چەك و كەوان**

ك: مشته و كەوان، كوتك و كەوان. [نامرازی هەلاجی

كردن.]

ف: چَك و كَمَان، مشته و كمان.

ع: مَنَدَف، مَنَدَفَان. (اَلْمَنِبِض وَ اَلْكِرِيَال)

وښه ي ههيه.

**چەك و لووت**

ك: پاژنە و نووك. [گيوه] [نەمسەر و نەمسەر (ی كلاش).]

ف: پاشنە و ئُك.

ع: اَلْعَقَبُ وَ الرَّاسُ.

**چەكە**

ك: توتە، روت، قوت، شرە. [بىرپوشاك. شىرۆن]

ف: لخت، برهەنە. پارە، شرە.

ع: عُريَان. بالي، خَلَق.

**چەكە**

ك: ررە. [دییو بەرچاری جلویەرگ و لیغە و... (بە هەلە بە

مائانی «ررە» بە کار دەهێتیت، دەتالە بەنەرەتدا بۆ  
«ناستە» دانراوە.]

ف: روو، ابرە. (بە غلط بۆ «ررە» اطلاق می‌شود

والا وضع آن برای آستر است.) آستەر، خَلە.

ع: ظهارة، بَطَانَة، خِلَة.

**چەكەرە**

ك: چورۆ. [چەقەرە (ی) دانەریلە و سەلەكەكان.]

ف: نیش، تَنزە. (حبوبات، پیازها)

ع: شَطَا، وُشَم، بَارِض، نَشَش.

**چەكەرەشکین**

ك: هەلەرگەرانی. [هەلەرگەرانی تۆزی کوولە کە یا

گەرچەک لە کاتی چەكەرەکردندا بۆ بەهێزبونى.]

ف: بڕگرداندن. (بڕگرداندن تخم کدو یا گرچک

هنگام نیش زدن آن کە قووە پێدا کەند.)

ع: نَشَش، تَقْلِيبُ الْبَارِضِ.

**چەكەرەکشان**

ك: چورۆ کێشان. [چەقەرە کردن]

ف: تَنزە کشیدن، نیش زدن.

ع: بُرُوض، اِنْشِطَاء، اِنْطِلَاق، ظُهُورُ الشَّطَا.

**چەكەرە**

ك: بۆگەن. [بۆتى ناخوش (بۆتى نیشکان - بۆکپووز - یا

چەری لە کاتی سورتاندا.)]

ف: بۆگەند. (بۆی استخوان یا چربی کە

بسوزند.)

ع:....

**چەل**

ك: دەس، نۆگە، چەلە، نۆرە. [نۆرە (سەرە یاری کردن).]

ف: دەست. (نۆیت بازی.)

ع: نَوِيَّة، لُعْبَة.

**چەلە**

ك: چەل، نۆگە، نۆرە، دەس. [نۆرە (سەرە یاری).]

ف: دەست. (نۆیت بازی)

ع: نَوِيَّة، لُعْبَة.

**چەلیپا**

ك: چەپراس. [خاچ]

ف: چلیپا، چپوراست.

ع: صَنِيبِي، صَنِيب.

**رینه****چەلتووك**

ك: تۆك، پۆس. (گەم مەسەلەن.) [تۆیکل، پینست (رەك:

پینستی گەم.)]

ف: پوست گندم. (مثلاً.)

ع: خَبَاء.

**چەلتووك**

ك: تۆك، برنج، پۆس، برنج. [تۆیکلی برنج.]

ف: پوست برنج.

ع: حُسَاة، حُثَاة، (سَنْبُ الْأُرْز)

**چەلتووك**

[ك: برنج بە تۆیکلە کە یەرە.]

ف: شَلتووك، شالی. (برنجی کە از پوست

برنیامدە باشد.)

ع: رُز، اُرْز، سَنْب. (سَنْبُ الْأُرْز)

**چەلتووكجاپ**

ك: شالیگا. [مەرەزە]

ف: کالجا، گرنجار، شالی زار، شالی پایه،  
شلتوک زار، برنج زار.

ع: مرّده.

**چهلته**

[ک: فیتنه بی] (چهلته وراثت).

ف: چغلی.

ع: تفتین، افساد.

**چهله هان**

[ک: چله هانی] (کاتیک سهری یاری کردنی که سیک به  
زور دهنده هندی رشی ناشیرینی سه روادار ده لیت هتا  
سهره کدی پی بدنه وه.)

ف: دست خواهی. (هنگامی که دست کسی را  
به زور ببرند پاره ای کلمات رکیک مُقفا را گوید  
که دستش را بدهند.)

**چله م**

ک: چله م، که لدم، که مده، چه مده. [که لده  
(روک: که لده می گردنی گا.)]

ف: چنبر، چنبره، پُروگار. (چنبره ی گردن گاو  
مثلاً.)

ع: طوق، دائره.

وینه

**چله مه**

[ک: چوله مه: نيسقانی نيوانی شان و مل.]

ف: چنبره، چنبره، چنّاغ، آخَر، آخور، آخورک.

ع: ثرقوة، تربيه.

وینه

**چله مه ← چله م**

**چله مه شکانی**

[ک: چله مه شکینه: جوزه گرویکه.]

ف: چنّاغ بازی، چنّاغ شکستن.

ع: لعب الثريبة، كسر الثريبة. (مُتاربه)

**چله مه ی گوريس**

ک: چاکله. [نه لقه ی دارینی سهری قه یاسه.]

ف: تیل، وهنگ.

ع: قریس، زاجل.

وینه ی مهیه.

**چهم**

ک: چه خو، روخانه. [روبار]

ف: رود، زوغ، رودخانه.

ع: نهر، وادی.

**چهم**

ک: مانا. [چهمک]

ف: چم، آرش.

ع: معني، مفاد، مصداق.

**چهم**

ک: خم. [چهماره. چه مینه وه]

ف: چم، خَم، چمیدگی، خَمیدگی.

ع: انعطاف، اعوجاج، انحناء، تعقّف، میلان.

منعطّف، مُعَوّج، عَوّج، مُنْحَنِي، مُتَمَائِل، مُتَعَقّف.

عَوّج.

**چهم**

ک: چار، دیده. [چاپ، ديه]

ف: چم، چشم، چش، دیده.

ع: عین، بَصَر.

**چهم**

ک: خد، کرم، جندگ، چه میاگ. [لار، چه ماره]

ف: کال، چنگ، چمچاخ، چمیده، خَمیده.

ع: مُنْحَنِي، مُنْعَطِف، مُتَعَقّف، مُتَعَوّج، مُلْثَوِي.

مُتَمَائِل.

**چه مائنه**

ک: نورچائن، خد کردن. [خوار کرده وه، چه ماندن وه]

ف: چماندن، خماندن، کچ کردن، خَم کردن.

ع: عطف، حنو، حجن، قنح، عفش، ثحنیه.

**چه مائنه وه ← چه مائنه**

## چەمەك

ك: قەررەخە، قەراخ، كەنار. [لێوار]

ف: كئار، كران.

ع: حاشیئە، حافە، حەرف، طەرف، سیف.

## چەمەك

ك: گرزەرە، مانا. [واتا]

ف: چەم، آرش، گزەرە.

ع: مەعنی، مەدلول، فەحوی، فەحواء، مەعراض، مەسداق، مەغزی.

## چەمۆچۆخۆر

ك: چەم، رۆخانە. [رۆبار]

ف: رودخانە.

ع: وادی، نهر.

## چەمۆخەم

ك: ناز، چەم. [لەغەلار]

ف: چەم، چام، خرام، نان، چەم و خەم، خەم و چەم.

(چمیدن و خمیدن.)

ع: دلال، تَدَلُّل.

چەمۆنە ← پووک (پووکاوان) [وشەدەکی کرمانجی.]

(کرمانجی است.)

## چەمۆوش

ك: چالاخ، ناراس. [لەقەهارێژ و گازگر (ولاخینك) كە مل

نادات بۆ بار كردن یا سوار بوون.]

ف: چموش، پێشت نەدە. (آلاغی که برای بار یا

سوار پشت ندهد.)

ع: شَمُوس.

## چەمە

ك: كەمە. [چەماوەیی]

ف: چمیدگی، خمیدگی.

ع: عَقَّة.

وێنە ← گۆچان

## چەمەدان

[ك: بارەل: جینگە، جەلەدەرگ، تێنان.]

ف: چەمەدان، چامەدان، جامەدان.

ع: عَمِيَّة، وَقْصَة، حَقِيبة، سَنْتَبَة.

وێنە

## چەمەرە ← چەلەم

## چەمەرە

ك: دایەرە، دائیرە، تەلە، ناخە. [كەمە، گەر]

ف: چەننەرە، بێرهون، دولە.

ع: دائِرَة، دائِرَة، دَهْمَة، اِطار.

## چەمەرەخیار ← تروزی

## چەمەری

[ك: دەمۆل لێدان بۆ لاواندنەوی مردوو.]

ف: چەمری. (دهل عزا)

ع: كُوسُ الغزاء.

## چەمەن

ك: چیمەن. [میرگ]

ف: چەمن، سبزهزار.

ع: مَرَج، مَخْضَرَة.

## چەمەنتۆ

[ك: چیمەنتۆ، سیمان]

ف: سمنت.

ع: لاقوْتَة. (جِص، جِص)

## چەمەك

ك: چەم، خەم، گێت، نووچیاگ. قاخ. [چەماوە، خوار]

ف: کال، چنگ، چمیده، چمچاخ.

ع: مُنْخَنِي، مُنْغَطِف، مُلْتَوِي، مُتَعَقِّف، مُعَوِّج، أَلَوِي،

أَعَقَف، أَعَوِّج.

## چەمیانەو

ك: نووچیانەرە، گێتیان، کۆمەر بوون. [داهاتنەرە،

نوشتانەرە]

ف: چمیدگی، خمیدگی، کالیدگی، خمیدن،

چمیدن، کالیدن، چنگ شدن.



ع: مَخ.

چهنی؟

ك: بۆچه؟ [بۆچی؟ (وشه يه کی گوزانيه.)]

ف: برای چه؟ چرا؟ (گورانی است.)

ع: لِم؟

چهنی

[ك: چهنده؟، هينديك]

ف: چندی، چندی؟

ع: كَمْ؟ كَمْ؟ كَمَا، بَضْعًا، نَيْلًا، مِقْدَارًا.

چمواشه ← چه په وانه

چهودان

ك: دهنگه. [چاردار (گيايه كه له گهڼم ده چيټ و له نار په تله

گهڼدا ده پويټ.)]

ف: چودان. (علفی است شيبه به گندم در

گندمزار سبز می شود.)

ع: دَنَقَّة، زُوَان، زُوَان، دُوسَر، شَلِيم، سِنَف.

ويته

چهودن

ك: مه فريق. [كانزايه كه.]

ف: چدن، آهن خام.

ع: مَفْرَغ.

چهور

ك: روتوی. [رۆن تيره چود]

ف: چرب، سغبه، روغن آگين.

ع: دَسِيم، مَدَهون.

چهور

ك: بالا. بالاخر، فريتر، سه گيتر. [زۆر له ستر، نورستر]

ف: بيش، بسيار. بيشتر، سنگينتر.

ع: كَثِير. اَزِيد، اَثَقَل.

چهوربون

ك: پيه ر تليان. [تيره تلان (نيديومه.)]

ف: چرب شدن، آلوده شدن، ترشدن. (كنايه

است.)

ع: تَلَطُّح.

چهوروچنيك

ك: چه ر، چلرولك، چرولك. [چلكنی روتاری]

ف: چرب، چركين.

ع: مَدَهون، قَدَر، كَثِيف.

چهوروشيريني

[ك: مه را يی (نيديومه.)]

ف: چرب و شيريني. (كنايه است.)

ع: مُدَاهَنَة، مُلَايَمَة.

چهوروشيريني

[ك: موروي خوشه ريستكه ر.]

ف: مهره ي دوستي.

ع: صُدْحَة.

چهورونه رم

ك: زوانباز. [زمانلورس، ماستا كه ر.]

ف: چربونرم، چرب زبان، زبان باز.

ع: مُدَاهِن، مُزَوَّر، مُثَلَّق.

چهوری

[ك: چه را يی]

ف: چربي، چربو، چربش.

ع: وَدَك، اِهَالَة، صُهَارَة، دُسُومَة.

چهوريدان

ك: روتان، جيگه پيټن. [ده فري چه ري.]

ف: روغندان، جاي روغن.

ع: مَدَهَنَة.

ويته

چهوری ونه رمه

ك: گزشت و دروگ. [گزشتي زرد چه ري]

ف: شله، گوشت و دُنْبه.

ع: لَحْم وَ شَحْم.

چه هچه هه

ل: دنگ بولبول. [ناوازی بولبول]

ف: چه چه، چه چه، غُلُغُل، آواز بُلْبُل، نوای بُلْبُل.

ع: غُرْد. (صَوْتُ الْقُنْدَكِيْب)

چی

ل: گډر، وان. (درساخچی، مسگر، درساخوان) [باشگره

به مانای چاودیر یا خاوهن پیشه بوون.]

ف: چی، گر، بان.

ع: ...

چی

ل: چت. [شت (سوکه لهی «هەرچتی» یه.)]

ف: چی، چیز. (مخفف «هەرچتی».)

ع: شپي.

چی؟

ل: چه؟. [چ شتی؟ (رشته یه کی کرماجیه.)]

ف: چه؟، ژش؟. (کرماجی است.)

ع: ما؟

چی؟ ← **بیچه**؟ (رشته یه کی هدرامیه.) [اورامی است.]

چیا ← **کیف**

چیا **مافی**

ل: ناومردار. (مردۀ نازق) [تازه قی ساری لهش به هزی

لاوازیوه.]

ف: سَرْدَخَو، مُرْدَه خَو. (عرق سردی که از

ضعف می آید.)

ع: ...

چیت

ل: پارچه. [قوماش]

ف: چیت، پارچه، قماش.

ع: نَسِیج، مَنَقَش، شیت.

چیچله **مه چان**

[ل: یاربه که که مندالان و کچان به پیچکانده

مه لده پرن و چهله لیده دن و هندی شت ده لئین.]

ف: آرغَشْتَك. (بازی ای است که بچه ها و

دخترها چنبا تمه می رقصند و کف می زنند و

چیزها می گویند.)

ع: رَقَصُ الْقُرْفُصِ.

چیچه ت

ل: دریاچه ی ورمی. [ناری گولتیکه له نزیك شاری ورمی.]

ف: دریاچه ی ارومیه.

ع: بُحَيْرَةُ أَوْرُمِيَّة.

چیچی

ل: چنچکان. [چپچکان]

ف: چنبا تمه.

ع: قُرْفُصَاء، قُرْفُصِ.

وینه ← چنچکان

چیتخ

[ل: پردی له قامیش دروست کراو.]

ف: چیتخ، چغ، آلا چیتخ.

ع: حَظِيرَه، حِطَار، حَبَاك.

وینه

چیر

ل: دَرس. (چیر و میتر) [هاویری، خوشه دیست]

ف: دوست، رایگان.

ع: حَدِن، حَبِيب.

چیر

ل: شیر، شیرگه. [زال]

ف: چیر، چیره.

ع: غَالِب، مُسْتَوَلِي، جَسُور.

چیر

ل: تپ. [روان به گوشه ی چار به هوی توپه یه ده.]

ف: آغول، آلوس. (به گوشه ی چشم نگریستن

از خشم.)

ع: شَرَز، خَزَز، خُزْزَة، غَيْظ.

## چیر

ك: ریج. (چیو کردن) [دَدان دهرِختن له تووِرییدا.]

ف: غورچه، نُهور.

ع: کُشَره، کُلُوح، کالِج.

## چیراتن

ك: جیقان. [جووكاندن (وهك: جیقاندنی كهر).]

ف: جیق کشیدن. (كَبِك مثلاً).

ع: رُقِیة.

## چیرومیر

ك: دُوس. [خوشه‌یست، هارِی.]

ف: دوست، مهربان، رایگان.

ع: خُدن، حَییب، ثَحاب، ثَواد.

## چیره

ك: ده‌مِچار. [رُرو، روخسار]

ف: چهره، چهر، رُخ، رُخسار، رو، روی، دیم.

ع: خَد، وَجه، صُورة.

## چیره

ك: قهره‌ی، قهره‌یو. [بُژاردنه‌ره، هینانه‌ره‌جی.]

ف: چهره، داشاد، داشن، شیان.

ع: تَلای، تَدارُك، جُبران، جُیور.

## چیره

ك: چیر، شین، شِرْگِر. [زَال]

ع: غَالِب، مُسْتَوِلِی، غَلَبَة، اِسْتِیلاء.

## چیره

ك: جیقَه. [جووکه (جیقَه کردنِی كهر).]

ف: جیق. (جیق کشیدن كَبِك).

ع: رُقِیة.

## چیره‌یوون

ك: قهره‌ی‌یوون. [قهره‌یوون کردنه‌ره، هینانه‌ره‌جی.]

ف: چهره‌شدن.

ع: تَدارُك، تَلای، جُبران.

## چیره‌یوکردن

ك: ریجوو کردن. [دَدان دهرِختن (وهك: دان چیر کردنه‌ره له

تووِرییدا).]

ف: نُهوریدن، غورچه‌کردن. (غورچه کردن

دندان از خشم مثلاً).

ع: كُشَر، تَكُشَر، كُشَره، كُلُوح، كَلِج. خَز، شَز،

شُوس. اِزراق.

## چیره‌یی

[ك: پهمه‌یی (رهنگی سووری كال).]

ف: فور، چهره‌ای، پشت‌گُلی. (رنگ سرخ کم

رنگ).

ع: شُرِیة، وَردِی.

## چیشته

[ك: خواره‌مهنی لیتراو]

ف: وا، با، آبا، آبا، آش، شوربا.

ع: طَبِخ، طَبِیخ، مَرَق، حَساء.

## چیشته‌خو‌شه

ك: تفاق. [داده‌رمان ر دانه‌ویله كه ده‌كرتته ناو چیشته.]

ف: اُوزار، بُندنش.

ع: تابل، تَوابِل، تَباریق، قَزَح.

## چیشته‌کولین

ك: پوخت. [پیداویستی چیشته لینان كه به‌شی یهك

چیشته بکات.]

ف: پُخت، بُختینه. (مقدار یک پخت لوازم

آش).

ع: طَبِخ.

## چیشته‌کولین ← تفاق

## چیکله

ك: چوكله. [چیلکه]

ف: نُسوک، نُرُوك، خَلاشه.

ع: سُجور، خُتّه، وَقش، وَقش، زَغَف.

## چیل



ل: رهش به لک. [رهشیک که په لوی سپی تیدایه (رهشی

خالوی.)]

ف: سیاه و سفید. (سیاه خالدار.)

ع: آبرش.

وینه-مرېشتی

چیلانگر

[ل: (قلساز)]

ف: چیلانگر. (قفل ساز.)

ع: قفال.

چیلکه ← چیلکه

چیل

ل: چدف. (چدف و چیل) [خوار (چدف و چدفیل)]

ف: کج، چفت، خم، چم، کچیده، خمیده،

چمیده، چفته، چفتیده.

ع: موعج، موعوج، منحنی.

چیلگر

ل: پادار. [بهق (که وی را.)]

ف: خړوهه، خړخشه، خړخشه، پادام. (کبک

دام)

ع: ملواج، رامج.

چیلگر

ل: کر کدتن. [کاتی لاسر هیلکه خدوتی مریشک بو

جوجه له له پتان.]

ف: کرشدن. (هنگام خوابیدن مرغ بر تخم که

جوجه دربیارد.)

ع: رخم، وکن، خُوم، حُصنه.

چیلک

ل: سوخت. [ندغینه، نيزنگ]

ف: هیمه، هیزم، سوخت.

ع: خطب، خضب، حصب، هرمی، اجزل.

چیلکه وکردن

[ل: لعت کردن داری بو سوتاندن.]

ف: هیزم شکستن.

ع: شق، نح.

چیم

ل: میترگ، چیمه. [چمه، میترگ (گیاه کی بدناو بانگه

له گدم ده پیت. که له ده وریدی جوگه و شونی ناوداردا

سموز ده پیت و «تخت/زوینه» یی باخچدی لوی دروست

ده کهن.)]

ف: چیم، چمن، مرغ، فریز، پریز. (علفی است

شعبیه به گندم که در اطراف جوب و جاهای

آباد به هم می رسد و متن باغچه ها از آن

می سازند.)

ع: مرغ، فریز.

چیمه ← چیم

چیمه نتو ← چه نه نتو

چین

ل: رزن، رگ. [رز، چینه (چینی دیوار.)]

ف: چینه، زده، لاد، نسپه، نیسپه. (نیسپه یی

دیوار)

ع: صف، ساف، سافه، عرق، مرتبه.

چین

ل: چرچ، لوج. [لوی به سر یکدا هاترو.]

ف: چین، مان، آژنگ، شکن، شکنج.

ع: خین، غین، غضن، ثنی.

چین پیشانی

ل: دژنگ. [لوچگه لی ترویل.]

ف: آژنگ، آژنگ. (کشک های پیشانی)

ع: سُر، سرار، اساریر.

چین ده موچاو

ل: لوچ ته تله، لوچ گوپ. [چرچ و لوچی ده موچاو به هوی

پریده.]

ف: آنجخ، آژنگ، آژنگ. (چین رخسار که از

پیروی می آید.)

ع: غَضَن، غَضُون، قُطُوب.

**چینکز**

[ك: روکش، روکش]

ف: روکشیده، روکش.

ع: مُوَه، لُعاَبی.

**چینه**

ك: ... دان. [خاکوخل پشکینی مریشك بر دانه رتله

(دانه رتله چینه روی مریشك.)]

ف: چینه، (دانه چیدن مرغ)

ع: لُقَطَة، لُقَاطَة. لَقَط، تَلَقَط، تَلَمَس.

**چینه**

ك: پشت. [بده (زغیهی بنده مالده.)]

ف: پشت، (رشته ی نسب)

ع: نَسَب، أَصْل، أَصُول.

**چینی**

[ك: ده خفور]

ف: چینی، فُغفور.

ع: صِیْنِی، صِیْنِیَة.

**چتو**

ك: چو. [دار]

ف: چو، چوب، دُرود.

ع: خُشَب، عُوْد.

**چتویه بی**

ك: داریه س. [دالوت، پدته. [داریه ست. قایه میتر]

ف: خَو، خَواره، خَوازه، بَرَم، وادیج، چفت،

جفت، چفته، جفته، چوب بست، چوب بندی.

ع: عَرِیش، عَرِیشَة، مِشْحَط، مَسْمُوك، مِسماك،

غَاطِیَة. دَلِیَة.

وینه

**چتویه بی**

ك: داریه س. [داریه ند (وَك: داریه سی به نایی)]

ف: خَو، چوب بست، چوب بندی. (برای بنایی  
مثلاً.)

ع: اسْقَاة.

**چوتاش**

ك: دروگر. [دارتاش]

ف: دُرودگر، دروگر، چوب تاش، چوب تراش،

كُتْگَر، كُتْكار.

ع: نَجَار.

**چتوجه نه**

ك: فرزه. [نامرانیکی سزادانه (پنج داره که ده یخه نه

نیوان پدجه گانه وه و دزگه لی پی نازار ددهن هه تا دان به

راستیدا بنین.)]

ف: فرزه، فرفرک، چوب چله. (پنج تیکه چوب

است که بین انگشتان گذارند و دزدان را با آن

اذیت کنند که راست مطالب را بگویند.)

ع: ضَاغُوْطَة، نَفَق.

**چتوده بی**

ك: گالزك. [عسا، داردس]

ف: وِسَه، غَباز، غَبازه، غَباره، چوب دست،

دَسْتگاهه.

ع: عَصَا، مِجَن، قَضِیب، دَبُوس، مِیْجَار، مِیْخَة.

وینه

**چتوده بی سگ**

ك: ده میس. [ده میتن، نهر تخته یه ی ده می سگی پی

دهه ستن.]

ف: دهن بند، چوب دهن سگ.

ع: جِعاَة، حُشَاكَة، شِیْجَار، حِجَام، شِیْبَام، صَرِیم،

شِحاك.

**چتوسیراک**

ك: پیتل. [داریسواك: نهر داری نوژکهران وه کور فلچه

به داتیدا دهیتن.]

ف: پیلو. (چوب مسواک).

ع: اړاک.

**چپوشه**

[ک: داشق (نهر داری شل یا پس شکار دهینه  
بنالیاں.)]

ف: دستوار، دستواره، پوار، پواره. (چوبی که  
کسان لنگ یا پا شکسته زیر بغل گیرند.)

ع: عُكَان، عُكَازَة.

وینه

**چپوکاری**

[ک: دارکاری: به دار لیدان.]

ف: چوبکاری.

ع: قَضِب، بَکَت، بَشَق، بَغَز.

**چپوکوت**

ک: جهمان: پي، جکوت. (بازار چپوکوته، جواله که  
چپوکوته.) [قهر بالغ، دارمال، به روز تیتخترار]  
ف: پُر، جندجال.

ع: مَمْلُو، مَتْرَاجِم، مَتْرَاکِم، مَتَغَفَش. ازدحام،  
انتفاش.

**چپوکوت**

ک: چپوکاری. [دارکاری]

ف: چوبکاری، چوبکوب.

ع: بَکَت، بَغَز، بَشَق، تَبِغ، قَضِب.

**چپو نمرشان بیان**

[ک: دار خسته سرشان]

ف: چوب روی شانه گرفتن.

ع: تَتْبُج.

**چپوه نه قی**

ک: گه بیان. [پشکین، کولینمه]

ف: گنجکاووی.

ع: تَلْتِيش، تَلْفُص، تَحْقِيق.

**چپو هه لاجی**

ک: توول هه لاجی، شنه. [شورلی هه لاجی]

ف: شنش.

ع: ...

وینه هه لاجی.

**چیه**

ک: پزیه، کلاره، که لله، کیه. [لوتکه (دندی کتیر)]

ف: سبکاو، کُله، چکاد، چکاده، چکاه، چهار.

(کله ی کوه.)

ع: قُلَّة، قُلَّة، قُمَّة، قُلَّة، قِلَالَة، شَعْفَة، ذُرْوَة، أَوْج،

فُوق، رَاس، سَرَاة.

**چیه**

ک: که لله. [بهری لهسری دک داتراو که له دوروه له

مروک ده چیت.]

ف: تویل، چیده.

ع: أَمْرَة، أَمَارَة، عَلَامَة، نُضِيد.

**چیه؟**

ک: چهس؟ [وشه ی پرسیاره (وشه ی کی کرماجیه).]

ف: چيست؟ (کرماجی است.)

ع: ماهو؟

## ویننه کانی پیتی ج



چایی



چاله که



چاکله



چاره چه قیله



چادر



چناکه



چنار



چرامووشی



چرادان



چراخیا



چنگنه



چنگ مریم



چنگله



چنگال



چنک



چوکه خیکه



چوک دان



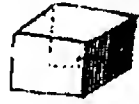
چوخه



چوار مہشتان



چوار یابہ



چوار یالوو



چونہر



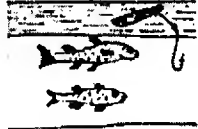
چولی



چولہ چرا



چوک ہمدان



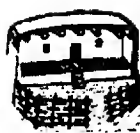
چوکلہ قولاپ



چه تر



چه پیرهن



چه پیر



چه بکه گهنم



چووزان



چونه رلهن



چه قو



چه قلن



چه قلانه



چه رخ



چه خماخ



چه تنه



چه لمه



چه لم



چه لیا



چه کوش مسکری



چه کوش



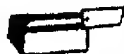
چه کمه



چه بوس



چه یخ



چه وریدان



چه ودان



چه نگه



چه مدان



چه وشه گه



چه ودهس



چه وچه له



# ح

## هاندان

ك: دهره دان، ناخله دان. [چواردور گرتن، نابلرونه]  
ف: میان گرفتن.

ع: حوت، احاطة، حوم.  
هانه

ك: دلارا، به خشنده (خوازه به).  
ف: بخشنده، حاتم. (مجاز است.)

ع: سخی، بذال، حاتم.  
هاجهت

ك: نه ره به، بایس، گهره. [نیاز، پیوستی]  
ف: آیفِت، بایست، خواسته. خواستن.

ع: حاجة، احتیاج، نُروم، سُوال. مُسألة، مُطلب.  
هاجهت - تَكا

هاجهت - كه لوبهل

هاجهت مان

ك: كه لوبهل، پیتاك. [تفاقی مان، پیدایستی مان]  
ف: خَنور، كاچار، كاچال، مان، مانه، سپار.

ع: بُتات، مُتاع، ماعون، جهاز، اثاثیة.

هاجی

ك: زیارتكهری مالی خوا.

ف: حاجی.

ع: حاج، زائر بیت الله.

## هاجی له قلهق

ك: له قلهق. [بالداریکی قاچ و ده نوک درژده].  
ف: بِلارِج، لکلک.

ع: لَقَق.

وینه

هاجه

ك: فلیقان، شاخه. (دو هاجه) [لق]  
ف: شاخه.

ع: شُعْبَة، ساق.

هادیس

ك: تازه، داهانگ، تازه داهانگ، تازه پیدابوگ. [نویهره،  
نوی، تازه بار]

ف: باس، نو، نوهر، نوهر، نویش، تازه.

ع: حادث، جدید، کائن. (الکون، الحدوث)

هادیسه

ك: ته وهره، ته مهره، سه مهره، وهی، قورت، چورتورمه،

ناسیر، جه وهره. [کارسات]

ف: آسیب، آک، درد.

ع: حادثه، کارثة، نازلة، بلیة، ناثیة، فادحة،

فاجعة، آفة، عاهة.

هازد

ك: ههس. ناماده. [همیه. ته یار]

ف: هست، آزیږ، آماده، برآراسته.

ع: حاضر، موجود، مَهِيا.

### هازرجواو

ك: گورجويښ. [نهو كه سدى يو زلام داناميتيت].

ف: زودگو. (حاضر جواب)

ع: حَضَرَ، رُئِر، نَقَلَ.

### هازر و غايب

ك: هډس و نيه. [ناماده و بزر]

ف: هست و نيست.

ع: حاضر و غايب.

### هازري

ك: ناماده، دروس كړياگ. [نديار، سازكړا]

ف: آماده، سردستى.

ع: ماحَضَرَ، عَجَلَة، عَجَالَة، موجود.

### هاسل

ك: باره، باره چه. [بهرهم، داهات]

ف: بهره، باز، تزئیده.

ع: حاصل، محصول، عَائِدَة، فائِدَة، نَتِيجَة.

### هاسل

ك: روا، سوز. (كام دلى حاصل يو. - روبرو، لږه كاره

هيچى حاصل ناي. - سوز ناي.) [مديسر]

ف: زوا، برآورده.

ع: حاصل، ناجح، ناجز، مُتَيَسَّر.

### هاسا

ك: نه نداد، گوپدان، پشته و كفتن. [نكړولى]

ف: كيبيد، آرندان، مَنبَلَى.

ع: اېا، اِنكار، جُحود، تَحْشَى، تَحاشي.

### هاسا

ك: هډرگيز! [دورده، قهت!]

ف: هرگز! بنيزا، برگست! برگس!

ع: حاشا! كُنا! مَعَاذَ الله!

### هاساكردن

ك: نه نداد، گوپدان، پشته و كفتن، له گوپدان.

[نكړولى كردن]

ف: كيبيدن، مَنبَلِيدن، سرباز زدن.

ع: تَحاشي، تَحْشَى، تَأْبَى، اِنكار، جُحود، تَبَرُّء.

### هاسيه

ك: سجاښ، قهراخ، چه مك، كه نار. [په راويز، كه ناره]

ف: پيرامون، كنار، كران، سجاښ، سنجاف.

ع: حاشِيَة، هامِش، كَفَة، طَرَة.

### هاسيه

ك: چه مك، پانويس. [په راويز، دامين: نه وي له په راويز يا

له داميني نوسراو كدا! د نوسريت.]

ف: چم، پانوشت.

ع: حاشِيَة، شَرْحُ الشَّرْح، تَلْوِيع.

### هاسيه و همول

ك: كه نار گدل، ناروان، گوشه و كنار. [دورويه]

ف: كنارها، گوشه و كنار.

ع: حَوَاشي، حَوَالي، نَوَاحي، اطراف، اطراف.

### هافز

ك: نيگدار. [چاردير]

ف: بادگان، بايگان، نگهدار، نگاهدار، نگاهبان،

نگهبان، نگاه دارنده.

ع: حافظ، ضابط، خاين.

### هافز

ك: پاسوان، پاسهران [پاريزهر]

ف: پاسبان.

ع: حافظ، حارس.

### هافز

ك: كوتړ، بيا. [كوتړ، يو چار، به زه يږ]

ف: ويرا، بيرا، آموزگار، آموزنده، يادگير،

يادگيرنده.

ع: حافظ، حافظ القرآن.

### هافزه



ك: بیرگا، یادگا، بیرگه. [زین]

ف: بیرگاه، یادگاه، ویرگه.

ع: حافظه.

حاکم

ك: کارب، کاربه‌دهس، دادرسی. [فرمانروا، داور]

ف: آرتنگ، کُنازنگ، داوَر، دادگر، دادستان،

فرمانده، فرماندار، فرمان‌فرما.

ع: حاکم، حاتم، قاضی، والی، امیر، امیر، عامل،

قُومس، فیصل، فتاح.

حاکم حاکمه‌کانی

ك: خان‌خانه‌کی، شابازی. [میرمیرین: یاربه‌که.]

ف: شاه‌بازی، خان‌بازی.

ع: لَعِبُ الْحُكُومَةِ، لَعِبُ الْمَلِكِ، لَعِبُ التَّمْلِیكِ.

هال

ك: نود، زیوار، جیوار. هال. [بارودوخ]

ف: نود، جاوَر، چگونگی، گُداوش.

ع: حال، حالة، بال، کینه، پینه، کَلل. وَضِع، كَيْفِيَّة.

هالته ← هال

هالی

ك: زانا، تینگه‌یگ. نه‌زانی. [تینگه‌یشترو. هه‌روه‌ها:

ده‌زانیته.]

ف: دانا، حالی. می‌داند.

ع: مُلْتَقَت، فهِیم، عَلِیم.

هالی‌بوون

ك: زانین، تینگه‌یین، تینگه‌یشتن، به‌خواردن. [هه‌ر لئ

ده‌کردن]

ف: دانستن، حالی‌شدن.

ع: تَفْهَم، تَفَقُّه.

هامی

ك: کومه‌ک، پشتیوان، له‌سەر، لا‌کوشکه، یاریدەر، یارەر،

یار. [پارێزەر، لایه‌نگر]

ف: کُمک، یار، یاوَر، دوست، دوستدار، پشتیبان،

پشتبند.

ع: حامی، حارس، مُدافع، ذاب، ذباب.

هایز (هائین)

ك: بِنْتَرِز. [ژن له‌کاتی هه‌یزدا.]

ف: دشتان.

ع: حائض، قاعده.

هایل (هائیل)

ك: په‌رده، روپوش، پۆشه. [دایریشەر. به‌ریه‌ست]

ف: په‌رده، میانگر، روپوش، پوشه، پوشنده.

بازدارنده، جلوگیر، جلوگیرنده.

ع: حائل، ستر، سِتار، حجاب، سُدل، سِدن، خِدر،

غِطاء.

حسکه

ك: ره‌شوی. [که‌نرخ، خراپ، ده‌سکرد (تفه‌نگی خراپ).]

ف: دست‌ساز. (تفنگ جلب)

ع: اَلْبَارُودَةُ الصَّنَاعِي.

حکومه‌ت

ك: کاربه‌دهسی، کاربی، دادرسی. [فرمانروایی. داور]

ف: آرتنگی، داوری، دادگری، فرمان‌داری،

فرمان‌دهی، فرمان‌فرمایی، دادستانی، دادرسی،

کُنازنگی.

ع: حُكُومَةُ، قَضَاوَة، أَمَارَة، وِلَايَة.

همام

ك: گه‌رمابه، گه‌رمه‌بو. [گه‌رمار]

ف: گرمابه، گرمابه، کدوخ.

ع: حَمَام، بَلَّان.

همامچی

ك: گه‌رمابه‌چی. [نه‌وه‌که‌سه‌ی کاروباری گه‌رمار

را‌ده‌په‌رتیت.]

ف: گرمابه‌بان، گرمابه‌بان، گرمابه‌وان،

گرمابه‌وان، گرم‌اوان، گرم‌ایان، گرمابه‌چی.

ع: حَمَامِيّ.

### حویاب

ك: كاسه. (حویاب لامپا مه‌س‌له‌ن.) [خوشه‌ی خِر و بوش].

ف: كاسه.

ع: حُبَاب، قُبَاب، قُبَّة.

### حویاب ناو

ك: بلقی، گومه‌زه. [گولزیی سهر شله‌مه‌نی].

ف: گُنَبْدَه، گُنَبْدَك، گُنَبِد، سیاب، فراسیاب،

افراسیاب، آب‌سواران، گنبداب، کوپله.

ع: حُبَاب، فُقَاعَة.

### حویار — میته‌سی

### هویه

ك: ددرجَر. [کیشانه ره‌ده‌روها روپی‌تَرِکِه].

ف: دوجو.

ع: حَبَّة، شَمْعِرَتَان.

### هوجره

ك: کولاهه، مال. [خاور، ژور].

ف: کُلبِه، کُربِه، یاخته، خانه.

ع: حُجْرَة، قَلَالِي.

### هوجهت

ك: نَمَسَل، گه‌زه‌ك. [به‌لگه].

ف: آوز، شاوور، آوند، نَحْشِه، فَرَنود، ره‌بر، راه‌نما.

ع: حُجَّة، دَلِيل، سَنَد، سُلْطَان.

### هورمهت

ك: پایه، نارپور، پله، نگین. [ریز].

ف: آرژ، آرج، ورج، آرجمندی، نیا، بزرگی،

بلندی، پایه، آبرو، نگین، آرم.

ع: حُرْمَة، اِحْتِرَام، قَدْر، مَنَزِلَة، عِرَّة، وَجَاهَة.

### هورمهت گرین

ك: پایه‌دان، پله‌دان، پله‌پندان، گهره‌کردن. [ریز لینگرتن]

ف: ارجمند داشتن، پایه دادن، بلند داشتن.

ع: اِحْتِرَام، اِكْرَام، اِعْزَاز، تَعْظِيم، تَوْقِیر، تَقْدِیر، هَیْب.

### هوزن

ك: په‌ژاره، په‌ژویی، په‌شویی. [خه‌م، خه‌فت]

ف: پَژَم، فَژَم، موژ، موژه، اندوه، گرفتگی،

دل‌تنگی، افسردگی.

ع: حُزْن، هَم، غَم.

### هوزور

ك: خُزْمَت، رو، رواله‌ت، رو‌په‌رو، لا. [هزور، به‌ره‌رو]

ف: پیشگاه، بارگاه، فرگاه، رو، پیش.

ع: حُضُور، حَضَرَة.

هوسه‌ت — عیسه‌ت [پینه‌کاتی گوز‌داره‌ا] [ام‌سف

«عمت» است.]

### هویه

ك: كه‌له‌ك، له‌ن، لریو، ته‌رده‌سی. [فیل]

ف: تَبَنَد، دَعَا، زَرَق، شَیْد، دَسْتَان، تَرَفَنَد،

تَرَكُنَد، تَرَكُنْدَه، دَوَال، دَوَلَه، دَوِیل، دَوِیَال، داغو،

ریوه، ریو، ریویز، سستاوه، کنبوره، تَرَب،

هَرَنُوت، تَنَبُل، تَیِرَتَگ، سوفته، گریس، گریسه،

داغول، خاتوله، حَقَه، فَرِیْب.

ع: مَكْر، حِیْلَة، دَسِیْسَة.

### هوتهباز

ك: كه‌له‌ك‌باز، فه‌نباز، ته‌رده‌س. [فیل‌باز]

ف: دَوِی، رَیْمَن، گُورِز، داغولی، دغا‌باز، حقه‌باز،

تَرَب‌باز، تردست.

ع: مَكَّار، مُحِیل، طَرَار، حِیَال، عِیَار.

### هوکم

ك: فه‌رمان، ده‌سور. [نیشکیل. [پریار، داوهری، برینه‌ره]

ف: فَرَمَان، فَرَاذَمَان، دَسْتُور.

ع: حُکْم، أَمْر، قَضِي، قَضَاء.

### حُکْم

ل: فَرَمَان، دَسَخَت. [پَریار (نَه‌رمانی نوسراو).]

ف: فَرَمَان، فَرَاذَمَان، پَرَمَان، پَرَمَانَه، پَرَوَانَه،

پایزَه، دَسْتینَه. (حُکْم کَتَبی)

ع: حُکْم، مَرَسُوم، أَمْرِیَّة، رَقْم، فَرَمَان.

### حَوْل

[ل: دَیْر]

ف: بُغَام، بُغَامَه، یُغَام، یُغَامَه.

ع: غَوْل، سَعْلَا، سَعْلِي، حَيْعَل، صَنِیدَانَّة، عَفْرِیْت،

مِیغَرَة.

### حَوْل

ل: تیل، خَوِیْل، چارگِیَر. [خِیْل]

ف: لُوج، کَاج، چِشَم‌گِشْتَه. (← خَوِیْل)

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

### حَوْل

ل: گِیج، وِی، مَدَنگ، حَمپَه‌نَگ، سَه‌پَول. [گِیژ، گِیْل]

ف: گِیج، دَنگ، تِیپ، سِیپ، کَرَخ.

ع: خَبَل، خَدِر، وَسِن، مُسِیْت، أَبَلَه.

### حَوْل بِلَوَان

ل: حَوْل. [دِیوی بیابان]

ف: بُغَام، یُغَام، بُغَامَه، یُغَامَه، دِیو بیابان.

ع: غَوْل، سَعْلَا، سَعْلِي، حَيْعَل، صَنِیدَانَّة، مِیغَرَة،

عَفْرِیْت.

### هَوَلَه‌سِی

ل: حَمدِه‌رَمَزِی، حَمچِل، پَه‌یَوَان. [مِشْتومِر، پَه‌یَوَان]

ف: هَنگامَه، جَنگ، پِیمان.

ع: نَزاع، مُبَاخَئَه، مَعَرَكَة، عَهْد، مِیثاق.

### هَوَلَق

ل: تاس، نَه‌رَقان. [پِیران (هَدَناسَه‌پَران به هوی گِریانی

زَرزَوَه).]

ف: خُتَاک، زَه‌رِبَاد، بَادزَه‌رَه، خَفگی. (خَفگی از

شدت گِریه.)

ع: خُتاق، خُتاق، خُلَاق، مُتاع.

### هَوَنجِی

[ل: حَوَنجَه (بَه‌رامبَه‌ری «سایه».)]

ف: هَجی. (ضد «سایه».)

ع: هَجِی، هِجَاء، تَهَجُّتَه.

### هَوَنه

ل: شایسَه‌گی. [هَوَنه، لِنَه‌شاه‌یِی]

ف: هَنر، أَرَدَم، شایسَنگی، بَرَاذَنگی.

ع: لِبَاقَة، قَابِلِیَّة، قُضِیْلَة، قَفِیَّة، مَرِیَّة، اِسْتِعداد.

### هَوَوَت

ل: ماسی. [ماسو، ماسار (کَه‌لوی دَوانزَه‌یَه‌م)]

ف: ماهی. (بِرَج دَوازدَه‌م)

ع: حُوت.

### هَمِیْس

ل: بَدَن، بَدَنی‌کِرْدَن، نِیگادِیَران، نِیگاداشتن. زینان‌خستن.

[بَدَن‌کِرْدَن، گِرْتَن]

ف: بَنَد، بَنَدی‌کِرْدَن، نِگاه‌داشتن. زَنَدان

انداختن.

ع: حَبَس، سَجَن، تَقْیِید، تَوَقِیف.

### هَم‌پَول

[ل: سَوکَه‌لَه‌نای «حَمِیْبِر‌لَلَا» یَه.]

ف: مَخْفَف «حَبِیب‌اللَّه» اِسْت.

### هَم‌پَول

ل: زَل، زَه‌لام، گَه‌رَه. [زَه‌لَاح]

ف: گُنْدَه، بَزَرگی، کَلَفَت.

ع: ضَخِیم، قَطُور، فِیْلَم، عَظِیم.

### هَم‌پَول ← حَمپَه‌نَگ

### هَمپَه

ل: وِیَرَه، گَه‌لَه. [حَمر (دَه‌نگی سَه‌گ).]

ف: حَبْ حَبْ، عَفْ عَفْ، عَوْعَوْ. (صدای سگ)

ع: نُبِيع، نُبَاح، هَرِير.

**هه په هه پ**

ل: روږ روږ، گدغه گدغه. [هه رومر (د دنگي سگ).]

ف: حَبْ حَبْ، عَفْ عَفْ، عَوْعَوْ، وَعْ وَعْ. (صدای سگ)

ع: نُبِيع، هَرِير، وَعْ وَعْ، هَبْ هَبْ.

**هه په ننگ**

ل: هه پوړل، سه پوړل، گنج، گه رچ. [گير]

ف: گيج، بي هوش، کم هوش، بي خرد، خُل.

ع: أَبْلَه، سَفِيه، ضَبِيَس، مَعْتَوْ.

**هه تا**

ل: هه تا، تا، تهنانه. [يو. تهنانه]

ف: تا، هه.

ع: حَتِي.

**هه نم**

ل: ناچار، پتريس، شياگ. [لازم]

ف: سَمَنَک، بایا، بایسته، دزبا، سَنگول، ناچار.

ع: حَتَم، فَرَض، وَاجِب، وَاصِب، لَابَد.

**هه نه ن**

ل: ناچاری، گه رگ ناگه رگ، نه شی. [يیگومان، پتريسته]

ف: ناچار، ناگزير، خواهه نخواه، بی گفتگو، باید.

ع: حَتَمًا، قَطْعًا، يَقِينًا، بَلَاشَك.

**هه چ**

ل: ماچين، ماچر کردن. [زیارت کردنی مالی خود].]

ف: بوسیدن. (بوسیدن حجر الاسود)

ع: حَجَّ، زيارَة، طَوَاف.

**هه چلر**

ل: کوچک تاش، سهنگ تاش. [به رده تاش، به رير]

ف: سنگ تاش، سنگ تراش.

ع: حَجَّار.

**هه چاهه ت**

ل: تیغ دان، تو اکردن. [خوین گرتن، کدله شاخ گرتن]

ف: اُنْجیدن، خون گرفتن، خون گیری، تیغ زدن.

ع: حَاجَة.

**هه چاهه تکر**

ل: تو اکر، کدله شاخ روشن. [خوین به ردر]

ف: تانگو، تَوانگو، تَوَنگو، گَرَا، نیسو، اُنْجین،

زَکَزَن، خونگیر.

ع: حَجَّام، مَصَّان، فَصَّاد.

**هه چاهه تنکا**

ل: نارشان. [جنگی خوین گرتن که نیران هه ردر]

شاندایه.]

ف: میان شانه.

ع: کَتَد، مَحْجَم.

**هه چم**

ل: روق، کولفتی، یار سای. [قه باره]

ف: کلفتی، گندگی.

ع: حَجَم، ضَخَامَة.

**هه چه رولیه قهر**

ل: بازار. [خرکه به رديکه له ناسکی گادا درست

دهیت.].

ف: بازار، گاوسنگ، گاوزه ره. (سنگی است

گرد که در شکم گاو پیدا می شود.)

ع: حَجَرُ الْبَقَر.

**هه چولور**

ل: لورره. [هه په و لورره (د دنگي سگ).]

ف: زوزه. (صدای سگ)

ع: هَرِير.

**هه چه**

ل: تگه، تده. [سارین (بزی نیر که دهیت به رجه له).]

ف: تَکَه، باژن، نُهاز، نُخراز، چُپُش. (بز نر که

پیشرو گله می شود.)

ع: عَل، نَیس، مَلَب، کُران، قَدَمَة.

وینه

### ههچهل

ک: دبه، گَیجَه، شَه تَناخ، قَه رَه شه. [تَه شقه له]

ف: دَبَه، شَلتاق، خَر خَشَه، غَر غَشَه، قَر قَشَه.

ع: دَعوی، نِزاع.

### ههه

ک: دیس، سنوور، حه ن، پِه، کِه ناره، قه راخ. [لِتوار،

تخروب]

ف: سو، سووی، سون، سومه، زی، مَرز، سامان،

پایان، کنار، کران، کرانه.

ع: حَد، ثَحْم، طَرَف، اِنْتِهَاء.

### ههده

ک: نه نازه. [راده]

ف: اندازه، زی.

ع: زِي، شِعَار.

### ههده

ک: شه لاخکاری. [سزادان]

ف: نَت، شَلاق کاری.

ع: حَد، تَعزِيز.

### ههدهاسی

ک: ها کَر، خورِیژی. [قه کردن بی بیر لیکر دهره.]

ف: دل گویی، خود گویی، گمان گویی.

ع: حَدَس.

### ههدهس ← ههدهاسی

### ههدهیس

ک: واته، نه رمایش. [نه رموده]

ف: گُفت، گُفته، فرموده، سخن، داستان.

ع: حَدِیث، خَبَر، اَثَر، سُنَّة.

### ههرا هت

ک: تین، گهرمی. [تاو، داخی]

ف: گر می.

ع: خَرارَة، سُخُوَّة.

### ههرام

ک: خوار، چه پهل، نارپرا. [ناشایست، له دهغه]

ف: ناروا، پلشت.

ع: حَرَام، مُحَرَّم، سُحْت، مُمنوع، مَحْظُور.

### ههرا مزاده

ک: قومه زه، زۆن. [بیژو]

ف: أَشُوغ، خَشُوك، خَشْتُوك، غُول، داغُول،

جامغُول، دَغَل، سَند، سَندره، سَنداره، دَهرگه.

ع: دَعِي، زَنِيم، وَلَدُ الزَّنا.

### ههرا مزاده کی

ک: زۆلی، قومه زه گی. [بیژدی. به دهنه ی]

ف: دَغَلِی، واغُولی، سَندی، خَشْتُوكی،

جامغُولی.

ع: تَزَنَم، تَقَلَّب.

### ههریه

ک: چهک، تیغ. ناگر. [تیغ، نامرازی شه ی]

ف: گَدر، گَدرک، تیغ، جان، ژان.

ع: حَرَبَة، سِلَاح.

### ههرف

ک: نووکه، پیتسه ک. قسه. باسمه. [نامراز له ریزماندا.

ههروه ها: رشه]

ف: رَتد، راه. سَخَن، سَخَن، باسمه.

ع: حَرْف، کَلَام.

### ههرفچن

ک: چاپچن، باسمه چن. [پیتچن]

ف: چاپچین، باسمه چین.

ع: صَفَافُ الحُرُوف.

### ههره کهت

ک: جووله، جوولیانهره، جووله. [یزورتن]

ف: جَندَبَش، پویش.

ع: حَرَكَة، دَیْب، اِهْتِزَان.

### همره

ل: نه‌نده‌روین. [هندرو: چِنگی تاییه‌تی سافرت له مالد].

ف: آندرون، مُشکو، مُشکوی، مُشکویه، بانوسرا.

ع: داخِل، حَرَم، بَیْتُ الحَرَم.

### همره مسرا - نه‌نده‌روون

### همریر

ل: ... تافته. [یارچی همریشم].

ف: برنو، پَرَنَد، دیبا. تافته.

ع: حَیْرِ، دِیباچ.

### همریم

ل: قەناس، ئارپێژگە، بەفرەناز. [چواردەر].

ف: پیرامون، آبریز، برف‌انداز، خاک‌انداز، خاک‌روبه‌گاه.

ع: حَرِیم، مَرِید، کُناسَة. (حَرِیمُ النِّیْت، حَرِیمُ البَیْرِ، حَرِیمُ القَنَاز).

### همز

ل: هەزەس، هەوا، هۆك. خوشی. [ناره‌زو، تاسه].

ف: هَوس، آرزو، پُژهان، کام. خوشی، دلخواه.

ع: مَیل، هَوی، اِشْتِیاق، حَض.

### همزه‌ت

ل: ناغه، گه‌وره. [به‌رێز، سه‌ره‌ر].

ف: شت، تِیمسار، شیت، شید.

ع: حَضَرَة، جَلَالَة، سَبَّ، سَبَد.

### همزه‌ت - هوزوور

### همسار

ل: هەسار، دیوار، قەلا. [شویره].

ف: باره، بارو، باری، اوار، گلناک، تَبَرک، برآورد. دز، دیز، دژ، پیواسته.

ع: حَائِط، رَدَم، اُطَم، حِصَار، حِصْن، سِیاج، جِدَار. قَلْعَة.

### همسار - هه‌سار

### همسار شار

ل: دیوار شار. [شورده‌ی شار (دیواری ده‌ری شار)].

ف: شهرستان، دیوار شهر. (دیوار دور شهر).

ع: سُوْر، حِصْنُ البَلَد.

### همسار قه‌لا

ل: دیوار قەلا. [شویره‌ی قەلا].

ف: گلناک، باروی باره، دیوار باره.

ع: قَلْعَة، حِصْنُ القَلْعَة.

### همسار که‌له - کولنا

### همساتن

ل: ژوژان. [بوژاندنره، ماندوری ده‌کردن، تیار کردن].

ف: آسوده‌کردن، خستگی‌شکاندن.

سیراب کردن.

ع: اِحْصَاء، اِرَاحَة، رَفَعُ الْكَلال.

### همساو

ل: ژماره، شمار. [ژمیره، لیکدانه‌ره].

ف: مَر، مار، اُمار، ماره، اُماره، اَمار، اَیار.

اَیاره، اَوار، اَواره، اَوار، اَواره، هَمار، هَماره.

آسار، آساره، شَمار، شَماره، حساب.

ع: حِساب، عَدَد، لِزَام، دَین.

### همساوگر

ل: په‌ناموژ، راززان، تاله‌گیر، به‌خوژ. [فالگیر].

ف: نهانگو، رازگو، پوشه‌گو، حسابگر.

ع: جَفَّار، رَمال، قَاتِف. عَالِمُ الْغَیْب.

### همسپهن

۱- همظ - همز [رینوسی نهم وشیه به شیوهی «همظ»

هه‌له‌یه، چرنکه ماناکه‌ی ده‌بیته «به‌ش» نه‌ک

«ناره‌زو». [با «ظ» غلط است زیرا به معنی «نصیب»

خواهد بود نه «آرزو».]

ك: شهيدا، فریفته. [شیتی نهوین.]

ف: شیفته، شیدا، فریفته، واله.

ع: عاشق، شائق، مَقْتُون، مُحِب.

### جهسره ت

ك: نهفسوس، پهژاره، مهلالی. نهنو. [پهروشی، خهفت]

ف: آرمان، آرمان، ایرمان، دریغ، افسوس،

دژمان، دژوان، بژهان، آراوند، رسانه، اندوه.

ع: خسرة، كویه، آسف.

### جهسره د

ك: پهرجارتهنگ، بهددژ، رژه. [چارچونك]

ف: ژفت، ژكور، ژشكور، ژشكين، ژشكمند،

سیهكاسه، سیهدل، سیه كار.

ع: حَسود، حَقود، ضَنین، بُخیل، ضَغین، ضاغین،

وَحِر، وَغِر.

### جهسره د

ك: پهرجارتهنگی، خوروك، بهددلی، وموانه دین. [نیرهیی]

ف: رَشك، آرَشك، تیوژك، خاشه، خدوك،

سنگاش، سیه دلی، سیه كاسگی.

ع: حَسَد، حَقَد، بُخَل، وَغِر، اِحْتة، ضِبْتة، ضَغِیْتة،

وَحِر، وَحِر.

### جهسره تات

ك: خاسه، خاسی. [چاكه گدل، خیرات]

ف: آرَدن، آرْزانش، ارازش، نیکی، خوبی.

ع: حَسَنات، خیرات، مَبَرَات، مَهْدَقَات.

جهسره نیکي ← جهسره نیکي

جهسره نله به

ك: كه مكام. [كه تیری دره ختی سنه و بهره.]

ف: راتیانه، كَمكام. (صمغ درخت صنوبر است.)

ع: راتیانچ، حَصی لُبان، صِمغ الضُر، صِمغ

الضُر.

جهسره

ك: ژووژیان. [بوژانه، ماندوریی دهچون. تیراو بوون]

ف: آسایش، آسودن، خستگی رفتن. سیراب

شدن.

ع: حَصَا، اِسْتِراحَة، تَرَوِي، كُنُوب.

### جهسره یانهوه

ك: ژووژیانوه. [بوژانه، ماندوریی دهچون. تیراو بوون]

ف: آسودن، آسوده شدن، خستگی شكستن.

سیراب شدن.

ع: حَصَا، اِسْتِراحَة، تَرَوِي، اِرْتِواء، كُنُوب.

### جهسره ی

[ك: رایه غی له قامیش و له بان دروست کراو.]

ف: بلاج، بیانك.

ع: حَصیر، بوریاء، یاریء، بوریء.

### جهسره یاف

[ك: جهسره چن]

ف: بلاج یاف.

ع: حَصیري، بَواری.

### جهسره ش

ك: رَج. [هرج]

ف: خرس.

ع: دُب.

وینه ← وینه

### جهسره ش

ك: زینگه بوون، له گز به لسان. [زیندروبوونه]

ف: رستاخیز، برانگیختن، زنده شدن.

ع: خَشِر، مَعاد.

### جهسره لا

ك: ههرا، خولور. [جهسره هه لاه: قه ره بالقی و

۱- حَصیر ← جهسره [کراوه به عمره بی.] (معرب است.)

۲- حَصیر یاف ← جهسره یاف [کراوه به عمره بی.] (معرب

دەنگەدەنگ.]

ف: غوغا، غُلغُلە، ھنگامە، دادبیداد.

ع: ضوضاء، جَلْبَة، هُراء.

**ھەشەرات**

ك: جانەور. [مێڕو]

ف: مای، خَسْتَر، خَراسْتَر، خَزَنده، گردشَنده.

ع: حَشَرَات، خَشَاش، أَحْراش، هَوَام، سَوَام، قَوَام، دَوِیبات.

وینە

**ھەشەری**

ك: جنه، كاولی، [سۆزانی، قەحبە]

ف: جنده، بدكارە، نابكار.

ع: قَحْبَة، عَاهِرَة، فاحِشَة، شَهَادَة.

**ھەشەنوورە**

[ك: گیایەكە لە كاتی ناچاریدا لە باتی تودت

دەیکێش.]

ف: علفی است ھنگام ضرورت جای تنباکو

استعمال کنند.)

ع: ...

**ھەفازەت**

ك: پاراستن، پارێزگاری، نیگاداری، پاسەوانی، [چارەبیری،

ناگاداری]

ف: بادگانی، بایگانی، نگاهداری، پرهیزگاری،

پرهیزاندن.

ع: حَفَازَة، مُحَافَظَة، وَقَايَة، حَرَاة، ضَبَط.

**ھەفت**

[ك: ھەرت: ژمارەی پاش «شەش».]

ف: ھەفت.

ع: سَبْعَة.

**ھەفتا**

[ك: ژمارەی پاش «شەست و نۆ».]

ف: ھەفتاد.

ع: سَبْعِينَ.

**ھەفتاو**

ك: گلار، سەپلۆتی. [ھەرت جار شوژدنی چینگە دەمی

سەگ.]

ف: ھەفت آب، گلاب.

ع: سَبْعُ غَسَلَة.

**ھەفت تەنگە**

[ك: ھەفت پەنگە: چیشتیكە.]

ف: دانگو، ھەفت دانە.

ع: ...

**ھەفتجوش**

ك: ھەفجوش. [ھەفجوش (ھەرت كانزا بە رێژەی دیاری کرار

پێكەرە دەتێننەرە و دایدەریژن.)]

ف: ھەفت جوش. (ھەفت فلز را به مقادیر معینە

با ھم ذوب کنند و در قالب ریزند.)

ع: ...

**ھەفتەرەنگیلە**

[ك: رەنگرێژە: بالداریكە.]

ف: دارپزە، ھەفت رەنگ.

ع: پَرَقَش، حَسُون، شَرشور.

وینە

**ھەفت مینرە**

[ك: ئەو كەسانەی كە ۳۰۹ ساڵ لە ئەشكەوتە كەدا

نوستن.]

ف: ھەفت تەنان، ھەفت مرد.

ع: أَصْحَابُ الْكَهْف.

**ھەفتە**

[ك: ھەرتە، ھەفتە]

ف: شَفُوده، غَفُوده، ھەفتە.

ع: أُسْبُوع.

**ھەفتەوانان**

[ك: ھەرتەوانە]



ف: هفت آورنگ.

ع: دُب، بَنَاتُ الثَّمَش.

وَيَنه

**حَدِيثِيك**

[ا: يَدَك بَدَش لَه حَمَوَت بَدَش.]

ف: هفایک، هفت بوده.

ع: سَمِع.

**حَدِيثِيك** ← **حَدِيثِيك**

**حَدِيثِيك**

ا: نَهْدَهَا، نَهْدِيهَا، مَار، شَامَار. [نَهْدِيهَا، حَمَزِيَا]

ف: اژدها، اژدرها، برغمان، ارغم، شیبیا، مار.

ع: أَفْعَى، ثَعْبَان، حَيَّه.

وَيَنه

**حَدِيثِيك**

ا: فَرَحَوَر، [زَرَحَوَر، تَبَرَنه خَوَر]

ف: رَس، رَزَد، رَزْد، پَر خَوَار.

ع: أَكُول، هَلَوَع، جُوعَى، حَرِيص.

**حَدِيثِيك**

ا: نَهْدِيهَاى حَمَفَسَر. [نَهْدِيهَاى حَمَوَتَسَر]

ف: اژدهای هفت سر.

ع: تَوَسَبَعَةُ رُؤُوس.

وَيَنه

**حَدِيثِيك**

ا: دَرُوس، رَاس، رَهَا، بَدَجِيگَه. [رَاسَتَى، مَاف، بَدَجِي]

ف: هُودَه، هُدَه، هَسَتَو، دَرَسَت، رَاسَت.

ع: حَقَّ، صَوَاب، صِدَق.

**حَدِيثِيك**

ا: بَدَش، رَهَسَد. [بَشَك، پَاز]

ف: بَخَش، زُون، بُون، پَدَمَه، بَدَوَرَه، بَدَرَزَه.

سَاوَو، پَزْگَالَه، بَهَرَه، رَسَد.

ع: حَقَّ، سَهَم، تَصِيْب، قِسْمَه، حَقَّ، زَدَب، نَصِيْب،

شَقِص، حِصَّه، كَلْتَه، بَدَه، خِلَاق، غَمَق، جَدَّ، رَسَد.

**حَدِيثِيك**

ا: دَاد، (حَدِيثِيك) [رَهَا، دَرُوسَت]

ف: دَاد، دَرُوسَت.

ع: حَقَّ، صَحِيح.

**حَدِيثِيك**

ا: بَارَه، حَمَنَا. (دَرُوسَت مِن) [سَد بَارَه، لَه مَدَر]

ف: بَارَه. (دَر بَارَه ي مِن)

ع: حَقَّ، شَان.

**حَدِيثِيك**

[ا: تَاق تَاق كَرَه، قَزَاوَكَه (جَزَرَه كَرَنَه بَوِيَه كَه بَه شَمَرَدَا

حَدِيثِيك دَه كَات.)]

ف: چَوَك، چَرَك، شَبَاوِيَز، حَقَّ گَو، مَرِغ

حَقَّ گَوِي. (نوعی است از جُغَد که شبها

حَقَّ حَقَّ مِي كَنَد.)

ع: صَافِر.

**حَدِيثِيك**

ا: رِيگَه، مَز. [كَرِي]

ف: مُزَد. (دَسَت مُزَد، پَای مُزَد)

ع: أُجْرَه، جَمَاعَه، حَقَّ السَّعْي، حَقَّ الرُّحْمَه.

**حَدِيثِيك**

ا: رِيگَه، پَالَادِرَانَه. [كَالَه دِرَانَه: مَزِي مَانَد رِيوِي مِي.]

ف: پَارَنَج، پَای رَنَج، پَامَزَد، پَای مُزَد.

ع: حَقَّ الْقَدَم، حَقَّ السَّعْي، أُجْرَه، جَعَل.

**حَدِيثِيك**

ا: دَادِرَس، رَاسِرِس. [دَادِرَس، دَادِرِسِر]

ف: غُبَاد، قُبَاد، دَادِرَس.

ع: عَادِل، مُنْصِف، مُحَقَّ.

**حَدِيثِيك** ← **حَدِيثِيك**

**حَدِيثِيك** ← **حَدِيثِيك**

**حَدِيثِيك**

ا: رَاسِي، دَرُوسِي. (حَدِيثِيك) [دَرُوسَتِي، رَاسَتَه قِينَه]

ف: رَاسَتِي، دَرُوسَتِي.

ع: حَقِيقِي، حَقَانِي.

**حقیقت**

ك: راسی، دروسی، سرشت، نهخ، مهغز، كهین، چهبرونی.

[راستی، پیکهاته‌ی سده‌کی]

ف: هرنید، هراَیند، آمیغ، هابیغ، هستو.

اوچیزی، راستی، درستی، ین بود. چگونگی.

ع: كُنْه، حَقِيقَة، هُوَیَة، ماهیَة، تَرکیب أَصْلِي.

**هقیقی**

ك: حقه‌تی، دروسی، راسه‌قانی، سرشتی. [راسته‌لینه]

ف: هرنیدی، آمیغسی، هابیغی، راستین،

راستینه.

ع: حَقِيقِي، وَاَقِيعِي.

**حکاک**

ك: كنده‌کار، مژكه‌ن، مژده‌لکه‌ن. [مژده‌لقه‌ن.

كنده‌کار]

ف: كنده‌کار، آب‌کار، مَهرَكَن.

ع: حَكَاكَ، نَقَّار.

**حکاکي**

ك: كنده‌کاری، مژكه‌ن. [مژده‌لکه‌ندن. كنده‌کاری]

ف: كنده‌کاری، آب‌کاری، مَهرَكَنی، مَهرَكندن.

ع: حَكَاكَة، نَقْر.

**حکایت**

ك: راز، دسان، سرگوزشت، گوزارشت. [چیرول]

ف: سِروا، اندار، داستان، فسانه، افسانه،

گزارش، سرگذشت.

ع: حِكَايَة، قِصَة، سَمَر، نَقْل.

**حکایت‌خوین**

ك: رازان، دسان‌خوین، سرگوزشت‌زان. [چیرگیبژ]

ف: گیوَر، داستان‌گو، داستان‌سرای، افسانه‌گو،

افسانه‌خوان.

ع: قاص، نَقَّال، حاكِي.

**هکیم**

ك: ناوچی، نارجیگر. [نارژیوران]

ف: میانجی، بابیزان، اهوداد، داور.

ع: حَكَم، مُصْلِح، مُصَدِّق، معتمد.

**هکیم**

ك: دهرمانگر، دهرماندر، دهرناس. [پزشك]

ف: پزشك، پجشك، پجشك، پجشك، پزسك،

بزسك.

ع: طَبِيب، اَسِي.

**هکیم**

ك: زانا، فروزان، دانا. [ژیر، تیگه‌یشتر، فیله‌سورف]

ف: دانا، دانشور، دانشمند، رد، كُندا، فَرَجاد،

فَرَساد، فرزانه، کیاجو، سرتیر، موبد.

ع: حَكِيم، فَيْلسُوف، عِلْمَة، فَهَامَة.

ههله ← ههه

ههلهقی‌ههلهقی

ك: حه‌تلی‌مدقان. [خندرحو: یاریه‌كه.]

ف: اَلَّاكُلَنگ.

ع: رُحْلُوقة، دَوْدَة.

وینه

ههله

ك: كه‌پوره. [خولور]

ف: غللا، غوغا، هنگامه.

ع: حَيَلَة، ضَوْضاء.

ع: عَمَار، عَمَارَة، تَذَكِرَة.

ههلیله ← ههلیله

**هکیم**

ك: كه‌شك‌ك. [چیشتیکی به‌ناربانگه له‌پویش ر‌گوشت

دروست ده‌كرت‌ت.]

ف: ریس، هلیم، كَشَكبا، كَشَك. (آشی است

معروف كه از بلغور و گوشت می‌سازند.)

ع: هَرِيسَة، فَرِیكَة، فَرَكِیَة.

**هەلیم**

ك: سەنگین، دڵدار، ئارام، جیقلداندار، برده‌بار.  
[بەهەوسەڵە، هینن]  
ف: غریزدار، جاغردار، دیرخشم، بُردبار، دلدار.  
ع: حَلِيم، وَقُور، صَبُور، ذُو حَوْصَلَة.  
**هەلیم‌شێون**  
ك: تێلا. [نەر داری هەلیمی پی دەشێونن.]  
ف: آهَرَم، ریس آشو. [چوبی که با آن حلیم را به هم زنند].

ع: مَجْدَح.

**هەلەل**

ك: پاك، رها. [شەرعی]  
ف: زَوا، زَندآور، پاك.  
ع: خَلال، طَلِق، طاهر.  
**هەلق**  
ك: ئەلق، گەلور. [گەرور]  
ف: گلو، نای.

ع: خَلَق، خَلَقُوم.

**هەلقاوێز** — **نەلقاوێز**

**هەلقە** — **نەلقە**

**هەلەبی**

[ك: تەنەكە (پلیتی ناسینی سپی).]  
ف: حلبی، تنكه. (تنكه آهن سفید).

ع: فَراشَة، كَتِيف، تَنَك.

**هەمال**

ك: كۆلكیش، كۆلەر. [هروشی باره‌نگر].  
ف: كۆل‌كش، كۆل‌بەر، باربەر، بارك، بردارنده.

ع: حَمَال، عَمَال، شِيَال، نَقَال.

**هەمال**

ك: تەز، بالار. [كارپە]  
ف: تَزە، بالار، بالال، بالاگر، فَرَسَب، باشت، شاه‌تیر، داربام.

ع: جِسَر. (هو الذي يقع عليه الروافد).

وێتە < ٢ >

**هەمایل**

ك: چه‌پوړاس. [هەمه‌یاڵ (پارچه‌یه‌کی هەروێشمه که راست و چه‌پ له ملی ده‌کەن).]  
ف: برآویز. (پارچه‌ای است ابریشمی که از راست به چپ بر دوش آویزند).  
ع: حَمَائِل، وشاح.

**هەمایل**

ك: هەمیان. [نەر قایشه‌ی له پشت دەبەسڕیت و پاری تێدا هەڵدەگێدریت].  
ف: همیان، هامیان، تُماج.

ع: صُرَّة.

**هەمد**

ك: ستایش، وەسپ، ئافەزین، سپاس، سپاسه. [سپاسه‌لدان]  
ف: سپاس، ستایش، وُستاء، درودن، آباد، درون، ستودن، آبادانیدن، ستایش کردن، آفرین.  
ع: حَمْد، ثَنَاء، شُكْر، مَدْح، وَصَف، تَحْسِين.

**هەمە** — **هەمە**

**هەمل**

ك: بەردداشت، بارکردن، هارردن. [هەنگرتن. گواستەره]  
ف: برداشت، بارکردن، آوردن، بُردن.

ع: حَمَل، نَقَلَ.

**هەملە**

ك: هەلەت، شاتال، پەڕین، یۆرش، تاخت، هروژ.  
[هیرش، شالار]  
ف: پُرش، یُرش، جُستن، پُربدن، آوریدن، جَهِیدن، تَک، تاخت.

ع: حَمَلَة، صَوْلَة، وَثُوب.

**هەملەگا**

ك: هروژگا. [جێگەی هیرش کردن]  
ف: یُرش‌گاه.

ع: ثغر.

**هه**

[ل: سووکه له ناری «موحه مدد».]

ف: مخفف «محمد» است.

**هه هره هزی**

ل: بهرینه کانی، حوله سی. [خولو]

ف: اشتلم، هنگامه.

ع: مُنازَعَة، مُبارَزَة.

**هه مهل**

ل: بهرځ. [پیسچوری پهن (که لوری یه که م له دوانسز  
که لویه که ی گهر درون.)]

ف: بره. (برج اول از دوازده برج فلک.)

ع: حَمَل، بُرْجُ الحَمَل.

**هه ن**

ل: جینگه، سنور. [حاند: جینگه یه کی دیاری کراو.]

ف: جا، سو، سون، سومه.

ع: حَدَّةٌ، مَحَلٌّ، مَكَانٌ، حَیْرٌ، مَوْقِعٌ، مَعَانٍ.

**هه نا**

ل: باره. (له هه نای نهوا.) [به بارت]

ف: باره. (درباره ی او.)

ع: حَقٌّ، شَانٌ، حُدُودٌ. (فِي حَقِّهِ، فِي شَانِهِ)

**هه نهوکه**

[ل: سووکه له ناو و گوږدراوی «هه نیفه» یه.]

ف: مخفف و محرف «هه نیفه» است.

**ههوا**

ل: هه ی!، هه ی! [های! (وشه ی سه یرمان و

گالته پین کردن.)]

ف: هی! (کلمه ی تعجب و استهزا است.)

ع: هَیْی!

**ههوا**

ل: ههوانچه، سوو، توو، پهرت. (ههوا ی دا.) [فری فری]

[دا.]

ف: پرت، پرتاب.

ع: قَذَفَ، رَمَى.

**ههوا**

[ل: دایه ههوا (ژنی «تادم».)]

ف: بلنده. (زن آدم.)

ع: حَوَاءَ.

**ههوا**

ل: ههوا، ناسمان. [عاسمان]

ف: نوډه، پَنَاد، هوا، آسمان.

ع: هَوَاءٌ، سُبُكَاكٌ، جَوٌّ، سَمَاءٌ.

**ههوادان**

ل: په رتدان، سووږدان، تووږدان، ههوادان. [فریدان]

ف: پرت کردن، پرتاب کردن.

ع: قَذَفَ، رَمَى، تَطَوَّيَحَ، إلقاء.

**ههوادین**

ل: سه مه ره، ته ره، توت. [به لاگه ل، کاره ساتگه ل]

ف: پیش آمد، بار روزگار.

ع: حَوَادِثٌ، عَجَارِفٌ، عَجَارِيفٌ، شَدَائِدٌ، دَوَاهِي،

تَمَاسِي.

**ههواله**

ل: روو بار، روو بارکاری، بهرت. (بولونی، بهرزی، چالی،

تورلی، داکه فنگی. [پیسپاردن، بهرپورو کردن، بلندی.

نزمی]

ف: بَرَات، روبرار، واگذار، واگذاری. بلندی.

پستی، گودی.

ع: حَوَالَة، اِرْتِفَاعٌ، عُمُقٌ.

**ههوانچه**

ل: ههوانچه، پهرت، توو، سوو. [فری]

ف: پرت، پرتاب.

۱- له ده سوسه که دا و نوسراو، به لام له وانیه «به رات»

بیټ. ← به رات. (ر - ر)

ع: قَذَف، رَمَى، سَقُوط.

**هموانچه به ستن**

ك: قذوانچه به ستن، پهرت به ستن، تورپه ستن، پهرت برون،

كهفتن. [داكوتن]

ف: پرت شدن، افتادن.

ع: سَقُوط، اِرْتِمَاء.

**هموانچه دان**

ك: قذوانچه دان، پهرت دان، تورپه دان، همدادان، همدادان.

[نریدان]

ف: پرت کردن، پرتاب کردن، همدادان، انداختن.

ع: رَمَى، قَذَف، اِلْقَاء، اِسْقَاط، تَطْوِيع.

**هموانن**

ك: نینسان، زانین. [به شیار زانین به مروث دانان]

ف: آدم شمردن، شایسته دانستن.

ع: اِعْبَاء، اِعْتِنَاء.

**هموز**

[ك: ندمتیر]

ف: هوز، حوز، آبگیر، آبگاه.

ع: حَوْض. [مُجْتَمِعُ الْمَاءِ].

**هموز**

ك: نارگیر، نارگا. [ندمتیر]

ف: فانه، هوز، آبگیر، آبگاه، تالاب.

ع: حَوْض، جَابِيَّة، نَضْح، نَضِيج، نَصِيب، مَقَرَّة،

بِرْكَة، صِهْرِيح.

**هموزچه**

[ك: همزی بچورك]

ف: خانه، هوزچه، آبزن، آبشنگ.

ع: جُرْمُوز، حَوِيَّة، حَوِيْضَة، قُلْتَيْن.

**هموزچه**

ك: چالار، نارگیر. [اگولاری بن درخت.].

ف: تالاب، آبگیر. [چاله‌ی پای درخت.].

ع: شَرْبَة، حَوِيْضَة، مُحَوِّض، جُرْمُوز.

**هموزخانه**

[ك: ژیری همزدار كه غرسلی تیدا ده‌كن.].

ف: هوزخانه، آبخانه. (حوض خانه‌ای كه در

آن غسل كنند.)

ع: مِرْحَاض، كَنِيْف، مُغْتَسِل. [بَيْتُ الْغُسْلِ]

**هموزه**

ك: ناوان، نوچه. [همریم، ده‌هر]

ف: خوره، سامان، سو.

ع: حَوْزَة، نَاحِيَة.

**هموسله**

ك: تاو، توانا، بیقلدان. [تاقت]

ف: تاب، توان، توانایی، پروا.

ع: طَاقَة، حَوْصَلَة، حَوْصَل، حَوْصَلَاء، تَمَكَّن.

**هموش**

ك: همرش. [همرشد، همسار]

ف: برهون.

ع: حَيَاط، مُحَوِّطَة.

**همولو هموش**

ك: ناران، نارچه، دهرورور، دهروریه. [چواردهر،

دهرورشت]

ف: سامان، سو و کنار.

ع: اَكْنَف، اطراف، نَوَاحِي، حَوَالِي، خَوَاشِي. (حَوْل

و حَوْش)

**همی**

ك: همی، همرا، همرا. [حار] (رشدی گالته پیکردنه.)

ف: هی! (کلمه‌ی استنهر است.)

ع: هَمِي

**همیا**

ك: همرم، كه مرییدی. [تهریقی]

ف: هتوند، آزوم، شرم.

ع: حَيَاء، اِغْضَاء، حَجَل، حِشْمَة.

**هديات**

ك: زینگی، نيزك، نژك، ژيان، زینگانی، سهرینی. [ژین]

ف: سیاب، زندگی، زندگانی، زیستن، زی.

ع: حیاة، عُمر.

### هیدار

ك: شهرمدار، باشهرم، که مرور. [شهرمن]

ف: باهتوتند، با آژرم، باشهرم، شهرمدار، آژرمدار.

ع: مُسْتَحِیْن، مُقْضِی، حَجَل، حَجَلان، حَشِیم، مُحْشِیم.

### هیدته

ك: دیلان، شیت. [گیل، شیتوکه]

ف: حُل، دیوانه.

ع: مَجْنُون، سَفیه، اَبَلَه.

### هیدچه

ك: حدیشه. [هدرا، هارار]

ف: داد، غو، فَریاد.

ع: عَجَجَة، حَیْشان.

### هیدی همی

ك: هیدی همی، حدره هرا، هدره هرا! [حای حای! (وشه)

گالته پیتکردن یا سهیرمانه. ]

ف: هی-هی! (کلمه هی استهرا یا تعجب است).

ع: هَیْ هَیْ!

### هیدران

ك: مات، گنج، سراسیمه، سرگردان، شیدا، شیت.

### [سهرسام]

ف: خیر، خیره، آسیمه، آسیوم، آسیون،

آسمند، سراسیمه، تیب، شیب، هامی، هامین،

واله، خلاوه، فلاوه، أبرکار، آندروا، آندرواژ، گنج،

گنج، سرگشته، شیفته، شیدا، مات، سرگردان.

ع: حَیْان، مُحْیِر، هَوَاك، مَهْوَاك، هَایم، مُنْشَدَه.

### هیدرانی

ك: ماتی، گتجی، سراسیمه بی، سرگردانی.

### [سهرسامی]

ف: خیری، خیرگی، آسیمگی، آسیومی،

آسیونی، آسمندی، تیبی، شیبی، ... شگفت،

### شکیفت.

ع: حَیْرَة، حَیْر، اِشْتِدَاه، هَوَاك، شَدَه، دَهْش، دَهْشَة.

### هیز

ك: خورین کفتن، پیتوژی، چهپه لایون. [به خورین بونی ژن.]

ف: دشتانی، خون افتادن، پلشت شدن،

### بی نمازی.

ع: حَیْض، طَمْث، قُرء.

### هیز نه شور

ك: نه شور. [عور نه شور: نافرستی بی خوین.]

ف: سترون، نه شو.

ع: یَاثَسَة، اَیْسَة.

### هیزه<sup>۱</sup>

[ك: روان بونی سک. (بهرامبری «توخه» یه.)]

ف: هیزه، شکم زو. (امتلا از آب، ضد «تخمه»)

ع: بَقَر، صَام، طُساَة، هَیْضَة. (اِنْطِلَاقُ الْبَطْنِ)

### هیزه ران

[ك: قامیشی ناور (قامیشی هندی)]

ف: خیزران، نی هندی.

ع: حَیْزِرَان.

### وینه

### هیشه ← هیدچه

### هیشه هیش

ك: هیدچه هیدچ، شیته شیت. [داد و هارار]

ف: دادوبیداد، فریاد، غر.

ع: فَرْع، عَجَجَة، حَیْشان.

### حیدف

۱- حیدفه ← هیزه (تهعرب کراوه) [ (معرب «هیزه»

است.)

ل: ستم، لان گرتن، داکوکی، [زرداری، جهر]

ف: ستم، بزه، گرایش.

ع: حیف، جور، میل، ظلم.

هه یف!

ل: نه نسروس! [بدها خوه]

ف: حیف!، افسوس!، دریغ!

ع: آسفا، آها، واما

هه یوان

ل: گیاندار، جانمور، [گیانمور، زیندمور]

ف: چم، چمانه، تکاوژ، جانوژ، جاندار.

ع: حیوان، ذي روح.

هه ییز

ل: جینگه، گونبا، [شرین «گونبا» سورکه لہی

«گرنج جا» به، واته: جینگه ی گونبان یا شونی

جیونمور.]

ف: جا، جای، گنج، (مخفف «گنج جا» است

یعنی: جای گنجیدن.)

ع: حَیْز، مَقَر، مَحَل، مَکَان، مَسْکَن.

هه ییه

ل: راده، [کات، ماره، مولدت (عیده ی ته لاق).]

ف: هنگام، فنور، پرمور، پرموز، پرمو، روزگار

فنور. (عده ی طلاق)

ع: عِدَّة، ثَرْیِص.

هیز

ل: فین، [رق]

ف: خشم، کینه، کین، غرش، غرداش، غرس،

غرم، غزم، غژم، ریغ، ریس، آرد، ستیز، سزول.

ع: قَهَر، غَیْظ، قَلْب، وَحَر، وَب، شَنَّا، شَنَف، ذِرا،

مَقَت، غَضَب، حِدَام.

هیز

ل: رژدی، ته ما، خوخوای، [چارچنژکی]

ف: آژ، کاو، نیوسوم، رژدی، آژ.

ع: حرص، وِکع، شَرَه، طَمَع، جَشَع.

هیز

ل: قینرن، [رقنرن]

ف: نژه، آرغده، بشکول، خشمناک، خشمگین،

دژ آهنگ، دژ آلود، تُندد، تُنددخو.

ع: غَضوب، مُتَغَیْظ، غَضَبَانِي، لَجوح.

هیز

ل: ته ماکار، خوخوا، رژد، [چارچنژک]

ف: آژو، آژور، آژمنسد، آژوژ، آژوژ، کساوی،

کاومند، تَخْجَم، وِزنج، بُلْکامَه.

ع: حَرِص، وِکع، شَرَه، مَلْع، مَلُوع، جَشَع، طَمَاع.

هیره ته ← هیزانی

هیز

ل: گاندر، [نگدر، کوزدر،] [قورندر، سوزانی]

ف: جه، غَر، کونی، کونده، کُسدِه، جنده.

ع: قَحْبَة، فَاحِشَة، مَابُون.

هیز

ل: نامرد، شله ژه، بیته گد، [نپار (بی غیبت)]

ف: حیز، هیز، بفا، غراچه، سبوره، بی رگ،

نامرد، (بی غیرت)

ع: مُخَنَّث، فَاقِدُ الْعَصَب.

هیز بگیری

[ل: گرتنی که سیک به بی ناگدار کرده ی.]

ف: دست گیر، دست بگیر، (بی خبر کسی را

بگیرند.)

ع: اِسْتِفْعال.

هیز بگیری

[ل: یاریه کی مندالته وه کور «بوخچه گردان» وایه،

به لاه یاریکهر له باتی بوخچه به دست له نه ندامانی

۱- ته مارویه ی که ژنی ته لاق دراو یا میژدمردوو نابیت

شوری تیدا بکانه وه. (ر-ر)

بازنه که ده دات.)]

ف: خیزگیر، خیزگیر، خیره گیر، گزیده.  
(بازی بچه ها است شبیه به «بقچه گردان» که به جای بقچه دیگری می خواهد افراد حلقه را با دست بزنند.)

ع: ...

**حیس**

ك: تیگه یین. [پدی پی بردن]

ف: هئش، هوش، دزیابی.

ع: حیس، دَرَك.

**حیس**

ك: هیز، زیز، توانا، گریك، گد. [وز، گوب]

ف: پولاب، سترسا، توان.

ع: حیس، قُوَّة.

**حیس** موخته رَك

[ك: هستی هاوبهش: به پیتی باربری پیشینیان هستیکه

له درونی مرئدا.]

ف: گیوز.

ع: حیس مُشْتَرَك.

**حیس**

ك: دیاره. [هستیکراو، بهر هست]

ف: پولایی، سترسایی.

ع: حیس.

**حیس** کردن

ك: زانین، دریافت کردن. [هست کردن، تیگه یین]

ف: دریافتن، دانستن، دریافت کردن.

ع: احساس.

**حیفز**

ك: پاراستن، نیگاداری. [چاردیری، ناگاداری]

ف: پاس، دارش، گیرو، نگاه داری، نگاه داشتن،

بادگانی، بایگانی.

ع: حفظ، حراسه، وقایه، ضبط.

**هیفز**

ك: یاد، بهر، بید. [له بهر، خرنندنه به بی سه یرکردنی نوسرا.]

ف: یاد، بر، زبر، زبیر، زبرم، ازبر، ازبرم، دهون، گیرو.

ع: حفظ، عَنْ ظَهْرِ الْقَلْب.

**هیفز** چاوچله

ك: چارچله. [چارزار]

ف: چشم آرو، چشم زد، چشم زخم، چشم و هم،

چشم و هام، چشم پنم.

ع: تَعْوِذ، تَعْوِذُ الْغُیُون.

**هیفز** سیححه

[ك: له شاعی، تندرستی]

ف: بهداری، به جویی، شهند خواهی.

ع: حِفْظُ الصَّحَّة.

**هیق**

ك: بهز سن ساله، رشت سن ساله، بهخته. [حوشتر یا

مدپی تیزی سن ساله.]

ف: بهخته. (شتر یا گوسفند نر سه ساله.)

ع: حق، ثنی.

**هیقد**

ك: حیس، قین. [کینه، رق]

ف: سَرول، خَدوک، کین، کینه، رَشک، سَنگاش،

تیوزک.

ع: حَقْد، بخل، حَسَد، ضَبَّة، وَحَر، ضَعِیَّة.

**هیگمه ت**

ك: زانست. [ژییری، فلهسه ف]

ف: فرزو، فرزان، فرزبود، دانش.

ع: حِکْمَة، فلسفه.

**حیل**

[ك: دنکیکی برغوشه.]



ف: هل، هیل، هال، لاجی، شوشمیر.

ع: قائنة.

**حیلم**

ك: سدنګینی، دلداری، نارامی، جیقلدانداری، برده‌باری.

[حبرسه‌له، هیتنی]

ف: غریز، جباغر، دل‌سرداری، دیرخشمی،

بُردبادی.

ع: حلم، حوصلنة، وقار، صبر.

**حیلوکول**

ك: یاریور. [بی‌ویری]

ف: هل وگل، یادبود.

**حیله**

ك: كه‌له‌ك، دار، فیل، دله‌سه، فدن، جانقولیازی، رنگ.

[فردفیل، گزی]

ف: زرق، شید، تبند، دغا، ریو، هنرتوت، نیرنگ،

تنبیل، سالوس، آوزند، دوبال، دوال، دویل،

داغول، سوفته، گریس، گریسه، خاتوله، کلک،

فرب،

ع: حیلة، غيلة، مكر، خديعة، دسیسه، عرقبة،

تفرق، دكس.

**حیله‌باز**

ك: كه‌له‌ك‌باز، داوباز، فیل‌باز، فنباز، رنگ‌باز. [گزیكار]

ف: دوی، گریز، ریمن، داغول، دغا‌باز، دوال‌باز،

نیرنگ‌باز...

ع: مُحیل، مُغیل، مَكَار، خَداع، دَساس، مُعَرِّب،

مُدَلِّس.

**هیملیه‌ت**

ك: كومه‌کی، داکوکی، لاکوشی، پشتیوانی، پشتوری.

[لایندنگیری، به‌گری، پاراستن]

ف: كَمَك، هوپه، هوپر، هوپه، پشتی،

پشتیبانی، اندخسیدن.

ع: حمایة، مُعاوَنَة، دِفاع.

**هیله**

ك: نیخه، شیخه. [حیله (دنگی نه‌سپ).]

ف: شیهه. (صدای اسپ)

ع: مهیل، صَیخَة.

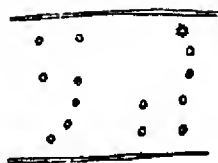
**حیثوت**

ك: تار، ترس. [سام (گوزدراری «هدیه‌ت»)].

ف: غُزَم، تاب، ترس. (مصحف «هدیه‌ت» است).

ع: هَیْة، سَطوَة.

## وینه‌کانی بیستی ج



حه‌تفه‌وانان



حه‌فت ره‌نگیله



حه‌شهرات



حه‌چه



حاجی له‌قله‌ق



حه‌مال



حه‌له‌ق مه‌له‌ق



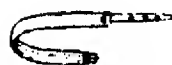
حه‌لی هه‌فتسه‌ر



حه‌لی



حه‌پزه‌ران



حه‌مایل

# خ

خا

ل: هِلِكَة [هَلِكَة]

ف: خَاگ، خَوَاگ، اُسْتِيْنَه، پَلْغَدَه، تَخْمُ مَرُغ.

ع: بَيْضَة، كَيْكَة.

خاپور

ل: وِيران، كاول [رِمار]

ف: وِيران، خاپور.

ع: خَرَاب، مُنْدَك، مُنْهَد، مُنْهَدِم، نَسَف.

خاتر

ل: یاد. دَل. (بِز خاتر تو). [بِر، زهین. دَلخواز]

ف: یاد. دل. (برای دل تو)

ع: خَاطِر، حَافِظَة. أَجَل.

خاترجه

ل: دَلْیا، دَلْگه رم. [ناسوده]

ف: دَلْگرم، اَرْمَنْد، اَرْمَنْدَه، اَسودَه دل.

ع: مُطْمَئِن، مُثَبِّق.

خاترجه

ل: دَلْیا، دَلْگه رم. [ناسوده]

ف: اَرْمَنْدی، اَرْمَنْدگی، دَلْگرمی، اَسودَه دلی.

ع: اِطْمِینان، یَقِین، ثَبَات

خاتره

ل: وِیره، خه یال، یاد. [بِه وِیری]

ف: اَندیشَه، پَنْداره، سَمَراد، سَگال، یاد.

ع: خَاطِرَة، خَیال، فِکَر، تَفْکُر، ضَمِیر.

خاتوو

ل: خاترون، خانم، بانوو. [خات، یایه: وشه ریز بز ژنان.]

ف: ایشی، بانو، بی بی، بیگه، بیگم، خاتون،

خانم.

ع: سَئِه، سَیْدَة، هَانِم، خَانِم.

خاتوون ← خاتوو

خانه مکاری

ل: مَنه بَتکاری. [رازانده روی نامرازی دارین به نه خَش و

نیگاری له عاج و نِیسقان و... دروست کراو.]

ف: خاتم کاری، مَنبِت کاری.

ع: فُسْطِیْسَاء.

وینه

خاج

ل: چه پِرواس، چه لَیا. [خاج]

ف: خاج، چَلِیا.

ع: صَلیب.

وینه ← چه لَیا

خاچه

ل: خَوَاجَه. [بِه رِیز (وشه دواندنی یه هوروی و

مه سیحی).]

ف: خاجه، (خطاب به یهود و مسیحی است).

ع: خاچا، خَواچا.

خادم

ك: زندوان، پاسبان. [زبان، خزمه‌تکار، مجتور (پاسبانی

مزگوت یا گورستان.)]

ف: زاوَر، زاوار، پاسبان. (پاسبان مسجد یا

مقبره)

ع: سادِن، خادم، حاجب، بَوَاب.

خار

ك: درك، تیخ. [چقن]

ف: خار، تیغ، غاَر.

ع: شوك، مَشظ.

خار

ك: ریخ، ریز. [لم، ریخ]

ف: ریگ، سنگ‌ریزه.

ع: رَمَل، حَصباء.

خار

ك: درك، خرب، ریخناخ [ریخناخ]، كیف، كوچك، كه‌مه‌ر،

سه‌خت. [بهره‌لان. ریخ‌لان. ره‌دن. هه‌لت]

ف: كَمَر، كوه، سنگلاخ، ریگناك، شاخسار.

ع: حَرَّة، لُوب، حَجِر، وَعَر، وَعِر، وَعِیر، جَبَل.

خار

ك: غار، ما، نه‌شك‌نت، هال. [نه‌شك‌رت]

ف: داه‌ا، ده‌ار، غار، غال، ته‌ال، گویه، گاباره،

گابار.

ع: غَار، غُور، مَغَارَة، كَهَف، اُخْدود.

خارا

ك: تافته. [یارچی هورئشمین (دیوای شه‌پژلدار.)]

ف: خار، تافته. (تافته‌ی موجدار)

ع: حَرِیر.

خارا

ك: سه‌خته كوچك. [بهردی روق.]

ف: خارا، خاره. (سنگ سخت)

ع: مَخْرَة، خَجَر.

خارِه‌سه‌ك

ك: په‌یكُون. [په‌یكُون: درِیكی سی‌سورچه.]

ف: سیالخ، شَكْره‌نگ، شَكوه‌نگ، خَارِخَسَك.

ع: شَوَكَة الْحَسَك، شَكوه‌نج.

وَرَنه ← په‌یكُون

خارِشت

ك: خَوَریان، تالوَش. [نگه‌خروَرزكه. خروَرز]

ف: خارش.

ع: حَكَه.

خارِکیش

[ك: دركودال‌فروش]

ف: خارکَش، خارکَن.

ع: شَوکِی.

خارِکیش

ك: كوچك كیش. [بهرد کیش]

ف: خارکَش، سنگ‌کَش.

ع: حَمَار، مَخْرِی.

خاروخاشاك

ك: پروسپه‌لاش. [درکودان]

ف: خاروخاشاك، خاروخلاشه.

ع: غُشاء، شوك، حَشِیش.

خاس

ك: قه‌ش‌نگ، شِیرین، چالك، پالك، باش، خروَش، جران،

سزارار. [په‌س‌ند، رند]

ف: پِه، زِه، خوب، نِیک، نِیکو، نَفز، نَخ، آ‌نخ،

آ‌نک، وِیژ، وِیژه، آ‌ویژه، آ‌ویژه، ب‌ویژه،

بِیژه، براه، خَدِیر، زیبا، سیغ، گَش، گَش، خوش،

شگرف.

ع: حَسَن، جَيِّد، طَيِّب، بُهِي، طَرِيف، اُنَيِّق، فَاخِر،  
زَيْن، عَبْقَرِي، فَاثِق، صَالِح، هِجَان، سَعْد، سَعِيد،  
ثَقَايَة، حَبْدَا.

### خاستر

ل: باشتر، چاکتر... [په‌سندتر، جوانتر]  
ف: بهین، بهتر، زهتر، نیکوتر، نفزتر، زیباتر...  
ع: أَحْسَن، أَجید، أَطیب، أَبهی...

### خاسگل

ل: باشگل، چاکگل، [چاکان]  
ف: واژیان، آویزگان، بزرگان، دلبران.  
ع: حَسَنَات، مُحَسِّنَات، مَحَبُوبَات، (مَحَبُوبِينَ)،  
أَقْطَاب، أَوْتَاد، أَبْدَال.

### خاسه

ل: چاکه، باشه، خاسی، [چاکی، په‌سندی]  
ف: خوبی، نیکی، آردن، نواخته.  
ع: حُسْن، حَسَنَة، فَضِيلَة، مَرْيَة.

### خاسه‌لن

ل: نه‌خو‌لا، [به‌تاییدت]  
ف: ویژ، ویژه، بویژه، سامه.

ع: خَاصَّة، خُصُوصاً، بِالْخُصُوص، لَاسِيَّما.  
خاسه‌کی

[ل: کدنبزی تاییدت.]

ف: کنیزکی. (کنیزکی مخصوص)

ع: جَارِيَة، حَظِيَّة، سَرِيَّة.

### خاسه‌وتن

ل: ستایش کردن، [په‌سن کردن، پیامه‌لگوتن]  
ف: ستودن، خوب‌گفتن، خوبی‌گفتن.

ع: تَعْرِيف، تَحْسِين، ثَنَاء، مَدَح، حَمْد، تَقْرِيط،  
تَمْزِيَة، تَمْزِينَ، تَفْضِيل.

### خاسه‌یی

ل: تاریه‌تی. («نان خاسه‌یی» مه‌سه‌لن.) [تاییده‌تی]  
ف: آندی، آویژه.

ع: خُصُوصِي، مَخْصُوص.

### خاسی

ل: خاسه، باشه، باشی، چاکه، چاکی، [په‌سندی، جوانی]  
ف: خوبی، نیکی، بهی، نیکویی، زیبایی، زه،  
بَراه، بَران، بَران‌دگی، خدیر، نَواخته، نَخی.

ع: حُسْن، بُهِي، خَاصِيَّة، حَسَنَة، صَدَقَة.

### خاسی

ل: سَـ. [خرو، تاییه‌ته‌ندی]  
ف: گزینه، گزینی، گزینش.

ع: خَاصِيَّة.

### خاسی‌کردن

ل: خاسه‌کردن، باشه‌کردن، چاکه‌کردن، چاکی‌کردن، [کاری  
په‌سند کردن]

ف: نیکی کردن، خوبی کردن، نَخی کردن.

ع: إِحْسَان، مُجَامَلَة.

### خاسیه‌ت

ل: خَو، سَو، خاسی، شیره، [خرو، تاییه‌ته‌ندی]

ف: گزینه، گزینی، گزینش.

ع: خَاصِيَّة، خَاصَة.

### خاسیه‌ت‌له‌په‌یی

ل: موته، سوی سرشتی، [تاییه‌ته‌ندی سرشتی]

ف: مونه، گزینه‌ی سرشتی.

ع: خَاصِيَّة طَبِيعِيَّة.

### خاشاک

ل: خاشاز، خاشه، پروش، په‌لاش، پل‌پروش، [وشکه‌گیا]

ف: خاشاک، خاشَک، خاشه، خاش، خماش،

خماشه، خلاشه، خَس، خَسَک، کرشته، آنبیره.

ع: غُثَاء.

خاشال- خاشاک

### خاشخاش

ل: گورز رَسه‌م، [خاشخاشک، ره‌نه‌نول، ره‌کینه]

ف: خَش‌خاش، گُورز رُستَم.

ع: خَشْخَاش، رُمَانُ السُّعَالِ. (يُنْبِتُ)

وینّه

خاشه ← خاشاک

خاشک ← خاشک

خاک

ل: خَوْنِ [کَل]

ف: خاک، پَلم، رشت، تَهک، بروشک، آچاک، آپرا.

ع: ثَرَاب، بَری، ثَرِي، رَم، کَفَر، لَفَاء، بَدَاة، غَبْرَاء.

خاکبازی

ل: خاکه‌شارکی، تپه‌شارکی. [گه‌میده‌کی مندااته. شتیک له دور کوما خولدا ده‌شارت‌ره هه‌تا لایه‌نی به‌رام‌به‌ر بیدۆزته‌ره.]

ف: خاک‌نمک. (چیزی را در دو توده خاک پنهان کنند دیگری آن را پیدا کند).

ع: فِئَال.

خاکبوسی

ل: خال‌که‌فتن. [کپ‌نورش، خَو خستنه به‌ر پی.]

ف: خاک‌بوسی، زمین‌بوسی، به خاک افتادن.

ع: سَجْدَة.

خاکبیز

ل: بیزَن. [سه‌رند، کەر]

ف: خاک‌بیز.

ع: مِذْرَاق، مِشْجَاح.

وینّه

خاک‌پن

ل: شان، ماله. [خیشک]

ف: گُر، بَنکَن، شخم‌خراش.

ع: مِحْلًا، مِحْکًا، مِکْشَط، مِشَط، مِسْلَفَة.

وینّه

خاک سفت

[ل: خَوْلَی پته‌ر که بۆ دروست‌کردنی ده‌فری سوآله‌ت

که‌لکی لێ‌دۆره‌گیدریت.]

ف: رُس، رُست.

ع: ثَرَاب.

خاکه‌ری

ل: بۆر. [ره‌نگی خوله‌میشی.]

ف: بور، خاکستری. (رنگ خاکستری)

ع: غُبْرَة، غُبَارِي، اَغْبَر، رُمْدَة، رَمَادِي، اَرْمَد، اَرْمَك، غَیْس.

خاکشیر

[ل: گیایه‌که بۆ ده‌رمان ده‌شیت.]

ف: خاکشیر، خاکشی، خاکژی، خاکشو، شَفَتَرَك، سوارون.

ع: خُبَة، خُنْبَة.

خاکشیر

ل: کرم‌ناو. [کرمی ناو‌ناو.]

ف: خاکشیر، کرم‌آب، کرم‌ابه.

ع: جَرُوم.

خاک قه‌ور

ل: خال‌گۆر. [خَوْلَی قه‌بر]

ف: خاک‌گور.

ع: رَمَس.

خاککه‌ش

ل: دووچه‌رخه. [عه‌ره‌بان‌هی ده‌ستی.]

ف: خاک‌کش، دوچه‌رخه، گُردونه. (گردونه‌ی

دستی)

ع: عَجَلَة.

وینّه

خاک‌که‌فتن

ل: خاک‌بوسی، توپ‌ل‌تیانه‌زه‌رین. [کپ‌نورش بردن]

ف: به خاک افتادن، خاک‌بوسی، پیشانی زمین

نهادن.

ع: سَجْدَة.

خاکنشین

ل: گه‌دا، بی‌ته‌نوا، بی‌ته‌واخوا، [بی‌ته‌وا، کلون]  
ف: گدا، ناچیز، خاک‌نشین.

ع: مُفْلَس، مُفْلَج.

#### خالو باد

ل: هارخاک، [هارجروت، هارسنور]  
ف: سَرَمَرَز، هام‌مَرَز، هام‌خاک.

ع: رَأْسُ الْحَدِّ، مُتَاخِم.

#### خاکه

ل: ورده، [له‌ترپه‌ت و ورده تَوَی همر شتیک،]

ف: خاکه، خاک، خاشه، خاش، خورده، (خورد

و ریز هر چیز)

ع: فُتَاتة، كُسَارَة، بُرَادَة.

#### خاکه چهره‌نگه

[ل: گل‌سپی (گلینکی واک گج رایه که مالی پی سواخ

دده‌ن،]

ف: لاؤ، خاک‌سفید، (خاکی است شبیه به گج

که خانه را با آن اندایند،)

ع: ...

#### خاکه‌سار

ل: به‌نده، فرمانبر، [گورپایه‌ن، زلیل]  
ف: خاکسار، بنده، تاراس، فرمانبر.

ع: كُرَابُ الْأَقْدَامِ، مُطِيع، ذَلِيل.

#### خاکه‌شارکی ← خاکبازی

#### خاکه‌ناز

[ل: خاک‌ناس]

ف: أَنْغَر، خاک‌آنداز.

ع: مَرَّ، مَجْتَب، مِسْحَاة.

وینه

#### خاله‌سوسکه

ل: عه‌نه‌فشتی، [ژنی بالا‌کورت که له قال‌رنجه ده‌جیت،]

ف: خاله‌سوسکه، (زن کوتاه قد که شبیه

سوسک است،)

ع: خُتْفَسَة.

#### خال‌بیس

ل: پاک، رشک، زهنگ، یه‌کده‌س، پدتی، زلال، [پورخته،

نابینکه‌لار]

ف: ویژ، ویژه، آویژه، آویژه، بیژ، بیژه، پاک،

ناب، سَره، سارا، ژاو، بی‌آلایش.

ع: خَالِص، لَب، صَرِيح، لُبَاب، بَحْت، مَحْض،

ناصح، ناصع، ناطع، قُح، مُح، قَرَّاح، صُرَّاح، نُقَّاح،

سُمَّاق، صَرَف، صَرَد، زَلال، اِبْرِيز، زُيْدَة، خُلَّاصَة.

#### خال‌بیسه

ل: به‌ریتل، به‌ره‌جفت، [داهات]

ف: آویژه، آویژه، به‌ره‌گاو.

ع: خَالِصَة، صَفِيَّة.

#### خال

ل: نشان، نشانه، [نیشانه: نرخته‌ی سهر پیست،]

ف: تیل، فُند، چَنَک، چَنَک، خَنَک، کُنَجده،

کُنَجدی، نشانه، کبودی، خال.

ع: خال، شَامَة، وَشْمَة، لُعْطَة.

#### خال‌خال

ل: گول‌گول، له‌که‌له‌که، [یه‌له‌په‌له]

ف: خال‌خال، لکه‌لکه، گل‌گل.

ع: مُنْقَط، مُبْقَع، مُرْقَش، أَرْقَش، أَبْقَع، مُنْقَط،

مُوشِي.

#### خال‌کوتانن

ل: نشانه‌کوتانن، [نه‌خشانندی خالی ده‌سکرد له‌سهر

پیست،]

ف: خَنَک‌کوفتن، تیل‌زدن، کبودی‌زدن،

خال‌کوفتن.

ع: وَشَم، تَوَشِيم.

#### خال‌گزشتین

ل: نشانه، نشانه‌ی خرابی، [نیشانه‌ی زه‌فی سهر پیست،]

ف: بادامه، نشانه، تیل.

ع: خال، شامه

خَالَوُ

ل: نالو، لالو. [خال: برای دایک.]

ف: خالو، آلو، کاکو، کاکویه، دایی، نیا.

ع: خال، آخِ الْأَم.

خَالَوُمِیل

ل: نارتیل. [ارش کردن تهریل و گزنی مندائی سارا.]

ف: خال و نشان. [سیاه کردن پیشانی و گونای

[گونه‌ی] بچه‌ی تازه پیدا شده.]

ع: ندسیم.

خَالِی

ل: خوت، هالی، چول، تهریک، تاراق، پورت، پورج، خوالا.

[بی‌تاه‌دانی، بوش، به‌تال]

ف: تی، ونگ، تهی، تهک، خُله، خوله، تهیگاه،

پُرداخته.

ع: خال، فارغ، صُفر، صُفر، صُفر، هَواء.

خَالِی‌کردن

ل: ... چول کردن، تهریک کردن، دا کردن، دهر و کردن. [به‌تال

کردن]

ف: تهی کردن، خوله کردن، پُرداختن.

ع: تَخْلِیة، تَفْرِیغ.

خَالِیْکَا

ل: که له که، پالو، پورته‌گا، هه‌نگل. [ته‌نِشت، خالِی‌گه]

ف: تهیگاه، آبگاه، کش، پهلو.

ع: اِطل، حَصِر، خَاصِرَة، صُقْلَة، سُقْلَة، حَقْو، قُرب،

کَشِش، طَرَقَة، دَف، جَنْب، جَانِب، شَاکِلَة.

خَالِی‌و خَوَالَة

ل: خوت‌خالی، خوت‌خوالا، چول‌هول، پورج، پورت. [خالی

و هم‌رالی، به‌تال]

ف: خالی‌و خوله، تهی و تهک.

ع: خالِ فارغ.

خَام

ل: کان، نه‌پرخت، نه‌کولیاگ. [نه‌کولار]

ف: بشمه، خام، ناپخت.

ع: نین، نَیین.

خَام

ل: نه‌پرخت، ده‌واخسه‌دریاگ. [کان، خورنده‌کوار (ره‌ک):

چهرمی ده‌باغی‌نه‌کوار.]

ف: بشمه، خام، ناپخت. (پوست دباغی نشده

مثلاً.)

ع: اهاب، خَام.

خَام

ل: کولی. [مردنی قال نه‌برو. (نه‌زان)]

ف: خام، ناپخت، خیره، خیره‌دست. (نادان)

ع: عَشِیم، غَبِی، غَمَر، أَخَرَق.

خَاهاجِی

ل: میسی، میمک. [پور (خوشکی دایک).]

ف: خامباجی، خانم‌باجی. (خواهر مادر)

ع: خَالَة.

خَام‌ته‌ها

ل: ته‌مادار. [له خوزه چاره‌پزان. (تهر کسه‌ی خدیالی خار

ده‌کات).]

ف: بادسَنج. (خام طمع)

ع: مُنْتَظَر، مُتَوَقَّع، طامع.

خَامُوش

ل: کوزیاگ، کوزیاگه‌و. [کوزاره (ره‌ک: چرای کوزاره).]

ف: کُشته، خاموش، خَمُوش، (چراغ مثلاً.)

ع: مُنْطَلِی، خامِد.

خَامُوش

ل: بَیدَنگ. [بی‌چرکه]

ف: خاموش، خُمُش، خَمُوش.

ع: سَاکِت، صَامِت، حَاْمِد، حَمِد، حَمِید،



ساکن.

**خاموش کردن**

ل: کوژانسه. بیدنگ کردن. [کوژانده. چرکه لیپین]

ف: کُشتن، خاموش کردن. خَموش کردن، بی صدا کردن.

ع: اطفاء، اِخماد، اِسکات، اِصمات، اِعماد، تَسکین.  
**خامه**

ل: خار، تول، تهرک، تهرکه، شاخه. [شول]

ف: خامه، شاخه، ترکه.

ع: غَض، غَضَّة، خَامَة.

**خامه**

ل: سرتو، سرشیر، توژگ. [سرتویژ، قه یماخ]

ف: خامه، سرتو، سرشیر، چَرَبه، چَرابِه، تاشک.

ع: طَفْرَة، طُهاوَة، دِوايَة.

**خامه**

ل: خاو، بانه دریاک، ندرتسیاک. [خاو، ندرتسراو (په تی کرژنه کراو.)]

ف: خامه، نرئیسیده. (رئسمان خام)

ع: خَامَة.

**خامه گری**

ل: شله گری. [گری توند نه کراو]

ف: خام گره، گره خام.

ع: اُنشوطَة.

وینه

**خان**

[ل: ناژنای فرمانروایان و پیاو گمرانی تورکه.]

ف: خان. (عنوان سلاطین و بزرگان ترک است.)

ع: خان.

**خان**

ل: مال، خانور. (گه له خان) [خانه]

ف: خان، خانه.

ع: بیت، دار.

**خان**

ل: خَت. [تلیشی باریکی نار لوله ی شنه نگ.]

ف: خان، خت. (خان تفتنگ)

ع: خط، خان.

خان ته ما ← خام ته ما

**خانخانه گری**

ل: شابازی. (حاکم حاکمه کانی) [میرمیرین: یاره که.

هدروه ها: دهره به گری]

ف: خان خانی، شاهبازی.

ع: لَعِبُ الْأَمَارَة، لَعِبُ الْحُكُومَة، لَعِبُ الْمَلَكِيَة. مُلُوكُ الطَّوَائِف.

**خانم**

ل: خاتور، خاتون، یای، یایه. [خات: وشه ی ریز بو ژنان.]

ف: بانو، خاتون، بی بی، بیگه، بیگم، ایشی،

خانم.

ع: سَيِّدَة، سَيِّدَة، خاتون، خانم.

**خانم بی**

ل: لمرزانه، دهرزی له رزانه. [خشلیتکه. (گولی رنگارونه گ

که له لاستیک دروست ده کَرِت و نافرتهان ده یدهن له سر

و بهرکیان.)]

ف: لمرزانه، خانم بی، گل سَر. (گل های الوان که

از کائوچو می سازند و زنها به سر و یخه

می زنند.)

ع: رَجْرَجَة.

**خانم گه وره**

[ل: گهری خاتورنه کان.]

ک: تیرم، بزرگ بانو، مهین بانو. (بانوی بزرگ)

ع: رَئِيسُ الْخَوَاتِین، رَأْسُ السَّيِّدَات.

**خانرومان**

ل: خانه دان. [هوز، بنه ماله]

ف: خانمان، خاندان، دودمان، نواده.

ع: عَشِيرَة، قَبِيلَة، سِلْسِلَة، حَفْدَة.

**خانومان**

ك: چاخ، گزشتن، [قدّمو، غروخداپ]

ف: فزبه، كروت، چاق.

ع: لَحِيم، ضَخِيم، سَمِين.

**خانوو**

ك: مال، خان، [خانه]

ف: خانه، خان.

ع: دار، بَيْت.

**خانه خوی**

ك: سَامِيَوْمَان، [خاوون ماز]

ف: ایتنگین، خانه خدا، [خداوند خانه]

ع: صَاحِبُ الْبَيْت.

**خانه دژان**

ك: خانه راده، بنه مال، [هژ، بنه ماله]

ف: خاندان، خانواده، تَبَار، دوده، دودمان،

أبدان، دودخانه.

ع: عَشِيرَة، قَبِيلَة، طَائِفَة، سِلْسِلَة، حَفْدَة، أَقْرِبَاء،

نَسْل، أَسْبَاط.

**خانمزاد**

[ك: مندالی نوکەر یا کاره کەر که له مالی ناغا کهیدا له

دایک بورییت.]

ف: خانه زاد.

ع: تَالِد، تَلِيد.

**خانه قا**

[ك: ته کیه: خانوی کوئوونه روی سوئی یا دهویش.]

ف: خانگا، خانگاه، لنگر، سنجرستان.

ع: رِبَاط، **خانقاه**.

**خانه کی**

ك: لینی، مالی، [کدري (ناژدلی رام).]

ف: خانگی، (حیوان اهلی)

ع: داجن، راجن، أَهْلِي، مَنَزَلِي.

**خانه کا** ← **خانه قا**

**خانه گومان**

ك: دلچمپه ل، به دگومان، [دلپیس]

ف: بدگمان، خانه گمان.

ع: سَيِّئُ الظَّن.

**خانه نشین**

[ك: کارکنار]

ف: خانه نشین.

ع: داری، مُتَقَاعِد.

**خانه واده** ← **خانه دژان**

**خاو**

ك: درژ، [نهرم، شوژ، لورل نه بور. (بهرامبهری «کرژ».)]

ف: خاب، کم تاب، (ضد «کرژ»)

ع: سَبَت، سَبِط، سَبِط. مُسْتَرْسِل.

**خاو**

ك: بانسه دریاک، [بانسه دراو، تهرتسراو (بهرامبهری

«بادریاک».)]

ف: خام، ناتافته، (ضد «بادریاک»)

ع: سَبِط، **خام**.

**خاو**

ك: خمر، وهنوز، [نوستن، بهرامبهری «بیداری»]

ف: خواب، خواو، کونیان.

ع: نَوْم، سُبَات، رُقُود.

**خاو**

[ك: پرزه (وهك) پرزی مه خمه ل.]

ف: پَرِد، خاب، (خواب مخمل مثلاً.)

ع: سَبَت.

**خاو**

ك: خمر، [خمر، خمرینین]

ف: پوشاسب، گوشاسب، تنیاب، خواب.

ع: رُویا.

**خاوانن**

ل: خاوانان. [خاوانان. لریردان]

ف: ستویساندن.

ع: اغفال، خلب، خلاب، اختلاب، تخلیب، مُراوَصَة.

**خاوان**

[ل: لیتکدهوی خهون]

ف: گزارش گر، گزاره گو، بوشاسب گو، خواب گو.

ع: مُعَبَّر.

**خاواناه**

ل: خهونغا، خهوناه. [کتیبی خهولیتکدهویه.]

ف: گزارش نامه، گزارش نامه، بوشاسب نامه،

خواب نامه.

ع: تعبیر.

**خاوهو خیز**

ل: خیزان، مالومنال. [خاوخیزان، ژنومنال]

ف: زن و بچه.

ع: عائِلَة.

**خاوه ← خاهه****خاوه خاو**

ل: یار یار، یو راش یو راش. [هتواش هتواش، له سرخو]

ف: آرام آرام، آهسته آهسته، نَرم نَرمک،

یو اش یو اش.

ع: مُتَبَطِّا، تَبَطُّو، تَسْرُوك.

**خاوهو**

ل: خورمه لات. [روژمه لات]

ف: خاور، بتو.

ع: مشرق.

**خاوهون**

ل: خوارون. [ساحیو]، ختو، خودان]

ف: خداوند، خاوند، خَوَند.

ع: رَبِّ، صاحب.

**خاوهو بوون دل**

ل: برسیه تی، دل بوون. [برسی بوون: درگ به تال بوون.]

ف: گُرسنگی، دل رفتن.

ع: جوع، خَو، خَواء.

**خاوهو کردن**

[ل: شل کردنه (وله): خاو کردنه وی «با» بی ته ناف.]

ف: خام کردن. (تاب ریسمان مثلاً.)

ع: شَذَب.

**خاویز**

ل: خهوالوو. [چاربه خهو.]

ف: فَرناس، خواب آلود.

ع: مُسَبِّت، نَویم، نَووم.

**خاوین**

ل: خاو. (زولف مه سه له ن.) [نهرم، شوپ]

ف: نرم، خوابیده.

ع: سَبَّط، لَیْن.

**خاوین**

ل: پاک، ته میس. [پرخت، پاکز]

ف: پاک، پاکیزه.

ع: طَیِّب، طاهر.

**خایانن**

ل: پیچرون. [دریژه کیشان، مائل کردن]

ف: درنگ کردن.

ع: دَوام، طَوَّل.

**خپ**

ل: کپ. [کپرمات (کهوتن و بیده نگ بوون)]

ف: خَپ، خاموش، بی صدا. (افتادن و

خاموش شدن)

ع: كَبَّ، مُنْكَبَّ، مُنْكَبِب.

**خپه لاتن**

ل: کپ برون، کپ کهوتن، کپه لاتن، خپه لهاتن.

[کپرمات بوون (کهوتن و بیده نگ بوون)]

خَتَنَتَه ← خَتَنَكِنَه

خَدَمَهَت ← خَزَمَهَت

خَدَمَهَنَكَار ← خَزَمَهَنَكَار

خَدِي

ك: سەرگرمى. بېستەگى. [سەرقالى. ھۆگرى. خستنه پان]

ف: اُونج، بېستگى، سەرگرمى.

ع: شُغَل، اِشْتِغَالَ، اُنَس، اَلْفَة. اِنْتِساب. عَدَاء، عُدَّاء.

خَدِي دَان

ك: سەرگرمچون. [سەرقال بون، ھۆگر بون. خستنه پان]

ف: اُونج گروفتن، سەرگرم شدن. بېستە شدن.

ع: اِشْتِغَالَ، اُنَس، مُؤَانَسَة، اَلْفَة، مُؤَالَفَة، اِنْتِساب. خَدِيه

[ك: خستنه پان]

ف: خديه، خدين، بېستگى.

ع: نِسْبَة، اِضَافَة، اِنْتِساب.

خَر

ك: شل، رەوان، گوشاد. [گەررەر لہ نه ندازه.]

ف: شل، زوان، گشاد.

ع: جَرَج، مَرَج، قَلِق، مَلِق، مَلِيق، واسع.

خَر

ك: خره كوچك. [چەر، خرېكه بەرد]

ف: سنگ ريزه، خورده سنگ.

ع: حَصَى، حَجَارَة.

خَر

ك: خرپ، شەخەل. [بەردەلان، خيزەلان، رەلەن]

ف: ريگزار، سنگزار، ريگستان.

ع: حَرَّة، حَجِير، مَحْصَنَة.

خَر ← كَو

خَر ← كَرَد

خَرَاش

ك: روش. رووك. [رووشان: بريندار بونى سەرچەل.]

ف: خُپ شدن، خُپ افتادن، خُپيدن، خُفيدن،

خفتيدن، خوابيدن، خفه شدن. (افتادن و

بى صدا شدن)

ع: اِنكباب، اِنكبات.

خَت!

ك: خته! فس! [ (وشى دەرکردنى پشيله.) ]

ف: پشت! (امر به رفتن گربه)

ع: غَس!

خَتَنَكِي

ك: خَتِي، خوروك. [ختروكه]

ف: غلغلگ، غلغلچە، غلغليچ، غلغليچ، غلغليچ، غلغليچ،

غلغليچ، كَلْغَلِچە، كَلْچِچە، كَلْغَلِچە، كَلْغَلِچە،

كَلْخَوچە، پَخْدَجَو، پَخْدِلچە، پَخْلَوچە،

غلغليچە. (همه با جيم عربى هم درست

است.) [ (دەواتين ھەمەريان بە «جيم» یش بھرتينەرە.) ]

ع: دَغْدَغَة، زَكْزَكَة، نَغَز، تَغْغِيز، نَغَر، تَغْغِيز،

تَجْمِيش.

خَتَنَكِنَه

ك: خَتِنَه. [ھاندەر، دندەر، رورۆتەر]

ف: آغالنده، فزولنده، برانگيزنده، شورنده.

ع: مُحَرَك، مُحَرَّش، مُغَرِي، مُغَوِي.

خَتَه! ← خَت!

خَتَه كَرْدَن

ك: خَت کردن. [فس کردن]

ف: پشت کردن.

ع: غَسْفَسَة.

خَتِي

ك: پشِي. [پشيله]

ف: گربه، پشِي.

ع: ھَرَة، پَشِي.

خَتِي ← خَتَنَكِي

ف: خَراش، غَراش، غَرواش، غَرش، بَراش،  
گَراش، کُده، کُدوه.

ع: خَدشَه، خَرشَه، خِراش.

خراشیان

ک: روشیان، روکیان، [روشان]

ف: خَراشیدن، غَراشیدن، غَرواشیدن،  
بَراشیدن، بَشخودن، گَراشیدن، ریش‌شدن،  
کُدوه‌شدن، کُدوهیدن.

ع: تَخْدُش، تَخْرِش.

خراشین

ک: روشتان، روکائن، خراشتان، [روشاندن]

ف: خَراشیدن، خراشانندن، غراشانندن،  
غروشانندن، غراشیدن، غرواشیدن، بشخاییدن،  
ریش کردن، کُده، کُدوه، بَراشانندن.

ع: تَخْدِش، تَخْرِش.

خراو

ک: تَرا، نابود. [لنکه‌رته، تیاچور]

ف: تَوا، تَواه، تَباه، نابود.

ع: تالِف، ضائع، فاسِد، فانی، عَدیم.

خراو

ک: بَد، گَن، بِنَفَر، بَد‌تَرَف، پَس، چَدِیَل، ناپاک، زار.

[خراب، ناپه‌سند]

ف: بَد، دَر، دَن، دُش، اَنَر، زُشت، دُشت، وَرَخَج،  
فَرَخَج، زَبون، پَست.

ع: سَیِّئ، رَدِی، فَسید، ضائع، فاسِد، سَقَط،  
وَخَش، شَین، قَبیح، فَطیح، دَمیم، نُکَر، مُنکَر،  
شَنیع، کَرِه، مَکروه، رَدَل، رَدیل، مَحظور، وَخیم،  
وَبیل، شَر، نُحس، مَتحوس، لُغایَه، مُسْتَقْبَح،  
مُشْهَجَن، سَواء، عَواء، شَنعَاء...

خراو

ک: رَیان، کابل، [رمار]

ف: ویران.

ع: خَراب، مَخروب، مُتَضَعَض.

خراو وِتن

ک: دِرَین‌دان، بَد‌دِرَی، خوسپ، [جَنیودان، زَم کردن]

ف: بَد‌گویی، بَد‌گفتن، دَشنام دادن، جَرشَفَت،

زشت‌یاد.

ع: شَتم، سَب، فَحش، ذَم، غَیبه، سِغایَه، تَلطِیح،  
نَطَف، تَنطِیف، اِنطاف.

خراو وِزَی ← خراو وِتن

خراوه

ک: بَدی، گَنه‌کاری، [خرابه، کاری ناپه‌سند]

ف: بَدی، دُرَی، زشتی.

ع: رَدائَه، شَناعَه، قَباحَه، سَیِّئَه.

خراوه

ک: گَنا، ناسزا، [خرابه، تاران]

ف: گُناه، رِیژک، ناسزا.

ع: ذَنب، خَطیئَه، فِسق، فُجور.

خراوه

ک: دَزی، [خرابه، بردنی شتی خه‌لک به نه‌یتی].

ف: دزدی.

ع: سَرَقَه، اِختِلَاس، سَلَب، خَرابَه.

خراوه

ک: ژَنبازی، پَدِین، جِیمه‌رَز، [خرابه، داوین‌ته‌ری]

ف: زَن‌بازی، پَریدن، جَهمَزَن.

ع: زَنا، سِباح، فَحشاء.

خراوه ← خه‌رابه

خراوه‌کَر

ک: دَز، جَه‌رَد، گَنه‌کار، چَدِیَل‌کار، [خرابه‌کار، رِیگر،

تاران‌کار]

ف: دزد، رَه‌زَن، بَدکار.

ع: سارق، مُخْتَلِس. قاطعُ الطَّرِيق، خَارب.

خراوی

ك: به‌دی. [خرایی، ناشیرینی]

ف: بدی، دژی، زشتی، دشتی.

ع: سوء، بُوس، قُبَح، فساد، شناعة، رذائَة، شقاوَة، شَقَوَة، شَقَاء، فُطاعة، شَر، وخامة، وِبَال.

**خراوی**

ك: چه‌پدلی، نه‌نگی. [خرایی، پیسی]

ف: آک، آهو، آلاپش.

ع: غیب، غش، وصمة، نَقیصَة.

**خربوون**

ك: گرده‌یوون، گلیره‌یوون. [کوبونه‌ره]

ف: گردشدن.

ع: اجتماع.

**خرپ**

ك: خری، شه‌خَل، خار، لاپا، ریخزار. [بهرده‌لان، ریخه‌لان.

ره‌قن، هدلت]

ف: ریگزار، ریگستان، ریگناک، سنگلاخ،

سنگناک، لاپا، لیزی، سرازیری.

ع: حَرَة، لُوب، فَتین، حَذَر، حَذور، مُنَحَدَر.

**خرپه**

[ك: ده‌نگی پی له زوی لایدا یا له پشت دیواره‌ره.]

ف: خرپ، گُرمپ. (صدای پا در ریگزار یا در

پشت دیوار)

ع: خَفَق.

**خرت**

ك: گرد، کولروچه. [خری، کولیره یا شیرینی خری.]

ف: گرد، کلیچه.

ع: مَخروط، مُدَوَّر، كُرَوِي، كُرَة، قُرص.

**خرت**

[ك: تَوَرَنَة (نامرزی خه‌پاتیته).]

ف: خرت. (اوزار خراطی است.)

ع: مِخْرَطَة.

**خرت**

[ك: بزنی نیری همدزه مانگه.]

ف: چپیش. (بزنر هیجده ماهه)

ع: عَتود، عَناق.

**خرت**

ك: سال. (سی خرت، سی ساله) [دوازده مانگ.]

ف: سال.

ع: عام، سَنَة.

**خرتکه** ← **خرفه‌ك**

**خرتوپرت**

ك: کله‌پیل، ریتوبیت. [ورده‌پردی نار مال.]

ف: خَنُور، کاجار، خرت‌وپرت.

ع: بَنَات، أَثاثِيَة.

**خرتوله**

ك: گردوله. [خرته‌له (بچروك کراوی «خرت» ، خری

چکرله).]

ف: گردك، گرده. (مصغر «خرت» است، گرد

کوجولو)

ع: جُخَرِب، قُرِیصَة.

**خرتوپرت**

ك: شولمل. [خرومر، گوشتن (وشی دردم پدیره‌ره).]

ف: فربه، گردومرد. (کلمه‌ی دوم اتباع است.)

ع: سَمین.

**خرفه**

ك: خرفه. [ده‌نگی پنی مشک.]

ف: خرخر، خرت‌خرت. (صدای راه رفتن

موش)

ع: خَفَخَفَة.

**خرفه‌خرت**

[ك: خه‌په‌خپ (به‌ریداجوونی مندال یا مشک).]

ف: خَب‌خَب. (راه رفتن بچه یا موش)

ع: خَبْخَبَة، نَحْاحَة، فَرْتَكَه، فَرْتَنَة، كَرْدَحَة.

حَتَّكَان، زَكَّكَ، زَكِيكَ.

**خرته خرتنه**

لک: خروچ خروچ، خرموته. [کرکاگه، کروچه نه]

ف: کرکرائک، کُرَجَن، چَرَندور، چَرَنده، جَرَنده، کَرکَری.

ع: غُضروف.

**خرته ک**

لک: خرتکه، جگه، بدن، خرتله. [جومگه (بهندی دست و پین)]

ف: پک، بَند، (بند دست و پا)

ع: مَفَصَل، بُرْجَم.

وینه: همیه.

**خرته ک**

لک: پینچه. ندرابه، چهرخ. [خلوکه، پینچک. عدره بانه]

ف: غَلتک، گُردونه، اَرابه، چرخ.

ع: بَکَرَة، عَجَلَة، دُولاب، عَرَبَة، عَرَبَانَة.

**خرته گل**

لک: تلهوون، تلراتل، خولوپیانده. [تلیربونده]

ف: یوزه، تَلُوخوردن، غلتیدن.

ع: مَرغ، تَدَهْرَج، اِنْجَدَار.

**خرته له** ← **خرتکه**

**خرچ**

لک: خرچه، زَرک، زَرکه. [کاله کی نه گه یو.]

ف: سَنَفِج، سَنَفِجه، اَسَن، اَشَن، هوگیگ، کَالک.

(خربزه ی نارسیده)

ع: حَذَج، حَضَف، قَعَسَر.

**خرچه**

لک: خرمه. [کرمه (رهک دهنگی جابینی کاله کی نه گه یو.)]

ف: کلوج. (صدای جاییدن [جریدن] خرچه

مثلاً.)

ع: حَتَرَشَة.

**خرچه** ← **خرچ**

**خرخال**

لک: بازن، بازنه، زیزره. [بازنگ]

ف: اَبَرَنجین، اَوَرَنجین، اَبَرَنجَن، اَوَرَنجَن،

بَرَنجین، ورنجین، بَرَنجَن، ورنجَن، یاره،

دَسْتینه، اَلَنگو.

ع: سوار، جَبِیرَة، سَاعِدَة، وَقَف، دُمَلَج، دُمَلُوج.

وینه: ۲)

**خرخره**

لک: خرتک، تَرَقِیه. [به کره، خلینک]

ف: غرغره، غرغر، قرقره، غلتک.

ع: بَکَرَة، عَجَلَة.

وینه

**خرخره**

لک: غه بغه به. [غه بغه ب (گوشتی بهرینگ).]

ف: غَبْغَب. (گوشت زیر چانه)

ع: غَبَب.

وینه: همیه.

**خرخره**

لک: خرخال، زیزره. [نامراژیکه بز زیر کردنی مندالی سارا

(نه گهر دارین بیت «خرخره» یه و نه گهر کسانایی بیت

«زیزره» یه.)]

ف: اَنگَلَندو، اَخَلَنَدو. (از چوب «خرخره» است، از

فلز «زیزره» است)

ع: جُلْجُلَة.

وینه

**خرین** ← **ورج**

**خرسه ک**

[لک: قالی ته ستوری تیسکدار، بهرامبه ری «باریکه».]

ف: خورسک. (قالی کلفت پشمدار، ضد

«باریکه»)

ع: زَدْبِیَة.

**خرکردن**

ل: گرده کردن، (جهمه کردن) [کوژدنه، کوژما کردن]  
ف: گرد کردن، گسروژه کردن، تسوده کردن،

چپیره کردن.

ع: جَمْع، قَرش.  
**خرمانن**

ل: کرمانن. [کرروتانندن (رهک جاوینی خدیار).]

ف: کلوچیدن، (جاییدن [جویدن] خیار مثلاً).

ع: خَضَم، مَشْع، حَتَّشَه، تَهَقَم.

**خرموتک** ← **خرموجک**

**خرمونه** ← **خوموجک**

**خرموجک**

ل: خرموتک، خرموته، خرته خرته، لرته لرته، خرچ خرچ.

[کرکراکه]

ف: کرکراتک، کرکری، کرچن، جرنده، چرنده،

چرنودو.

ع: غُضروف.

**خرمه**

ل: کرمه، خرجه. [دهنگی کرووتانندن (رهک: دهنگی جاوینی

خدیاری تدرچک یا دهنگی شت خواردنی کولله).]

ف: کُلُوج. (صدای جاییدن [جویدن] خیار تر

مثلاً یا صدای خوردن ملخ چیززی را).

ع: خَضَم، مَشْع، حَتَّشَه.

**خرمه**

ل: زرمه، تریه. [تدپه (دهنگی بینی ولاخ).]

ف: تَرَب. (صدای پای ستوران)

ع: کَبْکَبَه، مَلْقَطَقَه، لَدَم.

**خرنگه**

[ل: دهنگی لیهک کدوتنی خشل (رهک: دهنگی موروری

سینه بن).]

ف: خرنگ. (صدای مهره‌ی سینه بند مثلاً).

ع: وِسَاس، قَعَقَه.

**خرنووک**

[ل: جوژه بهریکی دارمازوه (برمازوه)]

ف: خرنوک، (برادر مازوج)

ع: **خرنوخ**.

**خروج خروج** ← **خرموجک**

**خروسه**

[ل: چروک (بیستی سر چروک که خه‌ته‌ندی ده‌کن).]

ف: خروسه، خروسک، (پوست ذکر که

می‌برند).

ع: قُلْفَه.

**خروش**

ل: خرووکه، ناآلوش، هه‌که. [خروود]

ف: خارش.

ع: حَكَّة.

**خروش**

ل: ساته‌ری، گاندەر. [حیز، قروندر]

ف: سعتری، سعترپاز، کونی.

ع: مَابُون.

**خروش**

ل: جرش، شور، تاف. مریشیان. [هه‌ژان (سهره‌ای

خوشه‌یستی). هه‌روه‌ها: خولود]

ف: جوش، جوشش، شور، شورش، خروش،

أخروش. غوغا. (اوایل عشق. هنگامه)

ع: جیوش، جیشان. ضَوْضاء.

**خروشانن**

ل: شورائن. [هه‌ژانندن، روروزانندن]

ف: شورانندن، خروشاندن.

ع: اِثَارَة، تَهییج.

**خروشیان**

ل: شوریان، مریشیان. [روروزان (ی خه‌لک، زرده‌واله و...)]

ف: شوریدن، خروشیدن، غوغا. (مردم، یا

زن‌بور مثلاً).



ع: صَنَحِب، يَوْش، ضَوْضَاء، جَلَبَة، ثَوْرَان، مَيَّجَان،  
اِرْدِجَام.

**خُرُوك**

[ك: نِتْرِي (پېرلاری).]

ف: خُدُوك، سَنَكْتاش، رُشَك. (تشویش خاطر)

ع: غِرَة، حَسَد.

**خُرُوك**

ك: بَدَلَامُودِي. (خُرُوكِي لِي تِي). [سەيرو سەمەرە]

ف: بُولُنْجَك. (بولنجكش می آید.)

ع: بَوَالْعَجَبِي.

**خُرُوكه**

ك: خُرُوش، نَالُوش. (كنگه خُرُوكه) [خورد]

ف: خَارَش.

ع: حَكَة.

**خُرُوهی**

ك: بَاغْبِيلَه، بَدْرَهِيَوَان. [بانیزه]

ف: نَابُوك، پَكُوك، پَلُوك، پَالَانَه.

وینه ۲۰

**خُرُوسەك**

[ك: خُرُوزەك (نه خورشینتیکی كۆكه داره كه مندا لۆن  
ده یگر).]

ف: خُرُوسَك. (مرضی است دارای سرفه كه

عارض بچه می شود.)

ع: نُجَاخ.

**خُوه**

[ك: دَهَنگِيكَه. (روك: دَهَنگِي كاغذ يا پِيستِي رَشَك).]

ف: خُرْخُر. (صدای كاغذ يا پوست خشكیده  
مثلاً.)

ع: لَخْخَخَة، جَفْجَفَة، قَعْقَعَة، شَشَشَة، شَنْشَنَة.

غَطِيط.

**خُوه خُوه**

ك: خُوه، قُرْخَه، قُرْخَه قُرْخ. [دَهَنگِي گه رور].]

ف: خُرْخُر، خُرْخُر، خُرَاك، غُرَنگ، بُخُسْت  
كُرَش. (آواز گلو)

ع: كُرِي، خُرِي، غَطِيط، نُخُر، خَشْرَجَه، شَنْشَنَة.

**خُوه خُوه**

[ك: دَهَنگِيكَه. (روك: دَهَنگِي كاغذ يا جُلُودِ رُگِي تازە).]

ف: خُرْخُر. (صدای كاغذ يا لباس تازه مثلاً.)

ع: قَعْقَعَة، لَخْخَخَة، جَفْجَفَة.

**خُوه كُوكُوك**

ك: خُوه، خُوه. [خُرْكه بَرْد، چەر]

ف: رِيْزَه سَنگ، خُورده سَنگ، قَلُوه سَنگ.

ع: حِجَارَة، حَصِي.

**خُوبِدَار**

ك: بِيْتَن، سَودا كَر. [كُريار]

ف: خُرِيدَار، بِيستان، سَتاننده، سَودا گَر.

ع: شَارِي، مُشْتَرِي.

**خُوپِن - سَهَن****خُوپِنامه**

[ك: پَسُور لِي كُرين]

ف: خُرِيدَنامه.

ع: اَصِر، وَصِر، وَصِيْرَة، بِطَاقَة، حُجَة.

**خُويوفروش**

ك: سَودا، دَاوِي سَهَت. [مامه لِه، كُرين و فُرُوشَتَن]

ف: سَودا، گَهُولِي، خُرِيد و فُرُوش، دَاوِ سَهَت.

ع: مُعَا مَلَّة، مُبَا دَلَّة، مُبَا يَعَة، مُعَا وَضَة، تِجَارَة.

**خُز**

ك: لِيْز، سَور، سَورِي دِه خُوار. [بەر و خواركه]

ف: لِيْز، سَرازِير، نَفَرَك.

ع: زَنْج، زَلَق.

**خُز**

ك: سَاپ، لُورِس. [خِلِسك]

ف: لِيْز، خَزَن، نَسُو، نَسُود، لُخْشَان، نَفْزَان.

ع: مَلَص، اَمَلَس، مَلَسَاء.

## خزائن

ك: سواران، خشان، خلیسكان. [خزاندن، خیش کردن،

كشاندن]

ف: لغزاندن، لیزاندن، لُخشانندن، خزانندن.

ع: اِزلاق، اِزال.

## خُز

ك: خذر. [ناری برای تیلیسی پیغمبره.]

ف: بلیان. (برادرزاده‌ی الیاس پیغامبر است.)

ع: خضر.

## خُزگه

ك: سوپگه. لیژایی. [خلیسکه (جیگه) لیژ که مندا لان

خلیسکتی تیدا ده‌کن و یه‌کترین به‌روخوار راده‌کیشن.]

ف: لغزک، لُخشک، چپچله، غریفه، غریفج،

خیزگه، خیزگاه، لیزگه، لیزگاه. (جای

سرازیری که بچه‌ها بر آن لغزند و همدیگر را

پایین کشند.)

ع: زُل، زُلل، مَزَلَة، زُلج، زُلجَة، مَزَلَجَة، زُلخَة، مَزَلَخَة،

زُلُق، مَزَلَقَة، مَلَص، مَدَحَضَة، رُحْلَوْقَة.

## خُزم

ك: خویش. [که‌سوار (شده‌کی کرماجیه).]

ف: خویش، خویشاوند. (کرماجی است.)

ع: قوم، اقرباء.

## خُزمه‌ت

ك: خدمت، پرستاری. فرمانکار. نوکری. [راژه، کار بو

کسی کردن.]

ف: زواری، زاوری. نوکری، چاکری، پرستاری،

خدمت.

ع: خِدْمَة.

## خُزمه‌تکار

ك: خدمه‌تکار، پرستار، فرمانکار، نوکر، کارگر،

کارکر، کارکر. [نیشکر، راگرته]

ف: زوار، زاور، بُد، نوکر، چاکر، پرستار، روزدار،

روحدار، خدمتکار.

ع: خادم، خادمَة.

## خُزن

ك: که‌لک، سه‌نگچن، قسن. [به‌ردچن، وشکه که‌لک]

ف: سنگ‌چین.

ع: قُترَة، رُحْبَة، شَمَالَة، شَعبِر.

## خُزنه

## خُزنه

ك: جانهر، (مار، کرم، زالو...) [نمر گیانداراندی خویشان

به‌سر زویدا کیش ده‌کن]

ف: مای، خُزنده.

ع: حَشَرَات، حَشَرَاتُ الْأَرْض، مَن يَمْشِي عَلَى

الْبَطْن.

## خُزبان

ك: سوبان، خشان، خلیسکیان، لاسور. [خرین، خشان]

ف: لغزیدن، لُخشیدن، شُخیدن، شُخشیدن،

غُزیدن، خُزیدن، لغز، لغزش، لُخشه، لیزیدن،

لُخشک، شکوخ، اشکوخ، رَمَزک، سُریدن.

ع: زُلُق، زُلوق، زُلج، زُلوج، زُلل، زُلول، اِنْبِلَاص،

تَمَلُّص، اِنْسِحات، دَيَصَان، رُحْلَوْقَة.

## خُزبان

ك: خشان. [خشکه کردن (چونه نار جیگایه‌ک به‌سی

سرته).]

ف: خُزیدن. (آهسته به‌جایی در شدن)

ع: اِنْخِراط، اِنْزوا، كُكُوي، كُذْنَكس.

## خُستن

ك: فرودان، پدِرت‌کردن. [توریدان، هارِشتن]

ف: انداختن، افگندن، اوگندن، اوژندن،

پرت‌کردن، پرتاب‌کردن.

ع: رَمي، قَذف، طَرَح، اِلْقاء، اِقحام.

## خستن

ل: بهش کردن. (مالِ دیوانیان خستگه.) [دابهش کردن]

ف: پخش کردن.

ع: توزیع، توجیه.

## خستن

ل: بهزویادان، بهزویاکوتان، لازه کردن. [دارانندهوه]

ف: افکندن، اوگندن، اوژندن، اوژندیدن، زمین

زدن.

ع: صرع، کَب، کَبِت، اِحمام.

## خستنهوه

ل: زاین، دین. (چهن منالی خستگهسور.) [زان، منداځ

هیتان]

ف: افگندن، زاییدن، پس انداختن.

ع: وضع، ایلاډ.

## خستنهوه

ل: دورس کردن، بهرباکردن. [ساز کردن (وله) خانوډ

دروست کردن.]

ف: بساختن، درست کردن، برپاکردن. (خانه

مثلاً.)

ع: بِناء.

## خشان

ل: خزان، تالیدان. [خزاندن، خلیسکاندن]

ف: کشیدن، کشاندن. لغزاندن، لخشاندن.

ع: جَر، اِسَابَة. اِزلاق.

## خشپه

ل: خرنګه. [دەنگی لهدیلا کهوتنی خشلی ژنانه.]

ف: خش خش. (صدای زیور آلات زنانه)

ع: وَسَاس، وَسَوسَة، هَمَسَة، خَشْخَشَة، جَرَسَة،

## خشفه

## خشت

[ل: کمرپوچ]

ف: خشت.

ع: لېن، لېن، لېن.

## خشت

ل: رتک، تدخت، ساف. [بئ که موزیاد.]

ف: تخت، لشن، هموار. بَرابَر.

ع: مُسْتَوِي، مُتساوي.

## خشت کردن

ل: رتک کردن، تدخت کردن، ساف کردن. [بئ بهزی و نرمی

کردن، چویندک کردن]

ف: تخت کردن، لشن نمودن، هموار کردن.

برابرساختن.

ع: تَسْوِيَة.

## خشتهک

ل: گرده. [پارچهدی بنباخدلی کهوا.]

ف: خشتک، خشته، خشتچه، خشتَره، سوچه،

سوژه، بَغْلَک.

ع: لِبْثَة، نِفَاجَة.

## وینه

## خشتی

ل: چوار گوشه. [چوارسوچ. دوولا، یه کته ریب]

ف: خشتی، چهار گوشه.

ع: مُرْتَع، مُتساوي الأضلاع.

## خشک

ل: خش، هه زاربا. [زتلرو، هه زاربی]

ف: خز خزک، گوش خزک، هزاربا.

ع: حَرِيش، عُقْرِيَان.

## خشکه

ل: کنگه خشکی، خشکی. [له سر قنگ خزین. (به

دانیشتنره رویشتن.)]

ف: لَخْشَک، تَرْتَرْک، چپچله. (نشسته راه

رفتن)

ع: رُحْلُوْفَة، رُحُوْف، حُبُو.

## خشکه

[لک: خشک‌می (افرنی مدل نریک له زوی.)]

ف: روی‌زمین، لُخشک. (پرواز کردن مرغ نزدیک زمین)

ع: استِدْفاف.

خشک ← خشک

خشکی ← فَنکَه خشکی

خشَل

لک: تَرَک، تیتَه، [زَی و زه‌نیر، زیور]

ف: زیور، نهوده.

ع: حَلَبی، حَلی، حَلِیة، خَشَل.

خشه

[لک: ده‌نگیکه. (ده‌نگی روزیشنی مشک یا مار.)]

ف: خشه، خش‌خش. (صدای حرکت موش یا حرکت مار)

ع: زَفیف، رَفْرَفَة، خَشِیش، کَشِیش، قَشِیش، خَشَفَة.

خشه خش

لک: خشه. [خشه زور (لک: ده‌نگی جلویه رگی تازه.)]

ف: خش‌خش. (صدای لباس تازه مثلاً.)

ع: شَنَشَنَة، نَشَنَشَة، خَشَخَشَة، شَخَشَخَة.

خشی ← خشک

خشیان

لک: کِشیان. [خشان، خوشین (به‌سهر زیوردا.)]

ف: لخشیدن، کشیده‌شدن. (از روی زمین)

ع: تَجَرُّ، اِنْسِیاب، اِختِیاط، تَرَحُّف، دَبِیب.

خشیان

لک: خزیان، خلیسکیان. [خزان، هه‌لغلیسکان]

ف: لَغزیدن، لغزش، لخشیدن، لُخشک، لخشه،

شَخَشیدن، شَخشه، شَخیدن، خَزیدن، غَزیدن،

رِیژک، رَمَرک، اَشکوخ، شَکوخ، سَریدن، چِیچله.

ع: اِنزِلَاق، اِنزِلَاج، اِنعِشار، رَلَة، رُحلوقة.

خفته‌وبیدار

[لک: پرزه و کولک‌ی لَنج و خه‌وترو. (لک: مه‌خه‌لی خفته و بیدار.)]

ف: کُلینه، دوخوابه، خفته و بیدار، پردوبیدار. (محمل مثلاً.)

ع: ...

خفته‌وراسه

لک: هه‌ره. [دیواری ناسک، تیتغه (زاراوه‌ی به‌ناییه.)]

ف: خفته‌وراسته. (اصطلاح بَنایی است.)

ع: سَمِیط.

خل

لک: تل، گل. [غلیر، تلور]

ف: غَلت، تَلو، غَال، گَرِیدن، تَلو‌خوردن، غَلتیدن.

ع: دِحراج، دَحْرَجَة.

خل ← خلّی

خلان ← خلان

خلقه‌ت

لک: سرشت. [رسکان، ناروگن، مالک]

ف: جهش، سرشت، آفرینش.

ع: خَلَقَة، فِطْرَة، جِبِلَة.

خله

[لک: (لک: سروکه له‌ناری «خه‌لیل».)]

ف: مخفف «خلیل» است.

خله‌خل ← خه‌په‌خه‌پ

خله‌وبیون

لک: تله‌ریون، گله‌ریون. [تل‌خواردن]

ف: تَلو‌خوردن، غَلتیدن.

ع: تَدَحْرُج، تَدَهْوَر.

خله‌وبیون

لک: تله‌ریون، گله‌ریون، سه‌ریه‌رو‌خوار‌وبیون.

[خلور‌بوته‌ره، سه‌رو‌خوار تلور‌بوته‌ره]

ف: سه‌رازیو شدن.

ع: اِنْجَاد.

خَلِيّ

ل: گَلِيّ. [شَيْتَكَ كِه مَسْدَالِ سَدَرَقَالِ دِه كَات (نهری به  
مسدالی دهن، وک: نوقل، مِیژ، خورما...)]  
ف: گَاگ، لیلی، گَاگالیلی. (چیزی که به بچه  
دهند از قبیل: نُقُل، مَوِیز، خرما، و امثال آن.)

ع: صُمْتَه، سَكْتَه.

خَلِیَانَه

ل: تَلِیَانَه، گِلِیَانَه، تَلَمِیوون، خَلِیَرَه یوون. [تلخواردن.  
تلوریزونه]

ف: تَلُوخوردن، غَلْتِیدن. سرازیر شدن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهوَر، اِنْجَاد.

خَلِیج

ل: تَهَنگ، تَهَنگهری، تَهَنگار. [که ندار]

ف: تَنگه، تَنگابه، شاخابه.

ع: خَلِیج.

وینَه

خَلِیْرَان ← تَلَان

خَلِیْرَه

ل: گَرْد، گَلِیْرَه، گِرُوْلَه. [خَر، گِرموْلَه، تَوَهَل]

ف: گَرْد، گِرُوْلَه.

ع: مَدَوَر، بُنْدُق.

خَلِیْرَه

ل: گَلِیْرَه، مَوِیرَه، مَوِزْگ، پِیْتَك. [چهره. تیر (تیری پهدک یا  
تیری دارلاستیک).]

ف: زَوَالَه، زَوَاه، زَاغُوک، زَالُوک، غَالُوک، مُهَرَه.

(مهره‌ی پُفْک، یا مهره‌ی کمان گروهه)

ع: بُنْدُق، خَذَقَه.

وینَه ← پَهَنک، گِوان پِیْتَك

خَلِیْرَه

ل: وُتِیرَه. [دَهَنکِیْکِی خَرِی ره‌شی مه‌یله‌رِزِردَه].]

ف: شَنگ، گَاوَشَنگ، گَاوَمَشَنگ، بَسَلَه، هِرَوَا،

بُرْچَاَف.

ع: مُلْک، خَلَر، جُلْبَان، جُلْبَان، بَسِیْلَه.

خَلِیْرَه خَلِیْرَه

ل: گَلِیْرَه، گَلِیْرَه، گِرْد گِرْد. [خَر گِل، تَوَهَل گِل، تیر گِل]

ف: گِرْد گِرْد، گِرُوْلَه گِرُوْلَه.

ع: بِنَادِق، مَدَوَرَات.

خَلِیْرَه وِیوون

ل: تَلِیْرَه یوون، تَلَمِیوون. [تلخواردن. تلوریزونه]

ف: تَلُوخوردن، غَلْتِیدن، گِرْدِیدن. سرازیر شدن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهوَر، اِنْجَاد.

خَلِیْرَه وِیوون

ل: گِرْد وِیوون. [خَر گِل، تَوَهَل گِل، گِرموْلَه گِرْد]

ف: گِرْد وِیوون.

ع: تَدَوِیر.

خَلِیْرَه وِیوون

ل: تَلِیْرَه وِیوون، تَلَمِیوون. [تلخواردن. تلوریزونه]

ف: تَلُوْدادن، غَلْتِاندن. سرازیر کردن.

ع: دَحْرَجَه، دَهَمَه، اِنْجَاد.

خَلِیْسِکِیَان

ل: خَزِیَان، سَوِیَان. [مَدَخَلِیْسِکِیَان، خَزَان]

ف: لَغَزِیْدن، لِیْزِیْدن، لَخَشِیْدن، شَخَشِیْدن،

شَخَشِیْدن، لَغَزِش، رَمَزْک، رِیْزْک، شَخْکُوخ،

اَشْکُوخ، خَزِیْدن، سَرِیْدن، چَپْچَلَه.

ع: اِنْزِلَاق، اِنْزِلَاج، قَرْلُوق، دَیْصَان، رُحْلُوْقَه، عَشْرَه،

زَنْتَه.

خَلِیْتَه وِیوون

ل: سَاوَرِیَز. [که یوونِیْن]

ف: سَاخْت و پَاخْت.

ع: قَبَانِی، مَوَاضَعَه.

خَلَاَف

ل: خَلِیْف، کِلَان. [کالان]

ف: نیام، میان، چُنخ.

ع: غِلَاف، قِرَاب، عِمَد، چَلَن.

**خلاف**

ل: خاو، خاریان. [فریو، فریو خواردن]

ف: سَوِیس، سَوِیوِست.

ع: غَفْلَة، خَلَب.

**خلافان**

ل: خاراش. [فریودان]

ف: سَوِیساندن.

ع: اغفال، خَلَب، خَلِیب، بَجَبَة.

**خلت**

ل: جرم، تانشین. [خلته، نیشتر]

ف: نَرْد، نَرْدی، نَرْدَه، لای، تمَنشین، خَرَه.

ع: خَلط، نَرْدی، کُدَارَة، رَاسِب، عَکَر، ثَلل، حُثَاة،

ثاقل.

**خلت نه**

[ل: خلتی نالتون.]

ف: نَرْد طلا، سوخته‌ی طلا.

ع: اَقْلِیمِیا، اَقْلِیمِیا الذَّهَبِی.

**خله ت** ← فریب

**خله ت** ← فریب

**خله تان**

ل: گول‌دان، گول‌لیدان، فریب‌دان، خاراش، له‌رِنگه‌دیریدن،

بازی‌دان. [فریودان، دس‌خه‌پر کردن]

ف: فَنودن، فَنودن، گول‌زَنن، بازی‌دادن،

فریب‌دادن، سَوِیساندن.

ع: خَثَل، مَخَاتَلَة، مُرَاوَعَة، مُدَاعَلَة، مُوَارِیَة، دَاو،

غَبَن، غَبَن، خِدَعَة، تَغْلِیط، تَوهِیم، تَغْرِیر، تَدْلِیس،

اِغراء، اِحلاس، اغفال.

**خله بیگ**

ل: گول‌دریای، گول‌لیدریای، خاریای، فریبای،

له‌رِنگه‌دیریریای، بازی‌دریای، خه‌رِگریای. [فریودار،

**خله تار**

ف: فَنوده، فَنوده، گول‌خورده، بازی‌خورده،

فریب‌خورده، سَوِیسیده، سَغِبِه، قَریده.

ع: مَخْتول، مَغْبون، مَغْلول، مَخْذوع ...

**خلیف**

ل: قَلِیف، به‌رگ، خه‌لَف. [قَوَزَاخه. کالان. توت‌کل.

قاپور (به‌رگی چِرَه، کالای شمشیر، به‌رگی کتیب و...)]

ف: نیام، میان، تَلوسه، تَلوسه، برگ، پوست.

(پوست شکوفه، نیام شمشیر، برگ کتاب، و

امثال آن ...)

ع: غِلَاف، قَلِیف، قُلَافَة، کُم، عِمَد، جِلد، قِشَر،

عِفاص، خَرِیطة.

**خلیف هوشه خورما**

ل: خه‌لَف. [تَوَزَاخه‌ی گول‌ی خورما.]

ف: بَتلاب.

ع: خَرِیطة.

**خنج**

ل: خنجرمنج. [ناز. ناز‌کر]

ف: خَنج، ناز. گرشمه. نازو، گرشمه‌گر.

ع: غُنَج، تَدَل، عِشْوَة، مُتَغَنَج، مُتَدَل.

**خنجه**

ل: خنجه، ناز. ناز‌رِفتار، قه‌لِیب. [خنجه‌ک، عِشِرَه.

له‌غِه‌ولار]

ف: خَنج، ناز، گرشمه. ناز‌رِفتار، کاجول.

ع: عِشْوَة، غُنَج، غُنَج، غُنَج، غُنَاج، تَغَنَج، دال،

تَدَل، تَخَطَل، تَبَخْتَر، مِیْحان.

**خنجوخول**

ل: خنجرمنج، ناز‌نِین. [به‌ناز، ناز‌دار]

ف: خَنج، با‌گرشمه، ناز‌نِین.

ع: مُتَغَنَج، مُتَدَل.

**خنجومنج** ← خنجوخول

**خنجه** ← خنجه

## خنجره

[ک: خنجیره (نیشه به‌مردیکی به‌مردیکی پال له‌بره که نیشاندی نه‌رویه مردوره که پیاره نه‌ک ژن.)]

ف: خَنجَرِه. (سنگی است کوچک پهلوی مزار نصب کنند به علامت اینکه مرده مرد است نه زن.)

ع: ...

وینده هدی.

## خنجک

## خنکاتن

ک: تاسان، خفه‌کردن. [خنکاندن، هه‌ناسه‌لیرین]  
ف: خَفَانْدَن، خَبَانْدَن، خَوَانْدَن، خَبْکَانْدَن، خَفَانْدِن، خَفْه‌کردن، خَبْک‌کردن.

ع: خَنَق.

## خنکیان

ک: تلیان، خه‌به‌برون. [خنکان، هه‌ناسه‌بران]  
ف: خَبْکِیدَن، خَبْک‌شدن، خَفِیدَن، خفه‌شدن.

ع: اِخْتِنَاق. غرق.

## خنه

ک: سنگ، خنه‌خن، سنگه‌سنگ. [سهرقال برون (سهرگرمی)]

ف: خن‌خن. (سرگرمی)

ع: مَشْغَلَة، تَمَاطل، تَأْثِي.

## خنه‌خن

ک: سنگه‌سنگ. [سهرقال برون (سهرقال برون به کاریکه‌ره.)]

ف: خن‌خن. (سرگرمی با کاری)

ع: مَشْغَلَة، تَأْثِي، تَمَاطل، تَشَاغُل.

## خو

[ک: خو، نوریت]

ف: خو، خوی، خم، خیم، جهش، مَنَش، مَنَشَن. مَروس.

ع: خُلُق، خُلُق، خَلِيقَة، شَمِيعَة، دِیدَن، شَبَنَشِنَة، هَجِر، دَاب، سَجِيَّة، سَجِيحَة، سَلِيقَة، شَبِکِيکَة، مَشْرَب، طَبِيقَة. عَادَة.

## خوا

ک: خوا، نافه‌ریدگار، په‌روه‌ریدگار، گیانی گیانان، خولا. [یهدان، بینایی چاوان]

ف: خدا، خداوند، یزدان، ایزد، داوَر، دارا، دادار، داده، کردگار، کردگر، گرگر، گروگر، گرگر، کروگر، شیرز، شبذیر، خودآ، دیدن، دیب‌آیدن، دی‌بمهر، پروردگار، آفریدگار، جان‌جانان، جان‌جهان.

ع: إِلَه، إِلَه، إِل، ایل، رُوح، رُوحُ الْاَبْرَاح.

## خوا

ک: مه‌ک. [خوی]

ف: نَمَک، سَنَخ.

ع: مَلَح.

## خوا

[ک: ج، یان، ده‌ک یه‌که، برنمونه: خوا بچی خوا نه‌چی.]  
ف: خواه.

ع: اِنْ، اَو، اَ، اَم، سَوَاء.

## خوا

ک: جَو. (مه‌عاریف‌خوا) [خواز. پاشگره ده‌ک: زانستخوا.]

ف: خواه، خواهنده، خواهان، جو، جوینده، جویا، پِژوه.

ع: طَالِب.

## خوا بیکوژی!

ک: خوا له‌ناوی بوا، خوا مهرگی بدا! [نزای خراپه له که‌سک.]

ف: خدامرگش بدهدا، خدا از میانش ببردا، خدا

از میان ببردا، خدا از میان برداردش!

ع: قَاتِلُهُ اَلله!، کَاتِلُهُ اَلله!، کَاتَعُهُ اَلله!، اَفْهَاهُ اَلله!

## خوابه‌رس

لک: خوابه‌رس [به ندهی خودا پرست]

ف: آشک، جَبِیواد، پارسا، کاتوری. ایزدگشَسب،

خدا پرست، یزدان پرست، خداجوی.

ع: عابد، زاهد، سَالِک، عَبْدُالله، طَالِبُ الْحَقِّ.

## خواترس

لک: پارتزگار. [نمر به ندهیدی که خودا دهرسیت.]

ف: پرهیزکار، از خدا ترس.

ع: مُتَّقِی، وارح.

## خواجه

## خواجه

لک: پیر، گهره. [خواجا، سهرزک، گهره]

ف: خواجه، پیر، بزرگ. خُدَاجَه.

ع: شَیخ، رَئِیس، رَعیِم، رَاس. مَظْهَرُ الله.

## خواجه

لک: نه خته. [خه ساو (خولامینک که باتوری دهرمیترا بیت یا

هر به زکمال وها بیت.)]

ف: خواجه، کَرزَه، اَخْتَه، لاله سرا. (غلام گُند

بریده یا مادر زاد)

ع: خَصِی، طَوَاشِی.

## خواجه بیدارگون

لک: دهر کوت، دهر ته قین. [نه لقمی که دهر گادان.]

ف: خواجه بیدارگون، نَرچَکَش.

ع: مِقَرَعَه، دَاخُول.

## خواجه نشین

لک: دهر سه کو، سه کو دهر رازه. [دور سه کوئی نه ملارلای دهر رازه

بو دانیشتن.]

ف: پاخره، زَف، دا، دارا فرین.

ع: سُدَّة.

وینه - چله وغان

## خواجه نشین

لک: مهره کردن. [تام کردن، خوی چیشتن]

ف: نمک چش، مَزیدن.

ع: اِسْتِطْعَام.

## خواخلفیز

لک: خوا نگادار! [خواتان له گدل!]

ف: خدانگاهدار، خدانگهدار!

ع: الله حافظ!، الله حَفِیْظ!، حَفِیْظُكُمْ الله!

## خواخلفیز - لای تو خواهش

## خواخلفزی

لک: روین، روانه برون، خوانگادار. [مال تاوایی، بمری برون]

ف: پُدرود، پُدرود، گُسی، گُسیل، گُسیل شدن،

رفتن، راهی شدن، روانه شدن.

ع: وداع، تودیع، ذهاب، سَیْر، سَفَر، مُسَافَرَة.

## خواداک

[لک: خواداو: به شی خودایی.]

ف: خداداد، خداداده.

ع: هِبَة الله، فَضْلُ الله، فَيْضُ الله، عَطَاءُ الله.

## خوادان

[لک: خوادیدان]

ف: خدادادن.

ع: عَطَاءُ الله، فَضْلُ الله، هِبَة الله.

## خوادان

[لک: خوی پیدان (بو نمونه: خوی دان به نازله.)]

ف: نمک دادن. (به حیوان مثلاً.)

ع: مَلَح، تَمْلِیح.

## خوادان

[لک: خوادان]

ف: نمکدان.

ع: مِلْحَة، مِقَرَحَة.

## خوار

لک: لاخوارگ، ژیر. [لاخوارو]

ف: پایین، فرود، شیب، شیو، زیر، پست.

ع: خَفَض، خَفِیْض، تَحْت، نُون، سَفَل، مَسْفَلَة.



## خوار

ك: پەس. [بچورك، زەبۆن]

ف: خوار، پست.

ع: ذليل، خَسِيع، خَفِيف، ذَنِيء، وَضِيع، خَضِيع، خاضِع، خاسِر.

## خواردن

[ك: خستنه دەم و قووت دان.]

ف: خوردن، زدن. آشامیدن.

ع: أَكَل، لَقَم، تَلَقَّم، لَحَس، رَعِيَ. شَرَب، شَرِب، شَرِب، تَشْرَب.

## خواردنهوه

ك: خواردن، سەركیشان. [نوشین]

ف: آشامیدن.

ع: شَرَب، جَرَع.

## خواردنه‌نی

ك: خوێراکی. [نەوی شیاری خواردنه.]

ف: خوردنی، خورا، خواره، خور، خوراک،

خوراکی، خوان، خوال، خوالی، رَنجال، لوت،

پوت.

ع: أَكَل، مَأْكُول، غِذَاء، طَعَام، مَائِدَة.

## خوارگ

ك: خوارگین، خوارخوارین. ژیرگ. [خواروو، لای خواروو]

ف: پایینی، شیبی، فرودی، فرودین.

ع: سَفَلِي، سَافِل، أَسْفَل، أَدْن، أَخْفَض.

## خوارگین - خوارگ

## خواره‌وهستن

ك: خستنه خوارم. [داخستن]

ف: پایین. انداختن، فرود انداختن.

ع: سَجَل.

## خواره‌وه‌فتم

ك: كه‌فتمه خوارم. [داكه‌رتن (داكه‌رتن له بانه‌ره).]

ف: پایین افتادن، فرود افتادن. (از پام مثلاً.)

ع: طَرَّ، سَقُوط.

## خواره‌وه‌هاتن

ك: هاتنه خوارم. [دابەزین، داگەران]

ف: پایین آمدن، فرود آمدن.

ع: نُزِل، مُبِط، سَقُوط، حَطَّ، انْحِطَاط، انْخِفَاض،

انْحِدَار، تَسَقُّط، تَصَوُّب.

## خواری

ك: زەبۆنی. [رسوایی، سودکی]

ف: خواری، زیونی.

ع: ذَل، ذَلَّة، مَذَلَّة، حَزِي، هُون، هَوَان، خِفَّة، ابَّة،

مَوْبِيَّة، وَضُوع.

## خواز

ك: بخوار. [دەلخوار] [ریست]

ف: خواه، بخواه، خواهان. [دلخواه]

ع: طَالِب.

## خواز - خواست

## خوازتن

ك: خواستن، گەرەڵبۆز. [ریستن]

ف: خواستن.

ع: طَلَب، تَمَنَّى، تَبَغَّى، اِبتِغَاء.

## خوازگار

ك: خوازمن، خوازیار. [داواکار]

ف: خواس، خواستار، خواستگار، خواهان،

خواهنده.

ع: طَالِب.

## خوازکاری

ك: خوازمەنی، هێجری، دەسگیران، دەس‌ماچ‌کردن.

[داواکاری، خوازیستی]

ف: خواستاری، خواستگاری، کنگاله، کنگاله.

ع: خطبة.

## خوار لُوك

[ك: سەر‌سوال‌كەر (نەر) كەسێ هەموو شتێك لە هەموو

که سینگ ده خوازیت. [

ف: چیز خواه. (کسی که همه چیز را از همه کس بخواهد.)

ع: جَشع، راضع، رَضاع، سَوول، سَنال.

**خواز مهنی** ← **خوازکاری**  
**خوازه**

[ل: مانای خوازراو]

ف: روا، سَفته.

ع: مَجان، استعاره.

**خوازه**

ل: خَوايشت، هَمی، دهرخواست. [داخراز]

ف: خواهش، امید، درخواست.

ع: رَجاء، تقاضی، استِدعاء.

**خواز یار** ← **خوازگر**

**خواس**

ل: ههوس، خواست، خَوايشت. [ریست، نیاز]

ف: خواست، مَلچکا، هَوَس، گرایش، پَسایش، خواهش، سَر.

ع: هَم، قَصد، ارادة، مَشیئة، طَلَب، مَیل، تَمَنی، بقاء، بُغیة.

**خواست** ← **خواس**

**خواستن**

ل: خواز، خوازتن، دوا کردن. [ویستن، نارهزرو کردن]

ف: خوازه، خواستن، پیسودن، مَلچکا.

ع: طَلَب، تَمَنی، تقاضی، هَم، ارادة، قَصد، مَشیئة، مَیل، استِدعاء، اِبتِغاء، اِلتماس.

**خواستن**

ل: خوازتن. [به نمانندت دارا کردن]

ف: سَفتن.

ع: استعاره.

**خواست مهنی**

ل: خوازته مهنی. [به نمانندت ده رگیار.]

ف: ارمان، سَفته، سَپنج.

ع: مُعار، مُستعار، عاریة.

**خوافروش**

[ل: دسپ، خوانه ناس]

ف: خدا فروش.

ع: شَنید، زَرّاق.

**خوافروش**

[ل: خوی فروش]

ف: نمک فروش.

ع: مِلحی.

**خوالگیر**

[ل: خوارگرتور (بهر رق کینهی خوا کدوتور).]

ف: خداگیر. (به غضب خدا گرفتار)

ع: مَغضوب، مَلعون، مَطرود.

**خوالگیر**

[ل: نه کگیر]

ف: نمکگیر.

ع: مَمْلوح، مَأخوذ بِالْمِلح.

**خوالا**

[ل: هوژ (په پیری «خالی»، «خالی و خوالا» واته: چوژ

و هوژ).]

ف: اَتباع «خالی» است. «خالی و خوالا» یعنی: تهی

و تهک.

**خوان**

ل: ته شپی. [تاوی گلین که چیشتی تیدا ده خوزن و ده کروی

ساج نانی لهسردا ده کدن.]

ف: برژن، بریزن، بیرژن، بیرهژن، تابه ی گلی.

(توی آن آش خورند و روی آن نان پزند.)

ع: مَحْفَة، غَضارَة، نُزْیَة، نازیة، زیدْیَة.

وینته

**خوان**

ك: سفره. [رایه‌خی پیش‌ت له‌سر خواردن.]

ف: خوان، سفره.

ع: **خوان**.

**خوانچه**

[ك: تبه‌فی چوارگوشه‌ی دارین.]

ف: خوانچه، خانچه، پیشاره.

ع: **خوان**.

**رینه****خوان‌زین**

ك: ناززین. [نشینگی زین]

ف: میره، خانه‌زین، میان‌زین.

ع: مَهْوَة، ذُبَّة، مَقْعَدُ السُّرَج.

**خوانه‌خواسه!**

ك: دورروا، دورروایی، خوانه‌کا! [دورریت، خوانه‌کا!]

ف: برگس، برگست، خدای ناخواسته!

ع: عِيَاذًا بِاللَّهِ! مَعَاذَ اللَّهِ!

**خوانه‌کا!**

ك: خوانه‌خواه! [دورریت!]

ف: خدانکند! برگس! برگست!

ع: عِيَاذًا بِاللَّهِ!

**خواوه‌ن**

ك: خاوه‌ن، گهره، خواه‌نگار. [خودی، خیر]

ف: خداوند، خاوند، خَوْنَد، بزرگ، خداوندگار،

خاوندگار.

ع: صَاحِب، رَبِّ.

**خواوه‌نگار ← خواوه‌ن****خواهی نه‌وه‌رزه**

ك: خواهی مه‌ری. [خوئی بلورین]

ف: نمک تَبَرَزْد، نمک سفید، نمک بَلُورِی.

ع: مِلْحُ الثُّبُرْد، اَلْمِلْحُ الشَّاف، اَلْمِلْحُ اَلْأَبْيَض.

**خوایش**

ك: نه‌رجو، هانا، همی، خوازه. [داخراز، هیوا]

ف: خواهش، خوازه، درخواه، درخواست.

ع: تَمَنَّى، رَجَاء، اَلتِّمَاس، اِسْتِدْعَاء.

**خواهی مه‌وری ← خواهی نه‌وه‌رزه****خوب‌رین**

ك: خو‌کوشتن. [له‌خودان، خو‌زین]

ف: خود‌زَن.

ع: اَلتَّدَام.

**خو به زه‌هینا دان**

ك: خو به زه‌هینا کوتان. [خو به زه‌یدا کوتان]

ف: خود را بر زمین زدن.

ع: وَحَف، تَوَحُّيف، لَبَط.

**خوبه‌س**

ك: دورر. [دورر، مه‌تبه‌سته]

ف: خودبست، خودباف، دروغ.

ع: مُفْتَجِّر، مُخْتَلِق، كَذِب.

**خوبه‌ستن**

ك: خوگرتن. [بوژانره، سه‌رروت و سامان پیکره‌نان.]

ف: خودبستن، خودگرفتن، دارایی به هم

رسانیدن، دارایی به هم بستن.

ع: تَمَوَّل، اِثْرَاء.

**خو به کوشت دان**

[ك: خو به خت کردن]

ف: خود را به کشتن دادن.

ع: اِسْتِقْتَال، اِسْتِيسَال.

**خوپاراستن**

ك: پاریز کردن. [دوره‌پریز بوون]

ف: پرهیز کردن، خود‌پرهیزاندن.

ع: اِحْتِرَاز، اِتِّقَاء، تَحْفَظ.

**خوپوشانن**

ك: خوشاردنوه. [خو‌داویشن]

ف: خودپوشاندن، خود پنهان کردن.

ع: تَقَطَّلِي، تَكْفَن، ثَوَابِي، تَسْتُر، اِحْتِجَاب. اِخْتِفَاء.  
خوبه‌رس

ك: خَزْخَا، خَوْبِه‌سَه- [خَوْبِه‌رِسْت، خَزْخَوَاز]  
ف: خُود پِرِسْت، خُود خَوَا، خُود پِسِنْد.

ع: مُزْدَهِي، اَثَر، مُخْتَال.

خوبه‌سه‌ن- خوبه‌رس  
خوبه‌سه‌نی

ك: خَزْخَوَايِي، خَوْبِه‌رِسِي. [خَوْبِه‌رِسْتِي، خَزْخَوَازِي]  
ف: خُود پِسِنْدِي، خُود بِيِنِي، خُود خَوَاهِي، خُود  
پِرِسْتِي.

ع: اِزْدِهَاء، اَثَرَة، اِخْتِيَال، اَنَانِيَة، تَكْبُر.  
خوبه‌بچ‌دان

ك: بِيچ خَوَارْدَن. [خَزْ بَادَان]  
ف: مَنگِيدَن، بِيچ خُورْدَن.

ع: تَلَوِي.  
خوت

ك: خُوت، خُولا. (خُوت‌خَالِي) [چَوَل‌مُوزَل]  
ف: وَتَنگ، تَهِي، تَهَك، خُله، خُوله.

ع: خَالِي، فَاَرِغ.  
خوت

ك: خُوت، خَالِي. [چَوَل]  
ف: تَهِي، تَهَك، وَتَنگ، خُله، خُوله.

ع: خَالِي، فَاَرِغ.  
خوتا

ك: خُوا. [خُود، خُودِي، خُولا (رُشه‌يَكِي كِرْمَاچِيه).]  
ف: خُدا، خُودا. (كِرْمَاچِي اِسْتَه).

ع: الله.

خوت‌خالی

[ك: چَوَل‌مُوزَل]

ف: تَهِي وَ تَهَك، خَالِي وَ خُوله.

ع: خَال وَ فَاَرِغ.

خوت‌خالی- خوت‌خالی

خوت‌خوالا- خوت‌خالی  
خوت‌بوت شوعایی

ك: لِيَزگ. [بِيژژ (اِيشكگَه‌لِي خُوز)]  
ف: پِرَتُوكَشَك. (كَشَك‌هَای پِرَتُو)

ع: خَطُوط شُعَاعِي.  
خونه

ك: بَزَلَه. [پِرته وَ وِرته‌ي تَوِر پِيِي].  
ف: رَك، رَك، رُك، رُغَر، لُندَلُند، رُغَر، لُند،  
زِيِر لَبِي.

ع: دَنْدَنَة، دَوِي، طَنِين.  
خونه‌کردن

ك: بَزَلَه كِرْدَن. [پِرته وَ وِرته كِرْدَن لَه تَوِر پِيِيدَا].  
ف: رَكِيدَن، رَكِيدَن، رُكِيدَن، لُندِيدَن، رُغَرِيدَن.

ع: دَنْدَنَة، طَنِين، دَوِي.  
خونه‌كەر

ك: بَزَلَه كِر. [پِرته وَ وِرته كِر]  
ف: رَكَان، رَكَان، رُكَان، لُندَان.

ع: مُدَنْدَن، طَان.  
خوخستن

[ك: خَزْ فِرِيدَان]  
ف: خُودا نِدا خُتَن.

ع: اِرْتِمَاء.  
خوخلانی

[ك: خَزْ خَلَاوَدَن]

ف: مَوْلَش، خُود سَوِيَسِي.

ع: تَغَاغُل.  
خوخوا

ك: خَوْبِه‌رِس. [خَزْخَوَاز، خَوْبِه‌رِسْت]

ف: خُود خَوَا، خُود بِيِن، خُود پِرِسْت.

ع: اَثَر، مُخْتَال، مُزْدَهِي.

خوخواردهوه

ك: خُوت بِيچ دَادَن، بِيچ لَه خُزْدَان. [رَق خُوار دِه‌ره (بِرَ نمُونه):

خَوَزَن دَان لَه تَوَرِييدَا.]]

ف: پيچ خوردن، به خود پيچ زدن، تاب خوردن.  
(از غضب مثلاً.)

ع: اِسْتِكَالَ، اِحْتِرَاق، تَلَوِي.  
**خَوَزَلَن**

ل: شمر لمان: وشه يه کی مثال تر سينه.]

ف: لولو، اولولو، کُج.

ع: ضَيِّقَطِي.  
**خَوَزَه**

ل: خَوَزَوَر (که سيک له گه ل خزم و که سی خوييدا خراب  
بيت.)]

ف: خود خوار. (کسی که با کسان خود بد  
باشد.)

ع: دُعر.

**خَوَزَه رَدَان**

ل: خَوَزَ بَر خَوَر خَسْتَن. [خَوَزَ بَه خَوَز دَان]

ف: خود را به آفتاب زدن.

ع: اِسْتَحْناذ.  
**خَوَزَا**

ل: خَوَا. [يَزْدَان، نَه لا]

ف: خدا، دارا، داور، دادار، گرگر، کردگار، ايزد،  
پروزدگار.

ع: اَلله، اِل.  
**خَوَزَدَارِي**

ل: خَوَزَكِي، خَوَزَكَتَن. [خَوَزَكِي پَرَانَه]

ف: خود داری، خويشتنداری، خود گيسری،  
خود گرفتن.

ع: زُهَد، وَرَع، تَقْوِي، تَحْفَظ، اِمْتِنَاع، اِسْتِنْكَاف،  
كُكُول، كُكُوص، نُوَه، ثَابِي، تَقْفَح، تَكْفَف، اِحْجَام،  
اِنْضِباط، اِنْتِهَاء، تَمَالُك، تَمَاسُك.  
**خَوَزَدَاكِرَن**

ل: خَوَزَايَم کردن، خَوَزَا رَدَنَه. [خَوَزَه شَارْدَان، بُوَسَه نَانَه]

ف: کمين کردن، پنهان شدن، خود پنهان کردن.

ع: اَفْذَاذَة، تَخْفِي، تَكْمَن، اِخْتِفَاء، تَقْفَر، تَرَصَّد،  
ضَبُوء، تَدْرُهُ، تَرْقُب، اِخْتِبَاء.  
**خَوَزَدَنَه**

ل: خَوَزَا رَدَنَه. [خَوَزَن کردن]

ف: پنهان شدن، خود پنهان کردن.

ع: اِخْتِفَاء. تَرَمَسَة. (از جنگ) (له شهر.)]

**خَوَزَه**

ل: که لَه، فَن، رَهَنگ، حَرْقَه. [فِيْل]

ف: ريو، تبند، داغول، دغل، کنبور.

ع: خُدَعَة، خُدَيْعَة، دَلَس، وَلَس، كَيْد، مَكْر، حَيْلَة.  
**خَوَزِي**

ل: خَوَزِي. [بَه تَه رُوژم، رَوَان (بهرامبهری «مهن».)]

ف: جاری. (ضد «مهن»)

ع: جاري، خَزَار، سَرِيْع.

**خَوَزِي**

ل: خَوَزِي، تَوَن. (ناوه که خَوَزِي.) [بَه تَه رُوژم]

ف: شَر، تَنَد.

ع: سَرِيْع، جاري.

**خَوَزَا فَا ت**

ل: رِي، رِيَاوَه، هَدَايَت، پَرِي پَرِي، وِلنگه رَاوَز. [قَسَمِي بِي مَانَا  
و هِيچ دِي پَرِي.]

ف: بيهوده، پرت و پلا، پَرِي شَان، وِلنگواوَز.

ع: خَوَزَا فَا ت، تَرَمَاسَات، مُشَوُش، مَحَا صِيح،  
مُرْخَرَفَات.

**خَوَزَا تَن**

ل: خَوَزَا تَن، کَلَا شِيَن. [خَوَزَا تَن: کِرَا نَدَنِي پِي تَسِي لَه ش بَو  
لَا بَر دَنِي نَا لَوَش.]

ف: خارا نندن.

ع: کَد، حَك.

## خُورائِش

ك: كَلَّاشِين- [خوراندن: كړاندنې له ش بول لاهردنې نالوش].

ف: خاراندن.

ع: حَك، عَرَك.

## خُورايِی

ك: مَفَت، خُورِیایِی، هَمروا، [به لاش].

ف: مَفَت، شَمَفَت، زَب، رايگان.

ع: مَجَانِي، مَجَان.

## خُورپه

ك: تَه كان، خُورپه، تَه په، تَه پين. [شه كان: بزرورتنی

به تهرؤم].

ف: تَكَان، طَبِش، زَدَن.

ع: رَعَقَه، خُفُوق.

## خُورپه

ك: لِيَدَان، (دَلَم تَه خُورپا)، [كه و تنه دَل].

ف: زَدَن (دَلَم مِي زَد).

ع: وَجَس، خُفُوق، وَحِي، اِلْقَاء، اِلْهَام.

## خُورپه

ك: تَه كان. [شه كان: بزرورتنی به تهرؤم].

ف: تَكَان.

ع: رَعَقَه.

## خُورپيان

ك: لِيَدَان، لِيَوِيَان. (دَل مَسَه لَه ن)، [كه و تنه دَل].

ف: زَدَن، تَبِش، يادرسيدن.

ع: اِلْقَاء، اِلْهَام، وَجَس، وَحِي، خُفُوق.

## خُورج

ك: خُورجِين- [جُورِيَك هه گه ي له بدن دروست كراو].

ف: خُورَج، خُورج، خُورجِين.

ع: اَوْبِين، جِرَاب، خُورَج.

## وینه

## خُورج ← خُورج

## خُورج نلُوداري

[ك: جُورَه خُورجِينِيَكه له پشْتی باره بېری ده تِين و ناري پي]

ده گُورِيَز نه وه.]

ف: بار جامه، خُورج آبداري.

ع: اَوْبِين.

## وینه

## خُورجِين ← خُورج

## خُورجِين ← خُورجِين

## خُورج خُور

[ك: خُورج خُور: ده نكي ناري زور. (داوه راندنې فرميسك.)]

ف: خُورْخُور. (ريختن اشك)

ع: مَطْلَان، تَهْمَل، تَهْمَب.

## خُورِد

[ك: كُورِت مِيْتَان] (چورگه سه خُورِد).

ف: خُورِد. (كوتاه شده، كم شده)

ع: اِنْتِقَاص.

## خُورِد ← خُوه راي

## خُورپه م

ك: شادمان، دَخُورَش. [خوشحال]

ف: خُورْم، شادان، شادمان، خوش دل.

ع: بَشُوش، فَرِح، فَرَحان، مَسْرُور.

## خُورپه م

ك: سَه رَه لَان. [سه روزه زار، بژوين]

ف: سَبَز، خُورْم، سَبزه زار.

ع: خَصِيْب.

## خُورما

[ك: به رې دارخورما.].

ف: خُورْمَا. (ميوه ي خورما)

ع: ثَمَر.

## وینه

## خُورما

[ك: دارخورما (دره ختی خورما).]

ف: خُورْمَا. (درخت خورما)

ع: نَخْل، نَخِيل.

## خورماوړون

[ك: چيشتيكه.]

ف: خرما و روغن.

ع: خبيص، وجيئة، زقوم.

## خورمای نهر

ك: خورمای تازه. [خورمای پنگه ییو]

ف: خرمای تر، خرمای تازه.

ع: رطب.

## خورمای نكه پنگ

ك: خورمای كوتلجه، خورمای نارس. [نهریكه خورما،

خورمای نه گه ییو]

ف: غنسا، خورمای غوره، غوره، خرما، خورمای

نارس.

ع: بسر، بلخ.

## خورووك

ك: ختكى، ختى. [ختروكه]

ف: خارش، پخپخو، پخلوچه، پخلیچه،

غلغللك، غلغلیج، غلغلپچه، غلملیج، غلملیچه،

غلغج، غلمج، گلگك، گلگلیچه.

ع: زكرزكه، دغذغه.

## خوپړه

ك: خوړه، خوړه خوړ. [دنگی روشتنی شله مدنی. (وهك:

دنگی نار.)]

ف: خرخر. (صدای آب مثلاً.)

ع: خړیر، خړخړ، قسیب، قسطلة.

## خوپړه

ك: خوړه. [ددهنگی نار.)]

ف: خړخړ. (صدای آب)

ع: غقیق، خړیر، خړخړ، خړخړه، مړهړه.

## خوپړه نسی - خوسهر

خوپړه نسی - خوسهری

خوپړه ناو - خوه روه زان

## خوپړه تلوودان - خوه ردان

## خوپړه

ك: شایسه، سزاوار. [شایان]

ف: خوړند، خورا، درخور، شایسته، سزاوار.

ع: لایق، خړی، حقیق، جدیر.

## خوپړه

ك: تیکه. خوراك، خورده مدنی. [پاریو، خوزاس]

ف: تیکه، تکه. خوراك، خوردنی.

ع: لُقمة، طعمه، اُكْلة، طعام، مأكول.

## خوړی

ك: خوړی. [كولكهی پەز.]

ف: پشتم.

ع: صوف، عېن، جَزَز.

## خوړی

ك: خوړی. [كولكهی پەز.]

ف: پشتم.

ع: صوف، عېن، جَزَز.

## خوړیان

ك: خوړیان، خارش. [خوړو]

ف: خارش، خاریدن.

ع: حَكَّة، اِنْحِكَاك، اِحْتِكَاك.

## خوړیان

ك: خوړیان، خارش. [خوران، خوړوی له ش.]

ف: خارش، خارخار.

ع: حَكَّة.

## خوپړیانه وو

ك: تیرپول بیون، هولپول بیون. [به خواردن چوون،

گه نندل بیون]

ف: پوک شدن، گود شدن.

ع: تَأْكُل، تَجَوُّف.

## خوپړين

ك: خوړين، کاليان، نالوتزیبون. [دخوپړين، گوره شه کردن]

ف: غُریدن، توپیدن.

ع: تَشْدُد، تَذْمُر، تَهْدُد، تَزْنِیم، اِبْرَاق، اِفْزَاع.

### خوپرین

ك: خوپرین، لیخوپرین. [به‌رِئدا بردن. دانه‌بر، ده‌نگدان]  
ف: راندن.

ع: حَدَو، سَوَق، زَجَر، نَهْم، نَهْم، زَعَق (به)، اِثْغَار.  
خوپرین

ك: خوپرین، داخوپرین. [گه‌فین، گوره‌شه کردن]

ف: غُرَش، غُریدن، توپیدن.

ع: تَسْمُر، تَذْمُر، زَجَر، كَشَر، اِبْرَاق، اِفْزَاع، تَزْنِیم،  
تَشْدُد.

### خوپرین

ك: خوپرین، رانین. [به‌رِئدا بردن. دانه‌بر]

ف: راندن.

ع: حَدَو.

### خوزگه

ك: خوزگه، خوزه، مَوَل، قَوْلَخ، [خزگه (جی‌گیاه‌ك له

روباردا كه ماسی تِئدا كَر دِیته‌وه.])

ف: ژِی، خُسپِگَه. (جایی از رودخانه كه ماهی

در آن جمع شود.)

ع: بُرْكَه.

### خوزگه

ك: خوزه، خوزه، مَوَل، خه‌نگا. [خزگه (جی‌گیای

كوپورنه‌وه‌ی ماسی له زستاندا.])

ف: ژِی، ژیر، آبگیر، بارکین، خُسپِگَه، خُسپِگَه

(جایی كه ماهی در زمستان در آنجا جمع

شوند.)

ع: بُرْكَه.

خوزه ← خوزگه (مَوَل)

خوزه ← خوزه

خوزژه ← خوزه

خوزه

ك: خوزه، گیای سریش. [گیاه‌ریش (گیاه‌كه له ره‌گه‌كه‌ی  
سریش دروست ده‌كن.])

ف: سریش، گیاه سریش. (عَلْفِی است كه  
سریش از ریشه‌ی آن ساخته می‌شود.)

ع: خُنْشِی.

### خوسب

ك: نابردن، به‌دوتن. [باشله (زَم کردن له پاشله‌دا.])

ف: زشت‌یاد، دُشت‌یاد، پَر‌تاد، جَرَشَفَت،

نكوهش، بدگویِی. (اوصاف بد گفتن در غیاب)

ع: غِیْبَه، نَمِیْمَه، وِشَايَه، سَبَايَه، دَم.

### خوستا

ك: خوپه‌سه‌ن. [له‌خوبایی]

ف: خودستا، خودپسند.

ع: أَثَر، مُخْتَال، مُزْدَهْمِی، فُخُور، مَغُور.

### خوسن

ك: دروژین، دژمان. [جِنِیو]

ف: دژنام، دُشنام.

ع: سَبَب، شَتَم، خُئَاء.

### خوسووسه‌ن

ك: تاویه‌تی، تاییه‌تی. [به‌تاییه‌ت]

ف: وِیژ، وِیژ، بویژه، سامه.

ع: خُصُوصاً، بِالْخُصُوصِ.

### خوسووسیه‌ت

ك: سفته، جامه‌لورسی. [چاپلورسی، كلکه‌سروته]

ف: چاپلوسی، فروتنی، سیفود.

ع: تَمَلُّق، خُصُوصِیَّه.

### خوسووف

ك: مانگ‌گیران، مانگ‌گیران. [تاریك بونی = به‌شیک یا

همه‌رو - روی مانگ.]

ف: ماه‌گرفت.

ع: خُسُوف.

### خوسووف



ك: نوڧهپورن، نوڧهسار. [رۆڧورن (رەك: داڧورن زەوى).]

ف: فرورفتن. (زەمىن مثلاً.)

ع: خُسوف، خُسف.

**خوسه**

ك: پەژارە، خەم، ئەنتو، خەفت، دلتەنگى، دلتەنگ‌بوون،

دەپروون. [كەسەر، مەبەت]

ف: آندوه، فُرم، غم، راخ.

ع: غُصَّة، غَم، هَم، حَزَن، شُجَا، شَجَن.

**خوسەر**

ك: سەرەخەر. [سەرەز]

ف: بَرْمَخ، پَرْمَخ، پَرْمَخِيده، خودسەر، فريده.

(خود راى)

ع: جامح، فُوت، مُفَات، خُروط، مُنْخَرَط، مِفْشَم،

مُفْشَم، مُؤْمَر، مُسْتَهَج، مُسْتَبَد، مُسْتَقِل، ماسي،

عاصي، مُسْتَوِزِي، مَقُور.

**خوسەرى**

ك: سەرەخەرى. [سەرەزى]

ف: بَرْمَخِي، پَرْمَخِي. خودسەرى، فريدگى.

ع: جُمُوح، اِفْتِيَات، خُروط، اِسْتَبَاد، اِسْتِقْلَال...

**خوشاردنهوه**

ك: خۆ گۆم كردن. [خۆ ڕن كردن، خۆ حەشاردان]

ف: خود پنهان كردن، پنهان شدن، خود گم

كردن.

ع: اِخْتِفَاء، اِسْتِقَار، اِسْتِغْشَاء، تَغْطِي، تَكْمُن،

اِكْتِمَان، اِكْتِمَاء، اِكْتِنَان، اِقْنَاب.

**خوشاردنهوه**

ك: شەرمە كردن. [رۆڧگى، تەرىقى]

ف: روگرفتن، شرم كردن.

ع: اِجْتَاب، اِسْتِغْشَاء، تَخْفَر، اِسْتِحْيَاء.

**خوشانهوه** — **خۆزانهوه**

**خوشووع**

ك: بۆچۆكى، فرووتەنى. [ملکەچى، بچورکى]

ف: کوچكى، فرووتنى، خاموشى.

ع: خُشُوع، خُشُوع.

**خوشه**

ك: غوشەخوش. [خوش‌خوش: دەنگىكە (رەك: دەنگى

دەزىنى شىدا)]

ف: خُش خُش. (صدای دوشیدن شیر مثلاً.)

ع: شَخْب، اُشخوب.

**خوشيانهوه**

ك: كۆزىانهوه. [هەلەشانهوه]

ف: بەهەم‌خوردن.

ع: اِنْتِقَاض، تَقْوُض.

**خوشيلك**

ك: خوشيل، خوشيلکە. [گيايە کە لە تىرەى «سفتيچک»،

شیردارە و لە کلکە رتوى دەچیت، زۆر رەوانکەرە، شیريش

دەکات بە پەندرا]

ف: مَهک. (علفی است از جنس سفتيچک،

شیردار، شبیه به دُم روباه، مسهل سختی

است، شیر را هم پنیر می‌سازد.)

ع: يَتَوَع.

**وینه**

**خوشيلکە** — **خوشيلک**

**خۆکرده نه زيرناو**

ك: زيرناو زيرين. [کوته‌خواردن]

ف: زیر آب رفتن.

ع: اِنْعِمَاس، اِرْتِمَاس.

**خۆکوشتن**

ك: خۆلە ناربردن. [خۆتیاردن، لەخۆدان]

ف: خودکشتن، خودزدن، خود از میان بردن،

خودکشی.

ع: اِنْتِحَار، اِتْدَام.

**خۆكيشانهوه**

ك: كيشمان. [بلازکردنەرى هەردۆر دەست بە دەم

باریشکدانه‌ره.

ف: کَهَنزَه، کَهَنزَه، مَنگ، مَنگیدَه، فَنجَا، فَنج،

فَنجیدَن، کَش واکَش، لولیدَن.

ع: تَمَطِّي، تَمَّتِي، تَمَدَد. (تَمَدَدُ الْأَعصاب)

**خوگرتن**

[ک: هَوَگَر بوردن]

ف: خوگرفتَن.

ع: تَخَلَّق، تَدَاب، اُنَس، اَلْفَة.

**خوگرتن**

ک: خوَداری، روینگه. [خوگرتانه‌ره]

ف: خودگرفتَن، خودگیری، خودداری.

ع: تَحَفُّظ، تَرَحُّن، اِمْتِنَاع، تَقَبُّص، اِنْضِبَاط، اِحْتِرَاز.

**خوگرتن**

ک: خوَهستَن، [بوژانه‌ره، سه‌رووت و سامان پیکه‌ره‌نان]

ف: خود گرفتَن، خودبَستَن، دارایی به هم

بستَن، دارایی به هم رساندَن.

ع: تَمُول، اِثْرَاء.

**خوگرتن**

ک: خوَهستَن، گَریسان، [گریسان، مه‌یین]

ف: بستَن، فسردَن، بسته‌شدَن، اَنبَسته‌شدَن.

ع: تَخْتَر، تَرَوُب، اِنْجِمَاد.

**خوگیر**

ک: خوَه‌ناشنا، زووناشنا. [هَوَگَر]

ف: خوگیر، زودآشنا.

ع: خَلِيق، اَنيس، اَلِيف.

**خوگیری**

ک: خوَداری، روینگه. [خوگرتانه‌ره]

ف: خودگیری، خودداری.

ع: تَحَفُّظ، تَرَحُّن، اِمْتِنَاع، اِحْتِرَاز، اِنْضِبَاط.

**خوگیل‌کردن**

ک: خوَتینگانه‌کردن [خوَه‌له کردن]

ف: خود دور کردن، خود بیگانه کردن.

ع: عَمَس، فَمَسَح، تَعَامُس، تَعَامِي، تَعَامُش، تَعَابِي،

تَعَاوُل، تَجَاهُل.

**خول**

ک: گَیج، تار، سویر، خول، چرخ. گه‌ریان. [زُتَر]

ف: چرخ، چرخه، گَیج، تاب. گردش، گردیدن.

ع: دَوَر، جَوَل، رَدَن.

**خول** ← **خول**

**خول** ← **خول**

**خولاسه**

ک: رَوَت، پالا، پَدَتی، جَدوهر. [پوخته]

ف: ویژ، ویژَه، اَویژَه، بیژ، بیژَه، سَرَه، سارا، ژاو،

ناب، اَمَرغ، جوهر، بی‌درد، بی‌آلایش.

ع: خُلَاصَة، خَالِص، لُب، لُبَاب، رُبْدَة، فُح، كُح،

صِرَف، مَحْض، مَلْخَص، قَذَلَكَة.

**خول‌خواردن**

ک: سویرِ‌خواردن، گَیج‌خواردن، مامانه‌گَیجی. [بارِ‌خولی]

ف: چرخیدن، چرخ‌زدن، گردیدن، گَیج‌خوردن.

ع: دَوَر، دَوَرَان، اِسْتَدَارَة، جَوَل.

**خولخوله**

[ک: خول‌لور‌که (که به دست ده‌بَولیتنه‌ره).]

ف: فَرَنک، چَرخوگ، پَهَنه. (که با انگشت چرخ

دهند).

ع: بُلْبَلَة، دَوَامَة.

وینَه

**خولخوله**

ک: کَوَله‌تراش. [مِزراج (که پَدَتی پیا ده‌بینچن و دایده‌کوتن

ه‌تا بَولیتنه‌ره).]

ف: فَرَوک، فَرَفَرک، فَرَموگ، گَرَدنا، بادبَر، بادپَر،

بادفَر، بادافره، بادافراه. (که با ریسمان از دست

دهند تا چرخ خورد).

ع: خَذَرُوف، دَوَامَة، بُلْبَلَة.

وینَه

**خول‌دان**

ف: رُكف.

ع: وَفَرَة، فَرَوَة، فَرَفَرَة، لَمَة.

وَنَه ← پلانه عاو

**خولام به چه**

ك: به نند زاده، به رده زاده. [نژاد زاده]

ف: زِيدَك، لِيَتَك، كَوَنَك، غلام بچه،

خانه شاگرد. (اشاق)

ع: قُعَيْد، غُلام.

**خولام به كردهش**

ك: مَيَران. [مهربان]

ف: رَسَت، رَسْتَه، راسته، ستاوند، تارُمی، ایوان،

غلام گردش.

ع: ایوان، طارُمی.

**خولته**

ك: تِيكَة لِي. [تیکه لار بودن، نارینه بودن]

ف: آمیزش.

ع: خُلْطَة، اِخْتِلَاط، اِمْتِزَاج.

**خولته ← سفته (چامه لویوسی)**

**خولخوله**

ك: كِه پَرَه، خوللور، ههنگامه، قال، ههرا، زله، ههرا.

[تِر، تِر]

ف: غُلْغُلَه، غُلْغُل، غوغا، شور، شورش، خلاش،

خَلالوش، خَلِيش، تَلاتوف، تَلَاج، ههنگامه.

ع: جَنَبَة، دَوْدَاه، ضَوْضَاء، هُراء.

**خولق**

ك: خولك، خول. [روشت، خور]

ف: خو، خوی، فرخوی، خیم.

ع: خُلُق، نَیْذَن.

**خولك ← خولق**

ك: سورِدَن، گِیج دَن. [چه رخ دَن]

ف: چرخ دادن، گِیج دادن، گِیجاندن، چرخاندن.

ع: تَدْوِير، اِدَارَة.

**خوله**

[ك: سووك له ناوی «خودامورد».]

ف: مخفف «خدا مراد» است.

**خوله**

ك: سورِد. گه رِیان. [چه رخه. گه رِان]

ف: چرخ. گردش.

ع: دَوَر، جَوَل، حَرَكَة.

**خولیا نهوه**

ك: سویدانه وه. گه رِیان. چه رِیان. [خولانه وه. گه رِان]

ف: چرخیدن، چرخ خوردن، گِیج خوردن.

گردیدن.

ع: تَدَوُّر، اِسْتِدَارَة، اِجْتِیَال، جَوَلان، طَوَفان. حَرَكَة.

**خول**

ك: خول، خاك. (خاك نه رم) [گل]

ف: خُل، پَلَم، خاك.

ع: دُقَة، دُقَاقَة، مُنْبَع، دَرَمَك، ثَراب.

**خولا**

ك: خولا، خولا. [به زدن، خودا (رشدیه کی کرماجیه).]

ف: خدا، یزدان. (کرماجی است.)

ع: اَلله، الله.

**خولام**

ك: به نه، به رده، كه مهربه سه، زه پخپی. [كوتله، به نند،

غولام]

ف: زهی، بِلون، بَنده، بَرده، دادو، لالا، زر خرید،

خواجه تاش. كودك.

ع: عَبد، غُلام، رَقِيق (ضد عَتِيق). وَلَد.

**خولامانه**

ك: زلف. [برج، بسك]

۱- له ده سنووسه كه دا ناخوئرتتر شه وه، به لام وادياره

«خولته» بېت. (ر - ر)

## خړلګ کردن

ك: چړين ناشنایی کردن. [بانګ کردن، داوټ کردن]

ف: خو کردن. آشنایی کردن.

ع: دَعْوَة.

## خولنجان

ك: قزیرمان. [قرلنجان: گیاه که.]

ف: خولنجان، خسرو دارو.

ع: خولنجان.

خولو پاننه وه ← خولوپاش

خولوو ← خولخوله

خولووپاش

ك: تلاث. [تلاتنده، گهزاندن]

ف: یوزاندن، غلتاندن.

ع: تَصْرِيف، دَحْرَجَة.

## خولووپاش

ك: تلیان، تلیانه وه، تلواتل، خرته گل. [تلاته وه، گموزان

(وهك: گهزینی نه سپ و ولاخ و ناژدل له خاكدا.)]

ف: یوزك، یوزه، تلو، غلت، غلتیدن، تلو خوردن،

یوزك زدن. (غلتیدن اسب و الاغ و حیوانات در

میان خاك مثلاً.)

ع: كَتَلَ، تَمَرَّغ، تَرَوَّغ، تَلْتَلَت، تَدَحْرَج.

خولووپاشنه وه ← خولووپاش

## خوله پوت

ك: خړله پوت. [خاكوړن]

ف: خُل، خُل خاك، گرد خاك.

ع: حَشَوَاء.

خوله پوت ← خوله پوت

## خوله پوتی

ك: خاكبازی. [خړله پوته، هدمامركی]

ف: خاكبازی.

ع: تَعَفَّر، اِنْعَفَار، اِعْتِفَار، اِسْتِحْثَاء، تَرَبُّب.

خوله پوتی ← خوله پوتی

## خولمزان

[ك: خړله ژان (سكنيښه په كه به هړی خوړل خواردنمړه

په پيدا دهيتت.)]

ف: شكم درد. (شكم دردی است كه از خوردن

خاك توليد می شود.)

ع: حَقَلَة.

## خوله كهوان

ك: سهريوان. [شورتی خه رشوخال رشتن.]

ف: كلجان.

ع: دَمَنَة، مَرَاغ.

خوله كهوان ← خوله كهوان

خوله ميتش ← بوول [رشه يکي کرمايه.] [کرماجی است.]

## خوم

ك: ليله نگ. [خم، ههش: بهری گیاه که، خام و بهنی پی

شین ده کن.]

ف: نیله، سندوس.

ع: نیل، یلنج.

## خومار

[ك: سه رنیشه ی پاش مدی خواردنه وه.]

ف: خُمار، قُنْجَا.

ع: خُمار... .

## خومار شكين

[ك: سی بیاله شهرابی بهیانیان یا یتوران که بو لابرندی

خومار دهینوشن.]

ف: سه هتا، خُمار شكن.

ع: مَصْحَاة، ثَلَاثَة غَسَاة.

## خومخانه

ك: رنگره خانه. [خخانه: دوکانی پهنگریزی.]

ف: رنگره خانه.

ع: مَصْبَغَة.

## خومس

ك: پهنگریه ك. [پینجیه ك (پهك بهش له پینج بهش.)]

ف: پنج‌یک، پنج‌بوده.

ع: خُمس. (نِصْفُ الْفُش)

خومره‌ره

ل: سوره‌کوا. [کده‌سمه: بالنده‌یه‌کی تداو سوره].

ف: کَرَبه، سَبَزْک، بِلواسه، سَبَزْقبا، سَبَزْکوا،

سَبَزْگرا.

ع: اخیل، خُصارِی، شُقُرُق، شِقِرَاق.

وینه

خومه‌شونکه ← خومه‌شونیه

خومه‌شونیه

ل: خومه‌شیتنه، شاراشو، شِراشو، ناگریه‌ریاکر.

[نازاره‌چی]

ف: آشوبچی، آشوبگر، شهر آشوب، شورش‌گر،

شورشچی، غوغا‌انگیز.

ع: فتنه، مُفْتَن، مُفسد.

خومه‌شونیه ← خومه‌شونیه

خوناق

ل: حوناق، تاس. [یعان، هه‌ناسه‌پران]

ف: خُناک، بادزهر، زهرباد.

ع: خُناق.

خونچانن

ل: گونچانن. [خونچانن، جی بز کردنه‌ره]

ف: گنجانیدن.

ع: تاتیه، اصلاح.

خونچکا

ل: خونچکه، گونچا. [خونچکا: شرتنی تیدا جیبورنه‌ره.]

ف: گنجایشگاه.

ع: مَوسَع

خونچکه

ل: گونچا. [جینگه‌ی خونچیان،] [خونچکا]

ف: گنجایشگاه.

ع: مَوسَع

خونچه

ل: دل. [یشکروژ، خونچه]

ف: خُنچه، غوژه، بوژه، تژه، ول.

ع: بُرُعُم، بُرُعُوم، قَمْعُولَه، قَدَاح، کِم، وَشع.

وینه

خونچیان

ل: گونچیان. [گونچان، جیبورنه‌ره]

ف: گنجیدن.

ع: تَأَتِي، مَلُوحِيَّة.

خونسا

ل: نیروما، نه‌نیر و نه‌ما، نیره‌مورل. [نیره‌مورل،

نیرمه‌ندورل]

ف: کُماسه، نرماده.

ع: خُنْثِي.

ع: لُثَا، دُمَاع.

خونسا

ل: فیزکر، خوتوین. [فشه‌کر، خَوبه زل نوتین.]

ف: خودنما، خودفروش.

ع: مُزْدَه، مُخْطَال، مُتَفَخ، مُتَكَبِّر، مُتَعَاظِم، مُعَلِن.

خونمای

ل: خوتوتنی، فیز. [فشه‌کردن، خَوبه زل تواندن]

ف: بَوش، بَوج، بَوج، أَهْنَامَه، أَوْش و بَوش،

خودنمایی، خودفروشی، خودآرایی، هارش.

ع: عَجِب، تَتَفَخ، تَكَبَّر، تَعَاظِم، تَشْخُص، اِعْلَان، كَر

و فَر.

خونواڻن

ل: خوتوتنی، خوتمای، فیز کردن. [فشه‌کردن، خَوبه زل

نیشان‌دان]

ف: خود نمودن، خودنمایی، خودآرایی، بَوش،

بَوج.

ع: تَظَاهُر، تَعَاظِم، تَبَرُّج، تَتَفَخ، تَفْئِش، تَكَبَّر،

تَشْخُص، رِثَاء.



ف: خونابه، (آبی سرخ یا سیاه که از تنه‌ی درخت بیرون آید).

### خَو وِیَل کردن

ل: خَو هَلَه کردن. [خَو گِیَل کردن]  
ف: خود ویل کردن، خود بیگانه کردن.

ع: تَغافل، تَجاهل، تعامی.  
خوهت

[ل: خَوَت]

ف: خودت.

ع: اَنْت، نَفْسَكَ.

### خوهر

ل: خوهره‌تار، رَوَچیار، خوهرشی. [خَوَر، رَوَر، هه‌تار]  
ف: خَوَر، مهر، هور، لیو، روز، خَرشاه، خَرشاد، خورشید، آفتاب، آفتاو، آف.

ع: شَمس، جَوْناء، نِکاء، بَیضاء، مَها، غَوَرَة، غَزالَة، شارق، یُوح. (الْیَئِزُّ الْأَعْظَمُ)  
خوهر

ل: خوهراس، خوهرال، خوهرده‌منی، خَوَرَد. [خواردن: نهمی ده‌خورت.]

ف: خَوَر، خوردنی، خورا، خواره، خوال، خوراک.

ع: اُکَل، غِذاء، طَعام، قُوت.

### خوهر

ل: بَیوهر، خَوَرَنه. (ناغهور) [بَیوَر: نهمی ده‌خوات].  
ف: خور، خوار، خورنده.

ع: اُکَل. شارب.

### خوهرناوا

ل: نَیوار. [رَوَریه: دهمی خَوَر نارابون.]

ف: شبانگاه، ایوار.

ع: غُروب، مَغْرِب، کُروب، مَساء، مَلْئَة، اَمْیَل.

### خوهراس

ل: خوهر، خَوَرَد، خوهرال، خوهرده‌منی. [نهمی ده‌خورت].  
ف: خَوَر، خورا، خواره، خوال، خوردنی، خوراک.

ع: اُکَل، غِذاء، طَعام، قُوت.

### خوهرال

ل: خوهراس، خوهرده‌منی، خَوَرَد. [نهمی ده‌خورت].  
ف: خَوَرال، خَوَرش، خَوَر، خورا، خوال، خوالی، خوردنی، رنجال.

ع: اُکَل، نَزَل، اُکَلَة، نَزَلَة، طَعم، طَعمَة، طَعام، عَلاس، غِذاء، مَعاش، عَیش.

### خوهراک

ل: خوهرده‌منی. [نهمی بو خواردن ده‌شیت].  
ف: خوردنی، خوراکی.

ع: طَعام، غِذاء.

### خوهرانگاز

ل: خوهرزده. [تارانگاز، هه‌تاربردور]

ع: مُشَمَّس، مُشَمَّس.

### خوهردان

ل: خوهره‌تاردان. [به‌خَوَردان: خستنه بهر هه‌تار.]

ف: آفتاب‌دادن.

ع: اِشْوار، تَشْمریر، تَشْریق، تَشْریه، تَشْمیس.

### خوهرشت

ل: خوهراک، پَنخوهر، نان‌خوهرشت. [پَنخَوَر: نهمی به نانم ده‌خَوَر].

ف: خَرش، خورش، خوراک.

ع: اُدام، صِباغ.

### خوهرشی - رَوَچیار

### خوهرشیدی

[ل: نامرزی په‌چده‌نهمی روزناکی.]

ف: خورشیدی، نورافگن.

ع: عَکاسَة.

### خوهرنشین

ك: روزنشین. [روزنارا]

ف: باختر، روزنشین.

ع: غُرب، مغرب.

**خودرهمه زان**

ك: نَسار، نَسرم، سَیَور. [نزار، بهر سببه]

ف: نَسا، نَسار، سایه.

ع: مَقْنَنَة، ظلیل.

**خودرهمه زان**

ك: خورگیر، خوره تار. [به روز، بهر چکه]

ف: بَتَو، آفتاب گیر، آفتاب رو.

ع: مِشراق، مَضْحَاة.

**خودرهمه زان** ← **خودرهمه لات**

**خومره**

ك: پورته ك. كفت، رِیَزه. [خوزه. گرلی]

ف: خوره، لوری، پیسی. كوفت.

ع: اَكَلَة، جُدام.

**خومره قاز**

ك: خور، روز، رَوَچیار. [خور، همتار]

ف: هُور، لیو، زو، زاو، زاب، مهر، آف، آهو،

قُباس، خُرشا، خُرشاد، خورشید، آفتاب، روز.

ع: شارق، نَكا، جَوْناء، بَیضاء، یُوح، بِراح، مَهاة،

غُورَة، غَزَالَة، شَمْس. (الْأَثَرُ الْأَعْظَم)

**خومره زهره**

ك: بهر تیار. [روزداگه بان، عدس]

ف: آفتاب زرد، ایوار.

ع: عَصَر.

**خومره زرد**

ك: خورنارا. [روز پدیر]

ف: شبانگاه، خور زرد، آفتاب زرد، نشستن

آفتاب.

ع: نَكْف، طَفاف، طَفَل، طُفول، اَصْبِل، تَطْرُفُ

الشَّمْس.

**خومره هه لات**

ك: خاور. [روز هه لات]

ف: بَتَو، خاَوَر، خوراسان، خُراسان.

ع: مَشْرِق، مَطْلَع، مَطْلَع.

**خومزه**

ك: كاشكای، كاشك. نارات. [خوزیا. دلخواز]

ف: كاش، آندیک، آندیکه، باشدكه، آرزو.

ع: لَیْت، لَعْل، عَسی، تَمَنی، تَرَجی، تَوَقُّع.

**خومزه كه**

ك: بهزه، خوشا! [به به، چ خوشه!]

ف: زَها، زَهی، زَه، خوش، خوشا، بها، نیکا!

خَنَك!

ع: طوبی، واهَا، حَبْذا، مَرَحَبَا!

**خومزه كه بردن**

ك: نارات خواستن. [خومزه پی خواستن (نیرویی و چار

تیرین له روی خوشه و سیه ره.)]

ف: یُژهان، پُژهان، آرزو. (حسد بردن از روی

محبت)

ع: غِبْطَة.

**خوش**

ك: ساق، چاخ، رهش، درس. [ساخت]

ف: خوش، وُش، به، خوب، درست، دوروز.

ع: سَالِم، صَحِیح.

**خوش**

ك: خاس، هه شنگ، بهخ. [باش، چالک]

ف: خوب، نیک، زه، زیبا، زیبان، نیکو، بیژه، خه،

غدير، براه، خوش، وُش، كَش، شگرف، اشگرف،

وُشت، خویش، به، بَخ.

ع: حَسَن، طَیْب، جَیْد، بَهي، بَهيچ، عَیْبَرِي، خَیر.

رَغْد، رَغید، سَعْد، سَعید، مُبارک. حَبْذا.

**خوش**



ل: بامزه، خروشمزه، گوارا. [به نام، نوش]

ف: خوش، وش، بامزه، گوارا.

ع: لَذَّ، لَذِيذ، شَهِي، هَنِيء، مَرِيء.

### خودش

ل: سِيس، دِساژو. [ژاکار]

ف: خوش، افسرده، پُرْمُرده، نِست خوش.

ع: ذَاوِي، ضَامِر، مُتَخَوِّش.

### خودشا

ل: خِرِزْگه! [به به، چ خوشه!]

ف: خوشا، بها، نیکا، زها، خُنْکا، خوش!

به! نیکا، زه! خُنْک!

ع: طُوبَى، وَاها!، وِها!، مَرْحَبَا!، حَبْذا!

### خودش ناشنا

ل: خِرْگِر، خورش گورز. [هرگز]

ف: خوش آشنا.

ع: أَلُوف، خَلِيق.

### خودشان

ل: خورش هاتن. [به خیرهاتن]

ف: خوش آمدن، وش آمدن.

ع: خَيْرَ مَقْدَم.

### خودشامده

ل: سَفْتِه. [مه را بی کردن، ماستار کردن]

ف: سیغود، آسمالی، خوش آمد.

ع: تَمَلَّقْ، مُدَاهَنَة.

### خودشاو

[ل: خُشاب: ناری میوژ و میوهی رشی خورسار.]

ف: خوشاب، خوشاو، خُشاب.

ع: نَقُوع، نَقِيع، مُنَقَّع.

### خودش نه نام

[ل: شوخوشه نگ، بالاته مام]

ف: خوش اندام.

ع: رَشِيق.

### خودشباد

ل: خورش تان. (مرارک بی) [پیوژیایی]

ف: خجسته باد، فرخنده باد.

ع: ثَبْرِيك، تَهْنِيَة.

### خودشباور

ل: زورباور. [دلساف]

ف: خوش باور، زودباور.

ع: مِيقَان.

### خودشبهخت

ل: خورش نگین، نارچاریال، نارچار روشن، خورش نامده.

[به اختیار، به ختیره]

ف: خوش بخت، نیک بخت، بختیار، نیک اختر،

ریک، هرات، به روز، خوش نگین، خوش آمد.

ع: سَعِيد، بَخِيْت، مَبْخُوت، ذُو الْبَيْتِ، مَحْظُوط.

### خودشبهخت!

ل: خورش نگین! [به ختیره! (به شیوهی بانگ کردن)]

ف: ریک، ریک، ویک، ای خوش بخت! ای

خوش اختر! (بر سبیل خطاب)

ع: وَيْحَكَ!

### خودشبه هنی

ل: خورش نگینی، نارچار پریشنی. [به ختیری، شانس]

ف: آرمگان، هراتی، فیروزی، خوش بختی،

نیک اختر، بختیاری به روزی.

ع: سَعَادَة، حَظ.

### خودش تان

ل: خورش، خورش باد. (مرارک) [پیوژ]

ف: خُجْستِه، فرخنده.

ع: مُبَارَك، مَيْمُون.

### خودشحال

ل: دلشاد، خورشنود، خورشدهماخ، به که یف، به ده ماخ.

شادمان. [دلتخوش]

ف: شادمان، دلشاد، شادان، شاد، خوشنود،  
خرسند، خُرَم، خوش جاوَر.

ع: مَسرور، فَرِه، فَرَح، مُفَرِّح، مَرِّح، بَهیج، نَشیط،  
مَشعوف، غَضَب، غاضبی، مُنَبِّط.  
**خودشعالی**

ك: دلخوشی، شادمانی، خوشنودی، خوشی،  
خوشده‌ماخی، شكوفه، شكوفیه‌ره [شادی، دلشادی]  
ف: شادمانی، دل‌شادی، شادانی، خوشنودی،  
خوش جاوری، خُرَمی، خرسندی، زیغ، كاغَك.

ع: سَرَّة، فَرِه، فَرَح، مَرِّح، بَهجَة، نَشاط، شَعَف،  
غَضَارَة، شَمَق، شَمَاقَة، طَرَب، عَشْرَة، اِنْبِساط،  
سُرور.  
**خودشخو**

ك: خوشرفتار. [ناكار باش]  
ف: خوش‌خو، وَشخو، كَشخو، خوشرفتار.  
ع: فاكه، فَكِه، لَبِيق، لَبِيق، اَنیس.  
**خودشخوان**

ك: وِشْران [وشه‌یه‌کی گزانیه.] [گورانی است.]،  
ناوازه خوین. [گزانیبیتر]  
ف: خوش‌خوان، وِشْوان، نَواگر، خُنیاگر،  
آوازخوان.

ع: مَغْنِی، مَغُوم، ناخِم.  
**خودشخوهر**  
ك: خوش‌خوراك. [كه‌سَن كه خوراکی باش ده‌خوا.]  
ف: خوش خوراك.

ع: نَبِيق.  
**خودش‌خوهِش!**  
ك: به‌خه‌خ!، نه‌ها! [به‌به‌ها!]  
ف: خوش‌خوش!، وخ‌وخ!، وه‌وه!

ع: بَخ‌بَخ!  
**خودش‌ده‌ماخ ← خودشعالی**  
**خودش‌روو**

ك: شوخ، رو‌گوشاد، رو‌راز، خه‌نه‌ران. [رو‌خوش]  
ف: خوش‌رو، گشاده‌رو، شادان، شوخ، خندان،  
رو‌باز.

ع: بَشوش، فَرِه، فَاَرِه، بَطِر، فَكِه، فَاكِه، طَلِيق،  
نَشیط، ناشط.  
**خودش‌روویی**

ك: رو‌گوشادی، خه‌نه‌رانی. [رو‌خوشی]  
ف: خوش‌رویی، گشاده‌رویی، رو‌بازی، خندانی،  
شادانی.

ع: بَشاشَة، طَلَاقَة...  
**خودش‌رفت**  
[ك: خَش‌ره‌وت (بَر نمونه: نه‌سپی خوش‌ره‌وت).]  
ف: خوش‌رفتار. (اسپ مثلاً.)

ع: جَواد.  
**خودش‌رفتار**  
[ك: ناكارچاك]  
ف: خوش‌رفتار، وِش‌رفتار، گِش‌رفتار،  
كَش‌رفتار.

ع: حَسَنُ السُّلُوك.  
**خودش‌رفتاری**  
[ك: ناكارچاكی]  
ف: خوش‌رفتاری...  
ع: حُسْنُ السُّلُوك.

**خودش‌زوان**  
ك: شیدین‌زوان، شه‌كه‌رپاز، شوخ. [زمان‌خوش، شه‌كرلینو]  
ف: شوخ، شنگول، خوش‌زبان، شیرین‌زبان.

ع: ظَرِیف، مَلِیح.  
**خودش‌سرشت**

ك: پاك‌سرشت. [به‌ختیار، ره‌سن]  
ف: خوش‌سرشت، پاك‌سرشت، شمال.  
ع: سَعید.

## خودشسر

[ك: ملدر، گوتزایدان (روك: تهسپی خوشسر.)]

ف: خوشسر. (اسپ مثلاً.)

ع: خَوَار، مطواع، طَوغُ العِنَان، خَوَارُ العِنَان.

## خودش کردن

ك: درس کردن، دهرهاردن. [ناماده کردن (ی زهری بر]

کشتوگان.]

ف: درست کردن. آبسته کردن، آماده کردن.

(زمین برای زراعت)

ع: تَهِيَّة، اِحْيَاء.

## خودش که ره لاپوون

[ك: خوشریستن]

ف: دوست داشتن.

ع: عِلْق، عَلُوق، علاقه، هَوَى، مَحَبَّة.

## خودش نسه

ك: خورش گشت. [زمان شیرین، شه کرلیتر]

ف: شیرین سخن.

ع: اَدِيب، فَصِيح، مَلِيحُ الْبَيَان.

## خودش لیتنه هان

[ك: نابه دل بورن]

ف: دوست نداشتن.

ع: كَرَامَة، نَفَرَة.

## خودش لیتنهان

[ك: به دل بورن]

ف: دوست داشتن.

ع: رَغْبَة، مَحَبَّة.

## خودش مامله

ك: خورش دادرسته، خورشخو. [سهودا خوش، خوش

مامله]

ف: خوش دادوستد. خوشخو.

ع: لَيْن، سَهْلُ الْمُعَامَلَة. آنیس.

## خودش مزه

ك: خورش. [به تام]

ف: خوش مزه.

ع: لَذ، لَذِيذ، شَهِي.

## خودش نگینی

ك: خورش به ختی، خورش نامده. [به ختیار، به خته وری]

ف: شگون، خوش بختی، خوش نگینی، خوش

آمد.

ع: يُمن، سَعَادَة، اِقْبَال.

## خودش نوود

ك: شادمان، شاد. [خوشحال]

ف: خُرْم، شاد، شادان، شادمان، خُرَسند،

خوشنوود.

ع: فَرَح، فَرَه، مَسرور....

## خودش نوودی

ك: شادمانی. [خوشحالی]

ف: خوشنوودی، خُرَسندی، خُرَمی، شادانی،

شادمانی، شادی.

ع: فَرَح، فَرَه، عَشْرَة، نَشَاط، اِنْبِساط....

## خودشه

[ك: زمان خوشی]

ف: خوش گوئی، خوش زبانی، شیرین زبانی.

ع: لَيْئَة، مَلَايَمَة، حُسْنُ الْكَلَام.

## خودشه

ك: شیرین. [پتشه خورشه] [خورشه، شین (پتشه خورشه:

دینکی شیرینی همدی میوه.)]

ف: شیرین.

ع: حُلُو.

## خودشه

ك: خورش کریاک. [خورشه کراو (پستی دباخی کراو)]

ف: خوشه، پرداخته. (پوست دباغی شده)

ع: سَبِت، مَدْبُوع.

**خودشه**

ل: ناماده. [ساز، تیار (قوری شیلراو و ناماده کراو).]

ف: آماده. (گل آماده شده)

ع: مُتَلَبَّد. (طین مُتَلَبَّد)

**خودشه** - تفاق (چیتشه خودشه)

**خودش هان**

ل: خرمشانتن. [به خیر هانتن]

ف: خوش آمدن، وش آمدن.

ع: لَهْنَه، خَیر مَقْدَم.

**خودشه خانه**

ل: دواخانه، (دواخانه) [خوشخانه، دواخانه]

ف: پیرایش خانه.

ع: مَدِیْنَه.

**خودشه کردن**

ل: ناماده کردن. [تیار کردن (ی زمری بز کشتکار).]

ف: آماده کردن، آبسته کردن. (زمین برای

زراعت)

ع: اَحْیاء، تَهْیِئَه.

**خودشه کردن**

ل: دواخی کردن. [دباخی کردن (روک: خوش کردنی

پیتس).]

ف: پیراستن، پرداختن. (پوست مثلاً).

ع: دِباغَه.

**خودشه و بوون**

ل: خاسه برون. [چاک برونه، ساپژ برون]

ف: ذراوخ، بهی، بهبود، بهبودی، بهشدن،

خوب شدن، بهبودشدن، تندرست شدن.

ع: بُرَه، بُرُو، شِفاء، اِشْتِفاء، اِفاَقَه، نَقَه، نَقوه،

اِنتِقاه، صِحَّة، اِندِمال، اِلتِمَام، اِلتِحَام.

**خودشه و بیس**

ل: نازار، دُوس، نازدار. [خوشه ریست، نازیز]

ف: پرویز، دوست.

ع: حَیْب، مَحْبُوب، حَبّ، وَدّ، عَزِیز، خِدن، خَلیل،  
وَلّی، صَدِیق، مُسْتَحَبّ.

**خودشه و بیسی**

ل: نازاری، نازداری، دُوس. [خوشه ریستی]

ف: پرویزی، مهر، مهربانی، دوستی.

ع: مَحَبَّة، مَوَدَّة، خِلَّة، هَوی، عِزَّة، وَجاهَة،

مَحَبُوبِیَّة، اِحْتِرَام.

**خودشی**

ل: شُکُوفه، شُکُوفانه ره، خوشنودی، شادی، شادمانی.

[خوشعالی]

ف: خوشی، وشی، گُشی، زَبِغ، کَاغَک، شادی،

شادمانی، خُرمی، خُرسندی، خوشنودی.

ع: فَرَح، شَعَف، شَعَف، سُرُور، مَسَرَّة، اِنْبِساط،

نُشاط، رَغَد، رَغِید، رَغادَة، رَقاعَة، رَقاهَة، رَغَس،

حُبُور، حَبَرَة، نُعیم، عَشَرَة، طَرَب، سَعادَة.

**خودشی**

ل: خاسی. [باشی، چاکی]

ف: خوشی، وشی، خوبی، نیکی، بهی، نیکویی.

ع: حُسْن، خَیْئَة.

**خودشی**

ل: تندرستی. [لهشاهی، تندرستی]

ف: خوشی، شَهَنَد، بهبودی، بهی، خوبی،

ذراوخ، درستی، تندرستی.

ع: صِحَّة، سَلَامَة.

**خودشی**

ل: مه زهاری. [بهله زتی]

ف: رِبُوخه، خوشی، وشی، بازرگی.

ع: لَذَة.

**خودشی خودشی**

ل: شادی، شادمانی، پله زیقان. [به زمریم، کدیف]

ف: خوشی خوشی، شادی، شادمانی، خُرمی.

ع: مُسَرَّةٌ، فَرَحٌ، شَعْفٌ، رَغْدٌ، نَشَاطٌ، اِنْبِساطٌ، شَغَفٌ.

### خوده‌شی‌ودشی

ل: خه‌ودرپرسی، هدرالپرسی، [خه‌ودرپرسین، به‌سه‌رکردنره]  
ف: خوششی‌ودششی، خوششی‌وزششتی،  
(خبرپرسی)

ع: اِسْتِخْبَارٌ، اَلْهَوَاءُ وَ اَللَّوَاءُ، كَيْفَ حَالُكَ.  
خوه‌م

[ل: خوم، من]

ف: خودم.

ع: اَنَا.

### خوه‌مان

[ل: خومان، نیمه]

ف: خودمان.

ع: نَحْنُ.

### خوه‌مانی

ل: خویی، [خزم، خومانی (به‌رامبیری «بیگانه»)].

ف: خودمانی، (ضد «بیگانه»)

ع: اقارب، احباب، محرم.

### خوه‌تن

[ل: خوتندنره]

ف: خواندن، واندن.

ع: قِرَاءَةٌ، تِرَاسَةٌ، تِلَاوَةٌ، اِنْشَاد.

### خوه‌تن

ل: چرین، نواز خوه‌تن، نواز، [گوزانی‌وتن، گوزانی]

ف: خواندن، واندن، سرودن، سراییدن، سرود،

سروش، سُرایش، آواز، آهنگ.

ع: نَغْمَةٌ، رَنَمٌ، تَرَنَمٌ، غَرْدٌ، تَغَرْدٌ، سَرْدٌ، سِرَاد.

### خوه‌تن کوتیر

ل: گمائن، گرمائن، [گمه‌کردنی کوتیر]

ف: خواندن کبوتر.

ع: هَدَر.

### خوه‌تن کله‌شیر

ل: قورقائن، [قورقه‌کردنی کله‌باب].

ف: بانگ خُروس، آواز خُروس.

ع: صِقَاعٌ، رُقَاعٌ، صُدَاح.

### خوه‌تنه‌وه

ل: واخوین، دوباره‌خوین، [دوویات‌کردنره، وتنه‌ره]

ف: بازخواندن، دوباره خواندن.

ع: تَكَرَّارٌ، تَكَرُّرٌ، اِنْشَاد.

### خوه‌له‌لخستنه‌وه

ل: مه‌لپه‌پوداپه‌ر، [مه‌لپه‌ز و دابه‌ز]

ف: شلنگ، بَرَجِسْتَن، وَرَجْهیدَن.

ع: تَطْمُرٌ، تَرْقُصٌ، وَثُوبٌ.

### خوه‌له‌لکردن

ل: چاله‌له‌لکردن، داینه‌له‌لکردن، [چاله‌به‌لادا کردن، قزل

مه‌لکردن]

ف: دامن‌بالا‌زدن، دامن‌به‌کمر‌زدن، دامن

بالا‌کشیدن، خود‌آماده کردن.

ع: تَشْمُرٌ، اِنْشِمَارٌ، تَشْمِيرٌ، تَقْلِیصٌ.

### خوه‌له‌لکیش

ل: فیزکر، به‌خکمر، لاف‌لیدر، [کسه‌ی که به‌خوی

مه‌لده‌لی]

ف: بالنده، بادپَر، بادپَران، بادپَر، گزاف‌گو،

لاف‌زن.

ع: فَيَاشٌ، فَيَاشِشٌ، رُكَّاحٌ، نَفَّاحٌ، طَرِمَادٌ، صَنِيفٌ،

مُتَفَاخِرٌ، مُتَعَاظِمٌ.

### خوه‌له‌لکیشان

ل: فیز، لاف، فیزکردن، لاف‌لیدان، به‌خ‌کردن، [به‌خو

مه‌لگوتن]

ف: بالیدن، بالودن، لافیدن، لاف‌زدن، بادپَرانی،

خودستایی، گزافه‌گویی، ناییدن.

ع: تَقْيِشٌ، تَنْفِجٌ، تَلْهُوقٌ، تَمْرُنٌ، تَرْجُحٌ، ثَبَاجٌ،

تَنَاجُجٌ، اِكْتِواءٌ، اِنْتِفَاجٌ، طَرَمَذَةٌ، اُنْيَةٌ، اِنَانِيَّةٌ،  
تَفَاخُرٌ، تَعَاظُمٌ، صَلَفٌ، مُبَاهَاةٌ، اِلْتِخَارٌ، تَكْبُرٌ.

**خوهی**

[ك: خوی، نهو]

ف: خود، خوددش، خویش، خود، او.

ع: نَفْسُهُ، هُوَ.

**خوهی دا زهویا**

ك: خوهی کوتا زهویا، خوهی دا به زهوینا. [خوی به زهویدا  
دا.]

ف: خود را زمین زد.

ع: وَحَفٌ، تَلَبَّدٌ.

**خوهیزا**

[ك: قهیناكات.]

ف: باشد.

ع: ...

**خوهیشك**

ك: هارشیه. [خوشك]

ف: خواهر، خوه، همشیره.

ع: أُخْتُ، صِنَوَةٌ، شَقِيقَةٌ.

**خوهیشك به خوهیشك**

ك: خوهیشكه رخواهیشك، ژن به ژن. [خوشك به خوشك (خوشك  
له یه كتر ماره كردن).]

ف: خواهر به خواهر. (خواهر خود را به  
همدیگر بدهند.)

ع: تَجَابٌ، شِغَارٌ.

**خوهیشكهزا**

[ك: خوشكهزا: منائی خوشك.]

ف: آخدر، خواهرزاده.

ع: وَلَدُ الْأُخْتِ. (ابْنُ الْأُخْتِ، بِنْتُ الْأُخْتِ)

**خوهیشكه و خوهیشك** — **خوهیشك به خوهیشك**

**خوی**

ك: خوا. [مهك، نمك]

ف: نمك.

ع: مِلْحٌ.

**خوی**

ك: خویداری، نیگاداری، خیتوت، نیتوت. [ناگاداری کردن]

ف: تگه داری، پرستاری.

ع: خِدْمَةٌ، حَضَانَةٌ.

**خویاری**

ك: خوی، خینر، خیتوت، نیتوت، غویداری، نیگاداری،  
به خینر. [ناگاداری کردن]

ف: نگهداری، پرستاری.

ع: خِدْمَةٌ، حَضَانَةٌ، مُرَاقَبَةٌ، خَوْلٌ، تَرْبِيَةٌ.

**خوی خراو**

[ك: خوری خراپ]

ف: جین، جلواد، خوی بد.

ع: ذَمِيمَةٌ، سَوْءُ الْخُلُقِ.

**خویداری** — **خویاری**

**خویرایی**

ك: مفت، هدر. [خویرایی، بهلاش]

ف: رُب، مُفَت، شَفَت، رایگان.

ع: مَجَانِي.

**خویری**

ك: دهله، ویلان، دهره دهر. [بیکاره]

ف: اژکان، ویلان، نر بذر.

ع: خَاسِي، كَاهِل، هَائِم، مُهْمَل.

**خویر**

ك: زولم. [سیخوار، نالشت]

ف: زیز، پز، سرمایزه.

ع: صَنْقِع، سَقِيط.

**خویش** — **یه خ**

**خویش**

ك: رابهسه، كس. [خزم]

ف: خویش، خویشاوند، اوبس، پیوتند.

ع: قَوْم، قَبِيلَة، قَرِيب. (أَقْرَبَاء)

**خویشی**

ل: وابه‌سی، به‌سه‌گی. [خزمايه‌تی]

ف: خویشی، خویشاوندی، بستنگی.

ع: قَرَابَة، مَقَرِيَة، دَنَاوَة، قَوْمِيَّة، نِسْبَة.

**خوینک**

ل: خارن. [خینو، خارن]

ف: خاوند، خداوند.

ع: رَبِّ، صَاحِب.

**خوینکل**

ل: پاره‌لکمر. [پارکمر، کلافه‌گر]

ف: چرخه، چهره، کلافه، کلابه.

ع: حَالَة، دُولَابُ الْمَغْزَل.

وینده - پاره‌لکمر

**خوینل**

ل: تیل. [پارگیچ، خیل]

ف: لوچ، کوچ، کوج، کاج، کاج، کاژ، کلاژ، کلاژه،

گشته، گشته، کُلیک، کلیک، کِلانده، شاه‌کال،

چشم‌گشته.

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

**خوین**

ل: هرون. [خورن، خین]

ف: خون، پِزد.

ع: دَم، دَم، نَجِيع، غَبِيط، نُعْمان.

**خوین**

ل: چپ. [ناوازه‌خوین، گوزانی‌خوین] [ویژ، بیژن‌پاشگره. (به

تدنیا به کار ناهیت‌ریت.)]

ف: خوان، خواننده. (مفرد استعمال نمی‌شود.)

ع: قَارِي، قَارِي.

**خوین**

ل: کوشتار، کوشتن. [خوین‌رشتن، مراندن]

ف: کُشتار، کُشتن، آدم‌کُشی، خون.

ع: قَتْل.

**خوین**

ل: خوینبایی. [قه‌به‌روی خوینی مردوری کوژراو.]

ف: خون، خون‌بها، سَرَبها.

ع: دِيَة، شَنْق، أَرْش، قِصاص.

**خویناو**

ل: ناواقارمه. [ناری گوشتی هه‌لگیراو.]

ف: خوناب.

ع: ماءُ الْحَمِيْس.

**خویناولین**

[ل: خه‌لثانی خوین]

ف: خون‌آلود.

ع: دَام، مُدْمَى، مُدْمَى. (مُلَطَّخ بِدَم)

**خویناوه**

ل: خورناوه، هورناوه، شیر، زاراو. [نهر کفه‌ی له کاتی

سورتاندا له داوی ته‌ی دیتته‌دهو.]

ف: سرشک. (کفی که از هیزم تر هنگام

سوختن بیرون می‌آید.)

ع: نَسِيْس، دُمَاع.

**خویناوه**

ل: خورناوه، هورناوه. [شیر، یه‌کی سورره که له دوه‌خت -

وه‌ل: داوتور - دیتته‌دهو.]

ف: خونابه، سرشک. (لعاب قرمزى که از

درخت توت مثلاً می‌آید.)

ع: دُمَاعَة، حُدَاة، صُعُور.

**خوینبایی**

ل: خوین. [قه‌به‌روی خوینی مردوری کوژراو.]

ف: خون‌بها، سربها.

ع: دِيَة، أَرْش، شَنْق، غِيْرَة، قِصاص.

**خوینبدهس**

ل: خوین‌ویسان. [وه‌ستاندن خوین. (به‌ریه‌ست کردنی

خوین.)]

ف: خون بستن. (جلوگیری از آمدن خون)

ع: اِرْقَاء، سَدِّ، مَنَع.

**خوینیه‌س**

ك: خوین‌سازی. [خوین خوش کردن (وازهتسان له توله‌س‌ندنه‌ره، له بهرام‌به‌ر پاره یا کالوده).]

ف: خون بست. (صلح کردن قصاص بر نقد یا جنس)

ع: صَلَح.

**خوین جگر**

ك: خوین دل، خوسه. [خه‌موخه‌فەت (ئیدیرومه).]

ف: خون جگر، خون دل، اندوه. (کنایه است.)

ع: غَم، هَم، غُصَّة.

**خوینخوا**

ك: خوینیه‌س. [خارەن خوین]

ف: خون خواه، خون‌رس.

ع: ثائِر، وَلِيّ، وَلِيّ الدَّم.

**خوینخوا‌یی**

ك: خوین‌سه‌ئن. [دارا کردنی توله‌ی کوژلار.]

ف: شله، خون خواهی.

ع: ثائِر، ثَوْرَة، قِصَاص.

**خوینخواهر**

ك: خوینی، خوینکەر، پیاو کوژ. [خوینیرێژ]

ف: تر خون، خون خواه، خون‌ریز، آدم‌کش.

ع: سَفَاك، جَانِي، فُتَاك، قَاتِل.

**خوین دل**

ك: خوین جگر، خوسه. [خه‌موخه‌فەت (ئیدیرومه).]

ف: خون دل، خون جگر، اندوه. (کنایه است.)

ع: مُهَجَة، دَمُ الْقَلْب، هَم، غَم.

**خوین ده‌ماخ**

[ك: خوینی لوروت]

ف: خوا، خون دماغ.

ع: رُعَاف.

**خوین پڑان**

[ك: خوین رشتن، كوشتن]

ف: خون ریختن.

ع: اِرَاقَة، اِلَاحَة، سَفَك.

**خوینیه‌س**

ك: خوینخوا. [خارەن خوین]

ف: خون‌رس، خون خواه.

ع: ثائِر، وَلِيّ، وَلِيّ الدَّم.

**خوین سیلوه‌ش**

[ك: به‌دهم (كه‌تیه‌یه‌کی به‌ناریانگه).]

ف: ششیان، سسانقه، خون‌سیا‌وو‌ش،

خون‌سیا‌وشان. (صمغی است معروف.)

ع: دَمُ الْأَخْوِين، عِرْقُ الْحُمَرَة، دَمُ الثَّعْبَان، عَنْدَم.

**خوینکەر** — **خوینی**

**خوینکا**

[ك: قه‌ساجانه، شرنی كوشتن.]

ف: درزند، خونگاه.

ع: مَقْتَل، مَسْلَخ.

**خوین‌گرتن**

[ك: خوین به‌ردان، كه‌له‌شاخ گرتن]

ف: رگ‌زدن، خون گرفتن.

ع: قَصْد.

**خوین‌گرسیاك**

ك: له‌گرسه. [خوینی مه‌ییر]

ف: خون بسته.

ع: جَسَد.

**خوینگیر**

[ك: خوین به‌رده‌ر]

ف: براغ، رگ‌زن، خون‌گیر.

ع: فُصَّاد، حَجَّام.

**خوین هاتن**

[ك: پڑان، خوین به‌ریبون (ی لوروت یا برین).]



ف: خون آمدن. (از دماغ یا از زخم)

ع: نَزُو، نَزَف، نَفُوح، اِنْشَاع.

### خوتنه خوئی

[ل: خوتنخوا: داراکاری توله ی کوژراو.]

ف: کُشَنده. خون خواه.

ع: قَاتِل. قَائِد، قَاص، مُسْتَقِص، ثَابِر.

### خویتی

ل: خوتنکمر، خوتنخور. [پیاو کوژ، خوتنریژ.]

ف: خوئی، خون ریز، خون خوار، ترخون، آژم کش.

ع: قَاتِل، جَانِی، فَتَّاك، سَفَاك، قَتَال.

### خویش

ل: خویش، خوهمانی، کهس. [خزم، خوهمانی (بهرامبهری

«بیگانه».)]

ف: خودی، خودمانی، خویش. (ضد «بیگانه»)

ع: قَرِیْب، قَوْم. (أَقْرَب، أَقْرَبَاء، أَقْوَام)

### خه بازی

ل: توله که. [کولیره چمره: گیاهه که.]

ف: پَنِیْرک، نان کُلاغ.

ع: مُلُوكِيَّة، خُبَازِي.

وینه - توله که

### خه بیت

ل: که چروی، هه له پوین، گنجی. [لاری بون]

ف: گيجی، گُمراهی، گُمراهی، پَرت رَوی،

کچ روی، کچ رفتن، پرت رفتن.

ع: خَبَط.

### خه به

ل: کولیره. [کولیره، نهستورک]

ف: گرده.

ع: قُرْصَة، رَغِیْف.

وینه ی هه به.

### خه بوولی

ل: پول دَرس. [پاره پهرست]

ف: پول دوست.

ع: طَالِبُ الدَّرَاهِم.

### خه به خه پ

ل: خله خل، خوته خرت. [راکردنی مندا(ا).]

ف: خَبْ خَب. (دویدن بچه)

ع: خَتَّكَان، ضَیْطَان، كَرْدَحَة، وَزَوْرَة، كَوَكُوْرَة.

### خه خه پ

### خه ت

ل: کیتی، خیتی، خیت، نویس. [شوتنه واری قه له م. هه روه ها:

نویسن. دیر]

ف: خَت، کُشه، کُشَک، سَمیره.

ع: خَط، کُتَب، رَقَم، رَیْب.

### خه ت

ل: کیتی، خیتی، نویس. [شوتنه واری قه له م. نوسراو، هیل]

ف: خَت، نویس، سَمیره، کُشه، کُشَک.

ع: خَط، کُتَب، کِتَابَة، رَقَم، رَیْب، تَحْرِیْر.

### خه نا

ل: گونا، خلیسکیان، پاغلیسکیان، خراوه، تاران،

نادوروسی. [هه له، خراپه، چه رتی]

ف: بزه، گناه، رَمَزْک، رِیْژْک، ناروا، نادروست.

ع: خَطَا، غَلَط، زَلَل، مَقْوَة، هَفَاء، عَصِیَان، ذَنْب.

### خه نات

[ل: نه خشتیری نه بره که «ماتیک» ی پی ده لَین.]

ف: کَف، خَنَات. (داروی ابرو که ماتیک گویند.)

ع: خَطُوط، غَلَطَة، غَلَطَة.

### خه ت بوتلان

ل: نَز، خوت نَز. [خوت کیشان به سه ر نوسراودا بو پوچ

کردنه ری.]

ف: کُشه، تَرَقِیْن، نُه، کُشمیده.

ع: شَطْبَة، خَطُ البُطْلَان.

وینه

**خهت تازه‌ود کردن**

ك: به‌سردا چون‌وه (قه‌لم کیشان به‌سرد خه‌تی کوته‌دا  
بو نوئ بوونه‌وی.)

ف: خط تازه کردن. (قلم بر روی خط کهنه  
کشیدن که تازه شود.)

ع: جَنْدَرَة.

**خهت دان**

ك: ریش دهر‌آوردن. [مرو دهرهاتن له ده‌موچاری تازه‌لار.]

ف: خط‌دانن، ریش‌برآوردن، موی چانه سبز  
شدن.

ع: تَخْطِيط، اِخْتِلَاف، ثَبْقِيل، تَحْمِيم، اِلْتِجَاء،  
استعلاج، طریقه الشارب.

**خه‌تکه‌شی**

ك: سه‌تەر. [راسته، خه‌تکیش]

ف: خَتْكَش.

ف: مَخْط.

وینه—سه‌تەر

**خه‌تکه‌شی**

ك: سه‌تەر. [راسته، خه‌تکیش]

ف: خَتْكَش، پَكَمال، سَتاره، اَسْتاره، سَطْر آرا.

ع: مَخْط، سَطْرَة، مِسْطَر.

وینه—سه‌تەر

**خه‌ت مه‌نقەر**

ك: دائیری نِجْزار، مه‌نتەر، مه‌نتهل. [بازندی ناماده‌کردنی  
روح.]

ف: مَنْدَل، مَنْدَله.

ع: دَائِرَةُ اِلْحِضَار، دَائِرَةُ اِحْضَارِ الْاَرْوَاح.

**خه‌ت نلومشت**

[ك: خه‌تگه‌لی نار له‌پی ده‌ستی مروژد.]

ف: هَبْک گَشه. (کشه‌های هَبْک)

ع: سَبْرار.

**خه‌نور**

ك: ترس. [مه‌ترسی]

ف: ترس، بیم.

ع: خَطَر.

**خه‌نوره**

ك: لَیْزِه. [به‌ دل‌دا هاتن.]

ف: نِیرنود، اندیشه.

ع: خُطُور، بَدَاء.

**خه‌نه‌نه**

ك: خورسه‌بران، گون‌پَرین. [سونه‌ت کردن]

ف: خروِسک‌بُری، خروِسک بریدن.

ع: عَمَش، خَتَن، خَتْنَه، خِتَان، اِخْتِتان.

**خه‌نه‌نه‌سوران**

ك: خورسه‌بران. [ناهندگی سونه‌ت کردنی من‌دال.]

ف: خروِسک بُوَران.

ع: خِتَان، عَذِیرَة، اَعْذار.

**خه‌نه‌نه‌نهری‌اک**

ك: خورسه‌نه‌نهری‌اک، گون‌نهری‌اک. [سونه‌ت نه‌کرار]

ف: خروِسک‌نبریده.

ع: اَقْلَف، اَخْلَف، مُخَضَّرَم.

**خه‌نپ**

ك: بوژ، زوان‌دار. [دوان‌دهر، وتار‌دهر]

ف: سخنگو، سخنور، سخنران، سخن‌پرداز.

ع: خَطِيب، مَعْن.

**خه‌جالت**

ك: ته‌ریقی، شهرمه‌ساری، له‌روچوون، سه‌رده‌اخستن،

شوریه‌یی. [که‌مرویی، شهرمنی]

ف: چَکَس، خدوک، شوره، طیره، شَرْمَنْدگی،

شَرْمَساری، سرافک‌ندگی.

ع: خَجَل، خَجَلَة، اِنْفِعال.

**خه‌جالت‌کیشان**

ك: ته‌ریقه‌ریبون، له‌خو‌بوونه‌وه، سه‌رده‌اخستن، له‌روچوون،

شهرمه‌ساریبون. [ریو‌کردن، شهرم کردن]

ف: چَکَسیدن، خَدوکیدن، شرمندده‌شدن،  
شرمسارگشتن، شرمساری کشیدن.

ع: اِختِجال، اِنْفِعال.

### خـهـجـل

ل: سـهـرِ نـکـه‌نـده، سـهـر مـه سـار، تـهـرِیق [سـهـر مـن]

ف: شـر مـسـار، سـرا فـکـنـده، شـر مـنـده، چَکـس،  
خـدو ک، شـو رِه.

ع: خَجل، مَنفَعِل.

### خـهـجـل

ل: خـهـرِک [سـهـر قـان]

ف: سـر گـرم.

ع: مَشغول.

### خـهـجـی

[ل: سـو گـه لـه نـاوی «خـه جـیـه» یـه کـه لـه «خـه دِیـه» یـه

کـرا و به کـوردی، نـا و بـز نـان.]

ف: مـخـفـف «خـه جـیـه» اـسـت، کـُردِی «خـدِیـجـه»،

نـام اـسـت بـرای زـن.

### خـهـجـه نـک

ل: تـیـ [نـهـری بـه کـه وـان دـه یـا وِیـژن].

ف: تـیـر، خـد نـگ.

ع: سَهم.

### خـهـر کـهـر

### خـهـر اـبـه

ل: رِیـزانه، کـه لـا و، خـرا و [رـسـا]

ف: وِیـرانه.

ع: مَخرُویّة، خَریّة، خَراب.

### خـهـر اـج

ل: بـاج، مِیـی [مـالیـات، سـهـرانه]

ف: بـاج، بـاز، واز، سـا، سـا نـو، جـبا، گـزیت.

ع: مُکس، خِراج، مـالیـات.

### خـهـر اـم

ل: شـنـه، قـو نـه [لـا رولـه نـجـه (رَویـشـتن بـه نـا زو و)].

ف: دَن، چَم، کـرا ز، گُزار، خَرام، خَرَشـتـه. (رِفـتـار  
از روی ناز)

ع: جِلوة، اُبوز، مَزَهَرَة.

### خـهـر اـمـان

ل: شوخ [بـه لـا رولـه نـجـه]

ف: دَنان، چَمان، شوخ، تَنان، خـرامـان، نـا زـفـتـار،  
کـرا زان، گُرا زان.

ع: مُهَتَر، اَبان، اُبوز، طَنان، مُتَجَلّی.

### خـهـر اـمـیـن

ل: شـنـین، قـو نـه قـو ن [لـا رولـه نـجـه کـردن].

ف: دَنـیـدن، چـمـیـدن، کـرا زـیـدن، گُرا زـیـدن،  
خـرامـیـدن، خـر شـیـن، خـر شـتـیـدن.

ع: اُبوز، اِمْتِزان، تَجَلّی.

### خـهـر یـه نـگ

ل: کـرِیـک فـهـر نـگی [خـهـر یـه نـد: گـیـا یـه کـه.]

ف: خـر یـنـگ، گـر چـک فـر نـگی.

ع: خَریق، خَانِقُ الذَّنْب.

### خـهـر یـشـت

ل: بـه سـتـن [دـا خـسـتن (کـو تـمـهـر خـسـتـنـه پـشـت دـه رگـا بـز

بـه سـتـن).]

ف: بـسـتـن. (کـُندـه اـنـدا خـتـن بـه پـشـت دـر کـه بـسـتـه

شـود.)

ع: اَغلاق، اِتراس، اِدعام.

### خـهـر یـو نـگ

[ل: زـهـر یـنـگ: جـو رـه پـو نـگ یـه کـه.]

ف: سَنَنهاری، پودنه‌ی باغی.

ع: حَماج.

### خـهـر ج

ل: دـهـر دـه، گـوز دـهـان [مـهـسـر ف. بـزیر]

ف: هزبنه، درزو.

ع: خَرَج، نَفَقَة.

### خبرچگر

ل: دهرپودار، دسراز، دسباد، گوزهرانکر. [مسرهنکر، دلرا]

ف: هزبنه دار، درزودار، دستواز، دستباد، بادرقت.

ع: خَرَّاج، سَخِي.

### خبرجوده خل

ل: دهرپودرهامد، [بودجه، دهرامد و مسرهف]

ف: دررفت و درآمد، [بودجه]

ع: خَرَج و نَخْل، بَرِنَامَج.

### خبرجی

[ل: گشتی، همرویی (ره: نانی خبرجی).]

ف: خبرجی، همگانی. (نان خبرجی)

ع: عُمُومِي.

خبرجی ← خبرج

### خبردار

[ل: پیتوریکه بو کیشانه کردن (سد معنی ته بریز).]

ف: خردار. (صد من تبریز)

ع: وقر، خَرِيَان.

### خبردهل

[ل: خبرته له: گیایه که.]

ف: آهوری.

ع: خَرْدَل.

وته

### خبردهل

ل: ترم ته تیزه. [خبرته له: گیایه که.]

ف: آسپندان، سپندان، سپندین، تخم سپندان،

خردل سفید، خردل فارسی، تخم تره تیزک.

ع: حُرْف، حُرْفَة، حُرْف أَبْيَض، حَبُّ الرِّشَاد.

### خبردات

ل: پیتوتاش، تراشکار. [توزنه چی: دواتاشیک که به نامیری

تایبته نامرازی دارین دروست ده کات.]

ف: چوب تاش، چوب تراش، تراشگر.

ع: خَرَّاط، قَطَّاط.

### خبررازی

ل: ورده فروش. ورده فروشی. [چهرچی، پیلهره، چهرچیتی]

ف: مهره فروشی، خورده فروش، خورده فروشی

ع: خَرَّازِي، خَرَبِي، خَرْدَجِي. خِرَازَة.

### خبرسانن

ل: خه سائن. [خه ملاندن]

ف: خرساندن، خرسانیدن.

ع: خَرَص، خَرِز.

### خبرق عادهت

ل: کسه نه کردگ. [دهرناسا، موزجات، کهرامهت]

ف: فَرَجُود.

ع: اِعْجَاز، كَرَامَة، خَرَقُ الْعَادَة. (خَوَاق)

### خبرقونیلتیام

ل: دریان و لکیان. [دران و لکان: تلیشان و هاتهریه کی

ناسان.]

ف: درز و دوز، پاره و پیوست.

ع: خَرَق و التیام.

### خبرقونیلتیام ناهیزیر

ل: سهخت، سفت. [پتهر، شتیک که دران و لکانه وی

به سهردا نهیده.]

ف: گوندرز.

ع: غَيْرُ قَابِلِ الْخَرَقِ وَ التَّيَام.

### خبرقه

ل: بالاپوش. شره. [جلویه رگی سه رتاپا داگر. ههروهه

جلویه رگی کوته و بیناری.]

ف: بالاپوش. ژند، ژنده، پاره، کهنه.

ع: اسکیم، خَرَقَة.

**خهرکان**

ک: زرده جوش. [خرکانه: زیکه گه لیکه له دهمو چاری

مندالی ساوا دا پیدا دبیت.]

ف: آسپرک، سپرک، رایه، زرده ریش.

ع: سَعْفَة.

**خهرکول - خهرکول****خهرکهوان**

[ک: خهرکه مان (کهوانتیکي گهره به که داری چه ماری پی

راست ده که نه ده.)]

ف: خَرکمان، (کمانی است بزرگ که چوب کج

را با آن راست کنند.)

ع: مَكْبَس.

**خهرک - خهرک****خهرکا**

ک: چادر. [خیرهتی گهره.]

ف: خَرگاه، خرگه، خرمگاه، خرمگه، تاز، تاره،

تارم. (خیمه ی بزرگ)

ع: خِيَمَة، مَضْرَب.

وینه - چادر

**خهرکور - خهرکور****خهرمان**

[ک: دانه وِله یا بفروریومی کوماکراو.]

ف: واژ، واش، بَنون، بَنوه، خَرَمَن.

ع: صُبْرَة، خَتَلَة، کُومَة، کُدس، اَنَدَر.

**خهرمان سوور**

[ک: گهفی شهن گراوی کوماکراو.]

ف: واژ، واش، چاش، چاچ، اَنبیس.

ع: صُبْرَة.

**خهرمان شهن نه کریک**

[ک: خهرمانی شهن نه کراو (بهرام بهری «خهرمان

سوور».)]

ف: لوئشه. (ضد «خهرمان سوور»)

ع: کُداس، کُدس.

**خهرمان کوتیک**

[ک: خهرمانی کوتراو (که هیشتا سوور نه کراوه)]

ف: کُسته، خرمَن کوفته. (که از «لوئشه»

گذشته و «راژ» نشده باشد.)

ع: مَدُوس، مَدُوسَة.

**خهرمانکا**

ک: جیگه خهرمان. [شوینی خهرمان.]

ف: خرمَنگاه، جای خَرَمَن.

ع: اَنَدَر، بَیدَر، جَرین، مَداسَة.

**خهرمان مانک - ناخله****خهرمانه - ناخله****خهرمشک**

ک: مشک دهشتی. [جرج، مشکه کویره (مشکی گهره.)]

ف: خرموش، موش دشتی. (موش گنده)

ع: جَرَد.

**خهرموورک**

ک: موورگ کدر. [موورده کدرانه]

ف: خَرْمُهره.

ع: خَرَدُ الحِمَار، حَجَرُ الحِمَار.

**خهره**

ک: خودسر، بی هوش. (دسخه ره) [له خوایی. بی تاگا]

ف: خودسر، قَتَو، قَتوده، قَریده.

ع: غِرَة، مَغْرور، مُقَل.

**خهره**

ک: چاو نواری. چاو نواری. (من به خهری تو، به خهری تو

نم کارم کرد.) [تهما. تهمایر برون]

ف: بَرَمَر، بَیوس.

ع: مَرَصَد، مَنَظَر، ثَرَصَد، اِنْتِظَار.

**خهره بهنگ - خهرهنگ****خهرهف**

ك: گهرج. [خه‌ره‌فار: هوش نه‌مار به هوی پیریه‌وه.]

ف: سسست‌هوش، بی‌دانش.

ع: خَرْف، فَنَد، مَسِیوه.

**خه‌ره‌فیاگ** ← **خه‌ره‌ف**

**خه‌ره‌فیان**

ك: گه‌و‌چ‌یرون. [خه‌ره‌فان: هوش نه‌مان به هوی پیریه‌وه.]

ف: سسست‌هوش‌شدن.

ع: خَرْف، فَنَد، سَبَه.

**خه‌ره‌ك**

[ك: دارِكه له هه‌ندێ نامیتری موسیقا‌دا كه تاله‌كانی

به‌سه‌ردا تیپه‌ر ده‌یت. (خه‌ره‌کی تار ر ته‌مووره)]

ف: خَرَك، (خَرَك تار و تنبور)

ع: خَرَك.

**خه‌ره‌ك**

ك: دووتایی. [خه‌رك، دووتایی دارین. (دوو چوارچینه‌وی دار

كه له «پاله‌کی» ده‌چیت، له ولاخی ده‌نین و خشت ر

ناجو‌ری پی ده‌گو‌یزنه‌وه.)]

ف: خَرَك، هَلِیو، هه‌ستَه‌ره. (دوتا چهارچوبه

شبیبه به «پاله‌کی»، كه خشت و آجر با آن روی

الاغ حمل‌كهنده.)

ع: مَشَجَر.

وینه

**خه‌ره‌ك**

ك: سیتیابه. [سیتیابه‌ی تاییه‌تی شه‌لا‌ت‌کاری تارانبار.]

ف: خَرَك، سه‌پایه. (سه‌پایه‌ی تازیانه‌زدن)

ع: ...

وینه

**خه‌ره‌ك‌دار**

ك: ئولاغ‌دار، [ولاغ‌دار]

ف: ألاغ‌دار، خَرَك‌دار.

ع: حَمَار.

**خه‌ره‌مه**

ك: نیره‌كه‌ر. [خه‌ره‌م (نیره‌كه‌ری نه‌هل.)]

ف: نر‌خَر. (الاغ نر‌گنده)

ع: قَحَل. (حَمَارُ الْقَحَل)

**خه‌ره‌ن**

ك: كو‌چ‌كه‌ن، كه‌له‌ك. [سه‌نگ‌ین (وه‌ك: سه‌نگ‌ینی سه‌كو

یا باخچه.)]

ف: خَرَنَد، سنگ‌چین. (سنگ‌چین سكو یا چمن

مثلاً.)

ع: ضَفِیر.

**خه‌ره‌نگه‌زه**

[ك: خه‌ره‌نگیز: جو‌زه می‌شیک‌ی گه‌ره‌یه.]

ف: مژ‌مژ، خَر‌منج، خَر‌میخ، خَر‌مگس.

ع: قَمْعَة، نَعْرَة، زَاوَة، مَمَج، شَعْرَاء.

**خه‌ره‌ك**

ك: خه‌جَلَن. (خه‌ریكه.) [سه‌رقال]

ف: سر‌گرم.

ع: مَشْغُول، مُشْتَعِل، آخَد، مُتَصَدِّي، مُتَعَرِّض.

**خه‌ریكه**

ك: خه‌جَلَه. [سه‌رقاله.]

ف: دارد، سر‌گرم‌است.

ع: طَفِقْ، شَرَعْ، آخَذْ، طَبِقْ، قَالَ، قَامْ، أَوْشَمْ.

**خه‌ز**

[ك: گیانه‌داریکی به‌ناربانگه، كه‌وله‌كه‌ی ده‌كه‌ن به

نلته‌ری جلوه‌درگ.]

ف: خَز. (جانوری است معروف كه پوست آن را

آستر لباس‌كهنده.)

ع: خَز.

**خه‌زان**

ك: گه‌لا‌ریزان. پاییز. [خه‌زه‌لوهر. سینیهم ره‌ری سال.]

ف: خزان، برگ‌ریزان، پاییز.

ع: كُسَعَة، خَرِیف.

**خه‌زان‌کردن**

ك: گه‌لَ‌زَ‌ئَن. موری‌زَ‌ئَن. [گه‌لَ‌و‌ر‌ا‌ن‌دَن. موری‌ه‌ل‌و‌ر‌ا‌ن‌دَن]  
ف: برگ‌ریختن. موریختن.

ع: اعیال. اِمعاط، تَمْعُط.  
**خه‌زانه**

ك: گه‌نج، گه‌غینه. [خه‌زَنه، خه‌زِینه]  
ف: گنج، گنجینه، خَزانَه، هِزانَه، هِزِینه.

ع: كَنْز، مَفْتَح، دَفِیئَة، خِزائَة، خِزِیئَة.  
**خه‌زانه‌دار**

ك: گه‌نِوان، گه‌غینه‌دار. [خه‌زِینه‌دار]  
ف: بایگان، بادگان، گنج‌جور، خَزانه‌دار.

ع: كُتَّان، دَقَّان، خازِن.  
**خه‌زَن** ← ژَن خوه‌یَشك  
**خه‌زووره**

[ك: خه‌زور (بارکی ژَن یا بارکی شو)]  
ف: خُسور، خُسوره، خُسُرو، خُسُر، پدَرزَن.  
(پدر زن، یا پدر شوهر)

ع: حَم، حَمو، حَمّا، حَتَن. (أَبُ الرُّوْحَة، أَبُ الرُّوْح)  
**خه‌زه**

ك: غَمَزو، قِین، جهر، توریدی. [رق، کینه]  
ف: ریس، آرد، تَفَت، اَوغند.

ع: غِیظ، قَهَر، مَقَت، شَنّا، وَاَب، وَاَحَر، قِلی.  
**خه‌زِینه**

[ك: جِنگه‌ی عه‌مار کردن (تیانه‌ی عه‌مام)]  
ف: خزانَه، خِزِینه، (خزانَه‌ی حمام)

ع: مَخَزِن.  
**خه‌زِینه** ← **خه‌زانه**  
**خه‌ب**

ك: هه‌س. [خه‌سه: دَوی له‌توره‌که‌ کراو].  
ف: خَس، اَنبِست، اَنبِسته.

ع: رانِب، خَثِر، غَلِیظ.  
**خه‌سان**

ك: خه‌رسانن. (خه‌سانن باخ) [خه‌ملا‌ن‌دَن]  
ف: خُرسا‌ن‌دَن، خُرسا‌نِی‌دَن.

ع: خَرَص، خَرَز.  
**خه‌سان**

ك: نه‌خته‌کردن، گون‌ده‌ر‌ه‌ا‌ر‌دَن. [خه‌سا‌ن‌دَن، یدخته‌کردن]  
ف: اَخ‌ته‌کردن، خایه‌در‌آوردَن.

ع: مَتَن، خِصّا.  
**خه‌سره‌وانی**

ك: گه‌وره. (ه‌و‌وم‌ی خه‌سره‌وانی) [زَل (کوپه‌ی زل)]  
ف: بزرگ. (خَم بزرگ)

ع: راقود. (دِن کبیر)  
**خه‌سل**

ك: ده‌س. [یه‌ك جار کایه. (وه‌ك: یدك ده‌ست تاو‌له‌)].  
ف: ده‌ست. (یک ده‌ست نرد مثلاً).

ع: خِصَل.  
**خه‌سه‌ت**

ك: خاسی. نشانه. خو. [تاییه‌تمندی. خو (روشتی باش یا خراب)]

ف: آرون، مَنش، خو‌بی، نشانه، خو‌ی.  
ع: خِصَلَة، خِلَة، صِبَقَة. (رَدِیئَة، فَضِیئَة)  
**خه‌سم**

ك: دابِرین، زور، نه‌ستم. [داگیر کردن]  
ف: زور، سَتَم.

ع: غُصَب.  
**خه‌سوو**

[ك: دایکی ژَن، دایکی شو.]

ف: خُشو، خُسُرو، خُش، خوش، خاش،  
خِشامَن، خوشامَن، خِشَتامَن، خوشتامَن،  
خوشدامَن. (مادر زن، مادر شوهر)

ع: خَثَنَة، حَمَة، حَمّا.  
**خه‌سه**

ك: شه‌کەت، مانیاگ، هه‌راسان. [ماندور. ره‌پز]

ف: خسته، بیخسته، مانده، درمانده. هراسان، ستوده آمده.

ع: عاوی، وانی، عاجز، کسب، کسب، کال. **خمسه**

ک: ناخوش، ناساز. زخم‌دار. [نه‌خوش. بریندار]

ف: خسته، بیمار، مده، مار، ناساز، ناخوش. زخمی، زخم‌دار.

ع: مریض. مجروح.

**خمسه‌خانه**

ک: بیمارستان. [نه‌خوشخانه]

ف: هروانه، مارسان، مارستان، بیمارستان، خیش‌خانه، خسته‌خانه.

ع: دارُ‌المرُضی، دارُ‌الشفاء، مارستان.

**خمسه‌ک**

[ک: پارچه‌ی کی کده‌یه.]

ف: خَسَک. (پارچه‌ای است کبود.)

ع: خَسَک.

**خمسه‌ک - په‌یکول**

**خمسه‌سیک - نه‌خته**

**خمسه‌سیبی**

ک: رُژد، له‌چهر، به‌چاره‌نگی. [چروک، دست‌تروچار]

ف: ژکور، فروده، فروکاس، تنگ‌چشم.

ع: خَسِیس، دَنی، نَیم.

**خمسه‌سیبی**

ک: رُژدی، له‌چهری، به‌چاره‌نگی. [چروکی، دست‌

تروچار]

ف: ژکوری، فردوهی، فروکاسی، تنگ‌چشمی،

چشم‌تنگی.

ع: خَسَّة، دَنائَة، نَمائَة.

**خمسیم**

ک: گیل، گرج، خام، [گیل، نه‌زان]

ف: خیره، خام، کودن.

ع: غَشِیم، غَی، اَخَرَق.

**خفف**

ک: خمر. (شهرخه‌ف) [نوستن، خار]

ف: خواب.

ع: نَوم.

**خفتان**

ک: کهرشه، کهرشه‌لیدن. [صروکیش کردن: شاردن‌روی

به‌شیک له لقی دره‌خت له ژیر خاکدا.]

ف: خواباندن، خوابانیدن، خُفتانیدن.

ع: تَرَقِید، تَعکِیس.

**وینه**

**خفتان**

[ک: خه‌راندن]

ف: خواباندن، خوابانیدن.

ع: اِنَامَة، اِهداء.

**خفتان**

[ک: نمر گنه‌ی که پایز دهرمشین هه‌تا به‌هار سمرز

بیته.]

ف: خُفتان. (گندمی که پاییز می‌کارند، بهار

سبز می‌شود.)

ع: رَقِید، نَیم.

**خفتان**

ک: ناخا، که‌شتیران. [سهرزکی که‌شتی]

ف: ناخدا، ناوخدا، ناوبان، کشتیبان.

ع: سَفَان، قِیطان.

**خفتان**

[ک: کراسی شهر که له ژیر زرنیه له‌بهر ده‌کریته.]

ف: خُفتان، خُفدان، بَرگُستوان، قُژانگ، کُژاگند،

کُژاگند، کج‌اگند، کج‌اگند، کُژین، کجین، کُژیم،

کجیم. (جامه‌ی جنگ که در زیر زره



می‌پوشند.)

ع: شلیل، شلیر.

**خه‌تنگ**

ک: خه‌ریاکه‌تنگ، نوستگ. [خه‌وتو، نوستو]

ف: خُفته، خوابیده، غُوده.

ع: نایم، راقِد، وَسین.

**خه‌فتن**

ک: خه‌ریاکه‌فتن، نوستن. [خه‌وتن، خه‌برده‌نوه]

ف: خُفتن، خوابیدن، غنودن، سات.

ع: نَوم، رُقود، غُفَ، اغفاء.

**خه‌فتن**

ک: بیدنه‌گبرون. [خه‌رتن، کپ برون، داسرکان، کسادبرون

(خه‌رتنی با، بازار، ناژاره، ناگر، نه‌بز و...)]

ف: خوابیدن. (خوابیدن باد، بازار، آشوب،

آتش، نبض و امثال آن.)

ع: نَوم، سَکوت، سَکون، کَساد، تَناعُس.

**خه‌ف‌کردن**

ک: خه‌د‌اگرتن. [خه‌د‌شاردان، بزه‌نانه‌د]

ف: خُف‌کردن، کَمین‌کردن، خُفتن، خوابیدن.

ع: نَوم، تَرَصُد، تَرَقُب، تَکَمُن، اِکْتِمَان، اِخْتِفاء.

**خه‌فکا**

ک: خه‌وگا، خارگه، خه‌دگه. [خه‌رتنی خه‌رتن.]

ف: خفگاه، خوابگاه.

ع: مَنام.

**خه‌فکه**

ک: خه‌فکا. [تِه‌ره (تِه‌ر چاله‌ی که تروتنی تیدا

ده‌ه‌رتن.)]

ف: خفگاه، خه‌فگه. (چاله‌ای که توتون را در آن

می‌خوابانند.)

ع: مَنامة، حُفرةُ التَّبغ.

**خه‌فکه ← خه‌فکا**

**خه‌فه**

ک: خنکیاک، تاسیاک. [خنکار، تاسار]

ف: خُفه، خُپه، خُبه، خُبَک، خُپَک، خُوه. (خفه

شده)

ع: خَنق، خَنیق، مَخْنوق، مَخْتَنق، مَنزَعَط.

**خه‌فه**

ک: پَژو. [چر]

ف: خفه، انبوه.

ع: أَثِث، مَضِیق، مَخْتَنق.

**خه‌فه‌ببون**

ک: خنکیان، تاسیان. [خنکادن، تاسان، هه‌نانه‌لیپان]

ف: خفیدن، خپیدن، خفه‌شدن. خپه‌شدن.

ع: اِخْتِناق، اِنزِعاط. (عَزَق)

**خه‌فه‌ت**

ک: تَم، پَه‌ژاره، پَه‌شیری، دِلته‌نگی، دِلپری. [کَسمر، خه‌م]

ف: موژ، موژه، فَرژم، پَرژم، فَرَم، راخ، مُست،

اندوه.

ع: غَم، هَم، حُزن، بَث، کَرْب، کُریة، اَسَف، شَجا،

مَلالة، مَضاضة، غُصّة، لَهَف، تَلَهَف.

**خه‌فه‌تیار**

ک: تَه‌مبار، پَه‌شیر، پَه‌ژو، دِلته‌نگ، دِلپری. [خه‌مبار]

ف: فَرژمگین، پَدَرخته، آندوه‌گین، دِلتنگ.

ع: مَه‌موم، مَغْصوم، حَزین، اَسی، اَسِیف، مَلول،

غُصان، مَتَلَهَف.

**خه‌فه‌قان**

ک: سینه‌تَنگی. [هه‌نانه‌سواری]

ف: سَخْتَج، سینه‌تَنگی.

ع: خَفْقان، حَیْقُ النُّفَس.

**خه‌فه‌کردن**

ک: خنکان، تاسانن. [خنکادن، تاساندن، هه‌نانه‌لیپین]

ف: خفاندن، خفانیدن، خپاندن، خپاناندن،

خواندن، خفه‌کردن، خبک‌کردن.

ع: خَنْق، رُعْط.

**خه فیک**

لک: که رُشِه. [توولکیش کراو (وهک: لقی توولکیش کراوی درخت.)]

ف: خَفْتِه، خُفْده، خَفیده، خَبیده، خمیده، خویده، خوابیده، خم شده، فرهانج. (شاخه‌ی درخت مثلاً.)

ع: عَکِیس، مُرْقَد.

ویننه ← خه فیک

**خه لا**

لک: ناردهس، نارپیز، کناراو. [پیشار]

ف: آبریز، جایی، شاشگاه.

ع: مَبال، مَبَز، مَذَهَب، مُسْتَرَح، بَيْتُ الْخَلَاءِ، مَنْصَع.

**خه لایس بوون**

لک: قوتار بوون، ره‌ابوون، بهربوون، نازادبوون، رسگار بوون. [رزگار بوون، سهره‌ست بوون]

ف: رهیدن، رستن، ره‌اشدن، رستگار شدن، راهی شدن، شگالیدن، آزاد شدن، پرماسیدن، آسودن.

ع: تَخْلُص، تَفْلُص، تَفْصِي، تَبْرء، تَفْلَت، اِنْفِلَات، اِنْفِلَاص، اِنْطِلَاق، نَجاة.

**خه لاسی**

لک: قوتاری، ره‌ایی، نازادی، رسگاری، بهربوون، پهرینه‌وه. [رزگاری، سهره‌ستی]

ف: رستن، رهیدن، ره‌ایی، رستگاری، وارستگی، آزادی، قُندور، قُرور، پرماس، شگالش.

ع: خَلَاص، نَجاة، طَلَاق، قَلَت، اِنْفِلَات، اِنْطِلَاق، اِنْفِكاك.

**خه لقی سساره**

لک: دهردهس، کوتریر. [دسه‌جی (شتیک که کوتریر به‌دی دیت، وهک: نه‌سپن.)]

ف: هنگامی. (چیزیکه فوراً خلق می‌شود، از قبل شپیش.)

ع: خَلْقُ السَّاعَةِ، قُورِی.

**خه له**

لک: دان، باره. [ده‌غل، دانه‌ویل]

ف: راژ، راش، دانه، بهره.

ع: غَلَّة، حَبّ، دَخَل، فائِدة، حاصِل.

**خه له فروش**

لک: که نم‌فروش. [عه‌لاف، دانه‌ویل فروش]

ف: گندم فروش.

ع: بَرَار، حَنَاطِی.

**خه لیلی**

لک: کوت. [پیرهون (کوت‌هریه‌کی گهریه که میله شیشی ناسینی هیه و قفل ده‌کریت.)]

ف: کتیب، خلیلی، کُند. (کند بزرگی که میله‌ی آهن دارد و قفل می‌شود.)

ع: قِمَطَر، مِقَطَر، نِکل.

ویننه

**خه لات**

لک: دیاری. [پیشکش]

ف: داشاد.

ع: خَلَعَة، عَمَلِیَة.

**خه لانی**

لک: دیاری، نوتیلانه. [مبازی، که لره‌لی بووک]

ف: وِرْدَک، وردوک.

ع: جِهَازِی.

**خه لیان**

لک: خه‌لتان. [ه‌لزان، تیره‌تلار]

ف: غلطان

ع: مُتَحَضِّط، مُتَضَرِّج.

**خه لیان ← خه لیان****خه لف**

ل: پوس، تولد، [تویکل] (وړه: پیستی درخت.)

ف: پوست. (پوست درخت مثلاً.)

ع: قش.

خه لف

ل: کاسه. قزازه. [بدرگه گرل] (پیستی چرو و شتی لور

چه شنه.)

ف: گوزه، غوزه. (پوست شکوفه و امثال آن.)

ع: قلف، کُم، کِمَامَة، خِباء، غِلاف، قَنْبَعَة، خَرِيطَة،

کَاس.

وینه

خه لک

ل: مردم، مردمان. [خه لک] (خه لک)

ف: مُردَم، مُردَمَان، آفریده، آفریدگان.

ع: خَلْق، خَلِيقَة، ناس، وَرَى.

خه لووز — زوخال (دشمنی کرماجه.) [کرماجه است.]

خه لوهت

ل: تدریخان، تدریگا. [جینگی چله کیشان.]

ف: مشکوی، آبشنگاه، آبشنگاه. (خلوت خانه)

ع: خَلْوَة، بَيْتُ الْخَلْوَة.

خه لوهت

ل: تدریک، تله، تنیا، چول. [تاک کهوتن. خالی]

ف: تَک بودن. تنها بودن، کس نبودن. تهی بودن.

ع: خَلْوَة، خَالِي، اِنْفِرَاد، وَحْشَة.

خه لهت — خه لهت

خه لهل

ل: رخنه. [که له بدر، ناتواوی]

ف: رخنه، سوسه.

ع: خَلَل، اِخْتِلَال.

خه لیف — خه لف (قوزا خه)

خه لیفه

ل: جادار، جینگه نشین. [خه لیفه، جینشین]

ف: پوران، پیره، جانشین.

ع: خَلِيفَة، عاقب، نائب.

خه لیفه ی بته رس

ل: مه لای بته رس، بده همان. [پیشه وای نایینی

بده همه نه کانی هندوستان.]

ف: بَرَهْمَن، پیشوای بُت پرست ها.

ع: بَرَهْمَان.

خه لیفه ی تهر ساگل

ل: باتری، مه لای تهر ساگل. [په تریک: پیشه وای نایینی

مه مسیحیه کان.]

ف: بتزیک، پیشوای ترسایان.

ع: اُسُقُف، جاثلیق، بطریق.

خه م

ل: چه م، چه میال، چه نگ. کرم. [چه ماره]

ف: چمیده، چخماخ، چمیده، چنگ، کال، دولا.

ع: مُتَعَفِّف، مُنْعَطِف، مُتَسَوِي، مُتَمَازِل، مُنْخَصِي،

مُنْثَنِي.

خه م

ل: چه م، چه میانه وړه. [چه مانه وړه، نوشتانه وړه]

ف: خَم، چَم، خمیدگی، چمیدگی.

ع: تَعَفُّف، اِنْعَاف، اِنْعَاف، اِلْتَوَى، مَيَّلَان، اِنْخِاء،

اِنْثِاء.

خه م

ل: تم، په ژاره، په شیری، نه نر. [خه لهت]

ف: موژ، موژه، قَرَم، قَرَم، رَاخ، مُسْت، جگر، غم،

بار دل.

ع: حُزْن، اَسَف، شَجَن، كَمَد، كُمْدَة، غُصَة، كَرْب،

كَاب، كَابَاء، هَم، غَم، غَمَة.

خه ملازه — چوگله قولاپ

خه مېا

[ل: په لای سوری لهش به مزی خه موخه نه تنی زوره وړه.]

ف: عمباده. (بدن از غصه ی زیاد گلهای سرخ

پیدا کند.)

ع: ...

## خه مبار

ك: ته مبار، په شتو، خه مين، ته مين. [خه تبار]

ف: بژمان، پژمان، فژمان، فژمگين، فرمگين، موژگين، داخگين، مُستمند، دژم، نژند، نَجند، افسرده، اندوهگين، غمناک، غمدار، غمگين، غمنده، آزرده، مُسته مند.

ع: حَزِين، اَسِيف، اَسِيف، شاجن، کامد، کميد، غصان، مُکَتَرِب، کَتِيب، کَنيد، شَجِي، مَهْموم، مَغْموم، مَلُوف، لَهْفان، هَلَع، مَكْرُوب.

## خه مڅوره

ك: په شتو، ته مبار، ته مده سار. [خه تبار]

ف: سَتَخَوَار، فژمسار، غمگسار، راخسار، دژم.

ع: مُحَزَن، مُتَاسَف، مُتَلَهَف، مُتَلَع.

## خه مڅوره

ك: خه مڅوره. [ښه شاهز]

ف: غم خورک، بوتيمار.

ع: يَمَامَة، يَمَام، بَلْشُون، مالِكُ الْحَزِين، بوتيمار.

## خه مڅه

ك: ناز، خنچکه، خنجه. [عشو، گرښه]

ف: غَمَز، غَمَزه، ناز، بَشْک، خَنج، غَنج، شَن، تيباش، شکنه، گرښه.

ع: عِشْوَة، دَلال، غَنج، غَمَزَة.

## خه مڅه کړدن

ك: ناز کړدن، خنچه کړدن. [ناز فرشتن]

ف: غَمَزِيدن، غَنجِيدن، ناز کړدن، بَشْکِيدن، گرښه کړدن.

ع: تَدَلِّل، تَلَوِّي، تَغْمُر، تَغْنُج.

## خه مڅه کړ

ك: ناز کړ، خنجه کړ. [ناز فرشت]

ف: غَمَزْگَر، غَنجْگَر، نازگړ، بَشْک فروش، گرښه فروش، شنباز، شکنه باز.

ع: مُتَدَلِّل، مُتَلَوِّي، مُتَغْنُج، مُدَلِّل، غَمَوَج، غَمَاز، مُتَغْمُر.

## خه مښی مونه حېبره

ك: په نجهی سرگردان. [پنج هسه سرگردانه که.

(که یوان، هورمز، بارام، ناهید، زاره)]

ف: پنج بیچاره. (تیر، ناهید بهرام، برجیس،

کیوان)

ع: الْخَمْسَة الْمُسْتَحِيرَة.

## خه مښی موسته رته

ك: په نجهی دزیگ، په نجهی تار. [پنج روژی کوتایی سار.]

ف: فَرُورْدِيان، فَرُورْدگان، پنج لُږدیده، پنج تار.

ع: الْخَمْسَة الْمُسْتَرَقَة، فَرُورْدجان.

خه مگین ← خه مناک

خه مناک ← خه مبار

خه مه خوه ره ← خه مڅوره

خه مهره

[ك: گرفت، نيسته لا (بهرام بهری «حه یزه» په و به هری

زیاده خوړیږ، پیدا د بیت.)]

ف: حَمَره. (ضد «حه یزه» که از زیاد خوړدن

به هم می رسد.)

ع: كُحْمَة، بَطْنَة، كِطَة، عَلَوص، غَمَت، حَفَس، سَنَق،

بَشْم، زَانَة، اِمْتَلَاء.

خه میازه ← بلویشک

خه مین ← خه مبار

## خه نازیل

ك: لك، لك مل، مله خړی، گرڼ. [خه نازیر، لروی مل.]

ف: دژپه، دژپیه، دژپیل، دژشپیل، دژشپیل،

دژشپل، دژشبل، چَخش، جَخش، داصفول،

دیو غول، غُر، لُک، گره.

ع: غُدَة، سَلْعَة، خَنَازِير.

وینه

خه نان

ل: خه ننه ران، خوه شپرو، [رووخوش، دم به پیکه نین]

ف: خندان، خوشرو.

ع: ضاحک، بشوش.

خه نان

ل: وازیروگ، شکر نیاگ، [بشکوترو، کراه]

ف: خندان، باز شده، شکفته.

ع: مُنْفَلِق، مُنْفَتِح، مُتَقَفِّم، مُتَضَرِّج، مُنْفَعِر.

خه نجه ر

[ل: خنجیر]

ف: خَنَجَر.

ع: مَشْمَل، خَنَجَر.

وینه

خه ننه ران

ل: خه ننان، خوه شپرو، روو گوشاد، [رووخوش، دم به

پیکه نین]

ف: خندان، خوشرو، گشاده رو.

ع: ضاحک، باغز، بشوش، نشیط.

خه نه

[ل: گیایه که نانه ران بۆ رنگه کردنی کۆ و دست و پسی

به کاری ده بن.]

ف: رَقَوْن، رَقَان، اَرَان، بَرْنَا، بَرْنَاک.

ع: حَنَاء، یُرْگَاء، بَهْرَم، خَضَاب.

وینه

خه نه

ل: کدین، [پیکه نین]

ف: خَنْدَه.

ع: ضَحْک، خُنَّة، خَنین.

خه نه فی

ل: یارده، کدنه، کدنه ک، [خنده ک]

ف: کدنده، کدندک، آلتنگ، تَرک، کالار، مورچال.

ع: حَفِیْرَة، خَنْدَق.

خه و

ل: خار، وهه ریز، [نوستن، بهرام بهری «بیداری»]

ف: خواب، خواب، گُنیان، کونیان.

ع: نَوْم، مَنَام، نَیْمَة، مَبَقَة، مَبُوع، مَبُوع، رُقَاد.

غَدَن، سُبَات.

خه و

ل: خار، [خهرینین، خه رن]

ف: گوشاسب، کوشاسب، بوشاسب، بوشاسپاس،

تیناب، آندا.

ع: رُویَا، مَنَام.

خه و نا شوپاشو

[ل: خه ری بی سه رویه ر.]

ف: خواب آشفته.

ع: أَضْفَاث، أَحْلَام.

خه و الوو

ل: خا ریز، [چار به خه ر]

ف: قَرْمَاس، خواب آلود.

ع: نَویم، نَووم، مُلْهَج، خَامِل، مُسَبِت.

خه و اهاتن

ل: خه و ره رویوون، بیداره رویوون، (به خه و اهاتن) [سه خه ر

هه ستان، خه به رویوونه ر]

ع: بیدار شدن، از خواب پریدن، از خواب

پاشدن.

ع: تَبَقُّظ، اِنْتِبَاه.

خه و به رین

ل: خه به رین، خه رنه مان، [خه و زان]

ف: خواب پریدن، خواب رفتن.

ع: سَهْد، سَهَر، اَرَق.

خه و تن

ل: خه فتن، [نوستن (رشه به کی کرماجیه.)]

ف: خوابیدن، (کرماجی است)

ع: نَوْم.

خه و جه، نه مر

## خه‌وخانه

ك: خەرگا، ئوتاغ خەر، [شۆینی نوست، ژوری نوست].

ف: خوابگاه، خوابستان.

ع: مَنام، نیتُ النُّوم.

## خه‌وش

ك: بێخۆ، بێهوش، بیوان. [له‌سه‌رخوچور]

ف: بیه‌خود، بیهوش.

ع: نَمِش، مَدموش.

## خه‌وگا

ك: خاڤگه، خەرگه، خه‌نگه، خه‌فگه، خوزگه. [شۆینی

نوست]

ف: خوابگاه، آرامگاه. آستان، آستانه.

ع: مَرَقَد، مَضْجَع، مَنام.

## خه‌وهر

ك: ناگا، ناگایی. ده‌نگ، باس، هه‌وا، هالا. [خه‌به‌ر]

ف: پژواک، آگاهی. پیغام، پیام.

ع: خَبَر، نَبَأ.

## خه‌وهر

ك: ریا، بیدار. [به‌ناگا]

ف: بیدار.

ع: يَقِظ، مُنْثَبِه.

## خه‌وهردار

ك: ناگا، هوشیار، باخه‌هر! [به‌ناگا به‌، ناگادار به‌]

ف: آگاه‌باش!، هوشیارباش!، هشی‌دار!

بیدارباش!

ع: اَلْحَذَرُ، حَذَرٌ، اِخْذَرِ!، فَجَنَّبْ!

## خه‌وهردان

ك: هه‌واژدان<sup>۱</sup>، ناگایی‌دان. [راگه‌یاندن]

ف: آگاهی دادن، پیغام‌دادن، پیغام‌دادن،

پژواک‌دادن.

ع: اِخبار، اِعلام، اِبلاغ، اِنْهاء.

## خه‌وهره‌و‌بوون

ك: ریا‌ه‌ه‌بون، بیدار‌ه‌ه‌بون. [به‌ناگا هاتن]

ف: بیدارشدن.

ع: تَيَقُّظ، اِسْتِيقَاط، نُبَه، تَنْبُه، اِنتِبَاه، اِسْتِنبَاه،

هَبِيب، هَبْ.

## خه‌وهره‌و‌کردن

ك: ریا‌ه‌ه‌کردن، بیدار‌ه‌ه‌کردن. [به‌ناگا هیتان]

ف: بیدارکردن.

ع: اِيقَاط، اِنْهاء، تَنْبِیه، اِهْبَاب، بَعَث.

## خه‌ویله ← نه‌زان

## خه‌یات

ك: جلد‌رو، در‌دو‌ز، دۆزنه، دۆزگه‌ر. [به‌رگ‌درو]

ف: درزی، دوزنده، درنده، جامه‌دوز.

ع: ناصح، نَصَاح، خَائِط، خِيَاط، دُرُزِي، قَرَارِي.

## خه‌یانه

ك: مه‌چیر، تاریده. [به‌نی بادرای هه‌رو‌یشم]

ف: نخ، ابریشم.

ع: نَصَاح، خِيَاط.

## خه‌یانه‌ی چن

[ك: شتیكه ره‌ن تالی جال‌جالتۆكه له‌کاتی گه‌رمادا له‌

هه‌رمادا ده‌بیریت.]

ف: نخ شیطان. (نخی است شبیه به لعاب

عنكبوت هنگام گرما در هوا پیدا می‌شود.)

ع: خَيْثَعُور، خَيْطُ الشَّيْطَان، خَيْطُ بَاطِل، لُعَابُ

الشَّمْس.

## خه‌یاتی

ك: دۆزگه‌ری، جلد‌دۆزی. [یشه‌ی به‌رگ‌درو]

ف: دوزندگی، جامه‌دوزی.

ع: نَصَح، نَصَاحَة، خِيَاطَة.

۱- له‌ دەسنۆسه‌که‌دا ئاوا نۆسراوه‌: «هه‌واژدان». به‌لام به‌

مانا فارسی و عمه‌یه‌که‌دا وا دیاره‌ نۆسه‌ر ویستۆیه‌تی

بنۆسیت: «هه‌واژدان». (ر - ر)

## خه‌یار

[ك: هاروئ: مېره‌به‌كه.]

ف: خیار، بالنگ، بادزنگ، آرزنگ، خیار بالنگ.

ع: قُئد، قُتاء، خیار، قاوون.

وینه

## خه‌یار تووم ← کالبار

## خه‌یاره

[ك: خه‌یاروك (دومه‌لنكي به‌ناربانگه له له‌شدا په‌یدا

ده‌بیت.)]

ف: خیاره، خیارك. (ماده‌ای است معروف در

بدن پیدا می‌شود.)

ع: ...

## خه‌یال

ك: نیاز، نیهاد، بیر، هوش، په‌ژاره، راوِژ، یاد، هیزا، فکر،

نه‌ندیشه]

ف: یاد، نیاز، نهاد، هوش، آندیشه، بَندیشه،

نیرونود، خیال، سَمَرد، سگال، سكال، پندار،

پنداره.

ع: خیال، تَخِيل، قَصْد، مَدَد، صَنَت. فکر. ظَن.

وهم. ضَمیر. تَصَوُّر.

## خه‌یال خام

ك: نیاز خام، نیهاد خام، [خه‌یالی خار]

ف: سَنود، سَنبود، سَنبوت، سَنبات، اندیشه‌ی

خام.

ع: طَیْف، زَوَر، خِیال. (خیال خام)

## خه‌یاتن ← خایان

## خه‌یانه‌ت

ك: نادرروسی، [غدر، ناپاکی]

ف: گزیودوم، گزیودوم، نادرستی.

ع: ألس، غِش، غُدر، خِیانة.

## خه‌یر

ك: نه، نه‌خه‌یر، [نا، نه‌خیر (نامرازی نه‌كه‌ره.)]

ف: نه، نه‌خیر، خیر. (حرف نفی است.)

ع: لا.

## خه‌یر

ك: خروش، خوشی، خاس، [خَیر، باش (به‌رامبه‌ری

«شه».)]

ف: خوب نیک، خوش. (ضد «شر»)

ع: خیر، حَسَن، عَیْقَرِی.

## خه‌یر

ك: خاسه، خاسی، [چاكه]

ف: خوبی، نواخته، آرزانش، آرزانش، آوازش،

نیکویی.

ع: خیر، بِر، إِحسان. صَدَقَة، مَبْرَة.

## خه‌یرا

ك: قوچاخ، زرنګ، چالاک، چارك، [گورج، چوست]

ف: خَبازه، وَشكرده، وَشكرده، وَشكول، چابک،

چالاک، چُست، زرنګ، گُزیده.

ع: جلد، سَرِیع، خَفِیف، مَعِل، فاره، لَذلذ، کافی.

## ضاری، خیره

## خه‌یرا

ك: خه‌یره‌ومن، خاسه‌كه‌ر، خاسیكه‌ر، [چاكه‌كار (خاوه‌ن

چاكه.)]

ف: ارزانشمند، نواخته‌مند، نیکوکار. (خداوند

نیکي)

ع: مُحسِن، خَیْر، خَیْرَة، خَیْری.

## خه‌یرات

[ك: خیرات (کوی «خه‌یر»، واته: چاكه.)]

ف: جمع (خَیر) است بمعنی خوبی.

## خه‌یراتن ← خه‌یرهاتن

## خه‌یرهاتن

ك: خه‌یراتن، خه‌وشاتن، خه‌وش‌هاتن، [به‌خَیرهاتن]

ف: خوش آمدن، وَش آمدن.

ع: خَيْرَ مَقْدَم.

خهیره و مهن

ک: خدیرا، خاسه کمر، خاسیکدر. [چاکه کار]

ف: ارزان شمنند، نواخته مند، نیکو کار.

ع: مُحْسِن، خَيْر، خَيْرَة، خَيْرِي.

خهیلی

ک: فره، موله تی. [فره، زرد]

ف: فره، فروت، فراوان، بسیار، سناو، سناد،

فزون، افزون، خیلی.

ع: کثیر، زیاد، وافر. رَبُّ.

خبی

ک: خدی. [سدر قالی]

ف: سرگرمی.

ع: شغل، اشتغال.

خیلوان-- نه خیلوان

خیبره

ک: سردرشته، کارزانی، کارشناسی. (نمهل خیبره--

سردرشته دار) [پسپور، گارامه]

ف: دانش، سنجش، سردرشته، کارشناسی،

کار آگاهی، کاردانی، کاریبینی.

ع: خیره، بصیرة، سلیقة.

خیبشنه

ک: گبیه، چاخ، گوشتن. [قلهر]

ف: کروت، بشیون، بشنیون.

ع: بَبَّة، فُرْهُد، فُرْهُود، خُنْفُج، لَحِیم، سَمِین، سَامِین.

خیت

ک: خدت، کتی، خیز. [شویته راری قلهم. نویسن. دی]

ف: سَمیره، گشه، کَشک.

ع: خَط.

خیتاب

ک: رو کردن، بهر روید. [روی دوم تیکردن]

ف: رو کردن، رو برو.

ع: خطاب، مُوَاخَظَة.

خیز-- خیت

خیز خیز-- رارا

خیرهت-- غیرهت

خیز

ک: هه لسان. (جستوخیز) [هستان، رابرون]

ف: خیز، پاشدن. (جست و خیز)

ع: قیام، نُهوض.

خیز-- خیزان

خیز-- قووه ی نامه

خیزان

ک: خیز، کلفت. خزمه تکار، ژنومنان. [مالومنان،

بنده مال. کاره کمر]

ف: زن و بچه، خانواده، نان خور. خدمت کار.

ع: عیلة، عائلَة، عیال، أُسْرَة، ضُبْنَة، آل، أَهْل،

قَطِین، أَهْل بَیت، عِلَاقَة. خادمَة.

خیزانداز

ک: کلفه تبار، ناغوره دار. [خارمنی ناغوری زرد.]

ف: نان خوردار، کساندار.

ع: مُعِیل، مُعِیل.

خیزاو

ک: نارخیز. [بهرار: هستانی ناری دریا. (بهرامبری

«نیشتر».]

ف: آب خیز، خیز.

ع: مَذَّ. (مَضُّ الْجَزْز)

خیزان

ک: هه لسان، بهرزوبرون. [رابرون، هستان]

ف: پاشدن، بلند شدن.

ع: قیام، نُهوض.

خیزان

ک: سهرزبون، بهرزوبرون. [بالا کردن، گهشه کردن]

ف: دمیدن، سبز شدن، بلند شدن. آب خیز.

ع: نُشْوَة، نُمِی، نُمُو، نَماء، اِتِّمَاء، اِرْتِفَاع. مَذَّ.



**خیش**

[ک: لقی درخت که چند لقیکی لیبره‌ده و شتی

قورسی پی داده کیشن.]

ف: گِشَه. (شاخه‌ی درخت که دارای چند

شاخه باشد، چیزهای سنگین را با آن پایین

می‌کشند.)

ع: مَجْرَه، مِسْحَبَه.

**خیکه**

[ک: میزه]

ف: خِیگ.

ع: زَق، وَطَب، مَسَاب، زُکْرَه، نَحی.

**خیکوله**

ک: خِیگَه، خِیگَهه. [میزه‌ی بچوړک]

ف: خِیگچه.

ع: عُکَه، رُفِیقه.

وینه

**خیکه‌کونه**

[ک: میزه‌ی به‌ته‌مه‌ن.]

ف: شَن.

ع: شَنَه، شَعِیْب، زَقْ خَرَقْ، زَقْ خَلَقْ، اَلَسَقَاءُ

اَلْبَالِی.

**خیلاف**

ک: دورو، ناراس، نادوروس. [هله‌سته، ده‌لهه]

ف: دروغ، نیسان، انیسان، ناراست، نادرست.

ع: خِلَاف، کِذِب، فَرِیَه، مَرِیَه، بُهْتَان.

**خیلال**

ک: دیان‌یاکه‌وکر. [چیلکه‌ی دان ناژنین.]

ف: خلاشه، پریز، دندان‌پریز، دندان‌فریز،

دندان‌فریش، دندان‌پریش، دندان‌آپریز، دندان

آفریز، دندان‌آفریش، دندان‌آپریش، دندان‌کاو.

ع: خِلَال.

**خیلال مه‌ککه**

ک: ده‌رهنه. [آگیاه‌که که به تورکی پی‌ده‌لین:

«یوشان».]

ف: دَرْمَنه، بَسْتِیوِاج، بَسْتِیباچ. (علفی است که

آن را به ترکی «یوشان» گویند.)

ع: سدی، شَیخ، خِلَال مَكَّة.

**خیتل**

ک: مَرز، نِیل، گورز، تیه. [تایه‌ده]

ف: ایل، گروه، تیره.

ع: حَی، قَبِیْلَه، عَشِیره، طَائِفَه، خِیْل. (رُکبان،

مُشاة)

**خیتله‌وخوار**

ک: خِیْتَلْ-ته‌وخوار، کوچ‌گهرمه‌سیر. [گهرمیان کردن

(بارکردنی خیتل به‌رهو گهرمیان).]

ف: کوچ. (رفتن ایل برای گرمسیر)

ع: ظَعْن، رَحِیل، تِرْحال.

**خیتله‌وژور**

ک: خِیْتَلْ-ته‌وژور، کوچ‌سهرده‌سیر. [کوستان کردن (بار

کردنی خیتل به‌رهو کوستان).]

ف: کوچ. (رفتن برای سردسیر)

ع: رَحِیل، تِرْحال، ظَعْن.

**خیتو**

ک: نیگاداری، خویداری. [ناگاداری]

ف: نگه‌داری، پرستاری.

ع: حَقْظ، حَرَّاسَه، حَضَّائَه، مُرَاقِبَه، خِدْمَه.

**خیتوکردن**

ک: خوی‌کردن، خویداری‌کردن، به‌خیتوکردن، نیگاداری‌کردن.

[ناگاداری کردن]

ف: نگاه‌داری‌کردن، پرستاری‌کردن.

ع: حَقَاطَه، حَضَّائَه، حَرَّاسَه، خِدْمَه.

**خیتوت**

ک: چادر. [خه‌یه، ره‌شان]

ف: چادر، تاژ، خرگاه، پرده، سراپرده، شامیانه.

ع: خَيْمَة، مِضْرَب.

وَيْتَه ← چادر

خَيَرَت

ل: خَوِي، خَيْر، خَوِيدَارِي. [ناگاه‌داری]

ف: نگاه‌داری، پرستاری.

ع: خِدْمَة، حَضَانَة، حَراسَة، حَفَاطَة.

خَيَرَت کردن ← خَيْرَت کردن

## وینہ کانی پیتی خ



خاککش



خاکرن



خاکبیز



خاشخاش



خاتہمکاری



خرخرہ B



خرخرہ A



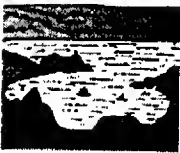
خرخال



خامہ گری



خاکہ ناز



خلیج



خشک



خشکہک



خزن



خرووچی



خوزج ناوداری



خورج



خوانچہ



خوان



خنجر



خومہ رمزہ



خولخولہ B



خولخولہ A



خوشبک



خورما



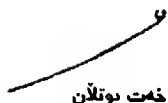
خورشیدی



خهردهل



خهريهنگ



خمت بوتلان



خووک



خونچه



خهلف



خهليلی



خهلقانين



خهروک B



خهروک A



خهگوتکه



خهيار



خهزه



خه مخوهره



دا

[ك: رشه يه كه مانای دابه‌زین و به‌مرغوار هاتن

ده‌گه‌یه‌نیت.)] [داخو‌زین، داپه‌رین، داهیتشتن]

ف: فرو، فرود، پایین. (حرف نزول است که

تنها استعمال نمی‌شود: فرود آمدن، پایین

پریدن، فروهشتن.)

ع: ندارد. [هارواتای عه‌ری نیه.]

**دانوالفیل**

ك: پاگره، ئیلپا. [نه‌خوشینیتکه ده‌یتسه هرزی ناوسانی

تول‌لقاج.]

ف: کُنن، پاغره، پیل‌پا. (مرضی است که پاها

ورم پیدا می‌کند)

ع: داء الفیل.

**داباراتن** ← داباراتن

**دابارین** ← دابارین

**دابیدیم** ← ده‌بیدیم

**دابیر**

ك: دابیرین. [جیا‌کردن‌وهی کم له زۆر.]

ف: بریدن.

ع: قطع، جَر.

**دابیر**

ك: داگیر، بردن. (به‌زۆر بردن.) [به‌زۆر گرتن]

ف: بُردن، بُریدن.

ع: غَصَب، تَصاحب، اشغال.

**دابیردن**

ك: ... داچه‌قائن. كه‌ئن. [دا‌كوتان. ده‌لکه‌ندن]

ف: فروبردن، كندن.

ع: غَزز، حَفَر.

**دابیرین**

ك: برین، داهارندن. [داتاشین، جیا‌کردن‌وهی کم له زۆر.]

ف: بریدن.

ع: قَطع، جَر.

**دابیرین**

ك: داگرتن، بردن، دابِر‌کردن. [دا‌گیر کردن، به‌زۆر گرتن]

ف: بُریدن، بُردن، به‌زۆر بردن.

ع: غَصَب، تَصاحب، اشغال

**دابیرکردن**

ك: بگردن، ده‌بیردن. [تیه‌بیردن]

ف: گذشتن، ردشدن.

ع: عبور، مُرور.

**دابووون**

ك: داچوون، چال‌چوون. [توپان، نه‌ری‌بوون]

ف: فرورفتن، گودشدن.

ع: اِنْخِيار، تَقَعَر، غَوَر، اِنْخِشاف، اِنْخِفاض.

## دابړون

ك: خډم بړون، دانهرين، داپسيان، [چدمينه وه] (دانهرين له سهر نه ژونو له ياري سر تازدا.)

ف: پُشت دادن، پُشتك دادن، خُم شدن. (خُم شدن بر روی زانو در بازی پشتك)

ع: رُكوع، اِنْخَاء.

## دابېزين

ك: داوريزن، خوارو هاتن، داخوژين، [سهر موخوار هاتن. هدر وړه: هاتنه خواره وړه له سهر سوارۍ.]

ف: پياده شدن، پايين آمدن.

ع: تَرْجُل، تُول، هُبوط، خُدور.

## دابېستن

ك: بېستن، داوېستن، [شه توك دان (وړك: دابېستنی بار).]

ف: بېستن. (بار مثلاً.)

ع: شَد.

## دابېستن

ك: داوېستن، بېستن، بېن، [هېوان له مال راگرتن (وړك: دابېستنی نه سپ).]

ف: بېستن، ايغري، آسوفتن. (بېستن اسپ مثلاً.)

ع: عَسَب، ثَرِيض، اِرْبَاض، تَرْجِين، رِبَط، اِرَاحَة، بِن.

## داپاچين

ك: پاچين، تاشين، داتاشين، [پرين له سهر وړه بهر موخوار به تېخ و تهراس و ... (وړك: داپاچيني موړ يا لقې دروخت).]

ف: پاچيدن، تراشيدن، بريدن. (موړ يا شاخه ي درخت مثلاً.)

ع: حَلَق، جَر، شَذَب.

## داپړووزانين - داپړووسقانين

## داپړووسقانين

ك: داپړووزقانين، داپړورتانين، [رړوت كړنده وې لقې دروخت و هېشو به هوي داوهراندني گهلا و دهنكه كانيه وه.

(داړوتاندني دهنكه تري - بو نمونه - له هېشو وده كې.)]

ف: دانه كړون. (فروريژاندن دانه ي انگور مثلاً از خوشه.)

ع: خَرط.

## داپړووسقيان

ك: داپړووزقيان، داپړورتيان، [داوهريني گهلا و دهنكه له لق و هېشو.]

ف: دانه شدن.

ع: اِنْخِراط.

## داپسيان - داپسيان

## داپسيان

ك: داپسيكان، دانهرين، [فس دادن (وړك: داپسياني بالنده مي بو بالنده تير).]

ف: پُشت دادن، پُست شدن، سست شدن. (مرغ ماده مثلاً برای مرغ نر)

ع: تَجَنُّث، تَكَبُّد، نَطِي، جُثُوم، كُيون.

## دابلوسكانين

ك: رورتو كړون، داپورتانين، [له سهر وړه بو خواره وړه ليكړنده وړه و رامالين.]

ف: لخت كړون.

ع: سَمَط، جَرَف.

## دابلوسكانين

ك: داپورتيان، رورته رېون، [له سهر وړه بو خواره وړه ليكړانه وړه و رامالان.]

ف: لخت شدن.

ع: اِنْسِمَاط، اِنْجِراف.

## داپړوشان

ك: پړشان، داشاردنه وړه، [دپړشين، شاردنه وړه]

ف: پوشاندن، پوشانيدن.

ع: سَتَر، تَغْطِيَة، ثَوْبِيَة، تَكْيِيَة، غَمَل، غَمَن، اِخفاء.

## داپړوشان

ك: داپړشين، داپړوشان، [شاردنه وړه به سهر پړش.]

ف: پوشاندن، پوشیدن، پوشانیدن، پنهان کردن.

ع: ثَوْرِيَّة، ثَغْلِيَّة، ثَكْبِيَّة، غَمَل، غَمَن، سَتَر، إِخْطَاء.

**دایوشین** ← **دایوشان**

**دایهر**

ك: داپهرین. (هه لهر و داپهر) [دابه ز: بهر و ژیر داپهرین].

ف: پایین پریدن.

ع: طَمَر، طُمُور، طَقَطُر. (الْوُثُوبُ إِلَى اسْفَل)

**دایهرین**

[ك: به پهل بهر و خواهر هاتن.]

ف: فرو پریدن، پایین پریدن.

ع: طَمَر، طُمُور، طَقَطُر.

**دایهرین**

ك: پهرین. [بهر و خواهر فیچقه کردن (وهك: داپهرینی تار له

پلورسكه وه).]

ف: پریدن، فرو پریدن، پایین پریدن. (ناودان

مثلاً.)

ع: مَذَع، مَذَعَر، إِحْدَار.

**دایه نه مین**

ك: پهنه مین، خه ئتن، پهنه مروس کردن. [داسه کتان،

خه رتن]

ف: تَمَرگیدن، خَفْتَن، خوابیدن.

ع: تَكْبِب، تَكْبُس، نَوْم.

**دایپچان**

ك: دایه ستن، دایپچانن. بردن. [شه ته لدان. رایپچ کردن]

ف: پیچاندن، پیچیدن، بَستَن. (چیزی را روی

بار بستن). بردن.

ع: شَد، رَوس، إِهْهَاب.

**دایپچان**

ك: دایپچین، دایه ستن. [شه ته لدان]

ف: پیچیدن، بستن.

ع: شَد.

**دایپچان**

ك: بردن. [رامالین (تار شتیک رامالیت).]

ف: بُردَن. (آب چیززی را.)

ع: رَوس، إِهْهَاب.

**داتاشین**

ك: تاشین، داپاچین، پاچین. [له سدر وه بهر و خواهر بپرین به

هوئی تیتخ و شتی تیره.].

ف: تراشیدن.

ع: حَلَق، شَذَب، جَز.

**داترووسکاتین**

ك: ترسانن، هه لهر و وسقائن. [راچه ناندن به هوئی

ترساندن وه. (وهك: راچه ناندنی مندا ل به هوئی شتی له

ناکار وه).]

ف: ترساندن. (بچه مثلاً بوسیله چیز نا هنگام.)

ع: اِزْعاق، اِذْعار.

**داترووسکیان**

ك: ترسیان، هه لهر و وسقیان. [راچه نین له ترسان. (وهك:

راچه نینی مندا ل به هوئی بینینی مشكه وه).]

ف: ترسیدن. (بچه مثلاً از موش.)

ع: اِزْعاق، اِذْعار.

**داتلیشان**

ك: تلیشانن. درین. [دادرین، قه لاشتن]

ف: پاره کردن، تیکه کردن. دریدن.

ع: شَق، قَصَف، غَصَف، جَزَل، خَرَق.

**داتلیشان**

ك: تلیشیان. دریان. [دادریان]

ف: پاره شدن، تیکه شدن، دریده شدن.

ع: اِنْشِقاق، اِنْقِصاف، اِنْغِصاف، اِنْجِزال، اِنْخِرَاق.

**داتوورائین**

ك: توورائین. [فرانیدن]

ف: ریخیدن.

ع: اِطْلَاق.

**داته کائن**

لک: خالی کردن. [هیچ تپیدا نه میشتن (ی کیسه، نیستان، قه لمه و شتی لهو چه شنه.)]

ف: تهی کردن. (کیسه، استخوان، قلمه و امثال آن)

ع: نكَب، نَقَت، نَقْتُ، نَقُو، تَخْلِيَة، اِغْرَاغ، صَلَب، اِمْتِخَاخ، تَمَخِي،  
داته کائن

لک: ته کائن. [سرمه خوار راوه شاندن (ی جلویه رگ، و فرس و شتی لهو چه شنه.)]

ف: تکانیدن، تکان دادن. (لباس، فرش و امثال آن)

ع: نَفَض، نَكْتُ.

داته کیان

لک: خالی یوږ. ته کیان. [هیچ تپیدا نه مان. سرمه خوار راوه شتران.]

ف: تهی شدن. فروتکیدن، تکیده شدن.

ع: تَخْلِي، تَفَرُّغ، اِنْتِفَاض، اِنْتِكَاث.

داته هریان

[لک: داگرتن، داته پڼ، بیده نگ دانیشن]

ف: تَمَرگیدن.

ع: اِنْبِهَات.

داته میان

لک: داته مڼ، ته مڼ، ته میان، په شتیوڼ، په شتیوږوڼ.

[خه مبار یوږ، مهینه تبار یوږ]

ف: کَرخیدن، کَرخ شدن، موژیدن، موژگین شدن،

اندوهناک شدن.

ع: تَخْرُج، اِغْتِمَام، اِهْتِمَام.

داته مڼ-داته میان

داچوړین

لک: جوړین، روڼ. [بروژتن، روژستن]

ف: جنبیدن، رفتن، راهی شدن.

ع: حَرَكَة، هُؤُوض، نُغُوض، مُسَاوَرَة.

داچله کائن

لک: خهروبرو کردن. ترسانن. [په ناگا هیتان. راجله کاندن]

ف: بیدار کردن. ترساندن.

ع: تَنْدِيه، اِيْقَاط، قَر، اِذْعَار، اِزْعَاج، اِزْعَاق، اِرْوَاع.

داچله کیان

لک: خهروبرو یوږ. داخوړیږیان. چله کیانه ره. [په ناگاهاتن.

راجله کان]

ف: وژپریدن، بیدار شدن، از خواب جستن، از

خواب پریدن. ترسیدن، یگه خورون،

تکان خورون.

ع: اِنْتِبَاه، تَيْقُظ، اِسْتِيقَاط، اِنْفِرَاز، اِنْدِعَار، اِنْزِعَاج،

اِنْزِعَاق، اِرْتِیَاع، شُرُود.

داچنین

[لک: ریز کردن له ته نیشت یه کوره. (رهک: داچنینی کسه و

کهړچک له سر سفره.)]

ف: چیدن. (ظروف در روی سفره مثلاً.)

ع: رَصَف.

داچنین

لک: خواروهاروږدن. [داگرتن (رهک: داگرتنی کتیب له

ره نه ره.)]

ف: پایین چیدن، پایین آوردن. (کتاب از طاقچه

مثلاً.)

ع: حَط، اِحْتِطَاط، تَنْزِيل.

داچوړان

[لک: به تال کردنی شله مڼی. داتکاندن]

ف: فروریختن. فروچکاندن.

ع: سَكَب، نَكَب، اِهْرَاق، اِرَاقَة، اِنْزَال، اِسْتِخْرَاج.

داچوړیان

[لک: داړژان. داتکان (رهک: داچوړیانی ماست له

مه شکه ره.)]



ف: فروريختن. فروچکيدن، فرود آمدن. (ماست  
از خيک مثلاً.)

ع: انسکاب، نُزول، خُروج.

**داچوون**

[ک: بهرږخوارهاتن (وهک: داچوونی همویر.)]

ف: فروريختن، فرود آمدن، پايين آمدن. (خمير  
مثلاً.)

ع: نُزول.

**داچوون**

ک: دابرون، خواره چرون. [قربان، نهوی بسون (وهک:  
داچوونی زهوی.)]

ف: فرو رفتن، پايين رفتن، گوندشدين. (زمين  
مثلاً.)

ع: انخېار، انخېاض، تَقْعُر، انخېاط، تَقْوُر.

**داچهقائين**

ک: دابردن، داکوتان. [تيرا کردن، تيجه قاندين (وهک: دابردنی  
نيژه.)]

ف: فرو بردن، فرو کردن، خلانيدن. (نيژه مثلاً.)

ع: غُرز.

**داچهقائين**

ک: دانيان، نيان. [به زهريدا کردن، ناشتن (وهک: ناشتنی  
قهله می درخت.)]

ف: نشاندن. (قلم درخت مثلاً.)

ع: غُرس، غُرز، نَصَب.

**داچهقائين**

ک: پلاره کردن، راز کردن. [کردن هره (وهک: ناره لاکردنی  
دهم.)]

ف: گشودن، باز کردن. (دهن مثلاً.)

ع: شُحو، فَتَح.

**داچهقيان**

ک: چه تيان، دانريان، رازيون، بلاهريوون. [داکوتران، نيژران.

ناره لايوون (ی رم، قه لَهَم، دَهَم)]

ف: خلیدن، فرو رفتن. نشاندنه شدن، باز شدن.

(نيژه، قلم، دهن)

ع: انغزان، انغراس، انفتاح.

**داخ**

ک: گهرم. [به تين، به تار]

ف: داخ، گرم.

ع: حار، سَخِن.

**داخ**

[ک: به ناگر چزاندين (چاوگه.)]

ف: داخ. (مصدر است.)

ع: كَي، رَصَن.

**داخ**

[ک: نامرازی داخ کردن (ناری نامرازه.)]

ف: داخ. (اسم آلت است.)

ع: مِکَواة، مِرَصَن، مِيسَم، ساقور، وسام.

**داخ**

ک: نشان، نشانه. [شوین داخ]

ف: داخ، نشان.

ع: كَي، سِمَة، علامَة.

**داخ**

ک: دهرد. [نیش. خدفه ت]

ف: داخ، درد، افسوس.

ع: آلم، اَسَف.

**داخ**

ک: کيف، شاخ. (شاخوداخ) [چيا، کيتر]

ف: کوه، شَخ.

ع: جَبَل، طَوْد.

**داخرياک**

[ک: داخراو، راخراو (وهک: فهرشی راخراو له سهر زهريدا.)]

ف: انداخته شده، پهن شده، گسترده. (فرش بر

روی زمین مثلاً.)

ع: مَبْسُوط، مَفْرُوش، مُمَهَّد.

**داخریاگ**

[ك: بهر بروه، بهر دخواز فریدارو.]

ف: پایین افتاده، افتاده، انداخته شده.

ع: مُسَقَط.

**داخریاگ**

[ك: فریدارو.]

ف: انداخته شده.

ع: مُلْقَى، مُقَحَم.

**داخستن**

ك: دادان. [دادانه‌ره (وَك: دام‌بشتنی پهرده).]

ف: فروه‌بشتن، پایین زدن، انداختن. (پرده

مثلاً.)

ع: سَدَل، سَدَن، اِسْدَال، اِسْبَال، اِرْخَاء.

**داخستن**

ك: ... فریدان. [بهر دانه‌ره. هاریشتن]

ف: انداختن، پایین انداختن.

ع: سَجَل، اِسْقَاط، اِلْقَاء، اِقْحَام، طَرْح.

**داخستن**

ك: پانه‌ر کردن، پلاره‌ر کردن. [راخستن (وَك: پلاره‌ر نه‌روی

فرش).]

ف: گستردن، انداختن، پهن کردن. (فرش مثلاً.)

ع: بَسَط، فَرَش، مَهْد، بَثْ، نَشْر، طَرْح، تَمْهِيْد،

تَمْهَد، تَوْثِيْب.

**داخستن**

ك: داپاچسین، برپین. [داهیتسان (وَك: داپاچسینی لقی

درخت).]

ف: انداختن، زدن، بریدن، پیراستن. (شاخه‌ی

درخت مثلاً.)

ع: شَذَب.

**داخستن**

ك: ناگر کردن، گرم کردن. [هَلْ کردن (وَك: داخستنی

ته‌نور).]

ف: آتش کردن، روشن کردن، گرم کردن. (تنور

مثلاً.)

ع: سَجَر، حَم، اِحْمَاء.

**داخستن**

ك: داشکاش، هه‌ل کردن. [هه‌ل‌پین (داشکاشنی جوگه).]

ف: زها کردن، بستن. (آب زها کردن)

ع: بَثَق، دَعَق.

**داخستن**

ك: زه‌وینا دان. له دس داکه‌فتن. [بهره زه‌وی بهر دانه‌ره.]

ف: انداختن، زمین زدن. از دست افتادن.

ع: اِلْقَاء، صَرَع.

**داخ کردن**

[ك: لرجاندن (وَك: تواند نه‌روی روژ).]

ف: داغ کردن. (روغن مثلاً.)

ع: حَم، اِذَابَة.

**داخ کردن**

ك: کولان، جوشان، گرم کردن. [به‌تین کردن. هیتانه

کول]

ف: داغ کردن، جوشاندن، جوش آوردن،

گرم کردن. (آب مثلاً.)

ع: غَلَى، تَسْخِيْن.

**داخ کردن**

[ك: به ناگر چزاندن.]

ف: داغ کردن.

ع: كَي، رَصْن، دَاغ.

**داخ کردن**

ك: نشان کردن. [نیشانه کردن، دروشم کردن]

ف: داغ کردن، نشان کردن.

ع: رَهْن، وَسَم، سِمَة.

## داخگا - جینگه داخ

## داخل

ل: تندررون، نار. (داخل و خارج) [زوروه، ناره]

ف: تو، اندرون. (داخل و خارج)

ع: داخل، حَرَم.

## داخل برون

ل: گهین، گهیشتن، نزاربون. [هاتن، چورنه ژور]

ف: رسیدن، درون شدن.

ع: وِرود، وُصول، دُخول، اِضواء.

## داخ ناوتویل

ل: داخ پیتاشی. [نیشانه‌ی ناچار. (شوینه‌واری سوژه.)]

ف: داغ پیتاشی.

ع: أَثَرُ السُّجُود. (مَسْجِد)

## داخو؟

ل: داخو؟، تایا؟ [تو بلتی؟ (وشه‌ی پرسیده.)]

ف: آیا؟ (کلمه‌ی استفهام است.)

ع: هَلْ؟، أَمْ، إِنْ، لَوْ؟

## داخودوخان

ل: داخودرد. [کول و زورخار]

ف: داغ و درد.

ع: أَسَف، أَلَم.

## داخوریان - داخوریان

## داخوریان

ل: داخوریان، داچله کیان. [راچله کین]

ف: یَکِه خوردن، تکان خوردن.

ع: اِثْزَاع، اِثْذِعَار.

## داخورین - داخورین

## داخورین

ل: خورین، تورین، نالوزبون، گرمائن. [گه‌فین، گوربه‌شه

کردن]

ف: غُریدن، غُرَش کردن، غُرَشْت کردن، غُنْبیدن،

آلوسیدن، آلیزیدن، اُشْتَلَم کردن، توپیدن،

تندیدن، تندشدن.

ع: ذَمَر، تَذَمُّر، تَشَدُّد، اِبْرَاق، اِحْتِدَاد، اِزْمِجَاج.

## داخوزین

ل: دابه‌زین، داه‌زین، پیاده‌بون. [هاتنه‌خوار]

ف: پیاده‌شدن، پایین آمدن.

ع: تَرَجُل، نُزول، مُبُوط.

## داخوستن - داخوزین

## داخوم؟ - داخو؟

## داد

ل: ... به‌جینگه. [راستکاری. حوکمی ره‌ا.]

ف: داد، دینا، ریواز، داوری، بجا.

ع: عَدَل، عَدَالَة، حَقّ.

## داد

ل: هارار، مه‌لا، فریاد. [مه‌را]

ف: داد، فریاد، فغان، آفغان، پرین.

ع: جَزَع، قَزَع.

## دادا

ل: دایک. [دالک، دالک]

ف: مام، مادر.

ع: أُم، وَالِدَة.

## دادا

ل: دده. [دایه‌ن، تایه‌ن]

ف: دادا، دوه. (گیس‌سفید)

ع: حَاضِنَة.

## دادان

ل: داخستن. [داهیشتن (روک: دادانه‌وی پهرده.)]

ف: انداختن، پایین زدن، فروه‌شستن. (پرده

مثلاً)

ع: سَدَن، سَدَل، اِسْدَال، اِسْبَال، اِرْخَاء.

## دادان

ل: دامه‌رزائن، بافین. [سهره‌تا دامه‌زرانیدن. (روک:

دامه‌زراندنی سهره‌تای چینی گوزمی.)]

ف: بافتن، سرباف. (شروع به بافتن جوراب مثلاً.)

ع: نَسَج، اسْتَنَسَج.

دادان

ك: نويسن. (سمر نويس نويسن.) [نثيسن (وهك): نويسينى سمرمه شق.]

ف: نوشتن. (سرمشق مثلاً.)

ع: رَقَم، نَمَق، رَقَن، حَطَّ، سَطَر، رَسَم، تَحْرِير، كِتَابَة. دادان

ك: لورلدان، خواره رها تن. [لوردهونه وه: به تهوژم بهر بهر خواره رها تن. (وهك: دادانی بالنده یا فروزه.)]

ف: پايين آمدن، فرود آمدن. (پرنده، هواپیما مثلاً.)

ع: نُزُول، هُبُوط، كُنُوع، هَوَيَّ، رَفِيف، اِكْنَاع، اِمِواء، تَقْضَي، تَقْضَض، اِنْقِياض.

دادان

ك: تاشين. [تيرژ کردن (وهك: دادانی قه لَه م.)]

ف: تراشيدن. (قلم مثلاً.)

ع: بَرَي، تَلَسِبَن.

دادان

ك: ده لائن. [لَيْتَكَان. دهر دان]

ف: نَبِك، زهاب، تَرَاوِيدَن. تراواندن، پالودن.

ع: تَرَشُّع، رَشَح.

دادخوا

ك: دادخواز. [دادبهر، سكالاکر]

ف: دادخواه.

ع: مُتَطَلِّم، شَاكِي. (عارض)

دادخواز - دادخوا

دادخواهی

ك: دادخوازی. [دادبهری، سكالاکر کردن]

ف: دادخواهی.

ع: تَطَلُّم، شِكَايَة. (عارض)

دادبهری

ك: ... كاريه دهس. [دادبهر، دادپرس]

ف: دادرس، دادگر، داوژ، دادوژ، داتویر، دادار.

ع: قاضي، حاكم، امير، عادل، مُحِقّ.

دادبهری

ك: فريادپرسي. [دادپرسي، دادبهری]

ف: دادرسى، دادگرى، داوژى، دادوژى، داتویرى، داواری.

ع: قضاوة، حُكُومَة، اَمَارَة، عَدَالَة، اِحْقَاق، تَحْقِيق، تَظْلِيم.

دادیرين

ك: دیرين. [لَهت کردن به باری دريژدا.]

ف: پاره کردن.

ع: قَدَّ، قَتَّ، هَتَّ، شَقَّ، خَرَق.

دادویست

ك: خريد و فروش، دادبسه د. [مامه لَه، کرين و فروشتن]

ف: دادوستد، خريد و فروش.

ع: مُعَامَلَة، مُبَادَلَة، مُعَاوَضَة، مُعَاطَاة، مُعَاقَدَة.

دادویسه د - دادویست

دادوینداد

ك: هدر، هاوار. [هدرا و هوریا]

ف: دادوییداد، فرياد، فغان.

ع: جَزَع و فَرَج.

دادوشين - دوشين

دادووران

ك: دورران. [دادورين]

ف: دوختن.

ع: خِيَط، دَرَز.

داده - دايك

دادی

ك: دايه. [دایه ن، تايه ن]

ف: تایه، دایه.

ع: مُرْضِعَة، حاضِیَّة.

**دادپیران**

ل: داهیشتن. [رایه] کردن (وَه: رایه] کردنِ منْدالِ بَر میز کردن.)

ف: فروهشستن، سَرِ دِست گرفتن. (بچه که پشاشد مثلاً.)

ع: اِحْتِفَان، اِدْلَاء، اِرْخَاء.

**دار**

ل: درخت، چَلَاک. [روکی هدلچوری خلون لقوپوپ.]

ف: درخت، دار.

ع: شَجَر.

وینه-غزن

**دار**

ل: چیلگی. [نهغینه، نیزنگ]

ف: هیزم، هیمه، همه، رَزَم، چوب.

ع: حَطَب، وَقُود، وَقِید، عُود.

**دار**

ل: دِهستَه (داری دارم.)

ف: تیر، دار، فرسب، چوب. (تیر سر خانه)

ع: حَشَب، رَاهِذَة، وَصَلَة. (رواقد، عَوَارِض)

**دار**

ل: دارایی. (دارونه دار) [مالوسامان]

ف: دارایی، هستی.

ع: مال، نَشَب، مَوْجُود، مَا وَجِدَ.

**دار**

ل: سیداره، دارقواخ. [قناره]

ف: دار، سه داره.

ع: مَشَقَّة، صُنَابَة.

وینه

**دار**

[ل: خاوه (وَه: ولاخدار. به بی وپال دراو -حضائلیه-

به کار ناپریت.)]

ف: دار، دارنده. (الاغدار مثلاً بدون مضاف الیه استعمال نمی شود.)

ع: صَاحِب، حَافِظ. (در عربی اسم فاعل، مضاف الیه یا صیغه ی مبالغه ی آن به جای صاحب استعمال می شود، مثل: حَمَار، جَمَال، بَقَال، ...)

[اله عه ربیدا ناری بکهر، وپال دراو یا شتوری زیاده روی - سیغی موبالغه - له باتی «دار» به کار دپیریت، وکورو: حَمَار، جَمَال، بَقَال (...)]

**دارا**

ل: دِهولَه مَدَن، لَوَرَت. [ساماندار، زهنگین]

ف: دارا، دارنده، تَوانگر.

ع: ثَرِي، مُثَرِي، مَلِي، مَلِيء، غَنِي، مُوسِر، مُتَمَوِّل، ذُو مال.

**دارای عیلم و همه دن**

ل: زانا و توانا. [خاوهی زانست و هیتز، بزبان و به هیتز]

ف: تنوَتاس، توانا و دانا.

ع: صَاحِب الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ.

**دارایی**

ل: دِهولَت، دِهولَت. [سامان]

ف: دارایی.

ع: مال، ثَرَوَة، مَكْنَة، نَشَب.

**دارایی**

ل: دارابون، دِهولَه مَدَنی. [سامانداریتی، زهنگینی]

ف: دارایی، توانگری، دارابودن، توانگریبودن.

ع: تَمَكَّن، تَيْسَر، تَمَوِّل، يَسَار، مَيْسَرَة.

**دارباز**

ل: تَه ناباز. [ته ناباز، پهباز]

ف: دارباز، سازوباز.

ع: بَهْلَوَان.

وینه-ته ناباز

## داربلج

ك: دارگویش. [درهختی گویژ: درهختیکی به ناربانگه.]

ف: درخت گویژ.

ف: شَجَرُ الزَّعْرُور.

## داریه‌روو

[ك: داری به‌روو: درهختیکی به ناربانگه.]

ف: درخت بلو، درخت بلوت.

ع: شَجَرُ الْبَلُوط، سندیانه.

## داریه‌س

ك: چیه‌س. [داره‌ند (رهك داریه‌ستی به‌نایی).]

ف: چوب‌بندی. (بنایی مثلاً.)

ع: اسْقَاة.

## دارپاچ

ك: تهره‌داس. [ته‌راس]

ف: دهره، تهره‌داس.

ع: مَسْوَل، مَحْطَب.

وینه: «ته‌ور داس»

## دارتوو

[ك: درهختی توو: درهختیکی به ناربانگه.]

ف: درخت توت.

ع: فِرْصَاد، شَجَرُ الثَّوْت.

## دارتوو

ك: لت شه‌راو. [خلته‌ی شه‌راو.]

ف: دارتو، ژودی، لای. (ژود شراب)

ع: طَرَطِير.

## دارقه‌قینه

ك: داره‌سه. [داركونکهره]

ف: بَلُوسَه، دارکوب، داربُر، درخت‌سَنبِه.

ع: شَرْقَرَق، شَقَرَق، شَقَرَق، صُرْد، أَخِيل، سُوْدَانِيَّة،

## شودانیق

وینه

## دارچینی

[ك: دارچین: توت‌کله‌دارتکی تیژ و بوغ‌نوشه.]

ف: دارچینی.

ع: دارصینی.

## داردان

ك: باخله، تۆمه‌دانه. [شه‌تلگه (جینگه‌ی بَنجَك و قه‌لم).]

ف: داردان، تَحْمَدَان. (جای نشا و قلم)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

## داردان

ك: هیزمدان. [تیزنگدان]

ف: هیزم‌دان، هیمه‌دان.

ع: مَحْطَب.

## داردان

ك: ته‌نافدان، تالائن، پەت هه‌لخستن، خنکائن.

[له‌سیداره‌دان]

ف: دارزدن.

ع: صَلَب، شَنْق.

وینه: «دار»

## دارزان

ك: دافره‌قائن. [داتوولاندن، پلیشاندن (رهك: دافره‌قاندنی

گوشت).]

ف: فروریختن، له‌کردن. (گوشت مثلاً.)

ع: اِبْلَاء، تَهْرِة.

## دارزیگ

ك: دافره‌قیگ. [داتوولار، پلیشار (رهك: گوشتی

دافره‌قار).]

ف: فروریخته، له‌شده. (گوشت مثلاً.)

ع: هَرِي، مَهْرَة.

## دارزیگ

ك: دافره‌لیگ، پرتوکیگ، چه‌ك. [پوار، پرتوکار (رهك:

دارزانی پارچه و درخت له‌چه‌شنه).]

ف: فَرَكَنْدَه، فَرَسُودَه، فروریخته، ازهم‌ریخته.

(پارچه، درخت و امثال آن.)

ع: بَالِي، مَبْلِي، رَث، نَاخِر، رَمِيم، مُنْدَرِس، مُتَفَت، خُلُق، مَدَم، مُنَهَل.

### داریان

ك: داریان، دافره‌یان، پرتوکیان، پوتیان، چه‌لبورن.  
[پرتوکان، رزین، یوان]

ف: فروریختن، از هم ریختن، فَرَكَنَدَن، فَرَسودَن، پوسیدن.

ع: بَلِي، وَهِي، نَفَل، رَثَاة، رُثُوۃ، اِرثَاث، رَم، رَمِيم، نَحْر، اِنْدِرَاس، تَفَلَّت، تَهَاۃ، تَهَلُّو، اِنْثَلَا، اِنْهَلال، تَهَرَّ، تَفْسُخ، تَهَوَّر، تَلَقَف.

### داریان

ك: رُثَانَن، [سره‌نوار رشتن. له قالب کردن]

ف: ریختن، فروریختن.

ع: صَب، سَكَب، نَكَب، سَبَك، سَجَم، فَض، صَوغ، ذَمَع، دُمُوع، هُمُوع، هُمَعَان، هُمُول، هَمَلَان، دَمَعَان، اِسْبَال، اِفْرَاغ، ثَذْرِيف، سَكْسَلَة.

### داریان

ك: ... داوریان. (فرمیسك، مردم) [داورین، دابارین]

ف: ریختن، فروریختن.

ع: رَضِب، سُحُوح، ثُرُوف، ثُرَفَان، ثَذَارِف، تَدْمَع، ثَحْدَر، ثَحَادَر، تَهَاۃ، تَتَاۃ، تَسَلْسَل، اِنْصِبَاب، اِنْسِبَال، اِنْسِبَاك، اِنْسِكَاب، اِنْصِیَاغ، اِنْهَلال، اِنْهَمَال، اِنْفِضَاض، اِنْسِجَام، سَرَد.

### داریان

ك: جه‌نگل، جه‌نگه‌لسان، بیشه. [دارستان، لیرهار]

ف: درختستان، کشتی، جنگل، بیشه.

ع: شَجِر، شَجَر، شَجَرَاء، مُشَجِر، شَعَار، غِیَاض، غَتَل.

ع: اِكْتِحَال.

### داریان

ك: فدرسه‌ق‌شان، نشانه‌ریگه. [دار فدرسه‌خ: تابلوی نار  
ریگا بوماره دیاری کردن.]

ف: فَرَسَنگَسَار، راه‌نما.

ع: بُرَت، نُصْبَة.

### داریان

ك: دار، سیداره. [قدناره]

ف: دار، سه‌داره.

ع: صُلَابَة، مَشْنَقَة.

### داریان

ك: دارقه‌باخ. [داریکه له ناره‌پاستی گودپاندا دهیچه‌قینن  
بو تیر هاریشتن. «قه‌باق» وشه‌یکی توریکیه.]

ف: دارگدو، دارق‌باق. (داری است در وسط

میدان برای تیراندازی نصب کنند، کلمه‌ی

«ق‌باق» ترکی است.)

ع: بُرْجَاس.

### داریان

### دارکولک

ك: ژیرجریت. [کولکه‌داری جلیت‌بازی]

ف: زیرجلیت.

ع: غَزَار.

### داریان

[ك: دره‌ختی گوریز: دره‌ختیکی به‌ناریانگه.]

ف: گوزپن، درخت گردو.

ع: شَجَرُ الْجُوز.

### داریان

### داریان

### داریان

ك: رنن، چین، داریوتائین. [کندنه‌وی به‌ری دار (وهك):

رنینی هه‌لورزه له دره‌خت.]

ف: چیدن. (آلو مثلاً از درخت.)

ع: جَنِي، قَطَف.

### داریان

ك: داریوتائین. [داریپوسقاندن (وهك): دارینی گه‌لا له لقی

درخت.) [

ف: بَرگَندن. (برگ مثلاً از شاخه‌ی درخت.)

ع: خَرط، تَمَرید.

**داریین**

ک: داکه‌ئن، که‌ئن. [دامالین، داکه‌ندن (روک) داریین]

جلوبه‌رگ ر پست ر... [

ف: کندن. (لباس، پوست و امثال آن.)

ع: تَزَع، خَلَع، سَلَب، سَلَخ، کَشَف، کَشَط.

**داریورد**

ک: هدریدمرد. [سهریان ر بنه‌رت، هدموری به تیکرا.]

ف: تیروسنگ، بام و بنیاد.

ع: سَطْحًا وَ اَسَاسًا.

**داریو‌هائ**

ک: داریمائ، روخائ، رمائ. [رووخاندن له سهره‌ره بۆ

خوار.]

ف: رَخاندن، رَخانیدن.

ع: هَدَم، خَرَب، تَخْرِيب، تَدْمیر، اِهلال.

**داریوخیان**

ک: داریمیان، رمیان، روخیان. داریه‌یین، داریریان، رهرین،

ره‌ره‌ته‌کردن، روخه‌کردن. [رمان له سهره‌ره بۆ خوار.]

ف: رَخیدن، فروریختن، ریزش‌کردن.

ع: اِنهدام، خراب. لَقَف، قَهَوَر، اِنهیار، اِنهلال، تَثَلل،

تَسَاقُط.

**داریوده‌سه**

ک: دسه، تابوون، دسه‌به‌سه. [ده‌سپیره‌ند، شوینکه‌وتور]

ف: تاراس، بَرَدسان، وَرَدستان، تاپپین، همراه،

کسان.

ع: تَبَعَة، اَتْباع، حَزَب.

**داریو‌غه**

ک: شانه. [شارهران، پاسه‌رائی شار.]

ف: داریو‌غه، شحنه، شهربان، پاسیان شهر.

ع: مُحْتَسِب، رَئیسِ اِحْتِسَاب، رَئیسِ نَظْمیَّة.

**داریو‌غه‌خانه**

[ک: شارهرائی: بته‌کی پاسه‌وائی شار.]

ف: شهربائی.

ع: نَظْمیَّة، اِحْتِسَابیَّة.

**داریولینشاء**

ک: ده‌فتر، ده‌فترخانه، نورسین‌خانه. [نورسینگه]

ف: دفتر، دفتر‌خانه، دبیرستان، نگارستان،

نگارش‌خانه. (نویسنده‌خانه)

ع: دارُ الانِشاء، دَفْتَرِ خانة.

**داریولحکومه**

ک: دهرمان. [خانوری دهرمان‌پرا]

ف: ارک، دادگاه.

ع: دارُ الْحُكُومَة، اِدَارَة الْحُكُومَة.

**داریو‌غه‌دار**

ک: هه‌سرنیس. [هه‌روی هه‌بوری نه‌بوری، هه‌سورشت

به‌تیکرا.]

ف: داروندار، هست‌و‌نیست.

ع: ما وَجَد و ما لَمْ يُوْجَدْ، مَوْجُود و غَيْرُ مَوْجُود.

**داریوو**

[ک: دهرمان‌ه‌مام بۆ لایردنی مور.]

ف: نوره.

ع: جَمِيش، جَمُوش، خَلَقَ الشَّعْر، نُورَج.

**داریو‌هائ**

ک: داریین، داپرووسقائ، رورتائ. [دامالین، داوراندن،

لیکرت‌نره له سهره‌ره بۆ خوار]

ف: دانه‌کردن، لخت‌کردن.

ع: خَرط، تَزَع، اِنْتِزاع، تَمَرید.

**داریو‌وجان**

[ک: دنکیکی ره‌شه له نار برنجدا که له شادانه

ده‌جیت.)]



ف: كُدْرُم، (دانه‌ای است شبیه شاه‌دانه که در میان برنج پیدا می‌شود.)

ع: ...  
داره

[ك: خَو به پی‌مراگرتنی به ناسته‌م].  
ف: ایستادن سُنست.

ع: رَنج، تَرَنُج.  
داره‌لهرم

ك: تهرِم، [تابوت]  
ف: مَرْدَه‌كش، لاش‌كش.

ع: حَرَج، نَعش، جَنَازَة.  
وَننه

داره‌دار  
[ك: به ناسته‌م خَو به پی‌مراگرتنی منداَل].  
ف: داردار، ایستادن سُنست.

ع: تَرَنُج، اِرْتَنَاح.  
داره‌داره

ك: داره‌داره‌کردن، [داره‌داره رتن (بَوَ مَنَاز هتا له‌سهر پی‌راوه‌سِتیت).]

ف: داردارکردن، داردارگفتن، (برای بچه که بر پا بایستد.)

ع: تَرَنُج.  
داره‌پرا

ك: داره‌پراکردن، [داپوشینی خانو به کارشه و دستك (روك) داره‌پراکردنی خانو].]

ف: تیرپوش، (تیرپوش کردن خانه مثلاً.)

ع: هَرَس.

داره‌سجه ← داره‌فینه  
داره‌شتن

ك: رِه‌شتن، [دل‌شتن، رشتن، كله له چار کیشان].

ف: سَرْمه‌کشیدن.

داره‌شکینه

ك: مهرگه‌مووش، [دهرمانیتکه بَوَ کوشتنی مشك]  
ف: داراشکینه.

ع: سُلیمانِي، سَمُ الفار.  
داره‌موکهر

ك: چینگه‌موکهر، دارشکین، [دارکهره‌ه، نیتزنگ کوکهره‌ه]  
ف: هییزم‌شکن.

ع: مُفَنَّق، مُفَلَّق.  
داره‌ه‌لووک

[ك: داره درِیژه‌که له گه‌مهی ه‌لووکیتندا].  
ف: چنبه، چفته، گورشت، (دسته‌ی چلک)

ع: مَقَلِّي، مَقَلَة، مَقَلَاء.  
داره‌هیش

ك: تیر-هیش، [داری نامور: به‌شیکه له نامرازی جورِت‌کردنی جاران].

ف: سبِنج، تیر خیش.

ع: سِلَب.  
وَننه ← جفتیار  
داره‌یانه‌وه

ك: كه‌فَتَن، رمیان، [دارانه‌وه، كه‌وتَن (دارانه‌ری دیوار، مرز-رشتی له‌ر چه‌شنه).]

ف: افتادن، ازپادرآمدن، (دیوار آدم و امثال آن.)

ع: اِنْقَعَاث، اِنْقَعَا ف، قَوْل، سَقُوط، اِنْصِرَاع.  
داره‌ایین

ك: دادان، ده‌لَتن، ده‌لَیان، [لِیتکان]

ف: نَبَک، تَرَاوش، تَرَاویدن، زهاب.

ع: تَرَشُج.

داس

ك: گیابر، [نامرازی دروینه کردن].

ف: داس، داسه، جاحسوک، جاحسوک، دهره،

سُفاله.

ع: مِنجَل، مِخْصَال.

وَننه / وِننه‌ی ه‌میه.

## داسپاردن

ك: سپاردن، تیركړدن، داموچانن. [واسپاردن. هاندان]

ف: سپردن، تیركړدن.

ع: تَوْصِيَّةٌ، تَحْرِيكٌ...

## داستان

ك: قسه، گوزارشت، سمرگوزشت، راز. [چیدوك،

به‌سرهات]

ف: داستان، سروا، اندار، افسانه، گذارش،

سرگذشت.

ع: حِكَايَةٌ، بَحْثٌ، قِصَّةٌ.

## داسره‌فتن

ك: سره‌فتن، سروین، نارام‌گرتن. [داسه‌كتان، سروتن]

ف: آرام‌گرفتن، آرام‌شدن.

ع: سَكُونٌ، سَكُوتٌ.

## داسره‌وین - داسره‌فتن

## داسرپن

ك: سرپن، دالوشانن، پاكه‌وكړدن. [نستړين و خاړپن

كړدنه‌وه (ی نازی لورت).]

ف: پاك‌كړدن. (عن دماغ)

ع: مَخْطٌ، نَخِيطٌ، تَنْخُمٌ، تَنْخَعٌ.

## داسك

ك: دوزگ. [هه‌ودای دوزو].]

ف: دسك، نَخ.

ع: خَيْطٌ، غَزَلٌ.

## داسی که‌نم

ك: سیتخچه. [داسو (پره‌ی گولی که‌نم).]

ف: داس، داسه، تَره، تَزه، اخځل. (سیخچه‌ی

گندم)

ع: سَفَا، شُعَاعٌ. (حسك)

وینده - چه پك‌که‌نم

## داس مانگ

ك: مانگ تازه. [مانگی که‌وانه، مانگی نوی]

ف: ماه نو، داس ماه.

ع: هِلَالٌ.

## داش

ك: كوره. [فرن (وهك: فرنی سنگه‌کی خانه).]

ف: كوره، داش، بَریجن. (كوره‌ی سنگ‌پزی

مثلاً.)

ع: فُرْنٌ، مُحَمٌّ، كُورٌ، كُورَةٌ.

وینده - كُورِه

## داشاهه - داشاهه

## داشت

ك: سفتاح. داشتن. [دهشت، هه‌وان فروش. پاشكه‌وت]

ف: داشت، دَخَش، دَشَن، دشتفال، دستلاف.

داشتن.

ع: اِسْتِفْتاحٌ، صَبَاحِيَّةٌ، نَشِيْطَةٌ، نَخِيْرَةٌ.

## داشتن

ك: نگاداری، داشت. [پاشه‌كوت كردن، گلدانه‌وه]

ف: داشتن، نگه‌داری.

ع: نَخِيْرَةٌ، اِنْدِخَارٌ، اِنْدِخَارٌ.

## داشتن

ك: شتن، داشوزین. [شوزدن له سهرمه به‌رمو‌خوار].]

ف: شستن.

ع: غَسَلٌ.

## داشکائن

ك: داموچانن. هه‌له‌وگه‌پانن. نویرده. داکروژانن.

[دانوش‌تاندنه‌وه، داگرتنه‌وه، داشکاندنه‌وه (داشکاندنه‌وه‌ی

لیواری جلوه‌برگه).]

ف: برگرداندن. (لبه‌ی لباس)

ع: خَبْنٌ، غَبْنٌ، كَبْنٌ، تَنْثِيَّةٌ، كَسَرٌ.

## داشکائن

۱- سنگه‌کی: جزوه نانیتکی نه‌ستوروه که له‌سر چه‌ودا

ل: داکوژانن. [داشکاندن (رهک: داشکاندن سراج).]

ف: شکستن. (اندود مثلاً).

ع: کُسر.

**داشکانن**

ل: درزگرتن. [داگرتنره، درونی پر و بی درز].

ف: درزگرفتن.

ع: دَرَز. کَف.

**داشکانن**

ل: داخستن. [مه لپینی جوگه].

ف: بَستن، رها کردن، ویل کردن، آب بستن.

ع: بَنَق، دَعَق.

**داشکلهرم** - قومری [ارشه یه کی کرماجیه] [کرماجی است].

**داشکیان**

ل: موچیانهره، مه لهوگه پریان، داکوژیان، داخریان.

[دانورشتانهره، داگانهره. داشکان. مه لپان]

ف: برگشتن، شکسته شدن، رها شدن.

ع: تَنَنی. اِنکسار. اِنشاق. اِنعطاف...

**داشلیقانن**

ل: دافلیقانن، شلیقیان. [پلیشاندنره]

ف: له کردن، چکاندن.

ع: اِفلاق.

**داشلیقیان**

ل: دافلیقیان، شلیقیان. [پلیشاندنره]

ف: لهیدن، له شدن، چکیدن.

ع: اِنفلاق.

**داشورانن**

ل: بیشهرم کردن، دامالانن. [بیتهه یا کردن، بی تابپرو کردن]

ف: شوراندن، بی شرم کردن.

ع: تَبَذَة، شَریس.

**داشورانن**

ل: داشتن، داشورین، شتن. [شوردن له سهرهه بز خوارهه].

ف: شُستن.

ع: غَسَل.

**داشوریک**

ل: دامالیگ، شوریاگ. [بی تابپرو. داشوردراو]

ف: شوریده، بی شرم، شسته شده.

ع: بَذی. مَغسول.

**داشوریک**

ل: دالوچیگ، دالوسکیگ، دالوسکه بروج. [داشورلو]

ف: آویخته، فروهشته، فروهشته شده.

ع: مُدَنی، مُدَنی.

**داشوریان**

ل: دامالیان. شوریان. [بی تابپرویی. داشوردراو]

ف: شوریده شدن، شسته شدن.

ع: بَذَة، اِنغسال.

**داشوریان**

ل: دالوچیان، دالوسکیان، دالوسکه بیرون. [داشوران]

بهروژتر شورپورنره.

ف: آویختن، آویخته شدن، فروهشته شدن.

ع: تَبَذی.

**داشی**

ل: نابرا، براگموره. [کاکه، وشه ی ریز بز دواندن برای

گهره].

ف: داداش. (برادر بزرگ)

ع: آخ.

**داغان**

ل: پاشیاگ، به ریاد، داره شیاگ، به یه کادریاگ، ته فروتورنا.

[تیکوینک]

ف: داغان، پراشیده، پراگنده، برپاداشده،

به هم خورده.

ع: مَحْرُوب، مَهْدِم، مَنقُوض، مَتَفَضَض، مَتَفَرَّق،

مُشْتَت.

**داغان کردن**

ف: پخسیدن. چسپیدن. (به سبب حرارت آتش مثلاً).

ع: التَّدَاع، تَكَرُّش، تَكْمُش، تَقْبُض، تَقْلُص.  
داکاسان

ك: تيفلاك کردن، نارام کردن، دامركائى. [داسه كناندن]  
ف: آرام کردن.

ع: اسكان، اسكات، اخباء، الزام، اقناع.  
داكاسيان

ك: تيفلاللبسون، نارام گرتن، دامركيان. [داسه كنان،  
هدادان]  
ف: آرام گرفتن.

ع: سُكُون، سُكُوت، خَبُو، اِقْتِنَاع.  
داكاليان ← كاليان  
داكردن

ك: خالى کردن. رِژائى. [به تاؤ کردن. سهره و خوار رشتن].  
ف: ريختن، فرو ريختن.  
ع: ثَخِيلَة، اِفْرَاق، صَبّ.  
داكردن

ك: بارين. [دابارين]  
ف: باريدن، باران آمدن.  
ع: اِمْطَار، مُزُولُ المَطَر.  
داكردن

ك: شكافتن. [قليشانان (روك: قليشاندى ديوار)].  
ف: شكافتن، باز کردن. (ديوار مثلاً).

ع: اِنْفَاق، شَرع.  
داكوتان

ك: چه قائن، داپه قائن. [تتپا کردن، دابردن (روك):  
داپه قاندى بزمار].

ف: كوفتن، كوبيدن، فروكوفتن. (ميخ مثلاً).  
ع: غَرَب، دَق، ضَرْب، تَوَيْتَة، اِرْساء.

داكوتائن

ك: داكوتان. [داپه قاندى. کوتانده (روك: داکوتانی بزمار

ك: به رياد کردن، به يه كادان. [تیکریتلدان]

ف: داغان کردن، پراگنده کردن، پراشیده نمودن.

ع: حَوْس، هَدَم، تَهْدِيم، نَقْض. تَفْرِيق، تَشْتِيت.  
داغ کردن

ك: گول لییدن. [چزاندن، فرسردان، زسان لییدن  
(خوازه به)].

ف: داغ کردن، گُل [گول] زدن، آسیب رسانیدن.  
(مجاز است).

ع: كَيّ، نَدَع.  
دافرائن

ك: داخستن. [به ره زوى بهردانده].  
ف: انداختن، فرو انداختن.

ع: اِلْقَاء، اِسْقَاط.  
دافره قائن

ك: داپزائى. [داتورلادن، پليشاندن]  
ف: له کردن، فرو ريختن.

ع: تَهْرِيَة، تَذْيِة، تَفْسِيع.  
دافره قيان

ك: داپزايان. [داتورلان، پليشان (له توكوت برونى گوشت -  
بز نمونه - به هوى زرد كولته ره يا به هوى گه نينه ره)].  
ف: له شدن، فرو ريختن. (ريختن گوشت مثلاً به  
سبب زياد پختن يا گنديدن).

ع: تَدْعُص، تَفْسُح، تَذْيُوء، تَهْرُء، تَهَافَت.  
دافه

ك: ره خنده، فريدر، په رتكره. [فريدر، پاليترونه].  
ف: رهاننده، گريزاننده.

ع: دافعة.

دافليقائن ← داشليقائن

دافليقيان ← داشليقيان

دافره چيان

ك: هه لدرچيان. [گرنج برون، هاتنه و بهك (روك: هه لدرچيان  
به هوى تينى ناگره)].

و کوتاندنوهی سهریان.)

ف: کوفتن، کوبیدن، فروکوفتن. (میخ، بام، مثلاً.)

ع: غَزَن، دَق، رَز، تَوَزَنَه، دَعَق، اِحکام.

**داکوتان**

ک: خوسپ کردن. [پاشله (زم کردن) که سیک له پاشله دا. خوازه به.]

ف: پرتاو، دُشتیاد، زشتیاد. (اسم کسی را پشت سر به بدی بردن. مجاز است.)

ع: غِبَة.

**داکوتیان**

ک: کوتیان. [داکوتران، داپه قنران]

ف: کوفته شدن، کوبیده شدن.

ع: اِرَقَران، اِنْفِران، اِسْتِحکام.

**داکوتان**

ک: داشکائن، هه لوگه پائین. [دانوشتاندنوه. داشکاندن (وه)؛ دانوشتاندنوهی جلوه رگ و داشکاندنی سواخ.]

ف: برگرداندن، شکستن. (لباس، اندود مثلاً.)

ع: خَبَن، تَفْنِیَة، کَسَر.

**داکوتیان**

ک: هه لوگه ریان، داشکیان. [دانوشتانهوه. داشکان]

ف: برگشتن، شکسته شدن.

ع: تَخْبَن، تَفْنِی، اِنکِسار.

**داکوتکی**

ک: لاکوتسکی، لاکوتسی، پالوبه ننی. [لایه نگری، پشتیوانی]

ف: دوستداری، پشتیبانی، فراداری، سوداری، کَمک.

ع: حَمایَة، ظَهَار، تَقَصُّب، مَحَابَة.

**داکوتکی**

ک: کوتش، کوتشین. [ته قالا، ههول]

ف: کوشش، تلاش، جَخ، جَخ، دَنبَال کردن.

ع: سَعِی، جَهْد، کَهْد، قَصْر، جِد، اِصرار.

**داکوتکیان**

ک: کوتشیان، کوتشین، ته لاش کردن، ههول دان. پالوبه ننی.

[ته قالا دان. لایه نگری]

ف: کوشش، کوشیدن. کَمک کردن، دوستداری کردن، پشتیبانی کردن.

ع: حَمایَة، ظَهَار. سَعِی، جَهْد، قَصْر، اِصرار.

**داکوتکی**

ک: هاماری، چالایی. [ته ختان. نزمایی]

ف: همواری، افتادگی، گودی.

ع: وَهْدَة، هَبِطَة، بَطِیخَة، حَائِر، مُنَحَدِر، مُطْمَئِن.

**داکوتفن**

ک: خواره و کوفتن. [داکوتن، کهوتنه خوار]

ف: شخیدن، پایین افتادن، افتادن.

ع: سَقُوط، خُرُور، هَوِی، اِهْواء، اِنْهَواء، تَجَرُّم.

**داکتن**

ک: کهن، دهرماردن. [له بمر دهره تیان (وه)؛ داکه ندنی]

[جلوه رگ]

ف: کندن، در آوردن. (لباس مثلاً.)

ع: نَزَع، سَلَخ.

**داکیشان**

ک: دالوتچان، دالوتسکائن، داعیشتن. (دولچه مه سه له ن.)

[له سه روه به ره و خوار شوژ کرده وه.]

ف: فروهشتن، آویختن.

ع: اِدْءاء.

**داکیشان**

ک: پانه و کردن، دریز کیشان. [راخستن (وه)؛ داکیشانی]

[فرش.]

ف: پهن کردن، دراز کشیدن. (فرش مثلاً.)

ع: مَد، تَمْدید، وَدِئ، بَسَط، طَحَو، طَحِی، مَطْل.

طریق، شبح.

### داگرتن

ك: خواربوهاروردن. [هینانه خواربو]

ف: پایین آوردن، فرود آوردن.

ع: حط، حقا، تنزیل، اعلاء، تعلیه.

### داگرتن

ك: داکوتان، سفته و گردن. [کوتاندنوه (وهك): داگرتنه‌وی

سهربان.]

ف: کوبیدن، سفت کردن. (بام مثلاً.)

ع: احکام.

### داگرتن

ك: دوراثن. [داگرتنه‌وه، دروین (وهك): داگرتنه‌وی لیواری

جلوبه‌رگا.]

ف: دوختن. (کناره‌ی لباس مثلاً.)

ع: حقا، بثن، غبن، حبن، كف، خیاطه.

### داگرتن

ك: پر کردن. [لیروالیتور کردن]

ف: پر کردن.

ع: ایعاب، تملیه.

### داگرتن

ك: رشتنه‌وه. [داپوشین، جی‌کرندوه، گشتگی]

ف: فراگرفتن.

ع: شمل، شمول، عم، عموم، استیعاب.

### داگرتن

ك: لیدان. [کوتانی بی‌دین.]

ف: ژنن.

ع: ضرب.

### داگرتن

ك: داگردن، بارین. [دابارین]

ف: فروگرفتن، باریدن.

ع: امطار.

### داگرتن

ك: روشن کردن، هدلگرتسانن، گپاثن، گه‌شه‌و کردن.

### [هدلگرتن]

ف: افروختن، روشن کردن.

ع: اذکاء، ایقاد، اضرام، اسعار، الهاب، اثقاب،

ایهاج، اشعال، ثاریث، ثاریج، تهجیح، ثوقید،

شوبوب.

### داگرتن

ك: روشن‌سوزن، هدلگرتسانن، گپیان، گه‌شه‌و بوون.

### [هدل‌بوون]

ف: افروختن، روشن شدن، افروخته شدن.

ع: ذکاء، ذکوة، وقود، ثقوب، سئو، ثوقد، ثقاد،

تلذع، تلظی، تلثب، ثارث، ثارج، ثوهج، تشبب،

تسعر، اثقاد، اضطرار، استعار، اشتعال، التهاب،

محبج، ومیح.

### داگرتن

ك: سوربووون، داگریان. [سوربوونه‌وه]

ف: افروخته شدن، برافروخته شدن، قرمز شدن.

ع: احمرار.

داگریان ← داگرتسانن (سووره‌و بوون)

### داگری کردن

ك: داپر کردن، بردن. [به‌زدرگرتن]

ف: گرفتن، زورگیری کردن، بردن.

ع: اشغال، غصب.

### داگریاک

ك: سنگین. [داگپار، داهیززار]

ف: بوژیده، سنگین.

ع: ثقیل، کسل، خاثر النفس.

### داگریان

ك: سنگین‌سوزن. [داهیززاران (وهك): داگریان به‌هوی

«تا» (وه.)]

ف: بوژ، گرفتگی، سنگین شدن. (از اثر تب

مثلاً.)

ع: ثَقْلَة، ثَقْسَة، زِدَاوَة، كَسَل، رَس، فُتور، ثَقُقُص.  
**دالگیه به ژیر تلہیا.**

ك: كه لڼدی بای په پيدا كړدگه. [بادپه موی بږه، له خړی  
 دږچږه.]

ف: فتوده، آغالیده شده.

ع: غَوَى، ثَغْرَى، ثَغَرَر.

**دالکائن**

ك: دوراڼ. چه سپاڼ. [دادوړین. نورساندڼ]

ف: دوختن. چسپانندن.

ع: خِياطَة، الصاق.

**دالکیان**

ك: دوریان. چه سپیان. [دادوړان. نورسان]

ف: دوخته شندن. چسپیدن.

ع: تَخْطِط، الصاق.

**دالووشان**

ك: سپین، داسپین. [نه سترین و خاویڼ كړدن (ی لوت).]

ف: پاک كړدن. (بیینی)

ع: مَخَط، نَخِيط، امْتِخَاط.

**دالووشكان**

ك: دالووشانن، لووشكانن. [دالووشین، خالی كړدن]

لوت.]

ف: دم پایین کشیدن، عن دماغ پایین کشیدن.

ع: مَخَط، نَخِيط.

**دالیتسان** — **دالیتستن**

**دالیتستن**

ك: لیتستن، لیستنهږه. [لستنهږه له سهر بڼ خوار.]

ف: لشتن، لیسیدن، ورساخیدن، فرولشتن.

ع: نَس، لَسَد، لَحَس.

**دال**

ك: لاشه خوږه. [دالاش]

ف: دال، لاشخور، دژكك، مردار خوار.

ع: غُدَاف.

**وینه**

**دال**

ك: لږ. [لاراز (قه لڼه می).]

ف: لاغر. (لاغر بلند قد)

ع: ضامِر، ذابِل.

**دالان**

ك: راپږه. [رنگه می سهر داپوشر او (به كړولتی

سهر داپوشر ایش دالین).]

ف: دالان، دالانه، بالان، بالانه، کوتار، دهلیز،

راهرو. (کوچه می سرپوشیده را نیز گویند.)

ع: مَمَشَى، مَعْبَر، اُسْطُوَان، دهلیز.

**دالان دروازه**

[ك: راپږی سهر داپوشر او نار مال.]

ف: دالان دروازه.

ع: دهلیز، دهلیز الدرب.

**دالبر**

ك: په لان. [پرشتی قوتگړی له پارچه دا. (وهك: دالبری

په رده).]

ف: یلان، دالبُر. (یلان پرده مثلاً.)

ع: عَشْكَوْلَة، وكف، رَقْرَق.

**وینه**

**دالده**

ك: پنا، په ناگا، كوله كه. [هاناگه، سایه]

ف: پناه، پناهگاه، پاغر.

ع: حِرْن، حَمَر، مَلَاذ، عِمَاد.

**دالنگ**

ك: دایك. [داك (زاراږی لویږه).]

ف: مادر. (لهجه لُری است.)

ع: اُم، والدَة.

**دالکھ دزان**

ك: دزدهسه ك. [دایكه دزه، دهسكيس، جاسوسی دز.]

ف: دزد افشار، دزد افشره.

ع: شَصْن، لَغِيف، أَبُو السُّرَّاق.

**دالووت**

ل: دالیت، چفته، چتیرهس، داریس، [داریهست، قایه‌میر]

ف: خَو، خواره، خوازه، خفته، جفته، چفت، جفت، وادیج، بَرَم، داریست، چوبیست، موبندی.

ع: عَرِيش، عَرِيشَة، مَسْمُوك، مِسْمَاك، مِشْحَط، غَاطِيَة، دَالِيَة.

**دالووچان**

ل: داهیشتن، دالوزکائن، دالوسکائن، دالوزائن. [داکیشان: له سهره بهر موخوار شو (کردنره).]  
ف: ریستن، فروهشتن، آویختن.

ع: ادلاء، تَدْلِيَة.

**دالووچک**

ل: دالوزک، دالوسک، دالوزان، دالوزه، دالوزان، دالوچه. [داهترار، شزیره‌کرار]  
ف: ریسته، ریسیده، نرگله، درگاله، آویخته، فروهشته.

ع: دالي، مُتَدَلِّي، هَادِل، شَنِيق.

**دالووچه** ← **دالووچک**

**دالووچیان**

ل: دالوسکیان، دالووچه‌بون. [شزیره‌نمه]  
ف: ریستن، ریسیدن، آویختن، ریسته‌شدن، آویخته‌شدن، فروهشته‌شدن.

ع: تَدَلِّي، انْهَدَال، انْشِقَاق.

**دالووژان** ← **دالووچک**

**دالووژک** ← **دالووچک**

**دالووِسک** ← **دالووچک**

**دالیت** ← **دالووت**

**دامک**

ل: دهرمنه، پدک‌کفتگ، بیتچاره، وامنه، واماک.

[دامار، دهموسان]

ف: درمانده، وامانده، فرومانده، پَرکَنده، بیچاره.

ع: عاجز، عاجِل، مُعْمَل.

**دامکی**

ل: واماک، وامنه‌گی. [داماری، دهموسانی]  
ف: درماندگی، واماندگی، فروماندگی، پَرکندگی، بیچارگی.

ع: عَجَز، عَطَاة.

**دامالیگ**

ل: کنیاگمه. [داخترنار له سهره بهر خوارمه، داخزار، دامالار (ره‌ک) پستی له‌ش و دهر‌لنگ.]  
ف: کنده‌شده، پایین آمده. (پوست‌بدن، پاچه‌ی شلوار مثلاً).

ع: مُنْكَشَط، مُنْشَلَخ.

**دامالیک**

ل: یتشهرم، بی‌تاریو، ... [یتعدیا (خوازه‌یه).]  
ف: دول، لول، کلوک، بلابه، بلایه، خلولیا، بی‌شرم، شوریده، بی‌آبرو. (مجاز است).

ع: بَذِي، وَقِيع، شَرَس، شَكِس، تَرِب.

**دامالیان**

ل: کنیان، داشزریان. [داخزان، یتشهرم برون]  
ف: کنده‌شدن، پایین آمدن. بی‌شرمی.

ع: انْكَشَاط، انْشِلَاح، بَذَاة، شَرَاة.

**دامالین**

ل: کهن. [داخزاندن]  
ف: کندن، پایین کشیدن، بیرون آوردن.

ع: كَشَط، سَلَخ.

**دامان**

ل: وامان، پدک‌کفتن. [دهموسان برون، لیکه‌رتن]



ف: درماندن، واماندن، فروماندن، بیچاره شدن.

ع: عَجَز، تَعَمُّل.

**دامردن**

ل: رشک‌برون، سیان [رشک‌لاش، ژاکان]

ف: خشکیدن، پلاسیدن، افسردن، افسرده شدن.

ع: تَبَيُّس، اِنْفِشاش، ذُبُول.

**دامرکاتن**

ل: داکاسان، نارام کردن. [داسه کناندن. گر نه میشتنی ناگر.]

ف: آرام کردن، آسوده کردن.

ع: اِسْكَان، اِسْكَات، اِخْبَاء.

**دامرکیان**

ل: داکاسیان، نارام‌بون. [داسه کنان. نه مانی گری ناگر.]

ف: آرام گرفتن، آسودن.

ع: سُكُون، سُكُوت، خَبُو.

**داموچان**

ل: تیر کردن، داسپاردن، هدنخراش، وادار کردن. [هاندان]

ف: آغالییدن، برانگیختن، تیر کردن، وادار کردن.

ع: اِغْراء، اِغْواء، تَحْریك، تَحْریش، نُصَح.

**داموچیک**

ل: تیرکریاک، داسپیریاک، وادارکریاک، هدنخریاک.

[هاندراو]

ف: آغالییده، برانگیخته شده، تیر شده، وادار

شده، آموخته.

ع: مَغْرى، مَغْوى، مَحْرىش، مَنصوح.

**دامووچان**

ل: داشکاتن. [دانوشتاندنمره (وله) دانوشتاندنهری لیواری

جلوبه‌رگ.]

ف: برگرداندن. (لبه‌ی لباس مثلاً.)

ع: خَبَن، تَثْنِیه.

**دامووچیک**

ل: مروچیاگهره، داشکیاگ. [دانوشتاره، داگیراره]

ف: برگشته.

ع: مَخْبُون، مُثْنِی.

**دامووسک**

ل: تامووسک، مور. [امروی کلکی نه‌سپ.]

ف: مو، موی دم اسپ.

ع: سَبَب، سَبِیب.

**داهه**

[ل: یاریه‌که.]

ف: کوس، کوس‌بازی.

ع: داما، لَعْبُ الداما.

وینه

**دامهرزاتن**

ل: دانیان، پاره‌جی کردن. [دانان، جیگیر کردن]

ف: بند کردن، گذاشتن، پابرجا کردن،

استوار کردن.

ع: نَصَب، اِتْقان، اِحْکام، تَقْرِیر.

**دامهرزاتن**

ل: دهریه کار کردن. [خسته‌گر، راگرتن، دامه‌زاندن]

ف: دست به کار کردن.

ع: اِخْدام، اِثْواء، تَثْوِیه.

**دامهرزیان**

ل: به‌زیون، ویسان، پاره‌جی‌زیون. دهریه‌کاریون.

[دامه‌زنان، جیگیرزیون. دست به یش کردن.]

ف: بَندشدن، ایستادن، پابرجا شدن،

استوار شدن. دست به کار شدن.

ع: اِنتِصاب، اِتْقان، اِسْتِحاك، اِسْتِقرار. اِسْتِخدام،

اِثْواء.

**دان**

ل: تَوَم [تَوَر، نارک]

ف: دان، دانه، تخم.

ع: حَب، حَبَّة، حَبَّة، بَزَر، عَجَم.

## دان

[ك: چنگ (تار و لکاره، وک: قهقهه مدان. به تنهیا به کار ناهیترتیت.)]

ف: دان. (کلمه‌ی ظرف است. مانند: قلمدان. بدون مضاف استعمال نمی‌شود.)

ع: محلّ، مکان. (مَقْلَمَة)

## دان

[ك: به‌خشین]

ف: دادن، دهش.

ع: عطاء، إعطاء، إيتاء، زكا، منح، قول، نوال، تنویل، مُناوَلَة.

## دانا

ك: زانا. [زانیار]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، دانشی، فروهر، فروهیده، مرد، هوشمند، هشیوار.

ع: عالم، علیم، فهم، حکیم.

## دانظر

ك: دانه‌دانه. [دنه‌دنه‌كه (وَك: دانه‌دانه برونی به‌فر.)]

ف: دانار، دانه‌دانه. (مانند دانه‌دانه شدن برف.)

ع: خَشَف، خَشِيف.

دانظر و دانظر - دانظر [دوویات برونه و کدی له‌به‌ر زور برونه.] (تکرار برای تکیه است.)

## داناچه

ك: ره‌شچه‌رونگ. [ماشورینگ (ته‌نیا برّ سوو به‌کار ده‌هیترتیت.)]

ف: سیاه‌وسفید. (فَقْط در سوو استعمال می‌شود.)

ع: شَمَط، خَلِيس، تَخِيط.

## دانلو

[ك: تار دانی گه‌م له کاتی دان‌کردندا] برّ قه‌له‌و برونی دنکه‌کاتی.]

ف: داناب. (آب دادن گندم در هنگام دانه

کردن.)

ع: ...

## داندار

[ك: پردنك (وَك: هه‌ناری دانداری.)]

ف: دانه‌دار، پردانه. (انار مثلاً.)

ع: شَكِيع.

## دانفان

ك: دانه‌دان، چنگه‌دان. [شورتی تَوَز.]

ف: دانه‌دان، جای دانه.

ع: مَحَبّ، مَبَرّ.

## دان‌دان

ك: دانه‌دان. [دان پیدان (وَك: دان‌دانی یالنده به بیچوو.)]

ف: دانه‌دادن. (مرغ به‌چهره‌ا.)

ع: غَرّ، غِرار، رَقّ، اِزغال.

## دانسقه

ك: نایافت. [نایاب (نید یومه.)]

ف: نایاب. (کنایه است.)

ع: نادر، عَدِيمُ النَّظَر.

## دانش

ك: زانست. [زانین، زانیاری]

ف: دانش.

ع: عِلْم، فُهْم، حِكْمَة.

## دانشتن

ك: دانشتن. (دانشتن دایك مه‌هلن به دیبار منالهر.)

[رویشتن، مانهره]

ف: نشستن. ماندن.

ع: جُلُوس، قُعُود، سَكُون، اِقَامَة، وَقْف، عُكُوف.

عُطُوف، حُنُو، مَكث، لَبث، ثَواء، لَباث، لَبِثَة.

عَطَف. عَكَف. حَنان، حَنَة، اِحْناء. تَوَقَّف، تَعَكَّف.

اِعْتِكاف. شَفَقَة.

## دانشمه‌ن - دانا

## دان‌کردن

[ك: دان تيكه رتن، دنك پديدابورن له خفه دا.]

ف: دان كردن، دانه كردن.

ع: احباب، اشعاع، قَـرط. بَضْم.

**دانگ**

[ك: ششيه كي مولك. هدره ها: كيشي شش درهم.]

ف: دانگ. (در املاك چهار طسوج است، يعنى:

شش يک ملك. در اوزان شش درهم است.)

ع: دانق.

**دانگانه**

[ك: بهشتك له خدرجى يا خوزاكى سهرانتيك كه نه ندامان

دهيدن. (بهشهرزى يك دانگ.)]

ف: دانگانه. (سهم بدهى يك دانگ.)

ع: نهد، دانقِيَّة.

**دانگو**

[ك: ناركى پاك كراى تهيسى.]

ف: دانگو. (مقشَر هسته ي زردآلو)

ع: مُصَدَّع.

**دانگو**

ك: نه به سراو. [نه به سراو، جياجيا (وك: پاروى

نه به سراو.)]

ف: دانگو، توده، دانه دانه. (پول مثلاً.)

ع: مَتَفَرَّق، غَيْرُ مُشْدُود، غَيْرُ مُجْتَمِع.

**دانگى دانگى**

ك: دانگانه. [ـ دانگانه.]

ف: توژى، توشى، دانگانه.

ع: تَنَاهَد، بَدَا، تَوَزيع.

**دانگير**

ك: چيژدانه. [چيكنه (داوى په مودانه گرتن.)]

ف: چوبكين، چوبلين، چوبكش. (چوبى كه

پنبه دانه را جدا كند.)

ع: خَشَبُ الْفَرْع.

**دان همويژ**

ك: مهرژدان. [ناوكى ميژوژ.]

ف: مويژدان، دانه ي مويژ.

ع: عَجَد، قَضَا.

**دانوانن**

ك: چه مائنه ره. خدَم كردن، خواهره وارودن. [دانه واندن (وك:

چه مائنده ره لقي درخت.)]

ف: چماندن، خماندن، خم كردن، پايين آوردن.

(شاخه ي درخت مثلاً.)

ع: حَنِي، ثَحْنِيَّة، تَعْطِيف.

**دانووله**

[ك: گياهه كي به ناربانگه.]

ف: دانوله. (علقى است معروف.)

ع: ...

**دنه**

**دانه**

ك: دان. [توژ، دنك. په موانه (هروژه دانه يه.)]

ف: دانه، دان، دانك. (مطلق دانه)

ع: حَبْ، طُعْم، قُطْنِيَّة.

**دانه**

ك: دانه برشكه، دانه بريژكه. [بريشكه، گه نى برژاو.]

ف: گندم برشته، گندم بوداده.

ع: مُحْصَن.

**دانه**

[ك: ژماره، هاركارى ژماره. (بو نمونه: چند دانه.)]

ف: دانه. (چند دانه)

ع: عَدَد.

**دانه**

ك: دور، گهره در. [مروارى]

ف: دُر، گُوهر.

ع: لُؤْلُؤ، دُر، جَوْهر.

**دانه**—**دانه ي هرهنگ**

**دانه برشكه**

ل: دانه، دانه بریزکه، [بریشکه، گه‌فی برژاو].

ف: گندم برشته، گندم بوداده.

ع: مُحَصَّص.

**دانه خوره**

ل: چه‌شه، [چه‌شته خواردور].

ف: چشته، دانه خور.

ع: مُطْعَم، مُسْتَطْعَم.

**دانه‌ریز**

[ل: گم‌رفته نار ناردره له لایه‌ن ناشه‌ره.]

ف: دانه‌ریز، [گندم انداختن آسیا توی آرد].

ع: ...

**دانه‌کولانه**

[ل: چیشتی دانوله.]

ف: دانک، آش دانک.

ع: ...

**دانه‌نشان**

[ل: نه‌خیشتراو به مرراری و برده‌ی به‌نرخ.]

ف: دانه‌نشان، گوهرنگار.

ع: مُرْصَع، مُكَلَّل.

**دانه‌وه**

ل: دواره‌دان، [گه‌پاندسه‌وه، پیته‌وه‌دان، دیورکردسه‌وه (روک):

دانه‌وه‌ی قهرز، پیته‌وه‌انی درگا، دواره‌انی موو له لایه‌ن

پیستهره، دیورکردنه‌وه‌ی خه‌لکی.]

ف: پس‌دادن، توختن، پیش‌کردن، پس‌کردن.

(پس‌دادن قرض، پیش‌کردن در، پس‌دادن

پوست موو، پس‌کردن مردم.)

ع: رَدَّ، قَضَاء، تَادِيَة، فَسَخ، اِطْبَاق، رَحْ، ثَنَحِيَة.

**دانه‌وه**

ل: که‌ئن، [هه‌لکه‌ندن (ی زوی).]

ف: کندن، (زمین)

ع: حَفَر.

**دانه‌ویل**

ل: ورده‌دان، [دانه‌وتله]

ف: خورده‌دانه، خشک‌افزار.

ع: حُبُوبَات.

**دانه‌وین**

ل: چه‌مینره، خه‌مه‌برون، چه‌میانره، [داهاتنه‌ره]

ف: چمیدن، خَمیدن، خَم‌شدن، پاییین آمدن.

ع: اِنْخِنَاء، اِنْخِطَاف، هَوِي.

**دان هه‌نگوور**

ل: هه‌نگووردان، [نارکی تری].

ف: تَكْزَر، تَكْشَر، وَتَكْزَر، تَكْشَر، تَكْشَك، تَكْشَل،

تَكْزَر، تَكْشَر، تَكْشَر، تَكْشَر، تَكْشَر، تَكْشَر.

ع: عُجْد، هُب، عَوَز، فَصْنِي، قَضَا، فَرَصِد، فَرَصِيد،

حُبَّة، حَبُّ الْعَنْب.

**دانه‌ی فهره‌نگ**

ل: دانه، زه‌نگار، [زه‌نگان (ژه‌نگالی کانزا) که به‌ردیکی

به‌ناریانگه.]

ف: دَهانه، دَهنه، دهانه‌ی فرنگ، زنگار، (زنگار

معدنی که حجری است معروف.)

ع: دَمْنَج، زَنْجَار.

**دانه‌یك**

ل: یه‌کی، یه‌کینک، [یه‌لدانه، دانه‌یه‌لک]

ف: یکی، یک دانه.

ع: وَاحِد.

**دانه‌یه‌ك**

ل: یه‌لدان، [پیته‌وه‌دان، به‌ستن (روک: به‌ستنی کتیب).]

ف: هم‌گذاشتن، (کتاب مثلاً.)

ع: هَنَك، سَنَك، اِطْبَاق.

**دانیان**

ل: نیان، [دانانه سهر زوی].

ف: نهادن، نهشتن، نهستن، گذاشتن، گُذاردن،

فرو گذاشتن، نشانیدن، نشاستن، نشانیدن،  
نشاختن، هلیدن، فرو هلیدن.

ع: وَضِعَ، غَرَسَ، ثَرَكَ، الْقَاءَ.

دانیان

ك: باختن، دَیْرَانَن، [دانیان، دَیْرَانَدَن، زیان کردن]

ف: باختن، بازیدن.

ع: اِضَاعَةُ، تَضْيِيعُ، خَسَارٌ، اِخْسَارٌ، حَرَمٌ، حَرَامٌ.

دانیان

ك: برپا کردن، نیان. [دامه زانیدن] ای کوله که، دیوار و شتی

له و چمنه. ]

ف: نشانیدن، برپا داشتن. (ستون، دیوار و امثال

آن.)

ع: نَصَبٌ، بِنَاءٌ.

دانیستن = دانستن

داو

ك: تَوَرَّ، تَهَلَّه. [نامرازی راو کردنه.]

ف: دام، جام، مله، پهنند، نَرَنگ، تله.

ع: شَرَكٌ، شَبَكَةٌ، حَبَالَةٌ، أُحْبُولَةٌ، نَصِيبٌ، مِصْلَاحَةٌ،

مِصْبَدَةٌ، مِصْبَدَةٌ، قُحَّازَةٌ، فُجْ.

وینده = تَوَرَّ، تَهَلَّه

داو

ك: كَهَلَك. [نیلرته که]

ف: دام، ریو، زرق، شید، دوله، تبند، نیرنگ،

کَلَك.

ع: مَكْرٌ، كَيْدٌ، حِيلَةٌ، خَدِيعَةٌ.

داو

[ك: زیاد کردن، دستی کایه، بَرَنمونه: له تارته دا.]

ف: داو. (زیاد کردن خصل در بازی نرد مثلاً.)

ع: ...

داوا

ك: قَرِه، جَنگ، دَنگه شه، حه چهل، حوله سی، دژمندی.

[شه برعه را]

ف: جنگ، ستیز، ستیزه، دشمنی، تول،  
پَرخاش، فَرخاش. زِدو خورد.

ع: دَعَوَى، نِزَاعٌ، مُنَازَعَةٌ، نَوَكَةٌ، خُصُومَةٌ،  
مُخَاصَمَةٌ، مُشَاجَرَةٌ، مُبَازَرَةٌ، مُشَارَةٌ، مُضَاجَعَةٌ.

حَرْبٌ، قِتَالٌ.

داوا

ك: گهرهك، خواستی، داد. [ویستن. سکاآ]

ف: قُزُول، افزُول، افزُولیدن، خواهش، خواستن،

داد.

ع: تَقَاضَا، طَلَبٌ، مُطَابَقَةٌ، مُحَاوَلَةٌ، اِنْعَاءٌ.

داوارانین

ك: وارائن، دابارائن، دارِثَانَن. [رشته خوار (داویراندن)]

ف: باراندن، ریختن، فرو ریختن. (ریزاندن)

ع: فَشٌّ، حَتٌّ، اِهْلَالٌ، ثُلُلٌ، صَبٌّ.

داواریان

ك: واریان، داباریان، دابارین. رُزِیان. [رژانه خوار. داویرین]

ف: باریدن، ریختن، فرو ریختن.

ع: اِنْثِلَالٌ، اِنْهَالٌ، اِنْصِيبَابٌ، سَرَدٌ، تَتَابُعٌ، تَهَافُتٌ.

داوان

ك: خوازگار. [دارا کار، خوازیار]

ف: داوان، خواهان، خواستار.

ع: مُدْعَى، طَالِبٌ، مُتَقَاضِي، مُحَاوِلٌ.

داویاز

ك: داوچی، داویدمر. [نور راوچی به دار راو ده کات.]

ف: دامی، دامیار، دام افکن.

ع: صَيَادٌ، حَابِلٌ.

داویاز

ك: كهله کباز، شیو کباز، حوکه باز، دارلیدمر. [گزیکار،

فیتباز]

ف: دول، داغول، دوی، گُربَز، تَنبید، سالوس،

دغاباز، دغلباز، افسونباز، فسونگر، شیوه باز.

ع: مَكَار، حَيَال، رَوَاغ، مُحِيل.

**داوېسته** ← داوېسه د

**داوېته له ب**

ك: خوازگار، داران. [داواكار، خوازيار]

ف: خواهان، خواستار.

ع: طالب، تائق.

**داوخواز** ← خوازيار

**داوواخستن**

ك: داوښانه. [دار چه فاندن بو راو.]

ف: دام گستردن.

ع: صلي.

**داوېر** ← دابېر

**داوېرين** ← دابېرين

**داوېكه فتن**

[ك: پټو بون، كدونه ناو دار]

ف: دام افتادن.

ع: تَكْعُنْش.

**داوېكه**

[ك: جن دار. هډه ټيرگه]

ف: دامگاه، غلنگاه.

ع: مَزَلَقَة، رَلَاقَة، مَغْلَقَة، شاپك.

**داوليتېدر**

ك: داوېاز، داوچي. [نور راوچيې داو دښته وه.]

ف: دامې، داميار، دام افگن.

ع: صَيَاد، حابِل.

**داوليتېدر** ← كه له كېاز

**داوښانه وه**

ك: داوواخستن. [داوښانه، داوچه فاندن]

ف: دام گستردن.

ع: صلي.

**داوېسته**

ك: خريد و فروش، داوېسه د. [مامه له]

ف: داووستد، خريد و فروش.

ع: مُبَايَعَة، مُعَامَلَة، مُبَادَلَة، مُعَاظَمَة.

**داوهان**

ك: نه‌نهاد كردن. [نكړولى كردن]

ف: منبليدن، كيبيړن، داو آمدن.

ع: جَحْد، انكار، تحاشي.

**داووت**

ك: زه‌مارن. [شايې]

ف: سور، بيوگاني، پيوگاني.

ع: عِرْس، رَفَة، رَقَاف.

**داوهرې**

[ك: سكالاكردن، داوېري]

ف: دادخواهي.

ع: تَظْلُم، شِكَايَة. (عرض)

**داوه‌زائن**

ك: دابه‌زائن، پياده كردن. [بهره‌وځار هېتان. هدره‌ها:

هېتانه خواره له سهر سوارې.]

ف: پياده كردن، پايين آوردن.

ع: اِرْجَال، اِنْزَال، اِمْبَاط، حَذَر.

**داوه‌زين**

ك: پياده‌بون، دابه‌زين. [بهره‌وځار هاتن. هاتنه خواره وه]

ف: پياده شدن، پايين آمدن.

ع: تَرْجُل، نَزُول، حَذُور، هُبُوط.

**داوېستن** ← دابه‌ستن

**داوېسين**

ك: خوږدار، خوږداري‌كمر، چاروايه خوږي‌كمر. [نسر كده‌ي

ولاخ به كړئ ددهات.]

ف: خُرسَلَاك، خُربَنده. (كسي كه الاغ به كرايه

بردارد.)

ع: عَاسِب، مُرِيض، مُرِيض.

**داوه‌شائن**

ك: وه‌شائن، كيتلان. [تړو كردن (ي كيتلگه).]

ف: افشاندن، كشتن، كاشتن، تخم افشاندن.



ف: بریدن، اَزه کردن، شق کردن، تخته کردن،  
الوار کردن.

ع: نشر، تلویح.  
**داهارردن**

ک: شانه کردن. [داهیتان: شانه پیدا هیتان. (زولف شانه  
کردن)]

ف: شانه کردن. (زلف)

ع: مَشَط، مَشَق.  
**داهوړ**

ک: ده لپ. شوړ. [نشوړل، ده لپ]

ف: گشاد. بلند.

ع: حَمَل، واسع.  
**داهول**

ک: مه ترس، سهره خر، هراسه. [داوډل]

ف: داهل، داهول، داخول، هراک، هراس،  
هراسه، توپل، خوسه، خواسه، أفچه، مَترس.

ع: ناطور، خیال، محذور، كُطار، فَرَاغَه، نَعین،  
**داحول**

**داهیتستن**

ک: داکیشان. [له سهره به روځوار شوړ کړندهوه.]

ف: فروهشتن، هشتن.

ع: تَدْلِيَّة، اِدلاء، اِرْخاء، اِرْسال.

**داهیتستن**

ک: دادیران. [رایه ل کردن (ای منداډ).]

ف: فروهشتن. (بچه)

ع: اِحْتِفَان، اِدلاء، اِرْخاء.

**دایان**

ک: مَهْمَه. [دایان، تایان]

ف: دایه، تایه، ماذرک.

ع: ظَنَر، ظُورَة، مُرْصِیْعَة، حاضِیْنَة، دایَة.

**دایانی**

ک: مَهْمَه یی. [دایه نی، تایه نی]

ف: دایگر، تایگر.

ع: ظَنَر، رَضاعَة.

**دای به چلوپوه**

ک: ... وتی پی. نشانی دا. [پتی گوت. خستیه بهر چاری

(سهره نشی کړد).]

ف: زد توی چشمش.

ع: طَعَن عَلَیْهِ.

**دای به ژیر چنگه یا**

[ک: به مست کوتای به ژیر چه ناکه پدا.]

ف: دوکار دی زد.

ع: دَكَمَ لِحِیْهِ، دَقَنَ فِی لِحِیْهِ.

**دای به ناو ده میا**

[ک: به مست کوتای به ناو ده میدا.]

ف: تودهن زدن.

ع: دَقَمَة، دَكَمَة.

**دایره**

ک: چه مده، چه لده، که مه، ناخه، ته نورره. [بازنه]

ف: دوله، پرهون، برهون، چنبر.

ع: دائِرَة، دارَة، دَهْمَة، اِطار.

**دایره**

**دایره**

ک: دَف. [نامیریکي مزیقایه.]

ف: دایره، باتره، غربانه، نوره.

ع: دُف، دَب.

**دایره**

**دایره ی نیخوار**

ک: خدمت مهنته، مهنته، مهنته. [بازنه ی ناماده کړدنی

رځ.]

ف: مَنَدَل، مَنَدَله.

ع: دائِرَة اِلْحِضار، دائِرَة اِحْضارِ النِّرواح، دائِرَة

النِّعَازِم.

**دایق دهرهاتن**



ک: چاره کردن. گهردهن گرتن. [به‌رنگار برونه‌ره. گرتنه نه‌ست]

ف: چاره کردن. گردن گرفتن.

ع: مُقَارَمَة. تَعَهُّد. ضَمَانَة.

**دایک**

ک: دادا، دایه. [داله]

ف: ماد، مام، مادر، مارو، آن.

ع: اُم، والدَة.

**دایک مردک**

ک: مادرمرد. [میوه‌ی له باخدا گه‌نیو.]

ف: پوله، مادرمرده. (میوه‌ی فاسد شده در بُستان.)

ع: عَجِي. وَيْلَمُه.

**دایم**

ک: همیشه. پایدار. [به‌ردوام. نمر]

ف: همیشه، پیوست، پیوسته، نراک، نوتاش، پاینده، پایدار، جاوید.

ع: دائم، سَرَمَد.

**دایم‌رۆژک**

ک: همیشه‌رۆژک. [به‌رۆژی به‌ردوام.]

ف: همیشه‌روژه.

ع: قُيِي، صَائِمُ الدَّهْرِ.

**دایموله‌یز**

[ک: نافریتیک که همیشه بیتۆزێ.]

ف: ده‌شتانی.

ع: دَناء، دائِمُ الْخَيْض.

**دایموله‌هر**

ک: همیشه‌مه‌س. [سه‌روشی به‌ردوام.]

ف: همیشه‌مست.

ع: مِيقَاب، مُدَمِّن، دائِمُ الْخَمْرِ.

**دایمی**

ک: همیشه. [تا‌ه‌تا، نمر، همیشه‌یی]

ف: همیشگی، پێوستگی، پێوستی، نراکی، نوتاشی، پایندگی، پایداری، جاویدی.

ع: دائِمِي، سَرَمَدِي، باقِي، أَبَدِي.

**داینه**

ک: چاک، به‌له. [داوین]

ف: دامن.

ع: رِفْل، ذِیل.

**داینه**

ک: بنار، پال‌داینه، داینه‌کیف. [داوینی چیا]

ف: دامن، دامنه، دَمَن، راغ، کودر، تَنیزه، کوه‌پایه.

ع: سَفْع، طَف، وَكْف، هَبْطَة، حَضِيض، مُتَحَدِر، أَصْل، أَصْفَل.

**داینه‌ی**

[ک: داینی!، لینگه‌ی! (فرمانه.)]

ف: بگذار!، بهل! (امر است.)

ع: ضَع!

**داینه‌گیر**

[ک: داوینگیر، دمه‌رداوین]

ف: دامن‌گیر.

ع: مُتَشَبِّث، مُلْتَمِس.

**داینه‌گیر**

ک: پاگیر. [به‌ریه‌ست، پیتشگر. گیرده‌که‌ر]

ف: دامن‌گیر، پاگیر.

ع: مانع، باعِث.

**داینه‌ی زین**

[ک: به‌شیکه له زین. (داوینی زین)]

ف: جناب، جُنَاح، كَفْچَک، تَنبیک، تَنبوک. (دامن‌زین)

ع: یون.

وینه—زین <۲>

**داینه‌ی کیف** ← **داینه**

دایه ← دایک

دایه بهری.

ل: دایه دهمی. [دای به دهمیره، دریزه پیندا.]

ف: دَمَش دَد، دَمَش دَاد.

ع: دَئِل، طَوَّل، اسْتَقْصَى.

دایه بهریا.

ل: کهفته بهرو. [پیشی کهوت.]

ف: جلو افتاد، پیش افتاد، پیشی گرفت.

ع: سَبَقَهُ، تَقَدَّمَ عَلَيْهِ.

دایه دهمی. ← دایه بهری.

دایه!

[ل: وشه بانگ کردنی مریشک و مهره. بهم پیتی

«ب» به ده تین: بی تازاد.]

ف: بیا! (صدا کردن مرغ یا گوسفند، این «ب» را

بای آزاد گویند.)

ع: عَفَط، دَجْ، بُسْ!

دایه!

[ل: رشه بانگ کردنی په پناه پتای مریشک و مهره.]

ف: بیایا! (صدا کردن مرغ یا گوسفند به طور

تکرار)

ع: دَجْ دَجْ، بُسْ بُسْ، دَجْدَجْ، بَسْبَسْ، عَفَط.

دایه!

[ل: وشه بانگ کردنی بز، مهر، مانگا، گریزه که.]

ف: هرا! (صدا کردن بز، گوسفند، ماده گاو،

گوساله)

ع: عَفَط، طَرَطَبْ. هرا

دَدان ← دایان

دَدانه ← دایانه

دراو

ل: پورن. [پاره (وشه به کی کرماجیه).]

ف: پول، درم. (کرماجی است.)

ع: نَقْد، وَجْه، دِرْهَم.

دردووک

[ل: زیرک. قسهی بیجا کهر. (ویلوتزی بچروک).]

ف: گُرِز. پرت گو. (فضول کُچلو)

ع: نَرْدَق.

دورز

ل: ترک، تلش. [قه‌لش، قلیش]

ف: دَرز، دَرزه. شکاف، چاک، ترک.

ع: شَقْ، خَرَق، صَدْع، هَزَم، صِر. غُثَر، خُل.

خَصَاص. زُئِر، دُرز، قَادِح.

دورزیدن

ل: تره‌کین، تلشیان. [قلشان، تره‌کان]

ف: دَرز پیداکردن، ترکیدن، شکافته شدن.

ع: تَفْصُم، تَصْدَع، اِنْشِقَاق، اِنْخِرَاق.

دورز کردن

[ل: که لین گرتن]

ف: شکاف گرفتن.

ع: رَاب، اِرَاب.

دورز

ل: خار. [نهرم، شور، لورل نه‌بور (بهرام‌بری «کرژ».)]

ف: خَاب. (ضد «کرژ»)

ع: سَبَط.

دورز

ل: دَر. [کرژ، مَر]

ف: خشم‌گین، توه‌م‌رفته.

ع: قَطِب، مُنْقِبِض.

درک

ل: خار، ریخزار، ریزه‌خا. [ریخه‌لان]

ف: خار، ویگ‌زار، شن‌زار.

ع: عَقِیص، خَصَبَاء.

۱- له ده سنووسه کهدا له باتی «~» پیتی «پ» له سر

پیتی «ب» دا داتراوه. (ر - ر)

## درکائن

ك: گوشه‌دان. [ناماژه کردن، هتما کردن، وتنی سهرتایه ك له

نهتنی.]

ف: دندیدن، پرخیدن، سیمیدن، کوسیدن،  
نَماریدن.

ع: اِشارَة، اِشعار، اِیماء.

ع: هائم، مُلْهُد، دَوَار، مُخْرَج، مَهْجور، غَرِيب.

درَك كیا

[ك: چتلی گیا.]

ف: شخلی، خار گیاه.

ع: زَغَب، شَوْكُ الْكَلَا.

درَكه

ك: گوشه، هتِما. جده‌نگ. [ناماژه، ئیدیوم]

ف: دندش، پرخش، نَمار.

ع: وَدِص، وَدِص، اِیماء، اِشارَة، اِشعار.

درِکین

ك: درِکدار، درِکینه. [چقلوی، درِکاری]

ف: خاردار، تیخ‌دار.

ع: شَائِکَة.

درِکینه

ك: تروکنه. [جوجکی تازه تووللینه‌تور.]

ف: سیخ‌پر. (جوجه‌ای که تازه سر پرهایش

برآمده باشد.)

ع: مُشَوِّك.

درِکینه - درِکین

درِکا

ك: درگانه، قاپی. [درکه، درگا]

ف: بیا، دَر، درگاه، کاپه، کاپی، سَدگاه.

ع: یاب، مَدخل.

وینته - جلموخان، تادرگا

درِکا

ك: درگانه، دهم، سهر. [زاری دهر (وله: درگای خینگه).]

ف: دَهَن، دَهَنه، دَهانه، سَر. (خینگ مثلاً.)

ع: قَم، رَاس.

درِکا

ك: سهر، سهر. [سهرقاب، دهم‌وانه]

ف: سهر.

ع: سِداد، صِمام، سِطام.

درِکابوون

ك: توتقین، توتقیان. [ناواله‌بوون، ته‌قین (وله: درگابوونی

برین).]

ف: شکافته‌شدن. (زخم مثلاً.)

ع: غَد، ثَبَر، قَصِیص، فُزُور، اِنْبِضاع، اِغْذاف.

درِکاپیه‌ودان

ك: پیه‌ودان. [پیره‌دان، دانه‌ره، به‌ستن]

ف: درپیش‌کردن، پیش‌کردن.

ع: سَك، هَك.

درِکادان

ك: توتقن. [تالاله‌کردن، ته‌قاندن (وله: درگادانی برین).]

ف: شکافتن. (زخم مثلاً.)

ع: بَیج، بَیجس، بَطَر، بَضْع، فَقَا، ثَقِیْقَة، ثَفَرِیز، اِثْبار.

درِکازه‌نانه

ك: دهرگوشادانه. [شیرینی دان به هوی کرده‌وی

دامرده‌زگایه‌ک.]

ف: دربازانه، درگشادانه.

ع: اِفْتِتاحِیَّة، اِفْتِتاحِیَّةُ الْبَاب.

درِکانه

ك: درگا، قاپی. [درکه، دهرگا]

ف: بیا، دَر، درگاه، سَدگاه، کاپی، کاپه.

ع: یاب.

وینته - جلموخان

درِگای پاشا

ك: ته‌لقاپی. [دهروازه، دهرگای گه‌وره.]

ف: داخل، داخل.

ع: رتاج، اعلیٰ قابی.

درگای شه‌وه‌که

ل: دهرمه‌جیل: [دهرمه‌جیل (دهرگای له توو! ته‌نراو).]

ف: اَزْکَن، غَلْبَکَن، غَلْبَکِین. (در مشبک)

ع: فاکوره.

وینه: دهرمه‌جیل

درکه

ل: کن، دهره، [کند، نادر، شیو]

ف: کُند، دُزه، دُخمه.

ع: لَصِب، حُفَرَة.

هرم

ل: پەتا، هەلامەت، [پەسیو، ئالامەت]

ف: هنگ، کاتوره.

ع: زُکام، مَزَلَة.

هرم

[ل: دهنگی دمک.]

ف: دُزْم، طُرم. (صدای دنبک)

ع: دَبْدَبَة.

دوین

ل: بو‌دین. [بوتی له‌ش.]

ف: شَمَغَنَد، شَمَاغَنَد، شَمَغَنَد، شَمَاغَنَد. (بوی

بدن)

ع: سَهْک، سَهْکَة، سُهوک، دُفر، دُفر، نَتَن، لُخن.

درینال

ل: کن، چال. [کند، شیو، قولکه]

ف: کُند، شکاف، دُخمه، چاله.

ع: لَصِب، حُفَرَة.

درینال

ل: درکه، تهنکه. [تهو نادره‌ی که دو دریا به یه‌ک

ده‌گه‌یه‌نیت.]

ف: نال، ناله، کانال، تنگه. (شکافی که دو دریا

را به هم متصل کند.)

ع: ثُرَعَة، کانال، قُنال.

وینه

درنچ

ل: دیو، جنوکه. [جندوکه، ته‌جته، رموزن]

ف: هُرماس، دیو، آهریمن.

ع: عَفْرِیت، جِن، شَیطان.

درنکه

[ل: زرنکه: ده‌نگیکه. (وله: ده‌نگی که‌مان.)]

ف: تَرَنگ، تَرَنگه، تَرَناس. (صدای کمان مثلاً.)

ع: رَنین.

درنکه

[ل: ریزو (وله: ده‌نگی ه‌دنگ به دهری پلورده‌دا).]

ف: درنگ، درنکه. (صدای کدو مثلاً.)

ع: نَوِی.

درینه

[ل: دپنده]

ف: درنده، رد، دَده.

ع: سَبِیع.

درینه

[ل: توپه، در]

ف: درنده، ژیان، خشمناک، خشمگین. شکننده.

ع: غَضُوب، مَغْتَاط، شُرور، کاسر.

دری

ل: ده‌له‌سه، چاپ، چاخان. [ناراست، نشه]

ف: دروغ، گروغ، سرو، تروند، تَرکُند، تَرَفُند،

تَرکُنده، آسمند، هیتان، کاست.

ع: کَذِب، کَذِب، اُکْذُوبَة، مَین، قَت، فَرش، فَرِیَة، وِیع،

وَشِی، مَت، مَت، بَهِت، خَلَف، اَلک، خُرمان، سِیمَهاج،

عِضَه، عِضَة، اُسُروْجَة، مَذْمَذَة.

دری‌هاخن

ل: کاران. [خواراندنی توپ‌گ.]

ف: اُرغاندن، گیراندن، خاراندن. (خاراندن گلو)

ع: اِحْمَاط، اِحْرَاق.

دروّقه

ك: كاره‌كار. [خوریوی تورگ.]

ف: اَرُغ، گیر، خارخار.

ع: حَمَاطَة، حَرَاة، غُفُوصَة، اِحْتِرَاق.

دروخیان

ك: كاریان. [خوران، خوریوی (ی تورگ).]

ف: اَرُغیدن، گیریدن، خاریدن، خارخار کردن.

(گلو)

ع: اِنْحِطَاط، اِحْتِرَاف، اِحْتِرَاق.

دروژن

ك: چاپباز، چاخانچی. [درزگر، نشه‌باز]

ف: دروغگو، آسمند، آهمند، کاستکار.

ع: كَاذِب، كَذُوب، كِذَاب، مَيَّان، مَحَّاح، مَحَّاج، وَلَاَع،

خَرَّاط، خَرَّاص، خَسَّاق، فَرَّاش، هَثَّاث، سَرَّاج،

وَأَشِي، وَالِغ، مَسِيح، تِمَسِيح، مَذْمِيذ.

دروش

[ك: دره‌شه: نامرازکی پینه‌پیه.]

ف: بیز، زده، درفش، دروش.

ع: مِخْرَز، مِخْصَف، مِیْسَرَد.

وینه

دروشم

ك: شیره، چه‌شن. [بیچم، سررمیا]

ف: یَنَگ، فُتَن، دَرَنَد، یَاَرَنَد.

ع: شَکَل، هَبُوی.

دروشین

ك: وریش، دره‌خشان. [بریفه‌دار، ورشه‌دار]

ف: درخشنده، درفشنده، رخشنده، رفشنده،

درخشان، درفشان، رخشان، رفشان، فروزنده،

تابنده، فروزان، تابان، پرتوانداز.

ع: لَامِع، سَاطِع، مُتَشَعِّع، مُتَلَابِن، نَیْسَر، بَرَّاق،

مُضِي، مُذِير.

دروّشه

ك: وریشه، زریوه. [ورشه، بریشه]

ف: فروغ، پرتو.

ع: بَرِيق، سَطُوع، تَلَّالُؤ، تَشَعُّع، تَضَوُّ، تَنُور،

لَمَعَان، وَمِیْض.

دروشیان

ك: دروشتین، زریوریان. [دره‌خشان‌وه، بروو‌کان‌وه،

بریسکه‌دان]

ف: درخشیدن، درفشیدن، رخشیدن، رفشیدن،

تابیدن، افروختن، پرتوافکندن.

ع: وَمَض، وَمِیْض، اِمَاض، وَمَضَان، سَطُوع،

تَلَّالُؤ، تَشَعُّع، تَنُور، اِلَاحَة، لَمَعَان، لَمَحَان، نَوَض.

دروشین-دروشیان

دروگردن

ك: درزوتن. [نشه‌کردن]

ف: دروغ‌گفتن. پیرایه‌بستن، تَرَفَنَد. بافتن...

ع: كَذِب، كِذْب، كِذَاب، كِذَاب، قَرَش، قَت، هَث،

وَشِي، مَيِّن، اِفَك، سَرَج، خَرَط، خَرَص، خَسَق، مَح،

مَحَج، مَسَح، وَلَع...

دروگر

ك: چیرتاش. [دارتاش]

ف: درودگر، چوب‌تراش.

ع: نَجَّار.

دروم

ك: رَهَنه. [نه‌خوشتی رشان‌وه، چاره‌قوله (به تاعرونی

ناژ‌لیش هم‌ده‌لین «دروم»].

ف: رَهَنه. (طاعون حیوانات را هم «دروم»

می‌گویند.)

ع: طاعون.

دروو

ك: درك. [چقل (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: خار. (کرماجی است.)

ع: شُوك.

**درومان**

ك: دورائن، ته قه‌دان. [دروین، دورینه‌ره]

ف: دوخت، دوختن.

ع: خیاطه، خِر.

**دوره‌خت**

ك: دار، چلاک. [روه‌کی هه‌لچوی لقری‌پدار.]

ف: درخت، دار.

ع: شَجَر.

**دوره‌خت په‌پوهن نه‌کریک**

ك: دار بی‌پیتون. [دوره‌ختی متوریه نه‌کراو.]

ف: دارخال، دالخال. (درخت پیوند نشده)

ع: شَجَر بَرِي، شَجَر غَيْرُ مَعْلُوم.

**دوره‌خشان**

ك: دروشتن، روشن، شوقدار. [بريقه‌در]

ف: درخشان، رخشان، رخشا، درخشنده،

رخشنده، ئرفشان، ئرفشنده، رفشنده،

فروزان، فروزنده، افروخته، فروخته،

برافروخته، روشن، تابان، تابنده، نیان،

پرتواندان.

ع: لامع، مُضيء، مُتَشَعِّع، مُتَالِئ، وَقَاد.

**دوره‌م**

[ك: کیشیکه. (هارکیشی ۱۸ نوك يا ۴۸ ده‌نکه.)]

ف: دَرَم، دَرهَم، درخَم، زوزن، جوجره.

(۱۸ نخود = ۴۸ حبه)

ع: دَرَهَم، دَرهَم.

**دوره‌نگ**

ك: دیر. یه‌راش. [له‌کات رابراو. هیه‌راش، نارام]

ف: دیر، درنگ، خَسک، آرام.

ع: رَيْث، ثبات، تأخیر. بَطَا.

**دوره‌نگ‌خیز**

ك: دیرخیز. [له‌شگران، ته‌مه‌ل]

ف: دیرخیز، درنگ‌خیز، سپوزکار.

ع: بَطِيء، مُتَأَنِي، رَيْث.

**دوره‌نگ‌کردن**

ك: دیرکردن. [دواکه‌وتن]

ف: دیرکردن، درنگ‌کردن، درنگیدن.

ع: تَأَخَّر، تَرَيْث، تَأَنِي، بَطَاة.

**دروهو**

ك: رینه‌ره. [دروینه]

ف: درو، خَسو، خَسور، چیدن.

ع: جَزَّ، جَزَان، حَصَد، حَصَاد، حَشَّ.

**دروهوان**

ك: دروه‌کر. [دروینه‌ران، پاله]

ف: دروگر، خَسوگر.

ع: حَصَاد، جَزَان، حَشَّاش.

**دروه‌وش - به‌پیاخ**

**دروه‌وکردن**

ك: رینه‌ره. [دروینه‌کردن]

ف: درو‌کردن، دروین، ئزیدن، درویدن،

خَسودن، خَسورین، چیدن.

ع: جَزَّ، حَشَّ، حَصَد، جَزَان، حَصَاد.

**دروه‌وکر**

ك: دره‌وان. [دروینه‌دان، پاله]

ف: دروگر، خَسوگر.

ع: حَصَاد، جَزَان.

**دري - نوورک** [ریشه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**درياک**

ك: تلیشیگ، شر. [دراو، شیزل]

ف: پاره، دریده، کُزار، پاره‌شده، دریده‌شده.

ع: مُنْخَرِق، مُتْخَرِق، مُخَرِّق، مُتَمَرِّق، خَلَق، بَالِي،

بَقِي، رَدِيم، مُتَفَسِّس....

## دریان

ل: ... تلیشان. شپرون. [دران، شپزل بودن]

ف: دریدن، دریده شدن، پاره شدن.

ع: اِنْخِرَاقٌ، ثَحْرُقٌ، فَزْدٌ، اِنْخِرَاقٌ، اِنْشِقَاقٌ، اِنْجَوَابٌ، ثَمْرُقٌ، ثَشْلُقٌ، ثَمَشُقٌ، ثَفْسَا.

## دریان

ل: تلیشان. [دران، شپرون (وهك: درانی جلوه‌رنگه).]

ف: پاره شدن. (جامه مثلاً.)

ع: اِنْخِرَاقٌ، وَهِي. اِنْشِقَاقٌ.

## دریان

ل: باکردن. [نارسان (وهك: نارسانی نازل به هری خواردن]

شمره‌ره.]

ف: باکردن. (حیوان از خوردن شبدر مثلاً.)

ع: حُبَاطٌ، حَبَطٌ.

## دریغ

ل: کوتایی. [که‌مته‌رغمی، قصور]

ف: دریغ، پرویش.

ع: مُضَايِقَةٌ، قُصُورٌ، قِصْرٌ، تَكَاهُلٌ، تَهَامُلٌ، تَثَاوُلٌ.

## دریژ

ل: داهزل، که‌شیده، که‌شندار. [کیشرار، بهرام‌بری

«کورت».]

ف: دراز، بلند، دیرباز، دیرزند، هول. رسا.

ع: طَوِيلٌ، مُمْتَدٌّ، مُتَّاحٌ، مِثْيَحٌ، مَاتِعٌ، مُفْصَلٌ.

## دریژا

ل: دریژی. [دریژی]

ف: درازا، درازی، دواژنا، بلندی.

ع: طَوِيلٌ، اِمْتِدَادٌ.

## دریژکیشیان

ل: تلوز، تلوز که‌فتن، تنگ‌وتلوز، پالکه‌فتن، دلوژ که‌فتن.

## [راکشان]

ف: درازکشیدن، واکشیدن، لم‌زدن.

ع: جَبَّ، اِضْطِجَاعٌ، اِنْتِمَاشٌ، اِنْتِمَاعٌ.

## دریژه وکردن

ل: داکیشان. [دریژه‌پندان. به‌دهمه‌ردان]

ف: درازکردن، کشیدن، درازگویی.

ع: طَوِيلٌ، اِطَالَةٌ، تَمْدِيدٌ، تَمْتِيعٌ، اِهْوَاءٌ، تَفْصِيلٌ.

## دریژی-دریژا

## دریژه

[ل: درکه (زیبکه‌ی خوروداری وهك ناوله‌یه له له‌شی

مندان در‌دیت.)]

ف: سُر، دُثم، غیر، شَرَك. (جوششی است با

خاوش مانند آبله در بدن بچه بیرون می‌آید.)

ع: حِمَاقٌ، شَرَى.

## درین

ل: تلیشان، داتلیشان، شکافتن. [ل‌ت کردن، دراندن]

ف: فَنَرْدَن، فَنَرْدِیْدَن، فَنَتَلِیْدَن، فَنَتَلِیْدَن، فَنَتَلِیْدَن، فَنَتَلِیْدَن.

نریدن، شکافتن، پاره کردن.

ع: خَرْقٌ، هَتٌ، هَتَكٌ، شَقٌ، مَرْقٌ، قَضٌ، جَوْبٌ، قَتٌ،

قَدٌ، بَقَرٌ، هَرْدٌ، تَمْرِیْقٌ.

## درین

ل: چال‌کردن. [ه‌ل‌دانه‌وی ناگری دامرکار. (وهك: درینسی

ناگر).]

ف: واکردن، شکافتن. (آتش مثلاً.)

ع: حَضَاً، فَتَحٌ، اِثْقَابٌ.

## دز

[ل: که‌سی که مالی خه‌لکی به نهینی دبا.]

ف: دزد، تونی، منگل.

ع: لِمَسٌ، لَصَبٌ، سَالٌ، شِصٌ، سَابِقٌ، هِطَلٌ، عُمُوطٌ،

اَطْلَسٌ، هِطْلَسٌ، سِنِمَارٌ.

## دز

[ل: زارآویه که له یاریه‌کی جاراند. (بهرام‌بری «سوفی»

له یاری «قاپان» ا.)]

ف: چک، (مقابل صوفی در «قاپ بازی».)

ع: لَصْن.

دز

ل: قَمَلًا. [کدالت، دژ]

ف: دژ، دژ، باره، بارو.

ع: قَلْعَة، أُطْم، حِصْن، حَصَار.

دز ده ریا

[ل: جمردهی دریا]

ف: دزد دریا.

ع: قُرْصَان، لُصُوصُ النُّجَر.

دز ده سهک

ل: دالکهدزان. [دایکه دزه، دهسکس، جاسوسی دز]

ف: دزد دَسْتک، دُزد افشار، دزد آفشوره.

ع: لَغِيف، شِصْ.

دزکوشکه

ل: دزگا، مَدَكُون. [هشارگی دزان]

ف: مَکُو، دُزدگاه.

ع: مَلَصَّة، مَكَمَن، مَکُو.

دزگا - دزکوشکه

دز گهرده نه

ل: جمرده، چهته. [زیگر، ریی]

ف: راهزن، مَنگَل، دزد گرنه.

ع: قَاطِعُ الطَّرِيق.

دزگیر - قهره سوزان

دزه

ل: پاچرکی، بَرَزَنگه. [بی-سته، لاری گرتن]

ف: دزده، بی-راهه، چپ زوی.

ع: ضَرَاء، كَسْحَبَة، مُحَاتَلَة، مُرَاوَعَة.

دزه باریکه

[ل: دزی له ی]

ف: دزده باریکه.

ع: مَطْلَس، لِصْنٌ هَلَاث.

دزده نه

ل: لُجْجَه نَه، لِه بَجَه نَه. [زهرده خه نه]

ف: لِب خنډ، دزده خنده.

ع: تَبَسُّم.

دزی

ل: خراوه، چرب. [کاری دز]

ف: دزدی.

ع: سَرَقَة، سَلَّة، إِسْتِرَاق، إِخْتِلَاس، اِنْتِحَال.

دزیلک

ل: چریاگ. [دزار، به نهیسی برار]

ف: دُزدیده.

ع: مَسْرُوق، مُحْتَلَس.

دزین

ل: چریان. دزی کردن. [به نهیسی بردن]

ف: دزدیدن، دزدی کردن.

ع: إِسْتِرَاق، إِخْتِلَاس، سَرَق.

دزیه نه فی

[ل: نهروی بو دزین ده شیت]

ف: دزدیدنی.

ع: سِرْقِي، سِرْقَتِي.

دژ

ل: درژ، نه خم. گرز. [مزن، میرومچ]

ف: خَشَم، أَخَم، تَوَهْم رَفَسْتَن،

پیشانی درهم کشیدن.

ع: قُطُوب، کُلُوج، عُيُوس، حَرَد، قَهَر. قُطُوب،

عُيُوس، کَالِج، حَرَد، مُنْقَبِض.

دژ

ل: چه په ل. [دژ خورالک] [خراب، چهوت]

ف: بد.

ع: رَدِيء، خَمِيْث.

دژیوون

ل: دزژیوون. نه خم کردن. [مزن بوون، نارچلو گرز کردن]

ف: خشم کردن. اخم کردن، توهم رفتن،



خشم‌گین شدن.

ع: قُطُوب، کُلُوج، عُبُوس، بُسُول، حَرَد.

دژیه‌سن

ل: دژیه‌سن. [دژول له په‌سندکردندا.]

ف: دژپسند، دژپسند، دشوارپسند.

ع: مُطَلَب، مُحْتَاط، مُتَرَدَّد.

دژخوهراک

ل: دژخوهر، بدخوهراک. [دژول له خواردندا. کم خور.]

ف: دژخوار، دژخوراک، بدخوراک. کم‌خور.

کم‌خوراک.

ع: رَدِيءُ الْغِذَاءِ.

دژکام

ل: پاریزگار، پاریزکر. [خوپاریز له گوناځه.]

ف: پارسا، پرهیزگار.

ع: مُتَّقِي، مُحْتَاط.

دژکردن

ل: ناچاروتورشان. [مېرومېچ بوون، ناچاروتان کردن]

ف: خشم کردن، خشم‌گین شدن، توهم‌رفتن.

پېشانې درهم کشیدن.

ع: قُطُوب، بُسُول، کُلُوج، عُبُوس، حَرَد.

دژهان ← دژژین [رښه‌په‌کې گوزانېه.] [گروانی است.]

دژهن

ل: بدخوا، مېل. [دژمن، نه‌یار]

ف: دشمن، بدخواه، کینه‌ور، کینه‌توز.

کین‌خواه.

ع: خَصَم، خَصِيم، لَد، لَدِيد، عَدُو، مُخَاصِم.

دژهنی

ل: بدخوايي. [دژمنی، نه‌یاری]

ف: دشمنی، ریغ، آریغ، ستیز، ستیزه.

بدخواهی، کینه‌جویی.

ع: عَدَاوَة، خُصُومَة، شَتَاءَة، بَغْضَاءَة، بَغَاضَة.

بَفْضَاء، مُعَادَاة، شَحْنَاء، لِدَاد، لَدَد، نَائِرَة.

دژوار

ل: درخشار، سه‌خت. [چه‌تورن، زه‌مت]

ف: دشوار، سه‌خت.

ع: شاق، صَعَب، مَعْسُور.

دژواری

ل: درخشاری، سه‌ختی. [چه‌تورنی، قورسی]

ف: دشواری، سختی.

ع: مَشَقَّة، صُعُوبَة، عُسْرَة.

دش

ل: چور. [خزاکي پاش زهم]

ف: دندنان‌مز.

ع: تَفَكُّه، عَقَبَة.

دش

ل: شورویشک. [خوشکی شرو.]

ف: دژ، خواهر شوهر.

ع: أَخْتُ الرَّوْجِ.

دش

ل: خرار. [خرمشی و دش]. [خراب]

ف: دژ، بد.

ع: سَمِيء، رَدِيء.

دشت

ل: خرار. [خراب، ناشیرین، ناهه‌ز]

ف: زشت، دشت، دژ، بد، ناهموار، ناگوار.

ع: رَدِيء، سَمِيء، خَشِين.

دشته

ل: دشت، دشتی. [ناشیرین، ناهه‌زی]

ف: زشت، بدی، زفتی.

ع: سَوَاء، رَدَاءَة، خَشُونَة.

دشتی

ل: خراي. [خرابی، ناشیرینی، ناهه‌زی]

ف: زشتی، بدی.

ع: سَوء، رَدائَةُ، خَشَوْنَةُ.

## دشمن

ك: دژمن، بَدخَو. [درژمن، نه یار]

ف: دُشْمَن، بَدخَوَاه.

ع: خَصْم، نِدَ، عَدُوٌّ، ضِدٌّ، مُعَانِدٌ، لَدَدٌ، لَدِيدٌ.

## دشمنی

ك: دژمنی، [درژمنی، نه یاری]

ف: دُشْمَنی، رِیغ، آریغ، سَتیز، سَتیزه،

بَدخَواهی، کینه توژی.

ع: خُصُومَةُ، عَدَاوَةُ، شُضَاءٌ، لِدَادٌ، لُدَدٌ، بِقُضَّةٌ،

بِقَاضَةِ، بِقُضَاءِ، شُحْنَاءِ، شُنَافَةُ، نَائِرَةُ.

## دشوار

ك: دژوار، درخشار، [چه ترون، زحمت]

ف: دَشْوَار، دُشخَوَار.

ع: شَاقٌّ، صَعَبٌ، مَعْسُورٌ، مُشْكَلٌ.

## دشه

[ك: جِنگی خراب.]

ف: دشه، دش، دژه، دژ. (جای بد)

ع: رَدِيءٌ، سَيِّئٌ.

## دشی

ك: خَرابی، ناهیزی

ف: دُشْمَنی، دژی، بدی. زشتی، دُرشتی،

دُشْتی.

ع: خَشَوْنَةُ، رَدَائَةُ، سَوء.

## دفلوک

ك: لِفَكه، [گوشه‌ی میزور که شوری ده‌که نه‌ده.]

ف: دَفْلُوك، لِفَقَه.

ع: شَعَارٌ، تَحَتَ الحَنَكِ.

## دلیر

ك: دلآور، دلدار، نه ترس، جه‌نگی. [بویز، نازا]

ف: دلیر، دلاور، یَل، اَوغند، بهادر.

ع: بَطْلٌ، نَجِید، ذَمِی، كَمِی، جَبْرِی، شُجَاعٌ، بَاسِلٌ،

شَجِیع.

## دلینق

ك: گولسه‌گانه، شیلان. [دلنق، جلیبق (به‌ری درختی

گول.)]

ف: دلیک، کلیک. (بار و میوه‌ی درخت گل.)

ع: عَلِیقُ الْكَلْبِ، بَذْرُ الْوَرْدِ.

## دینه

## دلن

ك: ... ماده، تیز. [نه‌ندامینکی سه‌ره‌کی له‌شه. هه‌روه‌ها:

گه‌ده. ناخ]

ف: دل، دیل، گش، خواجه، من. نهان.

ع: قَلْبٌ، فُؤَادٌ، خُلْدٌ، بَالٌ، نَفْسٌ، جَنَانٌ. روح.

ضَمِی، بَاطِنٌ.

## دلن

ك: تیز. [بیتز]

ف: دل، سوس، جهش.

ع: طَبِیعٌ، نَفْسٌ.

## دلاهور

ك: دلدار، دلیر، نه‌ترس. [نازا، بویز، دلاور]

ف: دلاور، دلدار، دلیر، چیر، چیره.

ع: كَمِی، شَجِیع، شُجَاعٌ، ذَمِی، نَجِید، بَطْلٌ، بَاسِلٌ.

## دلاهور

ك: دلنرا. [دلنه‌راییکه، دلنه‌ره]

ف: دل‌نواز، دل‌جو، مهربان.

ع: رُؤُوفٌ، وَدُودٌ، مُسْتَعِیْلٌ، اَنِیسٌ.

## دلاویز

ك: دل‌هه‌سپ، خره‌ه‌ویس. [سه‌رنج‌اکیش، دل‌گیر]

ف: دلاویز، دل‌ربا، دل‌پذیر.

ع: جَذَابٌ، جَازِبٌ، مَحْبُوبٌ.

## دل‌نیشه

ك: زلا نیشه، دل‌ه‌ده. [سله‌نیشه، ژانی دل.]

ف: دل‌درد، شکم‌درد.

ع: عَلَوْن، قُداد، کُباد.

**دل‌بردن**

ل: دل‌زفانی، لار کردن. [دل‌فراندن، نهریندار کردن]

ف: دل‌بُردن، دل‌ربودن.

ع: جَذَب، جَذَابِيَّة، اِعْشَاق، اِسْتِهْوَء.

**دل‌برده**

[ک: بز خوران، پی‌خوران، نیش‌تیا (تاسی خواردن).]

ف: دل‌بردن. (میل به خوردن)

ع: اِسْتِهْء.

**دل‌بهر**

ل: دل‌بَیْن، لار‌کر، [گراری، ماشقه]

ف: دل‌بَر، دل‌زُبا، دل‌سَتان، دل‌فَریب.

ع: جَذَب، مَعْشُوق، مَحْبُوب.

**دل‌به‌ستمگی**

[ک: مه‌یل، تاسه، حزه]

ف: دل‌بِست‌گی.

ع: عِلَاقَة، هَوٰی، اِشْتِیَاق، مَحَبَّة.

**دل‌به‌سیان**

ل: دل‌بَیْ، [نینه‌لا، حزه نه کردن له خواردن]

ف: دل‌نخواهی.

ع: بَطْنَة، ثُخْمَة، اِمْتِلَاء.

**دل‌به‌یه‌کاهانن**

ل: دل‌به‌اَشْتِیَاق، [شیرانی دل، هیلج‌دان]

ف: دل‌به‌هم خوردن، دل‌آشوب کردن.

ع: غُغْیَان، جُثُوء، تَبَعُثْر، تَهْوُوع.

**دل‌بهر**

ل: کدیل، نالز، دل‌تَنگ، [خه‌مبار، پدروشی]

ف: دل‌پَر، دل‌تَنگ، آلوس، آلیز، دژم.

ع: حَبْلَان، حَزِین، مُتَّقِیْط، مُحْتَد، مُنْضَجِر، جَوٰی،

کَدِر.

**دل‌بهری**

ل: دل‌تَنگ‌گی، [خه‌مباری، پدروشی]

ف: دل‌پُری، دل‌تَنگی.

ع: حُزْن، غَمَر، مَلَالَة، هَم، ثَاق، تَاقَة، اِنْبِرَام، غَنَض،

اِنْبِجَار، کُدُورَة.

**دل‌تَنگ**

ل: تَمِین، خَمِین، گَرژ، خه‌مبار، دل‌کَلانَه، دل‌پَر.

[پدروشی، خه‌تَبار]

ف: دل‌تَنگ، دل‌پَر، دژم، اندوه‌گین.

ع: حَزِین، مَلُول، مَهْمُوم، مَقْمُوم، جَوٰی، مُنْضَجِر،

ثَلَق، کَدِر.

**دل‌تَنگی**

ل: دل‌پَر، خه‌مباری، گَرژی، دل‌کَلانَه‌بِرُون، دل‌خه‌نَه‌بِرُون.

[پدروشی، خه‌تَباری]

ف: دل‌تَنگی، دل‌پُری، قُزَم، قُزَم، اَنَدُوه.

ع: حُزْن، مَلَالَة، هَم، غَم، غَنَض، ثَاق، اِنْبِرَام،

اِنْبِجَار، غَمَر، کُدُورَة.

**دل‌جَوِی**

ل: دل‌نِوایی، ده‌لَافَت، لَوانَن، [لار‌اندن‌ره، دل‌دانه‌ره]

ف: دل‌جَوِی، دل‌نِوایی، مهربانی.

ع: رَافَة، مَحَبَّة، مَوَدَّة، اِشْفَاق، ثَانِیس، مُدَالَاة،

ثَسْلِیَة، مُوَأَسَة.

**دل‌چِه‌پَل**

ل: به‌دَدَل، به‌دِگُومان، [دل‌پیس]

ف: بد‌دل، بد‌گمان.

ع: ظَنِین، فَشَل، سَیْنُ الظَّن، سَیْنُ القَلْب، قَاس،

قَسِی القَلْب.

**دل‌خالی**

ل: نَاشَتَا، [کَسی له به‌یانی‌وه هِیچی نه‌خوار‌دینت].

ف: نَاشَتَا، نَاهار، نَآهَار، شَتَا، نَاشَتَاب، نَخارَه.

ع: هَافِی، طَیَان، رَیْق، عَلٰی الرِّیْق، نَشِیْطَة.

**دل‌خوا**

ل: دل‌چِه‌سَپ، [دل‌خِوَز: نِوه‌ی دل ناز‌ووی ده‌کات].

ف: دل‌خِوَاه، دل‌پَذِیر.

ع: مطلوب، مرغوب.

**دلخوا**

ل: دل‌خراز. [خوَرِست]

ف: دل‌خواه، دل‌بخواه.

ع: مُختار، اِختیاری.

**دلخواز**

ل: دل‌خرا. [نهری دل‌نارزویی ده‌کات. مهررها: خوَرِست]

ف: دل‌خواه، دل‌بخواه، خواسته، خواست.

ع: مَرَام، مُراد، مَطْلوب، مَقْصود. مُختار. اِختیاری، اِرادِی.

**دلخوهر**

ل: دل‌هن، دل‌شکسته. [دلشکار]

ف: دلخور، دل‌شکسته.

ع: مَلول، مُکَدَّر، مُنْضَجِر.

**دلخوهری**

ل: دل‌ه‌نی، دل‌شکسته‌یی. [دلشکاری]

ف: دلخوری، دل‌شکستگی.

ع: مَلالة، کُدُورَة، غُص، اِنْضِجار، اِنْبرام.

**دلخوہ‌شی**

ل: دلشاد. [به‌یکه‌یاف، خوشحال]

ف: دل‌خوش، دل‌شاد، شادمان، خرّم، خرسند.

ع: فَرَح، مَرَح. بِطَر، اَشْر، بِشْوش، مَسرور، باجِل،

فَرَحان، مُکَيِّف، مُنْبَسِط، مَفْرُوح.

**دلخوہ‌شی کردن**

ل: [خوشحال کردن به راده‌ی درن]

ف: دل‌خوش کردن، دروغ‌گفتن.

ع: مَلُث.

**دلخوہ‌شی**

ل: دلشادی. [خوشحالی]

ف: دل‌خوشی، دل‌شادی، شادمانی، خرّمی،

خرسندی.

ع: فَرَح، اِنْبِساط، مَسرّة، بَشاشَة. ...

**دلخوہ‌شی دانه‌وه**

ل: دل‌نهرایی کردن، دل‌الت کردن. [دلجوئی، دل‌دانه‌وه]

ف: دل‌خوشی دادن، دل‌جوئی کردن،  
دل‌نوازی کردن.

ع: مُدالاة، تَسْلِیة.

**دل‌خه‌فهبوون**

ل: دل‌کلافه‌بوون، دل‌تنگ‌بوون، دل‌تسه‌نگی، دل‌دانه‌گیان.

[دل‌پیربون، په‌دش بوون]

ف: دل‌خفه‌شدن، دل‌کلافه‌شدن، دل‌تنگ‌شدن،  
دل‌گرفته‌شدن، فَرَم، فَرَم، اندوه.ع: حُزن، هَم، غَم، مَلالة، غُص، غَمَر، ثاق، اِنْبرام،  
اِنْضِجار، کُدُورَة.**دل‌دخوَرِبیان**

ل: داخوَرِبیان، داجله‌کیان، دل‌دانه‌فتن، ته‌کان‌خواردن.

[دل‌داجله‌کان، دل‌شله‌زان]

ف: تکان‌خوردن.

ع: اِنْزِعاق.

**دلدار**

ل: دلیر، نه‌ترس. [بوزر، نازا]

ف: دل‌دار، دلاور، دلیر، بهادر، چیره. جوان‌مرد.

ع: کَمبِی، ذَمِر، شَجیع، شجاع، باسل، ذَمیر، کَلَج،

يَطْل، حِلَس، نِکل. سَخِی.

**دلدار**

ل: نازیز. [خوشه‌ریست، نه‌ریندار]

ف: دل‌دار، دل‌نواز.

ع: مُحِب، حَبِیب، مَعْشوق.

**دل‌داری**

ل: دل‌الت، دلجوئی. [دل‌دانه‌وه، دل‌نهرایی]

ف: دل‌نوازی، دل‌نوازی، دل‌جوئی.

ع: رَافَة، مَحَبَة، تَسْلِیة، ثانیس، مُدالاة.

**دل‌دانه‌فتن**

ل: دل‌دخوَرِبیان، ته‌کان‌خواردن. [دل‌داجله‌کان، دل‌شله‌زان]

ف: تکان خوردن، دل نماندن.

ع: اِنْزِعَاق.

**دلدادگ**

ل: حسپن، شهیدا. [تهویندار]

ف: دلدار، شیدا.

ع: عاشق، شائق، مَفْتُون.

**دل‌ده‌رهاتن**

[ل: سَوّی برونه]

ف: دل در آمدن.

ع: تَوَلَّه، تَوَلَّع، اِتَّلَّه، اِتَّلَّاع، اِنْزِعَاقُ الْقَلْب.

**دل‌دوین**

ل: دل‌چرون، دل‌بیازان‌بیون، بیتخ‌سرون. [بیتخ‌ش بیون،

له‌سه‌رخ‌چورن]

ف: دل‌رفتن، بیخودشدن، ازهوش‌رفتن.

ع: دُلُو، غَشِيَان.

**دل‌دوش**

[ل: بی‌پزه، دل‌دِق]

ف: دل‌سیاه، سیه‌دل.

ع: فَشِل، قَاس، قَسِي الْقَلْب، سَيِي الْقَلْب.

**دل‌دوش بیون**

[ل: دل‌دِق بیون]

ف: دل‌سیاه‌شدن، سیه‌دل‌شدن.

ع: قَسو، قَسوة، قَساوة.

**دل‌دو‌نج**

ل: ره‌نیگ، دل‌ریش. [دل‌شکار]

ف: دل‌رنج، رنجیده، آزرد، افکار، تافته، کوفته،

کوفته‌شده، دل‌آزرده، اوگار.

ع: مَلول، مَتَألم، مَكْدَر، مُنْضَجِر.

**دل‌ریش**

ل: دل‌رنج. [دل‌شکار]

ف: افکار، اوگار، دل‌ریش، دل‌آزرده.

ع: مَتَألم، مَكْدَر، مُنْضَجِر.

**دل‌سوونانن**

[ل: دل‌سَوّی کردن]

ف: دل‌سوزاندن.

ع: شَفَقَة، صَمِيمِيَّة، تَحْنَن، تَلَوِيع، اِحْراقُ الْقَلْب.

**دل‌سوونیاک**

[ل: دل‌سورتاو، دل‌برین، زورخه‌مبار]

ف: دل‌سوخته.

ع: مَتَألم، مَتَألر، مُنْضَجِر.

**دل‌سوونیان**

[ل: دل‌سَوّی، زورخه‌تبار بیون]

ف: دل‌سوختن.

ع: مَضْض، شَرَفَق، اِلْتِیاع، قَألم، قَألر، اِنْضِجار.

**دل‌سه‌خت**

ل: دل‌دِرِدَل، دل‌چه‌پ‌ل. [دل‌دِق]

ف: دل‌سخت، سخت‌دل.

ع: شَقِي، قَسِي، قَسِي الْقَلْب.

**دل‌سهرد**

ل: ته‌واسیاک. [ناو‌مید، دل‌سارد]

ف: دل‌سُرد، فُسرده، افسرده، دل‌افسرده.

افسرده‌دل.

ع: قَانط، مایوس، مُنْكَسِر، مَكْرُوب.

**دل‌سهردی**

ل: ته‌واسیان. [ناو‌مید، دل‌ساردی]

ف: فُسرده‌گی، افسرده‌گی، دل‌افسرده‌گی.

افسرده‌دلی، دل‌سردی.

ع: یَاس، قُنُوط، كَرْب، اِنْكَسار.

**دل‌شاد**

ل: دل‌خوش. [به‌که‌یف، خر‌شعال]

ف: دل‌شاد، شادمان، دل‌خوش، خرسند، خُرَم.

ع: مَسرور، مَفْرُوح، فَرِح، مَرَح، بَطِر، باجِل.

**دل‌شکسته**

ل: دل‌خویر. [دل‌شکار]

ف: دل شکسته، دلخور.

ع: مَكْرُوب، مَلُول، مُنْضَجِر، مُنْزَجِر، مُنْكَسِر، مُنْكَسِرُ الْقَلْب.

### دلشکیان

ک: دلخوهری. [دلشکان، دل‌رهبان]

ف: دل شکستگی.

ع: اِنْكَسَار، اِنْكَسَارُ الْقَلْب، تَأَلُّم، تَأَثُّر، مَلَانَة.

### دل‌کرمول

ک: دل‌په‌په‌ن. [دل‌پیس، درودن]

ف: بدگمان.

ع: ظَنِّين، سَيِّئُ الظَّنِّ.

### دل‌کریان‌هوه

ک: دل‌وازی‌بون. [دل‌کرانه‌ه، که‌یف‌خوش‌بون]

ف: دل‌بازشدن.

ع: اِنْشِرَاح، اِنْسَاط.

### دل‌کلافه‌به‌بون

ک: دل‌د‌اگیریان، دل‌خفه‌به‌بون، دل‌ت‌ه‌نگی. [خ‌ه‌مباری،

پ‌د‌ر‌ش‌بون]

ف: دل‌کلافه‌شدن، دل‌خفه‌شدن، دل‌ت‌نگ‌شدن.

ع: غَنْص، حُزْن، هَمّ، مَلَانَة، اِنْقِبَاضُ الْقَلْب، تَكْدُر.

### دل‌کوروکیان

ک: ه‌ه‌وس‌کردن. [ت‌اره‌زو کردن]

ف: خار‌خاردل، ه‌وس‌کردن.

ع: مِيل، خَلْجَانُ الْخَاطِرِ.

### دل‌کوزی

ک: دل‌کوشتن. [س‌ه‌ر‌کوت‌کردنی‌دل، دوتیا‌له‌دل‌د‌ر‌کردن]

ف: فُرت، زه‌نجه.

ع: رِيَاضَة.

### دل‌کوشتن-دل‌کوزی

### دل‌گران

ک: دل‌ت‌ه‌نگ، دل‌خوهر، دل‌ت‌ه‌نگ، لالوت. [ره‌بار، پ‌د‌ر‌ش]

ف: دل‌گران، س‌ر‌گران، دل‌گیر، دل‌ت‌نگ، دل‌خور.

دژم، اندوهگین.

ع: غَنْص، حَزْن، مَلُول، كَدِر، مُنْضَجِر.

### دل‌گه‌وا‌یی‌دان

[ک: دل‌خ‌ه‌بردان، دل‌لیدان]

ف: دل‌گوا‌هی‌دادن، گوا‌هی‌دادن‌دل.

ع: حَدَس، اِحْسَاس، اِحْسَاسُ الْقَلْب، حَدِيثُ

النَّفْس.

### دل‌گیر

ک: دل‌گران، دل‌ت‌ه‌نگ، دل‌خوهر، ره‌نی‌اگ، دل‌ره‌نج، دل‌ه‌ن.

[پ‌د‌ر‌ش، خ‌ه‌ت‌بار]

ف: دل‌گیر، دل‌گران، دل‌ره‌نج، ره‌نجیده، ناخشنود.

ع: مُنْكَدِر، مُنْضَجِر، مَلُول، مُنْقِبِضُ الْقَلْب.

### دل‌گیری

ک: دل‌گرانی، دل‌ره‌نجی، دل‌ت‌ه‌نگی. [خ‌ه‌ت‌باری]

ف: دل‌گیری، دل‌گرفتگی، دل‌گرانی، آندوه،

ره‌نجش، دل‌ره‌نجی.

ع: غَنْص، هَمّ، مَلَانَة، حُزْن، كُودْرَة، اِنْسِرَام،

اِنْقِبَاض، اِنْقِبَاضُ الْقَلْب.

### دل‌لی‌ج‌ه‌ون

ک: شیفته‌بون، ه‌س‌پ‌ه‌ن‌بون. [ت‌اس‌ه‌کردن، ش‌ه‌ید‌ا‌بون]

ف: شیفته‌شدن، دل‌خواست‌ن.

ع: عِشْق، اِشْتِيَاق، حُب، هَوَى.

### دل‌ل‌ه‌ر‌گ

ک: بیت‌دل. [دل‌ل‌ه‌ر‌د‌و، مر‌ژی‌ژاکار]

ف: بی‌دل، مُرده‌دل، دل‌مُرده، افس‌رده‌دل.

ع: بَلِيد، جَامِد، عَدِيمُ الْفُؤَاد، جَامِدُ الْفُؤَاد.

### دل‌ل‌ه‌ن

ک: دل‌گیر، دل‌گران، دل‌ره‌نج. [ره‌بار]

ف: دل‌ل‌ه‌ن، دل‌گیر، دل‌گران، دل‌ره‌نج، ناخشنود.

ع: مُنْضَجِر، مُكْدَّر، مُنْجِرِم، مَلُول.

### دل‌نه‌بردن

[ک: بوته‌خوران، بی‌نیشتیایی (ت‌اس‌ه‌شکان‌له‌خواردن).]

ف: بت‌کند، دل‌نبردن، سرب‌آزادن. (میل به خوردن نداشتن)

ع: اکرام، اِشْخَام، اِسْتِکْرَاه، عَدَمُ الْاِشْتِهَاء، خَلْفَة. **دل‌ته‌خواز**

ک: دل‌ته‌خوا، [خو‌ته‌ریست]

ف: آخواستنی، نه‌خواستنه، ناخواستنه.

ع: غَیْر اِخْتِیَارِی، غَیْر اِرَادِی. **دل‌ته‌هان**

ک: تریان، [ترسان]

ف: تَرسیدن، دل‌توی‌دل‌نماندن.

ع: اِنْزِعَاق، خَوْف، دَمَشَق، خَشِیْعَة. **دل‌ته‌ها**

ک: دل‌تا، دل‌اور، دل‌دار، [دل‌هره‌ره، میهره‌بان]

ف: دل‌نواز، دل‌جو، دل‌دار، مهربان.

ع: رَوْف، وَدُود، مَدَالِی.

**دل‌ته‌وایی**

ک: دل‌خوشی‌دان، دل‌داری، ده‌لاله‌ت، [دل‌دانه‌ره، دل‌جری]

ف: دل‌نوازی، دل‌داری، دل‌جویی، مهربانی، نوازش.

ع: مَدَالَة، تَاسِیْعَة، تَسْلِیْعَة، تَفْرِیْعَة، رَافَة، مَوَدَّة.

**دل‌واپه‌سی**

ک: دل‌ه‌ودرا، چاره‌درا، [دل‌له‌دوا، چاره‌درو، چاره‌بدان]

ف: دل‌واپس، نگران.

ع: مُتَرَقِّب، مُتَرَحِّد، مُنْتَظَر، مُتَرَدِّد، لَوّی.

**دل‌واپه‌سی**

ک: دل‌ه‌ودرای، چاره‌درایی، [دل‌له‌درا‌سوون، چاره‌درو‌سوون، چاره‌بدایی]

ف: دل‌واپسی، نگرانی.

ع: تَرَقُّب، تَرَحُّد، اِنْتَظَار، لَوّی، لَوّی.

**دل‌واز**

ک: دل‌گشاد، [دل‌نراران]

ف: دل‌گشاد، دل‌واز.

ع: رَحْبُ الصَّدْر، وَسِیْعُ الْقَلْب.

**دل‌و‌په**

ک: تکه، [تَنَزَّكَة تَارِیْک که له سهریانه‌ره ده‌تکیت].

ف: چکّه.

ع: وَكْفَة.

**دل‌ه‌ان‌مه‌یه‌کا**

ک: دل‌ه‌ان‌شیریان، [دل‌تیکه‌رون، هینج دان]

ف: هراش، دل‌به‌هم‌خوردن.

ع: تَهْوَع، غُثْیَان، غُشْیَان.

**دل‌ه‌او‌وردن**

ک: پروایی، [دل‌ه‌اتن، ره‌ادیتن]

ف: گرایش، دل‌آوردن.

ع: مَیْل، رَغْبَة.

**دل‌ه‌با‌ور‌مه‌که**

ک: درو‌گومانی، ها‌کژ، [درو‌دلی، بی‌پیرل‌یک‌دنه‌ره]

ف: جگاری، دو‌گمانی، سَرسَری.

ع: تَرَدِید، اِرْتِیَاد، لَغَم، رَجَمًا بِالْغَیْب.

**دل‌ه‌ته‌پئی**

ک: دل‌ه‌ره‌پئی، ترسیان، [توند لیدانی دن، دل‌ه‌پار‌کی]

ف: دل‌تپش، سَکْسَکْسی، گراز، تَرس، بیم.

ع: ضَرَبَانُ الْقَلْب، اِضْطِرَاب، خَوْف.

**دل‌ه‌خوری**

ک: دل‌ه‌ره‌پئی، دل‌لیدان، [دل‌ه‌پار‌کی، که‌وته‌دل]

ف: دل‌تپش، دل‌زدن.

ع: ضَرَبَانُ الْقَلْب، وَحْی، اِلْهَام.

**دل‌ه‌دوا ← دل‌واپه‌سی**

**دل‌ه‌ده‌رده**

ک: زَلَنَیْشِه، وَکَده‌ده، [سَلَنَیْشِه]

ف: کَنَک، بَرِیْنَش، دل‌دزد، شکم‌دزد.

ع: قُدَاد، عِلُون، رَحِیْر.

**دل‌ه‌ره‌پئی**

ع: جَوِي، نَبُو، اِجْتِواء، اِجْتِباء. نُفُور، تَنْفُر، اِنْضِجار.

### دلی دهرده

ك: دله دهرده، زك نيشه. [سلغيشه، ژاني دل]

ف: كُناك، دل درد، شكم درد، بُرينش.

ع: قُداد، عِلوژ. رَحِير.

### دهاره كول

ك: دمهاله كول، دوريشك، دورپشت. [ميترويه كي چيزووداري به ناپوانگه.]

ف: كُژدم، كُچ دُم، رُشك.

ع: عَقْرَب، شَبَوَة، شَبِيع، شَوْنَة، شَوَالَة. وینه

### دهملي دمهلو

[ك: دنكي دهرت.]

ف: دُرُمب دُرُمب. (صدای دهل)

ع: دَبْدَبَة.

### دمهك

[ك: دمهك، دمهلك]

ف: دُنْبِك، تُنْبِك، تُنْبِيك، كُوبه.

ع: ضَرْب، كُوبَة، طُنْبِك.

وینه

### دمهك دريلك

ك: ناوسو. [رووه مالارو، رسوا]

ف: دهل دريده، رسوا شده.

ع: خَازِي، مَهتوك، وقح.

### دمهل

[ك: دومهك، كوان]

ف: چَغَر، بَنَاور، دُنْبَل.

ع: حَبِن، خُراج، دُمَل، دُمَل.

### دنك

[ك: دينگ: نامرازی (دارين يا بديرين) دانويله کوتان]

ف: گَواز، گَوازَه، جَواز، جَوازَه، جَوازان، کابيله.

ك: دله ته پي. [توند ليتداني دل. كهوتنه دل]

ف: گُراز، سَكْسَكِي، دل تپش. دل زدن.

ع: ضَرِيانُ الْقَلْب، خَفَقان، اِلْهام.

### دله کزئ

[ك: دله كزه، سورتانه وي گده.]

ف: سوزش معده.

ع: غَشِيان، اِحْتِراقُ فَمِ الْمَعْدَة.

### دله له رزئ

ك: ... دله ته پي. [توند ليتداني دل.]

ف: گُراز، سَكْسَكِي، دل لُرزه، دل تپش.

ع: اِرْتِعاشُ الْقَلْب. ضَرِيانُ الْقَلْب.

### دله وودوا - دله واپه سي

دله وودوايي - دله واپه سي

### دل هه لشيويان

ك: دل هه اته يه كا، دل به يه كا هاتن. [دل تيكچرون، هيلنج دان]

ف: هَراش، دل به هم خور دن.

ع: غَشِي، جُشوم، تَهْوُع، تَمَقُّس، تَقَرُّز، تَبَعُّر، غَشِيان.

### دل هه لكتنيك

ك: ... دله سرد. [بيترزو. نانوميد]

ف: دل برفاكنده، دل سرد.

ع: مُتَضَرِّعُ الْقَلْب، مَايوس.

### دل هه لكتنيان

ك: دل سه دره برون. [دل سار دبوونه، نانوميد برون. له به چار كهوتن]

ف: دل برفاكندي، دل برفاكنده شيدن، دل سرد شدن.

ع: اِنْتِزَاعُ الْقَلْب. تَنْفَر، اِجْتِواء، اِجْتِباء.

### دل هه لكه فتن

ك: دل گه پيانه ره. [له به چار كه فتن، بيتران]

ف: دل ورافتادن. دل گير شدن، دل گران شدن.



(چوبی یا سنگی)

ع: جُرَن، کَدَ، مَهراس.

وَنَه

دنگکوت

ک: پادنگ. [دنگچی، روستای دنگ کوتان.]

ف: پادنگ، پادنگه، دنگ‌کوپ، دنگی.

ع: مَهراسی.

دُنیا

ک: که‌یان، چَهرخ، گَردون، چَهرگَرد، رَوزگار. [گیتی،

جیهان]

ف: جَهان، گَهان، گَیَهان، کَهان، کَیَهان، نیوَر،

رَوکش، دَشَنکی، رَوزگار.

ع: عَالم، دَهر، غَور، کائِنات، کَون، عَالمُ الوُجود،

دُنیا.

دُنیا‌داری

ک: مالداری. [گرد‌کزی، دَست پیو‌گرتن. که‌یانروی]

ف: دُنیا‌داری، خانَه‌داری، تَروهش، تَروهِیدن،

تَرومیدن، آمَرخ، آمَرخیدن، کَوالش، کَوالیدن،

فَلَنجش، فَلَنجیدن، اندوختن.

ع: اِقْتِصاد، اِثراء، ثَقَتین، عِلْمُ اِدَارَةِ الْبَیت.

دُنیا‌دیده

[ک: دُنیا‌دیه، خَارَن‌نَرمَورن]

ف: دُنیا‌دیده، جَهان‌دیده.

ع: حَنیک.

دُنیا‌ی بَووچک

ک: گَردون. [جیهانی بَچورک]

ف: جَهان کَهِین، کَیَهان کَهِین، کَهِین کَیَهان.

ع: اَلْعَالمُ الصَّغیر، اَلْعَالمُ السَّغلی.

دُنیا‌ی کَهره

ک: که‌یان. [جیهانی گَهره]

ف: جَهان، کَیَهان، جَهان مَهِین، کَیَهان مَهِین،

مَهِین کَیَهان.

ع: عَالمُ الوُجود، اَلْعَالمُ الْکَیَی، عَالمُ الْکَون.

دَو

ک: ماسار، ناردون. [ماستاری له مَشکَدها ژَهرار.]

ف: دَوخ.

ع: مَخیض.

دوا

ک: پاش، پَشت، پَهِسەر. [بَهرام‌بَهری «پیش»].

ف: پَش، پَی، سَپَیس، پُشت، دُنبال.

ع: بَعد، خَلَف، وَرَاء، عَقَب، اِثَر، دُبُر، دَبرَه،

اَخر، اَخرَه، مُؤَخَّر.

دوا‌بَریک

ک: دَور‌بَریاک. [دَربار، قَرمات‌رو]

ف: دُم‌بَریده، گَنجَه.

ع: اَبش، مَرَحَم.

دوا‌بَهر

[ک: دَهر میو‌دیه که پاش چَین به درِخ‌تَهر دَهِمَنیت‌هَره.]

ف: پَسمین‌بار، پَساچین.

ع: حُصَاصَة، حُصَاصَة.

دوا‌بَک

[ک: جَیگری به‌گ]

ف: بَزرگ‌چَه، زَیر‌دَست.

ع: عاقِب، عَقوب، خَلَف، خَلیفَة، خَلَفُ الرِّئیس.

دوا‌بَینی

ک: دَور‌نَ‌دیشی. [دَور‌نَ‌دیشی]

ف: اَساسَه، دَور‌اندیشی، واپس‌بینی، پَس‌بینی.

ع: رِعايَة اَلْمال.

دوا‌جَار

ک: لَمر‌دَرا. [پاشان]

ف: سَپَیس، پَس از آن، آن‌گاه، زان‌سَپَیس.

ع: بَعد، بَعدِ ذالک.

دوا‌جَ‌نَک

ل: په ستره رول: [دوايی له شکر، پاشته رولې له شکر

(بهرامبري «پيشته رول»)]

ف: چغډل، چغډوال، چنډاول، پس قراول. (ضد  
پيش قراول)

ع: ساقه، خليفه، مؤخره.

**دوادانه**

ل: دوايډل. [دراين دهنك.]

ف: پسین، دانه ی پسین.

ع: آخر، أخیر، ألفرد الأخیر.

**دواکين**

ل: قې، دراين. [پاشين]

ف: پسین.

ع: عقبی، عقب، أخیر، آخر، مؤخر.

**دوال**

ل: ته سمه. [سرمه، چرمی باریک.]

ف: دوال، دوبال، تسمه.

ع: سیر.

**دوان**

ل: دور. [ژماره ی پاش يک.]

ف: دو، دوتا.

ع: اثنان.

**دواوزه**

[ل: درازده، ژماره ی پاش يانزه.]

ف: دوازده.

ع: اثناعشر.

**دواتن**

ل: ... تورتان. سرمه سريان. [هينانه قسه، ره قسه هينان]

ف: به سخن آوردن، سربم سرگذاشتن.

ع: تکلیم.

**دوايه**

ل: جفت، لهدرانه. [جك]

ف: جفت، دوگانه، دوغلو، همتا، دوتا.

ع: زوجان، ثوآمان، اثنان، لفقان.

**دوايه [دودانه]**

ل: کيسه، دودانه. [مهشکي بچورک يو دژ تيکردن]

ف: کيسه، کيسه دوع.

ع: کيس، مخصه، ميمص.

**دواوان**

[ل: ريزار، جينگي پينک گه يشتني دور نار.]

ف: دواوبه، رسيدنگاه دواوب.

ع: ملتقى النهرين.

**دواوه خستن**

[ل: پاش خستن]

ف: پس انداختن.

ع: تخليف، تاخير، تاجيل، ايناء.

**دواوه دان**

[ل: گيراندنه، دانه وه]

ف: پس دادن.

ع: رد، إعادة، إرجاع، صرف.

**دواوه دان**

[ل: پورگانمړه (يو نمرونه: دواوه دان له چالا کيږه بهر ور

ته مې لى.)]

ف: پس نشستن. (از زړنگي به تنبلي مثلاً.)

ع: دسو، دسي.

**دواوه روين**

ل: به درار روين. [کشانمړه]

ف: پس رفتن.

ع: تقهر.

**دواوه کهفتن**

ل: جينگه ماگ. [به جيتار، پاش که ورتد]

ف: پس افتاده. پس مانده.

ع: معوق، مؤخر، متأخر، متأخي، متأطين.

**دواوه کهفتن**

ل: ... جينگه مان. [به جيتان، پاش که ورتن]

ف: پس افتادن، پس ماندن.

ع: تَأَخَّر، تَعَوَّق، تَثَبُّط، تَرَاخِي، تَبَاطُل.

**دواوه نیشتن**

ك: دواوه‌رین، شكیان، [پاشه‌كشی كردن، تینكشان]

ف: پس‌نشستن، شكست‌خوردن.

ع: دَبَرَة، انهزام.

**دوايهك - دوا دانه**

**دوايي**

ك: سدره نجام، ناخر، [كوتايی]

ف: پایان، انجام.

ع: آخِر، نِهَاء، نِهَایَة، مُنْتَهَى، غَايَة، خَاتِمَة، اَمَد، اَجَل.

**دوايي - دواكين**

**دوايين - دواكين**

**دوايي هاتن**

ك: تواريوون، ناخر هاتن، [كوتايی هاتن]

ف: پایان آمدن، انجام رسیدن.

ع: اِبْتِهَاء، اِخْتِمَاء، اِكْتِمَال، اِنْقِرَاض، قَنَاضِي، قَمَام، دَوْبِرَة

[ك: به‌ردي دزیر، واته: مەرمەری خام.]

ف: دوبره، (سنگ دوبره، یعنی مرمر خام).

ع: حَكَك.

**دوت**

ك: كەنیشك، [كچ، كیز]

ف: دُخت، دختر، دُغد.

ع: بِنْت، اِبْنَة، سَلِيلَة.

**دوجیل**

[ك: قه‌تران: درمانيكي رهش و چهره.]

ف: كَتَران.

ع: قَطْران، دُجِيل.

**دوچار**

ك: تروش، توشیار، نارقه، [گیزده]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُلَاقِي، مُصَادِف، مُصَاب.

**دوچار بوون**

ك: تروش‌بوون، توشیار‌بوون، نارقه‌بوون، به‌یه‌ك‌گه‌یین.

[گیزده‌بوون، پینك گه‌یشتن]

ف: دُچارشدن، دوچارشدن، دوچه‌ارشیدن،

راست آمدن، برخوردن، به‌هم‌رسیدن.

ع: تِلَاقِي، مُلَاقَة، تَصَادُف، مُصَادَفَة.

**دوچن**

ك: توچن، [لینج، لیچق]

ف: دُچ، دُژ، چسپنده.

ع: لَزَج، لَزَق.

**دوچ**

ك: توچن، [توچن (وگ: تامی بیبه‌را)]

ف: تند، تیز، زفت، سوزنده، گزنده، (طعم فلفل

مثلاً.)

ع: حَرِيف، حَامِز.

**دوچ**

[ك: چوتیه‌تی، بار]

ف: [وضعیت، حالت]

ع: وَضِع، مِيزَان.

**دوخان**

ك: داخ، دهره، (داخودخان) [گول و زورخار]

ف: داغ، درد.

ع: اَلَم، اَسَف.

**دوخت**

ك: درومان، ته‌قه، (دوختودوز) [دروون]

ف: دوخت.

ع: خِیاطَة، خَرَز.

**دوختودوز**

ك: درومان، [دروون]

ف: دوخت و دوز.

ع: خَيَاطَة، خِرَازَة.

**دوخشار**

ك: دژوار، سخت، ستم. [چه ترون، زه حمت]

ف: دشوار، سخت، ستم.

ع: مُتَعَذِّر، صَعْب، مَعْسُور.

**دوخشار په سمن**

ك: د تړپه سمن. [د ژپه سمن د]

ف: دشوار پسند، د ژپسند، دیر پسند.

ع: مُطْلَب، صَعْبُ الْمُعَامَلَةِ، صَعْبُ الْقَبُول.

**دوخوا**

[ك: د زخه را، د زكر لير]

ف: دوغوا، دوغبا، آش دوغ.

ع: مَضِيْرَة، رَائِيِيَه، دوغباچ.

**دوخه**

[ك: په كړيداني نازل به ماست و دزكې، پينچوره كې

بز خاړنه كې، سروكه لې «د زېخو» په.]

ف: تَران، دوغه. (دادن حيوان به كرايه كه

ماست و دوغش را بخورد، بچه اش برای

صاحبش، مخفف «د زېخو» است.)

ع: دَوْبِي، مَنَحَة، مَنِيْحَة.

**دودانه** — **دوانه**

**دور**

ك: مرواری، گهرمه ر. [مرواری گهرمه.]

ف: دُر، گهوهر، جُمان، مروارید. (مروارید

بزرگ)

ع: لَوْلُو، وَتِي، دُر، جُمان، جَوْهَر.

**دور**

ك: ناويز، سپيالو. [ناويزه، بلوړی سپيالو. (ناويزه

شهمدانی كه سپيالو.)]

ف: آويز، سه پهلو. (آويز پای لاله كه سه پهلو

است.)

ع: مَهو، مَهَا، مَنشور، مَوْشور، بَلُور.

**دور**

ك: زړنگ، ديواندې. [دې، بې زړه را]

ف: دلير، دلاور، درنده.

ع: جَسور، شَجِيح، مُتَهَوِّر.

**دوراج**

ك: پزې، زړه كړ. [زړه كړ: بالنده په كه.]

ف: دُرَاج، تَرَاج، پور، كېك كړ.

ع: حَقِطْطان، دُرَاج.

**دوراجي**

[ك: تېه په كې كړدن.]

ف: دُرَاجِي. (قبيله ای هستند از قبایل كرد.)

ع: دُرَاجِي.

**دوراثن**

ك: دانيان، باختن، بازين. [دانيان، دژاندن، زيان كردن له

كايه دا.]

ف: باختن.

ع: اِضَاعَة.

**دورس**

ك: په جينگه. [راست، رڼا]

ف: درست، آوز.

ع: صَحِيح، صَوَاب، حَق.

**دورس**

ك: دهنه خواردگ. [بې كه مو كورې، دست لينه درار.]

ف: درست، دست نخورده.

ع: بَكْر، سالم، كامل، خَالِص، سَوَاء.

**دورس**

ك: دروستكار. [درستكار. رموشت جوان]

ف: درست، درستكار، فيمان، پاك دامن.

ع: صَالِح، اَمِين، غَفِيْف، صَحِيحُ الْعَمَل، كَامِل

النفس.

## دورس بیرون

ل: سه‌گرتن، رینگ که‌فتن، شیان، سازبیون، سامان‌خواردن.

[سه‌رکه‌وتور بیرون]

ف: درست‌شدن، سازشدن، سامان‌خوردن،

روان‌شدن، برآورده‌شدن.

ع: نَجَج، حُصُول، سَوَى.

## دورسکاری

ل: دورسسی. [دورس‌کاری، رمرشت‌جوانی]

ف: درست‌کاری، درست‌ی، فیمان، پاک‌دامنی.

ع: عِفَّة، أَمَانَة، صِبْحَةُ الْعَمَل، كَمَالُ النَّفْس.

## دورسین‌کردن

ل: رینگ‌خستن، سازکردن، سامان‌دان. [ته‌یار کردن،

به‌دی‌هیتان، داهیتان]

ف: ساختن، درست‌کردن، سازکردن.

ع: صَنَعَ، صُنِعَ، مَنَعَة، ذَرَأَ، خَلَقَ، إِنشَاء، اِبْدَاء،

اِبْدَاع، قَطَرَ، قَمَلَ، عَمَلَ، اِحْدَاثَ، اِخْتِرَاعَ، اِبْتِدَاعَ.

اِفْتِعَالَ، تَكْوِينَ، اِیْجَادَ، بِنَاءَ، تَسْوِیَةَ.

## دورگه

ل: گورگه، چاپ‌باز. [گزیکار، فشه‌کر]

ف: دُرگه، چاپ‌باز.

ع: مُتَقَلَّب، كَذَاب.

## دورنج

ل: دورودی. [دورژنگ]

ف: خَوَال، دوده.

ع: سِنَاج، نَوَاس، غِنَاج، ثُور.

## دورویس‌کردن

ل: رینگ‌خستن، سامان‌دان. [ته‌یار کردن، سازکردن]

ف: ساختن، فراهم‌آوردن، سازکردن.

ع: تَهْمِیَّة، تَعْبِیَّة، صِنَاعَة، صِنَاعَة.

## دورویس‌کرده

ل: دوسوکار، دوسژن. [دوسوکار، سازدار]

ف: ساخته، دست‌ساخته.

ع: مَصْنُوع.

## دوروسی

ل: پاک‌ی. [راستی، بی‌که‌موکورتی]

ف: درست‌ی، پاک‌ی، پاک‌دامنی.

ع: صِبْحَة، سَلَامَة، عِفَّة، صَوَاب.

## دوروش

ل: درشت. زرب. زل. [درشت. زیر. گموره]

ف: درشت. زبر. بزوک، گنده.

ع: كَبِیْر، عَظِیْم، نُخَالَة.

## دوروشکه

[ل: عاربانه، گالیسکه]

ف: دُرُشکه، گُردونه.

ع: عَرَبِیَّة، دُرُشْكَاء.

## دوروشکه‌چی

[ل: عربانه‌چی، گالیسکه‌چی]

ف: درشکه‌چی.

ع: حُوْذِی، عَرَبِجِی.

## دوروخ

ل: جه‌ده‌نم. [دوروخ، جه‌ده‌نم]

ف: دورخ، جه‌نم.

ع: سَقَر، حَجِیْم، جَهَنَّم.

## دورزه‌قه

[ل: دورزه‌قه (زیرهری ناش که تزیه‌کدی تیا

ده‌سورپته‌ره.)]

ف: دورزه. (زیر آسیا که توپ در آنجا گردش

می‌کند.)

ع: ...

## دورزین

[ل: پشکنین (گه‌ران بز نه‌سپ.)]

ف: جوریدن، جستن. (شپش جستن)

ع: تَقْلِی، ثَقْلِیَّة.

## دۆزىنەۋە

ك: پەيدا كىردىن [پەيدا كىردىنى دىيىدۇ].

ف: بۆۈچ، بۆۈجىدىن، يىقىتىن، يىۋىدىن، جۈستىن.

ع: وجدة، وجدان، اجدان، وجود، ادراك، التقاط.

## دۆز

ك: دورى، نار، بەين، دۈمى، [نىۋان، مەردا]

ف: دورى، ميانە، ميان، گال، گالە، فُتال، فُتار،

بىين.

ع: بُعد، نَطو، هَلَك، فاصِلَة، مَسافة، بَوْن، بَيْن.

## دۆزەن

[ك: دارىك كە دۈى پى دەشلە قىتىن ھەتا كە ھەرى لى]

[بەكەرىت.].

ف: چىغ، چىق، نەھرە، بىستو، آذىن، آئىن، دوغزىنە.

شېرىزىنە. (چۈبى كە دوغ را با آن بشوراند تا

كره بدهد.)

ع: مَخِيضَة.

## دۆزەنك

[ك: لۆچى ناچار.]

ف: اژنگ، چىن ابرو، چىن پىشانى.

ع: سِرار.

## دۆزەنك

ك: چىن پىشانى. [لۆچىگە لى تەرىن.]

ف: اژنگ.

ع: سِرار، قُطوب.

## دۆزەنك يەكەدان

ك: بىر تەرىشلىك. [ناچار تال كىردىن]

ف: اژنگ درھم كىشىدىن.

ع: قُطوب، اِزْئِمَام.

## دۆزىن

ك: جۈزىن، خىرا، ناشايىسە، ناسزا، دۇمان، خوسن. [جىنۇر]

ف: دىشنام، دۇنام، دۇمان، بىدگۈيى، بىدگىقتىن،

پىرخاش، قوش، ناسزا، ناشايىستە.

ع: شَتَم، شَتِيْمَة، سَبِّ، فُحش، قُذَح، قُذِيْعَة، رَقْش.

افك، خَنى.

## دۆزىن دان

ك: جۈزىن دان، خىرا و تىن، خوسن دان، بارگەرەبازى،

باركەبازى... [جىنۇر فرىشتىن]

ف: دىشنام دان، دۇنام دان، قوش دان، قوش دان،

ناسزاگىقتىن، بىدگىقتىن.

ع: شَتَم، سَبِّ، تَسَاب، مُشائِعَة، مُناوَرَة.

## دۆزىن فروش

ك: خىراۋىز، دىمەق. [جىنۇر فروش، دەپىس]

ف: بىدگۈ، نەھن لىق، دىشنام گۈ، قوش دە.

ع: سَبَاب، فُحاش، شَتَام، مِلْحَب.

## دۈس

ك: يار، دىلدار، خەشەرىس، چىر، رىكۈرىتەك، چىرۈمىز.

[ھارەل. ماشورق]

ف: دوست، يار، ھىراز، ھىدم.

ع: خَدَن، خَدِيْن، حَبِّ، حَبِيْب، خَلْ، خَلِيْل، وَدْ،

وَدِيْد، وَدُوْد، دِمَج، دَمِيْج، صَفِي، صَدِيْق، وَلِي،

مُحَبِّ، مُخْلِص، صَاحِب.

## دۈساخ

ك: بەن. گرتىن، نىگاداشتىن. [بەند. بەند كىردىن]

ف: دۇساق، دۇستاخ، بازداشت. بۇند.

ع: حَبَس، سَجَن، ثَوْبِيْف، ثَقِيْد.

## دۈساخ

ك: گىمىياگ، نىگادىزىياگ، بەنى. [گىمار، گرتىر، بەند كىرا]

ف: دۇساخ، دۇستاخ، بۇندى، بۇندىشە،

بازداشتە.

ع: مَحْبُوس، مَوْقُوف، مَسْجُون، سَجِيْن، حَبِيْس،

مُقَيَّد.

## دۈساخچى

لک: به نپوان، زینانوان، دوساخوان، [زندانانوان، بندپوان]  
ف: دژخی، دژخیم، زندانبان، دُستاخبان،  
دُستاخچی، بندپوان.

ع: سَبَجان، حَباس، حَداد.

### دوساخفانه

لک: ... زینان، [زندان، گرتورخانه]

ف: چرس، زندان.

ع: مَحَبَس، سِجَن.

### دوساخوان ← دوساخچی

### دوسی

لک: هارپازی، [درسایدتی، خوشه‌ریستی نپوان].

ف: دوستی، همدمی، همرازی.

ع: مُخادَّة، تُحاب، مَحَبَّة، خِلَّة، ثَواد، مَوَدَّة، دِماج،  
صَفاء، مُصادقة، ولاء، مَوالاة، تُخالص، مُخالصة،  
مُصاحبة.

### دوشاو

لک: دوشاب، نارِ تری کولار.

ف: شیر، گوشاب، گوداب، کوداب، شیرهی  
انگور.

ع: دبس، سُلاف، عَصِیر، عَصِیرُ الْعَنْب.

### دوشاو خورما

لک: نارِ خورمای کولار.

ف: سَقَن، سیلان، شیرهی خرما.

ع: دبس، عَصِیرُ الرُّطَب.

### دوشاو کولان

لک: کولاندنی تری و خورما بَ دوشاو لیگرتن.

ف: تَهجا، شیرپختن.

ع: دبس.

### دوشاو مزه

لک: تامکی شاده.

ف: انگشت گواهی.

ع: سِب، سَبابة.

### دوشت

لک: دوروشت، [درشت، گهره]

ف: دُروشت، بَزُرگ، گنده.

ع: کَبیر.

### دوشته

لک: وزه، دوروشت، [درشته‌ی شت، زیری شت].

ف: درشت، زبره.

ع: نُخالَة.

### دوشتی

لک: دوروشتی، [درشتی، گهره‌یی]

ف: درشتی، بزرگی، گندگی.

ع: کَبیر، عَظَم.

### دوشکه ← دووشک

### دوشک

لک: دوشکه، [رایدخی نار تیخرا].

ف: توشک، نهالی، بَر خوابه.

ع: خُشِیَّة، نُصِیدَة، وِسادَة، تُکرِمَة، دُوشک.

### دوشمکه ← دوشهک

### دوشیاک

لک: دوشرا.

ف: دوشیده، دوخته، دوشیده‌شده.

ع: مَحْلُوب.

### دوشیده‌نی

لک: نازَه‌لِیک که بَ دوشین ده‌شیت.

ف: دوشا، دوشیدن.

ع: مُسْتَحَب.

### دوشین

لک: دادوشین، [شع له گوان وورگرتن].

ف: دوشیدن.

ع: حَلَب، مَصن، أَفَن، دِرَّة، اِدْرا، اِسْتِدْرا.

### دوعا

لک: دوعا، نزا، [پارانه‌ه (به‌رام‌به‌ری نه‌فرین).]

ف: سمیز، دُرون. (ضد نفرین)

ع: دُعاء، صلوة.

### دُوعَا

ك: نِزَا، نِزْوَلَه، [دَاوَا لَهُ خَوَا].

ف: سَمِيز، دُرون، سَمِيزَاخ.

ف: دُعاء، اِسْتِغَاثَة، اِبْتِهَال.

### دُوعَا

ك: نَهْ نَسْرُون، جادو، [نوشته. سحر].

ف: سُرود، افسون، جادو.

ع: دُعا، رُقِيَة، نُشْرَة، عَزِيْمَة، عُوْدَة، تَعْوِيذ، مَعَاذَة. سحر.

### دُوعَاي چلوچله

ك: چارچله، [چاره زار]

ف: پَنَام، كَماهه، چَشْم زَد، چَشْم آور،

چَشْم زخم، چَشْم و هم، چَشْم و هام، چَشْم پَنَام.

ع: حَوَط، حِرْز، دُمَلِج، مُلَرَه، اَنجاس، تَعْوِيذ، رُقِيَة،

تَعْوِيذُ الْعَيُون.

### دُوعَاي شهر

ك: نفرين. [تروك، نَزاي خواب].

ف: پَسور، پَشور، نفرين...

ع: نَعْن، بَهْل، اِبْتِهَال.

### دُوعَاو

ك: شَرِو اِرِيژ. [دُخار (ناری قسل).]

ف: دُوعَاب.

ع: ماءُ الْكَلَس.

### دُوكَان

[ك: فَرَشْگَا، خانووی تاییه تی کرین و فروشتن.]

ف: دُكَان.

ع: دُكَة، طَبَقَة، حَاثَة، حَانُوت، دُكَان.

### دُوكَاندار

[ك: خَاوَر دُوكَان.]

ف: دُكَاندار.

ع: حَانِي، حَانُوِي، دُكَانِي.

### دُوكمه

ك: دَرگمه. [قَرَبَه]

ف: دگمه، گو.

ع: زَد.

وینده - ویند

### دُوكمه

[ك: قَرَبَه، دَرگمه (روك: قَرَبَه ی یه خه).]

ف: دگمه، تَكْمه، گو، گویك، اَنگله، بَندمه،

بَندیمه، بَندینه، قَوَقو، جُوسَك، آخكوژنه.

(گوی گریبان مثلاً.)

ع: زَد.

وینده - ویند

### دُوكمه

ك: گُز. (گُز درخت) [گُزِكه، گُزِته]

ف: تَنزَه، تَنده.

ع: بُرَعْمَة، بُرُعُوم.

### دُوكمهی تیر

ك: تیر دَرگمه دار. [تیرِ گُزدار. (تیرِك كه له باتی سمره

تیرِ كه ی گُزِ هه بیت.)]

ف: تَخْمَار، تَكْمَار، تَكْمَر، تَكه، سِپَرِی. (تیرِی

كه به جای پیکان دگمه دارد.)

ع: كُتَاب.

وینده

### دُوكمهی یه خه

[ك: قَرَبَه ی یه خه]

ف: گو، گُوك، گوگه، گویك، گُوی گریبان.

ع: زَدُ الْفَقْرَة.

### دُول

ك: دهر، دهرار، یدل. [شیو]

ف: دَرَه، زاو.

ع: وادی، فَرَز، شَعَب.



## دولاخ

[ک: دهریتی نشرفوتلی ژنان]

ف: چخشور.

ع: مُقَبَّة، شَبْتِیان.

وینه (۲)

دولاخ ← پووزه وان

دولاو

ک: چالار، دولیان، دوله. [ناری باران که له نار چالی

بهردها ده میتیره.].

ف: دولاب، سنگاب، تالاب. (آب باران که در

گودی سنگ می ماند.)

ع: ثَمَد، جَبَا، فَقَا، فَقِن، وَقَط، وَقِیْط، وَجَد، وَقَب،

حَشْرَج، رَدْمَة.

دولاو ← چااو

دولوجه

[ک: دولاب، جینگه ی جل مه لگرتن.]

ف: دولابچه، دولابه، دولاب.

ع: قَیْطُون، مَخْرَن.

دولچه

[ک: سته لی نار مه لکیشان.]

ف: دول، دولچه.

ع: سَجَل، دَلو، سَلَم، غَرَب، شَجَب، ذَنوب، مِدْلَجَة،

مَنْزَجَة، قَادوس.

وینه

دولمه

[ک: یاپراخ (برنج و قیمه و سوزده ده کهنه نار گه لامیور

ده یکرلین.].

ف: نکمه، دولمه. (برنج و قیمه و سبزی توی

برگ مو می پیچند و می پزند.)

ع: مَلْفُوفَة، مَحْشُوفَة.

دولمه جمرگ

ک: موار. [ارتغوله ی مه ی پر ده کهن له گوشت و برنج و

داره درمان و مه لیده گرن بز خواردن.]

ف: مُبَار، سَخْتُو، سَخْدُو، زَوْنَج، زَوْنَج، زَوِیج،

زِیجَک، زُنَاج، اُکامه، لُکامه، لُکانه، آگَنج، آگَند،

جَگَر آگَند، آغَند، جَرغَند، چَرغَند، چَرغَنده،

جَهِودانه. (روده ی گوسفند را با گوشت و برنج

و مصالح پر کرده برای خوردن نگاه دارند.)

ع: عَصِیْب، قَتَب، آقَتَاب، فَتَائِق.

دولمه ی که لهرم

[ک: یاپراخی که لهرم]

ف: للمه ی کلرم.

ع: کُرُیْبَة.

دوله

ک: دولار. [ناری باران که له چالی بهردها ده میتیره.].

ف: دولاب، سنگاب، تالاب.

ع: جَبَا، فَقَا، وَقَب، وَقَط، وَجَد، فَقِیء، وَقِیْط، ثَمَد،

رَدْمَة، حَشْرَج.

دوله

ک: تهمه. [تهشتی مهریر شیلان.]

ف: تَغَار، لاک.

ع: مَرَكَن، مِعْجَن، دَسِیْسَة، بَرْنِیَة، اِجَانَة.

دوله دول

ک: لهرلهر، جورله جورل. [لهرینه ی زور (ول: لهرینه ی

ژله و دورگ.].

ف: نُونو، دَل دَل، جُنُب جُنُب. (جنبیدن پالوده یا

دمبل مثلاً.)

ع: رَجْرَجَة، خَبْخَبَة، هَزْمَزَة، مَرْمَرَة.

دولمه مه

ک: نیمبرژ، نیمبرشت، نیمروو. [نیمبرژ (ول: هیلکه که

تعارو نه برژاییت.].

ف: نیمبند، نیمرو، نیمبرشت (تخم مرغ مثلاً که

سخت نبخته شده باشد.)

ع: نیمبرشت.

**دوله‌ی توراخ**

ل: تورخان، تورغدان. [تورخاندان (دهری توراخ).]

ف: کیفر. (تغار توراخ)

ع: مَرکن.

وینه-تورخان

**دوله‌ی همویر**

ل: ته‌شتی همویر شیلان.

ف: لاوک، تغار خمیر، تغار نانویی.

ع: مَعجن، مَعجَنه.

**دولیان**

ل: دولان، دولیدان. [دولاش (دولاشی ناش که گه‌نی

پیدا ده‌کن).]

ف: دول. (دول آسیا که گندم در آن ریزند.)

ع: قادوس. (کور)

وینه &lt;۲&gt;

**دولیان**

ل: دوله، دولار، نارگیر. [زرتگ (نور زلکاری که روبار له

ده‌روبه‌ری خویدا دوستی ده‌کات).]

ف: تالاب، آبگیر. (آبگیری که رودخانه در

اطراف تشکیل می‌دهد.)

ع: وَقَب، جَبَا، ثَمَد.

**دولیان**

ل: دوله، دولار. [نور تاری بارانی له نار چائی به‌رده‌دا

ده‌مینیتیه‌ره و ریبواران لیتی ده‌خوتیره.ا.]

ف: تالاب، سنگاب. (آب باران که در گودی

سنگ می‌ماند، و عابرین می‌خورند.)

ع: ثَمَد، وَقَب، وَقَط، وَجَد، لَقَا، فَقِی، وَقِیط، جَبَا،

رَدْمَه، حَشْرَج.

**دولیدان-دولیان****دوم**

ل: جورچه، دو. [کلک]

ف: دُم، دُنْب، دُنْبَال، دُنْبَاله.

ع: دُنْب، عُنْج، عُنْكه...

**دوم**

ل: دورلژین، ده‌ولژین. [ده‌ولژین‌لیدر.]

ف: دهل‌زن.

ع: نَقَارِی، کَوَاس.

وینه-دوم

**دوم**

ل: کلاشکر، کلاشچن. [گیوه دروستکه‌ر.]

ف: گیوه‌کش.

ع: حَذَاء.

دوما-دوا [ارشیه‌کی مدورامیه‌ا.] [اورامی است.]

**دومانه**

ل: گورگه. [گورگه‌لوتنه: نیوه‌غار.]

ف: گرگ‌نو، پویه.

ع: دَرَقَّة، مَرَوَّة.

**دومره‌کی**

ل: چه‌پیراس. [راست و چه‌پ کردن بو و شاندن.]

ف: چپ و راست.

ع: ضُبوع، اِشْحَان، اِلْهَاد، اِطْفَاف، اِزْبُرَار.

وینه

**دوم‌گورگ**

ل: جورچه‌گورگ. [روناک بورنه‌وی کاتی ناسمان پیش

به‌رمه‌یان.]

ف: دُم‌گورگ.

ع: صُحْج کاذِب.

**دومه‌لان**

ل: کوارک. [جوره قارچکینه‌ا.]

ف: دُنْبَلان، سَماروگ، سَماروخ، زَماروخ.

خایه‌ویس.

ع: کَمء، کَمَاء، نَجَاء، شَحْمُ الْاَرْض، سَماروخ، فَع.

وینه

**دون**

لک: چنچکان. [چینچکان]

ف: چُنڊباتمه.

ع: قُرْفُصَاء.

وینه ← چنچکان

دوون

لک: چرلک. [له سهر نه ژنر دانیشن.]

ف: چُک، چوک، دوزانو. (ستر زانو آمدن)

ع: جُتُو، قُفوف.

وینه ← چنچکان

دوون

لک: ترخن، قهره، قهرورخه، نه زیک. [نزیک]

ف: گرد، دنبال، نَزْدیک.

ع: قُرْب، حَوْل.

دوونک

لک: دهنګ. (دهنګو درتګ) [نه ری گوی دهیسیست.]

ف: صدا.

ع: صَوْت.

دوونیداری ← دنیاداری

دوو

لک: دوآن. [ژماره ی پاش یه.]

ف: دو، دوتا.

ع: اِثْنَان.

دوو

لک: دووچکه، جووچکه. [کَلک]

ف: دُم، دُمب، دُنْبَال، دُنْبَاله.

ع: دُنْب، عَجَز، عُكْدَة، عَجَب، عَسِيب، عَصَص،

عَصَص.

دوو

لک: درد، دورکه. [کادور]

ف: دود.

ع: دُخَان، عُکَاب، ثُحَاس، عَجَاج.

دووید

[لک: بهنی دووچار یادراو.]

ف: دوپاد.

ع: مُئْی.

دووپاره

لک: همیسان، همیسانو، دیسان. [سو جاری دروهم،

جاریکی تر]

ف: باز، نیز، آندی، آیدی، دوباره، بار دیگر.

ع: أَيْضًا، تَارَةً أُخْرَى، مَرَّةً أُخْرَى.

دووپاره بیتزیک

لک: دوپارته قباګ. [جاریکی تر له بیتزنگ دراو.]

ف: میده، دوباره بیخته.

ع: مُصَلَّى، مُخْلَص، اَلْمُنْخَوَّلُ ثَانِيًا، اَلْمُغْرِبُ مَرَّتَيْنِ.

دووپارته قباګ ← دووپاره بیتزیک

دووپاره کردن

[لک: سهرله نوی کردنهوه.]

ف: دوباره کردن.

ع: تَكَرَّر، تَكَرَّر، تَثْنِيَّة، إِعَادَة.

دووپریک ← دواپریک

دووپه دوو

لک: بی دهنگ. [خه لوت کردنی دورکه سی.]

ف: کُنْغَال. آهسته، دوبه دو.

ع: خَلْوَة، بِلَا غَيْر.

دووپه قبه

[لک: دووچار ته قه ل دراو.]

ف: دوپخیه.

ع: مُكْتَتَب، كُتِب، اِكْتِتَاب.

دووپه هم دان

لک: شرفاری، چرکله شکینی. [پته یی، درزمانی]

ف: دوبه هم زدن، چُنْی.

ع: تَجْوِيس، تَفْتِيْن، اِفْسَاد، نَمِيْمَة، نَمِيْلَة، اِنْمَال...

دووپایله

[لک: دووپایله: گیانداریکه.]

ف: دوپا.

ع: یربوع، قُداد.

وینہ

**دووپیشته کی**

ک: هارپشتی. [دور کس سواری یه کسمیک.]

ف: دوپشتی.

ع: زَمَل، کِفَل، اِکْتِفَال، اِحْتِقَاب، ثَرادُف، مُرادَفَه.

**دوویشک**

ک: دوریشت، دماره کول. [میرویه کی چروداره.]

ف: کَزْدَم، کَجْذَم، رُشک.

ع: عَقَرَب، شَبُوه، شُوه، شُوالَه، شَبِذَع.

وینہ

**دووپیل**

ک: ... دوریور، دوروزان، دورپاز. [مرزلی ناراست.]

ف: دوپل. دورو، دوزبان، ابلوک.

ع: مُنَافِق، دُوجِهین، ضِد، مُتَضَاد، مُتَنَاقِض.

**دووپیستی**

ک: دروهویی، دوریویی، دوروانی. [دورپازی، ناراستی]

ف: دوپلی. دورویی، دوزبانی، ابلوکی.

ع: نِفَاق، تَنَافِق، تَضَاد، تَنَاقُض، تَغَايُر.

**دووپیوشه**

[ک: دوروات، دورنهرم]

ف: دوپوشه، دواشکو، دواشکوب.

ع: دُوسَقَفین، طَبَقَتان، مَرْتَبَتان.

**دووپیله لان**

ک: دروله تان، دولیتان، دروله پان. [لقه داری دورواچه.]

ف: دوشاخه.

ع: قُوْنَس، شُعبان.

**دووپیایی**

[ک: خدرک (شتتکی جه وائل ناسایه له دار یا له جه وائل که

خاک و خشتی له سر و لاخ یی ده گویند، و...)]

ف: هلیو، هستر. (خُرچ مانندی است از چوب

یا جوال که خاک و خشت را با آن روی الاغ

حمل می کنند.)

ع: ...

وینہ ← خدرک

**دووچار**

ک: دچار، تورش، تروشیار، ناروه. [گیرده]

ف: دُچار، دوچار، دوچاره.

ع: مُلَاقِی، مُصَادِف، ثَلَاقِی، ثُصَادِف، اِصَابَه.

**دووچهره**

[ک: پاکیل، نه سپه ناسینه]

ف: دوچرخه.

ع: دُرَاجَه، کُرَاجَه.

وینہ

**دووچهرهی ده سی**

[ک: عمرمانهی ده سی]

ف: دوچرخهی دستی، گردونه ی دستی.

ع: عَجَلَه.

**دووچه نانه**

[ک: در نهرنده، درو چندان]

ف: دوچندان، دوچندان.

ع: ضِعَف، ضِعْفان، مُضَاعَف.

**دووخواجه**

[ک: درشاخه، درلق]

ف: دوشاخه.

ع: ساقین، نو ساقین، نو شُعبین.

**دووخ**

[ک: خدرک، ناسرازیکی رسته.]

ف: دوک، شبک.

ع: مِغْزَل، مِیْرَم، مِیْسَلْکَه، حَنَآه، نَرَاة.

وینہ

**دووود ← دووکه ل**

**دووودانگ ← شلیتوه**

**دووودن**

ل: دوگومان. [دروشك، دردنگ]

ف: خاتوله، دودل، دودله، جگار.

ع: شاك، مُتَرَدَّد، مُتَذَبِّب، باهل.

### دووچه

ل: دوورنج، دودی، دووكل، [قورم، دروننگ، كادو]

ف: خوال، دوده، دود.

ع: سِناج، غِناج، نُور، دُخان، كُتن.

### دوودهری

ل: ناتشته، پهنه‌ره، [چوره پهنه‌ره يه‌كه]

ف: دودری، پَنجَره.

ع: باب، نافذة، بَنجَرَة.

وینه - پهنه‌ره

### دووده‌سماله

ل: هه‌له‌پركی: [چوره دیلاتینكه (سرچینی کیشان به دو

ده‌سما).]

ف: چویی. (چویی کشیدن با دودستمال.)

ع: رقص، دَعكَسَة.

### دووچه‌مان

ل: موز، خانه‌دان، كسوكار. [بده‌سما]

ف: تَبَار، دودمان، خاندان، خويشاوندان.

ع: مَعْشَر، عَشِيرَة، قَبِيلَة، أَقارب، قوم، رَهط.

### دووچی - دووچه

### دوور

[ل: دوير، به‌رانيه‌ری نزیک.]

ف: دور، دیر، گال، گاله.

ع: بَعِيد، سَحِيق، نَبِيش. عَمِيق. شَاسِع، نَاشِي،

قَاصِي، (نَاء، قَاص)، قَاصِي.

### دوور

ل: جیا. [جودا، جیاراز]

ف: دور، جُدا.

ع: مُفَارِق، مُبَايِن.

### دوور

ل: پاک. [به‌ری له که مرکوبی یا له گوناها]

ف: دور، پاک.

ع: بَعِيد، مُتَرَدَّد، مُتَزَّز، مُطَهَّر، مُبَرَّأ.

### دووړاز

ل: دووړیو، دووړیل، دووړزان. [مروئی ناراست.]

ف: آبلوک، دویل، دورو، دوزبان.

ع: مُفَارِق، نَوَجِهِيْن، مُتَظَاهِر، مَذَاق، مُرَاشِي

### دووړان

ل: ته‌له‌ژدان. به‌قیه. نویرده. ته‌ریب. روزی. داگرتن.

داشکائن. [دوړون (واک) دوړینی جلوه‌رگ و پیتلار ...]

ف: دوختن. (لباس، کفش و غیره ...)

ع: خَرَز، غَرَز، دَرَز، حَوَص، خَصَف، رَتَق، رَفا،

نُصُوح.

### دووړان

ل: برین، چنن. [دوره‌کردن (واک) دوینه‌کردنی نالف ر

گیا.]

ف: چیدن، بریدن. (علف و گیاه مثلاً.)

ع: جَزَّ، حَصَد، حَضَد.

### دووړانه‌وه

[ل: دورن‌ره (ی تلیشی جلوه‌رگ).]

ف: دوختن. (شکاف لباس)

ع: رَاب، رَفا، رَقع، رَتَق.

### دووړین

ل: دوورنوار. [نامرازی نزیک‌کرده‌ره له به‌رچار.]

ف: دوربین.

ع: نَظَّارَة، نَظَّار، مَرَقَب.

وینه

### دووړینی

[ل: دور نه‌دیشی]

ف: دوربینی، دوراندیشی.

ع: رِعايَة اَلْأَمَل.

### دووړدهس

ك: دورره دست: شتيك كه دست نه يگاتى.

ف: دور دست.

ع: يَعيدُ الحُصُولُ، يَعيدُ الوُصُولُ.

**دوورگرتن**

ك: دورى كردن. [خولادان، دوروپه ريزه ستان.]

ف: دور گرگرفتن، دورى كردن.

ع: اِعراض، اِجتِناب، تَجَانِب، اِحْتِران، اِمْتِناع، صُدُود، تَبَاعُد.

**دوورلواړ** — **دووربين**

**دوور وا!**

ك: دورروانى!، خواتنه خواسه! [به دور بيت!]

ف: دورباد!، خداى ناخواسته!

ع: العِيَادُ بالله!

**دووروو**

ك: دوريل، دورينگ، ديزدان، [ديرياز، مړلى ناپاست]

ف: اُبلوك، دورو، دورنگ، دوزبان، دويل.

ع: مُناقِق، مُذاق، مُراشِي، مُتَظَاهِر.

**دووروويى** — **دووپلى**

**دووره زنه وو**

ك: دورويژ. [ته له فرون]

ف: دورشنو، دورگو.

ع: تَلْفُن، [تلفون]

**دوورهك**

[ك: دورتومه (ناژول يا بالندهى دورپه گدا)]

ف: اكډش، يكدش، ناخچى، دورگ. (حيوان يا پرنده ي دورگ)

ع: مُجَنَس، مُخَضَّرَم.

**دوورهك**

ك: بازگ. [بازه، بازو (له پتراره كاندا).]

ف: پَروژ، شباندروژ، دورنگ. (چيزه ي بافيدنى)

ع: لَوْنِيْن.

**دوورهك**

ك: بازگ، به لك، پلپلى. [نه بله ق، پلپلى (ناژول يا بالنده).]

ف: پيسه، خَلَنج، دورنگ. (حيوان يا پرنده)

ع: اَبْلَق، اَبْرَق، خَصَف.

**دوورهنگى**

ك: بازگى، به له كى. [بازدى، نه بله قى]

ف: خَلَنگى، خَلَنجى، دورنگى، پيسگى.

ع: بُلَقَة، بَرَقَة، لَوْنِيْنَة.

**دوورهنگى** — **دووروويى**

**دوورهوكه فتن**

[ك: دورگمړتنه، دورى]

ف: دوراقتان.

ع: تَبَاعُد، تَنَافِي، تَقْصِي، بَعْد.

**دوورهوكه فتن**

ك: دورى، دمرکه فتنگى. [ناواري، جرداى]

ف: دوراقتان، آواره شدن، بيواره شدن.

ع: غُرْبَة.

**دوورى**

ك: جياى، دژ، به بين. [جرداى]

ف: دورى، گال، گاله، فُتال، فُتار. ميانه، ميان، بين.

ع: بُعْد، فاصِلَة، مَسَافَة، نُطُو، يَبِيْن، هَلَك.

**دوورى**

ك: رهم، رمو، كز، نيتليس. [سلن كردن، دورپه ريزى]

ف: زَم، گريز، دورى.

ع: جُطُول، ثَفَرَة، اِحْتِران، اِجتِناب، تَبَاعُد، اِضراب.

**دوورى**

ك: پاكي. [بهري برون له كه مړكويږي يا له گوناها.]

ف: دورى، پاكي.

ع: بُعْد، نَوِي، نَزَامَة، طَهَارَة، بَرَاءَة.

**دووريلك**

[ك: دورار]

ف: دوخته، دُخته.

ع: مَخْرُوز، مَخِيوط، مَخِيَط.

دووری کردن

ك: رهم کردن، رهم کردن، کز کردن، نیتلیس کردن. [سل کردن،

دورپه ریز دستان]

ف: دوری کردن، رم کردن، گریختن، گالییدن،

فَتَالِيدَن.

ع: تَبَاعُد، تَجَانُب، تَقَصُّص، اجتناب، احتیاز.

امتناع، اعراض. صُدُود. تَفَرُّق، تَشْشُع، جُلُول.

دووزان

ك: دیول، دیورو، دیولان. [مروقی ناپاست.]

ف: دوزبان، دورو، دورنگ، آبلوک، دویل.

ع: مُنَافِق، مُرَائِي، مُخْطَا، مَذَاق، مُغْتَاب، مخادع،

ذو لِسَانِین، مُتَقَلِّب.

دووزه خمه کی

ك: دیویریسی، دیوزدانی. [دیواری، نیتیهی (فریفتل

کردن)]

ف: دورویی، دوزبانی، دوزخمی. (دو ضربه

زدن)

ع: نِفَاق، تَقَلُّب، خِدْعَة.

دووزه له

[ك: جوزه له: نامرازکی موسیقایی.]

ف: موسیقار.

ع: زَمَارَة.

رینه

دووزنه

[ك: پیاریك كه دو هارمیری هدیته.]

ف: بَنَاج، دوزنه. (مردی كه دو زن داشته

باشد.)

ع: ذُو هُنَرَتَین.

دووشمه

[ك: ناژولی دوسم، بهرامبیری یه کسم (گا، بز، مهر.)]

ف: دُنگله، سُم شکافته. (گاو، بز، گوسفند)

ع: ذَوَاتُ الْأَطْلَاف، اغنام.

ویندی مهیه.

دووسو

[ك: دورسبی]

ف: ماکر، پس فردا.

ع: بَعْدَ الْفَد.

دووسر

ك: دوروسره، دروگونه. [گیاهی کی به ناربانگه له نار

په له گنم و په له جودا دریت.]

ف: دُژن، دوسر. (گیاهی است معروف در

گندمزار و جوزار)

ع: دَوَسَر.

دووشاخه

ك: دروحاچه، درفلیقان، دروله پان، دیوپه لان. چه تال.

[دورلق. دارك كه له به رهوه دورفلیقانه.]

ف: دوشاخه، داسگاله، داستگاله.

ع: قَوْنَس، مُحَضَّرَة.

رینه

دووشك

ك: دروگرمان، درودن. [دردرتگ]

ف: خاتوله، دوگمان، دودل، دودله.

ع: مُتَرَدَّد، شَاك، مُدْبِذ.

دووشه مه

[ك: دروشم]

ف: دوشنبه.

ع: اِثْنِین، یَوْمُ الْاِثْنِین.

دووشه ویله ← ککلیله [ریشه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

دوونلیقان

ك: درپسه لان، دروله پان، دروله قان، دروشاخه. [لقی

دروحاچه.]

ف: دوشاخه.

ع: قَوْس، مُنْشَعَب، شُعْبَان، غُضْنَيْن، بَيْنَ الْغُضْنَيْن.

وینه

**دوووچکه**

[ك: جَوْرَه كَلَايِكِي خوریه كه هدر درو گریش

داده پوشتت.]

ف: كَلَوْتَه، گَلَوْتَه، دوگوشی.

ع: قُبْعَة، قُبُوعَة.

وینه

**دوووتولنی**

[ك: ده نری درو دسك.]

ف: دوگوشی.

ع: دَوُغُرَوَكْتِن.

وینه «دربگوزانو»

**دوووهج**

ك: درو تیکه. درولن، درولا. [درو له ت. قه دکرار]

ف: دو قد، دو تیکه. دولا.

ع: قَطْعَتَيْن، نَصْفَيْن، مُضَاعَف، ضِعْفَيْن، مُثْنِي.

**دووهك** «دوووچ

**دوووکه**

ك: قَوَزَاخ. [گلزله بدنی نه پستراو كه ده بیچین به نامرازی

رستند.]

ف: شَفْتَه، بَنَاغ، دُشْكَی، دُكْچِی، قَرْمُوك،

زَغُوتَه، جَفَر شَهْتَه، چَفَر شَهْتَه، جَفَر سَهْتَه،

جَفَر سَهْتَه، كِيسَنَه. (گروهه ی ریسمان خام كه

بر دوک پیچیده شود.)

ع: نَصْلَه، نَصِيلَه، ضَرْبِيَه.

**دووكوننه**

[ك: هدر درو كه شكه نه ژنژ.]

ف: دو كنده. (دو كنده ی زانو)

ع: رُكْبَتَيْن.

**دوووكویس**

ك: درو به شی. [هاریه شی درو كه سی.]

ف: سَنَگَم، دو به خشی.

ع: مُشْتَرَك.

**دوووکه ش**

[ك: درو كه لدان (روك: درو كه لكیشی سوتیه.)]

ف: فُكْر، دودكش. (دودكش بخاری مثلاً.)

ع: دَاخِيَه.

**دوووکه ل**

ك: درو، درو دی. [درو، کادرو]

ف: دود، دمار.

ع: دُخَان، دُخَاس، عُكَاب، عُجَاج.

**دوووکه ل دان**

[ك: به درو كه ل دبر كردنی گیانه وهر (روك: درو كه ل دانسی

ههنگ.)]

ف: دود دادن. (دود دادن زنبور عسل)

ع: اَوَم، اَيَام.

**دوووکه ل كردن**

[ك: درو كردن، کادرو كردن]

ف: دود كردن.

ع: تَدْخِيْن.

**دوووکه ل کبر**

[ك: كه له ك و سنگینی تاییه تی درو كه ل دبر كردن له

خانورد.]

ف: دود آهنگ، دود هنگ، دود هنج، دود آهنج.

(كلک دوده گرفتن)

ع: مَدْحَنَة.

**دوووگ**

ك: چه رری، بهز. [چه ررایي پاشه لی مهر.]

ف: دنبه، چه رری.

ع: وَالْهَرَة، أَلْيَة، شَحْم.

وینه «پز»

**دوووگومان**



له: درودل. [دورشك، دردتگ]

ف: جگار، دودل، دودله، خاتوله.

ع: شاك، مژد، باهل، مذبذب. متخير. باهت.

**دو و گومانى**

ك: درودلى. [دورشكى، دردتگى]

ف: جگارى، دودلى.

ع: شك، شكك، ترديد، اړتيا ب. تحير. بهت.

**دو و گونه** — دو و سه ر

**دو و لا**

له: درولا ته، دروقه، دورل، دورلوته. [به درولاى،

ته دكرار]

ف: دولا، دوتا ه.

ع: مضاعف، مثلى.

**دو و لاندان**

ك: دهقدان، مورچاننره. [دهكردن، نورشاننره]

ف: تاكردن، تهكردن.

ع: غضن، خنث، كسر، ثنينة.

**دو و لانه**

ك: دروزان، دريل، دوپور. [مروى ناراست]

ف: ابلوك، دورو، دوزيان، دويل.

ع: منافق، مذاق، مراهي، مخادع، متقلب، ذو وجهين.

**دو و لانه** — دو و لا

**دو و لانه كردن**

ك: درولا كردن، درولو كردن، درولوته كردن، دروقه دكردن.

[درولاى كردن]

ف: دولا كردن، دوتا ه كردن.

ع: عطف، اطر، تضعيف، ثنينة.

**دو و لاى**

[ك: جينگى نه لقه پرتز له درگادا.]

ف: دولاى، زرفين، زورفين، زرافين، زفرين،

زوفرين، زوفلين، زلفين، زولفين.

ع: ردة، زرفين.

وینه

**دو و لاى**

[ك: تپهر (كردارى تپهر).]

ف: دولاى. (كردار دولاى)

ع: متعدي. (فعل متعدي)

**دو و لو** — دو و لا

**دو و لوړه**

ك: تلر. [له سر ته نيشت.]

ف: دمر.

ع: ضجع.

**دو و لوړه**

ك: دمه برور، له په برور. [به دما كه رتور، به دما

راكشار.]

ف: دمر. دولا.

ع: مكب، مستبرك، مستنخ. مثني.

**دو و لوته** — دو و لا

**دو و له پان**

ك: دورپه لان، درفليقان، نارپه لان، درله تان. [لقى

درواحه.]

ف: دوشاخه.

ع: قونس، منشعب، بين الغصنين، غصنين.

وینه — دو و ليقان

**دو و له پان كوى**

ك: ناوچه كوى. [دورپه رى كوى، همدرولاى كوى]

ف: انجيره، ناوچه كوى.

ع: شعبة الالست.

**دو و له تان** — دو و له پان

**دو و مه شقان**

ك: چرك. [له سر نه ژونو دانشتن.]

ف: دوزانو.

ع: جگو، قفوف، ثنني.

وینه — چركدان

## دوو ناوگه‌ل گرتن.

[ك: كلك خسته ناوگه‌ل]

ف: دم میان پا گرفتن.

ع: استثفار.

## دوو وه‌شین

[ك: كلك وه‌شین، كلك به كده‌لدا در.]

ف: دُم‌ژن.

ع: سنود، خطور.

## دووهم

ك: دروه‌مین. [دروه‌م، دروه‌مین]

ف: دُوَم، دُوئِم، دُوئِمی.

ع: ثاني، تالي.

## دووهمی ← دووهم

## دووهمین ← دووهم

## دوووه‌ویی

ك: دوری. [جایی. [دورازی، جیوازی]

ف: دوی، دوگانگی، جدایی.

ع: نِفَاق، اِخْتِلَاف، مُخَالَفَة، مُغَايِرَة، مُبَايَنَة، مُضَادَة.

## دوووه‌لکیر

ك: کلکگیر. [كلک به‌رز کدوه. (وه‌ك: نه‌سپ)]

ف: دُمگیر. (اسپ)

ع: مُسْتَطَل، ساطي

## دوووه‌یشه ← وهره

## دوهك

[ك: دوك (خلته‌ی سپی كمره كه له كاتی توانده‌دها

ده‌كمریته سهری.)]

ف: سفیده. (سفیده‌ی كره كه هنگام ذوب روی

آن می‌افتد.)

ع: حَثِير، جُفَاة، ثُمَاة، حَبْث.

## دوهك

[ك: دوك (شیله‌ی ده‌کی سپیه كه ده‌كمریته سهر ووهك و له

## كدلكی ده‌خات.)]

ف: بَهَك، سفیده، سفیدك. (شیره‌ی سفیدی

كه روی نباتات نشیند و آن را فاسد كند.)

ع: عَكِر، بَهَق، بِيَاض.

## دووه‌می

ك: دوژ، نار، به‌ین. [نیران]

ف: میان، میانه، بین.

ع: فَاصِلَة، بَيْن.

## دووی

ك: دریكه. [درینی]

ف: دی، دیگ، دیروز.

ع: اَمَس.

## دویت

ك: كدیشك. [كج، دژت]

ف: دختر.

ع: بِنَت.

## دووی تورش

ك: دری توره‌كدر. [ناردی ترش]

ف: دوغ تَرش، دوغ گازدار، رُخْبِین.

ع: مُنْقَر، مَخِيض، حَامِيض، مَخِيض قَارِص.

## دویره

ك: تدیجی. [مقه‌ست، دویزد]

ف: دوکارده.

ع: مِقْرَاض.

## وینه

## دویشه‌و

[ك: درینی‌شهر]

ف: دوش، دوشینه، دوشین، دیشب، شب

دوشین.

ع: بَارِخَة.

## دویتکه

ک: دوی. [دویتن]

ف: دی، دیک، دیروز.

ع: اَمَس.

## دویل

ک: دَیْلَه. [ته‌له‌زمه به‌رد.]

ف: سنگ نازک، تخته‌سنگ.

ع: وَشِیع، بِلَاط.

## دویلمه‌ن

ک: دَیْلَه‌بِه‌ن. [دابوشینی داره‌رای سه‌ریان به]

ته‌له‌زمه به‌رد.]

ف: سنگ‌بندی، سنگ‌چین. (با تخته‌سنگ تیر

سر‌خانه را پوشانیدن)

ع: تَبْلِیط، تَوْشِیع.

## دوین

ک: رتن، قه‌کردن. [دران، گوتن]

ف: گفتن.

ع: لُطَق، تَکَلُّم، تَنْطُق.

## دوینه

[ک: دَیْنَه، دَیْن: چِشْتِیکه.]

ف: دوغینه.

ع: کَشْک.

## دویتن

ک: درتکه. [دری (رشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: دی، دیروز. (کرماجی است.)

ع: اَمَس.

## ده

[ک: دَیْماری پاش‌نَ.]

ف: ده، دام.

ع: عَشْرَة.

## ده!

ک: دهی! سا! ده‌یسا! [رشه‌ی هاندانه. هه‌روه‌ها: جا

## که‌رایه

ف: دَا، پس.

ع: فَا.

## دهاتی

ک: دَیْهاتی. [لادیی]

ف: روستا، روستایی، دهگان.

ع: قاری، قَرَوِی، مَزَارِع، فَلَاح، رُستاق، دِهقان.

## ده‌بیاغ

ک: چدرمچی. [ده‌باغچی]

ف: چرمچی، چرمگر، پوست‌پیرا.

ع: دَیْباغ.

## ده‌بده‌یه

ک: زرم‌کوت، ده‌حاده‌ها. [ده‌نگی سِی ته‌سپ یا ده‌نگی

خه‌لکی.]

ف: دَبداب، گرمب‌گرمب، دادوبیداد. (صدای سم

سوار، یا صدای مردم)

ع: دَبدَیْه، طَنْطَنَة.

## ده‌بدیم

ک: دم‌بلی‌دیبار. [ده‌نگی ته‌پل.]

ف: دَبداب، دُرمب‌دُرمب. (صدای طبل)

ع: طَبَل، دَبداب.

## ده‌بهور

ک: بای‌ده‌بور، بای‌خمرنشین. [بای روژنارا (به‌رام‌به‌ری «بای

سه‌با).]

ف: فَرودین، باد فَرودین. (ضد باد صبا)

ع: دَبور.

## ده‌به

ک: گهر، چاچوله، شه‌تاخ، شه‌خه‌ته، ته‌له‌که. [ته‌شقه‌له،

ته‌له‌که]

ف: دَبه، دَغَل، شَلتاق.

ع: ضَغَو، اِعْتِدَاء، خِیَانَة.

## ده‌به

[ل: توره کدی باروت.]

ف: د بڼه. (جای باروت)

ع: د بڼه.

رینه

د بهنگ

ل: د هويت، قهله. (بی غیوت). [گهواد، بی تاموس]

ف: د بڼگ، گړدنگ، گړدنگ، کړتبان، قرتبان،

قلتبان. ریشمال. زن جلب، زن بمرزد.

ع: دفع. دیوث، قواد، قرتبان.

د هجان

ل: دروژن. [فریور، دروگر]

ف: فرید، دروغگو.

ع: د جال، کذاب.

د هجله

ل: روخانه ی به غدا. [روباری دیجله. (روباری به غدا.)]

ف: آوزند، آراوتند. (شط بغداد)

ع: د جله، شط.

د هچاوه

ل: ده چار کدی دل، ده گای ته. [ده چار کدی زانین،

— ده گای ته]

ف: ده چشمه ی دانایی.

ع: القوی العشرة.

د هها!

[ل: تما! وشه ی سهیرمانه.]

ف: دهه! اهه!

ع: آي!

د ههادهها

ل: زرموکوت. [د دنگی سمی نسیپ یا دنگی خدکی.]

ف: گرمب گرمب، تراپ ترپ، دبداب، هنگامه.

(صدای سم اسپ، یا صدای مردم)

ع: دبدبته، طنطنته.

د هخل

ل: دهرنامه، باره. [سود، داهات]

ف: درآمد، بهره.

ع: دخل، ربع، فائده، عايدة.

د هخلدان

ل: پروندان، جیگه پوړ. [د هخيله]

ف: درمندان، جای درم.

ع: مدخله، ظرف الدخل، محل الذراهم.

د هخلودان

ل: خدله، خدلودان، باره. [دانه رتله ی کینلکه]

ف: بهره.

ف: دخل، غله، حصیل، محصول، ربع.

د هخلودان

ل: پرولودان. [داهات، کالا و پاره.]

ف: دانه و درم، پول و دان، بهره و درآمد.

ع: نقد و جنس، دخل و غله، مرسومات و عائدات.

د هخمه

ل: ده غمه. چال، چانه لروته. [بودی، قولکه، رهوژ]

ف: د خمه، د خم، فلخم، فلخمه.

ع: خفرة، غار.

د هخهله

ل: دهغه له. [گیا یا دانه رتله ی ناموز.]

ف: دغل، آلايش.

ع: دخل، غلت، غش، غیب.

د هخیل!

ل: هانا، نامان! [تکایه!، دستم دامینت!]

ف: زنهرا، زینهرا!

ع: دخیل!، امان!

د هده

[ل: کاره کدی منال به ختوگر.] [دده و له له]

ف: دده. (کنیزکی که بچه را بزرگ کند).

ع: حاضنة، مویته.

د هر

ك: دەشت، (رویه دەرە)، [دەرە، سارا]

ف: بیرون، برون، دَر.

ع: خاریج، صَحراء.

دەر

ك: ما، دَلْ، [مینیچکه، دیله]

ف: ماده.

ع: اُنثی.

دەر

ك: دَرَنه، [دِرِنده، دِر (دەك: سه گى دِر).]

ف: دَر، درنده، (سگ مثلاً).

ع: عاض، سَنع، كاسِر.

دەرايه

[ك: دەرگای دوركان كه چەند پارچە يە ر لەملازارە لە

يەك هەلەبەتكرين و كاتيك پارچە يە كى دەبەستن هەمووى

دەبەسريت].

ف: درابه، (در دكان كه چەند تيكە است، از پهلوى

به هم وصل مى شوند و يك تيكە را مى بندند

كه همه بسته مى شود).

ع: دَرَابَة، دَرَبُ الدكان.

دەراشو

[ك: ژنى بيتە يە ي زمان دَرِيژ].

ف: چَفان، چَفازە، (زن بى شرم)

ع: سَلْبِطَة، فَاحِشَة.

دەراھەد

ك: بارە، [داهات]

ف: در آمد، بهره.

ع: دَخَلَ، فَائِدَة، عَائِدَة.

دەراھەد

ك: بەرايى، ناھەنگ، [دەسپىك، سەرھتا]

ف: در آمد، آھەنگ، پيش در آمد.

ع: مُقَدَّمَة.

دەراو

ك: شەتار، دەرە، دَوَلْ، [شير]

ف: دَرَه، دَرغاله، آب دَرَه.

ع: شَعَب، وادى.

دەريار

ك: نەرك، سەرا، پالە، بارگا، [سەرا، بارەگا، خانووەرەي

پياوگەوران].

ف: سَرا، آو غَرا، دَرَبار، سَپَرلوس، اسَپَرلوس،

بارگاه، بارجاه.

ع: بَلَاط، دارُ السُّلْطَنَة، دَرَبار.

دەريزين

ك: دركائن، ناشكرا كردن، [دازپيانان، دەرخستن]

ف: آشكار كردن.

ع: اِظْهَار، اِعْلَام، تَصْرِيح.

دەريەدەر

ك: تەرە، وەيلان، نارارە، [هەلوەدا]

ف: ويلان، آواره، دريدر، سرگردان.

ع: مُلْهَد، دَوَار، هَائِم.

دەريەيى

ك: گشت، سەرچەم، رووھەم، دەرەسە، [تەنگرا، بەتەوايى]

ف: دَرَبَسْت، دَرَبَسْتە، روى هم.

ع: كُلًّا، جَمِيعًا، مَجْموعًا.

دەريەيى

ك: دەرەن، پاھەي، گير، پاگير، گرفتار، [گيرۆدە]

ف: دربند، پاگير، گرفتار.

ع: مُقَيَّد، ذُو عِلْقَة.

دەريەسە—دەريەيى (سەرچەم)

دەربەن

ك: دەرەن، دەرە، دَوَلْ، [گەلى]

ف: درە، داهە، دَرَبَنَد، دَرغاله، تَکاب، تَکاو.

ع: دَرَب، لَهَب، لَهْصِب، فَاو، فَجَّة، شَعَب، قَفِيل،

مَضِيق، مَهْوَة، نَفْثاف.

## دەریەن - دەریەس (گوفتان)

## دەریچە

ك: دەریچە، دەلاقە، تەشای، كوناوچە، كوناوچەن.

## [رۆچنە، كلارۆچنە]

ف: دريچه، دريچه، باجه، بادجه، بادگیر،

بالكانه، پالكانه، پَنَنگ، بِيِناس، بِيِناسك،

رۆشندان، رۆژن، رۆژنە.

ع: كُوَّة، نَافِذَة، خَوْخَة، طَاقَة، رَوشَن.

## دەریین

ك: دەردەر. (بەن درگای جوان، یا درگای خێگە) [زارین]

ف: بُندور.

ع: وِکام، شِناق.

## دەریاچە

ك: پاچه، [دەریانگ (دەریاچە شەریال)]

ف: بداق، دریاچه، پاچه، (دریاچه‌ی شلوار)

ع: رِجَل.

## دەریپەرائن

ك: دەركردن، [دەرنان]

ف: در کردن، بیرون کردن، درپاندن.

ع: اِخْرَاج، اِیْثَاب، تَقْفِيز.

## دەریپەزین

ك: دەرجون، [فرته کردن، بە پەله دەرجون]

ف: مَنْدَجَك، جَسْتَن، بیرون جاستن،

بیرون جیهیدن، در رفتن.

ع: خُرُوج، وُكُوب، قُفُوز، نُدُوس، فِرار، اِنْدِرَاء،

اِمْتِراق.

## دەره‌قین - دەره‌کوت

## دەره‌نوور

ك: دەره‌گۆژەر، [سەریۆشی تەنوور]

ف: نُهَنیان.

ع: مِیْقَى، كَمْ، (طَبَقُ الثَّوَر)

## دەریچ

ك: ناوێتە كردن، ناوێتە، [تیته‌لکیش کردن، تیته‌لکیش]

ف: ترومیدن، ترویهیدن، آمودن، سَنگمین،

خَلِيسَانْدَن، ترومیده، ترویهیده، آموده،

سَنگمیده، خَلِيسیده.

ع: دَرَج، اِنْدِخَال، مَرْج، تَخْلِيط، مُنْدَرَج، مَمْرُوج،

مَخْلُوط.

## دەرجوون

ك: دەریپەزین، راگردن، [فرته کردن، هەلاتن]

ف: جستن، جیهیدن، گریختن، ره‌اشدن.

ع: وُكُوب، فِرار، شُرُود، اُفول.

## دەرجوون

ك: لەمیگەچوون، [ترازان (وهك: لەجی‌چوونی نێسقان)]

ف: در رفتن، از جا بیرون رفتن، (استخوان

مثلاً)

ع: نَقَا، اِنْدِخَال، تَنَحِّي.

## دەرجوون

ك: دەرهاتن، [چوونه دەره‌وه (وهك: دەرجوونی گیان‌ه

لەش)]

ف: در رفتن، بیرون آمدن، (روح از بدن مثلاً)

ع: زُهُوق، خُرُوج.

## دەره‌قی

ك: لەبارە، لەهەنا، دەربارە، [سەبارەت بە، بەرامبەر]

ف: دربارە.

ع: فِي حَقِّ، فِي شَأْن.

## دەرخست

ك: فەیدان، [فەیدانە دەره‌وه]

ف: بیرون انداختن، دور انداختن.

ع: طَرَح، حَذَف.

## دەرخست

ك: ناشرکردن، [خستە بەرچار]

ف: آشکار کردن، هویداکردن.

ع: کشف، ابراز، اظهار، اعلان.

### دەرځوارد

ل: دەرځورد. [به زرد پی‌خواردن.]

ف: درخورد، درخور داند.

ع: اطعام، احساء، ایکال.

### دەرځواردان

ل: دەرځوردان. [به زرد پی‌خواردن.]

ف: به خورد دادن، خورد دادن.

ع: اطعام، ایکال، تطعيم.

### دەرخواست

ل: خوايشت، خوازه، پسهن. [داخواز، تکا، ريستار.]

ف: خواهش، خوازه، خواه، درخواست. پسند.

ع: تَقاضِي، تَمَنِّي، اسْتِدْعَاء، التَّمَسُّس، مَطْلُوب.

### دەرځورد

ل: خوږمن، شائسه، سزاوار. [شايان، شيار.]

ف: درخورد، درخور، درخوش، خورد، خورند.

خورا، براه، شايسته، شايان، سزاوار.

ع: لائق، حَرِي.

### دەرځورد—دەرځوارد

### دەرځوردان—دەرځواردان

### دەرد

ل: نازار. [به لا.]

ف: درد، آسیب.

ع: آفة، عاهة، بَلِيَّة.

### دەرد

ل: ناخوږشی، ناخوږشین، نازار. [نه‌خوږشی.]

ف: درد، بیماری، ناخوږشی.

ع: مَرَض، عِلَّة، آلم.

### دەرد

ل: نیش، ژان. [سوی، نازار.]

ف: درد.

ع: وَجَع، آلم.

### دەردان

ل: پاکه‌کردن. [خوږین کردنه‌ره.]

ف: بیرون دادن، روفتن.

ع: اخراج، ثَل، نَبْث، نَبْش، استِخراج. اظهار.

### دەردان

ل: ده‌لأَن. [ته‌رای دادان.]

ف: تراویدن، شاشه.

ع: رَشَح، اِرْشَاح، تَرَشِيع.

### دەرد بی‌دەرمان

ل: [دەردی کاری، نه‌خوږشینی چاره‌سەر نه‌کړاړ.]

ف: درد بی‌درمان.

ع: عَقَام.

### دەرد دووړی

ل: [نیش و ژانی جودایی.]

ف: درد دووړی، بامس، بامسی، پامس، پامسی.

ع: كَرْب، كَرْبَة.

### دەرد کاری

ل: [دەرد بی‌دەرمان. نه‌خوږشینی چاره‌سەر نه‌کړاړ.]

ف: درد کاری.

ع: عَقَام، نَاجِس، مُزْمِن.

### دەرد مهن

ل: [دەرد دەر، نازاردار، بیمار، ناخوږش. نه‌خوږش.]

ف: دردمند، دردناک، بیمار، ناخوږش.

ع: مَرِيض، عَلیل، مَعْلُول.

### دەرد دووړ—دەرد بیتن

### دەرد د باریکه

ل: نازار سی، نازار باریکه. [سیل.]

ف: آزار شش.

ع: سِل، سُلَال.

### دەرد د جهگه—جهگه نیشه

### دەرد د ځار

ك: ناخوښ، د دردمه ن. [نه خوښ]

ف: بيمار، خسته، دردمند، دردناك.

ع: مريض، غليل، معلول.

**دهرده گه لرو**

ك: گه لوښه. [تورگښه]

ف: سرف، درد گلو، گلودرد.

ع: اجل، غزّة، خُناق.

**دهرديسر**

ك: سهرښه. [ژانده سر]

ف: درد سر، سردرد.

ع: صداع، شقيقة.

**دهرديسر**

ك: سهرسويږ. [د دردمه رې، ټوړكي زوړ].

ف: دردسر، سردرد، رنج، آزار.

ع: زحمة.

**دهرپوړين**

ك: دهره پوړين. [چوړنه دهره]

ف: بيرون رفتن، دررفتن.

ع: خروج.

**دهرپوه**

[ك: خه راج، بږيس]

ف: نرزو، نر رفتن.

ع: خرج، صادرات.

**دهرز**

[ك: دهرس، رانه (به شيك له كتيب كه به قوتابي

دوتريت.)]

ف: وړ. (مقداري از كتاب كه به متعلم گفته

شود.)

ع: درس.

**دهرزهان**

[ك: فتر كړن، وانه پيگوتن.]

ف: وړدادن.

ع: تدريس، تعليم.

**دهرزهان**

ك: دركيان، فاش سون، ناشكرايون. [بلاويرونه وي راز،

ته نينه وي نه نيتي.]

ف: درز كړن، فاش شدن، آشكار شدن.

ع: شياح.

**دهرزي**

[ك: دهرزن، نامرزي درون.]

ف: سوزن، سوي زن، درزن.

ع: ابرة، خياط، مَخيط، مِعْكل، مَنصَحَة.

**دهرزي**

[ك: سرنګ، نامرزي درمان كړنه نار له ش. (مه به ست

شريتقه يه.)]

ف: سوزن. (مقصود آنپول است.)

ع: زَرَّاقَة، زابوقَة، مَضْحَة.

**دهرزيډان**

[ك: جينګه دهرزي]

ف: سوزندان.

ع: مِبْهَرَة، مَخِيطَة.

**دهرزي له رزانه**

[ك: دهرزيه تږ]

ف: سرخاره.

ع: بَقَرَس، رَجَاجَة.

**دهرزي وه شائن**

[ك: شريتقه ليندان]

ف: سوزن ځدن.

ع: تزريق، تلقيح، تطعيم.

**دهرسي**

ك: دهرن. [رانه]

ف: وړ.

ع: درس.

**دهرفقاډه گي**



ل: روویه رویی، چنده به چنده یی، [بهره نگار بوونه ره]

ف: ذرافتادگی، روی رویی.

ع: مُعَارَضَة، مُعَالِفَة، مُعَاتِلَة، مُبَارَزة، مُبَارَاة.

دهرفت- زهفر، فورست

دهرک

ل: زانست، زانین، [تیگه یشتن، فامین]

ف: دانش، دانستن، یابش، یافتن.

ع: دَرَك.

دهرک- درگا

دهرکردن

ل: ره دهرنان، دورر خستنه ره]

ف: بیرون کردن، راندن، رد کردن، دور کردن،

رانش.

ع: طَرَد، نَفَى، دَحَرَ، دَعَ، دَفَعَ، زَعَجَ، زَبَنَ، كَدَسَ،

كَدَشَ، صَتَّ، دَرَّ، دَوَدَ، دَعَجَ، قَبَعِدَ، تَكَدِيدَ،

تَقْرِيبَ، اِغْشَاشَ، اِزْجَاجَ، اِخْرَاجَ، زَجَرَ، بَهَرَ.

دهرکردن

ل: تدرولانن، [دبلاندن، به خشی شیمرعی (ره)]:

دبلاندنی زه کات.)]

ف: در کردن، بیرون کردن. (زکات مثلاً.)

ع: اِخْرَاجَ، تَادِيَة.

دهرکردن

ل: خورنن، [خورندنه ره، تیگه یشتن (ره)]: خورندنه ره

نامه.)]

ف: خواندن. (نامه مثلاً.)

ع: اِبْرَاکَ، قِرَاةَ، فَهَمَ.

دهرکردن

ل: گردنه دهرمه (ره): دهرکردنی ناژهل بز له وهر.)]

ف: بیرون کردن. (حیوان برای چرا مثلاً.)

ع: جَشَرَ.

دهرکوت- خواهه بیدار کون

دهرگهفتن

ل: ناشکرا برون، په یدابرون، [دهرکه وتن، دیاری دان]

ف: آشکار شدن، پیداشدن، پدیدار شدن، هویدا

گشتن، بیرون آمدن.

ع: ظُهُورَ، بُرُوزَ، كَشَفَ، اِكْتِشَافَ.

دهرگهفتن

ل: تهره برون، وهیلان برون، تونابرون، دهریه دهریون، [ناواره

برون، هه لوده برون]

ف: ویلان شدن، دریدر شدن، بیرون شدن،

سرگردان شدن، رهیده شدن.

ع: خُرُوجَ، اِلْتِهَادَ، هِيَامَ، دَوَارَ.

دهرگهفته

ل: تهره، تونوا، وهیلان، ترافیده، دهرسه دهر، [ناواره،

هه لودا]

ف: ویلان، دریدر، سرگردان، رهیده.

دهرکیشان

ل: دهرلاردن، [هه لکیشان، هیتانه دهر]

ف: تَزِيدَ، هَنْجِيدَ، بیرون کشیدن.

ع: نَتَخَ، نَقَشَ، نَزَعَ، اِسْتِخْرَاجَ.

دهرکیشان

ل: کیشان، دهرلاردن، [هه لکیشان، هیتانه دهری شمشیر]

ف: آخِطَنَ، يَاحِطَنَ، يَازِيدَ، كَشِيدَ،

بیرون کشیدن.

ع: سَلَّ، شَهَرَ.

دهرکای قهرابه

ل: سر، سهره، [دهمه وانه، سهرقاپ]

ف: سَرَّ، دَرِ قَرَابَه.

ع: صِهْطَة، صِيَامَ، سِيْطَامَ، فِدَامَ، دِسَامَ، سِيْدَادَ،

صِيَادَ.

وینه- بتونگ

دهرکوشادانه- درگزه نانه

دهرمال

[ل: خانوری فرمانبردار.]

ف: آرک، دادگاه. (منزل حکمران)

ع: دار الحکومة، إدارة الحكومة.

**دەرمان**

ک: بېر دهر واره. [ناسانه، بېر دهرک]

ف: دم نر.

ع: ساحة الدرب.

وینه ← چلو خان

**دەرمان**

[ک: دوا]

ف: دارو، درمان.

ع: دواء، أسوة، إساءة، علاج.

**دەرمان**

ک: باروت. [بارود]

ف: باروت، بارود.

ع: بارود.

**دەرمان خوارد**

[ک: دهرمان خواردو، ژهر پیتړاو.]

ف: درمان خور، داروخور.

ع: مسموم، مَقْشُوب.

**دهرماندان**

[ک: جینگه دهرمان، سنوولی دهرمانی دهرمان فروش.]

ف: ککدان، تَبَنگو.

ع: جَوَّة.

**دهرمانساز**

[ک: دهراساز، دهرمان درستکەر.]

ف: درمانساز، داروساز.

ع: صَيْدَلَانِي، عَقَاقِرِي، أَجْزَائِي.

**دهرمان قه**

[ک: دهرای رشانهوه، رشيتهوه]

ف: داروی قی.

ع: مُقَيَّن.

**دهرمان کردن**

[ک: چاره کردنی نه خوشین.]

ف: درمان کردن، دارو کردن.

ع: علاج، مُعَالَجَة، مُدَاوَاة. قُدَاوِي.

**دهرمانگر**

[ک: پزیشک، چارمازی نه خوش.]

ف: پزیشک، پچیشک، درمان، درمانده.

ع: طبيب، آسِي. جَرَّاح، نَقِيس.

**دهرمه جیل**

ک: بېر مه جیل، بېر مه جیله، دېر مه جیله. [دېر مه جیله

(دېر گای له توول چنراو.)]

ف: غلبک، غلبکین، اژکن.

ع: فَاكُورَة.

وینه

**دهرمه جیله** ← دهرمه جیل

**دهرمه نه**

ک: داماک. [دامار، دواسان]

ف: درمانده، فرومانده.

ع: عاجز.

**دهرمه نه**

ک: خیل له مککه. [گیاهه که.]

ف: نرمنه.

ع: وَخْشِيْق.

**دهرنوخوون**

ک: سهرنوخوون، سهرهوخوار. [ژیره و ژورو، وهرگه رار]

ف: درنگون، سرنگون.

ع: مَنكُوس.

**دهرنوخوون**

ک: گوتشه نوروی، مه لکهنی. [دېر خوتیه کی تروته که

بېسر تنوردا غورنی دهکنهوه.]

ف: درنگون، درتنوری. (تفارچه ی عمیقی که

روی تنور نگوون کنند.)

ع: جَفَنَة.

وینه ← مه لکهنی

**دهرنه بردن**

ك: خوته گرتن، هه لنده كردن.]

ف: در نبردن، نتوان بودن.

ع: عَدَمُ الطَّاقَةِ.

دهرنه کردن

ك: وه در نه نان، نه كردنه دهرهوه]

ف: بیرون نكردن.

ع: عَدَمُ الْإِخْرَاجِ.

دهرنه کردن

ك: بوته خرتیراره، تینه گیشتن]

ف: نتوان خواندن.

ع: عَدَمُ الْعِلْمِ، عَدَمُ السَّوَادِ، عَمَى.

دهرهازه

ك: قاپی. [دو گای گهیره.]

ف: دروازه، در بیرون. (در بزرگ)

ع: دَرَب، رَتَج، رِثَاج.

وینه ← جلهو مان

دهرهازهوان

ك: دهران. [دو گاران، دهر كهوان]

ف: دَرَبان، پرده دار.

ع: بَوَاب، ثَرَاغ، حَاجِب، دَرَبان.

دهرهوان ← دهرهازهوان

دهرهوان

ك: دهر كریان، دهریبه ری مان.]

ف: بام ودر.

ع: مُحَوَّطَةٌ.

دهرهون

ك: نار، نارزك. [هه نار]

ف: درون، اندرون، شكم.

ع: جَوْف، بَطْن.

دهرهوندار

ك: دلدار، دلوگوشاد. [دل فروان، دل فریح]

ف: دروندار، دلدار، دل گشاد، بُردبار.

ع: صَبُور، وَسِيعُ الْقَلْبِ، مُتَحَمِّل.

دهرهون

ك: دهریدن، دهره، دهرار، دَوَل. [شیر، گهلی]

ف: دَرَبَند، دَرَه، داه، دَرَه، درغاله، تَكاب، تَكاو.

ع: وادی، لصب، شَعَب، مُضِيق.

دهره ← دهرهون

دهرهاتن

ك: کَیرونه ره. [هاتنه دهر، دهرچون]

ف: دَر آمدن، بیرون آمدن.

ع: خُرُوج، صُدُور، زُدُور.

دهرهاتن

ك: هه لاتن، هه لِهاتن. [دهر كهوتن له ناسووه. (رهك:

هه لِهاتنی مانگ.)]

ف: بَر آمدن، بیرون آمدن، دَمیدن، پَیداشدن.

(ماه مثلاً.)

ع: طُلُوع، شُرُوق، ظُهُور، ثَقَرِیح.

دهرهاتن

ك: کنیان. [کیشران (رهك: گیان کیشران.)]

ف: دَر آمدن، بیرون آمدن، كَنده شدن. (روح

مثلاً.)

ع: رُهوق، خُرُوج.

دهرهاتن

ك: کیشیان، دهر کیشیان. [هه لکیشران (رهك: هه لکیشرانی

شمیر.)]

ف: بیرون آمدن، کشیده شدن، آخته شدن

(شمشیر مثلاً.)

ع: اِنْسِلَال، اِنْسِلَات، اِنْدِلَاق.

دهرهاتن

ك: سه رزویون. [سه ر دهریتان، روان (رهك: دهرهاتنی

دان.)]

ف: دَر آمدن، بیرون آمدن، سبزشدن، دَمیدن.

(دندان مثلاً.)

ع: طُلُوع، خُرُوج، نُلُوع.

دوره‌هاوردن

ك: دمر كيشان، هملكيشان. [هيتانه‌دەر، همله‌نجان]

ف: بيرون آوردن، بيرون كشيدن.

ع: وَسْعَة.

دوره‌تان

ك: يوزت. [پانويژي، فراواني]

ف: فراخا، فراخنا، گشادی، بزرگی.

ع: وَسْعَة.

دوره‌چه

ك: پله، پايه. [ناستی به‌رزی. (روك) پله‌ی په‌یژه.]

ف: پله، زینه، پايه. (پله‌ی نردبان مثلاً.)

ع: دَرَجَة، مِرْقَاة.

دوره‌چه

ك: بائما، گهرمانما. [بايتو. گهرمايتو]

ف: بادئما، هوائما، گرمائما، اندازه‌ی هوا.

ع: دَرَجَة، مِيزَانُ الْهَوَاءِ، مِيزَانُ الْحَرَارَة.

ويته

دوره‌دوا - تهره‌دوا

دوره‌قه‌ت

ك: له‌پار، چار، چاره. [دهست رويشتن (پي ويران).]

ف: تاب، چاره. (از عهده)

ع: قُدْرَة، طاقَة، قُوَّة، مُقَاوَمَة.

دوره‌قه‌تی ناکی

ك: له‌پاري، درناي، چاري، چاري ناكا، چاري ناكا.

[زوزي پيني ناشکيت. پيني ناويريت.]

ف: تاب او را ندارد، چار او را نمي‌کند، هم‌رزم

او نيست. (از عهده‌اش برنمي‌آيد.)

ع: لَا يَقَاوِمُهُ، لَا يُطِيقُهُ، لَا يَقْوَى عَلَيْهِ، لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ.

دوره‌گت

ك: زوژ، حرامزاده، قوم‌زده. [بيژد]

ف: دهرگه، سندهاره.

ع: دَعِي، زَنِيم، نَغِيل، خَلَط، وَلَدُ الزَّانَا.

دوره‌گورتنه

ك: گورتنو. [سهرېژني گورتنه و شتي له‌ر چه‌شته.]

ع: اِسْتِخْرَاج، اِسْتِنبَاط، دَلْع، اِدْلَاج، نَزْع، نَتَخ.

نَتَش. نَقَش.

دوره‌هاوردن

ك: كيشان، دمر كيشان. [هيتانه‌دەر، هملكيشان (روك):

هملكيشاني شمير.]

ف: درآوردن، كشيدن، بيرون كشيدن، آخستن،

ياخستن. (شمشير مثلاً.)

ع: سَلَّ، سَلَت، ذَلَق.

دوره‌هاوردن

ك: دروس کردن. [داهيتان، درست کردن]

ف: درآوردن، درست کردن.

ع: اِخْتِرَاع، اِبْتِدَاع، اِقْتِرَاح.

دوره‌هاوردن

ك: خروشه کردن، ناماده کردن. [خوش کردن (ی زوی بو

کشتو کال.)]

ف: آبسته کردن، آماده کردن. (زمین برای

زراعت.)

ع: اَحْيَاء.

دوره‌به‌گی

[ك: دهسه لادارتی خان و ناغاگان. (له همر دوليكدا

به‌گيتل.)]

ف: خان‌خانی. (در هر دره یک نفر بيگ.)

ع: مُلُوكُ الطَّوَائِف.

دوره‌تان

ك: كهرشن، گونجايش. [پانويژي، فراواني]

ف: گنج‌پيش، فراخا، فراخنا، په‌نا، گشادی.

ف: ئهنبان.

ع: طَبَق، صِبَّة.

وئە

دەروە

ك: دشتەر، ئەرەر، [دەرەر]

ف: بیرون، برون.

ع: خَارِج.

دەروە روین

[ك: چورنە دەرەر]

ف: بیرون رفتن.

ع: بُرُوز، خُرُوج.

دەروە وکە فئ

ك: دەرکە فئ، ئاشکرا برون، [دەرکە فئ، روین برونەر]

ف: بیرون افتادن، آشکار شدن.

ع: كَشَف، اِكْتِشَاف، ظَهَرَ، وَضُوح...

دەروە و هال

ك: ... بانەمد. [لە گەژ ئەو شەدا، ئەلا یال (بەمەر حال) بە

مەر جوژێك بێت.]

ف: هەر آینه. باینکە. (دەرەر حال، دەرەر

صورت)

ع: عَلَى أَيْ حَالٍ، عَلَى كُلِّ حَالٍ، فِي كُلِّ حَالٍ، مَعَ

هَذَا.

دەروەم

ك: ئاوتە. [تیکەل]

ف: درهم، آمیخته، قاتی.

ع: مَمْرُوج، مَخْلُوط، مُمَرَّج، مَخْتَلَط.

دەروەم

ك: یەکی برون. [هاریش]

ف: درهم، باهم، یکی بودن.

ع: شِيعَاء، جَمْعُ الْمَال.

دەریا

ك: دەلیا. [زەریا]

ف: دەریا، دریاب، زو، زرا.

ع: بَحْر، يَم، لُجَّة، دَأَمَاء، قَمَقَام، قَامُوس، قَمِيس،

طَبْ، غَطَم، طَعَم، مَيْقَم، عَيْلَم، لَافِظَة.

دەریایمکی

ك: دەلیابەگی. [دەسە ئاداری دەریا: پلە یەکی سەریازیە.]

ف: دَریایِگی، دریاییگی.

ع: أَمِيرُ الْبَحْرِ.

دەریاچە

ك: دەلیاچە. [گۆل، زۆتوار]

ف: دەریاچە.

ع: بُحْرَة، مَوْر.

دەریاچە

ك: دەلیاچە. [نەستیری گەرەر]

ف: هوز بزرگ، دریاچە.

ع: مَقْرَاة، هَجِير.

دەریاچە ی ورمی

[ك: گۆتیکە لە نزیک شاری ورمی.]

ف: چیچت، دریاچە ی ارومیه.

ع: بُحْرَة أُرُومِيَّة.

دەریای بینچوون

[ك: زەریای بێ-هاریا. (مەبەست هەبوری هەربوری داگری

بێکرتایە.)]

ف: دەریا، دەریای بێچوون، گوهر هستی.

ع: أَلْدَاتُ الْمُحِيط، أَلْبَسِيطُ الْغَيْرِ الْهَتْنَاهِي، أَلْوَا جِبُ

وَجُودُهُ، أَلْوَا سِع، أَلْمُحِيط.

دەریای هازندەزان

[ك: دەریای کاسپەن، دەریای خەزەر لە باکووری ئێران.]

ف: آکفوده، کسپین، دەریای گیلان، دەریای

مازندران، زرا آکفوده، دریایە ی خزر.

ع: بَحْرُ الْخَزْر.

دەریجە

ك: قالد. [دەریجە: قالدی تێراندەوێ زیو و زیو.]

ف: تَنْزَبْ، تَنْزَبْ، تَنْزَبْ، تَنْزَبْ.

ع: قَالِب.

و: نَهْ

دەریچە

ك: دەریچە، دولا، كونا، باجە، [رۆژنە، كۆلەرۆچنە]

ف: دەریچە، دەریچە، باجە، باجە، بادگیر،

پَنْزَنگ، بِناس، بِناس، بالكانه، بالكانه،

زوشندان، زوشنه، زوشن.

ع: كُؤْ، خُؤْ، رُوشَن.

دەزبێك ← دەسبێك

دەزك

ك: داسك، مەچەر، [دەزور]

ف: نَخ، نَسك، نَسك، نَسك، ریسمان.

ع: خِيط، سِلَك، سِمَط، غَزَل، نِصاح.

دەزكا

ك: دسكا، [میزی بەردەستی پیشەسازان]

ف: دستگاه.

ع: مَعْمَل، طَاوَلَة.

دەزك بەدریك

ك: كشتەك، [دەزوری پێكەو بەدراو]

ف: درزمان، بافته.

ع: فِتِيل.

دەزك خاو

ك: خاوه، خامه، [دەزوری نەریسراو]

ف: بَنّاغ، تَراز، پوسه، كَنّبه، جَفرسته،

جَفرسته، چَفرشته، نَشگ، نَشگی.

ع: سَبِيح، خَام.

دەزك هەلکەر

ك: پارەلکەر، خوئگل، [پارکەر، کلافەگر]

ف: جَهره، چَرخه، کلابه، کلافه.

ع: حَنّاَلَة.

و: نَهْ ← پارەلکەر

دەزك یاو

ك: یابەر، [دەزوری دوعا پێداخوئیرای بەرامبەری «تا»]

ف: وشته‌ی‌تب.

ع: سِمَط، سَباط، خِيطُ الحُمَى.

دەزگیر

ك: دسگیر، [دەزگیر (پەڕۆیەك كە مەنەجە‌ی‌ لەسەر ناگرێت]

دادەگرن.)]

ف: دستگیره، (كهنه‌ی‌ كە با آن دیگ از سر

آتش بردارند.)

ع: جِعال، جَعَالَة.

دەزگیر ← دەسگیر

دەزیران

ك: نایریایگ، [دسگیران (خاویزنیكەر، خاویزنیكراو)]

ف: نامزد، دست‌سوزه.

ع: خَطَب، (خاطب، مَخْطُوبَة)

دەزیران‌بازی

[ك: راباردن لە گە‌ڵ دیزگیاندا.]

ف: نامزدبازی.

ع: مُنَاغَة، مُعاشَقَة.

دەس

ك: چەج، چەپۆله، [دەست، چەچە]

ف: دست، پنجه.

ع: كَف، يَد.

دەس

ك: بال، [دەست (لە سەر بەنچەرە تا سەر شان)]

ف: دست، كَبِك، كَنگ، (از سەر انگشتان تا سەر

دوش)

ع: يَد، جَارِحَة.

و: نَهْ ← بَاز

دەس

ك: نوگە، چەل، [یەك دەست یاری، (جارتکی کایه).]

ف: دست، (دست بازی)

ع: نَوْبَة، لُعبَة، خُصل، دَسْت.

دهس

[ك: قات، جلویه رگی ته راو (وړك: دهستی جلویه رگ.)]

ف: دَسْت، (لباس مثلاً.)

ع: دَسْت.

دهس

[ك: دَسْت، ته راو، بښی كه مو كورتی (وړك: یه ك دهس

خانو.)]

ف: دَسْت، (خانه مثلاً.)

ع: قِسْمَة، باب.

دهس

ك: جوړ، چه شن. [شینو]

ف: دَس، دَسْت، جوړ، مانند.

ع: دَسْت، مِثْل، شَبِیه، نُظیر.

دهسا!

ك: دهیسا!، دهی!، زوړكه!، سادی! [خیراكه!؛ وشه

دنده دانه. هروړه!، جاكه رایه]

ف: كُن!، بَكُن!، زودباش!، دا!

ع: اِفْعَل!، عَجَل!، اِسْرَع!، ف.

دهس ناخر

ك: ناخر دهس. [كایه ی کوتای. (درايين كایه ی قومار.)]

ف: دَسْت پَسین، پَسین دَسْت، دَسْت آخِر.

(آخِرین دَسْت قمار.)

ع: دَسْت الخُصل، آخر الأمر.

دهسادی!

ك: دهیسا!، زوړكه! [خیراكه!؛ وشه دنده دانه.]

ف: زودباش!

ع: اِفْعَل!، عَجَل!، اِسْرَع!، سارِع!، بادِر!

دهسادهی!

ك: دهیسا دهی! [خیراكه!]

ف: زودباش!

ع: غَیْد!، اِسْرَع!

### دهسارهت

ك: چه په لكاری. [مامه لوی پر له گزیکاری (كاسی له

رنگه ی نارواړه.)]

ف: تیواز. (اكتساب از راه ناپسند)

ع: دَسَارَة.

دهسلزو

ك: رام، گورن. [دهسمو (بهرامبهری «سرگ».)]

ف: رام، گرویده، دَسْت آموږ، دَسْت زده. (ضد

«سرگ»)

ع: مَیْدِي، يَدَوِي، مُطِيع، آمِن.

دهسلزو

ك: خوش، دَسْخوښ. [دسپياهنراو]

ف: دَسْت خوش، دَسْت خویش، دَسْت مال.

ع: دَوَس، دَعَس، مَدَوَس، مَدْعَوَس.

دهسلزو

ك: چارکه، ناگرگړه. [دهسچيله ی ناگر.]

ف: فُروږينه، افروزنه، آتشگیره، آتش افروزنه.

ع: وَقَاد، وَقِيد، وَقُود، ثَقُوب، ثِقَاب، سَجُور، شَبُوب،

شَبَاب، سَعُور، مِسْعَار، اُرْثَة، وَقْش، وَقْص، خَصْب،

ضِرَام، حُرَاقَة.

دهسان

ك: دهسگل. [دهستگل (كوی ناپیتوانه یی «دهس».)]

ف: دَسْتان. (جمع دَسْت، برخلاف قیاس)

ع: اَیْدِي، اَیْدِي.

دهسان

ك: راز، سرگزشت. [داستان، بهسرهات]

ف: داستان، سرگذشت.

ع: قِصَة، حِکَايَة.

دهساندهس

ك: بهرانبهر، نهزیک. [رووبهرو، نزیك (وړك: دور دی)

دهساندهس.]

ف: برابر، نزدیک. (دو قریه مثلاً.)

ع: تَجَاه، قَرِيب.

## دهساوان

ك: دمه. [دسه رانه، دسكارنگ، دسه رانهی نارنگ.]

ف: دسته، دست هاوَن، دست هوتنگ.

ع: فِهْر، جَدَلَة، مِدَقَة، مِسْحَقَة، سِلَابَة.

## دهساودهس

ك: دسوادهس، دسبه دس. [دستاردهست له گهردا.]

ف: دست به دست.

ع: يَدَا يَبْد، مَدَاوَلَة.

## دهساويز

ك: گزهك، بيانك، بَوَن، بوته. [بيانرو]

ف: دست آويز، بهانه.

ع: وَسِيلَة، واسِطَة، ذَرِيعَة.

## دهساويز

ك: سه رقات، دسه رتقانه. [دياری]

ف: بَلَك، اَرْمَغَان، يَزْمَغَان، دست موزه،

دست آويز، راهواره، راه آورد، سوغات.

ع: عُرَاضَة، ثَحْفَة، هَدِيَّة.

## دهساويز

ك: گلوگز، هه لمت. [به لامار، هيرش (روك) چه پوكانی

نمپ.]

ف: دست انداز، جست وخيز. (دست انداختن

اسپ مثلاً.)

ع: حَمَلَة، وُكُوب، جَوْدَة.

## دهساويز

ك: دسپهرژ، وچان، روت، پهر دژ، فرست، دسپرس.

[درفوت، هه]

ف: رُسْتِي، دَسْتَرَس، پُرَسْت.

ع: نُهْزَة، مَجَال، فُرْزَة، فُرْصَة.

## دهسباج

ك: دسبار، مال به فېر دهر]

ف: دست باد، باد دست، هرزه پوچ.

ع: خَضِرِم، مُسْرِيف، مُتْلِف، مُؤَدَّر، مُبْدَر، تَبْدَار،

بَدَال، خَرَج، وَهَاب، عَيْثَان.

## دهسبازی

ك: دسه خلافتكي. [عیشقبازي له ريگهي دسه روه.]

ف: دست بازي.

ع: تَجْمِيش، مُنَاغَة، مُعَاشَقَة.

## دهس باندهس

ك: بالادهس، باندس. [گهر روتر، به هير تر]

ف: دست بالاي دست، بالادست.

ع: يَدُ فَوْقَ الْيَدِي.

## دهس بان دهس نيان

ك: دامان، داماگي، بيچاره بون، دسه پاچه بون.

[بي هيرتي، دسه ساني]

ف: دست روی دست نهادن، دست بالاي دست

گذاشتن، دست پاچه شدن، بيچاره شدن،

درماندن، بيچارگي.

ع: عَجَز، بَهْت، تَحْيِر.

## دهسبر

ك: دروژن، چاپاز. [گزیکار، فرودر]

ف: دست بر، دروغ گو، چاپ باز، فريب باز.

ع: مُحِيل، خَادِع، حَيَال، خَدَاع، خُثَال، كَذَاب.

## دهس بريك

[ك: دسپراو]

ف: دست بريده.

ع: أَجْذَم.

## دهس بريدن

ك: دس بريدن، دس بريكشيان. [دست بؤ دريژ کردن.]

ف: دست دراز کردن، دست يازيدن، يازيدن.

ع: مَدَّ الْيَد، تَطَاوَل.

## دهسبه جی

ك: دهمردس، فرز، فرزي. [هه ر نيتا]



ف: دردم.

ع: قوراً، سَریعاً.

دهسبه دهس

ك: نهخت. [به دهستی، نه غد به نه غد.]

ف: دست به دست، پیشا دست.

ع: نقداً، یداً پیند، ناجزاً بناجز، عاجلاً بعاجل.

دهسبه دهس

ك: دساردهس، دسوادهس. [دساردهست له گهردا.]

ف: دست به دست.

ع: یداً پیند، مداوثة.

دهس به دهس دان

ك: چه پله لیدان، دست به یه كدا کوتان.]

ف: بشلیدن، پشلییدن، نست بر دست زدن.

ع: تصلیق، تصفیج.

دهس به رزه و گردن

ك: دست مه لیرین]

ف: دست بر آوردن، دست بلند کردن.

ع: ضیاع.

دهس به ستنه له خته

ك: دست و گردن پیکره به ستنه به هزی ته خته یه کی

تاییه تهره.]

ف: دست بستن.

ع: كَتَف.

دهس به سینه

ك: له خزمه تدابرون، ریزنواندن.]

ف: دست به سینه.

ع: كُفَر، كُفَر، كُتُف، قُلُتْسَة، مُقُلُتْس، مُقُلُتْسَا.

دهس به سینه و نهان

ك: پال پنهان و در کردن.]

ف: دست بر سینه زدن.

ع: دكظ، دقم، دكم، دقر، صَفَح، اِصْفاح.

دهسبه

ك: كه له بچه (دهسبه نی تارنكاران.)]

ف: دست بند، (دست بند بزه کاران)

ع: صِفَاد.

دهسبه نـ دهسبیتنك

دهسبه نـ دهسپ

ك: دهسبن. [یشبه ندی نهسپ.]

ف: شكل، شكیل، چدار.

ع: قَید.

دهسبیتنك

ك: دهسبیتنك، دهسبن، بازن. [بازنه، مرچه رانه]

ف: نست بند، دستینه، دستوانه، آنگو.

ع: خَضَض، یاروق، دُمُج، دُمُج، دِمُج، عِضَاد،

قُفَار، وَقَف، قَلَب، سَاعِدَة، أَلِید.

وینه

دهسپاك

ك: پاریزگار. [له گونا به دور.]

ف: دست پاك، پرهیزگار.

ع: مُقَي.

دهس پروان

ك: [دست به یه كدا هیتان به گوشاره.]

ف: دست به هم مالیدن، دست به دست مالیدن.

ع: فَتَح.

دهسپه رز

ك: پهر دژ، وچان، هرهت، دهرپس، فرسدت. [دهرفت]

ف: نست ترس، پُرسْت، رُستى.

ع: نُهْرَة، قَرَاة، مَجَال، قُرْصَة، قُرْزَة.

دهس په یلم کردن

ك: دهرپوین. [خستنه ژیره سات، دست به سهره چوین]

ف: دست یافتن، دست پیدا کردن، توانا شدن.

ع: قُدْرَة، سُلْطَة، اِسْتِیْلَاء، سَیْطَرَة، اِسْطَاعَة.

دهس پیانیل

ك: ... شیلان. گوشان. دهسپه وژن. [دهسپیتانان]

ف: فشردن.

ع: جَس، غَمَن، كَبَس، ضَغَط، هَزَم، هَزَم.

دهی پیاهاوردن

[ل: ده ستپنده تیان]

ف: بَرَماس، پَرِواس، بَرَمَج. دست مالیدن،

بَپسودن، بَرَماسیدن، پَرِواسیدن، بَرَمجیدن،

بَرَمجیدن.

ع: مَس، لَمَس، مَسَح، مَسِي، تَمَسيد.

ده سپنچك

ك: گَپچه لی. [گلونه يه ك خوری كه خوری پيس له ده ستی

ده نا پښت.]

ف: دست پیچه. (يك حلقه پشم كه پشم ريس

دور مچ دست می پیچد.)

ع: عَمِيَّة، ضَرِيَّة، جَحْشَة.

دهی پښكردن

[ك: سه رتا دامه زانندن.]

ف: رَخْش، رَخْشیدن، آغا زیدن، آغا زكردن.

ع: شُرُوع، اِبْتِدَاء، اِفْتِتَاح.

دهی پیموژه تن

ل: ده سیانان. [ده ست پندانان. گوشین]

ف: دست زدن، فشردن.

ع: غَمَن.

دهی پیمو نیان

ك: ده ركدن، ده كړدن. [دور كړدنه ر]

ف: رد كړدن، گریزاندن.

ع: دَفَع، دَفَر، وَهَن، وَهَص، صَلَح، طَرَد.

دهی تو له بان سه ری!

[ك: نانه كی تو په كورته كوشی نه ریش! (واته: په شه كی

تو به ریش بیریت!)]

ف: دست تو بر سرش! (یعنی. نصیب تو

نصیب او هم شود!)

ع: أَصَابَهُ اللهُ مَا أَصَابَكَ!

دهی تو پیل نیان

[ل: ده ست خسته سه ته ویل بو باشر بینن.]

ف: دست پیشانی گذاشتن.

ع: اِسْتِكْفَاف.

دهی نه ری فانه

ك: ده سوز، سه رفات. [دیاری]

ف: دست موزه، دست آویز، پلک، اَرْمَنان،

یَرْمَنان، راهواره، راه آورد، ستوغات.

ع: عُراضَة، ثُحْفَة، هُدْيَة.

دهی سه نك

ك: ده ستنگ، ده خالی. [ده كورت، نه دار]

ف: تهی دست.

ع: فَقِير، مَسْكِين، صِفَرُ الْكُف.

دهی سه نك - دهی سه نك

دهی سه نكی

ك: ده ست نكی. [ده كورتی، نه داری]

ف: تنگ دستی، تهی دستی، پریشان.

ع: فَقْر، ضَيْقَة، مَسْكَنَة.

دهی سه م

ك: گشت، تیکړا، روهمم. [همه مو، سه رهم]

ف: همگان، همگی، همه باهم.

ع: كَلَّا، جَمْعًا، جَمِيعًا، اَجْمَعِينَ.

دهی سه م

ك: ده مودس، فرز، زور. [ده سه م، گوج، خیرا]

ف: دودم، بی درنگ، زود، باشتاب.

ع: قَوْرًا، سَرِيعًا، عَاجِلًا.

دهی سه م

ك: ده گهن، دز. [ده پيس، نانه مین]

ف: دست گند، دزد.

ع: مَدَاشُ الْيَدِ، سَارِق، لُص، لُصَت، شَيْص، سَال،

مَظَل، مَطْلَص، أَطْلَس، عَمْرُوط، سِنِمَار، خَائِن.

## دهس خالی

ك: دمه تهك، دمه تنگ. [دهس كورت، نه دار]

ف: تهی دست، تنگ دست.

ع: صِفَرُ الْكُفِّ، فقیر، مسکین.

## دهس خالی بوون

ك: ناسوره بوون، لوتاریوون، دهس لوتاریوون. [لیبرونه، نه كۆن كرده،]

ف: آسوده شدن، رستگار شدن، شگالیدن.

ع: فراغَة، فراغ، خلاص، استراحة.

## دهس خالی بوون - دهسته نگی

## دهسغه ت

ك: دهس تویس، دهس سرشت. [به دست نوسرار.]

ف: دستینه، پروانچه، دست خط، نامه.

ع: مَكْتُوب، مَكْتُوبُ الْيَدِ، خطُ الْيَدِ.

## دهسغه ره

ك: خه ره، فریفته، فریبیگ، چاره نوار، ته مادار. [چاره وران]

بوون، ته مایه ره بوون، فریوردار.

ف: بَرَمَر، بیوس، چشممدار.

ع: مُنْتَظَر، مُقَرَّب، مُقَرَّب، مُقَرَّب، مَقَرَّر.

## دهسغوه شی

ك: دهس زور، ژاکیگد. [دهس پیاپیتر، ژاكار]

ف: دست خوش، دست مال، پژمرده.

ع: مَدْعُوس، مَدُوس.

## دهسغوه شی

ك: ناله رین، دهس مریز. [دهسغوش، بژیتا]

ف: دست خوش، آفرین، دست مریزاد!

ع: أَحْسَنَتْ، مَرَحِي!

## دهسغوه شانه

ك: دهس مریزانه. [شرینی و پاداشتی دهس پنگینی.]

ف: دست خوششانه، دست مریزادانه، دست مَزْد.

ع: صِلَة، جائِزَة.

## دهسدار

ك: ترانا، دهس پیگ، دهس دریژ. [دهسه لاتدار، دهس پویشتور]

[بهرامهری «بی دست».]

ف: پادست، توانا. (ضد بی دست)

ع: مُقَدِّر، مُسَلِّط، سُلْطَان، ذُو يَد، ذُو نُفُوس، طَوِيلُ

الْبَاع، مُتَنَفِّذ.

## دهس داشتن

ك: دهس داشوژین، دهس هه لگرتن. [لنگه پان، هیوایار]

بوون.]

ف: دست شستن، دست کشیدن، دست برداشتن.

نامید شدن.

ع: تَرَكَ، وَدَعَ، صَرَفَ نَظْرَ، يَاسَ.

## دهس داشوژین - دهس داشتن

## دهس دان

[ك: تهره كرون، دهس غمته نار دهس.]

ف: دست دادن.

ع: تَصَافَح، تَصَافَق، مُصَافَحَه، مُصَافَقَه، بَيْعَة.

## دهس دان

ك: دهراهمهاتن. [سازبوون، بزلوان]

ف: دست دادن، آماده شدن، فراهم آمدن.

ع: قَبَسَ، اِمْكَانَ، وَجُود.

## دهس داهیشتن

ك: دهس دریژو کردن. [دست بو شوژ كرده،]

ف: دست دراز کردن.

ع: مَدَّ الْيَدَ، اِهْوَأَ الْيَدَ.

## دهس دریژو

[ك: كه سی كه دهستی نه دهستی مروئی ناسایی دریژتیه.]

ف: دراز دست.

ع: طَوِيلَ الْيَدَ.

## دهس دریژو کردن - دهس داهیشتن

## دهس دریژی

ك: دهسه ننازی، ستم. [جهور، ناهه تی.]

ف: دست درازی، درازدستی، ستم.

ع: تَطَاوُلٌ، تَعْدِي، تَجَاوُزٌ، ظُلْمٌ.

### دهې پويگ

ل: دسدرېژ، توانا. [دهس روښتور، بدهسه لالت]

ف: بادست، توانا.

ع: مُسَلِّطٌ، مُتَّقِنٌ، مُقْتَدِرٌ، ذُو يَدٍ، طَوِيلُ الْبَاعِ.

### دهې پوين

ل: له دهس هاتن، توانين. [دهست پوښتن، دهسه لانداری]

ف: دست و رفتن، از دست بر آمدن، توانستن،

توانایی، بادستی.

ع: سُلْطَةٌ، سَيِّطْرَةٌ، قُدْرَةٌ.

### دهسې

ل: په ردژ، دسپه ردژ، دهسپار، توانایی. [د هرفت، بوکران]

ف: رُستى، دسترس، توانایی.

ع: فُرْصَةٌ، فُرَاغَةٌ، مَجَالٌ، قُدْرَةٌ.

### دهسېش

ل: په ددهس. [دهس قونجاو، کهسې که خیرى له دست

نایستهوه.]

ف: سپاه دست، سپه دست، سپاه کاسه.

ع: سَيِّءُ الْيَدِ، مُمَسِّكٌ، دُونَ، خَسِيْسٌ.

### دهسېژ

ل: شتلك، تېباران. [گولل باران]

ف: شلیک، شنلیک، تیرباران.

ع: نَضَخٌ، وَبَلٌ، إِمطارٌ، وابل.

### دهسژهن

ل: دهس هه (بهس، دهس). [دهسکرد]

ف: دستى، ساختگى.

ع: جَعَلِي، صِنَاعِي، مَصْنُوعِي.

### دهس فروش

ل: ورده فروش، بده فروش. [ورده وانه فروش]

ف: دست فروش، خورده فروش، بقل فروش،

دوره گرد.

ع: دَوَّارٌ، خُرْدَجِيٌّ.

### دهس فروش

[ل: ده لال]

ف: داسار، داستار، دست فروش.

ع: سِمَسارٌ، دَلَالٌ، مُقَاضِمٌ.

### دهس قووچيلک

ل: رژد، دهس شک. [دهس قونجاو، چه کل]

ف: رژد، دست خُشک.

ع: مُمَسِّكٌ، مَقْلُ الْيَدَيْنِ.

### دهسقهرو

ل: دهسوام، دهسوام، راره، دهسواره. [دهسوارو]

ف: سَفْتَه، دَسْتى، دَسْتِوام.

ع: يَدَا يَبْدُ.

### دهسک

ل: دهس. [چه پک]

ف: دسته.

ع: قَبِيْضَةٌ.

### دهسک ← دهزک

### دهسکاری

[ل: به دست کار تیدا کردن. کاری دست.]

ف: دستکاری، دستکار.

ع: إِصْلَاحٌ، تَرْمِيمٌ، تَصَرُّفٌ، صَنْعَةُ الْيَدِ.

### دهس کونانن

ل: له په کوټى. [دست ماشاندن]

ف: دست گرداندن.

ع: تَعْيِيْثٌ.

### دهسکه

ل: دهسک، دهسه، چهپکه. [دهسته، چهپک (وهک):

چهپکه گول.]

ف: دسته. (گُل مثلاً.)

ع: قَبِيْضَةٌ، حُزْمَةٌ.

وینه ی هه یه.

### دهسکهش

ل: دهویت، ماشکس، کوسکس، کوزکش، جاکش.

[گهراد، بی نامروس]

ف: بیار، دستکش، کسکش، جاکش.

ع: قَواد، دَنال، دَيوُث.

**دهس کفتن**

ل: دهس هاتن. [په یا کردن، دهست که و تن]

ف: دست افتادن، دست آمدن.

ع: اِمکان، ثَمَسُر.

**دهس که له که نیان**

[ل: دهست خسته سر خالیگه.]

ف: دست تهیگاه گذاشتن.

ع: تَخَصُر.

**دهس که م**

ل: لای که م. [لای که م، هیچ نه بیت.]

ف: دست کم.

ع: أَقْلًا.

**دهس که نه**

ل: چدپکه نه. [دروتنه و رینه دهی گیا به دست.]

ف: دست کند.

ع: اِجْتِرَاز.

**دهس کیش**

ل: ریتما، راتما. [چارساخ، ریتشاندن]

ف: دستکش، راهنما.

ع: قائد، هادی، شِص.

**دهس کیش**

ل: دهسوانه. [ته پک، پوشاکی دهست.]

ف: دستکش.

ع: کُوف، قُفاز. [قُفازین]

رینه

**دهس کیشان**

ل: دهس ده لگرتن. [رازهینان، دهسبه داربون]

ف: دست کشیدن، دست برداشتن.

ع: ثَرک، وَدع، صَرَفُ الثَّظَر.

**دهس کیش چهره**

ل: باله. [باله، دستکیشی راز.]

ف: نهله، نکاب، دستکش شکاری.

ع: خَتاع.

رینه-بانه

**دهسکا**

ل: دهزگا. [میزی بردهستی پیشه سازان.]

ف: دستگاه.

ع: مَعَمَل، طاوله.

**دهسکا**

ل: دهزگا. [نامرازی کارله سهرداکردنی پیشه ساز. (رهک):

کوته روی بردهستی پینه چی.]

ف: دستگاه، کُنده. (کنده ی کفشگران مثلاً.)

ع: جَبَاة، قَبْزوم.

رینه/رینه-مسته

**دهسکا**

ل: دهس، عمارت. [خانوبه روی گهره و خوش]

ف: دست، ساختمان.

ع: اَرْج.

**دهسکا**

ل: دارودسه. [دمسویتهند]

ف: دستگاه، بَرْدسان.

ع: اَتَباع، مَن شَع. جَمْعِيَّة، شَوَكَة.

**دهسگای نواز**

[ل: سنوکه نواز، گرامافون. تله فون]

ف: دستگاه آواز.

ع: تَلْفُون، گرامافون.

**دهسگای تن**

ل: ده چارک ی دل. [دهزگای لهش به بوچوردنی پیشینان، ده

چارک ی زانین. (بینین، بیستن، بو کردن، چدشتن، لیتدان،

گومانبهر، خدیا لکهر، دهسکاریکهر، پاریزهر، همستی

هاریه‌ش.]

ف: دستگاه پیکر، ده چشمه‌ی دانایی.

ع: الْقَوَى الْعُشْرَى. (سَامِعَةٌ بِاصِيرَةٍ، لَامِسَةٌ، ذَائِقَةٌ، شَامَةٌ، وَاهِمَةٌ، مُتَخِيلَةٌ، مُتَصَرِّفَةٌ، حَافِظَةٌ، حَسَنٌ مُشْتَرِكٌ.)

**دهسکای جولایی**

[ک: مه‌کینه‌ی چنین.]

ف: دستگاه بافکاری.

ع: مِعْمَلُ النَّسِج.

**ده‌بی‌گرتن**

ک: مه‌لپه‌ری، مه‌لپه‌رین، چوپایی. [دیلان]

ف: دست‌گرفتن، چوپایی‌کشیدن، چوپایی، پنزه.

ع: رَقَص، دَعَكَسَتْ.

**ده‌بی‌گرتن**

ک: نابردن، ده‌سگیران. [ده‌زگیان، خوازینی]

ف: دست‌بوسیدن، نامزدکردن، خواستگاری، کنقاله.

ع: خَطْبَةٌ.

**ده‌بی‌گرتن**

[ک: دستی‌یه‌تر گرتن] له‌سر که‌مردا.]

ف: دست‌گرفتن. (دست‌همدیگر را گرفتن)

ع: مُخَاصَرَةٌ.

**ده‌سگوری**

ک: ده‌سگیری، کومه‌ک. [یاریده‌دان]

ف: دست‌گیری، کُمک، همراهی.

ع: إِعَاثَةٌ.

**ده‌سگوشاد**

ک: ده‌سباد، ده‌سنددار، ده‌سواز. [ده‌سپلاو، به‌خشنده]

ف: دست‌باز، دست‌گشاد، بخشنده.

ع: سَخِي، بَاذِل، مُعْطِي.

**ده‌سگردان**

ک: ده‌سپه‌دهس. [ده‌ساده‌س له‌گه‌ردا.]

ف: دست‌گردان، دست‌به‌دست.

ع: دُرْلَةٌ.

**ده‌سگیر**

ک: ده‌زگیر. [ده‌زگره]

ف: دست‌گیره.

ع: جَعَال، جَعَالَةٌ.

**ده‌سگیر**

ک: هه‌واخوا، یاور. [یارمه‌تیدر]

ف: دستگیر، کمک، مددکار، یار، یاور.

ع: مُعِدّ، مُعِين، مُحِبّ.

**ده‌سگیر**

ک: یتگه‌یشنگ. [به‌ده‌ست‌هاتور، ور‌گیراو]

ف: دستگیر، دریافتی.

ع: عَائِد، تَسْلِيم، تَحْوِيل.

**ده‌سگیران**

ک: ده‌س‌گرتن، خوازم‌نی. [خوازینی]

ف: دست‌گرفتن، دست‌بوسی، نامزدی،

نامزدکردن، کنقاله، خواستگاری.

ع: خَطْبَةٌ، إِسْتِزْوَاج.

**ده‌سگیران**

ک: ده‌زیران، ناربه‌رده. [ده‌زیرمان (خوازینی‌که‌ر،

خوازینی‌کراو)]

ف: نامزد، دست‌سوزه.

ع: مَخْطُوبَةٌ، خَاطِب.

**ده‌سگیر ماهه**

[ک: ده‌سگویی رفتندی نان‌پتوده‌دان.]

ف: کُما. (دستگیر رفیده)

ع: ...

**ده‌سگیری**

ک: ده‌سگوری، یاری، کومه‌ک. [یارمه‌تیدان به‌دار.]

ف: دستگیری، کمک، یاری، همراهی.

ع: اعانة.

دهس لاخستن

ك: كه مفرورتن. [لاخستن، تهر از و سرويكي]

ف: كم فروختن.

ع: بخش.

دهس له بان سهر برون

ك: هاو ده دبرون. [دروچار برون به بدلای خه لكی.]

ف: همدرد شدن.

ع: انا بئلاء بئليّة الغير.

دهس له گهر دهن ← دهسه هلان

دهس لينداشتن

ك: دهس داشت، دهس كيشان. [لينگه ران، هيو ابرو ابرون]

ف: دست شستن، دست كشيدن، دست برداشتن.

ع: ترك، ودع، صرف النظر، انكسار العزم، هتفح.

دهس ليندان

ك: دهس ياهارردن. [دهس ياهيتان]

ف: پسودن، پسودن، پسودن، پسوايدن،

دست زدن، دست ماليدن، برمج، برماس، پرواس.

ع: لمس، مس، جس، طعت، غمز، غبط.

دهس ليندرياك

ك: دهس ياهاررياك. [دهس ياهيتنار]

ف: پسوده، پسوده، پسوده، پسوايده،

دست زده، دست مالیده.

ع: مكموس، ممسوس، ممسوس، مكموث، مكموز،

مغبوط.

دهس لينكيشان

ك: دهس كيشان. [رازهيتان، دهس هرداريون]

ف: دست كشيدن، دست برداشتن.

ع: ترك، ودع، امتناع.

دهس لينه لكرتن

ك: دهس هه لكرتن، دهس لينكشان، واز لتهارردن. [لينگه ران،

وازلتهيتان]

ف: دست برداشستن، دست كشيدن،

دست بازداشتن.

ع: ترك، ودع، صرف النظر، انكسار العزم، اعراض.

دهس هاج كردن

ك: دهس گرتن، ناربردن، شيريني خواردن. [شيريني خورزان،

سهرگرتنی خورازيني]

ف: كنفاله، دست بوسيدن، نامزدی.

ع: خطبة.

دهس ماشان

ك: دهس گهرانن، له په كوتی. [دهسته كوته: به دهست بوش

گهران]

ف: برونج، برونجيدن، دست گرداندن.

ع: ملكش، تعييث، تجسس، فحص، تفحص، فتش.

دهس مال

ك: دهس ياكهركه، روپ ياكهركه. [دهسته س]

ف: دستمال، رومال، روپاك، دزك، دزك،

دستارچه، منديل.

ع: منشفة، مَشوشة، عصابة، مندل، منديل.

دهس مال سرکه يی

ك: سرکه يی. [اجوره دهس مالتيكي هه ريئشي رهش] كه ژنان

دهيدن به سهر ياندا. [

ف: شاره، كلاغی. (كلاغی ابريشمی سياه)

ع: عصابة.

ويته ← پوپچهره (۱)

دهس مال شهره

ك: په نام، دهه له بس. [دهم هه پيچ]

ف: نهتن بندن، بينی بند.

ع: لغم، لغام، لثام، لاثم.

ويته

دهس سال گمردن

ك: گهر دهبس. [مليچ]

ف: گردن بندن. (فكل)

ع: مِشَلَّة.

دهسمایه

ل: سه رمایه، مایه. [دهزمایه]

ف: آمُرغ، مایه، سرمایه، دستمایه.

ع: بِضَاعَة، رَأْسُ أَعْمَال.

دهسوز

ل: مز، مزه. [کرئ، هه قدس]

ف: دستمزد، مَزْد.

ع: أُجْرَة، أَجْر، حَقُّ الْيَد.

دهسهریزا

ل: دهسغوش، نلدرین. [بُریت، دهسغوش]

ف: دست مریزا، دست مریزاد، دست خوش،

آفرین!

ع: لَا سَلَال، لَا سَلْت يَدَاك، أَحْسَنْتَا

دهسهریزانه

ل: دهسغوشانه. [پاداشی دسرهنگینی.]

ف: دست خوشانه، دست مریزانه.

ع: صِلَة، جَائِزَة.

دهس نشان

ل: دیاری کراو، دانراو، دروست کراو]

ف: دست نشان، دست نشاند.

ع: مَنصُوب، مَنعِج، مَنبِيعَة، مَصْنُوع.

دهس نواتن

ل: خوتوانن، خوتونی. [خو به زل نیشان دان، هیزده ربیرین]

ف: دست نمودن، خودنمایی، توانایی نشان دادن.

ع: تَطَاهَر، إِظْهَارُ الْقُدْرَة، إِظْهَارُ الْيَد.

دهسنویژ

ل: دهسودیم. [دهزنویژ]

ف: دست نماز، آب دست.

ع: وَضُوء.

دهسنویس

ل: دهسمرشت، دهسخت. [به دهس نوسراو.]

ف: نَسْتِیْنَه، نَسْت خَت.

ع: مَكْتُوب، كِتَاب، رَقِیْمَة، خَط.

دهس نه خوارنگ

ل: مَوْر، مَوْرَنه شکیاگ. [نه ژاکار، دهق نه شکار،

دهس تینه درار]

ف: درست، دست نخورده، مَهر ناشکافته.

ع: بَكْر، سَالِم، كَامِل، صَحِیح.

دهس نه زهر

ل: دهسره سینه. [دهسره زهر، له خزمه تدابورن، ریز نواندن]

ف: دست به سینه.

ع: تَكْتَف، مَتَكْتَف.

دهس نیانه که له که

ل: دهس خستنه سر خالیگه.]

ف: دست تهیگاه گذاشتن.

ع: تَخْصُر.

دهسوادهس

ل: دهسودهس. [دهس به دهس. دهساردهس له گه ردا.]

ف: دستادست، دست به دست.

ع: يَدَا يَد.

دهسواز

ل: دهسگرشاد. [دهسبار، دلرا]

ف: دست باز، دست گشاد.

ع: سَخِي، بَاذِل، جَوَاد، كَرِیم، أَلِیق، غَیْدَاق، كَوْثَر،

مُعْطِی.

دهسواکرد

ل: په له، زو. [خیرا]

ف: شتاب، زود، چسپان.

ع: سُرْعَة، عَجَلَة، مُبَادَرَة، سُرَاعَة.

دهسوام

ل: دهسوار، دهستیار]

ف: دستوام.

ع: قَرْض، قِرَاض، ضِمَار.



## ده سوانه

ل: دسوانه. دسکیش. [لڼکې مردور شت. هـروهـا؛

لڼپک، پوتاکي دست.]

ف: دستوانه. دستکش.

ع: ليفة، عصا، قفازة.

## ده سويرد

ل: قزچاخي، زرنګي. [چالاکي]

ف: دستبرد، چابګي، زرنګي، چابګ دستي.

ع: جريرة، جلادة، سرعة، فعالية.

## ده سويردار

ل: قزچاخ، زرنګ. [چالاک]

ف: چابګ، زرنګ، چابګ دست، بادستبرد.

ع: جليد، مُسرِع، باسِر، فَعَال.

## ده سويپا

ل: وابسه، دسويپسه. [دسويپوند]

ف: بسته، وابسته، بستګان، دستوپا.

ع: أتباع، مُتَسَوِّين (جرامين)، مُتَعَلِّقِينَ.

## ده سويپا

ل: تډلړيا، تډلار، مډلډان. [تډالا، کوشش]

ف: دستوپا، تلاش، کوشش.

ع: سعي، جهد، اقدام، تهينة.

## ده سويپابهستن

ل: که تډن. [دست و پي به يه کډه ګرځدان.]

ف: کتن.

ع: قَطْع، قَلَس.

## ده سويپاکوم کردن

ل: دسپاچه برون، مډلړ برون. [په شوکان،

سرليتي کچرون]

ف: پَلَمَس، پَلَمَسه، پَلَمَسيدن، دسپاچه شدن،

دستوپاګم کردن.

ع: دَمَشَّة، اِضْطِرَاب، اِنْزِعَاج، اِرْتِخَاش، تَهْوُك،

تَبَرُّم.

## ده سويپه نجه دان

ل: دسرمشتاق. [تډره کردن (له سهرتاي زورانيازيدا).]

ف: دست و پنجه دادن، دست کشتي دادن.

(مقدمه ي کشتي ګيري)

ع: تَصَاغ.

## ده سويپيمان

ل: دسويپتون، دس دوسي. [په يمان بستن]

ف: دست پيمان، دست پيووند، دست دوستي،

پيمان.

ع: مُعَاهَدَة، اِتِّحَاد، دَسْتِپِيْمَان، عَقْدُ اَلْاِتِّحَاد

## ده سويپه پوهن — ده سويپيمان

## ده سودلدار

ل: دسودندار، دسګوشاد. [دسېلار، دلارا]

ف: راد، بخشنده، بادهش.

ع: سَخِي، بَذَل، بَذُول، بَذَال، جَوَاد، جَوَاد، كَرِيم،

كُوْثُر، أَفْق، غِيْدَاق.

## ده سودلواز

ل: دسګوشاد. [دسېلار، دلارا]

ف: دست باز، دست ګشاد.

ع: بَذَال، جَوَاد، مُعْطِي، سَخِي.

## ده سوده هڼه

ل: به خشش. [دسګړي، دلاراي]

ف: بخشش، دهش.

ع: بَذَل، عَطَاء، كَرَم.

## ده سوشك

ل: رڼد، نه ګريس. [چروك]

ف: رڼد، رس.

ع: بَرَم، مُسَبِك، نَيْيم، بَخِيل.

## ده سوقه لوم

ل: خدت، نورين. [دسرخدت]

ف: خت، نوشتن.

ع: خَط، زَبَر، كِتَابَة.

## دهسوكار

ك: كار. [دهستكار، كاري دست]

ف: دستكار، كار.

ع: عمل، صنعت.

## دهسوكار

ك: دورسكدرده، [دورست كرار]

ف: دستكار، درستشده، ساخته.

ع: معمول.

## دهسومشتاق

ك: دهمشتدان، دهمپهغه. [تفرقه كردن (له سهرهتاي

زورنازيدها).]

ف: دست كشتي. (در مقدمه‌ي كشتي)

ع: ...

## دهسور

ك: ياسا، بار، قانون. [دهستور، رنوشوين]

ف: دستور، خواره، ياسا.

ع: رسم، معمول، قانون، قاعده، رويته. اصطلاح،

## دستور

## دهسور

ك: بار. [مزلت، روخست]

ف: دستور، لهي، بار.

ع: اذن، اجازه، رخصت.

## دهسور

ك: نيماله. [نامرزي دهرمان كرده ريخوله.]

ف: مينا، اماله، شيشه‌ي اماله.

ع: محققة.

رينه

## دهسور

ك: نيماله. [دهرمان كرده ريخوله له كومه‌وده.]

ف: اماله.

ع: حققة.

دهسه

ك: مشته. [دهسته، دسك، چيگاي دست له نامرازدا.]

ف: دسته، مُشته.

ع: قَبْضَه، مَقْبِض، مَقْبِض، نِصَاب، رانْد، قَمَسِرِي،

جَدَلَة، فَعَال.

وينه ← خنجر، چاقو، دسهار، تروس، بياچه

دهسه

ك: چدينه‌دفر. [دهسته، چند كهس.]

ف: دسته، چند نفر.

ع: قُلَّة، كُرْدوس، عِدَة، جَمْع، بَعْض.

دهسه

ك: چه‌په، چه‌پك. [به‌سته، ده‌سته (وهك: دسته گول،

دهسته كاغذ).]

ف: دسته. (بسته گل، بسته كاغذ مثلاً.)

ع: قَبْضَة، يَد، جَبِيل، حُرْمَة، جُرْزَة، باقَة، رِزْمَة،

وَزِيمَة، ضِبَارَة، اِضْبَارَة.

دهسه

ك: ده‌ستو، قولف، ده‌سكي دفر. (وهك: ده‌سي گوزه.)

ف: دسته. (ده‌سي كوزه مثلاً.)

ع: عُرْوَة.

وينه ← دهرموزنمو، مه‌لكني

دهسه

ك: داروده‌سه، يار، دوس. [دهسويتوند، لايه‌نگر]

ف: دسته، يار، دوست، هواخواه.

ع: اَتْبَاع، لِفَة، صِنْف، حِزْب.

دهسه

ك: بان‌يك. [سهر يهك خوار. (وهك: ده‌سكردني كاغذ).]

ف: دسته، باهم، روي هم. (دسته كردن كاغذ

مثلاً.)

ع: نَظْم، تَرْتِيب، ضِبَارَة، اِضْبَارَة.

دهسهار

ك: هاره. [دهسار]

ف: آس، دست آس.

ع: قَلْبِخ، قَلْبِخ، جَاروش، كَبْدَاء، مِلْطَاط، رُحَى الْيَد.  
وینه

## دهسهار

ك: هارەكې [دسار كردن (به دست هارین)]

ف: دست آسیا. (با دست آسیا كردن)

ع: حُفْنُ الْيَد.

وینه هییه.

## دهس هاوردن

ك: په پیداكردن [دست خستن]

ف: دست آوردن، پیداكردن، فراهم كردن.

ع: تحصيل، كَسْب، اِبْرَاك.

## دهس هاور دهنه ريكه

ك: نه میتشتن [به رگری كردن]

ف: نگذاشتن، جلوگیری.

ع: مَنَع، مُمَانَعَة، نَهَى، عَوَق.

## دهسه برا

[ك: برادر]

ف: برادر خوانده، یار، دوست.

ع: صاحب، صَدِيق.

## دهسه بوخچه

[ك: پرتسكه ی ژنانه]

ف: تُلَى، دسته بُقچه.

ع: سَقَط، نَعَط، مَثْبِئَة.

وینه

## دهسه به نی

[ك: دسته ساز كردن له دژی كه سِيك يا كومه لِيك]

ف: دسته بندی.

ع: اِعْتِصَاب، اِتِّفَاق، تَحَرُّب، تَجَمُّع.

## دهسه پاچه

ك: هەرژ، سه راسیمه [به شوکار، سه ر لیتیکچرو]

ف: پَلَمَس، پَلَمَسه، هول، آسیمه، دست پاچه.

بی دست.

ع: مُضْطَرِب، مُسْتَعِجِل، مُتَحَيِّر، مُعْطَل.

## دهسه پاچه

ك: دهسه زانی، ولنگمواز. [دهسته ونه ژنو، بی دهه لات]

ف: دست پاچه، دسته به زانو، ناتوان.

ع: مُقْرِص، مَشْدُود، مَعْصُور، مُحْتَبِی، عاجز.

قاصر.

## دهسه پاچه بوون

ك: دهسپا گوم كردن، ولنگه وازیوون، دهسه زانی دانیشتن.

[سه ر لیتیکچرون. دهسته ونه دانیشتن]

ف: پَلَمَسیدن، هول شدن، آسیمه شدن.

دستپاچه شدن.

ع: قُرْفَصَة، اِحْتِیاء، عِجْز، اِضْطِرَاب.

## دهسه چله

[ك: دهسه هوسار، هوسار]

ف: دسته جلو، پانهنگ.

ع: عَنَان.

وینه - مِهَارِبَن / وینه هییه.

## دهسه چرا

[ك: چرادسی]

ف: چراغ دستی.

ع: سِرَاج.

وینه

## دهسه چه قو

[ك: دهسکی چه تژ]

ف: دسته ی چاقو.

ع: جَزَعه، نِصَاب.

## دهسه چینه

[ك: قهرتاله (سه به تهی دهسته دار)]

ف: سَبَد، (سبد دسته دار)

ع: ثُوج، سَلَة، مَقْطَف، قَرَطَل، كُثْنَة، حَامِلَة، قَفَة.

وینه

## دهسه خانکی

[ك: نهر موروی بژ ژیر کردنی منداژ به پیشکدها]

هه لیدوراسن.]

ف: بازپیچ. (مهره که بر گهواره آویزند تا بچه با آن بازی کند.)

ع: دادنه

وینه میه.

دهسه خلافتی

ک: دهسبازی. [عیشبازی له ریگی دستره.]

ف: دستبازی.

ع: مُناغاة، مُعاشقة.

دهسه خوهیشک

ک: هارپتی خوشه ریستی نافرته بز نافرته.]

ف: خواهرخوانده.

ف: صاحبه، صدیقه.

دهسه داس

ک: تهربرداس، داریاج. [تهوراس]

ف: دهره، داسخاله، داستخاله، داسگاله،

داستگاله، داسفاله، داستفاله، داسفاله.

ع: بُزعة، مِسْوَل، مِشْدَب، مِحْطَب، مِقْضَب.

وینه — تهربرداس

دهسه داداو

ک: دار. [جزیره دلوئیکه. (داری جگه له پادار.)]

ف: دام. (غیر پادام است.)

ع: مَصِيْدَة.

دهسه دایینه

ک: چنگاوین. [دهسرداوین، تیره نالان، تیره نالار]

ف: بلک، آکیش، دست به دامن.

ع: تَشْبِيْثٌ، مُتَشَبِّثٌ، مُتَمَسِّكٌ، مُسْتَمْسِكٌ، مُعْتَصِمٌ.

دهسه دنگ

ک: [دهسکی دنگ.]

ف: بته، سلایه.

ع: مِسْحَقَة، مِئْصَل، مِئْصَال.

دهسه رفیق

ک: هارپفیق، دوس. [هارپتی خوشه ریست.]

ف: دوست، همران.

ع: رَفِیق، صَدِیق، خَدَن، خَلِیل.

دهسه زوانی

ک: قنچکان. دهسه پاچه. [دهسونه ژن چچیکان]

ف: دست به زانو، دستپاچه.

ع: قَرْصَمَة، اِحْتِیاء.

وینه — چنچکان

دهسه سر

ک: دهسمال. [دهسپ]

ف: دستمال، دژک، دستارچه، رومال، رویاک.

ع: مَنْدِیل، مِئْشَقَة، عَصَابَة.

دهسه سر

ک: سرگردان. [سرسام، پهشیر]

ف: دست به سر، دست بر سر، سرگشته،

سرگردان.

ع: مُتَحَيِّرٌ، حَيْرَانٌ، هَائِمٌ.

دهسه شکستنه

ک: دهسخره. [فریودار]

ف: فریخته، دست شکسته.

ع: مُغْرَى، مَقْطُوْعُ الْوَسَائِلِ.

دهسه قولف

ک: [ک: نمر کونه قفل دهچینه ناری.]

ف: دسته قفل.

ع: قَرَاشَة.

دهسهك

[ک: ته خدی سر داره پای خانو.]

ف: دروک، نسوک، دستک، پروازه، قُروازه،

هرس. (چوب روی تیر خانه)

ع: مَقَرَّة، عَانِقَة.

دهسهك

ک: دهفتهر، کتابچه. [په پار، په پاری داهات و مهسرهف تیدا]

نوسین.]

ف: دَسْتَك، دَقْتَر چه، اَو ار چه، كِتَاب چه.

ع: قَرَاتِیس، دَقْتَر، اَو ار چه.

دهه سگ کردن

ك: بَانِیَه كَنِیَان، چه په کردن. [خستنه سهریدك. دَسَك  
کردن]

ف: دَسْتَه کردن. رَوِی هم گذاشتن.

ع: جَمْع، تَرْتِیب، تَحْزِیم، تَوْزِیم.

دهه سگ شنی

ك: قَايِخ، كِه رَه جِی. [به له م]

ف: سَنَبَك، قَايِی، كَرَجِی.

ع: قَارِب، شَخْتَوَر، قُلُوكَه، قُفَّة، زَوَرَق.  
وینه

دهه سگ وشه

[ك: دَسْگِیهِ جَوْتِیَار له نامورردا.]

ف: نِیَام.

ع: مَقُوم.

وینه ← چنتیار &lt;۸&gt;

دهه سگول

ك: چه په گول. [چه پكه ی گول.]

ف: دَسْتَه گِل، كُلاَه.

ع: قَبِضَةُ وَد.

دهه سگ نیم

[ك: چه پكه گه نم]

ف: بَسَك، بَسَد، گُران، دَسْتَه گندم.

ع: قَبِضَةُ حِنَطَة.

دهه سگیره

ك: گِیَره، گِیَر گِه. [دز گره]

ف: دَسْت گِیَره، گِیَره.

ع: مِلْزَمَة.

وینه

دهه سگ لات

ك: تَوَانایی. [هَیْز، دَسِرُوشْتَن]

ف: تَوَان، تَوَانایی، مَلْجَكَا، بَوش.

ع: قُدْرَة، سُلْعَة، تَسْلُط، بَاس، مُلْك، اِخْتِیَار.

دهه سگ مشتبه

[ك: دَسْتَه مَسْتَه: دَسْگِیهِ جَوْتِیَار له پاشباردا.]

ف: دَسْتَه نِیَام.

ع: سِخِّین، مَقُوم.

وینه ← چنتیار &lt;۹&gt;

دهه سگ ملان

ك: پَدِشْتَان، مِلَه ما. [دَسْت كُردنه ملی یه كتر.]

ف: دَسْت به گُردن. (دَسْت به گُردن هَم دِیْگَر

انداختن)

ع: عِنَاق، ثَعَانِق، مُعَانَقَة، اِعْتِنَاق، تَشَانِق، مُشَانَقَة.

دهه سگ ناز

[ك: جِیْن گِیهِ هِیْز خستنه سِر له رَنگِی دَسْتَه رَه. (رَهك:

عَرُوسِی.)]

ف: دَسْت اَندَاز. (اَر سِی مَثَلًا.)

ع: تَكْبِیَة.

دهه سگ نازی

ك: دَسْدِرُئِی. [سْتَه م، جِهَر، نَاهِد قِی]

ف: دَسْت اَندَازِی، دَسْت دِرَازِی.

ع: تَطَاوُل، تَعْدِی، تَجَاوُز، ظُلْم.

دهه سگ نلو

ك: نَسْپَرِیْز، نَسْپَرِیْس. [نَدو مِهردایه ی كه نَسْپ له

غَارِ كِدا دِیْپَرِیْت.)]

ف: اَسْپَرِیْس، اَسْپَرِیْز. (یك مِیدَان اَسْت كه به

تَاخْت بَرِسَد.)

ع: شَوَط، طَلَق.

دهه سگ نقه بی

ك: دَسِی. [به نَدَقَمَسْت، به نَاگَا دِرِیْه رَه]

ف: دَانَسْتَه، سْتَم.

ع: عَمْدَا، قَصْدَا، عَن قَصِر.

## دهسه نه

لک: بده، به خشش. [به خشین: دانی بی قهر برو.]

ف: دهش، پرویز، داشک، ژرواس، بخشش، بخشایش.

ع: بذل، جود، عطاء، کرم، سخا.

## دهسه نه دار

لک: دهسواز، دهسودلدار، دهسگرشاد. [دلارا]

ف: بخشنده، دستواز.

ع: باذل، جواد، سخّی، کریم، معطی.

## دهسهوار

[لک: دهستهواره (وهک: دهستیهک نان).]

ف: دستوار، دستهوار، دستواره. (یک دسسته نان مثلاً.)

ع: دستوار.

## دهسهوام

[لک: دهستهوار (دهسته‌زا)]

ف: دستوام. (دست قرض)

ع: یدأ بید، قرض.

## دهسهوانه

لک: دهسوانه. (الفکدی مردو شتن.)

ف: دستوانه. (کیسه‌ی مرده شستن)

ع: عصابه، لیقه.

## دهسهوانه

لک: دهسیتک، دهزیتک. [بازنه، بازن]

ف: دستینه، دستوانه، دست‌بند.

ع: خَضَض، یاروق.

## دهسه‌سینک

## دهسه‌سوده‌س

لک: دهسیده‌س، دهسانده‌س. [دهسارده‌ست لگه‌ردا.]

ف: دستادس، دست‌به‌دست.

ع: یدأ بید.

## دهسه‌وسار

لک: دهسه‌وسار. [دهسته‌جلور، هوسار]

ف: دست افسار.

ع: مقود.

وینه: سهارینه

## دهسه‌وه‌ره

لک: دهسه‌به‌ره. [نامرازک که چوار نه‌فر شتی

پی‌ده‌گورینه‌وه.]

ف: رتبر، رتبیله، پشنگ.

ع: منقل.

وینه

## دهسه‌ویه‌خه

لک: دهسه‌یه‌خه. [به گزیه‌کتدا چرون.]

ف: دست به یقه، گلاویز.

ع: تشیم.

## دهسه‌ویه‌خه

لک: دهسه‌یه‌خه، نه‌زیک. [نریک، نه‌دور.]

ف: نزدیک، فرهمند.

ع: قریب، دانی، آنی، وشیک، نصیق.

## دهسه‌هار

[لک: دهسکی دهسار (نور داری له دهساری ددهن بو

جیتگی ده‌ستا).]

ف: دهسته‌ی آس. (چوبی که در آس دستی

نصب کنند برای جای دست.)

ع: رائد، قعسری.

وینه: سهار

## دهسه‌هره

[لک: چه‌لوی دهم مشاری.]

ف: دستر، دستره، دست‌آزه.

ع: مشذب، مقضب.

وینه

## دهسه‌له‌به‌س

لک: دهسرن. [دهسکرد]

ف: دستی، ساختگی، کار دست.

ع: يَدَي، جَعَلِي، مَجْعُول، مَصْنُوعِي.

دهسه لبس

ل: دریز. [درز، فشه]

ف: چَرَبَك، سَرُو، پَلَمه، پیغاره، نَرُوغ.

ع: كَذِب، اِفْتِرَاء، ثَمَّة، بُهْتَان.

دهسه لبس

ل: دهسپچه نه. [نهر پارچه یی دهستی شکاری

پس ده لبه ست.]

ف: دست بند.

ع: عَصَابَة.

وَنَه ← پَرُو دَوَر زخم

دهس هه لپیکان

ل: په نهجه هه لپیکان. [په نهجه یی هه درو دهست به نار یه کدا

کردن.]

ف: پَشَلِيدَن، پنجه از هم رد کردن.

ع: اِشْتَبَاك، تَشْبِيك، تَشْبِيكُ الْأَصَابِع.

دهسه هه و سار ← دهسه و سار

دهسه یال

ل: دهسه مل. [دهس کردنه ملی نازه لی یالدار ای وه:

نه سپ.]

ف: دست به گردن. (اسپ مثلاً.)

ع: مُعَانِق.

دهسه یلو

ل: ترانایی. [دهسه لات، دهست ریشتن]

ف: دسترس، تَوَانِيِي.

ع: قُدْرَة، تَسْلُط.

دهسی

[ل: دهسته وار (دهسته رز)]

ف: دستی، دست و ام. (طلب دستی)

ع: قَرْض، قِرَاض، ضِمَار، سَلَف، يَدَا بِيَتَر.

دهسی

ل: دهسه نهقهس. [به نهقهست، به ناگادار به ده]

ف: سَتَم، دانسته، کردگار، کردگان.

ع: عَمْدًا، قَصْدًا، عَنْ قَصْد.

دهسیاری

ل: یار به، کومه ل. [یارمه تی]

ف: دَسْت-یَارِي، دَسْت-وَارِي، دَسْت-گِیرِي،

همدستی، یاری، یاورِی، کُمک.

ع: مُسَاعَدَة، مُعَاوَضَة، مُعَاوَنَة، تَقْوِيَة، ثَابِيْد،

اِمْدَاك.

دهسی دهسی

ل: ته فره، ته گهر، تِهْمِرِيژ و سَوِي. [ته مِرژ و سبه ی،

دراختن، به قنگدا خستن]

ف: ویدانگ، ویلان، امروز و فردا.

ع: طَفَرَة، مُعَاظَلَة، تَسْوِيف، تَعَلُّل.

دهشت

ل: بیابان. [سارا، بیابان]

ف: دَشْت، ساد، گور، گویرژ، تیما، جرگ. هامون،

بیابان. همواری، جُلگه.

ع: سَهْل، بَادِيَة، بِيْدَاء، فَيَافَاء، صَحْرَاء، فَلَاء، قَاع،

وَهْدَة، وَهْطَة، وَهْظَة، وَهْظَة، بَسَاطَة، بَسِيْط،

بَسِيْطَة، مُطْمَئِن، جَبَانَة، دَسْت، دَشْت.

دهشت

[ل: کِلگه]

ف: دشت، کشتزار.

ع: حَقْل، رِيْف، مَرْزَعَة.

دهشت

ل: دهر، دهر، دهشت. [دهره وه]

ف: بیرون، در.

ع: خَارِج.

دهشتایی

ل: هاماری، پاداشتی، دهشتی. [ته ختان، ته ختایی]

ف: جلگه، همواری.

ع: هېیر.

**دهشته**

ك: دشت، دهره. [دەر، دهره]

ف: بیرون، در.

ع: خارج.

**دهشتی**

ك: ... بیارانی. [دهشته کی، چولتشین]

ف: جلگه نشین، بیابانی.

ع: سهلي. بدوي.

**دهشنه**

ك: کاره. [چدو، کیرد، خنجیر]

ف: دشنه، بزازوان، بزازبان.

ع: شفرة، سكين، خنجر.

وینه

**دهشه**

[ك: دیمه جوان. (به دیمه)]

ف: دشه، دش. (خوش منظر، باصفا)

ع: بوي، بهيج.

**دهعبا**

ك: جانه‌ور. [میرور]

ف: جانور.

ع: دابة.

**دهعوا**

ك: داوا، حده‌ل، حوله‌سی. گهره‌ل. [شه‌ر، کیشه، ریستن،

سكان]

ف: جنگ، ستیز، ستیزه، پرخاش. داو، داوا،

خواهش، خواستن. فزول، داوری.

ع: دعوي، خصومة، ترافع، نزاع، تقاضي، تملي،

ترجي.

**دهعوت**

ك: خولك، چره، چرین، واده، واده‌ه‌نن، دهنگ،

دهنگ‌کردن، شرنه‌ناردن، بانگ‌کردن. [بانگ‌ه‌شتن،

میرانی]

ف: خواندن، خواستن، بانگ‌کردن.

ع: دعوة، طلب، احضار، استجابة.

**دهغدهغه**

ك: پرت‌پرت، ترس. [دل‌ه‌راو کی. مه‌ترسی]

ف: خارخار، آشوب. بیم، ترس، هراس.

ع: دغذغة، دقدقة، قلق، تشويش، اضطراب.

خوف، خشية، هلع.

**دهغدهغه**

ك: فرته‌فرت، رکه‌رکه. [خولیا، کورکه‌کورک]

ف: شور، خارخار، هوس، آرزو.

ع: دغذغة، میل، خلجان.

**دهغمه**

ك: نه‌شکفته. [نه‌شکوت، بودر، تولکه]

ف: نخمه، نخم، فلخم، فلخمه.

ع: حفرة، شقب، كهف.

**دهغل**

ك: نارته، دهغه‌له. [گیا یا دانه‌ریله‌ی نامر]

ف: دغل، دغا، بار، شار، نرد، لای.

ع: غل، غش، دغل، دخن، دخنه، دغیله. غلث،

دغل، فساد، حملان، عیب.

**دهغلن**

ك: چه‌پهل، نادوروس، ناپاك. [فیلبار، گزیکار]

ف: دغل، دغا، داغول، دغل، تیند، نادورست،

ناپاک.

ع: دغل، دخن، فاسد، خیال، مکار، سین، خبیث،

مُتَقَلِّب.

**دهغه‌لېاز**

ك: نادوروس، داوباز. [فیلبار، گزیکار]

ف: دغلبار، دغا‌بار، داوباز، دغل، داغول، دغل،



دغا، تېند، نادرست، ناپاک.

ع: خبيث، نجس، سئى، فاسد، مُتَقَلِّب، خيال، مَكَار.

دغهغه - دغهغه

دغه

ك: دايره، [نامېژنكى موسيقايه]

ف: دغ، داريه، باتره.

ع: دُغ، دُف.

ويند - دايړه

دغهغه

ك: دمسك، دهرتېر، [په پړاو، په پړاو داهات و مسرف تېدا نووښ]

ف: مار، ماره، اوار، اواره، اياره، آوار، انگاره، كتابچه، دفتر.

ع: قراطيس، دُفتر.

دغهغه نهوفات

[ك: په پړاو ديارى كردنى كاته كان.]

ف: گاهماره، مارهنگام.

ع: قائمه الاوقات.

دغهغه

ك: دسه كچه، [دغهغه بېمورك].

ف: مارچه، اوارچه، آوارچه، ايارچه.

ع: اولوچه، دُفتر.

دغهغه رچه فكر

ك: يادداشت، يادنامه، [دغهغه بېمورى]

ف: يادداشت، يادنامه.

ع: خاطره، ذاكره.

دغهغه خانه

ك: نويسگه، نووښنگه، جينگه نووښ و تومار كردن.]

ف: دفترخانه، نگارستان، نگارشخانه، آوارستان، دبیرستان.

ع: دُفترخانه، دارالانشاء، بَيْتُ الْقُرَاطِيس.

دغهغه ردار

ك: نووښنه، نوښنه، دوير، [نووسر، تومارگر]

ف: مار، دبیر، دُفتردار، آواردار.

ع: مُنْشِي، مُحَرِّر، كَاتِب، حَافِظُ الْقُرَاطِيس،

دُفتردار.

دغهغه

ك: جار، كهشه، سر، گل، واره.

ف: پار، وار، واره، وه.

ع: دُفغه، كُزّه، مِرّه، قارّه، خُطره.

دغهغه

ك: سوين، [جينگى شت تينكردن.]

ف: وند، اوند، آوند، باهار، سوين.

ع: ظُرف، اِشاء، اَنيّة، وِعاء.

دغهغه

ك: پاكهت، [زرف، جينگى شت تينكردن.]

ف: پاكهت، آوند.

ع: ظُرف، مَدْرَجّه.

دغهغه - دغهغه

دغهغه

ك: شانه، [نامرازنكى جولايه، (شانهى جولاهه).]

ف: بَسف، دُفته، دُفتين، بَفتري، (شانهى

جولاهگان)

ع: دُغه.

دغهغه

ك: دغزك، زلزل، [سلزل، وركزل]

ف: دغزك، شكمگنده.

ع: اَقَمَس، بَطِين، عَظِيمُ الْبَطْن.

دغهغه - سان

دغهغه

ك: خهزته، گنج، [خهزته، گهغه]

ف: گنج، گنجينه، هزينه.

ع: دَقِيئَةُ، خَزَانَةُ، سُبُوب، رِكَاز.

### دهق

[ل: دَهْد (رهك: نوشتاندن روی پارچه یا كاغذ).]

ف: تا، ته، شَكَن. (تا کردن پارچه یا كاغذ مثلاً.)

ع: غَضَن، غَضَن، ثَنِي، خَنَث، كَسَر، غَر.

### دهق

ل: نَرَايَشْت، بَمَزَهك، [رازانده]

ف: آرایش، پَرَمُون، زيب.

ع: زِينَةُ، رُوْنَةُ.

### دهقاق

ل: دَتَوو، [نوتوو]

ف: دَقاق، اُتَو.

ع: كِمَاد.

### دهقاق دان

ل: دَتَوو كِشَان، [دَتَوو كردن (گرم کردنی نه ندام یا جلوه گرگ) به شتی گرم خسته سر].

ف: دَقاق دادن، اُتَو كَشِيدَن، (گرم کردن عضو یا

لباس)

ع: كَمُود.

### دهق دان

ل: سَاف كردن، مَروچَانْدَنو، [دَهْد كردن، نوشتاندن روی]

ف: تَاكردن، تَه كردن، هَموَار كردن.

ع: غَضَن، خَنَث، كَسَر، ثَنِيَّة، تَدْلِيص.

### دهقهده

ل: دَهْدَغَه، پَرته پَرْت، دَرَكه، تَرَس، [خولیا، كوركه كورك.

مه ترسی]

ف: خَارخَار، بِيِم، تَرَس.

ع: دَعْدَغَةُ، دَقْدَقَةُ، تَشْوِيْش، خَلْجَان، خَوْف،

خَشِيَّة، مَنَع.

### دهقهت

ل: سَهْرَنَجِه، رَدَه بِيِنِي، [سهرنج، تَبِيِنِي]

ف: ژَرْفِيدَن، بَارِيك بِيِنِي، نَاك بِيِنِي،

خوردن بِيِنِي.

ع: دَقَّة، تَدْقِيْق، غَوْر، تَعَمَّق، تَغَوْر، تَأَمَّل، تَبَصَّر.

### دهقهت

ل: عَهْتَر، دَهْقَهْد، بِيَانَك، رَدَه گِيْرِي، [رخنه گرفتن]

ف: دَق، سَوَسَه جَوِيِي، سَخَن گِيْرِي،

خوردن گِيْرِي، رخنه جَوِيِي.

ع: اِيْرَاد، اِعْتِرَاض، اِنْتِقَاد، قَدَح.

### دهقهه

### دهقیانوس

[ل: نَر پادشاهی که «نَه سحابولکه هف» له ترسی

نمردا له نَشَكِه رته كهدا خَوْرِيَان حَمْشَار دَا.]]

ف: دَقِيَانُوس، (پادشاهی که اصحاب الكهف از

تَرَس او در غار پنهان شدند.)

ع: دَقِيَانُوس.

### دهقیقه

ل: تَاو، [کاتینکی کم، (شست چرکه)]

ف: دَم، گَاه، (شصت ثانیه)

ع: دَقِيْقَةُ.

### دهقیقه

ل: چَاوَتَرَوو كَاثَن، [سَاتِيْنَكِي كَم، هِيْتَنَدِي لِيْكَ دَانِي پِيْلَوِي

چَاو.]

ف: زَغَنَك، اَنْد، اَنْدِي.

ع: لَحْظَةُ، طَرْفَةُ.

### دهك!

ل: نَدَا! (دَهك مَالْت بَرْمِي!) [روشی خفهت خواندنه.]

ف: اَكَا! (كَلْمَه ي تَحْسَر اَسْت.)

ع: اَه!، واه!

### دهكوديم

ل: دَه مَوچَاو، [رَوو، چَرَوچَاو]

ف: دَكُوْدِيْم، سَر و رَو.

ع: مَؤْرَةُ، وَجِه، خَذ.

### دهكهل

ك: بېرېش. [ساده، بېرېش]

ف: ډكڼ، ډگل، بېرېش.

ع: امر د.

دهكڼ

ك: دهگل، دېړك، دېلهك. [كوته كې ناروندې كېشتي.]

ف: دېرك، [دېرك كېشتي]

ع: بوان، سقې، صاري، صاري، ساري، ډكڼ.

وڼه

دهكڼه

ك: هلكه فت. [كم وڼه، ناياب]

ف: كم ياب.

ع: شاه، نادر، ندره.

دهكڼه

دهل

ك: قېل، گوساخ، رودار. [چارنه ترس]

ف: دلير، ډكو، گستاخ، پررو.

ع: جسور، جري.

دهلاقه

ك: درگا. [دېركه، قاپي]

ف: در.

ع: درې، باب.

دهلاقه

ك: درېچه، درېچه، باجه، كوناوچه. [روچنه، كلاوېچنه]

ف: درېچه، درېچه، روزن، روزنه، بالكانه،

پالكانه، باجه، بادجه، بادگير، بيناس،

زوشندان.

ع: قنعة، خوچه، خوچه، كوټه، نافذه، روشن.

دهلك

ك: سرتاش. [بدرېر، دلال]

ف: پيرا، گرا، گراي، تانگو، تونگو، مستر،

موستر، ستر، ستر، ستر، ستر، ستر، ستر، ستر،

كيسه گش، آينه دار، سلمانې.

ع: ډناك، خلاق، خالق، حجام.

دهلو

ك: دمهوېر، هدره چنه، [زړېلي، فريديس]

ف: ډلو، پړچانه، هرزه گر، بسيارگو.

ع: مهذار، ثرثار، بقباق، وعوا، شطاح.

دهلو

ك: درلچه، [سه تل، ناري كه لويو كې. (كه لوي درلچه،

كه لوي يانزه همې ناسمان.)]

ف: ډول. (برج ډلو، برج يازدهم فلک)

ع: ډكو، بُرجُ الدكو.

دهلودلير

ك: دهلوقل. [چارنه ترس، قسه وړان]

ف: دهلودلير، زړنگ، سخنور.

ع: جسور، جري، حميس، نطاق، خراف.

دهلوقل

ك: دهلودلير. [چارنه ترس، قسه وړان]

ف: ډكو وقلندر، پررو، سخنور.

ع: جسور، حميس، مصقع.

دهله!

ك: ليتدا! بدلي! [يكونه! فرمانه.]

ف: بز! (امر است.)

ع: اضرب!

دهلمسه

ك: درو، چاخان. [درو، فشه]

ف: دروغ، دروغ، تروند، تروند، تركند، چربك،

سرو، هيتان، پلمه، پيغاره.

ع: طامات، كذب، اكدوبه، دكس، مين، فريه، افتراء،

بھتان.

دهليا-دهريا

دهليل

ك: نه سل. رانا، رابه، نشانه، گزهك. [به لگه. رتسا]

ف: اون، اون، فرنود، زهېر، زهنا، راموز.

نُخْشِه، نَشانه. چون و چرا.

ع: دَکِیل، بُرْهان، حُجَّة، سُلطان، فُرْقان. بَیِّنَة.

هادی، مَوْصِل.

ده‌ل

ک: ما. [مِیینه‌ی سگ ر گورگ ر کدر.]

ف: ماده.

ع: اُنْثِی.

ده‌ل

ک: ده‌له‌سگ، دهر. [دِله‌سگ (سگ‌گی مِیینه).]

ف: دَر، لاج، لاس، لاوه. (سگ ماده)

ع: کُتَبَة، مُعَاوِیَة.

ده‌لانی

ک: نارگی. [ناروندیار، نارپزی (ده‌ک: ده‌لانی مامه‌له).]

ف: میانجی، میانه‌دار. (واسطه‌ی معامله مثلاً.)

ع: دَنال، سِمَسار، واسِطَة.

ده‌لانی

ک: راهبر، ده‌سکیش. [گه‌راد، یِتناموروس، ده‌یت]

ف: شاوور، فَرَنود، آوند، راهبر، میانجی.

ع: دَنال، قَواد، دِیوِث.

ده‌لانیانه

[ک: کری ر هدقه‌سی ده‌لانی کردن.]

ف: مزد دَنالی.

ع: حُلوان، دِلانَة.

ده‌لانیته

ک: دَلْشَوایی، دَلْدارِی. [دَلْدانه‌ره]

ف: دَلْدارِی، دَلْشَوایی.

ع: اِسْتِمَالَة، تَسْلِیَة، تَأْسِیَة، تَغْزِیَة، مُدالَة، رَافَة، مَحَبَة.

ده‌لانیته

ک: رانمایی. [شاره‌زایی کردن، ریتیشاندان]

ف: رَهْئِمایی، رَهْبرِی.

ع: دَلانَة، هِدایَة، اِرائَة الطَّرِیق.

ده‌لانی

ک: راه‌بری، ده‌سکیش. [رِئِمایی. ناروندیاری، نارپزی]

کردن]

ف: رهبری، راه‌نمایی. میانجی‌گری.

ع: دَلانَة.

ده‌لانی

ک: دهردان. دادن. [ته‌رایی دادن.]

ف: تراواندن، ترابانندن، بیرون‌دادن. شُراندان،

چکانندن.

ع: رَشَح، مُتَح، مُضَح. نَش، مَش، بُذَع، مَشْغَة.

ده‌لپ

ک: داهز، گوشاد. درِیژ. [ده‌لپ، لُشولُژ]

ف: گُشاد. بلند.

ع: حَظَل، واسع. طَویل.

ده‌لیوداهوژ-ده‌لپ

ده‌لوه‌ت

ک: دارایی. [ده‌لوه‌ت، سامان]

ف: دازایی.

ع: مَکَنَة، ثَرَوَة.

ده‌له

ک: هله. خرپری. [یِتکاره]

ف: دَلَه، هرجایی، هرزه‌گرد، بُلْهَوَس.

ع: دَوار، جَوال، طَواف، خاسِب، عِیَار، بَو الِهَوَس.

ده‌له‌دیو

ک: نَرَنایش، ماهه‌دیو. [ژنی زبه‌لامی ناقول. هه‌رره‌ها:

دیوی مِیینه.]]

ف: سَنَدَبه. ماده‌دیو. (دیو ماده، یا زن گنده‌ی

بدهیکل)

ع: عَفْرِیت، قِلْعَم، عِفْضاج.

ده‌له‌سگ

ک: دهن. دهر. [سگ‌گی مِیینه]

ف: لاج، لاس، دَر، لاده، سگ ماده.

ع: كَلْبَةٌ، مُعَاوِيَةٌ.

دەلمەش

ل: كەنىشك. [كچ (ئىدىيەمە).]

ف: دختر. (كنايه است).

ع: بِنْتُ، ابْنَةٌ.

دەلمەش

[ل: شىرى مېنىنە.]

ف: مادەمشىر، شىر مادە.

ع: لَبْوَةٌ، لَبْوَةٌ.

دەلمەك

[ل: گياندارىكە. (قام و دەلمەك يەك تەيەن كە قام

سپىيە كە يانە).]

ف: دَلَك، دَلَمَ. (قام و دلک يەك خانوادە اند كە

سفید را قام گویند.)

ع: دَلَقَ.

دەلمە

دەلمەمە

[ل: دۆلمە (پەنچى تەپ).]

ف: لور، لورا، دَلَمَ، دَلَمَك. (پنیر تر)

ع: وَلَيْخَةٌ، كَرْكَرَةٌ، قَرِيشَةٌ، رَثِيئَةٌ، قَرِيٌّ، حَالُومَ،

لور.

دەلچان

ل: دەر دان، لىچەرن، دازاين. [تەپايى دادان]

ف: تراوش، تراب، ترابيدن، تراويدن، شريدن،

پيشنگ.

ع: تَرَشُّعٌ، اِتِّتِياعٌ، تَبْرُلٌ، اِبْتَرُلٌ.

دەم

[ل: زار]

ف: كَبْ، كَبْ، تان، دَم، دَهَن، دَهان، دُفَر.

ع: فُو، فُو، فاه، فيه، فَم، فُوهُ، لُفَّة، فُقم، قَبْ.

دەم

ل: دەمەنە. [دەرگا، سەرچارە، چىگەي چىرونەنار. (وړك):

دەمەنەي كاريز.].

ف: دَم، دَهَن، دَهانە. (دەمانەي قنات)

ع: فُوهُ.

دەم

[ل: سەرەتا (وړك: دەمى بە يانۍ).]

ف: آغاڭ. (دَم صَبَحَ مَثَلًا.)

ع: أَوَّلُ، بَدَأَ، اِبْتَدَأَ.

دەم

ل: تار، عان. [كات]

ف: دَم، آن، هَنگام.

ع: وَقْتُ، حِينَ، آن، زَمَان.

دەم

[ل: دەمە، مورشە دەمە]

ف: دَم، دَمە.

ع: مَنَفَحٌ، مَنَفَخٌ، مَنَفَخَةٌ، كَبَر.

دەمە

دەمە

ل: تىشى. (دەم تىخ) [تىزايى (لىوى تىخ).]

ف: دَم، تىزى.

ع: حَدٌّ، غَرٌّ، غَرَارٌ، مَضْرِبٌ، مَضْرَبٌ.

دەماخ

ل: بَرِناخ، لوت. [كەپز]

ف: دماخ، بينى.

ع: أَنْفٌ، خَيْشُومٌ...

دەماخ

ل: مەژگ، مەغز. [مېشك]

ف: مَغْزٌ، مَغْزٌ، سَر.

ع: دِمَاغٌ، مَخُّ الرَأْسِ.

دەماخ

ل: دەمار. [فېز، لوتبەرزى]

ف: دىوتور، شگفت.

ع: كَبَرٌ، طَمَعٌ، طَمَعٌ، نَخْوَةٌ، تَكَبُّرٌ، تَبَخُّرٌ.

## دهماخ

ك: خروشی، كهیف، [شادی]

ف: خوشی، كُیف، شادی.

ع: نَشَاط، مَسْرَّة، فَرَح، اِنْسَاط، اِبْتِهَاج.

## دهماخ پروان

ك: لوت پروان، [ره زکردن، كهیف تيكدان]

ف: دماخ مالاندن، افسرده كردن.

ع: تَنكِيل، تَوَهين، تَكْدِير.

## دهمهدهم

ك: زورزو، هه پتاهه پتا، ده مايدهم، [به پتاهه پتا]

ف: دم به دم، زود زود، هماره، هر دم، پي در پي،

رَمَازَم، دَمَازَم.

ع: مُتَعَايَا، مُتَوَالِيَا، عَالِي النَّحْصَال، دَائِمَا،

عَالِي الدَّوَام.

## دهمهدهم

ك: ده مايدهم، دهم دما، [ده دما] (ده مادمي به يانی

- به ربه يان -.)

ف: دَمَازَم، دَمِيدَن، آغاژ. (دَمَازَم صَبَح)

ع: طُلُوع، أَوَّل، اِبْتِدَاء.

## دهمار

[ك: نيز]

ف: مَنَى.

ع: كِبَر، غُرُور، اَنَفَة، تَشَخُّص، تَكْبُر.

## دهمار

[ك: رگی نار گه لای روک.]

ف: دمار. (رگ های برگ نباتات.)

ع: عَرَق، عَصَب، عُرُوق الثَّيْب، عَصَبُ الثَّيْب.

## دهمار دهرهاوردن

ك: نابور كردن، [تيا بردن، له نابور دن]

ف: دما در آوردن، نيست كردن.

ع: تَدْمِير، اِهْلَاك.

## دهماخه

ك: لوت، كه پز، [كه پك] (وشكانيه ك كه كشاورته نار

درياره.)

ف: دَمَازَغ. (زمین پيش آمده در دریا)

ع: رَأْس.

وَنْتَه (۲)

## دهماتن

[ك: مروشه دمه خسته كار]

ف: دَمِيدَن.

ع: اِنْفَاق.

ده مايدهم - ده مهدهم [مهردور ماناكي.] (به هر دو

معنی.)

## دههپز

ك: گوتره، [گوترمه، خه ملاندن به بي پتوانه كردن.]

ف: گوتره.

ع: تَخْمِين، تَخْمِينَا.

## دهم بوونه تاق چرادان

ك: دم بوونه ته لای ته قياگ. دمه قمان، [راق رپ بوون]

ف: دهن بازماندن، دهن خشكيدن، دهن

خشك شدن. دَمَقْ ماندن.

ع: اِثْبَاسُ الْقَم، تَحْيَر.

دهم بوونه ته لای ته قياگ - دهم بوونه تاق چرادان

دهم به نلو كولانگا كردن

ك: دهم سوتانن، [به توتكهي دهمي سدگ ده كن به نلای

گه رسدا، نيتر به گه روريش توخني چيشت و تيانه

ناكويته.]

ف: دهن سوزاندن، دهن به آب داغ فروبردن.

(سگ را از تولگی دهن به آب داغ فرومی برند،

كه ديگر بزرگ هم بشود نزديك آش و ديگ

نمی رود.)

ع: ...

## دهمهدهم

ك: دهم دهم، [دهم دهم، له زار بز زار.]

ف: دهن به دهن.

ع: فَمَا بَعَم

دهم پیردان

ك: خرار وتن. [زمان دریزی، جنیوردان]

ف: دهن ویل کردن، هرزه گویی.

ع: فَحش، سَب.

دهم بهس

ك: دهم بستن. [دهم بستن له دم کردن (واك: دم بهستی

سه گ.)]

ف: دهن بستن. (سگ مثلاً.)

ع: جَعَم، الْهَاج.

دهم بهس

ك: ده بستن. [بندنگ کردن به پاره. (رشوه پیدان)]

ف: دهن بستن. (رشوه دادن)

ع: رَشَو، شَكَم.

دهم بهس

ك: نه فسورن. [نوشتی دهم بهس، واك: دهم بهسی گورگ.]

ف: پَنَام، كَمَا، افسون، شو بیست.

ع: رُقِيَّة، تَعْوِيذ.

دهم بهس

ك: چنودم سه گ. [پوز بهند، دهم بستن (تورده که یا دارك

که پوزی سه گ یا کارزله ی پی دهم بستن.)]

ف: دهن بند. (کیسه یا چوبی که به دهن سگ

یا بزغاله بندند.)

ع: جُعَامَة، كِمَامَة، حُشَاكَة، شِجَار، شِبَام، حِجَام،

صَرِيم.

دهم بهس کاهلان

ك: ژاروار کردن. [سه جور نوره، باش سه بو نه هاتن.]

ف: ژاژیدن.

ع: حُطَل، مَجْمَعَة.

دهم بهس

ك: شله. [شله ی برنج که تا راده یك خست بیت.]

ف: دَم پُخت، شله.

ع: دَم فُخت.

دهم پووجهل

[ك: بی ددان]

ف: دهن پوک.

ع: أَحَك، آتَرَد.

دهم تال

ك: به دزوان، دهم چه پل. [قهره ق، دهم پس]

ف: دهن تلخ، بَد دهن، بَد زبَان، بَد سَخَن.

ع: مَر الْكَلَام، سَيِّئُ الْكَلَام.

دهم توشاگردن

ك: دیان توشاگردن. [سه یزکردنی دهم سودان. (واك:

ته ماشاگردنی دم و دانی نه سپ.)]

ف: دهن دیدن، دندان نگاه کردن. (اسپ مثلاً.)

ع: قَر، قَرَار.

دهم به تان

[ك: ته قه له دهم ره هیتان. (زمان دان له ناسمانی دم تا

دهنگی لیتره بیت.)]

ف: تگ زدن. (زبان به آسمان دهن زدن که صدا

کند.)

ع: تَمَطَّق، نَقَر، اِنْقِيَار.

دهم تینیان

ك: مَرِّين. [دم تیزندن، هه لئین]

ف: مکیدن، دهن فروبردن.

ع: عَب، شَقَع، كَرَع، كُرُوع.

دهم جالو

ك: دهم جار. [دهم جار: نه اندازیدك خواردن که بز جابین

بشیت.]

ف: دهن خای، دهن خایه.

ع: مُضَفَة.

دهم چاک

ك: دهم ش، بیشه رم. [زوان ش، دهم دوا]

ف: دهن چاک، دهن دزیده، هرزه گوی، بی شرم، دهن لُق.

ع: نرب، بَدِي.

**دهم چه پهل**

ل: به دزوان، ده تاز. [ده پیس، قسه تاز]

ف: دهن لُق، دهن تلخ، بدسُخَن، بدزبان، هرزه گو.

ع: نرب، بَدِي، مَرُّ الْكَلَام، سَيِّئُ الْكَلَام.

**دهم چه رخ دان**

ل: چناکه دان، چنده دان. [چهنموری، نره رسی]

ف: چانه زدن، دهن چرخ دادن، پُرگویی.

ع: هَذَر، ثَرْثَرَة.

**دهم چه نعت**

ل: بوله. [گه لوز، سه پوئل]

ف: بی کاره، بی دهن.

ع: مُهْمَل، دَنع.

**دهم خاو**

ل: شله ژار. [مرژی شل و ول له قسه کردندا.]

ف: ژاژخای، دهن سُسْت، سُسْت زبَان.

ع: لاوي، خاطِل، مُعْجِج

**دهم هوه شانه**

ل: ... مزگانی. [مزگینی خه بوری خوش.]

ف: بادان، دهن مزد، مژدگانی.

ع: جَائِزَة، صِلَة. بُشْرِي، تَبَشِيرَة.

**دهم داچه قاتن**

ل: دم کردندره

ف: دهن باز کردن.

ف: شَحْو، تَهْرِيت.

**دهم دان**

ل: له مړین. [له مړان، نائف خواردن]

ف: چربیدن.

ع: رَتع، رُتوع، رَعِي، رِعَايَة.

**دهم دان**

ل: دمین. [دهماندنی دمه]

ف: دمیدن.

ع: انفاخ.

**دهم دان**

ل: بهردان، دريژ مړ کردن. (دایه ده می.) [به ده موه دان،

دريژ کردندره]

ف: دراز کردن.

ع: تَطْوِيل، تَذْيِيل.

**دهم دانه یه ک**

ل: دانیه ک. [پسروان، به ست (ب) نمونده: دانیه کی

- به ستی - کتیب.]

ف: هم گذاشتن. (کتاب را مثلاً هم گذاشتن).

ع: سَكَ، صَكَ.

**دهم ده ها**

ل: ده مايدم. [سهرتا (وهك: ده مده مای به یانی - به ره به یان

...)]

ف: دما دم، دمیدن، آغاز، تَبَاشِير. (دم مای

صبح مثلاً.)

ع: طُلُوع، مِيعَة، بُدُو، بَدء، اِبْتِدَاء، أَوَّل، اِنْفَة.

**طَبَاشِير.**

**دهم ده مان**

ل: دم له سر دم (دم خسته نار ده می يه ک.)

ف: لبالب. (دهن به دهن همدیگر گذاشتن)

ع: مُلَاثِمَة، مُفَاهَاة.

**دهم ده می**

ل: تار تار. [وازی، حو حو لی]

ف: دمدمی.

ع: لَقَس، غَمَلَج، غَمْلُوج، غَمْلِيَج، غَمْلَاج، مُتَلَوْن،

مُتَلَوْن المَزَاج.

**دهم ده راس**



ل: دروسوئژ [تسهزان، دهسور]

ف: دهن راست، دهن باز، دهن دار، بادهن، برهنه گو.

ع: آیهَم، مُتْهُوَر، جَسور، نَطَاق.

دهسوان

ل: ناردسوان [نارده پریه: نهو ورده ناسنه ی له کاتی برینه کردندا دادهوریت.]

ف: سونش، دندش، سناو، توبال.

ع: بُرَاذَة، حُکَاکَة.

دهسور

ل: گوساخ [نه ترس، بر پهلوا]

ف: گستاخ، دلیر، دهن باز، امیدوار.

ع: جَسور، جَرِيء، بُزَاع، مَاجِن. مُسْتَظْهِر.

دهسورد

ل: ناهمی، دلسرد، [هیوا بر او]

ف: دهن سرد، نا امید، نومید، دل سرد.

ع: آیس، مایوس، قَانِط، خَائِب، قَنُوط، قَنِط.

دهسورد و برون

ل: ناهمی برون [نا نومید برون]

ف: دهن سرد شدن، نومید شدن، نا امید شدن.

ع: یَاس، قَنُوط، قَنَاطَة، یَاس، خَیْبَة.

دهمشر

ل: ده چاک، ده نمزیسیاک [زرانش، ده نه رستار]

ف: دهن لَق، دهن دریده، دهن چاک، هرزه گو.

ع: ذَرِب، بَذِي، هَذَار. فِیَاش، مِذِیاع، هَرِیت، حَکِی.

دهمشل

ل: دهسورد، دلسرد [نا نومید]

ف: دهن سرد، دل سرد، نومید، نا امید.

ع: آیس، قَنِط، قَنُوط، قَانِط، مایوس، بَارِدُ اللَّحْن.

دهمقره

ل: قره، ده چره، ده گهشه [دهمه قاله]

ف: شَنگ، آفند، شکراب.

ع: بَقَار، نِفَار، نِزَاع، مُنَازَعَة، مُكَابَرَة، مُحَاجَة، مُنَافَرَة، اَلْزَاعُ اَللُّغْطِی.

دهمقووچان

ل: ده چهستن، تسنه کردن [بینهنگ برون، وسکت برون]

ف: دهن بستن، دم نژدن، دم گرفتن، نه گفتن.

ع: سُكُوت، صُمُوت، ضَمَر، اِطْرَاق.

دهمقووچیک

ل: ده په سیاک، تسنه کمر [بینهنگ، دم به سراو]

ف: دهن بسته، دم نزن، دم گرفته.

ع: سَاكِت، صَامِت، ضَامِر، مُطْرِق، مَامُون، كَتُوم.

مَحْرَم.

دهمکردن

ل: لَیْتِیَان، سَهرِیَان، [لَیْتِیَان: خسته سر ناگر بر]

پینگه یین. (وهك: دم کردنی پلوا.)

ف: دم کردن، بار کردن، پُختن. (پلو مثلاً.)

ع: طَبِخ.

دهمکو

ل: سه روز نشت [دهمکوت، لومه]

ف: دهن کوپ، سر کوپ، سر زدنش.

ع: لُوم، ثَوْبِیخ، ثَکْدِیر، تَعْدِیل، تَغْزِیر.

دهمکیشان

ل: پینگه یین، کولیان [پینگه یشتن به خسته سر ناگر.

(وهك: دم کیشانی پلوا.)

ف: دم کشیدن، پخته شدن. (پلو مثلاً.)

ع: اِنطِبَاح.

دهمکیشان

ل: لوروشه کردن [هه ناسه هه لکیشانی توند. (وهك: هه ناسه

هه لکیشانی نه زدها.)]

ف: دم کشیدن. (نفس کشیدن از دهها مثلاً.)

ع: تَنفُس.

دهمگا

ل: (هك) جیگه ی دانانی دمه له کووردها، به کووردها هه

دهتین: دهگا. [

ف: دهگاه. کوره. (جای گذاشتن دم به کوره،

خود کوره را هم دهگاه گویند.)

ع: مَنفَخ، مَحَلُّ الْمِنْفَاح. کُور.

دهمگا

ل: جیتگه دم. [جیتگه ماچ]

ف: دهنگاه، بوسه گاه.

ع: مَلْثَم، مَحَلُّ الْقَبْلَةِ.

دهمگه نیک

[ل: دم بزرگن (که سینگ که دهمی بزرگنی لیتیت.)]

ف: دهن گندیده. (کسی که دهنش بو بدهد.)

ع: أَبْخَر.

دهملاز

ل: دم گیت. [ده خوار]

ف: لوس، لوش، دهن کج.

ع: أَفْقَم، أَضْجَم، مُجَوَّق.

دهملاره

[ل: گوزله، سوراحی]

ف: کوزه، آب خوری

ع: مَشْرَبَةٌ.

وینه

دهم لیتدان

ل: رتن، چهنه دان. [تسه کردن، زیز رتن]

ف: دم زدن، چانه زدن، گفتن.

ع: تَكَلَّمَ، هَذَرَ، نَطَق.

دهم لیتدان

ل: لیتدان، دهمین. [دهمه خسته کار.]

ف: دمیدن، دم زدن.

ع: انْفَاح.

دهم لیتنیا

[ل: دم پیرنیا (دهم به گوزمه نان.)]

ف: دهن گذاشتن. (دهن به کوزه مثلاً گذاشتن.)

ع: شَفَه.

دهمنه

[ل: جیتگی دم له نیرگه له دا.] (میان و دهمنه)

ف: دمه، دمنه. (میان و دمنه)

ع: مَمَصَّة.

وینه «هینانوی

دهم نهوینسک

ل: دهمش. [دم نهوینسار، زوانش]

ف: دهن لُق.

ع: حَكِي، هَرِيْت، مَذِياع، فَيَاش.

دهم نیانه ناو

[ل: دم به ناروینان و ده لمرینی.]

ف: دهن به آب گذاشتن.

ع: كُرُوع.

دهمویل

[ل: لیتاتروی، لیره شاهوی، هدره ها: دست و زار]

ف: دهن، زرنگی، برازندگی. دست و دهن.

ع: فَم، لِيَاقَةُ، كِفَايَةُ، اِسْتِعْدَاد. اَلْفَمُ وَ اَلْيَد.

دهموچلو

ل: رو، رورس، روالهت، ده کوردم، چروچار، دیدار،

شیره. [روخسار]

ف: رو، روی، دیم، دیمه، چهر، چهره، سنج، بُک،

رُخ، رُخسار، رُخساره، فیلسته، بُندُخت، دیدار.

ع: خَدَّ، وَجْه، عَارِض، صُورَةُ، جَبِين.

دهمودو

[ل: بیت، فپ، ناسوردهی]

ف: دمودود.

ع: خِصْب، رَغَاة، رَفَاهَة، غُضَارَة.

دهمودس

ل: فرز، زور، نازا. [گورج، خیرا]

ف: زو، زود، بی درنگ.

ع: قَوْرًا، سَرِيفًا.

## دهموره

ك: سروه، وره، ورته، [پرته (قسمی هیتراش).]

ف: دَمور، شرفاک، سَروا. (سخن آهسته)

ع: نَدَنده. هَس، هَلَس، نَدَس، رِکَن. دَوِي... .

## دهموره

ك: دهموره، قَی، دنگهشه. [دهمقانی (دهمهتر)]

ف: شکراب، شنگ، آفتند. (نزاع لفظی)

ع: نِزاع، اِختِلاف، نِقار، نِفار.

## دهمولاچ

ك: دهمولهوچه، پتیریز. [دهمولهوس (بۆ سروکایدتی به کار

دهبریت).]

ف: دَهَن و لَوچه. (در مقام توهین مستعمل

است.)

ع: فَم وَ جَحْفَلَه، فَم وَضْفَضَفَه.

## دهمولهوچه - دهمولنج

## دهموره - نه موره

## دهمه

ك: تِیغه. [لیوی تیغ (دهمه چی تۆ).]

ف: دمه، تیغه. (دهمه چی چاقو مثلاً.)

ع: شَفَرَه.

وینه - چیتۆ

## دهمه

ك: ناغره. [دارجگهر، دهمنه]

ف: مشتوک.

ع: مِصَّه.

## دهمه - دهمنه

## دهم هاتن به یهکا

ك: دهم به یهکا هاتن، ژارهژاو. [قسمه جاوین، قسمه باش بۆ

نه هاتن.]

ف: ژاژیدن، ژاژخایی، زبان پیچیدن.

ع: خَطَل، مَجْمَعَه، نَی. (واوی است.) [واویه - ل - و -

ی.]

## دهمه ترسته

ك: تولاشه. [تله زم]

ف: خاشه، خلاشه، دَم تیشه.

ع: نُحاحَه، فُضاحَه، بُرَایه.

## دهمه تهنقی

ك: دهته قانن. [دهمه تهنه، گشتگرۆ (نیدیژمه).]

ف: دُرایش، گشتگو. (کنایه است.)

ع: ثَنَاطُق، مُحَادَثَه، مُحَاوَرَه، مُكَالَمَه.

## دهمه تهنقی

ك: دهته قانن. [دهنگ له دهموره هیتان.]

ف: صدای دهان، صدای زبان.

ع: طَعَطَه، طَع.

## دهمه جاو

[ك: دمه جار. نهندازیهك خواردن كه بۆ جاوین بهییت.]

ف: دهن خای.

ع: مُضَغَه.

## دهمه چه قو

ك: دمه. [لیوی چه قۆ.]

ف: دمه، تیغه، تیغه چی چاقو.

ع: شَفَرَه.

وینه - چیتۆ

## دهمه داچه قی

ك: دهمداچه قیان. [دهم کردنوره، دهم کرانه ره]

ف: دهن باز شدن، دهن باز کردن.

ع: شَحَو.

## دهمه داچه قی

ك: چناکه مه تهنه کائن، گیان دان. [گیان که نشت، گیانه لا]

ف: چانه تکان دادن، جان کردن، جان دادن.

ع: اِحْتِضار، زُهوقُ الرُّوح، سَكَراتُ المَوْت.

## دهمه قزبان

[ك: شهردالی کردی.]

ف: شلوار کردی.

ع: رَجُلَانِ الْكُرْدِيَّ.

وینده هییه.

دهمه پیزه

[ك: تیغی کولی لیوشکار.]

ف: دهمه ریخته.

ع: قَلَّ، قَلِيلٌ، مَقْلُولٌ، مُقْلَلٌ، أَقْلٌ، مُنْقَلَبٌ، مُنْثَلِمٌ،

مُنْثَلَمٌ، أَثْلَمٌ، قَضِيمٌ، قَضِيمٌ، عَلِبٌ.

دهمه زرد

ك: پرتلیا. [سدرنیا، جوشدانه‌ری سدری نامرزی

کولیبوری کانتزا. (رهك: پرتلیا کردنی دهمه‌ته‌شویی).]

ف: دهمه زرد. (دهمه‌ی تیشه را مثلاً فولاد

گذاشتن.)

ع: ذُكْرَةٌ، تَذَكِيرٌ.

دهمه ق

ك: واق، مات، سدراسیمه. [مەنگ، سەرسام]

ف: دمق، مات، آسیمه.

ع: مُتَحَيِّرٌ، حَيْرَانٌ، مَبْهُوتٌ.

دهمه قچی

[ك: سدره‌مقدست: نمر رده‌یه‌ی که له کاتی مقدست

کردندا دهریت.]

ف: خش، خاش، خاشه، دمه‌قیچی، ریزه‌پیزه.

ع: قُذَاذَةٌ، قُرَاضَةٌ، جُذَاذَةٌ.

دهمه لاسکی

ك: لاسایی. [دهمه لاسکه]

ف: نوس، نویسی‌گری، والوچانیدن.

ع: لَمَصٌ، تَلَلِيدٌ.

دهمه وچوون

ك: پیریه‌وچوون، سدره‌خته‌وچوون. [به پیریه‌وچوون، سوزاخ

گرتن، به‌سدر کردنه‌وچوون]

ف: پیشواوزرفتن، سراغ‌رفتن.

ع: اِسْتِقْبَالٌ، لُقِيَّةٌ، ثَلَاثِيٌّ.

دهمه وخواور

ك: سدره‌خواور، دهمه‌ونخوون. [سدره‌ونخوون، وه‌رگه‌پار]

ف: نگون، نگوونسار، سرنگون، واژگون، سرازیر.

ع: مَكْبُوبٌ، مَنَكُوسٌ، مُنْكَسٌ، مَنَكُوتٌ، مَعْكُوسٌ.

دهمه ودهم

ك: ندم به دم. [دهماردهم، له دهمه‌و بدم.]

ف: دهن به‌دهن.

ع: فَمَا يَفْمٌ، فَمَا عَنْ فَمٍ، مُعْنَعِنٌ.

دهمه ورو

ك: له‌په‌رو، درولوزه. [به‌سدر رودا که‌رتو.]

ف: دَمَرُو، دَمَرٌ.

ع: مُكِبٌ، مُنْكَبٌ، مُنْبَطِحٌ، مُسْلَنْطِحٌ، مُسْتَبْرَكٌ،

مُسْتَنْبِخٌ.

دهمه وروکه‌فتن

ك: له‌په‌رو که‌فتن. [به‌سدر رودا که‌رتن]

ف: دَمَرُو افْتَادَن.

ع: كُبُوٌ، اِنْكِبَاءٌ، اِكْبَابٌ، اِنْكِبَاطٌ، اِسْلَنْطَاحٌ،

اِسْتِبْرَاقٌ.

دهمه وروژور

ك: ... راس. سدره‌روژور. [سدریه‌روژور. راه‌ستار، لنج]

ف: سرازبالا. راست.

ع: قَائِمٌ، مُنْثَبِيبٌ، مُسْتَقِيمٌ.

دهمه وژور

ك: سدره‌وژور، سدریه‌وخواور. [سدره‌وخواور، سدره‌ونخوون،

وه‌رگه‌پار]

ف: سرازیر، نگون، نگوونسار، سرنگون.

ع: مَنَكُوسٌ، مَعْكُوسٌ، مَقْلُوبٌ، مَكْبُوبٌ، مُكْبَأٌ.

وینده—سنگیره

دهمه ونخوون

ك: دهمه‌خواور، سدریه‌وخواور. [سدره‌ونخوون، وه‌رگه‌پار]

ف: سرنگون، نگوونسار، نگون، سرازیر.

ع: مَكْبُوبٌ، مَنَكُوتٌ، مَنَكُوسٌ، مَعْكُوسٌ، مُكْبَأٌ.

وینده—سنگیره

## دهمه‌ور

ل: دهلر، چنه‌ور، چناکه شکیاگی. [زیریلی، فره‌رتس]

ف: چنه‌ور، چانه‌ور. بی‌شرم.

ع: هَذَلَر، ثَرَلَر، ذَرَب. بَذِي.

## دهمه‌وری

ل: چه‌تمه‌وری، چناکه شکیاگی. [فره‌رتسی، زیریلی]

ف: چانه‌موری، پُرچانگی. بی‌شرمی.

ع: هَذَر، ثَرَثَر، ذَرِبَة، بَذَاة.

## دهم هه‌راش

ل: زواندار. [دهمه‌ور]

ف: تَرُزبان، زَبان آوَر، زَبان دار.

ع: فَيَه، مَنطِيق، فَتِيق، ذَلِيق، طَلِيق، طَلِيق. فَصِيح، بَلِيع.

## دهم هه‌لج‌س

[ل: دم هه‌لج]

ف: ده‌ن بند.

ع: لَئَام، لَئَام، لَئَام.

وئنه: «سلاش‌مه»

## دهم هه‌له: «دهم نه‌ویشک»

دهمی چاک‌نییه.

ل: دهمی شپه، دهمی له‌قه. [دهم نه‌روستاره]

ف: ده‌نش لق است، ده‌نش چاک ندارد. شرم

ندارد.

ع: ذَرَب، ذَرَب، شَرَس، شَكِس، شَطَاخ. بَذِي.

## دهمین

ل: ده‌م‌ئیدان، ده‌مدان، ده‌مائن. [دهمه خسته کار]

ف: دمیدن، ذم‌زدن.

ع: نَفَخ، نَفَاخ.

## دهمین

ل: هه‌لج‌هات. [خوبه‌تار دهمی.] [دهرکه‌وتن له‌ناسوره]

ف: دمیدن، برآمدن.

ع: طُلُوع، اِشْرَاق، اِنْبِلَاج، اِنْفِلَاج، اِنْفِلَاق، اِضَاة.

## دهم‌یه‌ک‌دان

ل: ده‌دانه‌یه‌ک، [یتسه‌دان، به‌ستن (وله): ده‌دانه‌یه‌کی

کتیب.]

ف: هم‌گذاشتن. (کتاب مثلاً).

ع: سَك، سَك.

## دهم‌یه‌ک‌دان

[ل: دانه‌ده‌یه‌ک، به‌یه‌که‌ره‌به‌ستن]

ف: به‌هم‌به‌ستن، به‌هم‌پیوستن.

ع: وَصَل، نَفَق، تَلْفِيق، اِلْحَاق.

## دهم‌یه‌ک‌نیان

[ل: دم به‌یه‌ک‌دانان، یته‌نگ برون]

ف: خاموش‌شدن.

ع: سَكُوت، صُمُوت.

## ده‌نک

ل: ده‌نکه، دانه. [تاک، دنک، ده‌دنک]

ف: دانه، یک‌دانه.

ع: قَرَد، وَاحِد، أَحَد.

## ده‌نک

ل: دن، ده‌نکه. (ده‌نک هه‌نار) [دنک]

ف: دانه.

ع: حَب.

## ده‌نک

ل: ده‌نکه، په‌راسور. [په‌راسی]

ف: دنده، پَرَم.

ع: ضَلَع.

## ده‌نکه

ل: چه‌ودان. [چاودار: گیاه‌که]

ف: چودان.

ع: زَوَان، دَنَقَة.

وئنه: «چودان»

ده‌نکه: «ده‌نک» [ده‌رس ماناکی.] (به‌هر سه معنی.)

## ده‌نک

ك: سەدا، بانگ، ئاواز. [ئەزەرى گۆي دەییستت].

ف: غَزْه، صَدا، آواز، دَراي، پُژواک.

ع: صَوْت، نِداء، نَامة، رَئین. دَعْوَة.

### دەنگ

ك: خەور. [خەبەر، باس]

ف: صَدا، خَبَر.

ع: بَحْث، خَبَر.

### دەنگ

ك: چار، ئارازە. [ئاریانگ، دەنگز]

ف: چاو، آوازە، صَدا.

ع: سَمْعَة، شَهْرَة، شائِعَة.

دەنگ بە دەنگ يەك دان

ك: جفتی. [ھاردەنگ بون لە گۆزانی رتندا]

ف: فرودست، جُفتی، صدا جفت کردن.

ع: تَطْبِيقُ الْغَنَاء.

دەنگ بەرز

ك: سەدای بۆلۆن. [دەنگی زولل]

ف: آواز بلند، صدای رسا.

ع: جَهْر، جَهار، صَوْت جَلِي.

### دەنگ پتھیک

[ك: دەنگی گەراوە (و.ك: دەنگینك كه له كێزەرە

دەگەرێتەرە.)]

ف: نَوف، توف، بژوال، بژواک، پُژواک، خَنیدە،

سَدا. (صدایی که از کوه مثلاً برمی‌گردد)

ع: رِذَة، طَنین، صَدَي، صَوْت مُعْکِس.

### دەنگ ئەپل

ك: دەمبلی دەبار. [دەبەیم]

ف: رَجاف، دَبْداب.

ع: نَرْداب، دَبْداب.

### دەنگ دانەو

[ك: زایەلە]

ف: نوڤیدن، توفیدن، دراییدن، بژوالیدن،

خَنیدن، سَدا دان، چَرنگ.

ع: رِذَة، طَنین، صَدَي، رَجْعُ الصَوْت.

### دەنگ دانەو

ك: بلارەو بون. [تەننەرە (و.ك: بلارەو نەزەری ھەراڤ.)]

ف: پراکنده شدن. (خبر مثلاً)

ع: شِیوع، شِیعان، ذِیوع، ذِیعان، قِیضان، اِنْتِشار،

استفاضة.

### دەنگ داڤەر

ك: زرنگە زرنگ، درمە درم. [دەنگی دەف]

ف: دُرْمَب دُرْمَب.

ع: عَرَف.

### دەنگ زەنگ

ك: زرنگ، زەر. [دەنگی بۆل، دەنگی زەنگۆلە]

ف: دَزَنگ، جَزَنگ، دَزَنگ، دَراي.

ع: صَنیل، ذَوِي، طَنین، صَوْتُ النّاقوس.

### دەنگ کردن

ك: بانگ کردن. [گاز کردن. ھەراڤ پێدان]

ف: خواستن. خبر دادن.

ع: دَعْوَة. اِخبار، اِعلام.

### دەنگ کردن - لێخوێن

### دەنگێز

ك: دەنگز. [دەنگ گێر، دەنگزێر]

ف: صَدا گَندە. صَدا گَرفتە.

ع: اَنج، اَجَش، اَمَحَل، اَصَحَل، فَحَاح.

### دەنگ گێریان

ك: دەنگ گێرون. [دەنگ نووسان]

ف: صَدا گَرفتن.

ع: بُحَة، جُشَة، جُشَرَة، صَحَل. ...

### دەنگ مەل

ك: دەنگ پەلەرەر، سەدای مەل. [ئارازی پالندە]

ف: سَپِیر، سَپِیل. (آواز مرغان)

ع: صَنیل، صَوْتُ الطُّیور.

## دەنگ نەقارە

ك: دەمبلی دەمبار. [دەنگی دەمۆن]

ف: ر جاف.

ع: نەردار.

## دەنگە نیتەر

ك: دەنگەزل. [دەنگەزیر]

ف: صدا گنده.

ع: آجش، أصخل.

## دەنگوباس

ك: خەور، هالو هەوان، چاوپار. [هەوان، باسو خواس]

ف: چاو، پزواک، سرو صدا.

ع: الیحث و الخیر، أخبار.

## دەنگە

ك: دەنگ، قار، چەر. [بانگ، گازی]

ف: بانگ.

ع: نداء.

## دەنگە دەنگ

ك: قارە قار. هەرا. [قەرە قەرە، خوێو]

ف: صدا. غوغا، گوگا، غریو، ههنگامه.

ع: ضوضاء، هراء، جَلْبَة.

## دەنگەشە

ك: دەمقەر، قەر، قارە قار. [قەرە قەر]

ف: چەغبلەغ، خەرخشە، قەرقشە.

ع: صخب، نزاع، ضوضاء، جَلْبَة.

## دەنقە

ك: دەنگ، پەرەكە، پەراسو. [پەراس]

ف: دند، دنده، پەرە، استخوان پهلو.

ع: ضبع.

وینە ← پەراسو

## دەنووک

ك: دەمنووک. [دەندووک، نیکل]

ف: نوک، نک، ٹک، نول، شەند، کُله، چنگ،

## چەنگ

ع: مَنقار، مَنقاد، مَنقاف، مَنسَر، حُطْلَم.

وینە

## دەنووکه

ك: موخووز. [دەموکانە: گیایە کە]

ف: کشمش کاو لیان.

ع: دبیق.

## دەنووکه

[ك: نەر نامرازی ژنی تازی پی ئینە دەن.]

ف: رَحْمه، سَكافه، شَكافه.

ع: مَضْرَب، مَضْراب.

## دەو

ك: تاخت، تار، سەلف، چوارنان. [غار]

ف: دو، تاخت، تاز، چەهار نعل.

ع: عَدو، رَكض، حَب، حَبَب، كَرْدَجَة، هَمَلَجَة.

قَبِصَى.

## دەو

[ك: یاریەکی بەناوبانگە بە پەنجەیی دەست دە کریت.]

ف: دو، بَرزدن. [بازی ای است معروف به

وسيله ای انگشتان دست].

ع: مُخَارَجَة.

## دەوا

ك: دەرمان. [نامرازی چارەسەر کردنی نه خوشتن.]

ف: نەرمان، دارو.

ع: دَواء.

## دەوات

ك: مەرە کە فدان. [شوشەیی مەرە کە ب.]

ف: آمە، زنگبار، خوالستە، خوالستان، دۆیت،

دوات.

ع: نون، مَحْبَر، دَواة.

## دەواخ

ك: خروشه. [دەباخ، خوش کردنی چەرم.]

ف: خوشه، پیرایش، پیراهش، پرداخت.

ع: عَطَن، دِباغَة.

### دهواخانه

ك: خوشه خانه. [دهباخانه]

ف: خوشه خانه، پیرایش خانه، پیراهش گاه.

ع: مَدْبَغَة، مَنِيَّة.

### دهواخانه

ك: دهرمانخانه، دهرافروشی. [شروتی تاییستی دهرمان فروشتن.]

ف: داروفروشی، داروخانه، درمان خانه.

ع: دارُ الْأَدْوِيَّة، صَيْدَلِيَّة، أَجْزَائِيَّة.

### دهواچی

ك: پتّه چی، خوشه چی، پتّه خوشه گر، پتس خوشه گر.

[دهباچی، پتست خوشه گر]

ف: چرمگر، چرمچی، پیرایش گر، پوست پیرا.

ع: دَبَاغ، اَمَحَس.

### دهواخی کریک

ك: خوشه کریاک، خوشه. [خوشه کرار، دباخی کرار]

ف: پیراسته.

ع: مَدْبُوح، أَفِيَق.

### دهوار

ك: ره شان. [تارن]

ف: سیاه چادر، خیمه.

ع: خِيَاب، حِوَاء، نَجْع، قَارَه، خَفَض، فَسْطَاة، مَطْلَّة.  
وینّه

### دهواساز

ك: دهرمان ساز. [درمانگر]

ف: داروساز، داروگر، درمان ساز.

ع: أَجْزَائِي، عَقَاقِرِي، صَيْدَلَانِي.

### دهوافروش

ك: دهرمان فروش. [که سیک که پیشه ی درمان فروشتنه.]

ف: داروفروش، درمان فروش.

ع: أَجْزَائِي، عَقَاقِرِي، صَيْدَلَانِي.

### دهوام

ك: مان، برون، بر کردن، پایداری. [مانره، خایاندن، کوتل نهدان]

ف: مان، بودن، پایداری، همیشگی، هماره گی، همیشه بودن.

ع: دَوَام، كِبَات، قَرَار، بَقَاء.

### دهوان

[ك: تینخی به خالرمیلن.]

ف: دبان، بِلَارَك، بِلَارَك، پِلَانَك، پِرَالَك، روهنی، روهینی، روهیناک، آهار، پَرَنَد، زِیَرَك. (تیغ جوهر دار)

ع: دَرِي، فِرِنْد، اِفِرِنْد، ذُو فِرِنْد، مُوَشِي، ماثور، مَجُور.

### دهوانچه

ك: تهرانچه، پشتار. [دهمانچه]

ف: تَوَانِچِه، تپانچه.

ع: طَبَنَجَة.

وینّه - شمش نلگر

### دهوای قهی

ك: دهرمان هه راژ. [رشتینره، دهرمانی رشانره.]

ف: هراش دارو، داروی هراش.

ع: مُقَيِّن.

### دهوتهر

ك: دهفتهر، دهسهك. [په پار، په پاروی مهسرهف و داهات تیدا نروسین.]

ف: دفتَر، آوار، آواره، مار، ماره، آیاره، آواره، آنگاره، کتابچه.

ع: دَفْتَر، قَرَاطِیس.

### دهور

ك: پهر، پهراپهر، قهراخ، قهرغه. [دهرویدر، دهروپشت]



ف: فَرِیش، فَرَنج، فَره‌انج، پوز، بَرپوز، بَرفوز،  
بَرفوس، بَرپوس، بَرپوش، بَدپوز، پیرامون  
نَهَن.

ع: خَطَم، فَنطِیسَة.

**دوره ده‌موجاو**

[ک: دیری روخسار]

ف: آنج، گرداگرد رخسار، پیرامون چهره.

ع: اطرافُ الخَدَّ، حَوَالِی العَارِض.

**دوره‌گرگن**

ک: ناخَله‌دان، دوره‌دان، [جواراگرتن، تابلورقه‌دان]

ف: دورگرفتن، میان‌انداختن.

ع: اِحْدَاق، اِحاطَة، مُحَاصَرَة.

**دوره ناخوون**

[ک: دورریزی نینوک]

ف: پیرامون ناخُن.

ع: حُجَر.

**دوره و نه‌سه‌لسول<sup>۱</sup>**

ک: چدرخه و زنجیر، [سور و ریچکه بدستن]

ف: چرخ و زنجیر.

ع: دَوْر و تَسْلَسُل.

**دوره**

ک: دور، قهرخه، پیرانیپر، [دورریپر، دورپشت]

ف: نور، نوره، نوریواس، پیرامون، گرداگرد.

ع: اطراف، حَوَالِی.

**دوره**

ک: چاخ، چدرخ، ریزگار، زه‌مانه، دوران، [سوردهم، سور]

ف: نور، نوره، دوران، زمانه، زمان، روزگار،

هنگام.

ع: دَوْر، عَصْر، عَهْد، زَمَان، آیام.

**دوره‌دان**

ف: گرد، گرداگرد، پیرامون، نریواس، زه، نور.

ع: دَوْر، اطراف، حَوَالِی.

**دوره**

ک: دهران، خول، گنج، چدرخ، زه‌مانه، [سوردهم، سور]

ف: دور، دوره، دوران، چرخه، چرخ، زمان،

روزگار، گردش

ع: دَوْر، عَصْر، عَهْد، زَمَان، آیام.

**دوره**

ک: چدرخه، گنجیکه، به‌سیان به‌یکه‌و، [سور، ینکوه]

به‌سران. [برای «ته‌سه‌لسول»].

ف: چرخه، چرخ، [برادر تسلسل]

ع: دَوْر.

**دوره**

ک: خورتنه‌و، پیاجورنه‌و، [پیداچورنه‌و و رانه

رابرده‌کان].

ف: دور، بازخوان، [تکرار درس‌های سابق]

ع: تَذْکِیر، تَعْرِین، تَکْرِیر، دَوْر.

**دوره‌ان**

ک: دهر، چاخ، خول، گنج، چدرخ، [سوردهم، سور]

ف: نور، نوره، نوران، هنگام، روزگار، زمان.

چرخ، گردش.

ع: دَوْر، عَصْر، عَهْد، زَمَان، دَوْران، آیام.

**دوره‌انده‌ور**

ک: دور، پیرانیپر، [دورریپر، دورپشت]

ف: نورانور، گرداگرد، زه‌مازه، نریواس،

پیرامون.

ع: اطراف، حَوَالِی، دَوْر.

**دوره‌دهم**

ک: پَرز، پَرزَه، [قه‌پَرز]

۱- دوره و ته‌سه‌لسول دور زاراده‌ی زانستی فه‌لسفه و

۲- دور زاراده‌ی زانستی فه‌لسفه و کلامه. (ر - ر)

کلامه. (ر - ر)

ك: دورگرتن، ناخله دان، ته و نه دان، ته نوورده دان. [چوار

دورگرتن، نابلووقه دان]

ف: دورگرفتَن، میان گرفتن.

ع: إحاطة، احداق، عُكوف، ثحاوش، مُحاصَرة، استدارة.

### دوره کردن

ك: گیتچکه کردن، چرخ خواندن. [سویرانه وه، خول خواندن]

ف: گردیدن، چرخیدن، چرخ خوردن، گیتچ خوردن.

ع: طَوَف. عَوَف، عِيف، عِيفَة.

### دووری

[ك: ده فَری نه توول.]

ف: دوری.

ع: طَبَق، صَحَن، مِصْحَنَة. (ماعون) وینه

### دوریش

[ك: دورویش، عدره دان]

ف: درویش، درویش.

ع: سَبْرُوت، صِفَرِیت، درویش.

### دویشی

[ك: بینهرایی، که ساسی]

ف: درویشی، درویشی.

ع: بُوس، بُوس، اِفْتِقَار.

### دهول

ك: دههول، دهوله سِرنا. [ته پللی گهره، نامیریکی موسیقاید.]

ف: کهل، تَبیر، تَبیره، شَنَدَف.

ع: نَقَارَة، کُوس، طَبَل.

### دووله

ك: گیاندار، زنده مان. [مهرمان]

ف: تَکَاوَر، جاندار.

ع: حَيَوَان، مَوَاشِي، اَغْنَام.

### دهوله

ك: ده لوت، دارایی. [سامان]

ف: دارایی.

ع: ثَرَوَة، مَكَنَة.

### دهوله سِرنا

ك: دههول و سِرنا، دههول. [نامرلنکی موسیقاید.]

ف: دهل و سِرنا، دهل.

ع: نَقَارَة.

### دووله مهن

ك: لوت، دارا. [ساماندار]

ف: دارا، دارنده.

ع: ثَرِي، ثَرِي، مَثَرِي، مَلِي، مَلِي، غَنِي، مُوسِر، مُتَمَوِّل، ثِروان.

### دهولن

ك: متك، بَنجك، بته. [دهولن]

ف: بَنَك، بوته، برسته.

ع: بُبَتَة.

### دهوله

ك: ... بدور. [راکهر، غارکهر]

ف: تَکَاوَر. دَوَنده، تازنده.

ع: فَرَار، عَادِي، رَكُوض. ماشِيَة.

### دهوه

ك: قِتْرَه. [قُور]

ف: قَر، قور، غَر، فَنج، دَبَه، دَبَه خایه، غُرْفَنج.

ع: مَفْتُوق.

### دهوه ره

ك: چار، چاره، تیمار. [چاره سر]

ف: چاره، تَبَارَش، تیمار.

ع: دَفْع، عَلاج، مُداوَة.

## دوهدهی دورد

لک: چار، چاره، [چاره سوری نه خوشی]

ف: چار، چاره، بیارش، تیمار، تیماردرد.

ع: علاج، دفع، دفع المرض، علاج المرض.

دهوی-کهره که [رشته یه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

## دهویت

لک: گهراد، ژغیز، جاکش، [بی تاموس]

ف: قَلَتَبان، قَرَتَبان، غَرَتَبان، قَرَتَبوس، قَرَتِه،

قَرَت، غَرچِه، غَرچِه، نَراره، کَشخان، کَشیخان،

ریشمال، زَن جَلَب، زَن به مَزَد، جاکش.

ع: دِتوَت، قَواد، قَرطَبان.

دهویت-دهوات [رشته یه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

دهویت-دهوی [رشته یه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

## دهویر

لک: نویسنه، [نوسه ر]

ف: دَبیر، دَویر، دوویر، پَنّاغ، نویسنده.

ع: مُنشی، مُحَرّر، کاتب.

## دهها!

لک: نه ها! [رشته یه سه یرمانه.]

ف: دهه، اهه!

ع: هه!

## دههر

لک: چهرخ، روزگار، [فدلهک، روزگار، زهمانه]

ف: زَوکَش، روزگار.

ع: دهر.

## دههول-دهول

## ده هزار

[لک: ژمانه ی پاش ۹۹۹۹.]

ف: بیوَر، بیوار، ده هزار.

ع: عَشْرَة آلاف.

## دهههه

لک: دم، درگا، [زار، سه رچاوه، جینگه ی چورونه نار، (ووک)]

ددهنه ی بیر یا کارتز.)

ف: دَهَنه، دهانه. (دِهَنه ی چاه یا قنات مثلاً.)

ع: فَم، قَوَه.

## دههههه

لک: دیانه. [ناسی لغاو له ده می یه کسدا. (ووک: دِهَهَنه ی

نه سب.)]

ف: دَهَنه، نهانه. (دِهَنه ی اسپ)

ع: نَضو، شَكیمَة، سِحال، لُجام، زَمام

ویننه-نغغو

## دهی!

لک: دهیسا، زورکه! [خیرا که!]

ف: زودباش!

ع: غَید، اسرَخ، اِفْعَل!

## دهیار

لک: کَس، هیچکَس، [که سیک، تاکیک، هیچ تاکیک]

ف: کَس، هیچ کَس، زاوَر، زاوار.

ع: آخَد.

## دهیچوور

لک: تاریک، شهروزنگ، [نه نگرسته چار]

ف: دَیجور، تاریک، سیاه.

ع: داجی، غاسِق، مُظْلِم، مُدْلَهَم، غَیْهَب، دَیجور،

## دَیجوج

## دهیر

[لک: پهرستگای قهسه.]

ف: دیر. (معبد راهب)

ع: دَیر، صَوْمَعَة، زاوِیَة.

## دهیری

[لک: نهو قهسه یه له پهرستگادا ده میتته ره.]

ف: دَیری، دَیرنشین.

ع: دَیری، أَهْلُ الدَّیر، ساکن الدَّیر.

## دهیری

[لک: دهیری (نهوانه ی رووداره کان ددهنه پال روزگار و

ده ټین: دنیا هدر بږه و هدر نه یت و به دیته نږه. [دهیری: مذهب]  
 ف: دهیری. (معتقدین دهر که می گویند دنیا  
 از لا بوده و ابداً نیز خواهد بود و صانع ندارد.)  
 ع: دهیری. مادی.

**دهیری**

ک: شیت، هدره. [که لای، لیره]  
 ف: دیوانه، واله.

ع: مجنون، مقتون، وکله.  
 دهیسا!

ک: زوکه!، زوکه سا، دسا! [خیراکه!]  
 ف: زودباش!، پس زودباش!

ع: اسرغ!، فافعل!  
 دهیسا دهی!

ک: دسا دهی!، زوکه سا زو! [خیراکه خیرا! (بر جدخت  
 کرده.)]

ف: زودباش!، زود! (تأکید است.)

ع: فافعل!، فاسرغ!  
 دهیله

[ک: تیره کی کردن.]

ف: دیلم. (طایفه ای از کردند.)

ع: دیلم.

**دهیلهم - نوین****دهیم**

[ک: دیم: چاندن به هیوای باران. (بهرامی «ناری».)]

ف: دیم، نیمه، هدی، هکری، بارانی. (ضد  
 «آبی»)

ع: عذی، بعل، بخس، بخسی، عثری، مظمنی،  
 ذبح.

**دهیمه**

ک: دیم، دهی، دهیمه زار. [دیم (بهرامی «ناره».)]

ف: دیمزار، نیمه زار، خشکسار. (ضد «ناره».)

ع: بخسی، عثری، مظمنی.

**دهین**

ک: وام، واره.

ف: وام.

ع: دین، قرض.

**دهیهک**

[ک: یهک بهش له ده بش.]

ف: ده یک، ده بوده.

ع: عشر، عشر، عشرة، معشار.

**دهیپار**

ک: زیدوان [زیران]

ف: زاور، زاوار، خانه خدا، پاسبان نیر.

ع: دینار، دیور، سادین، خادم، خادم الدیر.

**دهیپوس**

ک: دهویت، جاکهش. [بی تاموس]

ف: قرت، قرت، قرت، قرتبوس، قرتبان، قرتبان،

عرجه، عراج، عرتبان، دراره، کشخان،

کشیشان، ریشمال، زن جلب، زن به مزه.

ع: دیو، قواد، قرطبان، قرتبان.

**دی**

ک: لادی، نارایی. [گوند]

ف: ده، دیه، گد، گده، لاد، رستا، رستای،

دهکده، آبادی.

ع: قریه، کفر.

**دیار**

ک: په پدا، ناشکرا. [رون، بر پده]

ف: سنبات، سنبوت، دیدار، پدیدار، نمودار،

نمایان، هویدا، آشکار، پیدا، جلوه گر.

ع: ظاهر، لائح، واضح، بادی.

**دیوار**

ک: دیدار، دهموار، رخسار، شیره. [رو، چروچار]

ف: رو، روی، چهره، رخ، رخسار،  
رخساره، دیدار.

ع: وجه، خد، عارض، صُورَة.  
**دیار**

ل: لا. (دانیشت به دیاربره). [پاز، تهنیشت]  
ف: نزد، پهلو.

ع: عِنْد.  
**دیاردی**

ل: کیشک، پاسهوانی، دیدهوانی. [نیشک گرتن]  
ف: کشیک، پاس، پاسهبانی، نگاهبانی،  
دیدهبانی، دیده‌داری.

ع: حَراسَة، رَبا، تَرَقُّب.  
**دیاردی**

ل: تهماژ. [دبره‌گرتن، ناشکراپرون]  
ف: پیدایش، پیدایی.

ع: ظُهور، وسم، عَلم.  
**دیارگا**

ل: ناسرگا. [شرینی دیاردان].  
ف: دیدگاه، پیدایشگاه.

ع: طَلِع، مَرصَد، مَشْهَد، مَشْرِف، مَظْهَر، اُفق.  
**دیاره**

ل: ناشکراس. [رونه، ناشکرایه].  
ف: پیداست، پدیدار است، نمودار است،  
آشکاراست.

ع: ظاهِر، باهر، واضح، لایح، مَكشوف.  
**دیاری**

ل: نشانه. [نشان، نیشانه، دروشم]  
ف: نشان، نشانه.

ع: سِمَة، وسم، علامَة، امارَة.  
**دیاری**

ل: نشانی، نونشان. [ناونیشان، ناسینه‌ر]

ف: نشانی، نام و نشان.

ع: تَذْکِرَة، تَعْرِفَة.  
**دیاری**

ل: نیاز، سہوات. [پیشکش]

ف: گزیت، سَفْتَه، فرسته، ارمغان.  
ع: تُحَفَة، هَدِیَة.

**دیاری**

ل: خدلات. [پیشکشی گهره‌پیاوان].  
ف: خَلَعَت.

ع: خِلْعَة.  
**دیاری‌دان**

ل: په‌یداپرون، ناشکراپرون. [دبره‌گرتن]  
ف: پیداشدن، پدیدارشدن، نمودارشدن، آشکار  
شدن، جلوه‌گر شدن.

ع: ظُهور، وُضوح، بُدُو، لُوح، لَمَح، لَمَحان، لُوص،  
مُلاوَصَة.

**دیاری‌کردن**

ل: نشان کردن، نشانکرد. [نیشانه کردن، دروشم بز دانان].  
ف: نشان کردن.

ع: رَخم، وسم، اِعلام.  
**دیان**

ل: ددان. [دان]

ف: دَندان، دَند، گز، گان.

ع: سِن، ضَرَس، اُرم، عاجمه.  
وینَه—چنگه

**دیان‌به‌ردهم**

[ل: دانی پیشه‌ره]

ف: دَندان جلو.

ع: ثَغَر، ثَنِيَة، صُبَاحِيَة.

**دیان‌پاکه‌و‌کمر**

ل: ... پرورش دیان، خلال. [نامرازی دان‌ناژنین].

ف: دَندان‌پریز، دَندان‌آپریز، دَندان‌پاک‌گَن،

خلال، پیلو.

ع: خلال، مسواک...  
وینه

دیان تواشا کردن

ل: دم تواشا کردن. [سه یزکردنی ده سودان. (ول: هس  
تهسپ.)]

ف: دهن دیدن، دندان نگاه کردن. (اسپ مثلاً.)

ع: قر، فرار.

دیان تیز کردن

[ل: تیزکردنی ددان]

ف: دندان تیز کردن.

ع: تاشیر.

دیان تیزه وکردن

ل: ده ما کردن. [دیان لی تیز کردن (مرخ لی خوش کردن.  
نیدیومه.)]ف: آنچهخت، بیوس، آزیدن، دندان تیز کردن.  
(طمع کردن، مجاز است.)

ع: مَلَمَع.

دیان چهره مکه و بوون

ل: رود اما تیان، داشوزیان. [دان سپی برونه ره، بیشم  
بورن]

ف: چیره شدن، بی شرم شدن.

ع: جَسَارَة، بَدَاثَة.

دیان روکله

ل: دانه کولاته. [دانه روکله (چیشیتیکه به بوتسی دان  
دهر هانی مندالره لئی ده نین.)]ف: دانگ، (آشی است که هنگام بیرون آمدن  
دندان بچه می پزند.)

ع: مصباحیّة.

دیان زیادی

ل: ده ژیار، ده ژهار. [زیاده ددان (دانی زیاده له تهسپ یا  
مروئدا.)]

ف: هژیار، هژهار. (دندان اضافی که اسپ یا

انسان در می آورد.)

ع: رائل، راول.

دیان شاش

ل: دیان بلار. [دانی به بین که و ترو.]

ف: تَنُک دندان، دندان تَنُک.

ع: أَشَغ.

دیان قروول

ل: قروول، پورت. [دانی کلوز]

ف: کرو، پوک، دندان کرو، دندان پوک.

ع: مُتَاكَل.

دیان کلکله

[ل: خری (چار دانه له بنی ده مدا.)]

ف: دندان آسیا، دندان زُفر. (چهار دندان است

در بیخ دهن)

ع: نَوَاجِذ، أَضراس، اُرُم.

وینه

دیان کلین

ل: دیانی کلین. [دانی کلین]

ف: دندانهای کلید.

ع: مَسَلَط، أَضراس، آستان.

دیان کلینله بوون

ل: دیان هه لپیکان، کلینله بورن. [دان هه لپیکان]

ف: پشلیدن، دندان به هم چسپیدن.

ع: ...

دیان که نُن

ل: ناهمی بورن [هیواپار بورن (نیدیومه.)]

ف: دندان کنندن، نا امید شدن. (کنایه است.)

ع: یَاس.

دیان که نُن

ل: دیان کیشان. [دان دهر کیشان]

ف: دندان کشیدن، دندان کنندن.

دندان بیرون آوردن.

ع: تَزَع، قَلَع. (السَّن)

دیانه

[ک: ددانه، زمانه، بهرز و نرمی]

ف: ددانه.

ع: ضِرْس، سِن، مِسْلَط.

دیانه

[ک: ناسنی لغار له دومی یکسدا]

ف: دهته، دهانه.

ع: نِکَل، نِضُو، شُکِیْمَة.

وِنَه ← لَه غَو

دیانه

ک: ددانه. [قوتگره، بهرز و نرمی سر دیوار]

ف: ددانه، تَزَه، تَبِزَه، کُنْگَرَه.

ع: تَضَارِیس، شُرَقَات.

وِنَه ← جَمْعَان پَدَن

دیانه

ک: ددانه، بِنْتَل، تَلَه، دَوْن. [نهر شتهی دهینه نه ژیر گابهرد

مه تا نه تَلِیت.]

ف: دَدَنه.

ع: قَلَع.

دیانه ریکی

[ک: دانه چیه]

ف: جَرَسْت، غورچه، دندان غورچه.

ع: قَعْقَعَة، مَلَق، حَرَق، حُرُوق، حَرِیق، تَحْرِیق،

حُرُوقُ الْأَضْرَاس، حَكُ الْأَضْرَاس.

دیانه کیلی

ک: دیان کیلی. [ددانه کیلی]

ف: تَر، تَرَه، تَز، تَزْ، تَزْه، تَزْده، تَره، گَده، ددانه،

ددانه کیلید.

ع: مِسْلَط، مِیْشَاق، ضِرْس، اَضْرَاس، اَسْنَان.

وِنَه

دیانی گرت به خوهیا.

ک: تاري هاررد، تارشتی هاررد. [خوی گرت، دهری برد.]

ف: مولید، شکبید، دندان گزید، تاب آورد.

ع: أَطَاق، عَضُّ عَلَى ثَوَاجِذِهِ.

دیباچه

ک: دتواچه، بهرداشت، سهرتا، بهرای. [پیشه کی]

ف: دیباچه، روگاه، پیش در آمد.

ع: مُقَدِّمَة، فَاتِحَة، عُنْوَان، دِیْبَاجَة.

دیفه؟

ک: دیت؟ چاره پیکهفت؟ [نایا بینیت؟]

ف: دیدی؟

ع: رَایَت؟، هَل رَایَت؟

دیدار

ک: دیار، روخسار، دهموچار، شتوه. [رود، چروچار]

ف: دیدار، رُخ، رُخسار، رُخساره، چهر، چهره،

روی، رو.

ع: وَجَه، خَذ، صُورَة، عَارِض.

دیدار

ک: ساحیتو دی. [دربه گ، خاوهن لادی.]

ف: دهدار.

ع: مَلَاک، صَاحِبُ الْقَرْیَة.

دیدارینی

ک: چارپیکهفتن، دیدن، دیدنی. [سردان، دین کردن]

ف: دیداربینی، دیدن.

ع: مُلَاقَة، رُؤْیَة، زِیَارَة، اِتِّقَاء.

دیداری

ک: دی پرنیکه بردن. [دربه گی، به پرتو بردنی دی.]

ف: دهداری.

ع: مَالِکِیَة، اِدَارَة الْقَرْیَة.

دیدہ

ک: چار، بینایی. [دیه، چاٹ]





ف: دیری، درنگی، درنگ کردن.

ع: بَطْلُو، بَطَّائَة، ثَاخُر، ثَعُوْق، ثَكْبُط، ثَرِيْث.

دیز

[ک: رهشی مه یلور بۆز. (بۆز نمورنه: کهوهی مه یلور رهش).]

ف: دیز، سیر. (کیود مایل به سیاهی مثلاً).

ع: أَكْهَب.

دیزپا

ک: سیپا. [سیپایه]

ف: دیگپا، دیگ پایه، دیزندان، سه پا، سه پایه.

ع: غُدَاف، مِئْصَب.

وینه

دیزک

ک: دیز. [رهشی مه یلور بۆز. (وهک: ولاخی دیز).]

ف: دیزه، دیز. (الاغ دیزه)

ع: أَكْهَب، أَخْضَر، دِيزَج.

دیزه

ک: هۆمه لیزه، [دیزه: دهفری گلینی چیش تیدا لیتان].

ف: حُمچه، پُشک، دوره، غولین، آنین، مَرطبان.

ع: حُرْس، بُرْمَة، جَرَّة، نَحْي، قِدَر.

وینه-هۆمه لیزه

دیزی

[ک: تیانهی بچورک.]

ف: دیزی، دیز، دیکچه، کُماجدان.

ع: قَدِیرَة، طَنْجَرَة.

دیس

ک: دِنَازَه. (له دیسانیه). [راده]

ف: زَی، اندازه.

ع: حَدَّ، اِنْتِهَاء.

دیسان

ک: هه میسانهر، دوبراره، نیت. [نهجارش]

ف: باز، نیز، دیگر، دوباره.

ع: أَيْضًا.

دیش

ک: نهسپار. [نامراز]

ف: أَوْزَار.

ع: أَدَاة، آتَة.

دیش

ک: سۆز، فهرقان، نازاو سی. [دهرده باریکه، سیل (دهردیکه

مروژده باریک و لازده کات).]

ف: دق. (آزاری است انسان را باریک و ضعیف

می کند).

ع: دق. سِلَّ، سُلَال.

دیشکۆز

[ک: مردنی له سه رخۆ.]

ف: دق کُش. (مردن تدریجی)

ع: اَلْمَوْتُ سَنَاءً.

دیشه دیشه

ک: قینه قینه. [رق هه ستاندن].

ف: رسانه.

ع: مَقَت، ثَمَقِیت، ثَرغِیم، ثَغِیظ، ثَحسیر، ثَبغِیض،

اِغْضاب.

دیل

ک: بهره، بهننه. [کۆزله، یه خسر]

ف: بَرده، بَنده، دستگیر، گرفتار.

ع: اَسیر، أَخِید، عَبد، غَلام، (أَمَة، جَارِیَة)

دیلان

ک: هه تیه، شیت. [هه پۆل، شیتزکه]

ف: دیوانه، خُل.

ع: سَفیه، أَبْله، (بَلْهه)، مَجْنُون.

دیلانی

[ک: گۆزانی هه لپهرین.]

ف: سرود. (آواز چوپی کشیدن)

ع: رَنِیم، نَعْمَة.

«دیلماج»

ك: زوانزان، تهر زمان. [وهر گیس، دیلمانج (وشه یه کی  
تورکیه.)]

ف: پچواک، پای خوان، ترفان، تاجران. (ترکی  
است.)

ع: ترجمان، مترجم، مفسر.

#### دیل هاتن

ك: راس هاتن. [به دی هاتن، به پاست گه یران]

ف: دیده شدن، راست آمدن، درست آمدن،  
انجام آمدن.

ع: رؤیة، تحقق، وقوع، حصول، نفاذ، نجاح،  
ثبوت، جریان.

#### دیله کانی

[ك: جولته دی گوریس]

ف: تاب، کاز، گازه، هلو، آژگ، آوزک، سرند،  
سربید، گواچو، گواچه، سابود، بازیچ، وازیچ،  
چنجلی، چنبلول، نرموره، بادپیچ، چنجولی.

ع: رُجَاحَة، أرجوحة، نوداة.

وینه

#### دیله

ك: دیل. [ته لزمه ببرد (تهو ته لزمه بمردهی له باتی

پهردو داره یی خانوی پی داده پوتن.)]

ف: پوشه، بندره. (تخته سنگ که تیر خانه را  
با آن می پوشانند به جای چربی.)

ع: وشیع، بلاط.

#### دیله بهن - دیو یلنه

#### دیم

ك: دیمه، روخسار، دهرچار، دیدار. [ررو، چروچار]

ف: رُخ، رُخسار، رُخساره، رو، روی، دیم، دیمه،  
دیمز، چهر، چهره، دیدار.

ع: وَجْه، خَدَّ، عارض، هَوْرَة.

#### دیم

ك: چارم پینکفت. [بینیم]  
ف: دیدم.

ع: رَأَيْتُ، عَايَنْتُ، شَاهَدْتُ، تَبَصَّرْتُ.

#### دیمیلی دیمبار

ك: دیمیلی دیمبار. [(دهنگی ته پل یا دهوژ.)]

ف: داصدیم، دبداب، دُزْمَب دُزْمَب. (صدای طبل  
یا دهل)

ع: دَبْدَبَة، طَنْطَنَة.

#### دیمه

ك: دیم، دیدار، روخسار، دهرچار. [ررو، چروچار]

ف: رُخ، رُخسار، رو، روی، دیم، دیمه، دیمز،  
دیدار، چهر، چهره.

ع: وَجْه، خَدَّ، عارض، هَوْرَة.

#### دیمه

[ك: رودگیش (رودکش کردن) ساج به خوله میش یا دیوار  
به سواخ.)]

ف: دیمه، روکش. (روکش ساج با خاکستر یا  
دیوار با گلابه.)

ع: مَيِّه، مَيِّهَة، بطان

#### دیمه دان

[ك: رودگیش کردن]

ف: دیمه دادن.

ع: قَرَمِيد، قَمُوِيه، قُبَطِين، قَطِين.

#### دیمه شوره

ك: دیمه شور. [اشتیکی گرموله کراوه که ژنان بز شتنی  
دهرچار به کاری دهینن.)]

ف: دیمه شو، دیمه شور، دیمه شوره. (آقراضی  
است که زن ها برای شستن روی استعمال  
کنند.)

ع: أَقْرَاصُ الْخَدَّ.

#### دیمهك

ل: نارَهه. [داری نار دیوار بڼه وړندی.]

ف: عَرَقَه. [چوبی که برای استحکام میان

دیوار اندازند.]

ع: مِیْطَدَة، عَرَقَة.

دینه

ل: شیره، چشن. [شیراز]

ف: شیوه، پیکره، فتن.

ع: صَوْرَة، شِکْل، هَيْئَة، قِیَافَة.

دینه

ل: سهکرت، سیما. [بیجم]

ف: پیکر، کالبد، شیوه.

ع: شُکْلَة، مَظْهَر، بَشَرَة، سِیْمَا.

دین

ل: چاربتکه فتن. [بین، دین]

ف: دیدن، دید، دیدار، ویدن، رشت، زشت.

نگریستن، نگاه کردن.

ع: رُؤْیَة، لِقَاء، لُقْیَا، تَلْقَاء، التَّلْقَاء، تَلَاقِي، مُلَاقَاة.

زِیَارَة. مُعَايِنَة، مُشَاهَدَة، تَبَصُّر.

دین

ل: کیش، ناین. [ناین، پروا، ریاز]

ف: دین، تبست، کیش، زوش، آیین، راه.

ع: دین، نِخْلَة، مَذْهَب.

دین

ل: زاین. [زان، منال بورن]

ف: زاییدن.

ع: وَضْع، وَلَادَة، اِیْلَاد.

دینار

[ل: (ل: مسقالتیک نالتورنی سکه لندراو.)]

ف: دینار، زرسرخ. (یک مثقال طلای مسکوک)

ع: دینار، هَبْرَی.

دینا

ل: روادین، دسور. [فتوا، به روا زانین.]

ف: وَجَر، وَجَر، دینا، روادید.

ع: فَتَوَى.

دینار

[ل: مسقالت: کیشانه که (۲۴ نوك، راته: ۲۴ دنك، که

ده کاته: ۴۸ جز.)]

ف: دینار، سنگ. (۲۴ نخود یعنی ۲۴ خَبّه

مساوی ۴۸ شعیره)

ع: دینار، مِثْقَال.

دینار

[ل: پاره یه کی کزنه. (مسقالتیک نالتورنی سکه لندراو.)]

ف: دینار، زر سرخ.

ع: دینار. هَبْرَی.

دیناو

ل: پوره لاجورن. [پوره ده لگیان له نیتوان گیانی مرژ—

ر جیهانی نادیاردا.]

ف: بیتاب، پرده نماندن.

ع: مَکَاشَفَة، رَفَعُ الْحِجَاب.

دینهوه

ل: دوزینه وه، پیدا کردن. [دینه وه، و دیتن]

ف: یافتن، پیدا کردن، جستن، یاویدن،

بژوجیدن.

ع: اِدْرَاك، وَجْدَة، وَجُود، وَجْدَان، اِجْدَان. اِلْتِقَاط.

دینهوه

ل: دوربار دین. [چاربتکه رتنه وه]

ف: دوباره دیدن، باز دیدن.

ع: تَجْدِیدُ اَللِّقَاء.

دینهوه—پرده سات

دینو

ل: درنج. [نه جنه، رموزن، کزنه سهره (مرژنی کتیر).]

ف: دیو، مردم کوهی، آدم جنگلی. (مردمان

وحشی)

ع: عَفْرِیت.

وِتنه

دِیو

ك: رور، روره. [دیو، لا، بمر و پستی مهر شتیک.]

ف: رو، روه.

ع: وَجِه، مَنَفَعَة، طَرَف، جَانِب.

دِیوا

ك: تالته. [جزیره پارچه‌ی ده‌کی مهر ریشه.]

ف: دیبا، دیبیه، دیبیه، دیوا. (نوعی از حریر

است.)

ع: دَبِیق.

دیواچه

ك: بمر داشت، پیش‌ده‌رامده. [پیشه‌کی]

ف: دیباچه، پیش‌درآمد.

ع: مُقَدَّمَة، دِیباچَة.

دیواخ

[ك: تارا (پارچه‌کی سور که ده‌یدن به‌سمر برودا).]

ف: دیواخ. (پارچه‌ی قرمز که بر روی عروس

می‌کشند.)

ع: حِجَابُ الْعَرُوس.

دیواخان

ك: دیوانخانه، بیرونی. [دیوه‌خان]

ف: بیرونی، دیوان‌خانه.

ع: بَهوت.

دیوار

[ك: هدیه‌نراری بلند له که رسته‌ی مائ‌درست کردن.]

ف: لاد، دیوار، دیوال.

ع: حَائِط، جِدَار، طَوَف، سور. حاجز، ماصیر،

مَصِر، نَفَنَف.

دیوار بهر ده‌روازه

[ك: (دیواری به‌ردهم درگا) له نار هدرشه‌دا.]

ف: درسار، درساره. (دیوار جلو دروازه)

ع: حاجز، حاجب.

دیوار هه‌لوه‌ت—دیوار بهر ده‌روازه

دیواره

ك: زتیاره. [تیزیاری دیوارناسا، چوارچینه]

ف: چَپَر، تَوَارَه، دیوار.

ع: اِطَار، جِدَار، حاجز، دائِرَة، مُحَوَّطَة.

دیوان

ك: دیوانخانه. [دادگا]

ف: دیوان، دادخانه، دیوان‌خانه.

ع: مَحْكَمَة.

دیوان

ك: رسیدگی. [یتراگه‌یشتن، دادگایی، داهری]

ف: دیوان، داوری، رسیدگی.

ع: مُحَاكَمَة.

دیوان

ك: کتیبی. [کتیبی شیمیر یا کتیبی فرمان.]

ف: دیوان، کتاب. (کتاب اشعار یا احکام.)

ع: دِیوان، کِتَاب.

دیوان

ك: قِتِغَا. [کریغ، گزیر]

ف: ده‌بان، کدخدا.

ع: فرناس.

دیوانخانه

ك: دیواخان. [دادگا]

ف: دیوان‌خانه، دادخانه، داوَر‌خانه، دادستان،

داوَرستان.

ع: مَحْكَمَة، عَدْلِيَّة، بَيْتُ الْعَدْل.

دیواندیر

ك: ده‌راس، ده‌مه‌راش. [قسم‌زان، زمان‌یاراو]

ف: سَخَنَوَر، گویا، زرنگ، بی‌باک.

ع: نَطَاق، فَصِيح، جَسُور.

دیواندیر

ل: پشته بپو، هه له رگه پان. [دیوادیو. هه لگتیرانه]

ف: واژگونه، باژگونه، پشتور، زیرورو، برگرداندن.

ع: عکس. ثقلیب، ثروغ.

دیوان شا

ل: دیوان پادشا. [یاره گای پاشا.]

ف: دربار، اوغر، اغره، اسبرلوس، دیوان پادشاه.

ع: مُحَضَرُ السُّلْطَان.

دیوان

ل: شیران. [بریزاندن]

ف: شوراندن، شولاندن.

ع: تَكْجِص.

دیوانه

ل: شیت، لیریگ. [دین، لیره]

ف: خُل، دیوانه، شپیل.

ع: مَجْنُون، سَطِي، سَفِيه، خَبِل، مَوْسوس، مَمْسوس، مَقْتُون.

دیوجامه

[ل: دیجامه: چند پارچه په روی رهنگارپهنگه براره کمر.]  
ف: دیوجامه.

ع: دَرِيَّة.

وینه

دینودل

ل: دَلَسَخْت. [دَلَرِيق، گادل]

ف: دیودل، سَخْت دِل، بی مهر.

ع: قَسِي الْقَلْب.

دیو سفی

[ل: پالوانیکی مازندرانى بووه.]

ف: دیو سفید، دیو سپید. (پهلوانی بوده مازندرانى.)

ع: دیو سفید.

دیوهدهر

ل: کونا. [کوناودهه، دیواندر]

ف: سوراخ.

ع: نافذ، مارق.

دیوهدهریوون

ل: کونا یوون. [کوناودهه یوون]

ف: سوراخ شدن.

ع: مُرُوق.

دیه

ل: خرین یایی، تاران. [له ره بوی خرینی مردوی کوژدار.]

ف: خون بها، سربها، تاوان.

ع: دِيَّة، اَرش، شَنْق، غَوْر، غَيْرَة، عَفْوَة، مَعْقَلَة.

دیهاتی

ل: دهاتی. [لادینی]

ف: روستا، روستای، روستایی، دهگان.

ع: قَرَوِي، دِهْمَان، رُستاق، مُزارع.

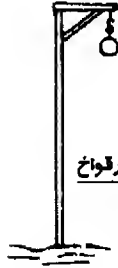
## وینه‌کانی پیتی د



داس



داره نمرم



دارقواخ



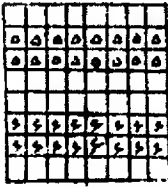
دار تمقینه



دار



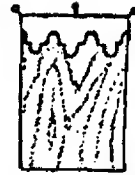
دانوله



دامه



دالووت



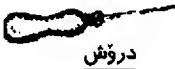
دالیر



دال



دلایق



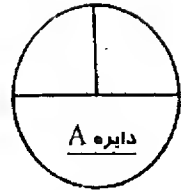
درویش



درنال



دایره B



دایره A



دولاخ



دوگمه تیر



دوراج



دنگ



دمهک



دماره کوتل



دوویابه



دومه‌لان



دومره‌کی



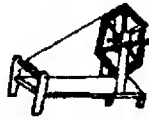
دولیان



دولچه



دوورین



دوخ



دووحاچه



دووچرخه



دوویشتک



دوولایی



دوولونجه



دوولیقان



دووشاخه



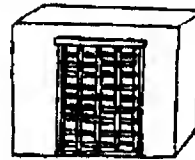
دووزله



دهریجه



دهره‌گوزنه‌و



دهرمه‌جیل



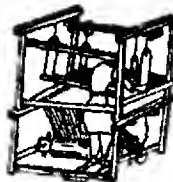
دهبه



دویرده



دهسمال شهمره



دهسکای جولایی



دهسکا



دهسکش



دهسپتک



دهسه كه شتی



دهسه چینه



دهسه چرا



دهسه بوخچه



دهسپار



دهسور



دهكل



دهشنه



دهسپره



دهسومره



دهسه گیره



دهنووک



دهملاره



دهماغه



دهم



دهلهک



دیان پاکه و کر



دهول



دهوریش



دهوری



دهوار



دیوچامه



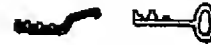
دیو



دیله کانی



دیژیا



دیانه ی کلین



دیان کاکيله





را

ك: رى، رىنگه، [رېنگ، رېنگا]

ف: زه، راه.

ع: طَبْرِيق، صِرَاط، سَبِيل، فِج، جَادَّة، شَارِع، مَنَهَج،  
مَنَهَاج، مَسَلَك، مَذَهَب...

را

ك: كمشه، جار، [كهړت]

ف: راه، بار.

ع: دَفْعَة، كَرَّة، ثَوْبَة، مَرْتَبَة، مَرَّة.

را

ك: همدا، [همدا تن]

ف: گرین، گریغ، گریف، کالش.

ع: هَرَب، هِرَار، عَدُو، سَعِي.

را

ك: رای، [بیروباری]

ف: رای، سگال، سمراد، نیرنود، پندار، پنداره،

اندیشه، بندیشه، نمشته.

ع: رَای، عَزِیمَة، صَرِیمَة، عَقِیدَة.

را

ك: ریتار، رینگه نار، [نارېز]

ف: شلک، موری، راه آب، راهگذر آب.

ع: بالوغة، مَجَرَى المَاء.

راينگار، رينگار

راينكودن

ك: بگردن، گوزشتن، روین، [رابردن]

ف: گذشتن، رفتن.

ع: مُضَي، اِنْقِضَاء، ذَهَاب.

راهبر

ك: رانما، به لهد، [شاهزما، رنبر]

ف: نَخْشِه، بَلَد، شاوور، زَهَبِر، راهبر، زَهْنَمَا،

راهنما، بَدْرَقَه.

ع: دَلِيل، هَادِي، قَائِد، مُهْدِي، دَلَال.

راهبر نوردوو

ك: پيش قهرمان، ديدوران، [سدره تاي له شكر]

ف: يَزَك، قَلَاوَز، پاسبان، دیده بان، پيش قراول.

ع: جَلِوَان، طَلِيعَة، مُقَدَّمَة، مُقَدَّمَة الْجَيْش.

مُسْتَحْفِظ.

راهبري

ك: رانمورنی، به لهدی، [رتیبری، شاهزایی کردن]

ف: نَخْشِگي، بَلَدِي، وهبری، وهنمایی،

شاووری.

ع: دَلَاة، هِدَايَة، قِيَادَة.

(راهپورت)

ك: گوزارش، خدەر، [هموال، خدیبری رودلار].

ف: گزارش، خبر.

ع: خَبَر.

(راپورتچی)

ك: خبره‌چی، هدرالچی. په‌نام‌نویس. [هدرالنیر، خبره‌ده‌ر]

ف: دُور، شُده‌بند، شُده‌گو، شُده‌نویس،

شُده‌نگار. نهان‌نویس.

ع: مُخبر، مُفْتِش، جاسوس.

رانو

ك: جی. رِژانه. [مردچه]

ف: داره، جامگی، رُستاد، راستاد. روزانه،

روزبانه.

ع: راتِب، دائِم، یومیّه، وَظیفه، رَزَقه، جَرایه.

راجه

ك: ته‌باغ. [گالولك (دارده‌ستی درِژا).]

ف: راده، خاده. (چوب بلند)

ع: مطراد، عُود.

وینه‌ی مهیه.

راحت

ك: رَه‌ه‌ت، ناسوده، روینگ، وچان. [بینهم،

به‌نیس‌راحت]

ف: آسوده، آرام. آرمیده.

ع: راحه. فارغ، آمین، مُسْتَریح.

راحتی

ك: رَه‌ه‌تی، ناسوده‌گه‌ری، رچان، روینگ. [ناسایشت،

بینهمی]

ف: آسایش، آسودگی، آرامش، آرمیدن، آسودن،

رُستی.

ع: رُوح، راحه، اِسْتِراحَة، فَرَاغَة.

راختن

ك: ریگه‌ختن. [به‌ری کردن]

ف: راه‌انداختن.

ع: اِرسال، اِعزام، اِذهاب.

راختن

ك: رامل‌ختن. [به‌پرسیاریتی خستنه‌ستن، قسه

پسته‌هیشتن]

ف: راه‌انداختن، راه به گردن انداختن.

ع: اِتِّمام حُجَّة.

راچار

ك: دزگیر. [ریوان، ناگاداری رنگه.]

ف: راهدار، گُذرَبان.

ع: حارس، اَمْنیّه، حافِظ، حافِظُ الطَّرِيق.

راچار

ك: رازن، ته‌ریده، چته، جه‌ده. [رابر، ریگر]

ف: راهدار، راهزن، راه‌بند، دزد، دزد گردنه.

ع: قاطعُ الطَّرِيق.

راچار

ك: باجگیر، باج‌وران. [باجسین]

ف: باجگیر، باجبان، باجبان، باژگیر، ساوبان،

گُمرک‌چی.

ع: مَكَّاس. عَشَار.

راچارانه

ك: باج، راداری. [باجی سه‌ره‌ی، مالیات]

ف: راهدارانه، باج، باژ، واژ، جبا، گُمرک.

ع: مَكَّس. جَبوة، جَبایه. خَرّاج.

راچارخانه

ك: باجگا، باجخانه. [جینگه‌ی باج‌سندن]

ف: باجگاه، باج‌خانه، باژگاه، گُمرک‌خانه.

ع: مَمَكَّسه.

راچاری

ك: باج‌سندن. [باجگری]

ف: باج‌گرفتن، راهداری، گُمرک.

ع: مَكَّس.

رادوو

ف: سخن‌ها، گفتارها.

ع: کلمات، قصص، اقايصص، احاديث.

### رازان

ل: رازانه، قه‌نگ‌کردن، نارايشت‌کردن [جوان‌کردن]

ف: آراستن، آرايش‌کردن.

ع: تحليله، تزئين، تحسين، تجميل، تنجيد.

### رازانمونه

#### رازي

ل: گوتی‌کی بوختی پوره‌پړه‌یه که له گوتنه‌سرين

ده‌پیت و له‌گه‌ل یاسه‌نیشدا پيوند ده‌کرت. [

ف: رازقی، (گلی است معطر شبیه به نسترن

پرپر که به یاس هم پیوند می‌شود).

ع: رازقي.

#### رازه

ل: جهرده، تهریده، دز‌گه‌رده، سهرمله‌گی، چه‌ته.

#### [رنگر]

ف: راهزن، وهزن، راه‌بند، سالوک، دزد‌گورده.

ع: لَص، قاطع الطريق.

#### رازي

ل: دلخوش، خروشنود، تن‌درد‌داگ، [قابل، شادمان]

ف: خُشنو، خوشنود، خُرسند، دادستان،

تن‌درد‌داده.

ع: راضي، رَضِي. (راض)

#### رازيانه

ل: گياه‌که بز درمان ده‌شیت. [

ف: رازيانه، رازيام، باديان، واديان.

ع: حلوة، رازيانج، اَنَسِيون.

#### رازيانمونه

ل: نارايشت‌کريان، [رازانوه، جوان‌بوون]

ف: آراسته‌شدن.

ع: ثَخَلِي، ثَزْن، ثَبْرَج، ثَجْمَل، ثَشَوَف، ثَرْقَش،

لَرَبَقاش.

ل: مه‌لگرياک، [مه‌لگريو (نافرديک که ده‌کمريته دوی

پياوړکی بيگانه و ميانی له‌گه‌لدا خوش ده‌کات. [

ف: دنبالی، دنبال‌افتاده. (زنی که دنبال‌مرد

بيگانه بیفتد و با او درآید).

ع: عَاهِرَة، قَيْدَة.

#### راږ

ل: فره‌کولیاگ، [زرکولار]

ف: له.

ع: نَصِيح، مَهْرَة.

#### راږا

ل: خپرخپ، خه‌ت‌خت، مِيل‌مِيل، [مِيل‌مِيل، ريږي]

ف: راه‌واه، رارا، خت‌خت.

ع: مُسَيَّر، مُسَيِّح، مُفَوِّف، أَفَواف، مُخَطَّط.

#### راږه

ل: دالان، هېوان، [ريگوزر]

ف: راه‌زو، وه‌زو، دالان.

ع: مَعْبَر، مَعْمَش، رَحْبَة، فَجوة.

#### راږ

ل: دسان، سر‌گوزشت، گوزارشت، [چيردا]

ف: سَروا، سَرواد، سَروَد، داستان، افسانه،

فسانه، آندار، سر‌گذشت، گزارش.

ع: قِصَّة، سَمَر، حِكَايَة، أَحَدُوثة.

#### راږ

ل: په‌نامه‌کی، [نه‌نی]

ف: راز، نهفته، نهانی، پنهان، پوشیده.

ع: سِر، لَغِيْم، خُفِيَة، مَخْفِي، مَكْتوم، مُنَاجَاة.

#### راږ

ل: له، وه، واته، [گفتگوي دوستانه.]

ف: سخن، گفتار.

ع: کلام، حَدِيث.

#### راږان

ل: قسان، وتان، [وته‌گه‌ل]

## راس

ك: دِروس. [راست، دروست]

ف: راست، درست، رُخت، هول، هُده، هوده، هرتوز، فَرَبود، فَرَبور.

ع: صِدِّق، حَقّ، سَداد، رُشاد.

## راس

ك: روت. [بِرَبِیْچِرِبِهنا.]

ف: راست، رَك.

ع: صاِدِق.

## راس

ك: سَبَخ. [تَنج، رَهپ، نِه خوار. (بهرامبهری «خوار».)]

ف: راست، نَبو، سَهی، سَتَبِخ، خَوار. (نَقِیض كج)

ع: قَوم، مُسْتَقِیم.

## راس

ك: رِساگ. [وَسْتار، تَنج (بهرامبهری «خورترو».)]

ف: راست، سَتَبِخ، اِیستاده. (نَقِیض خَوابیده)

ع: قَائِم، مُنْتَصِب.

## راس

[ك: لای راست. (بهرامبهری «چپ».)]

ف: راست. (نَقِیض چپ)

ع: یَعِین، یَعْنَة، اَیْمَن.

## راسا

[ك: قِیتی، راستی]

ف: راستا، راسته.

ع: اِستِقَامَة.

## راسایی

ك: هاماری. [تِه ختایی زهوی.]

ف: همواری.

ع: نَخْفَة، نَقْفَة، مُسْتَوِی، مُتَنَاصِف.

## راسایی

ك: مِه یدان. [گَرِبَپان]

ف: پهنه، میدان.

ع: مَیدان.

## راسپوشی

ك: راس نهوتن. [شاردنهروی راستی.]

ف: راست پوشی، راست نگفتن.

ع: لَبَس، وَلَس، كَتَم، كِتَمَان، اِشْتِبَاه.

## راسپوین

[ك: شارهزایی]

ف: راست رفتن.

ع: رُشاد، هُدی، هِدایَة.

## راسلهر

[ك: كه سَبَك به دستی راست کار دهكات. (بهرامبهری

«چه پلهر».)]

ف: راسته. (ضد «چه پلهر»)

ع: مُتَبَعِن.

## راسوخ

[ك: زینکی سورتار: ماده یه کی ره شه ژنان نه بری پی رهش

ده گهن.]

ف: راسُخت، روستخج، روی سوخته.

ع: راسُخْتَج، روستخج، نَحاس مَحروق.

## راسوو

ك: مَرُوش خورما. [مَشکی خورما: گیانداریکه.]

ف: راسو، پُرسُق، موش خورما.

ع: سُنْعَبَة، اِبْن عَرَس.

## راسوتز

[ك: راستگَو، دروژنه گهر.]

ف: بهمن، راستگو.

ع: صاِدِق.

## راسه

ك: رَزَن. [رِیز]

ف: راسته، رسته.

ع: سَطَر، صَفَ، رَسَدَق، رَزْدَق.

**راس هاتن**

ك: ديل هاتن، دين هاتن، هاتنه دين. [به دی هاتن، هاتنه دی]

ف: راست آمدن.

ع: تَحَقُّق، ثُبُوت.

**راسه قانی**

ك: راسی. [به راست]

ف: راستی.

ع: صِدْقًا.

**راسه قانی**

[ك: راسته قینه]

ف: راستینه، راستین.

ع: حَقِيقِي، واقعي.

**راسه ویوون**

[ك: هستان، رهپ بوون]

ف: راست شدن.

ع: قِيَام، اِنْتِعَاش، اِنْتِصَاب.

**راسه وکردن**

[ك: هستاندن، رهپ كردن]

ف: راست كردن.

ع: نَعِش، اِقَامَة.

**راسه وکردن**

[ك: راست كردنه وی شتی خوار.]

ف: راست كردن.

ع: تَقْوِيم، تَعْدِيل، تَثْقِيف، تَسْوِیَة.

**راسی**

ك: دروسی. [دروستی، راستی]

ف: راستی، درستی، هرتوزی، فَرِیوَزی،

فَرِیوَدی.

ع: صَدَاقَة، سَدَاد، حَقِیقَة.

**راسی**

[ك: راستمرانه (بهرامیبری «چپی».)]

ف: راستی. (ضد چپی)

ع: یَمَنَة.

**راسی؟**

[ك: به راست؟]

ف: راستی؟

ع: واقعاً؟

**راشورپوت**

ك: رهشورپوت، رازنی. [چمردهیی، چتهیی]

ف: راهزنی، دزدی.

ع: لَصَص، تَجْرِید، قَطْعُ الطَّرِيق.

**راغیب**

ك: خوازگار، هدمسدار. [ناره زومه ند، تامه زرو]

ف: خواه، خواهان، گراه، گرای، گراینده.

ع: رَاغِب، مَائِل، طَالِب.

**راکردن**

ك: ههراکردن، ههلاخن، ههلیشتن، دهچوون، فره کردن،

پرتافیان. [ههلهاتن، تیتته قاندن]

ف: گُریختن، گُریفتن، گُریفتن، گُریختن، گُریختن،

گُریفتن، گُریفتن، کالیدن، شَبِیم، نویدن،

شنافتن.

ع: هَرَب، هُرُوب، هَرَبَان، هَیَف، فِرَار، اَبَق، عَدُو.

سَمْعِي، رَكْض.

**راکردن**

ك: رَئ کردن، رَیگه کردن. [به ریگه دا رویشتن]

ف: راه بریدن، راه رفتن.

ع: سَمِر، سُلُوك، طَيُّ الطَّرِيق.

**راکید**

ك: مَهَن، مَات، وِیساگ. [وِستاو، مَهَنگ]

ف: گُر، مَات، ایستاده.

ع: رَاكِد، سَاكِن، ثَابِت.

**راگوزهر**

ك: رَیگه. [رَیباز، راگوزهر]

راهه ← راهه

ران

[ك: له نه ژونړه تا سمت.]

ف: ران.

ع: فَخَذَ، فَخَذَ، فَخَذَ.

ویننه &lt;۲&gt;

ران

ك: گډله، میځگال، روژل، [كدرلك، روهگ، جهله، روهه]

ف: زم، زمه، زمك، سیله، ځله.

ع: فَرَقَ، ثَلَا، حَبَلَه، قَطِيعَ، رَمَقَ. (دواجن)

رانك

[ك: شه پوالي له بوړوزد.]

ف: رانك.

ع: رانين.

رانما

ك: راهبر، رستم، ړنگه نما، ریتونین. [شاهزاد، رتیه]

ف: راهنما، رهنما، راهبر، رهبر، نخشه، شاوور،

بدرقه.

ع: دَلِيلَ، هَادِيَ، قَائِدَ، مُرْشِدَ.

راڼوموونی

ك: راهبري، ریتونین. [شاهزایی کردن، رتیه]

ف: راهنمایی، رهنمایی، راهبري، رهبري،

بدرقه.

ع: دَلَاةَ، هِدَايَةَ، قِيَادَةَ، قِيدُوْدَةَ، اِرشَادَ.

راهلکی

ك: پالډو. [پالډو (گوریسی بن کلکی رلاخ).]

ف: پارډم. (پاردم الاغ)

ع: ثلث.

راو

ك: نه چیر، شکار. [ننچید]

ف: شکار، نخچیر، شبانگ.

ع: صَيْدَ، قَنْصَ.

ف: راه، ره، راه گنډر، ره گنډر.

ع: مَعْبَرٌ، مَسِيرٌ.

راگوزهر

ك: رتیه گار. [رتیه وار]

ف: راه گنډار، ره سپار.

ع: عَابِرٌ، مُسَافِرٌ.

راگوزهر نلو

ك: رتیه تار. [تار ویز]

ف: موری، آب راهه، راه آب، ره گذر آب.

ع: مَجْرَى الْمَاءِ.

رام

ك: گورډ، لینی. [ده سه مو، کوی]

ف: رام، دست آموز، آموخته، آموخته.

ع: رَوْومٌ، مُسْتَانِسٌ، أَنْفٌ، خَاشِعٌ، خَاضِعٌ، مَالُوفٌ،

ذَلُولٌ، مُذَلَّلٌ، مُطِيعٌ، مُسَخَّرٌ.

راهان

ك: تار، تارهدرا، تهره درا. [تاراندن، تهره کردن، شورتی کردن]

بو گرتن.]

ف: راندن، دور کردن، گریزانیدن، دنبال کردن.

ع: طَرَدَ، دَفَعَ، دَابَ، اِحَاشَةَ، تَبَعِيدَ، تَعْقِيبَ.

راهان نیان ← راهان

رام کردن

ك: گورډ کردن، لینی کردن، نارام کردن، هندی کردن،

نرم کردن. [ده سه مو کردن، کوی کردن]

ف: رام کردن، آرام کردن، آموخته کردن،

آموخته کردن، دست آموز کردن.

ع: اِرَامَ، اِینَاسَ، تَانِيسَ، اِخْشَاعَ، اِخْضَاعَ، تَالِيفَ،

تَذَلِیلَ، تَخْصِیرَ، تَصْخِیرَ.

راهل خستن

[ك: بهر پر سیار تری خسته نه ستو، قسه پی ته هیشتن.]

ف: راه به گردن انداختن، راه انداختن.

ع: اِتِمَامُ الْحُجَّةِ.



## راهوار ← راوار

## راهی بوون

ك: راهی بوون، نازاد بوون. [رزگار بوون]

ف: رهیدن، راهی شدن، رها شدن، آزاد شدن.

ع: تَخْلَص، انطلاق.

## رای

ك: را. [بیدیزچوون]

ف: رای، سمراد، نُمشته، اندیشه، سگال،

نیرنود، پندار، پنداره.

ع: صَرِيمة، عَزِيمة، عَقِيدة، رَأي.

## رایج

ك: رواجدار، برمودار، خورشیدرو. [کالایه ك که کریاری

زره.]

ف: نَماک، سَره، زوان، زوا.

ع: رائج، نافق.

## رایز

ك: نه سپ څیر که ر. [نه سپ راهینه ر.]

ف: ستواری آموز.

ع: رائض، خُوذِي.

## رایگان

ك: خوږایی، مفت. [خوږایی، به لاش]

ف: زب، شَفَت، مَفَت، رایگان، راهگان.

ع: مَجَان، بِلَا عَوَض.

## رایل

ك: تان. [راهیل (تالی درېژایی پارچه).]

ف: تان، تانه، تار، فَرَت، فَلَات، بالواسه.

(رشته‌ی طول جامه)

ع: سَدَي، سَتَا، حَابل.

## رایهت

ك: دپهانی. [ره‌عیت: لادیی ژیر دسه‌لای تاغا.]

ف: روستا، روستایی، بادرم، بادرم، دهگان.

ع: رَعِيَّة، رُسْتَق، دهقان.

## رایي

ك: نازاد، وها، به‌دریاگ. [رزگار]

ف: راهی، رها، رهیده، رهاشده، آزاد.

ع: مُنْطَلِق، مُطْلَق، مُسْتَخْلَص.

## رایي رایي

ك: هه‌ده‌پیر، هرکی. [وارا، وازوای]

ف: ...

ع: مُتَرَدِّد، مُتَلَوِّن، رُفْضَة، قَبْضَة، مُخْتَلِفُ الرَّأْي.

## رپ

ك: شپه، نار. [دژار، خوژار، مرهبا (شیلای میوه و گیای

کوچینار).]

ف: جَبه، شیره، آب، رُب. (شیره‌ی پخته)

ع: رُب.

## رپه‌نار

ك: شپه‌ی هه‌نار، هه‌نارار. [ورپه‌نار، دژشاری هه‌نار.]

ف: رپ انار، شیرهی انار.

ع: رُبُ النَّار.

## رچا

ك: همی، خواست، خواشت. ناروزو. [نومید]

ف: امید، خواست. آرزو.

ع: رَجَاء، أَمَل، أَمَل، اِمْلَة، تَامِيل.

## رچوا

ك: روا، شایه، سزاوار. [شایان]

ف: روا، شایسته، شایا، شایان، سزاوار.

ع: جَائِز، لَائِق، سَائِغ، حَوَاب.

## رچوا دین

ك: روادین، سزارار زانین، چاره‌لاتن. [دل به‌رای دین، به

روا زانین]

ف: روادیدن، سزاوار دانستن، شایسته دانستن.

ع: تَحْوِين، تَسْوِغ، تَصْوِيب، تَحْسِين.

## رځ

ك: به‌سده‌ك، یخ. [به‌سته‌ك]



ف: یخ، بسته.

ع: جَمَدٌ، مُنْجَمَدٌ.

رجائن

ك: بدستن، یخ کردن، کرده یخ. [کرده سه هزل].

ف: بستن، افسردن، افسرده کردن، یخ ساختن.

ع: اِجماد.

رچه

ك: به فرسور. [به فری سه هزل به ستور].

ف: برف بسته.

ع: خَشَف، خَشِيف.

رچه

ك: کوتیاگ، شکیاگ. [کوتراو (ریگه) کوتراو که به فری

به سردا باریبیت].

ف: خوست. (راه کوپیده که برف گرفته باشد).

ع: ثَرْثَبَةٌ، ذَنْ، مُوطَا.

رچه شکان

ك: رچه کوتائن. [به فر به پی کوتان بو ریگه کرده نو].

ف: خوستن، راه شکستن، راه کوفتن، خوست

باز کردن.

ع: تَدْيِيثٌ، تَدْرِيسٌ، تَذْلِيلٌ، تَخْشِيفٌ، تَوَطُّيَةٌ.

(الطريق).

رچه شکیان

ك: رچه کوتیان. [کرانه ریگه به فر گرتو].

ف: خوست باز شدن، شکسته شدن.

ع: تَخْشَف.

رچه کوتائن - رچه شکان

رچه کوتیان - رچه شکیان

رچیان

ك: یخ کردن، بدستن. [یورنه سه هزل].

ف: بستن، افسردن، بسته شدن، افسرده شدن،

یخ کردن، یخ شدن.

ع: اِجماد.

رژان

ك: ویرائن. [داوراندن، دانه کاندن]

ف: ویزاندن، ریختن.

ع: حَتَّ، عَيْلٌ، نُلْفَضٌ، نُلْفَشٌ، نُسُولٌ.

رژق

[ك: جوزه مشکیکه هینده بدچکه پشیلده به ك دهیت كه

له بنیچی خانوشدا دهیریت.]

ف: رژق. (نوعی است از موش به اندازه ی

بچه ی گریه كه در سقف خانه هم هست).

ع: هَاقِلٌ، فَاَرَةٌ. (نوعٌ مِنَ الْفَاَرَةِ).

وینه

رژق

ك: رژزی. [رستی، رژزی]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم.

ع: رژق، مَعاش.

رژن

ك: رهگ، چین. [ریز، چینه]

ف: زده، رگ، رَك، نِسِپه، نِیسِبه، خَره، داو،

دای. آشکو، آشکوب.

ع: عَرَقٌ، عَرَقَةٌ، صَفٌّ، صَافٌ، رَدِيفٌ، طَبَقَةٌ، مَرْتَبَةٌ،

مِدْمَاك.

رژن

ك: راسه، قهتار. [ریز (وهك) ریزه درخت یا ریزه کتیب.]

ف: رج، رَجِه، زده، راسته، رسته. (درخت یا

کتاب مثلاً).

ع: صَفٌّ، سَطَرٌ، عَضِيدَةٌ، مِدْمَاك، رَزْدَق.

رزهك - روهك

رزیك

ك: وریگ، داو ریگ. [رزیو، پولو]

ف: رَزده، رَزیده، ریخته، ریخته شده.

ع: لُقات، حُتات، قُضاع، ناسِل، مُتَنَاشِر.

رزیان

ك: وهرين، داورين. [رزان، پوان]

ف: رزیدن، ريختن، ريزش، فروريختن.

ع: ثَنَّاوْ، تَفْتَتْ، اِنْتَفَاض، اِنْهَال، اِنْخِلَال. اِنْحِتَات، لَطَط.

رزيان

ك: وهرين. [داورين (وك: رورتانه وي مور).]

ف: ريختن. (ريختن مو مثلاً.)

ع: اُسُول، اِنْحِسَار، اِنْحِصَاص، تَمَرُّق، تَمَرُّط، اِنْمِرَاط.

رزيان

ك: وهرين، داورين. [دابارين (وك: داوريني گه لا نه درخت).]

ف: ريختن. (برگ درخت مثلاً.)

ع: مَش، مَشُوشَة، ثَنَّاوْ، اِنْتَفَاض.

رزيان

[ك: رشتن (ي نار و خوين و شتي لور چه شنه).]

ف: ريختن، فتلیدن. (آب خون و امثال آن.)

ع: مَصَب، سَكَب، نَكَب، هَمَر، دَفَق، سَفَك، اِفْرَاق، تَفْرِغ، اِرَاقَة، هِرَاقَة، اِهْرَاق.

رژد

ك: كه نس، له چمر، نديگريس، دهروشك. [چروك، چه كل]

ف: رژد، رژد، وژد، وژس.

ع: اَلْجِيم، مَسِيك، مُمَسِيك، غُص، حِلِز، بَرَم، قَزَم، دَنَبِي، بَخِيل، حَرِيص.

رژد

ك: سور، شيرگه. [پنداگر]

ف: چيره، شلايين، وشكول، وشكرده.

ع: قِيم، مَبِص، حَرِيص، رَاغِب، جَسور، مَوَلع.

رژد کردن

ك: بالا کردن، مه (چرون، بهرزهرون. [گه شه کردن])

ف: نَد، يازش، فزايش، يازیدن، بالودن، بالیدن،

گوالیدن، بزرگ شدن، بلند شدن، بالا کردن، دمیدن.

ع: رُشد، نَشَو.

رژيك

[ك: رژاوار]

ف: ريخته شده.

ع: مُنْصَب، مُنْصَب.

رژيك

[ك: رژاوار، كله كيشراو]

ف: سرمه كشيده.

ع: مكحول.

رژيان

[ك: دارپان (ي نار و خوين و شتي لور چه شنه).]

ف: ريختن، ريخته شدن، ريزش، فتلش. (آب،

خون و امثال آن.)

ع: اِنْصِيَاب، اِنْسِيَاب، اِنْصِيَاب، اِنْهَمَار، اِنْهَرَاق،

اِنْسِيَاك، رِيَق، دَفُوق، سَيِلَان، اُنْكُوب، سَكُوب،

تَجْجِي، تَرُوق.

رژيان

[ك: دابارين (وك: رژاني فرميسك له چار).]

ف: ريختن. (اشك از چشم مثلاً.)

ع: اِنْهَال، اِنْصِيَاب، اِنْسِيَاب.

رژيانه يهك

[ك: تيكه لارويون (وك: رژانه يه كي درو سوي).]

ف: درهم ريختن. (دو لشكر مثلاً.)

ع: عُلْتُ، اعتلاج، ثَقَاثُل.

رسق - رزق

رنگار

ك: نازاد، وارمه، رها. [رزگار]

ف: وستگار، آزاد، وارسته.

ع: نَاجِي، مُنْطَلِق، مُسْتَخْلَص، عَتِيْق، خُر، تَارِك،

نَقِيذ.

## رسگار کردن

ك: نازاد کردن. [رزگار کردن]

ف: رستگار کردن، آزاد کردن.

ع: تَنْجِيَّة، اِنْقَاذ.

## رسگاری

ك: برهس، نازادی، رهایی. [رزگاری]

ف: پَرَماس، شگاله، رستگاری، رهایی، رستن،

آزادی.

ع: نَجَاة، خلاص، فلاح، حَرَار، نَقْد.

## رسوا

ك: تَرِب، به دنار. [بی تاببرد]

ف: رسوا، بدنام.

ع: خَزِي، خَازِي، مَشْنوع، مَهْتوك، مُفْتَضَح.

## رسوایی

ك: تَرِبِي، به دناری. [بی تاببرد]

ف: رسوایی، بدنامی.

ع: خَزِي، فَضِيحَة.

## رسانده

ك: هدلهار رنده. [هینانه ره، هدلهینانه ره]

ف: هراش، برگرداندن.

ع: قِيء، وِبَاء.

## رشته

[ك] هدرشته (هدریر باریك دهریرن و لهنار ساجدا

دهیرژتن.)

ف: رشته، ماهیچه. (خمیر را باریک بریده و

در میان ساج برشته کنند.)

ع: اِطْرِيَّة، شَعْرِيَّة.

## رشته

ك: نه گان. که من. [سهرینچی سهر. هدره ها: (ته نافتك

که نه ملی تهریقت دهیخه نه دوری که مهر و نه ژنریان و

دهچنه نار بیرکردنوه و رابسته ده.)

ف: رشته، عگال. گمنند.

ع: عِقال. نِصاحَة.

## رشته

ك: زه نغیر. [زغیر، زریزه]

ف: هار، گریوازه.

ع: سِلْسِلَة.

## رشته

[ك: نه خوشینیکی به نایوانگه.]

ف: رشته. (مرضی است معروف.)

ع: ...

## رشته پلاو

[ك: برنج و رشته پیکه ره لیترار.]

ف: رشته پلاو، رشته پلاو.

ع: طَبِيخُ الطَّارِيَةِ.

## رشفه

ك: رشفه، تیز، تیتالی. [گالته و گپ]

ف: ریشخند، خنده ریش، خَرش، خَریش، زنج،

لاغ، ختیاال، شوخی.

ع: هَزء، هَزء، هُزوء، قَهْرء، اِسْتِهْزَاء، هَقِي، سَخْرِيَّة،

تَمَسْخُر، اِسْتِسْخَار، تَهْكُمْ، مَزَاح، مُطَايَبَة.

## رشفه چار

ك: رشفه نه چار، تیزارا. [گالته چار]

ف: ریشخند، خنده ریش، خَرش، خَریش،

ختیالی.

ع: سَخْرَة، مَسْخَرَة، هُزَاء، ضَحْكَة، مَلْعَبَة.

## رشفه ت

ك: بهریتیل، ژنروزان. [به رتیل، رشوه]

ف: بَرَكَنْد، بَدَكَنْد، بُلَكَفْد، بُلَكَفْد، سوغه، ساره،

پاره، لاج، پیشکش، رشوه.

ع: سُحْت، تَعَارُف، رشوه، بَرطیل.

## رشفه نخود

ك: بهریتیلی، بهریتیلخود. [رشوه خور، بهریتیلوه رگر.]

ف: سوغه گیر، رشوه خوار، آتش خوار.

ع: سُحْت، سَحِيت، سَاحِت، مُرْتَشِي.

رشقن ← رَشَقَن

رشقه نه چار ← رَشَقَه نه چار

رَشَك

[ك: گهرای نه سپی]

ف: رَشَك، تخم شپش.

ع: طَبْع، صَنْب، صَوَابَة، صِنْبان، سِيَّبان.

رَشَك دلكيه سدری.

[ك: سدری پر بوره له رَشَك]

ف: سرش را رَشَك زده، سرش از رَشَك كمره بسته.

ع: صَنْبِ رَاسُهُ.

رَشَكَن

[ك: رَشَكاوی]

ف: رَشَكَن، رَشَكگین. چرکن، شپشو.

ع: مُصْنِب.

رعیات

ك: پاین، پاس، نگاداری. [چاردیری]

ف: پاس، پاسداری، پاییدن، نگاهداری.

ع: رَعَايَة، مُرَاعَاة، مُرَاقِبَة، مُلَاحَظَة، مُحَافَظَة.

رَفَاتَن

ك: چریان، ترافان. [فراندن]

ف: اوسه، اوسو، اُسو، ربودن، قاپیدن، گپیدن.

ع: خَطَف، اِخْتِطَاف، قَطَف، اِقتِطَاف، اِزدَقَاف،

تَرْقُف، اِسْتِلاَب، اِمْتِلاَس، اِختِلاَس، اِزدِلاَع، نَدَل،

نَشَل.

رَفَتَوِرِژ

[ك: دست به نار گه یاندن. (پیسایی و میز کردن)]

ف: رَفَت و ریز. (ریدن و شاشیدن)

ع: دَلَع، تَطَوِير.

رَفَه

ك: بالاتاق. [تاقی زوق له مالدا]

ف: رَقَه، بالاتاق، بالاتاقچه.

ع: رَقَف، رَقَة، كُتَة.

رَفِيلَك

ك: ترافیاگ. رادو، هد لگریاگ. [فرینراو. هد لگراو]

ف: رُبوده، اُسوده، قاپیده، کبیده، اوسه شدن.

دنبال افتاده.

ع: مُخَطِّف، مُقَتَّطَف، مُزْدَنَع، مُسْتَلَب، مَنَدُول،

مَنشُول. عَاهِرَة، قَيِّدَة.

رَفِيتَن

ك: ترافین. (دلرفین) [فرین، فرینه]

ف: رُبَا، رُبَاينده. (دلرُبَا)

ع: جاذِب، مُسْتَلَب، مُخَطِّف، نَاشِل، مُزْدَنَع.

رَق

ك: رَك. قین. [توریهی. پهلپ، گرو]

ف: خشم. رَك.

ع: غَيِظ، قَهْر، غَضَب. اِلْحَاح، اِبرَام، اِلْحَاف،

سَمَاجَة، اِصرار.

رَقَن

ك: رَكَن. [پنداگر]

ف: رَكَان، آویزگن، سختگیر.

ع: سَمِج، مُصَبَر.

رَك

ك: رَق. قین. [پهلپ، گرو. توریهی]

ف: رَك. خشم.

ع: سَمُوجَة، سَمَاجَة، اِصرار. اِبرَام، اِلْحَام، اِلْحَاف،

نَاجَة. غَيِظ...

رَكَات ← رَه كَهَات [پسته کاتی گزدراره.] [عرف «رکعت»

است.]

رَلغابردن

ك: رَق گرتن. [قین گرتن، پنداگرتن]

ف: رَكیدن، رَك گرفتن، سخت گرفتن.

ع: سُمُوْجَة، سَمَاجَة، الحَاف، الحَاح، اِبْرَام، اِصْرَار.  
رکن

ل: رَکَن، رَکَر. [بَیْدَاگر]

ف: رَکَان، آوِیَزْگَن، سَخْت\_گِیَر.

ع: سَمَج، مَلْحَف، مُجَرِم، مُلِح، مُصِر.

رَکَه ← رَک

رَکِیْشَه

[ل: گِیَایَه که بَر دَرمَان دَشیْت.]

ف: بَارَهَنگ.

ع: بَارَهَنج.

رَکِیْف

ل: رَزَهَنکی. [نَارَزَهَنکی]

ف: لَاتَو، اَرَجِیْن، وَزَنگی، پَاشِیْب، زِیْنَه\_پَایَه.

ع: رِکَاب.

وِنَه ← وَزَنگی

رَکِیْف

ل: بَا، نَامَه. [بَیْزِلَه، قَدهَم (خَوَازَه\_یَه).]

ف: شَگُون، آمَد، پَا. (اِستَعارَه\_اِست).

ع: قَدَم، اِقْبَال.

رَکِیْف دَوَال

ل: قَایِش رَزَهَنکی. [قَایِشی نَارَزَهَنکی.]

ف: جُنَاب، جُنَاغ، تَسمَه\_ی وَزَنگی، دَوَال پَاشِیْب.

ع: سَیْرُ الرِّکَاب.

وِنَه ← زَیْن

رَم

ل: نَه\_یَزَه. [نَیْزَه، رَمَب]

ف: نَیْزَه.

ع: رَمَع، اَسَل.

رَمَان

ل: رَوَخَان، بَه\_یَد\_کَا\_دَان. [رَیْرَان\_کَرْدَن، تَیْکَویْتَک\_دَان]

ف: رَوَخَانْدَن، بَه\_هَم\_زَدَن، خَرَاب\_کَرْدَن.

ع: هَمَد، دَک، هَد، هَدَک، هَوَر، تَعَش، نَقَض، شَخْرِیْب،

تَهْدِیْم، تَقْوِیْض.

رَمَان

ل: خَستَن. [دَارَانْدَن\_رَه، بَه\_زَه\_یَدَا\_دَان.]

ف: اِنْدَاخْتَن.

ع: صَرَع، اِقْحَام.

رَمَبَازِی

ل: نَه\_یَزَه\_بَازِی. [شَد\_بَه\_رَم\_کَرْدَن.]

ف: نَیْزَه\_بَازِی.

ع: رَمَاحَة، مُرَاحَة، قَرَامُح.

رَمِچَه

ل: کَوَلَه\_رَم. [رَمی\_کَوَرَت.]

ف: بَرَجِخ، ژَوِیْن، دَلام، دَلَنگ. (نَیْزَه\_ی\_کَوَتَاه)

ع: مِزْدَاح، رُمِیْخَة.

رَمَبَاز

ل: نَه\_یَزَه\_دار. [رَم\_جَه\_لَگَر.]

ف: نَیْزَه\_دار.

ع: رَامِج، رَمَاح.

رَمَل

ل: کَاوَرِی. [چَاوَرِی\_رَمَل\_نَه\_کَا. (نَهَم، رِشْکَه\_رِیْشْکَه)]

ف: خَیْرَه. خَیْرِگی، تَیْرَه. تَیْرِگی، سِیَاهی.

ع: جَهَر، سَنَر، مَیْدَان، شِشَاوَة، کَذِبُ العَیْن.

رَمَل

ل: مَل، مَاسَه، مَلَت. رَیْخ. [م. رَیْخ]

ف: رَیْگ، مَاسَه.

ع: رَمَل، رَغَام.

رَمَل

ل: مَورَه. [جَورَه\_سَال\_گَرْتَنَه\_وِیَه\_کَه. (زَانَمَتی\_رَه\_مَل)]

گَرْتَنَه\_وِیَه.]

ف: مَهرَه. (عِلْم\_مَهرَه)

ع: رَمَل، نَفِیْضَة. (عِلْم\_الرَّمَل)

رَمِیَاک

ل: رَوَخِیَاک، نَارَفْتَه. [رَمَار، کَاوَل، رَوِخَار]

ف: رَخیده، آوار، خراب، خراب‌شده.

ع: مُنْهَدِم، مُنْعَقِش، مُنْهَار، مَخْرُوب.

رمیان

ك: روخیان، ویرانی‌وون، [روغان، رمان، کاولیوون]

ف: رَخیدن، آواریدن، خراب‌شدن.

ع: هَوْر، هُور، خَر، خُرور، اِنْهَدَام، اِنْهَاد، اِنْعِقَاش،

اِنْهِيَار، تَهْوُر، تَهْيُر، تَهْدَم، تَقْوُض، تَخْرُب.

رنه

ك: خراش، روركه. [روشان: بریندار بوونی سه‌چل.]

ف: رَند، رَندَه، خَراش.

ع: خَذَشَة، خَذَش، كَذَح.

رنه

ك: كه‌نموره. [چینی میوه.]

ف: كندن، چیدن.

ع: جَنَّا، جَنِّي، قَطَف.

رنه

ك: چوپ، نه‌یزه‌به‌ن‌کردن. [لی‌گیربوون، لی‌یه‌نبوون]

ف: رَند، رَندَه، ربوون، دزدیدن، نیزه‌بند کردن.

ع: أَخَذ، جَرَّ، غَضِب، اِحْتِلَات، اِسْتِرَاق.

رنه

ك: بایرن. [چینگایه‌ك كه با به‌فر یا خاك‌خوژله‌كی

بردیت.]

ف: بادروبه.

ع: جُرْقَة الرِّيح.

رنیگ

ك: روکیگ، خراشیگ، رنیگه‌وه، روکیگه‌وه. [رناو،

روشار. به‌دمست هه‌لکه‌رناو، میوه‌ی چنار.]

ف: رَندیده، خراشیده، خراشیده‌شده، چیده،

چیده‌شده، كنده، كنده‌شده.

ع: مَخْدُوش، مَكْدُوح، مَجْنِي، مُقْطَف، حَصِيد.

رنیه‌كه‌وه

ك: دارنیگ، کنیاگه‌وه. [چنار، میوه‌ی لیکراوه، روشار]

ف: كنده، كنده‌شده، چیده، چیده‌شده.

خراشیده، خراشیده‌شده.

ع: مَجْنِي، مُقْطَف، حَصِيد. مَخْدُوش، مَكْدُوح.

رنیان

ك: روکیان، خراشیان. [روشان، لیکراوه‌ی میوه.]

ف: خراشیده‌شدن، كنده‌شدن.

ع: اِنْخِداش، اِنْكِدَاح، تَخْدُش، تَكْدُح، تَجْنِي،

تَقْطَف.

ره‌یانه‌وه—رنیان

رنین

ك: روكانن، خراشین. [روشاندن، هه‌لکه‌ندن (بو نمونه:

رنین به نینرک.)]

ف: شَخوون، شَخولیدن، كندن، خراشیدن. (با

ناخن مثلاً.)

ع: خَذَش، خَمَش، جَرَف، كَدِي، كَذَح، تَكْدِيح.

رنین

ك: دارنن، چنن، دارپوتائن، روتائنه‌وه. [كه‌ندنه‌وه‌ی به‌ری

دار]

ف: چیدن، كندن.

ع: جَنَّا، جَنِّي، قَطَف.

رنین

ك: رنینه‌وه. [لیکردنه‌وه (وهك: رنینه‌وه‌ی خوری و مور.)]

ف: قَرِيز، قَرِیختن، كندن. (پیشم، مو مثلاً.)

ع: سَمَط، كَشَط، حَلَت، اِحْتِلَات.

رنینه‌وه

ك: دارنن، روتائنه‌وه، كه‌نموره. [لیکردنه‌وه، دامالین (وهك:

دامالینی مور له پیست.)]

ف: چیدن، كندن. (مو از پوست مثلاً.)

ع: تَتَف، سَحَف، حَلَت، سَمَط، كَشَط، قَجَرِید،

غَضِب.

رنینه‌كه‌وه

ك: درمو، درمو‌کردن، پرین. [دروینه‌کردن]

ف: خُسُو، خُسُور، رُو، خُسُودن، خُسُوردن،

درویدن، دروکردن، بُریدن، چیدن.

ع: حَصَاد، قَطْع.

رُو

ل: رُو، شیر، گریان. [شیر، شمر]

ف: وِی، وای، زاری، شیون، گریه.

ع: وِیل، بُکاء، ضَرَاة، عَزاء، نُحِیب.

رُو

ل: رُوخانه. (دربیده، ناریدان) [چم، رویار]

ف: رُو، رُوْد، رُوْدخانه.

ع: طَبِیع، نَهر، وادی.

رُوَار

[ل: جینگه پر له چم و رویار]

ف: رُوْدبار، رُوْدلاخ.

ع: مُسْتَنَهَر، کَثِیرُ اَنَاهار.

رُواس

ل: رُوِی. [رِوا (رشته‌ی گی‌گزانیه).]

ف: رُوْباه، رُوَس. (گورانی است).

ع: ثَعْلَب، مِیْطَل.

رُوَالِهَت

ل: رُو، دیدار. [دیمه‌ن]

ف: رُو، رُوِی، رُوَا، رُوَاتِی، رُوْخ، رُوْخَسار، چهر،

چهره...

ع: وَجَه، خَد، عَارِض. ظَاهِر. رُوَا، طَلْعَة، (حُسْنُ

الْمَنْظَر). حُضُور.

رُوَالِهَتْباز

ل: رُوِیاز. [ریاکار (مهراییکار)]

ف: سَالُوس، رُوَساز. (ظاهرساز)

ع: مُرُوْر، مُتَظَاهِر.

رُوَان

[ل: رُوَان، خُوَیْتِنْدِه‌رُوِی بَیْ گِرِکِرْدن. (دوره‌ی

رُوانه).]

ف: رُوَان. (درسش رُوَان است).

ع: حَاضِر، مَحْفُوظ.

رُوَان

[ل: رُوَان، رُوِیو، خُوِر (ناری رُوَان).]

ف: رُوَان، رُوَا. (آب رُوَان)

ع: رُوْجَاج، عِد، سَیَال، سَارِی، جَارِی، مَعِین.

رُوَان

ل: رُوَار، رَام. [خوش‌رِوَت (رِه: نه‌سپی رُوَار).]

ف: رُوَان، رُوَاَر، رَام، رُوْنْدِه. (اسپ مثلاً).

ع: رُوَل، سَیَار.

رُوَانُوِزِی

ل: رُوَانُوِزِن. [رُوَانُوِزِی، زَمَان‌یَاَرِی]

ف: رُوَان‌گُوِی، رُوَان‌گُفْتَن.

ع: رُوَاخَة، طَلَاة.

رُوَانِه

ل: بَدِرَه‌قَه. [بَدِرِی کردن]

ف: رُوَانِه، بَدِرُود، بَدِرَه‌قَه.

ع: مُشَايَعَة، وِدَاع، تُوْدِیع.

رُوَانِه

ل: هَدَناریگ، رُوَانِه‌کَرِیَاگ. [نِیَرْدَرَا، شاندی]

ف: رُوَانِه، کُسیل، کُسیل، فَرِسْتادِه.

ع: مُرْسَل، مَبْعُوث.

رُوَانِه‌کِرْدن

ل: بَدِرَه‌قَه‌کِرْدن. [بَدِرِی کردن]

ف: رُوَانِه‌کِرْدن، بَدِرُودکِرْدن، بَدِرَه‌کِرْدن.

ع: تَشْیِیع، تُوْدِیع.

رُوَانِه‌کِرْدن

ل: تَدَل‌کِرْدن، لَه‌تَدَا رُوِین. [هَارُوِیسی کردن، پاراستن]

ف: رُوَانِه‌کِرْدن، رَاهِی‌کِرْدن، هَمْرَاهِی‌کِرْدن.

ع: تَخْفِی، تَامِین.

رُوَانِه‌کِرْدن

ل: هَدَنارْدن. [شاندن، رُوَانِه‌کِرْدن، ناردن]

ف: فرستاندن، گُسیل کردن، روانه کردن.

ع: بَعَث، اِرسال.

### روانی

[ك: دیره کی میچ. (داری بنیچ).]

ف: رَوَانِي. (چوب سقف)

ع: ...

### روانین

ك: نراپین، ورده بیرون، تواشا کردن، سهرنجهدان. [سهر

کردن]

ف: نگرِیستن، نگاه کردن، دیدن، تماشا کردن.

ع: نَظَر، نَظَارَة، نَظَر، مَلاحَظَة، تَبَصُّر، اِبصار،

رُؤْيَة، ثَرَاي، تَعْيُن، مُعَايَنَة، لَوْص، مُلَاوَصَة.

### روایه نکر

ك: برژ، واگو نکر. [رتار گیزره]

ف: ماج، چاوگو، واگوکن.

ع: راوي، ناقل، مُحَدِّث.

### روباغی

ك: چوار بهن. [چوارینه، چوارخشته کی]

ف: ترانه، چارینه، دوچامه، چهارتایی.

ع: رُبَاعِي.

### روبع

ك: چوار بهك، چارهك. [بهك بهش له چوار بهش.]

ف: چَارَك، چَارِيَك، چَهارِيَك، چَهار بُوْدَه.

ع: رُبْع، زَام.

### روت

ك: راس، بریزه رده، پوسکده. [بریزه چیهنا، ناشکرا]

ف: رُك، رَاسَت، برهنه، بی پرده، پوست کنده.

ع: صَدِيق، صَرِيح، واضح.

### روت

ك: راس، دوروس، راسگو، راسرژ. [مرژئی بریزه چیهنا.]

ف: رُك، رَاسَت، رَاسَتگو، برهنه گو، بَهمَن.

ع: صَادِيق، صَرِيحُ اللُّهْجَة.

### روت

ك: روت، قروت. [بریزه شاك]

ف: لُخْت، رُت، برهنه.

ع: عَارِي، عَرِي، عُرِيَان.

### روته

ك: پایه، پله، نهوم، ترنگ. [دهره به، ناست، ریز]

ف: پایه، پله، آرن، آرج، آشکو.

ع: رُتْبَة، مَرْتَبَة، دَرَجَة، مَنَزَلَة، مَقَام.

### رونوراس

ك: بریزه رده، پوسکده. [بریزه چیهنا، ناشکرا]

ف: رَك و رَاسَت، بی پرده، پوست کنده.

ع: صَرِيح، واضح.

### رونوویه ت

ك: نم، ته ری. [شی]

ف: نَم، تَرِي.

ع: رُطوبَة، نُدُوَة، نُدَاوَة، بَلَة، بَلَل، بِلال.

### رونه بیل

[ك: جالجالو کدی به زیان: جوز جالجالو کدی به.]

ف: دَکمه، دَکَمک، دَیلمَک، غُذده، آغُذده، انگورک،

رُتَبیل، خایه گیر.

ع: رُتَبِيلَة، رُطَبِيلَة.

### رونه

### رو جیار

ك: خوهر، خورده تار. [روژ، همتار]

ف: زو، زاو، زاب، ليو، هور، آهو، مهر، روز،

روزگار، روجگار، خور، خورشید، خورشاد،

خُرشاد، خُرشا، آفتاب.

ع: شَمْس، يَوْح، شَارِق، دَکاء، بَیضاء، فَاَتور.

### رو جیار به زس

[ك: گوله به روژ]

ف: وُرَتاج، آفتاب گردان، آفتاب پرست.

ع: حَقَوَة، دَوَارُ الشَّمْس، آذَرِيُون.

### رونه



## روْجیاریه رُس

ك: تَتِرْتِرَه، كِه پِه سِه. [بَرَمَزَه]

ف: آفتاب كِرْدَك، آفتاب پِرست، چلپاسه.

ع: حِرْباء. حِرْدُون.

وینه-مَبِستوه

## روْچِن

ك: كونا پِوچِن. [رِوچِنه. كلا پِوچِنه]

ف: رُوژَن، رُوژَن، رُوژَن، رُوژَنه، رُوژَنه، رُوژَنْدان.

ع: كَوَّة، نَافِذَة، مَنَفَذ.

## رُوچ

[ك: رُوچ تَرْتِيا، تَرْتِوشی سِی.]

ف: رُوی، شَبَه، رُوی توتیا.

ع: صِفَر، صَاد، توتیا، رِصاص أَبِیض.

## رُوچ

[ك: تَرْتِيا كاترا (سولفات دِوزَنگ)]

ف: توتیا، توتیا ی كانی. (سولفات دوزنگ،

ع: توتیا، رُوح التوتیا، رُوح التوتیا المَعْدَنِي.

## رُوچ

ك: گیان، دَل. [رُح، گیانی گیانداران که له دَلَمه سه رچاره

ده گرت. «رُهبان» ی عهروبی به مانای «رُهبان» واته

چاودیری گیانه و کوی ده پشته «رُهبانان».]

ف: جان، رَه، روه، رَوان، هولس، دل، خواجه.

(رُهبان، به معنی روحبان است، جمع آن

رُهبانان.)

ع: رُوح، مَهْجَه، نَفْس، نَفْس نَاطِقَة.

## رُوچ هه یوانی

ك: گیان که و گا. [گیانی تازه‌لی که له دَلَمه سه رچاره

ده گرت.]

ف: جانه، جان چُمانه.

ع: رُوح حیوانی.

## رُوخوشك

ك: گیانردگ. [دَلَمردو]

ف: جان خُشك، جان مُرده، مُرده جان،

افسرده جان.

ع: ضَعْضاع، خامل.

## رُوخولنه رواج

ك: گیان گیانان. [گیانی گیانه کان، گیانی هه رگه وره.]

ف: جان جانان.

ع: رُوحُ الأرواح، نَفْسُ النَفُوس.

## رُوخولنودوس

ك: رُوچ پاك. [گیانی پیرت، جویره نیل]

ف: جان پاک، جان شیرین، پاکیزه جان،

نوشین روان، نوشیروان، روان بخش، پرورنده ی

انسان، فرشته ی دانش، نیروی دانش، گبر نیل.

ع: رُوحُ القُدُس، جِبْرِئیل.

## رُوچ

ك: پشته خوره. [پیرت: بالنده کی نه فساته یه.]

ف: رُخ، استخوان خوار.

ع: رَحْمَة.

وینه-پشته خوره

## رُوخان

ك: رِمانن، خراو کردن، خاپور کردن، ویران کردن،

کاول کردن. [رُوخاندن، رماندن]

ف: رُخاندن، ریهیدن، خراب کردن، ویران کردن،

خاپور کردن.

ع: هَدَم، نَقَض، دَك، تَخْرِيب، تَبْیِیب.

## رُوخانه

ك: چم، چوخور، جوتار. [رُوبار]

ف: رود، رودخانه، زوغ، خوالی.

ع: نَهْر، طِمَع، وادی، عَقِیقَة.

## رُوخانه‌ی وشک

ك: چرخور. [چمی وشک، نادر]

ف: خُشك رود، فَرَكَن، فَرَكَنَد، فَرَغَر، سَبیل كُنَد.

ع: اُخْدود، وادی.

**روخسار**

لک: دهمچار، دیدار، شیره. [رو، چرچار]

ف: چهره، رو، رُخ، رُخسار، بُک، دند، دیمَر،

سُج، دیمه، دیدار.

ع: وَجِه، خَد، عارض، جبین، صُورَة.

**روخساره** ← **روخسار****روخست**

لک: دهرور، بار. [مزلت]

ف: لهی، بار، نُسْتور.

ع: اِذْن، اِجَازَة، رُخْصَة.

**روخه** ← **روخهک****روخهک**

لک: رزله، روخیان، رزیان، داپوخیان، داپزیان، روخه،

دارپریان، ودرله. [روخه، نریک به رمان، داپرین]

ف: رُخ، ریزش.

ع: صَنَع، حُتَات، قُضَاع، اِنْقِضَاع، اِنْهِلَال، هَدَم،

**هور****روخیلک**

لک: رمیگ، خراب، [رمار، روخار، کارل]

ف: آوار، خراب، رُخیده، ریخته.

ع: مُنْهَدَم، مُنْقَضِع، مُنْصَقِع، مُنْهَل، مُنْهَار، مُنْحَت،

مُتْهَوَّر، خَرِب، مُتْقَوَّض، مُتْقَيِّض.

**روخیان**

لک: رمیان، خرابوون. [رمان، روخان، کارلپوون]

ف: رُخیدن، ریختن، خرابشدن.

ع: اِنْصِقَاع، اِنْقِضَاع، اِنْهِيَار، اِنْهِلَال،

اِنْقِيَاص، اِنْقِيَاض، اِنْحِتَات، تَحْت، تَقْوُض، تَقْوَر،

تَقْيِص، تَقْيِض، تَهْوَر، سَقُوط.

**روژگار**

لک: زه‌مانه، عه‌یام، روژ. [روژگار، سهردهم]

ف: روزگار، روجگار، دُشنگی، روز.

ع: عَصْر، عَهْد، اَیَّام، زَمَان.

**روژگار**

لک: گهر‌وون، چه‌یگرده، چه‌رخ. [روژگار، گیتی]

ف: روزگار، جَهان، گَهان، گردون، چرخ.

ع: دُنْیا، کَوْن، عَالَم.

**روژنامه**

لک: روژنامه، روژنامهچه، کوژار. [گوژار]

ف: روزنامه، روزنامهچه.

ع: مَجَلَّة، جَرِيدَة.

**روژی**

لک: روژانه. [روژی، رسق]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم.

ع: رِیْق، مَعاش، طائِر، قُوت.

**روژی**

لک: کول، سهر‌ورو. [ته‌له‌لی درشت. (درونی شل و دور

له یه‌لک.)]

ف: روزی. (دوخت سست و دور)

ع: بَشْک، شَل، شَمْع، شَصْر، تَشْرِیج، مَل، مَلَة.

**روژ**

لک: رز، بهرام‌بری شهر.

ف: روز، روج.

ع: نَهار، هُدی، یوم.

**روژ ناخر مانگ**

لک: بن مانگ، دوابی مانگ. [دراپین روژی هدیف]

ف: روز پسین ماه، انجام ماه.

ع: سَلَخ، کَحْرَة.

**روژ نازادی**

لک: بهرات. [روژی رزق و روژی به‌ش کردن له لایه‌ن خوداره.]

ف: خَرَم‌روز، روز آزادی.

ع: یَوْمُ الْبَرَاءَة.

**روژان**

لک: روژگه‌ل. [کوی «روژ»].

ف: روزها، روزان.

ع: آیام.

**روژانه**

ك: روزی. جمع. [روژی، رزق. مروجه]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم. جیره،  
جداوی، وُستاد، بیستگانی، روزمره، بادروزه.

ع: یومیّة، وظیفه، ثعین، جرایه، رزقه. رزق،  
معاش.

**روژیم**

ك: روزم. جمع. [روژانه: کُری روز به روز. مروجه (دژی)  
رشی (پدیسار)ی فارسیه که بریتیه له مانگانه یا  
سالانه.]

ف: روزمزد، روزانه. (ضد «پدیسار» که ماهمزد  
یا سالمزد است.)

ع: یومیّة، میاومه.

**روژ بهرات**

ك: بهرات، روز نازادی. [روژی رست و روزی دابمش کردن له  
لایمن خوداره.]

ف: روز چک، روز جک، روز برات.

ع: یومُ البرائة.

**روژ رهش**

[ك: روزی نهعات.]

ف: روز سیاه، روز بد.

ع: اَلْیَوْمُ السَّوَدُ، اَلْیَوْمُ السَّوْع.

**روژرهش**

ك: بدبخت. [چاره‌رش (دراشته‌ی زیاده‌پویه.)]

ف: سیاه‌روز، مَن‌دَپور، مَن‌دوور، سیاه‌گلیم،  
بدبخت، بداختر. (صیفه‌ی مبالغه است.)

ع: شَقِی، مَن‌کوب، ذلیل.

**روژکویر**

[ك: کسینک که له روزدا نایتیت. (بهرام‌به‌ری

«شهرکیر».)]

ف: روزکور، آفتاب‌کور. (ضد «شب‌کور» است.)

ع: أَجَهَر، أَخْفَش.

**روژک**

ك: روجه، پارتیز. [به‌روژد]

ف: روزه، روجه، لَکهن، پرهیز.

ع: صَوْم، اِمساك.

**روژک‌هوان**

[ك: به‌روژد، روژهوان]

ف: روزه‌دار، روجه‌دار.

ع: صائم.

**روژمهز—روژیم**

**روژنامه—روژنامه**

**روژنشین**

ك: خورنشین. [روژنارا]

ف: باختر، روزنشین.

ع: مغرب.

**روژه‌ه‌لات**

ك: خورمه‌ه‌لات. [روژه‌لات «ه‌ه‌لات» —ورکه‌له‌ی

«ه‌ه‌لات».)]

ف: خاور، پَتو، خُراسان. («ه‌ه‌لات» مخفف

«ه‌ه‌ه‌لات» است.)

ع: مَشْرِق.

وینه—مَشْرِق

**روژنی‌روژنی**

ك: روتنه‌پ، نوکه. [روژنه‌روژ]

ف: نوبه، یک روز در میان.

ع: غِب، لَعام، مُواثَرة.

**روژبولغار**

ك: سه‌لف. [هیرش‌کردنی کتیرپ له روزدا (بهرام‌به‌ری

«شبه‌بخون».)]

ف: روز خون، روز تار. (ضد «شیبخون» است.)

ع: رَكْض، وَثُوب.

**رؤسم**

ك: رَوَسْتَم (ناوه بۆ پیاوان.)

ف: رُسْتَم. (اسم است.)

ع: رُسْتَم.

**رؤشد**

ك: رُؤد، بالاکردن، بهرزوویرون. [گهشه کردن]

ف: دُذ، یازش، بالش، فزونی، افزونی، دمیدن،

یازیدن، بالیدن، بلندشدن.

ع: رُشد، نَشا، نَشو، نَمُو، اِرْتِقاء.

**رؤشد**

ك: ئارزُیان. [ئارزان، فامین]

ف: بُرنایی، دانش.

ع: رُشد، تَمییز، تَکلیف.

**رؤشن**

ك: روتاك. گهش. [رویناك، بهرامیه‌ری تاریك.]

ف: رَوشَن، رَوشان، رَخشان، درخشان، تابان،

فروزان، درخشنده، تابنده، فروزنده، افروخته،

فروخته، فروغته، فروغده، آذرنگ.

ع: مُضِی، مُشْتَعِل، مُتَنَوِّر، وَهَّاج.

**رؤشن**

ك: نوین. [روین (وهك) ناوینه.]

ف: روشن، پدیدار، پدید، (آبگینه مثلاً.)

ع: شَفَاف.

**رؤشن**

ك: ناشکرا، دیار. [به‌رچار]

ف: رَوشَن، آشکار، پیدا، پدید، پدیدار، هویدا.

ع: ظاهِر، واضح، لائح، لاجِب.

**رؤشنا**

ك: رَوشَن، رَوشنایی. [رویناکی]

ف: رَوشَن، رَوشنی، رَوشنایی.

ع: ضَوء، نُور، مُتَضَوء.

**رؤشنا**

ك: ناشا، دَوس، شَنا. [ناشیار، ناشناویرشنا]

ف: آشنا، رَوشناس، دوست.

ع: خَندن.

**رؤشنایی**

ك: شەوق، سَوما. [رویناکی]

ف: رَوشنایی، رَوشنی، تاب، تابش، فروغ،

افروغ، فروز، رخش، درخش، تاو، دیمه، سو،

وراغ، پَرتَو.

ع: ضَوء، ضِیاء، سَنا، نُور، شَعا.

**رؤشن کردن**

ك: داگرسان. [هه‌لکردن، هه‌لگرساندن]

ف: روشن کردن، افروختن، فروزاندن.

ع: اشعال، اضرام، اِذْكاء، اِيقاد، اِنارة، شَبُوب.

**رؤشنه‌ویوون**

[ك: روین برونه‌ره]

ف: روشن شدن.

ع: بُلُوج، وَضُوح، ظُهور، صُروح، تَصَرُّح، اِشراق.

**رؤشنه‌وکردن**

[ك: روین کردنه‌ره]

ف: روشن کردن.

ع: تَوَضُّع، تَفْهیم، تَعْبیر، نَحْب، اِحْیاء.

**رؤفوو**

ك: پەرز، پینه. [پارچه‌ی دورواو به‌سه‌ر جلویه‌رگی د‌ر‌اودا.]

ف: رفو، پینه.

ع: رَفا، اَنَم، تَرمیم، تَلْطِیق.

**رؤفووکردن**

ك: پەرزکردن، پینه‌کردن. [پارچه دوروین به‌سه‌ر جلویه‌رگی

د‌ر‌اودا.]

ف: رَفوکردن، پینه‌کردن.

ع: رَفا، اَنَم، تَرمیم، تَلْطِیق.

**روفرورگر**

ک: په روگر. [پینه کړ]

ف: زږوگر، پاره دوز.

ع: زږاء، نڅاد.

**روکن**

ک: پایه، گوشه، سوچ، دیوار. [قرژین، په نا]

ف: جن، پایه، گوشه، تنیزه، سو.

ع: رکن، جانب، طرف، سَنَد، دِعمَة.

**روکوو**

ک: نسوچ، خښم، کوټه ویون، نووچیانده. [نوشتانده،

چېمانده]

ف: خم، خمیدن، دولا شدن.

ع: رُکوع، تَنَکُّی، اِنحناء.

**روله**

ک: لوله، منال. [فرزند، زارې]

ف: رود، اَزم، فَرزند، زهراډ، بچه.

ع: وَلَد، صَبِي، نَسْل، نَجْل، اِبْن. (ابنة)

**روم**

[ک: ولاتی عوسمانی، تورکیای جاران.]

ف: روم.

ع: رُوم، عُثمانی، شُرکیَّة.

**رومه لخمزا**

[ک: ناڅاره، پشټوی (سروکه لهی «رومه لخمزا» به.)]

ف: هنگامه، روم پر خواست. (مخفف)

«رومه لخمزا» است)

ع: مَعْرَکَة، یَوْمُ الْغَزَا، قِیَامُ الرُّوم.

**روین**

[ک: روان، درمن]

ف: روغن.

ع: دُهْن، سَمْن، زَیت.

**رون**

ک: روتاک، روشن. [روین، روتاک]

ف: روشن.

ع: مُضِیْن.

**روناک**

ک: روشن. [روناک]

ف: روشن.

ع: مُضِیْن.

**رون داخکری**

[ک: نارې، تاييه تی روڼ تراننده.]

ف: يَغْلُو، يَغْلَا، يَغْلُوِي، يَغْلَاوِي، روغن داغ کن.

ع: مَقْلَا، مَذْوِيَّة.

**رون ده يتون**

[ک: درمنی زه يتون.]

ف: انفاق، روغن زيتون.

ع: زَيت.

**رون کونجی**

[ک: درمنی کونجی.]

ف: شیر، روغن کُنجد.

ع: حل، سَلِيط، شَیرِج، سَیرِج، دُهْنُ السَّمْسَمِیْم، دُهْنُ

الْحَل.

**رونه پو**

ک: روژنه پوژن، نوگه. [روژنه پوژ]

ف: روزدرميان، نوبه.

ع: غَیْب.

**رونیاس**

[ک: بنی گیایه که بز رنگی بن به کار دهیتريت.]

ف: روناس، روغناس، رغنار، زغنار، رونیاس،

روین، روینگ، روڼ، روڼنگ.

ع: قُوَّة، قُوَّة، عُرُوقُ الْحَمَر، عُرُوقُ الصَّبَاغِیْن.

**روو**

ک: دیدار، رواالت، دهمچار، شیره. [چرچار، دیم]

ف: رو، روی، رُخ، رُخسار، روا، چهر، چهره،

دیم، دیمه، دیمر.

ع: وَجْه، خَدَّ، عَارِض.

رو

ك: بهردم، [بهربرد، خزرد]

ف: رو، جلو، پیشگاه.

ع: حُضُور.

رو

[ك: بيشهرمی. شهرمنی (رودار. كهسپرد)]

ف: رو، نبواد، گستاخی. (پرو، كمرو)

ع: جَسَارَة، اِعْتِرَار.

رو

ك: ديرو، [لا، بهر و پستی هدر شتيك]

ف: رو.

ع: وَجْه، وَجْه، وَجْه، جَهَة، جَهَة، جَهَة، وَجْهَة،

وَجْهَة، صَفْحَة، طَرَف، جَانِب.

رو

ك: روانهت، ريو، راو. (بى‌داويرو، ريو راوى نيه.)

[رويينی، مراهی]

ف: رو، روى، پَچِيـو، ذَرَق، سالوسى،

خودسازى.

ع: رِئَاء، تَظَاهُر، تَزْوِير.

رو

ك: روبه‌برو، [بهرامبر، هم‌مهر]

ف: روبارو، روبرو.

ع: مُوَاجَهَة، مُوَاجِه.

رو

[ك: پيسپاردن، حراله]

ف: روبار.

ع: حَوَانَة.

رو

ك: روبه‌پرو كردن، [بهروپرو كردن]

ف: روبارو كردن، روبرو كردن.

ع: مُوَاجَهَة.

رو

[ك: پيسپاردن، بهروپرو كرده‌رو، حراله كردن]

ف: روباركارى.

ع: اِحَانَة.

رو

ك: روانه‌تياز، [مهرايكهر (ريكارا)]

ف: سالوس، ساخته‌كار. (ريكارا)

ع: مُرَافِي، مُزَوَّر، مُتَظَاهِر.

رو

ك: بخوازدار، [برودار]

ف: سُنْدَبَات، نمودنى، خواهان‌دار.

ع: مَرغُوب، مَطْلُوب.

رو

ك: ماچرموچ، [دهسچار ماچ كردن]

ف: روبوسى، چپچاپ.

ع: تَفَاغُم، تَلَاثُم، مُطَاعَمَة.

رو

[ك: تديار، جيبه‌جى كراو]

ف: روبراه.

ع: مُجَرى، مُنَجَز.

رو

[ك: به‌جى هيتان، جيبه‌جى كردن]

ف: روبراه كردن، انجام‌دادن، پرداختن.

ع: اِجْرَاء، اِنْجَاز، تَادِيَة.

رو

ك: روبار، [بهرامبر، بهربرو، هم‌مهر]

ف: روبارو، روبرو.

ع: مُوَاجِه، مُشَافِه، مُتَقَابِل، حَاضِر.

رو

ك: تيره‌تير، بهرانهر، [هم‌مهر، هه‌مهر]

ف: روبرو، برابر.

ع: تَجَاه، مُقَابِل، مُوَاجِه.

روویرو

ك: بهردم. [بهرمرو، مزید]

ف: روپرو، جلو، پیشگاه.

ع: حُضُور.

روویرو

ك: بهرانبری. [بهرمرو، بهرنگاری]

ف: روپرویی، برابری.

ع: مُوَاجِهَة، مُقَابَلَة، مُقَابَل، كِفَاح.

روویرو

ك: چنده به چنده. [بهرنگاری کردن]

ف: روپرویی، چانه به چانگی.

ع: مُفَارَضَة، مُكَافَحَة، مُقَابَلَة.

روویرو

[ك: روپروند، به چه]

ف: روپند، روبنده، ایازی، زرالو، چشم آویز،

پیدچک، پیچه.

ع: بُرُقُع، بُلَاق، طَرَحَة، نَعَم.

وینه - بولاع

روویروش

ك: سردروش، سردنداز. [پارچه‌ی سر و رو داپوشد]

ف: روپوش، رُبوشه، رُبوسه.

ع: قِنَاع، مَقْنَعَة، بُرُقُع، رِدَاء.

روویروش

ك: سردروش. [پرده، داپوشد]

ف: روپوش، سرپوش، پوشنه، سرانداز،

سرسینی.

ع: غِطَاء، خَفَاء، غِشَاء، غِشَوَة، غِشَاوَة، غِشِيَة،

غِشَايَة، غَاشِيَة، غُفَرَة، كِنَة، كِنَة.

روویزدان

ك: زردان. [اگرستخ کردن]

ف: رودادن. (جسور کردن)

ع: تَجَسُّس، تَجَرِيَة، تَبْذِيَة.

رووت

ك: روتد، قوت، قوتد، قوته، چك. [بیریشال]

ف: لُخْت، لوت، لوچ، لاج، ورت، غوش، غوشت،

تَهَك، برهنه.

ع: عَوْر، عَرِي، عَارِي، عُرِيَان. اَضْكَل.

رووت

ك: به تی، ساد. [ناتیکه لای، ساکار]

ف: ویزه.

ع: صِرْف، خَالِص، بَحْت، مُطْلَق.

روواتان

ك: داپروواتان، داپرین. دان کردن. [داسالین. داپرواندن]

ف: لخت کردن، کندن، جدا کردن، دانه کردن.

ع: نَزَع، خَرَط، تَعْرِیَة.

روواتانوه

ك: داپروواتان، رتینمه، داپرین. دان کردن. [چنین. داسالین]

داپرواندن]

ف: کندن، جدا کردن، چیدن، لخت کردن.

دانه کردن.

ع: جَنِي، قُطَف، تَعْرِیَة، تَجَرِي د.

روواتور

ك: رواتورشیاک، ناچارترشیاک، چروچارترشیاک.

[موز، ناچاروان]

ف: شکپا، ترشروی، گرفته روی.

ع: عَبُوس، بَشَع، كَالَج، مَقْبُوض.

روواتورشیاک - روواتور

روواتوووت

ك: رمشوروت. [بیرجلوهرگ]

ف: لخت و برهنه.

ع: اَضْكَل، عُرِيَان.

روواتوووت

ك: روتنه. [رووتنه]

ف: لخت و برهنه، دک و لک، دق و لُق.

ع: بُرْضَه، بُرْصاء، مُرداء.

**روونه تخت**

ك: داپوشمري ته تخت. (په رده په كه ده يدهن به سر ته خندا، بڼ بړك سوره ر بڼ مردو روښ يا سپيه.)

ف: نَخدار. (پوشه ای که روی تخت می اندازند، برای عروس قرمز، برای میت سیاه یا سفید.)

ع: غِطَاءُ النَّخْت.

**روونه ل**

ك: قوت، قوت، قوت. [بڼ جلومرگ]

ف: لُخت، برهنه، لوت، لوج، لاج، غوش، غوشت، ورت، تَهك.

ع: غور، غري، غاري، غريان، اضمك.

**روونه ن**

ك: زوی بڼ دره تخت له دارستاندا يا بڼ گيا له ناو چينه ندا يا بڼ فر له ناو به فردا.)

ف: لُخت، دك، دق. (زمین بی درخت در میان درختستان، یا بی سبزه در میان سبزه زار، یا بی برف در میان برف.)

ع: بُرْضَه، بُرْصاء، مُرداء.

**روونه وکړدن**

ك: داپلوسکائن. [رووت کړنده، دامالين]

ف: لخت کردن.

ع: لُخت، نَضو، نَعْرِیة، نَجْرید.

**روونه**

ك: قوتی، روته لی، لوتو لی. [بڼ جلومرگ بوون.]

ف: لُختی، برهنگی.

ع: غُریة، عَرِیة.

**رووتیا نهوه**

ك: رنیا نهوه، داپووتیان. [لیکرا نهوه. داپووتیان (وړك)]

رووتانه وي درخت.)

ف: لخت شدن، چیده شدن. (درخت مثلاً.)

ع: خلع.

**رووتی کړدن**

ك: روو وگرېزان بهرو كه سيك يا شتيك.

ف: رو کړدن.

ع: تَوَجُّه، اقبال.

**رووچا**

ك: رو دوشه كه، رووینگه. [به رگی دوشه ك.]

ف: روچا، رو هی توشك.

ع: حبس، غِطَاءُ الْمَرْقَد، غِطَاءُ الدُّوْشِك.

**رووچینگه**

**رووخواهش**

ك: خواهر شو، میړوان. [رو خوش، ناچار کړاوه، میهرمان]

ف: خوش رو، مهربان.

ع: بَشوْش، رُوْوف، صَبِيح، مَلِيح، طَلِيْقُ الْوُجِه.

**رووډار**

ك: پېړيو، روو سه خت. [پيشه رم، روو ه لاس تراو]

ف: پړو، سخت رو.

ع: دَعْن، مَاجِن، مَاجِع، جَسور.

**روو دامالیک**

**روودان**

ك: روو پیدان، دمه وړان. [بده موره دان (گوستاخ کردن)]

ف: رودان. (جنسور کردن)

ع: تَجْسِير، تَجْرِیة، تَبْذِیة.

**رووډان**

ك: چاراکوتان، کوزان سره. [به ناچار ودا کوتا نهوه: پاس

کردنی چاکه ی خوت به لای چاکه له گد کړاوه.]

ف: واگو کردن، تازه کردن، سپاسه...

ع: تَعْمِین، تَطْطِیس، مِیة.

**رووډل**

ك: گرفت. [له بڼ بوون، زگ رستان]

ف: روډل، گرفت.



ع: سُدَّة، ثَقَل.

رووده ریائیس

ل: رووگم. [به سندن کردنی کاریک له بهر که مریوی.]

ف: روودروایست، روگردان.

ع: مُسْتَحْيِي، مُعْتَت، مُكْرَه، مَجْبُور.

رووده ریائیس

ل: رووگمی. [رووگمبون]

ف: روودروایستی، روگردانی.

ع: حَيَاء، اِسْتِحْيَاء، عَنَت.

رووپهش

ل: [ک: سیارو، دهرچارپوژ.]

ف: روسیاه.

ع: اَدْعَم، اَسْوَدُ الْوَجْهِ.

رووش

ل: پرز، رووشان، ریشون. [تالگهلی تان یا پزی پارچه که

له کاتی دراندندا دیته دهره.]

ف: روش، پرز. [نخ‌های جامه که هنگام پاره

کردن در می‌آیند، تار یا پود.]

ع: لَيْف، لَيْفَة، غَفَر، غَفَر، زَنْبَر، زَوْبَر، زَوْبَر، مُشَاقَّة.

رووش

ل: رووکیان. رووک. [رووشان، بریندار بوونی سرچل.]

ف: خَراش، ریش.

ع: خَدَشَة، سَحْجَة، شَجَه. تَقَشُر، تَقْرَه.

رووش

ل: ترش، بیتهرم. [دهرانی، به دهر.]

ف: روش، دژآلود، بی‌شرم، لُکام، کلوک.

ع: شَرَس، شَكْس، ذَرَب، شَرُور، مَرِيد، مَارِد، قَلْطِي، خَبِيث، غَضُوب.

رووشال-رووش

رووش کردن

ل: رووکائن، رووشائن. [سرچل بریندار کردن]

ف: خراشیدن، ریش کردن.

ع: تَخْدِيش، سَحْج، شَج.

رووشیان

ل: خراشیان، رووکیان. [رووشان، سرچل بریندار بوون]

ف: خراشیده شدن، ریش شدن.

ع: اِنْخِدَاش، اِنْسِحَاج، اِنْشِجَاج، تَقَشُر، تَقْرَه.

رووک

ل: رووش، خراش، رووک. [رووشان]

ف: خراش.

ع: خَدَشَة، سَحْجَة، شَجَة.

رووکار

ل: روو. [دیوی دهره‌ی کار.]

ف: روکار، روی کار.

ع: ظَاهِرُ الْعَمَل.

رووکار

ل: روویه‌رو، روولای، روو. [به‌روولای]

ف: رووبرو، روبه سوی.

ع: تَجَاه، تَلْقَاء، جَانِب، طَرَف.

رووکائن

ل: رووشائن، خراشائن، رتین. [رووشاندن، سرچل بریندار

کردن.]

ف: خَراشِیدَن، خَراشِانَدَن، ریشاندن.

ریش کردن.

ع: خَمَش، خَدَش، سَحْج، شَج، تَخْدِيش، تَكْدِيع...

رووک-رنه

رووکش

ل: دمه، روومال. [رووکیش]

ف: روکش، روپوش، رومال، ستو، سه‌تو،

زrandود، سیم‌اندود.

ع: مُوَوَه، مُطَلَى، مُذْهَب، مُذْهَب، ذَهَب، مُفَضِّل.

سَنُوق.

رووکش

ل: رووکیش. [زیادکرا، پتوبه‌سرا، سهرار]

ف: روکش، افزوده، فزوده.

ع: اِضَافَة، عِلَاقَة، ضَمیمَة.

### روکیان

ک: روشیان، خراشیان، رنیان. [روشان، سه چل بریندار  
بودن]

ف: خراشیدن، خراش شدن، خراشیده شدن،  
ریشیدن، ریش شدن.

ع: تَخْدُش، تَحْمُش، تَكْدُج، تَقْشُر، تَقْرَه، اِنْشِجَاج،  
اِنْشِجَاج.

### روکیش - روکهش

### روکهردان

ک: روده ریاس، روگیر. [پهسه ندرنی - یا: پهسه ندری  
- کارنک له بر که مریوی.]

ف: روگردان، روگیر، رودروایست.

ع: اِسْتَحْيَاء، مُسْتَحْيِي...

### روکهردان

ک: هه لهر که ریگ، هه لهر که ریگهر، [وهر گهران، وهر گه یار،  
پاشگن]

ف: روگردان، برگشته، رو برگشته.

ع: اِرْتِدَاد، اِرْتِجَاع، مُرْتَد، مُرْتَجِع.

### روگیر

ک: روگردان، روده ریاست. [ناچار کراو به هوی  
که مریویهر.]

ف: روگیر، روگردان، رودروایست.

ع: مُعْتَد، مُكْرَه، مُجْبِر، مُسْتَحْيِي.

### روم

ک: روی من. [دهر چاری من، شهر منی من، بیت شهر منی  
من]

ف: روم، وویم، روی من.

ع: وَجْهِي، خَدْيِي، عَارِضِي، جَسَارَتِي، اِعْتَارِي.

### رومهت

ک: دهر چار. [رو، چهر چار]

ف: رو، روی، رُخ، رخسار، چهر، چهره، دیم،  
دیمه.

ع: خَدَّ، وَجْه، عَارِض، صُورَة.

### رومهتگرن

ک: دهر چار گرتن. [رازانده وی دهر چار به مو لینگرتن]

ف: رخ پیراستن.

ع: خَفَاف، مَسَح، قَشْر، نَمَص، تَنَمِیص.

### رومهتگیر

[ک: رازینه وی رومهت، دهر چار هه لگر]

ف: پیرا، رخ پیرا، پیراینده، پیرایه گر.

ع: نَامِصَة، مَشَاطَة، قَشَارَة، مُرْتَبَة.

### رونویس

[ک: رونویس، له بر گیار، له بر گره]

ف: رونویس، وانویس، رونوشت، واتوشت.

ع: نُسْخَة، سَوَاد، مُسَوَّدَة، مُسْتَنْسَخ.

### روونه بوون

[ک: شهر م کردن]

ف: رونداشتن.

ع: خَبَاء، اِعْتَار.

### روونه بوون - روونه بوون

### رووه

ک: چه که. [دیوی به چاری جلهر گ و... (رووی کراس).]

ف: روه، آبره، آورده. (روی جامه)

ع: ظَهَارَة، وَجْه.

### رووه

ک: روکار. [به مریوی، به مریوی]

ف: رو بروی، رو به سوی.

ع: تِجَاه، تِلْقَاء، جَانِب، طَرَف.

### رووه

ک: دیو، لاپه له، لاپه به. [دیو، لا]

ف: روی.

ع: وَجْه، صَفْحَة.

**رووه دوشه که**

ک: رو جا. [به رگی دوشه ک.]

ف: رو جا، رویه توشک.

ع: غِشَاءُ الْمَرْقَدِ.

**رووه مته کا**

[ک: به رگی سرین و پستی.]

ف: رویه بالش.

ع: مَلْفَةٌ، غِلَافُ الْمَخْدَةِ.

**رووه لهجه رخانن**

ک: پشت مه لکردن. [رو و رگ تیران، پشتی کردن]

ف: رو گرداندن، رو برگرداندن، پشت کردن.

ع: احاشة، تَصْفَرُ، تَعْجِیة، عَطْفُ الْوَجْهِ.

**رووه هم**

ک: سر جهه، سریه ک، بانیه ک. [تیکرا]

ف: رو هم، روی هم.

ع: جَمْعًا، كَلًّا.

**روی**

[روشت، چو، (کرداری رابردو)،]

ف: رفت، شد، شود، روان شد. (صیغه ی ماضی

است.)

ع: رَاحَ، ذَهَبَ، مَضَى، مَشَى، سَعَى، مَرَّ، سَارَ، جَاَزَ،

انْصَاقَ، انْصَاعَ.

**روینز - گوهان** [ (دیه کی کرماجیه.) ] (کرماجی است.)**رویگ**

[ک: روشتور، تیپه ریو]

ف: رفته، گذشته.

ع: ماضی، مار.

**روین - کهل****روین**

ک: چوین، لا چوین، جوین. [روشتن]

ف: رفتن، شدن، شودن، هتش، گسی، گسیل،

گسیل.

ع: مَشَى، ذَهَبَ، مَضَى، مَضَى، مَرَّ،

رَحَلَتْ، رَوَّاحَ، قُبُونُ، سَعَى، هَجَرَتْ، غَيَبَتْ، سُرُوبَ.

مِیَاطَ، جَوَّازَ، سَفَرَ، جَرَى، حَرَكَةً، انْصِیَاعَ، اِدْبَارَ.

**روینه خوره**

ک: کورتا و بیرون. ته - که بیرون. [کورت بیرونه.

ته سلک بیرونه]

ف: خورد رفتن، کوتاه شدن.

ع: انْتِقَاصُ، تَقْصُرُ.

**روینه کفت**

ک: شک بیرون. [هاتنه رویه ک]

ف: وا خوردن، توهم رفتن، سست شدن.

ع: اِنْدَكَكَ، اِنْقِبَاضُ، اِشْمِئْزَانُ، اِنْذِعَارُ.

**روینه کونا**

ک: شکیان، به زیان. [کشانه کرن (شکستختیان.

خوازه یه.)]

ف: سوراخ رفتن. (مغلوب شدن، استعاره است.)

ع: اِنْجَحَارُ.

**روینه ووه**

ک: گه ریانه وه. [روشته وه]

ف: برگشتن، بازگشتن، باز رفتن.

ع: رُجُوعُ، رَجَعَتْ، عَوْدَةٌ، فِیئُ، اِنْتِکَاسُ.

**ره نیس**

ک: گموره، سرگموره، سرور، [سرورک]

ف: ستر، ستردار، سرکرده، سرکار، سرور، بزرگ.

ع: رَئِیسُ، رَعِیمُ، سَیِّدُ، رَئِیسُ، رَاسُ.

**ره نیس بهله دیه**

ک: شاردار. [شاره مان، داروغه]

ف: کلو، کلانتز، داروغه، شحنة، شهردار.

ع: رَئِیسُ الْبَلَدِ، شَیْخُ الْبَلَدِ.

**ره بیرونه و**

لک: تَرَدِپَه‌رور، پَه‌رور دگار. [پَه‌رور دگاری ره‌گه‌ز و چه‌شنه‌کان.]

ف: زَرُشِشَت، زَرُشِشَت، داراب، دارای، دارای گونه، فَرْدَفَر، فَرَفَر و زان، گونه‌پرور.

ع: رَبُّ النُّوع.

ره‌بن

لک: بیتوپیاگ، بَرِژَن. [سه‌ت]

ف: بیوه، بیوه‌مرد، بی‌زن.

ع: اَیْم، ثَیْب، عَرَب، بَتول.

ره‌پ

لک: ره‌ق، رشک، سه‌خت. [توندپور، رشک‌ه‌لانو]

ف: خُشِشِک، خُشِشِکیده، سَخَت.

ع: صَئِب، یابِس، مُتَیِّس.

ره‌پانن

لک: کُرتانن. [لَیدان (له‌نانی و شک‌دان - بِنَ نمونه - به‌دمست - به‌شیره‌یه‌ک که ده‌نگی لَیره‌پیت).]

ف: زدن. (دست مثلاً بر نان خشک که صدا کنند.)

ع: دَق، ضَرَب.

ره‌پره‌پان

لک: ته‌پنه‌پان، ته‌پنه‌پ. [ده‌نگیکه (ره‌ک: ده‌نگی هه‌ل‌ه‌ز و دابه‌ز له‌سرباندا).]

ف: تپ‌تپ. (صدای جست و خیز در پشت بام مثلاً.)

ع: لَدَم، خَفَق.

ره‌په

لک: ته‌په، خرپه، خورپه. [لَیدان (ره‌ک: لَیدانی دل).]

ف: تپش، تپیدن. (تپیدن دل مثلاً.)

ع: ضَرَبان، اِرِغَاش.

ره‌پره‌پ

لک: ته‌پنه‌پ، خرپه‌خرپ، خورپه‌خورپ. [لَیدانی زَن]

(دوباره برونه‌ده‌ک‌ی له‌بهر زَن‌یونیه‌تی.)

ف: تَپ‌تپ، سَک‌سَک. (تکرار برای کثرت است.)

ع: ضَرَبان، اِرِغَاش.

ره‌پهل

لک: ره‌پله، ده‌سه. [هاریازی (ده‌سته‌ی کایه‌که‌ر).]

ف: دسته، توده، گردشده. (دسته‌ی بازیکن)

ع: رَحم، جَمع.

ره‌پهلکا

لک: کایه‌گا. [یاریکه (شوینی کویونه‌ده بِن‌یاری کردن).]

ف: بازیگاه. (جای گردن شدن برای بازی)

ع: مَلْعَب، مَلْهَی، مَزْحَمَة.

ره‌پهلکا

لک: به‌ره‌لا. [له‌ره‌گای نازاد (باغ یا له‌ره‌گیاه‌ک که پاران نه‌کراییت).]

ف: آزاد، زها. (باغ یا علف‌زاری که قدغن نباشد.)

ع: بَه‌رَج.

ره‌په‌له - ره‌پهل

ره‌ت

لک: به‌ره‌پرت. [جوره‌ته‌پکه‌یه‌که که درگیاه‌ک به‌سمر

چالیکه‌ده داده‌سهرزینن، هه‌ر که نیس‌پیرتک به‌سهریدا

تینه‌پیرت ده‌که‌وه‌پته نار چاله‌که‌ده ر ده‌سبه‌جی ده‌رگا‌که

ده‌به‌سرت.]

ف: دام، چاله‌دام. (قسمتی است از دام که روی

چاله‌دروی نصب‌کنند، همینکه شکار از روی

آن رد‌شود میان‌چاله می‌افتد و در فوراً بسته

می‌گردد.)

ع: رُیْبَة، وَجَرَة، قُرْموص.

ره‌ت

لک: چال. [به‌پرت، به‌پرت] (قرلکه)

ف: چال، چاله، گودال.

ع: حُفْرَة، رُيْبَة، قَرْمُوص.

**ره نان**

ك: تهرات، تَرَوَق [مهلاتن]

ف: نَو، دَویدن.

ع: رَكض، عَدُو.

**ره نانن**

ك: تَرَوَقَن، لنگدان، مانانن [غاریتکردن]

ف: دواندن، خسته کردن.

ع: فُطُو، اِعداء، اِعیاء.

**ره نهوه**

ك: ریشه، رهسن، رهگ [تَرَهه، بنهچه]

ف: ریشه، رَگ، پَرَوَز، رَسَن، نَزاد، تَبَار.

ع: أَصل، نَسَب، عَرِيق.

**ره نهوه**

ك: شهجهره، رهسهنامه [تَرَههنامه، رهگهزنامه]

ف: پَرَوَز، نَزادنامه.

ع: شَجَرَة، صَحِيفَة النُّسَب.

**ره نهوی**

ك: کارب [به‌رخی شش مانگه.]

ف: ثَقْلَى، بره. [بره‌ی شش‌ماهه]

ع: سَخَنَة.

**ره نیلک**

ك: تَرَوَقیَاگ، مانیَاگ. [رَه‌تَیترَاو، غاریتکراو، ماندردکراو]

ف: خسته شده.

ع: مَرَكُوض، عَی، عَیَان، مَقْطُوع.

**ره لیان**

ك: تَرَوَقیان، مانیان. [غارکردنی زَر، ماندردیرون]

ف: دَویدن، خسته شدن.

ع: عَدُو، رَكض، عَی، ثَقْطَی.

**ره چم**

ك: سه‌نگسار، سه‌نگیاران. [به‌رده‌باران]

ف: سه‌نگسار، سه‌نگ‌باران.

ع: رُجَم، زَبَر.

**ره هم**

ك: دَلَسَوَزی، دَلَسَوَتیان، دَلْکزیانسه، به‌زه‌ری. [به‌زه‌ری،

دل‌سهرمی]

ف: مهر، مهربانی، دلسوزی، آزرم.

ع: رُحَم، شَفَقَة، عَطُوفَة، رَفَقَة، رَافَة.

**ره همت**

ك: به‌خشس، نامه‌رزین، به‌خشین. [لیبردن، چارپوشی]

ف: لَم، ریز، درپه، دَرَسه، دَرَسَته، دَرَشَته،

آمَرَش، بَخَشش، بَخَشایش.

ع: رُحَم، رَحَفَة، رُحَمی، رَحَمَت، مَرَحَفَة، صَفَح،

عَفُو، عَطُوفَة، رَافَة، رُوفَة، شَفَقَة، مَغْفِرَة، حَنَان.

**ره هه**

[ك: سووکه‌لناری «ره‌حمان»، ناره بر پیانان.]

ف: مخفف «رحمان» است، اسم مرد.

**ره هت**

ك: ناسوده، راحت. [بیخه‌م]

ف: آسوده، آرام، آرمیده.

ع: رَاحَة، مُسْتَرِیح، فَاوَه، فَاوِغ.

**ره هتی**

ك: ناسورده‌گری. وچان، ورینگ. [بیخه‌می، ناسایت]

ف: رُستی، آسایش، آرامش، آسودن، آرامیدن،

آسودگی، خستگی‌درکردن.

ع: رَاحَة، فَرَاغَة، اِسْتِرَاحَة.

**ره هتی**

[ك: ناسرازیکه شله‌مه‌نی پی ده‌ک‌نه ناس ده‌لری

زارته‌نگره.]

ف: پَتو، تَکاب، تَکاب، تَکاد.

ع: لَیف، قِمَع، مِصْفَاة، رَاووق.

**ره هته**

[ك: سه‌نگسار، سه‌نگیاران. [به‌رده‌باران]

ف: سه‌نگسار، سه‌نگ‌باران.]

لک: جل، پوشاک، [پوشیدن، جلوه‌رنگ]

ف: رَخت، پوشاک، پوشیدنی.

ع: لباس.

رهخت

لک: یرَهَقْ [اشتمه‌کی نَسَب که له زیر یا زیر دوست ده‌کریّت.]

ف: رَخت، یراق، ستام، اُستام، اوستام، اوستان. (رخت اسپ که از طلا یا نقره می‌سازند.)

ع: حُطَي، رَخت.

رهختاو

لک: جیوان، جیگه، [خمرگه، نوین]

ف: بَیر، بَستَر، تشخانه، رخت‌خواب.

ع: مَنامه، مَرَقَد.

ره‌خس

لک: سَما، چوبی، هله‌که، هله‌په‌رکی: [دیلان]

ف: وشت، شار، پاکوختن، دست‌افشاندن، جَنبیدن، چرخ‌زدن، چوبی‌کشیدن.

ع: نَزج، رَقص، رَقز

ره‌خنه

لک: کونا، که‌له‌ره، [کون، که‌له‌هر، قلیش]

ف: رَخ، رَخنه، شکاف، شکوف.

ع: قَلَق، خَرَق، ثَلَمَة، فُرَجَة، ثَقَبَة.

ره‌د

لک: شَرَن، جیگه‌پا، [شرین‌پا، شَرپ]

ف: رَد، پَی، رُهو، نشان‌پا.

ع: اَثَر، سَلانِق.

ره‌دبوون

لک: بَگردَن [تَپَهرین، پَهرینه‌ره (ره‌ک) پَهرینه‌ره له نار.]

ف: رَدشدن، گُذشتن. (از آب مثلاً.)

ع: عُیور، مُرور، ذهاب.

ره‌دکردن

لک: بَگیرانَن، بَگیرانَن، [تَپَهراندن، پَهراندن‌ره]

ف: رَدکردن، گُذَراندن.

ع: تَعبیر، اِمرار، اِذهاب.

ره‌ده‌وکردن

لک: دانهره، کوتانه‌ره‌ملا: [بَسه‌ردا دانهره.]

ف: پَس‌دادن.

ع: رَد، اِعاذَة، اِرْجاع.

ره‌ز

لک: هَمنَگَور، مَیور، [تَری، بَته‌تری]

ف: اَنگور، مو.

ع: عَئِب، کَرم.

ره‌زاز

لک: رَه‌نَگَهر، رَه‌نَگَهر، [خَرمَگَهر]

ف: رَنگَرَن، رَنگ‌کن.

ع: نَوَن.

ره‌زاهه‌ن

لک: دَلخَوش، خَوشنَود، تَه‌نَده‌داگ، [قایل (رازی)]

ف: خَرسَند، خَوشنَود، دَل‌خَوش، دادستان.

(رضامند)

ع: راضی، رَضی.

ره‌زاهه‌نی

لک: دَلخَوشی، خَوشنَودی، تَه‌نَده‌ردان، [قایل‌بیرون،

رازی‌بیرون]

ف: خَرسَندی، خَوشنَودی، دَل‌خَوشی،

تَن‌دردان، خواه دادستانی.

ع: رَضایَة.

ره‌زایه‌ت—ره‌زاهه‌نی

ره‌زَاز

لک: بَرَنگَوت، [دَنگَپی]

ف: بَرَنج‌کوب.

ع: رَدان.

ره‌زل

ك: كهئس، كه نهفت، چهپهئ، نه گریس. [رسوا، بی تابریو]  
ف: پَزو، پَزوی، پَزوی، فرومایه.

ع: رَذَل، رَذیل، قُف، قُف، فُسل، دَنیع، مِغلاق، اَرذَل  
النَّاس.

رَهزله

ك: رَزَه: بهری گیاه که بَر درمان دهسیت.

ف: رَزَه، بازَج، اَوَرَنگ، اَوَرَنج، سَگ‌انگور،  
سَگَنگور، تاج‌ریزی، روباه‌تریک.

ع: قَناء، حَبّ الفَناء، عِنَب الثُّعلب.  
وَنَه

رَهزله

ك: مازی. [بربری پشت.]

ف: مازَه، مازَن. [بند پُشت]

ع: سیسَاء، شُرْخوب، صُلب.

رَهزله پَیج

ك: گیاه که بَر درمان دهسیت. (به یونانی «ستاریون»  
پی‌دَئین.)

ف: فاشِرا، فاشِرسَتن، برابران، شش‌بندان،  
هزار چشان. (به یونانی سَطاریون گویند.)

ع: عِنَبُ الْجَنِّ، عِنَبُ الْحَيَّة، حَالِقُ الشَّعَر.  
وَنَه

رَهزَم

ك: جَهَنگ، داوا. [شهر]

ف: رَزَم، نَبَرَد، پَیگار، جَنگ.

ع: حَرَب، قِتال.

رَهزَمه

ك: بوخچه، بهسه. [بهسراو، پیچراو]

ف: بسته، بُوخچه، بوقچه، پُرونده.

ع: رِزْمَة، حُرْمَة.

رَهزَه‌لُخوا

ك: بَر خوا. [بَر خاتری خوا. (مه‌مزی رَهزای خوا.)]

ف: برای خدا، (محض رضای خدا)

ع: مَحْضاً لِلَّهِ، لِرِضَاءِ اللَّهِ، طَلَباً لِمَرْضَاةِ اللَّهِ

رَهزِلَق

ك: چهپهئ، كهئس، كه نهفت، نه گریس. [رسوا، بی تابریو]

ف: پَیس، پَزو، پَزوی، پَزوی.

ع: رَذِل، دَنیع، مِغلاق، قُف، قُف.

رَهزِلَن

ك: رَهشَن، [رَشَن، كله‌كیشان]

ف: سَرمه‌کشیدن.

ع: كَحَل، اِكْتِحال.

رَهزَلنه‌وه—رَهشَنه‌وه

رَه‌س

ك: پاش‌گریکه (روك) دادرس. به تهنیا به‌کار  
ناهنیتیت.)

ف: رَس، رَسَنده، (دادرس، منفرداً استعمال  
نمی‌شود.)

ع: ندارد. [هارواتای عمره‌بی نیه.]

رَه‌سا

ك: بِلون، درِیژ. [پراپر]

ف: رَسا، بلند، دراز.

ع: رَفیع، طَویل، كَافِی، وَافِی، كَامِل، تَام، تَمَام.  
رَه‌سای

ك: پیاه‌یین، به‌ش‌کردن. [به‌س‌مردن]

ف: رَسایی.

ع: كَفایَة.

رَه‌سَخ

ك: روم كوچك. [به‌رو بیگیان چون گیان له شیتواری  
مرونده به‌چیت شیتواری نازَه، پاشان روک، پاشان  
بیگیان.]

ف: سَنگسار. (روح از صورت انسانی به صورت  
حیوان بعد به صورت نبات بعد به صورت  
جماد درآید.)

ع: رَسَخ.

ره سم

ك: یاسا، پار، رهشت، را، شیوه. [دابونه ریت]

ف: رَسَم، بَز، تَرز، زُوش، شیوه، رسته، راه،

یاسا.

ع: دَاب، رَسَم، رَوِیَّة، عَادَة، قَانُون، قَاعِدَة، طَرِیْقَة،

طَرَز.

ره سم

ك: شیوه. [نیگار (نیگاری رنگینه کراو له هونه‌ری

نیگار کیشاندان).]

ف: گَزَار، نِگاره، بَیْرَنگ، نَیْرَنگ. (سیاه قلم در

فن نقاشی)

ع: رَسَم.

ره سم کیش

ك: شیوه ساز، شیوه کیش، شیوه نویس، شیوه نگار.

[نیگار کیش]

ف: گَزَار گَر، بَیْرَنگ نگار.

ع: رَسَام، نَقَاش.

ره سم کیشان

ك: شیوه کیشان. [نیگار کیشان]

ف: گَزَار دَن، گَزَار دِیْدَن، گَزَار کَشِیْدَن،

بَیْرَنگ نِگَاشْتَن، بَیْرَنگ نِگَاوِی، نِگاره کشیدن.

ع: تَرَسِیم، تَنْقِیش، نَقَش.

ره سمی

[ك: عَادَتِی، نَاسِی (وله: برنجی رسمی).]

ف: رَسْمِی. (برنج رسمی مثلاً.)

ع: عَادِی، مُتَعَارِفِی.

ره سمی

[ك: خَرَمَه تَكَارِیك كه ده سَنَوِیژ نَاشَكِیْتِیْت.]

ف: رَسْم، رَسْمِی. (خدمتکار محرم)

ع: خَاصَر، خَادِم محرم.

ره سوون

ك: فرساده، كَس. [نامه بهر، په یام بهر، نِیْرَار]

ف: فرستاده، كَس، آدَم.

ع: رَسُول، مَبْعُوث.

ره سه د

ك: بهش. [بَشَك، پاژ]

ف: بَخْش، رَسَد.

ع: سَهْم، نَصِیب، قِسْمَة.

ره سه د

ك: كَالِیْت، كَوَلِیْت. [بَرَسَه، كه مِیْن]

ف: هَوْدَل.

ع: رَهْنَد.

ره سه د خانه

ك: كَالِیْتِگَا، كَوَلِیْتِگَا. [شَوِیْنی بَرَسَه نَانه‌ره، كه مِیْنِگَا]

ف: هَوْدَل خانه، هَوْدَل گَاه.

ع: مَرَهْنَد.

ره سه ن

ك: گَوْرِس، تَه نَاف. [گَوْرِس، پَهت، تَه نَاف]

ف: رَسَن، رِیْسَمَان، تَنَاب.

ع: حَبَل، رِشَاء، طَنَاب، طُنَب.

ره سه ن

ك: رَهگ، رِشَه، رَه تَه‌ره، تَوَرَزَم، نَه ژَاد. [تَه‌زه‌مه، رَه گَز (به

زَوِی بَو نَسَب به كار ده هِیْرَت).]

ف: پَرَوَز، نَه ژَاد، تَبَار، گَوهر. (بیشتر در اسب

استعمال می‌شود.)

ع: نَسَب، أَصْل، عِرْق، عِرْقَة.

ره سمید

[ك: رَه سَل (به لگه‌ی گه یشتنه جی).]

ف: رَسِید، یَافْتَه. (قبض رسید)

ع: أَوَاصِل.

ره سمید و گهری

ك: رَاوِسی، پِیَاگَه بِن. [پِیَكُو لَیْنَه‌ره، پَشَكْنِیْن]



ف: پژوهِش، رَسیدگی، وارَنسی، برزَنسی.

ع: فَحص، تحقیق، تَفَتیش، اِسْتِفْساَر.

ره‌سین

ل: رَسگاری. [رزگاربین، خه‌له‌ستن]

ف: رَستن، رَستگاری.

ع: نَجا، قَلاح، خَلاص، نَقذ.

ره‌سین

ل: گه‌ین. [گه‌یشتن (وشه‌یدی کی گه‌پورسیه).<sup>۱</sup>]

ف: رَسیدن. (لغت گروسی است.)

ع: وِصول. مُلاقاة. تَحقیق، فَحص.

ره‌سین

ل: ره‌ان. [گه‌ینه‌نر، راگه‌ینه‌نر]

ف: رِسان، رِساننده.

ع: مُوَصِّل، مُبَلِّغ.

ره‌ش

ل: مَشکی، قه‌نوروسی. [ره‌ژ، سیا]

ف: سیا، سیاه، گَلاه.

ع: اَسود، اَحْثَم، اَسَحَم، اَسَحَم، اَدَهَم، اَكْفَح، حَالِک،

بَهیم، غَرِیب، یَحْموم.

ره‌ش

ل: قه‌لاخی. [جلویه‌رگی تازه‌باری].

ف: سیا، جامه‌ی سوگ. (لباس عزّا)

ع: سِلاب.

ره‌شاو

[ل: زووخاری ده‌روون (له‌نه‌ندامگه‌لی له‌ش په‌یدا

ده‌ییت).]

ف: زاوَر، آب سیا. (در اعضا، بدن پیدا

می‌شود.)

ع: اَلْماءُ اَلْاَسود.

ره‌شاو

ل: نارمروار. [نارمرواری: نه‌خوشینیکه. (تاییه‌تی چاره).]

ف: تَمَر، آب‌سیاه، آب‌مروارید. (در چشم پیدا

می‌شود.)

ع: ماءُ النُّزْلة، اَلْماءُ اَلْاَسود.

ره‌شایی

ل: تارمایی، تاپَر، ناسَن. [شه‌بنگ]

ف: رُهو، سیا‌هی.

ع: شَبَح، شَخْص، نِدَح، جُتّه، طَیْف، ظِل، سَواد،

هَامّة، عامّة، خِیال.

ره‌شایی

ل: جو‌چین. [گوندنشینی بی‌جور و گا.].

ف: جو‌چین، سیا‌هی‌ده. (رعیت بی‌جفت)

ع: قَرَوی، سَوادُ القَرِیة.

ره‌شایی

ل: ره‌شکه‌ن. [په‌له‌ی ره‌ش له‌کیتودا که به‌فره‌که‌ی

ده‌پیتته‌ده.].

ف: سیا‌هی. (سیاهی میان برف که از کوه پیدا

می‌شود.)

ع: کَلَف، سَواد.

ره‌شایی

ل: چترمه‌لگیر. [ندو که‌سانی که پیاری شه‌ر نین و ته‌نیا

ژماره‌ی سوپا زوَر ده‌کن.]

ف: سیا‌هی، سیا‌هی لشکر.

ع: سَوادُ العَسْکَر.

ره‌شایی

ل: رَمَل، کازِی. [تم، رَشکه‌ریتشکه]

ف: سیا‌هی، خیرگی.

ع: غِشاوَة.

ره‌شایی

ل: بَیَر، ره‌لَین. [بَیَر: نه‌خوشینیکی پیسته.]

ف: گِراوون، گوارون، گَریون، بَریون، اَندوب، داد.

۱- گه‌پورس: نارچه‌په‌که له‌گوردستان. (ر-ر)

ع: سَوْدَاء، سَوِيدَاء، قَوِيَاء، حَزَاز.

ره‌ش‌بام

ل: ره‌ش‌کار. [مه‌یله‌ره‌ش]

ف: سیه‌فام، سیاه‌فام.

ع: آدَم، آدَم، آدَم.

ره‌ش‌بوون

ل: له‌به‌رچارکه‌فتن. [له‌به‌رچارکه‌رتن، بی‌تران (خوازه‌یه).]

ف: سیاه‌شدن، از چشم افتادن. (مجاز است.)

ع: مَفْطُورِيَّة، مُسْتَكْرِهِيَّة.

ره‌ش‌به‌له‌ک

ل: ره‌ش و چه‌رمگ. [ره‌ش‌باز، به‌له‌کی ره‌ش و سپی.]

ف: سیاه‌وسفید.

ع: حَصَف، خَیْس، کَلْء.

ره‌ش‌به‌له‌ک

ل: زن‌ریگ. [نافرمت و پیار (که له‌ه‌له‌په‌رکیندا) تیکه‌ل

ده‌ین.]]

ف: زن و مرد. (که در چویی قاتی می‌شوند.)

ع: خَیْس، ثَخَالْس، ثَخَالْط، اِرْتَقَاش.

ره‌ش‌پوش

ل: له‌لاخی‌پوش. [نازیه‌تبار، جل‌به‌رگ ره‌ش.]

ف: سیاه‌پوش، سوگوار.

ع: مُسْتَلَب، حَاد، مُجَدَّ. (مُجَدَّة، مُتَسَلِّبَة)

ره‌ش‌پوشین

ل: له‌لاخی‌بوون. [نازیه‌تباری]

ف: سیاه‌پوشی، سیاه‌پوشیدن.

ع: حِدَاد، مُسَلَّب.

ره‌ش‌تاله

ل: ته‌سمه‌ری مه‌یله‌ره‌ش.]

ف: سیاه‌چرده، سیه‌چرده.

ع: أَسْمَر، أَقَم، آدَم.

ره‌ش‌تن

ل: ره‌رتن، کله‌کیشان. [رشتن، کله‌کیشان]

ف: سر‌مه‌کیشدن.

ع: اِکْتِحَال.

ره‌ش‌تنه‌وه

ل: ره‌ژنده، داگرتن. [دایرشین، جی‌کردن‌ره، گشتگیری]

ف: فراگرفتن.

ع: شَمَل، شَمَل، شَمُول، تَغْطِيَّة.

ره‌ش‌تی

ل: کیش، کیشاف. [شده، مشکی (ده‌سمائی هوریشی

خه‌ت‌خه‌ت که ده‌ییتن به‌سردا.))]

ف: رشتی، کشیاف. (دستمال ابریشمی راه‌راه

که به سر می‌بندند.)

ع: رَشْتِي.

ره‌ش‌دل‌کهریان

ل: نال‌زیبون، تازه‌اگریان. [تاروق کردن و گرژ بوون له

رقا.]]

ف: کیارا، سیاه‌شدن، گرفته‌شدن،

خشمناک‌شدن، خشمگین‌گشتن.

ع: كُفَّة، اِكْلَاف، اِغْتِيَاظ، اِحْتِدَاد، اِزْمِجَاج.

تَنْقُط، شَكْس.

ره‌ش‌کار

ل: ره‌ش‌بام. [ره‌شتان]

ف: سیه‌فام، سیاه‌فام.

ع: آدَم، آدَم.

ره‌ش‌که

ل: (ل: تریکی جه‌واژ‌ن‌سایه ره‌کرو داو ده‌یتن و کار

نال‌ی پی‌ده‌گوژنده.))]

ف: آرد، کونده. (جوال مانندی است مشبک

مانند دام می‌بافند و با آن کاه و علف حمل

کنند.)

ع: غِرَارَه، شُکْبَان.

وینه

## رهشکن

ك: رهشایی. [په‌له‌ی رهش له كێودا كه به‌فره‌كه‌ی ده‌چیتته‌ود.]

ف: سیاهی. (سیاهی میان برف که از کوه پیدا می‌شود.)

ع: کُلف، سَواد.

## رهشکوک

ك: رهشکوه، بازگ، بَرزجین. [نه‌بله‌ق، دورپه‌نگ]

ف: چپار، کُبود، بور.

ع: اَشهَب، اَبَرش، اَبَرَق، اَحَم، اَرَقش.

## رهشکوهه—رهشکوک

## ره‌شمار

ك: سیامار. [ماری سیاره‌نگ.]

ف: سیه‌مار، سیاه‌مار. (مار سیاه)

ع: اَسَوَد سَالِخ، سَالِخ.

## ره‌شمال

ك: سیامان، ده‌رار. [تاوَن، چادر، کَزَن]

ف: سیاه‌چادر.

ع: فُسْطاط، خِباء، حِواء، فَارَة، خَفْض، نَجع، مَظْلَه.

وینه—دوار

## ره‌شمه

[ك: هه‌وساری یاریکی زنجیر یا هه‌ریشم.]

ف: رَشْمه. (افسار نازک زره یا ابریشم)

ع: جَناب.

## ره‌شوبلرک

ك: ره‌شبه‌له‌ك. [ره‌شپاز، به‌له‌کی رهش و سپی]

ف: سیاه‌وسفید.

ع: اَبَرَق، کُلفاء.

## ره‌شورپوت

[ك: رووت و ره‌جال]

ف: لخت و برهنه.

ع: عَرِي وعاری، عَرِيان.

## ره‌شورپوت‌کردن

[ك: رووت‌کردنه‌ود، چه‌ته‌یی]

ف: لخت‌کردن، دزدی‌کردن، راه‌گرفتن.

ع: تَجَرِيد، قَطع طَرِيق، تَلْصُص، سِرْقَة، تَعْرِية.

## ره‌شویکی

ك: شینکه، سه‌رپر. [جوزره تفه‌نگینکه. (تفه‌نگی

ره‌شویکی.)]

ف: دَهْن‌پَر. (تفنگ دَهْن‌پَر)

ع: بارو‌ده.

## ره‌شه

[ك: سووکه‌له ناوی «موحه‌مه‌د ره‌شید».]

ف: مخفف «محمد ره‌شید» است.

## ره‌شه‌نو‌ل‌اخ

[ك: ره‌شه‌ول‌اخ، چوارپی]

ف: ستور، چهارپا.

ع: نَعَم، بَهيمَة، دَابَّة.

## ره‌شه‌با

[ك: بای توندی روژنارا (بایه‌که له روژن‌واره هه‌ل‌ده‌کات،

له زستاندا سارد و له هاریندا گهرمه.)]

ف: باد سرد، باد سیاه. (بادی است که از طرف

مغرب می‌وزد، در زمستان سرد است و در

تابستان گرم.)

ع: سَموم، دَبور.

## ره‌شکلن

ك: هه‌رگه‌ره‌شه. [تورپه‌ره‌شی خه‌ست.]

ف: شلک، سیاه‌گل، زمین‌سیاه.

ع: حال، حَمَاة.

## ره‌شکه‌ون

[ك: جوزره گه‌ونیکه جه‌ری لی‌ده‌گرن.]

ف: ده‌له.

ع: قَتَاد، شَجَرَة القُدس، مِسْوَاك العَبَّاس، رَعِي

الابیل.

وینه—گه‌ون

## رہشہ ویوون

[ک: رہش بروئہ (بڑ غورونہ بہ ہوی خورہ)]

ف: سیاه شدن. (از آفتاب مثلاً)

ع: اسوداد، ادهیمام. التیاح، التیاح.

## رہشہ وی!

[ک: دک دارزی! (توک و نہ فرینہ)]

ف: سیاه شود؛ خراب شود! (تفرین است.)

ع: سَوَدَهُ اللهُ!

## رہشی

[ک: سوکھ لہ ناری «مرحہ مدد رشید».]

ف: مخفف «محمد رشید» است.

## رہشی

[ک: رہشیتی، بہرامبہری سپیتی.]

ف: سیاهی.

ع: سَوَاد، سَحَام، سَحْمَه، سَخْمَه، دُھْمَه.

## رہشی

ک: بولون، ہرز، بالاہرز، [بہ ژنہرز]

ف: بُلُند، بلندبالا، بالیدہ، گوالیدہ.

ع: رَشِيد، طَوِيل، طَوِيلُ الْقَامَةِ.

## رہشی

ک: نارزیاگ [نامیدہ، تینگہ یشتور]

ف: دانشمند، با دانش.

ع: رَشِيد، مُعَيَّن، مُكَلَّف.

## رہشی چاو

ک: گلینہ. [رہشہ، بیلبلہی چار]

ف: کاک، مَرْدَم، مَرْدُمہ، مَرْدَمک، سیاهی چشم.

ع: حَذَقَه، سَوَادُ الْعَيْن.

## رہعد

ک: تریشہ، ہدرہ تریشہ. [ہدر، گرمہ]

ف: تُنْدَر، تُنْدور، بیر، کَنور، بَخْتور، بَختوہ،

بَخنو، بَخنوہ، آسمان غُرْتَبہ، آسمان قُلْنَبہ.

ع: رَعَد، قَابَه، هَادَه، هَزَق، هَزِيم، صَاعِقَه.

## رہعشہ

ک: لہرز، لہرز، لہرز، لہرز، لہرز. [لہرنہرہ]

ف: لَرَزہ، لَرَز، لَرَزش، لَرَزیدن.

ع: رُعْشَه، رَجْفَه، رَعْدَه، اِرْتِعَاش.

## رہعنایی

ک: نہرمی، شلی، نہرموشلی. [ناسکی، شوخی]

ف: سَمک، سَسْتی، نَرَمی، زِیایی.

ع: رُعُوْنَه، لَيْئَه، لَطَافَه.

## رہعیہیت

ک: رایہت. دینشین. فہلا، دیہاتی. [گوندنشینی ژنر

دسہ لای ناغا.]

ف: باڈرم، باڈرم، روستا، روستایی، دہنشین،

کشاووز، برزگر، دہگان.

ع: رَعِيَه، قَلَّاح، زَارِع، رُسْتاق، دھقان.

## رہغبت

ک: ہدرس، ہزک، دل ہاوردن. [نارمزو کردن، دل پیترہ

بودن]

ف: خواہ، دلخواہ، گراہ، گرای، گرایش، ملچکا،

پیسودن، ہوس، ہوس کردن.

ع: رَغْبَه، مِيل، تَنَافُس.

## رہغم

ک: خیکہ. [ہیزہ]

ف: رَغْم، خیک روغن.

ع: وَطْب.

## رہفت

ک: رفتار، روین، رنگہ روین. [روت: جوڑی بہ پیدچوون]

ف: رفتن، رفتار، راہ رفتن، زُوش.

ع: مَشِي، سَرِي، سُلُوك، تَطَرُّق، مَشِيَه.

## رہفتار—رہفت

## رہفیتق

ک: یار، ہامرا، دُرس، دسہ برا، دسہ خوریشک. [ہارپی]

ف: یار، سَنگَم، سَنگَمَبَر، سَنگَار، انباز، دمساز،

همراه، دوست.

ع: رده: رَفِيقٌ، وَفِيقٌ، سَجِيقٌ، قَرِین، خَلِیط، كَدِیم، صاحب، مُصاحب، مُعاشِر، خَدَن، خَلِیل، خَدِین، وَدِید، صَدِیق، مُحِب، صَفِیق، وَلِی، دِمَج...

ره ق

ك: رَهَب، سَهَت، [رَهَر، رَشَك، بهرامبهری نهرم].  
ف: سَخَت، خُشَك.

ع: صَلَب، صَلَد، یابِس.

ره قایهت

ك: چسالیتهگری، هارخواهی، ملسوزمی. [چسالیته کردن، رتهبهری]

ف: مَرِی، هَمچشمی، هَمخواهی، هَمسَری، بَرابری.

ع: رَقَابَة، حَسَادَة، نَظَارَة.

ره قلز

ك: پلته تین، چه قاندرن. [سهماکر]

ف: وَشْتان، یافَر، چَرخ زَن، دَسْت افشان، پای کوب.

ع: رَقاص، رَقاز.

ره قلز سهعات

[ك: بهندون (بهندونی کاتزمیر).]

ف: پاس یافَر. (رقاص ساعت)

ع: رَقاز، رَقاصُ السَّاعَة.

وینه ۲۰

ره قان

ك: رَهَن، چه قَن، خَرَب، زَبان، سَه خناخ. [سدره لان، ریخه لان]

ف: شَنج، تُرس، تَرِین، گَرْدو، سَنگلاخ، رِیگزار، زمین سخت.

ع: لَوَب، حَرَة، جَدَب، جَرَل، جَرول، جَلَف، عَقِص، مَاجِل، طَلِفَة، جَلْدَة، خَشَباء.

ره قاتن

ك: تَه قاتن، شَه كاتن. [تَیدان، لِه راندنموه (رهك: شَه كاندنموی دهرگا).]

ف: زَدَن، جُنَباندن. (جُنَباندن در مثلاً).

ع: دَق، اِنقاض.

ره قیوون

ك: رَه پیرون. [وَشک پیرون، پتِه پیرون، رَه قَه لاتن]

ف: سَخَت شدن، خَشَك شدن، خَشَكیدن.

ع: تَصَلَب، تَصَلَد، اِثباس.

ره قنی

ك: رَه خَس، سَه ما، هَه لَه كه، چَوِی. [هَه لَه پَرین، سوورِدان]

ف: شَار، وَشَت، چَوِی، جَنبیدن، چَرخ زَن، پاكو فتن، دَسْت افشاندن.

ع: نَزج، رَقز، رَقص.

ره قوه قی

ك: رَه قوروشك، خوتوخالی. [زَه رِی رَشَك و بی گیا.]

ف: دَغ، دَق، دَق و لَق، دَك و لَك. خُشَك و تَهی. (زمین خشك و بی گیاه)

ع: جُرْز، صَلَد، خَشَباء، قَارَة، خَوِیَة، مَرَت.

ره قوه قی - ره ق

ره قوروال

ك: سَهَت. [رَشَك لاتور]

ف: سَخَت، خَشَك، خَشَكیده.

ع: صَلَب، صَلَد، یابِس.

ره قوفیق

ك: لَه ر. [لَاراز، دالگَرشَت]

ف: رِیقو، لاغر، باریک.

ع: شاسِب، ضامِر، مَهزول، نُحیف، ضَعیف...

ره قووشك

ك: رَشَك و بَرِوگ، رَه قو و بَرِوگ. [لَاراز و رَه قَه لَه]

ف: خُشَك، خُشَكیده.

ع: شاسِب، مُتَخَشَب، مُتَصَلَد.

ره قووشك - ره قوونه ق

ره قه

ك: كيهل ناری، [ره ق، كيهل ناری ناو.]

ف: ره ق، لاک پشت آبی.

ع: ره ق، لجا، سَلْحَافَة.

ونه

ره قه

ك: ره ق، [دهنگیکه. (ره ك: دهنگی چدرمی وشك.)]

ف: خرخر. (صدای چرم خشك مثلاً.)

ع: تَقْيِض، خَلْقَة.

ره قه ل

ك: له، چدهل، باریك، [لاراز، دالگوشت]

ف: كاك، لاغر، ريقو، باریك، نزار، زار، زبون.

ع: ضامر، دقل، لاغِب، قَضِيف، ثَجِيف، ضَعِيف،

مَشِيق، رَقِيق، مَهْزُول.

ره قه م

ك: نویسته. [نورسرو، فرمان (فرمانی شازاده.)]

ف: پایزه، نوشسته، نگاشسته، رَقَم. (حکم

شاهزاده)

ع: رَقَم، مَرْقُومَة، مَرْسُومَة.

ره قه ن - ره قان

ره قه بوبوگ

ك: وشكه بوبوگ، سهخته بوبوگ، [وشكه لاترو، ره ق بوبو]

ف: خشكیده، سخت شده.

ع: مُتَصَلِّب، مُتَمَلِّد، مُقْبِس.

ره قه بوبوون

ك: وشكه بوبوون، سهخته بوبوون، [وشكه لاتن، ره ق بوبوون]

ف: خشکیدن، سخت شدن.

ع: تَصَلِّب، تَمَلِّد، اِثْبَاس.

ره قه بوبوون

ك: مردن، [ره ق بوبونه (مردن له فرمان.)]

ف: مُردن، افسردن. (از سرما)

ع: هَرَاء، هَرَاءَة، رَمَد.

ره ق هه لاتن

ك: ره قه بوبوون، وشكه بوبوون، [سهخته بوبوون، پته بوبوون]

ف: خوشیدن، خشکیدن، پَخَسیدن،

خَشَك شدن.

ع: يَبَس، لَصَب، لَصَف، ثَلَب، لُصُوغ، جَفَاف،

اِثْبَاس. ثَعْن.

ره قی

ك: سهخته، [رشکی، پته ری]

ف: سختی.

ع: صَلَابَة.

ره قیك

[ك: کوتراو، لیدراو (ره ك: دهنگی لیدراو.)]

ف: زده شده. (در مثلاً.)

ع: مَدْقُوق.

ره قیپ

ك: هارخوا، مَلُوزَم، سدره خه، هارچاو، هارسر.

[چارلینگر، كسیك كه ركیبری ده كات.]

ف: همخواه، همچشم، همسر، برابر، چشمدار،

پاسدار، پاسبان.

ع: رَقِيب.

ره قینه

ك: كه مینه، ره قینه، [كه مینه (چلك، خورین یا چلی ره ق

بو.)]

ف: گال، كَمَرَه. (چری یا خون یا عن دماغ كه

خشكیده باشد.)

ع: وَضَر، لَكْث، كَنْب.

ره قینه

ك: ساتول، [تسکی لورلاک (تسکانی پوز و به له ك.)]

ف: ساق پا، استخوان پا. (استخوان جلوی پا)

ع: ظَنْبُوب، ساق.

## ره‌فینه

ك: كه ميلة. [كه مین (چلکی رهق بود).]

ف: كمره، پینه. (چرك سخت شده)

ع: كُنب.

## ره‌ك

[ك: گوتیزبروی خورین له له‌شدا.]

ف: رگ.

ع: عرق.

## ره‌ك

ك: ریشه، رفته‌ره، تورۆم، ره‌هن. [تورۆمه، بنه‌چه]

ف: رگ، رستن، پروۆ، ریشه، نژاد.

ع: عرق، اصل، نَسَب.

## ره‌ك

ك: رزن، چین. [ریز، پینه (ره‌ك: چینی دیوار).]

ف: رگ، رك، زده، رسته، راسته، نسیبه، نیسبه،

داو، دای، خره، چینه، آشكو، آشكوب. (چینه‌ی

دیوار مثلاً.)

ع: عرق صَف، رَدیف، ساف، مِدماك، مَرْتَبَة.

## ره‌گاو‌ره‌ك

ك: ره‌گاو‌ره‌گ. [ه‌لگه‌رانده‌ی ره‌گ.]

ف: تَرَنج، رگ‌به‌رگ.

ع: شَنج، مَعْص، اِنْخِلَاع.

## ره‌گاو‌ره‌ك كه‌فتن

ك: ره‌گاو‌ره‌گ‌بیرن. [ه‌لگه‌رانده‌ی ره‌گ.]

ف: تَرَنجیدن، پیچ‌خوردن، رگ‌به‌رگ‌شدن.

ع: تَشْنُج، تَمَعَص، اِلْتِواءُ الْمَفَاصِل.

## ره‌ك دل

[ك: ره‌گی تاییه‌تی دل.]

ف: رگ دل.

ع: وَتین.

## ره‌ك زینگ

ك: ره‌گ زینگ. [ره‌گی خورتیبه‌ر. (له‌عه‌ربیدا به‌ه‌همرد

ره‌گه‌خورتیبه‌ره‌گانی له‌ش ده‌لین: «شه‌ره‌یان».)]

ف: رگ جان، رگ تپنده. (رگه‌ای تپنده را در

تمام بدن شریان گویند)

ع: شریان.

## ره‌ك زینگى—ره‌ك زینگ

## ره‌ك كه‌رده‌ن

ك: ره‌گی مل. [ره‌گی گه‌ردن]

ف: رگ گردن.

ع: وَرید، وَدَج، وَدَجَان، عِلْباء.

## ره‌ك مل—ره‌ك كه‌رده‌ن

## ره‌گاو‌ره‌ك—ره‌گاو‌ره‌ك

## ره‌م

ك: ره‌م، كۆ، چله‌كه. سول، دیوری. [سل]

ف: رَم، گُریز، تَرس، دوری.

ع: جُفول، شُرود، اُبود، نُفَرَة، تَجَنُّب، خَوْف.

## ره‌م

ك: گه‌ل، رویتل. [ره‌م، ره‌گ، جدله، ران]

ف: رَمه، گله.

ع: قَطِيع، رَمَق.

## ره‌هاتن

ك: ره‌هاتن، تارائن، ترسائن. [ناچار به‌ه‌ه‌لائن كردن.]

ف: رَم‌دادن، گریزاندن، ترساندن، دور كردن.

ع: اِحاشَة، اِعْداء، تَبْعید، تَقْعِيط، طَرَد.

## ره‌هز

ك: گوته، دركه. [نامازه، هیتا]

ف: سیم، پیچه، پرخیده، گوشه، دندش.

ع: رَمَز، كِنَايَة، اِشَارَة، اِیماء.

## ره‌هزویژ

ك: گوته‌ویژ. دركه‌زان. [نامازه‌كه‌ر، هیتا‌كه‌ر]

ف: سیمیار، پیچه‌گو، پرخیده‌گو، دندان.

ع: رَمَاز.

## ره‌مشت

ل: ناروگڑی، گڑپاٹنہو، [نالوگڑی، گڑپنہو]

ف: رَمَش، رَمَشْتَن.

ع: مُعَاوَضَة، مُبَادَلَة.

رہ مکہ

ل: سرگ، سولکھ، ترسنوک، [سلکھ، سلوک]

ف: رموک، رمیدہ، گریزان، ترسو، ترسان.

ع: جافل، شارد، نافر، خائف.

رہ ھ

ل: ران، روگ، گہلہ، [رہو، جہلہ]

ف: رَم، رَمہ، سیلہ، گنہ.

ع: قَطِيع، ثُلَّة، حَيْلَة، فِرْق، رَمَق.

رہ ھوق

ل: تار، تین، نیمہ گیان، گیانہ گونہ، دراین پشور.

ف: نوش، تاب، توان، ماندہی جان.

ع: رَمَق، دَماء، حُشاشَة، بَقِيَّةُ الْحَيَوة.

رہ ھکی

ل: یہ لُخی، رھکی، [یابویدک کہ بہ کہ لکی سواربون]

ناہت، [

ف: رھکی، [یابویی کہ کار سواری نیاید].

ع: جَشَر، رَمَكَة.

رہ ھیگ

ل: رھیاگ، [رھوکردو، رھلاتو لہ ترسان].

ف: رمیدہ.

ع: مُشَرَد، شَرِید، مُجْفَل، مُنْفَر، مُفْرَع.

رہ ھیان

ل: رھ کردن، [رھلاتن لہ ترسان، سل کردن]

ف: رَمیدن، رَم کردن.

ع: جُفول، شُرود.

رہ ن

ل: روت، بیناک، [بہ پھروا (گوینہ دہر)]

ف: رند، ہی پاک، (بی عار)

ع: قَلاش، لا قَید.

رہ نج

ل: نازار، [نیش ر ژان]

ف: رَنج، جَسک، آزار، آذرتگ.

ع: عَناء، نَصَب، غَضَب، رَحْمَة، مِحْنَة، تَغَب.

رہ نجان

ل: نالوژ کردن، نازار کردن، [دلشکندن، ناراحت کردن]

ف: رَنجاندن، جَسکاتیدن، آژودن، آزار کردن،

آژودہ کردن.

ع: اِرغام، اِملال، اِضجار، اِغْضاب، شَرِیم، تَکدیں،

تَحزین.

رہ نیش

ل: دلہی، نالوژی، [زوری]

ف: رَنجش، آژنب، آژودگی، دل رنجی.

ع: رَغم، ضَجَر، کُدُورَة، مَلانَة.

رہ نیگ

ل: دلہنج، لالوت، نالوژ، [دلشکار، ناراحت]

ف: رَنجہ، رَنجیدہ، دل رَنج، آژودہ.

ع: ضَجَر، مُنْضَجِر، مَلول، مُکَدَّر، مُغاضِب.

رہ نیجان

ل: دلہنجیون، لالوتیون، نالوژیون، [دلشکان،

زیریون]

ف: رَنجیدن، آژودہ شدن، دل رَنج شدن.

ع: تَکَدَّر، تَرْغَم، تَمَلُّل، تَغْضِب، تَضَجَّر، اِنْضِجار،

اِغْضاب...

رہ نک

[ل: چوتیہ تی دیمہ نیک کہ دیتہ ہرچار، وک: زہدی،

سووی...]

ف: رَنگ، آرنگ، یون، وین، رَن، گواش، آژود،

گون، گونا.

ع: نُون، صِبْغ، صِبْغَة، لِبْط، لِبْاط، خِضاب.

رہ نک

ل: فَن، کد لک، حرقہ، [فَن، تہ لہ کہ]



ف: رنگ، نیرنگ، کَلَك.

ع: خُدعة، حيلة، مكر، ختر، نسيبسة.

رهنگ

ل: نه‌خسه، پلان، گه‌لاله (ره‌ل: گه‌لاله دارِشتن بر)

خانرو.)

ف: رنگ، شالده، شالوده. (رنگ ریختن عمارت

مثلاً.)

ع: طرح، نقش.

رهنگ

ل: شیوه. [نیگاری ره‌نگ نه‌کراو.]

ف: رنگ، بیرنگ، گزار. (سیاه قلم نقاشی)

ع: رسم، طرح.

رهنگ

ل: بام، چرده، تاله، گرون. [تامال، مدیلر (رشتاله،

گه‌نمگون، به‌ته‌نیا به‌کار ناهیت‌ت.)]

ف: فام، چرده، چرتیه، چرتیه، چرتیه، گون. (سیه‌فام،

سیه‌چرده، گندم‌گون. تنها استعمال نمی‌شود.)

ع: لون. (أَحْمَرُ اللَّوْنِ)

ره‌نقاهه

ل: نالایی، رنگوارنگ. [رنگارنگ، پر له‌رنگ.]

ف: رنگارنگ، رنگین، گوناگون.

ع: ألوان، ملون.

ره‌نگاو

ل: رنگار (ده‌نکه تری ده‌کنه نار کوبیده‌لره و ناوی تری)

و توژنك سرکه ده‌کن به‌سدرید و زستان ده‌یون.)]

ف: رنگاب. (انگور را دانه کرده و میان خمیره

می‌ریزند و آب انگور را با کمی سرکه روی آن

می‌ریزند و زمستان می‌خورند.)

ع: نَشِيعُ الْعَنْبِ.

ره‌نگبه‌ی

ل: [جینگه‌کردنی ره‌نگ.]

ف: رنگ‌بست. (پایدار کردن رنگ)

ع: إِبْثَاتُ اللَّوْنِ.

ره‌نگ‌په‌ریک

ل: ره‌نگنه‌ماگ، کاله‌ویروگ. [ره‌نگ بزرگوار. کاله‌ویروه]

ف: رنگ‌پریده، رنگ‌باخته.

ع: کبابی، کادس، شاحب، سَهَب، مُصْفَر، مُمْتَقِع،

مُتَقِع. (أَمْتَقِع، أَمْتَقِع لَوْنُهُ.)

ره‌نگ‌په‌رین

ل: ره‌نگنه‌مان، رنگ‌باخت‌کردن. کاله‌ویروون.

[ره‌نگ‌بزرگان. کاله‌ویروه (ره‌نگ بزرگان له ترسان یا به

هووی ناشویرونه‌وه.)]

ف: رنگ‌پریدن، رنگ‌باخت‌کردن، رنگ‌باختن.

(از ترس یا عشق)

ع: سُهوب، تَصْفَر، تَغْيِيرُ اللَّوْنِ.

ره‌نگ‌په‌رین

ل: ره‌نگ‌باخت‌کردن، کاله‌ویروون. [ره‌نگ‌چوون. (ره‌ل:

کاله‌ویروه‌ی پارچه و جلوی‌مرگ.)]

ف: رنگ‌رفتن، رنگ‌باختن، رنگ‌باخت‌کردن.

(پارچه و لباس مثلاً.)

ع: نُصُول، نُصُو.

ره‌نگدار

ل: پیرنگ. [تنخ، تیر]

ف: رنگدار، پُروَ‌رنگ.

ع: غَلِيط، شَدِيدُ اللَّوْنِ.

ره‌نگ‌پژان

ل: پلان‌کیشان، گه‌لاله دارِشتن]

ف: رنگ‌ریختن، شالوده‌ریختن.

ع: طَرَح، طَرَاخَة.

ره‌نگرهز

ل: رنگ‌گهر. [خوم‌گهر]

ف: رَتگَرَز، رَتگ کُننده.

ع: صَبَاغ.

ره‌نگره‌خانه

[ک: جینگه‌ی ره‌نگریزی.]

ف: رَنگَرَزخانه.

ع: مَصْبُغَة.

ره‌نگره‌زی

[ک: رنگ‌کردنی پارچه و جلوه‌برگ.]

ف: رَنگَرَزی.

ع: صَبَاغَة.

ره‌نگ‌کردن

[ک: بویه‌کردن، ره‌نگریزی]

ف: رَزیدن، رنگ‌کردن.

ع: صَبِغ، تَصْبِغ، تَلَوْن، إِخْضَاب.

ره‌نگ‌کردن

ک: کِه‌لِه‌لیدان، فریب‌دان، خَلِه‌تائن، [فریودان،

فیل‌لینکردن]

ف: رنگ‌کردن، فریب‌دادن، نیرنگ‌زدن، گول‌زدن.

ع: خِدْعَة، إِخْذَاع، إِغْفَال، خُتْل، مُخَاتَلَة.

ره‌نگ‌کریک

[ک: رنگ‌کرا، بزیه‌کرا]

ف: رَزیده، رَنگ‌شده، آجده، گواشیده.

ع: مُلَوْن، صَبِغ، مَصْبُوغ.

ره‌نگ‌کریک

ک: خَلِه‌تیاگ، فریب‌دراگ، [فریودراو، فیل‌لینکرا]

ف: رنگ‌شده، فریب‌خورده، گول‌خورده.

ع: مَخْدُوع، مَخْتُول، مُغْفَل.

ره‌نگواره‌نگ

ک: رَنگامه، [رَنگاره‌نگ، پر له ره‌نگ، جزراوجزرا]

ف: رَنگ‌ارَنگ، گوناگون، جورا‌جور.

ع: الوان، انواع، اقسام.

ره‌نگوریه

[ک: ره‌نگ‌کردن و رستن.]

ف: رنگ و ریس.

ع: صَبِغ و غَزَل.

ره‌نگه

ک: شاید. [له‌واندیه]

ف: شاید، گمان‌می‌رود.

ع: يُمَكِّن، يَحْتَمِلُ.

ره‌نگی به‌ری.

ک: ره‌نگی پی‌ده‌ما، ره‌نگی ده‌ما. [ره‌نگی بزیکا، (له ترسا

یا به هوی ناشق بوونده.)]

ف: رنگش پرید، رنگ در رخسارش نماند، خون

از چهره‌اش پرید. (از ترس یا از عشق)

ع: أُسْبِه، تَغْيَر لَوْنُهُ.

ره‌نه

[ک: نامرازیکی دارتاشیه. (ره‌نده‌ی دارتاشی.)]

ف: رَنده، رَنده، مُشْتَوَارِه، تراشه. (ونده‌ی

نجاری)

ع: مَنحَاة، مَنجَر، فَاَرَة، سَفَن، رَنْدَج.

وینه

ره‌نه

[ک: نامرازیکی رینه له مده‌به‌خدا.]

ف: رنده، تراشه، پنیر تراش.

ع: مَبْرَش، مَبْشَرَة، مَجْرَفَة، مَحَك.

وینه

ره‌نه‌دان

ک: ره‌نه‌کردن، [رَنه‌کردن، رنده‌لیدن]

ف: رنده‌دادن، رنده‌کردن، تراشیدن.

ع: بَرَش، بَشَر، حَك، نَحَت، نَجَر، سَفَن.

رهو

ک: رَهَم، [سَل]

ف: رَم، گریز.

ع: شَرُود، جُفُول، اِنْهَزام.

## رهوا

لک: رجوا، شایسه [شایان، شیار]

ف: روا، شایسته، شایان، سزاوار.

ع: جائز، ساخت، مباح، حق، حلال.

## رهوا

لک: بهر آورده. [جنبه‌ی کسرا، به‌جی‌هتسراو (وهک):

فرمانت‌روا.]

ف: روا، برآورده. (کام‌روا، حکم‌روا)

ع: حاصل، ناجح، ناجز، نافذ.

## رهوابوون

لک: بهر آورده‌بون. [جنبه‌ی جی‌بون]

ف: رواشدن، برآورده‌شدن، به‌انجام‌رسیدن.

ع: حُصُول، نَجْز، نَجَاح، تَیَسُّر.

## رهواج

لک: بر- [بازارگه‌رمی]

ف: روا، سره. روایی، برو، نماک، زیبایی.

ع: تَفَاق، رَوَاج، رَوْتُق، مَلَاوَة.

## رهوان

لک: شل، خپ. [گدره‌تر له نه‌ندازه. (بهرام‌به‌ری «گیر».)]

ف: روان، شُل. (ضد «گیر»)

ع: جَرَج.

## رهواندز

لک: دبابه («تاتک»، قه‌لای ره‌وان.)

ف: روان‌دز. (قلعه‌ی متحرک)

ع: دَبَابَة، «تاتک»

## رهوان‌کردن

لک: غار پیکردن]

ف: روان‌کردن، ره‌وار کردن.

ع: کَلَت، رَکَض.

## رهواش

لک: ره‌مانن، تارائن، ترسانن. [تدره‌کردن، سله‌ماندنه‌ره]

ف: رماندن، رم‌دادن، گریزان‌اندن، ترساندن.

ع: اِجَاشَة، اِخَافَة، طَرَد ...

## رهواش

لک: ره‌انسه‌ره. گوشاده‌وه‌کردن. [بلا‌وه‌کردنه‌ره (وهک):

ره‌انده‌وه‌ی پزودی شه‌روال.]

ف: گُشادن، گُشاده‌کردن. (نیغه‌ی شلوار مثلاً.)

ع: فَسَخ، تَوَسَّع، تَوَسَّعَة، فَتَق.

## رهواشه‌وه

لک: واز‌کردن. [بلا‌وه پیکردن (وهک): ره‌انده‌وه‌ی هدر.]

ف: باز‌کردن. (ابر مثلاً.)

ع: قَشَع، اِجْهَاء، اِفْتِاق.

## رهواشه‌وه-رهواش

## ره‌وانوژی

لک: گیانناسی، دهر‌ونزانی]

ف: روان‌گویی.

ع: عِلْمُ الرِّوَا ح.

## ره‌وانی

لک: بال‌آبر. [په‌غهره‌یه‌ک که هه‌لده‌درتسه‌ره. (په‌غهره‌ی

عور‌روسی.)]

ف: بال‌آزو، روانی. (اُوسی)

ع: ...

## ره‌وره‌وه

لک: نام‌رازیکی پی‌چکه‌داره بو فی‌ره‌پزشت‌به‌رونی من‌دال.]

ف: گردنا، گردنای، خَرَك.

ع: مَدْحَاة، عَجَلَة.

## ره‌ونه

## ره‌ون

لک: بگار، ریواز، ریگه. [یوار، ریواز (را‌گزه‌ری نی‌چیه‌).]

ف: گُدار، گذرگاه، راه. (گذرگاه شکار)

ع: مَعْبَر، مَمَر، مَسِير، شَجَن، طَرِيق.

## ره‌وش

لک: را، ریگه، رفتار. یاسا. ناین. په‌یکه‌ره. [ناکار، شت‌وار]

ف: روش، رفتار. یاسا، یاسه، ره‌و، رسته، تَرَز.

(طرز)، پیکره. دستور. آیین، کیش.

ع: اُسْلُوب، رَویّه، رَسم، طَریقه. قاعِدَة، قانون.  
مَذْهَب، دین. طَرز. اِصْطِلَاح.

**رهوق**

ل: قَلَت، کولفتی، ریس. [نه‌ستورایی، نه‌باره]

ف: کُلفتی، ریس.

ع: حَجم، ضَخامة، قُطر.

**رهوک**

ل: نَسپ و ماین. گاکهل. [ره‌رکه (ره‌ه نَسپ یا ماین یا  
وشت یا گا).]

ف: رمه، پاده، سیله، نَسیله، کوباره. (گله‌ی

اسپ و مادیان، یا شتر، یا گاو)

ع: صُبَّة، کُبَّة، کُردوس.

**ره‌وه‌وان**

[ل: ناگاداری ره‌رگد.]

ف: پاده‌بان، رمه‌بان، رمه‌چران.

ع: خَلِج.

**ره‌ونج**

ل: سِمَاه. [ره‌قیته. ره‌قرونی له‌ش به هری سه‌رمابونه‌ره.]

ف: گُزَن، سرماخوردگی.

ع: قَرَس، کُزَن.

**ره‌ونه**

ل: ره‌ون، رَیْبَگَر، رَیْگه‌ره. [رَیْبَوار. خِیله‌کی، ره‌وند]

ف: رونده. تکاور.

ع: عابِر، مُسافر. ماشیه.

**ره‌ونه‌ق**

ل: نار، نابورِر. رواج. [باقوریرین، شوق. نابورِر. برور]

ف: روایی، آبرو. نَماک، زیبایی.

ع: رَوْنَق، زُهْرَة، طَلَاوَة، حُسن، تَلَاو.

**ره‌وه‌کی**

ل: یه‌لخی. [ره‌وک. نازله‌لی بی‌شوان.]

ف: ایلخی.

ع: سائِبَة.

**ره‌وه‌ن**

ل: رَیْبَگَر. [رَیْبَوار]

ف: رونده.

ع: ذاهِب، عابِر، مُسافر.

**ره‌ویانه‌وه**

ل: به‌ریبون. [بلا‌ریبونه‌ره (ره‌ک: ره‌رانه‌ری پزوری شه‌پوال).]

ف: گُشاداشدن، گُشاده‌شدن. (نیفه‌ی شلوار

مثلاً.)

ع: اِنْفِساخ، اِنْفِثاق، اِنْشاع.

**ره‌ویانه‌وه**

ل: بلا‌ریبون. [بلا‌وه‌کردن، بلا‌ریبونه‌وه (ره‌ک: ره‌ینه‌ری

ه‌ره‌ر).]

ف: بازشدن، پراگنده‌شدن. (ابر مثلاً.)

ع: اِنْفِراج، اِنْصِراح، اِنْجاء، اِنْقِشاع.

**ره‌ویه**

ل: رَیْگه، ره‌وشت، یاسا. ره‌فتار. بار. په‌یکه‌ره، ته‌رز.

[شِتَوار، ناگار، داب]

ف: روش، یاسا، آسا، زه‌و، رسته، دستور،

پَیکره، طَرز، کیش، آیین.

ع: رَویّه، رَویَّة، طَریقه، اُسْلُوب، اُهْلُوب، وَتِیْره،

نَمَط، سَنَن، سَیره، قَدِیّه، هَدِیّه، دَمَجّه، نَسَق، مَزَن،

وَجّه، حال، مِوال، مِناوع، شاکِلَة، عاده، مَذْهَب،

دین.

**ره‌ها**

ل: به‌ره‌لا، نازاد، به‌ر، رسگار. [رزگار، س‌ره‌ست]

ف: ره‌ا، راهی، آزاد، ویل، ول، رستگار.

ع: تائِه، تایح، مُطَلَق، مُسْتَخَلَص، مُنْطَلِق، مُنْصَرِح،

مُنْسَجَل.

**ره‌هابوون**

ل: به‌ره‌لابوون، نازاد‌بوون، به‌ریبون، رسگار‌بوون.

[رزگار‌بوون، س‌ره‌ست‌بوون]

ع: نُضَح، نُضَاح، نَيْعَة، هَاطِل، وَايِل، هَتَن، عُدر،  
عَدَق، جَوْد، غَزِير، رَاضِب، سَح.

**ره‌ی**

ك: كِش. [قورسای، پری (ندم گفته رویی نیه.)]  
ف: رَی، كَش. (این گندم ری ندارد.)

ع: رَیْع. فَضَل.

**ره‌ی**

ك: نَه‌نازه. (رویم گرتکه.) [نه‌ندازه، بر]  
ف: اندازه. (اندازه‌اش گرفته‌ام.)

ع: مِقْدَار. مِیزَان.

**ره‌ی‌گرتن**

ك: نَه‌نازه‌گرتن. [نه‌ندازه‌گرتن، پیتوان]  
ف: اندازه‌گرفتن، اندازه‌دست‌آوردن.

ع: تَعْيِنُ الْمِيزَان، فَهْمُ الْمِقْدَار، اِدْرَاكُ الْمَبْلَغ.  
رَیْ

ك: رَیْگه، رَا. [چینگه‌ی هاترچن.]

ف: راه، رَه.

ع: طَرِيق، سَبِيل، صِرَاط، فَجْ، لَقَم، نَجْد.

**ریا**

ك: رَو، رَوَالَه‌تَبَازِی. [مهرایی، رویینی]

ف: پَچِیو، رَوِی، زَوَق، سَالُوسِی.

ع: رِئَا، قَرَوِی، تَهْظَاهِر.

**ویا‌باز**

ك: رَوِی‌باز، رَوَالَه‌تَبَاز. [رویین، مهراییکه‌ر]

ف: سَالُوس، پَچِیو‌باز، رَوِی‌باز.

ع: مُرَائِی، مُرَوَّر، مُتَهَظَاهِر.

**ریازدهت**

ك: رَنَج، دَل‌كُوشِی، دَل‌كُوشَتَن. [دِیَا له دَل‌دِر‌كردن،

خاوَرین‌كردنِ دَم‌روون. (راه‌پَنانی نه‌نس.)]

ف: قُرَت، قُرَتودِی، زَه‌نَجِه، رَنَج‌كَشِیدن. (رام

كردن نفس)

ع: رِیَاضَة، مُجَاهَدَة، تَرْكِیكَة السُّفْس، تَهْذِیْبُ

ف: رَه‌اشدن، راه‌ی‌شدن، آزاد‌شدن، ره‌یدن،  
ول‌شدن، رستگار‌شدن.

ع: اِنطِلَاق [اِنطِلَاق]، اِنسِرَاج، اِنسِجَال، اِسْتِخْلَاص.  
ره‌هَل‌گردن

ك: به‌ره‌لَا‌كردن، نَازاد‌كردن، به‌ردان، رِیَل‌كردن،  
رس‌گار‌كردن. [رز‌گار‌كردن، سه‌ریه‌ست‌كردن]

ف: رَه‌نَیدن، رَه‌ا‌كردن، راه‌ی‌كردن، آزاد‌كردن،  
ول‌كردن، رستگار‌كردن.

ع: اِطْلَاق، اِسْجَار، اِسْرَاج، اِسْتِخْلَاص ...

**ره‌هایی**

ك: به‌ره‌لَای، نَازادی، رس‌گاری. [رز‌گاری، سه‌ریه‌ستی]

ف: رَه‌هایی، آزادی، رستگاری، راه‌ی‌بودن.

ع: طَلَاق، اِنطِلَاق، اِنسِرَاج، اِنسِجَال، اِسْتِخْلَاص.  
فَلَاح، نَجَاة.

ره‌هَزَن—رازه‌ن

**ره‌هِن**

ك: گِرَو. [بارمته]

ف: گِرَو، گِرَوگان، پَی‌ندان، شالَه‌نگ.

ع: رَهْن، وَثِيقَة.

**ره‌هِن**

ك: ... كَارِیَز. زِیْرَار. [چو‌گه‌ ناری له ژِیْر زوی ده‌هِن‌رَار.

ه‌د‌رِه‌ها: زِیْرَاب، نَارِوَر]

ف: وِه‌ن، فِر‌كند، كاه‌ریز، زِیْر‌آب.

ع: نَقَب، قَنَاة، مِفْتَح. بِالوَعَة، بَلَوَعَة، بَلَاَعَة.

**ره‌هِنه**

ك: تَه‌ر، رِیَل. [ره‌ه‌ند، دەر‌كراری چو‌نگه‌ر.]

ف: رَه‌ه‌ند، ول‌شده، ره‌یده، رانده‌شده.

ع: مُنْكَر.

**ره‌هِنه**

ك: شَمْس. لَیْزَمه، لَیْزَم. [رِیْزَه، تاره‌باران]

ف: باران‌تند، باران‌دوشت.

الْأَخْلَاقُ.

ریاست

ك: گهرری، سه‌روری، سه‌رداری، [سه‌روکایه‌تی]

ف: ستری، ستروی، سترداری، بزرگی، بزرگواری.

ع: ریاست، رُعامه، سیاده.

ریاست به‌له‌دیه

ك: كه‌لاتتیری، شاره‌داری، داروغه‌گی. [شاره‌وانی]

ف: كلاتتیری، شهرداری، شحنگی، داروغگی، پاسبانی شهر.

ع: ریاسته‌البند.

ریال

ك: یه‌كه‌ی پاره‌ی تیران. (یه‌ك قران و پینج شایه‌ی راته‌ی پینج چاره‌كه‌ قران.)

ف: ریال. (یک قران و پنج شاه‌ی یعنی پنج رُبع قران)

ع: ریال.ریان

ك: فیرائن. [تورپاندن، پیسایی کردن]

ف: ریدن، ریستن، ریخیدن، ریخ کردن.

ع: سَلَح، نَجْو، تَقْوُط.

ریبا

ك: سرود. [سور (زیاده‌له‌ مامه‌له‌دا).]

ف: سود. (زیاده‌ در معامله)

ع: ربا، ربح، لوط، لیاط، مَجَر، نَفَع.

ریتگار

ك: ریتیوار، روابار، رابگار، راگوزار، ره‌نسه، ریتیوس. [ریتیوار، ریتگوزار]

ف: ره‌گذار، راه‌گذار، راه‌گذر، رَوَنده، راه‌زو، ره‌زو.

ع: عابِر، مُسافِر، ذاهِب، سَالِك، مَار، مُتَرَدِّد، اِبْنُ السَّبِيل.

ریتوار ← ریتگارریت

ك: ریت، ته‌کان. [تل، روت]

ف: تکان، آسیب.

ع: لَطْمَة، صَدْمَة.

ریتال

ك: شریول، شریپوش، شریبار، کوته‌پوش. [جل‌شپ، جل‌به‌رگ‌دپار.]

ف: ژنده، ژنده‌پوش، کهنه‌پوش.

ع: رمت، رذل، رذیل، دَنَس، دَنِي.

ریتوق

ك: چلك چار. [پیسری‌خلی چال.]

ف: خیم، پیخ، پیخال، کیخ، ژفک، آرس، کنگ، کیخ، آزیخ، ریمه، رنگ.

ع: غَمَص، رَمَص، غَبَص، لَحَج، غَضَاب.

ریت

ك: شره، کوته. [به‌روشره]

ف: کهنه، پاره.

ع: رَت، رَئِث، بَقَات.

ریت ← ریتریتال

ك: سه‌نیز. [شیاکه]

ف: سرگین تر، سرگین گاو.

ع: رَوُش.

ریتک

ك: ریت، شره، کوته. [به‌روشره]

ف: کهنه، پاره.

ع: رَت، رَئِث، بَقَات.

ریتک و بیتک

ك: ریتویت، خرتویرت. [برده‌پرده‌ی ناومال.]

ف: لُک‌وِیک، خرت‌وِیرت، کهنه‌پاره،

خورده‌مُرده.

ع: رِثاث، بَنَات، أَحْفَاش، مَزْجَات.

ریت و ریت — ریتک و پیتک [«ک» بی نشان ی بچرورکی

له گلدایه.] [کاف تصغیر ندارد.]

ریتجه

ک: ریتزه. [بوته ی زینگره ران.]

ف: رُنْیَک، رُنْیَک، شوکه، ناوچه.

ع: مَسْبَکَة، مَلَرَعَة.

ویننه

ریج

ک: چپ. [دندان درخست له تورپیدا]

ف: غورچه.

ع: کَشَرَة.

ریچه و کوردن

ک: چپ و کوردن. [ریج بودن]

ف: غورچه شدن.

ع: کُلُوح، تَکْشُر.

ریحان

[ک: ریحانه: گیاه کی بو خوشه.]

ف: آس، اَسْپَرْم، سَسْپَرْم، سَسْپَرْم، سَسْپَرْم،

شاه اسپرم، شاه اسپرم، شاه اسپرم، شاه اسپرم،

نازیو.

ع: حَبَق، ضَمِیران، ضَمِیران، ضَمِیران، باد روج.

ریحان.

ریخ

ک: ریز، خار، ورده کوچک. [ریخ، ریخ. چهو]

ف: ریگ، شن، ماسه، سنگ ریزه.

ع: رَمَل، رَغَام، هَیَام، قَضَض، حَصَاة، حَصَبَاء.

ریخت

ک: قَلْع، سه کوت، میتن. [نهر، سرشت، دیمه]

ف: ریخت، سرشت، انیر، گوهر، گل.

ع: تَرکیب، طَیْنَة.

ریخته گمر

[ک: داریژهر]

ف: ریخته گمر.

ع: مَلُورْغ، صَانِغ، صَوَاغ، سَبَاک.

ریخزار

ک: ریزه خار، ریزه خال، خرپ، زاخر، ریخته لآن. [ریختاخ: زهوی

بهرده لآن یا لمدار.]

ف: رَزَاغَش، ریگزار، ریگناک، ریگستان، شنزار.

ع: حَرَة، عَقَص، مَحْصَبَة.

ریختاخ — خرپ

ریخوله

ک: باریکه. [شیتال (له تی جلوسه رگ که شیتال شیتال

بوریت.)]

ف: شکله، باریکه. (پاره ی لباس که رشته رشته

شده باشد.)

ع: لَیْف، هَبَة.

ریخته خوره

[ک: قه تی: بالنندیه که.]

ف: کیتو، اسپرود، اسفرود، سنگ خوار.

ع: قَطَاة.

ریخته لآن — ریخزار

ریخه لو

ک: ریله خر. [ریخوله]

ف: روده، براندا ف.

ع: مَعَاء.

ویننه — ریله خر

ریژه و

ک: ریتگار، راویار، راگوزر، رهونه. [ریژوار، ریگوزر]

ف: ره گذر، ره زو، زونده.

ع: عَابِر، ذَاهِب، سَالِک، مَارَ، مَطْطَرَق، مَتَرْدَد،

مُصَافِر، اِبْنُ السَّبِيل.

ریژ

ک: ریخ، خار. [م. چهو]

ف: ریگ، شن، سنگ‌ریزه.

ع: قَضَض، حَصَنی، حَصَباء. رَمَل، رَغَام، هَيَام.  
ریز

[ک: کمرت، بدش (به‌شکل - دانه‌دانه‌ی لیسته...)]

ف: ریز، (ریز سیاهه)

ع: جُزء.

ریز

ک: ریژ، ریژگه. [جینگه‌ی رژان، پاشگرو. (به تهنیا به‌کار  
ناهیترت...)]

ف: ریز، شار. (آبریز، آبشار، تنها استعمال  
نمی‌شود.)

ع: مُصَب.

ریزگرین

[ک: پلتوک لیدان]

ف: ریزگرفتن، تلنگ‌زدن.

ع: نَقَر، ضَرْب، نَقَف.

ریزانه

ک: کم، ریزه، ریزوله. [گهردیله، تیزقال]

ف: ریزه، خورده، کم، جوذر.

ع: قَلیل، ذَرَّة، فِلَذَّة، هَبِیَّة، نُثَار.

ریزوله ← ریزانه

ریزه

ک: ریزوله، ورده. [تیزقال، نه‌ختال (که‌موکه‌ی شتی  
رشک...)]

ف: ریزه، جوذر، خورده. (دو<sup>۱</sup> «پیزه» است از  
اشیا، جامده)

ع: ذَرَّة، فِلَذَّة، هَباء.

ریزه

ک: ورده. [له‌توکوتی مهرشتیک...]

ف: سوفچه، ریزه، خورده.

ع: حُطام، کُسارَة.

ریزه

ک: تک، چک، چوپ، کم. [تتوک (که‌موکه‌ی شتی ترا...)]

ف: کَم، تَک، ریز، ریزه، خورده. (از اشیاء مانعه)

ع: قَلیل، جُرْعَة، ذَرَّة.

ریزه

ک: باریزه، ورده. [بارهرین]

ف: ریزه، ریخته، بادریزه.

ع: اَنْفُوضَة، سَقَاطَة.

ریزه‌بالداره

ک: ریزه‌خال. [جینگایه‌ک که ریزه ورده‌ی ریزه...]

ف: ریزه‌خار.

ع: کَذَان.

ریزه‌خار

ک: ریزه‌خال، زریان. [ریغه‌لان، زریان، برده‌لان]

ف: زَزاعش، زارغنگ، ریگزار، ریزه‌خار.

ع: کَذَان، حَرَّة، مَحْصَبَة.

ریزه‌خال ← ریزه‌خار

ریزه‌تیکه

ک: تیکه‌تیکه، پلپل، نه‌جه‌نه‌جه. [له‌تله‌ت، نه‌جه‌نه‌جه]

ف: ریزریز، تیکه‌تیکه، انجه‌انجه، خوردخورد.

آنجین.

ع: قَطْع، قَطْعَات، شَرِیحات، حَبَات.

ریزه‌وپیزه

ک: ورده‌ومورده. [ورتکه و پرتکه، له‌تیه‌ت]

ف: ریزه‌وپیزه، خورده‌مُرده.

ع: کُسارَة، سَقَاطَة، حُطامَة، کُسارات.

ریزه‌ول

ک: ورده‌نان. [ورتکه‌نان بو‌تریت‌کردن...]

ف: کُلْج، گُندک، ریزه‌نان.

ع: فُتِیَّة، فُتَاتَة، عَسَمَة، کُسَع، حُتامة، حُطامة.

ریزه‌ی لُزکه



ل: که من لوکه. [وتزتك لوکه.]

ف: یک خورده پنجه.

ع: بتکه، مزه.

ریز

ل: شار. (که نه‌ریزه) [رژان، پاشگره. (به دنیا به کار

ناهیتریت.)]

ف: ریز، شار. (سرشار، تنها استعمال

نمی‌شود.)

ع: ندارد. [ (هارواتای عهدی نبه.) ]

ریزان

ل: باران، بارین. [داریان]

ف: بارش، ریزش، ریز، باران.

ع: سنج، هل، انهلال.

ریزان

ل: ریزن. [بیت]

ف: ریز، ریزش.

ع: رحمة، برکة، سعادة، خير، يمن، دمیاء، زیادة.

ریزه

ل: کوچک‌ریزه. [به‌ده‌شیشه: به‌ردنیک که شیشه‌ی لی

درست ده‌کن.]

ف: سنگ‌شیشه.

ع: حَجَر الرَّجَاج.

ریزه

ل: خوره. [گولی]

ف: خوره، لوری.

ع: اكَلَة، جذام

ریزه

ل: ریجه. [بوته، قالی داریشتن.]

ف: شوکه، ناوچه.

ع: مَسْبَكَة، مفرغة.

رینه-ریجه

ریش

ل: روق، قلهت، کلفتی، گویاره. (ریس مل)

[نه‌ستورایی]

ف: ریس، کلفتی، ستبری. پیرامون، گرداگرد.

کوپال، گوپال. (کلفتی گردن)

ع: قَطَر، حَجَم، ضَخامة، غُفرة، حَوالي. عُرف.

ریساله

ل: جزم. [نامیلکه]

ف: فَرشیم، نوشته.

ع: رسالة.

ریستن

ل: بادن، ریشه، رستین. [رستن]

ف: وشتن، ریسیدن، رستن، تافتن، تاب‌دادن.

ع: زدن، غزل، کفن.

ریش مل

ل: روق مل، گویاره، گویال. [نه‌ستورایی که‌ردن.]

ف: کوپال، گوپال، ستبری گردن، پیرامون

گردن، گرداگرد گردن. پرگردن.

ع: عُرف، غُفرة، عَفْرِية، ثُرَعلة، قُنَزعة، بُرائِل،

ضَخامة الجید.

رینه-که‌لشیر

ریسه-ریستن

ریسین-ریستن

ریش

ل: رین. [ردین]

ف: ریش.

ع: لَحِية، عُثْنون.

ریش

ل: زهخم. [برین]

ف: ویش، زخم.

ع: جَرَح.

ریش‌باوا

[ (ل: جوړه تریسه که که ده‌نکه‌کانی زور دریزه.) ]

ف: ریش بابا. (نوعی از انگور است که دانه‌های

آن خیلی دراز است.)

ع: رازِقی، مُلاحی، مَلّاحی، أَصابعُ العُروس.

**ریشپان**

[ک: ردینزل]

ف: کَنْفَلیل، ریش پهن.

ع: أَحَطَط، غِیَاف، هِلُوف، مَرْقَشُ الْحِیَةِ.

**ریش و سمین تاشین**

ک: ریش و سمین گرتن. [ردین و سمین تراشین]

ف: ریش و سبیل تراشیدن، ریش و سبیل

پیراستن.

ع: اِحفاء.

**ریشول**

ک: روشان، روش، ریشوله [تالکله‌ی تان یا پوی پارچه

که له کاتی دراندندا دیته دهره‌هه.]

ف: روش، پُرز، تربیشه، شکله.

ع: لِف، لِفَّة، غُفَر، غُفَر، زُؤْبَر، زُؤْبَر، مُشاقَّة،

هُدْبَة، هُبَّة.

**ریشوله** ← **ریشول**

**ریشوله** ← **کاوانی**

**ریشه**

ک: بن، بنج، بیخ، رته‌ره، [رگ، تزره‌مه]

ف: ریشه، بیخ، رستن، تبار.

ع: عِرْق، أَصْل، جَذَر، سِنَخ، نَسَب.

**ریشه**

ک: له‌رزانه، ریشوله، [ریشود]

ف: ریشه، شَمْلَه، شَنگله، شاشوله، شاغوله،

دُنْبوقَه، فَش، تربیشه، پَر.

ع: هُدْبَة، هُدَاب، هُبَّة، زُؤْبَر، زُؤْبَر، غُفَر، غُفَر.

**خمل**

**ریشه‌بیر**

ک: بنی، بیخی، بنه‌بیر. [ریشه‌کیش]

ف: ریشه‌کن، بیخ‌کن، بیخ‌بُر.

ع: مُسْتَأْصَل، مُنْقَرَض، مُنْقَطِعُ الْأَصْلِ.

**ریشه‌بووچکه‌له**

[ک: ریشی بچوکی ژیر لیتو.]

ف: ریش کچلو.

ع: عَنَقَّة.

**وینه**

**ریشه‌دارکردن**

[ک: ریشو بز کردن.]

ف: ریشه‌دارکردن.

ع: تَهْدِيب.

**ریشه‌ریشه**

ک: روش‌روش، [ریشول ریشول]

ف: ریش ریش، تربیشه‌تربیشه.

ع: مُنْهَدِب، أَلِیَاف.

**ریشه‌که‌ن**

ک: ریشه‌بیر. [بنه‌بیر]

ف: بَیْخَشْت، ریشه‌کن، بیخ‌کن، بیخ‌بُر.

ع: قَلْع، قَلْع، قَعْر، مُصْطَلَم، مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ

الْأَصْلِ.

**ریشه و ره‌نوه**

ک: رگ ریشه. [بنه‌چه و تزره‌مه]

ف: نژاد، رگ و ریشه.

ع: أَصْل و نَسَب.

**ریشه‌هه‌لیه‌ستن**

ک: ریشه‌داختن. [یادانی ریشود.]

ف: ریشه‌بستن، ریشه‌بندی.

ع: تَهْدِيب.

**ریشه‌ی جهرگ**

ک: بن دل. [بندی دل، پوگی دل]

ف: ریشه‌ی جان، بند دل.

ع: أَصْلُ الْقَلْبِ، عِرْقُ الْقَلْبِ.

ریشه‌ی شمرده‌که

[لک: ریشه‌ی پارچه که هندیکی و لک توپ هندی‌سراوه.]

ف: رشیده.

ع: هَدَبٌ مُّشَبَّكٌ.

رفیق

لک: لپ. [لاواز، رقه‌له]

ف: ریقو، لاغر.

ع: نُحِيفٌ، نُحِيلٌ، ضَاوِيٌّ، مَهْزُولٌ.

رفیق

لک: نه‌ژد، نهرم. [نهرمی ژاکو.]

ف: نشت، پُژمُرده، نَرَم.

ع: ذَاوِيٌّ.

ریقنه

[لک: جیتنه (پیسایی بالنده).]

ف: ریخ، پیخال، اسپخول. (فضله‌ی طیور)

ع: زَبَقٌ، غُرَّةٌ، خُرءٌ، لِيَاطٌ، سَلَجٌ، رَمَصٌ، هَيْصٌ،

هَيْضٌ.

ریقوفیق

لک: ریق، لپ. [لاواز، رقه‌له]

ف: ریقو، لاغر، پُژمُرده.

ع: ذَاوِيٌّ، مَهْزُولٌ، ضَاوِيٌّ، نُحِيفٌ، نُحِيلٌ.

ریقوله

لک: رقه‌له. [لپ‌لاواز]

ف: ریقو، لاغر، خشکیده.

ع: مَهْزُولٌ، ذَاوِيٌّ، يَابِسٌ، نُحِيلٌ.

ریقته

لک: بدزوی، دلسوزی، دلسوتیان. [بدزوی، دلت‌هرمی]

ف: کشتاو، دلسوزی، دل‌سوختن.

ع: رِقَّةٌ، تَرَحُّمٌ.

ریق

لک: بدرابر، بدرانبهر. [وله‌ی لک، یه‌کسان، هارسه‌نگ]

ف: برابر، اندازه‌ی هم، مانند هم.

ع: مُتَوَازِيٌّ، مُتَسَاوِيٌّ، مُطَرَّدٌ، مُنْتَظَمٌ، مُنْصَبٌ.

مُسَجَّعٌ، مُقَفًى.

ریق

لک: خشت، تخت، ساف. [بی‌به‌ریزی و نرمی.]

ف: تخت، هموار.

ع: مُسْتَوِيٌّ، مُسَطَّحٌ.

ریق‌خست

لک: یه‌لاخست. دوروس کردن، ریت‌هاردن. [گوبانیدن.]

پیت‌هیتان]

ف: درست کردن. باهم کردن. فراهم آوردن،

انجام دادن.

ع: قَضَاءٌ، تَيْسِيرٌ، إِصْلَاحٌ، تَنْجِيحٌ، إِنْجَاحٌ، تَوْفِيقٌ،

تَمُّ. إِعْدَادٌ. تَوْفِيقٌ.

ریق‌کردن

لک: خشت کردن، ساف کردن. [تخت کردن، چونه‌ک کردن]

ف: هموار کردن، تخت کردن. برابر کردن.

ع: تَسْوِيَةٌ، تَسْطِيحٌ، تَقْوِيمٌ.

ریق‌که‌فتن

لک: یه‌ک‌که‌فتن. دوروس کردن. [پیت‌هاتن، ریت‌هاتن]

ف: باهم شدن، درست شدن، فراهم شدن، انجام

شدن.

ع: تَيْسِيرٌ، نَجَاحٌ، نَفَاحٌ، صُلُوحٌ، تَصَالُحٌ.

ریق‌پیت

لک: پیت‌ومیر، دتس. [خوشه‌ریست، هاری]

ف: باهم، دوست، مهربان.

ع: مُتَّحِبٌ، خِدَنٌ...

ریق

لک: کیه. [دنگیتکه: جیی. سیی. (وه‌ک: دنگی قه‌لهم یا

دان.)]

ف: ریک. (صدای قلم یا دندان مثلاً.)

**ریگه بهر نیان**

ك: ریگه نشان دادن، رانمونی. [رینمایی، شاره‌زا کردن]

ف: راه‌نمایی، راه‌نشان دادن.

ع: هِدایة، اِرأة الطَّرِيق، اِقْبالُ الطَّرِيق.

**ریگه خستن**

ك: روانه کردن. [روانه کردن، شاندن، ناردن]

ف: راه‌انداختن، گُسیل کردن، روانه کردن.

ع: ارسال، اِرحال، ترحیل.

**ریگه روین**

ك: روین، ریگه برین. [ریگا گرتنه بهر، ریگا برین]

ف: رفتن، پوییدن، راه رفتن، راه پیمودن،

ره‌برییدن.

ع: مَشی، تَمَشی، جَری، سَیر، سَلُوك، ذهاب...

**ریگه گهفتن**

ك: گه‌فتن ریگه. [گه‌فتن ری]

ف: راه افتادن.

ع: حَرَكَة، جَرى، جَرِیان، سَیر، رَحَلَة، ترحال.

**ریگه گوم کردن**

[ك: گوم‌ابورن، ری‌ه‌له کردن]

ف: راه‌گم کردن.

ع: ثَوه، ثَوَح، ضَلال، غَي.

**ریگه گبر**

ك: چه‌ته، رازن، دز. [ریگر]

ف: سالوک، زه‌زن، راه‌زن، راه‌بند، دزد.

ع: قاطعُ الطَّرِيق.

**ریگه نشان دادن**

ك: رانمایی، رانمونی. [رینمایی، شاره‌زا کردن]

ف: راه‌نمایی، راه‌نشان دادن.

ع: هُدَى، هِدایة، اِرشاد، اِرأة الطَّرِيق.

**ریگه تما**

ك: رتنما، رانما. [رتنشاندهر، به‌ردی رتنما.

مدره‌ها: کتبی که شتی لیخوین]

ع: صَریر، صَرِیف، حُرُوق، حَرِیق، تَحْرِیق.

**ریگه‌هاوردن**

ك: ریگ‌خستن، دوروس کردن. [گونجاندن، پتکه‌پتنان]

ف: درست کردن، قراهم آوردن، انجام دادن.

ع: تَیسیر، تَنجِیح، تَهِیَّه، تَم، اِنجاح، اِعداد، اصلاح.

**ریگه ریک**

ك: کپه‌کپه. [کپه‌ی زرد]

ف: ریک‌ریک.

ع: صَریر، صَرِیف، حَرِیق، حُرُوق.

**ریگه**

ك: ری، را، گوزره، کوجه. [ریگا، رتک]

ف: راه، رای، راس، باخ، کو.

ع: طَرِیق، سَبیل، صِراط، سِراط، فُج، فُجاج، رُقاق،

شارع، جادَة، حَظ، نَقَم، مَنهاج، مَنهَج، رَصد،

مرصاد، مَعیا، مَذهَب، مَسَلَك، نَجْد، سِکَة، دین.

**ریگه**

ك: یاسا، ره‌شت، ناین. [ره‌فتار، شیواز، داب، ری‌باز]

ف: راه، ره‌و، ره‌وش، یاسا، رفتار، کیش، آیین.

ع: رَوِیَة، طَرِیْقَة، شَرِیْعَة، مَسَلَك.

**ریگه**

ك: قولوغ. [کری، مز (حده‌دس، پامز)]

ف: مزد. (دست‌مزد، پای‌مزد)

ع: أُجْرَة، حَقُّ الرِّحْمَة.

**ریگه‌ناو**

[ك: ناو‌ری]

ف: شلکک، آوره، راه‌آب.

ع: سِیب، بالوَعَة.

**ریگه‌باریکه**

ك: باریکه‌ریگه. [بزنه‌ری]

ف: تَرَفَنج.

ع: رَقَب، عَرَقُوب، شَعِب.

ف: راه‌نما. راه‌نامه. (سنگ راه‌نما. کتاب

کشتی‌رانی)

ع: صَوَه. رَهْناَمَج. راه‌نامَج.

رنگی نه‌نگ

ل: کروه. [کولان، ریی تنگه‌بر]

ف: کوچه، پَس‌کوچه، راه تنگ.

ع: لَزب، مَطَرِيَّة، مَرْتَج، مَعْبَر.

رنگی راس

ل: راسه‌رنگه. [شارپ، راسته‌پ]

ف: راه راست.

ع: هُدَى، جَاذَة، صِرَاط مُسْتَقِيم.

رنگی سافکریک

ل: شوسه، رنگی شوسه، رنگی کوتیال، رنگی

خوشکریاک. [شوسته، ریگی خوشکرا]

ف: خواست، خوست، راه شسته، راه کوفته.

ع: دُعُوب، لَاحِب، طَرِيقُ مُذَلَّل.

رنگی سه‌خت

ل: سه‌خته رنگه، چه‌قن. [ره‌قن، سه‌ختان]

ف: راه بُد، راه سنگلاخ.

ع: نِقَاب، وَعْث، وَعَر، وَعِر، وَعِیر.

رنگی غه‌یره‌عادی

ل: بَیْرِنگه. [لارن، رنگی ناناسایی]

ف: باخسه، پَیغَله، پَیغوله، بی‌راهه.

ع: مَسِيف، طَرِيقُ غَیرِ عَادِي.

رنگی کلر

[ل: رَیوَرین]

ف: راه کار، راه و چار.

ع: مَاشِ، مَآتَا.

رنگی کلک‌شان

ل: کاک‌شان. [کاکیشان، کاذ]

ف: آسمان‌دره، پالاهنگ، کهکشان، راه‌کهکشان.

ع: مَجَرَة.

رنگی کونیک-رنگی سافکریک

رنگی کینف

[ل: رنگه‌یک که به نیتوان دور شاخدا یا به‌سهر چیا‌دا

تَیْدِه‌پَیْتَا.]

ف: درغاله، راه کوه. (که از میان دو کوه یا از

بالای کوه می‌گذرد.)

ع: نَقَب، مَنَقَب، عُرُقُوب، عَرَق، مَخْرَم، صَهْوَة،

سَنِيْعَة، نَقِيضَة، عَقَبَة، مَنَقَل، مَسْبَا.

رنگه خو

ل: رَیخَلَو، رَیخَلَو، [رَیخَلَو، رَیخَلَو]

ف: روده، برانداغ.

ع: مَعِي، مَعَا، عَمَل، عَمَل، مَصِي.

رنگه ۲۰

رنگه خودوله

ل: مَوار، زهرنگ، زهرنج. [دوله‌جهرگ]

ف: اکامه، لکامه، لکانه، آگنج، جرغند، جرغند،

جرغنده، جگر آگند، آگند، زونج، زونج، زویج،

زیچک، ژُناج، سُختو، سغدو، مَبَار، جهودانه.

ع: عَصِيْب، قَتَب أَقْتَاب، فَتَاق.

رنگ-ریش [رشدیده‌کی کرما‌ییه.] [کرما‌ی است.]

رنگه

ل: مَنه‌ر، رِیسان، گرده‌یورن. [لِیک تَوَه‌ل یورن ر

ره‌ستان. (کوبورونه‌ی هوردر که له ترسانه‌ترین درتزه به

روشتن بدن.)]

ف: چبیر، گردآمدن، ایستادن. (جمع شدن اردو

که از ترس نتوانند جلو بروند.)

ع: تَرَاكُم، تَجَمُّع، اِزْدِجَام.

رنگه‌دان

ل: مَنه‌رکردن، گرده‌یورن. [رنگه (راوه‌ستانی

کومه‌له‌خ‌لک‌یک که له ترسانه‌توان درتزه به روشتن

بدن.)]

ف: چبیره‌زدن، گردشیدن. (ایستادن جمعیت که

از ترس نتوانند جلو بروند.)

ع: ثَرَاكُم، اِزْدِحَام، تَجْمُع.

**رینگ**

ك: شِر، رینگال، زه لال. [شيله، رنگ، رنگال]

ف: شهد، شیر.

ع: لُعَاب، لُؤَاب، شَهْد، رُب، رِيَال، رُضَاب، ثَرَب،

لُؤَاص، قَسِيْلَة.

**رینگال**—**رینگ**

**رینگانمونه**

ك: رتنه. [ژاوژاو، دوباره کرده‌ی قسه.]

ف: لُندیدن، بازگفتن، ژاژخایی.

ع: تَكَرَر، تَكَرِر، اِعَادَة، تَجْمُج.

**رینگ خورما**

ك: شِرِی خورما. [شيله‌ی خورما.]

ف: سیلان، شیریه‌ی خرما، شهد خرما.

ع: شَهْدُ النُّخْل، رِيَالُ الرُّطْب.

**رینگول**

ك: رِيَوَال شِيَتَال، شِر. [تیتال، شِر و رِ]

ف: پاره، تیکه.

ع: حَبِيب، مُتَلَشِي، مُتَقَطَّع، مُتَهَبَّب.

**رینگ پینگ**

ك: ژاوه ژاو. [فلته نلت]

ف: لُندَلُند، غُرْغُر، ژاژخایی.

ع: لَي، دُندَنَة، مَجْمَعَة.

**رینگما**

ك: رَاثِمَا، رِنگَمَا، نشانه. [ریتیشاندِر (به‌ردی ریتما).]

ف: كَرَكُور، راه‌نما. (سنگ راه‌نما)

ع: صُوءَة، نُصْبَة.

**ریو**

ك: كه لهك. (راوویو) [فرولیل]

ف: داغو، تَبْدَد، نیرنگ.

ع: حِيلَة، مَكْر، خِدْعَة.

**ریوار**

ك: رِیَنگَار. [رِیَوَار]

ف: راه‌گذر، رونده.

ع: عَابِر، مَار، سَابِر، ذَاهِب.

**ریواز**

ك: رِوَز، بگار. [بوار، رِیَاز (راگوزدِری نیچیر).]

ف: كُدار، گذرگاه. (گذرگاه شکار)

ع: مَعْبَر، مَمَر، مَسِير.

**ریواس**

[ك: رره کینکی به ناربانگه.]

ف: ریواس، ریباس، ریوج، ریویج، ریویز، کُزبا،

كُزوا، زرنيله، دیباج.

ع: رِیَاس، رِیَیْلِج.

**ریوال**—**رینگول**

**ریوایه ت**

ك: رتن. گه راننده، راگوزکردن. [گیرانده]

ف: چاو، گفتن، واگوئی.

ع: نَقْل، رِوَايَة، تَحْدِیْث.

**ریوهن**

[ك: کلارین، کالاتنگ، بنی ریواس (گیاهه کی گه لاپانی

روانکهره، له کیتیسی توحفه دا نویسه تی بنی ریواسه!)]

ف: ریوتند، راوتند، منج. (علقی است برگ پهن

مُسهل در تحفه نوشته بیخ ریواس است!)

ع: رِوُند، رِوُند، رِوُند.

**ریوی**

[ك: رِیَی، رِوَس]

ف: روس، روباه، دمنه.

ع: ثَعْلَب، سَمَسَم، هَيْطَل، أَبَوَالْخَصَنِین.

وینه

**ریوی پیچ**

[ك: فیلترته له که، پیچ لیدان]

ف: روباه‌بازی.

ع: رَوَّغَان.









زا

ك: زاگ، زاده، زَلَه، [فرزند، منال]

ف: زاده، فرزندان، بچه.

ع: وُكِد، وُكَيْد، مَوْلُود، نَتِيجَة، اِبْن. (ابنة)  
زَا.

ك: زایسی، دی، [منالی بسو، بینچوری بسو، (کرده‌ای  
را برده‌ای)]

ف: زایید. (فعل ماضی است.)

ع: وُكِد، وُكَيْد.

زَابِت

ك: دَیدار، کاربده‌س، [هه‌لِسِرِپَنه‌ر، به‌رِرس]

ف: بادگان، بایگان، نگاه‌سدار، ده‌سدار،

کاربه‌دست.

ع: ضابط، مُبَاشِر.

زَات

ك: زاوَر، نه‌ره‌ش، [زاوَر، زه‌ندَق، وِیران]

ف: یارا، زهره.

ع: جُرَّة.

زَات

ك: زاوَر، زه‌ندَق، نه‌ره‌ش، [زار، زه‌ندَق، وِیران]

ف: جَم، زهره، زاوَر، یارا.

ع: جَوْهَر، جُرَّة، قُدْمَة، قُدْرَة، ذات.

زات

ك: سرشت، قوماش، [بنه‌رِت، كرول، مال]

ف: بشین، سرشت، آروند، گَهَر، گوهر، چهر،

هستی، اوچیزی.

ع: ذات، طِبْنَة، حَقِيقَة، ماهیة، وُجُود، جَوْهَر.

زَات‌چَوون

ك: زارهرچوون، ترسیان، [زه‌ندَق چوون، تدار ترسان]

ف: زهره‌رفتَن، زاوَررفتَن، ترسیدن، جمیدن،

بیمناک‌شدن.

ع: خَوْف، جَهَش، جُبْن، خَشْيَة، هَل، اهتِیال،

ارتعاب.

زَات‌دَار

ك: زاوَرده‌ار، نه‌ترس، دَلدَار، [به‌زات، تازا]

ف: دلیر، دلدار، دلاوَر، زهره‌دار.

ع: جَرِيء، شَجِيع، جَسُور، قُدُوم.

زَات‌دَار

ك: زارهرده‌ار، دلدار، [دلیر، نه‌ترس]

ف: دلیر، دلدار.

ع: جَرِيء، خَوَات.

زَات‌وَاجِب

ك: دریا، بینچوون، [هه‌بوویدك كه پئویسته بیتت.]

ف: دریا، دریای بیکران.

## زاخلودان

[ك: مشترماندان، سافولوس كردن]

ف: زاغاب دادن.

ع: جَلِي، جَلَاء، صَقَل، قَشَب.

## زاخاوه رفاك

[ك: مشترماندراو، سافولوس كراو]

ف: زاغاب شده.

ع: مَجْلُو، مَصْقُول، صَقِيل، قَشِيب.

## زاخ جوش

[ك: جَوَزَك زاخ كه شتی له قی پی پته ده كهن.]

ف: زاغ جوش.

ع: اَللَّحْمُ بِالزَّاج.

## زاخ چه رمك

[ك: زاجی سپی]

ف: زاغ سفید، زنج، شوغار، زَمَج بَلُور، زاج

بَلُوری.

ع: قَلْقَدِيس، شَبَّ يَمَانِي.

## زاخر

ك: زاخ، زاخه. [ناغهل، كورل (ناغهل)ی سروشتی یا

دهسكرد له كیتودا.]

ف: زاغر، زاغه، (زاغه)ی طبیعی یا دستی كه

در كوه تشكيل می شود.)

ع: غار، وَصِيدَة.

## زاخر

ك: خُورپ، رِيخْزَار. [رِيخْدَلان، بهرده لان]

ف: رِيگْزَار، رِيگْستَان، سِنگْستَان.

ع: حَرَّة، مَحْصَبَة.

## زاخ رهش

[ك: زاجی رهش]

ف: شَخَار، شَخِيرَة، قَلَا، قَلِيَا، قَلِيَاب، كَلَا،

رِيلُو، زاج سیاه.

ع: هُوِيَّة مُطْلَقَة، ذَاتُ الْحَقِّ، ذَاتُ وَاجِبِ الْوُجُود.

## زاتولجه م

ك: سینه پالو. [نه خوشینیکه.]

ف: پهلودرد.

ع: ذَاتُ الْجَنْبِ.

## زاتی

ك: سرشتی. [قاییه تمه ندی بنه پرتی و گهوه هری

(به رامبه ری «عه رزی»)]

ف: سرشتی، گوهری. (ضد عرضی)

ع: ذَاتِي، فِطْرِي.

## زاخ

[ك: زاج، شَب]

ف: زَاگ، زَاغ، زَمَه، زَمَج، زَمَح.

ع: شَبَّ، زَاج.

## زاخ

ك: كهوه رگ. [زاخه: ناخله مه ری له كیتو داتاشراو.]

ف: كاز، كاووك...

ع: قَلَع...

## زاخ

ك: كوچك، خُورپ. [گاشه بهرد. ره قهن]

ف: سَنگ، سَنگْلاخ.

ع: صَخْر.

## زاخاو

[ك: مشترمان، سافولوس]

ف: زاغاب.

ع: ثَقِيَة، جَلَاء.

## زاخاوه لودان

[ك: تیربون له بینینی جراتی.]

ف: چشم آب دادن.

ع: مَظَر.

ع: قَلْبِي، زَاغُ اِنْسَاكِفَةِ.

زاغ زهره

[ك: زامی زهره]

ف: زاغ زرد.

ع: قَلْبَطَار.

زاغ سهوز

[ك: زامی سهوز]

ف: زاغ سبز.

ع: قَلَقَنْد.

زاخه

ك: زَاخِر، [كوبل، ناغه‌لی نار کیتو].

ف: زَاغِه، زَاغِر، سُمُج، سُمُجِه، آغَل، نَغَل،

نُغول، غُول، غَال، آغَال.

ع: دُخَل، دُیَماس، نَرَبِيَّة، غَار.

زَاخِي

ك: قَشَقَه، [قه‌له‌باچكه]

ف: زَاغِچِه.

ع: عَقَقُ.

زاد

ك: تَرَشِه، [توتشور]

ف: توشه، پَدَرَزَه.

ع: رَاخِلَة، كَلْفِيَة، زَاد.

زادبووم

ك: مَه‌لَوَن، زَیْد، [مه‌لَه‌نَد، زَیْد (مه‌رَتی]

نَه‌دايلکيروُن.]

ف: زَادبووم، مِيهِن، [بوم زادن]

ع: مَوْلِد، مَسْقَطُ الرَّاس، مَوْطِن، وَطَن.

زاد و مهرگ

ك: مَرَدَن و ژِيَان، [نَه‌دايلکيروُن و مَرَدَن]

ف: زَاد و مَرگ، زَادَن و مَرَدَن، زِيَسْتَن و

مَرَدَن.

ع: تَوُلْد و مَوْت.

زاده

ك: زَا، زَاگ، مَنَال، رَوَالِه، [فِرزَه‌نَد، زَارِپ]

ف: زاده، بچه، فِرزَتَنَد.

ع: وَلَد، وَلِيد، مَوْلُود، نَتِيجَة.

زادجی ناهوه

ك: گَه‌داس، هِيچِي نِيه، [دَه‌سَكُورَتَه، هَه‌ژَاَرَه، (رِستَه‌ی

راگَه‌يَاَنَدَنَه.)]

ف: نَدَار است، تَه‌ي دِست است، بَاد دَر دِست

دَاوَد. (جمله‌ی خبریه است.)

ع: مُغْلِس.

زار

ك: سَاَن، [زَمَرِيزار] [ستان: پاشگره، (وَه‌ك: گَوَلزَار،

گولستان.)]

ف: زَار، سَتَان، رَوِيِيدَنگاه، [گَلزَار، گَلَسْتَان]

ع: نَدَارَد، [اَه‌ارَوَاتای عَه‌رَه‌بِي نِيه.]

زار

ك: خَرَاو، [خَرَاب، كَز و لاَواز]

ف: زَار، زَاَرَه، بَد، خَوَار.

ع: رَدِيء، سَيِّئ، خَلِيف، نُحِيف، مَه‌زُول.

زار

ك: ژَار، زَه‌ر، [ژَه‌ر]

ف: زَه‌ر، شَرَنگ.

ع: سَم، [بَا تَثْلِيَت فَاء] (سَم، سُم، سِم)

زار

ك: دَه‌م، زَوَان، قِسَه، [دَه‌ف، زِيَان، گَوَتَار (وشه‌يَدَكِي

كِرْمَاچِه.)]

ف: دَه‌ان، زَبَان، سَخَن، (كِرْمَاچِي است.)

ع: قَم، لِسَان، كَلَام، بِيَان، لُقَه، لَحَن.

زاراو

ك: ژَارَاو، ژَه‌حَر، [اَنگَوِيكِي تَالَه‌ دِرَه‌خَت و رَوَه‌ك

دَمَرِي‌دَه‌دَن.]

ف: زهراب. (آب تلخی که از درخت و نباتات می‌تراود.)

ع: دُمَاع. مَر.

زاراو

ك: مِيز، گمِيز. [مِيز، گمِيز]

ف: زهراب، شاش، میز، چمین، چامین، پیش‌آب.

ع: بُول.

زارچاو

ك: زهرچاو، قین. [توروییه‌ك كه له چاودا دیاره.]

ف: زهرچشم، چشم‌آغیل، خشم، کین.

ع: تَجْحِيط، غَضَب، سَخَط، سُخْط.

زاره‌نه

زاره‌نه

ك: زارخن، زهرخه‌نه. [پنکه‌نینی تال. (پنکه‌نین له

توروییه‌دا.)]

ف: زهرخند، زهرخنده. (خنده از روی

خشم)

ع: تَكَلُّج، تَهَائِف، هِنَاق، اِهْنَاف.

زارو

ك: منال. [مندال، زاروك]

ف: بچه، کودک.

ع: طِفْل، صَبِي.

زاروله

[ك: بچروك‌كراوی «زارون»یه.)]

ف: مصغر «زارون» است.

زاره

ك: گزنیژه. [گه‌غه‌كوتار.]

ف: نكیده. (گندم نیم کوفته)

ع: جَبْرِيش.

زاری

ك: گری، گریان. [شیوه‌ن]

ف: زاری، گریه.

ع: بُكَاء، مَخْن، نَحِيب، ضَرَاة.

زاریان

ك: گریان. [شیوه‌ن‌کردن]

ف: زاری‌کردن، گریه‌کردن.

ع: بُكَاء، نَحِيب، مَخْن، ضَرَاة.

زاق

ك: راق. [موله‌ق، ماق (چار کراویه و ناجرویت.)]

ف: بُرَاق. (چشم باز است و حرکت

نمی‌دهد.)

ع: شَاخِص.

زاق

ك: راق. [موله‌ق، ماق (چار کراویه به‌لام نایینت.)]

ف: خیره. (چشم باز است ولی نمی‌بیند.)

ع: أَيْح، أَبْجَق، أَحْجَط، مُتَحَيِّرُ الْعَيْن.

زاق

ك: روشن. [کان، شینی‌کان. (رنگ.)]

ف: رَوَشَن. (رنگ)

ع: أَرْيَق.

زاقوزوق

ك: راقوزوق. منال. [زاق و زیق. زاروك (قهرق‌ری مندالان.

له شیرازی خوارده بر مندالیش به‌کار ده‌هینریت.)]

ف: زاقوزیق. بچه. (صدای بچه‌ها، مجازاً بر

بچه‌ها هم اطلاق می‌شود.)

ع: غَوِيل. أطفال.

زاکان

ك: زاگهل. [زاده‌کان، سی‌زاده‌که: مبه‌ست گیاندار و

روه‌ك و ینی‌گیانه.]

ف: زادگان، سه‌گوهر.

ع: مَوَالِید، مَوَالِید ثلاث.

زاك

ك: زا. [برازاگ] [منال: فرزند، وهجه (كوب يا كچ)]

ف: زاده، بچه، فرزند.

ع: وُلد. (این، پنت)

زَلگه.

ك: زایگه. [زاه. بیجوری هیناوه. (کرداری رابردوره.)]

ف: زاییده، زچیده، زاجیده. (فعل ماضی

است.)

ع: وُلد، وُلد، وُلد، وُلد.

زَلگه لـ زاکان

زالوو

[ك: زاروو: گرمی خورنمژ.]

ف: زالو، زلو، زلوک، شلوک، شلک، شلکا،

زرو، زنو، زنور، دیوک، دیوچه، درن، دشتی،

مگل، مکل، خرشته.

ع: عَلَقَه.

وینه

زال

ك: به مل. [دستپزیشتر، به دمهلات]

ف: فرخاد، چیره.

ع: غَالِب، فَاثِق، مُسَلِّط، مُسْتَوَلِی.

زالم

ك: زرنگ، کارکر. [چالاک، گورجوگزل]

ف: زرنگ، چاپک، کارگن.

ع: جَلَد، سَرِیْع، فَعَال.

زالم

ك: ستمکار، زردار، زردکر، زبه‌رده‌س، نه‌پرس.

[ده‌ستدریژکر بز مانی ره‌ای خه‌لکی.]

ف: گُرداس، گُرداش، ستمگر، ستمگار،

ستمکار.

ع: ظَالِم، غَاشِم، هَمَاط، مُتَعَدِي، مُتَجَاوِز.

زاله

ك: زاره، زارهر، زه‌هق. [زار، زوار]

ف: زهره.

ع: مَرَاة.

زام

ك: زه‌م، برین. [ریش: کران و شورتی شتی تیش له

له‌شدا.]

ف: زخم، چرک، ریش.

ع: جَرَح، قَرَح، قَرَحَة، جِرَاحَة.

زاهار

ك: زامدار، زه‌خمدار، بریندار. [زه‌خار، برینار، ریش]

ف: زخمدار، ریشدار.

ع: جَرِیْح، مَجْرُوح.

زامدار—زاهار

زامن

ك: بیژتر، تاراندەر. [ده‌سته‌به‌ر]

ف: شالنگ، بابیزان، بابیزن، پایندان.

ع: ضامن، قَبِيل، جَرِي، مُتَعَهِّد، ذَمِيم، مُتَكَفِّل،

كَفِيل.

زاهه‌ت

ك: درد، رنج. شه‌یدیای. [زه‌م‌ت، ندرکی گران.

ه‌ه‌روه‌ها: ندرینداری]

ف: درد، رنج. شیدایی، والگی، شیفتگی.

ع: اَلَم، رَحْمَة، مِحْنَة. وْله، عَشِق.

زان

[ك: زانەر (پاشگری نیشانه‌ی بکمره، وْله: فرزانه.)]

ف: دان. (علامت فاعل است. «فرزان»= بسیار

دانا)

ع: ۱. (عالم)

زانا

[ك: دانا، شتران]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، كُند.

ع: داری، عالم، علیم، فهیم.

زانایی

ك: زانست. [دانایی، زانیاری]

ف: دانش، دانایی، فرهنگ.

ع: علم، فهم، ادراك، دراية.

**زانست** — زانایی

**زانين**

ك: پەي-پەردن. هە-تەپاردن. [تینگە-یشتن، رۆپەشەدن،

سەرلێدەرکردن]

ف: دانستن، داخستن. دریا-فتن، پی-پەردن.

ع: عِلْم، فُهْم، فِقه، شِعر، نَری، دِرَايَة، اِدراك،  
وَقُوف، مَعْرِفَة. اِسْتِنباط، اِسْتِخْراج. حَلّ.

**زاوا**

ك: یەزەنە. [زافا، زاما: مێردی کچ یا خوشك، یا:

تازە-مێرد.]

ف: شەه، شاه، داماد.

ع: خَتَن، صَهر، عَرس. خَاطِب، خَطِيب.

**زاوَر**

ك: زار، زاله، زاوهر. [زارو، زەندەق]

ف: زهره، تلخه.

ع: مُرارة.

**زاوَر**

ك: زات، یارا، تەترەش. [وێزان، زەندەق]

ف: زاوَر، زهره، یارا، توانایی

ع: بَاس، جُرْفَة، قُدْرَة، شَهامَة.

**زاوَره**

ك: بەچكە. [زارۆن. وەچە (زاد و وەلەد)]

ف: زادوَره، زە-و-زاد، بچه، فرزند. نواده. (زاد و

ولد)

ع: نَتِيجَة، صِبن، صِبنو، نَسَل، نَجَل، اولاد،

عَتره، نَریه، نَییره.

**زاوه**

[ك: هەسارە-یەكە.]

ف: تیر، زاووش.

ع: عطار.

**زاوهره** — زاوَر

**زاویه**

ك: كونج، كوئوون، سووچ، گوئشه. [قوژن]

ف: كُنْج، گوشه.

ع: زاوية.

**وینه**

**زاویه**

ك: گوتیا. [سینگوشە-ی-رەستار.]

ف: گونیا، سَنبوسه.

ع: زاوية، مُثَلث، كُوس.

**وینه**

**زاهید**

ك: پارسا، پارێزگار، خواپەرس. [خواناس،

دوینانویست]

ف: جیواد، کاتووزی، پارسا، زهبان، روهبان،

پرهیزگار، خداپرست.

ع: زاهد، وارع، عابد، مُتقی.

**زاهیر**

ك: رو، روالەت. [دیمەن، بیسەم (بەرانبەری ناخ و

دەروون).]

ف: رو، رواتی. (مقابل باطن)

ع: ظاهر.

**زاهیر**

ك: دیار، پەیدا، نەشکرا. [بەرچار]

ف: پیدا، پدیدار، نمودار، پَرۆهان، هَویدا،

آشکار.

ع: ظاهر، واضح، لایح. مَشهود. موجود.

**زايرا**

ك: گومان، گویا. [زاهین، وادیار]

ف: دزندیس، گمانم، گویا.

ع: ظاهرًا، عَلَى الظاهر.

## زایقه

ك: چه شای، چه شتن. [چیژن، تام کردن]

ف: چشایی، چشش.

ع: ذائقه، قُوَّة ذائِقَة.

## زایه

ك: زریکوهژ، شیرین. [دهنگی شین و زاری. همدوها:

دهنگی تهموره.]

ف: شیون، گریه، زاری. آواز ساز.

ع: غویل، نباح، نُواح، نُوحَة، طنین، صَوْت

الطنبور.

## زایه

ك: خراو، تروا، به ترف، له کار که فتگ. [خراب،

له کار که رتور]

ف: تباه، تَبَه، تَوَا، تَبَسْت، لکات، زبون،

از کار افتاده.

ع: ضائع، فاسد، ثَلِيفَة، مُسْتَهْلَك.

## زایین

ك: په یدابورن. [زان، هاتنه بورن]

ف: زاییدن، پیداشدن، زایش.

ع: تَوَلَّد، ولادة.

## زایین

ك: دین. [منال بورن، پیچرو هیتان]

ف: زاییدن، زهیدن.

ع: وَضِع، زَحَر، زَكوب، اِزْكَات، نِظَاس.

## زایین

ك: دهر دان. [ده لادن (روک) ده لادنی نار.]

ف: تراویدن، برآمدن، برون دادن. (آب مثلاً.)

ع: تَرَشُّع، ظُهُور، صَرِي، سِرَايَة.

## زایج

ك: کوشتار، سدر پین. [جیا کرده روی سدر له نش به

تیخ.]

ف: کُشتار، کُشتن، سَرَبُردن.

ع: ذِيع، ذِکاة.

## زایی

[ك: سوركه له ناری «زویه یده» به، ناره بو ژنان.]

ف: مخفف «زبیده» است، اسم زن.

## زاده

ك: میمل، ملوژم، دژمه ن، چه راشه. به رانبهر. چه پوانه،

بدر چه پ. دژیل. [دژ، رکه بهر، بدره لست]

ف: دَشَمیر، خَشیگ، آخشیگ، همخوند.

وارونه. خَشیج، آخشیج.

ع: ضِدّ، صِدّ، صَبْت، نِدّ، تَقْيِض، مُعَاكِس.

مُعَانِد، مُنَازِع، مُخَالِف، مُنَافِي.

## زوپ

ك: رشك. [بی تدرایی، وشکور برنگ]

ف: خشک.

ع: یابس.

## زواتن

ك: زرنگان. [زِر لینه لساندن]

ف: جلنگاندن، چرنگاندن.

ع: رَدَم، اِنْبَاض.

## زوانی

ك: رُزَنگ، چوَك. [نه ژن]

ف: زانو، زونی، چُك.

ع: رُكْبَة، ثَقْنَة.

## زوانی به زوانی

ك: چوَك به چوَك. [نه ژن به نه ژنری یه کتوره نورساندن له

دانشندان.]

ف: زانوبه زانو.

ع: مُجَاثَاَة.

## زوب

ك: گرنج، گرنج گرنج. [زیر]

ف: زیر، تَبَل، کِیاگن.

ع: اَخْشَب، خَشِن.

## زوب

ك: درشت. [درشت، گهره]

ف: زبر، درشت.

ع: ضَخَام.

## زوبان

ك: خرب، ریزه‌خال. [ریزه‌لان، بهره‌لان]

ف: زبرستان، ریگستان، ریگزار، سنگستان، سنگلاخ.

ع: ظَرِب، ظَرِبَاء، خَشْبَاء، خَشْنَاء، جَزَل.

## زویه

ك: دوشته. [زبری شت، درشته‌ی شت.]

ف: زبره، درشته.

ع: نُخَالَة.

## زویی

ك: گرنجی. [زبری]

ف: زبری، تَبْلِي.

ع: خُشْبُوْة، خُشُوْة.

## زوت

ك: زیت. [چار لسه‌ر هست.]

ف: زوت.

ع: أَجْوَس، رَأَاء، بُرَاشِم.

## زوفه

ك: زیت. [چارگیران.]

ف: زرنه، رُش، (گرداندن چشم)

ع: جَوْسَة، بَرَشْمَة، رَأَاة، تَبْرِیق.

## زوفه‌زوت

ك: زیت‌زیت. [زیت‌ی زیز. (دورساره‌بوونه‌ره‌ک‌ی له‌بهر

زیزبوونه‌تی.)]

ف: زوت‌زوت، رُشیدن. (تکرار برای تکثیر

است.)

ع: بَرَشْمَة، رَأَاة، جَوْسَة، تَبْرِیق.

## زونی

ك: بیتکاره، هیچ‌لینه‌هاتگ. [خویری]

ف: زرتی، پُغیوون، جَمَند.

ع: مُهَمَل، دَنع.

## زوزوه

[ك: خَشْنَه: له‌یسترتکینکی کاتزایه بو ژیرکردنی

مندالان. (خرخاش‌ی ده‌ستی مندالان.)]

ف: زوزره، آخَلَكَنَدو. (زوزره‌ی دست بچه‌ها)

ع: جُلْجَلَة.

## زوزیه

[ك: نالقه‌گ‌لی ده‌ف.]

ف: زوزره. (زوزره‌ی داریه)

ع: صُنُوج.

## زوك

ك: زوكه، خرچه. زرنگ. [کاله‌کی نه‌گه‌یرو. همروه‌ها:

چوست و چالاک]

ف: سَفْج، أَشْن، کَالَك. زرنگ. (خربزه‌ی

نرسیده)

ع: خَدَج، خَضَف، قَعَسَر، جَلِید.

## زوکۆ

ك: گزره، نالڤ. [گیای گیره‌کراو.]

ف: بَرَموز.

ع: عَلَف.

## زوکۆزینک

ك: زرنگ، قوچاخ. [چوست و چالاک، زوتوزینو]

ف: چست، چالاک، چابک، زرنگ، شکرده.

ع: جَلَد، جَلِید، فاره...

## زۆکه ← خرچه

## زۆم

ك: گرم، تَرپ. [ده‌نگیکه. (گیرانه‌وه‌ی ده‌نگی کموتی

شتیک.)]

ف: گُرم، گُرمَب، تُرپ. (حکایت صوت افتادن



چیزی)

ع: لَدَم، وَقَع.

**زرموکوت**

ك: تَهْمُوْمَر، زرموهْمَر، [زرمهزم]

ف: تَرَابْ وَتَرْپ، هَنگامه.

ع: تَلَاطُم، تَلَاذُم، ضَوْضَاء.

**زومه**

ك: گرمه، تَرِه. [دهنگی پئی هیست یا دهنگی کهرتی

شَتِیَلَك.]

ف: گُرم، گُرمب، گُرمبِه، تَرْپ، تَرْپِه. (صدای

پای ستور یا افتادن چیزی)

ع: لَدَم، وَقَع، دَبْدَبَة، كَبْكَبَة، كَدَاة.

**زرمهزلن**

[ك: زَرَنابازی. مشترِم. کینه رکن]

ف: زورآزمایی.

ع: مُصَارَعَة، مُوَاقَعَة، مُسَابَقَة، مُبَارَاة، مُبَاخِثَة،

مُجَادَلَة.

**زرننگ**

ك: گورج، کرژ، چابک، قوچاخ، مەزبوت، دسورددار،

بزیو. [چالاک، نازا]

ف: زرننگ، چابک، چالاک، چست، خبازه،

وشکول، وشکرده، شکرده، شکروده.

ع: جَلَد، جَلِيد، فَاَرِه، کاهي، جَسور.

**زرنگان**

ك: زَرَانَن. [لیدان، دنگ لیهتتان. (وله: زرانندی تار.)]

ف: جلنگاندن، چرنگانندن. (تار مثلاً.)

ع: بَظ، بَظْ، اِنْبَاض، رَدَم.

**زرنکوهپر**

ك: زرنگه زرنگ. [زرنگی زور.]

ف: درنگ درنگ.

ع: جَلَجَلَة، صَلَمَنَة.

**زرنکه**

ك: زَرِه. [دهنگی لهیه کدانی کاتزا. (وله: زیهی مس.)]

ف: درنگ، چرننگ، هوز، سَنُغو. (صدای مس

مثلاً.)

ع: صَلِيل، صَلَمَنَة، طَنِين، طَنْطَنَة، جَرَسَة،

صَنَجِج، صَنَجِج.

**زرنگی کویچکه**

[ك: زرنگانموی گوی.]

ف: آواز گوش.

ع: دَوِي، دَوِي، هَوِي، طَنِين، هَفِيف، صَبِير.

**زرنگی**

ك: قوچاخ، بزیوی، گودجی، مەزبوتی، گوریزه.

[چالاک، نازایی]

ف: زرنگی، چابکی، چالاک، وشکولی...

ع: كَفَايَة، جِلَادَة، جَلَد، جَرِيْزَة.

**زرو**

ك: زرب. درشت. [زبر. درشت]

ف: زبر. درشته.

ع: خَشِن، ضَخَام.

**زروه**

ك: زربه. درشته. [زبره]

ف: زبره، درشته.

ع: نُخَالَة، ضَخَامَة.

**زړه**

ك: زرنگ. [دهنگیکه. وله: دهنگی راتله کانی زبیر.]

ف: زره، جلنگ، جرننگ، چرننگ، سَنُغو، هوز.

ع: صَلِيل، صَلَمَنَة، طَنِين، طَنْطَنَة، صَنَجِج،

جَرَسَة.

**زړه زړ**

ك: زرنگه زرنگ. [زړه زړ.]

ف: زَرَزَر، جلنگ جلنگ، جرنگ جرنگ.

ع: صَلَمَنَة، جَلَجَلَة، طَنْطَنَة، صَلِيل، صَنَجِج.

**زړه قیان**

ل: تره‌یان، که‌نږن. [زه‌تڼ، تره‌قانه‌ره، قلکانه‌ره]

ف: خندیدن.

ع: ضَحک، قَهَقَه.

زړه‌کو

ل: پوړ. [زیوه‌کو: بالداریکه.]

ف: پور، دُراج، تُراج، خَبک کُر.

ع: حَيْقُطان، دُراج.

زړی

ل: زه‌غیر، زغیر، زریزه.

ف: زره، زنجیر.

ع: سِلْسِلَه.

وینه: زه‌غیر

زړی

ل: جه‌وشن. [زړه: سهر‌ک‌وای له زړی دروست‌ک‌ر‌ا‌و.]

ف: زره، دَرَق‌و، پ‌وش.

ع: دِرْع، مِقْفَر، زَرَد، سَرَد، ج‌وشن.

وینه

زړیک

ل: زړی‌گ. [زړار: تازه‌گ‌وړیکه‌ک‌ردوړ. (د‌ره‌ختی چ‌ر‌وړ

د‌ره‌ک‌ردوړ.)]

ف: تَنْزید، تَنْدیده، تَنْزه‌زده، ج‌انه‌زده،

ج‌وانه‌زده. (د‌رختی که ج‌وانه زده باشد.)

ع: مُقْمَل، مَبْرَع، مَبْرَعِم، مُنْقَصِد.

وینه

زړیک

ل: زړنگ‌یگ. [زړنگ‌اره، زړار]

ف: جلنگیده، جړنگیده، هو‌زیده.

ع: مُصَنَّع، مُجَلَجَل.

زړیک

ل: وازو. [زړسرو (نږچیرتک که زووتر‌واچ‌سی

ترساندو‌ویانه.)]

ف: اَنگ‌یخته، ترسیده. (شکاری که سابقاً

تعقیب شده باشد.)

ع: مُثَوِّر، مُسْتَحْجَش.

زړیان

ل: زریان، تره‌کڼ، گزیته د‌هر‌ک‌ردن. [گ‌وړیکه د‌هر‌ک‌ردن،

چ‌ر‌وړک‌ردن]

ف: تَنْزیدن، تَنْدیدن، تَنْزه‌زدن، ج‌انه‌زدن،

ج‌وانه‌د‌ر‌ک‌ردن.

ع: تَبْرَعُم، اِتْقَار، اِفْصَاد، اِکْمَاح، اِحْقَال.

وینه: زړیاک

زړیان

ل: زړنگیان. [زړانه‌ره، زړه‌لیته‌ان]

ف: جلنگیدن، جړنگیدن، چړنگیدن.

ع: تَصَنَّع، تَجَلُّج، اِرْتِدَام.

زړیانه‌وه

ل: زړنگیانه‌ره. [زړنگانه‌ره (ی ده‌نگ.)]

ف: جلنگیدن، جړنگیدن. (آواز)

ع: تَهْدُج.

زړپوش

[ل: که‌شتی نام‌ینی شه‌ر.]

ف: زړه‌پوش. (کشتی زړه‌پوش)

ع: مَدْرَعَه.

زړیشک

[ل: داریکه به‌رینکی ترشی سروری ه‌دیه، به میوه‌ک‌ش

د‌و‌تریت.]

ف: زړشک، سرشک، زړک، زړیک، زنبیل،

زاراج، زارچ، اترار، اتراز.

ع: زَنْبَر، اَنْبَریاریس، اَمْبَریاریس.

زړیکائن

ل: قیرائن، زریان، شره‌ئان. چړیکائن، جړیکائن.

[زړیکادن]

ف: جَقْقیدن، جیق‌کشیدن، داد‌زدن.

ع: صِبَاح، صُراخ، زُقْیَه، ضَجَّة، ذاب.

## زریکوهی

ك: ... زایله، شیرون، [شین و زاری]  
ف: جیق وواق، دادوبیداد، شیون.

ع: زُقیة، صباح، عویل.

## زریکه

ك: زیره، قیر، شریخه، چریکه، جریکه، [زیکه: دهنگی  
تیز و باریک.]

ف: جیق، داد.

ع: صَیْحَة، ضَجَّة، زُقیة، زَعَقَة، زَجَلَة، صاخَة،  
ضجیح.

## زریوار

[ك: زوی زَیرناوکهوتو.]

ف: زریوار. (زمین زیر آب رفته)

ع: غاطَة، بُحیرَة.

## زریوه

ك: وریشه، دروشیان، [بریسکه دانه‌وه، برووکانه‌وه،

دروشانه‌وه]

ف: درخشیدن.

ع: لَمَعان.

## زریوه‌زریو

ك: وریشموریش، دروشه‌درویش، [بریسکه‌بریسک

(دوباره‌برونه‌وه‌کی له‌بدر زَریو‌نیه‌تی.)]

ف: درخشیدن. (تکرار برای تکثیر است.)

ع: لَمَعان.

## زستان

ك: زمسان، [زُسان: ویزی چواره‌می سال.]

ف: زمستان.

ع: شَتَاء.

## زشت

ك: خراو، زوب، ناكوژکار، [ناشدین، گرنج]

ف: بد، زشت، زبر، رُفت، درشت، ناهموار.

ع: سَبَّی، قَبیح، خَشِن، ثُغالة.

## زشته

ك: دوشته، زریه، خراوه، [زیره، خراپه، ناپه‌سند]

ف: زبر، دُزشته، زشتی، زشت‌گوی.

ع: خُشُونَة، قَباحَة.

## زفی

ك: زوهوژ، [زناو، زنه (زوی ناوده‌لین).]

ف: زَبک، زهاب، مُرداب. (زمین خیسیده)

ع: صباء، نَجَل، هُبکَة، وَرطَة، سَوَاخِي، مَفِیض،

مَنقَع.

## زک

[ك: سک]

ف: شکم، اشکم.

ع: بَطَن، قَبَقَب، جَوَف.

## زک

ك: بار، مَنال، [بدر، تول، بیزه]

ف: شکم، بار، بچه.

ع: حَمَل، حَبَل، جَفین.

## زک

ك: نازک، نار، [ه‌نار، نیتو]

ف: اندرون، توی.

ع: جَوَف، حَشَا، ضِمن.

## زک‌نیش

ك: بَرک، ژان، دَله‌دوده، دَل‌نیش، زک‌دوده.

[سَل‌نیش]

ف: زَنجه، بُونیش، دل‌درد، شکم‌درد.

ع: مَغص، قُداد، جُساد، بَطَن.

## زکیر

ك: نارس، بدردار، [سکیر]

ف: آبستن، باردار، شکم‌پُر.

ع: حُبلی، حابِلَة، حَامِلَة.

## زک‌پریون

ك: ناوس‌پرون، بدرگرتن، [سَل‌پریون]



## زله قیامک

[ک: جینگایه که برونه لیته و قورار.]

ف: خلا بیده، گلاب شده.

ع: مَرْتَدَخ، مُسْتَنَقِع.

## زله قیامک

ک: شلوقیایک، شیریایک. [شیوار، تیکه لریپیکه،]

نالوزار]

ف: شلوق شده، به هم خورده، آشوب شده،

آشفته.

ع: مُنْقَلَب، مُخْتَل، مُشَوَّش، اِزْدِجَام.

## زله قیان

[ک: برونه قور و لیته.]

ف: خلا بیدن، گلاب شدن.

ع: اِرتِدَاخ، اِستِنْقَاع.

## زله قیان

ک: شلوقیان، شیریان. [شیوان، نالوزان،

تیکه لریپیکه لپورن]

ف: آشفتن، به هم خوردن، شلوق شدن،

آشوب شدن.

ع: اِنْقِلَاب، اِزْدِجَام، اِخْتِلَال، تَشَوُّش، ضَوْضَاء.

زمان ← زوان [دشه یکی گوزانیه.] [گوزانی است.]

## زهر ووت

[ک: گهرم ریکی سه رزی به ترخه.]

ف: دوال، دویال، زُمُرْد.

ع: زُمُرْد، زُمُرْد.

## زمان

ک: زستان، زمستان. [ره رزی چواره می سال.] «زهم»

همان سه رمایه واته: ره رزی سه رمایه، که سه مانگه:

به فرانباز، ریبه ندان، ره شه مه.]

ف: وُزْمه، زمستان. (زَم به معنی سرما است،

یعنی فصل سرما که سه ماه است: سرما ده،

ع: کِبَر، بُدُون، ضَخَامَة، جَسَامَة...

## زله

ک: زله، هوردا، همر، خولور. [قره قری]

ف: هنگامه، آشوب، غوغا...

ع: جَلْبَة، ضَوْضَاء...

## زلف

ک: قُز. [که زی، بسک]

ف: زلف، گیس، گیسو، بسوته، گُلاله.

ع: لَمَة، عَثْوَة.

## زلف پینچدریک

ک: زلف لورل. [که زی بادرار، زولفی گرژ]

ف: مَرغوله، مَرغول.

ع: جُعْد، مُجَعْد، شَرَفِین.

وینه میه.

## زلفگیر

ک: قُزگی. [به نیک که قُزی پی ده گرنه ره. (به ننی زولف.)]

ف: پیچه، طَرَه. (طره ی گیسو)

ع: عِقَاص.

وینه ← پلکه

## زلف لوول ← زلف پینچدریک

## زلفو

ک: چلار، زله ده. [قور و لیته (گل و نار.)]

ف: خَلاب، مَنجَلاب، گِلاب، گِلابه. (گل و آب)

ع: رَدَاغَة، مَنَقَع.

## زله

ک: خولور، همر، هوردا، که پورره. [قره قری]

ف: آشوب، زمزمه، هنگامه.

ع: جَلْبَة، ضَوْضَاء.

## زله زل

ک: تله تل. [سوربورده ی ناسن به هزی ناگروه.]

ف: سرخ شدن. (سرخ شدن آهن از آتش.)

ع: اِحْتِدَام، اِضْطِرَام.

## زله زل ← زله

برف آور، مشکین فام.)

ع: شتاء.

ز مه

ل: سه. [شیشی باریکی نسولتیش. (ره: سهی  
تفنگ.)]

ف: سَنَبَه. (سنبه‌ی تفنگ مثلاً.)

ع: قَضِيب. مِقْب.

ز مه‌ر

[ل: هارین و کرده نارد بو نازوخی زمستان.]

ف: زم آس. (آرد کردن برای زمستان)

ع: زَمَة. طَحْنُ الشَّتَاء.

ز مه‌ریر

ل: زم‌ن، جوده‌ره. [سرمای زود («زم» واته سرما و  
«مه‌ریر» واته بکەر و پتکهره مانای «سرماکەر»  
ده‌دات.]

ف: سرمای سخت، زم‌ه‌ریر. («زم» به معنی  
سرما، «ه‌ریر» یعنی کننده، به معنی سرما  
کننده است.)

ع: زَمَهِرِير.

ز مین

[ل: تاقی کرده‌ره، نه‌زمون]

ف: آزمایش، آزمودن، آزمون، زون، اووند،  
آروین.

ع: اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، تَجْرِیَة.

ز فلان

ل: زوکومزکوم، که‌پوره. [زنانه، قی‌مه‌ره]

ف: غوغا، دادوبیداد، هنگامه.

ع: ضَوْضَاء، جَلْبَه، مُنَارَعَة.

ز فلو

ل: زه‌ار. [زنه (زوی ناردتین.)]

ف: زهاب، نَبک.

ع: نَز، نَجَل.

ز فنج

[ل: چارداغ، کوخ (کولیتیکه که ده‌شته‌وانه کان له  
چیلکه ر لقی درخت دروستی ده‌کن.)]

ف: سَنَج، وِردوک، وِردوکه، آلونک، تواره،  
کومه، گومه. (خانه‌ای که فالیزبانان از چوب  
و شاخه درخت می‌سازند.)

ع: کوخ، خُص، عَالَة، حَظِیرَة، عَرِیش.

وینه

ز فنج

ل: چناکه، زنه‌خ، زنه‌ق. [چناکه]

ف: زنج، زَنج، چنه، چانه، چک، کچه، کاچه.

ع: ذَقْن، غَمَارَة.

وینه-چنکه

ز فنج

[ل: نام‌تیزیکی موسیقاییه، دور سینی مسینه به  
یه‌کیدا ده‌کوتن.]

ف: سنج، سرنج، آسرنج، چَلَب، چَنگ.

ع: سَنَج، صَنَج.

وینه

ز فلان

ل: زینان. [به‌ندیمانه]

ف: زندان، چَرَس.

ع: سَج، مَحْبَس.

ز زینان

ل: زریان. [گوپکه ده‌کردن، چروکردن]

ف: تَنزیدن، ستای دادن.

ع: تَبَرَعْم، شَعْب.

زواله

ل: زولن. [خه‌رشوخان]

ف: زواله، زباله، آخال.

ع: زُيَاة، حُثَاة.

## زواله

ك: گولەى مەرگین [گرموله قو].

ف: زاغوك، زالوك، غالوك، غابوك، زواه،

زواله.

ع: بُنْدَقَه، حَصْبَة.

## زوان

ك: زمان [زبان]

ف: زبان، ژبان، ژبان، ژفان، زوان، هزوان، ژفو، گيو.

نواد، گویا، گوینده.

ع: لسان، مِقُول، مِفَصَّل، ناطِقَة، نَقَلَق.

## زوان

ك: شتیری ناخارتن.

ف: زبان.

ع: لِسَن، لِسَان، لُغَة، كَلَام.

## زوان نلوه

ك: زواندار [رمانیتر، چنده باز، زمانلوس]

ف: زبان آور، ترزبان، چرب زبان، کارنگ.

ع: نَطَاق، مَطِيق، فَصِيح، لَسِن، بَلِيغ، فُتِيق،

ذَلِيق، مَنطِيق، ذَرَب، حَرَّاف، مُدَاهِن.

## زوانباز

ك: دروژن، ندرمه بی [زمانلوس]

ف: زبان باز، سالوس، لیوه، دروغگو، فریبنده.

ع: مَلْسُون، خَثُول، شَيَّاد، كَذَّاب، لَسِن.

## زوانبازی

ك: درو، ندرمه بی [زمانلوسی]

ف: زبان بازی، پوس، پوسانه، پالوسی،

دروغ، دروغ گوئی.

ع: لَسِن، كَذِب، شَيْد.

## زوانبهس

ك: زمانبهس

ف: زبان بیست.

ع: عَقْدُ اللِّسان.

## زوان بهس چوون

ك: زمان بهسران. (له قسه کردندا.)

ف: زبان بند آمدن. (در حرف زدن.)

ع: رَقَّح.

## زوان بهسه

ك: نازان

ف: زبان بیسته.

ع: بِهيمَة، أَبِهَم، أَصَعَت.

## زوانخال

ك: بد زوان [قسه رقی]

ف: تلخ زبان، زبان تلخ، بد زبان، بدگو.

ع: مَلَّاع، لَدَّاع.

## زوان حال - زوان دل

## زوان خواهش

ك: میروانی [زمانی خوش، ندرمی، میهربانی]

ف: زبان خوش، مهربان.

ع: مَحَبَّة، شَفَقَة، لِيئَة.

## زوان خواهش

ك: خواش زوان [زمان پارا، قسه خوش]

ف: خوش زبان، مهربان.

ع: شَفِيق، مَلِيح، مِقُول.

## زواندار

ك: دهمه راش، تهر زوان [بدهموزمان]

ف: کارنگ، زباندار، زبان آور، ترزبان.

چرب زبان، سخنوز.

ع: نَطَاق، حَرَّاف، نِيرَاس، مَنطِيق، فَصِيح، بَلِيغ،

فُتِيق، ذَلِيق، حَكِيْف، ذَرَب، لَسِن، اَلْسَن، مُدَاهِن.

## زوان دل

ك: زمانی دل. (زمانی حال، له بهرام بهر «زمانی

۱- به داخله تم وشمه له پهراوتزدا نوسراوه و باش

ناخوژنرتهوه. (ر - ر)

قال: «برویه»<sup>(۱)</sup>

ف: ناسُرایس، زبان دل. (زبان حال، مقابل

زبان قال)

ع: لِسَانُ الْقَلْبِ، لِسَانُ الْحَالِ.

زوانزان

[ك: كَسِيكْ كه له زمانی بیتگانه ده‌زانیّت.]

ف: تَرُزْغان، پچواک، زبان‌دان.

ع: فَهِيْم، عَارِف، مُتَرْجِم، الْعَارِفُ بِاللِّسَانِ.

زوان قال

[ك: زمانی قسه‌کردن. (له‌به‌رامبهر «زمانی

حال» برویه)<sup>(۲)</sup>

ف: سُرَایش، زبان قال. (مقابل زبان حال)

ع: لِسَانُ الْقَالِ.

زوان‌کوشادانه

ك: رَشْفَت، بَرْتِيْل، ژیرزوان [رشه، برتیل]

ف: بَرُكَنْد، بَلُكَنْد، ساره، پاره، لاج، پیشکش،

زیر زبان.

ع: رَشْوَة، سُحْت، بَرَطِيْل.

زوان‌که‌زتن

[ك: تَوَزَّانه‌ی زمان. هدروها: گاز له زمان گرتن.]

ف: زبان‌گزیدن.

ع: قَرَص، حَذِي، تَلْسِيْن.

زوان‌گیر

ك: تور، گه‌گیگ [لاله‌پسته: کسیتک که قسه‌ی باش

نایدت.]

ف: تَمَدَه، تاتا، گُنگَلَاج، ها‌کره، ها‌کله،

زبان‌گیر.

ع: اَلْكُنْ، تاتاء، فاقاء، عَيِي، عَيِي، حَصِيْر، حَصِيْر،

حَصُوْر، قَدَم، تَخْتَاخ.

زوان‌لاخستن

ك: درو‌دان. [قسه قروت‌دان، درو‌کردن، راستی نه‌وتن]

ف: زبان‌پیچاندن، دروغ‌گفتن.

ع: اِلْوَاء، تَلْسُنْ.

زوان لوترا‌نه

[ك: زمانی تاییستی نیوان دوو یا چه‌ند کسه‌س که

خه‌لکی تر لینی تینا‌گن، ره‌ك: زمانی «زی». (زمانی

تاییست.)]

ف: زبان لقره‌ای. (زبان قراردادی)

ع: لِسَان خُصُوْصِيّ.

زوان مه‌لیچك

ك: بنار. تَرَم بنار. [رشه‌دار، دارتو‌فانه]

ف: زبان گنجشک، بنجشک زبان.

ع: لِسَانُ الْعَصَافِرِ، ثَمَرُ الْبِنَاوِجِ. بِنَاوِج، دَرْدَار.

زوانه

[ك: زمانه: قیتکه‌ی باریك له نار شتی درو‌دا.]

ف: زبانه، زوانه، زُفانه.

ع: لُسَيْنَة، لُسَيْنَة، لِسَان.

زوانه

ك: بَلِيْسَه. [بلیزه، گری ناگر.]

ف: زبانه، زوانه.

ع: لِسَان، لِسَانَة، لَهَب، لَهِيْب، شَوَاطِ، مَارِج.

زوانه‌بوو‌چكه‌له

[ك: نه‌له‌نگه: زمانه‌بچكه‌له.]

ف: كُنْج، كَزَه، مَلَاَزَه، مَلَاَزَه، كُده.

ع: زَنْمَة، لَهَا، لَثَا، لَغْدُو، مَطْنَطْنَة، مَطْلَطْلَة.

وینه &lt;۲&gt;

زوانه‌ی ترازو

ك: ندره، زوانه. [زمانه‌ی شایه‌ن]

ف: زبانه، زوانه، زُفانه، تاره، ناره، ناژه، نازه،

زبان‌ه‌ی ترازو.

۱- زمانی حال: نه‌وی له بارود‌خمو وهر‌گید‌ریت. (ر-ر)

۲- زمانی قال: نه‌وی مرو‌ژه خزی ناشکرای ده‌کات. (ر-ر)



ع: نَقِيب، طَيَّار، عَمُود، لِسَانُ الْمِيزَان.

### زوبده

ك: پاك، پهنی، جدرهمر، شید، [پخته، پالفته]

ف: آمُرغ، ویزه، پاک.

ع: خلاصه.

### زوبده

ك: مه‌بُزنیاك، مه‌بُزنیاك، [مه‌بُزنیاد]

ف: گزیده، برگزیده، برجیده.

ع: نُخْبَة، مُنْتَخَب، نَقْوَة، نَقَاة، نَقَاة.

### زوهل

[ك: هه‌ساری كه‌یران.]

ف: كش، کیوان.

ع: رُحَل.

### زوهال

ك: زوغان، خه‌لورز، [ره‌لورز]

ف: زغال، زغال، آلاس، آنکشت.

ع: فَحَم، فَحَم، فَحِیم.

### زوهال‌دان

[ك: خه‌لورزان، جینگه‌خه‌لورز.]

ف: أَشِبُو، أَشْتُو، زغال‌دان.

ع: مَلْعَم، مَفْحَمَة، مَنَقَلَه.

### زوهال‌فروش

[ك: خه‌لورزفروش]

ف: زغال‌فروش.

ع: فَحَام.

### زوهم

[ك: بنی گیایه‌کی تاز ر برنخوشه.]

ف: زُزَنبَاد، (بیخی است تلخ و معطر).

ع: زُهْم، رَجُلُ الْجَرَاد، عُرُوقُ الْكَافُور.

### زهر

ك: گیر، توانایی، میز، [یزه، تاقه‌ت]

ف: زور، توان، توانایی، شیرزه، نیرو.

ع: قُوَه، قُدْرَة، بَاس، سُلْطَة، طُول.

### زهر

ك: سَتم، بَیداد، [ناهماقی، زولم]

ف: زور، چَنخ، سَتم، رُغَم، بَیداد.

ع: ظُلم، جَور، غَصب، ضَیم، غَشم، عَسف،

تَعدُی.

### زهر

ك: نهر، دانه، زربگی، دانه‌خوارانه، [نابادل]

ف: زور، خواه‌نخواه، نخواهانه.

ع: قَسر، قَهر، جَبر، عَنف، كُره، اِکراه، عَته،

مَرغَمَه.

### زهر

ك: گیر، رفائن، [راکیشان، کیش‌کردن]

ف: کشایی، ربایی، ربایش.

ع: جَانِبَة، جَارَة.

### زهر

ك: فره، مشه‌مر، [گه‌لیك، زیاد]

ف: بسیار، فراوان.

ع: وافر، کثیر، وافر، زید، زیاد.

### زهرات

ك: گه‌نم‌شامی، [گه‌رمه‌شامی]

ف: کیمرس، بلال، دُرَت.

ع: دُرَة.

### زینه

### زهرات

ك: گه‌نم‌شامی، [گه‌نم‌شامی، گه‌رمه‌شامی]

ف: زُرَت، کیمرس، بلال.

ع: دُرَة.

### زهزان

ك: کوشی، [مللاتین]

ف: کُشتی، کُستی.

ف: صِرَاع، صِبْرَاعَة، مُصَارَعَة، ثُصَارَع،

اصطبراع، مُعَافَسَة، مُعَافَصَة، مُعَافَصَة، مُعَافَة،  
ثَمَارٌ، مُبَارَزَة.

وئنه

زۆرىگىچ

ك: دَلَنَ خَوَازَانَه. [نابەدۇن، خوتەنرەست]

ف: زۆرىگىچ، دىل نىخواھانە.

ع: قَسْر، قَهْر، جَبْر، كُورَه، عُنْف، عَنَوَة.

زۆردار

ك: پَرزَر، تَوَان، هَيْزَدَار. [بەھىز]

ف: زۆردار، زۆرمەند، پُرزور، نىرومەند، شىرزە،

شىپىرزە، زاو، زاوَر، نىستوھ، تَوَان، زېردىست.

ع: قَوِي، قَادِر، قَاهِر، بَلِيس، بَنِيْس، مُقْتَدِر.

زۆردار

ك: ھەراش، بېرىتدار. [بەپىت، بەرىتەر (كشتوكال) يا

دارستانى بەپىت.]

ف: زۆرمەند، پُرزور. (زراعت پُرزور يا

بېشەي پُرزور)

ع: سَامِق، قُصَارَة، مِنبَات، مُنْبِت. سَرِيعُ النُّمُو.

زۆردە

[ك: فەرىكى گەنم و نوك و شتى لەم چەشەنە.]

ف: ئُرْمُل، ئُلْمُل، گُرْكُن، گُرْكُن، كوگن،

نىمەرس. (نىمەرس گندەم، نىخود و امثال آن.)

ع: بَغْوَة، فَرِيك، مُسْتَفْرِك.

زۆر زەوين

ك: كىش. [كىشەپىرى زەوى.]

ف: زۆر زەمىن، گاو زەمىن.

ع: جَاذِبَة الْأَرْض.

زۆرم

ك: زۆرمە، قايە، فرەتر. [زۆرىھ]

ف: بېشىتر.

ع: أَكْثَر.

زۆرمىلى

ك: زۆرەكى، زۆرىگىچ. [بەزەپىرى ھىز، بەناچار، نابەدۇن]

ف: زۆر، زۆرگوىى، شىمپورى.

ع: تَقْلُب، إِجْبَار، قَهْرِي.

زۆرمە-زۆرم

زۆرۈكە

ك: جۈرۈكە. [زۆرۈكە: دەنگىتە. (رەك: دەنگى مەلى

بچورك.)]

ف: ماژموژ.

ع: عَزِيف، صُنِي.

زۆرە

[ك: ناھىد: ھەسارى زۆرە.]

ف: زۆرە، زاوَر، ناھىد، بىدخت، ھىلىفت.

ع: زُھْرَة.

زۆرەھى

ك: زۆرمەلى. [مىللەن، زۆر و ھىر تالى كەندەرا.]

ف: زۆر آزمایى.

ع: مُصَارَعَة، مُعَافَصَة، ثَمَار.

وئنه-ئەدان

زۆرەكى

ك: زۆرمىلى، نەردەلەن. [نابەدۇن، خوتەنرەست، بەزۇر]

ف: زۆركى، شىمپورى، ناخواستى.

ع: قَسْرِي، قَهْرِي، جَبْرِي، عَنَوِي، عُنْفِي، كُرْمِي،

عُدَوَانِي، غَيْرِ ارَادِي، غَيْرِ طَبِيعِي.

زۆرەكى

ك: يىگارى. [كارى زۆرمىلى ر بە خۇزايى.]

ف: يىگارى.

ع: سُخْرَة، سُخْرِي.

زۆرىھ

ك: تروخ، تروخ، بەچكە. [رەچە]

ف: زادە، ئوادە، ئواسە.

ع: ثَرِيَّة، نَبِيْرَة، ئَسْل، وَد، أَوْلَاد.

زۆسان

لک: زمسان. [زستان]

ف: زمستان، وزمه.

ع: شټاء.

**زوغال**

لک: زوخال. [خهلورز]

ف: زغال، زگال، شگال، زگال، شگار،

سجبال، بجال، آنکشت، آلاس.

ع: فحم، فحم، فحیم.

**زوغالندان** - **زوغالندان**

**زوقم**

لک: خوټ. [سیخوار، نالشت]

ف: پُر، زیز، سرماریزه.

ع: صقبع، ضریب، سقیطه.

**زوقم**

لک: سرما، زهمن. [سرماسولهی سخت.]

ف: زم، سجام، شجام، سجد، شجد، سجن،

شجن، شجلیر. (سرمای سخت)

ع: صبر، قارس، زمهریر، برد باره.

**زوکام**

لک: پدتا، درم، هلامت. بایینی. [نالامت، په سیر]

ف: کاتوره، هنگ.

ع: زکام، زکمه، ضوود، ضوؤده، ملاء، ملاء،

شطا، فزله، ثواط، ضواک، ضناک.

**زوکومزوکوم**

لک: زنازنا. زورکه! [قره قره خیراکه!]

ف: داو بیداد، زودباش!

ع: ضوضاء. اَلْعَجَل!

**زول**

لک: قومه زه، بی بارک، هدرامزاده. [بیژرد]

ف: سند، سندره، سنداره، داغول، غول،

اشوغ، خشتوک.

ع: لقیط، ملقوط، ثپیذ، منبوذ، دعی، زنیم،

ثقیل، خلط، قرعة، ولد الرنا، مجهول النسب.

**زولف ساف**

[لک: کمزی خار (بسکی بن لورلی و بن چین).]

ف: فرخال، فرخاک. (زلف بی پیچ و شکن)

ع: سبط، سبط.

**زولم**

لک: زور، ستم، بیداد، رنه. [ناهدقی، دستدریزی]

ف: چخ، زور، ستم، زغم، بیداد.

ع: ظلم، فط، ضیم، ثقدی، تجاوز، غصب،

اجفاف.

**زولمهت**

لک: تاریکی. [رهشایی هوار، ناروشنی.]

ف: تارون، تارین، تاری، تاریکی، تیرگی،

کیکن، سیاهی.

ع: ظلمة، ظلام.

**زولهک**

لک: بیتکاره. [سدهت، بینهر (له کارکه رتوری

هه رشتیک).]

ف: آخال. (زبون هر چیززی)

ع: حثاة.

**زوموخت**

لک: قولمه، ناکولکار، ناههوار. [زیر، گرنج]

ف: زفت، رُخت، شبست، قُتنه، ناههوار.

ع: خشن، غضبه، غلیظ، منعب.

**زونار**

لک: زینار، که مریه ن. [نیشتهای تایه تی مده سیه کان

(په یتیک که مده سیه کان ده بیه سته پشتمان).]

ف: کمر، موسخ، گشتی، رشته، شست.

(رشتهای که مسیحیان به کمر بندند.)

ع: زُنا.

**زور**

ل: کرژ، گورج، نازا، [چالاک، خیرا، بدهله]

ف: زود، زو، فَرَفَر، شتاب.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، قَوْر. عاجِلًا، سَرِيعًا، قَوْرًا.  
عاجِل....

زود

ل: له مهريهر، [پيشتر، جاران، ديزره مان]

ف: پيش، از پيش، پيش از اين.

ع: قَبْل، قَبْلًا، سَابِقًا.

زودتر

ل: بهرتر، له مهريهر، [پيشتر، له مهريش، جاران]

ف: زودتر، جلوتر، پيشتر، پيش از اين.

ع: قَبْلًا، سَرِيعًا، أَسْرَعَ، أَسْبَقَ، سَابِقًا، مِنْ قَبْل.

زودتر - هر چو نكاني

زود

ل: توانايي، گر، هيز، [زده، كارايي]

ف: توان، توانايي.

ع: بُنِيَّة، قُوَّة، حِس.

زود

ل: چلک، [کیم]

ف: شوخ، چَخ، نَلَج، زِيخ، آزِيخ، رِيَم، سَسْتِيَم،

آسْتِيَم، چِرک.

ع: قَيْح، صَنْدِيْد، غَثِيْث، غَذِيْذَة، مِدَّة.

زودخو

ل: زهره او، [زرينچکاو (تاريکی زهره که له برين و

درمه دل دیت.)]

ف: هو، نَلَج، (آب زردی که از زخم و دُنبل

می آید.)

ع: مَهْل، صِيَانَة، قَذِي.

زودخو - ناو

زودره

ل: سوريه، زودره، زيره، [نورزه (دنگی گريانی منان.)]

ف: زوزه، گريه، مويه، (صدای گريه‌ی بچه)

ع: زَقِيَّة، نُوْحَة.

زودره

[ل: نوبيره]

ف: نوباهو، نورس، پيش رس.

ع: سَبِيْق، بَكُوْر.

زودره

ل: ياقوتی، [جزره تریه که که زورتر پنده گات.]

ف: ياقوتی، (نوعی است از انگور که زودتر

می رسد.)

ع: ياقوتی.

زودره

ل: زودتر، چرونگانی، [لورتن، دناسک]

ف: زودرنج، تورو.

ع: قَتَب، خَيْفَس.

زودره

ل: په سایه‌س، هه‌تاهه‌یتا، [خیراخیرا، په‌یتاه‌یتا]

ف: زودزود، گورگور، پساپس.

ع: مُتَعَابًا، مُتَوَالِيًا، مُتَّصِلًا، مُتَّالِيًا.

زودره

ل: زوره، زورده، زورق، [نورزه]

ف: زوره، مويه.

ع: زَقِيَّة، نُوْحَة.

زودره

[ل: چيشتی پندری رشکی له ناردا کولاز، (خواردنیکه

که هه‌زاران له کاتی گرانیدا به که‌شک یا پندره

لیندین و ده‌یون و زور ناخوشت.)]

ف: تیکوز، (خوراکی است که فقرا هنگام

گرانی از که‌شک یا پنیر می‌سازند و

می‌خورند و خیلی بد طعم است.)

ع: بَهِيْثَة.

زودنا

[ل: گیارزودنا (گیاهه‌کی بوخوشته له نه‌عنا کیتیره

دهچیت.)

ف: سَنَجَل، زوقا. (علفی است معطر شبیه به  
سعتن.)

ع: زوفی.

وینه

زُوق

[ک: زوقهریب (دنگی گریانی منال.)] (زاقوزدق)

ف: زیق، زوزه. (صدای بچه)

ع: زَقِیة، نُوخة، عَویل.

زُوهکه!

[ک: خیراکه!]

ف: زودکن!، زودباش!، بشتاب!، هان!

ع: عَجَل!، اَسِرْع!، هَي!

زوهکین

ک: له مهر، (دیرین، له مهریش)

ف: زودین، دیرینه، گذشته.

ع: سابق، قدیم، عتیق.

زوهه لیهس

ک: هاکی، سهرسهری، (سهریسی، به بی ناماده کردن.)

ف: زبوده، نااندیش.

ع: بَدِیْهَة، مُرْتَجَل، مُقْتَرَح.

زوه

ک: جرش. (جوانه زوه) [زیکه]

ف: پرورش، جوش.

ع: بَش، بُشور.

زوه

ک: بهج. (زاورزه) [رهجه (زاروژ)]

ف: زهه، زاوه، بجه.

ع: نَتِیْجَة، وِیْدَة، وُتد.

زُوهَر

ک: نیمه پز، نیمه پز. [نیمه پز]

ف: نیمه روز، پیشین.

ع: ظُهر، هَجَر، غَائِرَة، قَائِلَة، مُلِیْسَاء، نِصْفُ

النَّهَار.

زوهرنما

ک: نیمه پز، [نامرزی دیاری کردنی کات له

راپردودا.]

ف: نیمروز نما.

ع: مِزْوَة، شاخص.

وینه

زُوهَره

ک: ززه. [ناحید: ههساره ی زوهره.]

ف: بیلخت، بیدخت، ناهید، زهره.

ع: زُهرَة.

زُوهَر

ک: زق، زهرا. [زنار: زوی نارده لین.]

ف: نَبِک، زهاب.

ع: صِهَاء، نُر، نَجَل. بائش، مَنَزَة.

زُوهِر

ک: نالوز. [زور، توره]

ف: آلیز، آلوس، آغده، خشمگین.

ع: مُتَغَيِّظ...

زُوهِل

[ک: ههروخال (پروشه لاش)]

ف: آخال، رشت، زباله، زواله، زفاله، سَفاله،

آقال. (خس و خاشاک)

ع: زِل، زِيَالَة، سَفَالَة، سَفَارَة، كُسَاخَة،

كُنَاسَة، خُمَامَة، قُمَامَة، حَوَاقَة، نُفَايَة، قَش،

قَشِيش، قَشَاش، حَشو.

زُهَبُون

ک: بِنَزْد، بِنَهِيْز، ناتوان. [کز و لازار]

ف: زار، زبون، ناتوان، دَنست خوش،

پای خوش، پای مال.

ع: ضَعِيف، ضَامِر، مُسْتَهْكَ.

## زهبوونی

ك: بِنْدُوْزِي، نَاتَوَانِي. [بِنْدُوْزِي، كَزِي، لَاوَزِي]

ف: زَبُونِي، نَاتَوَانِي.

ع: ضَعْف، ضُمَر.

## زهبهرجه

[ك: زَمِيوَتِي زِهَرْد.]

ف: زَبَرَجْد، (زَمِرْد زِهَرْد)

ع: زَبَرَجْد.

## زهبهرده

ك: زَرْدَار. [زَال، دَسْتَرِيشتور]

ف: زَبَرْدَسْت، زورمند، تَوَانَا.

ع: قَوِي، قَاهِر، قَادِر، مُقْتَدِر.

## زهبیحه

ك: كُوشْت، لَاش. [سَرِبَرَاو، قُورِيَانِي]

ف: كُشْت، كُشْتَه، كُشْتَار، لَاش.

ع: ذَبِيحَة.

## زهرچر

ك: جَمَزَرِه، سَزَا، نَازَار. [جَمَزَرِه، نَهْشَكِه]

ف: زَجَر، بَرَكَم، بَزَكَم، آزار، شَكَنجِه.

ع: مَنَع، نَهِي، زَجَر، تَادِيْب، تَنْبِيه، اَذِيَة.

## زهرجف

ك: بِيَهوشِي، بِيَهوشِ بُوْن، لَهْ سَهْ رُخُوْچُوْن، بِيَهوشِ بُوْن.

[بُورِانِه]

ف: بِيخودِي، بِيهوشِي، بِيخودِشْدَن،

اَزخودِرفْتَن، بِيهوشِشْدَن.

ع: غَشِي، اِغْمَاء.

## زهرهفران - زهرهفران

## زهرجهت

ك: رَهْنَج، تَهْرَك، سَهْ خَلَت. كِنِشَه، سَهْ سُوِيُوِي،

دِهْرْدِسِهَر. [نَازَار، گِر و گِرْفَت، سَهْ رَهْ نَجَالِي]

ف: رَنَج، جَگَر، آزار، سَخْتِي، دَشُوَارِي،

دِر دِسَر، اسْتِخْوَانِ شَكِسْتَن.

ع: زَحْمَة، مَشَقَّة، نَعَب، مَشَقَّة.

## زهرهم

ك: زَام، بَرِيْن. [رِيش]

ف: زَحْم، رِيش، چَرَك.

ع: جَرَح، جِرَاحَة، قَرَح، قَرَحَة، كَلَم، لَتَم.

## زهرخمدار

ك: زَاْمَدَار، كَهْ لَهْ لَآ. [زَاْمَار، بَرِيْنْدَار]

ف: زَحْمْدَار، رِيشْدَار، رِيش، زَحْمِي، خُسْتَه،

چَرَكْدَار.

ع: قَرِيح، جَرِيح، مَجْرُوح.

## زهره

ك: زَهْرَه، نَاسَهْرِي. [نَاسَتَهْرِي، بَهْر (نَاسَهْرِي چَهْرَم).]

ف: زَهْرَه، آسْتَر. (آسْتَرِي كِه پُوسْت بَاشَد).

ع: بَطَانَة.

## زهرهیره

ك: نَازَخَه، تَفَاق. نَوْتَه. [نَازَوَلَه]

ف: مَایَه، اَمْرُغ، نُحْی، اَنْدُوخْتَه، اَنَبَاشْتَه،

پَسْ اَنْدَاز.

ع: ذَخِيْرَة، مَذْخَر، مُذْخَر، مُذْخَر، غَيْرَة، غَيْرَة،

مُوْتَه.

## زهرهیره کردن

ك: نَازَوَخَه خُسْتَن، تَفَاق خُسْتَن، نَوْتَه كِرْدَن. [نَازَوَلَه

دَاخُسْتَن]

ف: مَایَه كِرْدَن، اَمْرَغِيْدَن، اَنَبَاشْتَن، اَنَبَار

كِرْدَن، اَنْدُوخْتَن، پَسْ اَنْدَاز كِرْدَن.

ع: اَذْخَار، اَذْخَار.

## زهر

ك: زَبَر، تَهْلَا، نَاطِرُوْن. [زَبَر]

ف: زَر، طَلَا.

ع: عَسَجَد، عَقِيَان، نَضَر، نَعَب.

## زهرایخانه

لذ: دره خانه، دره مگا. [جینگه ی سکه لیدان]

ف: درم خانه، درم سرا، میخ کده. (سکه خانه)

ع: دار الضرب.

### زهراربع

لذ: قوله ژاره، قولانچه ژارداره. [جوزه میرویه که.]

ف: تیل، سین، دارساس.

ع: ذراح، ذروح، ذریح، ذرایح، جعل مُنْقَش.

### زهراعهت

لذ: ربرز، کشت، کال. [کشتکار، چاندن ر کتلان.]

ف: کشت، بَرز، وُرز، وُوزه، آسه، باسره،

روهنده.

ع: زُرع، زُرَاعَة.

### زهرانه ← شونورگولنگ

### زهرپ

لذ: دره مساری، پول دروس کردن. [سکه لیدان]

ف: درم سازی، پول ساختن. (سکه وزن)

ع: ضَرْب، شسکیک.

### زهرپ

لذ: لیدان، کوشتن، دس گوزانشور. [کوتان]

ف: وزن.

ع: ضَرْب.

### زهرپ

لذ: چمنان کردن، نمرنه کردن. [لیدکان (بَر نمونه) چوار

کمرهت سن ده کاته دوانزه،  $۱۲ \times ۳ = ۳۶$ ]

ف: چندان کردن. (مثال: چهار را در سه

چندان کردن که دوازده می شود،  $۱۲ = ۳ \times ۴$ )

ع: ضَرْب.

### زهرپ

لذ: میخ.

ف: میخ، میخ درم.

ع: ضَرْب، سِکَة.

### زهرپ

لذ: ریز، دومه لیدان. [دمه لیدان، دنبه لیدان]

ف: ریز، تنبک وزن.

ع: ضَرْب، ضَرْبُ الْكُوبَةِ.

### زهریاف

لذ: زهری. [پارچه ی مهریشی رایله زترین.]

ف: زُرْبِفَت، زوبافت. (دیبای زرین)

ع: مَنْتُوخ، مَقْصَب، دِیْبَاج مَقْصَب.

### زهریکیر

لذ: ریزگیر، دمه کُزن. [دمه لیدنر]

ف: ریزگیر، تَنبَکْ زَن.

ع: کَوَاب.

### زهرپاتن

لذ: لیدان، کوتان. [پاکیشان]

ف: وزن، کوفتن، کوستن.

ع: ضَرْب، دَق، أَجَن، وَجَن، لَطَس، لَطَم.

### زهرپیان

لذ: کوتیان، لیدریان. [کوتران، لیدران، پاکیشان]

ف: زده شدن، کوفته شدن، کوسته گشتن.

ع: اِنْضِرَاب، اِنْدِقَاق، اِنْجَنَان، تَلَطُّس، تَلَطُّم.

### زهرپخری

لذ: بهرده. [کوتله (خولام، کهنیز)]

ف: بِلُون، زورخرد، زورخیده. (بنده. کنیزک،

کنیز)

ع: قَن، غَلام، عَبد. اَمَة، جَارِیَة.

### زهره سوو

[لذ: زرخه سور: زردایکی بولک.]

ف: نامادری زن.

ع: رَاْبَةُ الرُّوْحَة.

### زهرد

[لذ: زهر: رهنگیکه.]

ف: زرد، زَر.

ع: أَصْفَر، فَاَقِع.

## زهره

ك: تاش، كه ممر. [تاشه ببرد، تیشه شاخ]

ف: كمر، سنگ، كوه.

ع: طود، صخرة.

## زهره او

[ك: زهرتالی رشانره (كه له تورگهره دیتهدری.)]

ف: نو، زریر، زرداب. (كه از گلو می آید.)

ع: صفراء.

## زهره او

ك: زووخار. [كیم و زیدخ (كه له برین دیت.)]

ف: تلج، هتو، زرداب، ریم. (كه از زخم

می آید.)

ع: صیائة، قذی، مهل.

## زهره بون

ك: رنگه پیرین. [رنگه بزرگان]

ف: زودشدن، رنگ پریدن.

ع: اصفرار، هیاج.

## زهره کریک

ك: نیمه ز، نیمبوخت، ناربه ز. [زهره کراو، نیوه کول کراو.]

ف: روده، روده شده، روده کرده، نیم پخت.

ع: سَمِيط.

## زهره زوی

[ك: نه خشانندی پارچه و جلوه رنگ به تالی زیرین.]

ف: زردوژی، چکن دوزی.

ع: مُقَصَّب.

## زهره

ك: لېخنه، له بڅنه، زهره خنده. [بزه]

ف: لېخند، نیم خند، شکر خند، دزده خند،

لېخنده...

ع: بَش، كَشَر، تَبَسْم، اِهلاس...

## زهره جوش

ك: خمرکان. [زیکه گه لیکه له دهمچاری مندالی

سارادا په یدا دهیتت.]

ف: زرده ریش، رایه.

ع: سَعْفَة.

## زهره چو

[ك: زهره چمر]

ف: وژیړ، زرده چوبه، دارزرد. مامیران.

ع: مُرد، هردا، هِلدا، عُرُوق الصُّفَر.

## زهره خنه

ك: زرده، دزوخنه، لېخنه. [بزه]

ف: لېخند، نیم خند، شکر خند، دزده خنده.

ع: بَش، كَشَر، تَبَسْم، اِهلاس، اِيْمَاص، اِكْتِلال،

اِنْكِلال، اِمْتِلال، اِفْتِرار، اِنْتِدَاغ.

## زهره درك

[ك: گیاهه کی زهره جلوه رنگی پی رنگ ده کن.]

ف: زودخار.

ع: ...

## زهره له

ك: ره توله. [رنگ زهره لارا ز.]

ف: ویقو، لاغر، زودد رنگ.

ع: ضامر، مهزول، أَصْفَر، أَصْفَرُ اللُّون.

## زهره واله

[ك: زهرگه نه]

ف: بز، کلیز، موسه.

ع: زُنْبور، زُنْبَار.

وینه

## زهره ووان

ك: كه ژوان... [شاخ ووان]

ف: کوه نورود....

ع: مُجَبَّل.

۱ - به شیک له مانای کوردی و فارسی نعم وشهیه له

په راویزی ده سنووه که دا ناخوینتریتهدود. (ر - ر)



## زهردهیی

ك: کاربسا، [موردیه که به بوتپرونی پیشینان  
نه خوشینی زهردهیی لاده بات.]  
ف: کاهربا، کهوربا.

## ع: کهربا.

## زهردهیی

ك: نه خوشی زهردهیی.  
ف: کاخه، کاخَر، ژریر، ژردی.

ع: یزقان، ارقان، صُفار، صُفر.

## زهردی

ك: زهردایی، زهردیتی.

ف: ژردی.

ع: صُفره.

## زهردینه

[ك: زهردایی ناو هیلکه.]

ف: زرده، زردهی تخم، [زردهی تخم مرغ]

ع: مُحه، عرقیل، ذهب، صُفره البیض.

## زهرف

ك: دهر، سرین، [جینگه شت تیکردن.]

ف: دند، آوند، باهار، خَنور، سَوین.

ع: ظُرف، اِناء، وِعاء.

زهرکیش - ترازوومسقال

## زهرگ

ك: شیش [زهرگی دهریشان.]

ف: زرگ، سیخ، [زرگ دراویش]

ع: حَرَبه، سیخ.

## وینه

## زهرگ

ك: کوشتن، لیدان، [کوتان، پینکان (که لای یه کتر پینکان

له یاری هه لئایتینی مندا لئادا.)]

ف: زدن، کشتن، [گلوله زدن بچه ها به

گلوله ی همدیگر.]

ع: ضَرَب.

## زهرنگر

[ك: زهرنگر]

ف: زرگر، زوریز، ژوین.

ع: صائغ، صَيَاغ.

## زهرناس

[ك: عهك (بهردی زیرناس.)]

ف: ژوشناس، [سنگ زوشناس]

ع: مَحَك.

## زهرنه قووه

ك: ... تروکنه، [چله له تته. سورمه سافه (بیتجوری بالنده

که تازه له هیلکه هاتروته دهره.)]

ف: گوستلمه، سیخ پَر، [بچه ی پرنده که

تازه از تخم در آمده باشد.]

ع: هِرط، غِرَس، نَقف، شَدَخ، بَقوّه، فَرخ.

## زهرنه قووته

[ك: بالابه رزه، په نه یی بهرزه لورته.]

ف: انگشت میانه.

ع: وُسطلی.

## زهرنیخ

[ك: ماده به کی کیمیایی، ناریته کانی ژاراوین.]

ف: ژونیک، ژونیک.

ع: عَلم، ژَدنیک، ژونیک.

## زهرنیق - زهرنیخ

## زهره زیو

ك: خشل، [زیرزه بهر، زهیر]

ف: نهوده، زیور، زر و زیور.

ع: حُلّی، خَشَل.

## زهره زوری

ك: پیتویت، ناچاری، بایس، [پیداویست، گهرهك]

ف: سَنگول، خَنور، بایا، وایا، وایه، وایست،

بایست، بایسته، دربایست، دروایست،

اندربایست، دَربا، دَروا، داروا، داربا، اندربا،  
اندربای. ناچارای، ناگزیری.

ع: ضَرُورِي، لَابَدِي، واجب، لازم، مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ.  
زهروری

ك: ناردس، كد نارو، نارخانه. [پنشار]  
ف: آبویز، آب خانه، جایی.

ع: مَذْهَب، مَبَرَز، مَبَال، مُسْتَرَح.  
زهروریات

ك: بایسگه، پیوسگه، ناچاریگه. [پیداویستگه]  
ف: دربیان، سنگولگان، خنورها.

ع: ضَرُورِيَّات، نوازم، واجبات.  
زهرورهق

[ك: جُزْء بهر دیکي لودسی توتوتیه].  
ف: رُزْک، بَرَقْک.

ع: طَلَق.  
زهرورهق

[ك: تَرْتِیكی زَیْرِنَه. (نالتونی ساریار).]  
ف: رُزْک، اکیلل. (طلای سوده)

ع: اَکِیلِل.  
زهروشان

ك: شواش، زهروشان. [زهروشان: پاره هد پزاندن له  
شاید].

ف: زرافشان، شاباش، شادباش.  
ع: نِشَار.

زهره

ك: رِزْه، پِزْه. [گهردیله، وردیله]

ف: ریز، ریزه، ریگ، پنده، خورده، ذره.

ع: ذَرَّة، هَبَاء، هُبَيْئَة.

زهرهبین

ك: رِزْهَبین. [وردین، میکروتکوب]

ف: ریزبین، خوردهبین، ذرهبین.

ع: مُجْبَر، مُجْبَرَة.

زهره‌تال

ك: گُوشْتَتال. [نيسلغورس]

ف: گوشت تلخ، بد گل، بد گوهر.

ع: مَرُّ اللَّحْم، مَرُّ الْكَلَام، مَرُّ، مَنفُور.

زهره

ك: زیان. [خسار]

ف: زیان.

ع: ضَرَز، ضَرَزَة، ضَرَزَة، ضَرَزَة، ضَرَزَة.

زهره شیرین

ك: گُوشْتَشیرین، خورش قسه، بامزه، قه‌شنگ.

بامزه. [نيسلسروك]

ف: شیرین سَخَن، بامزه، بانمک، خوش گل،

قشنگ.

ع: حُلُو، مَلِیح، ظَرِیف، مَحْبُوب.

زهره شیرینی

ك: خورشه‌ویسی، دَعای زهره‌شیرینی. [نوشته و دَعای

خورشه‌ریست کردن].

ف: دوستی، مهربانی، دَعای مهر و دوستی.

ع: مُحْبُوبِيَّة، دُعَاءُ الْمُحَبَّة.

زهره‌فیشین

ك: له دلا چینگه گرتن. [به‌ردل کردن]

ف: دودل جاگرفتن، دودل جاگردن.

ع: وَقْع. (في القلب)

زهره‌وشان

ك: شواش، زهره‌وشان. [شاباش، زیروشان: پاره‌پزاندن

له شاید].

ف: زرافشان، شاباش، شادباش، بشار.

ع: نِشَار.

زهری

ك: زهریاف. [پارچه‌ی هدرتشی رایله زَیْرین].

ف: زُری، زُوبَغْت، بَنَک، بَنَیک. (پارچه‌ی

زری

ع: مَنَتُوخ، اِسْتَبْرَق، مَقْصَب.

زه‌ریف

ل: قه‌ش‌نگ، شَرین، که‌یلان. [جران]

ف: زیبا، شنگ، قشنگ، شیرین، خوش‌رو،

خوش‌گل، خجیر، شوخ، شنگول.

ع: جَمیل، شَکیل، احْسَن، وَجیه، باسن. (م:

جَمیلَة، حَسَناء، روعاء)

زه‌ریف

ل: قه‌ش‌نگ، که‌یلان، شوخ. [جران، ش‌نگ]

ف: زیبا، شنگ، قشنگ، خجیر، خوش‌گل.

شوخ، شنگول.

ع: جَمیل، حَسَن، وَجیه، باسن. جَمیلَة، حَسَناء،

روعاء.

زه‌عف

ل: زه‌ف، پیخودی، له‌س‌ر‌خ‌چوین. [بویرانه‌ره]

ف: پیخودی، از‌خود‌رفتن.

ع: غُشی، اِغماء.

زه‌عفران

ل: زه‌عفران، زه‌ف‌ع‌ران. [زافران: ب‌ری گیاه‌که،

ر‌نگی زده].

ف: نجوان، زعفران، جادی، جَساد.

ع: کُرْکُم، زَرْب، غُمَرَة، مُرد، حُصَن، خُلق،

ناجود، رادِن، جادی، جَساد، رِبْهَقان، شُعورُ

الصُّقَالِیَة.

وینه

زه‌عیف

ل: له‌ی، باریک، ره‌قل، که‌هیز، که‌هیز، [لاوار]

ف: کاک، تَبَسْت، زار، نَزار، زبون، ناتوان.

ع: ضعیف، نَحیف، ضعیل، وانی، لاغِب.

زه‌عیف‌ون‌ه‌ف‌س

ل: که‌دل، بی‌تازر، ترس‌وله. [نه‌زیر]

ف: کم‌دل، ترسو.

ع: ضَعِیفُ النِّفس، رَقِیقُ القَلْب، خَائِف، جَبَان.

زه‌عهره—زه‌ه‌ره

زه‌ه‌هن

ل: کوز‌کوزه. [کوز‌کوره، کولاره]

ف: زَغَن، غلیواج، غلیواز، کور‌کور.

ع: حِدَاة.

وینه—کوز‌کوزه

زه‌فاف

ل: زمار‌ن. [شایی]

ف: سور، بیوگانی.

ع: زُفاف.

زه‌ففت

[ل: جزره قریکه بو‌ده‌رمان ده‌شیت. (هارپه‌گ‌زی

قه‌ترانه.)]

ف: زفت، زیف، زَمور. (جنس قَطران)

ع: دُفل، زفت.

زه‌ف‌ع‌ران—زه‌ع‌فران

زه‌ف‌ور

ل: د‌رف‌ت، پ‌یر‌زی، د‌س‌پ‌ه‌ی‌دا‌کردن، س‌ه‌ر‌ک‌ف‌تن.

[س‌ه‌ر‌ک‌رتن، زال‌پ‌وین]

ف: ویل، فیروزی، پیروزی.

ع: ظَفَر، نُصْرَة، فَتَح، تَسْلَط، غَلَبَة، تَفَوُّق، قُوْز.

زه‌فانن

ل: که‌نانن، تره‌فانن. [فلک‌اند‌نه‌ره (ی‌منال).]

ف: خلداندن، ورجه‌اندن. (بچه)

ع: زَقَرَقَة.

زه‌ف‌ین

ل: که‌نین، زه‌فیان، تره‌فین، تره‌فیان. [فلک‌که‌کردن]

ف: خندیدن.

ع: ضَحْک، زَقَرَقَة.

زه‌کا

لک: هوش، زیره کی، [زرنکی، هوشیاری]

ف: وایا، نپراش، هوش، هوشمندی،  
هشیاری، زیرکی.

ع: نکاء، فطنة، فطانة، سُرعة الفهم، سُرعة  
الانتقال.

### زهکات

لک: بهشخوا، [بهشی خود له دارابیدا]

ف: خُدا بخش، بخش خُدا.

ع: زکوة.

### زهل

لک: قامیش، [چیتاک]

ف: نی، نای، نا، نَخ.

ع: قَصَب، یراع.

وینه

### زهلام

لک: زل، تاپاز، حه پزل، پزوخز، قه لهو، که له گهت،

سمیریاگ، گزشتن، ته نرمن، هیقم، که تر کلفت، گهروه،

کلفت، که لَین، [زه به لاح، خرین، چوارشانه]

ف: گنده، بزرگ، لَمَتر، لَنَبَر، نهمار، سَنَبَر،

کُلفت، گَبز، زاوَر، تَنومند، فربه.

ع: کَیبر، عَظِیم، فَخِیم، ضَخِیم، بَدِین، بَدِین،

جَسِیم، قَطور، سَمِین، قِیَم، قَنَخر.

### زهلان

[لک: زریان (بهرام بهری «بای شه ماژ»)، نه گهر رود

بکهینه روزهلات له لای چه پانهوه هه لدهکات، واته له

باکویره بهر بهر باشوور.]

ف: باد چپ، (ضد «باد شمال» و قتی که رو

به مشرق بایستند از طرف چپ می‌وزد،

یعنی از شمال به جنوب.)

ع: نَمع، مِسع، شمال، جریبیا.

### زهله

لک: بومه له رزه، له رزهک، [زهویه رزه، بومه رزه]

ف: بومهن، زمین لرزه.

ع: زَلَزلة، زُعزعة، هَزَة، رَجسة، رَجفة.

### زه لکو

لک: نه یزار، [قامیشه لان]

ف: نیزار، تیماس.

ع: زارة، خَفِیة، غِیضة، مَقصبة.

### زهله

لک: جوړیان، په شرکیان، [هه له]

ف: شکوخ، رَمَک.

ع: زَلَة، خَطَا، سَهو.

### زه لوتوول

لک: نبردو، چربی، [پهردو (قامیش و چیلکه که داره پای

پن داه پزیشن).]

ف: رُمو، پوشه، انبیره، فُدره، چربی، شتفت.

(نی و شاخه ی درخت که روی تیر خانه

می اندازند.)

ع: غَما، سَقَف.

### زه لیل

لک: خوار، بیداس، بی دسه لات، ژیردسه، زه بوون، [رسوا،

سولک، که ساس]

ف: خوار، زیون، بی دست، زیر دست.

ع: ذَلِیل، خَفِیف، غَضِیض، مُسْتکین، خاضِع،

هَیْن.

### زه لیلی

لک: خواری، زه بوونی، بی داسی، بی دسه لاتی،

ژیردسه بی، [رسوایی، که ساس]

ف: خواری، زیونی، بی دستی، زیر دستی.

ع: ذَلَة، خَفَة، خِزِی، هَوْن، هَوَان، مَهَانَة،

اِسْتِکَانَة، خُضوع.

### زه لال

ك: شالنگى، پايىندانى، بابىزانى، بابىزنى،  
تاواندارى.

ع: ضَمَانَة، ضَمَانَة، كَفَالَة، تَعَهُد، تَقَبُل...  
**زەماوەن**

ك: سور، دارەت. [شايى (ناھەنگى بولمەيتان).]  
ف: سور، بيوگانى، پيوگانى. (عروسى)

ع: عُرْس، زَف، زُفاف، اِزْفاف.  
**زەمۆورەك**

[ك: تۆپى بچوركى شەپ].  
ف: زَنبُورَك، زَنبُورە. (توپ كوچك)

ع: مُذَيِّف، زَنبُورَك.  
**زەھەق**

[ك: سۆسەن: گۆلنەك].  
ف: زَنبە.

ع: سوسن، زَنبَق.  
**وئە**

**زەھەق رەشتى**  
ك: زەھەق چەرەك. [سۆسەنى سى]  
ف: زَنبەھى سقىد.

ع: زَنبَق، السُّوسَنُ الْأَبْيَض.  
**وئە**

**زەھەن**  
ك: سەرد، سەخت، تون. (باي زەھەن) [سارد، توند]  
ف: زَم، سَرَد، سَخْت، تُنَد.

ع: صَبَر، شَدِيد، بارَد. عاصِف.  
**زەھىر**

ك: كىشەك. نياز دۆ. ئارات. [ئارەزو، خەيال]  
ف: كىشاك، فرانام. ئھان، تە دل، سوزبان.

ع: ضَمِير، خَيَال، خَاطِر، مَا فِي الضَّمِير.  
**زەھىمە**

ك: لا، پال، تەك، تەمور، بەچەرلە. [ياشەند،  
پەيرەست]

ك: پاك، پەتى، رۆشن. [زۇلال، رۆن، ساف]  
ف: زُلال، ناب، ژاو، ويژە، اويژە، آمَرغ، پاليدە.

ع: زُلال، صافى، خالص.  
**زەم**

ك: خوسپ، بەدوئى. [بە خراب ناوېردن].  
ف: جَرْمَشْت، پَرْتاد، دُشت ياد، زُشت ياد،  
بَدگويى.

ع: ذَم، غِيبة.  
**زەھا**

ك: زاوا. [زاا، زاما (وشەيەكى ھەرامىە)].  
ف: داماد. (اورامى است).

ع: صېر، خُتَن، عُرُوس، عِرْس.  
**زەھاخو**

[ك: شەرىنى زاوايەتى].  
ف: حلواى دامادى.

ع: ...  
**زەھان**

ك: زەمانە، رۆزگار، چاخ. [رۆزگار، سەردەم]  
ف: زَمَان، زَمَانە، زَمَان، رُوزگار، آمەد، گاه،  
دیرند، دیرندە، دُشَنگى، اَنگام، ھنگام.

ع: اَوَان، اَيام، عَصَر، نَوَر، ھِنو، وَقت، جَين،  
اَوَان، زَمَان.

**زەھان دۆۋر**  
ك: دۆۋرەزەمان، زەمان دۆۋر. [رۆزگارنى زۆ، چاخى  
دۆۋر]

ف: دیرند، دیرزمان، دیرباز.

ع: اَمَد بَعِيد، زَمَان طَوِيل.

**زەھانە-زەھان**  
**زەھانەت**

ك: بۆۋىرى، بېۋىرى، تاواندان، تاواندارى. [بۆۋاردن،  
گرتنە نەستۆ، مۆگەر كردن]

ف: لا، لای، پهلو، پیوست، آچار.

ع: ضَمِيمَه، مُنْظَم، مُنْضَوِي، مُسْتَضْحَب.

### زهن

ك: گومان [خدیال، بزچرون]

ف: رَوِيْز، گُمان.

ع: ظَن، زَعَم.

### زهنبیل

[ك: زهميله (سده پدی حدس)]

ف: تَبَنگو، زَببیر. (سبد حصیری)

ع: زَنْبِيل، زَبِيل، قَفَّة، قَوْصَرَة، مِکْثَل، مِقْطَف،

مِنْجَف، سِلَّة، قَوْصَرَة.

وینه پدی هدی.

### زهنجه فیتل

[ك: بنه گیاهی کی بزغوشی تام تیزه.]

ف: آدَرک، شَنگَبیز، زَنگییل.

ع: زَنْجَبِيل.

وینه

### زهنجیر

[ك: زنجیر]

ف: زَنْجیر.

ع: غُل، سِلْسِلَة، کَبَل، قَید.

وینه

### زهنجیره

[ك: هدر شتیکی زنجیرناسا یا ریزکراو به پهنای یه کهره.

اوهك: زنجیری تار یا زنجیری پدراویزی نیگار و وینه.]

ف: زَنْجیره، آوه. زَنْجه، گُریوازه. (زَنْجیره ی

آب یا زَنْجیره ی کنار نقاشی مثلاً.)

ع: سِلْسِلَة، شَسَل، عَسَل. (عَسَلان)

وینه

### زهن غالب

ك: گومان سه خت. [ندگه ری به هیتز]

ف: رَوِيْز، پرویز.

ع: ظَن غالب، ظَن قَوِي.

### زهنگ

[ك: زیل: نامرازیکی کاتزایه له کاتی کوتاندا دهنگی

لیتوهدیت.]

ف: زَنْگ، ذَرَا، دُرَا ی.

ع: جَرَس، ناقوس.

وینه

### زهنگ

ك: زهلاَن. وشك. (روَن زهنگ) [پوخته، پدی]

ف: وِیژه، آوِیژه. خشک.

ع: خَالِص، مَحْض.

### زهنگ

ك: تَلِش، تَرَك، شَكِیان. (زهنگی بردگه.) [قه لش،

تلیش]

ف: تَرک، شَكاف، شَكستن. (شکافته شده.)

ع: شَق، قَلَع، رَنَع، سَلَع.

### زهنگار

ك: زَهنگال، دانه. [مادده یه که له هندی دهرماندا به

کاری دهیتن. (له مس دروست دهکریت.)]

ف: زَهنگار، دهانه، دهانه ی فرنگ. (از مس

می سازند.)

ع: زَنْجار.

### زهننگال

ك: زَهنگال، مَوَسِیج، مَوِچِیج. [به له کپنج:

سیرمه یه که دهییچن به پوزدا. (له چرم دروست

دهکریت.)]

ف: زَهنگال، مُج پیچ. (از چرم می سازند.)

ع: رِساغ.

### زهننگان

[ك: شاری زهنگان. (شاریکه له نیوان شارگه لی قه زوین

و هه مه دان و بیچاره.)]

ف: شَهین، زَنگان. (نام شهری است در بین

قزوین و همدان و بیجار.)

ع: زَنجَان.

زَهَنگ نِیخِبَار

[ك: جوزَه زَنگِیكِه.]

ف: زَنگ اَخِبَار.

ع: رَنان، مَنان، مُصَلِّص.

وینَه

زَهَنگ بَرَدَن

ك: تَلِشیان، تَرکیان، شکیان، [قَلِشیان]

ف: شِکافتَن، تَرکییدن، شِکستَن.

ع: اِنشِباق، اِنزِلَاع، اِنسِلَاع، اِنفِلَاع، اِنقِیَاع،

اِنفِقاش، اِنفِقاض، اِنفِقاش، اِنشِیراث.

زَهَنگوت

ك: زَوانَه. [نَمو زمانه یه ی له كاتی راوَه شاندنی زَنگدا

دِه دات له مِلارلای زَنگه كه.]

ف: زَنگ زَن.

ع: مِضَرِیة، مِقرَعة.

وینَه—زَنگ

زَهَنگِن

ك: قَوَلَنگ، قَوَلَنگ، كَوَلَنگ

ف: كَلَنگ، كَلَنَد، زَاغَنول، بَشَنگ، دَلَنگ،

مِیتِین.

ع: مِعول، مِحْفَر، مِیْنَكاش، صاقور.

وینَه

زَهَنگوتور

[ك: زَهَنگوتله ی جوزاوجوز (زَهَنگوتله ی گه رِه و بچوروك

كه دِیكَنه ملی ولاخ.)]

ف: زَنگ. (زَنگ بزرگ و كوچك كه به گردن

الاغ بندنَد.)

ع: جَرَس، جَلَجِل.

زَهَنگول

ك: زَرانی، وُزَنگ، چَرَك، [نَه وُزَن]

ف: زانو، زونی، چك.

ع: رُكَبَة، ثَلِثَة.

زَهَنگوله

ك: زِرْزِرَه. [له یسترکیكه له كاتی راوَه شاندندا زِرْزِرِی

لِیْرَه دِیت.]

ف: زَنگله، زَنگوله، زَنگدان.

ع: جُلْجُلَة، جُرِیْسَة.

وینَه

زَهَنگی

[ك: خه لکی ولای زَهَنگبار.]

ف: زَنگی. (اهل زَنگبار)

ع: زَنجِی.

زَهَنگیانه

[ك: موریی رده.]

ف: زَنگیانه. (مهره ی ریز)

ع: خَزَرَة.

زَهَنه غ

ك: زَنج، چالی چناكه. [چَهناكه. چالای چَهناكه. (چالی

چَهناكه.)]

ف: زَنج، زَنج، زَنخ، زَنخدان. (گودی چانه)

ع: مُوْنَة، شَجَرَة، فَحْصَة، نُقْرَة، خُنْعَبَة، ذَقْن،

غَمَارَة.

وینَه یه یه.

زَهَنه خدان

ك: زَهَنه خدان، زَنج. [چَهناكه. چالای چَهناكه.]

ف: زَنخدان، زَنخ، زَنج، چاه زَنخدان.

ع: مُوْنَة، نُقْرَة، فَحْصَة، شَجَرَة، خُنْعَبَة، غَمَارَة.

زَهَنه قی

ك: زاره، زاوَر. [زَهَندق، زات، زاور، وِیران]

ف: زَهَره، زاوَر.

ع: جُرْبَة.

زَهَنه قی—زَهَنه غ

## زده قوتون

ك: ترسیان، زاورچون، [زاله ترك بون، تون له ترسا]  
ف: زهره تركیدن، زاور رفتن، ترسیدن،  
هراسیدن.

ع: خوف، رُعب، وُهَل، خَشِيَّة.  
زده قدار

ك: زاوردار، نه ترس. [به زات، بریر]  
ف: زهره دار، زاوردار.

ع: جَبْرِي، شَجِيع، نَجِيد، مِقْحَام.  
زده قدان ← زده خدان  
زهوار

ك: كاروان. [تالده زيارته كاران].  
ف: كاروان.

ع: زُوَار.  
زهونج

ك: زبونگ، نارېزا، نماري. [زوتگ، زناو: زوى نارده، لين].  
ف: آبزا، نَمناك.

ع: مَرطوب.  
زهونك

ك: مَوار، دَولمه جهرگ. [باستمه (← دولمه جهرگ)]  
ف: آگنج، زونج، زيچك، سُختو، مَبَار،  
جَرغند، آكامه.

ع: قَتَب، عَصِيب، قَتَافِق، اقتاب.  
زهونك ← زهونج

زهوى

ك: زوين، كه لاک. [زوين، نمرز]  
ف: زمين، زمي، كُنا، آپرا، اوتا، سپد، سفد،  
نَسكا، خاك آزاد، خاك گردان. (خاك معلق)  
ع: اَرْض، بَسِيطة، غِبْرَاء.

زهوپزار

ك: كينلگه. [مه زرا، زوى كشتوكال تيداكارا].  
ف: آسه، آسُر، آسُرُس، باسُرم، كَشمان،

كشتزار.

ع: عِقَار، ضَيْعَة، مَرْعَة، نَشَب.

زهوين ← زهوى

زهوين بى گيا

ك: گرکه زوى. [قادر، روتنه ن]

ف: دوح، زمين بى گياه.

ع: جُرُز، بَرَاخ، جَرِيَاء، جَرْدَاء، دَقْعَاء، مَعْطَاء.

زهوين خوهش كريك

ك: خروشه، ناماده. [(زويك كه له بدر د دارودخت  
ر خه شرخاځ پاك كرايسته ر ناماده كرايسته بو  
كشتوكال).]

ف: شَمِيْز، شوميز، شومز، شوريز، پوزن،  
آسه، آبسته. (زمين پاك شده از سنگ و  
درخت و اشغال برای زراعت).

ع: حَقْل، قَرَاخ.  
زهوين ريخدار

ك: ريخزار. [ريخ لان، لين]

ف: زراغش، ريگناك.

ع: عَقِص، مَرْمول.  
زهوين سه خت

ك: رهان. [رهان، تتمان]

ف: تَرش، شَتج، تَرين، گردز.

ع: عَلِيب، كُدِيَّة، أَوَكَح. ظَلْف، ظَلْفَة، جَدَب،  
ماجل.

زهوين كيتليک

ك: كيتليگ. [كيتلار، شيركراو]

ف: كَشمان، كاشته.

ع: مَزْدوح.

زهوينگير

[ك: زمينگير: كسى كه كه تروته نار چيگا ر

ناتوانيت ههستته ره.]

ف: ناخاست، زمين گير، اوگار، افگار. خسته،



مانده.

ع: زَمَن، لَبِیح، مُتَارَض.

زدهوین نهم

ك: زمرین فش. [فشژ، زمری فشهژ]

ف: سَخاخ، سَخناخ، زمین سُسْت.

ع: خَبَار، رَخاخ، رَخَوَه، دَمِیَّة، سَهَل.

زدهوینه

[ك: تهخت، دوق. ههروهه: رتوشوین و مایه]

تهجمادانی کارتک.

ف: زَمینه. مایه، ساز.

ع: مَقام. مَن. اَمَر، صَنِیع. هَمِیَّة. عُدَّة، اُمِّیَّة.

زدهویزار--زدهویزار

زدها

ك: زایین. [زان (کاتی پیچروهینانی گیانداران).]

ف: زِه، زَهه، زاییدن. (هنگام زاییدن

حیوانات)

ع: مَنج. ولادة.

زدها

ك: ژاك. [همهژ شید. (شیری نازه‌لی تازه‌زاک).]

ف: ژَشک، پَله، فُلَه، آغوز. (شیر حیوان

نوزاییده).

ع: لِبَاء، لِبَا، قَلَّة.

زدها

ك: کوز، شرمگاه. [زئ]

ف: کُس، شرمگاه.

ع: فَرَج، عَوْرَة.

زدهلو

ك: زَنار، زوهوز، زق، تاروما، تاروپه. [زنه: زوی

نارده‌لین.]

ف: زهاب، تَبک.

ع: نَر، مَسْرَة، نَجَل، بائِر، صِبَاء، مُسْتَنْجَل،

مُسْتَبْشِر، مُسْتَنْع.

زهر

ك: ژهر، ژار، زار. [ژهر]

ف: زهر، شَرَنگ.

ع: سَم، دَعَف، دُعاف، دُفاف.

زهرچاو

ك: زارچار. [توریه‌یه که له چاردا دیاره.]

ف: آغول، آغیل، آنوس، نُهور، زهرچشم،

چشم آغیل، چشم.

ع: شَوَس، شَنَف، شَرَر، شَفون، زَرَق، اِتشار.

زهرخه‌نه

ك: زارخه‌نه. [پتکه‌نینی تال. (پتکه‌نین له توریه‌ییدا).]

ف: زهرخند، زهرخنده. (خنده از روی

خشم)

ع: هِناف، اِهَناف، تَهائِف.

زهره‌دان

ك: ژارخوره‌ائن. [ژهریتدان، دهرمان‌خواردکردن]

ف: زهردان، زهرخوراندن، شَرَنگ‌دادن.

ع: دَعَف، قَشَب، تَسْمیم.

زهره‌ه‌لاههل

[ك: ژهری ه‌لایل (ژهرتکی روکی و کوژره).]

ف: کُست، زهر ه‌لاههل. (ژهری است نباتی

و کشنده.)

ع: سَمُّ الْهَلَاهِل.

زدهیوون

[ك: دارنکه و بدی دارنکه.]

ف: زیتون.

ع: زیتون.

زدهیقه‌ت

ك: ته‌نگی، ته‌نگانه. [ته‌نگچه‌لهمه، گیرگرفت]

ف: ته‌نگی، ته‌نگنا.

ع: حَنِیقَة، عُسْرَة.

زدهیل

ل: ژیر، خوار. [داوین، لای خواره].

ف: زیر، پایین.

ع: ذیل

**زهیمیران**

ل: ریحان. [ریحانه]

ف: اسپرم، اسفرم، سپرم، شاه اسپرم،

اسپرغم، سپرغم، آس.

ع: حَبَق، ریحان، ضیمیران. **یادروج**.

**زهین**

ل: هوش، یاد. [هزر، یو]

ف: هوش، یاد

ع: ذهن.

**زی**

ل: رنگه، ره‌شت، رویه. نه‌نازه. [شیراز، ناکار.

پله‌ریاه]

ف: زی، رویه، اندازه.

ع: زی، شعار، کِسوة، رَویة. حَد، مقام.

**زیاد**

ل: فره، بیش. چهر. [زیر، فراوان]

ف: بیش، فره، فراوان، فرایسته، فراز، فزون،

افزون، بسیار.

ع: زیاد، زیاده، زید، زید، زائده، وافی، وافر،

کثیر.

**زیادبوون**

ل: فره‌بون. [زیربون]

ف: فزون‌شدن، افزون‌شدن، افزوده‌شدن،

فراوان‌شدن، فرایسته‌شدن، بسیارشدن،

فزایش، افزایش، پالش.

ع: کثیر، تَوَفَر، اِزْدیاد، تعالی، شرفی.

**زیادبوون**

ل: هاتنه‌بان، هاتنه‌سر. [به‌ره‌ژورچون، سه‌ره‌کوتن]

ف: بالا آمدن، روزفتن.

ع: تَصَاعَد، تَزَايُد.

**زیادتر**

ل: زیاتر، فرتر، فیشتر. چهرتر. [زیرتر]

ف: بیشتر، فزونتتر، افزونتتر، برتر، بالاتر.

ع: اَزید، اَوَفَر، اَکْثَر، اَفْضَل، اَعْلَى.

**زیادکردن**

ل: فره‌کردن، بانه‌نیان. [زیرکردن، خسته‌سر]

ف: افزودن، بسیارکردن، رو گذاشتن.

ع: کَثیر، تَوَفیر، تَزَیید، اِضاَفَة.

**زیاده**

ل: فره‌یی، سه‌مه‌نه، بی‌جینگه، زیادی. [له‌راده‌به‌دهر،

ناپترست]

ف: زاستر، فرایسته، فراز.

ع: زیاده، فَضْلة.

**زیادی**

ل: فره‌یی، به‌تری. [زیری]

ف: خَشیش، پالش، فزایش، افزایش. فزونی،

افزونی، برتری.

ع: فَضْل، رِیاء. زیاده. کَثرة، وَفرة، فِرة.

**زیادی-زیاده**

**زیاره‌ت**

ل: گَیَر، لَهَر، گَلکَر. [مه‌لده، شه‌خس]

ف: گور، زخمه، ستودان، آرامگاه، مَناک.

ع: قَبَر، مَقْبَرَة، ضَرِیع، مَزار، جَذث، ثَرِیة، رَمَس،

غَیاب، مَرَقْد، مَدْفَن، مَضْجَع.

**زیاره‌نان**

ل: گوت‌خانه. [زیاره‌ته‌لان، گوت‌ستان، قه‌برستان]

ف: گورستان، مَناکستان.

ع: قُبُور، مَقَابِر، مَقْبَرَة، ثَرِیة.

**زیان**

[ل: زهره‌ر]

ف: زیان.

ع: ضَرَر، ضَرٌّ، ضَرْ، ضَعْفٌ، وَضِيعَةٌ، خُسَارَةٌ، خُسْرَان، ثَلَب.

زیان

ل: زیان گریاگه [له بارچرو]

ف: آفگانه، آفگانه، فگانه، کفانه.

ع: سَقَط، طَرَح، زَلِيق، مَلِيط، مَلِیص، جَهِيض. زیانکار

ل: زیانه خور. [زهرده]

ف: زیان کار، زیانده، زیان رسان.

ع: خَاسِرَةٌ، مُخْسِرٌ، مُؤْذِي.

زیان کردن

ل: بهر خستن. [له باربردن]

ف: آفگندن، انداختن.

ع: اِجْهَاضٌ، اِمْلَاطٌ، اِمْلَاصٌ، اِسْقَاط.

زیان کردن

ل: زهره گریان. [زهره دان (روک) بهردانی ناوَدل بَر ناز کیتلگه.]

ف: زیان رساندن. (افگندن حیوان مثلاً توی زراعت.)

ع: خِدَاج.

زیانه خور

[ل: زهرده]

ف: زیان کار. درنده. دیوانه.

ع: مُؤْذِي، مُضِرٌّ، حَارٌّ.

زیت

ل: زَوْر. [به تهرؤم به ستارتن، گوشار خسته سهر.]

ف: فشار.

ع: تَضْيِيق.

زیت

ل: زیت، زرت، براقچار. [مَزْ]

ف: زیت، تیز چشم، تند چشم.

ع: أَجْوَسٌ، أَحْدَقٌ، بُرَاشِم.

زیت

ل: هاشه، سیپه. (زتهی فاده) [زمانه‌ی ته‌له.]

ف: غمازک، ماشه.

ع: ضَامِيَّةٌ، لِسَانَةٌ، مِلْسَن.

وینه &lt;۲&gt;

زیته و یوون

ل: زیت و یوون. [موزیوونه]

ف: زیت شدن، چشم تیز کردن.

ع: جَوَسَةٌ، كَلُوحٌ، رَشَقٌ، اِرْشَاقٌ، بَرَقٌ، ثَبْرِيقٌ،

تَحْدِيقٌ، تَهْصِیصٌ، تَجْحِیظٌ، نَذْرٌ، وَرْوَرَةٌ، حَمْلَقَةٌ.

زیته و کردن

ل: زیت و کردن، براقچوون.

ف: زیتیدن...<sup>۱</sup>

ع: نَفَفٌ، اِلْغَافٌ، اِكْلَاحٌ، اِرْشَاقٌ...

زیت

[ل: کتیتیکه که نه ستیره ناسه کان بارود رخ ر

موجودولی نه ستیره کانی پی دهرده خن. (دهفته ری

حیابی نه ستیره کان.)]

ف: زیت. (دفتر حساب ستارگان)

ع: زَبِيجٌ.

زیت - زیت

زیت

ل: لت، ماسه. [م، ریخ]

ف: ماسه...

ع: رَغَامٌ.

زیت

ل: مه‌لوه، بوم. [مه‌لبد، زاگه]

ف: خُهر، بوم، میهن، آرامگاه.

ع: وَطَنٌ، مَسْكَنٌ، مَآوَى.

## زیتدوان

ل: پاسهوان [زیتوان (پاسهوانی گزستان)]

ف: زاوَر، زاوار، گوربان، پاسبان. (پاسبان مقبره)

ع: سادِن، خادم.

## زیت

ل: تَدَا، زَمَ، [ناترون]

ف: زَر، طَلَا.

ع: ذَهَب، عَسَجَد، عَقِيان، تَب...

## زیراع

ل: نَهراج، باسک. [گدز، بال]

ف: زَش، اُزَش، اُرش، یاز.

ع: ذِراع، اُرش.

## زیرائن

ل: زیرکائن، زیرائن [زیکاندن]

ف: زوزیدن، جیق کشیدن.

ع: زُقاء.

## زیراو

ل: رَهَدَن، [نارمِر] (دول: نارمیری کارخانه.)

ف: خا، زیراب، زَهَن. (مجرای آب کارخانه مثلاً)

ع: بالوعة.

## زیرک

ل: چلک. [چپه‌لی، پیسی]

ف: چِرک، کُرس.

ع: دَنَس، دَن، وَسَخ.

## زیرکن

ل: چلکن. [چپه‌لی، پیس]

ف: چِرکین، پَزوین، کُرسگین.

ع: دَنَس، دَن، وَسَخ.

## زیره

[ل: تَرَمی گیاه کی برنخوشه دیکه نه نار چپشت.]

ف: زیره، ژیره، ژیره، زیره‌ی سیاه، زیره‌ی کرمانی.

ع: کَمُون، سَنَوَت، کَمُون اَسود.

## زینه

## زیره

ل: زویرائن، زیرکائن [زیکائن (گریانی منال).]

ف: زوزه، جیق. (گریه‌ی بچه)

ع: رَقِیة، زُقاء، صِباح، نِیاح.

## زیرهك

ل: هوشیار، زَرنگ. [وریا، زَرل، به‌زین]

ف: زیرک، اُرش، اُریش، اُریس، هُشیار،

هوشیار، زَرنگ، هوشمند.

ع: ذِکَی، ذَهِن، ذَهین، فُطِن، نِحر، حِیر، لَوَدَعِی،

## الْهَمِی.

## زیره‌کی

ل: هوشیاری، زَرنگی. [زیرایی، زیردینی]

ف: زیرکی، اُرشکی، اُریشی، اُریسی،

هشیار، هوشیاری، هوشمندی، زَرنگی.

ع: ذِکاء، ذَهَن، فُطانة.

## زیره‌ی روهی

ل: کراریه، زینان. [جوزه زیره‌یه که.]

ف: اَلَسا، ساسَم، اَموس، اَنبوس، جِوانی،

کرویا، قُرُنباد، زینان، زینان، زینان، زینیان،

نینیا، شاه‌زیره، زیره‌ی رومی، نانخواه.

ع: اَلْکَمُونُ الرُّومِی، اَلْکَمُونُ المُلُوکِی، کُرویا.

## زیره‌ی سه‌وز

[ل: جوزه زیره‌یه که.]

ف: زیره‌ی سبز.

ع: کَمُون نَبَطِی.

## زینان

ل: زایگ، زَاگ. [زیمان، زنی تازه‌زار.]

ف: زجه، زاجه، زاج، زچه، زاجه، زاج، زاگ، زهو.

ع: حَوَّل، واضع، قارج.  
زیتان

ك: سیزان، ژیرزهوینی، [ژیرزهوین، ژیرخان]  
ف: سفانه، شَبَسْتان، شَبَخانه، سَرَداب، سَرَدابه، زیرزمینی.

ع: قَبو، سَرَب، دیماس، دُولج، سَرَداب.  
زیتست

ك: زینگی، [زبان، ژی]  
ف: زیتست، زی، زند، زندگی، سیاب، آورند.

ع: حیاة، نامة.  
زیتق

ك: هورگ، نازگ، [ورگ، نارسك، جیق]  
ف: روده، پَرانداف.

ع: مَعِي، أَحشاء.  
زیتق

ك: زروق، [زیره (گریانی منال)]  
ف: زیتق، (گربه‌ی بچه)

ع: زَقِيَّة، زُقاء، عَوِيل، نِياح، صِياح.  
زیتقان

ك: جیتقان، جیکائن، [جیه کردن (له خورشید)]،  
جوریراندن (دنگی چوله كه.)

ف: جیتق زدن، (از شادی جیقیدن، صدای گنجشك.)

ع: زَعَق، زَقِيَّة، زُقاء.  
زیتقوله

ك: مایه‌رپنه، [مەلی ماسیگر].  
ف: ماهی‌گیر، ماهی‌خوار.

ع: زُمُج، نَورس.  
وینه

زیتونه‌ه‌س

ك: سینته‌نگی، هه‌ناسه‌برکی، [هه‌ناسه‌سواری،  
سینه‌پالور]

ف: آهو، حَفگی، سینه‌تنگی، درد سینه.

ع: ضیقُ النَّفَس، حَفَقان، ذَاتُ الصُّدُر، ذَاتُ  
الرُّؤْيَا.

زیتقه

ك: جیقه، جیکه، [دنگیکه (وهك: دهنگ لیه‌ه‌سان له  
خوشیدا، یا: دهنگی چوله كه.)]

ف: جیق، (جیق کشیدن از خوشی، یا  
صدای گنجشك مثلاً).

ع: زَعَق، زَعَقَة، زَقِيَّة، زُقاء، زَجَل.  
زیتلو

[ك: به‌لای لوكه.]

ف: زیتلو، گلیم نخ‌ی، گلیم پنبه‌ای، (پلاس  
پنبه‌ای)

ع: زیتلو.  
زیتل و بهم

ك: زیتل و بهم، [دنگی تیژ و دهنگی زیر].  
ف: زیروبم، (صدای پست و بلند)

ع: الخَفِيف و الشَّدِيد، الزَّيْر و النِّم.  
زیتله

ك: شه‌پاله، شه‌پلاخه، [شه‌ه‌زله، زله]

ف: سلّه، سیلی، تَس، تپانچه، کشیده.

ع: نَطْم، ضَلَد، سَلَفَة، سَلَفَة، سَقَة، رطسَة،  
لَهطَة، طَرَفَة، طَبَانَجَة.

زیتل

ك: ناگای، [تینگه‌یشتن، په‌ی‌بەردن]

ف: آگاهی، نَریابی.

ع: وِجدان، شَعُور.

زیتل

ك: زیتل، [زیر (دهنگی باریک و تیژ)].

ف: زیر، (صدای پست)

ع: خفیف، زیر.

زینل و بهم - زینل و بهم

زینله - زینل (زینل)

زیممه

ل: گردهن، [نمستو، پدیمان]

ف: گردن، زنهار، پیمان.

ع: دمه، عهد.

زینن

ل: تو، زک، نار، [نیر، ناف، نیران]

ف: میان، تو، توی.

ع: ضمن، جوف، طی.

زین

ل: زینویرگ، [شتیکی له چهرم و دار دوست کراوه که

دهیخته سر پشتی نوسپ و سواری دین،]

ف: زین.

ع: سرج، قیقب.

زیننه

زینا

ل: جیمه‌رز، ژنبازی، جنه‌بازی، خام‌بازی، پهرین.

[داوینزیسی، جووت‌بوونی ناروا.]

ف: جهم‌رز، زن‌بازی، جنده‌بازی، خانم‌بازی.

ع: زنا، عهار، سفاح، فحشاء، فجور.

زینار

ل: زینار: نیشانه‌ی مسیحیه‌کان. (پشتینی

مسیحیه‌کان.)

ف: موسخ، گشتی، کمر، رشته، شست.

(کم‌برپند نصاری)

ع: زُکار.

زینان

ل: دوساخ‌خانه، به‌نیخانه، [به‌نیخانه، گرتوخانه]

ف: چُرس، زندان.

ع: سیچن، حبس، مَحْبَس، مُحْبَس.

زینان - کراویه

زینانه‌وان

ل: دوساخ‌چی، دوساخ‌وان، به‌نیوان، [به‌ندیوان:

لنیرسرای به‌ندیخانه.]

ف: زوان، زوار، زوار، زندانبان، دُساخ‌چی.

ع: سَجان، حَباس، خَذاد.

زینپوش

[ل: سه‌رجلی زین،]

ف: دُفَنوک، زین‌پوش.

ع: غاشیة.

زینپیچ

[ل: بوخچه‌یه‌ک که زینی به‌نرخی تیندا هه‌لده‌گه‌درا.]

ف: زین‌پیچ.

ع: صُوان.

زیندگانی

ل: زینگانی، [ژیان]

ف: سیاب، آورند، زندگانی، زندگی، زی.

ع: حیاة.

زیندگی - زیندگانی

زیندوز

[ل: زیندور]

ف: زین‌دوز.

ع: سَرَج.

زینده‌هال

ل: گیاندار، [ناژن و مالات.]

ف: تَکاوژ، جاندار، چمانه.

ع: حیوان، نَم.

زیندیق

[ل: زندق، برپروا به نایینی تیسلام. (په‌په‌روی کتینی

زند.)]

ف: زَندیک، زَندی. (تابع کتاب زند)

ع: زندیق.

**زینکو**

ل: بهرگز. [لوتکه‌ی پیشی زین.]

ف: زین کوهه.

ع: قادمة، قریوس.

وئنه-زین

**زینگ**

ل: گیاندار، گیاندهور، زینه. [زیندرو]

ف: زنده، مَرت، ژوار، جاندار، جانور.

ع: حَيّ، حَيَوَان، ذُو حَيَاة.

**زینگانی**

ل: ژیان، بژیو، ژیار، زینگِی. [رابارده‌نی تهمه‌ن.]

ف: زیست، زندگانی، سیاب، آورند.

ع: حَيَاة، عِيشَة، عَمَر، عُمَر.

**زینگه‌چال**

[ل: زینده‌چال]

ف: زنده‌به‌گور.

ع: واد.

**زینگه‌ویوون**

ل: گیان‌تیکه‌فتنه‌ره. [زیندروبرونه‌ره]

ف: زنده‌شدن.

ع: حَيَاة، مَعَاد، مَحْشَر، حَشَر، قِيَام.

**زینگه‌وکردن**

ل: گیان‌تیکه‌ستن. [زیندروکرده‌ره]

ف: زنده‌کردن.

ع: اَحْيَاء.

**زینگی**

ل: زینگانی، ژیان. [رابارده‌نی تهمه‌ن.]

ف: زیست، زندگانی، ژی، زند، سیاب.

ع: حَيَاة، نَامَة، عِيشَة.

**زینگیر**

ل: جینگه‌زین. [ته‌خته به‌ندیک که له تهریله‌دا دروستی

ده‌که‌ن بو دانانی زین.]

ف: خَرَزین، زینگاه. (چوب‌بندی که در

طویله برای گذاشتن زین درست کنند.)

ع: مَسْرَج.

**زینفه-زینگ****زینویه‌رک**

ل: زین. [-زین]

ف: زین.

ع: سَرَج.

وئنه-زین

**زینفه-زینگ****زینفت**

ل: ناپا‌یشت. دق، به‌زله‌ک. [رازانه‌ره، خشل]

ف: زیب، زیور، آرایش، ماهو، ژئند، پایون،

پَرمون، پیرایه، آیین، آذین، قَرخار.

ع: زینَة، زوئَة، رَعْنَقَة.

**زینفه‌مال**

ل: گیاندار. [ناژَه و مالات.]

ف: جاندار، زنده‌مال.

ع: حَيَوَان، نَعَم، اَنْعَام، نَاطِق، اَلْمَالُ النَّاطِق.

**زیو**

ل: نو‌ره. [زیف]

ف: نُقْرَه.

ع: فِضَة.

**زیوا**

ل: شه‌نگ، شیرین، جوان. [شه‌نگ]

ف: زیبا، نَغز، نیکو، خوالی، قَشَنگ، خوب.

ع: اَنْیَق، بَهْیَم، عَبْقَرِی، زَیْن، زَیْن، حَسَن،

طَرِیف، ظَرِیف، رَشِیق.

**زیوا**

[ل: زه‌بق (گولمزیرا)]

ف: زیبا. (گل زیبا)

ع: زَیْب، زَنْبَق.

وینه

زِفوار

ك: لیتوار، كهنار، كهناره، قهراخ، قهروخه، دیواره،  
زِتواره. كهسه. [لِتواره، چوارچیتره، ههروه‌ها: داری  
چه میترا.]

ف: شَل، لَبه، كَنار، كَناره، ایزاره، ازاره، تَوازه،  
آغازه.

ع: اِطار، حِتار، حاجِر، حاشِیة، حافة (مِن  
خَوْف)، كَبَن

زِفواره ← زِفوار

زِفواره‌ی كهوش

[ك: سه‌میه كه پینه‌چی ده‌یدروریت به چوار ده‌ری  
پیتلودا.]

ف: آغازه.

ع: حافة.

زِفواره‌ی كُور

[ك: دیواره‌ی قهبر.]

ف: لنگر.

ع: ضَرِیح.

زِیوان

ك: جوانن، جِوانن. [بزواندن]

ف: جَنباندن.

ع: تَحْرِیک.

زِیوه

ك: جورله، جوین، جَس. [بزورتنه‌ره]

ف: جَنبش.

ع: حَرَكَة، جَوَلَة، هَیث.

زِیوه ← جِیوه

زِیوه‌ر

ك: تیته، خَشَل. [زَیپزه‌به‌ر]

ف: زِیور، نُهوده.

ع: حَلِی، خَشَل.

زِیویان

ك: جوین، جِوین. [بزوین]

ف: جَنبیدن.

ع: تَحْرُك، تَجَوَل، تَرْمَرَم، هَیْثان، تَهْیْث.

زِیهین

ك: بیر، هوش. [زهین، هز]

ف: ویر، هوش، یاد.

ع: زِهِن، حافِظَة.



## وینہ کانی پیتی ز



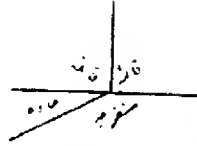
زریاک



زری



زاوہ B



زاوہ A



زالوو



زورہت



زوران



زوانہ بووچکملہ



زنج B



زنج A



زغفران



زهرک



زمرده والہ



زوفا



زورہ نما



زمنجیرہ



زمنجیر



زہمق رمشتی



زہمق



زہل



زهنگوله



زهنگن



زهنگ ئیخبار



زهنگ



زهنجه فیل



زیوا



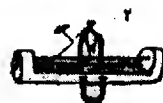
زین



زیقاوله



زیره



زیته



ژار

ك: ژهر، زار، زهر. [ژهر]

ف: زهر، شَرنگ.

ع: سَم، دَعَف، دُعاَف، دُفاَف.

ژاراو-ژاراو

ژاردان

ك: دهرماخواره كردن. [ژهر پیتدان]

ف: زهر دادن، زهر خوراندن.

ع: دَعَف، قَشَب، تَسْمِیم.

ژارمسی

ك: دهرگه ماسی، كړچوټه. [گیاهه كه]

ف: زهر ماهی، كچوله.

ع: سَمُ السَّمَك، شَيْكَرَانُ الْحَوْتَ، خَانِقُ الْكَلْب.

ژاژه

ك: جاجكه. [بیتشت]

ف: ژاژه.

ع: عَلَكَ.

ژاكائن

ك: سیسائن، چرچائن، كړچائن. [سیس كردن]

ف: چكاندن، ژولاندن، پژولاندن، بیساندن.

ع: اِنْدَاء، اِنْدَال، تَرْوِیة، تَقْبِیض.

ژاكیلك

ك: كړچ، كړچیاگ، چرچیاگ، سیس، سیساگ، چرچ.

[ژاكار، سیس هه لگه پار]

ف: جَكَاك، جَكِیدَه، ژولیدَه، پژولیدَه، ببسوده.

ع: ذَاوِی، ذَابِل، مُقَرَّوْی، مُتَقَبِّض.

ژاكیان

ك: سیسیان، چرچیان. [ژاكان، سیس هه لگه پار]

ف: ژولیدن، ببسودن...

ع: ذُوْی، ذُبُول، ذُبُوب، تَزُوْی، تَقْبِیض.

ژاله

ك: كهركوژ. [لوروك (دروختیكي به ناربانگه.)]

ف: شَرنگ، خَرزهره. (درختی است معروف.)

ع: قَطَف، دِفْلِی، حَبْن، حَبِین، سَمُ الْحِمَار، خَرزهرچ.

ژان

ك: نیش. زلغیتشه. [نازار. سلگ نیتشه]

ف: نَرَد، دِل نَرَد.

ع: وَجَع، نَصَو، مَقْص، مَقْلَة.

ژاندار

ك: جاندار، تهنه گچی. [چه كدار]

ف: جاندار، جانه دار، ژاندار، سلاحدار.

سلاهدار، سَلَحشور.

ع: مَسْلَح، سَلاحدار، جَندار.

ژاندهس پیتدان

ل: برینه. [نیښی مندا لېون].

ف: درد آمدن، درد زادن.

ع: تَصَلَّق.

ژاوه

ل: فله. [منجه، تسی یی مانا].

ف: ژاژ، ژاژه.

ع: لَي، مَجْمَعَة، لَجَجَة.

ژاوهړی

[ل: نارچیه که له کورده ستان. (ژاوهړ- چه می خاوین).]

ف: ژاورود، ویزه رود، بیزه رود. (رود خالص)

ع: النَّهْرُ الصَّافِي، جاوهړود.

ژاوه ژاو

ل: فله فلت، ده په یه کاهاتن. [منجه منج کردن]

ف: ژاژخایی، ژاژیدن.

ع: لَي، خَطَل، نَفَس، رَحْرَحَة، دَرْدَرَة، لَجَجَة،

مَجْمَعَة، فُومَة، عِي، حَصَر، التِّيَات، تَلْعَم.

ژلوقیاک

ل: شلوقیاک، ژلیریاک. [مه ژار]

ف: آشفته، آشفته شده، شوریده، بهم خورده،

شلوق شده.

ع: مُزْدَحِم، مُتَهَيِّج.

ژلوقیان

ل: شلوقیان، ژلوقیان، شلوقیان. [مه ژان (له باره دخی

وستانه بهر یو جوجوړه چوړن).]

ف: شلوق شدن، آشفته شدن، شوریدن،

بهم خوردن. (از حال سکون به حال حرکت

در آمدن)

ع: اِزْدِحَام، قِيَام، نُهْوُس، اِنْتِهَاض، تَهَيِّج.

ژلیقان

ل: تلیقان، فلیقان. [فلیقاندنره، پلیشاندن (ره):

ژلیقاندنی تری].]

ف: شکستن. له کردن. (انگور مثلاً).

ع: فَضَح، تَفْلِيْق، تَضْيِيع.

ژلیقیاک

ل: تلیقیاک، فلیقیاک، شکیاک. [تلیقاره، فلیقاره (ره):

تریی فلیقاره].]

ف: شکسته شده، له شده. (انگور شکسته مثلاً).

ع: مُنْفَضِح، مُنْفَلِق، ضَانع.

ژلیقیان

ل: تلیقیان، فلیقیان. [تلیقاندنره، فلیقاندنره (ره):

فلیقاندنری تری].]

ف: شکسته شدن، له شدن. (انگور مثلاً).

ع: اِنْفَضَاح، اِنْفِلَاق، ضِياع.

ژلیوان

ل: شلوان، ژلوان، شلوان، شلوان. [مه ژان،

شلوقان]

ف: شوراندن، آشفتن، آشفته کردن، بهم زدن.

ع: تَكْحِيص، تَهْيِيش، تَشْوِيش.

ژلیتوه

ل: شلوان، بشتو. [راپهرین، مه ژان، ناژاره، پشتوی (له

باروده دخی وستانه بهر یو هلاتن چوړنی کومه ل].]

ف: آشفتن، آشفته شدن، بهم خوردن. (از حال

سکون به حال فرار در آمدن جمعیت).

ع: اِنْقِلَاب، هَيْش، هِياج، شَوَاش.

ژلیتوه ژلیتو < ژلیتوه [دروپاتېرونه، کی لېره نژدېروپه تی].]

(تکرار برای تشو است.)

ژلیتویان

ل: شلریان، شلوقیان، شلریان، ژلوقیان. [مه ژان، راته کان]

ف: آشفتن، آشفته شدن، شوریدن،

بهم خوردن.

ع: اِنْقِلَاب، تَشَاوُش، تَشَاوُش، تَهَاج.

ژماره

ل: شماره. [پژاردن، حمیتب، ژمیره]

ف: شُمَارَه، شُمار، مار، مَر، مارَه، اَمار، اَمارَه،  
آمار، اَمارَه، هَمار، هَمارَه، آيار، آيارَه، آسارَه.

ع: حِسَاب، عَدَد، تَعْداد.  
ژن

ك: نافرَت. [مَنِيهِي مَرُوژ].  
ف: ژن، خارَه.

ع: مَرَأَة، اِمْرَأَة، مُؤَث، اُثْنِي، نِساء. (نِساءَة،  
نِسان)  
ژن

ك: هارَخَد، جَفَت. [هارسَر]  
ف: ژن، فُج، جُفَت، هَمخوابِه.

ع: زَوْجَة، شاعَة، طَلَة، بَعْلَة، كَرَش، لَجَا، رَيْض،  
ضَبَة، قَعاد، حَرَم، حَرَمَة، قَرِيْنَة، حَلِيْلَة، حَدادَه،  
صاحِبَة، اَهْل، عِيال، مَنكوخَة، مَقعوْدَة، عَيْل.  
ژن ناهه

ك: ژندرس. [ژسالار]  
ف: ژنبارَه، ژن دوست.

ع: مَحْكومُ الْعِيال.  
ژ ناهه

[ك: تايه تى نافرَت].  
ف: ژنانَه.

ع: اُثْنِي، اُنْثَوِي.  
ژنلَوژن

ك: ژن به ژن، ژنواژن. [يَتِك گَرِيَنه رِي خوشك ييان كچ بَو  
هارسَر تى].

ف: ژن به ژن.

ع: شُغار، مُشاغَرَة.  
ژنبارِي

[ك: دار تينيس]

ف: ژن بازِي، خانم بازِي، جِهْمَرَز.

ع: ژنا، سِفاح، فُحشاء.  
ژنبارا

ك: بَرای ژن. [خالَوِي فَرزَمَد].  
ف: ژن برادر، برادر ژن.

ع: حَخْن، أَخ الرَّوْجَة.  
ژن بِيَكَن

ك: بَوگَه نَكه. [ژنِي بَو نِاخوژ].  
ف: شَمْعَنْد، شَمْعَنْدَه، شَمَاغَنْد، شَمَاغَنْدَه.

ع: لُخْنا.  
ژن به ژن

ك: ژنواژن، ژنواژن. [يَتِك گَرِيَنه رِي خوشك ييان كچ بَو  
هارسَر تى].

ف: ژن به ژن.

ع: شُغار، مُشاغَرَة.  
ژن به مَر

ك: ژنمِيز، قَرِيْب مِساخ. [يَتناموس، دهرِت]  
ف: تَيواز، ژن به مَرز.

ع: دِيُوژ، دَسار، قَوَاد.  
ژنمِيز

ك: قَرِيْب مِساخ، قَدَلتَه. [ييارِيك كَه هارسَره كَمِي دار تينيس  
يَت. (ژنقه جِه)]

ف: ژن جَلَب، غَر تَبان، قَلَتَبان. (ژن قَحبه)

ع: دِيُوژ، قَر طَبان.  
ژن خوه يَشك

ك: خَدژن، خَدژنَه. [ژن خوشك: خوشكِي ژن].

ف: خازَن، خازَنَه، خيازَنَه، ژن خواهر، خواهر  
ژن.

ع: حَخْنَة، اُخْتُ الرَّوْجَة.  
ژن مَر دِك

[ك: يَتِه يار: پاري ژن مَر دَرَو].  
ف: ژن مَر دَه.

ع: اَيَم.

ژنواژن—ژنلَوژن  
ژنومنال

ك: خَيزَان. [خاوخيزان، مالمندال]

ف: زَن وَبِجِه.

ع: عَائِلَة.

ژن هاوردن

ك: ژَن خَوَاسْتَن

ف: زَن گِرَقْتَن.

ف: تَرَوُج، اَزْدَوَاج.

ژنه رهنكه

ك: بله كناسچي. [ژناني، خله ژناني]

ف: زَن خَو.

ع: مَرِي، اَنِيَت، مُتَاكُت، مُوُكُت.

ژنه فتن

ك: نه ژنه فتن، ژنه رين. [بيستن، گوي گرتن]

ف: شَقْفَتَن، شَنِيْدَن، نِيوَشِيْدَن، گُوش كِرْدَن.

ع: سَمَاع، اِسْتِمَاع.

ژنه كج

[ك: ژَنِيَك كه پيش بالغبون شوي كرده ييت.]

ف: زَن دَخْتَر. (ژني كه پيش از بلوغ شوهر

كرده باشد.)

ع: هَاچِن.

ژنه وا

ك: نه ژنه وا. [بيسر، گويگر]

ف: شَنَوَا، شَنَوَنْدَه، نِيوَشَا، نِيوَشَنْدَه.

ع: سَمِيع، سَامِع، مُسْتَمِع.

ژنه وايي

ك: نه ژنه وايي. [بيستن، ههستي بيستن]

ف: شَنَوَايي، نِيوَشَايي.

ع: سَمْع، سَامِعَة.

ژنه ووين - ژنه فتن

ژنيك

ك: به سيانگ. [به سرار، داخراو]

ف: بستنه شده.

ع: مُسَدَّد، مَسْدُود.

ژنيك

[ك: ژنه رار]

ف: زده شده، جكيده.

ع: مَخِيض، مَمْخُوض.

ژنيان

ك: به سيان. [به سران، داخراو]

ف: بستنه شدن.

ع: اِسْتِدَاد، اِنْفِلَاق، اِرْتِجَاج، اِسْتِحَاج.

ژنيان

[ك: ژنه ران]

ف: زده شدن، جكيدين، جنبيدين.

ع: اِسْمَاحُض.

ژولوقان

ك: ژُلِيَوَان، شِرْلُوتَان، شُورَان، [هه ژاندين (گوييني

كوسه) له باره ده زخي رستانه به باري هوجورل.]

ف: شِلُوقَانْدَن، شِلُوق كِرْدَن، آشفتن،

آشفته كردن، به هم زدن، شوراندين. (جمعيت را

از حال سكون به حال حركت در آوردن.)

ع: رَحْم، تَهْيِيح.

ژوور

ك: سَر، بَان، نِهَرَاژ، چَوَر. [لای سدر، سدره]

ف: ژَبَر، جَوَر، بالا، فراز، افزاز.

ع: فُوق، عُلو، عَل، عَلَا، علاوة، عالي، هندر.

ژوور سهر

ك: ژِرِسَر. [ين سهر. باز سهر]

ف: بالاسر. زير سر.

ع: تَحْتَ الرَّأْس. فُوقِ الرَّأْس.

ژوورك

ك: سَرگ، بَانگ. [سدر، ژويو]

ف: بالايي، ژَبَرين، بَرين، فرازين.

ع: اَعْلَى، عُلوِي، فُوقِي، فُوقَانِي.

ژورگین-ژورگ

ژورژو

ل: ژورژو، کوله. [ژیشک]

ف: ژور، ژورژو، ژوزه، کوله، چرک، چرغ، زافه،

راورا، مزنگو، خارپشت.

ع: قنقد، آنقد، آنقد، شوهب، مزاج، غوانة.

وینه

ژوژیانوه

ل: حدسیانه، [برژانه، ماندویسی دهرچون]

ف: تواناشدن، حال آمدن، پوشته شدن.

ع: حصا.

ژووله

ل: جورله، هورژ، ژلیه، [بزورتنه، هوجول]

ف: جندبش.

ع: حرکه، تحرک، تنفش، تمل.

ژوولیک

ل: گزیاک، په‌زیر، [ژاکار، گرژ]

ف: ژولیده، پژمرده، درهم‌رفته.

ع: مشوش، متقبض.

ژوولیان

ل: گزیان، په‌زیریان، [ژاکان، گرژیدن]

ف: ژولیدن، پژمردن، درهم‌رفتن.

ع: تشوش، تقبض.

ژه‌هر

ل: زهر، زار، ژار، [ژه‌هر]

ف: زهر، شرنگ.

ع: سم، دغف، دغاف، دغاف.

ژه‌هر

ل: زارار، [ناویک که گیایان تپدا خوشاندیت و گیاهه

ناره‌کی تان کوهیت.]

ف: زهرآب، (آبی که نباتات را در آن خیسانیده

تلخی به آب بزند).

ع: مز، مرارة.

ژه‌رهژ

ل: کور. [کد: بالنده‌یه‌کی به‌ناویانگه.]

ف: کبک، رچ، ترنک.

ع: مجل، یعقوب، قبیج.

ژه‌قنه

[ل: چاره‌قوله، تاعون، نه‌خوشی راشانه.]

ف: زقنه.

ع: زقمة، دبل، طاعون.

ژه‌قنه‌موت

ل: ژقنه، قوزولقورت، [قوزلقورت، نه‌خوشی راشانه.]

ف: زقنه، زقنه‌موت.

ع: زقمة، دبل، طاعون.

ژه‌ک

ل: زها، فریشک. [هه‌ره‌ل شعی گیاندارى تازه‌زار. (له

ترکیشدا هه‌ر «ناغوز» ی‌پینه‌لین.)]

ف: زهک، قُرش، قُرشه، آغوز. (ترکی هم آغوز

گویند.)

ع: لباء، مقل.

ژه‌لاتین

[ل: جه‌لاتین. جیل. هیلم]

ف: آبیگون، ژله، ژلاتین.

ع: هلام، جلاتین.

ژه‌م

ل: ژهم، [جه‌م، ژوم (هه‌ر جاریکی نان‌خواردن.)]

ف: خوراک. (یک نوبت خوراک)

ع: کبة، شبة.

ژه‌هان

[ل: کوی «ژم».]

ف: جمع «ژم» است.

ژه‌همه-ژه‌م

ژه‌همه‌نیکر دگ

ل: برسی. [ژم بورورو: ژمی خواردن له دست دهرچو.]  
ف: گرسنه، پستاکدشته.

ع: وِبْد، غَرِث، مَقِم، هَافِي، غَرَقَان.  
ژن

ل: لیدر. (دائیدوژن) [کوته: پاشگریکه. (وله: دهژن.)]  
ف: ژن، ژندده.

ع: ضارب.  
ژهنن—ژهن  
ژهنک

ل: موریانه. [چلکی سر کازا. (به‌لای کازا.)]  
ف: تَه، ژنگ، ژنگار، ژنگ، موریانه، مورچانه.  
(آفت فلزات)

ع: طَبِيع، خَبَث، صَدَاء، صَدَع، سَهَك، قَشِب، جَرَاب،  
ژنج.  
ژهنک

[ل: به‌لای گم به هری زږېدونى ناوړه.]  
ف: سواک، سوگل، سونک، سوکک، سیگل،  
سیگل، سیلک، سیک، سپک، ژنگ،  
ژنگه، کاخَر، جوژن. (آفت غله از زیادی آب.)  
ع: أَرَاق، أَرَقَان، يَرَقَان، يَرَقَانُ الرَّع، سَوْسُ الرَّع.  
ژهنک ناسن

ل: توفال، سایه. [ژنگاسن، ژنگی ناسن (که له ناسن  
پیدا بویت.)]

ف: بَخَجْد، ساید، داشخار، داشخال، توفال،  
توبال، سوفال، ژنگ آهن، چرک آهن، ریم  
آهن. (از آهن جدا شده باشد.)

ع: فُسَاءة، سَخَاءة، سَقَاطة، زَعْفَرَانُ الْحَدِيد، صَدَاءُ  
الْحَدِيد، خَبَثُ الْحَدِيد.  
ژهنکال

ل: ژنگال. [به‌له کیچی چرم.]  
ف: پالیک، (پایچ چرمی)

ع: رساخ.  
ژهنکال

ل: دانه، دانه، فهرنگ. [شتیکی گهره‌رناسای سوز له  
کانه مس دهردهیتريت (له مس دوست ده‌کرت.)]  
ف: ژنگار، نهانه، دهانه‌ی ژرنگ. (از مس  
می‌سازند.)

ع: زَنجَار.  
ژهنکلی

ل: ناسمانی، ناری. [شینى کال. (رنگی شینی ناسمانی.)]  
ف: ژنگاری، آسمانی، آبی. (رنگ آبی آسمانی)

ع: زَنجَارِي.  
ژهنک قلیان

ل: ژنگ. [ژنگی نیرگه له (که له دروکه‌تموه پیدا  
دهیت.)]  
ف: ژنگ، ژنگ قلیان.

ع: صَدَاءُ الدَّخَان، الدُّخَانُ الْمُتَجَمِّد.  
ژهنک هاوریک

ل: ژنگاری، ژنگارین. [ژنگ لیدراو، ژنگ لیتیشور]  
ف: ژغار، ژنگین، ژنگ آلود.

ع: مُتَصَدِّئ.  
ژهنک سهوره—سهوره موزه [ارشه‌ی‌کی کرما‌یه.]  
(کرما‌ی است.)  
ژهن

ل: بستن، قایم کردن. قولف کردن. [داختن (قفل کردن)]  
ف: بستن. (قفل کردن)

ع: غُلُق، اغلاق، رَجَج، اِرْتَاج، سَدَّ، سَكَّ، سَكَّر، لَصَّ،  
لَطَّ، نَسَم، قَفَل، اِصْمَاق، اِغْنَاك، اِيجَاف، اِیْصَاد،  
تَسْکِی، تَفْلِیق، تَاصِید.  
ژهن

ل: شله‌قائن. [ژندن، شله‌قاندن (وله: ژندنی دن.)]  
ف: جَک، جکاندن، زدن، جُنْبانندن. (زدن دوغ  
مثلاً.)



ع: مَخْض، جَهْر، مَحْج، نَحْي، وَدَل، زَبَد، غَرَض،  
تَشْمِيل، تَحْرِيك.

ژه‌ئن

له: دورس کردن. (لوړته‌وانه ژه‌ئن) [دروست کردن، ساز کردن]  
ف: ساختن.

ع: صَنَعَ.

ژه‌ئن به ناوا

[له: قولتاندن به ناوا.]

ف: فروبردن به‌آب، زدن توی‌آب.

ع: غَمَس، غَس، غَط، غَطَس، قَمَس، غَرَق، اغراق،  
اغارة، تَغْوِيس.

ژي

له: بژیو، ژيوار، گوزهران، زينگانی. [ژيان، باری ژيان]

ف: زیست، زندگانی.

ع: مَعِيشَة.

ژي

[له: ژه، زئی که‌ران]

ف: زه.

ع: وَكَّر.

ژيان

له: زينگانی، گوزهران کردن. [راباردنی تدمه‌ن.]

ف: زیستن، زندگانی کردن.

ع: عِيشَة، حَيَوة.

ژيان

[له: نرخان، هينان، کردن]

ف: آرزو، آرزیدن.

ع: سَعَر، تَسَاوِي.

ژيان

له: گوزهران‌دان، [ژياندن، بژیوپيدان]

ف: زیستاندن، گذران دادن.

ع: اِمَاعَشَة، اِنْفَاق.

ژير

له: فامیده، هژشيار. [به‌ناوړ، ناقل]

ف: آژير، هژشيار، هوشيار، هژشيوار،

هوشمند، خردمند، بخرد، فزهمند، زیرک،

فهمیده.

ع: عَاقِل، فَطِن، فَطِين، فُهيم، ذَكِي، حَكِيم.

ژير

له: چير. [ين، خوار]

ف: زیر، چير، پايين، فرود، نشيب، ته.

ع: تَحْتَ، سَفَلَ.

ژير

[له: بزاوی ژير پیت له عمره‌بیدا «-»].

ف: زیر.

ع: خَفَض، كَسَرَة، جَرَّة.

ژيرنلوچوون

له: قولتيان به ناوا. [قولته‌خواردن]

ف: زیرآب رفتن، غوته‌خوردن.

ع: غَوَط، اِنْغِمَاس، اِرْتِمَاس.

ژيرنلوی

له: ژيردم‌رایي. [قولته‌خوړه: کشتی ژيرنلوگه‌ر.]

ف: پاغوش، زیردريایی، غوته‌وژ.

ع: غَوَاصَة، تَحْتَ اَلْبَحْرِ.

وینه «ته‌ته‌به‌حری

ژيرپال

[له: په‌نا، ژيردالده (خوازه‌یه).]

ف: زیر پړ. (مجاز است).

ع: تَحْتَ اَلْحِمَايَة.

ژيربوولمو‌کردن

[له: کردن به ژير خوڼه‌ميشه‌وه.]

ف: زیر خاکستر کردن.

ع: دَخَس.

ژيريه‌ران

له: ناسانه. [ژيردم‌ر]

ف: کُزار، کوار، آستان، آستانه، فرود، فرودین.

ع: عَثَبَة، مَسَامَة، اُسْكُفَة، اُسْكُوفَة.

وینَه - مَسَامَة

**زیرپاکردن**

ل: پامال کردن. [پیشیل کردن، خستنه ژیر پین.]

ف: زیرپاکردن، پایمال نمودن.

ع: دَعَس، وَهَس، وَطَب، وَطَاء.

**زیرچله کی**

ل: پدنامه کی. [شاراره (نهینی)]

ف: زیرچلسی، نهانی، پنهانی، پوشیده.

(محرمانه)

ع: سِرِّي، خَفِيَّة.

**زیرچناه**

[ل: زیرچنه، غدبغه به]

ف: زیرچانه، زیرچنه، زیررَنَخه.

ع: رَنَاق، حَنَاق، مِحَنَاق، تَحَتِ الْحَنَاق.

**زیرچناهکدان**

[ل: به مشته کوئل له زیرچناهک دان.]

ف: زیرچانه زدن، دوکاردی زدن.

ع: نَهَز، وَهَز.

**زیرچناهکی که له شیر**

[ل: دور گولنگی ژیر ملی که له باب.]

ف: دو بلگ زیر گلوی خروس.

ع: رَنَمَتَان. (رَنَمَة)

**ژیرچه م**

ل: هاویشته. [وَشی دواکدوته، وَشی پدپرو. (دوک: ستر و

میتو.)]

ف: پیرو. (مانند سیب و میب، گشت و مشست،

اجمع و اکتع.)

ع: رِدَف، تَابِع، آتَباع، اَرَداف.

**زیرخاکه وکردن**

[ل: ناشتن، نه سپرده کردن]

ف: زیرخاک کردن، به خاک سپردن.

درخاک پنهان کردن.

ع: دَفَن، رَمَس.

**زیرخان**

ل: زیرزوینی. [ژیرزه مین]

ف: زیرخان، زیرزمینی، سرداب، سردابه.

ع: قَبْو، سَرَب، سَرَدَاب.

**زیردهسه**

ل: دارودهسه، تابوون. [دهسویته وند]

ف: تاراس، زیردست، ورستان، بروسان.

ع: مُطِيع، مَحْكُوم، تَابِع، تَبَعَة.

**زیرزوانی**

[ل: ژیرنه ژنو]

ف: زیر زانو.

ع: مَابِض.

**زیرزکوهس**

ل: ژیرپا، پامال. [پیشیل]

ف: زیر پا، پایمال.

ع: وَطَاء، وَطَب، وَهَس، دَعَس.

**زیرزوان**

ل: رشفت، بهرتیل. (ژیرزوانی نیاگه.) [رشوه، بهرتیل]

ف: لاج، برکند، بَلْکَفَد، زیرزبان.

ع: رَشْوَة، بِرْطِيل.

**زیرزوان چهستن**

ل: زوان تاقیر کردن. [دهمیل تاقی کرده ره.]

ف: زیر زبان چشیدن.

ع: اِسْتِمْرَاج.

**زیرزوان نیان**

ل: رشفت دان، بهرتیل دان. [رشوه پیدان، بهرتیل دان]

ف: لاجیدن، بَلْکَفَدیدن، بَرکند دادن،

زیرزبان دادن.

ع: رَشَو، إعطاء البرطيل.

ژیره زوینی

ک: سه یزان، زه یسان. [ژیرخان]

ف: سَفَنانَه، شَبَسَستان، سَرداب، سَردابه،

زیرزمینی.

ع: قَبو، دیماس، نَوَلج، سَرَب، سَرداب.

ژیرسگار

ک: ژیرجگهر، ته پله ک

ف: زیرسگار.

ع: کَشَفَة.

ژیرسه ر

ک: ژورسه ر. [بهره ر]

ف: زیر سر.

ع: تَحْتَ الرَّأْس.

ژیرقلیان

ک: ژیر یتیرگه له.

ف: زیرقلیان.

ع: مَنَشَف.

ژیرقلیان

ک: به ردل، به رقلیانی، ژیرقلیانی. [به رچایی: نسانی

سمرله به یانی.]

ف: نَهار، نَهارِی، نَاشتا، پِیش قلیانی.

ع: عَدَف، سُلْفَة، نَشِيطَة، تَحْتَ الْقَهْوَة، لُقْمَة

الصَّبَاح.

ژیرقلیانی—ژیرقلیان [همردو ماناکه ی.] (به هر دو

معنی.)

ژیرکراس

ک: بهرگیتی ندرم که له ژیر کراسره له بهر ده کرتی.]

ف: زیرپیراهن.

ع: غُلَّة، شِعار، بَقِیرَة، بَدَنَة.

ژیرکمه فتن

ک: کموتنه ژیر، دوتاندن له کایه دا.]

ف: زیرافتادن.

ع: قُهرَة، انصِرَاع، مَغْلُوبِيَّة.

ژیرکهن

ک: لادرگه. کمهرگ. [لادی، برودر (قلیشی ژیر بهرد).]

ف: زیرکند. شکاف زیر سنگ.

ع: قَلع.

ژیرک

ک: ژیررو، ژیرین، خوارو]

ف: زیری، زیرین، تکین، پایینی.

ع: آسفل، سافل، تَحْتانی.

ژیرکین—ژیرک

ژیرله مکی

ک: پچه. [پرت پرت، چپه (به سرته قسه کردن).]

ف: زیرلیسی. زمرزه، دندنه، زکیدن، ژکیدن.

(آهسته حرف زدن)

ع: نَجوى.

ژیرله مکه نین

ک: زهره، زهره خنه. [یزه]

ف: لَبَخَد، شَكْرَخَد، نِیم خَد.

ع: بَش، كَشَر، ثِیْسُم.

ژیرناوسار—دوزه مه

ژیره

ک: شتی ژیرین. (بهرامبدری «سره».)]

ف: زیر. (مقابل «سره».)

ع: تَحْتَ.

ژیره ار

ک: بهردی بهردی ناش.]

ف: زیرسنگ.

ع: ثفال.

ژیره خەر

ک: رایه خ (روک) فرش و درشه که.)]

ف: زیرانداز، زیرافکن. (از قبیل: فرش و

دوشک

ع: وُشِر، فَرش.

زیره و بون

[ل: وازمینان له گریان.]

ف: آرام شدن. (از گریه ایستادن)

ع: بُجُوم، تَبَسُّم.

زیره و بون

[ل: سره و غرون (ویرانیدن)]

ف: زیرورو، زیروزبر، زیروبالا، تارومار،

تَرَت و مَرَت، آندودند. (از هم پاشیده شدن)

ع: بَعَثَرَة، تَقْلِيب. (عالیه سافله)

زیره و بون

[ل: وازمینان له گریان.]

ف: آرام کردن.

ع: اِبْجَام، تَهْدِین.

زیره و بون

ل: شاردنوه. [وشارتن، هشاردان، داپوشین]

ف: پنهان کردن.

ع: طَمَر، كَتَم، اِخْفَاء.

زیر

ل: نهنگوسيله. [زنگر: نهنگوسيله سر پهغه که زنی

که وانی پی ده گرن.]

ف: زهگیر، انگشتانه، انگشتوانه.

ع: خَتِیْعَة.

وینهی هیده.

زیر

ل: شیلله. [جنگی خواردنی هدرس کراو له گدهی مالاتی

کاریز که ردا که بز هدرینی پهنر دبیئت.]

ف: زیر، شیروان. (وودهی حلال)

ع: حَفَخ.

زیر

[ل: گولی دارمیتو.]

ف: وُل. (شکوفه ی انگور)

ع: قُعال، قُقاح، قُقاحُ النَکرم.

زیر

ل: بزیر، زینگانی. [ژیان، راپاردنی تهمن.]

ف: زیست، زندگانی.

ع: عِیْشَة.

زیر

ل: [باردوخ]

ف: جاور.

ع: حال، حَالَة.

وینه‌کانی پیتی ژ



ژووژوو